



از: نصر بن مزاحم منقر

ترجم: پرویز آتابکی

تصحیح و شرح: عبدالسلام محمد دارون

این کتاب، نخستین تفصیل تاریخی معتبر از جنگ صفین است که به دست مورخی
صدیق و راستین و راستگوی در قرن دوم هجری به رشته تحریر درآمده و چاپ اول
ترجمه فارسی آن، در سال ۱۳۶۷، برنده جایزه بهترین کتاب سال شده است.
در این چاپ جدید، علاوه بر اصلاحات و افزوده‌ها، نمایه کتاب بکلی تجدید شده
است تا محققان را بهتر به کار آید.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

پیکارِ صفین

از: نصر بن مزہبم مہتر

تصحیح و شرح

عبدالسلام محمد ہارون

ترجمہ

پرویز آتابکی



۲

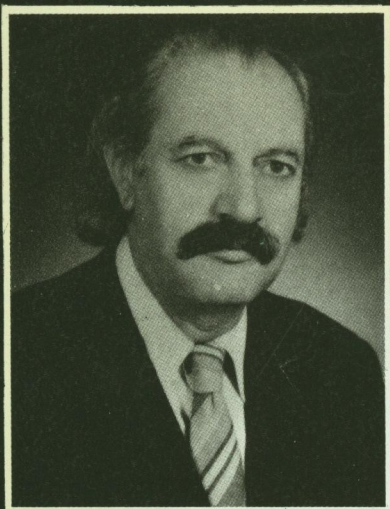
۸۱۰

۲۹

۹۹

نسب ابوالفضل نصر بن مزاحم بن میثار منقری، مؤلف وقعة صفین به بنی منقر بن عبید بن حارث بن عمرو بن کعب بن سعد بن زید مناة بن تمیم می‌رسد. منقری مورخی است شیعی مذهب و صدیق که ابن حبان او را از ثقات می‌داند و ابن ابی‌الحدید در حقیقت چنین می‌گوید: «ما آنچه را نصر بن مزاحم در کتاب صفین آورده ذکر می‌کنیم، چه او مورخ مورد اعتماد و راستین و راستگوی، و از نسبت جانبداری و دغلی به دور، و از رجال اصحاب حدیث است.» زادگاهش کوفه بود و سپس در بغداد سکونت گزید و در آنجا از سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حبیب بن حسان، عبدالعزیز بن سیاه، یزید بن ابراهیم تستری و ابی‌الجارود، و زیاد بن منذر استماع حدیث کرد. پسرش، حسین بن نصر، و نوح بن حبیب قومی و ابوصلت هروی و ابوسعید اشج و علی بن منذر طریقی و گروهی از کوفیان نیز از او روایت کرده‌اند. خطیب بغدادی زندگینامه او را در تاریخ بغداد آورده است. پیشه او عطاری بود و، از همین رو، ظرافت و دقتی که لازمه حرفه‌اش بود، در به‌گزینی و نظم مطالب این کتاب و نقل روایات در آن به چشم می‌خورد. تاریخ ولادت او معلوم نیست ولی از آنجا که او را در ردیف ابومخنف شمرده‌اند به تقریب می‌توان گفت ولادت وی در حوالی سال ۱۲۰ هجری قمری بوده است؛ به نوشته تذکره‌نویسان، در سال ۲۱۲ هجری درگذشته است.

الندیم تصنیفات او را چنین یاد کرده است، کتاب الغارات، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب مقتل حجر بن عدی، و کتاب مقتل الحسین بن علی. صاحب منتهی‌المقال بر این جمله افزوده است: کتاب عین الورد، کتاب اخبار المختار، و کتاب المناقب. دریغ که از تمام این آثار فقط همین اثر گرانها یعنی وقعه صفین از دستبرد زمانه در امان مانده و به روزگار ما رسیده است.



آشنایی با مترجم

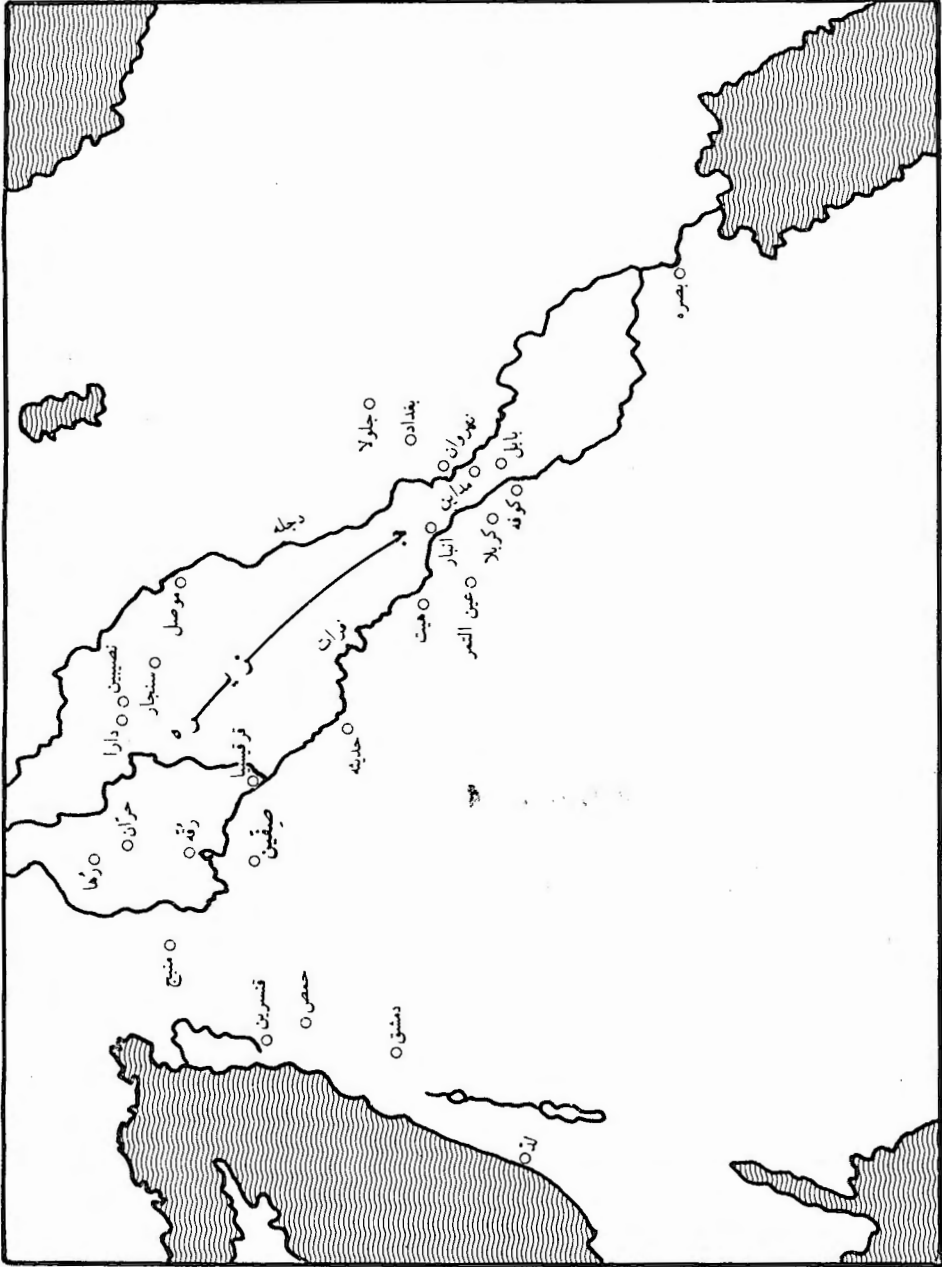
پرویز اتابکی در ۱۳۰۷ شمسی در مشهد به دنیا آمد. در ۱۳۲۷ لیسانس خود را از دانشگاه تهران در رشته حقوق و علوم سیاسی گرفت و در ۱۳۴۶ دوره دکترای فلسفه اسلامی را در دانشگاه سن ژوزف بیروت به پایان برد. از ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۸ دبیر ادبیات در تهران بود. سپس، تا سال ۱۳۵۸، در رده سیاسی وزارت امور خارجه اشتغال داشت. همزمان با مأموریت خود در بیروت، مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دمشق نیز بود (۱۳۴۳ - ۱۳۴۷).

از آثار چاپ شده استاد اتابکی، علاوه بر پیکار صفین، تصحیح انتقادی کلیات عیید زاکانی، ترجمه زندگی سیاسی امام رضا (ع)، سفیران، سفرنامه ابن جبیر، تاریخ ایویان (ترجمه مفرج الکروب)، برگزیده و شرح آثار سعدی، برگزیده و شرح شاهنامه و ویرایش فلاسفه شیعه و تاریخ جامع ادیان است.

میکار و صفین

۹۲۷۷۹۶

برنده جایزه کتاب سال
بهمن ۱۳۶۷



نقشه مهمترین شهرها و جایها که در کتاب نام برده شده است.

پیکار و تفکر

از: نصر بن مزاحم منقر

در گذشته به سال ۲۱۲ هجری قمری

تصحیح و شرح

عبد السلام محمد دهارون

مترجم: پرویز آتابکی



تهران ۱۳۷۵

پیکار صفین

نویسنده : نصر بن مزاحم منقری

مصحح : عبدالسلام محمد هارون

مترجم : پرویز اتابکی

چاپ اول : ۱۳۶۶

چاپ سوم : ۱۳۷۵؛ تیراژ ۳۰۰۰ نسخه

آماده‌سازی و چاپ : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

- اداره فروش و فروشگاه مرکزی : خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان‌کودک)، کوچه کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸؛ صندوق پستی ۳۶۶-۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۱-۸۷۷۴۵۶۹ فاکس : ۸۷۷۴۵۷۲
- فروشگاه یک : خیابان انقلاب - روبروی درب اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶
- فروشگاه دو : خیابان انقلاب - نبش خیابان ۱۶ آذر؛ تلفن : ۶۴۹۸۴۶۷
- فروشگاه سه : خیابان جمهوری - نبش آقا شیخ هادی؛ تلفن : ۶۷۴۳۰۰

توضیح ناشر

چاپ اول کتاب پیکار صفین که در سال ۱۳۶۶ از سوی این سازمان منتشر شد، خوشبختانه با استقبال زیاد اصحاب نظر مواجه گردید و در سال ۱۳۶۷ در رشته تاریخ به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شناخته شد که جای خوشوقتی و سپاسگزاری دارد. از آنجا که نسخه‌های چاپ اول کتاب در این فاصله نایاب شده بود و تجدید چاپ آن به سبب کثرت مراجعه علاقه‌مندان ضرور می‌نمود، تصمیم گرفته شد با پاره‌ای اصلاحات لازم به چاپ دوم این اثر گرانقدر اقدام شود و اکنون شکرگزار توفیق خود در انجام این مهم هستیم.

در این چاپ، مترجم فاضل استاد پرویز اتابکی، با بهره‌جویی از اشارات و نکاتی که در مقالات و نقدهای مربوط به چاپ اول مطرح شده بود، علاوه بر تصحیح دقیق همه غلطهای چاپی، اصلاحات لازم نوشتاری را معمول داشته توضیحاتی مناسب نیز بر متن فارسی افزوده‌اند. به‌علاوه، چون فهرست اعلام چاپ اول کامل نبود و غلطهای چاپی زیاد داشت، به جای آن نمایه‌ای کامل تنظیم کرده‌اند که در این چاپ ملاحظه می‌شود و بهره‌گیری از کتاب را تسهیل کرده‌است. سپاسگزار ایشان و کلیه همکاران بخشهای فرهنگی و تولید و اداری و مالی سازمان که در تجدید چاپ کتاب نقشی بااهمیت داشته‌اند هستیم؛ و من الله التوفیق.

جنگ صفین، واقعه‌ای مهم در تاریخ اسلام

دکتر غلامحسین یوسفی^۵

ترجمه منابع مرتبط با تاریخ و فرهنگ اسلام و ایران به زبان فارسی کاری سودمندست، بخصوص که تا حمله مغول اکثر متون تاریخی ما به زبان عربی است و استفاده از آنها برای همگان میسر نیست. بنا بر این همان گونه که کوشش مترجمان تاریخ طبری و تفسیر طبری و رفیع‌الدین اسحق همدانی، مترجم سیره رسول‌الله، و مؤیدالدین محمد خوارزمی، مترجم احیاء علوم‌الدین، و ناصح بن ظفر جرجی-فادقانی مترجم تاریخ یمینی و مترجمان رساله قشیریّه و ابوالمعالی نصرالله، مترجم کلبله و دمنه، و احمدبن محمد منوفی (یا: مستوفی) هروی، مترجم فتوح ابن‌اعثم کوفی و نیز مترجم سیرت جلال‌الدین مینکبرنی و بسیاری دیگر از قدما از جهات گوناگون مفید تواند بود، اهتمام برخی فضلاء معاصر نیز در این زمینه یادکردنی و مشکورست، نظیر کار شادروانان محمد پروین گنابادی، ابوالقاسم پاینده، دکتر محمد ابراهیم آیتی، صادق‌نشأت و سیدحسین خدیو جم در ترجمه مقدمه ابن‌خلدون، متن

* پس از انتشار چاپ اول پیکاد صفین، ادیب برجسته و محقق نامور شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، نقدی در تحلیل و معرفی کتاب و ترجمه فارسی آن نوشت که نظر به اطلاعات مبسوطی که در آن مندرج است، در اینجا به نقل از نشریه وزین نشر دانش (مرداد - شهریور ۱۳۶۶) به نظر خوانندگان می‌رسد. لازم به توضیح است که همه اصلاحاتی را که مرحوم دکتر یوسفی با دقت نظر در این مقاله مطرح فرموده مترجم فاضل کتاب در چاپ حاضر ملحوظ داشته است. - ناشر.

کامل تاریخ طبری، مروج الذهب، التنبیه و الاشراف مسعودی، تاریخ یعقوبی، البلدان، اخبار الطوال، مفاتیح العلوم، احضاء العلوم، جبر و مقابله خوارزمی و انباط المیاه الخفیه محمد بن حسن حساسب کرجی و زحمات آقاییان احمد آرام، اکبر دانا سرشت، دکتر جعفر شعاع، محمدعلی نجاتی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، عبدالمحمد آیتی، دکتر محمود مهدوی دامغانی، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، محمدعلی تاج پور و حشمة الله ریاضی در ترجمه تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، الآثار الباقیه ابوریحان، صورة الارض ابن حوقل، معالم القربة فی احکام الحسبة از ابن اخوة، عجائب المقدور فی اخبار تیمور ابن عربشاه، البدء، و التاریخ مطهر بن طاهر مقدسی، رسوم دار الخلافه اثر هلال بن محسن صابی، تنویم البلدان ابوالفداء، مغازی تألیف واقدی، اخبار ایران از تاریخ الکامل ابن اثیر، تاریخ مختصر الدول ابن عبری و امثال اینها.

درسال جساری نیز ترجمه فارسی کتابی مهم از این گونه انتشار یافته است که، با همه تفصیل، به موضوعی محدود و معین اختصاص دارد و اینک بنده بعنوان خواننده ای عادی، نه صاحب نظر، مختصری درباره آن می نویسم.

ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار منقری، مؤلف کتاب وقعة صفین (م. ۲۱۲ هـ.ق.) مورخی شیعی مذهب بوده که او را حق گزار شمرده اند (ص ۴)^۱. از این رو ابن ابی الحدید و دیگران از او نقل قول کرده اند. وی آثاری متعدد نگاشته که بیشتر جنبه تاریخی داشته است و از آن همه همین یک کتاب، متعلق به یک هزار و دوست سال پیش درباب واقعه ای مؤهم در تاریخ اسلام، از او بجای مانده که اینک ترجمه فارسی کامل آن در دسترس ماست. جنگ صفین، چنان که مشهورست، درماه صفر سال ۳۷ هـ. بین علی بن ابی طالب (ع) پس از رسیدن به خلافت و معاویه، در صفین: موضعی نزدیک رقه بر ساحل فرات، روی داد. تعداد سپاهیان دو طرف و نیز شمار کشته شدگان را در مصافها و زد و خورد های فراوانی

(۱) شماره های میان دو هلال مربوط است به صفحات کتاب پیکار صفین.

که در طی يك صدوده روز روی داد، جمعی بسیار نوشته‌اند. اما کتاب منظور فقط شرح حوادث جنگ نیست بلکه متضمن فواید متعددست.

درباب واقعه صفین مورخان قدیم نظیر ابومخنف لوط بن یحیی (م. پیش از ۱۷۰ ه.ق.)، محمد بن عمر واقدی (۲۰۷۰ ه.ق.)، محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ ه.ق.) اثری خاص تألیف کرده یا شرحی مفصل نگاشته‌اند. اما کتاب نصرین مزاحم قدیم‌ترین و مشروح‌ترین آنهاست که باقی است.

متن عربی کتاب را عبدالسلام محمد هارون، براساس نسخه چاپ سنگی ایران (۱۳۰۱ ه.ق.) و نیز با استفاده از منقولات ابن ابی‌الحدید از این کتاب در شرح نهج‌البلاغه و مراجعه به منابع مربوط، تصحیح کرده و بر آن یادداشتهای فراوان و سودمندی افزوده و در سال ۱۳۶۵ ه.ق. در اسکندریه بطبع رسانده و چاپ دوم آن هم در مصر به سال ۱۳۸۲ ه.ق. صورت گرفته است. چاپ ملخصی از طبع نخستین نیز قبلا از چاپخانه عباسیه بیروت در سال ۱۳۴۰ ه.ق. انتشار یافته بود. برای خواننده علاقه‌مند این تصور پیش می‌آید که لابد هیچ نسخه‌ای خطی از متن کتاب باقی نمانده بوده که مصحح فاضل ناگزیر شده است چاپ سنگی مذکور را - که به قول خود او «تحریف و تصحیف و زیاده و نقصان در آن راه یافته است» - اساس کار خود قرار دهد. و نیز این سؤال مطرح است که آیا همان چاپ سنگی ایران بر چه اساسی بوده و مصحح در دست‌یابی به نسخه‌های خطی اصیل چه مراحل را پیموده است؟ در هر حال ترجمه فارسی کتاب از روی چاپ دوم متن مصحح عبدالسلام محمد هارون - که به سال ۱۴۰۳ ه.ق. در ایران بصورت افست بطبع رسیده - انجام پذیرفته است. این نکته نیز یاد کردنی است که پیش از این دو ترجمه فارسی دیگر از این کتاب نشر یافته بوده است: یکی به نام سندس و استبرق (از شیخ محمد مهدی مسجدشاهی، اصفهان، ۱۳۴۵ ه.ق.)، چاپ سنگی، (۲۱۸ ص.)، دیگری با عنوان واقعه صفین در تاریخ (ترجمه کریم زمانی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۴، ۲۱۷ ص.) آقای اتابکی،

مترجم پیکار صفین، در این مورد نوشته است: «متأسفانه هردو ترجمه (بسیب حذف اسانید و انصراف از ترجمه بخشهای عمده‌ای از نثر و تمام یا بسیاری از اشعار و رجزهای این متن معتبر پانصد و هفده صفحه‌ای که همه در صلب موضوع است) ناقص بنظر می‌رسند، برای حفظ اعتبار مرجعیت و اصالت و کمال این کتاب تاریخی و ادبی کلیه اسانید و سلسله‌راویان و تمام اشعار و رجزها بر همان سیاق متن و بی حذف کلمه‌ای... ترجمه شده است.» بنا بر این خواننده فارسی زبان با در دست داشتن چاپ اخیر در بیش از هشتصد صفحه، متن کامل کتاب را پیش روی دارد.

فهرست مشروح مندرجات کتاب نه‌ودار وسعت دامنه مطالب آن است که آغاز می‌شود با ورود علی (ع) به کوفه (رجب سال ۳۶ هـ) و خطبه وی، و بر روی هم شامل هشت بخش عمده است از این قرار: بخش اول: پیامها، گفتگوها و نامه‌ها؛ آغاز داستان عمرو بن عاص (ص ۱۱ تا ۱۰۱)، بخش دوم: راز نیسا و چاره‌جوییها (۱۰۳ تا ۱۸۰)، بخش سوم: بسیج، حرکت، درگیری و اعلان جنگ (۱۸۱ تا ۲۸۶)، بخش چهارم: پیکار اصلی و دلاوریها (۲۸۷ تا ۳۸۴)، بخش پنجم: شدت پیکار و لحظات خطرناک (۳۸۵ تا ۴۸۰)، بخش ششم، درگیراگیر نبرد (۴۸۱ تا ۵۷۴)، بخش هفتم: پیروزی سپاه علی (ع) (۵۷۵ تا ۶۸۲)، بخش هشتم: داوری: نیرنگ عمرو بن عاص، داستان داوران، بازگشت علی (ع) از صفین به کوفه (۶۸۳ تا ۷۷۴).

کتاب پیکار صفین فقط گزارش وقایع نیست بلکه حاوی موجبات بروز تدریجی هر واقعه، گفتگوها، مکاتبات، پیامها، مشورتها، مذاکرات خصوصی، خطبه‌ها، برخوردها و بسیاری نکات دیگرست. بعلاوه اسناد هر روایت نیز مذکورست و این خصائص کتاب را خواندنی و پرفایده کرده است، ازان جمله: گفتگوی جریر با معاویه و ابلاغ پیام حضرت علی (ع) و پاسخ معاویه (ص ۴۸ تا ۵۳)، قرار و مدار معاویه و عمرو عاص بر سر حکومت مصر (۶۵۶ تا ۶۶۴)، نامه مهم

علی (ع) به معاویه و اظهار نظر در مورد خلافت (۱۲۵ تا ۱۲۹)، رایزنی علی (ع) با مهاجران و انصار پیش از لشکرکشی به شام (۱۳۰ تا ۱۳۳)، مختار گذاشتن علی (ع) اشخاص را در راهی که می‌خواستند اختیار کنند (۱۶۲)، نظر علی (ع) در باب پرداخت خونیهای اربد فزاری از بیت‌المال (۱۳۳ و ۱۳۴)، بازداشتن علی (ع) حجر بن عدی و عمرو بن حمق را از دشنام گویبی به شامیان (۱۴۴ و ۱۴۵)، رفتار علی (ع) با دهقانان انبار (۱۹۹ و ۲۰۰)، نماز گزاردن امیر مؤمنان بر راهب متمول در پیکار صفین و طاب‌آمزش از برای او (۲۰۴ و ۲۰۵). با این شیوه که مؤلف سخنان و نامه‌های برخی مخالفان از جمله متن پاسخ معاویه و عمرو عاص را به علی (ع) نیز نقل می‌کند هم انصاف و اعتدال بخرج داده و هم کتاب خود را مستند و معتبر کرده است، علی‌رغم نظر کسانی مانند عتیای و ابوحاتم که در حدیثش اضطراب دیده‌اند (۴). عبدالسلام محمد سارون نیز بر کنار بودن مؤلف را از گرایشهای تعصب آمیز، جز در پاره‌ای موارد ناچیز و ناگزیر، تصریح کرده است (۴).

علاوه بر اینها دستورها و رهنمودهای حضرت علی (ع) که در موارد گوناگون آمده پر مغز و در خور توجه خاص است، از آن جمله است آنچه به عاملان خراج در چگونگی رفتار با مردم نگاشته، و نکاتی که به فرماندهان لشکر خویش سفارش فرموده است (۱۷۴ و ۱۷۵). نامه‌های (ع) به دو تن از سرداران، زیاد بن نضر و شریح بن هانی، در چگونگی تعبیه لشکر و مراقبتهای لازم نیز حاوی دقائق بسیارست (۱۷۲ تا ۱۷۴).

مطالب درخور توجه بخصوص از نظر تاریخی در جای جای این کتاب فراوان است و خواننده علاقه‌مند باید خود با حوصله آن را در مطالعه گیرد و در هر باب تأمل کند. از آن جمله است چگونگی جنگ و موضوع داوری و امثال آن که خود بحثی دراز دامن است و در این جا مجال شرح آن نیست. بر روی هم در خلال صفحات کتاب و فصول مشروح و منصفانه آن، خواننده بتدریج به این نتیجه می‌رسد که هر چه در رفتار و گفتار حضرت علی (ع)، در زمینه‌های مختلف، ایمان

استوار و حق پرستی و صداقت و بزرگواری دیده می‌شود از جانب معاویه و همگامان او حب جاه و مکنت و خدعه‌ها و بند و بسته‌های پوشیده و آشکار صورت می‌گیرد.

※

بدیهی است ترجمه کتابی چنین مفصل و سرشار از اشارات و نکته‌ها و شعرها کاری دشوار است که مترجم برعهده گرفته است. بعلاوه افزون بر متن، ترجمه توضیحات فراوان و دقیق مصحح هم قسمتی دیگر از کار بوده است و نیز یادداشت‌های بسیاری که مترجم فاضل به اقتضای مقام بمنظور روشنگری از طرف خود در حاشیه بجا آورده است. وی در یادداشت کوتاه و متواضعانه خویش نوشته است: «بسبب کهن بودن متن و سبک آن ناگزیر اسلوب ترجمه نیز رنگ شیوه کهن پذیرفته است، اما نه بدان حد که از زبان امروز چندان بیگانه باشد.» تأمل در ترجمه فارسی کتاب نشان می‌دهد که مترجم محترم در این مقصود توفیق یافته است و نیز حاکی است از حسن انشاء و قوت تعبیر وی و نشر فصیح و استوارش. مقایسه برخی صفحات از متن عربی کتاب^۲ با ترجمه فارسی آن، بصیرت مترجم را در زبان عربی و فارسی و نیز دقت و امانت و مهارت وی را در کار خویش برنویسنده این سطور هرچه بیشتر آشکار ساخت، ازان جمله است: نامه‌ی بن ابی طالب (ع) به معاویه (ص ۲۹ و ۳۰ عربی = ص ۴۸ تا ۵۰ فارسی)، خطبه‌ی علی (ع) در دعوت به جهاد (۱۱۲ و ۱۱۳ ع = ۱۵۸ و ۱۵۹ ف)، نامه‌ی محمد بن ابی بکر به معاویه و نامه‌ی معاویه به او (۱۱۸ تا ۱۲۱ ع = ۱۶۵ تا ۱۶۹ ف)، نامه‌ی علی (ع) به زیاد بن نضر و شریح بن هانی (۱۲۳ تا ۱۲۵ ع = ۱۷۲ تا ۱۷۴ ف)، نامه‌ی علی (ع) به فرماندهان سپاه (۱۲۵ ع = ۱۷۴ و ۱۷۵ ف)، خطبه‌ی اشتر در قنصرین (۲۳۸ و ۲۳۹ ع = ۳۲۶ و ۳۲۷ ف)، خطبه‌ی ذی‌الکلاع در قنصرین (۲۳۹ تا ۲۴۱ ع = ۳۲۷ تا ۳۳۰ ف)، خطبه‌ی یزید بن اسد بجلی برای شامیان (۲۴۱ و ۲۴۲ ع = ۳۳۰ تا ۳۳۲ ف)، خطبه‌ی دیگری از اشتر (۲۵۰ تا ۲۵۲ ع = ۳۴۲ تا ۳۴۴ ف)، خطبه‌ی عتبه بن جویریة (۲۶۳ و ۲۶۴ ع = ۳۶۰

و ۳۶۱ ف)، عماد یاسر و مرد با بینش (۳۲۰ تا ۳۲۲ ع = ۴۳۹ تا ۴۴۱ ف). در مورد اشعار، مترجم علاوه بر ترجمه کامل آنها برای بدست دادن نمونه و وزن و قافیه شعر هر قطعه را به عربی نیز نقل کرده است. بر روی هم ترجمه کتاب علاوه بر دقت از روانی و گیرایی بهره ورست. تعیین طرز تلفظ و ضبط برخی اسامی خاص کاری بجای و سودمند بوده است و اگر در دیگر موارد لازم نیز ملاحظه می شد موجب مزید فایده بود. این کاری است که در نشر این گونه متون لازم است و نمونه خوب و کامل آن سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، به تصحیح آقاسی دکتر اصغر مهدوی است.

چاپ پیکار صفین نیز با استفاده از حروف متفاوت و متناسب برای متن و ترجمه اشعار و سلسله روایات و عنوانهای اصلی و فرعی و یادداشتها، حاکی از بصیرت و حسن سلیقه متصدیان مربوط و ناشرست و می توان گفت از این جهات چاپ ترجمه فارسی بر طبع عربی آن ترجیح دارد و دلپذیر ترست.

در مرور اجمالی برخی نکات بسیار جزئی به نظر قاصر بنده رسید که شاید درخور ترجمه باشد: در ترجمه «کان علیه کریماً» (ع ۵) آورده اند: «بر او گشاده دست بود» (۱۸)، شاید «نسبت به او سخاوتمند بود» مناسب تر و خالی از ایهام نیز باشد. «همگنان» جمع «همگن» است بمعنی همه؛ همگنان یعنی همگان.^۲ مترجم آن را بمعنی شرکاء و همتایان و همکاران بکار برده است (۱۰۹) و محل تأمل است. «از هیچ کوششی فروگذار (یا: فروگذاری) نکنند» از «... فروگذار نباشند» (۱۳۰) بهترست. افزودگی کلمه «موج وار» در همان صفحه ضروری نمی نماید. در ترجمه «جمع من تری من الناس شیعتک» (ع ۹۵): «همه این مردم که می بینی طرفدار تو اند»، از «تمامی مردمی را

(۳) رك: مجتبی مینوی، تصحیح کلیله و دمنه، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۴/۳۵؛ قطع بزرگ کتاب، «اصلاح غلطها» ص «كب»؛ غلامحسین یوسفی، تصحیح قابوس نامه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۹۰؛

که می‌بینی همه طرفدار تواند» (۱۳۴) مناسب‌ترست. وقتی مفعول جماعه پیرو، فاعل و مسندالیه جماعه اصلی است آوردن «را» پس ازان لزومی ندارد. ضبط صحیح مصراع دوم بیت سعدی - که در صفحه ۲/۱۴۹ ح نقل شده - به این صورت است: «وگوش زرندهی سر بنهد در عالم^۴ (نه: در بازار). بجای «از تبهکاران. تفاق می‌گویند» (۱۶۳)، «به تبهکاران...» فصیح‌ترست.

برخی تعبیرات نیز در ترجمه متعلق به امروزست و رنگ تجدید دارد و از منظور مترجم محترم در هم‌آهنگی نثر با زمان تألیف کتاب کمی دور می‌نماید، از این قبیل است: «فرودگاه ابلیس» (۱۴۹) در ترجمه «مهبوط الشیطان» (ع ۱۰۶). شاید بتوان گفت: فرود آمدن‌گاه، جای فرود، منزل‌گاه)، «فرماندهان ارتش» (۱۰۵) در ترجمه «امراء الجنود» (ع ۱۰۷). امیران سپاه نیز مناسب است)، «پیشکاران مالیات» (۱۵۱) در ترجمه «امراء الخراج» (ع ۱۰۸). می‌توان گفت: عاملان خراج)، «طلایه‌داری» بجای «مقدمه» (ع ۱۲۲) - که خود در صفحه ۱۷۱ بکار برده‌اند - از «پیش‌تازان» (۱۷۲، ۱۸۴) متناسب‌ترست. بعلاوه اصطلاح «مقدمه» لشکر در متون فارسی، از جمله در ترجمه تاریخ طبری^۵ و تاریخ بیهقی^۶ بسیار بکار رفته است.

چاپ عربی کتاب فهرستهای متعدد داشته (ص ۵۶۳ تا ۶۸۸) و در ترجمه فارسی به فهرست اعلام، فهرست جایها، رویدادها، فهرست تیره‌ها، طوایف و قبایل اکتفا شده است. این فهرستها در بعضی موارد محتاج بررسی مجددست.

با همه سعی که در صفحه آرایبی و جهات فنی کتاب بکار رفته اغلاطی چاپی در آن راه یافته است و چون غلطنامه‌ای همراه آن نیست برخی از مهمترین آن‌ها

(۴) رك: گلستان، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۲۸.
(۵) رك: تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶، ۱/۳۶۵، ۳۹۱.
(۶) از جمله، رك: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۶، ص ۵۵۲، ۶۲۸، ۷۵۹، ۸۸۳، ۸۸۴.

یاد می‌شود:

ص ۱۳ رس ۱۷: شصت و سوم / سی و ششم، درست است. ص ۵۴ / ۲۴: ونید / دینه. ص ۲۴ / ۵۹: لِحْظاً / لِحْظاً. ص ۱ / ۹۸، ۲۲: حمق، به کسر حا و سکون میم / حمق، به فتح حا و کسر میم. ص ۲۳ / ۱۷۱: استخفاف / استخفاف. ص ۹ / ۲۰۹: رقة / رقة. ص ۲۲ / ۲۲۸: جین / حین. ص ۲ / ۲۵۵: رنگ / درنگ. ص ۱۴ / ۲۷۹: حصرمی / حصرمی. ص ۱۲ / ۲۹۳: (امام) حسن (عایه السلام) / (بصری) حسن. ص ۱ / ۲۹۴: (امام) حسن / حسن. ص ۴ / ۲۹۷: غطامه / عظامه. ص ۱۸ / ۲۹۹: امام حسن (علیه السلام) / حسن. ص ۲۲ / ۳۰۹: حجدر / ججدر. ص ۲۱ / ۳۴۹: تیر گاهها / خر گاهها. ص ۲۰ / ۳۹۶: فی حجة / فی حجة. ص ۲۳ / ۴۶۶: طانجه / طابخه. ص ۲۳ / ۴۷۲: گفته عمر / گفته عمر و. ص ۲۳ / ۵۰۴: جند / جند. عنوان انگلیسی / ۴: Nasr b. Mozahem / Nasr. ebn-e Mozahem. س ۷: jnto/in to

کوشش فراوان و کار پرارزشی که مترجم دانشمند انجام داده است درخور تحسین است. امید آن که کتابهای سودمند دیگری به همت ایشان به فارسی درآید و انتشار یابد و همگان از آنها بهره‌مند گردند.

اصولاً ترجمه کتابهای لازم در رشته‌های گوناگون معارف بشری، از جمله در زمینه تارخ و فرهنگ و ادب، از زبانهای مختلف یکی از نیازهای مهم جامعه ماست که تا مدت‌ها ادامه خواهد یافت و بجاست که این کار با برنامه‌ای وسیع و همه جانبه و پیش‌بینی شده صورت گیرد تا بتدریج نیازهای علمی و فرهنگی ما در این باب رفع شود. بدیهی است توجه بیشتر به فن مهم ترجمه در دانشگاهها و دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی و تربیت مترجمان کارآمد و تشویق مترجمان شایسته و ورزیده و فراهم آوردن وسائل کار و نشر آثار آنان و برخوردارگی از تجارب ارجمند ایشان نیز قسمتی از این برنامه گسترده و دراز دامن خواهد بود.

یادداشت مترجم

سلام بر خوانندگان گرامی

۱- از آنجا که کتاب *وقعة صفین* تألیف نصر بن مزاحم *مِنقری* (در گذشته به سال ۲۱۲ هجری) متنی هزار و دویست ساله و معتبر، و نخستین و کاملترین مرجع جامع تاریخی مربوط بدان رویداد مهم است؛ در ترجمه کوششی بکار رفته که به لحاظ امانتداری تا آنجا که در توان این ناتوان بوده است تعبيرات و تمثيلات و کنایات و تعریضات، از زیبا و نازیباء، بویژه در اشعار و رجزها، بی کم و کاست به فارسی برگردانده شود و از این رو پاره‌ای تعبيرات با ذوق و سلیقه خواننده فارسی زبان امروز چندان سازگار نمی‌آید و به ضرورت گاه در این موارد، ترجمه تحت اللفظی به نظر می‌رسد. البته هر جا غرابت ضرب المثل یا تعبیری زیاد بوده در پابریک به مثل یا تعبیری دیگر که با ذهن فارسی‌زبان نزدیکتر و مأنوس باشد اشاره شده است.

۲- به سبب کهن بودن متن و سبک آن ناگزیر اسلوب ترجمه نیز رنگ شیوه کهن پذیرفته است، اما نه بدان حد که از زبان امروز چندان بیگانه باشد. امید است التزام این ضرورت را نیز بر مترجم بینخشایند.

۳- چون تاکنون دو ترجمه دیگر از این کتاب دیده شده است (یکی به نام *سندس* و *استبرق*، از شیخ محمد مهدی مسجدشاهی، اصفهان، ۱۳۴۵ قمری، چاپ سنگی در ۲۱۸ صفحه و دیگری به نام *واقعة صفین در تاریخ*، از کریم زمانی، انتشارات مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۴ در ۲۱۷ صفحه) و متأسفانه هر دو ترجمه (به سبب حذف آسانید و انصراف از ترجمه بخشهای عمده‌ای از نثر، و تمام یا بسیاری از اشعار و رجزهای این متن معتبر پانصد و هفده صفحه‌ای، که همه در *صُلُب* موضوع است) ناقص به نظر می‌رسند، برای حفظ اعتبار مرجعیت و اصالت و کمال این کتاب تاریخی و ادبی *کلیه* آسانید و سلسله راویان و

تمام اشعار و رجزها بر همان سیاق متن و بی حذف کلمه‌ای (با بکار بردن حروف چاپی به اندازه‌های مختلف) ترجمه شده است.

۴- ترجمه تمام توضیحات و شرح حال رجال و مقابله و جوه اختلاف نسخه‌بدلها که از مصحح متن است و محققان را بکار می‌آید، عیناً در پابرگها آمده، و افزون بر آن، توضیحات مترجم، هم در متن و هم در پابرگها، در صورت تفصیل با علامت (م) و در صورت اختصار با علامت پرانتز () مشخص شده است.

۵- مراد از نام کتابهایی که در پابرگها به عنوان مرجع پس از علامت پیکان ← آمده، چاپی از متن عربی آن مراجع است که شناسنامه آنها در کتابنامه پایان این کتاب مندرج است.

۶- در پابرگها، مراد از کلمه «متن» نسخه چاپ دوم، به تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ۱۳۸۲ قمری، اسکندریه، و مراد از کلمه «اصل» نسخه چاپ سنگی در ایران به سال ۱۳۱۰ قمری است که نسخه اساس مصحح بوده است، و مراد از رمز «شهنج» برنگاشته‌ای از نسخه وقعة صفین تألیف نصر بن مزاحم است که به کشف مصحح، به نحو پراکنده بدون تصریحی روشن‌تر، جابجا در خلال سطور کتاب شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، طبع الحلبی، ۱۳۲۹ ق. درج شده است.

۷- دو قلاب [] در متن و پابرگها نشانه الفاظ منقول از دیگر نسخه‌های وقعة صفین یا کتب مرجع است که در جای خود نام هر یک آمده است.

۸- دو گیومه « » در متن نشانه نقل به عین عبارات و اقوال، از جانب مصحح متن است که غالب آنها را عیناً در دیگر متون چون نهج البلاغة و تاریخ طبری و الاصابة توان یافت.

۹- دو گیومه « » در پابرگها نشانه الفاظ و عبارات متن یا صورت گزیده عباراتی است که از دیگر متون اقتباس و ترجمه شده است.

۱۰- در ترجمه اشعار برای ارائه نمونه، علاوه بر ترجمه کامل تمام اشعار، عین نخستین بیت قصیده یا رجز (که گاه سه مصراعی است) نقل شده است. تقدّم یا تأخر پاره‌ای افعال و عبارات فارسی، در ترجمه اشعار، معلول التزام به مراعات تریب ایبات و مصراعهای متن عربی است.

۱۱- در ترجمه آیات کریم، ترجمه مرحوم شیخ مهدی الهی قمشه‌ای نقل شده و علامت () ضمن ترجمه آیات نشانه توضیحات آن فقیه سعید است.

۱۲- همزة «ابن»، هر جا این کلمه در ترکیبی چون «حسن بن علی» ضمن چاپ در

سر سطر قرار گرفته، به تقلید از شیوه متن تثبیت شده است.

۱۳- با توجه به مشکلات فنی چاپ، اعراب و حرکات در حد ضرورت به وسیله

آقای محمود عادل با دست نقش شده است.

۱۴- تیرهای حاشیه از مصحح متن است و در ترجمه، تیرهای اصلی و مهم، زیرخط

برنج و تیرهای فرعی بدون خط برنج آمده است.

والسلام.

۱۳۶۶ پرویز اتابکی

مقدمه مؤلف بر چاپ دوم عربی

این چاپ دوم کتاب دَقَّةُ صِفِّین است. در فاصله بین دو چاپ فرصت یافتیم که در پاره‌ای نصوص و تفسیرها تجدید نظری کنیم و، به منظور تسهیل استفاده از نصوص کتاب، فهرستهای دیگری به فهرستهای فنی بیفزاییم. در این چاپ به گونه‌ای دقیق به فهرستها مراجعه کرده پاره‌ای استدراکات و مطالب مکمل را در آنها وارد کرده‌ام و به این ترتیب فهرستها دقیقتر از پیش و دامنه و شمول آنها بیشتر شده است.

از درگاه خداوند مسئلت دارم این خدمت را خالصانه در راه رضای خود تلقی فرماید و به ما یآوری دهد و نیرویی مرحمت فرماید که بتوانیم به پاره‌ای از آنچه آرزو داریم در خدمت به این میراث جاودانی و در زمینه روشنگری و تسهیل استفاده از آن انجام دهیم، تحقق بخشیم. اوست بهترین سرور و یاور.

مصر جدیده
اول ربیع‌الاول سال ۱۳۸۲ هـ ق
آخر اوت سال ۱۹۶۲
عبدالسلام محمد هارون

فهرست مطالب

۵	مصنفات او	۱	مقدمهٔ چاپ دوم
۵	نسخه‌های کتاب صفین	۱	مقدمهٔ چاپ نخست
۹	بررسی کتاب	۱	صفین
۹	فهرستهای کتاب	۳	نصر بن مزاحم
بخش اول: پیامها، گفتگوها و نامه‌ها			
۱۱	گفتگوی علی با نرسا	۱۳	ورود علی (ع) به کوفه
۲۹	نامه‌های علی به والیان	۱۵	خطبهٔ او در حق مردم کوفه
۳۰	نامهٔ علی به جریر بن عبدالله	۱۶	علی و مالک بن حبیب
۳۲	پاسخ جریر	۱۷	او و ابو بردة
۳۲	شعر خواهرزادهٔ جریر	۱۸	ابو برده ازدی که بود؟
۳۳	خطبهٔ زحر بن قیس	۱۸	منزلی که علی (ع) در کوفه اختیار کرد
۳۴	قمیدهٔ جریر بچلی	۱۹	سرزنش راندن او بر سلیمان بن سرد
۳۵	شعری در ستایش جریر	۲۰	سلیمان سرد و (امام) حسن
۳۶	شعر فهدی	۲۰	آمدن سعید بن قیس نزد علی
۳۷	بیت جریر با علی	۲۱	نکوهش او بر اشراف کوفه
۳۷	نامه نگاشتن به اشعث بن قیس	۲۲	شعرش در انگیختن علی بر ضد معاویه
۳۸	خطبهٔ زیاد بن مرحب	۲۳	خطبهٔ جمعهٔ علی (ع) در کوفه و مدینه
۳۹	خطبهٔ اشعث بن قیس	۲۵	گماشتن والیان بر شهرها
۴۰	پیام شعری سکونی به اشعث	۲۷	جنگ اشتر و ضحاک
۴۱	پاره‌ای ابیات که از زبان اشعث سروده‌اند	۲۸	پرخاش ملامتگرانهٔ ایمن بن خریم

۷۸	نامه معاویه به شرحبیل	۴۳	هیستهای که نزد علی آمدند
۷۸	خطبه شرحبیل	۴۳	گفتگوی او با جاریه بن قدامه
۷۹	نامه شمری نجاشی به شرحبیل	۴۴	گفتگوی او با خارثه بن بدر
۸۰	بازگشت شرحبیل نزد معاویه	۴۴	نامه احنف به بنی سعد
۸۰	جریر و شرحبیل	۴۵	شمر معاویه بن صصمه
۸۱	معاویه و جریر	۴۷	رهسپار شدن بنی سعد به سوی کوفه
۸۱	نامه علی به جریر	۴۷	اعزام جریر نزد معاویه
۸۲	نامه شمری ولید به معاویه	۴۸	آمدن جریر نزد معاویه
۸۳	شمر دیگر ولید برای معاویه	۵۰	خطبه جریر نزد معاویه
۸۴	شمر بسر مغیره ابن الاخنس	۵۱	خطبه معاویه
۸۵	درنگ جریر نزد معاویه		بیعت شامیان با معاویه برای
۸۶	نامه علی به جریر	۵۳	خونخواهی عثمان
۸۶	نامه معاویه به علی	۵۳	قصیده معاویه
۸۷	قصیده کعب بن جمیل	۵۴	گفتگوی معاویه با جریر و عتبہ
۸۸	نامه علی به معاویه		
۸۹	قصیده نجاشی در پاسخ معاویه	۵۵	آغاز داستان عمرو بن عاص
۹۱	تہمت جریر	۵۶	قصیده عمرو
۹۱	دفاع جریر	۵۷	گفتگوی او با وردان
۹۱	گرد آمدن جریر و اشتر نزد علی	۵۸	شمر عمرو بن عاص
	قصیده اشتر درباره بیعی که جریر	۵۹	عزیمت عمرو نزد معاویه
۹۳	بدو داده بود	۶۰	گفتگوی عمرو با معاویه
۹۳	قصیده سکونی	۶۱	شمر عمرو بن عاص
	رایزنی معاویه با عمرو پیش از	۶۳	قصیده ای از عتبہ
۹۴	حرکت به صفین	۶۴	بخشیدن مصر از سوی معاویه به عمرو
۹۴	نامه معاویه و عمرو به مردم مدینه	۶۵	عمرو و پسرعمویش
۹۵	نامه عبدالله بن عمر به آن دو	۶۸	شمر علی
۹۶	قصیده یکی از انصار، همراه با نامه پسر عمر	۶۹	رایزنی عمرو برای معاویه
	درخواست عدی دأثر بر فرستادن	۷۰	نامه معاویه به شرحبیل
۹۷	کسی نزد معاویه	۷۱	قصیده عیاض ثمالی
۹۷	خفاف بن عبدالله و معاویه	۷۳	صحنه سازی معاویه برای شرحبیل
۹۸	گوش داشتن معاویه به قصیده خفاف	۷۴	دیدار شرحبیل با جریر
۹۹	قصیده خفاف	۷۵	نامه شمری جریر به شرحبیل
	معاویه درباره خفاف به شك اذناد	۷۶	تأثیر نامه جریر در دل شرحبیل
۱۰۱	و نیز از او در شکفت ماند	۷۷	قصیده بارقی

بخش دوم: رایزنیها و چارچوبیها

۱۰۳

۱۳۳	رای اربد فزاری و اشتر	۱۰۵	نامه معاویه به ابن عمر
۱۳۴	خطبه اشتر	۱۰۷	یاسخ عبدالله بن عمر به معاویه
۱۳۵	رای حنظله بن ربیع	۱۰۷	شعر ابن ابی غزیه
۱۳۵	رای عبدالله بن معتم	۱۰۸	نامه معاویه به سعد
۱۳۶	متمم کردن حنظله بن ربیع و عبدالله بن معتم	۱۰۹	شمری که معاویه برای سعد فرستاد
۱۳۷	سر نوشت حنظله بن ربیع و عبدالله بن معتم	۱۱۰	یاسخ سعد
۱۳۸	تشویق معاویه از جانب حنظله	۱۱۰	شعر سعد برای معاویه
۱۳۹	خطبه عدی بن حاتم	۱۱۱	نامه معاویه به محمد بن مسلمه
۱۴۰	خطبه زید بن حصین طای	۱۱۲	یاسخ محمد
۱۴۰	اعتراض مرد طای به زید بن حصین	۱۱۳	سوگواری بر عثمان نزد معاویه
۱۴۱	ابو زبیب و علی	۱۱۳	حجاج بن صمه و معاویه
۱۴۲	رای یزید بن قیس و زیاد بن نضر	۱۱۴	سوگسرای معاویه بر عثمان
۱۴۲	رای عبدالله بن بدیل	۱۱۶	مباهات حجاج
	اندرز علی به حجر بن عدی و عمرو بن حمق	۱۱۶	مدت نامه نگاری میان علی و معاویه و عمرو
۱۴۴	نامه علی به کارگزار خود مختف	۱۱۶	بیعت مالک بن هبیره با معاویه
۱۴۶	بن سلیم	۱۱۷	قصیده زبرقان
	نامه علی به ابن عباس درباره	۱۱۷	خطبه معاویه پس از قتل عثمان
۱۴۷	اختلاف مردم بصره	۱۱۸	سخن کعب بن مره
۱۴۸	نامه علی به اسود بن قطنه	۱۱۸	بیعت با معاویه بر خونخواهی عثمان
۱۴۹	نامه علی به عبدالله بن عامر	۱۱۹	معاویه و عبیدالله بن عمر
۱۴۹	نامه علی به ابن عباس	۱۲۰	شعر عبیدالله
۱۵۰	نامه علی به فرماندهان ارتش	۱۲۱	آمدن ابومسلم خولانی نزد معاویه
۱۵۱	نامه علی به پیشکاران مالیات	۱۲۲	خطبه ابومسلم خولانی
۱۵۲	نامه علی به معاویه	۱۲۲	ابومسلم و علی
۱۵۵	یاسخ معاویه	۱۲۳	نامه معاویه به علی
۱۵۵	نامه علی به عمرو بن عاص	۱۲۵	نامه علی به معاویه
۱۵۶	یاسخ عمرو		رایزنی علی با مهاجران و انصار
	گفتگوی زیاد بن نضر و عبدالله	۱۳۰	پیش از لشکرکشی به شام
۱۵۶	بن بدیل	۱۳۰	رای هاشم بن عتبه
۱۵۷	سخن هاشم بن عتبه	۱۳۱	رای عمار بن یاسر
۱۵۸	خطبه علی در دعوت به جهاد	۱۳۱	رای قیس بن عباده
۱۵۹	خطبه حسن بن علی	۱۳۲	رای سهل بن حنیف
		۱۳۳	خطبه علی در رفتن به صفین

۱۶۱	خطبه حسین بن علی	۱۶۱	نامه زیاد بن نضر به علی درباره کار شریح
۱۶۱	اختلاف مردم در عزیمت با علی	۱۶۱	نامه شریح به علی درباره زیاد
	فرستادن باهلیمان به دیلم و فراخواندن		نامه علی به آن دو
۱۶۲	اهل بصره به صفین	۱۶۲	نامه علی به فرماندهان سپاه
۱۶۴	پذیرش دعوت از سوی مردم و سران عرب	۱۶۴	نامه علی به سران
۱۶۴	رسیدن ابن عباس	۱۶۴	تحقیق پیرامون قبر یهودا
۱۶۵	نامه محمد بن ابی بکر به معاویه	۱۶۵	خطبه معاویه برای مردم شام
۱۶۷	نامه معاویه به محمد بن ابی بکر	۱۶۷	به کارگماشتن فرمانداران و
۱۶۹	وفتن مردم به نخیله	۱۶۹	کارگزاران از سوی معاویه
۱۷۰	اندرزعلی به زیاد بن نضر و شریح بن هانی		

بخش سوم: بسیج، حرکت، درگیری و اعلان جنگ ۱۸۱

۱۸۱	گفته علی درباره کربلا (روایتی دیگر)	۱۸۱	گفته علی درباره کربلا (روایتی دیگر)
۱۹۷	مسیر سپاه به سوی صفین	۱۸۳	بیرون آمدن علی رضی الله عنه از نخیله
۱۹۷	خبر آب صومعه (معاالدیر)	۱۸۴	خطبه علی هنگام عزیمت
۲۰۱	فرود آمدن سپاه در جزیره	۱۸۵	سخن معقل بن قیس
۲۰۲	علی حکایت وضو ساختن پیامبر	۱۸۵	دعای علی
۲۰۲	خدا (ص) را باز می گوید	۱۸۶	رجز حرب بن سهم ربیع
۲۰۳	هیئت نمایندگی بنی تغلب	۱۸۶	مالک بن حبیب و علی
۲۰۳	رسیدن به رقه	۱۸۷	نماز علی پس از حرکت
۲۰۴	داستان راهب بلخ	۱۸۷	مسیر سپاه به سوی صفین
۲۰۵	مسیر معقل بن قیس به سوی رقه	۱۹۰	رسیدن این خبر به عمرو
۲۰۷	نامه علی به معاویه	۱۹۰	رجز علی برای عمرو و معاویه
۲۰۸	پاسخ معاویه	۱۹۱	رجز علی به معاویه
۲۰۹	گذر بر پل رقه	۱۹۱	اختلاف در ریاست کنده و ربیع
۲۱۱	حرکت زیاد بن نضر و شریح بن هانی	۱۹۱	شعر نجاشی در این باره
۲۱۲	نامه علی به اشتر	۱۹۲	گفتار سعید بن قیس همدانی
۲۱۳	نامه او به زیاد و شریح	۱۹۳	گفتار حریت بن جابر
۲۱۴	دعوت اشتر از اعور به جنگ تن به تن	۱۹۳	معاویه اشتر را برضد علی برمی انگیزد
۲۱۶	وصف دو سپاه	۱۹۴	شکست (نقشه) معاویه
۲۱۷	نامه معاویه به علی	۱۹۴	سرداری اشتر
۲۱۸	خطبه علی	۱۹۵	آزمون مالک بن حبیب
۲۱۸	نامه علی به معاویه	۱۹۵	گفته علی درباره کربلا
۲۱۹	تسلط شامیان بر آب	۱۹۶	هرثمه بن سلیم و حسین بن علی

فهرست مطالب

۲۴۸	رجز اشعث و حوشب	تسلط عراقیان بر آب و آزاد
۲۴۹	رجز اشعث و اشتر	۲۲۱ گذاشتن شاهیان در استفاده از آن
۲۵۰	بیرون شدن محمد بن مخنف به جنگ	۲۲۲ تشویق سکونی بر جلوگیری از آب
۲۵۱	ازدحام برای دسترسی به آب	۲۲۳ رأی عمرو در این مورد
۲۵۲	گفته سلیمان حضرمی	۲۲۳ رأی معری بن اقبل در جلوگیری از آب
۲۵۳	نظر عمرو بن هاشم در آزادگذاشتن آب	۲۲۴ عمرو و معری
۲۵۴	عبیدالله بن عمر و علی	۲۲۵ پیوستن معری بن اقبل به علی
۲۵۵	اعزام سفیران از طرف علی نزد معاویه	۲۲۶ اشعری که درباره بستن آب سروده اند
۲۵۵	سخن ابو عمره	۲۲۷-۲۲۸ جنگ بر سر آب
۲۵۶	سخن شیب بن ربیع	۲۲۹ پیروزی عراقیان بر آب
۲۵۷	یاسخ معاویه	۲۲۹ از آنچه در طعن بر عراقیان سروده اند
۲۵۷	بازگشت هیئت سفیران نزد علی	۲۳۱ گفتگوی اشعث و عمرو
۲۵۷	موضع قاریان	۲۳۲ تجدید خاطرۀ اختلاف بر سر آب
۲۵۹	مبادله سفیران بین علی و معاویه	۲۳۳ رجز اشتر در حمله بر عمرو
۲۶۰	میانجیگری ابی امامه و ابی الدرداء	۲۳۳ یاسخ عمرو
۲۶۰	نیرنگ معاویه	۲۳۴ رجز اشتر روز فرات
۲۶۰	تیر معاویه	۲۳۴ کشتگان روز فرات
۲۶۱	مخالفت لشکریان با علی	۲۳۵ رجز ظبیبان
۲۶۲	سرزنش علی بر اشتر و اشعث	۲۳۵ از آنچه به روز فرات گفته شده
۲۶۲	تأثیر سرزنش بر آن دو	۲۳۶ اشعث و حارث بن همام
۲۶۴	تسلط علی بر آب و آزادگذاشتن آن	۲۳۷ خطبه اشتر در تشویق یارانش
۲۶۴	معاویه و عمرو	۲۳۸ آفان که به دست اشتر و اشعث کشته شدند
۲۶۵	هماوردی علقمة بن عمرو با عوف	۲۳۹ مبارزه اشتر با ریاح بن عتیک
۲۶۷	بیرون آمدن دسته‌های کوچک به جنگ	مبارزه اشتر با ابراهیم بن وضاح و
	مبارزه اشتر با یکی از تناوران	زامل بن عتیک
۲۶۸	(عمالیق)	۲۴۰ مبارزه اشتر با اجلح
۲۶۸	خودداری از جنگ در محرم	۲۴۱ مبارزه اشتر با محمد بن روضه
۲۶۹	رفت و آمد سفیران برای صلح	۲۴۲ سوگنامه اجلح
۲۶۹	سخن عدی	۲۴۳ گفتار علی درباره سوگنامه اجلح
۲۶۹	یاسخ معاویه	۲۴۴ از پای درآمدن حبیب بن منصور
۲۷۰	سخن شیب بن ربیع و زیاد بن خصفة	۲۴۴ رجز اشتر در آوردگاه
۲۷۰	سخن یزید بن قیس	۲۴۵ اشتر و معاویه بن حارث
۲۷۱	یاسخ معاویه به او	۲۴۶ نجاشی و عمرو عکی
۲۷۱	سخن شیب و معاویه	۲۴۸ حمله اشتر و شرحبیل

۲۷۸	آمادگی برای جنگ	۲۷۲	سخن زیاد بن خصه
۲۷۸	خطبه علی هنگام هر دیدار با دشمن	۲۷۳	سفیران معاویه نزد علی
۲۷۹	خطبه علی در تشویق به پیکار	۲۷۴	خطبه علی در میان سفیران معاویه
۲۸۰	بستن پرچمها و گماشتن فرماندهان	۲۷۵	سخن شرحبیل و معن بن یزید
		۲۷۷	اعلان جنگ
بخش چهارم: پیکار اصلی و دلاوریها			
۲۸۷		
۲۱۸	بیرون آمدن او با سپاه خود	۲۸۹	فرماندهان معاویه
۲۱۸	وصف شمایل علی	۲۹۰	فدایان
۳۱۹	یورش عبدالله بن بدیل	۲۹۱	داستان پرچم عمرو
۳۲۰	خطبه بدیل برای یاران خود	۲۹۲	گفتار پیرامون ایمان اهل شام
۳۲۱	خطبه علی در تشویق به پیکار		حدیثهایی که درباره معاویه
۳۲۵	آنچه میان معاویه و عمرو گذشت	۲۹۳	رسیده است
۳۲۶	خطبه اشتر در قناصرین	۲۹۹	نبرد ابن حنفیه و ابن عمر
۳۲۷	خطبه ذی الکلاع در قناصرین	۳۰۰	نبرد عبدالله بن عباس و ولید بن عقبه
۳۳۰	خطبه یزید بن اسد بجلی برای شامیان	۳۰۱	دیوستان شمر (بن ابراهه) به علی
	رجزخوانی عمرو بن عاص و شاعری	۳۰۲	خطبه معاویه در حضور سپاهیان شام
۳۳۲	از عراقیان	۳۰۳	خطبه عمرو
۳۳۳	مبارزه حجر نیک و حجر بد		خطبه علی پیرامون تحریکی که
۳۳۴	رجزخوانی حجر بد	۳۰۳	معاویه و عمرو کرده بودند
۳۳۴	حملة رفاعه حمیری به حجر بد	۳۰۵	پیامدگویی عمار
۳۳۵	فرستاده علی به سوی سپاه معاویه	۳۰۵	خطبه علی
۳۳۵	حملة عبدالله بن بدیل به شامیان	۳۰۷	بستن پرچمها و تعیین فرماندهان
۳۳۶	از پای درآمدن عبدالله ابن بدیل	۳۰۸	توصیه عمرو به معاویه
	خطبه یزید بن قیس در تشویق	۳۰۹	برابر نهادن فوجها
۳۳۸	مردم بر پیکار صفین	۳۰۹	رجزخوانی شامی و عمرو بن عاص
۳۳۹	حملة عبدالله بن بدیل	۳۱۲	آماده سازی مردم
۳۴۰	حمایت حسین و محمد از پدر خود	۳۱۲	پیکار چهارشنبه
۳۴۱	موضع حسن بن علی	۳۱۳	اسب علی
۳۴۲	علی و سعید بن قیس و اشتر	۳۱۳	چگونگی سوار شدن علی
۳۴۲	خطبه اشتر	۳۱۵	دعای ایشان در روز صفین
۳۴۴	از پا درآمدن ییابی همدانیان	۳۱۵	دعای علی هنگام رفتن به پیکار
۳۴۶	یادداری دادن اشتر یاران خود را	۳۱۶	نمازگزارای وی در تاریک روشن شب
۳۴۶	بازآمدن مردم به سوی اشتر	۳۱۷	بخشی از دعای علی

فهرست مطالب

۲۶۵	ادهم بن محرز و شمر بن ذی الجوشن	از یا درآمدن زیاد بن نصر و
۲۶۶	هماوردی سوید بن قیس و ابی‌المرطط	یزید بن قیس
۲۶۷	هماوردی بشر بن عصفه با ابن عقیله	۳۴۷
۳۶۸	برخی از هماوردیها	۲۴۸
	هجوم یکی از یاران علی بر معاویه و	۲۴۸
۲۶۹	گریختن وی	۲۴۹
۲۷۰	حمله ابو ایوب به شامیان	۳۴۹
۲۷۱	هماوردی مردی با برادر خویش	۲۵۱
۲۷۱	حریث غلام معاویه	۳۵۲
۲۷۲	ضربت علی بر حریث	۲۵۴
۲۷۳	از یا درآمدن عمرو بن حصین سکسی	۳۵۵
۲۷۴	شعری از علی (ع)	۲۵۶
۳۷۵	علی معاویه را به هماوردی می‌خواند	۳۵۸
	سر تافتن معاویه از هماوردی با علی	۳۶۰
۲۷۶	و یرخاش او با عمرو بن عاص	۲۶۱
۳۷۸	پاره‌ای از هماوردیها	سوگواری نهشل بن حری بر برادر
۲۷۹	هماوردی ابن‌مقیده الحمار با مقطع عامری	خود مالک
۲۸۱	فخر عبدالله بن خلیفه طایبی به قبیله خود	پاره‌ای از کسان که در صفین از یا درآمدند

بخش پنجم: شدت پیکار و لحنات خطرناک

۳۸۵	افتخار دو طرف به عبیدالله بن عمر و	۳۸۷	خطبه قیس بن فهدان
۳۹۸	محمد بن ابی بکر	۳۸۸	کشته شدن پاره‌ای مردان
۳۹۸	پاره‌ای اشعار پیرامون صفین	۳۸۸	ندا در دادن عنتر بن عبید
۴۰۱	خطبه‌ای از معاویه	۳۸۹	کشته شدن نخمیان
۴۰۱	خطبه‌ای دیگر از معاویه	۳۹۰	قبرگاه‌خواهی خالد بن معمر
۴۰۲	پاسخ ذی الکلاع	۳۹۱	گفتار علی درباره پرچم‌های ربیعه
۴۰۳	تشویق زیاد بن خصنه قبیله عبد قیس را	۳۹۲	پرچم حنین بن منذر
۴۰۳	عبیدالله بن عمر و حسن بن علی	۳۹۳	پرچم ربیعه
۴۰۴	از یا درآمدن عبیدالله بن عمر	۳۹۴	قرعه‌کشی معاویه برای قبیله حمیر
۴۰۵	شمسیر عبیدالله ابن عمر	۳۹۴	جا بجا شدن و اضطراب پرچم‌های ربیعه
۴۰۵	سوگسرای کعب بن جمیل بر او	۳۹۵	پایداری ربیعه پس از گریز
۴۰۷	عبیدالله بن عمر و حریث بن جا بر حنفی	۳۹۶	خطبه خالد بن معمر
۴۰۷	گفته سلطان در کشته شدن عبیدالله	۳۹۷	پاسخ یکی از ربیعیان به وی
۴۰۸	پرچم حنین بن منذر	۳۹۷	نبرد ربیعه و حمیر

۴۳۶	خطبهٔ عمار بن یاسر	۴۰۹	گشاده‌دستی حریت بن جابر در جنگ
۴۳۷	حملهٔ عمار	۴۰۹	جنگ مذحجیان
۴۳۸	عمار و عبدالله ابن عمر	۴۱۰	ندای عکبان و اشریان
۴۳۸	دعای عمار	۴۱۲	خواستن پسر ذوالکلاع پیکر پدر خود را
۴۳۹	عمار و مرد با پیش	۴۱۳	گرمگاه پیکار و کشتار
	یاسخ علی به کسی که دربارهٔ		عاریه‌گیری پرچم حنین به وسیلهٔ
۴۴۱	شاهیان از او پرسید	۴۱۴	ابی عرفاء
۴۴۲	احادیثی که دربارهٔ عمار رسیده است	۴۱۵	کشته شدن ابی عرفاء
	گفتار دربارهٔ «آن کس که از	۴۱۶	معاویه و عمرو بن عاص
۴۴۴	جان خود می‌گذرد»	۴۱۶	برانگیختن ربیعه از جانب عتاب بن لقیط
۴۴۶	ندای عمار بن یاسر	۴۱۷	معاویه و عمرو
۴۴۷	علی و هاشم بن عتبه	۴۱۷	معاویه و خالد بن معمر
۴۴۹	عمار بن یاسر و هاشم بن عتبه	۴۱۸	شمر نجاشی
۴۵۰	شدت نبرد	۴۱۸	شمر مرة بن جناده
۴۵۰	پیوستگان به دستار	۴۱۹	علی و عبدالعزیز بن حارث
۴۵۲	عبدالله بن عمر با فوج نگارین پوش	۴۲۰	آنچه عبدالعزیز بن حارث جمع‌فی کرد
۴۵۲	درهم‌آمیختن جنگاوران	۴۲۰	رقابت ربیعه و مضر
۴۵۴	علی و ربیعان	۴۲۲	نبرد کثانه
۴۵۵	نشانهٔ شامیان و عراقیان		نبرد عمیر بن عطار در همراه گروهی از
۴۵۶	آسان‌گیریهای دو طرف هنگام ترك پیکار	۴۲۳	بنی تمیم
۴۵۷	حدیث عمرو بن عاص	۴۲۴	نبرد قبیصة بن جابر اسدی همراه بنی اسد
۴۵۸	ابو نوح و ذوالکلاع		نبرد عبدالله بن طفیل همراه
	ذوالکلاع و ابو نوح در مجلس عمرو	۴۲۵	گروه هوازن
۴۵۹	و معاویه	۴۲۵	شمر عامر بن وائله
	ابو نوح و شرحبیل بن ذوالکلاع		شمر ابی طفیل دربارهٔ مروان و
۴۶۰	نزد عمار بن یاسر	۴۲۶	عمرو بن عاص
	بر نشستن عمار ابن یاسر به آهنک	۴۲۷	نامهٔ عقبه به سلیمان بن سرد
۴۶۱	دیدار عمرو بن عاص	۴۲۸	خطبه‌ای از علی در صفین
۴۶۶	عمار بن یاسر و هاشم ابن عتبه	۴۳۱	هماوردیهای کریب بن صباح
۴۶۷	کشته شدن عمار بن یاسر	۴۳۱	هماوردیهای علی
۴۶۹	کشته شدن ذوالکلاع	۴۳۲	هماوردی خواستن علی از معاویه
	آنچه پیرامون کشته شدن عمار بن	۴۳۲	مخارق و معاویه
۴۶۹	یاسر آمده است	۴۳۳	خطبهٔ عمرو
۴۷۰	حدیثی دربارهٔ عمار	۴۳۴	خطبهٔ عبدالله بن عباس

فهرست مطالب

۴۷۵	برانگیختن علی هاشم بن عتبه را	۴۷۱	حملة عمار
۴۷۶	قرعة ذی الکلاع	۴۷۲	آنچه درباره دیدار میان عمرو و عمار گفته اند
۴۷۷	عبدالله بن هاشم در مجلس معاویه		پرخاش معاویه به عمرو به سبب انتشار
	سرزنش عمرو به معاویه درباره	۴۷۳	حدیث عمار
۴۷۹	ابن هاشم	۴۷۳	پاسخ عمرو
۴۷۹	نامه شمری ابن هاشم به معاویه	۴۷۴	پاسخ معاویه

بخش ششم: در گیر آگیر نبرد

۴۸۱		
۵۰۵	پاسخ ابی ایوب		از با درآمدن هاشم بن عتبه و پیام
۵۰۶	توصیف پیکار صفین	۴۸۳	او به علی
۵۰۷	از اشعار صفین	۴۸۴	برانگیختن کسان از سوی هاشم بن عتبه
	گفته علی درباره بانگی که	۴۸۸	سوگواری بر قتل هاشم
۵۰۹	عمرو بن عاص سر داده بود		خطبه عبدالله بن هاشم هنگامی که
۵۱۰	شمر نجاشی در ستایش علی	۴۸۸	پرچم پدر را گرفت
	شمر نجاشی در ستایش علی و	۴۸۹	پاره ای اشعار مربوط به صفین
۵۱۱	نکوهش معاویه	۴۹۰	سوگواری ابی عمره بن عمرو بن محسن
۵۱۲	واقعه بین ذوالجناحین		نااه علی بر قتل او و سوگواری
۵۱۲	صحنه ای از پیکار صفین	۴۹۲	ابی طفیل بر هاشم
۵۱۲	از اشعار صفین	۴۹۳	گفتگوی عدی بن حاتم
۵۱۶	عمرو بن عاص و حمزة بن عتبه	۴۹۴	فرار ضحاک و عتبه بن ابی سفیان
۵۱۸	از پای درآمدن حمزة بن عتبه	۴۹۴	شمر نجاشی درباره فرار عتبه
۵۱۸	شمری از عمرو بن عاص	۴۹۴	شمر کمب بن جمیل درباره روزهای صفین
۵۱۹	عدی بن حاتم و علی	۴۹۵	پاسخ ابی جهمة الاسدی
۵۱۹	از اشعار صفین	۴۹۶	هجو گوئی عتبه بر کمب ابن جمیل
۵۲۷	نامه ای از علی به معاویه		روایرویی ابو الاعور و عبدالرحمن
۵۲۷	پاسخ معاویه به علی	۴۹۷	بن خالد
۵۲۸	نامه ای دیگر از علی به معاویه	۴۹۷	پیکار خمیس
۵۲۹	پاسخ معاویه	۴۹۸	به خاک افتادگان روز خمیس
۵۲۹	سخن احنف درباره صفین	۴۹۹	از اشعار صفین
۵۳۰	یادآوری از صفین نزد معاویه	۵۰۰	پاره ای از سوگنامه ها
۵۳۰	علی معاویه را به هموردی می خواند	۵۰۲	نامه معاویه به ابی ایوب و زیاد بن سمیه
۵۳۱	بیم عمرو بر جان دو پسر خویش	۵۰۳	پاسخ زیاد
۵۳۲	روزی از روزهای صفین	۵۰۳	آنچه معاویه زیر نامه ابو ایوب نوشت
۵۳۲	ستایش ابی زبید بر علی	۵۰۴	علی و ابو ایوب

۵۵۳	معاویه و عمرو	۵۲۴	خطبه علی در برانگیختن یارانش
۵۵۴	مددخواهی معاویه از عک و اشعریان		خطبه دیگری از علی در تشویق
۵۵۴	ابیاتی از شنی	۵۳۶	یاران خود
۵۵۵	سخن معاویه و اصبح و احنف	۵۳۶	نبرد محمد بن حنفیه
۵۵۶	حملة عمرو	۷۳۵	شعری از عدیل
۵۵۷	ضربت علی بر عمرو	۵۳۷	مبارزه هانی با یعمر بن اسید
۵۵۷	گفتگوی معاویه با عمرو در این باره	۵۳۹	پیام عبدالرحمن بن کلدیه به علی
	معاویه برادرش عتبه را نزد اشعث	۵۴۰	معاویه و ابیات عمرو بن اظنا به
۵۵۸	بن قیس می فرستد		عبدالرحمن ابن خالد و
۵۵۹	سخن اشعث در این باره	۵۴۱	جاریه ابن قدامه
۵۶۰	معاویه و عتبه	۵۴۲	حملة اشتر و شعر نجاشی در این باب
۵۶۰	ستودن اشعث از جانب نجاشی	۵۴۳	رجز همام بن قبیصه
۵۶۱	معاویه و عمرو	۵۴۴	حملة عدی بن حاتم
۵۶۲	نامه عمرو به ابن عباس	۵۴۵	از رجزهای صفین
	ابن عباس نامه عمرو را به علی	۵۴۶	حملة عمرو و یمانیا
۵۶۳	تقدیم می کند	۵۴۷	حملة عمرو بن حمق
۵۶۴	پاسخ ابن عباس	۵۴۷	کشته شدن حوشب ذی ظلمیم
۵۶۵	پاسخ فضل بن عباس	۵۴۸	شعر جریش سکونی
۵۶۶	نامه معاویه به ابن عباس	۵۴۹	ورود علی به رزمگاه ربیعہ
۵۶۷	پاسخ ابن عباس	۵۵۰	ستایش راندن علی بر ربیعہ
۵۶۸	قطع مکاتبه معاویه با ابن عباس	۵۵۱	برنشستن علی بر شهباء و خطبه او
۵۶۹	شعر فضل در این باره	۵۵۱	روانه شدن کسان نزد علی
۵۷۰	گرد آمدن پاره ای از سران نزد معاویه	۵۵۲	رجز عدی بن حاتم و اشتر
۵۷۲	خشم عمرو		تمثل معاویه به ابیات
		۵۵۳	عمرو بن اظنا به

۵۷۵	بخش هفتم: پیروزی سپاه علی		
۵۸۱	سروده اعور شنی برای علی	هجو عمرو از طرف حارث	
	توطئه معاویه و یارانش بر ضد	۵۷۸	بن نصر چشمی
۵۸۲	برخی از یاران علی	۵۷۸	ضربت علی بر عمرو
۵۸۳	شکست معاویه در برابر سعید	۵۷۹	پرچم بستن معاویه
۵۸۴	شکست عمرو در برابر مرقال		سخن عبدالله بن حارث سکونی
۵۸۵	شکست بسر در برابر قیس	۵۷۹	به معاویه
۵۸۶	شکست عبیدالله بن عمر در برابر اشتر	۵۸۰	سخن اعور شنی به علی

فهرست مطالب

رایزنی معاویه با عمرو	شکست عبدالرحمن بن خالد از عدی
۶۱۳ درباره انصار	۵۸۷ بن حاتم
گلابه و عذرخواهی معاویه از	تعزیت گویی شماتت آمیز ایمن بن
۶۱۳ برخی از انصار	۵۸۸ خریم به معاویه
۶۱۳ انصار و قیس بن سعد	۵۸۹ سرزنی معاویه به عمرو
۶۱۴ پاسخ دادن نعمان به چشمداشت معاویه	۵۹۰ دلداری دادن معاویه به قریشیان
۶۱۵ پاسخ قیس به نعمان	۵۹۱ یوزش خواهی قریشیان از معاویه
۶۱۷ برپا خاستن عکبر در پیشگاه علی	۵۹۱ پیامهای متبادل میان معاویه و عمرو
۶۱۷ هموردی عوف بن مجزئه با عکبر	۵۹۲ ابن مسروق و معاویه
۶۱۹ عکبر و معاویه	۵۹۲ پیکار عک و همدان
۶۱۹ قصیده عکبر در قتل مرادی	۵۹۴ بیان عمرو درباره نبرد عک و همدان
۶۲۰ مباح شمردن خون عکبر	۵۹۵ گشاده دستی معاویه در بخشش
واگذاری فرماندهی انصار به قیس	هجو عک و اشعریان از سوی
۶۲۱ بن سعد	۵۹۵ منذر و ادعی
۶۲۱ مباحات به رجراجه و خضریه	۵۹۶ نبرد همدانیان
۶۲۳ سخن معاویه بن خدیج	۵۹۷ خوشامد علی از همدان
۶۲۴ معاویه و ابن خدیج	۵۹۷ پیکار همدانیان و حمصیان
گذر کردن اسود بن عبدالله بن کعب	۵۹۹ قصیده حجر بن قحطان
۶۲۵ در واپسین دم زندگی او	معاویه و مروان بن حکم و عمرو بن عامر
۶۲۶ اسود بن قیس و علی	۶۰۱ برخورد عمرو و اشتر
۶۲۷ موضع ابرهه بن صباح	۶۰۱ عمرو و اشتر
هماوردی علی و عروه دمشقی	۶۰۳ شکست عمرو
۶۲۸ و از یا در آمدن او	۶۰۳ شعر یحصبی
۶۲۹ سوگنامه عروه دمشقی	۶۰۴ معاویه یارانش را تشویق می کند
۶۲۹ شعری در نکوهش او	۶۰۴ علی و اصبح بن نباته
۶۳۰ هلاکت پسر عموی ابی داود	۶۰۵ بانگ مالک اشتر
۶۳۰ هراس سپاه معاویه از علی	ببر خورد ناگهانی اثال بن حجل
۶۳۲ رجز علی	با پدرش
۶۳۲ هماوردی علی با پسر و گریز وی	۶۰۶ شعر حجل در این زمینه
۶۳۳ حمله اشتر به پسر عموی پسر	۶۰۷ شعر اثال بن حجل
تجاشی پسر از علی و دوره کردن	۶۰۹ دعوت معاویه از نعمان و مسلمه
۶۳۵ سواران شام علی را	۶۱۰ پاسخ نعمان به معاویه
۶۳۵ معاویه قریشیان شام را برمی انگیزد	۶۱۰ پاسخ مسلمه به معاویه
۶۳۶ اعتراض قریشیان به معاویه	۶۱۱ گفتار قیس بن سعد در این باره

۶۵۳	اشتر آتش جنگگیرا فروزان نگه می‌داشت	۶۳۷	دیدار عتبه و جمده
۶۵۴	خطبهٔ علی		شعر نجاشی دربارهٔ ناسزاگویی عتبه
۶۵۶	دعای علی در روز هریر	۶۳۹	به جمده
۶۵۸	روز هریر	۶۴۰	شعر شنی در هجو عتبه به سود جمده
۶۶۰	خطبهٔ اشعث در شب هریر	۶۴۱	اسارت اصبح به دست اشتر
۶۶۱	اشارهٔ معاویه به بالا بردن قرآن‌ها	۶۴۱	شعر اصبح برای اشتر
۶۶۲	سخن عدی ابن حاتم	۶۴۲	بخشودن اصبح
۶۶۳	طرفداران ادامهٔ پیکار		نگرانی معاویه و پاراناش از آهنک
۶۶۳	اندرز اشعث برای پایان دادن به جنگ	۶۴۳	پیکار صبحگاهی علی
۶۶۴	گفتگو بر سر داوری		شعر معاویه بن ضحاک که شامیان
۶۶۵	اختلاف پاران علی در ادامهٔ پیکار	۶۴۳	را نگران کرد
۶۶۶	خطبهٔ علی	۶۴۴	تنبید ابن ضحاک از سوی معاویه
۶۶۶	سخنان سران قبایل	۶۴۵	قصیده‌ای از اشتر
۶۶۷	سخن خالد بن معمر و حنین ربیع		معاویه حکومت خودمختار شام را
۶۶۸	معاویه و مصقله	۶۴۶	از علی درخواست می‌کند
۶۶۹	شعر نجاشی	۶۴۶	نامهٔ معاویه به علی
۶۷۰	شعر خالد ابن معمر	۶۴۷	پاسخ علی
۶۷۱	شعر صلтан		معاویه نامهٔ علی را پوشیده می‌دارد
۶۷۲	سخن رفاعهٔ ابن شداد	۶۴۸	و سپس منتشر می‌کند
۶۷۳	خطبهٔ علی دربارهٔ داوری	۶۴۸	شعری از عمرو بن عاص
	داستان مصعب آنگاه که قرآن‌ها	۶۴۹	شعری از عمرو در سرزنش معاویه
۶۷۵	را بر آوردند	۶۵۰	تاخستن علی
۶۷۸	شعر ابو محمد اسیدی دربارهٔ صفین	۶۵۱	خطبهٔ اشتر که تقابدار و روی پوشیده بود
۶۷۹	پیام معاویه به علی		کوشش یکی از شامیان برای پایان
۶۷۹	پاسخ علی به معاویه	۶۵۲	دادن به جنگ
		۶۵۲	لیلة الهریر (یا شب غوغایی)

۶۸۳	بخش هشتم: داوری: نیرنگ عمرو بن عاص	
۶۹۴	شعر ایمن ابن خریم	۶۸۵	داستان داوران
۶۹۵	تأثیر شعر ایمن		
۶۹۵	قصیدهٔ ایمن خطاب به معاویه	۶۸۵	داستان داوران
۶۹۵	نامهٔ بسر به شامیان	۶۸۶	نامهٔ علی به عمرو
۶۹۶	پیمان نامهٔ داوری	۶۸۶	نامه نگاری علی و عمرو بن عاص
۷۰۱	اختلاف هنگام نگرارش پیمان	۶۸۸	رضایت قاریان شام و عراق به داوری قرآن

فهرست مطالب

۷۴۴	شعر صلواتن	۷۰۴	صورتی دیگر از سند پیمان‌نامه داوری
۷۴۵	وضع سعد بن ابی وقاص و پسرش عمر دعوت معاویه از پاره‌ای از قریشیان	۷۰۷	موضع اشترو اشعث، در برابر پیمان‌نامه
۷۴۷	که او را مدد نکرده بودند	۷۰۸	اختلاف بن س داوری
۷۴۹	گواهان دو داور	۷۱۶	ظهور فرقه محکمه
۷۵۰	تبادل آراء ابو موسی و عمرو	۷۱۷	عمرو بن اوس و معاویه
۷۵۲	سفارشهایی که علی به وسیله شریح به عمرو کرد	۷۱۸	رفتار با اسیران
۷۵۲	قصیده معاویه برای عمرو	۷۱۹	نظر سلیمان بن سرد درباره پیمان‌نامه
۷۵۳	تظاهر عمرو به احترام با ابو موسی	۷۲۰	رای محرز ابن جریش
۷۵۴	ابو موسی عمرو را از خود دور می‌کند		سعید بن قیس قوم خود را برای جنگ
۷۵۶	اختلاف هنگام اعلام نتیجه داوری	۷۲۰	گرد می‌آورد
۷۵۷	تن سپردن به خلافت معاویه	۷۲۱	رد پیشنهاد سعد بن قیس از سوی علی
۷۵۷	شعر شنی	۷۲۱	خطبه علی پس از صلح
۷۵۸	نامه عمرو به معاویه و گزارش ماجرا به او	۷۲۲	گفته علی درباره اشتر
۷۵۹	سخن سعید و کردوس	۷۲۳	کشته شدن حابس بن سعد طایبی
۷۶۰	سخن یزید بن اسد قمری		خونخواهی زید بن عدی به خاطر
۷۶۰	نکوهش عمرو و ابو موسی بر یکدیگر	۷۲۴	حابس ابن سعد
۷۶۱	شعرهایی که پس از داوری گفته شده‌است		پوزش‌طلبی عدی بن حاتم از علی،
	طواف ابو موسی پیرامون کعبه	۷۲۵	پس از گریختن پسرش زید
۷۶۳	پس از داوری	۷۲۶	شعر عدی درباره پسرش
۷۶۴	شعر هیثم درباره داوری	۷۲۷	شعر نجاشی درباره فرار معاویه
۷۶۶	دعای علی و معاویه	۷۳۰	پاسخ ابن مقبل
۷۶۴	در آمدن گروهی از صحابه نزد علی	۷۳۱	بازگشت علی از صفین به کوفه
۷۶۶	قصیده راسبی	۷۳۷	شعر علی هنگام بازگشت از صفین
۷۶۷	قصیده نایب جمدی	۷۳۷	شعر ابی محمد تمیمی
۷۶۸	دیدار معاویه با عامر بن وائله	۷۳۸	فرستادگان علی و معاویه
	ابو طفیل، عامر بن وائله بر قصیده	۷۳۹	آنچه هنگام عزیمت به ابو موسی گفته شد
۷۶۹	خود ابیاتی در افزود	۷۴۰	قصیده نجاشی درباره ابو موسی
۷۷۱	پاسخ خیرم اسدی	۷۴۱	ابو موسی وسایل سفر را آماده می‌کند
۷۷۱	نام کسانی از اصحاب علی که کشته شدند	۷۴۲	بدرود کردن شرحبیل با عمرو
۷۷۵	فهرست اعلام	۷۴۲	بدرود کردن احنف و اندرز او به ابو موسی
		۷۴۳	احنف و علی
			قصیده شنی که آن را برای
		۷۴۴	ابو موسی فرستاد

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمهٔ چاپ نخست

این سرزمینی که تاریخ نامش را جاودانی کرد و آن خطه نیز به نوبهٔ خود تاریخی را جاودانه ساخت که صِفِّین آثارش در زندگی امت عرب و خلافت اسلامی آشکار است، و انواع مذاهب دینی و (مکتبهای) سیاسی زاییدهٔ جنگ صِفِّین را پدید آورد و بازتابهایش را به اطراف و اکناف مملکت اسلام گسترش داد، میان بلندیهای شمال عراق و سرزمین شام قرار دارد. چنان که مورخان یاد کرده‌اند در این جنگ که یکصد و ده روز از تاریخ خونریزیهای سیل آسا را در بر می‌گیرد، بالغ بر نود حمله رخ داد.^۱

نبردی سخت مهلك که نزدیک بود مسلمانان را به کلی نابود کند و مجد و شوکتشان را به تاراج دهد و آثارشان را محو کند؛ مسلمانان پس از جنگ جمل به سال سی و شش هجری، هنوز از مرکب خویش پیاده نشده بودند که دیگر بار به روز پنجم شوال همان سال^۲ در جنگ صِفِّین پا در رکاب نهادند و اگر عنایت الاهی به صورت صلحی که مانع بیش ریختن خون دو طرف و حفظ باقیماندهٔ دلاوران و نامدارانشان شد شامل حال آنان نمی‌گردید، بیگمان چهرهٔ تاریخ اسلامی

۱- معجم البلدان، (صِفِّین) ۲- ← ص ۱۸۳ همین کتاب

دگر گون می‌گشت.^۱

علمای تاریخ به نگارش و ضبط وقایع این پیکار توجه بسیار کرده‌اند. از نخستین کسانی که در این باره تألیفی پرداخته‌اند، ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید ابن مخنف بن سلیم آزدی، در گذشته پیش از سال ۱۷۰ هجری و سپس ابوالفضل نصر بن مزاحم، در گذشته به سال ۲۱۲ هـ ق هستند. ابن الندیم گوید:^۲ «ابوالفضل در ردیف ابی مخنف است». مورخ دیگری نیز که معاصر ابن مزاحم بوده در باره پیکار صفین تألیفی پرداخته است و او عبدالله محمد بن عمر واقفی، متولد سال ۱۳۰ هـ ق و در گذشته به سال ۲۰۷ هـ ق است.^۳ (همچنین) از نخستین کسانی که در تاریخ صفین نگارشی دارند، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال ۳۱۰ هـ ق است که در خصوص این پیکار تألیف ویژه‌ای نکرده بلکه شرح این نبرد را ضمن تاریخ خود در حوادث سال ۳۳ و سال ۳۷ هـ ق آورده است.^۴

کهن‌ترین متنی که ما درباره این پیکار می‌شناسیم همانا کتاب صفین از نصر بن مزاحم است که می‌توانیم او را در ردیف شیوخ شیوخ طبری به شمار آوریم، زیرا طبری از کسی روایت می‌کند که او خود از ابی مخنف^۵ که نصر بن مزاحم

۱- نگرش مصحح به این پیکار و برداشت کلی او از این وقعه با اعتقاد ما شیعیان که آن جنگ را نبرد حق بر ضد باطل و جهاد در راه خدا به رهبری ولی‌الله و وصی منصوب، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، می‌دانیم و آن صلح و حکمیت بعد از آن را به شهادت همین کتاب حاضر و استناد به دیگر تواریخ معتبر خدعه‌ای می‌شماریم، تفاوت بنیادی دارد. - م.

۲- الفهرست، ص ۱۳۷. اما لقب صحیح محمد بن اسحاق مؤلف کتاب معروف الفهرست فقط «ندیم» است که به خطای قلم پاره‌ای نسخه‌نویسان یا غلط چاپی هنگام چاپ نسخه «الرحمانیه» کتاب الفهرست در مصر، اخیراً به ابن‌الندیم شهرت یافته است. با اینهمه به رعایت امانت در ترجمه فارسی، همان صورت متن را که غلطی رایج است آوردیم. برای آگاهی بیشتر به الفهرست للندیم، کلمه وجیزه، رضا تجدد، شعبان ۱۳۹۱، تهران. - م.

۳- وی در نقل روایت از ثوری با نصر متفق است، ← ابن خلکان، ۱: ۵۰۶

۴- تاریخ الطبری، ۵: ۲۳۵-۲۴۴ و ۶: ۲-۴۰

۵- طبری از ابی‌الحسن علی بن محمد مدائنی (و او) از ابی مخنف روایت می‌کند. ← طبری، ←

چنان که گذشت همدریف او بود، روایت کرده است.

او ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار منقری است که
 نصر بن مزاحم
 نسبتش به بنی منقر بن عبید بن حارث بن عمرو بن
 کعب بن سعد بن زید مناة بن تمیم می‌رسد.^۱ وی مورّخی است عرب که به گفته
 مورّخان در مذهب خویش غُلّوی داشت. خاستگاهش کوفه بود ولی بعد در بغداد
 سکونت گزید و در آنجا از سفیان ثوری، و شعبة بن حجاج، و حبیب بن حسان،
 و عبدالعزیز بن سیاه، و یزید بن ابراهیم تُستری، و ابی الجارود، و زیاد بن منذر
 استماع حدیث کرد. پسرش (حسین بن نصر) و نوح بن حبیب قومسی، و ابوصلت
 هروی، و ابوسعید آشجّ، و علی بن منذر طریقی، و گروهی از کوفیان نیز از او
 روایت کرده‌اند. از آنجا که وی از ساکنان بغداد بود خطیب بغدادی در تاریخ
 خویش زندگینامه او را آورده است.^۲

تاریخها سال ولادت او را برای ما باز نگفته‌اند ولی همین که او را در
 ردیف ابومخنف شمرده‌اند ما را بر آن می‌دارد که بگوییم وی از کهنسالان بوده
 زیرا چنان که ابن حجر در لسان‌المیزان ذکر کرده ابومخنف لوط بن یحیی، پیش
 از سال ۱۷۰ هـ ق در گذشته و با این حساب احتمال مرجح آن است که ولادت
 نصر به سال ۱۲۰ هـ ق بوده باشد.

تذکره‌نویسان آورده‌اند که او عطار بود و عطر می‌فروخت، و شاید همین
 (ملازمت با بوی خوش) باعث شده است که رایحه‌ای از خوش‌ذوقی از کتابش
 به مشام جان رسد و نیز شاید همین (دقت و ظرافت حرفه‌ای) چنین روح

→ ۵: ۲۳۳ و نیز از عمر بن شبة، از ابی الحسن مدائنی، از ابی مخنف روایت می‌کند. ← طبری،

۱۸۴: ۵

۱- المعارف، ۳۶ و الاشتقاق، ۱۵۲ ۲- تاریخ بغداد، ۱۳: ۲۸۲-۲۸۳

درخشانی را که در تألیف خود دارد بدو بخشیده باشد؛ چه او مقدمات جنگ صفین را با مهارت و به ترتیب آورده و سپس با نهایت دقت و به گزینی تصویری از اصل نبرد را که محور اصلی کتاب است برای ما ترسیم می‌کند و به روایت اخبار گروه‌های (درگیر بیکار) و خطبه‌ها و اشعارشان می‌پردازد، و با آنکه این اشعار شامل سروده‌های راویان یا تلفیق خبر نگاران است، در تمام کتاب از توفیق رعایت انسجام و هماهنگی و پیوستگی و درستی تصویر و ترتیب و نظم گزارش بی‌نصیب نیست.

مورخان را در موثق شمردن نصر اختلاف است و این روشی است که در مورد هر راوی شیعی دیگری نیز دارند. در حالی که ابن حبان او را در شمار ثقات می‌آورد^۱ و ابن ابی الحدید شیعی در حق او می‌گوید^۲ «ما آنچه را نصر بن مزاحم در کتاب صفین در این باب آورده ذکر می‌کنیم چه او مورد اعتمادی راستین و درست‌گوی و از نسبت جانبداری و دغلی به دور، و از رجال اصحاب حدیث است»، آنگاه عقیلی درباره او گوید: «شیعه‌ایست که در حدیثش اضطراب است»^۳ و ابوحاتم گوید: «حدیثش دستخوش گرایش و متروک است»^۴.

هر چه باشد کسی که به این کتاب او بنگرد آرامش مورخ را - که گرایشهای تعصب‌آمیز، جز در پاره‌ای موارد ناچیز که گزیری از آن نیست، او را به هواداری و انداشته - احساس می‌کند. او وقتی زبونیها و معایب معاویه را ذکر می‌کند نیش زبانه‌های دشمنان درباره علی علیه‌السلام را نیز پنهان نمی‌دارد.

۱- لسان‌المیزان، ۶، ۱۵۷ - ۲- شرح نهج‌البلاغه، ۱: ۱۸۳
 ۳- حدیث مضطرب یکی از دوازده قسم حدیث ضعیف و حدیثی است که سند آن مختل باشد، به خلاف حدیث جید یا نیکو. - م.
 ۴- لسان‌المیزان، ۶، ۱۵۷

یاقوت گوید^۱: «به تاریخ و اخبار آگاه بود» و ابن

الندیم^۲ مصنفات او را چنین آورده: کتاب الفارات^۳،

کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب مقتل حجر بن عدی و کتاب مقتل الحسین بن علی.

صاحب منتهی المقال بر این افزاید^۴: کتاب عین الوردة^۵، کتاب اخبار المختار^۶ و

کتاب المناقب.

چنان که ملاحظه می کنید کوشش این مرد متوجه تألیفات شیعی بوده و دست

روزگار از تمام آثار او جز کتاب حاضر، کتاب صفین، اثر دیگری را به امانت

برای ما نگه نداشته است.

۱- این کتاب نخستین بار به صورت چاپ سنگی در

۱۳۰۱ هـ ق در ایران به چاپ رسیده است. این چاپ

بسیار کمیاب و دسترسی بدان دشوار بود چنان که دیری نمی گذرد که به کتابخانه

دارالکتب المصریه^۷ راه یافته است. این نسخه روایت شده در هشت بخش است،

نسخه های کتاب صفین

۱- معجم الادباء، ۱۹: ۲۲۵

۲- الفهرست، ۱۷۳. یاقوت در معجم خود نیز نام این مصنفات را بدون تصریح به اینکه از کجا نقل شده یاد کرده است.

۳- از کسانی که کتابی به همین نام تألیف کرده اند، ابراهیم بن هلال ثقفی است که ابن ابی الحدید از او بسیار روایت می کند.

۴- منتهی المقال، ابی علی محمد بن اسماعیل، ۳۱۷

۵- عین الوردة، همان رأس عین، شهر مشهوری در جزیره (بین التهرین علیا - سرزمین واقع بین دجله و فرات) است که در آن پیکاری بین اعراب واقع شد و از روزهای تساریخی (ایام العرب) است. ← معجم البلدان.

۶- مختار بن ابی عبید ثقفی، صاحب طریقه «مختاربه» که آن را «کیسانیه» نیز گویند و فرقه ای از فرقه های شیعه است. ← الفرق بین الفرق، ۲۷-۲۸

۷- نام این کتابخانه که کتابخانه ملی مصر است اینک به «دارالکتب و الوثائق القومیة» تبدیل شده است. -م.

در آغاز هر بخش سند روایت که منتهی به نصر بن مزاحم می شود آمده و مجموع بخشها در ۳۰۵ صفحه و هر صفحه مشتمل بر حدود ۲۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. پاره‌ای کلمات این نسخه محو شده و تحریف و تصحیف و زیاده و نقصان بسیار در آن راه یافته است. این نسخه ایست که من آن را به عنوان نسخه اصلی، برای تصحیح و انتشار، اختیار کردم و آن را به نام «اصل» می خوانم.

۲- بار دیگر در چاپخانه عباسیه بیروت در ۱۳۴۰ هـ ق چاپ شده. در این چاپ ناشر تمام اسنادهای کتاب و نیز پاره‌ای از متون و اشعار را حذف کرده و از این رو این چاپ ارزشی برای تحقیق ندارد، زیرا ناشر جز آنکه خلاصه نسخه نخستین را به چاپخانه داده باشد کاری نکرده و حتی نخواست است به آنچه از تحریف و تصحیف، در آن نسخه به وفور وجود داشته دست بزند. ولی با اینهمه این مزیت برای او باقی است که با همین چاپ خود کتاب صفین را منتشر کرده (و از محاق ندرت در آورده) است و بسیاری از پژوهشگران بدان استناد جسته‌اند.

۳- نسخه سومی از این کتاب نیز در پرده غیب روی نهفته و پوشیده مانده بود که من توانستم آن را اندک اندک از طریق مطالعه شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، کشف کنم. وی را عادت بر این بود که در ضمن تألیف خود تعدادی از کتب دیگر را لابلای مطالب کتاب خویش به صورتی پراکنده می گنجاند چنان که پس از او صاحب خزانه الادب، عبدالقادر بن عمر بغدادی، نیز همین روش را به کار بسته است. بیرون نویسی و پرده برداری از این نسخه در حدود ماهی مرا مشغول داشت تا به یاری خداوند، و به حمد او، بر تمام نصوص این کتاب شرح ابن ابی‌الحدید در جایهای مختلف که طبعاً ملازمه‌ای با ترتیب اصلی کتاب نداشت و به اقتضای مناسبت‌های گوناگون در شرح وارد شده بود، دست یافتم و جز از قریب بیست و چند صفحه بی نصیب نماندم. این نسخه را به اقتباس از اسم ابن ابی‌الحدید به نشانه «شهج» مشخص کردم.

اینک جدول مقابله‌ای از صفحات نسخه اصلی با صفحات نسخه بیرون-

نویسی شده از شرح ابن ابی الحدید به نشانه «شنهج» را نقل می‌کنم تا بر خواننده معلوم شود چگونه امکان استخراج و پیگیری مطالب آن برایم حاصل شد.

۱۹-۱۷	۱۳-۱۰	۷-۳	اصل
۲۴۸-۲۴۷:۱	۲۴۷-۲۴۶:۱	۲۵۷-۲۵۶:۱	شنهج
۲۷	۲۶-۲۱	۲۰	اصل
۲۴۹-۱۴۰:۱	۴۰-۳۵:۱	۱۳۶، ۲۴۸:۱	شنهج
۳۵	۳۴	۳۳-۲۸	اصل
۲۶۰:۱	۲۶۰، ۲۵۲:۱	۲۵۱-۲۴۹:۱	شنهج
۴۴، ۴۳	۴۲	۴۱-۳۶	اصل
۲۵۳:۱	۳۵۲، ۲۶۰:۱	۲۶۰-۲۵۸:۱	شنهج
۴۹-۴۷	۴۶	۴۵	اصل
	۱۵۶:۱		
۴۰۸-۴۰۷:۳	۴۰۷:۳	۲۵۶، ۲۵۴:۱	شنهج
۵۹	۵۷-۵۱	۵۰	اصل
		۲۷۸:۱	
۴۱۰-۴۰۹:۱	۲۸۲-۲۷۹:۱	۴۰۹:۳	شنهج
۷۱	۶۹-۶۱	۶۰	اصل
		۲۸۲:۱	
۲۸۷، ۲۷۷:۱	۲۸۶-۲۸۲:۱	۱۱۴:۴	شنهج
۷۶	۷۵، ۷	۷۲	اصل
۲۸۸، ۲۷۸:۱	۲۷۸:۱	۲۷۷:۱	شنهج
۸۲-۷۹	۷۸	۷۷	اصل
۲۹۱-۲۹۰:۱	۲۸۹، ۲۸۸:۱	۲۸۸:۱	شنهج
۱۱۱-۹۷	۹۶-۸۴	۸۳	اصل
۳۴۷-۳۴۲:۱	۳۳۱-۳۲۷:۱	۳۲۵، ۲۹۱:۱	شنهج
۱۱۹	۱۱۸	۱۱۷-۱۱۳	اصل
۴۸۳، ۴۷۹:۱	۴۸۲، ۴۷۹:۱	۴۸۲-۴۸۰:۱	شنهج

۱۲۶	۱۲۵-۱۲۱	۱۲۰	اصل
۴۸۶، ۴۸۵ : ۱	۴۸۵، ۴۸۳ : ۱	۴۸۳، ۴۸۰ : ۱	شبهج
۱۴۰	۱۳۹	۱۳۸-۱۲۷	اصل
۴۹۲ : ۱	۴۹۹، ۴۹۲ : ۱	۴۹۱-۴۸۶ : ۱	شبهج
۱۵۳	۱۵۲-۱۴۲	۱۴۱	اصل
۵۰۰، ۴۹۹ : ۱	۴۹۹-۴۹۴ : ۱	۴۹۴، ۴۹۳ : ۱	شبهج
۱۶۵-۱۵۶	۱۵۵	۱۵۴	اصل
۵۰۴، ۵۰۱ : ۱	۵۰۱، ۵۰۰ : ۱	۵۰۰، ۴۹۹ : ۱	شبهج
۱۸۲	۱۸۱-۱۶۸	۱۶۶	اصل
		۵۰۶ : ۱	
۲۷۶، ۲۷۵ : ۲	۲۷۵-۲۶۹ : ۲	۲۶۹ : ۲	شبهج
۲۱۱-۲۰۵	۲۰۲-۲۰۱	۱۹۹-۱۸۳	اصل
۲۸۵، ۲۸۴ : ۲	۲۸۴-۲۸۳ : ۲	۲۸۳-۲۷۶ : ۲	شبهج
۲۵۰	۲۴۹-۲۲۵	۲۲۱-۲۱۳	اصل
۳۰۲ : ۲			
۴۲۳ : ۳	۳۰۲-۲۸۹ : ۲	۲۸۹-۲۸۶ : ۲	شبهج
۲۶۷-۲۶۴	۲۶۱-۲۵۵	۲۵۳-۲۵۱	اصل
۱۸۸، ۱۸۶ : ۱	۱۸۷-۱۸۳ : ۱	۴۲۴-۴۲۳ : ۳	شبهج
۳۰۱-۲۹۱	۲۸۵-۲۸۳	۲۷۹-۲۶۹	اصل
۲۰۰، ۱۹۵ : ۱	۱۹۴-۱۹۳ : ۱	۱۹۲-۱۸۹ : ۱	شبهج

استناد من در نشر کتاب حاضر به همین نسخه مستخرج از شرح ابن ابی الحدید و نسخه نخست بوده است. (این نسخه در فارسی با رمز شبهج = مخفف نام نسخه مندرج در تلو شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معرفی شده و علامت [] در ترجمه فارسی نیز نشانه اضافات و تصحیحاتی است که از روی این نسخه بر نسخه اصل افزوده شده است. - م.)

من ناگزیر بودم نسخه چاپ ایران را با این نسخه
 بررسی کتاب
 مستخرج از شرح ابن ابی‌الحدید مقابله کنم. پس از
 مقابله، در نسخه ایران افتادگیهای بسیار یافتم که آنها را از روی نسخه مستخرج با
 علامت دو قلاب [] کامل کردم. پس آنچه خواننده در میان دو قلاب، بدون
 اشاره‌ای دیگر، ملاحظه می‌کند از این نسخه اخیر گرفته شده و آنچه از غیر این
 نسخه است به موضع اقتباسش اشاره کرده‌ام.
 همچنین ناگزیر بودم به منابع گوناگون تاریخ و کتب رجال و شعر و عربیت
 و جغرافی، برای بررسی متون مختلف در این کتاب که سرشار از حوادث و
 اعلام و شعر و رجز و آثار ادبی است، مراجعه کنم. پاره‌ای از این مراجع تحقیق
 را در آغاز کتاب آورده‌ام.^۱

من برای این کتاب شش فهرست تحلیلی پرداختم.
 فهرستهای کتاب
 نخستین آنها فهرست اعلام است و در این مورد به
 روشن ساختن صورتهای گوناگونی که يك اسم علم در جاهای مختلف کتاب به
 خود گرفته توجه داشته‌ام و برخلاف بسیاری از ناشران به حواله دادن به يك مورد
 اکتفا نکرده‌ام تا خواننده در دستیابی به صورت خاصی از صورتهای مختلف اسمی
 علم دچار زحمت نشود. در مورد پاره‌ای از اعلام یعنی هفت اسم علم که به کرات
 بسیار در کتاب آمده و ذکر شماره صفحات جز ایجاد زحمت برای خواننده
 حاصلی نداشت فقط به ذکر لفظ علم اکتفا کرده‌ام و در فهرست اعلام توضیح
 داده‌ام؛ همچنین شماره صفحاتی را که شرح حال مربوط به هر اسم علمی در ذیل
 آن آمده بین پرانتز قرار داده‌ام تا راهنمای جای شرح حال باشد.
 به دنبال فهرست اعلام، فهرست قبائل و طوائف، و سپس فهرست شهرها
 و جایها را آورده‌ام و همان روش فهرست نخست را در این فهرستها نیز بکار
 برده‌ام.

۱- در ترجمه، یعنی کتاب حاضر، در ص ۷۵۵ آمده است.

پس از این دو، فهرست اشعار و سپس فهرست رجزها را آورده و به سبب کثرت رجزها این دو گونه شعر را از یکدیگر جدا ساخته‌ام چنان که بخش عمده شامل رجزها شده است. در فهرست اشعار به بحور شعری و سراینندگان آن توجه داده‌ام، ولی رجزها را، با وجود اختلاف بحور، در یک باب آورده و فقط نام سراینندگان آنها را به فهرست درآورده‌ام.^۱

به دنبال این فهرستها، فهرست موضوعات کتاب است که آن را به صورت ملخص از سرفصلهایی که در صفحات کتاب آمده ترتیب داده‌ام.^۲ امیدوارم در روشنگری بسیاری از موارد مشتبه این کتاب توفیق یافتم و خدمت ناچیزی به کتابخانه تاریخ و عرب‌شناسی کرده باشم.^۳

اسکندریه، نیمه محرم سال ۱۳۶۵ هـ ق
عبدالسلام محمد هارون

۱- در ترجمه از درج این دو فهرست صرف نظر شد. -م.

۲- در ترجمه فهرست موضوعات در آغاز کتاب درج شد. -م.

۳- در ترجمه فارسی آنچه در متن و یا برکها با علامت () یا (-م.) مشخص شده از توضیحات مترجم است. -م.

بخش یکم

کتاب صفین

(پیامها، گفتگوها، و نامه‌ها)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد سلیمان بن ربیع بن هشام
- روایت ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عبّنه بن ولید
- روایت ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی
- روایت ابی یعلیٰ احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسین مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت ابی البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

به‌شنونِدِ مظفر بن علی بن محمد معروف به ابن‌المنجم، که خدایش بیامرزد.

شیخ حافظ، شیخ الاسلام، ابوالبرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی^۱ گفت: شیخ ابوالحسین مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی^۲ به (روش) بازخوانی من بر او، در ماه ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد و چهار ما را خبر داد و گفت: ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر وکیل^۳ به (روش) باز خوانی بر او، که من هم می شنیدم، در رجب سال چهار صد و سی و هشت ما را حدیث کرد و گفت: ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی^۴ به (روش) بازخوانی بر او، که من نیز می شنیدم، ما را خبر داد و گفت: ابوالحسن علی بن محمد^۵ [بن محمد] بن عقبه بن ولید بن همام بن عبدالله بن حمار بن سلمة بن سمیر^۶ بن اسعد^۷ بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان بن ثعلبة بن عکابه بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل، به (روش) بازخوانی من بر او، در سال سیصد و چهل ما را خبر داد و گفت: ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزازی^۸ ما را خبر داد و گفت: نصر بن مزاحم تمیمی ما را خبر داد و گفت: عمر بن سعد بن ابی الصید اسدی^۹ از حارث بن حصیرة^{۱۰} از عبدالرحمن بن عبید بن ابی الکنود و جز او روایت کند:

چون علی بن ابی طالب که خدایش به یسوری خود
 غلبه داد و بر دشمن پیروزش داشت،^{۱۱} روز دوشنبه،
 دوازده شب گذشته از رجب سال سی و ششم از بصره

ورود علی (علیه السلام)
 به کوفه

۱- ابوالبرکات، محدث بغداد و یکی از حفاظ حنبلیان بود که به سال ۴۶۲ هـ ق تولد یافت. وی ←

آنچه را ابن طیوری می‌دانست بر او باز خواند. ابن جوزی گوید: «من بر او حدیث باز می‌خواندم و او می‌گریست، و من از گریه او بیش از روایت حدیثش فیض بردم». وی به سال ۵۳۸ هـ ق درگذشت. ← المنتظم، ۱۰: ۱۰۸-۱۰۹ و صفة الصّفة، ۲: ۲۸۱ و تذکرة الحفاظ، ۴: ۷۵-۷۶ و شذرات الذهب، ۴: ۱۱۶-۱۱۷

۲- ابوالحسن مبارک بن عبدالجبار بن احمد بن قاسم بن احمد صیرفی طیوری که به ابن حَمّامی و محدث بغدادی نیز معروف است. وی از ابوعلی بن شادان، و ابوالفرج طناجیری، و ابوالحسن عتیقی، و ابو محمد خلیل حدیث شنیده و یکهزار جزء (حدیث) به خط دارقطنی نزدش بوده است و سلفی از او بسیار نقل کرده و یکصد جزء را بر او پیراسته که به طیوریات معروف است. چنان‌که در لسان‌المیزان، ۵: ۱۱ آمده: ابن حَمّامی «به تخفیف میم» خوانده می‌شود. وی به سال ۴۱۱ هـ ق متولد شده و به سال ۵۰۰ هـ ق درگذشت. ← المنتظم، ۹: ۱۵۴ و لسان‌المیزان، ۵: ۹-۱۱ و شذرات الذهب، ۳: ۴۱۲

۳- احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر بن احمد بن جعفر بن حسن بن وَهَب، ابویعلی، معروف به ابن زوج الحِزّة از موسی بن جعفر علیه‌السلام و ابوالحسن دارقطنی (حدیث) شنید. خطیب بغدادی گوید: «من از او نوشتم، و او بسیار راستگوی بود و به درب‌المجوس از نهر طابق سکونت داشت. او را از تاریخ ولادتش پرسیدم گفت: چهل روز پس از آغاز خلافت القادر بالله زاده شدم. آغاز خلافت القادر بالله در روز یازدهم ماه رمضان سال سیصد و هشتاد و یک بوده است. ابویعلی در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه شوال سال چهارصد و سی و هشت درگذشت و همان روز در باب‌الدیر نزدیک مزار معروف کرخی به خاک سپرده شد.» ← تاریخ بغداد.

۴- خطیب شرح حال او را در تاریخ بغداد، ۲: ۱۱۱ آورده و گوید، او از اسماعیل بن محمد صقّار، و ابو عمرو بن سَمّاک، و عبدالصمد بن علی طَسْتی حدیث شنود. و وفاتش را به سال ۳۹۳ هـ ق ذکر کرده و این سالی است که در آن ابوالفتح عثمان بن جِئی و قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی هم درگذشتند.

۵- این تکمله در دیگر اسانید بخشهای کتاب نیز ثبت شده و همچنین در شرح حال او در منتهی‌المقال ص ۲۲۵ آمده و نوشته است: «تَلَعَّکَبْرِي در کوفه و بغداد از او استماع حدیث کرد و وی را از او اجازه روایت است». این تلمعبری که به او اشاره می‌کند، ابومحمد هارون بن موسی بن احمد بن سعید شیبانی است که صاحب منتهی‌المقال شرح حالش را در ص ۳۲۰-۳۲۱ آورده است.

۶- پس از عقبه بن ولید تا اینجا را در مراجعی که نزد من است نیافتم.

۷- در نهاية‌الارب، ۲: ۳۳۳ «الاسعد بن همام - با الف و لام» آمده. برای ادخال «ال» بر سر اعلامی که در اصل صفت هستند ← حاشیه کتاب الحیوان، ۳: ۳۸۲ و مجلة الثقافة ۲۱۵۲

۸- ابومحمد سلیمان بن الربیع بن هشام بن غرور بن مُهَلْهَل، نَهْدِي کوفی. به بغداد درآمد و ←

به کوفه درآمد و اشراف مردم و اهل بصره همراهش بودند، مردم کوفه همراه قراء و اشراف خود او را استقبال کردند و وی را به مبارکی دعوت نموده گفتند: ای امیرمؤمنان، کجا فرود می آیی؟ و آیا به کاخ وارد می شوی؟ فرمود: نه! ولی به کاروانسرای^۱ در آیم. پس بدانجا فرود آمد و (از آنجا پیاده آهنگک مسجد کرد) و پیش رفت تا وارد مسجد اعظم شد. آنگاه دو رکعت نماز بخواند و سپس بر منبر شد و خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش صلوات فرستاد و گفت:

خطبة او در حق
مردم کوفه
اما بعد، ای مردم کوفه شما را تا بدانگاه که تبدیل و
تغییری نیافته بودید در اسلام فضل و مزیتی بود. من
شما را به حق خواندم و پذیرفتید، (ولی) به ناروا آغاز کردید و دگرگونه
شدید. هلا، به راستی مزیت شما در آنچه میان شما و خداوند می گذرد در
(اجرای) احکام و اعطاء است. پس شما برای آن کس که دعوتتان را پذیرفت
و به دینتان درآمد نمونه اید. هلا، ترسناکترین چیزی که من بر شما از آن
بیم دارم، پیروی از هوی و دراز آرزویی است. پیروی هوی (آدمی را) از حق

→ در آنجا از حصین بن مخارق، و همام بن مسلم بن زاهد، و ابونعیم فضل بن دکین حدیث
شنود؛ و محمد بن جریر طبری، و یحیی بن صاعد، و محمد بن مخلد عطار از او روایت کرده‌اند.
وی به سال ۲۷۴ در کوفه درگذشت. ← تاریخ بغداد، ۹: ۵۴-۵۵ و لسان‌المیزان، ۳: ۹۱-۹
۹- در میزان الاعتدال، ۲: ۲۵۸ آمده «عمر بن سعد، از اعمش (شیمی کین توز). ابوحاتم
گوید: وی (یعنی عمر بن سعد که از اعمش نقل کرده) متروک الحدیث است».

۱۰- حارث بن حصیرة آزدی، ابونعمان کوفی. او از زید بن وهب، و ابی صادق ازدی، و جابر
جعفی روایت کرده؛ و عبدالواحد بن زیاد و ثوری، و مالک بن منول، و عبدالسلام بن حرب نیز
از او روایت کرده‌اند. ابن عثیم گوید: بیشتر روایات کوفیان در فضائل اهل بیت از اوست. و
او از کسانی شمرده می‌شود که در کوفه از تشیع تحصیل معاش می‌کرد. «حصیرة» در متن به تحریف
[حصیرة] آمده است. ← تهذیب‌التهذیب، ۲: ۱۴۰ و تقریب‌التهذیب، ۸۷

۲۱- مراد پیروزی علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل و شکست طلحه و زبیر است. م.
۱- در متن «الرحبة» است و رحبه نام محله‌ای در کوفه و نیز صحن مسجد و کاروانسراست که
اینجا مراد ظاهر آن همان معنی اخیر است. م.

باز می‌دارد، و درازی آرزو آخرت را از یاد می‌برد. هلا، به راستی دنیا پشت کرده و در حال کوچیدن است و آخرت روی آورده و در شرف رسیدن است، و هر يك از آن دو را فرزندانی باشند. پس شما فرزندان آخرت باشید. امروز کردار است و حسابی نه، و فردا حساب است و کرداری (میستر) نیست. سپاس خدای را که دوستدار خود را یاری داد و دشمن خویش را سر بکوفت و راستگوی صاحب حق را غلبه بخشید و پیمان شکن باطل گرای را خوار ساخت. بر شماست که بر تقوای خدا بپایید و از آن کس از اهل بیت پیغمبرتان که خدا را طاعت می‌کند فرمان برید، آنان که به فرمانبرداری شما در راه طاعتتان از خدا شایسته‌تر از مدعیانی هستند که ولایت را (که حق ماست) به خود بسته و به مقابله با ما بر خاسته‌اند^۱، فضل ما را مزیت خود قرار داده و با امر ما مخالفت می‌ورزند^۲ و حق ما را ربوده‌اند^۳ و خود ما را از آن دور داشته‌اند^۴. پس اینک طعم تلخ دستاورد خود را می‌چشند و به زودی دوزخ را خواهند دید. هلا، من آن مردانتان را که از یاری په من کوتاهی کردند ملامت و نکوهش می‌کنم، آنان را از خود برانید و سخنان ناخوشایند (که در خور آنند) به گوششان فرو خوانید تا سرزنش شوند و حزب خدا به گناه جدایی از آنها باز شناخته شود.

علی و مالک بن حبیب مالک بن حبیب یزبوعی که فرمانده شُرطه^۵ او بود
برخاست و گفت: به خدا سوگند من راندن و زشت
شنواندن را برای آنان کم می‌دانم. سوگند به خدا اگر به ما فرمان دهی آنان را
بکشیم. علی (علیه السلام) گفت: منزّه است خدا، ای مالک از اندازه در گذشتی و
از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی! گفت: ای امیر مؤمنان پاره‌ای

۱- در شنهج، ۱، ۲۵۶ به جای الْمُقَابِلِينَ لَنَا [الْقَائِلِينَ إِلَيْنَا] آمده است.
۲ و ۳- در متن هر سه فعل به صورت «يُجَاوِدُونَا... وَ يُنَازِعُونَا وَ يُدَافِعُونَا» آمده و در شنهج، بدون عامل نصب و جزم با حذف نون آمده است که گویشی درست است. ← خزانه الادب، ۳، ۵۲۵-۵۲۶ ۵- رئیس شهربانی و نیز دژبانی.

بیدادی (و سختگیری) در برخی کارها آدمی را از سازش بسا دشمنان بی‌نیاز می‌سازد. علی (علیه‌السلام) گفت: ای مالک، چنین نیست؛ خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی برابر نفسی است، پس چه جای بیدادگری باشد!^۱ او فرموده است:

من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً
«... کسی که مظلوم کشته شود ما بر ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم، پس در (مقام انتقام) قتل، (آن ولی) اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود»^۲

و اسراف در قتل آن است که کسی را که (هیچ یک از کسان) تو را نکشته است، بکشی و خداوند (ما را) از آن باز داشته و آن بیداد باشد.

آنگاه ابو بردة بن عوف آزدی - که از کسانی بود که
خود را از او عقب نگه می‌داشت - برخاست و گفت:
ای امیر مؤمنان، آیا کشتگان را پیرامون عایشه و زبیر
و طلحه دیدی؟ (آنان) به چه سبب^۳ کشته شدند؟ فرمود: «(آنان) شیعیان و کارمندان
مرا کشتند، و برادر ربیعہ عبدی رحمة الله علیه را کشتند. در برابر گروهی از
مسلمانان گفتند: ما چنان که شما پیمان شکستید، پیمان نشکنیم و آن گونه که شما
خیانت کردید خیانت نکنیم. آنگاه بر سرشان ریختند و ایشان را کشتند. من از
آنان خواستم که قاتلان برادرانم را به من سپارند تا به قصاصشان بکشم که قرآن
خدا داور میان ما و آنان است، ولی امتناع کردند و در حالی که تعهد بیعت مرا

۱- در شنهج، ۱: ۲۵۷ [قال سبحانه النفس بالنفس فما بال ذکرا النفس؟... = سبب ذکر نفس چه باشد؟] آمده است ۲- بنی اسرائیل، ۳۳
۳- در شنهج به جای «بِمَ قُتِلُوا» [علام قتلوا = بر چه اساس کشته شدند؟] و [او قال، بم قتلوا = یا گفت: ...] آمده است.

برگردن داشتند به جنگ با من برخاستند و خون نزدیک به هزار تن از شیعیانم را ریختند، پس من هم با آنان جنگیدم. آیا تو از این بابت (هنوز) در شکی؟» گفت: در شک بودم، اما اینک حقیقت را فهمیدم و خطای آن گروه بر من آشکار شد و به راستی، تو هدایت شده درست کرداری.

ابو بردة ازدی پیران قبیله یاد می کردند که وی طرفدار عثمان بود و
(که بود)؟ بسا وجود آن در صفین همراه علی حضور یافت ولی
پس از بازگشت با معاویه به نامه نگاری پرداخت و چون از معاویه جانبداری
کرد وی زمینی خالصه در فلوجده^۱ به تیول او داد و بر او گشاد دست بود.
آنگاه علی آماده پایین آمدن (از منبر) شد و تنی چند از مردان برخاستند که
سخنی گویند ولی چون دیدند که او پایین آمد نشستند و خاموش ماندند.

نصر: ابوعبدالله بن سیف بن عمر، از سعد بن طریف، از اصبح بن نباته (روایت کند) که:

چون علی علیه السلام به کوفه درآمد او را گفتند:
منزلی که علی (علیه السلام) در کسدامین کاخت منزل دهیم؟ فرمود: «مرا در کاخ
در کوفه اختیار کرد
بومان^۲ منزل ندهید.» پس به سرای جمعة بن هبیره^۳
مخزومی وارد شد.^۴

نصر از فیض بن محمد، از عون بن عبدالله بن عتبہ، گوید:

چون علی به کوفه درآمد بر در مسجد پیاده شد و وارد گشت و نماز گزارد،
سپس پشت به دیوار بداد و مردم پیرامونش نشستند، آنگاه از حال مردی از یاران

۱- فلوجتان، نام دو روستای بزرگ در میان بنگداد و کوفه نزدیک عین التمر است، و آن دو را
فلوجه کبری و صغری و نیز فلوجه علیا و سفلی گویند.

۲- قصر النجبال = کاخ فساد یا کاخ بومان شوم. - م.

۳- ابن ابی الحدید می نویسد: «گویم، جمعه پسرخواهر ام هانی دختر ابی طالب، (که) همسر
هبیره بن ابی وهب مخزومی بود و جمعه را برایش بزاد.»

خود که ساکن کوفه بود جویا شد. کسی گفتش: خدایش به همجواری گزید. فرمود: «خداوند هیچیک از آفریدگانش را به همجواری نگیرد و (این آیه را) خواند:

وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ.

و شما مرده بودید، شما را زنده کرد و دیگر بارتان بمیراند و باز زنده کند...^۱

(راوی) گفت:

چون خستگی بر او درآمد گفتندش در کدام کاخ منزل می کنی؟ فرمود:
«مرا در کاخ خیال منزل ندهید.»^۲

نصر از سیف گوید: اسماعیل بن ابی عمیره، از عبدالرحمن بن عبید ابی الکنود مرا روایت کرد که:

سلیمان بن صرد خزاعی^۳ پس از بازگشت علی بن

ابی طالب علیه السلام از بصره خدمتش آمد. (امام)

وی را سرزنش و نکوهش فرمود و به او گفت: «تو

دچار تردید شدی و گوش خواباندی و نیرنگ به کار بردی، در حالی که نزد من

سرزنش را ندن او
بر سلیمان بن صرد

۱- البقره، ۲۸

۲- شنهج، «گفتند: در این کاخ منزل فرمای. پس فرمود: کاخ خیال!؛ در آنم منزل ندهید.» ذکر
از این کاخ به هیچیک از دو صورت «قصر خیال» و «قصر خیال» که در نسخه اصل و نسخه شنهج
آمده است جایی دیگر نیافتم، ولی دیدم سید فرج الله حسینی نوشته است «مراد (امام) علیه
السلام کاخ دارالاماره است و گویا آن را از آنجا که پیش از وی مسکن فرمانروایان بیدادگر و
عمال نفاق و تفرقه اندازی و عوامل نابودی و کاستی (امت) بوده است چنین (کاخ فساد یا لانه
بومان...م) نامیده است.»

۳- سلیمان بن صرد بن مجون خزاعی، ابو مطرف کوفی، صحابی بزرگ قدر. ابن حجر گوید:
فاضلی نهکوار بود و در صفین با علی همراه بود و در پیکار حوشب را بکشت. بعداً از کسانی
بود که به (امام) حسین دعوتنامه نوشت ولی از او جا ماند و سپس همراه با مسیب بن نجبه و
گروهی دیگر که چهار هزار نفر می شدند به خونخواهی (امام حسین) برخاست. عبیدالله بن
زیاد با لشکر مروان به مقابله آنان درآمد و سلیمان و تمام کسانی که با او بودند کشته شدند
و این به سال شصت و پنج بود. - الاصابه و تهذیب التهذیب.

موثقترین مردم بودی و - چنان که می‌پنداشتم - در یاری دادن به من سریعترین آنان محسوب می‌شدی؛ چه چیزت بر آن داشت که از اهل بیت پیامبرت دست برداری و چه عاملی تو را از یاری دادن به آنها بی‌میل ساخت؟» عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مسائل را به عقب بر مگردان و مرا بدانچه گذشته است ملامت مفرما و دوستی مرا به همان پایه نگهدار تا خیرخواهی من به اخلاص از آن تو باشد. هنوز کارها در پیش است که ضمن آنها دوستت را از دشمنت بازخواهی شناخت. امام پاسخیش نداد. سلیمان لختی نشست،

سلیمان صُرد و سپس برخاست و نزد امام حسن بن علی (علیهما
امام) حسن (السلام) که در مسجد نشسته بود رفت و گفت: آیا از

امیر مؤمنان و تنبیه و توبیخی که بر من روا داشت تعجب نمی‌کنی؟ (امام) حسن گفت: به راستی، کسی (معمولاً) توبیخ می‌شود که به دوستی و خیرخواهیش امید باشد. گفت: بیگمان کارها در پیش است که در آنها نیزه‌ها به انبوهی گرد آید^۱ و شمشیرها کشیده شود و در آنها به چون منی نیاز باشد، پس بر من بدگمان نباشید و در خیر خواهیم شك نکنید. امام حسن به او گفت: خدایت رحمت فرماید، ما بر تو بدگمان نیستیم.

نصر از عمر - یعنی ابن سعد - از نمیر بن دعلجه^۲ از شعبی^۳ (آورده است) که:

سعيد بن قيس نزد علی بن ابی طالب علیه‌السلام
آمد و بر او سلام کرد؛ علی به او فرمود: «وَعَلَيْكَ
(و بر تو)، هر چند از منتظران فرصت طلب بودی»
آمدن سعید بن قیس
نزد علی

۱- در شنهج، به‌جای «سَيَسْتَوْتُ فِيهَا الْقَنَا» [سیرع فیها القتال] = که در آن جنگ شتابان در رسد] آمده است.

۲- در المیزان، با تصحیف به صورت [نمیر بن دعلمة] آمده است.

۳- عامر بن شراحیل، ابو عمرو کوفی. موثق مشهور، از ابی‌هریره و عائشه و ابن عباس روایت کرده، و ابن سیرین، و امش، و شعبه، و جابر جعفی نیز از او روایت کرده‌اند.

گفت: پناه بر خدا، ای امیر مؤمنان، من از آنان نیستم. فرمود: «خدا چنان کرد.»

نصر از عمر بن سعد، از یحیی، از محمد بن مخنف که گفت:

هنگامی که علی علیه السلام از بصره آمد، و آن سالی

بود که من به حد بلوغ رسیده بودم، با او به بصره
آمدم. برابری مردانی بودند که تو بیخشان می فرمود

تکوهش او بر
اشراف کوفه

و به آنان می گفت: «چه چیز شما را که اشراف قوم خود هستید بر آن داشت که از یاری به من طفره زنید؟ به خدا سوگند اگر این (کندی شما) از سستی نیست و زایدۀ کوفه بینی شماست، شما هلاک شونده اید؛ و به خدا سوگند اگر از جهت شك شما در فضل و (لزوم) پشتیبانی از من بود، به راستی، شما دشمن محسوب می شوید.» گفتند: پناه بر خدا، ای امیر مؤمنان ما تسلیم به امر و سرسپردۀ توایم و با دشمنت در پیکاریم. آنگاه همگی آن گروه عذر خواستند. در میان آنها کسانی بودند که عذر خود را باز گفتند، و برخی بیماری را بهانه آوردند و پاره‌ای دیگر غیبتشان را یاد کردند. من به آنان نگرستم و با شگفتی در میانشان عبدالله بن المَعْتَم عبسی^۱ و حنظلة بن ربیع تمیمی را - که هر دو را فیض صحبت بود - (و نیز) ابو بردۀ بن عوف ازدی و غریب بن سُرحبیل هَمْدانی را دیدم. گوید:^۲ علی به پدر من نگرست و گفت: ولی مخنف بن سلیم و گروه او کنار نکشیدند و چونان گروهی نبودند که خداوند تعالی در حقشان فرموده:

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْغِضَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ

→

لسان المیزان ، ۶ : ۸۴۰

- ۱- عبدالله بن المعتم. ابن حجر گوید: «او را (فیض) صحبت بود و از کسانی است که روز جمل علی را وا گذاشت...» و ابو زکریای موصلی در تاریخ موصل گوید: «اوست که موصل را فتح کرد.» در شهبج «عبدالله» به تصغیر آمده که تحریف شده. ← الاجابة، ۴۹۵۷
- ۲- یعنی ابن مخنف راوی گوید. -م.

أَكُنْ مَعَكُمْ شَهِيداً وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ
وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.

و همانا گروهی از شما (به خبرهای مجعول هول‌انگیز) شما را از جهاد باز می‌دارند و اگر به شما حادثه ناگواری روی آورد (به طریق شماتت) گویند خدا ما را مورد لطف خود قرار داد و از این حادثه که آنها را به کشتن داد محفوظ داشت. و اگر فضل خدا شامل حال شما شود گویی میان شما و آنان دوستی نیست (تا نفع شما را نفع خود دانند) گویند ای کاش ما نیز با آنها (به جهاد رفته) بودیم تا به نعمت فتح و غنیمت بسیاری که نصیب آنها شده کامیاب می‌شدیم^۱

آنگاه علی در کوفه درنگ کرد و شنیّی - شنی بن عبد

قیس^۲ - در این مورد سرود:

شعر شنیّی در
انگیختن علی برضد
معاویه

قُلْ لِهَذَا الْإِمَامِ قَدْ حَبَبَ الْحَرُّ بُ و تَمَّتْ بِذَلِكَ التَّمَاءُ ...

برگو بدین امام که جنگ^۳ با ناکامی (آنان) فرو خفت و نعمتها به این گونه تمام آمد.

از جنگ با آن‌کو پیمان شکست بیاسودیم (ولسی هنوز) در شام ماری فسون‌ناپذیر بجاست،

که هر که را گزند گشوده‌زهری در پیکرش چکاند. پس برای علاج، پیش از آنکه گزد، سرش را بکوب و پرتابش کن.

همان‌سا، سوگند به آن‌کو مردم بدو حج گزارند و آن‌کو خانه‌اش به وادی بیداء مکه است،

به راستی هنوز مهره‌های پشت (آن‌مار) سست است که اگر پرتابش کنند چنان بگسلد که گویی در اصل از هم گسسته بوده.

۱- النساء، ۷۲-۷۳ ۲- اعور شنیّی، بشر بن منقذ، یکی از بنی شنیّی بن افضی بن

عبد قیس بن افضی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بن نزار. آمدی گوید: «شاعری

خبیث، و در روز جمل همراه علی رضی الله عنه بود.» - المؤتلف، ۳۸ و ۶۰

۳- مراد جنگ جمل است که با شکست طلحه و زبیر که پیمان‌شکنی کرده و سر از بیعت تافته بودند پایان پذیرفت. - م.

دنده‌های خردش زیر پی بختیان چون بزغاله‌های سقط‌شده در پرده‌های جنینی، در هم می‌شکند.

هر آن شتر نزارِ بیمار^۱ را چونان گندآوری نیزه به کف از پای در توانی آورد. شمشیری که دو دم آن به خون خضاب شود، به خم نیاید و فرسوده نگردد. معاویه بدین روزگار نه آن کسی است که اگر به خود واگذاریش، آنچه بیند خواهی به تو بخشد.

به راستی دسترسی به ستارگان سماک^۲ و عیوق^۳ و عواء^۴ نزدیکتر و آسانتر (از طلب حق از او) است.

پس به تازیانه و شمشیرشان بزنی^۵ که به خدا سوگند جز این علاجی نباشد.

نسر ما را از ابی مبدالله سیف بن عمر، از ولید بن عبدالله، از ابی طیب^۶ از پدرش روایت کند که گفت:

<p>آن روز که علی وارد کوفه شد نماز را تمام گزارد و چون جمعه در آمد و هنگام نماز رسید بر مردم نماز گزارد و خطبه‌ای راند.</p>	<p>خطبه جمعه علی (علیه السلام) در کوفه و مدینه</p>
---	--

نسر: ابو عبدالله از سلیمان بن منیره، از علی بن حسین خطبه جمعه علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه و مدینه^۷ را چنین آورد:

«از آنجا که ستایش منحصر به خداست، خدا را ستایم^۸ و از او یاری و

۱- «اصیده» شتری که به بیماری ریزش آب از بینی دچار آمده و از این رو سر خود را بالا می‌گیرد و علاجی ندارد و باید آن حیوان را نحر کرد. -م.

۲- سماک که آن را سماک رامج یا نیزه گذار گویند ستاره‌ای است در قدر اول. در شنهج، به جای «لَتَيْلِ السَّمَاءِ» [لَتَيْلِ السَّمَاءِ = دسترسی به آسمان] آمده است.

۳- عیوق - ستاره‌ای ریز و روشن در سمت راست کهکشان؛ به دنبال پروین است.

۴- عواء - یکی از چهل و هشت صورت فلکی و پنجمین صورت شمالی که در تصاویر فلکی به شکل مردی راست قامت عصا به دست ترسیم کرده‌اند و بیست و دو کوکب دارد.

۵- در شنهج، به جای «فَضْرَبِ الْحَدِّ وَالْحَدِيدَةَ» [فَاعْدُ بِالْحَدِّ وَالْحَدِيدِ] آمده که درست آن [فَاعْدُ بِالْحَدِّ... = روز را به کوشش و شمشیرزنی آغاز کن] تواند بود. ۶- ابو طیب، نامش

عبدالله بن مسلم مروزی، و قاضی مرو بود. ۷- مراد نماز جمعه مشترک کوفیان و

مدنیان در شهر کوفه است. -م. ۸- در شنهج؛ [الْحَمْدُ لِلَّهِ] آمده است.

رهنمایی جویم و از گمراهی، هم بدو پناه برم که هر که را او ره نمود گمراه. کننده‌ای نباشدش و هر که را گمراه کند رهنمایش نبود. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتا و بی‌شریک است. و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست، او را برای امر (رسالت) خود برگزید و به پیامبری اختصاصش داد، گرامیترین آفریدگان وی و محبوبترین آنان در پیشگاه اوست، پیام پروردگارش را رساند و از بهر امتش خیرخواهی کرد (و پندشان داد) و وظیفه‌ای را که بر عهده داشت ادا کرد. من شما را به پرهیزگاری خدا سفارش می‌کنم زیرا پرهیزگاری خدا بهترین سفارشی است که بندگان خدا بدان سفارش شوند، و نزدیکترین وسیله برای جلب خرسندی خداست و نزد خداوند خوش‌عاقبت‌ترین کارهاست. شما به تقوای خدا مأموئید و بر نکوکاری و فرمانبرداری آفریده شده‌اید. پس، از خدای پرهیزد چنان که او خود شما را از پروای خود پرهیز داده، همانا او به گونه‌ای سخت پرهیز داده است، و از خدا بترسید چنان ترسی که بهانه‌پذیر نیست؛ و کردار، بی‌ریا و خودنمایی کنید زیرا هر که برای غیر خدا کردار کند خداوندش به هر آنچه برای آن کردار کرده و گذاردش^۱ و هر که خالصانه برای خدا کردار کند خداوند خود اجرش را بر عهده گیرد و بپردازد. و از عذاب خدا بترسید که به راستی شما را بیهوده نیافریده و چیزی از کار شما را فرو نگذاشته، آثارتان را (یک سه یک) نام برده و اعمالتان را دانسته و مهلت اجلتان را نوشته است. پس فریب دنیا را مخورید که اهل خود را بسیار بفریبد و کسی که به آن دل بندد شیفته و فریفته است، پایان آن نیستی و فناست، و اگر مردم می‌دانستند، به راستی می‌فهمیدند که آخرت سرای زندگی جاودانه است. از خدا مقام شهیدان و همدمی پیامبران

۱- مراد اینکه اگر مثلاً مسجدی برای تظاهر و ریا و به نیت کسب تمجید دیگران ساخته یا خواسته نامش روی آن مسجد بماند، خداوند پاداشش را به همان تمجید مردم، یا باقی ماندن نام وی بر مسجد بسنده می‌کند، و اجر آخروی، مزید بر آن به وی مرحمت نمی‌فرماید. -م.

و زندگی نیکبختان را مسئلت دارم که به راستی، ما برای اویم و به سوی او
(رهسپاریم).»

سپس علی علیه السلام در کوفه مقام کرد و کارمندان را
به کارگماشت.

گماشتن والیان
بر شهرها

نصر، از عمر بن سعد، گفت: یحیی بن سعید و معقب بن زهیر از یوسف و ابی روق، ما را روایت کردند که:
آنگاه که علی علیه السلام از بصره به کوفه آمد، یزید بن قیس ارجبی را به
ولایت سراسر مدائن و جوخا فرستاد. و یاران ما گفتند: مخنف بن سلیم را بر
اصفهان و همدان گماشت.

نصر از محمد بن عبیدالله، از حکم (آورد که) گفت:

چون مخنف با مال (گرد آورده از بیت المال) گریخت علی علیه السلام
گفت: «من دمار از کنه‌های درشت بر آوردم پس شأن این کنه‌های خرد چه باشد؟»^۱

سپس نصر بر سر حدیث عمر بن سعد بازگشت (که) گفت:

(علی علیه السلام) قرظة بن کعب را به بهقیادات^۲ فرستاد و قدامه بن مظعون
آزدی را بر «کسگر» گماشت و عدی بن حارث را بر شهر بهرسیر و اُستان^۳
آن، و ابو حسان بکری را به اُستان عالی^۴، و سعد بن مسعود ثقفی را بر اُستان

۱- در اصل «غدرت القردان فما بال الحکم؟» آمده که محرف است و تصحیح متن از مجمع-
الامثال (۱: ۴۴۳) است که آورده [عَدَرْتُ الْقِرْدَانَ فَمَا بِالِ الْحَكْمِ؟] ولی ذکری از انتساب این
مثل به علی (علیه السلام) نکرده است. ۲- بهقیادات، سه شهر است که یاقوت در معجم
خویش آورده و منسوبند به قباد پس فیروز پدر انوشیروان. در اصل به تحریف «بهقیادات» آمده.
۳- از نواحی سواد بغداد، و اُستان، چنان که عسکری گوید. سواد دهکنده‌ها (و حومه آنها)
باشد. - معجم البلدان، ۱: ۲۲۳، س ۱۲ و قاهوس (رزدق و رستق).

۴- در معجم البلدان: الأستان العالی (با الف و لام)، و گوید: شهری است از سواد غرب
بغداد که شامل چهار بخش و عبارت است از: انبار و بادرویا و قطر بل، و مسکن.

زوابی^۱ و ربعی بن کاس را به حکومت سیستان گماشت (مادرش «کاس» نام داشت و ربعی را به نام مادر می‌شناختند و خود از بنی تمیم بود). و خلید را به خراسان فرستاد، و خلید روانه شد تا نزدیک نیشابور رسید و او را خبر دادند که مردم خراسان سر به کفر برداشته و دست از فرمانبرداری کشیده‌اند و عمال کسری^۲ از کابل بر آنان درآمده‌اند. پس وی با نیشابوریان جنگید و آنان را شکست داد و مردم آن شهر را در محاصره گرفت و فتحنامه و بردگان اسیر را نزد علی (علیه السلام) فرستاد، سپس قصد اسارت دختران خسرو کرد و آنان را امان داد و نزد علی روانه کرد، چون خدمتش آمدند فرمود: آیا شما را به شوهر دهم؟ گفتند: نه، مگر آنکه ما را به همسری دو پسر خود در آری، زیرا جز آن دو کسی را هم‌پراز خویش نمی‌بینیم. پس علی علیه السلام فرمود: هر جا خواهید بروید. آنگاه نرسا برخاست و گفت: ایشان را به من واگذار، و این کرامتی از تو باشد که میان من و اینان^۳ خویشاوندی است. پس چنان فرمود و نرسا ایشان را در سرای خود منزل داد و خسوراک و نوشابه در ظروف زرین و سیمین به ایشان می‌داد و جامه‌های شاهانه بر آنان می‌پوشاند و فرش دیا زیر پایشان می‌گسترده.

علی علیه السلام آشتر را بر موصل و نصیبین، دارا، سنجان، آمد، هیت، و عانات و تمام مناطق دیگری که در سرزمین جزیره^۴ بر آنها غالب آمده بود، به ولایت گماشت.

۱- الزوابی. یا قوت‌گوید: «در عراق چهار رود باشد، دو رود بالای آن و دو دیگر در زیر آن که هر یک را «زاب» نامند.» و در ماده «الزاب» گوید: «و چه بسا به هر یک «زابی» و به دوتاشان در تشبیه «زابیان»... و اگر جمع باشد «زوابی» گویند. و ممکن است «الروابی» باشد.» در المعجم آمده است: «روابی بنی تمیم به گفته نصر از نواحی رقه است.»

۲- مراد یزدگرد است که عنوان او چون دیگر شاهان ساسانی «کسری» (مُتَرَب خسرو) بوده است. - م. ۳- ناسخ اصل اشاره کرده است که در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بینی و بینهن...» [لَاَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُنَّ] زیرا میان من و ایشان آمده است.

۴- منطقه شمالی بین‌النهرین، بین دجله و فرات. - م.

جنگ اشتر و
ضحاک

معاویه بن ابسی سفیان، ضحاک بن قیس را بر سر-
زمینهایی که در اختیار داشت یعنی حرّان و رّقه و رُها
و قرقیسیا گماشت. طرفداران عثمان که به روزگار او
در کوفه و بصره اقامت داشتند از آن دو شهر گریخته و در حکومت معاویه ساکن
جزیره شده بودند. اشتر به قصد دستگیری ضحاک بن قیس آهنگ حرّان کرد و
چون ضحاک ازین خبر آگاه شد به مردم رّقه پیام فرستاد و از ایشان کمک خواست
و آنان به امداد او شتافتند، چه بیشتر اهل آن شهر در آن روزها از عثمانیان بودند
و به سرداری سماک بن مخرمه وی را یاری دادند. ضحاک به قصد مقابله با اشتر به
راه افتاد و در مرج مَرینا واقع در میان حرّان و رّقه به سماک بن مخرمه پیوست. از
آن سوی اشتر (از قرارگساره خود) حرکت کرد تا بر سر ایشان در آمد و جنگی
سخت در گرفت که تا شب هنگام ادامه یافت و ضحاک با همراهان خود گریخت و
تمام شب راه پیمود، تا سپیده دم به حرّان رسید و بدان (شهر) در آمد. چون اشتر
صبحگاه از ماجرا آگاه شد در پی ایشان تاخت تا آنان را در حرّان به محاصره
گرفت. وقتی این خبر به معاویه رسید او عبدالرحمن بن خالد را با سپاهی سواره
به یاری ایشان فرستاد و چون اشتر ازین تجهیز آگاه شد فوجهای خود را بیاراست
و به سربازان پیاده و سوار خویش آماده باش داد، آنگاه خطاب به حصاریان ندا
در داد: هلا، قبیله در امان و خانوادهها (یتان) محترم است. (با این وصف) آيا شما
روباهان فراری از حصار فرود نمی آید؟ (چرا) چون سوسمار در رخنه سنگها
پناه گرفته اید؟ پس بانگ بر آوردند: ای بندگان خدا لختی درنگ کنید، به خدا
سوگند در می یابید که شما را (بی سبب) بدینجا کشانده اند. آنگاه اشتر پیش رفت
تا بر مردم رّقه گذشت و آنان از درگیری با او ترسیدند و سپس به پیشروی ادامه
داد تا به قرقیسیا رسید و آنان نیز از مخالفت او هراسیدند (و درگیر نشدند و اشتر
بازگشت). چون خبر انصراف اشتر به عبدالرحمن بن خالد رسید او نیز بازگشت.

پرخاش ملامتگرا^۱ پس از این واقعه ایمن بن خریم اسدی معاویه را به
ایمن بن خریم پرخاش و ملامت گرفت و با ذکر بلایی که در [مَرَج]^۱

بر سر قوم او آمده بود چنین سرود:

ابلق امیر المؤمنین رسالَةً مِنْ عَاتِبِينَ مَسَاعِرٍ انجاد...

از پرخاشگرانی که در تنور جنگ می‌سوزند و پایمردی می‌کنند پیامی به امیر
مؤمنان^۲ برسان و بگوی:

از این مردم خواستی که یاری به تو را بر پاداش آخرت ترجیح دهند، و به
هدف خود رسیدی، ولسی هنوز به وعدهات وفا نکرده‌ای!

آیا فراموش کردی که به هر سال و به هر ناحیه هجومی چون حمله انبوه ملخ
روی می‌دهد؟

حمله‌های ناگهانی «آشتر» با سوارانش که قصد آسیب رساندن و گزند زدن
و تباه ساختن شما را دارند.

وی سلاحداران را برای هلاکت شما در کمینگاهها، بین «عانات»^۳ تا
«رَیْدَاد»^۴ مستقر کرد،

و تمام روستاهای «جزیره»^۵ را با اسبان نژاده و زبده سواران خویش به
تصرف در آورد.

چون دید آتش (اجاقهای) قوم من افروخته (و کانون خانوادگی ما گرم) شد،
او که خاموش کننده کانونهاست،

سپاه و مردان خود را چنان شتابان بر سر ما تازاند که راه نجاتی بر ایمان نماند.
آنگاه ما نیزه‌ها و شمشیرهای آخته چون برق چینه‌ده را به سوی مهاجمان برکشیدیم.

آیا ماجرای ما را نشیدی که در مَرَجِ مَرینا^۶ با امام در افتادیم و در آنجا با او
جنگیدیم؟

۱- لفظ درون قلاب در نسخه اصل نیامده. مراد از مَرَج همان منطقه «مَرَجِ مَرینا» است. - م.

۲- مراد شاعر اینجا از «امیر مؤمنان» معاویه است. - م.

۳- عانات، نام محلی در شمال عراق است. - م.

۴- این نام را بدین صورت در کتب جغرافیای قدیم نیافتیم، شاید درست آن «سنداد» باشد.

۵- تمام منطقه شمال عراق، بین دجله و فرات، را «جزیره» می‌خواندند.

۶- در متن به ضرورت شعری «مَرینا» به تشدید راء آمده ولی در اصل این کلمه چنان که در

اگر پایداری قبیلهٔ من و زخیم نیزه‌ها و چابکدستیهای دلیرانهٔ آنان در آن سرزمین نبود،
 «آشترِ مَدَجِجِی»^۱ که در برابر هیج سپاهی شکست نمی‌خورد، خشمناک و پرتوان،
 بر سرت می‌تاخت.

نصر: عبدالله بن کردم بن مرثد گفت:

وقتی علی علیه‌السلام بدانجا گام نهاد مردم روستاها
 روانه شدند و چون همه‌گرد آمدند به ایشان رخصت
 داد که نزدش آیند. چون انبوهی آنان را بدید (و مهمهٔ
 ایشان را مانع گفت و شنود دانست) گفت: من نمی‌توانم سخنان تمام شما را بسا
 هم بشنوم و از حالتان به نیکی چنان که باید آگاه شوم، پس نمایندگی خود را به
 کسی که بیش از دیگران بدو رضایت دارید واگذارید و به آن کس که از همگان
 بر شما دلسوزتر و خیرخواه‌تر است اعتماد کنید. گفتند: هرچه نرسا پسندد ما
 همان پسندیم و هرچه او نپسندد ما نیز نپسندیم. پس نرسا پیش آمد و (علی) او
 را نزد خود بنشانند و به وی فرمود: به من بگو شمارهٔ شهریاران فارس چند تن
 بود؟ گفت: شمارهٔ آنان در این آخرین حکومت سی و دو پادشاه بود.^۲ گفت:
 روش آنان چگونه بود؟ گفت: همواره روش آنان در امور مهم و کلی
 (کشورداری) یکسان بود، تا به روزگار پادشاه ما خسرو پسر هرمز، که به
 مال‌اندوزی و دیگر کارها (ی‌ناشایست) پرداخت و به راهی مخالف با
 پیشینیان ما رفت، و رسومی را که به سود مردم بود بر انداخت و رسومی را که به

→ قاموس آمده به تخفیف راء است. نام محلی و نیز نام قومی در حیره است. جوایقی گوید:
 این کلمه غیر عربی است، و امرء القیس در شعر گفته است:

فَلَوْ فِي يَوْمٍ مَعْرَكَةٍ أَصِيبُوا وَ لَكِنْ فِي دِيَارِ بَنِي مَرِينَا

۱- مالک اشتر از قبیلهٔ مَدَجِجِی که اصلاً یمنی هستند بوده است.

۲- مسعودی در التنبیه و الاشراف، صص ۸۷-۹۰، سی پادشاه گفته که مراد ساسانیان هستند.

سود خود وی بود گسترش داد، و مردم را خوار داشت و دل ایرانیان را سرشار از کین کرد چندانکه بر او شوریدند و او را کشتند و زناش بیوه و فرزندانش یتیم شدند. گفت: ای نرسا، همانا خدای عز و جل مردم را به حق آفرید، و از هیچکس جز به حَقگزاری خرسند نباشد و در سلطنت الاهی گونه‌ای یادآوری و نمود گاریست برای نوع حکومتی که در نظر دارد در زمین نیز بر قرار باشد، و آن این است که مملکت جز به تدبیر و انتظام نیاید، و از مملکتداری و فرماندهی گزیری نباشد، و تا وقتی کار ما استوار و به هم پیوسته باشد که آیندگانمان از گذشته‌گان بدگویی نکنند؛ پس اگر آیندگان ما با پیشینیان مخالفت ورزند و فساد کنند هم خود هلاک شوند و هم دیگران را به نابودی کشانند.

آنگاه علی علیه‌السلام کار گزاران خود را بر آنان بگماشت و سپس به والیان و کار گزاران خود در سراسر مملکت نامه نوشت؛ و مهمترین مناطق در نظر او شام بود.

نسر از محمد بن عبیدالله قرشی، از جرجانی که گفت:

چون با علی بیعت شد و وی نامه‌هایی برای والیان به هر سو فرستاد، به جریر بن عبدالله بجلی نیز نامه‌ای نوشت. این جریر والی عثمان بر حدود همدان بود و

نامه‌های علی
به والیان

نامه را زحر بن قیس جعفری^۱ بدو رساند.

«اما بعد، إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَاٰلٍ»

نامه علی به
جریر بن عبدالله

خداوند در وضع مردمی دگرگونی پدید نیارد مگر آنکه آنان خود خویشان را

۱- زحر بن قیس کوفی جعفری، یکی از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام که وی را با گروهی به عنوان رابط بر مدائن گماشت. عامر شعبی و حصین بن عبدالرحمن از او روایت کرده‌اند. ← تاریخ بغداد، ۴۴۰۵. در شهبج به تحریف [زجر] آمده است.

دگر گون کنند، و اگر خداوند اراده کند قومی را به بدی کیفر دهد هیچ عاملی بازش ندارد و هیچ کس را جز ذات او یارای بلاگرداندن یا پشتیبانی از آنان نیست.^۱

من تو را از این خبر^۲ آگاه می‌کنم که در سرکشی طلحه و زبیر، هنگام بیعت شکنی آنان^۳ و رفتاری که با کارگزار من عثمان بن حنیف^۴ کردند، نزد چه کس رفتم. من از مدینه با مهاجران و انصار راهی شدم تا به «عذیب» رسیدم و (فرزندم) حسن بن علی، و عبدالله بن عباس، و عمار بن یاسر، و قیس بن سعد بن عباده را روانه کوفه کردم و از ایشان سر باز خواستم و آنان موافقت کردند. آنگاه من روانه آن دیار شدم تا به بصره درآمدم و در دعوت (به حق و آرامش) سخت کوشیدم و از آن لغزش چشم پوشیدم و عقد^۵ بیعتشان را که گسسته بودند باز خواستم ولی سر تافتند و جز به جنگ با من راضی نشدند. پس در برابر ایشان از خدا یاری جستم، و کشتنیان کشته شدند و فراریان به سرزمین خود گریختند. آنگاه از من درخواست کردند به همان قرار که پیش ازین بر خورد فراخوانده بودمشان باز آیم و صلح شود؛ من نیز مسالمت و عافیت را پذیرفتم و شمشیر را کنار نهادم، و عبدالله بن عباس را بر آنان گماشتم و روانه کوفه شدم. اینک زحر بن قیس^۶ را نزد شما گسیل داشتم، هر چه تو را بایسته است از او بپرس.^۷

۱- الرعد، ۱۱ ۲- متن «عن نباء»، شنهج [عن انباء = از این اخبار].

۳- متن «بیعتهم» و شنهج [بیعتی].

۴- حنیف به تصغیر، عثمان بن حنیف، صحابی انصاری، در اُحد شرکت داشت. علی (علیه السلام) پیش از آنکه خود به بصره در آید وی را به ولایت آن سامان گماشته بود که طلحه و زبیر مغلوبش کردند. در خلافت معاویه درگذشت. ← الاصابه ۵۴۲۷

۵- متن «عقد» و در شنهج [عهد] (که شاید مناسبتر باشد).

۶- در اصل و شنهج به تحریف [زجر] ۷- متن «فأسأل» و در شنهج [فأسأله] (که به همین وجه ترجمه شد. م) و در الامامة و السياسة، ۱، ۷۸ [فأسأله عتبا و عنهم = درباره ما و ایشان از او بپرس].

راوی گفت:

چون جریر نامه را بخواند در حضور جمع بایستاد
 پاسخ جریر
 و گفت: ای مردم، این نامه امیر مؤمنان علی بن
 ابی طالب است، او در دین و دنیا امین است و کارش با دشمن چنان گذشته
 است و ما خدا را بر آن سپاسگزاریم و پیش کسوتان با سابقه^۱ از مهاجران
 و انصار و تابعان، سه نیکی با او بیعت کردند. و اگر مسئله خلافت میان
 مسلمانان به شور نهاده شود او از همه کس سزاوارتر است. هلا، به راستی دوام
 و بقای ما به حفظ جماعت و یگانگی است و فنا و نابودی ما، در پراکندگی و
 جدایی است. علی^۲ چندان که به راه راست پیایید شما را به حق رهنمون است
 و چون به کژی گرایید راستان کند.

مردم گفتند: شنیدیم و فرمانبرداریم، خرسندیم، خرسندیم. جریر پذیرفت^۳
 و در پاسخ نامه علی نامه ای دائر بر فرمان پذیری نگاشت.
 و مردی از قبیله طی، خواهرزاده جریر، با علی همراه بود و زحر بن قیس
 شعری را که وی برای خالویش فرستاده بود برای جریر آورده بود و آن شعر این است:

جریر بن عبدالله لا تردُّ الهدی
 و بایع علیاً آننی لك ناصح...

شعر خواهرزاده
 جریر

ایا جریر بن عبدالله در رهیایی تردید ننما و با علی بیعت کن که من نیکخواه توام.
 همانا به جز احمد^۴ بهترین کسی که بر زمین کعبه گام نهاده علی است. (در بیعت
 درنگ مکن) که مرگ هر لحظه به روز و شب می رسد.

۱- متن «السا بقون الاولون» و در شنهج [الناس الاولون = مردمان پیشگام].

۲- شنهج [و ان علیاً = و همانا علی...].

۳- یعنی جریر اظهار اطاعت و خرسندی مردم را نسبت به حکومت علی علیه السلام پذیرفت. - م.

۴- مراد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است. - م.

ای ابو عمرو^۱ گفته پیمان شکنان را فروگذار زیرا برای تو سگان پارس‌کننده از آنان شایسته‌ترند.

چون با علی از در بیعت در آئی بیعتی خیرخواهانه کن و نباید با آن بیعت در ضمیرت احساس نکوهشی^۲ باقی بماند.

اگر تو دین خواهی، آن را به دست آری و اگر در طلب دنیایی سودایت با او سودآور باشد.

و اگر درباره حق «عثمان بن عفان» زین پیش سخنی گفته‌ای (بدان که) علی بزرگ و شکبیا و مهربان است (و از آن در می‌گذرد).

پس حق «علی» که اینک ولّی و فرمانده تو گشته همچون حق اوست^۳ و سپاسگزاری از کسی که بر مردم ولایت دارد نیکو باشد.

و اگر وقتی گفته‌ای: ما به پیشوایی علی راضی نیستیم، این سخن را از خاطر بزدای و آن را به دریای ژرف افکن، که دریا نوردان در آن گم شوند.

به‌خدا سوگند، او بهترین مردم روزگار خویش و برترین کسی است که قریشیان بطحا^۴ به او پیوسته‌اند.

آنگاه زحر بن قیس^۵ به خطبه برخاست و آن اندازه
 خطبۀ زحر بن قیس
 از گفته‌های او که ضبط شده این است که گفت:

«سپاس خدای را که سپاس را به خود اختصاص داد و آن را به هیچکس از بندگانش وا نهد، او را در ستایش شریکی نباشد و در بزرگی مانندی نبود،

۱- کنیه جریر بن عبدالله، ابو عمرو بوده است. - م.
 ۲- در متن «قادح» و در اصل [فادح] = باری‌گران بر دوش آدمی یا بلائی که بر سرش آمده [وجه مختار از شنهج گرفته شده است].
 ۳- یعنی حق فرماندهی عثمان بر تو که تو را به ولایت همدان گماشته بود. - م.
 ۴- جائی نزدیک مکه که اطلاق بر تمام وادی مکه می‌شود. - م.
 ۵- چنین است در اصل، و در شنهج: [نصر گفت: سپس جریر در میان مردم همدان به خطبه در ایستاد] و ابن ابی الحدید پس از نقل این خطبه و شعر بعد از آن می‌نویسد: [نصر گفت: مردم از خطبه و شعر جریر شادمان شدند] ← شنهج ۱: ۲۴۷. خطبه‌ای از جریر در صفحه ۳۲ آمده و ممکن است آنچه در شنهج آمده است اشاره به همان خطبه بوده باشد.

نیست خدایی به جز خداوند که شریکی ندارد، پایدار و جاودانه است، خداوند آسمان و زمین، و گواهی دهم محمد، بنده و فرستادهٔ اوست، او را به نور تابان و حق گویا، فراخوانندهٔ به خیر و رهبر به هدایت بفرستاد. سپس گفت: «ای مردم، همانا علی نامه‌ای «تمام گفت»^۲ به شما نوشته که بعد از آن سخنی جز بساز گفته‌تن همان کلام نباشد (که سخن درست پاسخ برنتابد) اما با این همه از پاسخ چاره نیست. مردم در مدینه با علی به خاطر دانش او به کتاب خدا و سنتهای حق بیعت کردند، بی آنکه او خود خواستار بیعت ایشان باشد، و طلحه و زبیر بی هیچ موجهی بیعت او را شکستند و مردم را بر او شوراندند و پس از آن نیز آرام نگرفتند و راضی نشدند تا چنان جنگی را برای او پرداختند و براه انداختند و امّ المؤمنین^۴ را بیرون آوردند، پس (علی) با آن دو تن بر خورد و در باز خواندن ایشان (خیراندیشی و نصیحتگویی را) از حد درگذراند و در حفظ بازماندهٔ پیوند بسیار کوشید و (سرانجام چون بر سر عقل نیامدند) مردم را بدانچه نیکو می‌شمردند و خیرشان در آن بود (یعنی بیکار با سرکشان) وا داشت. این همه آشکار است و از شما نیز پنهان نیست. و اگر بیش از این پرسید حقایق بیشتری را به شما خواهم گفت. ولا قوّة الا بالله (نیرویی جز به خداوند نباشد).

جریر در این باب سرود:

قصیده
جریر بجلی

آتانا کتاب علیّ قلّم نردّ الکتابِ بأرضِ العجم...

نامهٔ علی برای ما آمد و ما آن نامه را در سرزمین عجم (می‌پذیریم) و رد نمی‌کنیم، و چون (آن نامه) به ما رسید از آنچه در آن آمده سر نمی‌پیچیم و هرگز نکوهش^۵

۱- در اصل «بالحق الواضح = به حق آشکار، و در شنهج [بالتور الواضح] آمده است.

۲- وصف تمام گفت = وصف کامل که مطلب به تمامی در آن گفته باشد. - م.

۳- یا به تداول عامه؛ حرف حساب، ندارد جواب. - م.

۴- مراد عایشه است که وی و دیگر بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله را به لحاظ همسری با رسول خدا که چون پدر مؤمنان بود، «مادر مؤمنان» می‌گفتند. - م.

۵- متن از روی شنهج «ولمّا ندم» و در اصل به تحریف [لمّا نضام].

و سرزنی نمی‌کنیم.
 ما والیان و کارگزاران او بر سرزمینهای او هستیم، در برابر مهاجم پایداری کنیم
 و در نگهداری از مردم می‌کوشیم.
 بگاه برخورد، در جام مرگ شرننگِ هلاکت را به دشمنان می‌چشانیم و سیرابشان
 می‌کنیم.^۱
 آنان را به ضرب شمشیر و نیزه‌های خود در هم می‌کوبیم چنان‌که رسم گناه از
 عالم بر افتد.^۲
 ما بر دین محویش و دین پیامبر روشنگر تیر گیها، با یقین و دلی استوار، پی‌سپاریم.
 پیامبری که امین خداوند و برهان او و مظهر عدل بر مردمان و مایهٔ توسل آدمیان
 است.
 پیامبر خدای دادار، و پس از او جانشینش در میان ما که استوار و تأیید شده‌است.
 قصدم علی، وصی پیامبر است که ما از او در برابر گمراهی‌های امتها، پشتیبانی می‌کنیم، او
 را برتری و پیشی و کرامتهای بسیار است، و خاندان نبوت هرگز از میان نمی‌رود.^۳

و مردی چنین سرود^۴:

شعری در ستایش جریر
 لعمرأ بیک و الانباء تنمی لقد جلی بخطبته جریر...

به جان پدرت سوگند، اخبار نیکو می‌رسد که «جریر» به ایراد خطبهٔ خود جلوه
 نمود.
 سخنانی سرود که مردانی را از دو قبیله که شأن خود را والا می‌شمردند خوش
 نیامد.
 علی پیش از دیگر افراد امتش به هدایت تو آغاز کرد (و نخستین نامه را به تو

- ۱- در شنهج، یعنی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۳، ۷۳-۷۲ چاپ دار احیاء الکتب، حلبی، پس از این بیت آمده: فصلی الاله علی احمد رسول الملئیک تمام التتم = پس درود فرستد خداوند بر احمد فرستادهٔ داداری که نعمتش کامل است. - م.
- ۲- شنهج، فاقد بیتهای پنجم و ششم و هفتم است. - م.
- ۳- چنان که گذشت در شنهج بعد از این بیت آمده: [قال نصر: فسر الناس بخطبة جریر و شمره = مردم از خطبه و شعر جریر شادمان شدند].
- ۴- در شنهج [ابن الازور قسری در حق جریر این مدیحه را سرود]

نوشت) و اگر تو حق را نمی‌پذیرفتی مغزت تهی و فکرت خراب می‌بود.
 زحر بن قیس فرمان و پیام او را برایت آورد، و زحر به آنچه پیش آمده نیک
 آگه بود،
 و تو پیامی را که او رساند به گوش جان شنودی و می‌خواستی از شوق به سوی
 علی پرواز کنی.
 پس تو به دوستی او نیکبخت هستی و در امری که او به عهده گرفته وی را یاری
 می‌دهی.
 چه بزرگوار مردی است آن که تو او را وزیری، و چه حوشبخت مردی آن که
 تو اش امیری^۲.
 پس کسب ثواب کردی، و چه بسا صاحب ندایی خوش که اشتران را به آواز
 خدا براند و خود شتریش نباشد^۳
 سبقتی که بر دیگر بزرگمردان گرفتی مبارکت باد، که این فخر و مزیتی بس
 بزرگ است^۴.

و نهدی در این باره سرود:

شعر نهدی

اتانا بالبنا زحمر بن قیس عظیم الخطیب من جمعنی^۵ بن سعد...
 «زحر بن قیس» گرانمایه مردی از خاندان «جعفی بن سعد» آن خبر و پیام نیکو
 و مهم را برای ما آورد.
 ابوالحسن علی او را به سفیری گزید و او در مأموریت خویش گشوده دست و
 مختار بود.
 وظیفه‌ای بایسته را به شایستگی ادا کرد و دل‌های بیشماری را به دست آورد و هیچ

۱- متن «مَجَّ ریر» و در اصل [یزیر] و در شنهج [و تفخر ان رددت الحق زیر] و درست آن به
 تصحیح قیاسی چنین است «و مُخَّكْ إن رددت الحق ریر».
 ۲- شنهج «یعنی شرح نهج البلاغه، طبع حلبی ۳: ۷۳، فاقد این بیت است. - م.
 ۳- شنهج، ۳: ۷۳ فاقد این بیت است. - م. ۴- مراد اینکه چه بسا کسی که برای
 دیگران کار می‌کند و خود نصیبی از آن ندارد ولی تو ثواب آخرت را برای خود بدست
 آوردی. - م.
 ۵- مراد از جُعَف، جَعْفی است و آنان بنی‌سعد العشیره بن مذحج، قبیله‌ای از یمن هستند.

دلی را نشکست.

پس تمام قبیله از یمن گرفته تا فراترین مناطق از دو تبار معداً خرسند و شادمان شدند.

در میانه ما پیش از آن چنان سخنوری نبود، نه در گذشته چنو خطیبی دیدم و نه در آینده نظیر او را گمان برم.

چون این قیس در میان ما حضور یا بد همه پروانه‌وار گردد شمع وجودش گردد آیم و چون برود گویی بخت و نصیب ما رفته است.

اگر او در کنار من باشد من در کار خود دچار وحشت نمی‌شوم هر چند پناه و پشتیبان دیگریم نباشد.

او را، هم دنیاست که بدان زندگانی کند و هم دین، و در نبرد چون ذی‌شبلین^۲ دلیر است.

راوی گوید:

سپس جریر از همدان روانه شد تا در کوفه حضور
علی علیه‌السلام رسید و با او بیعت کرد و مانند دیگر
مردم به فرمانبرداری از علی و التزام امر او درآمد.

بیعت جریر
با علی

آنگاه (امام علیه‌السلام) فرستاده‌ای نزد اشعث بن
قیس کندی فرستاد.

نامه نگاشتن به
اشعث بن قیس

نمر: محمد بن عبیدالله، از جرجانی روایت کرد و گفت:

چون با علی بیعت شد و او به نگاشتن نامه‌هایی به کار گزاران خود

۱- یعنی ربیع و مضر پسران ایی نزار بن عدنان.

۲- ذی شبلین، در لنت شیری است که او را دو بچه باشد و در اصطلاح کنایه از هر دلاور سترگ باشد، و شاید مراد خود امیر مؤمنان پندر بزرگوار حسنین علیهما السلام است. و نیز «ذوالشبلین» لقب عامر بن عماره بن خزیم الفاعم بن عمرو بن حارث، رئیس مضریه در شام و یکی از شهسواران دلیر عرب، متوفای سال ۱۸۲ هـ ق است که چون دو پسر همزاد آورد او را بدین لقب «صاحب دو شیر بچه» خواندند. - م.

پرداخت، نامه‌ای به دست زیاد بن مرحب همدانی برای اشعث بن قیس فرستاد. اشعث از سوی عثمان ولایت آذربایجان داشت، و پیش از آن عمرو پسر عثمان دختر اشعث بن قیس را به زنی گرفته بود. علی به او نوشت:

«اما بعد، اگر این بدخواهی که در ضمیر تو نهفته است نمی‌بود، خود قبل از دیگر مردم بدین مهم پیشگام می‌شدی، و شاید اگر از خدا بهره‌ی پاره‌ای از رفتار تو پاره‌ای دیگر از کارهایت را جبران کند و به سامان آرد. خبر بیعت مردم با من پیشتر به آگاهی تو رسیده بود، طلحه و زبیر از کسانی بودند که با من بیعت کرده بودند و سپس بی‌موجبی بیعتم را شکستند و اُمّ المؤمنین را بیرون‌کشاندند و روانه بصره شدند، من نیز رهسپار شدم و به یکدیگر برخوردیم، و از ایشان خواستم بر سر پیمانی که آن را شکسته بودند باز آیند، ولی سر تافتند و من در بازخواندن ایشان سخت کوشیدم و با همگان نکویی ورزیدم و سپس اتمام حجت کردم.

تو نیز بدان، وظیفه حکومتی که به تو سپرده‌اند طعمه‌ای نیست که به چنگ آورده باشی، بلکه امانتی است که به تو داده‌اند؛ و مالی را که در دست داری همه، اموال خداست و تو فقط گنجور خداوند بر آن اموالی تا آن را به من بسپاری، اگر به راه راست باز آیی و درستی پیشه کنی باشد که من برای تو بدترین فرمانروا نباشم. و نیرویی نیست مگر از خداوند.»

چون نامه علی را بخواندند، زیاد بن مرحب^۱

برخواست و خدا را ستود و سپس چنین گفت:

«ای مردم کسی را که اندک کفایت نکند بسیار نیز کفایت

نکند. دیدن ماجرای عثمان سودی نبخشید و شنیدنش نیز فایده‌ای نفزود، جز آن که

خطبه زیاد بن
مرحب

۱- در الامامة و السياسة، ۱، ۷۹ [زیاد بن کعب].

شنیدن آن چون دیدنش نباشد^۱. مردم به رضا و رغبت با علی بیعت کردند، و طلحه و زبیر بی سببی بیعت خود را با او شکستند و سپس آهنگ جنگ کردند و ام المؤمنین را بیرون کشاندند، پس (علی) به جانب آن دو رفت و تمایلی به جنگ نداشت و برای ارضای نفس خود با آن دو نجهنگید. پس خداوند زمین را به میراث بدو سپرد و مملکت را مسخر او کرد و سرانجام پرهیزگاران را نصیبش فرمود».

خطبه اشعث بن قیس
آنگاه اشعث بن قیس برخاست و خدا را ستود و بر او ستایش کرد و گفت:

«ای مردم، همانا امیر مؤمنان، عثمان مرا به ولایت آذربایجان گماشت، پس از آن خود هلاک شد و ولایت همچنان در دست من ماند، و مردم با علی بیعت کردند، اینک ما همچنان که از سلف او فرمان می‌بریم از او فرمانبرداریم. و ماجرای او با طلحه و زبیر (نیز) به آگاهی شما رسیده است و علی بر آنچه از ما و شما نهان مانده امین است».

چون به خانه آمد یارانش را بخواند و گفت: به راستی، نامه علی مرا هراسان ساخته، او مال آذربایجان را بیگمان باز خواهد گرفت^۲، و من باید به معاویه بیوندم. یارانش گفتند: مرگ برای تو ازین بهتر باشد، آیا سرزمین و خاندان خود را رها می‌کنی و ریزه‌خوار مردم شام می‌شوی؟ وی از این سرزنش شرمگین شد و به راه افتاد تا حضور علی رسید. و «سکونی» (شاعر) که ترس داشت اشعث به معاویه بیوندد چنین سروده بود:

أَنْتِ أَعْيَدُكَ بِالذِّیْ هُوَ مَالِكٌ
بِمُعَاذَةِ الْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ...

من تو را پناه می‌دهم به آنکو پناه‌دهنده و اختیاردار پدران و نیاکان ماست، از آن گمان خطایی که پاره‌ای بر تو برده‌اند که باز یچه دست مشت ناکس قرار گیری (و به معاویه بیوندی).

۱- معادل این مثل فارسی است که گوید، «شنیدن کی بود مانند دیدن». - م.

۲- در الامامة و السياسة [او مال آذربایجان را از من باز خواهد گرفت].

آذربایجان را که در تسلط خودگرفته‌ای میراث جدت نیست که با خلق آن دشمنی می‌ورزی.

این سرزمین جزیی از کشور خلیفه وقت بود که تو را والی آنجا کرد، و بدان که مرگ قضای الاهی است و هر دم به شب و روز در می‌رسد.

پس دل از این سرزمینها برگیر که جای طمع در آنها نیست و زمین راه‌گریز را بر تو بسته است.

مالی را که در اختیار توست به صاحبش پرداز، و در عوض، ما با اموال و اولاد خود به تو سودها خواهیم رساند.

تو کسی هستی که همگان احترام می‌گذارند و دشت و دمن و خصاص و عام برای تو که پشاهنگ «کنده» ای بانگ شادباش بر آرند، و افسر حکومتی را بر سرت نهند که به جان عزیزت سوگند، پایه‌های استوار و برقرار باشد.

از «زیاد»^۲ فرمان پذیر که او خیرخواه توست و هیچ شك و تردیدی در گفته‌های خیراندیشانه «زیاد» روا نیست.

به علی چشم دار و دل بدو سپار که سپری برای توست، و از او راه جوی که تو را به سعادت رهنمون است.^۳

پیام شعری سکونی
به اشعث

(سکونی در پیامی شعری) به اشعث نیز چنین سرود:

ابلیغ الاشعث المعصب بالتأ
ج غلاماً حتی علاه القتیر...

با اشعث که از نوجوانی تا کلان‌سالی همواره تاجدار و صاحب اقتدار بوده بر گوی. ای که از سوی مادر، نسب از آل مرار داری و پسدرت، قیس، در کرم ابری گهر بار بود.

گاه باشد که ضعیفی ناتوان بدان راه که خدا فرموده درست رود و آزموده

۱- «کَئِشٍ كِنْدَةٍ» به معنی سالار و بزرگ کنده، کنایه از اشعث بن قیس کندی است که به قوچ کلان و پشاهنگ گله تشبیه شده. - م.

۲- مراد زیاد بن مرحب. پیامگزار و فرستاده علی علیه السلام نزد اشعث است. - م.

۳- متن به تصحیح قیاسی «تَرشُد و یَهْدیکَ لِلسَّعَادَةِ هَادٍ» و در اصل به تحریف [یرشد و یهدیکَ لِلسَّعَادَةِ...].

دانشوری راه خود گم کند.
 فرستادهٔ امیر مؤمنان پیش از تو نزد جریر رفته و جریر با آغوش باز، شادمانه او را پذیرفته است.
 تو را در جهاد و هجرت و دیانت (و صحبتِ رسول اکرم) فضل و تقدم است و این همه بسیار ارزشمند باشد.
 وقتی تو را (در اسلام) چنین سعادتِ نصیب آمده دیگر بهره‌های ناچیز (مادی) بسی خوار و حقیر است.
 ای پسر خداوند افسر و ای سالار گرانقدر کنده، آیا اینک فقط بدین خرسندی که تو را فرماندار ناحیه‌ای بخوانند؟
 (حکومت) آذر بایجان مایهٔ افسوس است، ره‌ایش کن و رضایت خاطر کسی را بجوی که سر نوشتها بدو منتهی می‌شود.
 همین امروز، بیدارنگ آنچه علی می‌فرماید بپذیر که بر گفتهٔ او گزینشی دیگر نباشد. بیعت با (علی) را بپذیر که مردم را در این زمینه کمترین جایگزینی جز این نباشد. تو را به‌جان خودت، منصفانه بگو اگر امروز علی را رها کنی آیا آن دیگری که از او اکراه نیز داری^۲ بدو می‌ماند؟

پاره‌ای ابیات
 که از زبان اشعث
 سروده‌اند

برخی ابیات که از زبان اشعث سروده‌اند چنین است:
 أَتَانَا الرَّسُولُ رَسُولُ عَلِيٍّ قَسْرًا بِمَقْدِمِهِ الْمَسْلُومُونَ...

آن بیک خجسته‌گام که فرستادهٔ علی است نزد ما آمد و مسلمانان به قدم او شادان شدند،
 فرستادهٔ وصی، سفارش شدهٔ پیامبر که او را در میان همهٔ مؤمنان افضلیت و پیشگامی است.
 آنکو خیراندیشانه از فرمان خدا و پیامبر برگزیدهٔ خدا، از نبیِّ امین، پیروی و فرمانبرداری کرد،
 در راه خدا با تمام گردنکشان و طاغوتان و همهٔ منکران می‌جنگد و از پای نمی‌نشیند.

۱- اشاره به اموال آذربایجان که اشعث نزد خود انداخته بود. - م.
 ۲- مراد معاویه است که اشعث پیشتر از او کدورت‌هایی داشت. - م.

وزیر و مشاور پیامبر و صاحب فضیلت دامادی او و وارث شمشیر مرگبار وی در میان ستمگران.

چه بسا زورآوران نامداری از کافران را که شرننگ مرگ چشانده است، و چه بسا زبده سواری که درخواست هم‌وردی با او را کرد، و وی در دم به میان دوزخیان، به درون دوزخش فرستاد.

این است علی، پیشوا و امام راهنما و ابرنعمت بار احسان و سیراب‌کننده تشنگان. وقتی (دشمن را) به هم‌وردی طلبید چون شیر بیشه‌زار بود^۱ که عزت و شرف را آبرو فرود.

دعوت حق را به خیر خواهی و یاوروی و دوستی بی‌ریا نسبت به جهاندار و جهانیان اجابت کرد.

همواره رفتار او چنین (جوانمردانه) بوده و کامیاب شده است و (دست) پروردگارش با کامیابان ره یافته به حق است.

پاره‌ای دیگر از اشعاری که از زبان اشعث گفته‌اند:

أَنَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيِّ الْمَهْدَبِ مِنْ هَاشِمٍ...

آن پیک که سفیر وصی پیامبر، یعنی فرستاده علی آراسته خصال هاشمی نسب است نزد ما آمد،

پیک و سفیر وصی، وصی پیامبر و بهترین فرد تبار آدم بر روی زمین،

وزیر و مشاور پیامبر و داماد او و بهترین مردم جهان،

که او را فضل و سبقت در اعمال صالح است و برای رهایی بدهدایت نبوی او را به رهبری گیرند،

مرادم محمد پیامبر خدا و برگزیده رحمت ایزدی و خاتم انبیاست.

ما علی را به دلیل فضلی که منحصر بدوست و طاعت خیراندیشانه‌ای که همواره دارد، پذیرفتیم.

او دانای دین‌شناس و بردباری است که در عین شکیبایی صولتش به شیر شرزده، سلطان وحوش ماند.

۱- متن «وَالْمَقْمَحِينَا» و در اصل به تحریف [مفخمینا] (مراد نوشاندن و سیرآب کردن از آب کوثر است. م. م.)
 ۲- متن «كَلَيْتُ عَرِينٍ» و در اصل به تحریف [...] بن لیث العرینا].

بردباری پاکدامن، و مددکار درماندگان، و از مکر و گناه بدور است.

پس از ورود علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه،
 احنف بن قیس، و جاریه بن قدامه، و حارثه بن بدر،
 و زید بن جبلة، و اعین بن ضبیعة، و مردان بنی تمیم
 و سادات به حضورش آمدند و تا آن روز بر هیچ عشیره‌ای در کوفه وارد نشده
 بودند. آنگاه احنف بن قیس، و جاریه بن قدامه، و حارثه بن بدر برخاستند و از آن
 میان احنف به سخنگویی پرداخت و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر چه (قبیله) بنی سعد
 روز جمل تو را یاری نداد، اما بر ضد تو نیز کمکی نکرد. دیروز از کسی که تو را
 یاری داد در عجب بودند و امروز از کسی که تو را وانه‌د در شگفتند؛ چه آنان در
 مورد طلحه و زبیر تردیدی به دل داشتند ولی در کار معاویه کمترین شکی ندارند.
 عشیره ما در بصره هستند، و اگر پیامی به ایشان فرستیم بیدرنگ بیایند و ما به مدد
 ایشان با دشمن بجنگیم و هم داد خسود بستانیم و هم داد مردی و مردانگی بدهیم
 و آنان فرصتی را که دیروز از کف دادند امروز دریابند و جبران کنند.»

هیتهایی که
 نزد علی آمدند

گفتگوی او با
 جاریه بن قدامه
 علی به جاریه بن قدامه - که پس از احنف شخص
 اول تمیمیان بود - گفت: «ای جاریه، تو چه گویی؟»
 گفت: «می‌گویم این جمع را رشته تقوای الاهی و
 عنایت خداوند گرد تو فراهم آورده. کسی را که به پایمردی در خدمت ایستاده به
 ناروا و مدارو کسی را که به زاویه‌ای نشسته انگشت نما مکن. به خدا سو گند
 اگر عاملی که سبب حضور این جمع نزد تو شده عاملی الاهی و بسته به مشیت
 او نبود، تدبیر امر ایشان تو را نگران و اندوهگین می‌کرد. نه چنان است که هر کس
 نزد تو آمده سودیت رساند^۱ و چه بسا آن کس که حضورت نیامده از آن کس که به

۱- در اصل دنباله «و لیس کلّ من کان معک» نیامده و تکمله از الامامة و السياسة، ابن
 قتیبه، ۱: ۷۵ است که در آن نیز کلمه «لیس» = نه چنان است» افتاده است.

خدمت کمر بسته و در پیشگاهت ایستاده مفیدتر باشد، و آن دو شهر (بصره و کوفه) برای تو نکوتر است و تو خود بدین حقیقت آگاهتری».

نصر گوید:

چنین می‌نماید که او [بدین گفته‌خویش که گفت]^۱ «نه چنان است که هر کس نزد تو آمده...» از بیرون آمدن قوم خود از بصره اکراه داشته است.

حارثة بن بدر به دیدهٔ احنف استوار اندیش‌ترین ^۲	گفتگوی او با
مردم و شاعر و شهبسوار بنی تمیم بود، پس علی به او	حارثة بن بدر
گفت: حارثة، توجه می‌گویی؟ گفت: ای امیر مؤمنان،	

ما بیم و امید را بهم در آمیخته‌ایم، به خدا سوگند روا داشتیم که حتی مردگان ما^۳ نزد ما باز می‌گشتند تا از آنان نیز بر ضد دشمنانمان یاری می‌گرفتیم، لیکن ما در مقایسه با دشمن، به‌شمار، بیش از آنان نیستیم و تونیز یارانی بیش از آن کسان که از پیش با تو بوده‌اند نداری؛ اما (از دیگر سوی) ما در میان قوم خود دلاورانی داریم که با دشمنی بدخواه‌تر از معاویه هم به نیروی آنان در افتیم و به مدد آنان سرزمینی دشوارتر از شام را به محاصره در آوریم، در حالی که در بصره نه دوستان نزدیکی داریم که به کمین‌گماریم و نه دشمنی که کسان را بر ضدش تجهیز کنیم.

احنف نیز با اندیشهٔ او موافقت کرد، از این رو علی به احنف گفت: (تو این مطلب را) «به قوم خود بنویس». پس احنف به بنی سعد نوشت:

«اما بعد: جز شما از بنی تمیم کس نمانده که به سبب	نامهٔ احنف
سوء تدبیر و پیروی از رأی خطای سرور و خواجهٔ خود	به بنی سعد
بد بخت نشده باشد. (تیره) «سعد بن خَرَّشه» بر اثر رأی	

۱- اصل فاقد عبارت بین دو قلاب (و اضافه قیاسی است. - م.)

۲- متن به تصحیح قیاسی «اسد» که در اصل به تحریف [اشد] آمده.

۳- در اصل بجای «امواتنا» [امراءنا = امیران ما] آمده، و صورت درست از الامامة والسياسة اختیار شد.

تباه «ابن یثربی» تیره بخت شدند، و (دودمان) «حنظله» از پی نادرست اندیشی «لِحیان»^۱ گمراه شدند و (تیره) «عدی» به رایزنی غلط «زُفر و مَطَر» بیچاره شدند و (تیره) بنوعمر بن تمیم بر اثر کج نمونی عاصم بن دُلْف نگون بخت شدند. (اما) خداوند شما را به سبب درست اندیشی من در حق شما، از خطا محفوظ داشت تا بدانچه امیدوار بودید رسیدید و از آنچه می ترسیدید دل آسوده شدید و از بلادیدگان جدا گشتید و به عافیت یافتگان پیوستید. من باید شما را آگاه کنم که ما در کوفه بر بنی تمیم وارد شدیم و آنان دو نوبت فضل خود را به ما نمودند، یک بار در گامسپاری با ما و هم آوازی با علی و دیگر بار در اظهار علاقه به اعزام خود به سوی (جبهه) شام. سپس به گونه‌ای (در نهضت علوی) عجین شدند^۲ که گویی ما چنان شدیم که جز به وسیله آنها شناخته نمی شویم، پس شما نیز به ما روی آورید و تنها وجود آنان را بسنده ندانید، اینک افرادی از ما از سرکردگان آنها هستند مشتاقانه به ما پیوندید^۳ و درنگ نکنید زیرا (گاه باشد که) نوعی از بخشش و کرم، به امساک و دریغ ورزی ماند و گونه‌ای از یآوری، به وا نهادن و خودداری از پایمردی شبیه باشد، دریغ ورزی با وجود بخشش، همان کم بخشیدن به گاه عطاست و وا نهادن با وجود یآوری، همان تأخیر در کمک رسانی است و حقوق (الاهی) جز به رضایت خاطر و خرسندی قلبی به درستی ادا نشود و آن کس که ناگزیر باشد به کمتر از کمال مطلوب و آرزوی خود رضا دهد» (که وجود ناقص به از عدم صرف است).

شعر معاویة بن صعصعة
 معاویة بن صعصعة که برادرزاده احنف بود نوشت:
 تمیم بن مسرر ان احنف نعمة
 من الله لم یخصص بهادونکم سعدا...

۱- در اصل [الحيان] که تحریف است.

۲- متن «ثم اخمروا» = سپس نهان شدند» و در اصل [ثم احمسوا] و در الامامة و السياسة [ثم انحرنا معهم].
 ۳- متن «و حنانا ان تلحق- کذا» و شاید: [و حنانا ان تلحق] باشد.

ای دودمان تمیم بن مُرّه، به راستی احنف نسبتی از جانب خداست که جز به شما (قبیله) بنی سعد اختصاص نیافته.

این نعمت الهی پس از شما، دیگر اهل سرزمینتان را بدان شبهای تیره که همگان اعزام هیئت را مذمت می کردند، بهره ور ساخت.

گذشته از آن عظمت وی در گسیختن پیوند از اهل سرزمین خویش است که تمام آنها از فراخ نعمتی برخوردار و مردمی مالدار بودند، و نیز عظمت او در این است که وی صاعی کوچک را ترجیح داده و از دراهم بسیاری که نقداً به او جایزه می دهند، چشم پوشیده است.^۱

دیروز رأی او برای بنی سعد موجب بازداشتن آنها از گناه گردید و او از آغاز تا پایان در میان ایشان خطا نکرده و نادرست نگفته، و اینک (پیروی از رأی) او به منزله گرفتن خامه سرشیر است که او به آسانی عرضه می دارد؛ پس در گرفتن کره شتاب نکنید و خود را عذاب ندهید.^۲

و نیز از او عقب نمانید و طبیعت رأی و نظر او زندگی کنید و از آنچه به شما می گوید گریز گاهی به کجروی نجوید.

آیا او در هر هیئتی سخنگوی قوم نیست و در عین بعد مسافت به نزدیکترین وجهی به آرمانهای قوم و افکار عمومی نزدیک نیست؟

راستی را که علی در میان خرد و کلان و درویش و توانگر بهترین فرد است؛ پس امروز جهد و سختکوشی خود را از او دریغ ندارید، او با کسانی که به اهمیت پیکارش واقعی نمی نهند مبارزه می کند و هر که و هر چه با دین او سازگار نیست چون سکه قلب مردود است.

او کسی است که سی آیه در حشش نازل شده و خداوند در آن آیات، وی را مؤمن پاکدل بی نظیری خوانده است.

این آیات غیر از دیگر نکات مثبتی است که درباره او آمده و جز آیاتی است که به موجب آنها خداوند قبول ولایت و دوستداری او را واجب ساخته است.

۱- صاع، پیمانهاست برابری چهار مد و هر مد تقریباً يك کف متوسط پر از غلات باشد- مراد اینکه او چهار مشت گندم یا جو را که جیره سربازی سپاه علی علیه السلام بود بر دراهم بسیاری که معاویه به او پیشنهاد می کرد ترجیح داده بود. - م. ۲- مراد آنکه او خردمندی است که چکیده و کتب مطلب را به شما می گوید و شما را به درستی هدایت می کند. - م.

چون نامهٔ احنف و شعر معاویه بن صعصعه به بنی سعد رسید تمامی به راه افتادند تا به کوفه در آمدند و در کوفه اکثریت و تفوق عددی یافتند، ولی بعد بنی ربیعہ از ایشان پیشی گرفتند - و این خود داستانی دارد - سپس مسئلهٔ اعزام جریر نزد معاویه پیش آمد.

رهسپار شدن بنی سعد
به سوی کوفه

نصر: عمر بن سعد، از امیر بن رعله، از عامر شعبی:

هنگامی که علی علیه السلام از بصره (به کوفه) آمد جریر را از حکومت همدان برداشت، وی به کوفه آمد و همانجا اقامت گزید، (چون) علی آهنگ اعزام فرستاده‌ای نزد معاویه کرد جریر گفت: مرا نزد معاویه بفرست چه او سخن مرا می‌پذیرد و هنوز با من دوستی دارد، نزدش می‌روم^۱ و از او می‌خواهم که به اطاعت تو گردن نهد و به حق به تو پیوندد، به این شرط که تا وقتی سر بفرمان خدا دارد و از قرآن پیروی می‌کند فرمانداری از فرمانداران و کارگزاری از کار گزاران تو باشد. من مردم شام را نیز به قبول ولایت و اطاعت از تو می‌خوانم، چه بیشتر آنان از قوم من و اهل سرزمین منند و امیدوارم که سر از سخن من نتابند. اشتر به علی گفت: او را نفرست و به حال خود گذارش و سخنش را باور مکن که به خدا سوگند تردید ندارم که او به دل با آنان است و نیتش با آنان یکسان. علی به وی فرمود: مهلتش ده تا ببینیم از دست او چه نتیجه‌ای عاید ما می‌شود. علی علیه السلام او را مأمور سفارت کرد و هنگام اعزام به او گفت: به راستی، چنان که می‌بینی پیرامون من از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مردمی دیندار و صاحب نظرند بسیارند و من تو را به سبب گفتهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در حقت

اعزام جریر
نزد معاویه

۱ - در متن به تصحیح قیاسی «فآتیه» و در اصل به تحریف [نآتیه] و در شنیع (۲۴۷، ۱) [آتیه].

فرمود: «همانا تو از بهترین مردم یمنی» بر همه آنان بر گزیدم. نامه مرا به معاویه برسان، اگر او هم چون دیگر مسلمانان به راه آمد، چه بهتر ازین، وگرنه او را از نتیجه و خیم پیمان شکنی و گردنکشی آگاه کن و هشدار ده^۱ و به او بفهمان که نه من راضیم او فرماندار باشد و نه توده مردم به خلافت او تن می دهند.

جریر روانه شد و به شام رسید و نزد معاویه رفت، چون آمدن جریر نزد معاویه
بر او وارد شد خدا را سپاس و ستایش نمود و گفت:
«اما بعد، ای معاویه، به راستی اینک مردم دو حرم (مکه و مدینه)، و اهالی دو شهر (بصره و کوفه)، و مردم حجاز و یمن و مصر و عروض و عمان و بحرین و یمامه به فرمان پسر عمت^۲ گردن نهاده و بر سروری او اتفاق کرده اند و جز اهالی این دژها که تو در آنها مأوی گرفته ای کس از طاعت او بیرون نمانده و اگر او از سرزمین خود سیلابی روان کند همگی شما را غرقه سازد. اکنون من نزد تو آمده ام تا بدانچه خرد و رهایی ایجاب می کند، و به بیعت سپردن به چنین بزرگمردی رهنمونت می شود فرا خوانم».

آنگاه نامه علی بن ابی طالب را به وی تسلیم کرد که چنین نوشته بود:
«اما بعد، همانا بیعتی که مردم در مدینه با من کرده اند^۳ برای تو نیز که در

۱- متن «فَأَيْدِيهِ» = گناه پیمان شکنی را برگردنش نه و پیش از غافلگیر شدن، به جنگ هشدارش ده. این لفظ کوتاه پرمعنی از «نَبَذَهُ» می آید، یعنی کسی که میان او با قومی سازشی باشد و او از پیمان شکنی آنان بیم دارد و پیش از آنکه با جنگ غافلگیرشان کند به ایشان هشدار می دهد که قرار فیما بین شکسته شده است، و ناظر به همین معناست فرموده خدای تعالی، «وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَأَنْذِرْ لَهُمْ عِلْمًا سَوَاءٌ لَئِن نَفَعْنَا لَكَ إِذْ أَنْتَ تُدْعَىٰ تَالِبًا أَمْ أَنْتَ مُدْعَىٰ مَبْعُوثًا» (انفال، ۵۸).

۲- مراد علی بن ابی طالب است که در جامع نسب، یعنی عبد مناف بن قصی بن کلاب، از طریق نیای بزرگ خویش هاشم، با معاویه بن حرب بن امیه، از طریق عبد شمس بن عبد مناف عموزاده می شود.

۳- متن به تصحیح قیاسی «بیعتی بالمدينة لزمتمك و أنت بالشام» و در اصل و شنهج (۲۴۸۱) «بیعتی لزمتمك بالمدينة و أنت بالشام» که خطاست.

شام اقامت دارای الزامی است چه همان کسان که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند، ازین رو (هیچ فرد) حاضر را چاره‌ای نیست مگر آنکه اختیار بیعت کند و (هیچ فرد) غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد. شوری فقط حق مهاجران و انصار است، و هنگامی که شورایی از مهاجران و انصار تشکیل شد و بر رهبری مردی اتفاق کردند و او را امام خواندند این همان گزینش مورد رضای خداست، اگر کسی به سبب مخالفت و عیبجویی از آن پیشوا یا به علت دلبستگی به دیگری و یا هر بویه و مراد دیگر از امر قاطبه امت سرپیچد و ازین دایره پا بیرون نهد، او را به حدودی که از آن بیرون شده باز گردانند و به جای خود نشانند، و اگر امتناع کند از آن رو که راهی خلاف راه مؤمنان پیموده با او بجنگند و خداوند او را به سبب آنکه خود راه جدا گانه‌ای در پیش گرفته به مؤاخذه گیرد و به دوزخش در آرد، و عاقبتش تباه شود. طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند و این بیعت شکنی آنان در حکم ارتداد بود و من بدین سبب با ایشان در افتادم و جنگیدم تا آنکه حق در رسید و در حالی که آنها خوش نداشتند امر خدا غالب آمد. پس تو نیز به راه دیگر مسلمانان در آی زیرا من طالب سلامت تو هستم و خوشتر چیزی نزد من برای تو عافیت است مگر آنکه خود خویشتن را عرضه بلا کنی. اگر خود را دچار بلاسازی (و به سرکشی ادامه دهی) من با تو بجنگم و از خدا بر ضدت یاری گیرم. در باره قاتلان عثمان سخن بسیار گفته‌ای، نخست بدان راهی که مسلمانان می‌پیمایند در آی و سپس با آنان به محاکمه نزد من آی تا (در میان شما داوری کنم و) تو و آنان را بر (قبول حکم) کتاب خدا و ادارم. اما این (بندار) که تو در پی آنی به از شیر گرفتن کسودکان ماند و جز بهانه‌ای پر از نیرنگ نیست. به جان خودم اگر به عقل خویش مراجعه کنی و به دور از هوای نفس بنگری می‌دانی که من در خون عثمان بیگناه‌ترین فرد قریش هستم و بکلی از آن برکنارم. و بدان که تو در شمار

آزادشدگان جنگی^۱ هستی و اسیران آزاد شده سزاوار خلافت و شرکت در شوری نیستند. اینک من جریر بن عبدالله را که از مؤمنان و مهاجران است، نزد تو و آنان که پیرامونت هستند^۲ فرستادم. پس بیعت کن، و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (نیست نیرویی مگر به خداوند).

چون (معاویه) این نامه را بخواند جریر به پای ایستاد خطبه^۳ جریر نزد معاویه و گفت: «ستایش خداوندی را که به بخشندگی ستوده است، و (خلق) نعمت فزایی را از او آرزو کنند و پاداش را از او انتظار دارند و در برابر دشواریها و گرفتاریها از او مدد گیرند. او را می‌ستایم و در کارهای عظیم که خرده‌های (بشری) در آن در مانده و اسباب^۴ (دنیوی) در برابر آنها وامانده است، از او مدد خواهیم. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وی را پس از فاصله فترت^۵ و بعد از پیامبران پیشین و قرنهای گذشته^۶ و (انقراض دوران) کالبدهای پوسیده و عصر زوال سرشتهای سرکش بفرستاد، پس رسالت خود را بگزارد و مردم را اندرز داد و حقی را که خداوند به امانتش سپرده و فرموده بود به امت بسپارد، به تمامی ادا کرد. درود و سلام خدا بر چنان فرستاده بر گزیده‌ای^۶ باد.

آنگاه (جریر پس از این مقدمه) گفت: ای مردم، بیگمان ماجرای عثمان حاضران و نزدیکان را (که خود ناظر واقعه بوده‌اند) خسته و حیران کرده پس

۱- «الطَّلَاء» اسیران جنگی که در نبرد با مسلمین پس از اسارت و تسلیم به سپاه اسلام آزاد شوند و مراد کسانی هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکه ایشان را آزاد فرمود و با آنکه می‌توانست، به بردگیشان نگرفت. (و خاندان ابوسفیان از آن جمله بودند. - م.)
 ۲- متن «وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» که در شنهج نیامده است.

۳- متن «الاسباب» و در اصل [...] الارباب] که مورد ندارد. این جمله در شنهج نیامده است.

۴- متن «بعد الفتره، و بعد الرُّسُلِ الْمَاضِيَةِ» و در شنهج [و بعد فترة من الرسل الماضية].

۵- از اینجا تا «الطَّاعِيَةِ = سرکش» در شنهج نیامده است.

۶- متن «مِنْ مُبْتَعَثٍ وَ مُنْتَجَبٍ» و در شنهج [مِنْ رَسُولٍ وَ مُبْتَعَثٍ وَ مُنْتَجَبٍ].

درباره آنان که دور و غایب بوده‌اند چه پندارید (و چگونه به‌داوریهای بی‌دلیلشان گردن‌گذارید)؟ مردم بی‌گفتگو و کشاکشی (با علی) بیعت کردند و طلحه و زبیر هم از کسانی بودند که دست بیعت بدو دادند و علی بعد بی‌موجبی بیعت او را شکستند؛ هلا، این دین نوپا تاب فتنه‌ها را ندارد و عرب بیش ازین تاب ضربت شمشیر نیارد. دیروز به بصره فتنه و کشتاری روی داد که اگر دیگر بار چنان سیل بلایی فرو بارد مردمی نمانند. اینک همگان با علی بیعت کرده‌اند. اگر درست است که خداوند کارهای ما را به‌خود ما و انهاده است، ما هم برای رهبری به‌جز او کسی را انتخاب نکرده‌ایم و هر که با این‌گزینش مخالفت کند به بیراه رفته است. پس تو نیز ای معاویه، راه دیگر مسلمانان را ببوی (و دست از لجاجت و تکروی بشوی) اگر بگویی: عثمان مرا به ولایت گماشته و معزولم نکرده است، (بنگر که) اگر چنین بابی گشوده و چنین سخن ناروایی شنوده شود؛ دین خدا بر جای نماند، چه هر کس را اختیاری باشد ولی خداوند حق فرمانروایی هیچیک از فرمانروایان آینده را در کف حکمرانان پیشین ننهاده و این کارها را گام به گام، و نوبت را مدار گردش ایام قرار داده و حقوق کسان را به‌گونه‌ای مقرر داشته که پاره‌ای دیگر را نسخ می‌کنند.

[سپس (جریر) بنشست]. معاویه گفت: لختی بمان و بنگر و ما نیز می‌نگریم، (نظر خود و مردم آن صفحات را گفتی) از نظر مردم شام نیز آگاه شو. چون جریر به خطبه خود پایان بخشید معاویه فرمان داد^۱ منادی ندای نماز جماعت در دهد و وقتی مردم گرد آمدند بر منبر رفت و گفت:

سپاس خدای را که پایه‌هایی چون ارکان دیانت برای اسلام استوار داشت و

۱- در شهج به جای این عبارت آمده [فمضت ایام و أمر معاویه = روزهایی چند بگذشت، و معاویه فرمان داد...].

ادیان را برهان ایمان قرار داد و شرارهٔ فروزانش را در سرزمین مقدسی^۱ برافروخت که خود آن را قرارگاه پیامبران و بندگان صالحش ساخته است و سپس مردم شام را بدان سرزمین در آورده^۲ و آنان را ساکن آن خطهٔ پسندیده و آن دیار را بدیشان ارزانی داشته، زیرا به علم نهانی خسود از فرمانبرداری و خیرخواهی آنان نسبت به خلفای خویش آگاه بوده و پیشاپیش می‌دانسته که این مردم امر او را استوار می‌دارند و به خاطر این دین و در راه گرامیداشت آن بی‌آرام و قرارند. آنگاه ایشان را مدار نظام امور امت قرار داده و نمونهٔ نیکوها ساخته است، پیمان شکنان را به وسیلهٔ ایشان دور می‌راند و همبستگی مؤمنان را به وجود آنان فراهم می‌آورد. ما از اینکه کار مسلمانان پس از پیوند به گسیختگی انجامیده و پس از نزدیکی به دوری گراییده از خداوند مدد می‌خواهیم. بار پروردگارا ما را بر گروهی که خواب راحت را از خفتگان ما ربوده و آسودگی بیداران ما را سلب کرده و آهنگ ریختن خون ما را نموده و از پیمودن راه خود هراسانمان کرده‌اند پیروزی ده. خدا خود می‌داند که ما بر سر آن نیستیم که ایشان را کیفردهیم^۳ و پردهٔ حرمتشان را بدریم و لگد کوبشان کنیم. (ما تنها این خواهیم) که جامهٔ عزت و کرامتی را که خداوند بر قامت ما پوشانده تا آنگاه که ندا را در کوهساران بازتاب آید و ابر از آسمان باران بارد و هدایت نیکو داشته شود؛ به خواست و دلخواه خویش از تن بدر نیاریم، و لسی سرکشی و حسادت، آنان را به مخالفت با ما برانگیخته است پس ما در برابر آنها از خدا یاری می‌جوییم^۴. ای مردم، شما می‌دانید که من بر کشیده و جانشین امیر مؤمنان عمر بن خطابم و نیز جانشین و

۱- مراد سرزمین فلسطین و شام است. - م.

۲- متن «فأحلها أهل الشام» و در شنهج [فأحلهم أهل الشام] آمده که ضبط متن صحیح‌تر است.

۳- متن «لم نريد بهم عقاباً» و در شنهج [لا نريد لهم عقاباً] = کیفری برای ایشان نخواهیم.

۴- متن «حملهم على خلافنا البغي والحسد فالله نستعين عليهم» و در شنهج [حملهم على ذلك البغي والحسد فنستعين الله عليهم].

نمایندهٔ عثمان بن عفان^۱ بر شمایم و می‌دانید که هرگز هیچیک از شما را به کار زشتی و نداشتن ما، و (می‌دانید که) من وَلِيّ (خون) عثمانم که بیگناه کشته شده است. و خداوند می‌گوید:

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطٰنًا فَلَا تُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا...»
و کسی که خون مظلومی را بریزد، ما به ولی مقتول حکومت و تسلط بر قاتل دادیم، پس در مقام انتقام، آن ولی در قتل و خونریزی زیاده نرود که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.^۲

آنگاه مردم شام به پا خاستند و به خونخواهی عثمان
بیعت شامیان با معاویه
پاسخش گفتند و بر این قرار با او بیعت کردند و به
برای خونخواهی عثمان
وی اطمینان دادند که درین راه از جان و مال خویش
می‌گذرند تا انتقام خون او را بگیرند^۳ یا خداوند جانشان را بستاند^۴. معاویه شب
را در اندیشه و نگرانی از وضعی که برایش پیش آمده بود گذراند.

تسرگفت: محمد بن عبیدالله از جرجانی مرا بازگفت:

چون شب، بر معاویه، که با اندوهی گران در کنار خانواده‌اش می‌گذراند،
تاری شد چنین سرود:

تَطَاوَلَ لَيْلِي وَ اعْتَرَتْنِي وَ سَاوِسِي
قصیده معاویه
لَا تِ أْتِي بِالثَّرَهَاتِ البَسَابِسِ...

شب بر من به درازا کشید و گستاخ در ایستاد و وسوسه‌ها مرا فراگرفت، و آنک
از گرد راه رسیده‌ای آمد و سخنانی پوچ و باطل بهم بافت.

۱- در شنهج [و امیر المؤمنین عثمان بن عفان...]. ۲- الاسری، ۳۳

۳- متن از روی شنهج «الی الطَّلَب بدم عثمان» و در اصل [الی دم عثمان].

۴- متن به تصحیح قیاسی «أُوَيْفَتِي اللهُ...» و در اصل به تحریف [یعنی...]. و در شنهج [او تلحق ارواحهم بالله = یا روانه‌اشان به خدا پیوندند].

جریر نزد ما آمد و انبوهی حوادث رخ داد که نشانه‌های خوار ساختن و به ذلت کشاندن ما از آنها نمودار است.
 من با او سخت می‌کوشم^۱ و میانه من و او شمشیر داوری کند، من کسی نیستم که جامه ذلت بر تن کنم.
 اگر شام، چنان که بزرگاننش گفته‌اند، یکسره بی چون و چرا گردن به فرمان من نهد و چون یمنیان اطاعت کند، و اگر همگی هم آواز شوند، علی را با سپاهی که هر خشک و تری را بر سرش می‌شکند، در هم می‌کوبم.
 من امیدوارم به بهترین مرادی که فردی کامیاب بدان نایل می‌شود (و به پیروزی کامل) دست یابم و از سلطنت بر عراق نومید نیستم.
 اما اگر مردم در یاری به من چنین که می‌بندارم یکدل نباشند و برخلاف گمان من باشند، گرفتار سر پنجه شیری دژم هستند^۲.

نسرگفت: محمد بن عبیدالله، نقل از جرجانی مراگفت:

جریر (پی در پی) معاویه را به بیعت تشویق می‌کرد،
 گفتگوی معاویه با جریر
 و عتبه
 اما معاویه به وی گفت: ای جریر، این نه خواب و خیال است بلکه امری است دشوار با پیامدهای بسیار،
 لختی فرصتم ده تا در آن بنگرم و بسنجم، و معتمدان موثق خود را به رایزنی بخواند، از آن میان برادرش، عتبه بن ابی سفیان گفت: در این مهم با عمرو بن عاص سخن گسوی و دینش را از او بخر، زیرا تو خود او را بهتر می‌شناسی و می‌دانی وی که از کار عثمان به روزگار زندگی او کناره گرفت، البته اگر (تعطل و) فرصتی بیند (و وعده‌ای به او داده نشود) از کار تو (که عنوان خونخواهی همان عثمان را دارد) بیشتر کناره می‌گیرد^۳.

۱- متن «آباده = بر او سخت می‌گیرم» و در شنهج [اکایده = با او کید و دستان می‌کنم].

۲- در متن و اصل «و إن یخلفواظتی کف عابس» این بیت در شنهج نیامده است.

۳- متن «أشد اعتزالا ان یرفرصة» و در شنهج [أشد اعتزالا الا ان یرشمن له دینته = کناره‌گیریش از تو بیشتر خواهد بود مگر آنکه دینش به بهایی خریده شود].

آغاز داستان عمر و بن عاص

نصر، از عمر بن سعد و محمد بن عبدالله که گفتند:

معاویه به عمر و کسه در «بیع» از نواحی فلسطین بسر می‌برد چنین نوشت: «اما بعد، خبر ماجرای علی و طلحه و زبیر به تو رسیده است. اینک مروان بن حکم همراه مردم مخالف علی^۱ از بصره نزد ما گریخته و از دیگر سوی جریر بن عبدالله به درخواست بیعت با علی نزد ما آمده است و من نفس در سینه حبس کرده و دم فرو بسته‌ام تا تو نزدم بیایی. بیا تا امری را با تو در میان نهم^۲».

راوی گوید:

چون این نامه را برای عمر و خواندند، وی با پسران خود، عبدالله و محمد، مشورت کرد و به ایشان گفت: نظر شما چیست؟ عبدالله گفت: چنان بینم، وقتی که جان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تسلیم پروردگارش می‌شد، پیامبر از تو خرسند بود و دو خلیفه^۳ پس از او نیز از تو راضی بودند، و وقتی عثمان کشته شد تو حضور نداشتی. پس اینک در خانه خود آرام گیر که تو را برای خلیفگی نساخته‌اند و خود نیز نمی‌خواهی که به سبب اندک بهره‌ای از مال دنیا در شمار اطرافیان و ریزه خواران معاویه باشی. زودا که مرگ تو را دریابد و تو بدان دم بدبخت شده باشی^۴. محمد گفت: به نظر من تو بیگمان شیخ و بزرگمرد

۱- متن «فی ارضی اهل البصرة» و در شنهج [فی نفر من اهل البصرة = باتنی چند از مردم بصره]. (به گواهی متن ظاهراً این نخستین باری است که کلمه «رافضی» از سوی معاویه به کار برده شده و مراد او مخالفان علی علیه السلام بوده‌اند که همراه مروان بن حکم از بصره نزد معاویه گریخته‌اند، اما سپس این عنوان تغییر مصداق داده و پاره‌ای از عامه آن را بر خاصه، یعنی یاران و دوستداران علی علیه السلام اطلاق کرده‌اند. - م.)

۲- متن «اذا كرك امرأ» و در شنهج [اذا كرك اموراً لاتعدم صلاح متبتهان إن شاء الله = اموری را با تو در میان نهم که اگر خدا بخواهد از سرانجام نیک آن بی نصیب نخواهی بود.]

۳- متن «او شك أن تهلك فتشقی فیها» و در شنهج [او شکمتا أن تهلك فتسا و یا فی عقابها = بزودی شما هر دو (یعنی تو و معاویه) هلاک شوید و در کیفر آن برابر باشید].

قریش و صاحب اختیار آنی، اگر این جسر میان مسیر خود را طی کند و تو در آن بر کنار و گمنام^۱ باشی امر و نامت حقیر و خوار شود، پس به گروه مردم شام بپیوند و با آنان همدستی کن و همدستان شو و خون عثمان را بطلب که بدین وسیله بنی امیه را مستقر کنی^۲. آنگاه عمرو (پسرانش را مخاطب ساخت و) گفت: ای عبدالله، تو مرا به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرت در آن است، و تو ای محمد، مرا به کاری ره نمودی که خیر دنیایم در آن باشد، و من در آن می اندیشم. چون شب تیره شد در حالی که خانواده اش (پیرامونش بودند و) بدو می نگرستند به صدای بلند چنین می خواند:

تَطَاوَلَ لَيْلِي لِلْمُحُومِ الطَّوَارِقِ
 وَ حَوَّلَ^۳ النَّبِيَّ تَجَلُّوْا جَوْهَ الْعَوَاتِقِ...
 قصیده عمرو

شب تیره با هجوم نگرانیها بر من در ایستاد و خولته که رخساره دختران جوان را جلوه گر می کند (پیش من است).
 پسر هند از من خواسته است که به دیدارش روم^۴، به سرزمینی که در آنجا انبوه شرها و گرفتاریها باشد.
 جریر از جانب علی پیشنهادی برایش آورده و چیزی می خواهد که زندگانی آمیخته به دشواریها را بر او تلخ کرده است.
 اگر به انتظاری که از من دارد نایل آید، کامیاب است، و اگر بدان دست نیابد چون اسیری پای در زنجیر خوار و ذلیل می شود.
 به خدا سوگند نمی دانم چه کنم، و هرگز چنین دودل نبوده ام، هر چه زمام مرا بکشد همان تقدیری است که مرا به پیش خواهد برد^۵.

۱- متن «خامل» و شنهج [غافل - بیخبر].

۲- متن به تصحیح قیاسی «استتمت» و در اصل [استلمت = تسلیم کنی] و در شنهج [فأنه سيقوم بذلك بنوامية = زیرا به این وسیله بنی امیه پایدار خواهند شد].

۳- (در تاریخ یعقوبی ص ۸۴ [و حَوَّلَ النَّبِيَّ = با هر آسانی که...]. م-م.) حَوَّلَ مَرَّحَمَ «خولته» از زنان عرب است.

۴- متن «ابن هندسائلی أن از وره» و در شنهج [.... سألني أن از وره].

۵- متن «فهو سائتي» و در شنهج [فهو سابقی].

آیا با او نیرنگ بازم، که نیرنگ پستی است، یا خود را با خیرخواهی
مشفقانه‌ای در اختیارش گذارم؟
یا در خانه خود بنشینم که برای (چون من) سالخورده‌ای که هر پگاه بیم مرگ
دارد، موجب آسایش است؟
(پسرم) عبدالله سخنی گفت که اگر تعلقات مادی مرا از انجام آن باز نمی‌داشت،
آسایش وجدان وابسته بدان بود، و برادرش محمد با گفته او مخالفت کرد، به
راستی من در برابر حقایق چون چوبی خشک و بیحرکت مانده‌ام.

عبدالله گفت: پیرمرد (که سخت دستخوش تردید شده است) به راه افتاد.

راوی گوید:

عمر و غلام خود را که «وردان» نامیده می‌شد و بسیار
هوشمند و زیرک بود بخواند و بدو گفت: ای وردان
(بُنه) سفر را آماده کن (یا جهاز شتر را بر نه). سپس
گفت: ای وردان (جهاز را) فرود آر. [باز گفت: وردان، ... فرود آر، وردان]۱.
وردان به او گفت: ای ابا عبدالله: آشفته‌گویی می‌کنی (و اوامر ضد و نقیض
می‌دهی) اگر خواهی به تو بگویم که در ضمیرت چه می‌گذرد. گفت: امان از
دست تو، بگو. گفت: دنیا و آخرت را در دل تو کشاکشی است و با خود
می‌گویی: همراه علی آخرت است بی دنیا و در آخرت محرومیت‌های دنیا را
عوض باشد، و معاویه را دنیا است بی آخرت و در دنیا عوضی به جای آخرت
نباشد، و تو در این میان حیران مانده‌ای. گفت: به خدا سوگند که خطا نگفتمی،
اما ای وردان نظر تو چیست؟ گفت: من چنان صلاح بینم که در خانه خود بمانی،

۱- متن «ان لم یعتلنی عوائقی» و در شنهج [... تقتطنی عوائقی].

۲- متن «تَرَحَّلَ الشَّيْخُ» و در شنهج [رحل الشيخ] (مراد آنکه، تردید پیرمردی را که آفتاب
عمرش لب‌بام است بنگرید، - م.) ۳- افزودگی از شنهج و الاهامة و السياسة (۱: ۸۳)
است. ۴- متن «فَأَنَّكَ وَاللَّهِ» و در شنهج [فَأَنَّكَ اللَّهُ = خدا مرگت دهد...].

اگر دینداران پیش بردند و به روی کار آمدند تو [در پناه] و از پرتو دینداری آنان زندگانی کن و اگر دنیاداران پیروز شدند از چون تویی بی نیاز نیستند. گفت: آیا اینک نه وقت آن است که عرب بیمنند من به جانب معاویه می‌روم؟ و به راه افتاد و می‌گفت:

يَا قَاتِلَ اللَّهِ وَرِدَاناً وَقِدْحَتَهُ^۱
 ابدی لعمرک مافی النفسِ وِردان...^۲

شعر عمرو بن عاص

خدا «وردان» و چاره‌گریهای او را مرگ دهد، به جان خودت که «وردان» آنچه را در ضمیر من خلجان دارد باز گفت. چون دنیا را به من پیشنهاد کردند مشتاقانه برایش آغوش گشودم که در سرشت هر کس ظاهر سازی و غلّ و غشی باشد، یکی پاکدامنی ورزد و خودداری کند و بر دیگری حرص غالب آید^۳، و انسان چون گرسنه باشد گاه را نیز می‌خورد. در این ماجرا، علی‌زا دینی است که دنیا را در آن سهمی نیست، و آن يك را دنیا و سلطنتی است که دینی همراهش نباشد. من از سر آرز با چشم باز دنیا را برگزیدم و درگزینی که کردم دلیل و برهانی (با منطق) دینی ندارم. من به خوبی نتایج آن را می‌دانم و می‌بینم و نیز گونه‌گونه مرادهایی را که به سبب آنها (به دنیا) گراییده‌ام برابر خود می‌یابم. باری نفسِ راحت طلبِ من زندگی در نعمت و بزرگی را دوست می‌دارد، و هیچ انسانی به زندگی حقارت‌آمیز راضی نمی‌شود. به جان پدرتان، کاری است درست و راهی خالی از هر گونه اشتباه (که من در پیش گرفته‌ام)، البته مرگ حق است اما خواب‌آلوده در خواب است.

- ۱- در الامامة و السياسة: [الان حين شهَرَ ثنی العرب بمسیری الی معاویة = اینک زمان آن رسیده که عرب مرا به رفتن نزد معاویه مشهور دانند (و سرمشق گیرد)].
- ۲- متن از روی شنهج و اللسان و در اصل [مزحمته = و شوخ طبعیها]یش.
- ۳- متن از روی شنهج «ینغلبها» و در اصل به تحریف [یقلبها].

پس عمرو روانه شد تا به شام رسید، وی که از نیاز معاویه به خویش آگاه بود [سرگرانی می‌کرد]^۱ و آن دو با یکدیگر نیرنگ می‌باختند و هر یک دیگری را

عزیمت عمرو
نزد معاویه

بازی می‌داد، چون بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: ای ابا عبدالله، امشب سه خبر ناگهانی به ما رسیده که راه (چاره و) ورود و خروج ندارد. گفت: آن اخبار چیست؟ یکی این که محمد بن ابی حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود به در جسته، و او از آفات و بلیات برای این دین است. دیگر آن که قیصر باگروهی از رومیان آهنگ من کرده تا بر شام دست یابد. و سوم این که علی به کوفه درآمده و آماده پیشروی به سوی ماست. گفت^۲: هیچیک از آن اخبار که گفتمی چندان خطیر نیست. در مورد ابن ابی حذیفه، از مردی که باتنی چند چون خود، سر به شورش برداشته چه پروایی داری که توانی فوجی را بر سرش فرستی که او را بکشند یا نزدت کشانند و اگر از چنگت بگریزد نیز زیانیت ندارد. اما در مورد قیصر، تنی چند کنیزک زیبا روی و شاهدان پریچهره رومی و پاره‌ای ظروف زرینه و سیمینه پیشکش او دار و درخواست توافق و سازش کن که او با شتاب می‌پذیرد. و اما در باره علی، نه، به خدا سوگند ای معاویه، عرب در هیچ چیزی از چیزها میان تو و او برابری نمی‌نهد^۳، و او را در جنگ قوی‌دستی و کوششی است^۴ که هیچیک از قریشیان را نیست و او شایسته حقی است که به دست دارد مگر آنکه (بی انصافی کنی و) با او جفا ورزی.

نصر: عمر بن سعد به اسناد خود گفت:

- ۱- عبارت اصل افتادگی دارد. (این تظاهر به بی‌اعتنایی، در انظار عامه نوعی بازارگرایی از جانب او و معاویه بوده است. ← طبری ج ۶ ص ۳۲۵۳ - م.)
- ۲- شنهج [عمرو گفت].
- ۳- متن به تصحیح قیاسی «تسوی» و در اصل به خطا [تستوی]
- ۴- در متن «لَحْظًا» آمده که [لَحْظًا = همانا بهره‌ای است] نیز خوانده می‌شود.

معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبدالله، من تو را به بیکار
 با این مرد می‌خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده
 و خلیفه^۱ را کشته و فتنه به راه انداخته، و جماعت را
 پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است. عمرو گفت: به بیکار با چه کس؟ گفت:
 به بیکار با علی.

راوی گوید:

عمرو گفت: ای معاویه تو را با علی همچون دو بار اُشتر همسنگی و برابری
 نباشد، نه تو را هجرت اوست و نه سابقه و (بیشگامی در اسلام) و نه هم صحبتی
 (با پیامبر) و نه جهاد وی و نه فقه و دانش او در دین... و به خدا سوگند که
 بر سر اینهمه او را فعالیت^۲ و سرعت و پویایی و استوار گامی و بهره‌ای همراه
 با نکوداشتی از جانب خداست^۳. اینک اگر در بیکار با او از تو پیروی کنم مرا
 چه دهی؟ و تو خود دانی که در این امر چه ناگواریها و خطرها باشد؟ گفت:
 حکومت دهم. گفت: مصر نیکو طعمه‌ای است.

راوی گوید:

معاویه در پاسخ درنگ کرد.

نسر گوید: دیگری غیر از عمر (بن سعد) گفت:

معاویه به او گفت: ای ابا عبدالله، من خوش ندارم عرب در بساره تو گویند
 که تو به بویه دنیا در این کار در آمدی. گفت: این سخنها را رها کن. معاویه

۱- یعنی عثمان بن عفان. ۲- متن به تصحیح قیاسی «حَدّاً وَ جَدّاً» و در اصل [و مُحْدوداً] که وجهی ندارد. ۳- این جمله در شنهج چنین آمده [وَ وَاللهِ إِنَّ لَهُ مَعْ ذَلِكَ لِحِظاً فِى الْحَرْبِ لَيْسَ لِاحِدٍ مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَكِنِّى تَعُوذُ مِنَ اللهِ تَعَالَى احْسَاناً وَ بِلَاءِ جَمِيلاً] = به خدا سوگند هر سر اینهمه او را در جنگ قویدستی و نشاطی است که دیگری را جز او نباشد ولی من نیز از جانب خدای تعالی به احسان و نکوداشت عادت کرده‌ام.]

گفت: اگر من می‌خواستم تو را امیدوار کنم و بفریم بیگمان چنان می‌کردم. عمرو گفت: نه، به حق خدا که چون منی فریب نخورد، چه من هوشمندتر از آنم که از کس فریب خورم. معاویه به او گفت: سرت را پیش آر تا آهسته رازی بسا تو بگویم.

راوی گوید:

عمرو برای شنیدن راز سر پیش آورد، و معاویه گوشش را به دندان گزید و گفت: این نیرنگ بود، آیا نمی‌بینی که در این خانه جز من و تو کسی نیست؟^۱

آنکاه (نصر) به حدیث عمر (بن سعد) بازگشت و گفت:

شعر عمر و بن عاص عمرو چنین سرود و می‌گفت:^۲
 مُعَاوِيَ لَا اَعْطِيكَ دِينِي وَ لَمْ اَنْزَلْ بِذَلِكَ دُنْيَا^۳ فَانظُرْنَ كَيْفَ تَصْنَعُ...
 ای معاویه من در صورتی که در برابر دینم دنیا را به دست نیآورده باشم دین

۱- ابن ابی الحدید پس از این عبارت گوید: قلت: قال شيخنا ابوالقاسم البلخي رحمه الله تعالى: قول عمرو له: «دعنا عنك» كناية عن الحاد بل تصريح به. ای دع هذا الكلام الذي لا اصل له فان اعتقاد الآخرة و أنها لأتباع بعرض الدنيا، من الخرافات. قال رحمه الله: و ما زال عمرو بن العاص ملحداً ما ترددت في الحاد و الزندقة و كان معاوية مثله. و يكفي من تلاعبها بالاسلام حدیث السرار المروي، و ان معاوية عض اذن عمرو. این هذا من اخلاق علي عليه السلام و شده في ذات الله، و هما مع ذلك يعيبا نه بالدعابة = گفتم، شيخ ما، ابوالقاسم بلخي رحمه الله تعالى گفت: گفتم عمرو که: «این سخنها را رها کن» کنایه و بلکه تصریح به الحادست. یعنی این سخن را که پایه‌ای ندارد رها کن، زیرا اعتقاد به آخرت و اینکه عقیبی به کالای دنیا فروخته نمی‌شود از جمله خرافات و اوهام است. او رحمه الله گفت: عمرو بن عاص همواره ملحد بود و هرگز در الحاد و زندقه حتی تردیدی نکرد و معاویه نیز مثل او بود. همین نکته که در داستان رازگویی روایت شده و اینکه معاویه گوش عمرو را به دندان گزیده بر بازیگری آنها با اسلام کافی است. این کجا و اخلاق علی علیه السلام و شدت خداشناسی و خدا ترسی او کجا؟ آنکاه با اینهمه آن دو بر علی عیجویی می‌کردند که اهل بازی و مزاح است!.

۲- متن از روی شنهج «فانشاء عمرو یقول» و در اصل [فانشاء و هو یقول].

۳- شنهج (۱۳۷:۱) [و لم انزل به منك دنیا = و در برابرش دنیا را از تو تحصیل نکرده‌ام].

خود را به تو نمی‌فروشم، پس بنگر چه باید بکنی!
اگر مصر را به من دهی درین سودا سود کرده‌ای و پیری را در برابر آن جلب کرده‌ای که (نبودنش) به توزیان می‌زند و (بودنش با تو) سودت می‌رساند.
البته دین و دنیا همسنگ نیستند و به راستی اگر من آنچه را تو می‌دهی بستانم هنوز مغبون شده و سرافکنده باشم.

ولی با اینهمه من چشم خود را می‌بندم و در واقع خود را می‌فریbam که فریبکار هم فریفته می‌شود.

من چیزی به تو می‌دهم که موجب نیرومندی حکومت است، و اگر من لغزشی بکنم سرنگون و خوار خواهم شد.^۱

تو حکومت مصر را از من دریغ داری و مرا بر خلاف دلخواهم^۲ محروم می‌سازی، به راستی من بدین حکومت که از من مضایقه شده اشتیاقی دیرینه دارم.

(معاویه به او) گفت: ای ابا عبدالله، آیا نمی‌دانی که مصر مانند عراق است؟
گفت: چرا ولی اگر تو بر این چیره گردی آن يك نیز از آن من شود و هنگامی از آن تو خواهد شد که بر علی که تمام مردم عراق سر به فرمانش نهاده‌اند پیروز آیی.

راوی گوید:

در این هنگام عتبه بن ابی سفیان درآمد و (به معاویه) گفت: آیا راضی نمی‌شوی که اگر کار مصر بر تو صافی شد و آن سرزمین به فرمان تو درآمد

۱- شنهج [و القی به ان زلت التعل اصرع = و آن را می‌افکنم که اگر نعل بلغزد و گام بلرزد به خاک می‌افتم].

۲- متن از روی شنهج «و لیست برغبه» و در اصل [ولست نزعته = من آن را از خود جدا نکرده و دل از آن بر نگرفته‌ام]. ابن ابی الحدید در شرح این بیت گوید: «شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفت: علاقه به مصر در دل عمرو بن عاص ریشه‌دار بود زیرا خود او مصر را سه سال نوزدهم هجری در خلافت عمر فتح کرده بود، و با وجود شدت علاقه به آن و شکوهی که در دلش داشت و با آنکه اموال و امکانات رفاهی و وسعت معاش دنیوی را در مصر دیده و شناخته بود، آن را به عنوان بهای فروش دین و ایمان خود، چندان بزرگ نمی‌شمرد.»

حکومتش را به عمرو بسپاری و ما او را به بهای حکومت مصر بخریم. (و در غیر این صورت) شاید تو خود نیز بر حکومت شام نمایی! معاویه گفت: ای عتبه، امشب نزد ما بمان.

راوی گوید:

چون شب به تیرگی گرایید عتبه چنان که معاویه صدایش را بشنود این شعر را بخواند:

قصیده‌ای از عتبه	ایها المانع سیفاً لم یهزّ انما ملت علی خزّ وقزّ... ^۱
---------------------	--

ای که شمشیر را برکشیده ولی هنوز آن را به گردش در نیاورده‌ای، به راستی تو را گرایش به لمیدن در خز و ابریشم بیش است.^۲ به راستی تو بره‌ای را مانی که میان دو پستان مادر لمیده و پشمش را بر نکنده باشند.

آنچه عمرو خواهد بدو ببخش که عمرو امروز دین خود را به خاطر دنیا، که هنوز به دستش نداده‌ای^۳، رها کرد.

ای که خیرت باد، از شیر او فقط آن شیر نخست را بدوش و آنچه او را پروار سازد برایش واگذار^۴، دامن (از نیرنگ^۵) درکش و به راه نخست خود بشتاب (و طرح را اجرا کن) و فرصت را غنیمت دان که (همراهی) عمرو غنیمت شمردنی است.

مصر را به او ببخش و نظیرش را نیز بر آن بیفزای که مصر از آن کسی است که بر آن غالب شده و آن را فتح کرده^۵، خود حرص بر مصر را که گمراهی و

۱- متن از روی شنهج، و در اصل [بز = جامه نرم و گرم] (ابو حنیفه اسکافی گوید: «شاه چو بر خز و بز نشیند و خسید» - م.) ۲- مراد اینکه به راحت طلبی خو گرفته‌ای. - م.

۳- متن از روی شنهج «لم تکز» و در اصل [لم تجز].

۴- یعنی موافقتش را جلب کن که به منظور خود برسی و او را نیز به دلخواه خود برسان تا خوشدل شود و از حکومت مصر بهره جوید. - م.

۵- یعنی عمرو بن عاص که خود فاتح مصر بوده است. - م.

اشباه است ترك گوی و آتش را برای سرمازده لرزان^۱ (که مشتاق آن است) برافروز، این ملاحظه را که مصر از آن علی است یا از آن ما^۲ (رهاکن) چه آن که امروز ناتوان^۳ است سرانجام بر آن دست می‌یابد.

بخشیدن مصر از
سوی معاویه به عمرو
چون معاویه سخنان عتبه را بشنید به دنبال عمرو
فرستاد و حکومت مصر را به او بخشید.

راوی گوید:

عمرو بدو گفت: «آیا خداوند مرا بر تو بدین امر گواه باشد؟» معاویه گفت: آری، خدایت بر من بدین گواه باشد که اگر خداوند کوفه را برای ماگشود (مصر از آن تو باشد)، عمرو گفت:

«و الله علی ما نقول و کیل -

و خدا بر آنچه می‌گوئیم و کیل است»^۴

راوی گوید:

عمرو از نزد معاویه بیرون آمد و پسرانش بدو گفتند: چه کردی؟ گفت: مصر را طعمه من کرد. گفتند: مصر را در برابر تمامی کشور عرب چه بهایی باشد؟ گفت: اگر مصر شکمهای شما را سیر نمی‌کند، خدا هرگز سیرتان ندهد.

راوی گوید:

(معاویه) مصر را بدو بخشید و بر این تفویض نامه‌ای نگاشت و در نامه خود آورد: «بر این اساس که شرط، ناقض فرمانبرداری نباشد» و عمرو نوشت: «بر این اساس که فرمانبرداری، ناقض شرط نباشد»^۵ و هر يك با دیگری نیرنگ

۱- متن «یکز» و در اصل به تحریف [یکن] ۲- متن از روی شنهج «لنا» و در اصل [لا].

۳- متن «من عجز» و در اصل [من عجن] ۴- یوسف، ۶۶.

۵- متن به تصحیح قیاسی «علی آلا تنقض طاعة شرطاً = بر این اساس که طاعت شرط رانشکند، و در اصل [ولا ینقض طاعة شرطاً] که نادرست است. ← الکامل، مجرد ۱۸۴، لایبزیك.

می‌باخت^۱.

عمرو پسر عمویی جوان و جوانمرد همراه داشت که هشیار و خردمند بود^۲. چون عمرو با آن نامه بیامد، آن جوان درشگفت شد و گفت: ای عمرو به من نمی‌گویی که با کدام رأی و عقلی در میانه قریش زندگی می‌کنی؟ دین خود را دادی و دنیای کسی دیگر را آباد ساختی! آیا می‌پنداری مردم مصر — که قاتلان عثمانند — در حالی که علی زنده است آن سرزمین را به معاویه بسپارند؟ و آیا می‌پنداری اگر مصر از آن معاویه شد به سبب کلمه‌ای که درین نامه آورده آن را از تو باز نخواهد گرفت؟ عمرو گفت: ای برادرزاده^۳ کار از بهر خداست نه بخاطر علی و معاویه. آن جوان در این باره شعری چنین سرود:

عمرو و پسر
عمویش

۱- ابن ابی الحدید (۱: ۱۳۸) گوید: «تفسیرش آن که معاویه به نویسنده گفت بنویس، بر این اساس که شرطی فرمانبرداری را نشکنند، و به این وسیله می‌خواست از عمرو اقراری بگیرد که به فرمانبرداری مطلق و بی قید و شرط با وی بیعت کرده، و این نیرنگی از جانب او بود؛ چه اگر چنین نوشته می‌شد، معاویه می‌توانست از بخشیدن مصر منصرف شود ولی عمرو حق نداشت از فرمانبرداری او سبقتابد و به انصراف او از بخشیدن مصر به خویش احتجاج کند، زیرا مقتضای آن شرط گذاری که یاد شد این بود که فرمانبرداری از معاویه به نحو مطلق بر او واجب است، خواه حکومت مصر را به وی بسپارد یا نه. چون عمرو متوجه این نیرنگ بود مانع شد که کاتب آن را بنویسد و گفت، بلکه بنویس، بر این اساس که فرمانبرداری شرطی را نشکنند و مرادش این بود که از معاویه اقراری به سود خود بگیرد، به این معنی که اگر عمرو از او اطاعت می‌کند، این فرمانبرداری شرطی را که درباره واگذاری حکومت مصر گذاشته‌اند نقض نمی‌کند. و این نیز نیرنگ متقابل عمرو با معاویه بود و او را از این که در بخشیدن مصر عذر و پیمان شکنی کند باز می‌داشت».

۲- در شهبج [وکان لعمرو بن العاص ابن عم من بنی سهم اریب = عمرو را پسر عمویی فاضل از بنی سهم بود] و در الاماهة و السیاسة [وکان مع عمرو بن العاص ابن اخ له جاءه من مصر = با عمرو بن عاص، برادرزاده‌اش که از مصر آمده بود همراه بود].

۳- در متن اینجا «ابن الاخ» است ولی در دو مورد پیشین «ابن عم = پسر عمو» آورده و سپس بعد از اتمام قصیده، دیگر بار «یا ابن اخی» = ای برادرزاده من» تکرار می‌شود، اما از آنجا که مؤلف اشاره به جوانی این ملازم عمرو عاص می‌کند و عمرو در همین کتاب اشاره به کهنسالی

آلا یا هندُ اُخْتِ بنی زیاد دُهی عمرو بداهیه البلاد

الا ای «هند» خواهر بنی زیاد، «عمرو» به دام نیرنگ آن مکار هوشمند مملکت افتاد. عمرو گرفتار خدعه آن يك چشم زادهٔ عبشمی^۲ شد که حیل‌هایش ژرف است و از نیرنگ‌هایش باید ترسید.

او را نیرنگ‌هایی است که عقل در آنها حیران می‌ماند، به ظاهری نگارین و فریبا که شکارگر دلهاست.

کلمه‌ای در پیمان‌نامه درج‌کرد و شرطی نهاد که آشکارا و به بانگ رسا از نیرنگ‌بازی او خبر می‌دهد.

عمرو نیز همانند آن خدعه را در کار او کرد، این هر دو مرد، افعی نافع صحرايند.

الا ای عمرو، مصر را هنوز فراچنگ نیآورده‌ای و لسی پیدا است که از فردا علاقه‌ای به رهیابی و خردورزی نشان نخواهی داد.

این دین‌گرمی را، زیانمندانه، به دنیا فروختی و با این بدکرداری از بدترین بندگان شدی.

گرچه بامداد فردا مصر را هم به دست آوری و لسی در تحصیل آن درختی خارناک را به دست تراشیده و جان خود را خراشیده‌ای^۳.

به نمایندگی نزد معاویه بن حنبله رفتی، و بدین گونه همچون فرستادهٔ قوم عاد^۴ (شومی افزا) بودی.

عطایی از او دریافتی و چیزی به او واگذار کردی، در نامه‌ای که فقط رشحه‌ای از سیاهی مرکب (و قابل ابطال) است.

خویش دارد طبیعتاً می‌بایستی «برادرزاده» مناسبتر از «پسر عم» که معمولاً هم سن آدمی است باشد. — م. ۱ — اعور، يك چشم و کجرو باشد و ابوسفیان را که در جنگ طائف يك چشم شده بود اعور می‌خواندند، و معاویه نیز چشمانی ناهمگون داشت.

۲ — عبشمی، منسوب به عبد شمس بن عبد مناف (جد اعلاي معاویه بن ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس) و مراد، معاویه است. ۳ — او لکن دونه‌خراط الفتاده — مثل است، و معادل آن در فارسی: سر در لانه زنبور، یا سر در کام شیر نهاده‌ای، باشد. — م.

۴ — اشاره به فرستادگان قوم عاد است که در قحط سالی برای طلب باران به مکه رفتند و چون ابرهای رنگین در آسمان پدیدار شد مخیر شدند که قطعه ابری را اختیار کنند و آنان به طمع باران بیشتر، ابر سیاه را که طوفانزا بود برگزیدند. — م.

آیا ابا حسن (علی) را نشناخته‌ای و نمی‌دانی که از دست او چه به روزگار دشمنان رسیده است؟
تو معاویه بن حرب را با او همسنگ شمردی، و ه که چه تفاوت زیادی بین سپیدی و سیاهی است!
و چه قدر فاصله دستهای ما از ستاره سپیل زیاد است و چه اندازه صلاح و فساد از هم دورند.
آیا از این که او را سوار بر مرکبی تیز گام بینی که هیون خود را با شمشیری آخته می‌تازاند، ایمن هستی؟
در حالی که از میدان او خود را دور می‌داری تو را به جنگ تن به تن می‌خواند، پس نیک بنگر که با چه کسی در افتاده‌ای و دشمن شده‌ای!

عمرو گفت: اگر با علی می‌بودم سرای آخرتسم را فراخ و آباد می‌کردم ولی اینک با معاویه هستم. جوان به او گفت: اگر تو معاویه را نخواهی او هم تو را نخواهد، اما تو دنیای او را می‌خواهی و [او] دین تو را می‌خواهد. چون گفته‌های این جوان را به گوش معاویه رساندند، کس به تعقیبش فرستاد و وی به علی پیوست و ماجرای عمرو و معاویه را به او باز گفت.

راوی گوید:

علی ازین سخن شادمان شد و او را به فیض تقرب خویش گرامی داشت.

راوی گوید:

(از آن سو) مروان از (رفتار معاویه با عمرو) خشمناک شد و از سر رشک گفت: «مرا چه افتاده که چون عمرو نمی‌خرندم؟»

راوی گوید:

۱- متن «لو كنت مع علي بسعني بيتي ولكتي الان مع معاوية» و در شنهج [لو كنت عند علي لوسعني، ولكتي الان عنده = اگر نزد علی می‌بودم بیگمان کارم را آگشایی می‌داد، اما اینک من نزد اینم].

معاویه به او گفت: (تو آنی که) دیگر مردان را برای تو می‌خرند.

راوی گوید:

چون بازی معاویه با عمرو به آگاهی علی رسید گفت:

شعر علی یا عجباً لقد سمعتُ منکراً

کذباً علی الله یثیبُ الشَّعراً...

شگفت سخنی بس ناپسند شنیدم، دروغی بر خدا که (از حیرت) مسوی را سپید گرداند.

گوش را می‌آزارد و کر می‌کند و چشم را کور می‌کند، و اگر احمد را از آن خبر می‌دادند هرگز دلش رضا نمی‌داد.

که وصی و سفارش شده او را با آن ابتر (گسیخته نسل) بدگویی به پیامبر^۱ و با آن نفرین شده^۲ کج نگر^۳ مقایسه کنند.

(گرچه) هر دو سرباز سپاه او بودند^۴، ولی آن يك دین خسود را فروخت و به کفر و نافرمانی پرداخت.

آن يك که دین خود را به دنیا فروخت، هر چند بر ملك مصر دست یابد، سودایش^۵ زیانمند است.

چون پیک مرگ نزدیک آمد و حاضر شد، من قبره^۶ را فرا خواندم (و گفتم):
برچم را فراز آر و از سر احتیاط هیچ درنگی روا مدار که احتیاط تقدیر را دفع نمی‌کند^۷.

چون مرگ را مرگی سرخ و خونبار دیدم، قبیله همدان را گرد آوردم و حمیریان نیز آماده کارزار شدند.

۱- مراد عاص بن وائل، پدر عمرو بن العاص است که به پیامبر اکرم بدگویی می‌کرد و خداوند در قرآن او را ابتر = نسل گسیخته و بی فرزند و دودمان خواند. - م.

۲- مراد عمرو بن عاص است. لعین الاخر = نفرین شده چشم دریده، «اخر» یا کسی که از گوشه چشم بنگرد و کج نگاه باشد و نیز چشم دریده، مجازاً به معنی بی حیا است. - م.

۳- اشاره مولا علیه السلام بر این است که من و عمرو بن عاص در آغاز هردو سرباز پیامبر بودیم. - م. ۴- متن «بیعه قدخسرا» و در شنهج [بیعه].

۵- قنبر، نام غلام وفادار امیر مؤمنان علیه السلام و کاربرد از آن امام همام است. - م.

۶- متن از روی شنهج دلن یدفع الحداره و در اصل [لن ینفع = سودی نمی‌کند].

قبایل یمنی نیز به جانبازی بزرگی شتافتند؛ چون شاخی کلان بر شاخ دیگر ضربه زد بیگمانش بشکند.
 به پسر حرب (معاویه) بگو به جان پناه تپه‌ها و زیر درختان مخزأ، لختی درنگ و تأمل کن تا بر سر عقل آیی.
 ای پسر حرب مرا ناآزموده^۲ مشمار و از آنسان که در بَدْر و خیبر با ما بوده‌اند نشانه‌های دلاوریم را باز پرس.
 (کنار) قریش در بَدْر هماندم که به کارزار آمدند چون گوشت شکار پاره پاره و به هنگام گریز از میدان نکوهیده شدند.
 ای پسر حرب اگر جعفر^۳ یا حمزه^۴ سالار دلاور و شیر میدان نیز در کنار من بودند، قریش ستاره شب را در نیمروز به چشم می‌دید (و روزش چون شب تار می‌شد).

نصر: محمد بن عبدالله، از جرجانی که گفت:

چون عمرو و شب را نزد معاویه گذراند و صبح در آمد، وی مصر را (چون) طعمه‌ای به‌وی داد و نامه‌ای برای معاویه
 دائر بر تفویض حکومت مصر برای او نوشت و گفت:
 رأی تو چیست؟ گفت: همان رأی نخست را که (با تو در میان نهادم) اجرا کن.
 (از این رو معاویه) مالک بن هبیره کندی را به تعقیب [محمد] بن ابی حذیفه فرستاد و او وی را بیافت و بکشت، و برای قیصر نیز هدایایی گسیل داشت و با او سازش کرد. آنگاه (به عمرو) گفت: در باره علی چه نظر می‌دهی؟ گفت: در این زمینه نیز

۱- متن از روی شنهج «لَا تَدَّبِ الْخَمْرَا» و در اصل به تحریف هر دو کلمه [لا ندب الحمرا].

۲- متن به تصحیح قیاسی «غمرا» و در اصل به تحریف [عمراً].

۳- جعفر بن ابی طالب، برادر امیر مؤمنان علیه السلام که ده سال از آن حضرت بزرگتر بود و از اصحاب پارسا و دلاور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می‌آمد. - م.

۴- حمزه بن عبدالمطلب، سید الشهداء، عم دلاور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که هند، مادر معاویه جگرش را به دندان کشید. - م.

نظری نیکو دارم، (می‌بینی) بهترین فرد عراق^۱ از سوی بهترین مرد جهان^۲ به بیعت طلبی نزد تو آمده است، اگر تو مردم شام را مستقیماً به رد این بیعت فراخوانی کاری سخت مخاطره‌آمیز است، اما شرحبیل بن سمط‌کندی سرور و بزرگ مردم شام است و او را با جریر که اینک به سفیری نزد تو آمده دشمنی‌هاست، پس کس به دنبال او بفرست و معتمدان خود را نزدش بگمار تا در میان مردم پراکنده کنند که علی عثمان را کشته است. اینان باید خود نزد شرحبیل مردمی مقبول و موجه باشند؛ این کلمه چنان شعاری است که تمام مردم شام را بر همان اساسی که خود دوست داری و می‌خواهی گردت جمع می‌کند، زیرا اگر سخنی را به دل شرحبیل نشاندی و خود در ضمیرش رخنه کردی و خویش را به دلش آویختی دیگر به هیچ رو از دلش بیرون نروی^۳.

از این رو (معاویه) به شرحبیل نوشت: «همانا جریر
این عبدالله از سوی علی بن ابی طالب فرمانی ناگوار
برای ما آورده، گام فرا نه». (در ضمن) معاویه، یزید

نامه معاویه
به شرحبیل

ابن اسد، و بسر بن ارقطه، و عمرو بن سفیان، و مخارق بن حارث زبیدی، و حمزة ابن مالک، و حابس بن سعد طائی را - که از سران قحطان و یمن و معتمدان و نزدیکان وی بودند - و (نیز) عموزادگان شرحبیل بن سمط را فراخواند و دستور داد (به شرحبیل) چنین تلقین کنند و خبر دهند که علی عثمان را کشته است.

چون نامه معاویه به شرحبیل، که در حمص بسر می‌برد رسید، با یمنیان آن سامان مشورت کرد و آنان با وی در این امر مخالفت کردند. عبدالرحمن بن غنم آزدی^۴

۱- یعنی جریر بن عبدالله. - م. ۲- علی بن ابی طالب علیه السلام. - م.

۳- در اصل [وإن تعلق بقلبه لم یخرجه شیئی ابدأ] = و اگر برداش آویخت هرگز چیزی آن را بیرون نیارد]. متن بر اساس شنهج تصحیح شد. ۴- عبدالرحمن بن غنم، یکی از مردانی است

که در صحابی بودن او اختلاف نظر است و به سال ۷۸ در گذشته. - الاصابة ۵۱۷۳ و ۶۳۷۱

که دوست معاذ بن جبیل، و داماد او^۱ و فقیه‌ترین مردم شام بود برخاست و گفت: ای شرحبیل بن سمط، از آن روز که هجرت کرده‌ای خداوند هماره و بیاپسی خیر افزونت بخشیده و همانسا فزونی خیر از مردم گسیخته نشود مگر آنکه مردم سپاسگزاری خود را بر آن قطع کنند (و به بیان قرآن)،

«وَلَا يَغْتَبِرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.»

و چیزی بر قومی دگر گونه نشود مگر آنکه آنان خود خویشان را دگرگون سازند^۲».

در واقع به ما چنین تلقین کرده‌اند که عثمان کشته شده و علی قاتل اوست^۳، اگر به راستی وی او را کشته باشد، اینک (کاری است گذشته و) مهاجران و انصاری که حکمشان بر مردم رواست با او بیعت کرده‌اند، و اگر وی او را نکشته باشد؛ بر چه اساس سخن معاویه را بر ضد او باور می‌کنی؟ خود و قومست را به نابودی می‌فکن. اگر خوش نداری که جریر از مأموریت خویش کامیاب برود تو خود مستقیماً رهسپار حضور علی شو، و از سوی شام و قوم خود با او بیعت کن^۴. اما شرحبیل از اینکه جز به نزد معاویه رود خودداری کرد. عیاض ثمالی^۵

که مردی پارسا بود شعری چنین برای او فرستاد:

قصیده عیاض	یا شُرْحُحُ ^۶ یا ابن السِّمِطِ إِنَّكَ بِالْغُ
ثمالی	بِوَدِّ عَلِيٍّ مَا تَرِيدُ مِنَ الْأَمْرِ...

۱- متن از روی شنهج «ختنه» و در اصل به تحریف [حننه]. ۲- (الرعد، ۱۱).
 ۳- در شنهج به جای این عبارت آمده است [انه قدالقی الی معاویه اَنَّ علیاً قتل عثمان، ولهذا یریدک = همانا به معاویه چنین القاء شبهه کرده‌اند که علی عثمان را کشته است، و او از این رو تو را می‌خواهد]. ۴- در متن واصل [فبایعه علی شامک و قومک = بر شام خویش و قوم خود با او بیعت کن] اما در شنهج «عن شامک و قومک = به نمایندگی شام، سرزمین خود و قوم خویش که از آن تو و گوش به فرمان تو هستند بیعت کن». ۵- ثمالی، منسوب به ثملة، و تیره‌ای از تیره‌های آن قبیله. در اصل به تحریف [یمانی]. وجه درست آن از شنهج و معجم المرزبان^۶ ۲۶۹ گرفته شده. ۶- «شُرْحُحُ»، به ضرورت شعری مخفف شرحبیل است. م.

ای شرحبیل، ای پسر سمط تو به دوستی علی دست یافته‌ای دیگر از این کار چه خواهی؟

ای شرحبیل، شام سرزمین توس و گوش به فرمان تو دارد، جز تو کس را در آن نفوذ کلامی نیست پس به گفته آن گمراه‌کننده «فهری» (اعتماد مکن و آن) را به دور افکن.

به راستی پسر حرب^۲ دام مکاری برایت گشاده که تو با افتادن بدان دام برای ما چون بانگ آن گره شتر^۳ نمود، شومی^۴.
اگر او بداند چه از ما انتظار دارد نایل آید، ملک ما بر او گوارا می‌شود و سنگینی جنگ پشته را می‌شکند.

پس به دنبال جنگ عراق مرو زیرا این جنگ زنان را به دوران طهر، از بیم دچار حیض آلودگی کند.

به راستی که علی در میان هاشمیانی که به خونخواهی برخاسته بودند بهترین کسی است که در خانه کعبه گام نهاد.

او را برگردن مردم عهد و پیمانی استوار همچون عهد ابو حفص^۴ و ابو بکر است. پس با او بیعت کن و از تو به عالم کفر باز مگرد، و من تو را از رجوع به کفر، به خدای مقتدر پناه دهم.

هرگز به سخن ناکسان گوش مده، چه آنها می‌خواهند تو را بدگرداب دریای بلا در افکنند.

آنان را چه رسد که تو بدخاطر ایشان علی را آماج ناوک^۵ نیزه جانسکار سازی؟
پس اگر پیروز شوند آنان پیشگامان ما بوده‌اند و ما خود بدحمد خدا، جنگ-افروز نبوده‌ایم و توجهی به ما نمی‌شده.

و اگر مغلوب شوند، کسی جز ما به آتش جنگ نسوخته و همراهی با علی آخرین

۱- مراد یزید بن اسد فرستاده فسونگر معاویه است. - م.

۲- معاویه بن ابی سفیان. - م. ۳- شومی بانگ شتر بجه نمود، ضرب المثل است - امثال المیدانی ۲: ۷۸ (و اشاره بدان است که چون قدار ناقه صالح نبی را از پای درآورد کوه او بانگی برآورد و به کوه شد و حضرت صالح گفت اگر آن شتر بجه را بگیرد و باز آریند شاید بلایی که رسیده سبک شود، ولی آن حیوان گریخت. - م.) و به قوم نمود آن رسید که یکسره نابود شدند. - المفضلیات ۲: ۱۹۵، چاپ المعارف و ثمار القلوب، ۲۸۲ (و نیز قصص قرآن).

۴- کتیبه عمر بن خطاب. - م.

پیکار روزگار ما بوده است.
 آیا جاری شدن خونِ اولاد قحطان^۱ در سرزمین خود (و برادرکشی اعراب) بر
 لؤی بن غالب^۲ (نیای) والامقام ما آسان آید؟
 ماجرای عثمان بن عفان را به سویی نه که ما تو را خیرخواهتر و بهتریم،
 نمی‌دانیم چه گذشته و تو نیز به راستی نمی‌دانی.
 به هر تقدیر پهلویش به خاکِ هلاک افتاده بود، اما تو به گفتهٔ آن «لوچک»^۳ یا
 عمرو^۴ گوش فرا مده.

نسر بن مزاحم، در حدیث محمد بن عبیدالله، از جرجانی که گفت:

چون شرحبیل از راه برسید مردم به گرمی با او بر
 خوردند و بسیار بزرگش داشتند تا نزد معاویه آمد. معاویه
 به سخن پرداخت و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس
 گفت: ای شرحبیل، جریر بن عبدالله ما را به بیعت سپردن به علی می‌خواند، اگر علی
 عثمان بن عفان را نکشته بود بهترین مردم می‌بود، من در انتظار رسیدن تو تا کنون
 لب نگشوده (و پاسخی نداده) ام، من خود را یکی از شهروندان شام می‌دانم،
 هر چه آنان پسندند بپسندم و هر چه را نپسندند من نیز نپسندم. شرحبیل گفت:
 (بگذار) «بیرون روم و خود بنگرم.» پس بیرون آمد و همان گروه از پیش ساخته
 و همدست و همدستان با او دیدار کردند و هر یک (چداگانه) بدو گفتند که علی

صحنه سازی معاویه
 برای شرحبیل

- ۱- بنی قحطان اولاد قحطان بن عامر بن شالح که ریشهٔ اعراب قحطانی بدو می‌رسد و نیای
 خاندان جمیر و کهلان و تبایه و غسانیان در جاهلیت است. - م.
- ۲- لؤی بن غالب که اصل سوم قریش است و در ردیف شجرهٔ نسب، سه قبیلهٔ عمده از او منشعب
 می‌شود و جدّ نهم پیامبر اکرم و علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما و در عین حال جدّ
 دهم ابوسفیان و نیای یازدهم معاویه است. به این ترتیب: محمد صلوات الله علیه، ابن عبدالله بن
 عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب، و از سوی
 دیگر، ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبدمناف... تا لؤی بن غالب. - م.
- ۳- در متن «أَعْيُور» به صیغهٔ تصغیر، از اعور، کسی که از گوشهٔ چشم و به اصطلاح زیر چشمی
 گردد. - م. ۴- مراد عمرو بن عاص است. - م.

عثمان را کشته است. وی خشمناک نزد معاویه بازگشت و گفت: ای معاویه مردم همگی (از بیعت با علی) امتناع دارند. چه، علی بیگمان عثمان را کشته است و به خدا سوگند اگر تو با او بیعت کنی، ما یا تو را از شام بیرون کنیم و یا بکشیم. معاویه گفت: من سر مخالفت با شما ندارم و خود جز یکی از شهروندان شام نیستم. گفت: پس در این صورت این مرد را نزد رفیقش برگردان.

راوی گوید،

معاویه دریافت که (طرحش مؤثر افتاده) و شرحبیل شیفته و تشنه جنگ با مردم عراق شده است، و شام نیز به تمامی همراه و دنباله رو شرحبیل است. شرحبیل بیرون رفت و نزد حُصَین بن نُمَیر آمد و گفت:

کس به دنبال جریر بفرست [تا وی را نزد ما آرد].	دیدار شرحبیل
حصین به جریر پیام فرستاد:	با جریر

به دیدار ما بیا که شرحبیل بن سمط نیز نزد است. پس آن دو نزد او با یکدیگر دیدار کردند و شرحبیل به سخن پرداخت و گفت: ای جریر پیشنهادی مزخرف^۱ به هم بر بافته و برای ما آورده‌ای که ما را به کام شیر افکنی و می‌خواهی شام را با عراق بیامیزی و علی را که قاتل عثمان است می‌ستایی، به خدا سوگند که به قیامت به خاطر آنچه گفته‌ای تو را به محکمه و بازخواست الاهی کشم. آنگاه جریر روی بدو کرد و گفت: ای شرحبیل، این که گفتی من امر مزخرفی را عنوان کرده‌ام، امری که مهاجران و انصار جملگی بر آن اتفاق کرده و طلحه و

۱- متن «اتیتنا بامرٍ مُلَفَّف» و در اللسان در معنی «اللف» یکجا آمده: «مالفوا من هنا و ها هنا، کما یلف الرجل شهادة الزور = آنچه از اینجا و آنجا به هم بیافند چنان که کسی در گواهی به دروغ چیزهایی سر هم کند» و جایی دیگر: «احادیث ملففه: آی، اکاذیب مزخرفه = دروغهای مزخرف» و در شنهج: [ملفف] = تلفیق شده و سرهم بندی گشته] و چنان که گذشت آن دو وجه نخست که در اللسان آمده مناسبترند.

زبیر را به خاطر رد آن کشته‌اند چگونه مزخرف تواند بود؟ اما این که گفتی من تو را به کام شیر افکندم، تو خود خویشتن را به کامش افکنده‌ای. و اما آمیختن و هماهنگی ساختن شام با عراق، بر پایه حق بهتر از جدایی و ناهماهنگی آن دو بر شالوده باطل است. و اما این که گفتی: علی عثمان را کشته، به خدا سوگند که تو را چیزی جز تیری در تاریکی که نهانی از راهی دور افکنده شود، به دست نباشد؛ ولی تو به دنیا گراییده‌ای و چیزی از روزگار سعد بن ابی وقاص در دلت در خلجان است.

چون گفتگوهای این دو مرد را به معاویه گزارش کردند، به دنبال جریر فرستاد و او را بیازرد (و ملامت کرد)^۲ که پاسخی را که مردم شام به وی دادند در نیافته است.

نامه شعری جریر	جریر به شرحبیل (به زبان شعر چنین) نوشت: ^۲
به شرحبیل	شُرْحَبِيلُ يَا ابْنَ السِّمِطِ لَا تَتَّبِعِ الْهُوَى
	فَمَا لَكَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ مِنْ بَدَلٍ...

شرحبیل، ای پسر سمط، از هووی پیروی مکن که دنیا برای تو جای دین را نتواند گرفت و همسنگ آن نباشد.

و به پسر حَزْبِ ۴ بگو که تیری که امروز به هدف افکنده اصابت نمی‌کند، و امید او را از خود قطع کن.

ای شرحبیل، حق کوشش خود را کرده (و آشکار شده) و به راستی، پوست دباغی شده از فساد محفوظ است (و کار نیازی به تحقیق ندارد، خود را آلوده مکن).

پس لختی درنگ کن و به چیزی که ما از آن بر تو بیم داریم پیشدستی مکن و

۱- ← آیه ۵۳ از سوره سبا و سخنان مفسران در آن باب. (مراد اینکه بدون دلیل و مدرکی روشن چنین ادعایی را پذیرفته‌ای. - م.)
 ۲- متن از روی شنهج «فَزَجْرَه» و در اصل [فَزَجَوْه].

۳- در شنهج [وَكُتِبَ كِتَابٌ لَأُتْرَفَ كَاتِبُهُ إِلَى شَرْحَبِيلٍ يَقُولُ = نامه‌ای از نویسنده‌ای ناشناس به شرحبیل نوشته شد که می‌گوید:].
 ۴- معاویه.

شتاب نورز که خیری در شتاب نباشد.
 و چون کسی که هدفش شرانگیختن است مباش، که پیراهنی دریده شد^۱ و با
 خلط مبحث دروغی یافتند و پیراستند^۲.
 پسر هند^۳ در باره علی بهتانی ساخت، همانا خداوند در دل پسر ابی طالب بسی
 شکوهمندتر از آن است (که مورد چنان بهتانهایی قرار گیرد).
 علی در ماجرای پسر عفان^۴ نه به صدور امری پای لغزنده، ندکسی را بر ضدش
 برانگیخته و نه در قتلش دستی داشته است^۵.
 او جز خانه نشینی در کنج خلوت خویش نبوده تا آنکه عثمان را نیز در خانه
 خود اجل فرا رسیده است.
 پس هر کس جز این بگوید سخنش دروغ محض و بهتان است یا گفته کسی است
 که فقط احتمالی (دور از واقع) می دهد^۶.
 (علی) گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا و نخستین و
 شایسته ترین شهسوار اوست که در فضل بدو مثل زنند^۷.

تأثیر نامه جریر
 در دل شرجبیل

چون شرجبیل این نامه را خواند به هراس افتاد و به
 اندیشه فرو شد (و با خود) گفت: این نامه مرا نصیحتی
 خیر اندیشانه در دین و دنیا می باشد. [و] نه، به خدا، در
 این کار هیچ شتابی نکنم که دلم را به تأملی نیاز است. معاویه مردمان عادی را از
 او دور و مستور داشت و تنی چند از مردان خود را گماشت که نزد وی رفت و

- ۱- متن «حُرِقَ الْمِرْبَال»؛ مراد پیراهن عثمان کردن و جامه دریدنهای دروغین به خونخواهی خلیفه سوم است که آن را وسیله اتهام به علی علیه السلام کرده بودند. - م.
- ۲- متن «اسْتَوَقَّ الْجَمَلُ» مثل است، و ترجمه تحت اللفظی آن اینکه شتر نخود را مانده شتر ماده ساخت و دوغ و دوشاب به هم آمیخت، و کنایه از آن است که کسی سخنی را آغاز کرد و از این شاخ به آن شاخ پرید و خلط مبحث کرد. - م.
- ۳- معاویه، که مادرش هند جگرخواره است. - م. ۴- مراد عثمان بن عفان است. - م.
- ۵- متن «وَلَا جَلْبُ عَلَيْهِ وَ لَا قَتْلُ» و در شنهج [و لا ما لعلیه و لا قتل] و ممالأة به معنی مساعدت و معاونت است. - م. ۶- متن «... قول الذی احتمال» و در شنهج [بعض الذی احتمال = پاره ای که چنان احتمالی دادند]. ۷- متن «و فارسه الاولى به يُضْرَبُ الْمَثَلُ» و در شنهج [و من باسمه فی فضله یضرب المثل] = و کسی که به نام، در فضلش مثل می زنند].

آمد می‌کردند و قتل عثمان را در نظر او بزرگ می‌نمودند و علی را متهم می‌کردند و گواهی باطل می‌دادند و نامه‌های گوناگون می‌ساختند، تا آنجا که رأی او را برگرداندند و (دیگر بار) عزمش را جزم کردند، و این خبر به قوم و قبیله وی رسید، خواهرزاده‌اش که مردی پارسا از اهالی بارق بود - و رأی علی بن ابی طالب را درست می‌دانست و بعد هم با او بیعت کرد و از شامیانی بود که به علی پیوست - برایش به شعر پیامی چنین گفت:

قصیدهٔ بارقی
لعمری ابی الأشقی ابن هندٍ لقدمی
شرحبیل بالسهم الذی هو قاتله...^۱

به جان پدرم، پسر هند شقاوت پیشه، تیری خدنگ به سوی شرحبیل افکند که همان تیر کشندهٔ اوست.

گروهی گردش را گرفتند که همه دامان (دروغ) بر زمین می‌کشیدند، و شایسته‌ترین مردم به (مؤاخذهٔ بر) گناه همانا خودگناهکار است.^۱

یمانی ضعیف عقلی را بیافت^۲ که به وسیلهٔ او اشتران باربر خود را به هر نقطهٔ دوری به بانک خدی براند.

پس چون بار سنگین خود را بر او افکند پشتش را بخت، و کسی که (چون شرحبیل) گمراه شود از تقوای الاهی نصیبی نبرد.

وی خواهد که با فروختن دین و نزدیکی به پسر هند بهره‌ای از دنیا خورد^۳، هان، که پسر هند پیش از آنکه او بهره‌ای ببرد وی را خورده و نابود کرده باشد.

گفتند علی در کار پسر عفان توطئه‌ای کرده و این فتنه زشت را بر ضد او برانگیخته است.

نه، سوگند بدانکه کوه بُبیر^۴ را به جای خود استوار ساخت، دست و

۱- یعنی شرحبیل که به دروغ پردازان امکان داد او را بفریبند بیش از همه سزاوار عقوبت است. - م. ۲- شرحبیل کندی و یمانی بود، و مراد این که معاویه افسار شرحبیل را به دست گرفت و او را به راهی که خود می‌خواست کشانید. - م.

۳- متن «لیأکل دنیا لابن هند بدینه» و در اصل «لیأکل به دنیا ابن هند».

۴- بُبیر، کوهی است در بیرون مکه که در عظمت و استواری بدان مثل زنند. ناصر خسرو گوید:

دست‌افزارهای (خود عثمان) از امداد به او وا ماندند.
 او^۱ جز یکی از اصحاب محمد نبود و اینان همه^۲ دیگت خود را بر آن آتش
 می‌جوشانند (و به فکر سود خویشند).

چون این سروده و گفتار به شرحبیل رسید گفت: این برانگیخته شیطان
 است، اینک خداوند دل مرا آزمود. به خدا سوگند که گوینده این شعر را دستگیر
 می‌کنم مگر آنکه از چنگم بگریزد. پس آن جوان به کوفه که زادگاهش بود
 گریخت. و چیزی نمانده بود که اهل شام (بر اثر همین شعر و گفته‌های او)
 دستخوش شك و تردید شوند (و از معاویه برگردند).

نصر: محمد بن عبیدالله، و عمر بن سعد به اسنادش که گفت:

معاویه (نامه‌ای) برای شرحبیل بن سمط فرستاد و
 نوشت: «به راستی این (اقدام تو) حق‌پذیری تو بود
 و آنچه واقع شد (و موضعی که تو انتخاب کردی)
 در خور پاداش الاهی است، و مردم صالح نیز آنچه را تو دانستی از تو
 پذیرفته‌اند، اما به راستی، امری که اینک از آن نیک آگاه شده‌ای جز به رضایت
 عموم کمالی نخواهد یافت؛ پس در شهرهای شام به گردش در آی و ندا در ده که
 «به راستی عثمان را، علی کشته است، و بر مسلمانان واجب است که از او
 خونخواهی کنند.» آنگاه شرحبیل به راه افتاد و از مردم حمص آغاز کرد.

وی که به دیده مردم شام مردی امین و پارسا و
 خدانشناس می‌نمود، به خطبه ایستاد و گفت: «ای
 مردم، به راستی علی عثمان بن عفان را بکشت، و

نامه معاویه
 به شرحبیل

خطبه
 شرحبیل

→
 ۱- مراد عثمان است. - م. ۲- مراد معاویه و دیگر مدعیان خوانخواهی عثمانند. - م.
 ۳- به باد سحرگاه، کوه ثبیر. - م.

گروهی از کرده‌ا و دشمنانك شدند که آنان را نیز بکشت، و (باران عثمان) همگی شکست خوردند و علی بر زمین مسلط شد، و اینک جز شام جایی نمانده است. او شمشیر برکشیده و گردابه‌های مرگ را در می‌نوردد تا بر شما بتازد، یا خداوند واقعه‌ای پدید آرد، و ما کسی را نیرومندتر از معاویه برای پیکار با او نمی‌دانیم، پس بکوشید [و بپاخیزید].»

مردم، جز تنی چند از پارسایان حمص، سخنش را پذیرفتند^۱، و پیاخاستند و گفتند: خانه‌های ما گورها و مساجد ماست و تو خود در آنچه صلاح بینی داناتری (فرمان تو راست). شرحبیل به برانگیختن مردم دیگر شهرهای شام پرداخت تا همه را یکی پس از دیگری برانگیخت و فارغ شد، و بر هر قومی در می‌آمد سخن و نظرش را می‌پذیرفتند. نجاشی بن حارث^۲ که دوست او بود (این شعر را) به وی نگاشت:

نامهٔ شعری نجاشی
به شرحبیل

شَرْحِبِيلُ مَا لِلدِّينِ فَارَقَتْ أَمْرَنَا
و لَكِنَّ لِبُغْضِ الْمَالِكِيِّ جَرِيرٍ...

شرحبیل، تو به خاطر دین از (راه) ما جدا نشدی بلکه به خاطر دشمنی خود با جریر مالکی چنین کردی. و به سبب دشمنی که میان او و سعد ره یافته است، (چنین موضعی گرفتی)، پس تو چون ساربانانِ حُدی خوان شدی که خود شتری ندارد^۳. اگر بُجَیْلَه با قریش پرخاشگری کند ترا بدان چه کار؟ بارالها این یاوری و جانبداری چه قدر بعید و ناهنجار است.

۱- متن «إِلَّا نَسَاكَ اَهْلَ حَمصٍ» و در شنهج [إِلَّا نَسَاكَ مِنْ اَهْلِ حَمصٍ].

۲- در اصل چنین آمده ولی در میان شعرای عرب معروف به نجاشی حارثی است و نامش قیس بن عمرو بن مالک، از قبیلهٔ بنی الحارث بن کعب است. وی از کسانی است که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب او را به سبب نوشیدن شراب حد زد. ← الشعراء والشعراء، ۶۸، و الخزائن (۴، ۳۶۸).

۳- در اصطلاح فارسی نظیر آن است که گویند: نان خود می‌خورد و حلیم دیگری را برهم می‌زند. - م.

آیا در امری که خود در آن حضور نداشته‌ای و قتل هر بینا دلسی در آن حیران است، با وجود شبهه، حکم قطعی می‌دهی؟
 به گفته (بی پایه) مردانی که از پیشوایان و آگاهان نبوده‌اند، (اعتماد کردی) و نه به گفته زمره‌ای که آنچه را به عیان دیده باشند به تو باز گویند؟
 سخن آن گروه که خود غایب بوده‌اند چه ارزشی دارد که پنهانی تیری (به بدخواهی) افکنند و به چاه فریب و غرور در افتادند.
 و این واقعیت را نادیده می‌گیری که به راستی مردم شادمانه و با علاقمندی عهد و پیمان خود را به علی سپردند.
 اگر گفته شود: شخصی را که همتای او باشد برای رهبری بیاورید، هرگز همتایی برای او نشان نتواند داد.
 شاید تو، از سر شقاوت، فردا به جنگ با او برخیزی. شرحبیل، آنچه تو در سر داری و بدان دست یازیده‌ای (گناهی) کوچک نیست.^۲

نصر: عمر بن سده، از معیر بن وعله، از عامر شمی:

<p>شرحبیل بن سمط بن جبلة کندی نزد معاویه آمد و گفت: تو کار گزار (و والی منصوب) از طرف امیر مؤمنان (عثمان) و عموزاده اوئی، و ما (هم) مؤمنیم، اگر مرد رزم با علی و قاتلان عثمان باشی و به بیکار بکوشی تا ما انتقام خون او را بستانیم یا جان بر سر این خونخواهی ببازیم، تو را به فرماندهی خویش بگماریم و گرنه معزولت کنیم و فرماندهی دیگر که خواهیم بر خود بگماریم و آن قدر پا به پای او بجنگیم که یا به انتقام خون عثمان دست یابیم و یا نابود شویم.</p> <p>جریر (که در مجلس حضور داشت) گفت: ای شرحبیل، آرام، که خداوند خود خونهایی را (که باید ریخته می‌شد) بریخت و پراکندگی به هم بر آمد،</p>	<p>بازگشت شرحبیل نزد معاویه</p>
<p>جریر و شرحبیل</p>	

۱- متن از روی شنهج (۲۵۰۱) «ولایلتی لئو کها بحضور» و در اصل [لابالئی لئو کها].

۲- متن «شرحبیل، ما ماجتته بصغیر» و در شنهج [فلیس الذی قد جتته بصغیر].

و کار امت سامان یافت و آرامش به این امت نزدیک شد و روی نمود، پس بهره‌یز که میان مردم فسادانگیزی، و پیش از اظهار این سخن که دیگر نتوانی از آن بازگردی دم فرو بند. گفت: نه، بخدا سوگند که هرگز نهانش ندارم. سپس برخاست و سخن گفت، و مردم گفتند: راست است، راست است، گفته، گفته او و نظر، رأی و نظر اوست. جریر با دیدن این وضع از معاویه و مردم عوام شام بکلی مأیوس شد.

نصر، از محمد بن عبیدالله، از جرجانی که گفت:

معاویه که خود به منزل جریر آمده بود (به او) گفت:
 ای جریر من در این باب نظری دارم. گفت: نظرت را
 بگو. گفت: به مولایت بنویس که شام را به من سپارد
 و مصر را نیز خراجگزار من مقرر دارد و وقتی اجلس در رسید بیعت کسی را بر
 گردن من ننهد، و من نیز کار را به او وا می‌گذارم و خلافت کَلّی او را کتباً
 می‌پذیرم. جریر گفت: هر چه می‌خواهی خود بنویس و من نیز همزمان با تو
 می‌نویسم. معاویه نامه‌ای در این باب برای علی فرستاد. علی (در پاسخ آن نامه)
 به جریر چنین نوشت:

نامه علی
 به جریر
 «اما بعد، معاویه در واقع می‌خواهد که بیعت من بر
 گردنش نباشد و هر کار که خود خواهد و من خوش
 ندارم بکنند، و نیز می‌خواهد تو را سربرگرداند تا
 آمادگی مردم شام را ارزیابی کند. به راستی، مغیره بن شعبه پیش از این به
 مشورت با من گفته بود که معاویه را بر شام بگمارم و خود بر مدینه حکومت
 رانم، ولی من از این کار خودداری کردم. زنهار مباد آنکه خداوند بیند من
 گمراهان را دست و دستیار خود گرفته باشم. اگر آن مرد به وسیله تو بیعت سپرد
 (چه نکوتر) و گر نه باز گردد.»

نامه شعری ولید
به معاویه

نامه معاویه در میان عرب افشا و مضمونش منتشر
شد و ولید بن عقبه (به شعر) چنین پیامش داد:

معاویة إِنَّ الشَّامَ شَامُكَ فَاعْتَصِمْ
بشامك لا تُدْخِلْ عَلَيْكَ الْأَفَاعِيَا...

ای معاویه، به راستی، سرزمین شام از آن توست، پس شامت را حفظ کن و آن افعیان را بر خود وارد مکن و به شام راه مده.
با انبوه مردم و نیزه‌داران^۱ از آن شهر دفاع کن و خشکیده دست^۲ و شل و سست کوش و بیحال مباش،
بیگمان علی منتظر است تا توجه پاسخش دهی، پس جنگی را برایش بسیج کن که (از خوف) مویها را سپید کند.
و گرنه صالح کن که در صلح، برای آن کس که خواستار آماده جنگ نباشد، آسایشی است. معاویه، اینک انتخاب کن.
ای پسر حرب بیگمان نامه‌ای که از روی طمع نوشته‌ی^۳ بلاهای بزرگی برایت به بار می‌آورد.
در آن نامه از علی چیزی خواستی که هرگز به دست نیاری و اگر هم آن را به دست آری شی چند بیش نباید،
و به زودی از او لطمه‌ای خواهی خورد که از آن پس بقاییت نباشد، پس با آرزوهای بسیار بر خود دل میند.
آیا کسی چون علی، به نیرنگ تسو فریب می‌خورد؟ آنچه از پیش بارها آزموده‌ای باید تو را عبرتی کافی باشد.
ای پسر هند اگر او یکبار ناخنش به تو بند شود، بلایی که تو بر سر دیگران می‌آوری بر سرت آرد^۴.

۱- در شنهج [بالصوارم = شمشیر زنان]

۲- متن «محشوش الذراعین» و در شنهج [موهون الذراعین = سست دست].

۳- طمع بر حکومت شام و مصر که با اجازه و تنفیذ علی علیه السلام توأم باشد. - م.

۴- این بیت در شنهج نیامده، متن «حذاك، این هند، منه ماكنت حاذيا» و در اصل به تحریف «حذاك... و حاديا» به دال، بی نقطه.

همان راوی گوید:

شعر دیگر ولید
برای معاویه
و نیز (این شعر را) برای او نوشت:
مُعَاوِيَ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ جُبَّ غَارِبُهُ
وَأَنْتَ بَمَا فِي كَفِّكَ الْيَوْمَ صَاحِبُهُ...

معاویه، به راستی که ملك زوالش سریع است و تو آنچه را در دست داری همین امروز صاحب باشی.
نامه‌ای با پیشنهادی از جانب علی به تو رسید که کار را یکسره می‌کند، پس صلح یا جنگ با او را انتخاب کن.
امیدی به جلب دوستی دشمنان کین تو ز نداشته باش و از آن روز که از وقوعش می‌ترسی ایمن مباش.
اگر جنگ می‌کنی چون جنگیدن آزاده‌زاده‌ای^۱ با او پیکار کن و گرنه تسلیم شو و صلح کن تا کژدمهای جرّار او پیش نخزند.
همانا علی دامن عفو بر خدعه و نیرنگ در نمی‌کشد، آنچنان که آب به راحتی از گلوی آشامنده‌اش فرو رود،
و آنچه را نمی‌خواهد نمی‌پذیرد و این (ویژگی او)، عواقب مصیبت بار خود را روزی بر تو وارد خواهد ساخت.
دست از کشورداری مکش و کار پیش آمده را رها مکن که چیزی را بطلبی که راهپایش را خود بر خویشان دشوار کرده‌ای.
پس اگر قصد داری که پاسخ نامه او را بدهی املاء کننده و نویسنده آن را نکوهش و تقیح مکن.
سخنی را در میان آن قبیلهٔ یمانی منتشر کن که با انتشارش به آنچه خواستار آنی نایل شوی.
(به این مضمون که) می‌گویی: دشمنی بر امیر مؤمنان (عثمان) هجوم آورد و خویشان وی^۲ بر ضد او به دشمنانش یاری دادند.
تنی چند از ایشان قاتلند و برخی بی سبب و کینه‌ای محرّک بودند و دیگری^۳ از

۱- متن «فحاربه ان حاربت، حرب ابن حتره» و در اصل به تحریف [حرّة ابن حرّة].
۲- تعریض به علی بن ابی طالب علیه السلام دارد که خویش و باجناق عثمان بود. - م.
۳- مراد علی علیه السلام است که چنین تهمت ناروایی بر حضرتش زده بودند. - م.

کمک به او باز ایستاد و خودداری کرد.
 من پیشتر از وقوع این واقعه در میان شما در شام فرمانروایی داشتم و همین
 مرا بس، اما بر شماست که از ادای حق واجب او (عثمان) فروگذار نکنید.
 پس بیایید، سوگند به آنکه کوه ثبیر را به جای خود استوار داشت، از دریایی
 دفاع کنیم که زورقهایش باز پس نمی آیند.
 پس «سخن را کم کن و بر مبلغ افزای» و مال بسیاری را که امروز در اختیار
 داری صرف کن و آشکارا بگوی که از پنهان کنندگان مال اندوز نیستی.

راوی گفت:

جریر بیرون رفت و به کسب خبر پرداخت، در این
 شعر پسر مغیره
 ابن الاخنس
 میان به نوجوانی بر خورد که بر کزّه شتری سوار بود
 و (شعری) چنین می گفت:

حُكَيْمٌ أَوْ عَمَارٌ الشَّجَا وَمُحَمَّدٌ ۲ وَأَشْتَرٌ ۳ وَالْمَكْشُوحُ ۴ جَرَّوَا الدَّوَاهِيَا...
 حکیم و عمار، پارسای مغموم، و محمد و اشتر و مکشوح آن شورش را به
 میان آوردند.

البته زبیر، نزدیکترین یارش^۶ را در آن کار دستی بود که از حیرت مویها را
 سپید می کند.

اما علی در منزل خود خانه نشین بود، نه بدان کار امر کرد و نه دیگران را
 باز داشت (و سلباً و ایجاباً مداخله ای نکرد).

در باره تمام مردم، هر چه زین پس خواهی بگو، ولی چون خطاهای مردم را

۱- حُكَيْمٌ، به صیغه تصغیر، حُکیم بن جبلة بن حصن العبیدی است که از کارگزاران عثمان بر سینه
 و سپس بر بصره بود. ← مروج الذهب، ۱: ۴۴۰ و الاصابة ۱۹۹۱

۲- عمار بن یاسر، صحابی معروف. ۳- محمد بن ابی بکر الصدیق. ← مروج الذهب

۱، ۴۴۰ - ۴۴۲ ۴- الأشتَر (گشاده چشم) لقب مالک بن حارث الشاعر التابعی (سردار

معروف سپاه علی علیه السلام) که با گروهی از اهل کوفه در ماجرای قتل عثمان درگیر شد.

← المعارف، ۸۴ ۵- مکشوح، مردی است مرادی که مورخان در نامش اختلاف

دارند، (و از قاتلان عثمان است. م.) ← الاصابة ۷۳۰۷

۶- مراد از «نزدیکترین یارش» زبیر بن عوام، (دوست نزدیک عثمان) است. طلحه و زبیر

بعد در جنگ جمل کشته شدند.

گویی خود خطاکار مباش.
 و اگر بگویی تمام مردم در شورش دست داشتند، همین اندازه برای آنکه (در
 لوٲ قضیه) کفایت کند تورا بس باشد.
 این سخن از اصحاب پیامبر، محمد است که (فرمود) نزدیکترین خویشان
 اختصاص به ولایت کم (و خونخواهی) دارند.
 آیا عثمان بن عفان در میان شما بی هیچ سبب (و گناهی) کشته شد؟ این ادعا جز
 لجاجت^۱ نیست.
 پس (ما را) خواب و آرام نباشد تا حریم شما (مدعیان به دروغ) را مباح سازیم،
 و ناوک نیزه‌ها را از خون (شما) دشمنان خضاب کنیم.

جریر گفت: ای برادرزاده من، تو کیستی؟ گفت: من پسری از قریشم و
 اصلم از ثقیف است، من پسر مغیره بن اخنس [بن شریق] هستم، پسرم در یوم-
 الدار (آن روز که به خانه عثمان ریختند) با او کشته شد. جریر را گفته او سخت
 خوش آمد و شعرش را برای علی باز نوشت^۲، علی گفت: به خدا سوگند که این
 پسر چیزی را خطا نگفته (و سخنش عین واقع) است.

و در حدیث صالح بن صدقه آمده است که گفت:

<p>جریر دیری نزد معاویه بماند تا آنجا که مردم او را دتهم (به گرایش و سازش با معاویه) کردند و علی گفت: من برای سفیر خود مهلتی تعیین کردم که پس از انقضای آن نباید در ننگ کند، مگر آنکه فریب خورده یا نافرمان شده باشد! ولی او چندان تأخیر کرد که علی از وی ناامید شد.</p>	<hr style="width: 20%; margin: auto;"/> <p>در ننگ جریر نزد معاویه</p>
--	--

و در حدیث محمد و (نیز) صالح بن صدقه آمده است که گفتند:

- ۱- متن «الاتمادیا» و در شنهج [الاتمادیا = جز نادیده انگاری حقیقت] (و مراد این است
 که آیا خطاهای عثمان خود سبب قتل او نبوده است. - م.)
- ۲- در شنهج [فیعجب جریر من شعره و قوله و كتب بذلك الى علي عليه السلام = جریر را شعر
 و گفتار او خوش آمد و آن را به علی علیه السلام باز نوشت].

نامهٔ علی به جریر
پس از آن علی به جریر نوشت: «اما بعد، چون این نامهٔ من به تو رسد، معاویه را به روشنگویی وادار و او را قاطعانه بـه حجت گیر، و سپس میان جنگی ویرانگر یا صلحی سعادت آور^۱ مخیرش گردان، اگر جنگ را برگزید به پیمان-شکنی هشدارش ده^۲ و اگر صلح را اختیار کرد، بیعتش را بستان».

نامهٔ معاویه به علی
چون جریر این نامه را که به او نوشته شده بود خواند نزد معاویه آمد و آن را بر او بازخواند و [به او] گفت:
«ای معاویه، به راستی دلی را جز به سبب گناه آلودگی مَهرِ شقاوت بر ننه‌ند [و سینه‌ای] جز بر اثر توبه (به رحمت) گشاده نشود، من دل تو را جز آنکه مهر (شقاوت) خورده باشد نپندارم و چنانست بینم که میان حق و باطل در ایستاده‌ای و گویی در انتظار چیزی هستی که به دست دیگری است».
معاویه گفت: «سخن قطعی را، ان شاء الله، در نخستین مجلس (آینده‌مان) به تو خواهم گفت». چون مردم شام با معاویه بیعت کردند و او آنان را در این بیعت-گیری ارزیابی کرد (و قابل توجه دید در نخستین دیدار به جریر) گفت: «ای جریر، به مولایت ملحق شو» و خود نامه‌ای مبنی بر آمادگی به جنگ بدو نوشت^۳ و در زیر نامه‌اش شعر کعب بن جَعیل را نگاشت:

۱- متن «محظیة» و در شنهج [مخزیه = خوار کننده].

۲- متن «فَأَيُّدُهُ» = یعنی گناه پیمان شکنی را برگردنش نه و پیش از غافلگیر شدن، به جنگ هشدارش ده. - م. - پا برگ ۱ ص ۴۸

۳- نصر عین نامهٔ معاویه را ذکر نکرده ولی چنان‌که در کاهل مبرد، ص ۱۸۴ آمده آن نامه چنین است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. «از معاویه بن صخر به علی بن ابی طالب. اما بعد، به جان خودم اگر آن کسان که با تو بیعت کرده‌اند در حالی بیعت کرده بودند که تو از خون عثمان بری بودی، تو نیز چون ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین (خلیفه‌ای راستین) می‌بودی، ولی تو مهاجران را بر عثمان شوراندی و انصار را از یاری به او بازداشتی و نادان، از تو پیروی کرد و ناتوان از تو نیرو یافت. مردم شام از فرمان تو سر تافته‌اند و (آرام نمی‌نشینند) مگر

قصیده کعب بن جعيل
أرى الشام تكبره ملك العراق
و اهل العراق لها كارهونا...

می بینیم که شام از کشور عراق اکراه دارد و مردم عراق نیز از شام اکراه دارند (و به هم کینه‌ورند).

و هر کدام نسبت به دیگری دشمن است، و به نظر می‌رسد که همه در این (دشمنی) دین را بهانه کرده‌اند.

اگر آنان ما را نیفکنند، ما آنها را می‌افکنیم و ذلیلشان می‌کنیم، همان‌گونه که آنان ما را قطعه قطعه می‌کنند.^۲

آنها گفتند: علی امام ماست، و ما گفتیم: ما به (فرمانروایی) پسر هند راضی هستیم، ما گفتیم نظرمان این است که شما به ما بگروید و گردن نپدید، و آنان گفتند که ما بر آن نیستیم^۳ که به شما بگرویم و تحملتان کنیم.

فراسوی این، تیز کردن نیزه‌هاست و کشیدن شمشیرها، و نیزه‌زدنی که چشمها را آرام بخشد^۴ (و نگرانی را از بین ببرد و کار ما و شما را یکرویه کند).

→ آنکه تو قاتلان عثمان را به ایشان سپاری و کار اسلام را به شورایی میان مسلمانان واگذاری. به جان خودم که حجت تو بر من چون حجت بر طلحه و زبیر نباشد (و ما قابل مقایسه نیستیم) زیرا آن دو با تو بیعت کرده بودند، ولی من بیعت نکرده‌ام و نیز حجت بر مردم شام چون حجتی که بر مردم بصره داری نیست، زیرا بصریان از تو اطاعت کرده‌اند ولی اهل شام سر به اطاعت نسپرده‌اند. اما در باره شرف تو در اسلام و خویشتاوندیت با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم و پایگاهت در قریش، من منکر آن نیستم. مؤلف الامامة و السياسة (۱: ۸۷) نیز این نامه را روایت کرده و پس از عبارت «شورایی میان مسلمانان باشد» این عبارت را نیز آورده که [مردم حجاز و الاثرین مردم بودند و حق به دست ایشان بوده است، پس چون آن را ترك کردند حق به دست مردم شام درآمده است].

۱- شنهج (۱: ۱۵۸)، [تکبره اهل العراق و اهل العراق لهم...] و در الکامل مبرد، ۱۸۴، [تکبره ملك العراق و اهل العراق لهم...].

۲- متن از شنهج و الکامل «يُقرضونا» و در اصل به تحریف [يعرضونا].

۳- متن «فقالوا لنا لئى أن تُرينا» و در شنهج [ألا لئى...=هان درست به نظرمان نمی‌رسد...].

۴- متن «يُقر العيون»، و مبرد گوید: «بهروایتی دیگر» [يفض الشؤنا]، که این وجه بهتر است. و در پایان این شعر نكوهشی از علی بن ابی طالب شده است که ما از ذکر آن خودداری کردیم. (پایان قول مبرد).

هر کس به آنچه دارد شاد است و نادرستی را که به دست دارد درست می‌پندارد. سرزنش‌کننده علی را سخنی نیست جز این که گوید علی به بدگویان (به عثمان) پیوسته است، و امروز هم گناهکاران را برکشیده و به زیر بال و پر خود گرفته و حکم قصاص را از قاتلان (عثمان) برداشته است. اگر کسی از او در باره این شبهه و گمانی که بر او می‌رود پرسد، این جواب را برای همه پرسشگران^۱ آماده کرده است که: نه خرسند بدان بوده و نه ناخرسند از آن، نه در شمار بازدارندگان بوده و نه در زمره دستوردهندگان، او نه این (قتل عثمان) را بد دانسته و نه خوش داشته است، ولی ناگزیر باید یکی از این دو موضع را می‌داشت.

همان راوی گفت:

(علی به معاویه) نوشت: «از علی به معاویه بن صخر. نامه کسی به من رسید که بصیرتی ندارد تا از آن هدایت جوید، و رهبریش نیست که رهنمایش کند، هوایش او را فرا خواند، و وی دعوت نفس را پذیرفت، و زمامش را کشید و او به دنبال هوای خود روان شد. پنداشتی که (عنوان کردن) لغزش من در باره عثمان بیعت مرا بر تو تباه و باطل کرده است. به جان خودم من جز یکی از مهاجران نبودم؛ همانگونه که آنان در آمدند، در آمدم و همانسان که ایشان بر آمدند، بر آمدم. خدا رضا نبود که بر گمراهی گرد آیند و کور دلی ایشان را فرا گیرد. من فرمان (قتل او را) ندادم^۲ که گناه فرمان دهنده بر من لازم آید و نیز من (او را) نکشتم که مستوجب قصاص قاتل باشم. اما در مورد این سخن تو که گفתי «اینک اهل شام حاکم بر اهل حجازند»، مردی از قریشیان شام را نشان ده

۱- متن از روی شنهج «... علی السائلینا» و در اصل [عن السائلینا].

۲- متن «ما امرت» و در شنهج [ما البت = من تشویق نکردم].

که در شوری پذیرفته شود یا خلافت بر وی روا باشد. اگر چنین ادعا کنی مهاجران و انصار تکذیب کنند مگر آنکه از قریشیان حجاز کسی را نشان دهی. اما این گفته‌ات که نوشته‌ای «قاتلان عثمان را بما سپار» (بس عجیب است)، تو را با عثمان چه نسبتی است؟ چه، تو مردی از بنی امیه هستی، و پسران عثمان بدین (داد خواهی و قصاص طلبی) شایسته‌ترند. و اگر تو می‌بنداری که برای خونخواهی پدرشان از ایشان سزاوارتر و قوی‌دست‌تر هستی، نخست سر به فرمان من نه آنگاه آن گروه (قاتلان عثمان) را به محاکمه نزد من آر (و دادخواهی از من کن) تا من، تو و ایشان را به راه‌حق و ادارم. و اما این که میان شام و بصره، و بین طلحه و زبیر (با خود) تفاوتی قایل شده‌ای، حقیقت امر در این مورد یکی است، زیرا بیعت (با من) همگانی و فراگیر بود و نظر خلاف کسی در آن راه ندارد و تجدیدگزینشی در کار نیست. اما دلسوزی تو بر عثمان و گمانت بر من و این که مرا در ماجرای عثمان سهمیم شمردی، این سخن را بر پایه حقیقت عیان و بر مبنای علم یقین نگفته‌ای^۲. اما در باره برتری من در اسلام و خویشاوندیم با پیامبر صلی الله علیه و سلم و شرف من در قریش (که بدان اقرار کردی)، به جان خودم اگر یارای انکار این مراتب را داشتی بیگمان آن را نیز انکار می‌کردی».

و به نجاشی فرمود به شعر پاسخش گوید و او چنین سرود^۳:

قصیده نجاشی در	دَعْنِ يَا معاوَى مَالِنِ يَكُونَا
پاسخ معاویه	فَقَدْ حَقَّقَ اللهُ مَا تَحَدَّرُونَا...

ای معاویه آنچه را شدنی نیست رها کن، به درستی خداوند آنچه را از آن پرهیز

۱- متن «ما الامر فیما هناك إلا واحدا» و در شنهج [...] إلا سواء = جز آنکه یکسان باشد، نیست]. ۲- متن و شنهج «و لایقین الخیر» و در اصل [و لایعین الخیر].

۳- در شنهج و الکامل اضافه دارد: [آنگاه نجاشی را که یکی از افراد قبیله بنی حارث بن کعب بود بخواند و بدو گفت: ابن جعیل شاعر مردم شام است و تو شاعر عراقیانی، به این مرد پاسخ ده. گفت: ای امیر مؤمنان شعر او را برای من بخوان تا بشنوم. فرمود: اینک شعر آن شاعر را به گوش تو می‌رسانم، و نجاشی در جوابش سرود:».

می‌کردیم (جنگ را) تحقق بخشید^۱.
 علی با مردم حجاز و مردم عراق بر شما درآمد و بر شما تاخت، اینک چه خواهید کرد^۲.
 (سپاهی) سوار بر اسبهای کوتاه قامت سبک سیر تیز تک و نیز اسبان پشت ناخاریده درشت اندام که چشمها را خیره می‌کنند.
 سواران هراس افکنی^۳ بر آنها نشسته‌اند که چون شیران بیشه زارند که در برابر ربودن شکارشان دفاع می‌کنند.
 نیزه‌زنانی که از درون گرد و غبار آوردگاه با غریو جنگاوران و ضرب دست مرگبار شهبانان پیش می‌تازند.
 اینان آن گروه انبوه، گروه زیبر و طلحه و جماعت بیمان گسلان را درهم شکستند. و بر میثاق خویش سوگند خوردند^۴ که جنگی کوبنده و ویرانگر را به سوی شام بسیج خواهند کرد،
 که مویها را^۵ از هول، پیش از زمان پیری، سپید کند و زنان باردار از هراس آن جنین خود را بیفکنند.
 اگر شما تسلیم به حکومت و مملکت عراق را خوش نداشتید آن سلحشوران آنچه را شما نمی‌پسندید می‌پسندند و بدان خرسندند.
 پس بدان گمراه شده‌ وائل و هر آن کس که چون وی شخصی فاسد و نادرست را امروز درست و گزیده گرفته است بگو:
 آیا علی و پیروانش را مانند پسر هند شمردید؟ شرم نمی‌کنید؟
 با سرآمد مردمان پس از پیامبر و همگن رسول از میان تمام جهانیان،
 و داماد پیامبر و کسی که درست بدو مانند، و بدان روزها که موی فرقها (در غزوات از ترس) سفید می‌شد (دلاورها کرده چنین قیاسی کردید؟)^۶

- ۱- یعنی هجوم ما به شام تقدیر الاهی است. - م.
- ۲- میرد این دو بیت را روایت کرده و در پی آن گوید: سپس از این ابیاتی است که ما از نقل آن خودداری می‌کنیم». ۳- متن از روی شنهج (۱، ۲۵۲) «فوارس مخشیه» و در اصل به تحریف [تحسبهم]. ۴- متن «و قالوا یمیناً» و در شنهج [وآلوا = هم پیمان شدند].
- ۵- متن «تُشيب التّوآصی» و در شنهج [تُشيب التّوآهد = دختران نار پستان را پیش از رسیدن پیری طبیعی، پیر می‌کنند].
- ۶- ابن ابی الحدید گوید: «ابیات کعب بن جعیل (از دیدگاه شعری) از این ابیات بهتر، و از لحاظ هدف خیانت آمیز و خونبارتر است».

نصر: صالح بن صدقه به استادش گفت:

تَهْمَتِ جَرِيرٍ چون جریر نزد علی بازگشت مردم سخنان بسیاری
مینی بر اتهام او در ماجرای معاویه گفتند، جریر و
اشتر نزد علی آمدند و اشتر گفت: بخدا سوگند، ای امیر مؤمنان اگر مرا نزد
معاویه فرستاده بودی از این شخص برایت بهتر بودم که دچار خنای شده و دم
نزده است و دیری [نزد او] ماند تا وی هیچ دری را که امید فعالیت و تکاپویی در
آن می‌رفت (با انتظار راحتی در آن می‌برد)^۱ ناگشوده رها نکرد و هر دری را که
از گشوده شدن آن نگران بود و بیم داشت بیست.

دفاعِ جریر جریر گفت: «به خدا سوگند اگر تو نزدشان
می‌رفتی بیگمان تو را می‌کشتند - و وی را از عمرو،
و ذی الکلاع، و حوشب ذی ظَلیم^۲ ترسانند (و به او خاطر نشان کرد) - که آنان ادعا
می‌کنند تو از قاتلان عثمانی».

اشتر گفت: «ای جریر، بخدا اگر من نزدش رفته بودم از پاسخش در
نمی‌ماندم و مذاکره و مجاب کردن او بر من دشوار نبود و معاویه را به طرحی
می‌کشاندم که فرصت اندیشه نداشته باشد». گفت: پس در این صورت نزد ایشان
برو. گفت: اینک که تو کار را خراب کرده و شر را در میان نهاده‌ای؟

نصر: عمر بن سعد، از نمیر بن دعله، از عامر شعی که گفت:

جریر و اشتر نزد علی گرد آمدند، و اشتر گفت: ای
امیر مؤمنان! آیا من از این که جریر را به سفیری
فرستی بازت نداشته بودم، و از دشمنی و بدخواهی
او آگاهت نکرده بودم؟ سپس اشتر جریر را مخاطب ساخت و به درستی با او
گفت: ای مرد بْجیلی، عثمان دینت را (در برابر حکومت) بر همدان از تو باز

۱- متن «یرجو رُوَحَه، یا رُوَحَه» و در شنهج (۲۶۵:۱) [یرجو فتحه = امید گشودنش را دارد].

۲- ظَلیم، چنان که در قاموس آمده، به صیغۀ تصنیر، نام او «حوشب بن طخمه» است.

خرید، و به خدا سو گند تو را نسزد که زنده بر روی زمین راه روی^۱. تو نزد آنان رفتی تا او پیوستن خود را به ایشان هموار کنی و دستاویزی نزدشان به هم رسانی، و سپس از پیش آنان نزد ما آمدی که ما را از صلابت ایشان بترسانی. به خدا سو گند که تو خود از آنانی، و من تکاپوی تو را جز به سود آنها نمی بینم. اگر امیر مؤمنان نظر مرا در حق تو می پذیرفت، تو و امثال تو را به زندانی می افکند که از آن بیرون نیاید، تا این مسائل روشن شود و خدا ستمگران را هلاک کند. جریر گفت: به خدا، دوست داشتم که تو به جای من فرستاده می شدی، در آن صورت به خدا سو گند که (زنده) بر نمی گشتی.

همان راوی گوید:

چون جریر این سخنان را شنید به قرقسیا رفت و جمعی از قوم او؛ از (تیره) قَسْر^۲ بدو پیوستند. و از قسر^۳ جز نوزده تن در صفین حضور نیافتند، ولی از اَحْمَس^۴ هفتصد مرد در صفین حاضر بودند. علی به خانه جریر تاخت و پاره ای از آن را ویران کرد و مجلس او را بسوزاند، ابو زرعه بن عمر بن جریر پیش آمد و گفت: خدا حالت را نیکو بدارد. در این ناحیه جز جریر دیگران را نیز زمین باشد. پس علی از آنجا به خانه ثُویر بن عامر تاخت و آن را بسوزاند و ویران کرد، و ثُویر از دولتمندان بود که به جریر پیوسته بود. اشتر درباره عمر و، و حوشب ذی ظَلیم و ذی الکلاع، که جریر وی را از ایشان ترسانده بود^۵، چنین سرود:

- ۱- متن «ما انت بأهل ان تمشی فوق الارض حیا» و در شنهج [...] بساهل أن تترك تمشی فوق الارض = تو شایسته آن نیستی که آزادت گذارند روی زمین راه روی.
- ۲- قَسْر، همان بنو بجیله، دودمان جریر بن عبدالله بجلي هستند و در اصل [ولحق به اناس من قیس فسیر من قومه] آمده که درست آن از نسخه شنهج اختیار شد.
- ۳- متن «قسر» و در اصل [قیس] و در شنهج نیز «قسر» آمده که به اقتضای کلام ضبط شنهج درست تر است.
- ۴- «بنو اَحْمَس» از تیره های بجیله بن اَنمار بن نزار. بنو بجیله در یمن بودند. ← المعارف ۲۹، ۴۶
- ۵- ← آنچه در صفحه ۹۱ گذشت.

قصیده اشتر دربارهٔ بیمی
که جریر بدو داده بود

لعمرك يا جرير لَقول عمرو
و صاحبه معاوية الشامي...

ای جریر، به جان خودت که بیگمان گفتهٔ عمرو و مولایش معاویه، آن دو مرد شوم تیره روز، و ذی کلع^۱ و حوشب ذی ظلم^۲ (و تهدیدهایشان) بر من از پره‌های نرم و بیوزن شتر مرغ سبکتر و ناچیزتر است. اگر همه بر سر من ریزند، از ایشان پروایی ندارم، و نه از عقاب تیز چنگال خونین پنجه هراسیم باشد. مرا از آنچه می‌ترسانندم هرگز باکی نباشد، و چگونه ممکن است که از رؤیای خفتگان واهمه و هراسی داشته باشم؟ غایت همت و مراد آنان که گرد او آمده‌اند دنیاست، و همت من (آخرت) و فراژی من است. اگر سالم ماندم چنان جنگی را برضد ایشان فرماندهی کنم که از بیم آن مویهای هر نوجوانی سپید شود، و اگر بعیرم، گام در راهی نهاده‌ام که به پیروزی و کامیابی روز قیامت نایل آمده‌ام. آنان به سوی من غریده و به زبان تهدیدم کرده‌اند، اما چه کسی از ترس سخنی (تهدیدآمیز) مرده است؟

قصیده
سکونی

سکونی سرود:

تَطَاوَلَ لَيْلِي يَا لِحُبِّ السَّكَاكِ^۳
لِقَوْلِ أَتَانَا عَنْ جَرِيرٍ وَ مَالِكِ

ای دوستان سکاسک از خبری که در بارهٔ جریر و مالک به من رسید شبم به درازا کشید و بی‌آرام شدم.

- ۱- ذوالکلاع، ابو شرحبیل، ایفغ (یا سمیفغ، یا سمیدع) بن ناکور حمیری، از سرداران سپاه معاویه و مردی به غایت درشت اندام بود. - م.
- ۲- حوشب بن طخمه حمیری، معروف به ذی ظلم از سرداران معاویه و از تابعان بود. - م.
- ۳- قبیله‌ای در یمن که پدرشان سکسک بن اشرس بن ثور کندی بود. - اللسان، ۱۲: ۳۲۷ و الاشتقاق، ۲۲۱

دامان مکر و دشمنی عمرو بر او کشیده شد (و بدین اتهام دامنگیر گشت) ولی روش مردان آزموده چنین نباشد (و تحت تأثیر قرار نگیرند). این ماجرا را بزرگ و خطیر شمار که اندوه‌گساری من بر تو سوزناک است، و آیا اقوام را چیزی جز لجاج و دشمنی میان خود نابود می‌کند؟ و گرنه (اگر پیشگیری نکنید) چون مردم آن سرزمین به موجبات هلاک خود گرایش یافته‌اند، روزی آن سامان با مردمش نابود می‌شود. به راستی که جریر، دلسوز و خیرخواه امام خویش است و به شستن کدورت از رویهای سیاه علاقمند است (و قصد التیام دارد). ولی فرمان و تقدیر خدا در میانه مردم جاری است و مرگ بر همه مردم یکسان می‌رسد.

نسرگفت: در حدیث صالح بن صدقه آمده است که گفت:

چون معاویه آهنگ رهسپاری به صفین کرد به عمرو بن عاص گفت: من چنین صلاح بینم که نامه‌ای به مردم مکه و مدینه بنگاریم و ماجرای عثمان را به یادشان آریم، یا به مراد خویش می‌رسیم و یا آنکه آن قوم (دست کم) از دشمنی با ما باز می‌ایستند. عمرو گفت: مگر نه آن که مخاطبان ما از سه حال بیرون نیستند؟ یا کسی است که از علی خرسند است و به حکومت او رضا داده، که نامه ما جز بر بصیرتش (به کج اندیشیهای ما) نیفزاید. یا کسی است که هواخواه عثمان است و ما چیزی بیش از این برو نیفزاییم. یا کسی است که گوشه‌ای گرفته (و بیطرفی گزیده)، که تو به دیده او از علی موثق تر نیستی. گفت: با اینهمه باید این کار را بکنم، پس با همفکری یکدیگر نوشتند:

رایزنی معاویه با
عمرو پیش از حرکت
به صفین

«اما بعد، هر چند پاردهای امور بر ما نهان بوده اما این (حقیقت) بر ما پوشیده نیست که علی عثمان را کشته است، و دلیل این مدعا پایگاهی است که قاتلان عثمان در دستگاه او دارند. ما انتقام خون او را می‌خواهیم

نامه معاویه و
عمرو به مردم
مدینه

و خواستار آنیم که قاتلان وی را به ما بسپارد تا بر اساس کتاب خدا آنان را بکشیم. اگر علی آنها را به ما سپارد ما از مخالفت با شخص او دست می‌کشیم و شورایی میان مسلمانان، همان‌گونه که عمر بن خطاب مقرر داشت، ترتیب می‌دهیم. اما (در باره ما باید بدانید که) ما خواهان خلافت نیستیم (و سودای آن را در دل نمی‌پرورانیم)، پس شما نیز ما را در این کار مدد کنید و به نوبه خویش برخیزید که اگر ما و شما همدست و همدستان شویم علی از ادامه راه خطرناکی که در پیش گرفته پروا کند.»

همان راوی گوید:

عبدالله بن عمر^۱ به آن دو (معاویه و عمرو بن عاص)

نامه عبدالله بن عمر
نوشت:
به آن دو

«اما بعد، به جان خودم موضع بصیرت و طریق بینادلی را گم کرده‌اید و از راهی دور خواسته‌اید به مراد خود ره یابید، ولی خداوند هر آن کس را که در این امر شکی به دل داشت، با این نوشته شما، جز شك و بدگمانی نسبت به شما نیفزود^۲. شما کجا و خلافت؟ اما تو ای معاویه، اسیری آزاد شده‌ای^۳، و اما تو ای عمرو خود متهم (و مورد بدگمانی همگان) هستی^۴. هان، خود را از من برکنار دارید که شما و مرا یاری و یاوری صورت نیندد.

۱- عبدالله بن عمر بن خطاب، در الامامة و السياسة (۱: ۸۵) آمده که نویسنده این نامه مسور بن مخزومه است. ۲- یعنی اظهار بی میلی شما به خلافت نشان از آن دارد که سودای خلافت دارید و این انکار شما بر یقین ما بدین امر افزود و مردم را نسبت به شما بدگمانتر از پیش کرد. - م. ۳- متن طلیق مفرد تُلُقَاء است، و آنان کسانی بودند که پیامبر (ص) روز فتح مکه ایشان را که اسیر سپاه اسلام شده بودند آزاد فرمود. در الامامة و السياسة افزون بر این آمده است [و ابوك من الاحزاب = و پدرت از گروههای مخالف بود] ← آنچه پیشتر در باب‌گه ۱ ص ۵۰ گذشت.

۴- متن «الظنون» (به فتح) و در شنیع [الظنن] به همان معنی.

مردی از انصار نیز همراه با نامهٔ عبدالله عمر این شعر

را نوشت:

مُعَاوِيَ بْنَ الْحَقِّ اِبْلَجُ وَاِضْحُ
و لیس بما رَبَّصْتَ اَنْتَ وَا لَعْمُرُو...

قصیدهٔ یکی از
انصار، همراه با
نامهٔ پسر عمر

معاویه، به راستی حق آشکارا روشن است و نه چنان است که تو و عمر و انتظار دارید و مترصد هستید.

پسر عفان را امروز برای ما دستاویز و دامی ساخته‌ای چنان که آن دو سال خوردند برای ظاهر فریبی او را دستاویز کار خود کردند.

این نیز همانگونه بلایی است که با جای پای آن فتنه نهاده و عیناً به سرابی ماند که مسافر بدان فریب خورد.

تیر اتهامی به سوی علی افکندید که به او زبانی نمی‌رساند، هر چند مکر و نیرنگ شما در ایراد این اتهام سخت بزرگ و بسیار باشد.

گناه او چیست که گروهی از قبایل آمدند و در شهر انبوه گشتند و بسر عثمان تاختند و بر او دست یافتند؟

مسلمانان یکدله و آشکارا به خانهٔ او (علی) روی آوردند و در این کار هیچ اجباری برای آنان نبود.

پس آن دو سال خورده (طلحه و زبیر) با او بیعت کردند و پس از آن (به ظاهر) آهنگ عُمَرُ بزرگ کردند که در باطن مکرری بود، (و قصد شورش داشتند).

پس شد آنچه شد که نقل داستان آن بازگویی مکرر و ملال آور است، پناه بر خدا از آنچه روزگار، نوبه نوبه حادثه آرد.

شما (دو تن) چیستید که از ما یاوری خواهید؟ در حالی که شما برانگیزانندهٔ آتش جنگهایی هستید که شراره اش خاموش نشود.

شما (دو تن) چیستید؟ - خدا پدرتان را بیمارزد - و سخن گفتن از شوری کدام است؟ که براستی، سپیده دم حقیقت تابان شده است.^۲

۱- مراد طلحه و زبیرند که قتل عثمان را مستمسک جنگ جمل قرار دادند. - م.

۲- یعنی حقیقت امامت و ولایت علی تجلی کرده است. - م.

راوی گفت: و نسر گوید: و در حدیث صالح بن صدقه به اسنادش آمده که گفت:

عدی بن حاتم در حضور علی علیه السلام به پاختاست
 و گفت: ای امیر مؤمنان مرا در میان قوم خود مردی
 است بی همتا که (در فصاحت) چنوبی دگر نباشد^۱،
 و او اینک آهنگک دیدار پسر عموی خویش، حابس
 بن سعد طائی را در شام دارد. اگر ما را رخصت دهی او با معاویه دیدار کند شاید
 وی را (به برهان) درهم شکنند و مردم شام را (به حجت) شکست دهد. علی به او
 گفت: بسیار خوب، (از من) چنینش فرمان ده. و نام آن مرد خفاف بن عبدالله
 بود. وی نزد پسر عموی خود، حابس بن سعد^۲ در شام آمد، و حابس خواجه و
 بزرگ قبیله طی بود، خفاف به حابس باز گفت که خود شاهد ماجرای عثمان در
 مدینه بوده و بعد با علی رهسپار کوفه شده است.
 خفاف بن عبدالله
 و معاویه
 این خفاف از موهبت زبان آوری و وقار و شعر
 برخوردار و مردی بسیار موثق بود. دگر روز حابس
 و خفاف نزد معاویه آمدند. معاویه به او گفت: ای برادر که از قبیله طی آمده‌ای
 ما را از ماجرای عثمان حکایت کن. گفت: مکشوح^۳ محاصره‌اش کرد و حکیم^۴
 محکومش ساخت و محمد^۵ و عمار^۶ یکی پس از دیگری گریبانش را گرفتند
 و تنها سه کس به ریختن خونش پرداختند. عدی بن حاتم و اشتر نخعی و

۱- متن «لایحاری به» و در شنهج [لایوازی به رجل = مردی چنوبی نباشد].

۲- حابس بن سعد، گویند از اصحاب بود، و در صفین کشته شد. ← تهذیب التهذیب (۱۲۷:۲) ابن درید در الاشتقاق گوید: فرمانده بنی طی شام و با معاویه بود، و کشته شد. عمر او را به ولایت مصر گماشته و سپس معزول کرده بود. در شنهج [حابس بن سعید] و تحریف است.

۳- مکشوح بن عدیس. - م.

۴- حکیم، به صیغه تصغیر، ابن جبلة. - م.

۵- محمد بن ابی بکر الصدیق. - م. ۶- عمار بن یاسر. - م.

عمرو بن حَمِق^۱، و دو مرد در کارش پافشاری کردند: طلحه و زبیر، و بری‌ترین (و برکنارترین) مردم در ماجرای او علی بود. گفت: سپس چه شد؟ گفت: «سپس مردم برای بیعت با علی هجوم آوردند و چون پروانه‌هایی که گرد شمع بر آیند گرد او را گرفتند تا آنجا که کفشهاگم شد^۲ و عباها از شانها بیفتاد و پیران زیر دست و پای رفتند، و دیگر نامی از عثمان نیاوردند و یادی از او نشد، سپس (علی) آماده حرکت شد و مهاجران و انصار سر به فرمان او نهادند، و خود مایل به جنگ نبود، و سه نفر هم‌مکرش بودند: سعد بن مالک، و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه. پس هیچکس را به اکراه وادار نکرد، چه بسا در اختیار داشتن آن همه کسان که (بدو سر سپرده و) برایش سبکبار بودند از وجود آنان که بر وی گرانبار می‌نمودند، بی‌نیاز بود. سپس رهسپار شد و به کوهسار طَبّی در آمد و گروهی از قبیلهٔ ماکه مردم (در دلاوری) بدیشان مثل می‌زدند به او پیوستند، و هنگامی که در راه بود حرکت طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره پیش آمد. پس مردانی به کوفه شتافتند و دعوت او را لیبک گفتند و وی راهی بصره شد که اینک در دست اوست^۳، و سپس به کوفه گام نهاد؛ کودک خردسال را به نزدش می‌آوردند و زال کهنسال خود را به خدمتش می‌کشاند^۴ و نوعروس، شادمانه از شوق به محضرش می‌شتافت. در چنین حالی بود که من از او جدا شدم، و اکنون تو جهش جز به شام نیست.»

معاویه از شنیدن گفته‌های او سخت نگران شد، و
حاسب گفت: ای امیر، من از او شعری شنیدم که
نظرم را نسبت به ماجرای عثمان دگرگون کرد و علی
در دیده‌ام بسی بزرگ شد. معاویه گفت: ای خفاف

گوش داشتن
معاویه به
قصیدهٔ خفاف

۱- حَمِيق - به کسر حا و سکون میم. - م.
۲- متن «ضلت النعل» و در شنهج [فاذا هی فی کفه].
۳- متن «فهی فی کفه» و در شنهج [فاذا هی فی کفه].
۴- متن از روی شنهج «وَدَبَّتْ» و در اصل [وَدَدَّتْ = نزدیک شد].

آن را برایم بخوان. و او شعر خود را چنین خواند:

قصیدهٔ خفاف قلتُ و اللَّيْلُ ساقطُ الاكنافِ

و لجنبي عن الفراش تجافٍ...

چون شب بالهای خود را فرود آورد، من از بستر خویش برخاستم (و به سرودن پرداختم).

از يك پهلو به ستاره می‌نگرم، و کجا خواب به دیده‌ای که چون سیل اشک می‌بارد در تواند شد؟

کاش من که بسیار پرسان و کنجکاو می‌دانستم آیا امروز مرا در مدینه کسی هست که عطش پرشش را فرو نشاند؟

کسی از اصحاب پیامبر، که چون کارهای دشوار پیش‌آید مراجعه به آنان آدمی را از مراجعه به دیگر کسان بی‌نیاز کند؟

آیا ریختن خون پیشوایی که به گناه دست یازیده حلال است و یا به موجب سنت و لزوم احتراز از خونریزی، حرام است؟

گروهی مرا گفتند: تو راهی به کشف آنچه اینک در صدد آنی نداری، و من نیز به خود گفتم: «خفاف» از پرسش درگذر،

(به ویژه) پرسش از قومی که نه حافظان علم دینند و نه اهل درستی و پاکدامنی هستند.

گفتم چون سخنی (در این باب که مورد علاقهٔ من است) شنیدید مرا بخوانید که آگاه شوم، به راستی مرا دلی نازک است.

به یقین، رفت آنچه رفت، و روزگار همچنان که بر پیشینیان گذشت بر آن حادثه نیز بگذشت.

سوگند به آنکو مردم، سوار بر اشتران لاغر میان^۲، به زیارت حیح خانه‌اش می‌شتابند،

و چون کمانهای نبی^۳ با حاجیبانی که گرد راه بر مویشان نشسته و از رنج سفر زار و نزار شده‌اند مسابقه می‌دهند،

۱- متن به تصحیح قیاسی «أَرْزُبُ النُّجْمِ مَاثَلًا» و در اصل به تحریف [راقب اللیل]. بیست‌وشش بیت بعد از این در شهبج نیامده است. ۲- متن «لُحِقَ الْبُطُونِ الْعِجَافِ» و در شهبج [لحق البطون عجاف]. ۳- نبع، درختی است که از چوب آن کمان می‌ساختند.

من از آن روز بیم دارم که علی بلایی بر سر تو آورد که چون عذاب احقاف بر قوم عادا^۱ هلاکت بار باشد.

به راستی او شیر شرزه^۲ و نرّه اژدهای گرزهای است، کوبنده و توفنده، و پرتاب کننده زهری کشنده،

یکه سوار هر جنگ گران و هر بیکار بی امان، که نبرد جوانمرد از سر عدل و انصاف است.

شمشیر را به دست راست بر شانه بر آورد و سرها را از گردنهای پیرانده^۳ و به خاک افکند.

کشتن هزار هزار تن را که بر ضد او سر مخالفت برداشته باشند زیاده روی و اسراف نمی شمارد.

طلایه لشکر را روانه کرد و سپس به دنباله سپاه فرمود برای جنگی برق آسا از پی آن لشکر به تک در آیند.

(و گفت) آماده جنگ با گردنکش شام باشید و همگانش چون پسران گوش به فرمان و آرام لبیک گفتند، و سپس گفتند: تو شهبالی، و شهپر پیشین تورا است و ما فقط به منزله پره‌های عادی پسین (در بال شاهین) هستیم،

تو فرمانروا و هم پدر نکو کردار بزرگوار مایی، وما پگاه، چون میهمانان (خوان دلاوری و احسان) توایم.

میزبانی کردن از مهمان در خانه‌ها اندک زمانی شاید، از این رو، ما عراق را برای آوردن سوغات^۴ پیروزی ترک کردیم.

آنان، (سپاهیان علی) چنینند و چون جنگ در گیرد مردانی قوی دست و صاحب برتری و کفایت در کارزارند.

۱- آیات ۲۱-۲۶ سوره الاحقاف (و بانگ شوم شتر بچه ناقة صالح. - م.) متن «... ان اتاک علی صیحة مثل صیحة الاحقاف» و در شنهج [... ان اتاکم علی صیحة مثل صیحة الاحقاف] و احقاف، ریگزاری است که میانه عمان و حضرموت گسترده شده.

۲- متن به تصحیح قیاسی «انه اللیث عادیا...» و نظر به گفته عبد یغوث بن وقاص دارد که در المفضلیات (۱: ۱۵۶) آمده «ان اللیث معدوا علیه و عادیا»، در اصل به تحریف [غازیا = جنگاور] و در شنهج [غادیا].

۳- متن «یذری به» و در شنهج [یغری به].

۴- متن «للانحاف» و در اصل به تحریف [للانحاف]، این بیت در شنهج نیامده است.

امروز، زان پیش که به هموردی آنان روی^۱ بنیدیش و بنگر آیا آهنگک صلح داری^۲ یا برعکس در سودای جنگی؟
به راستی این رأی و اندرز کسی است که دوستدار و دلسوز شام است، و اگر او^۳ (خود فرمانده) نمی بود از دیدار پروایی نداشتیم.

معاویه در باره خفاف
به شك افتاد و نیز
از او در شگفت ماند

معاویه (با شنیدن این شعر) سخت درهم شد و بشکست
و گفت: ای حابس من جز این نپندارم که این (مرد)
جاسوس علی است، او را از نزد خود بران تا مردم
شام را فاسد نکند۔ معاویه این سخن را به طنز و کنایه
بدو گفت۔ ولی بعد دیگر بار به دنبال خفاف فرستاد و به او گفت:
ای خفاف از کار و حال مردم مرا آگاه کن. و وی همان پیشامدها را برایش
باز گفت و معاویه از خرد و حسن توصیف امور و شرح و بیان او در شگفت شد.

پایان بخش نخست از نسخه اصل، سپاس خدای را و درود و سلام او
بر فرستاده خویش، خواجه و سرور ما محمد، پیامبر و خاندان او.
بخش دوم ازین پس بیاید.

۱۔ متن به تصحیح قیاسی «قبل نادیه القوم» در اصل به تحریف [نادیه القوم]. در حدیث آمده است: «فبینما هم كذلك اذنودوا نادیه» = در این میان بانگ همورد طلبی برخاست و در شنهج [قبل بادره القوم] = پیش از آن که آن قوم به خشم و شتاب بدان مباردت ورزند].

۲۔ متن «بسلم اردت...» و در شنهج [بسلم تهم...].

۳۔ یعنی اگر حریف تو امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی بود و خود فرماندهی سپاه را بر عهده نداشت من از مقابله دو لشکر چندان «راسی نمی داشتیم. - م.

بخش دوم

کتاب صفین

(رایزنیها و چاره‌جوییها)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد سلیمان بن ربیع بن هشام
- روایت ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی
- روایت ابی العلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسن مبارک عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت ابی البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

بدشود مظفر بن علی بن محمد معروف به ابن المنجم، که خدایش پیامرزد.

شیخ موثق، شیخ ابوالبرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی گفت؛
 ابوالحسن مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی،
 از طریق خواندن من بر او در ربیع الاخر سال
 چهارصد و هشتاد و چهار، به من خیر داد و گفت؛
 ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر گفت؛
 ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
 صیرفی مرا خیر داد که ابوالحسن علی بن محمد بن
 محمد بن عقبه گفت که ابومحمد سلیمان بن ربیع بن
 هشام نهدی خزاز گفت که؛
 ابوالفضل نصر بن مزاحم، از عطیة بن غنی^۱، از
 زیاد بن رستم گفت؛

معاویة بن ابی سفیان، علاوه بر نامه‌ای که به مردم
 مدینه نگاشته بود، به ویژه نامه‌هایی نیز به عبدالله بن
 عمر بن خطاب، و سعد بن ابی وقاص، و محمد بن

نامه معاویة
 به ابن عمر

مسلمه نگاشت. در نامه او به ابن عمر چنین آمده بود:

«اما بعد، من در تمام قریش، بیش از تو کس را خوش نداشتم که پس از قتل
 عثمان امت بر او اتفاق کنند ولی چون به یاد آوردم که تو او را تنها گذاشته و در

۱- در شنهج (۲۵۹:۱) [عطیة بن غناء].

حق یاران وی نیز طعنه‌ها زده‌ای، نظرم از تو برگشت، اما دیگر بار مخالفت تو با علی این بدگمانی مرا به تو تخفیف داد و آنچه را از تو سر زده بود (در دلم) محو کرد. پس - خدایت رحمت کناد - در گرفتن داد آن خلیفهٔ مظلوم به ما کمک کن، من فرمانروایی کس را بر تو نمی‌خواهم بلکه تو را فرمانروای همه کس می‌خواهم، و اگر تو فرمانروایی را نپذیری آنگاه شورایی از مسلمانان (خلیفه را) تعیین کند».

(معاویه) زیر نامهٔ خود (این شعر را) نگاشت:

أَلَا قُلْ لِعَبْدِ اللَّهِ^۱ وَأَخْصَصْ مُحَمَّدًا^۲ وَفَارَسْنَا الْمَأْمُونَ سَعْدَ بْنِ مَالِكٍ^۳...

هلا بر گوی به عبدالله و به ویژه محمد؛ و شهبوار ایمنی بخش ما، سعد بن مالک که در امان خداست،

آن سه نیکمرد، از یاران محمد^۴ که چون ستارگان درخشانند و پناهگاه مردان بی‌نوا ناتوانند.

آیا از آن همه حوادث انبوه ما را آگاه نمی‌کنید؟ در حالی که مردم بین نجات و هلاک دست‌وپا می‌زنند (و در دریای مجهولات و سرگردانی در ماجرای قتل عثمان حیرانند).

آیا شما کشتن امام و پیشوایی را به سبب گناهی که کرده باشد روا می‌شمارید؟ (که در این صورت) شما نخستین کس نیستید که ستمکاران را آزاد گذاشتید.

و یا اینکه بی تفاوت، به سان درماندن کنیزانی حایض، میان حق و باطل بی‌حاصل، ایستادید و واماندید؟

سخن جز بر سر یاری‌دادن یا جنگیدن با وی نیست، امانت (و دیانت) امت اینک وابسته به این است.

۱- عبدالله بن عمر. - م. ۲- محمد بن ابی بکر. - م.

۳- سعد بن ابی وقاص از اصحاب معروف که نامش سعد بن مالک بن اُهبیب - یا چنان‌که گفته‌اند: وهیب - بن عبد مناف بن زهره بن کلاب قرشی زهری بود. او یکی از شش تن اعضای شوری بود. از طرف عمر والی کوفه شد و هموست که آن شهر را بنا کرده، سپس معزول شد و دیگر بار از سوی عثمان والی همان شهر شد. به سال ۵۵ درگذشت. الاجابۃ، ۳۱۸۷

۴- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. - م.

ای قوم، اگر ما را یاری کنید حرمتداران دین را یاری داده‌اید و اگر ما را
وا نهید، بی‌حمیتی کرده باشید.

همان راوی گوید:

پاسخ عبدالله بن عمر به معاویه
ابن عمر به او پاسخ داد:
«اما بعد، نظری که تو را به طمع بستن در من
برانگیخته همان نظر و دیدگاهی است که کار تو را
بدین وضع کشانده و چنیت کرده است. من که علی را با مهاجران و انصار، و
طلحه و زبیر، و عایشه، مادر مؤمنان، وا گذاشتم (و در آن ماجرا مداخله‌ای
نکردم) اینک از تو پیروی کنم؟! اما این که ادعا کردی من بر علی طعنی زده‌ام،
به جان خودم که من در ایمان و هجرت و پایگاه والای او نزد پیامبر خدا
صلی‌الله‌علیه و آله و سلم و درهم شکستن مشرکان، همپایه‌ او نیستم. ولی امری پیش
آمد که در زمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه و آله سابقه‌ای روشنگر برای آن نداشتم
(و از وقوف بر حقیقت آن در ماندم و ناگزیر دست نگاهداشتم^۲. با خود گفتم اگر
این پیشامد درست باشد من (با عدم مداخله خود فقط) فضلی را ترك کرده و از
هدایتی وا مانده‌ام و اگر گمراهی و خطا باشد از شری نجات یافته‌ام. (ای معاویه)
خود را از ما کنار بدار^۳»

آنگاه به ابن ابی غزیّه که پدرش مردی پارسا و خود بهترین شاعر قریش
بود، گفت: به این مرد پاسخی گوی. و او سرود:

شعر ابن ابی غزیّه
معاوی لا تخرج الذی لست نائلاً
و حاول نصیراً غیر سعد بن مالک^۴...

۱- متن «واتبعك» و در اصل [واتبعك]. ۲- متن «... الیّ فی عهد، ففزعت فیہ الی-
الوقوف» و در شنهج به تحریف و نقص [ولكن عهد الی فی هذا الامر عهد ففزعت فیہ الوقوف].
۳- متن از روی شنهج «فأغین عتائفسك» و گفته‌ی خدای تعالی است که فرماید «لن یغنوا عنك
من الله شیئاً» و در اصل [فاعزل عتائفسك]. ۴- ← آنچه در صفحه ۱۰۶ گذشت.

ای معاویه به آنچه بدان نائل نخواهی شد امید مدار و در جستجوی یآوری، جز سعد بن مالک بر آئی،
 و از عبدالله امید مدار و محمد^۱ را رهاگذار که آنچه تو امروز از آنان می‌طلبی، بی‌حمیتی باشد.
 ما علی را در میان یاران محمد تنها گذاشتیم در حالی که او هر جا بدو امیدی می‌رفت (میدان را) ترک نمی‌کرد.
 او یاور پیامبر خدا به هرجاء، و شهنسوار امین و شکست‌ناپذیر او به هنگامه^۲ معرکه‌های دشوار بود.
 انصار و گروه‌های انبوه مهاجران که (به نوبه خود) چون شیران غرنده‌ای^۳ بودند در برابر او سبک و بیمقدار می‌نمودند.^۴
 و طلحه و زبیر و مادرمان (عایشه ام المؤمنین) ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم هر چه ناگزیری به ما بگو،
 ولی از امور شبهه‌ناک بپرهیز که شاید در این مخاطرات سخت یکی از مهلکه‌های نابودکننده کمین کرده باشد.
 اینک تو ای پسر هند از بیخردی در ما طمع بسته‌ای؟ تو را همان جمعیان کوه‌نشین سکاسک^۵ بس باشند،
 و نیز گروه یمانیانی^۵ که با نیزه‌های سخت ناوک و شمشیرهای بران به تو یاری بخشند تو را بس.

راوی گوید:

در نامه معاویه به سعد چنین آمده بود:	نامه معاویه به سعد
«اما بعد، سزاوارترین مردم برای یآوری و دادخواهی عثمان از میان قریش کسانی هستند که در شوری بودند،	

- ۱- مراد عبدالله بن عمر و محمد بن ابی‌بکرند که معاویه قصد داشت آنان را با سعد بن ابی وقاص همراه خود کند. - م. ۲- متن «الشوابك = دندان نساء» و در اصل به تحریف [الشواك]. ۳- یعنی از دیدگاه سنجش، کفه آن همه انصار و مهاجران يك طرف، و کفه علی علیه السلام به تنهایی يك طرف از آنان سنگین‌تر بود. - م.
- ۴- سکاسک نام قبیله‌ایست در یمن که شرحش بیشتر در صفحه ۹۳ آمد.
- ۵- ظاهراً مراد گروه شرحبیل بن سمط‌کندي یمانی هستند. - م.

چه، حقش را ثابت کردند و او را بر دیگران برگزیدند. طلحه و زبیر که هر دو شریک تو در شوری، و همتای تو در اسلام بودند به دادخواهی او برخاستند و ام‌المؤمنین نیز برای همین دادخواهی از خانه بیرون شتافت. پس تو آنچه را همگنانت پسندیده‌اند ناپسند مشمار و آنچه را آنان پذیرفته‌اند مردود مدار؛ ما کار (خلافت) را به اختیار شورای مسلمانان وا می‌گذاریم.»

و به زبان شعری گفت:

شعری که معاویه برای
سعد فرستاد
الا یا سعدُ قسدا ظهرتَ شكًا
و شكُّ المرءِ فی الا حداثِ داءٍ..

ایا ای سعد اینك شك و تردید نشان می‌دهی، و شك مرد در حوادث بزرگ، بیماری باشد.
بر هر کاری که از آن نيك آگاه شدی و آن را حق یا باطل دریافتی، دوایی و چاره‌ای باشد.
و همانا پیامبر گفته، و حدی روشن نیز نهاده است که بر اساس آن خون ریختن بر مردم حلال شود.
بر سه کس: بر قاتل نفسی بیگناه و زناکار و مرتد، رقم داوری چنین رفته که خونشان مباح است.
پس اگر امام و پیشوا به یکی از این سه نزدیک شد او را دیگر ولایت و اطاعتی نباشد.
و گرنه آنچه کردید حرام است^۱ و قاتل، بادریغ‌کننده از یاری پیشوا یکسان است. این است حکم او (پیامبر) که شکی در آن نیست، همان گونه که آسمان به درستی برافراشته است.
و بهترین سخن آن است که در آن به اختصار کوشی و پرگویی بیماری سختی باشد. ای ابا عمرو تو را باتنی چند از مردان دعوت به حق کردم، ولی آب از سر گذشته^۲ (و امیدم از شما منقطع شده).

۱- متن «فالتی جئتم حراماً» و در اصل به خطا [حراما].

۲- متن به تصحیح قیاسی «فجاز عراقی الدلو الرشاء» و در اصل [...] عوالی الدلو] که وجهی ندارد. این قصیده و قصیده پیش از آن را در کتاب ابن ابی الحدید (یعنی نسخه شهبج) نیافتم.

بدان اینک اگر امتناع کنی میان من و تو حرمتی نباشد که امید از میانه گسیخته شده،
جز این که گویم اگر تمامی قریش بر (حکومت) سعد اتفاق کنند، خداوند
اغماض فرماید.

پاسخ سعد

سعد به وی پاسخ داد:

«اما بعد، عمر از قریش جز کسانی را که خلافت را
سزاوار بودند در شوری وارد نکرد و هیچیک از ما از دیگری شایسته‌تر به احراز
آن نبود [مگر] به اتفاق نظر خود ما بر او، با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در
علی نیز بود ولی آنچه او داشت در ما نبود. و این کاری بود که ما نه آغازش را
خوش داشتیم و نه پایانش را^۱. اما طلحه و زبیر، اگر در خانه‌های خود می‌ماندند
بر ایشان بهتر می‌بود. و خداوند «ام المؤمنین^۲» را نیز بر آنچه کرده ببخشاید.»

سپس به شعر چنین پاسخ داد:

شعر سعد برای معاویه

معاوی داوک الداء العیاء

فلیس لما تجئی به دواء

ای معاویه درد تو بیماری سختی است و آنچه به عنوان علاج درد خود اندیشیده
و آورده‌ای، درمانش نباشد.
ای پسر هند، اینک در من طمع کردی، طمع بیجا مکن و دل خوش مدار که
امیدت بر باد رفته است.
آنچه امروز بدان گرفتار آمدی برگردن خود توست و آنچه از چون منی تو را
بسنده است همان امتناع من است.
دنیا برای هیچ جاننداری نباید و هیچ جاننداری را در آن بقایی نباشد.
آنچه شادی و سرور در آن است، همه فریب و غرور است، و جمله متاع آن در
معرض تندباد نا بودی است.
آیا (با آنکه) ابوالحسن علی مرا می‌خواند و من چنان که او می‌خواهد پاسخش نداده‌ام،

۱- متن «احق بها» و در اصل [.. به].
۲- متن «قد کرهنا اوله و کرهنا آخره» و در
شبهج [قد کرهت... = من آغاز و پایانش را خوش نداشتم].
۳- عایشه.

و بدو گفتم مرا شمشیری بَران بده که خود دشمن را از دوست باز شناسد! (رواست که دعوت تو را بپذیرم)؟
 به راستی کوچکترین بدی و شر نیز بزرگ است و تحمل مسئولیت خونریزی بر پشت آدمی بس گران می‌آید.
 آیا طمع به کسی بسته‌ای که حتی دعوت علی را نپذیرفت و (از این رهگذر) او را رنجیده کرد؟ (بدان) در آنچه طمع کرده‌ای نیستی و نابودی نهفته است.
 بی تردید يك روز همراهی با او، خواه آدمی بماند یا بمیرد، بهتر از همکاری با توست که تو خود آزاد شده دست آن بزرگمردی.
 اما داستان عثمان را رها کن که (ماجرائی گذشت) و چون بلا در رسید اندیشه را بَر بود.

<p>نامه معاویه به محمد بن مسلمه چنین بود: «اما بعد، من نه از آن رو به تو نامه نوشته‌ام که امید پیروی تو را^۲ از خویش دارم بلکه خواستم نعمتی را که از آن دست شسته‌ای و تردیدی را که بدان دچار آمده‌ای فرا یادت آرم. تو شهسوار انصار و نیروبخش و مددکار مهاجرانی. آیا هرگز چنان شد انجام کاری را که در آن در مانده باشی از پیامبر خدا صلی الله علیه در خواست کنی و او برایت آسان نکند و به انجام نرساند؟ باری او تو را از کشتار مردم نماز گزار^۳ بازداشت، پس آیا نماز گزاران^۴ خود، از جنگ و کشتار یکدیگر باز داشته نشده‌اند؟ بر ذمه تو بود که آنچه را پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر آنان نمی‌پسندد، بر آنها نپسندی و روا نداری. آیا به نظر تو عثمان و اهل خانه‌اش از نماز گزاران^۵ نبودند؟ با این وصف قوم تو از خدا نافرمانی کردند و به عثمان مدد نرساندند و او را و نهادند، و خداوند به روز قیامت از تو و ایشان بر آنچه گذشت</p>	<p>نامه معاویه به محمد بن مسلمه</p>
---	--

۱- به تعبیر شعر فارسی: قضا چون زگردون فرو ریخت پر - همه عاقلان کور گشتند و کر. - م.
 ۲- متن «متا بعتک» و در شنهج [مبا بعتک = بیعت کردن تو را].
 ۳ و ۴ و ۵- متن همه جا «اهل الصلاة» و در شنهج، در هر سه مورد [اهل القبلة].

بازخواست می‌کند.»

پاسخ محمد

محمد [بن مسلمه] به او نوشت:

«اما بعد، (باید بدانی نه تنها من، بلکه حتی) کسی هم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمائی نظیر آنچه من به دست دارم^۱ نداشت از این ماجرا کناره گرفت. همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آنچه را گذشت، پیش از وقوع به من خبر داده بود و چون آن ماجرا اتفاق افتاد من شمشیر خود را شکستم و در خانه خویش نشستم، و چون دیدم معروفی به نظرم نمی‌رسد که بدان امر کنم و منکری را تشخیص نمی‌دهم که از آن نهی کنم (با خود گفتم) اظهار نظر من در کار دین مورد شك و تردید است (چه خود در تمیز حق از باطل در این ماجرا حیرانم). اما تو، به جان خودم که جز دنیا نخواهی و جز از فرمان هوی پیروی نکنی، اینک به امدادگریِ مردهٔ عثمان برخاسته‌ای در حالی که زندهٔ او را فرو گذاشتی^۲. خدا مرا از نعمتی محروم نداشته و به شك و تردیدی (در کار تو) دچار نساخته است. گرچه تو، من و مهاجران و انصار دیگر را که در جانب ماوند برخلاف دلخواه خویش می‌بینی ولی ما در پیمودن و تشخیص راه درست خود از تو شایسته‌تریم.»

سپس محمد بن مسلمه یکی از انصار را که در خودداری از مداخله با او همفکر بود بخواند و گفت: ای مروان با شعر خود پاسخش گوی که من دیری است شعرسرودن را ترك کرده‌ام. مروان گفت: ابن عقبه^۳ (هم) شعری ندارد.

۱- از محمد بن مسلمه روایت می‌کنند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمشیری به من داد و فرمود: با این شمشیر مشرکان را چندان که با شما پیکار کنند بکش، ولی چون دیدی امت من خود به جان یکدیگر افتاده‌اند و همدیگر را می‌زنند آن را بشکن و در خانه بنشین تا دستی خطاکار یا مرگی گامسپار دریا بدت. (یعنی تا وقتی که به قتل برسی یا مرگت به طور فطری درسد) ← الاصابه، ۷۸۰۰، ۲- در شنهج [فقد خذلته حیا. و السلام] این نامه در شنهج به همین جا پایان یافته است. ۳- (یعنی من هم شعری ندارم. - م.) از اینجا معلوم می‌شود نام و نام پدر آن مرد انصاری، مروان بن عقبه بوده است.

در حدیث صالح بن صدقه به اسنادش آمده است که گفت:

سوغواری بر
عثمان نزد معاویه

(چون) سواران بسه تک خبر قتل عثمان را بسه معاویه رساندند، در این میان [روزی] مردی نقابدار به درگاه معاویه آمد و چون نزدیک وی رسید چهره خود را هویدا ساخت و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا می‌شناسی؟ گفت: آری، تو حجاج بن خزیمه بن صمّه هستی، چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم نزدیک تو باشم و سوگنامه عثمان را برایت بخوانم. سپس گفت:

حجاج بن صمّه و معاویه
إِنَّ بَنِي عَمِّكَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ
هُمْ قَتَلُوا شَيْخَكُمْ غَيْرَ الْكَذِيبِ...

به راستی عموزادگان (اولاد) عبدالمطلب هم آنانند که شیخ شما را کشتند و این دروغ نباشد.

و تو شایسته‌ترین مردم به ایجاد نهضت و قیامی، پس از جای بجنب و به خاطر خدا خشمگین شو و به حساب آنان برس.

و ما را به جنبش درآر و چون بیباکی گردن فرازا^۱ به راه انداز و مردم شام را از جا بجنبان و رهنمائی کن و راست برو.

آنگاه نیزه خدنگ را برای آن درشتخوی^۲ خشن^۳ به جولان درآر.

یعنی برای علی؛ معاویه گفت: (دستاویز) و وسیله جنبانیدن و تحریک مردم را

۱- متن به قیاس «و سربنا سیر الجریئ المتلب» و در اصل [المتلب] که وجهی ندارد. ابن ابی-الحدید (۲۵۳:۱) گوید: «المتلب؛ المستقیم المطرد» و در اللسان نیز آمده است: «اتألب» اقام صدره و رأسه = سینه و سرش را بر افراشت.

۲- متن «للشأس الکلیب» و معنای اصلی جزء اول، یعنی «شأس» جای سخت و خشن است (و جزء دوم گرچه معلوم است در این مورد قابل ترجمه نیست. - م.) ابن ابی الحدید گوید: «آن را «شاسی» (با یاء) روایت کرده‌اند که اصلش «شاصی» (با صاد) و به معنی مرتفع و بلند است و چون ابر بالا رود گویند «شصا السحاب» و مراد نسبت علی علیه السلام به برتری و بلند پایگاهی او بر دیگر مردم است». گویم (مصحح متن): ابن ابی الحدید در استنباط خود دور رفته چه «الشأسی» مخفف «شاسی» است که خود مقلوب «شأس» باشد و در اللسان (ماده شأس) آمده است: «به نحو مقلوب گویند: مکان شاسی و جاسی = جای سخت و خشن».

هم داری؟ گفت: آری. آنگاه حجاج بن صمّه رو به معاویه کرد و گفت: ای امیر مؤمنان^۱، من خود در شمار کسانی بودم که همراه یزید بن اسد [قسری] بر اثر امدادخواهی عثمان به یاریش بیرون آمدیم، (ولی کار از کار گذشته بود)، من و ز فر بن حارث به مردی برخوردیم که مدعی بود از قاتلان عثمان است و ما او را (بدین اعتراف) کشتیم. من باید تو را آگاه کنم که تو بر علی تفوقی داری که علی را بر تو چنان رجحانی نیست، زیرا مردمی با تو هستند که چون سخنی بگوئی بر سر سخنت کلامی نگویند و چون فرمانی دهی چیزی نپرسند و به بازخواست نگیرند. ولی با علی کسانی هستند که چون چیزی گوید گفتگوها برانگیزند و چون فرمانی دهد پرسشها پیش آرند. پس اندکی که با تو هستند بسی بهتر از بسیاری باشند که با اویند. و بدان که علی جز به (وصول به کمال) خواست و نیل به دلخواه خود خرسند نمی شود و دلخواه او ناخرسندی توست و تو با علی در این زمینه یکسان نیستی؛ علی به عراق بدون شام راضی نمی شود ولی تو به شام بدون عراق خوشدلی. معاویه از آنچه کرده بود [تنگدل] شد و از این که به عثمان کمک نکرده و او را تنها و نهاده است پشیمان شد.

سوگ سرایی
معاویه بر عثمان
چون خبر قتل عثمان به معاویه رسید گفت:
اتانی أمر فیه للنفس غمّة
و فیه بکاء للعیون طویل...

مرا از واقعه‌ای آگاه کردند که در آن اندوه دل و اشکباری مداوم چشمان باشد. در آن، نابودی فراگیر و درماندگی کامل است و در آن خواری و شرمساری ریشه دوانده.

امیر مؤمنان^۲ دچار فتنه‌ای هولناک شد و غریب‌ی عظیم بر آمد که جا داشت کوه‌های

۱- ابن ابی الحدید (پس از نقل این عنوان) افزوده است: [ولم یخاطب معاویه بامیر المؤمنین قبلها = معاویه پیش از این به عنوان امیر مؤمنان خوانده نشده بود] و مراد پیش از این دیدار است و گسره حجاج در آغاز همین روایت بیشتر او را به عنوان امیر المؤمنین خوانده بود. ← صفحه ۱۱۳

۲- مراد عثمان است. - م.

استوار (بر اندوه او) فرو ریزد.
 خدا را، دیدگان کدامین کس چنین حادثهٔ مهلکی را دیده‌که چنان بزرگواری،
 بیگناه بدان گرفتار آمد.
 در مدینه دو دسته بر ضد او فراهم آمدند: دسته‌ای از (مردم) آن شهر^۱ که قاتل
 او بودند و دسته‌ای بی‌حمیت که وانهادندش.
 آنان را به یاری بخواند ولی به جای پاسخگویی کر شدند، و این دلیلی بر نیت
 (سوء) باطنی آنان است.
 من از پیروی هوای خویش بر آنچه گذشت پشیمانم، و اینک حسرت و شیون
 مرا بس^۲.
 ای ابا عمرو^۳ من با هرآن نیزهٔ استوار و شمشیرِ خونبار که در میان زره‌پوشان
 به چکاچک درآید به زودی به خونخواهی^۴ بر خیزم.
 تو را به قومی وا گذاشتم که ایشان خود سبب اندوه و آزرده‌جان گشتند، و من
 پس از این چه گویم؟
 تا زنده‌ام در آن شهر که تو را بدانجا کشته‌اند اقامت نگزینم و دامن‌کشان
 بر آن نگذرم.
 پس مرا خواب و آرامی نباشد تا سواران با نیزه‌ها، چون نیزاری، به جنبش در
 آیند، و تشنگی من فقط با خون آن گروه سرکش فرو نشیند.
 آنان را بدان‌سان که آسیا تفاله‌هایش را آرد می‌کند، خرد کنیم و با این همه این
 مجازات در برابر آنچه با تو کردند اندک باشد.
 و اما مرا، تا جان در بدن دارم، بدان شهر که روزی مودّتی در میان بود (به
 مسالمت) راهی نباشد.
 به زودی به کام جنگی دمام و بسی امانش بکشم، و من از این دم عهده دار

۱- متن «فریقان منها = دسته‌ای از آن شهر» و در شنهج [فریقان منهم = دسته‌ای از آن
 مردم].
 ۲- در این دو بیت صنعت التفتات، یعنی انتقال از صیغهٔ غایب به مخاطب و سپس
 به متکلم به کار رفته است. - م. ۳- ابو عمرو، کُنیة عثمان بن عفان است. همسرش
 نائلة دختر فرافسه در سوگش گوید:

و مالی لایبکی و تبکی قرابتی و قد غیبوا عَنَّا فضول ابی عمرو

۴- متن «سأنی = به زودی به سوگ نشینم و نوحه سرایم» و در شنهج [سأبنی = به زودی
 انتقام خویش را بخواهم] آمده (که با مضمون بیت مناسبتر است و به همین وجه ترجمه شد. - م.)

جنگی چنانم.

نصر گوید:

مباهات حجاج حجاج (بن صتمه) از این که عنوان امیری مؤمنان را
به معاویه داده است به مردم شام مباہات می فروخت.

نصر: صالح بن صدقه، از اسماعیل بن زیاد از شعبی که گوید:

مدت نامه نگاری میان علی در آغاز رجب از بصره به کوفه آمد و هفده ماه در
علی و معاویه و عمرو آن شهر بماند و در این مدت نامه نگاری میان او و
معاویه و عمرو بن عاص جریان داشت.

نصر گوید: در حدیث عثمان بن عبیدالله جرجانی است که گفت:

بیعت با مالک بن بیعت با معاویه در مراحل گوناگون انجام گرفت. مردم
هبیره با معاویه با وی به (صیغه شرط) مراعات کتاب خدا و التزام
به روش پیامبر او، بیعت کردند. پس مالک بن هبیره

کندی - که بدان روزگار مردی از مشاهیر شام بود و هنگام بیعت عام حضور
نداشت - به خطبه ایستاد و گفت: «ای امیر مؤمنان، (رسوم) این کشور را ناقص
و گسسته کردی^۱ و مردم را تباه ساختی و زبانزد سفیهان نمودی. عرب ما را زنده
به کردار می داند نه زنده به گفتار و ما با کارهای بزرگ و گران خود گفتار اندک
آریم^۲. پس دستت را پیش آر تا با تو، بر آنچه دوست داریم و دوست نداریم^۳،
بیعت کنم» و نخستین عربی که با او بدین صیغه (و لفظ) بیعت کرد مالک بن
هبیره بود.

۱- متن به تصحیح قیاسی «اخذجت» و در اصل به تحریف [اخرجت = بیرون بروی].

۲- یعنی: کم گوئیم و بیش کنیم. - م. ۳- با توجه به مقدمه ای که مالک بن هبیره
پرداخته و نیز بیان بعدی در شعر سکونی یعنی: به شرط آن که آنچه ما دوست داریم بکنی و
آنچه ما خوش نداریم نکنی، که در صورت اخیر بیعت ما خود بخود فسخ شده تلقی می شود. - م.

زبرقان بن عبدالله سکونی (در این باره) سرود:

معاوی أَخَذَجَتِ الخِلافةَ بِأَلْتی

شرطتَ فقد بَوَّأ لك المُلکَ مالک...^۱

قصیده

زبرقان

ای معاویه، با شرطی که پذیرفتی خلافت را ناقص کردی و مالک حکومت را برای تو مشروط ساخته است. با بیعتی گسیخته و پا در هوا که هشیاران، به دور از ضعف عقل، بکرد. مگر نه اینکه هر حکومتی که شرطی بدان پیوندد نابود شده است؟ (از آغاز) چون خانهٔ عنکبوت سست و لرزان بود، و اینک مسندهای فرمانروایی نیز از آن دور و پنهان شده. و چنان شده که به سببِ نقصِ شرط هیچ امیدی بدان نباشد و حتی مردان ناتوان هم بدان گردن نهند. ای معاویه سود حکومت ناقص چیست؟ که (حاکمان) جرعه‌های خشم را در آن نوشند و روسیاهی برند؟ هر گاه قبایل سکون و حَمِیر و تَمَدان و قبیلهٔ خفاف و سکاسک بخواهند بیعت خود را پس می‌گیرند.

نصره: صالح بن صدقه، از ابن اسحاق، از خالد خزاعی و جز او، از کسانی که گمان دروغگویی بر آنان نرود^۱، گوید:

چون عثمان کشته شد، و نامهٔ علی دایر بر عزل معاویه از

حکومت شام به دست معاویه رسید، وی بیرون آمد

و بر منبر رفت، و منادی مردم را فراخواند که گرد آیند،

چون در مسجد گرد آمدند معاویه به سخنرانی پرداخت. نخست خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش صلی الله علیه و سلم درود فرستاد و سپس گفت:

«ای مردم شام، شما می‌دانید که من، خلیفه (و حکومت یافته) امیر مؤمنان

عمر بن خطاب و خلیفهٔ عثمان هستم که مظلومانه کشته شد، و نیز می‌دانید که من

خطبهٔ معاویه
پس از قتل عثمان

۱- متن «عَمَن لایْتَهَم» = کسی که متهم به دروغگویی نیست، و در سنه ۱ (۲۵۳) [ممن لایتهم].

وَلِيٍّ خُونِ اَوِيْمٍ^۱ و خداوند در کتاب خود می گوید:

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا

و هر کس مظلوماً کشته شود ما به ولی او تسلطی دادیم»^۲.

اینک من می خواهم مرا از آنچه در ضمیر شما در مورد قتل عثمان می گذرد آگاه کنید.»

راوی گوید:

آن روز چهارصد تن یا شماری نزدیک بدان، از

سخن کعب بن
مُرّه

اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور

داشتند. پس کعب بن مُرّه سلمی برخاست و گفت:

«به خدا سوگند، من که در اینجا ایستاده ام نیک می دانم میان شما کسانی که در صحابی بودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من سابقه دارتر و مقدم ترند وجود دارند، ولی من شاهد چیزی از پیامبر خدا بوده ام که شاید بسیاری از شما شاهد آن نبوده اید. در نیمروزی بسیار گرم ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم. گفت: «بیگمان فتنه ای پدید خواهد آمد»، (همان دم) مردی پوشیده روی بگذشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «این پوشیده روی بدان روز بر راه هدایت باشد». (کعب افزود و) گفت: من برخاستم و شانه های آن عابر را گرفتم و رویش را گشودم، او عثمان بود، رویش را به جانب پیامبر خدا کردم و گفتم: ای رسول الله، این؟ گفت: «آری».

پس مردم به معاویه دست دادند و با او بر این اساس

بیعت با معاویه

بیعت کردند که در (نَهْضَتِ) خونخواهی عثمان

بر خونخواهی عثمان

فرماندهی باشد که خود طمع خلافت ندارد و سپس

۱- متن «أَنِّي وَلِيٌّ» و در شنهج [... و انا ابن عمّه و ولیّه = ... و من بسرعمو و ولی (خون)

ادیم...]. ۲- الاسراء، ۳۳

کار به شوری واگذار شود.

و در حدیث محمد بن عبیدالله، از جرجانی آمده است که گفت:

چون عبیدالله بن عمر بن خطاب در شام نزد معاویه
آمد، معاویه به عمرو بن عاص پیام فرستاد و گفت:
«ای عمرو، خداوند با آمدن عبیدالله بن عمر به شام،
عمر بن خطاب را برای تو زنده کرده، و من (مصلحت) چنان بینم که او را به
سخنرانی و دارم تا شهادت دهد که علی قاتل عثمان است، و مراد ما از او
حاصل آید.»

معاویه و
عبیدالله بن عمر

(عمرو بن عاص) گفت: نظر درست همان نظر توست. پس معاویه کس به
دنبال او (ابن عمر) فرستاد و بیامد و بدو گفت: ای برادرزاده من تو از نام پدرت
برخورداری پس به دیده‌ای باز بنگر و به کامی تمام گشاده (به آوازی رسا)
سخن گوی^۱ که مردم تو را امین می‌شناسند و سخنت را باور می‌کنند. پس [بر
فراز منبر شو و] بر علی دشنام گوی و گواهی ده که به راستی او عثمان را کشته
است. گفت: ای امیر مؤمنان^۲، دشنام‌گویی من بر او که علی پسر ابی طالب
است و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم باشد (چگونه صورت بندد)؟ و در تبار
او هم سخن نیارم گفت. و اما در دلبری او، بیگمان او دلاوری دشمن شکن است.
و اما روزگار (و رفتار) او همان است که خود نیک می‌دانی. (و من کلمه‌ای در این
موارد نتوانم گفت) ولی من ریختن خون عثمان را به‌گردن او وانمود خواهم
کرد. عمرو [بن عاص] گفت: (اساس همین است) به خدا سوگند که دُمَل را
شکافتی^۳ (و اصل خواهش ما را دریافتی).

۱- متن «و تكلّم بکَلِّ فیک» و در شنهج [و انطق بملء فیک].

۲- متن «یا امیر المؤمنین» و در شنهج [ایها الامیر = ای امیر، فقط].

۳- متن «اذأ واللّه قد نکأت القرحة = بخدا اینک دمل شکافته شده» و در شنهج [قدو اېبک
اذن نکأت القرحة = به حق پدرت سوگند اینک...].

چون عبیدالله برفت، معاویه گفت: به خدا اگر موضوع کشتن هرمرزان به دست او و ترس او بر جان خویش از جانب علی نبود، هرگز نزد ما نمی آمد. آیا ستایش گویی او را از علی ندیدی؟ عمرو گفت: «ای معاویه، چون به نیرو و مردی بر نیایی به نرمی کوش». این سخن به گوش عبیدالله رسید و چون به خطبه ایستاد گفتنیهای خود را گفت تا به آنچه قرار بود در باره علی بگوید رسید و خودداری کرد [و چیزی نگفت]. معاویه به او گفت: ای برادرزاده من^۱ بیگمان یا به عجز بیان و یا به خیانت (در قول و قرار) دچار گشتی. و او پاسخش داد: «چون دیدم مردم سخن مرا (بی چون و چرا) باور می کنند خوش نداشتم (و روا ندانستم) بر ضد مردی که عثمان را نکشته است گواهی قطعی دهم. [از این رو چیزی نگفتم]. پس معاویه او را براند و در حقش توهین کرد و وی را فاسق خواند، و عبیدالله چنین سرود:

شعر عبیدالله
معاوی لَمْ أَحْرُصْ^۲ بِخَطْبَةِ خَاطِبِ
وَلَمْ أَلْكَ عَيْبًا فِی لَوِیِّ بْنِ غَالِبٍ...

ای معاویه من در خطبه ای که ایراد کردم دروغی نگفتم^۱ و در باره دودمان لوی ابن غالب زبانه بند نیامده بود، ولی چون کسی رفتار کردم که از دشنامگویی به مردی غایب، در عراق خودداری کرده باشد. دشنامگویی آشکار من به علی به خاطر ابن عفان به بریدن کین تو زانۀ بینی^۲

۱- متن «مخافة علیّ علیّ نفسه» و در شنهج [مخافته علیاً علی نفسه]. (عبیدالله بن عمر هرمرزان را با وجود آن که اسلام آورده بود بیگناه کشته بود. - م.)
 ۲- متن «ابن اخی» و در اصل به تحریف [ابن اخ] زیرا چون منادی به کلمه مضاف به پای متکلم اضافه شود یا اثبات می شود چون «یا ابن اخی» و «یا ابن خالی» جز آن که «ابن أم» یا «ابن عم» باشد که در این دو مورد اختلاف است. ۳- متن به تصحیح قیاسی و در اصل و شنهج به تحریف [لم احرص]. ۴- متن به تصحیح قیاسی... «یُجَدِّعُ بِالشَّحْنَاءِ» و در اصل [أجدع بالشحناء] و در شنهج [کذاب و ما طبعی سجایا المكاذب] که وجه درست این تعبیر «و ما طبعی...» باید باشد (به تعبیر امثال فارسی یعنی تف سربالاست. - م.)

خویشاوندان ماتند.

اما در باره خودداری خویش اینک بی‌پروا می‌گویم که ای پسر حرب من در این مورد همراه شما نیستم^۱،

ولی آن قوم به همدستی زور آوردند و از هر سو چون نیش زدن کژدمها به زیر نیش گرفتندش^۲.

آنچه سخنور گفت^۳ برای شما خوشایند بود و شما را بد نیامد، و چون دلیری بی‌پروا به گفتار در آمد،

اما در باره ابن عفان گواهی می‌دهم که او بیگناه و در حالی که جامه توبه در پوشیده بود گرفتار شد،

حتی کندن یک مو از بدن اطرافیان او حرام بود، پس چگونه به ضربات کشنده خود او را فرو کوفتند؟

در این ماجرا زبیر را در انگیختن مردم دستی بود و طلحه نیز بدون بازیگری، سخت می‌کوشید (و از محرکان بود).

هر چند پس از آن، (طلحه و زبیر) اظهار ندامت و توبه کردند، ای کاش می‌دانستم که سرانجامشان (به آخرت) چه خواهد شد.

چون شعر وی به معاویه رسید کس به دنبال او فرستاد و وی را راضی و به

خویشتن نزدیک کرد و گفت: «از تو همین مرا بس».

نسر، از عمر بن سعد، از ابی‌رواق (که ابن عمر بن مسلم ارحمی نامه‌ای در برابر نامه‌ای از معاویه به علی، در امارت حجاج به او داده) گوید:

ابو مسلم خولانی^۴ با مردمی از روستاهای شام [پیش

از حرکت امیر مؤمنان علیه السلام به صفین] نزد

معاویه آمدند و به او گفتند: ای معاویه بر چه پایه‌ای با

آمدن ابو مسلم
خولانی نزد معاویه

۱- این بیت در شنهج نیامده، و در مصراع اول هم تحریفی دارد.

۲- متن «و لکنه قد قرب القوم جهده». و در شنهج [و لکنه قد حَرَّبَ القوم حوله = آن قوم گردش انبوه آمدند]. ۳- مراد از سخنور خود عبیدالله بن عمر است. - م.

۴- ابو مسلم خولانی زاهد شامی، موسوم به عبدالله بن ثوب - و گفته‌اند، ثوب یا ابن آثوب و پاره‌ای گویند: ابن عوف و ابن مشکم، و نیز گویند نامش یعقوب بن عوف بوده - از کسانی

علی پیکار می‌کنی که ترا نه صحبت و نه خویشاوندی (با پیامبر اکرم) و نه هجرت و نه سابقه‌ای چون او باشد؟ به ایشان گفت: من با علی از آن‌رو پیکار نمی‌کنم که مدّعی صحابی بودن و هجرت و قرابت و سابقه‌ای چون او هستم. ولی شما خود به من بگویید، آیا نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شد؟ گفتند: چرا. گفت: پس باید وی قاتلان عثمان را به ما واگذارد تا ایشان را به قصاص آن (خسرون ناروا) بکشیم و (در آن صورت) میان ما و علی جنگی نخواهد بود. گفتند: پس نامه‌ای [به او] بنویس تا افرادی از ما [نزدش] برند. پس این نامه را به علی نوشت و به ابومسلم خولانی سپرد، ابومسلم پس از تقدیم نامه به علی به خطبه برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

خطبهٔ ابومسلم
خولانی

«اما بعد، تو به (تصدّی) کاری برخاستی و عهده‌دار آن شدی که خداوند در صورتی که خود انصاف

ورزی و داد دهی، آن را برای دیگر کس نخواهد. اما عثمان در حالی کشته شد که مسلمان و مظلوم و حرمتش واجب بود، پس قاتلان او را به ما سپار، و تو امیر و فرمانروای مایی، و اگر یکی از مردم با تو مخالفت ورزد ما همه دست‌یاری خود را به تو دهیم و زبانمان گواو توست و تورا عذر و حجّت باشد (که به درخواست و اصرار ما تسلیمشان کردی).»

ابومسلم و علی

علی به او گفت: فردا نزد من آی و پاسخ نامه‌ات را بستان. او برفت و چون روز دیگر باز آمد تا پاسخ

است که آهنگ دیدار پیامبر اکرم کرد ولی به دیدار آن حضرت کامیاب نشد و تا زمان یزید بن معاویه بزیست. ← تقریب التّهذیب، ۶۱۲ و المعارف، ۱۹۴. در نسخه اصل [الخولانی] آمده ولی درست آن چنان که در شنهج (۳: ۴۰۷) آمده «الخولانی» منسوب به خولان، یکی از قبایل یمن است. ۱- متن «فلیدع الینا» و در شنهج [فلیدع الینا = به ما تسلیم کند]. ۲- «مُخْرِمًا» یعنی دارای حرمت و صاحب ذمه بود، یا آن‌که وی را در آخر ذی‌الحجه (که ماه حرام یا ماه احرام بستن حج بود... م.) کشتند، و ابو عمرو گوید: یعنی روزه‌دار بود و نیز گوید ←

نامه‌اش را بستاند، مردم از مضمون نامه‌ای که آورده بود آگاه شده بودند، پس گروهی شیعیانِ سلاحپوش از صبحگاه مسجد را انباشته بودند و بانگ می‌زدند: ما همگی ابن عفان را کشته‌ایم [و این بانگ را تکرار می‌کردند]. به ابو مسلم اجازه ورود دادند و خدمت امیر مؤمنان علی آمد که پاسخ نامه‌اش را بگیرد و به وی گفت: اینک گروهی را دیدم که تو را با وجود آنان فرمانی نباشد. گفت: چه دیدی؟ گفت: به این گروه خبر رسیده بود که تو قصد آن داری که قاتلان عثمان را به ما سپاری، بانگ و فریاد بر آوردند و سلاح پوشیدند و ادعا کردند که همگی قاتلان عثمانند. علی گفت: «به خدا سوگند من یک لحظه هم نخواستم آنان را به تو سپارم، این کار تمام شده است و با توجه به آنچه خود دیدی مرا بایسته است که ایشان را نه به تو و نه به دیگری نسپارم».

پس نامه را گرفت و بیرون آمد و می‌گفت: اینک پیکار نیک آمد. (که چاره‌ای از آن نیست).

نامه معاویه به علی علیه السلام چنین بود:

نامه معاویه
به علی

بسم الله الرحمن الرحيم. از معاویه بن ابی سفیان
به علی بن ابی طالب. سلام بر تو، من نزد تو خداوند
را که جز او خدایی نیست (فرا یاد آرم و) ستایش کنم. اما بعد، همانا خداوند به
دانایی خویش محمد را برگزید و او را امین وحی و فرستاده خود نزد
آفریدگانش قرار داد، و از مسلمانان یارانی برای او برگزید او را به وسیله ایشان
حمایت کرد و هر يك از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام نزد او
بایگانهایی داشتند. برترین ایشان در اسلام و خیر اندیش ترین آنان در راه خدا

یعنی خود چیزی را بر خویش حلال نکرده بود. و شعری که صاحب اللسان، (۱۳: ۱۵) آورده
است: قتلوا ابن عفان الخليفة محرماً و دعا فلم ارمله مقتولا به تمام این مفاهیم تفسیر شده.
و نیز ← خزانه الادب (۵۰۳-۵۰۴). ۱- این نامه در العقد (۱۰۷: ۳) نیز آمده است.

و برای پیامبرش، خلیفه بعد از او بود و خلیفه جانشین او و سومی، خلیفه مظلوم عثمان بود، که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی. و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آلهایی که از دل بر می کشیدی و در تأخیر تو از بیعت با آن خلفا در یافتیم (و می دیدیم) که به سان کشاندن هیون فحلی حلقه در بینی (به قهر و جبر) کشانده می شدی، تا با اکراه با ایشان بیعت می کردی. پس از بیعت بسه هیچیک از آنان بیش از پسر عمت، عثمان حسد نمی بردی، در حالی که او به سبب خویشاوندی و دامادیش (با رسول الله ص) و باجناق با تو) بیش از آنان استحقاق داشت که با وی چنان نکنی، با او قطع رحم کردی و نکوییهایش را زشت شمردی و مردم را بر ضدش برانگیختی و نهان شدی و چهره نمودی، تا آنکه گروهی بر او تاختند و سپاهی همدست بر ضدش نظام یافت و در حرم پیامبر خدا اسلحه به رویش کشیدند و در کنار تو، در یک محله، او را کشتند و تو بانگ و فریاد را از سرای او می شنیدی و لسی به گفتار یا کردار خود هیچ دستی نجنبانیدی که شک و تهمت (مشارکت خود را در قتل او) از خویشتن دور کنی. صادقانه سو گند می خورم، اگر در ماجرای او موضعی می گرفتی و حتی یک بار کاری می کردی که گزند مردم (مهاجم) را از او باز داری، یک تن از ما هم تو را متهم نمی ساخت و (مردم) مخالفت و گردنکشیهای تو را بر ضد عثمان از یاد می بردند. گذشته از این هواداران عثمان از آن رو بر تو بد گمانند که تو قاتلان عثمان را پناه داده ای و اینک همانان یاران و دستیاران، و دست و بازو، و نزدیکان و راز نویسندگان تو هستند. به من گفته اند که تو خود را از خون او بری می دانی، اگر راست می گویی دست ما را بر قاتلانش گشاده دار تا ایشان را بکشیم، آنگاه (برای بیعت با تو) ما شتابنده ترین [مردم] به سوی تو خواهیم بود. و گرنه تو و یارانت را جز شمشیر نسزد. سو گند به خداوندی که خدایی جز او نیست

مادر کوه و صحرا و بیابان و دریا در پی قاتلان عثمان بتازیم تا خداوند ایشان را (به دست ما) بکشد یا جانهای ما (بر سر این سودا) به خداوند پیوندد. و السلام.

علی علیه السلام به او نوشت:

نامه‌ی علی
به معاویه

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده‌ی خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، آن مرد خولانی نامه‌ی تو را آورد که در آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کرده و از نعمتی که خداوند، از هدایت و وحی، بدو بخشیده سخن گفته بودی. سپاس خدای را که وعده‌ی او را راست آورد و پیروزی را برایش به کمال رساند^۱ و دستش را بر کشورهای گشود و بر دشمنان^۲ و بدگویان چیره‌اش کرد، او را بر کسانی از قوم خودش که بر او تاختند و کینه ورزیدند و دروغ‌گویی‌شان خواندند و دشمنی‌ها نشان دادند و بر بیرون‌راندن او و یاران [و خویشان] همدست شدند و عرب را بر ضدش برانگیختند و برای پیکار با او بسیج کردند و در کارش با نهایت سرسختی پای فشردند و عرصه را بر او تنگ ساختند، غالب فرمود و امر خدا، در حالی که بر همه‌ی آنان ناگوار بود، پیروز بر آمد، در حالی که، ای پسر هند، پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان خود وی بودند و از قوم او آن که بدو نزدیکتر بود بیشتر له‌جاست می‌کرد مگر آن کس که خداوند معصومش نگه داشته بود. به راستی روزگار نکته‌ی شگفتی را در باره‌ی تو از ما پنهان داشته بود، اینک تو خود آن را بر روز دادی و رسوایی فرودی، آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدای تعالی را در حق پیامبر خود صلی الله علیه و سلم و در مورد ما به خود ما خبر دهی، و چونان کسی گشتی که خرما به هجر (و زیره به کرمان) برسد، یا کسی که استاد تیراندازی خود را به مسابقه بخواند. و یاد کردی که خداوند از

۱- متن «تم له النصر» و در شنهج [و ایده بالنصر].

۲- متن «اهل الیداء» و در اصل به تحریف [العدی] و در شنهج [العداوة].

مسلمانان یاورانی برای او برگزید و به وسیله ایشان یاریش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاههایی بود و - ادعا کردی - برتر از همه ایشان در اسلام و نیکخواهترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه و جانشین آن خلیفه بوده‌اند. به جان خودم که پایگاه آنان در اسلام بزرگ است و لطمه بر آن دو، زخم سختی بر پیکر اسلام باشد؛ خدا آن هر دو را پیامرزد و به بهترین پاداشی جزایشان دهد^۱. و نوشتی که عثمان در فضل، سومین فرد بود^۲. اگر عثمان نیکوکار بوده خدا در برابر نیکیش به او پاداش خواهد داد و اگر بدکار بوده پرورگار بسیار آمرزنده‌ای را خواهد دید که بزرگی هیچ گناهی بیش از گستردگی و شمول بخشش و آمرزش او نیست. به حق خدا، مرا امید چنان است که آنگاه که خداوند به مردم به اندازه فضایلشان در اسلام و نیکخواهی ایشان نسبت به خود و پیامبر خود نصیبی عطا فرماید، سهم ما بیشتر باشد. همانا وقتی محمد صلی الله علیه و سلم مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت کرد ما - اهل بیت - نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم و سألها بر همان اعتقاد بودیم، در صورتی که در ربع مسکون (و بر پهنه زمین) هیچیک از اعراب، جز ما ایمان نیاورده بودند، پس قوم (قریش) خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را برکنند و بارانده‌ها را بر دلان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال باز داشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند^۳ و بر ما دیده بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر (ضد) ما برافروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و

۱- متن «و جزاهما باحسن الجزاء» و در شنهج [و جزاهما احسن ما عملا = آن دو را به بهتر از آنچه کردند پاداش دهد].

۲- متن «ثالثاً» و در شنهج [تالیاً = پس از آنها].

۳- متن «واجلسونا الخوف» و در اصل [واجلسوا... آمده، یعنی ما را ملزم بدان ساختند.

← شنهج (۳۰۴، ۳) وجه درست آن در شنهج (۳۰۳، ۳ و ۳۰۸) آمده است.

خرید و فروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به ایشان سپاریم تا او را بکشند و بدو مثل زنند (که عبرت دیگران باشد) و ما از ایشان جز از موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم (وامان فقط منحصر به ایام حج بود)، پس خداوند ما را بر حمایت از او و دفاع از حریم و نگهداشت حرمت او و نگهبانی از او، با شمشیرهای خود، در تمام ساعات هـولناک شبانه روز^۱ مصمم داشت، مؤمنی ما از این پیامردی امید ثواب داشت و کافرمان نیز به سبب خوریشی و ریشه‌دودمانی خود از او حمایت می‌کرد. اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند زیرا یا به سبب هم‌پیمانی، ریختن خونشان بر (کفار) ممنوع بود یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند. و به هیچکس چنان گزندی که از سوی قوممان متوجه ما بود نرسید، چه آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند. این امری بود که خدا خواسته بود چنان باشد، سپس به پیامبر خود فرمان هجرت داد و از آن پس به وی اجازه داد با مشرکان بجنگد. چون نبرد سخت می‌شد و تکاوران را به میدان می‌خواندند، اهل بیت او به پا می‌خاستند و وی ایشان را جلو می‌انداخت و دیگر یاران خود را، در پناه ایشان که سپر بسلا شده بودند، در برابر تندی پیکانها و تیزی شمشیرها حمایت می‌کرد، پس عبیده^۲ در جنگ بدر، و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ مؤته^۳ کشته شدند، و کسی که اگر می‌خواست نامش را ذکر می‌کردم^۴ آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون

۱- متن از روی شنهج «باللیل والنهار» و در اصل [واللیل والنهار].

۲- عبیده بن حارث بن مطلب بن عبدمناف، و او نخستین کسی است که در اسلام برایش پرچم بستند. ← الاصابه ۵۳۶۷ پیامبر اکرم پس از آن همسر وی، زینب دختر خزیمه را به زنی گرفت. ۳- از غزوات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است. - م.

۴- مراد، خود امام علی علیه‌السلام است که برای پرهیز از خودستایی نام خویش را نمی‌برد. - م.

شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چندین بار پذیرا بودند و بدان نایل آمدند، جز آنکه مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این يك (که نامش را نمی‌برم) به تأخیر افتاد. و خدا ایشان را غریق احسان خویش کرد و به سبب اعمال صالحانه‌ای که از پیش تقدیم داشتند بر ایشان منت نهاد. و هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان آنان کسی خدا را در فرمانبرداری از پیامبر او، نیکخواهتر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمان‌تر، و در محنت و سختی و به گاه شدتِ خطرِ بردبارتر، و در جایگاههای ناگوار به همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان که برای تو نام بردم شکیباتر بوده باشد. مهاجران را نکویهای بسیار بود که می‌دانیم^۱، خداوند بسی بهتر از اعمال نیکِ آنان بدیشان پاداش دهد. تو از رشک بردن من برخلفا و تأخیرم از (بیعت با) آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفתי. اما (در باره) گردنکشی، پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد؛ و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان، من در این مورد از کسی پوزش نمی‌خواهم (و نیاز به عذرآوری ندارم)؛ زیرا چون خداوند، که یادش شکوهمند است، جان پاك پیامبرش صلی الله علیه و سلم را باز گرفت، قریش گفتند: امیر از ما باید، و انصار گفتند: امیر از ما باشد. سپس قریش (به استدلال) گفتند: محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از ما است پس ما بدین فرماندهی سزاوارتریم، و بر اثر آن انصار این حق را برای آنها شناختند و ولایت و سلطنت را به ایشان سپردند. اگر آنان حق خود را به مناسبت پیوندی بیش از انصار با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه می‌کردند، در واقع نزدیکترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله سزاوارتر از همه آنها بود. و گرنه انصار را در میان عرب نصیبی بیشتر در حکومت بود. (به هر تقدیر) نمی‌دانم آیا صحابه

۱- متن «خیر کثیر نرفه» و در شهبج (۴۰۹،۳) [خیر کثیر یعرف = خیر بسیاری که همگان می‌شناسند و می‌دانند].

در این مورد که حق مرا گرفته‌اند (خطایی نکرده‌اند) و از این عیب منزّه و سالمند؟ یا انصار ستم کرده‌اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آنچه سلب شده همان حقّ من است، و آن را به خدا وا گذاشتم که از ایشان درگذرد. اما آنچه از کار عثمان و اینکه من پیوند خویشاوندی خود را با او گسستم یاد کردی و از تحریکات من بر ضد او سخن گفتی، به راستی عثمان آنچه را خبرش نیز به تو رسیده خود کرد، و مردم [از آن] ماجرای ساختند که دیده و شنیده‌ای. من به کلی از آن ماجرا برکنار بودم، مگر آنکه بخواهی تهمت بزدی، پس هرچه خواهی و تو را بایسته است تهمت بزن. اما آنچه در باره قاتلان عثمان نوشتی، من در این باب نیک نگریسته و جوانب آن را سنجیده‌ام و صلاح نمی‌دانم که ایشان را نه به تو و نه به دیگری تسلیم کنم. به جان خودم، سوگند می‌خورم که اگر تو از گمراهی و جداطلبی خود باز نایستی به زودی خواهی دید که آنان خود، تو را می‌جویند، و این بارگران را که تو حتی در بیابان، نه «در دریا و کوه و دشت»^۱، به دنبال ایشان بگردی از شانه‌ات بر می‌دارند. هنگامی که مردم ابوبکر را به سرپرستی خویش می‌گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو سزاوترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می‌خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کُفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می‌شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته‌ای و اگر چنین نکنی خداوند (مرا) از تو بی‌نیازی دهد. والسلام^۲.

۱- اشاره به عهد و سوگند معاویه که گفته بوده: «ما، در دریا و کوه و دشت به دنبال قاتلان عثمان می‌گردیم تا آنان را قصاص کنیم». - م.

۲- پایان بخش دوم، از نسخه اصلی عبدالوهاب.

نصر بن مزاحم، از عمر بن سعد، از اسماعیل بن یزید، و حارث بن حصیر،
از عبدالرحمن بن عبید بن ابی الکنود که گفت:

چون علی خواست آهنگک عزیمت به شام کند،
مهاجران و انصاری را که با او بودند فرا خواند و
خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «اما بعد، همانا شما
مردمی فرخنده رأی و نیکو شکیب و حقگو و مبارک
کردار و درست فرمانید. ما آهنگک آن داریم که بر دشمن خویش و خصم شما
لشکر کشیم، از این رو رأی مشورتی خود را به ما باز گوید.»

رایزنی علی با مهاجران
و انصار پیش از
لشکر کشی به شام

هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص برخاست و خدا را
بدانچه سزد سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «اما
بعد، ای امیر مؤمنان، من بر احوال آن قوم آگاهی
تمام دارم، ایشان همه باتو و شیعیان تو دشمنند و با کسی همراهند که دنیاپرستی را
می جوید، و ایشان با تو می جنگند و بیکار می کنند^۱ و از هیچ کوششی فرو گذار
نباشند^۲، بر سر دنیا مجادله می کنند و از (انفاق) آنچه در دست دارند دریغ
می ورزند. آنان را هیچ دستاویزی جز این نیست که نادانان را به بهانه خونخواهی
عثمان بن عفان^۳ بفریبند. دروغ می گویند، انتقام خون او را نمی خواهند^۴ بلکه
طالب دنیایند. ما را (موج وار) به سوی ایشان به حرکت در آر^۵. اگر به حق پاسخ
مثبت دادند، مراد حاصل است و گرنه پس از حق و ورای آن، جز گمراهی نباشد،

رأی هاشم بن
عتبۀ

۱- متن به تصحیح قیاسی «مجاهدوك» و در شنهج (۲۷۸:۱) [و مجادلوك] و شاید [مجالدوك] =
جنگ تن به تن با تو کنند (چنان که گلابدیا تورهای رومی هموردی می کردند. - م.) باشد.

۲- متن «لا یبقون» و در شنهج به تحریف [لا یبقون].

۳- متن «من الطلب بد عثمان بن عفان» و در شنهج [من طلب دم ابن عفان].

۴- متن «لیسوا بدمه یشأرون» و در شنهج [لیسوا لدمه ینفرون] = برای خونخواهی او به
گردآوری نفرات نپرداخته اند].
۵- متن «فسرنا الیهم» و در شنهج [انهض بنا الیهم] =
ما را به سوی ایشان برانگیز و بتازان].

و اگر جز دو دستگی و جدایی را نمی‌خواهند، که همین گمان بر آنان می‌رود^۱ (دلیل لشکر کشی تو بر آنان موجه باشد). به خدا سوگند، به نظر من آنها بیعت نخواهند کرد و در میان ایشان کسی است که به سبب ارتکاب منهیات از او اطاعت می‌کنند (تا آنجا) که اگر (همو) امر (به معروف) کند دیگر سخنش را نشنوند^۲.

نصر: عمر بن سعد، از حارث بن حصیره، از عبدالرحمن بن عبید بن ابی‌الکنود:

رأى عمار بن
ياسر
عمار بن ياسر برخواست و خدا را چنان که سزد یاد
کرد و ستایش نمود و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر
توانی حتی يك روز درنگ نکنی پس [چنان کن]،
پیش از شعله‌ور شدن آتشی که تبهاران افروخته‌اند و قبل از آن که بر پراکنده-
سازی و جدایی افکنی (میان مسلمان) اتفاق نظر یابند ما را به سویشان گسیل‌دار و
آنان را به رهیابی و نصیب بردن از سعادتشان دعوت کن. اگر پذیرفتند نیکی‌بخش
می‌شوند و اگر امتناع کردند جز جنگ ما بهره‌ای ندارند، و به خدا سوگند که
ریختن خون آنان و کوشش در جهاد با ایشان بیگمان نزدیکی به خداست و خود
کرامتی از جانب اوست.»

و در این حدیث آمده است که:

رأى قیس بن
عباده
آنگاه قیس بن عباده برخواست و خدا را
سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «ای امیر مؤمنان،
ما را شتابان بر سر دشمن در آر و (از جنگ) مگریز^۳.
به خدا سوگند که پیکار با آنان مرا خوشتر از نبرد با ترکان و رومیان است زیرا

۱- متن «فذلك الظن بهم» و در شنهج [فذاك ظنی بهم = که من بر ایشان چنین گمان برم].
۲- مراد معاویه است که اگر به فرض محال امر به معروف هم کند چون دنیاپرستانی مثل عمرو بن عاص به خاطر ارتکاب منهیات گردد او جمع شده‌اند، سخنش را نپذیرند. - م.
۳- متن «ولا تعرد» و در شنهج [ولا تعرج = لنگی مکن].

اینان (که به ظاهر مسلمانند) در دین خدا رنگ و نیرنگ زدند و دوستان خدا را، از مهاجران و انصار و تابعان نکوکار که از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بودند خوار و خفیف ساختند. چون بر مردی (از این طراز) خشم گرفتند او را به زندان افکندند و زدند و اسیر حرمان کردند و یا تبعید نمودند. (ربودن) سهم و غنیمت ما در نظر ایشان حلال است و خود ما - به پندار آنان - بردگانیم^۱»

نصر گوید: یعنی بنده زرخید.

پیران انصار، از جمله خزیمه بن ثابت، و ابو ایوب انصاری و جز این دو به او گفتند: ای قیس چرا بر پیران قوم خود پیشی گرفتی و قبل از ایشان آغاز سخن کردی؟ گفت: من از فضل شما نیک آگاهم و شأنتان را بزرگ می‌شمارم، اما همان کینه‌ای که هنگام یادآوری از دسته‌بندیها و پدید آمدن احزاب (مخالف اسلام) در سینه شما موج می‌زد، در درون من به جوش آمد (و از سخن گفتن چاره‌ای نداشتم).

رأی سهل بن حنیف
پس (پیران انصار) به یکدیگر گفتند (به هر حال) باید
مردی از ما بر خیزد و پاسخ امیر مؤمنان را به نمایندگی
جماعت ما بگوید.

آنگاه به سهل بن حنیف گفتند برخیز. سهل برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «ای امیر مؤمنان، ما با هر که تو با او صلح کنی بر سر صلحیم و با هر که تو با او بجنگی در جنگیم، و رأی ما همان رأی توست و ما چون سر پنجه دست تو (و در اختیار تو) هستیم. ما چنین مصلحت بینیم که در این مورد با مردم کوفه سخن گویی و به ایشان فرمان بسیج دهی و ایشان را آگاه کنی که خداوند در این کار چه فضیلتی بدیشان مرحمت کرده؛ زیرا

۱- متن «القطین» = خدم و حشم و پیروان و مملوکان، که در حکم ابزار جاندار محسوب می‌شدند. - م.

ایشان اهل شهر و سرزمین و قاطبهٔ مردمند که اگر با تو همراه شوند و در خط تو در آیند و در آن راستا بپایند هر کس دیگر را بخواهی و بجویی با خود همداستان بینی. اما ما، هیچیک با تو اختلافی نداریم، هرگاه ما را بخوانی پاسخت دهیم و هر دم بفرمایی فرمانت بریم».

نصر: عمر بن سعد، از ابی مخنف، از زکریا بن حارث، از ابی خشیش^۱، از مبداء که گفت:

خطبهٔ علی در رفتن به صفین

علی بر فراز منبر به خطبه ایستاد، و من هنگامی که مردم را تشویق می‌کرد و به لشکر کشی به صفین برای پیکار با شامیان امر می‌فرمود پای منبر بودم. نخست به سپاس و ستایش خدا پرداخت و سپس گفت: «پیش به سوی دشمنان [خدا]. پیش به سوی دشمنان] سنتها و قرآن، پیش به سوی بازماندهٔ احزاب، قاتلانِ مهاجران و انصار.»

رای آربد
فزاری و اشتر

بعد مردی از بنی فزاره که او را آربد می‌خواندند برخاست و گفت: «آیا می‌خواهی ما را بر سرِ برادران خویش، مردم شام بتازانی که آنان را به خاطر تو بکشیم، همان گونه که ما را بر سر برادرانمان، مردم بصره راندی و ایشان را کشتیم؟ هان، به خدا که ما دیگر چنان نکنیم». پس اشتر برخاست و گفت: ای مردم، به راستی این کیست؟^۲ مرد فزاری گریخت و مردم سر در پی او نهادند، و در بازار مال فروشان به چنگش آوردند و چندان به مشت و لگد و پاشنهٔ نیام شمشیر^۳ کوفتندش که بمرد، و نزد علی آمدند و به او گفتند: ای امیر مؤمنان، آن مرد کشته

۱- شنهج (۲۷۹:۱) [ابی خشیش - با خاء].

۲- متن «من لهذا» و در شنهج [من هذا المأزق = این ناهنجار گوی کیست؟].

۳- «نعال سیوفهم» = کفشک نیام شمشیر، قطعه آهن یا نقره‌ای که پایین غلاف شمشیر به روی جرم نصب می‌کنند.

شد. گفت: کدام کس او را کشت؟ گفتند: (تیره) همدان، همراه گروهی از دیگر مردم^۱. گفت: پرداخت خونبهای کسی که در غوغا کشته شود و قاتلش معلوم نباشد از بیت‌المال مسلمانان است.

و علاقة تيمی (به شعر) گفت^۲:

اعوذ برّی أن تکون منّیتی کما مات فی سوق البراذین أربد...
پناه می برم به خدایم از اینکه مرگ من آن گونه باشد که «اربد» در بازار مال-
فروشان بمرد.
تیره همدان به زیر ضربات پاشنه شمشیرش گرفتند و چون دستی از رویش بلند
می شد دستی دیگر بر او فرود می آمد.

راوی گوید:

خطبه اشتر اشتر برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:
«ای امیر مؤمنان، آنچه دیدی گامت را سست نکند و آنچه از زبان آن تیره بخت خائن شنیدی تو را از یاورِ ما به خویش نو مید
نسازد. تمام مردمی را که می بینی همه طرفدار تو اند و از تو به خویشتم نمی پردازند
و پس از تو زندگی و بقایی برای خود نمی خواهند. اگر خواهی ما را بر سر
دشمن بتاز. به خدا سوگند کسی که بهراسد، از مرگ نجات نیابد، و به آن کس
که زیستن را دوست دارد بقایی نبخشند و چیز نگون بخت به امید واهی زندگی
نکند. و همانا ما را دلیلی آشکار از پروردگاران به دست است که هیچکس تا
اجلش نرسد نمیرد، پس چرا با قومی بدان گونه که امیر مؤمنان وصفشان کرد
نجنگیم که دسته ای از آنها [دیروز] بر گروهی از مسلمانان هجوم برده و خدا را
خشمگین کرده و زمین را با کردار ناپسندشان تیره و تار ساخته و سهم نیکوی

۱- متن «و فیهم شویة...» و در شنهج [و معهم شوب...].

۲- در شنهج به جای آن آمده [فقال بعض بنی تیم اللات بن ثعلبة = یکی از افراد قبیلۀ بنی تیم
لات بن ثعلبه گفت].

آخرشان را به اندك كالای دنیا فروخته‌اند؟»

علی علیه السلام گفت: «راه (حق)، راهی است همگانی، و مردم در شناخت حق یکسانند، و هر کسه در خیراندیشی برای عموم به رأی خویش اجتهاد کند (ثواب) آنچه نیت کرده از آن اوست و تکلیف خود را انجام داده است.» سپس از منبر به زیر آمد و به خانه خود رفت.

نصر: عمر بن سعدگفت: ابو زهیر عبسی، از نصر بن صالح مرا حدیث کرد که:

رای حنظله بن
ربیع

چون علی علیه السلام به مردم فرمان حرکت به شام داد، عبدالله بن مُعتمّ عبسی و حنظله بن ربیع تمیمی با دو گروه انبوه از غطفان و بنی تمیم بر امیر مؤمنان وارد شدند. تمیمی به او گفت: «ای امیر مؤمنان، ما به خیراندیشی نزد تو آمده‌ایم و نظر ما نظری به سود توست آن را رد مکن زیرا رأی ما با تو و همراهان توست. درنگ کن و به این مرد (معاویه) نامه بنویس، و در پیکار با مردم شام شتاب مکن زیرا به خدا من نمی‌دانم و معلوم نیست که چون رویاروی شوید پیروزی از آن کدام و شکست نصیب که خواهد بود.»

رای عبدالله بن
مُعتمّ

آنگاه ابن مُعتمّ برخاست و سخن گفت، و گروهی که با آن دو آمده بودند سخنانی از همان دست گفتند. وی (ابن معتم) خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «اما بعد، همانا خداوند وارث سرزمینها و بندگان است، و پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه باشد، و همه به سوی او باز می‌گردید. او حکومت را به هر که خواهد دهد و از هر که خواهد باز ستاند و هر که را خواهد چیره کند و هر کسه را خواهد خوار و زبون سازد. اما شکست (واقعی) بر [گمراهان و] عاصیان است خواه پیروز شوند یا دیگران بر آنها پیروز آیند. به خدا سوگند این سخنان را (که طرفداران لزوم جنگ گفتند) از کسانی می‌شنوم که در آنها چنان

ملکه تشخیصی نمی‌بینم که کار نیکی را نیک شناسند و کار ناشایستی را ناروا شمارند (و خوب را از بد تمیز دهند).»

متهم کردن حنظله بن
ربیع و عبدالله بن معتم
پس معقل بن قیس یربوعی ریاحی برخاست و سوی
(امام) آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، به خدا سو گند
که اینان از راه خیرخواهی نزدت نیامده‌اند و جز به

فریبکاری حضورت نرسیده‌اند، از آنها بپرهیز که دوستماترین دشمنانند.»

و بعد مالک بن حبیب به (امام) گفت: «ای امیر مؤمنان، به من خبر رسیده
که این حنظله با معاویه مکاتبه دارد، او را به ما بسیار که زندانش کنیم تا تونبردت
را به پایان رسانی و باز گردی.»

عیاش بن ربیعه و قائد بن بُکیر نیز که هر دو از بنی عبس بودند حضور علی
ایستادند و گفتند: ای امیر مؤمنان، این رفیق ما، عبدالله بن معتم، خود به ما خبر
داده که با معاویه مکاتبه دارد، پس یا تو خود او را زندانی کن یا دست ما را بر او
باز گذار که به زندانش افکنیم تا نبردت را به پایان رسانی و باز گردی. و آن دو
(حنظله و عبدالله) بی‌پای می گفتند: آیا این است پاداش کسی که به سود شما نظری
داده^۱ و رأی مشورتی خود را در مورد ماجرای که میان شما و دشمنتان می گذرد باز
گفته است؟» علی به آن دو گفت: «خدا میان من و شماست، و من شما را بدو و
می گذارم و در برابر شما بدو اعتماد می کنم، هر جا خواهید بروید.» اندکی بعد،
علی به دنبال (همین) حنظله بن ربیع، معروف به حنظله کاتب^۲ که از اصحاب

۱- متن از روی شنهج (۲۸:۱) «نظر لکم» و در اصل [نصر کم = شما را یاری داده].

۲- حنظله بن ربیع (یا ربیعه) بن صیفی، برادرزاده اکثم بن صیفی حکیم عرب است. يك یار
برای پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌ای نوشت و از این رو «کاتب» نامیده شد چه آن زمان
نویسندگان در میان عرب اندک بودند. وی از کسانی بود که روز جنگ جمل از یاری به علی
علیه السلام باز ایستاد و هموست که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «یهود را روزی و
مسیحیان را روزی ویژه است کاش ما هم روزی خاص خود می‌داشتیم.» پس سوره جمعه (که نماز
جمعه را مقرر داشت) نازل شد. ← الاصابه، ۱۸۵۵ و المعارف، ۱۳۰

(پیامبر اکرم) بود فرستاد، (و چون بیامد) به او گفت: ای حنظله، آیا بر ضد منی یا با منی؟ گفت: نه بر ضد توام و نه با تو هستم. گفت: پس چه می‌خواهی؟ گفت: خواهام که مرا به رُها^۱ بفرستند زیرا خود فرجی باشد، در آنجا درنگ می‌کنم تا این جریان سپری شود.

سر نوشت حنظله بن
ربیع و عبدالله بن معتم
پس نیکان بنی عمرو بن تمیم که وابستگان او بودند از
این گفتار وی سخت خشمگین شدند و او بدیشان
گفت: به خدا سوگند که شما نمی‌توانید در دینم مرا
بفریبید. رهایم کنید که من از شما داناترم. گفتند: به خدا سوگند اگر همراه این
بزرگمرد و با ما نیایی نمی‌گذاریم فلان زن - همسرش - و فرزندش با تو بیایند؛
و اگر خلاف این اراده کنی تو را می‌کشیم. پس برخی از قوم وی او را از آن
معرکه نجات دادند و به خاطر او شمشیرهایشان را از نیام کشیدند. وی گفت: مهلتم
دهید [تا] بیندیشم. پس به منزل خود رفت و در به روی خویش بست تا چون شب
در آمدسوی معاویه گریخت و بسیاری از مردان قومش نیز به دنبال او افتادند و ابن
معتّم نیز بدو پیوست تا نزد معاویه آمد، و یازده تن از مردان قوم ابن معتّم بسا او
رفتند. از مردان قوم حنظله نیز بیست و سه تن با او رفتند، ولی آن دو به همراهی
معاویه نجات‌یافتند و تمام دیگر افراد هر دو گروه نیز از نبرد کناره گرفتند. حنظله
هنگامی که نزد معاویه می‌رفت گفت:

يَسْأَلُ غَوَاةٌ عِنْدَ بَابِي سِوْفَهَا وَ نَادَى مَنَادٍ فِي الْهُجِيمِ لَأَقْبَلَا...

گردنکشانی بر در خانه‌ام شمشیر می‌کشند و منادی بانگ هجوم در می‌دهد که
روی آورید.

من شما را با سرسخت‌ترین گروه‌ها می‌گذارم که سر مخالفت دارند و هر چه
بگویید هرگز نه، به شما گویند: آری.

۱- رُها = شهری در منطقه جزیره، میان موصل و شام.

راوی گفت:

چون حنظله گریخت علی فرمان داد تا خانه‌اش را ویران کنند، و سالار تمیم، بکر بن تمیم و شَبْت بن ربیع ویرانش کردند و (حنظله) در این باره سرود:

ایار اکبأ إِمَّا عَرْضَتْ فَبَلَّغَنِّ مُغْلَغَلَةً عَنِّي سِرَاةَ بَنِي عَمْرٍو...

ای پیک سوار اگر به بازگفتن شرح حال پرداختی این پیام را از من به سران بنی عمرو برسان:

شما را سفارش به خداشناسی و نیکوکاری و تقوی می‌کنم و اینکه در حوادث ناگوار نه به بکر بنگرید،

و نه به شَبْت بینی گشاده که گویی شتری است که چهره پر پشم و موی در شوره گیاه زرد نهاده^۱.

تشویق معاویه و نیز در تشویق معاویه بن ابی سفیان گفت:

ابلیغ معاویه بن حرب خَطَّةً
و لِكُلِّ سَائِلَةٍ تَسِيلُ قَرَارُ...

طرحی را به آگاهی معاویه بن ابی سفیان برسان، و (بدان که) هر سیل خروشان را فرونشستی باشد.

ما پستی و ذلتی را که در این کار بر ما تحمیل می‌شود نمی‌پذیریم تا انصار کشته شوند،

چنان که خونشان به خونتان شسته شود و خانه‌هایشان در برابر خانه‌هایتان ویران گردد^۲،

۱- متن «ازبُ جِمالٍ فی مُلَاجِئَةِ صَفَرٍ» و در شنهج [قد غار لیلۃ النفر] است و در حاشیه اصل آمده [قد دعا لیلۃ النفر] و اشاره بر آن است که در نسخه‌ای دیگر چنین آمده، و وجه درست این هر دو ضبط: [قد رغا...=در شب نحر، کف برده‌ان آورده] باشد.

۲- متن «و کما تبوء دِمائهم بدمائکم و کما تُهدمُ بالِدیارِ دِيارُ» و در اصل: [و تجر قتلاهم بقتلی حروب و کما یقدم بالِدیارِ دِيارُ=و کشتگان نشان به عوض کشتگان (شما) در آوردگاه بر زمین کشیده شوند، و چنان که (تخریب) خانه‌ها را به جای خانه‌ها جلو اندازند]. ضبط متن از نسخه شنهج (۲۸۵:۱) گرفته شده و در حاشیه نسخه اصل که اشاره به نسخه‌ای دیگر است نیز نگاشته شده، [و کما تبوء دِمائهم بدمائکم].

و زنانشان سر برهنه مشاهده شوند که بر خونهای لخته شده (مردان خویش) بانگ شیون بر آورده‌اند.

نصر: عمر بن سعد، از سعد بن طریف از ابی‌المجاهد، از محل بن‌خلیفه که گفت:

عدی بن حاتم طایی [در برابر علی علیه السلام]

خطبه عدی بن
حاتم

برخاست و خدا را به عباراتی که او را سزد سپاس
کرد و بر او ستایش راند و سپس گفت: «ای امیر

مؤمنان، جز از روی دانش سخن نگفتی، و جز به سوی حق فرا نخواندی، و جز به راه هدایت رهنمون نیامدی. اگر مصلحت‌بینی^۲ که با آن قوم درنگی کنی و لختی مهلت دهی تا نامه‌های تو بدیشان رسد و فرستادگان بر آنها وارد شوند، چنان کن. اگر پذیرفتند، درست رفته و ره یافته‌اند^۳ و عافیت و مسالمت برای ما و ایشان میدانی فراختر است. و اگر به تجزیه‌طلبی ادامه دادند و از گمراهی بازنگشتند، بر سرشان بتاز. آنگاه است که ما از پیش راه بهانه را بسته و آنچه در توان داشته‌ایم ایشان را به حق فرا خوانده‌ایم. به خدا سوگند که عنایت الهی از آنان دورتر و شکستشان به حول و قوت خدا بر ما آسانتر از شکست دادن آن گروهی است که دیروز در ناحیه بصره^۴ با آنان جنگیدیم. چه، حق برای اینان روشن شده است و ترکش گفته‌اند، و ما رکاب کش به‌جنگشان بتازیم تا بدانچه از ایشان خواستاریم نایل آییم و رضای خداوند را در آنچه اراده اوست به دست آریم.

۱- متن «و لهنّ من علیّ الدّماء خوار» و در شنهج [من ثکل الرجال خوار = از داغ مرگ مردان شیون است]. و «خوار» در اصل بانگ گاو و گوسفند باشد (و کنایه از بانگ و شیونی سخت بلند است. - م.)
 ۲- متن «فان رأیت» و در شنهج (۲۸:۱) [و لکن اذارأیت = ولی اگر مصلحت دیدی].
 ۳- متن «یصبیوا و یرشدوا» و در شنهج [یصبیوا رشهدم = به رهیابی خود درست رسیده‌اند].
 ۴- مراد اصحاب جمل هستند. - م.

خطبه زید بن
حصین طایی

آنگاه زید بن حصین طایی - که از رداپوشان^۱ پارسا بود - برخاست و گفت: سپاس خدای را، چنان سپاسی که خود پسندد، و خدایی جز خداوند؛ پروردگار ما نیست، و محمد فرستاده خدا، پیامبر ماست. اما بعد، به خدا سوگند اگر ما شکی در جنگ با دشمنان خود داشته باشیم اندیشه و تأمل برای ما سودی ندارد که آنان را همچنان واگذاریم و بدیشان فرصت دهیم. و کارها جز به تباهی نینجامد و کوشش جز در گمراهی به هدر نرود. و خداوند گوید:

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

اما نعمت پروردگارت را (که مقام نبوت و تقرب کامل به خدا یافتی) آشکارا بر امت بازگو؟»

به خدا سوگند که ما در مورد خون آن کس که اینان به خونخواهی بر خاسته اند^۲ لحظه‌ای تردید نکردیم، چگونه با پیروان سنگدلش که در اسلام کم نصیب و یاران ستم و ستمگر و استوارکنندگان پایه‌های جور و تجاوزند^۳، و در شمار مهاجران و انصار و تابعان نیکوکار نیز نیستند، مدارا کنیم؟

اعتراض مرد طایی
به زید بن حصین

آنگاه مردی از قبیله طئی برخاست و گفت: ای زید بن حصین، آیا سخن خواجه ما عدی بن حاتم ناهنجار بود؟

۱- اصحاب البرانس، بُرنس = ردایی با کلاهی سه گوش پیوسته بدان است که آن را اصطلاحاً در فارسی، مأخوذ از ترکی باشلق یا باشلیق گویند و پارسایان و نساك صدر اسلام می پوشیدند. تیره‌ای از روحانیون ارتدکس مسیحی نیز چنین پوشی دارند. - م.

۲- الضحی، ۱۱ - مرادش با استناد به آیه شریفه این است که حضرت علی علیه السلام نیز نعمت مقام ولایت و امامت خود را بازگوید. - م.

۳- متن «فیمن یتغنون دمه» (و مراد عثمان است. - م.) و در شنهج [فیمن یتبعونه = در مورد کسی که ایشان از او پیروی می کنند]. - م. متن «مسددی اساس الجور» و در شنهج [و اصحاب الجور و العدوان...].

راوی گوید:

زید گفت: هیچیک از شما در حق عدی آگه‌تر از من نیستید، ولسی من، گرچه دیگر مردم خشمناک شوند، از گفتار حق باز نمی‌ایستم.

راوی گوید:

عدی بن حاتم گفت: راه یکی است، و مردم در حق یکسانند. پس هر که برای خیرخواهی عموم اجتهادی به رأی کرد (و نیت حق داشت) تکلیف خود را به جای آورده است.^۱

نصر: عمر بن سعد، از حارث بن حصیر^۲ که گفت:

ابو زیب
و علی

ابو زیب بن عوف^۳ بر علی در آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر ما به راه حق می‌رویم، در واقع این تو بودی که ما را ره نمودی و نصیب خیرمان فزودی، و اگر به بیراه می‌رویم پشت تو سنگین‌بارتر و گناهت بزرگتر از گناه ماست. تو به ما فرمودی که به جنگ این دشمن روی آریم و ما رشته دوستی خود را با آنان گسستیم، و با ایشان اعلان دشمنی کردیم. مراد ما از این کار چنان که خدا می‌داند [اطاعت از توست] و در ضمیر ما نیز همان است. آیا راهی که ما می‌سپاریم راه روشن حق نیست؟ و آیا آنچه دشمن ما در پیش گرفته است گمراهی و گناهی بزرگ نیست؟»

علی گفت: «[بلی] من گواهم که تو به یآوری ما، در دعوتی که کردیم، به راه

۱- در شنهج پس از عبارت «از گفتار حق باز نمی‌ایستم» دنباله آن یعنی «راوی گوید: عدی بن حاتم گفت راه یکی است... تا آخر.» نیامده، و این عبارت یا در نسخه اصل اضافی است یا عدی بن حاتم به گفته علی علیه السلام که پیشتر در صفحه ۱۳۵ گذشت تمثیل جسته است.

۲- شرح حالش در صفحه ۱۵ متن گذشت. در اصل [حضیره] که تحریف است و در حاشیه اصل که اشاره به نسخه‌ای دیگر است [خ: حضین] که مطابق ضبط شنهج (۲۸۵:۱) آمده ولی درست نیست.

۳- در شنهج همه جا [ابو زینب].

افتادی و در یاری دادن به ما نیت درستی داری، رشته دوستی خود را از آنان گسسته و چنان که گفتی با ایشان اعلان دشمنی داده‌ای. به راستی که تو دوستدار خدایی و در راه خرسندی او شناور^۱ و رهگذار و در فرمانبرداری او شتابان و گام سپار، تو را مژده باد ای ابازیب».

عمّار بن یاسر به او گفت: ابازیب گام استوار دار و در مورد آن گروه‌های دشمن خدا و پیامبرش تردید مدار.

راوی گوید:

ابوزیب گفت: من دوست داشتم که دو گواه از این امت بر پرسشی که از او (علی) کردم و برایم اهمیت داشت چون شما دو تن^۲ داشته باشم که برایم گواهی دهند.

راوی گوید:

عمّار [بن یاسر] بیرون آمد و می گفت:

سیروا الی الاحزاب اعداء النّبّی سیروا فخیّر الناس اتباع علی...
به سوی آن گروه‌های دشمن پیامبر به پیش تازید، به پیش! که بهترین مردم پیروان علی هستند.
اینک زمان آن رسیده که بر کشیدن تیغهای مشرفی^۳ و تاختن سواران و جولان نیزه‌های سمه‌ری^۴ سخت نیک است.

۱- متن «تسیح» و در شنهج [تسیح، از سباحه].

۲- مراد از دو شاهد = دو گواه به قیامت است که یکی امام علیه السلام و دیگری عمّار بن یاسر، یا دیگری غیر از عمّار باشد. - م.

۳- منسوب به «مشارف» نام محللهایی در سرزمین عرب است که شمشیر نیکو می ساختند. - م.

۴- سمه‌ری = نیزه‌های ساخته شده از چوبی سخت، یا منسوب به سمه‌ری که شهرت داشته است. - م.

عمر بن سعد از ابی‌روق، گفت:

رایزید بن قیس یزید بن قیس
و زیاد بن نضر مؤمنان، ما را سازوبرگ^۱ و افرادی است که

نیرومندترین مردمانند^۲ و در میان ما ناتوان و ناقص-
اندام و بیماری نباشد. بفرمای که منادی تو مردم را ندا دهد که به اردوگاه خود در
نُحَيْلَه در آیند؛ که رزم آور نه آن است که خسته و خواب‌آلود باشد و نه آن است
که چون فرصتی یابد به دشمن مهلت دهد و به مشاوره در آن، وقت گذراند، و کسی
نیست که جنگی امروز را به فردا و پس فردا به تأخیر افکند.

آنگاه زیاد بن نضر گفت: ای امیر مؤمنان یزید بن قیس خیراندیشی کرد و
آنچه شایسته و نیکو می‌دانست گفت. پس بسه خدا تو کل کن و بدو اعتماد دار و
ما را برای ارشاد و کمک نزد این دشمن بفرست که اگر خداوند به خیر آنان اراده
فرموده باشد از چون تویی، با چنان سابقه‌ای که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تقدیمی
که در اسلام و خوبشاوندی محمد صلی‌الله‌علیه و آله داری، روی نتابند. و اگر
توبه نکردند و نپذیرفتند و جز جنگ بسا ما را نخواستند، ما جنگیدن با آنان را
بسیار آسان می‌دانیم و امیدواریم همان‌گونه که خداوند برادرانمان را دیروز به
خاک افکند ایشان را نیز به دست ما به خاک هلاک افکند.

رای عبدالله بن سپس عبدالله بن بُدَیل بن ورقاء خزاعی برخاست و
بُدَیل گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر آن گروه خدا را

می‌خواستند و از بهر خدا کار می‌کردند، با ما مخالفت
نمی‌ورزیدند. ولی آنها در واقع برای فرار از مساوات (و تقسیم عادلانه اموال بین
مسلمانان) و از سر مال‌دوستی و تنگ نظری و انحصار طلبی در سلطنت خویش

۱- متن «نحن علی جهاز...» و در شنهج [اولو جهاز= صاحبان سازوبرگ].

۲- متن «اکثر الناس اهل قوه» از روی شنهج (۲۸۱:۱) و در اصل [القوة...].

و ناگواری از جدا شدن از دنیایی که به دست دارند، و بر پایه کینه‌ای که در وجودشان نهفته و عداوتی که در دلشان احساس می‌کنند، و به خاطر لطماتی که تو، ای امیر مؤمنان در گذشته به آنها زده‌ای و پدران و برادرانشان^۱ را بدان روزهای گذشته کشته‌ای، با ما می‌جنگند.»

سپس روی به جانب مردم کرد و گفت: چگونه معاویه با علی، که برادرش حنظله و دائش و لید و جدش عتبه را به یکجا کشته است بیعت کند؟ به خدا سوگند گمان نمی‌کنم که چنین کنند^۲، و به آرامی و سادگی برای شما مردمی سرب‌راه نخواهند شد مگر آن که نیزه‌ها بر سرشان شکسته و شمشیرها برگردنشان خُرد شود و پیشانیهایشان با تیغه آهنین بشکافد و آنگاه کار بین دو گروه (به حکم شمشیر) سامان یابد.

نصر: عمر بن سعد، از عبدالرحمن، از حارث بن حصیره^۳، از عبدالله بن شریک که گفت:

اندرز علی به
حجر بن عدی
و عمرو بن حمق
حجر بن عدی و عمرو بن حمق بیرون آمدند و به اظهار تنفر و لعنت بر شامیان پرداختند. علی به ایشان پیام فرستاد: از آنچه در باره شما گزارش می‌دهند دست بکشید و نزد من بیایید. (چون آن دو آمدند) گفتند: ای امیر مؤمنان، آیا ما حق نداریم؟ گفت: چرا. [گفتند: آیا آنان بر باطل نیستند؟ گفت: چرا]. گفتند: پس از چه رو ما را از دشنامگویی به آنان باز داشتی؟ گفت: «بر شما روا ندانستم که نفرینگر و دشنامگو باشید، و فحش دهید و اظهار نفرت کنید. ولی اگر کردارهای زشت آنان را توصیف می‌کردید و می‌گفتید:

۱- متن «و اخوانهم» و در شنهج [و اعوانهم = و یارانشان].

۲- متن «ما اظنُّ أن يفعلوا» و در شنهج [ما اظنهم يفعلون].

۳- در شنهج [حصین] ← آنچه در صفحه ۱۵ گذشت.

رفتار آنان چنین و چنان و کردارشان چنین و چنان بوده، سخنی درست‌تر گفته و عذری رساتر آورده بودید و [اگر] به جای نفرین بر آنها و اظهار بیزاری خود از آنان (این گونه دعا می‌کردید) و می‌گفتید: بار خدایا خون ما و ایشان را مریز و میان ما و آنان سازشی به سازگاری آنها برقرار فرما و آنان را از گمراهیشان به راه هدایت باز آر تا پاره‌ای از آنها که حق را نمی‌شناسند بشناسندش و آن که به گردنکشی و ستم پرداخته از پافشاری در آن دست کشد، این مرا خوشتر و برای خود شمای نیکوتر می‌بود». عمرو بن حمق گفت: راستی را، ای امیر مؤمنان، به خدا من نه از آن رو تو را دوست دارم و نه به آن سبب با تو بیعت کرده‌ام که میان من و تو خویشاوندی است و یا قصد دریافت مالی دارم که تو به من دهی یا خواستار چیزی هستی و تسلطی هستم که نامم بدان بر آید، بلکه از آن روست که من تو را به پنج ویژگی دوست دارم: این که تو پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و نخستین کسی هستی که به او ایمان آورده و همسر سرور بانوان امت، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، و پدر خاندان پاکسی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به جای نهاده و بزرگترین مرد مهاجران هستی که سهم عمده در جهاد، از آن توست. و روا بود من به جابه‌جا کردن کوههای بلند و استوار و بر کشیدن آب^۲ در یادهای سرشار و انباشته مکلف می‌شدم تا چنین (خجسته) روزیم می‌رسید که در کاری دوستانت را تقویت کنم و دشمنت را زبون سازم، راستی را که من نتوانسته‌ام تمام و کمال، حق بزرگی را که تو برگردن من داری، چنان که باید ادا کنم.

امیر مؤمنان (به دعا) گفت: بار الها، دل او را به نور تقوی روشن دار و وی

- ۱- هر چند این کلمه در اصل و شنهج نیست ولی چون پیوند عبارت بدان است به قیاس، در متن آمده است.
- ۲- متن از روی شنهج (۲۸۱:۱) «و تَزَحُّ البُحُور» در اصل [و انزح] که درست آن همان وجه مصدری است.

را به راه راست برگمار^۱ (و خطاب به او گفت) ای کاش در سپاه من صد تن چون تو می بودند. حُجر گفت: ای امیر مؤمنان، بنابراین تو را به خدا، سپاه خود را پاکسازی کن و از شمار آنان که با تو نیرنگ می بازند بکاه.

سپس حُجر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، ما فرزند جنگ و مرد پیکاریم، کسانی هستیم که سر در پی جنگ نهیم و از آن بهره گیریم. جنگ ما را آزموده و ما خود، جنگ را آزموده ایم. ما را همدستانی با شایستگیهای جنگی، و قبیله ای پر شمار و اندیشه ای آزموده (و فکری سنجیده و) و تحملی ستوده است. زمام، به فرمانبرداری از تو و شنوایی فرمان تو سپرده است. اگر به خاورمان کشانی رو به خاور آریم و اگر به باخترمان خوانی جانب باختر شویم و هر فرمان که تو فرمایی همچنان کنیم. علی گفت: «آیا رأی تمام افراد قوم تو چون رأی توست؟» گفت: «من از ایشان جز نیک ندیده ام، و اینک این دو دست من است که از جانب ایشان به شنوایی فرمان و اطاعت از تو و نیک پاسخی به تو فرامی آرم و در دست تو می نهیم» علی به او گفت: خیر باشد.

نصرت گفت: در حدیث عمر بن سعد آمده است که:

علی به کارگزاران خود نامه هایی نگاشت. از جمله
به مخنف بن سلیم نوشت:

سلام بر تو، من خدا را نزد تو سپاس گویم که خدایی
جز او نیست. اما بعد، همانا جهاد با کسی که از حق

سر تافته و از خدا برگشته، و غنودن در خواب کوردلی و گمراهی را اختیار کرده، بر آگاهان دلان واجب است. به راستی، خدا از کسی که خرسندی او را بجوید خرسند می شود و بر آن که راهی خلاف این پوید و از فرمان او سر بتابد خشم آورد. ما

نامه علی به
کارگزار خود
مخنف بن سلیم

۱- متن «... إلى صراط المستقیم» و در شنهج [الی صراطک المستقیم = به راه مستقیمت...].

اینک همت بر آن گماشته‌ایم که بر سر آن گروه بتازیم که در میان بندگان خدا برخلاف آنچه خداوند وحی فرموده رفتار کردند، عواید عمومی را به انحصار خود در آوردند و حدود الهی را تعطیل کردند، حق را کشتند و فساد را در زمین آشکار کردند و گسترده‌تر شدند، تبهکاران را به جای مؤمنان به کار گماشتند و اگر خدادوستی خطر بزرگ کارهایشان را گوشزد آنان کرد دشمنش داشتند و تبعیدش کردند و محرومش نمودند، و اگر ستمگری در ستمکاری یاریشان کرد دوستش گرفتند و به خود نزدیکش ساختند و بدو نیکی نمودند. در ستمگری پای فشردند و بر کردار خلاف همدست و همداستان شدند. دیری است که از حق روی تافته و بر گناه همکاری کرده و ستم روا داشته‌اند. چون این نامه من به تو رسد، موثق‌ترین یارانت را به نظر خود به جای خویش بگمار و خود نزد ما بیا تا این دشمن را در جای مناسب دریابی و امر به معروف و نهی از منکر کنی و به اردوی حق پیوندی و از باطل دوری‌گزینی؛ زیرا ما و تو را از پادشاه جهاد بی‌نیازی نباشد، و خدا ما را بس که نیکو کار گزار است، و لاجول و لا قوۃ الا بالله العلیّ العظیم. و (این نامه را) عبدالله بن ابی رافع به سال سی و هفتم نوشت.

مخنف، حارث بن ابی حارث بن ربیع را در اصفهان؛ و سعید بن وهب را - که هر دو از قبیله او بودند - در همدان بگماشت و خود روانه شد تا با علی در صفین حضور یافت.

علی، ابن عباس را در بصره به جای خود گماشته بود.	نامه‌ای علی به
عبدالله بن عباس نامه‌ای به علی نوشت و اختلاف نظر	ابن عباس در
مردم بصره را به وی گزارش داد، از این رو علی به او	باره اختلاف مردم
نوشت:	بصره

از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبدالله بن عباس.
اما بعد، ستایش نثار خدایی که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر خواجه ما

محمد بنده و فرستاده او^۱. هم اکنون فرستاده تو نزد من آمد و آنچه را در مورد مردم بصره یاد کردی و چیزهایی را که پس از عزیمت من از آنان دیدی و شنیدی (باز گفت)^۲. اینک من تو را از وضع آن مردم آگاه می‌کنم: آنان در وضع کسی هستند که یا به چیزی امیدبخش دل بسته و یا از مجازاتی می‌ترسد (و در حالت امید و بیمند). پس آن را که به سبب امید دل‌بستگی دارد با مراعات عدل و انصاف و نیکی به او تشویق کن؛ و آن را که هر اسی به دل دارد عقده ترس از دل بگشای، زیرا جز در دل اندکی از آنان فرمانروایان بصره را شأن و عظمتی^۳ نبوده است. این دستور مرا به کار بند و از آن در مگذر، و بدان قبیله از ربیعه احسان کن^۴ و به هر کس از جانب توست (نیز) چندان که توانی، ان شاء الله، نیکی کن. والسلام. (این نامه را) عبدالله بن ابی رافع^۵ در ذی القعدة سال سی و هفتم نوشت.

نامه علی به
اسود بن قطنه
و (نیز به اسود) نوشت: از بنده خدا علی، امیر مؤمنان
به اسود بن قطنه. اما بعد، بیگمان هر که از آنچه پندش
دهند سود نجوید، از (خطرات) باقی مانده نرهد و

کسی که شیفته دنیا شد بدان خرسند و دل‌بسته شود، در حالی که دنیا اعتماد را نشاید؛ پس از آنچه گذشته عبرت آموز تا در آنچه (از زندگی) باقی مانده (از گناه و خطا) بر حذر مانی. برای مسلمانان شیرۀ انگوری پبز که دو سوم آن رفته

۱- در متن و اصل لفظ «اما بعد» در اینجا نیز تکرار شده و در شنهج نامه با [اما بعد فقد قدم علی...] آغاز می‌شود. ۲- در شنهج [و قرأت کتابک تذکر فیہ حال اهل البصرة و اختلافهم بعد انصرافی عنهم] و نامه‌ات را که در آن حال مردم بصره و اختلاف ایشان را پس از عزیمت من از آنجا یاد کرده بودی خواندم].

۳- در اصل و متن «فی قلوبهم عظم» است و شاید «عصم، جمع عصام» ریسمانی که بدان چیزی را محکم بندند» بوده باشد. (و به این وجه احتمالی یعنی: رابطه قلبی استواری در میان نبوده است و مردم بصره بیشتر فرمانروایان خود را از صمیم قلب دوست نداشته و با آنها یکدله نبوده‌اند. م.) ۴- ظاهراً قبیله‌ای که بیش از دیگران شکایت داشته‌اند. - م.

۵- دبیر و کاتب امیر مؤمنان علیه السلام که بیشتر مکاتبات رسمی آن حضرت را تحریر می‌کرد. - م.

(و پاك) شده باشد^۱. سپاهیان را که به ما علاقمندند فزونی بخش و برای آنان جیره و وجه کفافی معین مقرر دار. همانا فرزندان را بر ما حقی است و در خانواده کسانی هستند (که در صورت ناخرسندی آنها) بیم نفرین از جانب آنان می‌رود، در صورتی که آدمی باید (با همگان) به شایستگی رفتار کند^۲، والسلام.

نامه‌ی علی به
عبدالله بن عامر
و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم
از بنده‌ی خدا علی، امیر مؤمنان به عبدالله بن عامر.
اما بعد، به راستی بهترین مردم در پیشگاه خدای
عز و جل کسی است که در فرمانبرداری از خدا در آنچه بر او واجب است یا از
آن نهی شده آماده‌تر و در گفتن حق، هر چند تلخ بود، گویاتر باشد زیرا حق
است که آسمان و زمین بدان برپاست. و باید نهانت چون عیان و حکمت یکسان
و راهت مستقیم باشد؛ راستی را که بصره فرود آمد نگاه ابلیس است. بردست هیچک
از آنان دری مگشای که ما و تو یارای بستنش را نداشته باشیم، والسلام.

نامه‌ی علی
به ابن عباس
و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم
از بنده‌ی خدا علی، امیر مؤمنان به عبدالله بن عباس.
اما بعد، بنگر از غلات مسلمانان و غنائم متعلق به ایشان

۱- بیان حکم فقهی تطهیر شیره انگور است که تا دو سوم آن تبخیر نشود پاك و حلال نباشد. در اینجا کنایه از آن است که چون احسانی به مسلمانان می‌کنی باید از مال حلالی باشد که خمس و زکوة و دیگر وجوه واجب را از آن کسر کرده و قبلاً پرداخته باشی، و کنایه از آن است که باید حکومت تو بر مسلمانان بی غل و غش و خالصانه و بر وجه حلال باشد. - م.
۲- مراد اینکه سپاهیان ما چون فرزندان و افراد خانواده مایند که حقوق واجبی بر ما دارند و در صورت عدم تأدیه این حقوق بیم نفرین و نافرمانی از جانب آنها می‌رود. به تعبیر دیگر به گفته‌ی سعدی:

زر بنده مرد سپاهی را تا سر بدهد
و گرش زر ندهی سر بنهد در بازار
و دیگر جای گوید:

چو دارند گنج از سپاهی دریغ
دریغ آیدش دست بردن به تیغ. - م.

چه اندازه نزد تو گرد آمده، آن را میان کار گزاران خود قسمت کن تا بی نیازشان سازی، و باقی مانده آن را نیز نزد ما بفرست تا میان کار گزاران خود قسمت کنیم، والسلام.

(و نیز به او) نوشت:

از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبدالله بن عباس. اما بعد، آدمی را آنچه از دست نرود شادمان کند، و بر از دست رفتن چیزی که هر چند کوشد بازش نیابد اندوه خورد. پس باید شادمانی تو به خاطر چیزهایی از قبیل حُسن حکومت و پیروی از منطق و روش درست باشد که پیشاپیش (به سرای جاوید) فرستاده‌ای و باید اندوهت بر چیزهایی از همین دست باشد که در پیشگاه خداوند از کف داده‌ای. آنچه را از دنیا از دست داده‌ای رها کن و بر آن اندوه بسیار مخور و بدانچه از دنیا نصیبت شده نیز چندان دلشاد مباش، و باید اندیشه‌ات متوجه (عالم) پس از مرگ باشد، والسلام.

نامه علی به
فرماندهان سپاه

و به فرماندهان سپاه نوشت: بسم‌الله الرحمن الرحیم
از بنده خدا علی، امیر مؤمنان: فرمانروا را آن سزد که
آن نعمت که به وی رسیده و آن حکومت که به او
اختصاص یافته وی را نسبت به فرمانبردارانش دگرگون نسازد (و مغرورش نکند)،
و آنچه خدا به فزونی نصیبش کرده او را به نزدیکی بیشتر و دلجویی فزونتر از
بندگان خدا وا دارد. هلا (بدانید)، حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی،
رازی را از شما پنهان ندارم و جز در حکم شرعی، کاری بی مشورت شما
نگذرانم و پرداخت حقوقی را که شایسته شماست به عهده تأخیر نینفکنم، و چیزی
از آن نگاهم، و (دیگر) این که شما در حق، نزد من یکسان باشید. اگر چنین کردم
خیرخواهی نسبت به من و فرمانبرداری از من بر شما واجب است. پس از

دعوت من سرنتابید و در اصلاح دینتان، با دستمایه گرفتن از دنیای خود، کوتاهی نکنید و هر طاعتی را که برای خداست به جای آرید و زندگانی خود را بهبود بخشید و درگردابها، به حق‌جویی غوطه‌ور شوید و (در راه خدا) از سرزنش هیچ ملامتگری پروا نکنید. اگر از پاییدن بر این آیین خودداری کنید، در نظر من هیچکس خوارتر از فردی از شما که چنان کند نیست. آنگاه وی را چنان کیفی دهم که هیچ ارفاقی در آن نباشد. پس این (حقوق) را از فرماندهان خود بگیرید و (حق) آنان را نیز از جانب خود ادا کنید. خداوند کار شما را نیکو دارد، والسلام.

نامه‌ای علی به
عاملان خراج

و به عاملان خراج^۱ نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم
از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عاملان خراج.

اما بعد، به راستی هر که از آنچه ناگزیر سرانجام در رسد^۲ نهراسد، دستمایه‌ای^۳ که او را (از عذاب آخرت) نگاهدارد از پیش نفرستاده است. و هر که از هوای نفسش پیروی کند و آنچه را که سرانجام نیکش را می‌داند اسیر نفس پرستی سازد، بیگمان به زودی در شمار پشیمانان در خواهد آمد. هلا (بدانید) که نیکبخت‌ترین مردم در جهان کسی است که از آنچه می‌داند او را زیان دارد روی بگرداند و بدبخت‌ترین مردم کسی است که از هوای خود پیروی کند. پس عبرت بگیرید و بدانید شما را فقط آن چیزی به دست ماند که از پیش (به سرای جاوید) فرستاده‌اید، و آنچه را جز آن باشد (و ره توشه

۱- متن «امراء الخراج = فرماندهان خراج» (که مراد مأموران مالیات است. - م.) و در نهج البلاغه به شرح ابن ابی الحدید (۱۱۵۴) [اصحاب الخراج]، (و در نهج البلاغه به شرح و ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۷۵ [عماله علی الخراج = کارمندانش بر خراج] آمده که به اصطلاح امروز «پیشکاران دارایی» باشند. - م.)

۲- مراد مرگ محتوم است. - م. ۳- مراد توشه آخرت از خیرات و صالحات باقیات است. - م.

آخرت کرده باشید به قیامت) چنان خواهید که کاش میان شما و آن (اندوخته کردار زشت) فاصله‌ای بسیار دور می‌افتاد، و خداوند (پیشاپیش) شما را از (عذاب) خود بر حذر داشته است، که خداوند بر بندگان بسیار دلسوز و بس مهربان باشد. و بدانید که آنچه در آن کوتاهی کرده‌اید^۱ به زیان شماست و آن (ذاتی) که (رضایش) را جسته‌اید (خود) اندک خواه و کم توقع^۲ و پاداشش بسیار بزرگ و ارزشمند است^۳. و اگر در آنچه نهی شده است، از قبیل ستم و تعدی، کیفری نباشد که از آن بترسند، در پاداش او چنان سودی است که هیچکس را عذری برای چشم‌پوشی از چنان سود هنگفتی نیست^۴؛ پس رحم کنید تا بر شما رحم و رحمت آرند، و آفریدگان خدای را میازارید و بیش از طاقتشان مکلف ندارید، و بسا مردم به انصاف رفتار کنید و بر گذراندن نیازمندیهایشان شکیبایی کنید، زیرا شما گنجوران مردمید. هر گز در بانان و نگهبانان و پرده‌داران را میان خود و مردم مانع نسازید و از شنیدن (مستقیم) نیاز هیچ نیازمندی روی مپوشانید که (دیگران به نحو غیر مستقیم) گزارش آن را به شما رسانند. و کسی را بجای دیگر کس مگیرید مگر آن که خود ضامن و عهده‌دار کار او شده باشد، و نفس خود را بر شکیبایی بر آنچه مایه شادمانی (اُخْرَوِی) است و ادا دارید و از کُندکاری و تأخیر در خیر بپرهیزید که موجب پشیمانی است، والسلام.

- ۱- مراد طاعت و اعمال صالحانه است و در این مورد، بیشتر ناظر بر انجام وظیفه خراجگیری و اخذ مالیات است. - م. ۲- (متن «... إِنَّ الدَّيَّ طَلَبْتُمْ لَيْسِرَ كِهْ اِگر به صینه مجهول باشد یعنی؛ وظیفه‌ای که از شما خواسته‌اند بسیار آسان است. - م. ۳- در هیچ ابلاغه [ان‌ها کلفتم لیسیر] = آنچه به انجامش مکلف شده‌اید سهل و اندک است. - م. ۳- زیرا یک حسنه را ده چندان پاداش می‌دهد. - م.
- ۴- یعنی به فرض که منتهیاتی چون ستمگری و تعدی و اجحاف، کیفری نمی‌داشتند پاداش ترک آنها و ثواب انجام واجبات چنان سودمند است که هیچ خردمندی نمی‌تواند، و معذور نیست از آن همه سود چشم پوشد. - م.

نامه‌ی علی
به معاویه

و به معاویه نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
از بنده‌ی خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی‌سفیان.
سلام بر آنکس که راه هدایت سپارد. من خداوندی را
نزدت می‌ستایم که خدایی جز او نیست. اما بعد، به راستی، تو دنیا و رفتار آن را
با دنیاداران دیده و از گذشته‌ی آن آگاه شده‌ای، و بهترین چیزی که از دنیا باقی ماند
همان است که بندگان راستین در گذشته راه درستش را پیموده‌اند (و صالحات
باقیات بر جای نهاده‌اند). و هر که دنیا را برای دلبستگی و عشق به آخرت
فراموش کند فاصله‌ی زیادی میان آن دو بیابد. و بدان، ای معاویه تو ادعای امری را
کرده‌ای که نه از نظر پیشگامی (در پذیرفتن اسلام) و نه از نظر دوستداری
خالصانه و ولایت، شایستگی آن را نداری و دم از امر آشکار و واضحی نمی‌زنی
که برتری تو در آن شناخته شده باشد و گواهی هم، از قرآن و عهد و منشوری، از
پیامبر خدا بر مدعای خود نداری^۱. پس آنگاه که پرده‌های دنیایی را که در آن به
سر می‌بری از پیش رویت برگیرند چه خواهی کرد؟ دنیایی که چنین در نظرت
آراسته جلوه کرده^۲ و تو به لذات آن دل بسته‌ای و در آن (لختی) میان تو و دشمنی
سختکوش و سیمج میدان تهی مانده است^۳، بدین خوشنمایی دروغین، دنیا نفست
را به خود مشغول داشت و تو را به سوی خود خواند، و تو پذیرفتی؛ و زمامت

۱- نفی این همه از جانب امام علی‌ه السلام از معاویه ضمناً بدان معناست که برعکس تو، من از تمام این ادله اثبات ولایت خود برخوردارم. - م.

۲- متن به تصحیح قیاسی «بَهَجَتْ بَزِیْنَتِهَا = زیور خود را شادمانه آشکار کرده؛ و در اصل به تحریف [انتهت...= پایان داد] و در شنهج (۴۱۰،۳) [تَبَهَجَتْ] آمده و ابن ابی الحدید گویند: «بَهَجَتْ بَزِیْنَتِهَا = صارت ذات بهجة = دارای طراوت و سرور افزا گردیده؛ ولی من چنین صیغه‌ای در فرهنگها نیافتم.

۳- مراد از دشمن سخت‌کوش و لجوج هرگت است که تا زمان اجل، یعنی تا مهلتی معین گریبان آدمی را نکیرد، و میدان را برای جیولان نفس شخص غافل برایش تهی و بلامنازع گذارد. - م.

را کشید، به دنبالش رفتی؛ فرمانت داد، اطاعتش کردی! دست از این کار بدار،^۱ و خود را برای حسابرسی آماده کن، زیرا به زودی باز دارنده‌ای قویدست چنان از حرکت بازت دارد که هیچ سپری جان پناحت نباشد.^۲ و شما ای معاویه (و آل ابی سفیان)، کی با فقدان سابقه‌ای نیکو و نداشتن فضل و شرفی مقدم بر قوم خود، زمامدار رعیت یا فرماندار این امت بوده‌اید؟ پس برای آنچه (دیر یا زود) تو را در خواهد یافت^۳ دامن بر چین^۴ و دست شیطان را بر خود باز مگذار که هر چه خواهد با تو کند که من می‌دانم خدا و پیامبرش راستگویند. (پس باید) از پیوند و وابستگی به پیشینه شقاوت به خدا پناه بریم. و اگر چنین نکنی تو را به آنچه نفست از آن غافل نگه داشته است آگاه کنم^۵، به راستی که تو فرو رفته در ناز و نعمتی هستی که شیطان جایش را در دلت یافته و در آن مأوی گزیده و چون خون درر گهایت به گردش در آمده است، و بدان که اگر اختیار امر تعیین (ولایت) با مردم می‌بود یا به دست آنها سپرده شده بود بر ما رشک می‌بردند و به سبب واگذاری آن به ما، بر ما منت می‌نهادند ولی این حکم کسی است که با زبان پیامبر راستگوی تصدیق شده‌اش بر ما منت نهاده. و کسی که پس از شناخت و مشاهده دلیل، تردید کند رستگار نشود. بارالها میان ما و دشمنمان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

- ۱- متن از روی شنهج (۴۰۹:۳) «فَأَقْبَسَ عَنِ هَذَا لِمَرٍّ» و در اصل [فَأَقْبَسَ مِنْ هَذَا لِمَرٍّ = از این کار نومید شو].
- ۲- متن «لَا يُجِنُّكَ مِنْهُ مِجَنٌّ» و در شنهج [مَالَا يَنْجِيكَ مِنْهُ مُنْجٌ = که نجات دهنده‌ای از آن نجات نبخشد] و شارح گوید: [و یروى؛ و لا ينجيك مِجَنٌّ = و روایت شده: سپری نجات ندهد. و «مِجَنٌّ» سپر باشد. و روایت نخست درست‌تر است].
- ۳- مراد مرگ محتموم و بازخواست آخرت است. - م.
- ۴- دامن برچیدن به معنی دامان بر کمر زدن و کنایه از آماده شدن برای انجام کاری است. - م.
- ۵- متن «مَا أَغْفَلُكَ مِنْ نَفْسِكَ» و در شنهج [مَا أَغْفَلْتُ... = آنچه از آن غافل مانده‌ای].

پاسخ معاویه

پس معاویه نوشت:

از معاویة بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب. اما بعد، حسد را که هرگز از آن سودی نبرده‌ای رها کن و پیشینهٔ تقدمت را (در اسلام) به آزمندیِ غرورِ خویش تباه مساز زیرا امور به سرانجام خود بستگی دارد. و سابقهٔ (خدمات) خود را در مطالبهٔ حقی که بر آن دست نیایی از بین میر، زیرا اگر چنین نکنی جز به خویشتن زیان نزده‌ای و جز کار خود را خراب نکرده و جز حجت خود را باطل نساخته‌ای. به جان خودم، آنچه پیشینهٔ (خوب) نیز داشته‌ای گویی اینک به سبب بی‌پروایی تو در خونریزی و جسارتت در مخالفت با اهل حق از میان رفته است. سورهٔ الفلق را بخوان و از گزند نفس خود به خدا پناه بر زیرا تو خود همان حسودی هستی که (فرمود) چون حسد برد (دیگران باید به خدا پناه برند).^۱

نامهٔ علی به
عمرو بن عاص

و به عمرو بن عاص نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم
از بندهٔ خدا علی، امیر مؤمنان به عمرو بن عاص. اما بعد، به راستی دنیا بازدارندهٔ آدمی از هر کار، و دنیادار در دام آن گرفتار^۲ است، هرگز بهره‌ای از آن نبرد مگر آنکه دری از آز به رویش بگشاید و هزینه‌ای بر گردنش افکند که دل‌بستگی او را بدان افزون کند و هرگز آرزومند دنیا هر چه از آن برگیرد - به سبب فزونی آنچه بدان دست نیافته است - از دنیا سیر و بی‌نیاز نشود و فراسوی همهٔ اینها باید (سرانجام) از آنچه گرد آورده است جدا شود. نیک‌بخت کسی که از سر نوشت دیگری پند گیرد. ای اباعبدالله پاداش خود را تباه مدار و با معاویه در پی سپاری راه باطلی که در پیش

۱- متن «فانك الحاسد اذا حسد» اشاره به تعبیر قرآنی آیه ۵ سوره الفلق که فرماید، و من شر حاسد اذا حسد. - م. ۲- متن «و صاحبها مقهور فیها» و در شنهج [و صاحبها منهم علیها] و صاحبش بسیار آزمند بر آن].

گرفته همراهی مکن^۱ زیرا معاویه مردم را خوار و ناچیز شمرد و حق را نادیده گرفت^۲، [والسلام^۳].

پاسخ عمرو و عمرو بن عاص به او نوشت:

از عمرو بن عاص به علی بن ابی طالب. اما بعد، آنچه صلاح ما در آن است و موجب الفت و نزدیکی میان ما می شود آن است که تو به حق بازگردی و درخیز است تشکیل شورایی را که خواسته شده پذیری^۴. پس، از ما آن کس که بر حق پاید شکیبیا ماند و مردم او را در مبارزه خود معذور شناسند، والسلام.

این نامه پیش از آن که علی رهسپار نُخَیله شود به وی رسید.

نصر: عمر بن سعد، از ابی روق که گفت:

زیاد بن نضر حارثی به عبدالله بن بُدیل ورقاء گفت:
گفتگوی زیاد بن نضر
و عبدالله بن بُدیل
امروز بر ما و آنان روزی سخت دشوار باشد که کسی
یارای شکیبایی بر آن نیارد مگر آن که دلیر مردی
درست نیت و دلاور باشد. و به خدا سوگند که گمان نمی برم امروز از ما و ایشان
جز دونان زنده مانند^۵. عبدالله بن بُدیل گفت: من نیز چنین پندارم. پس علی

۱- متن «لَا تَجَارِيَنَّ مَعَاوِيَةَ فِي...» و در شنهج [و لا تشارك معاوية في... = با معاویه در... شریک مشو].
۲- متن «عَمَّصَ النَّاسَ وَ سَفَّهَ الْحَقَّ» که از «سَفَّه» تأویل‌های گوناگونی از قبیل: «ستیزه‌جویی در برابر حق» شده، و زجاج گوید: «سفه» به معنی جهل است. و این عبارت اقتباس از حدیث پیامبر خداست که ابن منظور در اللسان (ماده غمص) روایت کرده است.
۳- ابن ابی الحدید بعد از این کلمه افزوده: [نصر گفت: این نخستین نامه علی علیه السلام به عمرو بن عاص است].
۴- متن «و ان تجيب الى ما تُدعَوْنَ اليه من شوري» و در شنهج [الی ما ندعوکم الیه من الشوری... = به آن شورایی که ما شما را بدان می خوانیم گردن نهی].
۵- مراد این که دلاوران هر دو طرف در معرکه جان خواهند باخت و فقط ضعیفان و فراریان دون همت زنده خواهند ماند. - م.

گفت: باید این سخن را در دل نگهدارید و آن را بر زبان نیارید مبادا شنونده‌ای آن را از شما دو تن بشنود. همانا خداوند کشته شدن را بر قومی و مردن (در بستر) را بر قومی دیگر نوشته^۱ و مقرر داشته است، و هر کسی مرگش چنان رسد که خداوند بر او نوشته است. پس خوشا بر مجاهدان در راه خدا و کشته شدگان در طریق طاعت او.

سخن هاشم بن عتبه
چون هاشم بن عتبه^۲ گفته‌گویی ایشان را شنید
[برخاست]^۳ و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس
گفت: ای امیر مؤمنان، ما را بر سر آن قوم سنگدل
بتاز، کسانی که کتاب خدا را پشت سر نهادند و رفتاری برخلاف خرسندی خدا
با مردم در پیش گرفتند، حرامش را حلال شمردند و حلالش را حرام انگاشتند،
و شیطان برایشان چیره شد^۴ و وعده‌های باطل بدیشان داد و در خواب آرزوهای
بیهوده فرو بردشان تا از راه هدایت بازشان داشت و آهنگ بدی با آنان کرد و
دنیا دوستشان نمود، پس آنان بر سر دنیای خویش با همان دلبستگی که ما برای
تحقق وعده^۵ آخروی پروردگاران می‌جنگیم، می‌جنگند. و توای امیر مؤمنان
نزدیکترین مردم، از نظر خویشاوندی، به پیامبر خدا صلی الله علیه، و برترین مردم،
از نظر پیشینه و تقدم در اسلام، هستی. و آنان نیز ای امیر مؤمنان در حق تو همین
را که ما دانسته‌ایم، می‌دانند. لیکن به حکم تقدیر، شقاوت و بدبختی گریبانگیرشان
گشته و هوای نفس ایشان را از راه حق منحرف کرده است و ستمکار شده‌اند.

۱- یعنی به برخی فضیلت نیل به شهادت بخشیده و برخی را مرگ عادی نصیب فرموده است. - م. ۲- هاشم بن عتبه بن ابی وقاص که روزهای صفین پرچمدار علی علیه السلام بود و در آخرین روزهای پیکار کشته شد - الاصابه، ۸۹۱۳ و الاشتقاق، ۹۶
۳- در اصل نیست و در شنهج [... ما قلاه اتی علیاً علیه السلام] فقال: سر بنا... = چون آنچه آن دو گفته بودند شنید، نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ما را به راه انداز...].
۴- در اصل [استولاهم الشیطان] و در شنهج (۲۸۲: ۱) [...] و استهوی بهم الشیطان] و چنین بندارم که [استهوا هم الشیطان] = شیطان ایشان را به پیروی از هوای خواند] باشد.

پس دستهای ما به فرمان پذیری و فرمانبرداری، به سوی تو گشوده است و دلهای ما به خیر خواهی تو گشاده و جانهای ما برای یاری به تو آماده است^۱ تا در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد به پایمردی بایستیم و کار ولایت را به تو سپاریم. به خدا سوگند که هر گز دوست ندارم تمامی آنچه را زمین در خود نهفته و آسمان بر آن سایه افکنده به من دهند و من دشمن تو را به دوستی گیرم یا دوستت را دشمن دارم.

پس علی گفت: بارالها، (توفیض) شهادت در راه خود و همراهی با پیمبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم را نصیبش فرمای.

سپس علی بر فراز منبر رفت و برای مردم خطبه راند و به جهادشان فراخواند. نخست به سپاس و ستایش خدا آغاز کرد و سپس گفت:

خطبه علی در
دعوت به جهاد

- همانا خداوند شما را به دین خود گرامی داشته و شما را برای عبادت خویش آفریده است، پس وجود خود را بر پرداختن حق او بگمارید و آنچه را وعده داده است بر خویشتمن مسلم گردانید، و بدانید که خداوند رشته‌های اسلام را استوار و ریسمانهای آن را سخت محکم و پایدار ساخته، سپس طاعت را وسیله بهره‌گیری نفوس آدمیان از خرسندی پروردگار خویش قرار داده و غنیمت و دستاورد هوشمندان در برابر کوتاهی تبهکاران ساخته است، و من بر کار (خُرد و کلان و) سیاه و سرخ امت^۲ مأمورم و نیرویی جز به خداوند نباشد. ما، به

۱- متن از روی شنهج «و انفسنا تنصرک» و جانهای ما به تو یاری دهد» و در اصل به خطا [...] انفسنا بنورک]. ۲- متن از روی شنهج «و قد حَمَلْتُ امرِ اسودها و احمرها» یعنی عرب و فارس، چه رنگ اعراب بیشتر به گند مگونی و سیاهی می‌زند و در رنگ فارسیان سرخ و سپیدی غالب است. و در اصل [أمرکم، اسودها و احمرها] بر کار شما، سرخ و سیاهش گماشته شده‌ام].

خواست خدا، آهنگ هجوم بر کسی داریم که خود خویشتن را خوار و زبون ساخته و آنچه را از آن او نیست و حق دستیابی بدان را ندارد به چنگ ربنده است: (هجوم به) معاویه و سپاه او، آن گروه گردنکش شورش‌ی که ابلیس زمامشان را می‌کشد و به برق شمشیر کشی خود (بر ضد حق) چشمشان را خیره ساخته و به خصیصه گمراه کردن خویش، فریبشان داده است. شما آگاهترین مردم به حلال و حرام (خدا) هستید، پس با (حقایقی که از دین) دانسته و دریافته‌اید (از هر چیز دیگر) بی‌نیازی جوید، و همان‌گونه که خداوند شما را از شیطان بر حذر داشته از او بپرهیزید و به پاداش و کرامتی که به شما وعده فرموده دل بندید، و بدانید که محروم واقعی کسی است که دین و امانتش از وی ربنده شده، و فریب‌خورده حقیقی کسی است که گمراهی را بر رهیابی ترجیح داده است. من در میان شما يك تن را نمی‌شناسم که دست از من بکشد و بگوید: دیگری جز من شایستگی دارد؛ پس دفاع، همان‌گونه که شتر از آبخور خود دفاع می‌کند، طبیعی است و هر که از آبخور خود دفاع نکند نابود می‌شود. افزون بر این من شما را به سختکوشی و سختگیری در این امر مهم، و جهاد در راه خدا فرمان می‌دهم، و دستور می‌دهم که از هیچ مسلمانی غیبت و بدگویی نکنید، و چشم به راه پیروزی زودرسی از جانب خدا باشید، ان شاء الله.

سپس حسن بن علی به خطبه ایستاد و گفت:

<p>خطبه حسن بن علی</p>	<p>سپاس خداوندی را که جز او خدایی نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و او را چنان که سزای اوست می‌ستایم. سپس گفت: همانا خداوند حق بزرگ خود را بر شما تمام کرده و چنان نعمت فراوانی به شما ارزانی داشته است که به شمار در نیاید و سپاسش گزارد، نشود و به توصیف و بیان در ننگند. حمیت و</p>
----------------------------	--

۱- متن از روی شنهج «و لایبلغه صفة» و در اصل به خطا [و لاتبلنها...].

خشم آوری ما به خاطر خدا و برای شماسست، زیرا خداوند بر ما منت نهاده که چنان که او را شاید بر بخششها و آزمونها و نعمتهایش سپاسی بر زبان رانیم که (اهل ایمان) به مدد آن به درجه رفیع کسب خرسندی خدا بر آیند و نشانه راستین حق گسترده شود، خداوند در آن حال سخن ما را راست شمارد و ما سزاوار نعمتی فزونتر از جانب پروردگار خود شویم، سخنی (صادقانه) که نعمت فزاید و رحمت را دور نراند؛ همانا هرگز قومی بر امری متحد و همداستان نشده‌اند مگر آن که بدین (همدستی) کارشان نیرو یافته و پیوندشان استوار و پایدار گشته است. پس برای نبرد با دشمن خود، معاویه و سپاهش، بسیج شوید زیرا او اینک آماده شده است، و (روحیه) پیکار جویی را رها نکنید (و یکدیگر را تنها مگذارید) که ترک آن (روحیه) رشته پیوند دلها را بگسلد و پایمردی (بسا جَولان) تیغ و سنان ضامن همیاری و جلوگیری (از شکست) است، زیرا هرگز قومی پایداری نکردند و پای مردی نفرسردند مگر آن که خداوند (به برکت این پایداری) ضعف و ناتوانی را از ایشان برگرفت و خود از شداید ذلت و خواری حفظ و کفایتشان فرمود و به سوی نشانه‌های دیانت هدایتشان نمود.

و الصلح تأخذ منه ما رضیت [به]

و الحرب یکفیک من انفاسها جرعاً

از صلح چندان که خواهی و تو را خرسند می‌سازد بهره می‌گیری، و جنگ از همان نخستین دهها از نوشیدن شهید لُذت بازت دارد.

۱- این بیت چنان که در خزائن (۸۲۰۲) آمده از عباس بن مرداس سلمی است و روایت معروفش [السِّلْمُ تأخذ منها] است و لغت‌شناسان بدان بر مؤنث بودن کلمه «سِلْم» صلح، استشهاد می‌کنند (این شعر اصلاً در ترغیب به صلح است ولی اینجا مراد آن است که چون لحظات آرامش و صلح سپری شد و جنگ در رسید باید تمام و کمال بدان پرداخت و از نوشیدن جرع‌های راحت و آسودگی باز ایستاد. - م.)

خطبۀ حسین بن علی
سپس حسین بن علی به خطبه برخاست و چنان‌که
سزد خدا را سپاس و ستایش کرد و آنگاه گفت: ای
مردم کوفه، شما دوستدار مردم بزرگوار [و] شعار
بدون دثار هستید (شما مردمی يك رویه‌اید) بکوشید آنچه را دثار شماست زنده
کنید (و همدل و هم‌زبان شوید) و راه دشوار را بر خود هموار سازید و آنچه را
مایهٔ پراکندگی شماست^۱ به موجبات پیوستگی تبدیل کنید. هلا، به راستی که
جنگ را شری است شتابکار و طعمی ناگوار و جرعه‌هایی تلخ و گزنده، پس
هر کس که برای آن بسیج ساخت و برای تهیهٔ ساز و برگش به آماده‌باش پرداخت
و به هنگام فرا رسیدنش از زخمهای جان‌شکار آن نرنجید و نهراسید، جنگ را
برده است. و هر که پیش از رسیدن لحظهٔ مناسب و بدون کوشش بصیرانه آن را
پیش اندازد سزایش آن است که قومش را زیانمند و خود را نابود کند. از خدا
مسئلت داریم که به یاری خود، شما را بر همبستگی خویش نیرو بخشد. سپس
(از منبر) به زیر آمد.

اختلاف مردم
در عزیمت با علی
بیشی از مردم برای عزیمت و جهاد به علی پاسخ
مثبت دادند^۲، جز اینکه یاران عبدالله بن مسعود که
عُبیده السلمانی^۳ و همراهانش نیز با آنان بودند نزد

۱- متن «ما ذاع منکم» و در اصل [ما أذاع] و در شنهج نیامده است.

۲- در متن به وجه صحیح از روی شنهج «فاجاب علیاً الی السیر» و در اصل [فاجا به الی السیر].
۳- عبیده بن عمرو - و گویند ابن قیس - بن عمرو السلمانی، منسوب به
سلمان بن یشکر بن ناجیه بن مراد، دو سال پیش از رحلت پیامبر (ص) اسلام آورد ولی به
شرف دیدار رسول اکرم (ص) نایل نیامد. او از ابن مسعود و علی روایت کرده و محمد بن
سیرین، و ابواسحاق سیبسی و ابراهیم نخعی و دیگران نیز از او روایت کرده‌اند.

ابن نمیر گفت، «هر گاه مسئله‌ای بر شریح (قاضی)، در گذشته به سال ۷۲ و به قولی ۷۳ یا ۷۴،
دشوار می‌شد به عبیده می‌نوشت. ← الاصابة، ۶۴۰۱ و المعارف، ۱۸۸، و تقریب التهذیب
و مختلف القبائل و مؤتلفها از محمد بن حبیب ص ۳۵

وی آمدند و به او گفتند: ما با تو رهسپار می‌شویم و لسی در لشکرگاه شما فرود نمی‌آیم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شاه‌یان بنگریم هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست دست یازید یا گردنکشی و ظلمی از او سر زد، ما بر ضد او وارد بیکار می‌شویم. علی گفت: آفرین، خوش آمدید، این معنی به کار بردن بصیرت در دین، و کار بستن دانش در سنت است و هر کس به چنین پیشنهادی راضی نشود بیگمان خائن و ستمگر باشد. پاره‌ای دیگر از یاران عبدالله بن مسعود نیز که ربیع بن خُثَیم^۱ با آنان بود و آن روز چهارصد تن می‌شدند نزد وی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، ما با وجود شناخت فضل و برتری تو، در این بیکار (داخلی) شک داریم و نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان هیچکدام از وجود افرادی که با دشمنان برون مرزی بیکار کنند بی‌نیاز نیستیم، پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم^۲ و در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم، پس علی او را^۳ به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزداری) ربیع بن خُثَیم بود.

نصر: از عمر بن سعد، از لیب بن سلیم که گفت:

فرستادن باهلیمان	علی باهلیمان را که خوش نداشتند با او رهسپار صفین
به دیلم و فراخواندن	شوند بخواند و گفت: ای گروه باهله من خدا را
اهل بصره به صفین	گواه می‌گیرم که شما مرا دشمن می‌دارید و من نیز شما
	را دوست ندارم، پس سهم خود را بر گیرید (که
	عطایتان را به لقایان بخشیدم) و به دیلم روید.

۱- خُثَیم، به صورت تصغیر ← الاشتقاق، ۱۱۲ و شرح الحيوان (۲۹۲:۴).

۲- متن «نکون به» و در شنهج [نکمن به = در آنجا به کمین (دشمن برون مرزی) نشینیم].

۳- متن «فَوَجَّهْ عَلِيٌّ» و در شنهج [فوجه علی علیه السلام بالربيع بن خثيم = پس علی علیه السلام ربیع بن خثیم را بفرستاد].

نصر از عمر بن سعد، از یوسف بن یزید، از عبدالله بن عوف بن احمر:

علی تا آن وقت که ابن عباس مردم بصره را نزدش نیاورد از «نُخَيْلَه» حرکت نکرد. علی پیشتر به ابن عباس و مردم بصره نوشته بود:

«اما بعد، مسلمانان و مؤمنانی را که در منطقه تو هستند نزدم گسیل‌دار، آزمون مرا از ایشان و گذشت مرا از آنان خاطر نشان کن و ادامهٔ علاقه‌ام را نسبت به آنها، بدیشان یاد آور شو و آنان را به جهاد تشویق کن و از فضیلتی که در این کار است آگاه ساز.»

از این رو ابن عباس (در اجتماع مردم بصره به خطبه) ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: ای مردم، برای عزیمت نزد امام خود آماده شوید و در راه، (سازوبرگت) سبک و سنگین خود را برگزید و به جسان و مال خویش به جهاد پردازید؛ زیرا شما با گروهی که (حرام خدا را) حلال شمرده و از حق سرتافته‌اند، و با کسانی که قرآن نمی‌خوانند و حکم کتاب (خدا) را نمی‌شناسند پیکار می‌کنید. همراه با امیر مؤمنان، و پسر عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، (یعنی) کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و برای حق می‌رزمند و بر راه هدایت می‌روند و به حکم قرآن فرمان می‌دهند، کسی که در حکومت خود رشوه نمی‌دهد و از تبه‌کاران تملق نمی‌گسوید و در راه خدا از سرزنش هیچ مسلامتگری نمی‌هراسد.

آنگاه احنف بن قیس برخاست و گفت: آری، به خدا سوگند که ما به تو پاسخ مثبت می‌دهیم و همراه تو، چه آسان و چه دشوار، و چه (پاره‌ای را) گوارا باشد یا ناگوار، رهسپار می‌شویم و در این امر حساب خیر می‌کنیم و از خداوند امید پاداشی بزرگ داریم.^۲

۱- متن «المُجَلِّين القاسطين». ۲- متن «نحتسب في ذلك الخير، و نأمل من الله العظيم من الاجر» و در شهبج [نحتسب في ذلك الاجر، و نأمل به من الله العظيم حسن الثواب] در این کار حساب اجر می‌کنیم. و از خدای بزرگ امید پاداش نیک داریم.

خالد بن معمر سدوسی^۱ نیز برخاست و گفت: (سخنت پذیرش دعوت از سوی مردم و سران عرب را) شنیدیم و فرمانبرداریم، هر گاه به بسیج افراد ما پردازای و هر دم ما را فراخوانی پاسخ مثبت می‌دهیم. عمرو بن مرجوم عبدی^۲ نیز برخاست و گفت: خداوند امیر مؤمنان را موفق بدارد و کار مسلمانان را برای او راست گرداند و به سامان آرد و حلال شماران (حرام) و سرتافتگان (از حق)، آن کسانی را که قرآن نمی‌خوانند، لعنت کند. به خدا سوگند که ما بر ایشان خشم گرفته‌ایم و برای پیکار در راه خدا از شهر و دیار خود دور می‌شویم، هر زمان که تو بخواهی پیاده و سوار همراهت گام سپار می‌شویم.

مردم با جنب و جوش و شتابان آماده حرکت شدند. رسیدن ابن عباس، ابو اسود دُثلی را به جان‌نشینی خود بر بصره گماشت و روانه شد تا با پنج سالار دیگر به حضور علی رسید: خالد بن معمر سدوسی سالار (تیره) بکر بن وائل، و عمرو ابن مرجوم عبدی سالار (بنی) عبدقیس، و صبرة بن شیمان^۳ آزدی سالار بنی آزد، و احنف بن قیس سالار (قبایل) تمیم و ضبّه و رباب، و شریک بن اعور حارثی سالار مردم عالیه. پس همگی در نخیله نزد علی حضور یافتند. وی هفت تن از کوفیان را به سرداری هفت لشکر گماشت: سعد بن مسعود ثقفی را به سرداری (بنی) قیس و (بنی) عبدقیس، و معقل بن قیس یربوعی را به سرداری تمیم و ضبّه و رباب و قریش و (بنی) کنانه و (بنی) اسد، و مخنف بن سلیم را به سرداری

۱- شرح حال وی در الاصابه، ۲۳۱۷ در شمار کسانی که فیض دیدار (پیامبر اکرم، ص) را درک کرده‌اند آمده است. ۲- مرجوم، از اشراف قبیله عبدقیس و از سران آنان به روزگار جاهلی بود، مسیب بن عباس او را مدح کرده، پسرش عمرو خواجه‌ای شریف در عهد اسلام بود. ابن حجر در الاصابه، ۵۹۵۴ او را در شمار اصحاب یاد کرده است. ۳- در اصل [شیمان] و درستش چنان که در الاشتقاق، ۲۹۹ آمده «شیمان» است.

(بنی) آزد و بُجیله و خثعم و انصار و خزاعه، و حُجر بن عدی کِنْدی را به سرداری کِنْده و حضر موت و قضاعه و مَهره، و زیاد بن نضر را به سرداری (بنی) مذحج و اشعریان، و سعید بن قیس بن مرّة هَمْدانی را به سرداری (بنی) هَمْدان و کسانی از حَمَیریان که با ایشان بودند، و عدی بن حاتم را به سرداری (بنی) طَیّی که با (بنی) مذحج دعوت بسیج را پذیرفته بودند؛ ولی هر کدام (فوج و) پرچمی جداگانه داشتند. پرچمداری مذحج با زیاد بن نضر و از آن طَیّی با عدی بن حاتم (طائی) بود.

محمد بن ابی بکر به معاویه نوشت:

نامهٔ محمد بن ابی بکر
بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد بن ابی بکر به آن
به معاویه
گمراه، پسر صخر^۱. سلام بر اهل فرمانبرداری خدا،
از آن کس که به شایستهٔ ولایت الاهی^۲ سر سپرده است. اما بعد، خداوند به شکوه
و فرّ و بزرگی و چیرگی و قدرت خود آفریدگان را بی تحمّل رنج و بی احساس
ضعفی در نیروی خویش و بی آنکه خود به آفرینش آنان نیازی داشته باشد بیافرید،
ولی او آفریدگان را به عنوان بندگان خود هستی بخشید (که باید بنده وار از او
فرمان برند) و پاره‌ای را نیکبخت و برخی را بدبخت، گروهی را گمراه و بعضی
را ره یافته ساخت، سپس بر پایهٔ آگاهی خود، آنان را دست‌چین و به‌گزین کرد
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و او را به پیامبری خود اختصاص
داد و برای دریافت وحی خویش انتخاب کرد و امین امر خود ساخت و او را همان
رسولی کرد که کتابهای (آسمانی) پیشین تصدیقش کرده‌اند و او رهنمای قوانین

۱- مراد معاویه بن ابوسفیان، صخر بن حرب است و معاویه را به نام پدرش، ابن صخر و به نام جدش، ابن حرب می‌خواندند. - م.
۲- تالی این قضیه آن است که ای معاویه، تو با سرپیچی از ولایت علی علیه السلام که ولایتی الاهی است در واقع از بندگی خدا سر تافته‌ای. مراد از «آن کس که به ولایت علی سرسپرده» نیز خود محمد بن ابی بکر است. - م.

(الاهی) است، پس وی (مردم را) با حکمت و اندرزِ نیکو به راه پروردگارش فراخواند. و نخستین کسی که به ندای او پاسخ داد و به او روی آورد و باورش کرد و با او همراهی نمود و اسلام پذیرفت و تسلیم شد، برادر و پسر عمش، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. او را بر پایهٔ (فضیلت) نهفتهٔ نهان (و حقیقت پوشیده از دیگران) تصدیق کرد و بر هر دوستِ دیگری رجحانش داد و از هر حادثهٔ هولناکی به جان حمایتش کرد و خود را در هر توطئهٔ هراسناکِ همدوش او نگاهداشت، با دشمن او بجنگید و با دوست او صلح و سازش پیشه کرد و همواره در دشوارترین ساعات و ترسناکترین جایها برای او جانبازی کرد چندان که پیشگامی گشت که در جهاد، کسی چنونی بود و در کردار، کسی به گُرد او نمی رسید. اینک می بینم که تو دم از همتایی با او می زنی، در حالی که تو، تویی (با همهٔ خصوصیات بدت) و او، اوست که با سابقه‌ای برجسته در تمام خیرات و نکوینها سرآمدست، و از مردم نخستین کسی است که اسلام آورده، به نیت راست اندیش تر، و به خاندان پاکیزه تر، و به داشتنِ همسری ارجمند از همهٔ مردم والاتر، و برای پسر عمش بهترین کسان است. در حالی که تو لعنت شدهٔ پسر لعنت شده بودی و سپس نیز تو و پدرت همچنان فتنه‌ها برضد دین خدا برانگیختید، و برای خاموش کردن پر تو اسلام کوشیدید، و دسته‌بندیها کردید، و احزاب تشکیل دادید، و مال مایه گذاشتید، و بدین منظور با قبایل (مخالف اسلام) رفت و آمد کردید. پدرت بر این روش بُمرد و تو بر همین پایه جایش را گرفتی و گواه بر این، باقیماندهٔ دسته‌ها و احزاب مخالف و سرانِ دورویی و دو دستگی و مخالفان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند که به تو پناه آورده‌اند و تو آنان را زیر بال و پر گرفته‌ای. و گواه برای علی، علاوه بر برتری آشکار و پیشگامی سابق خود او در اسلام، یاران وی از مهاجران و انصارند که ذکر فضائلشان در قرآن آمده و به یادها مانده و خداوند ایشان را ستوده است. اینان گروه پیوستهٔ همراه او و فوجهای پیرامون اویند، به خاطر او شمشیر از نیام کشند و برای او خون خود را بریزند و جانبازی

کنند، فضیلت را در پیروی از او و شقاوت را در مخالفت با او می‌دانند. وای بر تو! چگونه خود را با علی مقایسه می‌کنی در حالی که او وارث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و پدر فرزندان وی و نخستین انسانی است که سر به فرمان او نهاده و تا واپسین دم زندگی او بر پیمان خویش ایستاده، پیمبر رازش را به او سپرده و وی را در کار خود شریک کرده است. در صورتی که تو دشمن وی و پسر دشمن او هستی؟ پس چندان که خواهی از باطل خود بهره برگیر و پسر عاص هم در این گمراهی و گردنکشی تو را مدد کند، گویا دیگر مهلت سپری شده و مکر و نیرنگت رنگ باخته است. بزودی آشکار می‌شود که سرانجام والا از آن کیست. و بدان که تو هر چند با پروردگارت، که مدتی از کید او در امان مانده و از نیرومندیش مأیوس شده‌ای، نیرنگ بازی، او در حالی که تو از درنگ او در انتقام به خود مغرور شده‌ای در کمین توست، و خدا و خاندان پیامبر او از تو بی‌نیازند. و درود بر آن کس که از هدایت پیروی کند.
معاویه به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از معاویه بن ابی سفیان به
نکوهشگر پدر خویش، محمد بن ابی بکر، سلام بر
اهل طاعت خدا. اما بعد، نامه‌ات به من رسید، در آن

نامه معاویه
به محمد بن ابی بکر

از آنچه خداوند را از شمول توانایی و قدرتش سزد و اینکه پیامبرش را بر چه آئین برگزیده^۱ یاد کرده بودی و سخنانی نیز از خود به هم برافتنده آورده بودی که نشان از کم‌خردی تو داشت، و بر پدرت ناروا رانده بودی. حق پسر ابی طالب را یادآوری کرده و از پیشینه و خویشاوندی او با پیامبر صلی الله علیه و یاری وی به او و همدوشی وی با او در هر موضع هول و هراسگاهی سخن گفته بودی و بر

۱- متن «ما اصفی به نبیه» از روی شنهج (۲۸۴۰۱) و در اصل [و ما اصطفاه به نبیه].

من به برتری و فضل دیگر کس، و نه به فضل و فضیلت خود، احتجاج کرده بودی. سپاس خدایی را که فضل را از تو بگرفت و آن را بردیگری مقرر داشت. ما و پدرت در روزگار زندگی پیامبرمان صلی الله علیه باهم بودیم - می دیدیم نگهداشت حقّ پسر ابی طالب بر ما لازم و برتری او بر ما آشکارست، پس چون خداوند آنچه را می بایست برای پیامبرش صلی الله علیه برگزید و آنچه را بدو وعده کرده بود به تمامی رساند و دعوتش را آشکار کرد و حجّتش را روشن و غالب ساخت، جان وی را به جوار خویش برد. آنگاه پدر تو و فاروق^۱ نخستین کسانی بودند که حقّ علی را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند و هر دو بر این امر متفق و همداستان گشتند^۲، سپس وی را به پذیرفتن (حکومت) خود خواندند و او (در بیعت) با آن دو تملّک کرد و بر ضد ایشان به این سوی و آن سوی روی آورد تا در کار او اندیشیدند و بر آن شدند که او را به اندوهی عظیم افکنند و آهنگ و ارد کردن لطمه ای گران بدو نمودند، پس ناگزیر بیعت کرد و به آن دو تسلیم شد، ولی آن دو وی را در کار خود مشارکت نمی دادند و بر رازهای خود آگاهی نمی کردند، تا در گذشته و دورشان سپری شد. آنگاه پس از آن دو تن؛ سومین، عثمان بن عفّان، بیامد که به رهنمود آنان ره پیمود و بر روش آن دو برفت، ولی تو و رفیق از او عیبجویی کردید، تا بدانجا که دورادور و نهانی تبهکاران را به طمع حکومت او افکندید و خود روی نهفتید و چهره نمودید^۳ و (به آخر) دشمنی و فریبکاری خود را بر ملا ساختید تا به آرزوی خود درباره او رسیدید. ای پسر ابوبکر، به هوش باش که به زودی نتیجه ناپسندکار خود را خواهی دید و اندازه و مقیاس و جَب خود را داشته باش (و پای از گلیم خویش درازتر مکن) که تو در ترازوی سنجش، با آن

۱- فاروق، به معنی معیار تمییز و تشخیص، و جداکننده حق از باطل، لقب عمر بن خطاب است. - م. ۲- در اصل از روی شهنج «و اتّسقا» و در اصل به خطا [و انشقا] = و جدا شدند]. ۳- متن «واظهر تما» و در شهنج (۲۸۴:۱) [و ظهر تما].

کس که بردباریش کوههای گران را تحمّل می‌کند و نیزه‌اش به زور خم نمی‌شود^۱ و هیچ پرحوصله‌ای به گُرد شکیباییش نمی‌رسد، برابر و همسان نیستی. پدرت شالودهٔ این (دولت) را نهاده و حکومت خود را پایه‌گذاشته و این بنا را بر آورده است. بنابراین اگر آنچه ما بر آنیم درست است، پدر تو آغاز گُرش بوده و اگر جور و ستم است باز هم پدرت پایه‌اش را گذاشته است. ما سُرکای او هستیم و به رهنمود او رفته و از کار او پیروی کرده‌ایم. اگر پدرت، پیش از ما این راه نپیموده بود ما با پسر ابی طالب مخالفتی نمی‌کردیم و به او تسلیم می‌شدیم؛ ولی دیدیم پدرت چنان کرد و ما نیز گام به جای گام او نهادیم و رفتار او را سرمشق خود ساختیم. پس در آنچه تو را بایسته است (ومی‌پنداری که باید کسی را نکوهش کنی) پدرت را سرزنش کن و یا از سر مُدعا در گذر. و سلام بر آن که پشیمان شود و از گمراهی به راه آید و توبه کند.

راوی گوید:

علی به حارث اعور فرمود در میان مردم ندا در دهد
 که با اردوی خود روی به نُخيله نهد. و او ندا در داد:
 ای مردم، با اردوی خود روی به نُخيله نهد. و علی،
 به مالك بن حبيب یربوعی صاحب سُرطه^۲ خود امریّه فرستاد و به او فرمود که
 مردم را در اردو گاه آماده نگهدارد و عقبه بن عمرو انصاری را، که کوچکترین
 فرد از هفتاد تن اصحاب عقبه بود، بخواند و وی را به جای خود بر ولایت کوفه
 گماشت. آنگاه علی و تمامی مردم به همراه او به راه افتادند.

۱- متن از روی شنهج «ولاتین علی قَسْر قناته = در برابر قهر و اکسراه خم نمی‌شود» و در اصل [علی قصر].
 ۲- وظیفه‌ای است به اصطلاح امروز برابر فرماندهی شهربانی و در ارتش، فرماندهی دژبانی. - م.

نصر: عمر (گفت)؛ عبدالرحمن از حارث بن حصیره، از عبدالله بن شریک برایم روایت کرده:

چون مردم به نُخيله در آمدند چند تن از کسانی که عثمان تبعیدشان کرده بود برخاستند و هر يك سخنی گفتند. پس جندب بن زهیر، و حارث اعور، و یزید بن قیس (هر يك به سخن گفتن) ایستادند، (از جمله) جندب گفت: اینک زمان برای آنان که از خانه‌های خویش تبعید شدند فرا رسیده است.^۱

نصر: عمر بن سعد، یزید بن خالد بن قطن برایم روایت کرده:

چون علی آهنگ عزیمت به نخيله کرد زیاد بن نصر	اندرز علی به
و شریح بن هانی را - که سرداران مذحج و اشعریان	زیاد بن نصر و
بودند - فرا خواند و گفت: ای زیاد، به هر روز و شب	شریح بن هانی

در پرهیزگاری خدا بکوش و بر نفس خود از دنیای فریبا بترس^۲ و در هیچ حال از بلای آن ایمن مباش، و بدان که اگر نفست را از بیم ناگواربها (و غذایهای اخروی) از بسیاری از آنچه اینک (در دنیا او را) خوشایند است^۳ باز نداری خواهشهای نفسانی زیانهای بیشتری به تو خواهد رساند. پس مانع و جلوگیرنده^۴ نفست از سرکشی و ظلم و تعدی باش؛ همانا من تو را به سرداری این سپاه گماشتم، بر آنان دراز دستی مکن، و باید بهترین فرد آنها

۱- در متن چنین آمده «قَدَّانَ لِلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» و مراد آن است که اینک زمان پیکار برای آنان که از خانه‌هایشان رانده شدند فرا رسیده است، و اشاره به بیان قرآن است که فرماید:

«أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ = رخصت به جنگجویان اسلام داده شد زیرا آنها از دشمن ستم کشیدند و خدا بریاری آنها تواناست.^۵ آنان که از خانه‌هایشان آواره شدند. - الحج، ۴ و ۳۹

۲- متن از روی شنهج «خَف» و در اصل به خطا [خَفَف].

۳- متن از روی شنهج «مِمَّا يُحِبُّ» و در اصل به خطا [مما يجب].

۴- متن از روی شنهج «وَأَزَعًا» و در اصل [مَانَعًا و ادعا = مانعی رهاکننده]؛ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [...] رادعا = بازدارنده] آمده است.

در نظر تو پرهیز‌گارت‌ترین افرادشان باشد. از دانایشان فراگیر و به نادانشان بیاموز، و با کم‌خردیشان بردباری کن زیرا تو به راستی با بردباری و نرم‌خویی به خیر می‌رسی، و همواره از آزار و تندخویی^۱ دست‌بدار.

نامهٔ زیاد بن نصر
به علی دربارهٔ کار
شریح

زیادگفت: ای امیر مؤمنان من سفارش تو را دریافتم
و اندرزت را به‌خاطر می‌سپارم، و به آموزشی که به من
آموختی پرورش یافتم، رهیایی فقط در اجرای فرمان
تو و گمراهی در تباه ساختن و نادیده انگاشتن پیمان

توست.

(علی) به آن دو فرمود که يك راه در پیش گیرند و بسا یکدیگر اختلاف نکنند، و آن دو را با دوازده هزار تن به طلایه‌داری سپاه خود فرستاد (به این قرار که) شریح فرماندهی گروهی از سپاه و زیاد فرماندهی گروهی دیگر را به عهده داشت. شریح با یاران و افراد خود آغاز تکروری و جدایی از مسیر مشترک کرد و به زیاد بن نصر^۲ نزدیک نمی‌شد (و با او همگامی نمی‌کرد) از این رو زیاد [به علی علیه‌السلام] نامه‌ای (چنین) نوشت و به دست غلام یا یکی از موالی خود که شوذب نامیده می‌شد روانه کرد:

به بندهٔ خدا علی، امیر مؤمنان از زیاد بن نصر، سلام بر تو. من خداوندم را نزد تو ستایش می‌کنم که خدایی جز او نیست. اما بعد، تو مرا به فرماندهی مردم گماشتی ولی شریح پذیرفتن فرمان و حق مرا بر خود به رسمیت نمی‌شناسد و این رفتار او بسا من در حقیقت ناچیز گرفتن فرمان تو و ترك پیمان توست^۳.
[والسلام].

۱- متن از روی شنهج «الجهل، به مفهوم نقیض حلم» و در اصل به خطا [الجهل].

۲- متن به تصحیح قیاسی «لا یقرب زیاد بن نصر» و در اصل به تحریف [لا یقرب بزیاد بن نصر] و در شنهج فقط [...] زیاداً].
۳- متن از روی شهج (۲۸۵، ۱) «استخفاف بامرک و ترك لعهدك» و در اصل [استحقافاً... و تركاً].

نامه شُریح به
علی دربارهٔ زیاد

و شُریح بن هانی نوشت:

سلام بر تو، من خداوندی را نزدت ستایش می‌کنم
که خدایی جز او نیست. اما بعد، هنگامی که زیاد بن
نضر را در این کار، (فرماندهی) شرکت‌دادی و سرداری سپاهی از سربازان خود
را به او سپردی عناد کرد و بزرگی فروخت و دست‌خوش خودپسندی و غرورگشت
و گفتار و کرداری از خود بروز داد که رضای پروردگار تبارک و تعالی در آن نیست.^۱
اگر رأی امیر مؤمنان بر آن قرار گیرد که وی را از ما دور نگاهدارد و به هر جای
دیگر که خواهد بفرستد، چنان فرماید، که ما به راستی او را خوش نداریم.
والسلام.

نامهٔ علی
به آن دو

پس علی به آن دو نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بندهٔ خدا علی، امیر
مؤمنان به زیاد بن نضر و شُریح بن هانی. سلام بر
شما. من خداوندی را نزد شما ستایش می‌کنم که جز او خدایی نیست. اما بعد،
من زیاد بن نضر را به سرداری پیشتازان خویش گماشتم و فرماندهی آنها را بدو
سپردم و شُریح را نیز فرمانده گروهی دیگر از آن سپاه کردم. اگر دشواری اوضاع
موجب همگامی شما می‌شود و هر دو بر آن اتفاق نظر دارید در این صورت زیاد
بن نضر به سرداری همگان گماشته شده (و فرمانده کُل) است و اگر از یکدیگر
جدا شدید، آنگاه هر یک از شما فرمانده همان سپاهی است که ما به او سپرده‌ایم.^۲
و بدانید که مقدمه و طلایه‌داران سپاه چشمان و دیده‌بانان آنهاست، و دیده‌بانان
طلایه‌داران، گشتیان آنها هستند، پس چون شما از مرزهای سرزمین خود بیرون

۱- متن «الی ما یرضاه الربُّ تبارک و تعالی» و در شنهج [الی مالایرضی الله تعالی به].
۲- متن «منکم امیر الطائفة الّتی...» و در اصل [علی امیر الطائفة] که کلمه [علی] زیادت
است.

رفتید در اعزام گشته‌های نوبتی و افرادی که از بیراهه^۱ و پناه‌درختان و تپه‌ها از هر سو دیده‌بانی کنند ملول نشوید (و غفلت نورزید) تا دشمن شما را نفریبند و در کمین شما نباشد. فوجها [و دسته‌ها] را از بام تا شام جز برای تمرین و آمادگی رزمی^۲، به راهپیمایی نکشانید، تا اگر دچار حمله‌ای غافلگیرانه شدید یا اتفاق ناگواری افتاد شما پیشاپیش در حالت آماده‌باش بوده باشید. و چون بر دشمن در آمدید یا دشمن بر شما در آمد باید لشکر گاه شما در جاهای بلند و مُشرف یا دامنه کوهها یا کنار رودها موضع گرفته باشد تا این موضع گیری برای شما کمک و جان‌پناهی باشد^۳ و باید نبرد شما^۴ در يك سو یا دو سو باشد (و چند جبهه با هم نگشایید). و دیده‌بانان خود را در بلندی کوهها و فراز نقاط مُشرف و بالای تپه‌ها^۵ بگمارید که برای شما دیده‌بانی کنند تا دشمن از جایی که بیم دارید یا از آن (به خطا) ایمن هستید بر شما نتازد. از پراکندگی بپرهیزید، اگر جایی فرود آمدید، با هم فرود آید و اگر از جایی کوچیدید، با هم به راه افتید، و چون شب فرا رسید و فرود آمدید نیزه‌ها و سپرها^۶ را گرداگرد لشکر خود حصار قرار دهید و تیراندازان را در پناه این سپرها و نیزه‌ها بگمارید. و چون برخاستید به همین هیئت برخیزید که غافلگیر نشوید و دستخوش نیرنگ^۷ (دشمن) نگردید. و هیچ گروهی نیستند که گرداگرد لشکر خود شبانه روز سپر و نیزه نهاده باشند جز آنکه گویی در دژی

۱- متن «من نَفَضِ الشَّعَابِ» و نفیضه گروه دیده‌بانان و اکتشافی باشند که مراقب حرکات دشمنند، و در شنهج به خطا [نَفَضِ الشَّعَابِ].
 ۲- متن به تصحیح قیاسی «إِلَّا عَلَى تَعْبِيَةِ» و در اصل [الآن لَدُنْ...].
 ۳- ابن ابی الحدید (۴۱۳:۳) گوید: «به این معنی است که به ایشان دستور فرموده تا پشتشان را به جاهایی چون مرتفعات تپه‌ها یا کوهها یا انحنای شیب رودهایی که خندقها از آن به سوی لشکریان سرازیر می‌شود بدهند تا از شبیخون و از حمله دشمن از پشت سر خود ایمن باشند.»
 ۴- متن «وَتَكُونُ مَقَاتِلَكُمْ» و در نهج البلاغه [وَلْتَكُنْ...].
 ۵- متن از روی نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید (۴۱۲:۳) «مَنَاصِبِ الْهَضَابِ» و در اصل به خطا [مَنَاصِبِ الْإِنْهَارِ].
 ۶- «تُرْسٌ = سپر» که به اتراس و تراس و ترسه و تروس جمع بسته می‌شود و در شنهج (۲۸۵:۱) [وَالْتُرْسَةُ] آمده اما متن «أَتُرْسَةُ» آورده (که صیغه جمع غیر مشهوری است. - م.)

پناه گرفته‌اند. خود به نگهبانی از لشکر خویش پردازید، و مبادا تا صبحگاه خواب سیری بچشید، مگر اندکی، یا به صورت آب به دهان بردن و برون افکندن (که حالت خواب و بیدار یا چرت زدن است)^۱. سپس باید همه کار و رفتار شما انحصاراً متوجه جنگ باشد تا کار دشمنان را تمام کنید. و باید هر روز گزارش و پیک شما نزد من بیاید زیرا - هر چند چیزی جز آنکه خدا بخواهد نمی‌شود - من مراقب رد پا و آثار شما هستم. بر شما واجب است که در جنگ خونسردی و متانت خود را حفظ کنید و از شتابزدگی پرهیزید مگر آنکه فرصت مغتنمی باشد که عذر و حاجتی (بر شتاب‌ورزیدن) بدان از پیش داشته باشید. و مبادا آغاز به جنگ کنید مگر آنکه دشمن بدان آغاز کند یا فرمان من به شما برسد، ان شاء الله، والسلام.

و در حدیث عمر با اسنادش همچنین آمده است که سپس گفت:

علی به فرماندهان سپاه خود نوشت:

نامه علی به

فرماندهان سپاه

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا، علی امیر مؤمنان.

من در نزد شما و اهل ذمه از برداشت آذوقه سپاه از

کشت مردم، بدون اذن و آگاهی (رضامندان) کشاورزان^۲ به کلی تبری می‌جویم

(و از آن بیزار و متنفرم) مگر بدان اندازه که گرسنگی شدید را فرو نشاند و از نیاز

مُبرم (به حفظ جان و سد رمق) به بی‌نیازی رساند یا نابینایی (بر اثر تیرگی شب)

را به رهایی (به مدد شعله‌ای اندک مایه) بر طرف کند^۳. و همانا مراقبت سختگیرانه

۱- در اللسان آمده: «این که برای خواب، فعل چشیدن را به کار برده یعنی (نباید به خواب سنگین روند) همان گونه که در مضمضه، فقط آب را به دهان می‌برند و بیرون می‌ریزند و تنها به زبان می‌چشند ولی نمی‌نوشند و به گلو فرو نمی‌برند».

۲- «معره الجیش» آن است که سپاهی بر قومی وارد شود و نا آگاهانه چیزی از زراعت آنان را بخورد.

۳- مراد آن است که اگر سربازان از دست کشت کشاورزان چیزی خوردند باید فقط به اندازه‌ای باشد که جلوی هلاکت ایشان را از فرط گرسنگی بگیرد یا اگر به چیزی

در این کار بر عهده شماسست، پس مردم را از ظلم و تجاوز برکنار دارید و جلودست بیخردان خود را بگیرید و مراقب باشید مرتکب اعمالی نشوند که خدا ازمانپسندد و دعای ما را به سبب آن بر ضد ما و شما برگرداند، زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

«قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاءُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

(ای رسول! ما به امت) بگو که اگر دعای شما نبود پروردگارم به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟ که شما (ناسپاسان آیات حق را) تکذیب کردید و زود به کیفر آن گرفتار خواهید آمد.»

چه هرگاه خداوند گروهی را از آسمان، زشت شمارد در زمین، هلاک شوند. خود در کار خیر فروگذاری نکنید^۲ و خوشرفتاری با سپاهیان را ترک نگویید و از کمک به مردم باز نمانید و از تقویت دین خدا دست نکشید و آنچه بر شما واجب است در راهش به جان بکشید^۳، زیرا خداوند به ما و شما چنان احسانی فرموده است که بر ما واجب است به منتهای کوشش خود سپاسش داریم و چندان که در توان ماست به او یاری و یاورمی کنیم. و نیرویی نیست جز به خداوند. (این نامه) دستخط ابو ثروان^۴ است.

راوی گوید و در نوشته عمر بن سعد نیز آمده است که:

نامه علی به سربازان	(علی علیه السلام) به سربازان خود نامه‌ای نگاشت و ایشان را از وظایف و حقوقشان آگاه کرد:
	از بنده خدا، علی امیر مؤمنان. اما بعد، همانا خداوند

→ حاجت داشتند فقط به اندازه نیاز بگیرند و اگر شب نیاز به آتش یا مشعلی داشتند همان قدر که رفع تاریکی کند کافی است و نباید بیش از آن از مال رعیت بگیرند که حکم غارت و اجحاف پیدا کند. - م.

۱- الفرقان، ۷۷ - ۲- متن «لَا تَأْلُوا أَنْفُسَكُمْ خَيْرًا» از روی شنهج، و در اصل «لَا تَدْخُرُوا أَنْفُسَكُمْ خَيْرًا» = خیر را فقط برای خود نیندوزید. ۳- متن از روی شنهج «وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِهِ» و در اصل [وَابْلَوْهُ]. ۴- یکی از دبیران علی علیه السلام است. - م.

تمام شما را از سیاه و سُرختان^۱، در حقوق یکسان قرار داده و شما و فرمانروا را به منزله پدر و فرزند یکدیگر نهاده که فرمانروا چون پدر است و شما چون فرزند او هستید که حتی جلو گیری خود او تکلیف پیگرد و لطمه زدن به دشمن او را از فرزندانش ساقط نمی کند، بر شما نیز آنچه شنیدید و فرمان بردید و اجرا کردید واجب (شرعی) است^۲. و حق شما بر فرمانروا آن است که با شما انصاف ورزد و عدالت را میان شما مسراعات کند (و همه را به یک چشم بنگرد) و غنایم شما را چندان که کفایتان کند برساند. پس اگر با شما چنین کرد فرمانبرداری از او در آنچه مطابق حق است، و یاری دادن به او در روشی که پیش گرفته، و دفاع از حکومت الاهی بر شما واجب است زیرا شما نیروی بسازدارنده ای از جانب خدا در زمین هستید.

عمر (بن سعد، راوی) گفت: نیروی بازدارنده کسانی هستند که جلو ظلم را می گیرند:

پس یاران او و یاران دین او باشید، و در زمین از پس اصلاح آن فساد نکنید
زیرا خداوند مفسدان را دوست ندارد.

راوی گوید:

هنگامی که علی در نُخيله بود جنازه ای را (به مقصد گورستانی نزدیک) از
برابرش گذرانند.

نصر: عمر بن سعد گفت: سعد بن طریف از اصبح بن نباته، از علی (علیه السلام) برایم نقل کرد که:

تحقیقی پیرامون	در نُخيله قبر بزرگی بود که یهودیان مردگان خود را
قبر یهودا	پیرامونش به خاک می سپردند، علی گفت: مردم راجع
	به این قبر چه می گویند؟ حسن بن علی گفت: می گویند

۱- مراد از سیاه و سُرخ، عرب و غیر عرب است ← آنچه در صفحه ۱۵۸ گذشت.

۲- عبارت پس از «چون فرزند او هستید...» تا اینجا در شهبج نیامده است.

که این قبر هود پیامبر صلی الله علیه و سلم است که چون قومش نافرمانی کردند به اینجا آمد و همینجا بمرد. گفت: دروغ گفته‌اند، زیرا بیگمان من به این امر از آنها آگاه‌ترم، این قبر یهودا^۱ پسر یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، نخستین فرزند یعقوب است^۲. سپس گفت: آیا اینجا کسی از دودمان «مَهْرَه»^۳ هست؟

راوی گوید:

پیری که نسل را آوردند، به او گفت: منزلت کجاست؟ گفت: در ساحل دریا. گفت: در چه فاصله‌ای از جبل احمر (کوه سرخ)؟^۴ گفت: [من] نزدیک آنم. گفت: قوم تو درباره آن (قبر) چه می‌گویند؟^۵ گفت: می‌گویند: گور ساحری است. گفت: خطا گفته‌اند، آن (گور که به جبل احمر است) قبر هود است، و این یک قبر یهودا^۶ بن یعقوب، نخستین فرزند اوست.

[سپس (امام) علیه السلام گفت]: به گاه بردمیدن آفتاب (قیامت)^۷ از پشت خاک کوفه هفتاد هزار کس به محشر در آیند که بی حسابرسی به بهشت روند.

نسرگفت: و در حدیث عمر بن سعد آمده است که:

قیس بن سعد انصاری به عنوان فرمانروای مصر از کوفه اعزام شد.

- ۱- متن «یهودا» و در اصل [یهود] و در شنهج (۲۸۶:۱) [یهودا] و درست آن چنان که در قاهوس، ماده «هود» آمده «یهودا» است، و در شفاء الغلیل خفاجی آمده، «یهودا، معرب یهودا، به ذال نقطه‌دار، پسر یعقوب علیه السلام است».
- ۲- به موجب روایت درست تورات، سفر تکوین (۲۳:۲۷-۳۵) نخستین فرزند یعقوب «رأوبین» نام داشته و مادرش «لیئه» بوده است.
- ۳- مَهْرَه، تیره‌ای در یمن که از اولاد حیدان بن عمران بن حاف بن قضاة هستند.
- ۴- در شنهج فقط [این انت من الجبل= در چه فاصله‌ای از آن کوه منزل داری؟].
- ۵- مرادگوری است که در جبل احمر بوده و به گور ساحری شهرت داشته است. - م.
- ۶- در اصل [یهود] آمده است.
- ۷- متن «على غرة الشمس» از روی شنهج، و در اصل [على غرة الشمس والقمر].

خطبه معاویه
برای مردم شام

چون گزارش جای گرفتن علی در نخيله و استقرار لشکرگاه وی در آنجا به معاویه که در دمشق بود رسید، پیراهن خونین عثمان را بر منبر (مسجد) دمشق گسترانید و پیرامون منبر هفتاد پیرمرد را گماشت که [اطرافش] بر عثمان زار زار می‌گریستند و اشکشان دمی خشک نمی‌شد (در این میان و با این تمهید) معاویه برای مردم شام چنین سخن راند و گفت:

ای مردم شام، شما مرا در باره علی دروغزن می‌شمردید و لسی اینک امر او بر شما روشن شده است، به خدا سوگند که خلیفه شما را کسی جز او نکشته است و هموست که فرمان قتلش را داده و مردم را بر ضدش برانگیخته و سپس قاتلانش را پناه داده و اینک همانان، سربازان و یاران و یاوران اویند، با آنها به راه افتاده و آهنگ شهرها [و خانه‌ها]ی شما را کرده است تا شما را متواری کند. ای مردم شام، خدا را، خدا را در حق عثمان، من ولّی دم و اختیاردار (قصاص) خون عثمانم و شایسته‌ترین کسی هستم که انتقام خون او را بخواهم و خداوند برای ولّی مظلوم اختیار و تسلطی قرار داده است^۱. پس به خلیفه (مظلوم) خود یاری دهید. آن‌گروه با او همان کردند که خود از آن آگاهید، وی را ظالمانه و گمراهانه کشتند، و خداوند به تحقیق، فرمان پیکار با آن‌گروه گردنکش ستمگر را داده است تا امر خدا تحقق پذیرد. [سپس از منبر به زیر آمد].

به کارگماشتن
فرمانداران و
کارگزاران از
سوی معاویه

پس همگان به فرمان معاویه سر نهادند و حکمش را پذیرفتند و از هر طرف رو به سویش آوردند. وی سه دودمان را در فلسطین به فرمانروایی گماشت و در برابر مردم مصر قرار داد که جلو آنها را بگیرند و نیز به مصریان مخالف (علی) که آن هنگام با معاویه

۱- متن «لولّی المظلوم سلطاناً» و در شنهج [لولّی المقتول ظلماً سلطاناً] = برای ولی مقتول به

آغاز به مکاتبه کرده بودند و از پس دیگر انبوه مصریان (که طرفدار علی علیه السلام بودند) بر نمی آمدند نامه نوشت که اگر قیس، فرماندار علی بر مصر از جای خود جنبید آن سامان را برای او (معاویه) در اختیار گیرند و نگاهدارند. و معاویه بن خدیج و حصین بن نمیر در آن دیار بودند. فرمانداران فلسطین که معاویه مأموران سرزمینشان کرده بود عبارت بودند از: حباب بن اسمر، و سمیر بن کعب بن ابسی الحمیری، و هلیله بن سحمة. و محول بن عمرو بن داعیه را به فرمانداری بر مردم حمص گماشت، و عمار بن سحر را نیز به جای خود در دمشق منصوب کرد، و فرمانداری بر مردم قنسرین را به صیفی بن علیّه بن شامل^۱ سپرد.

پایان بخش دوم از نسخه اصل، و پس از این، بخش سوم بیاید که خروج علی رضی الله عنه^۲ از نخيله است. و صلی الله علی سیدنا محمد النبی وآله و سلم. (خداوند بر خواجه و سرور ما محمد و خاندان او درود و سلام فرستد.)

→
 ستم، تسلطی قرار داد.]۲- اشاره به آیه ۳۳ مودة الاسراء و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً که پیشتر گذشت.
 ۱- در اصل [صیفی بن عیلة بن سائل] و این عمار در تاریخ خود (۶۴۱۸) نسخه تیموریه، صورت درست آن را که در متن آوردیم ثبت کرده است.
 ۲- این سطور از عبدالله محمد هارون، مصحح نسخه اصل است. - م.

بخش سوم

کتاب صفین

(بسیج، حرکت، درگیری و اعلان جنگ)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ای محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزاز
- روایت ای الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ای الحسن، محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
- روایت ای یعلی، احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ای الحسین، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت شیخ حافظ، ای البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

شود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش پیامرزد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ موثق، شیخ الاسلام ابوالبرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی به ما خبر داد، گفت: ابوالحسین مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخواندن من بر او در ربیع-الآخر سال چهارصد و هشتاد ما را خبر داد که ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر گفت: ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابومحمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزاز گفت: ابوالفضل نصر بن مزاحم گفت:

بیرون آمدن علی رضی الله عنه^۱ از نُخَیله^۲

از عمرو بن شمر، و عمر بن سعد، و محمد بن عبیدالله^۳ عمر گفت، مردی از انصار، از حارث بن کعب والبی، از عبدالرحمن بن عبید بن ابی الکنود گفت:

چون علی آهنگت حرکت از نُخَیله کرد روز چهارشنبه پنجم شوال در میان

۱- در متن چنین آمده که غیر از تعبیر متعارف مؤلف در موارد مشابه دیگر است و شاید تعبیر ناسخ یا مصحح متن باشد. - م. ۲- نام موضعی بیرون کوفه که نخستین قرارگاه بسیج سپاه علی علیه السلام برای پیکار صفین بود. - م. ۳- متن «عبدالله» که خطای چاپی است. - م.

مردم به خطبه ایستاد و گفت:

خطبه علی
نگام عزیمت

سپاس ویژه خدایی که نعمتهایش ناپیدا نیست^۱ و احسانش را همچندی نباشد، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و ما و شما بر این گواهییم، و گواهی می‌دهم که محمد؛ بنده و فرستاده اوست، صلی الله علیه و آله و سلم. اما بعد، آگاه باشید که اینک من طلایه‌داران خود را گسیل داشته و به ایشان دستور داده‌ام که پیوسته در این کرانه^۲ پیش روند تا فرمان (بعدی) من به ایشان برسد، و قاطعانه تصمیم گرفته‌ام این آب^۳ را به سوی گروه کوچکی از شما که در نواحی فرادست دجله وطن دارند قطع کنم؛ (با این آب را درنوردم) و اگر خدا بخواهد، ساکنان آن منطقه را همراه شما با پیکار با دشمنان خدا برانگیزم، اکنون عقبه بن عمر انصاری را بر مصر گذاشته‌ام و چیزی (از لوازم بسیج و اداره مملکت) را در مورد شما و خود فروگذار نکرده‌ام. پس مبادا عقب مانید و دست به دست کنید، چه من مالک بن حبیب یربوعی را به جای خود گذاشته‌ام و به او دستور

۱- متن از روی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۱: ۲۸۷) «غیر معقودالنعمة» (یعنی نعمتهایش به وفور آشکار است) و در اصل به خطا [غیر معقود و النعم].

۲- «الملطاط» سید رضی در توضیح خود بر نهج البلاغه آورده است: «گویم: مراد (امام) علیه السلام از ملطاط در اینجا مسیری است که ایشان را به راه پیمودن مستمر و ملازمت آن مأمور کرد و آن کناره فرات بوده است. این لفظ را بر ساحل دریا نیز اطلاق کنند و اصل آن به معنی دشت هموار است.»
۳- عبارت متن چنین است «فقد اردت ان اقطع هذه النطقة الی ش ذمة منکم موطنین باکناف دجلة» سید رضی گوید: «مراد از نطفه، آب فرات است و این از عبارات شگفت و غریب باشد» (امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه دیگری که مقارن با آهنگ جنگ با خوارج ایراد فرموده این تعبیر را به کار برده فرماید: «مصارعهم دون النطفة = قتلگاه ایشان این سوی آب (نهر وان) است» و سید رضی افزاید: مقصود از «نطفه» (به معنی آب صاف) آب نهر است و این فصیحترین کنایه است برای آب، هر چند زیاد باشد، و پیش از این بدین معنی (در ذیل خطبه چهل و هشتم که راجع به جنگ صفین بود) اشاره کردیم. — خطبه ۵۸، نهج البلاغه، فیض الاسلام ص ۱۴۰ مجلد اول. — م.

داده‌ام که هیچ (سرباز) جامانده‌ای را رها نکند مگر آنکه او را به شما ملحق سازد، ان شاء الله.

سخن معقل بن
قیس
پس معقل بن قیس ریاحی در حضورش برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که کس جز سست اعتقاد بدگمان از تو عقب نمی‌ماند و جز منافقی (دو روی) با تو تعال و طفره روا نمی‌دارد، به مالک بن حبیب بفرمای که جاماندگان را گردن زند. علی گفت: من دستور خود را به او داده‌ام^۱ و او ان شاء الله در کار خود کوتاهی نمی‌کند. گروهی خواستند سخن بگویند، و او مرکب خود را بخواست، و آوردند.

دعای علی
چون آهنگ بر نشستن کرد، پا در رکاب نهاد و گفت:

«بسم الله» و چون بر پشت مرکب نشست^۲ گفت:
«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ.»
پاك و منزه است خدایی که این را مسخر ما گردانید و گرنه ما هرگز قادر بر آن نبودیم. و بازگشت ما البته به سوی پروردگاران خواهد بود^۳.

سپس گفت: بارالها، من از رنج سفر، و افسردگی بازگشت، و سرگردانی پس از یقین، و واپس‌نگری به خانواده و مال و فرزند به تو پناه می‌برم. بارالها تو همراه در سفر و جانشین هر مسافر، برای خانواده او هستی و جز تو کسی آنان را سامان ندهد و گرد نیارد، زیرا آن‌که (در وطن مانده) همراه و یآوری ندارد و آن که به سفر رفته به جای نمانده^۴ (جایش در خانواده خویش تهی است و به عقب نیز ننگرد).

۱- یعنی فرمان من همان است که به او داده‌ام و به شما بازگفتم که جاماندگان را بسیج کند و به ما ملحق سازد و نیازی به تهدید و گردن زدن نیست. - م.

۲- متن به تصحیح قیاسی «جلس» و در اصل به خطا [ملس].

۳- الزخرف، ۱۳ و ۱۴ - ۴- سید رضی ضمن نقل این بیان در نهج البلاغه گویند:

سپس به راه افتاد و پیشاپیش او حُر بن سهم بن طریف ربعی (از ربیعۀ تمیم) حرکت می کرد و می گفت:

رجز حُر بن سهم ربعی یا فرسی سیری و أمی الشاما
وَ قَطِعی الحَزُونِ و الأعلاما...

ای اسب بادپای من بتاز و آهنگ شام کن و فراز و نشیبها را به تک در نورد.
و هر که را با امام مخالفت کرده است برانداز که من امیدوارم امسال به پیکار با
آنها رویاروی شویم.
بنی امیّه گروهی را گرد آورده اند که ما افراد نافرمان و سرکش آنها را بکشیم.
و سر آن مردان را از گردن جدا کنیم و به زیرافکنیم.

راوی گوید:

مالك بن حبيب مالك بن حبيب و على
بود - و عنان مرکب او را به دست داشت گفت: ای

امیر مؤمنان تو با این مسلمانان (نیکبخت) به جهاد بیرون می روی و ایشان به پاداش جهاد و پیکار می رسند، و مرا با گروهی مردم در اینجا باقی می گذاری؟ علی به او گفت: «اینان به هر اجر و پاداشی رسند تو نیز شریک اجر آنانی زیرا وجود تو در اینجا بیشتر مورد نیاز است و بیشتر از آنکه با آنان باشی اجر میبری.» گفت: ای امیر مؤمنان، شنیدم و فرمانبردارم. آنگاه

→ «آغاز این عبارت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده. و امیر مؤمنان علیه السلام، با رساترین بیان دنبال آن را افزوده و به نیکوترین وجهی از آنجا که گوید: جز تو کسی آنان را سامان ندهد و گردد نیارد تا پایان عبارت، تمامش کرده است.» (مراد از عبارت اخیر این است که سفر جهاد در میان سرپرست خانواده و اهل و عیالش جدایی افکننده است و آنان دسترسی به یکدیگر ندارند. بازماندگان را سرپرستی جز تو نیست و مجاهدان مسافر در راه تو نیز دل از وطن برکنده اند و سودای یار و دیار و اهل و تبار را به خاطر تو از یاد برده اند. - م.)

۱- متن «انت هاهنا اعظم غناء منک عنهم» و در شنهج (۲۷۷:۱) [...] عنهم منک].

علی حرکت کرد و چون از مرز کوفه گذشت دو رکعت نماز گزارد.^۱

نصر: اسرئیل بن یونس، از ابی اسحاق سبعی، از عبدالرحمن بن یزید:

نماز علی پس از حرکت
علی میان «قنطره» و «جسر»^۲ دو رکعت نماز کرد.^۳

نصر: عمرو بن خالد، از ابی الحسین زید بن علی، از پدرانش، از علی علیه السلام، گفت:

مسیر سپاه به سوی صفین
علی به قصد صفین به راه افتاد تا از رود گذشت و به منادی فرمود که ندای نماز در دهد.

راوی گوید:

(امام علیه السلام) به ادای دو رکعت نماز پرداخت و پس از نماز گزاری رو به ما کرد و گفت:

ای مردم، هر کس به بدرقه آمده یا در این مکان اقامت دایم دارد باید نمازش را تمام گزارد ولی ما گروهی مسافر هستیم، و هر کس با ما همسفر باشد روزه واجب را نگیرد و نماز [واجب] [برای مسافر] نیز دو رکعت (و نماز قصر) است.

(نصر) گوید: سپس به حدیث عمر بن سعد باز کردم و گویم:

پس از آن همچنان راه سپرد تا به دیر ابو موسی که در دو فرسنگی کوفه است^۴ رسید و نماز عصر را در آنجا گزارد، و چون از نماز بپرداخت گفت: «منزه است آن که او را دستی گشاده است و نعمتهایی فراوان دارد، آن که قدرتمند و با احسان است، از خداوند مسئلت دارم که ما را به قضای خویش رضا دارد و به کردار بر فرمانبرداری ما از خود و بازگشت به حق و پی سپاری در راه خویش یاری

۱ و ۳- تکرار و تأکید این دو روایت و روایت بعدی بر این است که نماز، قصر بوده است. - م. ۲- نام دو موضع بیرون کوفه، در لنت قنطره و جسر هر دو به معنی پل آمده است، ظاهراً با این تفاوت که قنطره پلی دستی و موقت است و جسر، پلی ثابت و استوار. - م. ۴- یا قوت این مکان را به ضبط نیاورده است.

دهد که او دعا (ی ما) را می شنود.» سپس به راه افتاد تا به کرانه نرس^۱، جایی میان حَمَام اَبی برده و حَمَام عمر رسید. و نماز مغرب را بر مردم بخواند و چون نماز را به پایان رساند گفت: «سپاس خداوندی را که شب را از پس روز و روز را از پی شب در آورد، و سپاس خدای را چندان که (به گیتی) شبی در آید و تیره گون شود و به سپیده گراید، و سپاس خدای را (هماره) چندان که ستاره ای بدرخشد و سوسو زند.»

سپس تا سپیده دم در آنجا درنگ کرد تا نماز صبح را نیز بخواند، آنگاه به راه افتاد تا به «گنبد قُبَیْن^۲» رسید و در آنجا نخلی برومند در کنار پرستشگاه^۳، آن سوی نهر بود. چون آن را بدید گفت:

«وَ النَّخْلَ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ

و نخلهای بلند را (آفریدیم) که میوه های آن روی هم چیده و منظم شده است^۴.
سپس مرکب او به نهر زد و به سوی آن معبد از رود گذشت. پس (امام) فرود آمد و به اندازه اقامه نماز صبح در آنجا درنگ کرد.

نصر: عمر، از مردی - یمنی از ابو مخنف^۵ - از عمویش ابن مخنف^۶ که گفت:

۱- کانالی که نرسی پسر بهرام در بیرون کوفه حفر کرده و از فرات منشعب می شود. در اصل [برس] آمده، درستش از شنهج و معجم البلدان در متن آمد.

۲- «قُبَّةٌ قُبَیْنٌ» به ضم قاف و تشدید باء مکسور بعد از آن، و در شنهج [ببین] آمده که تحریف است. ۳- البیئة = پرستشگاه یهود یا نصاری. - م. ۴- سوره ق، ۱۵

۵- ابو مخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف به سلیم ازدی غامدی، شیخی از اصحاب اخبار در کوفه بود. از صعقب بن زهر، و جابر جمعی، و مجالد روایت کرده، و مدائنی، و عبدالرحمن بن مغراء نیز از او روایت کرده اند. پیش از سال ۱۷۵ درگذشت. منتهی المقال، ۲۴۸ و لسان المیزان (۲۹۲:۴) و الفهرست چاپ لایپزیک، ۹۳

۶- مخنف فرزندان داشت که یکی از آنان ابورمله، عامر بن مخنف بن سلیم ازدی بود. صاحب منتهی المقال در صفحه ۲۹۹ از او نام برده و گفته است از پدرش مخنف روایت کرده است. فرزند دیگرش، حبیب بن مخنف است که حافظ ابو عمرو از او یاد کرده و سومین فرزندش محمد بن مخنف است که صاحب لسان المیزان (۳۷۵:۵) از او نام برده است.

من دیده بر پدرم میخنف بن سلیم^۱ که همراه علی در بابل راه می سپرد دوخته بودم و (شنیدم که امام به او) می گفت: در زمین بابل جایی است که در آن (به زودی) خسوفی روی خواهد داد، پس مرکب خود را تند بران، باشد که نماز عصر را بیرون از آن نقطه به جای آریم.

همو گوید:

وی مرکبش را تند براند و دیگر مردم نیز در پی او به تاخت در آمدند و چون از پل «صراة»^۲ گذشتند فرود آمد و نماز عصر را بر مردم بخواند.

نصر: عمر، (گوید): عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرّة الثقفی از پدرش، از عبدخیر^۳ مرا روایت کرد و گفت:

من با علی در سرزمین بابل راه می سپردم، گفت: هنگام نماز عصر فرا رسید، و گفت: چنین مقرر بود که به جایی فرود نیایم مگر آنکه آن را آبادتر^۴ از دیگر جاها یافته باشیم. گفت: تا به بهترین جایی که در مسیر خود دیده بودیم رسیدیم ولی چیزی نمانده بود که خورشید غروب کند. گفت: علی فرود آمد و من نیز با او پیاده شدم. گفت: علی به درگاه خداوند دعا کرد و خورشید به اندازه ای که بتوان نماز عصر گزارد باز گشت. گفت: ^۵ پس ما نماز عصر را گزاردیم و آنگاه

۱- میخنف، به کسر میم و سلیم، به ضم سین است چنان که در الاشتقاق، ۲۸۹ و منتهی المقال، ۲۹۹ آمده. وی از اصحابی است که شرح حالش در الاصابة، ۷۸۴۲ آمده است.

۲- متن «صراة» رودی است که از نهر عیسی از شهری که «محول» خوانده می شود و با بغداد يك فرسنگ فاصله دارد جدا شده، از رودهای منشعب از فرات است. در اصل [صراط] به تحریف و در شنهج [فرات].
۳- عبد خیر بن یزید همدانی، ابو عمارة کوفی. وی زمان جاهلیت و روزگار پیامبر (ص) را درک کرد ولی روایتی (نبوی) از او شنیده نشده است. الاصابة، ۶۳۶۵ و تهذیب التهذیب.
۴- متن «أفیح» از «فیح» که وسعت و وفور نعمت است و در اصل و شنهج به تحریف [اقبح = زشت تر] آمده است. (مراد اینکه: مقرر بود در بهترین نقطه ای که یافتیم فرود آییم. - م.)

۵- تکرار لفظ «قال = گفت» به سبب غزابت روایت از متعارف و معتاد است. - م.

خورشید غروب کرد، سپس (علی، ع) از آنجا بیرون آمد تا به دیر کعب رسید و از آن نیز گذشت و شب را در ساباط گذراند. دهقانان آن سامان نزدش آمدند و پیشنهاد ضیافت و تهیه وسایل^۱ و خوراک تقدیمش داشتند. گفت: نه، ما را بر شما چنین حقی نیست. چون صبح درآمد، و او در مُظَلِّم ساباط^۲ بود، گفت:

«أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»

آیا به هر سرزمین مرتفع عمارت و کاخ بنا می کنید که به بازی عالم سرگرم شوید^۳؟»

(نصر به اسناد خود) گوید:

رسیدن این	خبر عزیمت او به عمرو بن عاص رسید، از این رو
خبر به عمرو	(چنین سرود و) گفت:

لا تحسبني يا علي غافلاً لاوردن الكوفة القنابلا...

ای علی مرا غافل و بیخبر مپندار، که گروه چابک سواران را بر کوفه خواهم تاخت، همراه با طلایه دارانم، پس با پیشنهادان من رویارویی کن.

رجز علی برای عمرو و معاویه	پس علی سرود:
لاوردن العاصی بن العاصی	سبعین الفأ عاقدی التواصی...

هفتاد هزار سپاهی دژم پیشانی (وخشمناك) را بر سر آن نافرمان نافرمان زاده بتازانم. زره پوشانی که حلقه های درخشان زره را بر بسته و در کنار سواران به انبوه گرد آمده اند^۴.

(که چون) شیران بیشه زار راه گریز را (بر دشمن) بر بندند^۵.

۱- متن از روی شهبج «نزل» آنچه برای مهمان آماده کنند» و در اصل به تحریف [النزول = فرود آمدن].
 ۲- «مُظَلِّم ساباط» یا قوت گوید: مضاف به ساباط، نام محلی در نزدیکی مدائن است.
 ۳- الشعراء، ۱۲۸ ۴- اعراب چون به جنگ می رفتند بر شتر سوار می شدند و اسب سواران را نزدیک ایشان می داشتند که سواران بیاسایند و در پناه شتر سواران باشند ← المفضليات الخمس، ۳۹ ۵- متن «أَسُوْدَعِيْلَ حِيْنَ لَامَنَاصِ» برای آگاهی از نظر نویبان درباره چنین عبارتی ← خزائنة البندادی (۲: ۹۵)، بولاق.

راوی گوید:

رجز علی
به معاویه

علی به معاویه (این رجز را نیز) نوشت:
اصبحت مَنی یا ابن حرب جاهلا
إن لم نُرام منکم الکواهللا...

ای پسر حرب از من غافل شدی و پنداشتی که ما در برابر شما از پشتیبانی از حق شانه خالی کرده ایم.
حق باطل را بزداید، این طلایه سواران است که از دوردست صحرا بر تو نمودار شده، با این طلایه داران رویارویی کن.

راوی گوید:

اختلاف در ریاست
کنده و ربیعه

چون خبر حرکت معاویه به سوی صفین به اهل عراق رسید، همگی فعالانه به تکاپو درآمدند و به جدّ

کوشیدند ولی از اشعث بن قیس، به هنگام عزل او، حرکتی (ناپسند) پدید آمد، و ماجرا این که ریاست (کَلِّ) کِنده و ربیعه با اشعث بود، علی حَسَّان بن مخدوج را بخواند و این ریاست را به او سپرد، پاره ای از افراد که اهل یمن بودند از جمله اشتر و عدی طائی و زحرّ بن قیس و هانی بن عُرَوّه در این باره گفتگو کردند و نزد علی رفتند و گفتند: ای امیرمؤمنان، واگذاری ریاست اشعث جز به همتای او سزاوار نباشد، و حَسَّان بن مخدوج همتای اشعث نیست. (بنی) ربیعه (از این قیاس که آن را توهینی به حَسَّان می شمردند) خشمگین شدند، پس حریث بن جابر گفت: ای مردم، مردی برابر مردی، (این دو همچندند و) رفیق ما را در شرافت و پایگاه و مددگری و قویدستی خویش کاستی و قصوری نیست، (گرچه) ما فضل و شرف رفیق شما را نیز رد نمی کنیم.

شعر نجاشی
در این باره

نجاشی در این باره (به شعر) گفت:
رضینا بمایرضی علیّ لَنابَه
وإن کان فیما یأت جدع المناخر...

ما بدانچه علی برای ما پسندد رضایت داده‌ایم گرچه فرمان او حتی متضمن بریدن بینیا باشد^۱.

او بدون مشارکت دیگران وصی پیامبر خداست و با وجود عموهای بزرگتر، وی وارث (بلامعارض و منحصر به فرد) اوست.

او ابن مخدوج را پسندیده و ما گفتیم که ما به رضای تو خرسندیم و حسان بر گزیده محبوب عشایر است.

اشعث کندی را نیز در میان مردم فضلی است که آنرا پدر پدیر به میراث برده است. پدران گرامی او، بدان روزگار که فرزندان عمرو بن عامر حکم می‌راندند افسر عزت بر سر داشتند.

اگر امیر مؤمنان و حق فرمانبرداری او بر گردن ما نمی‌بود، حریث بن جابر را (تحقیق و) دلشکسته و غم‌نده می‌کردیم.

ای حریث، ما را به مبارزه و ستیزه مخوان، زیرا در حوادث خطیر، ما قوم تو را یار و یاوریم.

در گوهر ابن مخدوج بن ذهل هیچ خلل و کاستی نیست، ولی قوم ما نیز در میان بنی‌وائل از تبار خود بیخبر نیستند،

و ما جز به فرماندهی پسر آزاد زنی رضا ندهیم که مهاجری سرفراز و فرا دست و بازو گشاده است.

براین اساس که درین نفوس، غیرت دلسوزانه و همتی است که ایشان را (فقط به فرماندهی او) برای جلوگیری از زورگویان آماده می‌دارد^۲.

راوی گوید:

مردان یمنی به خشم آمدند، از این‌رو سعید بن قیس

گفتار سعید

همدانی نزد آنان آمد و گفت: هرگز مردمانی کج-

بن قیس همدانی

اندیش‌تر از شما ندیده‌ام. آیا می‌پندارید اگر از علی

نافرمانی کنید، این وسیله‌ای برای تقرب شما به دشمن او می‌شود؟ و آیا معاویه

۱- «بریدن بینی» تعبیری است شبیه با «به خاک مالیدن بینی کسی» در فارسی، و کنایه از توهین

بدان کس است. - م. ۲- متن به تصحیح قیاسی «خرازه و صدعاً یوتبه اکف الجوابر»

یعنی پیه‌تیه و یصلحه و در اصل [یأبیه - به ضم یاء و فتح حمزه].

قابل مقایسه با او یا به جای اوست، یا شما^۱ در شام کسی را دارید که مانند او (یعنی همتای علی، ع) در عراق باشد؟ یا (بنی) ربیعہ یا اورانی در میان (بنی) مضر می‌یابند؟ سخن همان است که او (علی، ع) گفته و رأی همان که او گزیده.

راوی گوید:

آنگاه حریث بن جابر به سخن در آمد و گفت: ای
مردم، بیتابی و غوغا مکنید؛ زیرا اگر اشعث در دوره
جاهلیت پادشاه بوده و در اسلام نیز خواجگی و سروری
داشته، رفیق ما هم شایسته این ریاست است و (شأن) آن سروری برتر از این
ریاست نیست. پس حسان به اشعث گفت: پرچم (و فرماندهی) کینه از آن تو و
پرچم ربیعہ از آن من باشد. گفت: پناه بر خدا، این هرگز امکان ندارد، آنچه تو را
بوده (فرماندهی جزء) از آن من و آنچه مرا بوده (فرماندهی کل) از آن تو؟!

معاویه اشعث را
برضد علی برمی‌انگیزد
آنچه با اشعث شده بود به آگاهی معاویه رسید، پس
مالک بن هبیره را بخواند و به او گفت: چیزی به جان
اشعث افکنید که او را بر ضد علی برانگیزد. پس
شاعری از آن خود را بخواند و او این ابیات را سرود و مالک بن هبیره که خود
کندی و از دوستان اشعث بود، آن را برایش نوشت:

مَنْ كَانَ فِي الْقَوْمِ مَثْلُوجًا بِأَسْرَتِهِ فَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي غَيْرُ مَثْلُوجٍ...
اگر کسی در این قوم از لحاظ خاندان دم‌سرد و خشک‌ریشه باشد، خدا می‌داند
که من دم‌سرد و بی‌تبار نیستم.
ریاست اشعث کندی را از او گرفتند و حسان بن مخدوم فرماندهی را به دست
گرفت.
هان ای مردان، این چنان ننگی است که آب فراتش نتواند شست و عقده اندوهی
است که هرگز گشایشی نباشدش.

۱- متن «... لکم...» و در اصل «... لك...». ۲- تعریض به اشعث است. م. م.

اگر کندیان به جای سرور خود به فرماندهی حسان تن در دادند، دونان چنین پسندند ولی قحطانیان چنان نادان نیستند.
 به جان تو، این ننگی است که مردم عراق منکر فضیحت آن نیستند و عاری است آشکار و رسوایی آمیز.
 ابن قیس در تبار خویش مردی با همت و بزرگواری بود که بر حکومتی کامل و درست ارکان فرمان می‌راند،
 آنگاه در میان یمنیان گرفتار ننگی شد، و آن گروه دشمنانش به یاجوج و مأجوج مانند.
 کسانی که بر عراق دست یافته‌اند حتی از رسیدن سر جوجه‌ای عاجزند (چه رسد به نبرد دلیران!)
 (بنی) ربیعہ به حتی که بی‌تردید از آن کندیان است و اینک از آنان سلب و و به ایشان بخشیده شده است سزاوار نیستند.

راوی گوید:

شکست (نقشه) معاویه
 چون این شعر به آگاهی یمنیان رسید، شریح بن هانی گفت: ای مردم یمن، رفیق شما (گوینده این شعر) جز آن نخواهد که میان شما و (بنی) ربیعہ جدایی افکند. حسان بن مخدوج با پرچم خود نزد اشعث بن قیس رفت تا آن را در قرارگاه او نصب (و فرماندهی کل را به او تفویض) کند، اشعث گفت: این پرچمی است که به نظر علی بزرگ و با اهمیت می‌آید در حالی که به خدا سوگند در نظر من از پسر نرم شتر مرغی سبکتر است و پناه بر خدا اگر این (حرکات، ذره‌ای) دل مرا با شما به راه باز آرد.

سرداری اشعث
 پس علی به او پیشنهاد کرد که همان مأموریت پیشین خود (فرماندهی کل هردو قبیله) را باز گیرد ولی او خودداری کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر در (واگذاری و) آغاز آن (مأموریت به من) شرافت و فضیلتی بود در (معزولی و)

پایان آن ننگ و عاری نیست. پس علی به او گفت: من تو را در این کار (یعنی فرماندهی کل سپاه) شرکت می‌دهم. اشعث گفت: این در اختیار توست. پس او را به سرداری میمنه (جناح راست لشکر) خود که جناح راست (کل سپاه) اهل عراق بود گماشت.

و گوید:

آزمون مالک بن حبیب
 مالک بن حبیب مردی را که از بسیج بسا علی گریخته
 بود بگرفت و گردن زد. این خبر به قوم او رسید و
 به یکدیگر گفتند: نزد مالک رویم و از او سخن
 بکشیم^۱، باشد که به قتل او^۲ اقرار کند؛ زیرا وی مرد حیران‌نادانی است. از
 این رو نزد وی آمدند و گفتند: ای مالک، تو آن مرد را کشتی؟ گفت: (می‌خواهید)
 به شما بگویم (همان گونه) که ماده شتر بچه‌اش را نوازش می‌کند (او را که
 فراری از جبهه بود نوازش کردم)؟ از نزد دور شوید، خدا رو سیاه‌تان کند.
 (صریحاً) به شما می‌گویم: من او را کشتم.

رادی گوید: مصعب بن سلام^۳ مرادیت کرده که ابوحنیفان تمیمی، از ابی عبیده، از هرثمه بن سلیم گفت:

گفته علی درباره
 کربلا
 برای پیکار صفین، همراه علی بن ابی طالب به جنگ
 بیرون شدیم، چون به کربلا فرود آمدیم بر ما نماز
 خواند و چون سلام داد قطعه‌ای از خاک آن زمین
 برابرش برآمد، آن را بوید و سپس گفت: خوشا بر توای خاک پاک، گروهی از تو
 به محشر بر آیند که بی حسابرسی به بهشت در آیند.

۱- متن «فَنَسَقَطُهُ» و در اصل [فَنَسَقَطُهُ] آمده که تحریف است.

۲- مراد قتل نفسی بی‌کناه است. - م. ۳- در اصل به تحریف [سلم]. شرح حال این مصعب در تاریخ بغداد (۱۰۸۰:۱۳) آمده است.

هرثمه بن سلیم و حسین بن علی
 چون هرثمه از جنگ خود نزد همسرش، جرداء
 دختر سمیر، که از شیعیان علی بود باز گشت به زنش
 گفت: آیا سخنی شنیدی از دوستت، ابوالحسن برایت
 بگویم؟ چون به کربلا فرود آمدیم قطعه‌ای از خاک آن خطه برابرش برآمد، آن را
 بوید و گفت: «خوشا بر تو ای خاک پاک، گروهی از تو به محشر برآیند که
 بی حسابرسی به بهشت درآیند.» او این علم غیب را از کجا یافته؟ همسرش گفت:
 ای مرد «از این بددلی» دست بردار، زیرا امیرمؤمنان جز حق نگفته است. (هرثمه)
 گوید: (چندی بعد) آنگاه که عیدالله بن زیاد نیرویی به بیکار با حسین بن علی و
 یارانش فرستاد من نیز در زمره سواران اعزام شده بودم. وقتی به گروه حسین و
 یارانش نزدیک شدیم، من همان منزلگاهی را که با علی در آن فرودآمده بودیم
 و قطعه خاکی را که برخاسته بود و گفتاری را که او گفته بود به یاد آوردم و باز
 شناختم. از این رو از ادامه همراهی (با آنان) نفرتی در خود احساس کردم و با
 اسب خود، روی به قرارگاه حسین نهادم تا خدمتش ایستادم و بر او سلام کردم و
 آنچه را در این منزلگاه از پدرش شنیده بودم به وی باز گفتم، حسین گفت: آیا تو
 اینک با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: ای پسر پیامبر خدا، نه با تویم و نه بر ضد تو.
 زن و فرزند خود را باز نهاده‌ام و بر (جان) آنان از (گزند) ابن زیاد بیم دارم.
 حسین گفت: پس شتابان بگریز تا قتلگاه ما را در اینجا نبینی؛ سو گند بدان کس
 که جان محمد در دست قدرت اوست هیچ مردی نباشد که امروز ما را اینجا در
 قتلگاه ببیند و یاریمان ندهد جز آنکه خدایش به دوزخ افکند. گفت: از این رو
 من رو به راه نهادم و گریزان شتافتم تا قتلگاه او از دیدم نمان شد.

نصر: مصعب بن سلام گفت: اجلح بن عبدالله کندی، از ابی جحیفه که گفت: عروه بارتی نزد سعید بن وهب آمد و از او پرسید و من گوشت می‌دادم که به او گفت: آیا حدیثی از علی بن ابی طالب برایم روایت می‌کنی؟ گفت: آری،

گفتند علی در بارهٔ
 رسیدم، دیدم با دستش اشاره‌ای می‌کند و می‌گوید:
 مخنف بن سلیم مرا نزد علی فرستاد. در کربلا به او
 همین جاست، همین جاست. مردی به او گفت: ای امیر
 مؤمنان، اینجا چیست؟ گفت: گر انمایه‌ای از آل محمد در اینجا فرود خواهد آمد،
 پس وای بر ایشان از شما و وای بر شما از ایشان^۱. آن مرد به او گفت: ای امیر
 مؤمنان، معنی این سخن چیست؟ گفت: وای بر ایشان از شما: که شما ایشان را می-
 کشید؛ و وای بر شما از ایشان: که خدا به سبب کشتن آنان شما را به دوزخ می‌برد.
 این سخن به گونه‌ای دیگر نیز روایت شده است که (علی) علیه السلام گفت:
 [وای بر شما از ایشان و وای] برای شما بر ایشان^۲. آن مرد گفت: «وای بر ما از
 ایشان» را فهمیدم^۳ اما «وای برای ما بر ایشان» چه باشد؟ گفت: شما می‌بینید که
 آنان را می‌کشند ولی توان یاری دادن به آنان را ندارید.

نصر: سعید بن حکیم عبسی: از حسن بن کثیر از پدرش:

علی به کربلا رسید و در آنجا درنگ کرد، به او عرض
 شد: ای امیر مؤمنان، اینجا کربلاء است. گفت: دارای
 کرب و بلاء (= اندوه و آسیب). سپس با دست خود
 به جایی اشاره کرد و گفت: اینجا محل فرود آمدن و پیاده شدن ایشان است و به جایی
 دیگر با دست خود اشاره کرد و گفت: اینجا، جای ریختن خون ایشان است.

(نصر) بر سر حدیث عمر بن سعد باز آمد، گفت:

سپس (علی) به سوی سباط پیش رفت تا به شهر بَهْرَسیر رسید، در آن

۱- متن به تصحیح قیاسی «حَدَّثَنِيهِ» و در اصل به تحریف [حدَّثْنِيهِ] و در شنهج [حدَّثَنَا].
 ۲- متن «وَيْلٌ لَّهُمْ مِنْكُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ». ۳- متن «فَوَيْلٌ لَكُمْ عَنْهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ».
 ۴- متن «عَرَفْتُ» و در شنهج [عَرَفْنَا] = فهمیدیمش.

میان مردی از یاران‌ش که او را حَرّ^۱ بن سهم بن طریف می‌خواندند و از بنی ربیعة بن مالک^۲ بود به آثار کسری می‌نگریست و بدین بیت از گفته ابن یعفر تمیمی تمثّل می‌جست^۳:

جَرَّتِ الرِّيحُ عَلٰی مَكَانٍ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّمَا كَانُوا عَلٰی مِعَادِ
بادها بر خانه‌های (بر باد رفتگان) بر گذشت (و آنان را ببرد) گویا (بایکدیگر)
دیدارگاهی داشتند.
پس علی گفت: آیا نگویی:

«كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ. وَ نِعْمَةً كَانُوا فِيهَا
فَاكِهِينَ. كَذٰلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ. فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ
وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ»

چه بسیار باغها و بوستانها، و کشتزارها و منازل عالی را رها کردند. و از ناز و نعمت فراوانی که در آن غرق بودند چشم پوشیدند. و ما آن نعمتها را از قوم گذشته به قومی دیگر به میراث دادیم. و بر آن گذشتگان هیچ چشم آسمان و زمین نگریست و بر هلاکشان مهلت ندادند^۴.

باری، آنان زمانی ارث برندگان بودند و اینک ارث دهندگان شدند، آنان شکر نعمت نگزاردند و بر اثر نافرمانی، دنیا نیز از ایشان گرفته شد. از کفران نعمت بهره‌یزید تا گرفتار نعمت و بیمهری نشوید. آنگاه گفت: در این فراز جای^۵ فرود آید.

- ۱- متن از روی شنهج (۲۸۸:۱) «حر» و در اصل به خطا [حریر].
- ۲- ربیعة بن مالک بن زید مناة بن تمیم ← ص ۱۸۶ همین کتاب و نهایة الادب (۲: ۳۴۴).
- ۳- اسود بن یعفر بن عبدالاسود بن جنندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن زید مناة بن تمیم، شاعر جاهلی پیشاهنگ که ندیم نعمان بن منذر بود. این بیت از قصیده‌ای از آن اوست که در المفضلیات (۲: ۱۵-۲۰، چاپ المعارف) آمده. در اصل: [یمقوب التمیمی] است و درست آن همین است که ثبت کردیم و در شنهج [بقول الاسود بن یعفر] آمده است.
- ۴- الدخان، ۲۵ تا ۲۹ ۵- متن «النجوة = جایی بلنده» و در شنهج [الفجوة = جایی با فراز و نشیب].

نصر: عمر بن سعد از مسلم اعور، از حَبَّه الْمُعَرِّي (مردی از عُریفه) مرا حدیث کرد و گفت:

به فرمان علی بن ابی طالب، حارث اعور در میان مردم مدائن ندا در داد: هر که از رزمندگان است هنگام نماز عصر به امیر مؤمنان پیوندد. در ساعت همگان به او پیوستند. پس خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

اما بعد، من از تأخیر شما در پذیرفتن دعوت بسیجی که کرده بودم و جدایی شما از دیگر همشهریانتان دچسار شکفتی شدم که از چه رو در این مساکن که اهلش مردمانی ستمگرند و بیشتر ساکنانش راه هسلاک می سپارند، مانده اید. (از خود می پرسیدم چرا اینان) نه به معروفی امر، و نه از منکری نهی می کنند؟ گفتند: ای امیر مؤمنان، ما منتظر رأی و فرمان تو بودیم، (اینک) هر فرمانی که خواهی به ما بفرمای. آنگاه (علی) رهسپار شد و عدی بن حاتم را به سرپرستی بر ایشان بر جای گذاشت که سه روز بمازد و سپس با هشتصد تن از ایشان بیرون شد، و فرزندش یزید را به جای خود نهاد که او نیز با چهارصد تن دیگر از ایشان خود را به وی رساند و با هم به علی پیوستند، و علی همچنان بیامد تا به انبار^۱ رسید و دهقانان آن سرزمین، بنو خوشنوشک^۲ به استقبالش آمدند. سلیمان^۳ گوید: «این کلمه فارسی است: خوش = طیب و نوشک = راضی، یعنی بنی الطَّائِب الرَّااضی».

(آن دهقانان) چون او را پذیره آمدند پیاده شدند و سپس شروع به دویدن در رکابش کردند، به ایشان گفت: پس این چارپایان که با خود آورده اید برای چیست؟

۱- حَبَّه بن جوین عُرَنی، ابو قدامه کوفی، در تشیع تندرو بود، در تقریب المتهذیب آمده: «آن کس که او را از صحابه پنداشته خطا کرده است.» در شنهج به تحریف [حیه...].

۲- شهری کنار فرات، ۶۲ کیلومتری غرب بغداد در عراق کنونی... شاپور اول ساسانی آن را از نو ساخت و مستحکم نمود، و به انبار اسلحه و مهمات تبدیل کرد، و به یادبود پیروزی خود بر گوردیانوس، آن را «پیروزشاپور» نامید. اعراب ناحیه اطراف آن را «فیروزشاپور» و انبارخواندند. انبار در زمان خلافت ابوبکر به دست مسلمین افتاد (۱۲ ه.ق) ← دایرةالمعارف فارسی. م. م.

۳- خوشنوشک زادگان. م. م. ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی، یکی از راویان این کتاب.

و از این کار که می‌کنید (و پیاده شده‌اید و می‌دوید) چه قصدی دارید؟ گفتند: این کار که اینک می‌کنیم رسم و خوی ماست و بدین وسیله فرمانروایان خود را بزرگ می‌داریم و بدیشان احترام می‌نهیم. اما این چارپایان، پیشکش برای توست. و نیز برای تو و مسلمانان غذا آماده کرده و برای چارپایانان علوفه بسیار فراهم آورده‌ایم. گفت: اما این که می‌گویید: رسم شماست که فرمانروایان را بدین گونه گرامی و بزرگ می‌دارید، به خدا سوگند که این دویدن شما فرمانروایان را سودی ندارد، فقط شما وجود خود و پیکر خویش را رنجه می‌دارید، دیگر چنین نکنید. اما اگر دوست دارید ما این چارپایان را از شما بستانیم، ما آنها را به حساب خراجتان از شما می‌پذیریم. اما خوراکی که برای ما تهیه کرده‌اید، ما خوش نداریم که چیزی از مال شما را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیر مؤمنان ما آن را ارزیابی می‌کنیم و سپس بهایش را خواهیم گرفت. گفت: اگر بهایش را معلوم نکنید ما به همان آذوقه‌ای که خود داریم اکتفا می‌کنیم. گفتند: ای امیر مؤمنان، ما مولایان^۱ و خواجگانی نامدار از اعراب داریم، آیا تو ما را از این که به ایشان پیشکشی دهیم و آنان را از این که چیزی از ما بپذیرند، نیز منع می‌فرمایی؟^۲ گفت: همه اعراب شما را مولایانند^۳، اما بر هیچیک از مسلمانان روا نیست که پیشکش شما را بپذیرد. و اگر کسی چیزی از شما به زور غصب کند ما را خبر دهید. گفتند: ای امیر مؤمنان ما خوش داریم که پیشکش و بزرگداشت ما پذیرفته آید. به ایشان گفت: زهی (آفرین) بر شما^۴، ولی ما را بدان نیازی نیست. پس ایشان را ترك کرد و به راه خود ادامه داد.

- ۱- مولی، در اینجا به معنی خواجه و سرور و صاحب اختیار است. - م.
- ۲- به تعبیر دیگر یعنی، آیا پیشکش دادن و هدیه پذیرفتن را قدغن می‌کنی؟ - م.
- ۳- مولا در اینجا به سیاق عبارت به معنی دوستدار آمده است. - م.
- ۴- متن «وَوَيْحَكُمْ...» که کلمه ترحم و توجع است ولی به معنی مدح و تعجب نیز آمده و اینجا مراد بیان همین مدح و شکفتی است. - م.

نصر: عبدالعزیز بن سیاه^۱ از حبیب بن ابی ثابت، که ابوسعید تیمی معروف به عقیصا^۲ گفت:

در طریق عزیمت به شام، ما همراه علی بودیم. خبر آب صومعه
(ماء الدیر)
 دنگامی که کوفه را پشت سر نهاده بودیم و از بیابان می گذشتیم، - گوید: - مردم تشنه شدند و نیاز مبرم به آب یافتند، پس علی با ما بیامد تا ما را بر سر صخره‌ای در زمینی سخت که به پیکره بزی خفته بر شکم می مانست، در آورد و به ما فرمود آن را از جای بر کنیم و آب بیرون زد و مردم از آن نوشیدند و سیراب شدند. - گوید: - به ما فرمود صخره را از نو بر جایش نهادیم و چشمه را بدان پوشانیدیم - گوید: - مردم روانه شدند تا اندکی دور شدیم، آنگاه علی گفت: آیا کسی از شما جای آن آب را که نوشیدید به یاد دارد؟ گفتند: آری ای امیر مؤمنان. گفت: پس دیگر بار بر سر آن روید. ما، تنی چند از مردان سوار و پیاده، بدان سوی باز گشتیم تا به جایی که آن را دیده بودیم رسیدیم. - گوید: - به جستجوی همان صخره^۳ پرداختیم ولی هیچ نیافتیم تا آنکه از جستجو خسته شدیم، از این رو به سوی دیری که نزدیک آنجا بود رفتیم و از (دیر نشینان) پرسیدیم: آبشخوری که نزدیک شماست کجاست؟ گفتند: در نزدیکی ما آبی نیست. (باران ما) گفتند: چرا، ما خود از آن آب نوشیده‌ایم. گفتند: آری (به راستی) شما در این اطراف آبی نوشیده‌اید؟ گفتیم:

۱- سیاه، به کسر سین: عبدالعزیز بن سیاه اسدی کوفی، راوی شیعی، راستگویی از بزرگان اتباع تابعان. - تهذیب التهذیب والنقریب، در شنهج (۱: ۲۸۸) به تحریف [بن سباع] آمده است. ۲- در قاهوس: «عقیصا: لقب ابو سعید تیمی، از تابعان» و در منتهی المقال، ۱۳۲: «دینار، کنیه ابوسعید، و لقب او عقیصا بود و این لقب را به سبب شعری که اوراست بدو داده اند» و نام خود را «دینار» نهاد. در اصل به تحریف [...] التیمی [...] و در شنهج [حدثنا سعید التیمی المعروف بعقیصا] آمده که ناقص و تحریف شده است. ۳- چنان که پیشتر نیز در ص ۱۸۹ اشاره شد، تکرار لفظ «گوید» از جهت تأکید بر قول راوی و غرابت روایت است. - م. ۴- متن «فطلیناها» یعنی «صخره» را و در شنهج [فطلیناه = آب را جستجو کردیم].

آری. [پیر دیر] گفت: این دیر (در آغاز) جز بسا همان آب^۱ ساخته نشده و چیز پیامبری یا وصی پیامبری آن آب را بیرون نیارد.

دگر بار بر سر نقل حدیث (= تاریخ) باز آمد و گفت:

فرود آمدن
سپاه در جزیره
آنگاه امیر مؤمنان مسیر را ادامه داد تا به سرزمین
جزیره در آمد، در جزیره، بنو تغلب و (بنو) نمر بن
قاسط^۲ او را پذیره شدند.

راوی گوید:

علی به یزید بن قیس ارحبی گفت: ای یزید بن قیس. گفت: بلی ای امیر مؤمنان. گفت: اینان قوم تو هستند، از خوراکشان بخور و از نوشابه‌شان بنوش.

نصر: عمر بن سعد، از کلبی، از اصبع بن نباته:

علی حکایت وضو ساختن
پیامبر خدا (ص) را
باز می گوید
در مدائن مسردی چگونگی وضو گرفتن پیامبر خدا
علیه الصلاة والسلام را از علی پرسید، علی سنگابی
نیم آب^۳ بخواست و (چون آوردند) گفت: که بود
که چگونگی وضوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
را پرسیده بود؟ آن مرد برخاست. آنگاه علی سه به سه وضو ساخت^۴ و بر سرش

۱- متن از روی شنهج «إلا بذلك الماء» و در اصل به خطا [...] لذلك الماء = برای آن آب، یا به سبب آن].
۲- در شنهج به تحریف [...] این قاسط بن محرز...] و در متن «نمر بن قاسط» و مراد (تیره) نمر بن قاسط بن هب بن اقصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة ابن نزار بن معد بن عدنان است.
۳- متن «مخضب من برام» = طشتی از سنگ که در آن جامه شویند. در اصل به تحریف [قندر نصفه الماء = دیگی که نیمی آب داشت]، در ترجمه به هردو تعبیر توجه شد. - م. این خیر در شنهج، در گمانگاه خود نیامده است.

۴- ظاهراً مراد از «سه به سه» شستن هردو دست و صورت است که جمعاً سه اندامند. از آنجا که در حدیث سخنی از مسح برپا نیامده برخی گویند؛ شاید مراد از «سه به سه» = سه اندام؛ شستن دستها، و پاها و صورت باشد. ولی حکم مسح بر پا به موجب نص آیه ۶ سورة المائدة «فامسحوا

يك بار مسح كشيده و گفتم: دیدم پیامبر خدا چنین وضو می گیرد.

دگر بار به حدیث نخستین، حدیث یزید بن قیس ارحبی باز آمد.

هیئت نمایندگی سپس (علی) گفت: بخدا، وقتی هیئت نمایندگی بنی تغلب نزد (پیامبر) آمدند، من شاهد بودم که با او بر این پایه توافق کردند که وی (خود) آنها را بر دینشان بگذارد ولی فرزندانشان را بر کیش نصرانی نگذارند (و چنان پرورش ندهند). (علی افزود) و گفتم: اینک خبر یافته‌ام که آنها این قرار را ترك کرده‌اند، و به خدا سوگند اگر بر آنها در آیم بیگمان باید رزمجویانشان را بکشم و فرزندانشان را به اسارت گیرم. ولی چون به سرزمین آنها وارد شد گروه بسیاری از مسلمانان همانجا به استقبالش آمدند، وی از دیدن این وضع شادمان شد و از نظر پیشین خود منصرف گشت.

رسیدن سپس امیر مؤمنان به راه خود ادامه داد تا به «رقه» رسید، و بیشتر مردمش عثمان دویستانی بودند که به سبب علاقه و هواداری معاویه، از کوفه به آنجا گریخته بودند، از این رو دروازه‌ها را بستند و در آن پناه گرفتند و فرماندارشان سماک بن مخزومه اسدی در فرمان معاویه بود که (بیشتر) همراه نزدیک به صد مرد بنی اسدی از علی جدا شده بودند، و سماک به مکاتبه با قوم خود پرداخته بود تا هفتصد تن از ایشان به او پیوستند.

نسر: عمر بن سعد، مسلم مآلئ^۱، از جبهه^۲، از علی، برایم روایت کرد و گفت:

چسون علی در رقه فرود آمد، در جایی بر ساحل فرات که آن را بلیخ



برؤسکم وارجلکم الی الکعبین» روشن است. ← بحار الأنوار، جزء ۷۷ باب الوضوء از ص ۲۴۷ به بعد، چاپ بیروت، الوفاء . م. ۱- مسلم بن کیسان ضمیمه مآلئ برآد، ابو عبد الله کوفی ← تهذیب التهذیب و التقریب. ۲- شرح حالش پیشتر در ص ۱۹۹ گذشت.

می خواندند منزلگساره گرفت [در آنجا] راهبی از دیر خویش پایین آمد و به علی گفت: نزد ما نوشته‌ای است که از پدران خود به میراث برده‌ایم و آن را [پاران = حواریون] عیسی بن مریم نوشته‌اند، به تو عرضه می‌دارم. علی گفت: بسیار خوب، چه نوشته است؟ راهب گفت:

داستان
راهب
بلیخ

«بسم الله الرحمن الرحيم. به نام خداوند بخشنده
مهربان که قضایش را چنین راند و بر (لوح) مسطور
چنین رقم زد که در میان مردمی نساخوانده درس،
پیامبری از خودشان بر می‌انگیزد که کتاب و حکمت
را بدیشان می‌آموزد و آنان را به راه خدا رهنمون آید، (پیامبری) که درشتی
نمی‌کند، و در بازارها عربده نمی‌کشد (و غوغا نمی‌کند)، و بدی را به بدی
پاداش نمی‌دهد، ولی (در عوض) می‌بخشاید و در می‌گذرد. امت او خداوند را
بر هر پشته‌ای ستایشگرند، و در هر فراز و نشیبی می‌ستایند، زبانشان به تهلیل^۲ و
تکبیر^۳ و [تسبیح] رام و هموار است. خداوند او را بر هر چه آهنگش کند یاری
دهد، و چون خدایش بمیراند امتش اختلاف کنند و سپس به اتحاد باز آیند، و
چندان که خدا خواهد بر آن (همبستگی) بمانند تا دیگر بار پراکنده شوند؛ پس
مردی از امت او بر ساحل این آب (رود فرات) بگذرد، امر به معروف و نهی از
منکر می‌کند، داوری به حق می‌راند و در حکمرانی رشوه نمی‌ستاند^۴. دنیا به
دیده او از (مشتی) خاکستر (در معرض تندباد) به روزی طوفانزای، پست‌تر و
ناچیزتر است، و سرگک برای او از نوشیدن آب به گاه تشنگی شدید^۵ آسانتر و
گوارتر، در نهان از خدا می‌ترسد و در عیان خیرخواه اوست، در راه خدا از

۱- متن «ولکن یعفو» و در شنهج (۲۸۹:۱) [بل یعفو و یصفح].

۲- گفتن کلمه توحید: لا اله الا الله. - م. ۳- «الله اکبر» گفتن. - م.

۴- متن «ولا یرتشی فی الحکم» و در شنهج [و لایر کس الحکم = حکم خلاف حق و نابجا نمی‌دهد].
۵- متن «علی الظماء» و در شنهج [علی الظمان = بر تشنه لب].

سرزنش هیچ ملامتگری بیم ندارد. هر کس از مردم این سرزمین آن پیامبر صلی الله علیه و سلم را بازیابد و به او ایمان آرد خرسندی و بهشت من پاداش اوست، و هر کس این بنده صالح را دریابد باید به او یاری دهد زیرا کشته شدن در کنار او شهادت است.» [آنگاه گفت]: پس من همراه تو هستم و از تو جدا نمی شوم تا آنچه به تو می رسد به من نیز رسد.

راوی گوید:

پس علی بگریست و سپس گفت: سپاس خدایی را که مرا نزد خود فراموش شده نگذاشته^۱، سپاس خدایی را که مرا در نگاشته نیکان و صالحان یاد کرده است. آن راهب با وی همراه شد. و چنان که آورده اند - روز و شب بسا علی به سر می برد تا روز صقین کشته شد. چون کسان به دفن کشتگان خود پرداختند علی گفت: او را بجوید. چون یافتندش بر او نماز خواند و به خاکش سپرد و گفت: این از ما، و از اهل بیت ماست. و بارها برای او آمرزش طلبید.

نصر: عمر، از مردی - یعنی از ابی مخنف - از نمیر بن وعله، از ابی الوذّاک^۲ که گفت:

علی، معقل بن قیس [ریاحی] را با سه هزار تن از	مسیر معقل بن
مدائن روانه کرد و به او گفت: «راه موصل و سپس	قیس په سوی
نصبین را در پیش گیر و بعد از آن در رقه به انتظار	رقه
من بمان که من بدانجا خواهم آمد. مردم را آرام کن	
و امان بده، جز با کسی که با تو بجنگد جنگ مکن و صبحگاهان و عصرها راه	
پیمای و هنگام شدت گرمای نیمروزی مردم را برای استراحت فرود آر. شب	

۱- متن «لم یجعلنی عنده منسیاً» و در شنهج [الذی لم اکن عنده منسیا = کسی که نزدش از یاد رفته نیستم] (یعنی: مرا از یاد نبرده است. - م.)

۲- ابوالوذّاک، جَبْر بن نَوْف هَمْدَانی بکالی ← تهذیب التهذیب و التقریب.

بیدار بمان و در ضمن راهپیمایی جابجای لختی بیاسای، و شب هنگام^۱ به راهپیمایی مپرداز، چه خداوند شب را وسیله آرامش و سکون ساخته، در آن (فرصت) به بیکار خود و سربازان و پشتیبانان آسایش رسان. چون سحر گاهان در رسید و سپیده دمید^۲ به حرکت در آی». پس بیامد تا به حدیثه رسید - که آن زمان فقط منزلگاه گذریان بود و بعد از آن محمد بن مروان شهر موصل را آنجا بنا کرد - ناگاه دو قوچ را دیدند که به هم سرشاخ شده بودند، مردی «خثعمی» که او را شداد بن ابی ربیع^۳ می نامیدند - و چندی بعد با گروه «حروریه^۴» کشته شد - همراه معقل بن قیس بود و گفت: آری، آری. معقل گفت: چه می گویی؟

راوی گوید:

در دم دو مرد آمدند و هر کدام یکی از قوچها را گرفتند و به راه خود رفتند. مرد خثعمی به معقل گفت: نه شما پیروز خواهید شد و نه آنان بر شما چیره گردند. معقل گفت: این را از کجا دانستی؟ گفت: آیا آن دو قوچ را ندیدی؟ یکی از خاور و دیگری از باختر آمد و با یکدیگر برخوردند و جنگیدند و سرشاخ شدند و هر یک با آن دیگری نیمانیم هماورد بود، تا صاحبانشان آمدند و هر یک را بردند^۵. معقل به او گفت، ای برادر خثعمی، اما ممکن است کار بهتر از آنچه تو گویی شود. سپس رفتند تا در رقه به علی پیوستند.

۱- متن «اللیل» و در شنهج (۲۹۵:۱) [اول اللیل = آغاز شب].

۲- متن «ینبطح الفجر = سپیده جنبید» و در شنهج [ینبلج الفجر = سپیده سر زد].

۳- در شنهج [شرار بن شداد بن...]. ۴- یاقوت نیز همین گونه، به فتح اول و دوم و

سکون سوم ضبط کرده ولی در اللسان و القاموس و الوفيات (۲۲۴:۱) «حروریه» به فتح اول و ضم دوم آمده است. (خوارجی که در قریه حرورا نزدیک کوفه گرد آمدند و به مخالفت با علی علیه السلام به خلافت عبدالله راسبی بیعت کردند. - م.)

۵- این گونه پیش بینی را تطییر گویند، و رسم عرب بر این بود که چون به شهری در می آمدند نخستین پرنده یا حیوانی را که می دیدند به فال نیک یا بد می گرفتند و از حرکات آن پرنده قیاس کار خود می کردند. در اسلام این گونه تفأل نهی شده است. - م.

نصر؛ عمر بن سعد، از مردی، از ابي الوذاك كه گفت:

گروهی از یاران علی به او گفتند: به معاویه و دست
 نشانندگان او که همه از قوم تو (و از قریش) هستند
 نامه‌ای بنویس و آنان را به اطاعت خود باز خوان و
 به ترك راه خطایی که در پیش گرفته‌اند دعوت کن تا به این ترتیب حجّت بزرگ
 را بر آنها تمام کرده باشی. از این رو علی به ایشان نوشت:

نامهٔ علی
 به معاویه

بسم الله الرحمن الرحيم

از بندهٔ خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه و قریشیانی که از جانب او گماشته
 شده‌اند. سلام بر شما. من نزد شما خدایی را ستایش می‌کنم که خدایی جز او
 نیست. اما بعد، به راستی که خداوند را بندگانی هستند که به قرآن ایمان دارند و
 تفسیر آن را شناخته و دانش دین را آموخته‌اند، و خداوند برتری آنان را در قرآن
 حکیم بیان فرموده است، شما در آن روزگاران دشمن پیامبر خدا صلی الله علیه
 بودید، قرآن را دروغ می‌شمردید، و بر جنگ با مسلمانان با خویش پیمان بسته
 بودید، بر هر کدام از ایشان دست می‌یافتید به زندانش می‌افکندید یا شکنجه‌اش
 می‌کردید یا می‌کشتیدش، تا خداوند خواست دین خود را پیروز کند و پیامبر
 خویش را جلوه فزاید، آنگاه اعراب، گروه گروه به دین او درآمدند و این امت
 خواه ناخواه [به او] اسلام آوردند، و شما از آن کسانی بودید که یا به امیدی و یا
 از بیمی به این آیین گرویدید، در حالی که پشاهندگان، با پیشدستی خود در پذیرفتن
 اسلام؛ و مهاجران نخستین، با برتری خویش، کامیاب و رستگار شده بودند.
 پس کسی را که از پیشینه‌ای چون سابقهٔ آنان و فضیلتی چون فضایل ایشان در اسلام
 بهره‌ای نبرده نسزد در کاری که آنان بدان شایسته‌تر و بر آن سزاوارترند با ایشان
 بستیزد (که اگر چنین کند) گنهکارانه‌ستم و ورزیده است. و هر که را از عقل نصیبی است

نسزد که اندازه خود را نداند و از حد خویش با فراتر نهد و خود را به درخواست چیزی که حقّ او نیست بیازارد و رنجه کند. پس شایسته‌ترین کسان به سرپرستی این امت از کهن و نو (و قدیم و جدید)، کسی است که از همه مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر بوده و از تمام امت به قرآن آشناتر و در دین آگاهتر است و نخستین فرد امت است که اسلام آورده، و در جهاد از همگان برتر و در تحمل بار مسئولیت امور مردم تواناتر و چیره‌دست‌تر است. پس، از خدایی که به سوی او باز می‌گردید بهره‌میزید.

«وَلَا تُلْسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

حق را به باطل میامیزید و درحالی که خود (نیک) آگاهید حق را پنهان ندارید.»

و بدانید به راستی، بهترین بندگان خدا آنانند که بدانچه می‌دانند عمل کنند^۱ و بیگمان، بدترین ایشان نادانانی هستند که جاهلانه با اهل علم می‌ستیزند، زیرا عالم را به سبب دانش وی برتری و فضیلتی است، و جاهل از ستیزه با عالم جز افزودن بر جهل خویش بهره‌ای نبرد. هلا (به هوش باشید) که من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله، و جاسوگیری از ریختن خون این امت فرا می‌خوانم. اگر پذیرفتید راه رستگاری خود را یافته و به نصیب (آخروی) خویش رهنمون شده‌اید. و اگر سر باز زدید و جز پراکندگی میان این امت را نخواستید در آن صورت، هرگز^۲ جز بر دوری خود از خدا نیفزوده‌اید و خداوند نیز هرگز جز بر خشم خود نسبت به شما نخواهد افزود، والسلام.

پاسخ معاویه پس معاویه به او نوشت:

«اما بعد، به راستی (پاسخ نامه‌ات) این است که:

۱- المجره، ۴۲ ۲- متن از روی شنهج «یعملون بما یعلمون» و در اصل به خطا [بما یعطون].
۳- متن به تصحیح قیاسی «فَلَنْ تَزِدُوا» و در اصل [لَنْ...]. و در شنهج [لَمْ...].

لیس بینی و بین قیس عتابٌ غیر طعنِ الکلی و ضربِ الرقاب
 میان من و قیس گفتگویی جز دریدن جگر گاهها و زدن گردن‌ها نیست (و زبانی
 جز زبان شمشیر نباشد)».

علی (پس از خواندن این جواب) گفت:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
 چنین نیست که هر که را تو بخواهی هدایت توانی کرد، لیکن خداوند هر که را
 خواهد هدایت می‌کند و او به حال آنان که قابل هدایتند آگاهتر است.»

نصر: عمر، از حجاج بن ارطاة، از عبدالله بن عمار بن عبد یفوت:

علی به مردم رقه گفت: پلی برایم بسازید که از آن
 بگذرم و به شام روی آرم. آنان خودداری کردند و
 کشتیهایشان را نیز پیشتر در ساحل طرف خودگرد
 آورده بودند، پس علی از آنجا حرکت کرد تا (در نقطه‌ای دورتر) از پل منبع
 گذر کند، و اشتر آنجا ماند و به آنان ندا در داد و گفت: ای کسانی که در این دژ
 حصار گرفته‌اید، به خدا سوگند اگر امیر مؤمنان از اینجا برود و شما در کنار شهر
 خود برای او پلی نساخته باشید که از آن بگذرد بیگمان شمشیر در میان شما نهم
 و رزمجویانتان را بکشم و سرزمینتان را ویران کنم و اموالتان را بگیرم. آنان به
 کنکاش نشستند و گفتند: اشتر بدانچه گوید^۲ عمل کند و به یقین علی او را اینجا
 گذاشته و بر ما گماشته تا گزندی از جانب او بر ما وارد کند^۳. پس به او پیام
 دادند: ما برای شما پلی خواهیم زد. ایشان پذیرفتند، و اشتر به علی گزارش داد،

گذر بر پل
 رقه

۱- القصص، ۵۶ ۲- در متن «یفی بما یقول» و در شنهج [...] بما حلف = بدانچه
 سوگند خورد]. ۳- متن «ان علیاً خلفه علینا لیأتینامنه الشر» و در شنهج [و انما
 خلفه علی عندنا لیأتینا بشر = همانا علی او را نزد ما بجای نهاد تا شری از جانب او متوجه
 ما سازد].

و او باز آمد و پل زدند، و باروبنه و مردان^۱ از آن گذشتند. سپس به اشتر فرمود که با سه هزار سوار بایستد تا تمام مردم از پل بگذرند و او خود آخرین کسی بود که از پل گذشت.

حجاج گوید:

سپاه هنگام عبور از پل فشرده و انبوه می‌رفت و گذریان به یکدیگر فشار می‌آوردند، کلاهخود عبدالله بن ابی‌الحصین^۲ از سرش بیفتاد و پیاده شد و آن را برداشت و دیگر بار سوار شد، کلاهخود عبدالله بن حجاج نیز افتاد، پیاده شد و برداشت و سوار شد و به رفیقش گفت:

إِنْ يَكُ ظَنَّ الرَّاجِرِ الطَّيْرَ صَادِقًا
كَمَا زَعَمُوا أُقْتَلُ وَ شَيْكًا وَ تُقْتَلِ.

اگر بدشگون‌گیری فالگیران با پرنده، چنان که ادعا می‌کنند درست باشد من و تو بزودی کشته خواهیم شد.^۳

عبدالله بن ابی‌الحصین گفت: هیچ پیشگویی و سخنی از آنچه آنها گفته‌اند از این که تو بازگفتی نزد من خوشتر نباشد (چه من برای مرگ آماده‌ام). پس هر دو در صفین کشته شدند.

۱- متن از روی شنهج (۲۹۵:۱) «فعبير الاثقال و الرجال» و در اصل [فعبير عليّ الاثقال و الرجال-به حاء و با فزونی «علی»] و در طبری (۲۳۵:۵) [فعبير عليه بالاثقال و الرجال = با باروبنه اش بر آن بگذشت].

۲- متن از روی شنهج و طبری، و در اصل [عبدالرحمن بن ابی‌الحصین].

۳- متن که به صورت شعر است از طبری گرفته شده و در نسخه اصل به نثر آمده و به جای «الزاجری» [الزاجر] و «زعموا» [ویزعمون] است. (تفأل زنان افتادن کلاهخود را از سر سپاهی در راه جنگ، بدشگون می‌شمردند. - م.)

خالد بن قطن گفت:

حرکت زیاد بن نضر
و شریح بن هانی
چون علی از فرات گذشت، زیاد بن نضر و شریح بن
هانی را که با دوازده هزار سپاهی پیشاپیش خود به
مقابله با معاویه فرستاده و دستور داده بود بی‌انحراف

مسیر، همان گونه که از کوفه در آمده‌اند پیش روند، فرا خواند. آنها وقتی به
عنوان [پیشتان او] از کوفه اعزام شدند، کناره فرات را در خشکی از جانب
کوفه در پیش گرفتند تا به «عانات» رسیدند، در این هنگام خبردار شدند که علی
راه جزیره را در پیش گرفته است و نیز آگاه شدند که معاویه با سپاه شام از دمشق
عازم رویارویی با علی شده است، پس با خود گفتند: نه، به خدا این رأی درستی
نباشد که ما در حالی که این رود میان ما و امیر مؤمنان را جدا کرده است پیش
رویم، و نیز مصلحت ما در آن نیست که با تعداد نفرات اندک خود که نیروی کمکی
و پشتیبانی از آن گسیخته، با مجموع سپاه شام رویارو شویم. از این رو به سوی
عانات رفتند تا از آن نقطه رود را میان برکنند ولی مردم عانات جلوگیری کردند و
زورقهایشان را آن سوی رود متوقف ساختند^۱ (و امکان عبور ندادند). پس آهنگ
جنگ با مردم عانات کردند، ولی چون به حصار پناه گرفتند، اینان باز گشتند تا
در «هیت» (از آب) گذشته‌اند و در روستایی پایین «قرقیسیا» به لشکر علی پیوستند.
چون این پیشتانان به علی پیوستند گفت: آیا باید جلو داران سپاه [من] از عقب
من بیایند؟! زیاد و شریح نزد او آمدند و [نظری] را که اختیار کرده بودند به
عرضش رساندند، گفت: درست اندیشیدید و راه درستی پیمودید. چون خود از
فرات عبور کرد دیگر بار آن دو را پیشاپیش به سوی معاویه گسیل داشت. هنگامی
که اینان به منطقه عملیات معاویه رسیدند ابو عور [سلمی] با گروهی از سپاهیان

۱- متن «و حبسوا عندهم السُّنَن» و در شهج (۲۹۱:۱) [حبسوا عنهم السفن = کشتیها را از دسترس آنها دور داشتند].

شام بدیشان بر خورد، اینان آنان را به اطاعت از امیر مؤمنان خواندند و لسی آنان سر تافتند، پس برای علی (با بیک) پیام فرستادند: ما در حومه «باروی روم» به ابوعور سلمی و گروهی از سپاه شام برخوردیم و او و یارانش^۱ را به فرمانبرداری از تو خواندیم و لی از پذیرفتن دعوت ما سر تافتند، فرمان خود را به ما ابلاغ کن. علی پیامی برای اشتر نوشت و فرمود:

نامۀ علی
به اشتر

«ای مالک، زیاد و شریح به من پیام داده اند که ابوعور سلمی را با سپاه شام در باروی روم دیده اند، و بیک به من گزارش داد که ایشان را در حالی ترک کرده که رویاروی یکدیگر برای جنگ ایستاده بودند. پس بشتاب، بشتاب و خود را به یارانت برسان و چون به ایشان رسیدی فرماندهی آنها با تو است. مبادا تا وقتی به ایشان نرسیده و اخبار و گزارشهایشان را نشنیده ای خود آغاز به جنگ کنی مگر آنکه دشمن بر تو پیشدستی کند، و مبادا دشمنی تو باعث شود که پیش از چند بار دعوت، به تکرار و اتمام حجت، دست به جنگ با دشمن زنی. زیاد را بر جناح راست و شریح را بر جناح چپ لشکر بگمار و خود میان یارانت، در میانه لشکر قرار گیر، و نه مانند کسی که آهنگ در گیر شدن و فروختن جنگ را دارد به آنان نزدیک شو و نه چون کسی که از شدت درگیری می هر اسد از انسان دور بمان (وضعی بینابین اختیار کن) تا آنکه من به تو برسم، که ان شاء الله شتابان خواهیم آمد. بیک، حارث بن جهمان جعفی بود^۲.

۱- متن از روی شنهج «فدعونا و اصحابه» و در اصل [فدعونا هم].

۲- به اصطلاح نظامی قدیم؛ میمنه و میسر و قلب سپاه. - م.

۳- در لسان المیزان (۱۴۹:۲) نام وی بدون نسبتش آمده و گویند: «طوسی در رجال الشیعة از او یاد کرده، در تاریخ طبری (۲۳۸:۵) به ضم جیم، «جعفی» ضبط شده است.

و به آن دو نوشت:

نامه او به

زیاد و شریح

«اما بعد، من مالک را به فرماندهی بر شما فرستادم،

پس امرش را بشنوید و مطیع فرمانش باشید زیرا او

کسی است که نه بیم کم خردی و لغزش بر او می‌رود و نه در موردی که شتاب

لازم است کندی می‌کند و نه آنگاه که درنگ مناسبتر است شتاب می‌ورزد. به او

همان دستوری را داده‌ام که به شما امر کرده‌ام که با آن قوم (دشمن) آغاز به جنگ

نکنند مگر آنکه با آنها دیدار کند و دعوتشان کند و حجت را تمام کرده باشد^۱

[ان شاء الله].»

اشتر راهی شد تا بدان قوم رسید و از فرمان علی چنان که فرموده بود پیروی

کرد، و از جنگ خودداری داشت. و (دو لشکر) همچنان در برابر یکدیگر

بایستادند، تا هنگام عصر؛ ابوعور سلمی بر آنها حمله آورد و ایشان پایداری

کردند و ساعتی درگیر بودند. آنگاه شامیان منصرف شدند، سپس هاشم بن عتبّه

با فوجی رزمندگان، با تعداد و سازوبرگی نیکو پیشروی کرد و ابوعور سلمی نیز

از آن سوی برابرشان آمد و آن روز با یکدیگر پیکار کردند، هر دو فوج، سوار

برابر سوار^۲ و پیاده با پیاده، هم‌آورد بودند، مدتی با یکدیگر کشاکش کردند و

سپس جدا شدند. صبحگاه دیگر اشتر بر آنان تاخت، و از ایشان عبدالله بن منذر

تنوخی که شهبور شامیان بود به دست ظبیمان بن عماره تمیمی که آن روز نوجوانی

بیش نبود، کشته شد^۳. اشتر دم به دم می‌گفت: وای بر شما! ابوعور را به من

نشان دهید. آنگاه ابوعور افراد خود را فرا خواند و نزدش باز گشتند، و بر

۱- متن از روی شنهج «الأيديأ القوم بقتال حتى يلقاهم فيدعوهم و يُعير اليهم» و در اصل

[الأيديأ والقوم بقتال حتى تلتناهم فتدعوهم و تعذر اليهم = با آن قوم به جنگ آغاز نکنید

مگر آنکه با ایشان دیدار کنید و دعوتشان نمایید و حجت را تمام کنید].

۲- متن از روی شنهج و طبری (۲۳۹:۵) «تَحْمِلُ الخَيْلُ عَلَى الخَيْلِ» و در اصل [فحمل الخيل

على الخيل]. ۳- متن «فقتل منهم عبدالله بن المنذر» و در شنهج [فقتل من اهل الشام].

پشته‌ای فراسوی جایی که نخستین بار در آن قرار گرفته بود بایستاد، و اشتر بیامد و صف یارانش را در همانجا که پیشتر ابو‌اعور قرار گرفته بود مستقر ساخت. آنگاه اشتر به سنان بن مالک نخعی گفت: به تاخت نزد ابو‌اعور برو و او را به هموردی بخوان. گفت: به نبرد با خودم یا با تو؟ گفت: به هماردی من بخوانش. مالک سپس گفت: [آیا] اگر دستور نبرد تن به تن با او را به تو می‌دادم، تو با او می‌جنگیدی؟ گفت: آری، سو گند به آن که جز او خدایی نباشد اگر می‌فرمودی که صف آنان را به شمشیر خویش بشکافم چنان می‌کردم تا شمشیر خود را بر پیکر شخص او فرود آورم. پس (مالک) گفت: ای برادرزاده من، خداوند عمرت را بیفزاید، به خدا سو گند که علاقه و مهر من نسبت به تو فزون گشت؛ نه، من به تو فرمان هموردی با او ندادم، و فقط دستور دادم او را به نبرد با من بخوانی، زیرا وی - هرچند ضرورت هم ایجاد کند - جز با بزرگسالان و همزوران و الانژاد همورد نمی‌شود، البته تو به حمد خدا شایسته و والانژاد هستی، اما نوجوانی [و] او با نوجوانان جنگ تن به تن نمی‌کند، پس برو و او را به هموردی با من بخوان. وی به سوی آنان آمد و گفت: مرا امان دهید که پیامگزارم^۲. وی را امان دادند تا نزد ابو‌اعور رسید.

نصر: عمر بن سعد، مردی^۳، از ابی زهیر عسی، از صالح بن سنان بن مالک، از پدرش (سنان) که گفت:

دعوت اشتر از	به او گفتم: مالک تو را به هموردی می‌خواند. دیری
اعور به جنگ	خاموش ماند و آنگاه گفت: سبکسری و بداندیشی اشتر
تن به تن	همان انگیزه ایست که او را به گریزاندن کارگزاران
	عثمان از عراق، و بهمان بستن بر وی، و زشت شمردن

۱- متن از روی شنهج «فاتاهم قتال» و در اصل [فاتاه...].

۲- متن «أمنونی فانی رسول» و در شنهج [انا رسول فأموننی].

۳- در متن چنین است و در شنهج این کلمه نیامده است و معنایش اینکه «مردی مرا حدیث کرد».

محاسن، و ناشناختن حق او و اظهار دشمنی با وی و داشت، و نیز از خیره‌سری و بداندیشی اشتر است که وی به خانه و قرارگاه عثمان تاخت و در شمار قاتلان او درآمد و چنان شد که اینک خسو نخواهان او، وی را می‌طلبند^۱. مرا به هماوردی با او نیازی نیست.

سنان گفت:

به او گفتم: سخنت را گفتمی، پس گوش به من دار تا آگاهت کنم^۲. گفتم: مرا نه به پاسخ تو و نه به شنیدن سخنت، نیازی نیست. از من دور شو! و یارانش را به بانگ بلند بر سرم بخواند، ازین رو از او منصرف شدم، و اگر گوش به سختم می‌داد بیگمان وی را از عذر و حجت دوستم (اشتر در ماجرای عثمان) آگاه می‌کردم. پس نزد اشتر باز آمدم و به او خبر دادم که وی از هماوردی با او امتناع دارد. گفتم: او پروای جان خود کرده است. (سنان) گوید: (دولشکر) همچنان رویاروی ایستادیم تا شب (فرا رسید و) میان ما پردهٔ ظلمت آویخت و ما آن شب را به حال بیدار باش و نگرهبانی گذرانیدیم. چون صبح شد، نگر بستیم و دیدیم که آنها از آنجا رفته‌اند^۳. (سنان) گوید: علی صبحگاهان به ما رسید^۴ و به سوی معاویه به پیشروی پرداخت، و همان زمان ابو اءور سلمی که جلودار سپاه معاویه بود به (گزینش) زمین هموار و قرارگاه فراخ و سرچشمهٔ آب، درجایی گشاده‌تر^۵ پیشی گرفته (و به موقعیتی بهتر دست یافته) بود.

۱- متن «مُتَبَعًا بِدَمِهِ» و در شنهج و طبری [مُتَبَعًا = مورد بیکرد].

۲- متن «فاسمع متی حتی اخرک» و در شنهج و طبری [فاسمع حتی اجیبک = پس بشنو تا پاسخت گویم].
 ۳- در طبری [قد انصر فوا من تحت لیلتهم = در پناه همان تیرگی شب از آنجا رفته‌اند].
 ۴- متن «و صبحنا علی...» و در اصل به تحریف [واصبحنا...] و در شنهج و طبری [و یصبحنا علی غدوة].
 ۵- متن «مکان أفیح» و در شنهج به تحریف [مکانا افیح].

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از محمد بن علی، و زید بن حسن، و محمد - یعنی، ابن مطلب که گفتند:

وصف دو سپاه

علی علیه السلام اشتر بن حارث نخعی را به جلوداری سپاه خود گماشت، و علی با یکصد و پنجاه هزار تن از مردم عراق به پیشروی پرداخت و گروهی از یارانش او را در میان گرفته بودند. معاویه نیز با سپاهی در همین حدود از مردم شام، در حالی که سفیان بن عمرو (معروف به) ابوعور سلمی را به جلوداری سپاه خود گماشته بود به حرکت در آمد. چون به معاویه خبر رسید که علی آماده باش داده است او نیز به یارانش فرمان آمادگی داد و چون گزارش امر او به علی رسید با یاران خود به پیشروی ادامه داد، و (از این سوی) چون معاویه از خبر حرکت او آگاه شد با تمام نیرویش از خرد و کلان به سوی علی علیه السلام تاخت، وی که جلوداری سپاهش را به سفیان بن عمرو داده بود، ارطاة عامری - یعنی بُسرا - را به سرداری دنباله سپاه گماشت، و این لشکر به راه افتاد تا همگی به «قناصرین»^۲ در کنار صفین رسیدند. اشتر با چهار هزار تن از زبده دیده‌وران عراقی بر سر جلوداران لشکر معاویه که پیش از او بر سر آب اردو زده بودند، تاخت و ابوعور را از اردو گاهش براند، معاویه با تمام انبوه^۳ لشکر خود [از خرد و کلان] (به سوی علی) تاخت، و چون اشتر چنین دید به جانب علی علیه السلام برگشت (و به این گونه) معاویه بر آب مسلط شد و میان اهل عراق و آب فاصله افکند، از آن سو علی علیه السلام آهنگت

۱- در شنهج (۲۹۱:۱) پس از این عبارت آمده است: [و عبیدالله بن عمر را بر سواران به سرداری گماشت، و پرچمداری را به عبدالرحمن بن خالد بن ولید (سپرد)، و حیب بن مسلمه فهری را بر میمنه (سمت راست لشکر)، و عبدالله بن عمرو بن عاص را بر میسره (سمت چپ لشکر)، و بر پیاده نظام سمت چپ حابس بن سعید طائی، و بر سواره نظام دمشق ضحاک بن قیس فهری، و بر پیاده نظام دمشق یزید بن اسد بن کرز بجلی، و بر اهل حمص، ذی الکلاع و بر اهل فلسطین، مسلمة بن مخلد را گماشت]. و این مطلب در پایان بخش سوم این کتاب خواهد آمد. ۲- یا قوت از آن محل نام برده، و در قاهوس آمده: «قناصرین، به ضم: جایی است در شام». ۳- متن از روی شنهج (۳۲۵:۱) «فی جمیع الفیلق» و در اصل به خطا [جمع الفیلق].

آن اردو گاه کرد ولی (سپاه دشمن) میان او و آب را چون مانعی گرفته بود.

راوی سپس به حدیث خود، با همان اسناد پیشین بازآمد (وگفت):

آنگاه علی علیه السلام به جستجوی محلی برای اردو گاه خود پرداخت و به مردم فرمود بارهای خود را فرو نهند، - و آنان یکصد هزار تن یا بیشتر بودند - چون فرود آمدند شهسوارانی از زبده سواران علی - که مرگب از یکصدوسی سوار بودند - شتابان به سوی معاویه تاختند و معاویه هنوز فرود نیامده بود که درگیر پیکار شدند و دیری (به چالاکی) جنگیدند.

نصر: عمر بن سعد، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته، گفت:

نامهٔ معاویه
به علی
معاویه به علی نوشت: «خداوند ما و تو را عافیت دهد.»
ما احسن العدل و الانصاف من عمل
و اقبح الطیش ثم النفس فی الرجل

چه قدر عدل و انصاف در هر کاری نیکو و زیباست و چه قدر سبکسری و زیاده لافی از مرد، زشت و ناپسند است.

[و بعد از این (بیت این ابیات را) نوشت]:^۱

اربطاً حمارك لا يُنزع سَوِيَّتَهُ اِذَا يَرُدُّ و قِيد العَيْر مَكْرُوبٌ...^۲

افسار خر خود را ببند و مراقب باش پالانش را نربایند؛ در این صورت برای می ماند، اما به بند کشیدن گورخر وحشی دشوار و مایهٔ رنج و زحمت است.

زید را دیگر به دیدهٔ ایشان چنان زید شیرمردی که زین پیش در دل بنی کوز و آل مرهوب هراس افکنده بود نمی بینی.^۳

اگر خواهان حقیق؛ بدانید که حق به حقدارش داده می شود؛ و زره تا شده، و

۱- متن «اقتتلوا حَوِيَّاتًا» که اگر به فتح هاء خوانده شود «= دیری» و اگر به ضم خوانده شود

«= شتابان و به چابکی» است. ۲- افزودگی از شنهج (۳۲۵:۱) است.

۳- این ابیات از عبدالله بن عنمه ضیبی است. برای آگاهی بیشتر از این شعر و توضیح و شرح حال گوینده آن و فضای سرودن ابیات ← المفضلیات (۷: ۱۸۲) چاپ معارف.

۴- مراد معاویه اینکه؛ دیگر کسی مثل سابق از تو نمی هراسد. - م.

شمشیر در نیام می ماند^۱.
و اگر قصد خوار کردن و سرکوب ما کرده‌اید بدانید ما قومی هستیم که شرننگ
ظلم را نمی نوشیم^۲.

راوی گوید:

علی به کسان فرمود دست از نبرد کشیدند و جنگاوران در آوردگاه به صف
ایستادند^۳ و سپس گفت:

خطبه علی
ای مردم، اینجا جایی است که هر کس شك و تردیدی
(در حقانیت نبرد) به خود راه دهد در (حقانیت) روز

قیامت تردید کرده و هر که در آن در ماند به روز قیامت در مانده است.

آنگاه چون معاویه به صفین فرود آمد علی گفت:

لقد انا کم کاشراً عن نابه ... يهبطُ الناس علی اعتراضه^۴...

گزنده‌ای به شما در رسید که نیش نشان می‌دهد و با وجود بی‌حقی و ناشایستگی
خود بر حکمرانی، مردم را مقهور کرده
پس بگذار روزگار هر ترفند در آستین دارد برای ما بیاورد.

نامه علی و علی به معاویه نوشت:

به معاویه «فَإِنَّ لِلْحَرْبِ عُرْأماً شَرَّراً

إِنَّ عَلِيَّهَا قَائِدٌ عَشَنَزَرَا ...

به راستی، این جنگ را سپاهی انبوه و رزمجو بسیج شده و فرماندهی باصلابت
و سختکوش فرماندهی می‌کند.

۱- یعنی نیازی به جنگ و به گفته سعدی: «حاجت تیغ بر کشیدن نیست» - م.

۲- یعنی زیر بار ظلم و زور نمی‌رویم. - م.

۳- متن «اهل المصاف مصاقهم» و در شنهج (۳۲۶: ۱) [حتی اخذ اهل الشام مصاقهم = تا مردم
شام در آوردگاه خود به صف ایستند].
۴- متن «... اعتراضه» و در اصل به تحریف
[... اغترابه]. ابن ابی‌الحدید (۳۲۷: ۱) در شرح این کلمه گوید: «یعنی دوری او از حق
فرمانروایی و فقدان (حق) ولایت بر مردم».

داد (مظلومان را) از آنکو ستم رانده^۱ یا درنده‌ای تیرگونه شده است بستاند. از همه سو به سرعت راه می‌شکافد و پشتیبان نیروهای^۲ خویش است، باینکه به لحظه انتقام سخت، دامن مردی بر کمر زده^۳

و نیز گفت^۴:

ألم تر قومی از دعاهم اُخوهُم اجابوا وإن یغضب علی القوم یغضبوا...
آیا قوم مرا نمی‌بینی که چون برادرشان ایشان را بخواند پاسخش گویند و چون بر گروهی خشم گیرد آنان نیز بر آن گروه خشم آرند؟
آنان در غیبت من مدافع‌منند، همان گونه که من نیز در غیبت قوم خود مدافعشان بوده‌ام.
رزمجویانی که مادرانشان سرافکنده نیستند و پدرانشان مردمی به راستی سربلندند که فرزندان برومند پرورده‌اند.

پس مردم به اردوگاه خود بازگشتند، و جوانان و غلامان برای آوردن آب رفتند اما شامیان مانع شدند.

نصر: از عمر بن سعد، از یوسف بن یزید، از عبدالله بن عوف بن احمر که گفت:

ما چون در صقین بر معاویه و شامیان در آمدیم، دیدیم	تسلط شامیان
در جایی هموار فرود آمده و اردوی گسترده‌ای برپا	بر آب
کرده‌اند ^۴ و سرچشمه آب را در اختیار گرفته‌اند، و	

ابو‌اعور سواران و پیادگان را بر سر آب به صف کرده و تیراندازان را، همراه با نیزه‌داران و سپرداران، پیشاپیش آنان گماشته است و همگی دستاری سپید بر سر بسته و به انبوه ایستاداند تا مانع دسترسی ما به آب شوند. بیدرنگ نزد امیر مؤمنان رفتیم و موقعیت را به او گزارش دادیم. وی صعصعة بن صوحان را بخواند و گفت:

- ۱- متن به تصحیح قیاسی «ینصف من أجزر...» و در اصل [احجم] و در شنهج [احجر]، با تقدیم حاء بر جیم].
- ۲- متن «زمجرا» به معنی نگهبان و مدافع است و اگر [زمنجر]، به خاء] خوانده شود، بزرگوار و الامقام معنی می‌دهد.
- ۳- چنان که در شنهج (۱: ۳۲۷) آمده این شعر از ربیعة بن مشروم طائی است.
- ۴- متن از روی شنهج «منزلاً اختاروه، مستویاً بساطاً واسعاً...» و در اصل به خطا [منزلاً اختار و لامستویاً...].

نزد معاویه برو و بگو: ما این (بسیج را پرداخته و این) راه را (تا بدینجا) پیموده‌ایم، و من از جنگ با شما، پیش از اتمام حجّت، اکراه دارم. ولی تو با سوارانت بر ما تاختی^۱ و پیش از آنکه ما به جنگ با تو پردازیم به بیکار ما برخاستی و در آغازیدن جنگ بر ما پیشدستی کردی، نظر ما بر آن است^۲ که (تا بتوانیم) از جنگ خسرو داری ورزیم تا تو را دعوت به حق نموده و اتمام حجّت کرده باشیم. اینک این ستیزه‌جویی دیگری است که از شما سرزده و بین مردم و آب مانع شده‌اید، پس این مانع را از میان بردار تا (دیگر بار) به آنچه میان ما و شما می‌گذرد و بدانچه ما و شما تا بدینجا کرده‌ایم نیک بیندیشیم. اگر تو را خوشتر آن است که قصد (اصلی) را که به خاطر آن آمده‌ایم و انهمیم و بگذاریم مردم بر سر آب بجنگند تا هر که پیروز شد آن را بنوشد! همچنان کنیم^۳.

معاویه به یاران خود گفت^۴: شما چه نظر می‌دهید؟ ولید بن عقبه گفت: همان‌گونه که (آنان) عثمان را از آب باز داشتند ما هم آب را بر آنها می‌بندیم. وی را چهل روز در محاصره گرفتند و جرعه‌ای آب سرد و لقمه‌ای گوشت را از او باز گرفتند، خدا مرگشان دهد، بگذار تشنگی ایشان را بکشد. (اما) عمر و گفت: مانع میان آن قوم و آب را برطرف کن، زیرا آنها تشنه نمی‌مانند که تو سیراب باشی (و سرانجام به آب می‌رسند)، اما به جز مسئله آب، در آنچه بین تو و ایشان می‌گذرد نیک بیندیش و تأمل کن. ولید دیگر بار گفته خود را تکرار کرد. و عبدالله بن ابی سرح^۵

۱- متن «قدمت بخيلك» و در شهبج [قدمت خيلك]. ۲- متن «نحن من رأينا» و در شهبج [ممن رأينا...]. ۳- یعنی ما برای جنگ بر سر آب نیامده‌ایم بلکه قصد ما هر دو، تعیین تکلیف حکومت است اما اگر تو ترجیح می‌دهی که بر سر آب نیز بجنگیم ما از آن ابایی نداریم. - م. ۴- در شهبج به اضافه دارد [چون صعصعه پیام خود را به معاویه به پایان آورد، معاویه به یارانش گفت:]. ۵- عبدالله بن سعد بن ابی سرح بن حارث بن حَبِيب بن حذافة بن مالك بن حسل بن عامر بن لؤی، کسی است که افریقا را در روزگار عثمان فتح کرد و پس از آن والی مصر شد و به سال ۵۹ در آخر دوران معاویه درگذشت ← الاصابة ۴۷۰۲ - در شهبج به تحریف [عبدالله بن سعید] آمده است.

که برادر همشیر عثمان بود - گفت: تا امشب آب را بر آنان ببند، زیرا چون به آب دسترس نیابند باز خواهند گشت، و باز گشتشان همان شکست و فرارشان خواهد بود. آب را بر آنان ببند که خدا به روز قیامت (در رحمتش را) بر آنها ببندد. آنگاه صعصعه بن صوحان گفت: خداوند روز قیامت در رحمتش را بر کافران گنهگار شرابخواره‌ای مانند تو و این تبه‌کار - یعنی ولید بن عقبه - می‌بندد. پس بر سرش ریختند و به دشنام‌گویی و تهدیدش پرداختند. معاویه گفت: دست از این مرد بردارید که او پیام‌گزار است.

نصر: عمر بن سعه، از یوسف بن یزید، از عبدالله بن عوف بن احمر که گفت:

صعصعه نزد ما باز گشت و آنچه را به معاویه گفته و آنچه را دیده و پاسخ شنیده بود به ما باز گفت. به او گفتیم: معاویه خود چه پاسخت داد؟ گفت: چون از نزد او آهنگ باز گشت کردم گفتم: به علی چه پاسخ

تسلط عراقیان بر آب
و آزاد گذاشتن شامیان
در استفاده از آن

می‌دهی؟ گفت: نظر من به شما خواهد رسید.

(عبدالله بن عوف) گوید:

به خدا، ما جز آنکه صفوف سوار و پیاده نگهبان آب را درهم کوبیم چاره‌ای نداشتیم. وی (معاویه) به ابی اعور پیام داد: «همچنان آنان را از آب بازدار.» ما هم، خدا گواهد است، همدست شدیم و بر سرشان تاختیم و آنان را به زیر بارانی از تیر و نیزه گرفتیم و با شمشیر تارومارشان کردیم. این کشاکش دیری میان ما و آنها به درازا کشید تا آنان را درهم شکستیم و آب در اختیار ما قرار گرفت، آنگاه گفتیم: به خدا که به ایشان آب ندهیم، اما علی برای ما امری فرستاد: به اندازه نیازتان آب برگیرید و به لشکرتان^۱ باز گردید و راه رسیدن آنها را به

۱- متن «الی عسکر کم» و در شهبج [الی معسکر کم] = به لشکر گاهتان].

آب آزاد گذارید، همانا خداوند شما را بر آنها به سبب گمراهی و ستمشان پیروز گردانیده است^۱.

(روایتی دیگر) نصر: عمر بن سعد، از مردی، از ابی حرّه:

علی گفت: این روزی است که شما باحمیت و مردانگی خویش در آن به پیروزی دست یافتید.

نصر: محمد بن عبیدالله، از جرجانی که گفت:

تثویق سکونی
بر جلوگیری از آب
یاران علی یک شبانه روز - که به روز فرات نامیده
شد - بی آب ماندند، و مردی از (قبیله) سکون، از
مردم شام، که سلیل بن عمرو^۲ خوانده می شد (به

شعر) گفت: ای معاویه:

اسمع اليوم مايقول السليل
ان قولي قول له تأويل...

امروز آنچه سلیل گوید بشنو زیرا گفته من سخنی است که آن را مفهوم و دلیلی باشد.

آب را از یاران علی بازدار تا آن را نچشند، و زیونقره، خوار و زار است.
آن گروه را، همچنان که ایشان آن پیرمرد^۳ را تشدلب کشتند^۴ بکش که قصاص،
کاری بس زیباست.

به حق آن ذاتی که اشران را به قربانی به درگاهش می رانند، اینک زمان کشتار
ایشان فرا رسیده^۵.

اگر علی و یارانش بر آب تسلط یابند شما هرگز آن را نتوانید چشید تا
آنکه بگویند:؟

۱- مراد اینکه چون قطع آب از مردم، حتی از دشمن، ستم است؛ شما چنان که آن ستمگران کردند نکنید و مانع آب بردن آنها نشوید. - م.

۲- در شنهج [سلیل بن عمرو] و در شعر نیز همین گونه آورده است.

۳- مراد عثمان است. - م. ۴- متن «...الشیخ تلمأ و القصاص امر جمیل» و در شنهج

[... صدی فالقصاص...]. ۵- متن «...البدُّ نُ هدايا لنحرها تأجیل» و در شنهج [...هدایا

کانهن الفیول]. ۶- این بیت در شنهج نیامده است.

ما به هر چه شما بر ما حکم کنید راضی و خرسندیم، و پس از این تسلیم و رضا رنجی گران خواهد بود.
پس آبی را که از آن شماست از آن قوم باز دارید که آن قوم نپایند و اگر هم بمانند اندک زمانی باشد.

رأی عمرو
در این مورد

معاویه (به سلیل) گفت: رأی درست همین است که تو می‌گویی، اما عمرو مرا رها نمی‌کند و آزاد نمی‌گذارد. عمرو گفت: راه دسترس ایشان به آب را آزاد گذار، زیرا علی کسی نیست که دست روی دست گذارد (و تحمل کند) که تو سیراب باشی و او تشنه ماند، او زبده سوارانی در اختیار دارد و چندان به آب فرات می‌نگرد و راه می‌جوید تا آن را بنوشد و یا در برش جان بازد، و تو خود می‌دانی که او دلاوری شجاع و گُردی لشکر شکن است^۲ و اهل عراق و حجاز همراه اویند، و من و تو^۳ از او شنیده‌ایم که می‌گفت: «اگر فقط چهل مرد در اختیار داشتم!...» وی مطلبی را یادآوری می‌کرد، یعنی اگر روزی که به خانه فاطمه ریختند و آن را می‌جستند چهل مرد با من بودند (دمار از روزگار مخالفانم می‌کشیدم).

آورده اند که:

رأی معری بن
أقبل در جلوگیری
از آب

چون شامیان (اول بار) بر فرات چیره شدند از تسلط خود شادمان گشتند و معاویه گفت: ای مردم شام، به خدا این نخستین پیروزی است که خداوند طعم آن را به من چشاند، خدا (آب بهشت را) به ابوسفیان (پدرم)

۱- متن «ولکن عمرو لا یدعی» و در شنهج [و لکن عمراً یدری].

۲- رجوع شود به شعری که پیشتر در این معانی در ص ۱۰۰ متن آمده است.

۳- متن «و قد سمعته أنا وانت» و در شنهج (۳۲۸:۱) [و قد سمعته أنا مراراً = من بارها از او شنیده‌ام].

ننوشانند اگر (بگذارم) آنان هر گز قطره‌ای از این آب بنوشند مگر آنکه تمامشان بر سر آن کشته شوند. شامیان به یکدیگر مژده می‌دادند. پس مردی شامی [پارسایی از (تیره) همدان] که وی را معری بن اقبل می‌خواندند و مردی پارسا بود - و چنان که در باره اهل همدان گویند - وی را (نیز) زبانی گشاده بود و با عمرو بن عاص دوستی و برادری نزد يك داشت نزد معاویه آمد و گفت:

عمرو
و معری
ای معاویه، منزه است خدای، اینک شما بر آنان پیشی
گرفته^۱ و بر فرات چیره شده‌اید و آب را از آنان باز
داشته‌اید (ولی) به خدا سوگند اگر آنها بر شما پیشی
می‌گرفتند بیگمان به شما آب می‌دادند. آیا بزرگتر از این لطمه‌ای که بدان قوم
زدید و آنان را از آب محروم کردید کاری توان کرد؟ نه اینکه آنان (به هر حال) به
آبشخوری دیگر فرود آیند و شما را به سبب کاری که کرده‌اید کیفر دهند؟ آیا
نمی‌دانید که در بین ایشان غلامان و کنیزان و مزدوران و افراد ناتوان و بیگناه وجود
دارند؟ به خدا سوگند این (بستن آب) نخستین ظلم و جور است. تو حتی ترسو
را (بر ضد خود) دلیر کردی و مردد و بدگمان را بینا و هشیار ساختی و کسی را
که نمی‌خواست با تو پیکار کند بر شانه خویش سوار (و حجتش را غالب) کردی.
معاویه با او درستی کرد و به عمرو گفت: دوستم را از من دور بران و مرا از
شرش خلاص کن. از این رو عمرو نزد وی آمد و به او پرخاش کرد، و همدانی در
این مورد (به شعر) گفت:

لعمری ابی معاویة بن حرب
و عمرو ما لداثهما دواء...
به جان پدرم سوگند که درد بیدرمان معاویة بن حرب و عمرو را دارویی نباشد.
به جز لطمه‌ای که هوش در آن ربوده شود و ضربتی کاری، بدانگاه که خونها
درهم آمیزد.

۱- متن از روی شهبج «الان سبقتهم» و در اصل به خطا [ان سبقتهم القوم].

من هرگز در طول روزگار، هرچند عرصه بر من تنگ آید، از آیین ناروای پسر
هند پیروی نمی‌کنم.
گلایه (و اندرز گویی) از میان رفت و دیگر گلایه‌ای نباشد و دوستداری بر افتاد
و دوستی در میان نماند،
و هر سخن نصیحت‌آمیز من که در تمام این حوادث^۱ به عمرو و رفیقش^۲ گفتم
به هدر رفت.
هلا، زهی بر تو! ای پسر هند که آنچه نهان بود عیان شده و چیزی (از
ناجوانمردیت) پنهان نمانده است.
آیا آب را بر روی مردانی می‌بندید که نیزه‌های باریک جانسکار به کف دارند،
و شمشیرهای بران خود را به گردن بر آورده‌اند؟ و گویی این گروه (شما) پیش
آنان^۳ زنانند.
انتظار داری علی در کنار شما بی‌آب بماند و گروههای مخالف اسلام سیراب
باشند؟
او یارانش را فرا خواند و گروهی پاسخش دادند و به انبوه گرد آمدند چون
جرب شتر که به قطران^۴ش بیالایند.

راوی گوید:

پیوستن مغری بن	سپس آن مرد همدانی در تیرگی شب راهی شد و به
اقبل به علی	علی پیوست.

راوی گوید:

یاران علی يك شبانه روز بی‌آب ماندند، و علی از وضعی که عراقیان
داشتند سخت غمین شد.

- ۱- متن «فی حوادث کل امری» و در شنهج [... کل خطب]. ۲- معاویه.
- ۳- متن از روی شنهج «عندهم» و در اصل به خطا [عندکم = نزد شما] (یعنی: سپاه تو در نظر مردان رزمنده آنان چون زنانی ناتوان بیش نیستند. - م.)
- ۴- تعبیری است دور از ظرافت، برای تجسم کثرت ازدحام. یعنی: از هر سو به او پیوستند و چون موروملخ چنان اطرافش را گرفتند که خود ناپیدا شد. - م.

نصر، محمد بن عبیدالله، از جرجانی که گفت:

اشعاری که در باره
 بستن آب سروده‌اند
 چون علی از ملاحظه وضع عراقیان که از تشنگی رنج
 می بردند غمین شد برای سرکشی به جانب اردوی
 مذحج روی آورد، در این هنگام مردی به بانگ بلند
 ندا در داده بود (و این شعر را) می خواند:

ایمنعنا القوم ماء الفرات و فینا الترماح و فینا الجحف

آیا آن قوم ما را از دسترسی به آب فرات باز می دارند، در حالی که بین ما
 نیزه افکنان و سپرداران دلاور هستند؟

در میان ما سواران باریک میان^۱ بلند اندام نیزه سان و شمشیرزان و زره پوشان
 باشند.

ما کسانی هستیم که روز پیکار با طلحه و زبیر خود را به گردایهای هلاک غوطه ور
 ساختیم (و نهراسیدیم)^۲.

ما که دیروز از شیر ژیان پروایی نداشتیم امروز از میشی شیرده پروایی نداریم^۳.
 عراق و حجاز را روزی (افتخار آفرین) جز امروز نمانده^۴، پس هدف را بزنید.
 به تاخت، یورغه و چهارنعل، بر سر ایشان بتازید و لگدکوب سم اسبان کنیدشان.
 یا بر نهر فرات دست می یابید و پیکر تنی چند از ما و آنها بر سر آن به خاک
 می افتد،

و یا در راه طاعت خدا می میرید و به بهشت در می آید و به شرافت می پیوندد؛
 و گرنه شما چون بندگان عصاه (خواری طلب) باشید و بنده عصا تن به خواری
 سپرده و زبون باشد.

۱- متن «الشواذب، به زاء» و در اصل [الشوارب] و در شنهج [الشواذب] ← المفضلیات (۱۸۵:۲).
 ۲- به جنگک جمل اشاره می کند.

۳- خزانه البندادی (۵۲۹:۱) و مروج الذهب (۱۸:۲) که پاره ای از این ابیات را آورده است.
 ۴- متن «سوی الیوم، یوم» و در شنهج [سوی الشام خصم] دشمنی جز شام نمانده].
 ۵- «عبید العضا» بنده چوبدستی، (توسری خور). امرؤ القیس گوید،

قولا لدودان عبید العضا
 ما غرکم بالاسد الباسل

به آن کرمهای بنده چوبدستی (که زار و زبوند) بگویند چه چیز شما را به
 برابری با شیر درنده مغرور کرده است؟

متن از روی شنهج (۳۲۸:۱) و در اصل [... فانتم عبید الرشا و عبد الرشا...].

راوی گفت:

این شعر علی را بر انگیخت (و منقلب کرد)، سپس به سرکشی اردوی کُندیان^۱ پرداخت، در ایسن لحظه منادییی در کنار منزلگاه اشعث^۲ به بانگ بلند می خواند:

لئن لم يجَلِّ الاشعثُ اليومَ كربةً مِّنَ الموتِ فيها للمنفوسِ تعثُّ...^۳
اگر اشعث امروز بار اندوهِزای مرگ را که بر دل مردم نشسته بر ندارد و از بین نبرد او را ملامت باشد.

پس خود، آب فرات را به مدد شمشیر او می نوشیم و پیش از آنکه مردم از تشنگی بمیرند به ایشان آب نوشانیم.

اگر تو امروز کار ما را به سامان نیاری و تنگی را تحمل کنی که مایهٔ پراکندگی و ذلت و خواری بر تو باشد^۴،

پس دیگر چه کسی نامدار و صاحب نشان است و جز تو چه کسی انگشتما و مورد توجه خواهد بود؟

آیا پس از يك شبانه روز که در تشنگی به سر می بریم^۵ و دشمن بانگ شادی سر داده، ما را باقیی باشد؟

بشتابیدا به سوی آب فرات و با سینه‌های برجسته (از غرور افتخار) و رویی گشاده آن را بر گیرید.

و تو (ای اشعث) نژاده مردی از یمنی، و هر مردی چون شاخصاری که از ریشهٔ خود بروید، از نژاد خویش بر آید.

چون اشعث گفتهٔ آن مرد را شنید همان شب نزد علی	جنگ بر
آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا رواست که تو در	سر آب
میان ما باشی و شمشیرهای ما در اختیارمان و با اینهمه	

- ۱- متن «رایة الکنده = علمگاه کنده» و در شنهج [رایات کنده = پرچمهای کنده].
- ۲- در مروج الذهب (۱۸:۲) [والقی فی فسطاط الاشعث بن قیس رقة فیها = درون خیمهٔ اشعث بن قیس نامه‌ای افکنند که در آن نوشته شده بود: ...]، و فقط دو بیت نخستین شعر را بخواند.
- ۳- متن به تصحیح قیاسی و در اصل [تفتت] و در مروج الذهب [تعلت].
- ۴- متن «علیک التثقت» و در شنهج [المذلة]. ۵- متن «نظّل عطاشا» و در شنهج [نظّل خفو تا...].

آن گروه آب را بر ما ببندند؟ ما را با آنان آزاد گذار، به خدا سوگند، بر نمی‌گردیم، مگر آنکه آب را پس گیریم یا کشته شویم. به اشتر نیز بفرمای که با سوارانش بر فراز جایی که فرمان می‌دهی مقرر گیرد^۱. گفت: این به عهده شما^۲. پس اشعث باز گشت و در میان مردم ندا کرد: با هر کس که آب یا مرگ را خواهد، وعده دیدارمان صبحگاه است^۳، چه من آهنگ آب کرده‌ام. همان شب دوازده هزار مرد که سلاح بر بسته بودند نزدش آمدند^۴ و او می‌گفت:

میعادنا اليوم بیاض الصبح هل یصلح الزاد بغير ملح؟...

میعاد ما امروز سپیده دم صبح است و آیا چیزی بهتر از نمک طعام توشه را نیکو می‌دارد؟

نه، هرگز، و کاری بدون دلسوزی پیش نمی‌رود. بدزخم نیزه‌ها بر آن گروه بتازید. به ضربه سنان در پیکرشان دهانه‌های خون‌نشان باز کنید، با آن قوم سرآشتی ندارم و چه جای صلح باشد؟

برای صف شکافی چندگام پیشروی، به اندازه پرتاب نیزه‌ای مرا کافی است.

جنگ بر سر آب
چون صبح شد، با آن گروه که شمشیرها را بر شانه نهاده بودند به پیشروی پرداخت و نیزه خود را پرتاب می‌کرد و می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان، به قدری که

نیزه‌ام^۵ پرتاب شد پیش روید [و همچنین] این کار را تکرار کرد تا به آن قوم رسید و بر سرشان درآمد و بانگ برداشت: «هم اشعث بن قیس، دست از این آب بدارید. از آن سو ابوعور سلمی بانگ بر آورد: نه، به خدا سوگند چنان نکنیم مگر آنکه شمشیرها در میان ما و شما داوری کند. پس گفت: به خدا سوگند پندارم هم‌اکنون

۱- متن از روی شنهج «وَمِ الْأَشْتَرِ فَلْيَعْلُ بَخِيلَهُ فَيَقْفُ حَيْثُ تَأْمَرُهُ» و در اصل [و مرا لاشر فلیعلوا بخیله فیقف حین امره]. ۲- متن از روی شنهج «ذَکَ الْيَوْمِ» و در اصل [اليك].

۳- متن «فمیعاده الصبح» و در شنهج [فمیعاده موضع کذا = وعده گاهش فلان جاست].

۴- شنهج [دوازده هزار تن از کنده و تیره‌های قحطان که شمشیر بر شانه افکنده بودند نزدش آمدند].

۵- متن از روی شنهج «قاب رمحی» و در اصل [قاب رمح] یعنی به اندازه بردآن.

چنین داوری به ما نزدیک شده است و در حال اشتر نیز با سواران خود به فرازجایی که علی فرموده بود بالا شده بودند. اشعث به او پیام داد سواران را پیش راند و نفوذ کند. او نیز سواران را بتازاند تا پای اسبانشان در آب فرات قرار گرفت و شمشیر در میان گروه دشمن نهادند تا به عقب نشینی، گریختند.

(روایتی دیگر) نصر، از عمرو بن شعراء، از جابر، از ابی جعفر، از زید بن حسین گفت:

پیروزی عراقیان
بر آب
اشعث عمرو بن عاص را ندا داد و گفت: وای بر تو
ای پسر عاص، میان ما و آب را آزاد گذار، به خدا
سوگند اگر نگذاری ما آب برداریم بیگمان ما خود
آب برگیریم و شما را شمشیر نصیب آید. عمرو گفت: به خدا، که نگذارم مگر
آنکه شمشیر میان ما و شما داوری کند، خدا می داند کدامین يك از ما امروز پیروز
خواهد شد. پس اشعث و اشتر و دیددوران سپاه علی به زیر آمدند و دوازده هزار
تن دیگر نیز سرازیر شدند و به عمرو و شامیانی که همراهش بودند^۲ حمله کردند
و آنان را از سر آب دور راندند تا آنکه سم اسبان سپاه علی در آب قرار گرفت
(و بر آن مسلط شدند).

نصر: سمد روایت کرد که:

از آنچه در طعن بر
عراقیان سروده اند
آن روز علی گفت: این روزی است که شما بر اثر
حمیت و مردانگی پیروز شدید^۳. سپس علی در آنجا
اردو زد. پیشتر از آن شاعری عراقی گفته بود:

أَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ أَنْ يَمْنَعَنَا الْفَرَاتَ وَ قَدِيرُ الْفَرَاتِ الثُّعَالِبُ؟ ...
آیا از خدا نمی ترسند که آب فرات را از ما باز داشته اند در حالی که فرات
روباهان را نیز سیراب می کند؟

۱- شنهج [از ابی جعفر و زید بن حسن]. ۲- شنهج [به عمرو و ابی اعور و شامیانی که
با آن دو بودند...]. ۳- ← به آنچه پیشتر در ص ۲۲۲ آمده است.

به ما وعده دو سرخ گونه^۱ دادند، ولی ما سرخ گونه‌ای جز (شراره) بر خورد
اسلحه فوجها نمی بینیم.
اگر فوجهای ما سرازیر شوند آسیایی به کار افتد که قبایل آزاده را در هم کو بد،
و مرگ هر دم خوراک طلبد.
و عهدی را که خداوند با مردم، برای داماد پیامبر خود نهاده بود بشکند تا ما
با یکدیگر بجنگیم.

به شامیان خبر رسیده بود که علی به مردم وعده داده اگر شام گشوده شود
بر آنان گندم و طلا بخش کند - و (مراد از) دو سرخ گونه^۲ این دو باشد - و نیز
به هر یک پانصد (پاره، سیم یا زر) همان گونه که در بصره بخشیده بود بدهد^۳،
پس منادی شامیان ندا در داد^۴: ای اهل عراق [چرا بر زمینی دشوار و ناهموار
فرو آمدید؟ ای اهل عراق، ما «ازدیان شنوءه» هستیم نه «ازد عمان»^۵].

۲۰۱- متن «الاحمران» در فرهنگها به «گوشت و شراب یا زر سرخ و زعفران» تفسیر شده ولی
اینجا به گندم و طلا تفسیر شده که جایی دیگر چنین تفسیری ندیدم. در شنهج [التبر و الذهب
= خاک معدن و زر] که لفظ «التبر» تحریف «البر» است.

۳- چون علی (ع) پس از بیکار جمل از بیعت مردم بصره برداشت به بیت المال نگرست و
دید ششصد هزار و چیزی بیشتر موجودی دارد. از این رو آن را میان کسانی که با او در جنگ
شرکت کرده بودند، به بخشهای پانصد، پانصد تقسیم کرد. هر مردی پانصد پاره نصیب برد، و گفت:
اگر خدای عز و جل شما را در شام نیز پیروز کند همین اندازه به شما خواهد رسید. ← الطبری
(۲۲۳:۴). ۴- در اللسان (ماده حرر) آمده است: ثعلب از زید بن عتابه تمیمی این شعر
را بازخواند: - زید یاد شده هنگامی که کار صفین دشوار شد و به ناکامی گرایید گریزان به کوفه باز
آمد و چون به خانواده خود رسید دخترش به وی گفت: کو آن پانصدی؟ و وی این شعر را بگفت -
ان اباك فرّ يوم صفین لمارأى عكاً والا شعریین...

«همانا پدرت چون روز صفین عک و اشعریان را بدید، و قیس را با شیران هوازنی و
ابن نمیر را با انبوه کندیان. و نئی الکلاغ، خواجه یمانیان و حابس را با طائیان
ملاحظه کرد بگریخت و به نفس و بخت بد خود گفت: همان بگریز که «پانصدی» جز
سنگ خارا و ناکامی در کار نیست. همین «پانصدی» بود که تو را بدین شر افکنند که
برای آن شتابان از کوفه به قنسرين تاختی.»

۵- یعنی ما از تیره «آزد شنوءه» - نام تیره‌ای از بنی آزد یمن - هستیم و با بنی آزد عمان،
که شما بر آنها در جنگ جمل پیروز شده‌اید، تفاوت داریم. - م.

لاخمس إِلَّا جَنْدَلُ الْإِحْرَيْنِ وَالْخَمْسُ قَدِيحَمِيلُ الْأَمْرَيْنِ...
هیچ «پانصدی» درکار نیست جز از پای درآمدن و گرفتاری به سنگ خارا و ناکامی و با این (حرص به) «پانصد»، شری بزرگ برایتان به پا شد. و شما را از کوفه شتابان به قنسرین کشاند.

نصر: ابو عبدالرحمن مسمودی از یحیی بن سلمه بن کهیل، از پدرش، از عمرو بن عاص، (مصراع دوم را با تفاوتی آورده که) گوید:

لا خمس إِلَّا جَنْدَلُ الْإِحْرَيْنِ وَالْخَمْسُ قَدِيحَشْمَكِ الْأَمْرَيْنِ
هیچ «پانصدی» جز به خاک افتادن بر خاره سنگ و ناکامی درکار نیست و این «پانصد» تو را بدین شر و دشواری کشانید.

نصر: عمرو بن شمر^۳، از جابر که گفت: شنیدم تمیم ناجی^۴ گفت — آن روز که عمرو بن عاص میان ما و فرات مانع شده بود — شنیدم اشعث بن قیس می گوید:

گفتگوی اشعث و عمرو
ای عمرو، وای بر تو، به خدا اگر پیشتر برای تو عقلی می پنداشتم اینک یقین کردم که تو را عقلی نباشد، آیا گمان می کنی ما تو را بر سر آب و می گذاریم؟ خاکت بر دست و دهان باد، آیا نمی دانی که ما عرب بزراده ایم؟ مادرت به عزایت نشیند، دست به کاری و خیم زده ای که برایت گران تمام می شود. پس عمرو به او گفت:

- ۱ — متن «پنج» است ولی با توجه به سابقه امر، مراد پنج واحد صد درهمی یا صد دیناری است. — م.
- ۲ — متن «جَمْزاً إِلَى الْكُوفَةِ مِنْ قَنْسَرَيْنِ» و در شنهج [حَمْزُكَ مِنَ الْكُوفَةِ...] و در کنارش نوشته: [خ: يَجْزِيكَ مِنْ كُوفِ إِلَى قَنْسَرَيْنِ] و اشاره بدان است که در نسخه ای دیگر چنین آمده و وجه درست صورت اخیر [جَمْزُكَ] تواند بود. بیت اخیر از شنهج (۳۲۹، ۱) افتاده است. — الاشتقاق، ابن دُرَيْد، ص ۸۵، گوتنگن و ص ۱۳۶ به تصحیح عبدالسلام محمد هارون.
- ۳ — عمرو بن شمر جعفی کوفی شیعی، ابو عبدالله، از جعفر بن محمد (ع) و جابر جعفی و اعمش روایت می کند. — لسان المیزان (۳۶۶، ۴). در شنهج [عمر بن شمر] که تحریف است.
- ۴ — تمیم بن حذلم (یا حذیم) ناجی ضبّی کوفی، ابوسلمه، با علی در پیکارهایش حضور داشت و از نزدیکان او بود. ابن حجر گوید: «ثقه است، در سال یکصد بمرد» — منتهی المقال، ۷۵ و قاهوس (ماده حذلم) و تهذیب التهذیب و التقریب.

نه، به خدا امروز بینی که ما وفای به عهد می‌کنیم و بر پیمانی که بسته‌ایم می‌مانیم^۱ و با شکیبایی و کوشایی با تو برخورد می‌کنیم. در این هنگام اشتر به وی ندا داد: به خدا سوگند، ای پسر عاص ما از این پشته فرود آمده‌ایم و مردم خواستار جنگند، جنگی به آیین، به وسیلهٔ طلایه‌داران، و جنگ ما امروز جز از سر غیر تمندی و حمیت نیست.^۲

سپس اشعث تکبیر گفت و اشتر نیز به تکبیر درآمد، و (الله اکبر گویان) هجوم آوردند، و هنوز گرد و غبار رزمگاه پراکنده نشده بود که شامیان گریختند.

[راویان گفتند:]

تجدید خاطره
اختلاف بر سر آب
(چندی) بعد از این^۳ عمرو بن عاص اشعث بن قیس
را بدید و گفت: ای برادرِ کندی، به خدا من آن روز
درگیری بر سر آب، از درستی سخن تو آگاه بودم ولی
مجبور به اجرای آن تصمیم (معاویه) شده بودم و با تهدید، به تو نیرنگ می‌زدم
که جنگ همه نیرنگ است.^۴

(پیش از تسلط طلایه‌داران علی «ع» بر فرات) عمرو به معاویه پیام فرستاد:
بین آن قوم و آب را آزاد گذار، آیا توان دید آن قوم در حالی که به آب می‌نگرند
(و در چمدگامی آنند) از تشنگی بمیرند؟ (و دست به اقدامی نزنند)؟ معاویه نیز به
یزید بن اسد [قسری] دستور داد: ای ابا عبدالله^۵، میان آن قوم و آب را آزاد

۱- متن «ونقیم علی العقد، و نلقاک بصیر وجد، و درشنهج [و نحکم العقد و نلقاهم بصیر وجد].

۲- زیرا بستن آب بر روی هر کس، نزد عرب بزرگترین ناجوانمردی از سوی عامل و بزرگترین توهین و ناروا در حق کسی که از آن محروم شده بود محسوب می‌گشت و عرب می‌بایست به در بهایی شده از خود رفع توهین کند یا بر سر دسترسی به آب جان سپارد. - م.

۳- در شنهج [پس از اتمام ماجرای صفین]. ۴- این عبارات، از: «راویان گفتند» تا پایان فراز «... نیرنگ است» به عنوان جملهٔ معترضه و نقل گفتگویی است که پس از گذشتن ایام صفین و مدتی دیرتر از زمان شرح واقعه میان اشعث و عمرو رفته است. - م.

۵- کنیهٔ یزید بن اسد قسری است. - م.

گذار. (اما) یزید - که سخت هواخواه عثمان بود - گفت: به خدا، هرگز نگذارم^۱. باید همچنان که امیر مؤمنان (عثمان) را تشنه کام کشتند ایشان را تشنه بکشیم.

نصر، عمرو بن شمر، از اسماعیل سدی که گفت: شنیدم بکر بن تفلح سنوسی می گوید:

رجز اشتر در به خدا، هنوز در گوشم این آوا را می شنوم که اشتر
حمله بر عمرو هنگامی که روز فرات به عمرو بن عاص حمله می کرد
می گفت:

و يحك يا ابن العاصي تَنَحَّ فِي الْقَوَاصِي...
وای بر تو ای پسر عاص (و ای نافرمان زاده) به دوردستها بگریز،
و به دژهای استوار پناه بر، که امروز در عرصهٔ پیکار گرفتار شدی.
ما موی پیشانی (دشمن) را می گیریم^۲ (و او را فرو می کشیم) و از رویارویی
پروا نداریم.
ما را سواران تیز تک هستند، و گرد معاصی نمی گردیم.
ما را جوشن پوشانی هستند که در هنگامه های پیکار بی امان جوششان می درخشد.

پاسخ عمرو پس عمرو به او پاسخ داد:
و يحك يا ابن الحارث انت الكذوب الحانث...
وای بر تو ای پسر حارث^۳ تو دروغزنی تبهکاری،

۱- در نسخهٔ اصل به اضافه آمده [كَلَّا و الله يا أمَّ عبدالله] که ممکن است از تصرفات کاتب نسخه باشد یا چنان که ناشر نسخهٔ اصل اشاره کرده طعنهٔ یزید بن اسد بر معاویه باشد. (چون کنیهٔ وی ابو عبدالله بوده و معاویه نیز او را بدین کنیه خوانده و دستور گشودن آب را داده است او به طعنه معاویه را ترسو و زن صفت و به کنیهٔ «أمَّ عبدالله» = ننه عبدالله، مخاطب ساخته تا در ضمن او را به ادامهٔ بستن آب تحریک کرده باشد. - م.) ولی فقدان این عبارت در نسخهٔ مؤید آن است که آمدن آن در نسخهٔ اصل همان تصرف کاتب است.

۲- متن «نأخذ بالقواصي» و در اصل به تحریف [...] القصاص].

۳- «ابن الحارث» همان اشتر است که نامش مالک بن حارث بن عبدیفوت بن مسلمة بن ربيعة بن حارث بن جذیمة است و نغمی نسبت دارد. ← الاشتقاق ص ۲۴۱ و المعارف، ۸۴

و ناآزموده‌ای^۱ پیمان‌شکنی، مال و ارث را بر شمار
و خود در گور درنگ کن (که اجلت به دست من، فرا رسیده است).

عمر بن شمر^۲، از اسماعیل سُدی، از بکر بن تنلب^۳ ته گفت:
کسی که خود رجز اشتر را شنیده بود برایم حدیث کرد و گفت:

رجز اشتر	اشتر به روز فرات، آن روز که نیرویی عظیم از مردم
روز فرات	عراق را در اختیار داشت ^۴ می گفت:
	اليوم يوم الحفاظ بين الكماة الغلاظ... ^۵
	امروز روز پایداری در میان برگستوانها و زره‌های خشن است، به نیزه سینه‌ها را بشکافیم و بیکار کنیم.

راوی گوید: (همان‌کس) گفت:

کشتگان روز	(دلآوری) ^۵ ... از آل ذی لَقَوَه که آن روز شهسوار
فسرات	مردم اردن بود کشته شد و تنی چند از مردان آل ذی یَزَن
	نیز کشته شدند.

عمر بن شمر مرا از اسماعیل سُدی، از بکر بن تنلب روایت
کرد که کسی که از خود اشعث به روز فرات شنیده بود گفت:

روز فرات نیروی بزرگی از عراقیان همراه اشعث بودند و وی به دست
خود چند تن از مردان شامی را بکشت و می گفت: به خدا سو گند از کشتن
نماز گزاران سخت اکراه داشتم، ولی همراه من کسی است که سابقه‌اش در اسلام

۱- متن «الغریز = بی تجربه» و در اصل به تحریف [الغریز] آمده.

۲- در اصل به تحریف [عمر بن شمر]، شرح حال عمرو پیشتر در ص ۲۳۱ گذشت.

۳- در اصل [بکر بن تنلب] و درستش دیگر جای در نسخه اصل و نیز در شنهج، یکسان «بکر»
آمده است. ۴- متن از روی شنهج (۳۲۹:۱) «کان له یومئذ غناء عظیم من اهل العراق»

و در اصل فقط [من اهل العراق]. ۵- در اصل و متن «و قد قُتِلَ من آل ذی لَقَوَه، و کان
یومئذ فارس اهل الاردن» همین‌گونه ناقص آمده و در شنهج نیز در گمانگاه خود نیامده است.
(پیداست نام مقتول از قلم افتاده و از این رو در ترجمه، (دلآوری) به جایش نهاده شد. - م.)

پیش از من و علمش به قرآن و سنت بیش از من است و هموست که خودجانبازی می کند^۱.

نصر، از عمر بن سعد، از مردی از آل خارجه بن سلت که گفت:

رجز ظبیان ظبیان بن عماره تمیمی آن روز نبرد می کرد و می گفت^۲:
 مَالِكُ يَا ظَبْيَانُ مِنْ بَقَاءِ فِي سَاكِنِ الْأَرْضِ بَغِيرَاءِ...^۳

ای «ظبیان» تو را از درنگ در این سرزمین بی آب چه حاصل؟
 نه، سوگند به خدای زمین و آسمان بر روی دشمنان نیرنگ باز یکوب،
 با شمشیر به هنگامه پیکار^۴ تا آن که متقابلاً پاسخ دهند و هموردی کنید.
 و گفت: به خدا ایشان را چندان به تیغ بزیم تا آب را به ما وا نهند.

نصر: عمر بن سعد با اسنادش گفت:

از آنچه به روز نبرد میان ما و شامیان به درازا کشید، و من گفته
 فرات گفته شده عبدالله بن عوف [بن] احمر^۵ را به روز فرات فراموش
 نمی کنم. وی که از زبده سواران علی بود ایشان را

به شمشیر می زد و می گفت:

خَلُّوا لَنَا عَنِ الْفِرَاتِ الْجَارِي أَوْ أُتْبِتُوا لِلْجَحْفَلِ الْجَرَارِ...
 آب رونده فرات را برای ما باز گذارید و میدان تهی کنید یا تن به مقاومت در
 برابر لشکر انبوه ما دهید.

۱- (مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م.) متن از روی شنهج (۳۳۰:۱) «یسخی بنفسه» و در اصل به خطا [...] بنفسی]. ۲- این رجز در تاریخ طبری نیز (۲۴۰:۵) طبق همین روایت آمده. ۳- در شنهج (۳۳۰:۱) آمده است: [ظبیان بن عماره تمیمی بر شامیان حمله آورده می گفت:

هَلْ لَكَ يَا ظَبْيَانُ مِنْ بَقَاءِ فِي سَاكِنِ الْأَرْضِ بَغِيرِ مَاءِ].

۴- در لنت «الوغي» و در متن به ضرورت شعری به مد آخر «الوغاء» و در شنهج [الهيجاء].
 ۵- در طبری [عبدالله بن عوف بن احمر ازدی] و تکمله در اینجا و آنچه بیشتر در ص ۲۱۹ گذشت از طبری است.

هر سالاراً جانبازی جان را به معرض فروش نهاده و با نیزه جانسکارش هجوم آورده است،
و با یورشهای بیابای سرهای بسی از دشمنان را می افکند.

راوی گفت:

سپس اشتر، حارث بن همام نخعی صُبْهانی^۲ را بخواند
 و پرچمداری خود را بسو داد و گفت: ای حارث
 اگر من نمی دانستم که تو بر مرگ شکیبایی (و از آن
 هراسی نداری) پرچم خود را به تو نمی دادم و این اندازه گرامیت نمی داشتم^۳.
 گفت: به خدا سو گند که امروز بیگمان، یا شاد و سرفرازت کنم یا خود سر بیازم،
 پس از پی من بیا، و خود [با پرچم] پیش تاخت و می گفت^۴:

یا اشتر الخیر و یا خیرا لَنَخَعُ و صاحب التصر اذا عَمَّ الفزع^۵
 ای نیکمرد اشتر، ای نکوترین نخعی و ای خداوند پیروزی بدانگاه که اضطراب
 همگانی و بیتابی همه گیر شود.

ای برگشاینده کارهای دشوار، بدانگاه که گرفتاریهای سخت و هول پیش آید.
 تو در جنگهای بیابایی و ستوه آور، نه چون کودکی خردسال باشی^۶؛
 این گروه سپاهی بانگ بیتابی بر آورده و همگی ناشکیبا شده اند،
 جرعه های خشم را می نوشند و دندان به هم می فشارند.

- ۱- متن از روی طبری «... قَرْمٌ... = سردار و خواجه و رئیس بزرگ» در اصل به خطا «... قَوْمٌ...».
- ۲- «صُبْهانی» منسوب به صُبْهان که قبیله ای نخعی بودند و کمیل بن زیاد، از اصحاب معروف علی بن ابی طالب از آن قبیله است. ← الاشتقاق، ۲۴۲
- ۳- متن به وجه صحیح «و لم أَحْبَبْ بکرامتی» و در اصل به خطا [لم احبک] و در شنهج [لم احبک].
- ۴- سراینده حارث بن همام نخعی است. در مروج الذهب (۱۸:۲) آمده است [اشعت آن روز پرچمش را به پرچمدار خود داد، و او مردی نخعی بود که رجز می خواند و می گفت:...] .
- ۵- متن «اذا عَمَّ الفزع» و در مروج الذهب [اذا عَالَ الفزع] = چون بیتابی بالا گیرد].
- ۶- متن از روی شنهج «الجَدَعُ = که سال» و در اصل [الْتَدَعُ = نیرنگهای بسیار] که اینجا وجهی ندارد.

اگر این آب را به ما بنوشانی، چنین بزرگواری و کرامتی از تو تازگی ندارد،
و اگر امروز تشنه‌ام مانیم لشکر از هم گسیخته و پراکنده شود،
از این رو آنچه خواهی انتخاب کن و آنچه خواهی فروگذار.

پس اشتر گفت: ای حارث نزدیک من آی. نزدیکش آمد و او بر سرش بوسه
نهاد و (به دعا) گفت: امروز جز خیر بسیار^۲ نصیب این سر مباد. سپس در آن
هنگامه روز، اشتر به تشویق یارانش برخاست و می‌گفت:

خطبه اشتر در	جانم به قربانتان، بکوشید، چونان گرفتار مردی که
تشویق یارانش	به امید نجات می‌کوشد، اگر نیزه‌ها به شما رسید
	بدانها در پیچید و اگر شمشیرها پیکرتان را آزد،
	مرد باید دندان بر هم فشارد و تحمل درد کند تا سرفرازی آرد، سپس به سر باختن
	بر آن قوم تازید.

راوی گوید:

اشتر آن روز اسبی بریده دم به زیر ران داشت که به زاغی سیاه می‌مانست.

نصر: از عمرو بن شعری، از جابر، از عامر، از حارث بن ادهم، از صعصعه بن صوحان که گفت:

اشتر در آن معرکه هفت تن را بکشت و اشعث بدان روز پنج کس را کشت
ولی شامیان نتوانستند کسی (از اینان) را بکشند. کسانی را که اشتر کشت: صالح
بن فیروز عکی، و مالک بن ادهم سلمانی، و ریاح بن عتیک غسانی، و اجلح بن
منصور کندی - که شهسوار اهل شام بود - و ابراهیم بن وضاح جمحی، و زامل

۱- متن «فماهی بالبدع» و در مروج الذهب [فماهو...] (مراد اینکه آب نوشاندن، استمرار همان بزرگواری و کرامت همیشگی توست. - م.)

۲- متن از روی شنهج «فَجُنْدٌ مَقْتَطِعٌ» و در اصل [فجد یقتطع].

۳- متن از روی شنهج «الْأَخْيَرُ» بر وزن سید و در اصل [لا یتبع هذا الیوم إلا خیراً].

۴- در اصل به تحریف [عَمْرَ بن شمر] - به شرح حال او در ص ۲۳۱

۵- متن از روی شنهج و در اصل [رماح بن عتیک].

بن عبید حزامی و محمد بن روضة الجُمحی بودند.

نمر (به اسنادش) گفت:

آنان که به دست
اشتر و اشعث
کشته شدند
نخستین کسی که آن روز، از شامیان به دست اشتر کشته
شد مردی بود که صالح بن فیروز نام داشت و به
دلاوری زبانزد بود، وی برای اشتر چنین رجز
می خواند:

يا صاحب الطَّرْفِ الحصان الأدهم أقدم إذا شئت علينا أقدم...
ای که بر آن اسب سیاه برنشسته‌ای، پیش‌آی به سوی ما اگر خواهی، پیش‌آی.
بدان که من فرزند بزرگوار مردی با عزت‌تم، خواهج عك و سرور تمامی عکیان.

پس اشتر به مبارزه با او پیش‌می‌آمد و می‌گفت:

آليت لا ارجع حتى اضربا بسيفي المصقول ضرباً مُعجبا...
سو گند خورده‌ام که امروز باز نگردم مگر آنکه با شمشیر زودده آبدار خود ضربتی
شگفت‌افزا زده باشم.
من زاده بهترین خانواده مذحج هستم و خود و پدر و مادرم از گزیده‌ترین و بهترین
افراد آن قبیله‌ایم.^۲

(همان راوی) گوید^۳:

سپس با نیزه بدو حمله برد و نیزه را از پشتش گذراند و او را بکشت و
دیگر بار به جای خود باز گشت. آنگاه سواری دیگر که او را مالک بن ادهم
سلمانی می‌نامیدند و از شهبسواران شامی بود بیرون آمد و می‌گفت:
إني منحت مالکاً^۴ سنانيا اجيبه بالرمح از دعانیا...

۱- که به صعصعة بن صوحان منتهی می‌شود. - م. ۲- درشهبج (۳۳۵:۱) این دو بیت پیش
از دو بیت قبلی آمده. ۳- صعصعة بن صوحان. - م. ۴- در اصل به تحریف [منحت
صالحاً]. مراد از مالک، مالک بن حارث، معروف به اشتر نخعی است (سراینده رجز نیز مالک
بن ادهم نام دارد. - م. ۵). - الاصابة، ۸۳۳۵ و تهذیب التهذیب و معجم المرزبانی، ۳۶۲

همانا من سنانم را نصیب مالک کرده‌ام و چون مرا بخواند بدین نیزه پاسخش گویم.
وہ چه سواری است که طعن نیزه‌ام را به او ارزانی دارم.

سپس بر اشتر حمله آورد و چون به وی نزدیک شد اشتر بر روی اسب در پیچید (وجا تهی کرد)، وی سنانش را به جنبش درآورد (و به سوی او افکند) که بر خطا رفت، آنگاه اشتر بر اسب خود راست بنشست و با نیزه بر او تاخت و می‌گفت:

خانك رمح لم یكن خوّانا و كان قَدْماً یَقْتُلُ الفُرسانا...
نیزه‌ات به تو خیانت کرد و خطا رفت در صورتی که خیانتکار نبود و خطا

نمی‌رفت و پیش از این شهسواران را می‌کشت.
آن را به سوی بهترین عرب قحطانی، به سوی شهسواری که سینه‌هاوردان را شکافته افکندی،

(هماوردانی) کیودچشم و خیره‌سر که هیچکدام ناتوان و ترسو نبودند.

پس او را بکشت، سپس سواری دیگر که رباح بن عتیک^۱ نام داشت بیرون

آمد و می‌گفت:

مبارزة اشتر
با رباح بن عتیک
انسی زعیم مالک بضرب
بندی غرارین، جمیع القلب...
من حریف ضربه زدن به مالک هستم که شرافت خانوادگی و دلیری و حواس

جمع دارم.

و دارای بازوانی ستبر و سخت‌محکم^۲ و پولادین هستم.

و پاره‌ای روایت کرده‌اند: «بازوانی سخت‌پی و پیچیده^۳».

پس اشتر رو بدو نهاد و می‌گفت:

رُویدَ لِاتَجَزَّع^۴ مِنْ جِلَادِی
جِلَادَ شَخْصِی جَامِعِ الْفُؤَادِ...
متن «شدید العصب».

۱- در اصل [ریاح بن عبیده] و در شنهج [ریاح بن عقیل] و وجه درست آن «عتیک» است که در متن آمده ← به شرح ص ۲۳۷ ۲- متن «شدید القلب».

۳- متن «شدید العصب». ۴- مرادش «لِاتَجَزَّعَنْ» با نون تأکید خفیفه است.

لختی بمان و از ضرب تیغ من بتیابی مکن، ضرب تیغ کسی که حواسی جمع و دلی دلیر دارد.
ندای درخواست هردادخواهی را در هر اسگاه پاسخ می‌دهد و با شمشیر بردشمنان هجوم می‌آورد.

سپس بدو حمله برد و وی را بکشت. آنگاه سواری دیگر که ابراهیم بن وضاح نامیده می‌شد بیرون آمد و می‌گفت:

عبارزه اشتر با ابراهیم
ابن وضاح وزامل بن عتیک
هل لك يا اشترُ فـى بِـرازی
بِـرازی ذی عَـشْمٍ و ذی اعـتـازِ؟...
ای اشتر آیا تو در مبارزه با من هم‌وردی قویدل و چیره‌دست می‌خواهی؟
هم‌وردی که در مبارزه با حریف پایدار و کین‌توز و نیزه‌گذار است.

پس اشتر روی بدو نهاد و می‌گفت:

نَعَسَم، نَعَسَم، اطلبه شهیداً
مَعى حَسامٌ یَقْصُمُ الحَـدیـدا...
آری، آری، خواهش که شاهد مرگ خود شود که مرا تیغی آهن شکاف است.
و سر دشمنان را (چون داس) درو می‌کند.

پس او را بکشت. سپس سواری دیگر که او را زامل بن عتیک حزامی^۲ می‌خواندند، و از پرچمداران بود، بیرون آمد و بدو حمله آورد و می‌گفت:

یا صاحبَ السیفِ الخضیبِ المِـرْسَبِ^۳
و صاحبَ الجَوْشَنِ ذَاكَ المُدْهَبِ...
ای دارنده شمشیر خرنبار بیکر شکاف و ای دارنده آن زرین زره،

۱- متن «اللزازه» که به معنی مقاوم و لجوج و نیز به معنی ضربت زنده آمده (در ترجمه هردو معنی منظور شد. - م.)
۲- در اصل به تحریف [از مل] و بیشتر در صص ۲۳۷-۲۳۸ «زامل» [بن عبید] و در شنهج [زامل بن عقیل] آمده است.
۳- «مِرسب» صفت شمشیری که در جای ضربت خود فرو نشیند و نهان شود، شمشیر خالد بن ولید را «مِرسب» می‌نامیدند. در اصل [المرزبی] آمده که وجهی ندارد.

آیا خواهی ضربت جوانی جنگاور را که نیزه‌ای خدنگ دارد دریایی؟
(رزمجویی) که سست کوش و بیطرف نیست و کس بر او چیره نیامدست؟

و نیزه خود را برجایی از زره اشتر فرود آورد و او را از اسب بیفکند ولی
گزندی به پیکر وی نرسید. اشتر [پیاده] به او هجوم آورد و پیهای اسبش را به
شمشیر بزد و می گفت:

لأبد من قَتَلِي أومِن قَتَلِكما قتلْتُ منكم خمسةً من قبلكما...

مرا چاره‌ای نیست که یا شما مرا بکشید و یا من شما را بکشم که پنج تن از شما را
زین پیش کشته‌ام،

و آنان همگی مدافعانی چون تو بودند.

سپس درحالی که هر دو پیاده بودند^۱ او را با شمشیر بزد. آنگاه سواری
که او را اَجَلَح می خواندند و از برجستگان و شهسواران عرب بود، سوار بر اسبی
به نام «لأحق^۲» بیرون آمد، چون اشتر به مقابله او آمد (وی از هیبت اشتر) از
برخورد تن بتن با او اکراه داشت ولی از جانبی دیگر شرم کرد که باز گردد. از
این رو به سوی او آمد و می گفت:

مبارزه اشتر با أَجَلَح
أَقْدِم^۳ بِاللَّاحِقِ لَا تُهَلِّلِ
عَلَى صُمَّلٍ ظَاهِرِ التَّسَلُّلِ...

روی بیاور به «لاحق» عزرائیل گون^۳ و در برابر دلیری تندخو که حملات
پیاپی او آشکار است عقب منشین،

۱- متن «و هُما رَجَلان» و در شنهج [و هما راجلان] که هر دو وجه درست (و به معنی، دو پیاده) است، ۲- «لأحق» به معنی دنبال کننده و پی گیر، از القاب قابض ارواح، عزرائیل است و عرب این لقب را در مورد انسان بد شگون می‌داند و نامهایی از این دست را که نشان از مرگ دارد به فال بد می‌گیرد ← سفیران، ابن فراء ص ۶۵ ترجمه پرویز اتابکی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۳
۳- صیغه امر از «اقدام» و اصلش «أَقْدَمَن» بانون تأکید خفیفه است که به ضرورت شعری حذف شده ← شرح شواهدالمغنی، ۳۱۵

از فرط کین تیزی گسوی تلخی حنظل را می چشدا و اگر خواهی شکستش دهی
از پذیرفتن شکست ابا می کند.
اگر هم‌اورد دلیری او را بخواند، شیون بر نمی آرد^۲ بلکه با شمشیر آخته به
سویش می رود،
رفتگی به متانت و بی‌شتابزدگی، (و دشمنان را) یکی پس از دیگری نابود می کند.

پس اشتر به او حمله برد و می گفت:

بَلِيَّتٌ بِالْأَشْتَرِ ذَاكَ الْمَذْحِجِي بَقَارِسٍ فِي حَلَقِي مُدَحِّجٍ...

به چنگک اشتر، این شهسوار جوشن پوش مذحجی در افتادی،
به چنگک شیری، چون شرزه شیرجنگل که هر هم‌اوردیش بخواند پایش سست
نمی شود.

پس او را بزد (و از پا در آورد).

مبارزه اشتر آنگاه محمد بن روضه که ضرب شست سختی به
با محمد بن روضه عراقیان می نمود، بیرون آمد و می گفت:

يَا سَاكِنِي الْكُوفَةِ يَا اَهْلَ الْفَيْتَنِ

يَا قَاتِلِي عَثْمَانَ ذَاكَ الْمُؤْتَمَنُ...

ای ساکنان کوفه، ای فتنه‌انگیزان، ای قاتلان عثمان، آن مرد بی آزار.
کشتن او (به دست شما) اندوهی ژرف در سینه‌ام به جای گذاشته^۳، شما را به
ضرب شمشیر می‌زنم و ابالحسن^۴ را در میانه نمی‌بینم.

پس اشتر بر او حمله برد و می گفت:

لَا يَبْعِدُ اللَّهُ سِوَى عَثْمَانَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ بِكُمْ هَوَانًا...

۱- متن «كأنما يقشم» به شین، نقطه‌دار، به معنی خوردن و در اصل به تحریف [لم يقسم] و خوردن حنظل، در شدت دشمنی مثل است. ← بیت سیزدهم از الامفضلية، ۴۰ طبع المعارف.

۲- متن «لم يعول» و در اصل [لم يقول] که وجهی ندارد.

۳- متن «ورث صدری قتله طول الحزن» و در شنهج (۱، ۳۳۰) [اورت قلبی قتله طول الحزن].

۴- مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م.

خداوند نه تنها عثمان را از میان بُرد، بلکه شما را نیز به خواری و ذلت دچار کند،

و هرگز اندوه شما، مخالفانی که با خدای رحمان در افتاده‌اید تسلی نیابد، شما که به یاری شیطان‌ستائی^۱ برخاسته‌اید.

سوگنامهٔ اجلح سپس او را بزد و بکشت. خواهر اجلح بن منصور

کندی که حبله بنت منصور نام داشت چون خبر کشته

شدن برادرش را شنید چنین سرود:

ألا فابکی أخصاً نَفَقَةً فقد و الله أبکینا...

هان، بر برادری که پشت‌وپناه ما بود می‌گریم که اینک به خدا سوگند، ما را گریاندند^۲.

گریه بر کشته شدن بزرگوار گشاده دستی که نظیری برای او در میان ما نیست. امروز خبر کشتن وی را به ما دادند و موی ما را چیدند^۳ (و خاکمان به سرشد). بزرگمردی، کریمی، سخت‌کوشی که ما را از گزند دشمنانمان حمایت می‌کرد، و در برابر کسانی که سپاهشان را علی و آن گمراهان^۴ رهبری می‌کنند، مدافع ما بود. خداوند داد ما را از عراقیان بستاند که ما را آواره^۵ و بیچاره کرده‌اند. آیا از پروردگار خویش نمی‌ترسند و پاس دین او را نمی‌دارند؟

نسر گوید: عمرو گفت: جابر گفت:

گفتار علی در بارهٔ شنیدم که وی (خواهر اجلح) از اندوه مرگ برادر

سوگنامهٔ اجلح خویش بمرد. و هنگامی که سوگنامهٔ او که در قتل

برادرش سروده بود به گوش علی رسید گفت: باری

۱- متن «عابدأ شیطانا» و مرادش از «ستایندهٔ شیطان» معاویه است. - م.

۲- متن از روی شنهج (۱: ۳۳۱) «ابکینا» و در اصل [ابلینا].

۳- متن «جَزَّتْ نواصینا»، چیدن و تراشیدن زلف زنان در آن روزگار یکی از مراسم عزاداری بوده است. - م. ۴- این بیت در شنهج نیامده و در اصل [علی و المصلونا =

رقت عاطفه زمام آن زنان را از کفشان ربوده بود که آن گونه بیتابشان دیدید، ایشان خود به حیثیت زنان خویش لطمه زدند و آنان را به خاطر پسر جگرخواره^۱ به صورت [کنیزانی] شرمسار^۲ [و بیچاره] رها کردند. بارالها! گناهان و تبهکاریها و بار جنایات ایشان را همراه با سنگینی جرائمشان^۳ بر دوش او^۴ بنه.

از پای درآمدن در همان روز بیکار بزرگ، حبیب بن منصور، برادر
حبیب بن منصور اجلح - که از پرچمداران بود - نیز از پای درآمد و
مردی بخیلی سرش را بیاورد و مردی همدانی با وی
بر سر غنیمت او کشمکش داشت و هر يك ادعا می کرد که خود قاتل اوست، پس
علی میانه آن دو را سازش داد و غنیمت را بخیلی برد و همدانی را نیز راضی کرد.

نصر، از عمرو بن [شمر، از] جابر، از شعبی، از حارت بن ادهم، از صصه که گفت:

رجز آستر در آورده‌گاه سپس آستر شمشیر کشان روی به انبوه لشکر دشمن
نهاد و ایشان را چندان به تیغ بزد که شامیان دست از



علی و نمازگزاران] آمده است. اما چون غرض سراینده مذمت اصحاب علی رضی الله عنه است (در متن به قیاس) «و المِضْلُونَا» آمده. ۵- متن از روی شنهج «فقد آبادونا» و در اصل [...] «فقد آبادونا».

۱- مراد از «جگر خواره» = آكلة الاکباد، هند بنت عتبه بن ربيعة، مادر معاویه است و بدان سبب او را جگر خواره گفته اند که در جنگ احد جگر گاه حمزه بن عبد المطلب را بشکافت و جگرش را بجوید و گفت:

شفیت من حمزة نفسی بأحد حتی بقرت بطنه عن الکبد

داغ خود را از حمزه در اُحد گرفتم چندان که جگرش را از جگر گاه بشکافتم.

← مروج الذهب (۱۸۰۲). ۱- متن «خنایا، جمع خزیاء = زنی که کاری بس زشت و ناروا کند و بسیار شرمگین شود» و در شنهج [حزانی = اندوهگنان] آمده است.

۳- متن «مع ائقالم» = با سنگینی بار خودشان» و در شنهج [مع ائقاله = با سنگینی بار خود وی] (که شاید مناسبتر باشد. - م.) ۴- یعنی بار گناه و عذاب همه را بر دوش معاویه بگذار که عامل اصلی تمام جنایات هموست. - م.

آب برداشتند و او می گفت:

لاتذکروا ما قد مضی وفاتا و الله ربی باعث أمواتا^۱...
 آنچه را گذشت و از کف شما برفت دیگر یاد نکنید، به خدا سوگند، به
 پروردگارم که مردگان را،
 پس از آن که در گور، پیکرهای فرو ریخته و از هم گسسته شده باشند^۲ برانگیزد،
 من بیگمان سوارانم را بر سر فرات آم. من
 (و آنان را) که گویی از پریشانحالی و ژولیدگی به مردگان مانند (سیر آب کنم)^۳.

اشتر و معاویة بن حارث
 پرچمداری اشعث با معاویة بن حارث بود، پس اشعث
 به او گفت: تو را به خدا بشتاب! که نخعیان بهتر از
 کُندیان نباشند^۴، پرچمت را پیش ببر [زیرا نصیب از
 آن کسی است که پیشی گیرد]. از این رو آن پرچمدار پیش می رفت و می گفت:
 أَنْعَطُشُ الْيَوْمَ وَ فِينَا الْأَشْعَثُ وَ الْأَشْعَثُ الْخَيْرُ كَلِيثٌ يَعْبَثُ...
 آیا رواست در حالی که اشعث با ماست ما امروز تشنگی بکشیم، و اشعث
 نیکمردی است که چون شیر می رزمند.
 (ای دشمنان) آگاهتان کنم؛ شما اینجا همچنان ماندگار نباشید که آب بنوشید،
 پس هر چه خواهید زشت و بیفاره گوید،
 به کسی که وقتی مردان از تشنگی زبانشان بیرون آمده از آب جستن باز نایستند.

اشعث گفت: به راستی که تو شاعری و چه نیکو بشارتی مرا دادی. اشعث
 خوش نداشت که اشتر در گشودن آب با او مشارکت داشته باشد، از این رو ندا در داد:

۱- در شنهج [باعث الامواتا]. ۲- متن به تصحیح قیاسی «من بعد ما صاروا صدی رفاتا»
 و در اصل [...] بعد ما صاروا کذا رفاتا] و «صدی» بقایای پیکر مرده در گور باشد.
 ۳- به مروج الذهب (۱۸:۲) رجوع شود. ۴- چون اشتر و یسارانش نخعی، و اشعث و
 کسانش کُندی بودند و اشعث در کسب افتخار با اشتر رقابت می ورزید قصدش آن بود که کُندیان
 را به پیشدستی بر نخعیان وا دارد. - م.

ای مردم، (افتخارِ فتح) نصیب آن کسی است که پیشی گیرد.

راوی گوید:

نجاشی و عمرو
عکّی
عمرو عکّی، از یاران معاویه حمله آورد و می گفت:
ابْرُز الی ذَا الْکَبْشِ یا نَجَاشِ
اِسْمِیْ عَمْرُو وَ اَبُو خِرَاشِ...

ای نجاشی به مبارزه خداوندِ خواجگی و پیشاهنگی پیش آی، نام من عمرو و کینه ام ابوخراش است، شهبواری بیکار جویم، با آمادگی رزمی که همگان را از کین توزی و آمادگی من برای انگیزختن شر خبر می دهد^۱.

پس نجاشی روی بدو نهاد و می گفت:

اَرُوْدٌ قَلِيْلًا فَاَنَا النَّجَاشِی
مَنْ سَرُو كَعْبٍ لَيْسَ بِالرَّقَاشِ...
لختی درنگ کن که منم نجاشی، از سالاران بنی کعب که لاف و کزاف نگویم.
رزمجویی دلاورم، با دلی استوار که حیات راستین را به زندگی بازی گونه
نمی فروشم.
به بهترین شهبوار و رهسپار (راه حق)، یعنی به علی که فخر و شرفش آشکار است
یاری می دهم،
به آنکو از بهترین آفریدگان خدا در نبرد تن بتن است^۲ و از کین توزی گردنکشان
(و انتقامجویی شخصی) مبراست،
از ضلب دودمان قریش است نه از حواشی و وابستگان آن، و در برابر دروغین
سالاران، شیرینی شربه است،
به حمله جانشکارش سالار قوم را بگشدد؛ و خود خداوند جنگاوری و قهرمانی
شکست ناپذیر است،

۱- متن به تصحیح قیاسی «تُخَبِّرُ و عن بَاسِی وَ اَحْسِرُ نَفَاشِ» و در اصل [بخبر بائی من احر ناشی].
۲- متن «فی نشناش» مصدر «نشنش» = کشاکش رزم آوران. این مصدر در لنتنامه‌ها نیامده و این وزن از مصادر سماعی است ← شرح الشافیة (۱۷۸۰:۱).

به گاهِ صولت، حمله اش پرمهاتر و خود تیزگامتر^۱ از شیران خفان^۲ و شرزه شیر چاچ^۳ است.

پس ضربتی بر او زد و سرش را به دونیم کرد. (آنگاه) ابو اعور به او حمله آورد و می گفت:

انا ابو الاعور و اسمی عمروُ اضربُ قَدماً لا اُولیَّ الدُّبُرُ...

من ابو اعورم و نامم عمرو است^۴ ضربه را رویاروی زخم نه از پشت سر. ای جوان مغرور، کس مانند من نباشد و هیچ دلاوری نیست که از هموردی با من شادمانی کند^۵. از شرف خود حمایت می کنم و حمایت کننده از شرف، آزاده مردی است که به سوی هدفهایش می تازد^۶، پس ادامه ده.

اشتر رو بدو آورد و می گفت:

لَسْتُ - وَ اِنْ يُكْرَه - ذا الخِلاطِ لیس اخوالحرب بذی اختلاطٍ...

هر چند خوش نداشته باشند، من اهل سازش نیستم، (چه) جنگجوی، مرد سازش و آمیزش نباشد. ولی دژم چهره ای بس کوشا باشد که لیبب خشم فرا نگیردش^۷. این علی است که خود با قبایل بدینجا آمده، نعمتها و آسایشهای فراوان را در پایتخت خویش پشت سر نهاده و بر جای گذاشته،

۱- متن «خَفَّ لَه اِخْطَفَ فِی الْبَطَاشِ» و در اصل [كف له يخطف بالتهاس] و البطاش مصدر باطشه است و بطش شدت برخورد به گاه صولت باشد. ۲- شیرگاهی نزدیک کوفه. ۳- «لیت شاش = شیر چاچی»، چاچ که به عربی آن را شاش گویند جایی در ماوراءالنهر است که شیران معروفی داشته. (این منطقه دلاوران و کمانداران نامدار داشته، و کمان چاچی آن نیز مشهور بوده و در شاهنامه فردوسی ذکر شده است. چاچ را اینک تاشکند گویند. - م.) ۴- این بیت مؤید قولی است که گوید «نامش عمرو بن سفیان سلمی» بوده است. ۵- متن «ولافتی یلاقینی یسر» و در اصل [ولافتی بلافتی یسر = جوانمرد چیز به هموردی با جوانمرد خرسند نمی شود]. ۶- متن «جری الی النایات فاستمر» و در اصل [جری علی- النایات...]. ۷- مراد این که رزمجوی راه حق به خاطر اغراض شخصی خشمگین نمی شود بلکه قصد الاهی دارد و خشم و رضایش هر دو برای خدا و در راه خداست. - م.

تن خود را برای رسیدن به مرزهای دشمن رنجه داشته و آزرده است^۱، حکم به حق می‌کند که جای سرزنی ندارد.

حملة اشتر و شرحبیل (در این هنگام به جای ابو اعور) شرحبیل بن سمط به میدان آمد و می‌گفت:

انا شرحبیل، انا ابن السمط مبین الفعل بهذا الشط...^۲

منم شرحبیل، منم پسر سمط که کردم در سراسر گذرگاه این رود^۲ آشکار است. با ضربه نیزه کشیده خدنک^۳ خویش به خونخواهی کشته دست قبلیان^۳ برخاسته‌ام. من قوم خود را با نهادن شرتی پیرامون پسر هند گرد آوردم و من خود ابتکار را به دست دارم، تا آنکه آنان (لشکر علی) بدزانو در آیند و سپاه یمن (که با منند) مرده‌ی آشفته‌نساب و مملوق نیستند.

رجز اشعث و حوشب
آنگاه اشعث بن قیس در پاسخش چنین رجز خواند:
اتی انا الاشعث و ابن قیس
فارس هیجاء قبیل دؤس...^۴

منم اشعث و منم پسر قیس، شهسوار بیکار جو به گاه لگد کوب کردن (دشمن). نه تردیدی به دل دارم نه به دیوانگی دچارم^۴. «کنده» نیزه من و علی کمان نیروبخش من است^۵.

وحوشب ذو‌ظلمیم^۶ (در جوابش) به رجز گفت:

- ۱- متن «مَّحَلُّ الْجَسْمِ مِنَ الْبَابِ» و «الْبَابُ وَالْمَرَابِطَةُ» به معنی نزدیک شدن به حدود و نفوذ و درنگ کردن مستمر در مرزهای دشمن باشد.
- ۲- مراد ← سراسر پهنة فرات است. - م.
- ۳- مراد از کشته؛ عثمان، و منلور از قبلیان مردم مصرند (که گویند مصریان در قتل عثمان سهم بیشتری داشتند. - م.)
- ۴- متن به تصحیح قیاسی «لست بشكاک و لامسوس = کسی که به جنون گرفتار شده باشد» و در اصل [...] مملوس] که وجهی ندارد.
- ۵- یعنی تکیه من به قبيلة «کنده» است و نیروی من از علی علیه السلام و حقانیت او سرچشمه می‌گیرد. - م.
- ۶- شرح حالش بیشتر در ص ۹۳ گذشت.

يا ايّها الفارِسُ اذْنُ لا تُرْعُ انا ابو مَرٍّ و هذا ذُو كَلْعٍ^۱ ...

الا ای سوار نزدیک آی، پروامدار که من ابو مَرّ هستم و این يك ذوالکلاع است، خواجه و سالار شام که هر چه خواهد کند. از طرف من به اشتر نخعی و اشعث، پیام رسان: اینک که آب را بر رویتان بسته اند^۲ (از خدا) باران بخواهید! اما چون نادرستی شما فزونی گرفته دعایتان سوری ندهد.

رجز اشعث پس اشعث پاسخش داد:

و اشتر ابلِغْ عَنِّي حَوْشَبًا و ذَا كَلْعٍ
و شُرْحَبِيلَ^۳ ذَاكَ اَهْلَكَ الطَّمَعُ ...

از من به حوشب و ذی الکلع و شرحبیل که طمع او را به هلاکت کشانده باز گوید، بدان قوم جفاکار بی آزرم ناپارسا که آن نگون بخت بدعتگر^۴ زمامشان را به دست گرفته (بگویند).
من در آن هنگامه که دو هم‌اورد با یکدیگر برمی‌تابند و برق شمشیر در میان‌گرد و غبار رزمگاه می‌درخشد،
به دفاع از شرف خود در برابر خصمان پایداری می‌کنم.

أشتر نیز به جولان در آمد و چنین گفت:

يا حَوْشَبُ الجِلْفُ و يا شَيْخَ كَلْعٍ أَيُّكُمْ أَرَادَ أَشْتَرَ النَّخَعِ؟ ...

ای حوشب سبکسر و ای ذوالکلاع سالتند، کدامین يك از شما خواهان پیکار با اشتر نخعی هستید؟
اینک این منم، اکنون بیتابی به هراست افکنده و در آوردگاهی که این دم آغاز شده (نگرانی)،
در این دم با قهرمانی برخوردار کنی که پریشانی و ناتوانی نمی‌شناسد، سرگذشت طلحه و دیگر بدعتگذاران را از ما بپرس،

۱- مراد ذوالکلع است ← ص ۹۳

۲- متن «اذا لماء امتنع» و در اصل [...] منع].

۳- به ضرورت شعری ضبط حرکات کلمه شُرْحَبِيلَ چنان آمده است.

۴- مراد معاویه است. - م.

و ماجرای آن زن، صاحب شتر پی شده به خاک افتاده^۱ را پرس که در غبار
آوردگاه شیران را چگونه یافتند.
با چنان مردی برخورد کنی که از ناشایستگیها به دور است و با دین حق مخالفت
نکرده و بدعتی ننهاده است.

نصر: عمر بن سعد، از مردی که او را نام برده^۲، از پدرش، از عمویش محمد بن مخنف که گفت:

بیرون شدن محمد بن مخنف به جنگ
من که بدان روزها هفده ساله بودم با پدرم همراهی
می کردم اما خود در شمار سپاهیان جیره دار نبودم^۳.
چون مردم را از آب گرفتن باز داشتند، پدرم به من
گفت: از جای مجنب. اما چون دیدم کسان همه به سوی آب روانند طاقتم نماند،
از این رو شمشیر برداشتم و به پیکار پرداختم، ناگاه به نوجوانی که برده^۴ یکی از
عراقیان بود و مشکلی باخود داشت برخورد کردم، چون دید شامیان از آب دست
برداشتند شتابان خود را به آب رسانید و مشکش را پر کرد و آهنگ باز گشت نمود
که یکی از مردان شامی به او حمله کرد و وی را بزد و به خاک افکند و مشک از
دستش بیفتاد، من به شامی حمله کردم و ضربتی بر او زدم و او را افکندم، یاران
وی به فور رسیدند و او را نجات دادند. گوید: شنیدم به وی می گفتند: چندان
گزندی به تو نرسیده است. من نزد آن برده باز گشتم و او را نشاندم^۴ و در ضمن
سخن گفتن با او متوجه شدم که زخمی گشاده دهان^۵ برداشته است، دیری نگذشت
که خواهشش بیامد و او را برد. من مشک او را که پر از آب بود برداشتم و نزد

۱- مراد از «ذات البعیر» زن صاحب شتر» که در متن آمده عائشه است که به روز جنگ جمل
شترش را پی کردند و آن حیوان به خاک افتاد.

۲- یعنی ابومخنف، پیشتر نیز در صفحه ۱۸۸ چنین اسنادی آمده است.

۳- متن «ولست فی عطاء» یعنی جزو سربازان نبودم که چون ایشان جیره سربازی داشته باشم.
در اصل [...] فی غطاء]. ۴- متن «فأجلسته» و در طبری (۲۴۱:۵) [فاحملته] او را
برداشتم]. ۵- متن «جرح رحیب» = فراع» و در طبری [...] رغیب = وسیع] آمده و این
تعبیر (برای زخم) در عربی رایج است ← المفضلیات (۵۵:۷).

پدرم آوردم. گفت: این را از کجا آوردی؟ گفتم: این را خریدم، و خوش نداشتم که ماجرا را به او بازگویم، چه با من درستی می کرد. پس گفت کسان را آب بنوشان. به همگان آب دادم و خود پس از دیگران نوشیدم، و به خدا سو گند که با خود برای رزم کشا کشی داشتم و سرانجام با گروهی از رزمندگان رفتم و ساعتی با دشمن جنگیدم تا آن که دیدم آنان آب را به روی ما بازگذاشتند. دیری نگذشت که دیدم انبوه سقایان و آب رسانیان آنان و ما بر سر آب گرد آمدند.

از دحام برای
دسترسی به آب
اما هیچیک به دیگری گزندی نمی رساندند. من در
راه باز گشت خود به صاحب آن مشک برخورددم و به
او گفتم: این مشک از آن توست، آن را بگیر، یا کسی
را با من همراه کن که آن را بگیرد، یا جای خود را به من بنمای (تا برایت بیاورم).
گفت: خدایت رحمت کناد، ما به اندازه کافی مشک داریم. پس روی به سوی
نهاد و برفت، و فردای آن روز بر پدرم بگذشت، ایستاد و سلام گفت، و مرا در
کنار او بدید. آنگاه به پدرم گفت: این نوجوان همراه تو کیست؟ گفت: پسر من
است. گفت: خداوند به وجود او هماره تو را شادمان دارد. به خدا او بود که دیروز
غلام مرا نجات داد و جوانان قبیله به من گفته اند که او به رزم از دلیرترین کسان است.
گوید:

پدرم چنان به من نگریست که آثار خشم و ناخرسندی او را [از همان نگاه]^۱
در تمام چهره اش خواندم، اما خاموش ماند تا آن مرد برفت و آنگاه گفت: این بود
نتیجه دستوری که پیشتر به تو داده بودم^۲؟ گوید: سپس مرا سو گند داد که جز با
اجازه او به پیکار بیرون نروم، و من تا آخرین روز جنگ در هیچ گیروداری جز
همان پیکار روز فرات شرکت نجستم.

۱- اضافه از طبری (۵: ۲۴۱) است، نیز ← حواشی الحیوان (۶: ۲۴۱).

۲- متن از روی طبری «تَقَدَّمْتُ إِلَيْكَ فِيهِ» و در اصل [...] قَدَمْتُ...].

نصر، از یونس بن [ابی] اسحاق سبیمی، از مهران، غلام یزید بن هانی سبیمی که گفت:

به خدا خواجه من پر سر آب می‌جنگید، و مشک به دست من بود، چون شامیان دست از آب کشیدند به تاخت رفتیم که آب برگیرم و در همان اثناء تیر می‌افکندم و می‌جنگیدم.

نصر، از عبدالله بن عبدالرحمن، از ابی عمره^۲، از پدرش سلیمان حضرمی^۳ که گفت:

چون علی از مدینه به درآمد ابو عمرة بن عمرو بن
گفته
سلیمان حضرمی
محضن^۴ نیز با او همراه بود، (وی) گفت: ما با علی در
جنگ جمل شرکت جستیم و پس از آن به کوفه آمدیم،
و سپس به قصد بیکار با شامیان رهسپار شدیم. یک شب پیش از آنکه به صفین
برسیم تردیدی در دل احساس کردم و به خود گفتم: به خدا نمی‌دانم بر چه اساسی
می‌جنگم؟ و نمی‌دانم در چه وضعی قرار گرفته‌ام. (وی) گفت: (در همان وقت) مردی
بر اثر خوردن ماهی از درد شکم می‌نالید و یارانش که می‌پنداشتند طاعون زده
شده است گفتند بر سرش بمانیم. من نیز گفتم بر سرش بمانم، و به خدا سوگند این
سخن را از آن رو گفتم که چنان تردیدی در دلم پدید آمده بود (و می‌خواستم به
جنگ بروم). آن مرد شب را به سر آورد و چون صبح شد هیچ بیماری نداشت
و من نیز چون صبح برخاستم شك و تردیدم به کلی زایل شده بود و هشیار و بینادل
گشته بودم، پس به راه افتادیم و به یاران خود پیوستیم و با علی همچنان پیش

۱- اضافه از طبری است و نیز ← منتهی المقال، ۳۳۶

۲- در التقریب، ۶۰۳ آمده: «ابو عمرة، عن ابیه، فی سهم الفارس. مجهول من السادسة = راوی ناشناسی از طبقه ششم است.»

۳- در التقریب آمده: «سلیمان بن زیاد الحضرمی المصری، ثقة من الخامسة = ثقة‌ای از طبقه پنجم روات است.»

۴- وی ابو عمرة انصاری است و کوبند نامش بَشْر یا بشیر بوده. او همسر دختر عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مقوم بن عبدالمطلب بود. ← (قسم‌الکئی) از الاصابه، ۸۰۵، ۸۰۱ و در الاشتقاق، ۲۶۹ آمده: «و ابو عمرة، بشیر بن عمرو در صفین کشته شد.»

رفتیم و دیدیم که شامیان پیش از ما بر آب دست یافته‌اند، و چون خواستیم آب برگیریم مانع ما شدند، پس با شمشیر بر آنان تاختیم تا راه رسیدن ما را به آب باز گذاشتند. [راوی گوید:] ابو عمره به یارانش پیام فرستاد: به خدا همین دم سزای آنان را که به جنگ با ما آغازیدند دادیم و ایشان در دست مایند، و همان گونه که پیشتر آب در اختیار آنان بود اینک ما به آب دسترس یافته‌ایم. معاویه نیز برای یارانش امریّه فرستاد: دیگر با ایشان نجنگید و از سر آب کنار روید. پس آنان آب نوشیدند و ما به ایشان گفتیم: ما از آغاز همین را به شما پیشنهاد کردیم ولی نپذیرفتید تا خداوند آب را به ما عطا فرمود و شما دست به کاری ناروا زده‌اید و مردمی ناستوده‌اید. گوید: آنگاه از یکدیگر جدا شدیم و من به عیان دیدم که تمام آب گیران و سواران ما و آنها بر سر همان آب آمدند تا ایشان و ما همگی سیراب شدیم.

سر: محمد بن عبیدالله، از جرجانی؛

نظر عمرو بن	عمرو بن عاص به معاویه گفت: گمان می‌کنی اگر این
عاص درآزاد	قوم چنان که دیروز تو آب را به رویشان بستی اینک
گذاشتن آب	آب را بر تو ببندد چه می‌کنی؟ آیا همان‌گونه که ایشان
	بر سر آن با تو جنگیدند با ایشان خواهی جنگیدی؟

در حالی که تو با آن اقدام خود سوءنیت خویش را بر همگان آشکار کرده‌ای (و اگر آنان آب را بر تو بندند فقط مقابله به مثل کرده‌اند). گفت: گذشته را رها کن، گمان می‌بری اینک علی چه می‌کند؟ گفت: به گمان من او آنچه را تو بر او روا شمردی^۱ بر تو روا نمی‌دارد، زیرا او برای امر دیگری جز آب بردن آمده است. معاویه در پاسخ سخنی گفت که او را خشمگین کرد. پس عمرو چنین سرود:

۱- متن از روی شنهج (۱: ۳۳۱) «نُصارِیُّهم علیه» و در اصل [ضارِیُّهم علیه].

۲- یعنی محرومیت از آب را. - م.

أَمَرَ تُكَ امراً فَسَخَّفْتَهُ و خالفني ابن ابى سرحة^۱...

تو را دستوری فرمودم ولی آن را سخیف شمردی و پسر ابی سرحه نیز با من مخالفت ورزید،

پس من از آن رأی چشم پوشیدم، و در جنگ میدانی برای آزادی عمل نمی‌بینی. بر پیشتازان عراق چه گمان داری؟ می‌پنداشتی آن ضربتی را که به ما زدند نمی‌یارستند زد؟

به یقین فردا روز حمله اصلی در رسد و وعده (سرنوشت‌ساز) میان ما همان صبحگاهان فردا باشد.

اگر فردا نیز همان‌گونه ما را در هم شکنند، شکست خوردگانی چون طلحه و زبیر باشیم^۲،

و اگر حمله اصلی را به تأخیر اندازند (به هر حال) ضرب شست قوی^۳ خود را پیشتر به ما نموده‌اند.

اینک آن قوم آب فرات را می‌نوشند و آشتی طوق لعنت و رسوایی را برگردن تو افکنده است.

راوی گفت،

عبدالله بن عمر
و علی
علی دو روز درنگ کرد و کس نزد معاویه نفرستاد و از سوی معاویه نیز کس نزد او نیامد، و عبدالله بن عمر به اردوگاه علی در آمد و به حضورش رسید، پس به او

گفت: تو هر میزان را کشتی؟ در حالی که پدرت سهمی از دیوان را برای او معین کرده و وی را به جرگه اسلام مشرف کرده بود؟ ابن عمر به وی پاسخ داد: سپاس خدایی را که تو را خونخواه هر میزان بر من ساخته و مرا خونخواه عثمان بن

۱- مراد عبدالله بن سعد بن سرح است که به ضرورت شعری در اسم تصرف شده و «سرحه» آمده است.
۲- متن از روی شهبج «نکن کالزبیری» و در اصل [فکن...] (یعنی سرنوشت ما چون سرنوشت شوم زبیر و طلحه باشد. - م.)

۳- متن «قدموا الخبط و النفحة = ضربه شدید و یکبار عذاب» و در شهبج به تحریف [...] الخیط...].

عفان بر تو قرارداد داده است. پس علی به او گفت: تو را چنین حقی نیست، و فردا من و تو به جنگ با یکدیگر روبرو شویم. سپس علی دو روز درنگ کرد و میان او و معاویه سفیر و پیامی مبادله نشد.^۱

<p>سپس علی بشیر بن عمرو بن محسن انصاری^۲، و سعید بن قیس همدانی، و شَبَث بن رَبِعی تمیمی را بخواند و گفت: نزد آن مرد بروید و او را به راه خدای عزّ و جلّ و فرمانبرداری و پیوستن به جمع (و حفظ وحدت مسلمانان) و پیروی از فرمان خدای تعالی بخوانید. پس شَبَث به او گفت: آیا او را به طمع حکومت و منزلتی نیندازیم^۳ که در صورت بیعت با تو از آن برخوردارش خواهی کرد؟ علی گفت: هم اکنون بروید و با او دیدار کنید و با وی اتمام حجت کنید و ببینید رأی و نظر او چیست - و این در ماه ربیع الاخر بود - پس نزدش رفتند و بر او وارد شدند.</p>	<p>اعزام سفیران از طرف علی نزد معاویه</p>
--	---

<p>ابو عمرة بن محسن (پس از ورود نزد معاویه) خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای معاویه، دنیا از کف می رود و تو به آخرت باز می گردی و خداوند به سبب کردارت تو را جزای دهد و برای آنچه از دستت بر آمده تو را به بازخواست می کشد، و من اینک خدا را فرا یادت می آرم که وحدت این امت را تبدیل به تفرقه نکنی و میانۀ ایشان خونریزی به راه نیندازی...»</p>	<p>سخن ابو عمرة</p>
--	-------------------------

معاویه سخن او را قطع کرد و گفت: هان، آیا همین نصیحت را به رفیق هم کرده ای؟ جواب داد: سبحان الله (پاك و منزّه است خدا) بیگمان رفیق من به تو نماند، رفیق من به سبب برتری و دیانت و سابقه در اسلام و خویشی بسا پیامبر خدا

۱- سر آغاز همین روایت را بنگرید. مراد اینکه خودداری دو روزه از مبادله سفیر پیش از آمدن عبیدالله بن عمر بوده است. - م. ۲- ابو عمرة بن عمرو بن محسن، شرح حالش بیشتر در ص ۲۵۲ گذشت. ۳- متن به تصحیح قیاسی «الأنظمة» و در اصل [الأنظمة...].

صلی الله علیه وسلم سزاوارترین کس برای حکمرانی است. معاویه گفت: (بعد از همه این مطالب) چه می‌گویید؟ گفت: من تو را به پرهیزگاری خدا و پاسخ دادن به دعوت عموزاده‌ات که تو را به حق فرا می‌خواند، دعوت می‌کنم، چه این از دیدگاه دینت برای تو سلامت بخش‌تر و برای سرانجام کارت بهتر است. گفت: و خون عثمان فرو ماند؟... نه، به خدا سوگند که هرگز چنین نکنم.

راوی گفت:

<p>سخن سبّث بن ربیع</p>	<p>سعید خواست سخنی بگوید ولی سبّث بر او پیشدستی کرد و خدا را سپاس و ستایش نمود و گفت: ای معاویه، آنچه در پاسخ به ابن محصن گفتم دریافتیم. به راستی آنچه تو می‌خواهی و می‌جویی بر ما پوشیده نیست، تو دستاویزی برای فریفتن مردم و انگیزختن هوس و مطیع ساختن آنان جز این نداشتی که به ایشان گفتم: پیشوای شما را مظلومانه کشته‌اند، پس به خونخواهی او برخیزیم. پس گروهی بیخرد و بی‌سروپا نیز سخنت را پذیرفتند، در حالی که ما به یقین می‌دانیم تو خود در یاری دادن به او دست بدست کردی و کندی و تعلل ورزیدی و خوش داشتی که او کشته شود تا تو به این موضوعگیری و دستاویز که می‌خواهی برسی. و چه بسا که کسی خواستار چیزی است و دنبال کاری می‌رود و خداوند آن را سرانجام بر ضدّ خودش می‌گرداند. بسا که آرزوجویی به آرزوی خود برسد ولی چه بسا که به مراد خویش نرسد. به خدا سوگند که تو را در هیچیک از این دو حال خیر و سعادت نباشد. به خدا اگر بدانچه انتظار داری نرسی و بخت خطا کند، تبه‌روزترین فرد عرب خواهی بود و اگر به آنچه خواهی کامیاب شوی، بر مرادت دست نخواهی یافت مگر آنکه سزاوار سرنگونی به دوزخ شده باشی. پس ای معاویه، از خدای پرهیز و پای از پیمودن این راه که در پیش گرفته‌ای درکش و در این کار (حکومت) با شایسته‌اش ستیزه مکن.</p>
-----------------------------	---

راوی گفت:

پاسخ معاویه
معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت:
«اما بعد، نخستین چیزی که از تو دریافتم همان
بیخردی و ناشکیبی تو بود، سخن این والاتبار شریف را که خواجه و سرآمد
سخنوران قوم خودست بریدی (و به میان کلامش دویدی)، سپس دربارهٔ مطلبی
که اصلاً دانشی بر آن نداری به پسر خاشگری در آمدی و در هر چه گفتمی و بر
شمردی، ای عرب بیابانگرد سبکسر و خشک مغز، دروغ گفتمی و سخن در
پیچیدی^۱ (و پریشانگویی کردی). از نزدم دور شوید که میانهٔ من و شما جز شمشیر
نباشد»، و خشمناک شد.

راوی گفت:

بازگشت هیئت سفیران نزد علی
آن گروه بیرون آمدند، در حالی که شبّ می گفت:
ما را از شمشیر می ترسانی، به خدا سوگند ما در کشیدن
آن به روی تو شتابنده ترسیم. پس نزد علی آمدند و
گفتهٔ او را به اطلاعش رساندند - و این در ماه ربیع الاخر بود - .

راوی گفت:

موضع قاریان
گروهی از قاریان عراقی و شامی از هر دو طرف
بیرون آمدند، پس در منطقهٔ صفةین سی هزار سپاهی
اردوگاه زدند. اردوی علی بر جانب آب، و اردوی معاویه فراسوی آن بود
و قاریان، از جمله عبیدهٔ سلمانی^۲، و علقمة بن قیس نخعی، و عبدالله بن عتبه، و

۱- متن به تصحیح قیاسی «قَائِنَ اَوَّلَ» و در اصل به تحریف [فائنی اَوَّل...].

۲- متن به تصحیح قیاسی «وَلَوَيْتَ» و در اصل به صورتی ناخوانا [و - وت].

۳- عبیده بن عمرو، و گویند ابن قیس بن عمرو سلمانی (یا سلمانی). ابن کلیبی گوید، دو سال پیش از رحلت پیامبر (ص) اسلام آورد ولی شرف دیدار او را نیافت، و چون حکم مسئله ای ←

عامر بن قیس، با پاره‌ای از آنان که در آن اطراف بودند، به رفت و آمد میان معاویه و علی پرداختند. اینان از اردوگاه علی^۱ درآمدند و بر معاویه وارد شدند و گفتند: ای معاویه، چه می‌خواهی؟ گفت: «قصاصِ خون عثمان را». گفتند: قصاصِ خون عثمان را از که می‌خواهی؟ گفت: «از علی». گفتند: و آیا علی علیه‌السلام او را کشته است؟ گفت: «آری، او وی را کشته و قاتلانش را پناه داده است.» پس از نزد او باز گشتند و خدمت علی آمدند و گفتند: معاویه ادعا می‌کند که تو عثمان را کشته‌ای. گفت: «بارالها، (تو خود آگهی) بی‌شک آنچه می‌گویند دروغ است، من او را نکشته‌ام». پس دیگر بار نزد معاویه آمدند و از این سخن آگساهش کردند، معاویه به ایشان گفت: «اگر هم به دست خود او را نکشته باشد، دستور قتل او را داده و دیگران را بر او شورانده است». پس باری دیگر نزد علی آمدند و گفتند: معاویه مدعی است که اگر هم تو عثمان را به دست خود نکشته باشی، دستور و تحریک به قتل عثمان از جانب تو بوده است. گفت: «خدا گواه است آنچه می‌گوید دروغ است». باز نزد معاویه آمدند و گفتند: علی علیه‌السلام مدعی است که چنان نکرده است. معاویه گفت: اگر راست می‌گویی، قاتلان عثمان را به ما سپارد، آنها اینک در اردوگاه او، و از سپاهیان و یاران و دستیاران وی هستند. پس نزد علی باز آمدند و گفتند: معاویه به تو پیام می‌دهد: اگر راست می‌گویی، یا خود قاتلان عثمان را به ما تسلیم کن یا دست ما را در دستگیری ایشان باز گذار. علی به ایشان گفت: آن گروه (که عثمان را کشتند) قرآن را بر او تأویل کردند و اختلاف نظر و پراکندگی پدید آمد، و او را در حالی کشتند که سلطنت و حکومت داشت و بر ضربتی که ایشان زده‌اند قصاصی نباشد. بدین ترتیب علی به حجت بر معاویه

→ بر شریح (قاضی) دشوار می‌شد به عبیده می‌نوشت، و سلمانی، منسوب به سلمان بن یشکر بن ناجیه بن مراد است. ← مختلف القبائل و مؤتلفها، محمد بن حبيب، ص ۳۵، گوتنگن، و الاصابه، ۶۴۰۱ و المعارف، ۱۸۸ و تهذيب التهذيب و التقريب.
۱- متن به تصحیح قیاسی «من عسکر علی» و در اصل [الی عسکر علی] = به اردوگاه علی.]

فائق آمد. پس معاویه گفت: اگر واقعت چنین بوده که ایشان ادعا می کنند چرا او از این جریان بی ما و بدون مشورت با ما و بی آنکه از طرفداران ما نیز کسی آنجا (در مدینه) باشد بهره برداری کرد (و خود خلیفه شد)؟ پس علی علیه السلام گفت: همانا مردم (اصولا) پیرو مهاجران و انصارند، و آنان که شاهدان (امین) مسلمانان در تمام کشور در امر ولایت و کار دین عامه مسلمانانند به (حکومت) من رضایت دادند و با من بیعت کردند و من روا نمی دارم که کسی چون معاویه را و انهم بر امت حکومت کند و برگردۀ آنان سوار شود و فرمان راند. پس نزد معاویه باز آمدند و از این سخن آگاهش کردند، گفت: (حقیقت امر) چنان که او می گوید نیست، پس تکلیف مهاجران و انصاری که اینجایند و در آن کار (بیعت با علی) مداخله نکرده و نظر مشورتی نداده اند چه می شود؟ پس از نزد او خدمت علی علیه السلام آمدند و این سخن را به وی باز گفتند و از آن آگاهش کردند. علی علیه السلام گفت: وای بر شما (که نمی دانید) این امر ویژه اصحابی بود که در بدر شرکت کردند نه دیگر اصحاب و در تمام روی زمین یک بدری نیست که با من بیعت نکرده و همراه من نباشد یا از این امر آگاه شده و بدان رضایت نداده باشد، پس نباید معاویه شما را بر خلاف وجدان و دین خودتان بفریبد و به شبهه اندازد.

مبادله سفیران بین علی و معاویه
 پس به مدت سه ماه، ربیع الآخر و دو جمادی، همچنان
 به مبادله سفیران سرگرم بودند، و در عین حال به
 تهدید یکدیگر می پرداختند^۱ و به قلمرو یکدیگر نفوذ
 می کردند و قاریان میانه را می گرفتند. از این رو در این سه ماه هشتاد و پنج بار
 تهدید و گسترش نیروهای نظامی صورت گرفت و در هر مرتبه برخی در قلمرو
 پاره ای دیگر نفوذ کردند ولی با میانجیگری قاریان، جنگی میانشان رخ نداد.

۱- متن به تصحیح قیاسی «فیفرعون النزعۃ» و در اصل به تحریف [فیفرعون القرعة].

راوی گفت:

میانگیری ابی امامه
و ابی الدرداء

ابو امامه باهلی و ابوذر داء که نزد معاویه (در شام) بودند بر او وارد شدند و گفتند: ای معاویه، بر چه اساس با این مرد جنگ می کنی؟ به خدا سوگند که او در قبول اسلام از تو بسی پیشتر، و به امر حکومت از تو شایسته تر و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است، پس بر چه اساس با او می جنگی؟ گفت: بر پایه خونخواهی عثمان با او می جنگم، چه او قاتلان وی را پناه داده، به او بگویند دست ما را بر قاتلان عثمان باز گذارد و آنها را به ما نشان دهد، در آن صورت من نخستین کسی از ساکنان شام باشم که با او بیعت کنم. پس به سوی علی روانه شدند و او را از گفته معاویه آگاه کردند. گفت: (اگر قاتلان عثمان را می جویند) اینانند که ایشان را می بینید. پس بیست هزار تن یا بیشتر، کسانی که زره آهنین پوشیده بودند چنان که جز چشمانشان پیدا نبود در آمدند و گفتند: ما همه قاتلان اویم، اگر خواهند باید از همه ما قصاص گیرند. پس ابو امامه و ابوذر داء برگشتند و در هیچیک از معرکه های جنگ شرکت نکردند. و این در ماه رجب بود.

نیرنگ معاویه
از آنجا که معاویه می ترسید قاریان با علی بر جنگ بیعت کنند و با او همداستان شوند نیرنگی به کار بست و دست به فریفتن قاریان زد تا بدین خیال که بینند سرانجام کار چه می شود از کمک به وی باز نمانند و از وی کناره نگیرند^۱.

راوی گوید:

تیر معاویه
معاویه بر تیری نوشت: «از بنده خیرخواه خدا، شما را آگاه کنم که معاویه می خواهد بند فرات را بر شما

۱- متن «لکيما يُحجموا عنه» و در اصل [...] علیه].

بگشاید تا شما را غرقه سازد، پس مراقب و هشیار باشید» آنگاه معاویه این تیر را به لشکر گاه علی پرتاب کرد و تیر به دست یکی از کوفیان افتاد، آن را خواند و سپس بر رفیتش باز خواند و چون او نیز بخواند و بر دیگر مردم باز خواند - به نحوی که از این سوی و آن سوی گذریانش خواندند (و شنیدند) - گفتند: این (پیام دهنده) برادری نیکخواه است که طرخی را که معاویه در صدد اجرای آن است (پیشاپیش) به آگاهی ما رسانده است. پس همچنان نوشته آن تیر را می خواندند و به یکدیگر می دادند تا به عرض امیر مؤمنان رسانده شد، در همان حال معاویه دورست تن کارگر را به کمر گاه رود فرستاده بود که با بیلها و زنبیلها^۲ برای فریفتن لشکریان علی بن ابی طالب حقاری می کردند. پس علی علیه السلام گفت: هشیار باشید، این چاره گری که معاویه بدان پرداخته نه درست است و نه امکان تحقق آن برای او وجود دارد^۳، او می خواهد با این حيلة (جنگی) شما را از جای خود براند، دل بدان مشغول مدارید و نادیده اش انگارید. گفتند: نادیده شان نتوانیم گرفت^۴ که به خدا، ساعتی است حقاری می کنند.

مخالفت لشکریان پس علی گفت: ای اهل عراق سست عنصر نباشید^۵،

با علی وای بر شما، با رأی من مخالفت نورزید. گفتند: به

خدا که ما از اینجا کوچ می کنیم، اگر تو نیز خواهی

کوچ کن و اگر خواهی بمان. پس کوچیدند و لشکرشان را در صفی طولانی^۶

- ۱- متن از روی شنهج (۳۴۳: ۱) «رُفِعَ» و در اصل [رُفِعَ].
- ۲- متن به تصحیح قیاسی «المُرور و الرُّبُل» و در اصل [...] و الرُّبُل] و وجه درستش همان صیغه جمع است، و در شنهج [المزور و الرمل] که تحریف است.
- ۳- متن «و لایقوم علیه» و در شنهج [...] لایقوی علیه].
- ۴- متن مطابق شنهج «لاندعهم» و در اصل [هم].
- ۵- در اصل و متن «لاتکونوا صَعْفَى» آمده (که همین گونه ترجمه شد. - م.) ولی شاید «لاتکونوا خِلْفَى» مخالف نباشید» بوده باشد.
- ۶- متن از روی شنهج «مَلِیّاً» و در اصل [علیا].

به جایی مرتفع کشاندند، و علی همراه آخرین دسته‌های بازمانده مردم رفت و می‌گفت:

و لو أُنِّي أُطَعْتُ عَصَبْتُ قَوْمِي أَلِي رُكْنِ الْيَمَامَةِ أَوْ شَمَامٍ...

اگر فرمان مرا می‌پذیرفتند من قوم خود را به رکن یمامه یا شمام^۱ می‌کشاندم^۲. ولی اینک هر گاه فرمانی، هر چند مؤکد می‌دهم با مخالفت رأی و اختلاف نظر دونان مواجه می‌شوم.

سرزنش علی بر اشتر معاویه بیدرنگت از قرارگاه خود حرکت کرد تا در
و اشعث همانجا که پیشتر اردوگاه علی بود لشکر زد. علی اشتر
را بخواند و گفت: آیا تو و اشعث مرا به پذیرفتن رأی
خود و نداشتید؟ اینک نتیجه‌اش را ببینید. اشعث گفت: ای امیر مؤمنان من به
تنهایی تو را بس باشم که خاطرت را آسوده کنم و آنچه را امروز بدین گونه تباه
کرده‌ام چاره خواهم کرد و جبران می‌کنم.

تأثیر سرزنش آنگاه بنی‌کینه را گردآورد و گفت: ای گروه‌کنندیان،
بر آن دو امروز رسوایم نکنید و مرا فرو مگذارید که می‌خواهم
به دست شما شامیان را درهم کوبم. پس جملگی
پیاده همراه او به راه افتادند و پیشروی می‌کردند^۳ و به دست اشعث نیزه‌ای بود
که آن را به دورتر نقطه‌ای پرتاب می‌کرد و می‌گفت: به اندازه پرش این نیزه پیش
روید، و پیش می‌رفتند؛ و همچنان سراسر زمین را با پرتاب نیزه اندازه می‌داد و
پیادگان باشمشیرهای آخته همراه او به پیش می‌رفتند تا به معاویه که در میان بنی‌سلیم
بر سرآب ایستاده بود برخوردند. جلوداران لشکر معاویه نیز بدو پیوسته بودند.
پس ساعتی بر سرآب سخت جنگیدند و جلوداران عراق نیز رسیدند و فرود آمدند،

۱- متن از روی شنهج «شمام، یعنی جبل باهله» و در اصل به تحریف [شام].

۲- متن «عَصَبْتُ» و در شنهج [عصمت = پناه می‌دادم].

۳- متن «رَجَالًا يمشون» و در شنهج [رجالاً...].

اشتر نیز با سواران عراقی در رسید و به معاویه حمله برد، و اشعث هم از سویی [دیگر] می‌جنگید. پس معاویه، خویشتن را در میان افراد بنی‌سلیم نهمان کرد و آنان وی را در بین خود پنهان داشتند و سه فرسنگ از آنجا عقب نشستند، آنگاه وی فرود آمد و شامیان بارهای خود را بر زمین نهادند (و دستشان از فرات کوتاه شد). اشعث (از افتخار) می‌بالید و می‌غرید و می‌گفت: ای امیر مؤمنان، تو را خرسند کردم! سپس [گفته طرفه بن عبد] را زبان‌حال ساخت که گوید:

فَدَاؤُ لِبْنِي سَعْدٍ عَلِيٌّ مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ ...

جان فدای بنی سعد، در هر حادثه و پیش آمد نیک و بدی که به مردم می‌رسد، چندان که پایم بار پیکرم را می‌کشد (و تا جان در بدن دارم فدایشان شوم)، که ایشان بهترین پویندگان در میان قبایل و سرزمینهای دوردست هستند. من با شما پرخاش می‌کردم ولی شما به دنبال آن نصیبی گوارا یافید (و کامروا شدید)،

من در میان شما چون کسی بودم که سر و روی پوشانده باشد ولی امروز نقاب و پوششم گشوده شد.^۳

به خیره، گمراهی را رهیایی می‌پنداشتم ولی اینک به بیخردی خود پایان دادم و کار به قرار خود باز آمد.^۴

راوی گوید:

اشعث افزود: ای امیر مؤمنان، اینک خداوند تو را بر آب مسلط ساخت. علی گفت: تو چنانی که شاعر گفت:

تُلَاقِينَ قَيْسًا وَ اتْبَاعَهُ فَيُشْعَلُ لِلْحَرْبِ نَارًا فَنَارًا ...

قیس را بینی که با پیروانش آتش جنگ را دمام برافروزد.

۱- در دیوان طرفه، ۸۲ و المخزّانة (۱۰۱:۴، بولاق) [لبنی قیس].

۲- در دیوان طرفه و المخزّانة [من سرّ و ضرّ در نهمان و آشکار].

۳- مراد اینکه چون کبکی که سر به زیر برف کند عناد و تجاهل می‌کردم ولی اینک پرده جهل را از دل خود برگرفتم. - م. ۴- متن از روی شنهج و دیوان طرفه «قن صابت یقرّ» و در اصل [قند کادت تفر].

چون هیون جنگ گشن آور شود^۱ (و نبردهای متوالی به درازا کشد) آن رزمجو به اوج برآید و جانبازیهای بی پروا کند.

چون علی بر آب تسلط یافت و شامیان را از آن به دور راند به معاویه پیام فرستاد: «ما آن رفتاری که تو با ما کردی با تو نکنیم، بیایید آب برگیرید که ما و شما در بردن آب برابریم» پس هریک از ایشان به نوبت به آبشخور درمی آمدند، و علی علیه السلام به یارانش گفت: همانا بلایی (که با پیروزی خود بدیشان رسانیم) بسی بزرگتر از بستن آب باشد. و معاویه گفت: زهی بر عمرو که در هر کاری از نظر او سر تا فتم خطا کردم.	تسلط علی بر آب و آزاد گذاشتن آن
---	---------------------------------

راوی گفت:

معاویه (پس از رد نظر عمرو بر سر آب) روزی چند با عمرو سخن نگفت، سپس به دنبال او فرستاد و گفت: ای عمرو، مرا لغزشی در رأی خود بود که به پیامدهای بد آن گرفتار شدم و بدین وسیله آراء درست پیشین خود را تباه کردم، به خدا اگر تونیز [درست اندیشی خود را] با خطاهایت مقایسه کنی درست اندیشیت کمتر است.	معاویه و عمرو
--	---------------

عمرو گفت: شاید چنین باشد، اما من دیدم تو خطا می روی و بر نظر خود پافشاری می کنی (نصیحتت کردم، نپذیرفتی) و اگر دیروز سخن مرا پذیرفته بودی امروز ناچار به اعتراف به خطای خود نمی شدی و اگر امروز نیز از گفته ام سر بتابی و سخنم را به چیزی نشماری باز هم فردا برایت چنین خواهم بود (و ناچار به اعتراف بر خطای خود شوی). پس معاویه به او مهربانی کرد و به گفته اش رضایت داد و شب را به چاره جویی و طرح نیرنگها به صبح رسانید. سپس

۱- متن از روی شنهج «لِقَحْتِ بَازِلًا - رَ بَزُولٍ = آخرین دندانهای شتر باشد که چون به ده سالگی رسد برود.» و در اصل به تحریف [لحقت بازلا] (کنایه از شدت و صلابت جنگ است. م.م.)

بامدادان علی به جنگ آنان تاخت، و آن روز پرچمداری وی با هاشم بن عتبہ
میرقال بود.

راوی گفت:

وی کمانی تابدار با خود داشت، (از آن گونه کمانهایی) که آستر درباره
آنها گوید:

انا اذا ما احتسبنا الوغی ادرنا الریحی بصنوف الحدل^۱
مائیم که چون پیکار بالاگیرد انواع کمانهای تابدار و سر بر گشته خود را به گردش
در آوریم (وبکشیم)،
و شمشیرها را بر ایشان فرود آریم و آنان را به زیر ضربات نیزه و ناوک خود
بگیریم.
(گروه ما) سالاران شریف مذحجی هستند که در گردابه‌های جنگ که مادران را به
عزا می‌نشانند، جانبازی می‌کنند.
سردار ما نجاتبخشی است که چون شراره‌های جنگ برافروزد (یارانش) ندا
در دهند که در دم کار ما به نیکی پایان یافت،
ابوالحسن^۲ که با شمشیر زنیهای او غریب و لیب هر جنگ برافروخته‌ای سرد و
خاموش شده است.
او را در میانه ما راهی است که بر اساس حق نهاده شده و او بی‌انحرافی (ما را)
به هدف روشن می‌رساند.

راوی گفت:

همآوردی علقمة آن روز عوف از یاران معاویه به همآورد خواهی
بن عمرو باعوف بیرون آمد و می‌گفت:

۱- متن «الحدل» جمع جدلاء، کمانی که يك گوشه آن برجسته و گوشه دیگرش فروخوابیده است،
و در اصل اینجا وسطری پیشتر، [الجدل - جمع جدلاء، جوشن برهم‌بافته یا چند لای] آمده
که وجهی ندارد. ۲- مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م. متن به تصحیح
قیاسی «ابو حسن» و در اصل [با حسن].

اِنِّى اَنَا عَوْفٌ اِخْوَالِ الْحُرُوبِ عِنْدَ هِجَابِ الْحُرُوبِ وَ الْكُرُوبِ...
 منم، منم عوف، خداوند بیکارها به گاه شدت گیرودار جنگها و بلیات،
 رزمجویی مهاجم که بدانگاه که شعله‌های جنگ زبانه کشد، نه بترسم و نه بگریزم^۱
 و تو (ای هم‌وارد من) از خطر و گزند نیزه‌های رُدْیَنی سخت‌گمره نجات نیابی.
 چون به بیکار آمدی به یاری آن دروغزن پرداخته‌ای و خود نیز مردی پاکدامن
 و نجیب نیستی.

پس علقمة بن عمرو، از یاران علی به میدان مبارزه آمد و می‌گفت:
 یَا عَجَبًا لِلْعَجَبِ الْعَجِيبِ قَدْ كُنْتُ يَا عَوْفُ اِخَا الْحُرُوبِ...
 شگفتا، بس شگفت چیزی شگفت‌انگیز که تو، ای عوف، اینک جنگاور شده‌ای.
 تو را از جنگ هیچ بهره‌ای نباشد، و بدان که عیوب تو بس آشکار است،
 چون خاج‌پرستان سر به فرمان کسی نهادی که به روز «بدر» در دسته نابکاران
 نگون بخت قرار داشت.
 پس اینک این ضربت‌کاری را بر قلب هراسناکت^۲ بگیر که دست در میانه دلها
 کافر دلی باشد.

آنگاه علقمه با نیزه ضربتی بر او زد و وی را بکشت. و علقمه در این باره گفت:
 يَا عَوْفُ لَوْ كُنْتُ اَمْرًا حَازِمًا لَمْ تَبْرُزِ الدَّهْرَ اِلَى عَلْقَمَةَ...
 ای عوف اگر مردی دوران‌دیش می‌بودی هرگز در زمانه به نبرد با علقمه نمی‌آمدی.
 با شیر ژیان بی‌پروائی روبرو شدی که راه نفس را در گلو گاه ببندد.
 با دلاوری روبرو شدی که هیبت او دل‌دیران را در آوردگاه از هم می‌گسلد.
 در یاورى تو به مردی ستمگر پاداشی نباشد که تو را به بهشت و جوار رحمت
 خدا نایل کند.
 پسر صخر را چنان حرمتی نباشد که با یاری دادن بدو به پاداش الهی امیدبندی،
 بلکه گرفتار ندامت می‌شوی.

۱- متن به تصحیح قیاسی «صاحب، لا الوَقَافِ والهِیُوبِ» و در اصل به تحریف [صاحبها الوَقَافِ
 لا الهیوب].
 ۲- متن به تصحیح قیاسی «المنخوب = ترسنده، و مراد قلب حریف است» و
 در اصل [المنخوب] که وجهی ندارد.

ای کنیززاده، به روز نبرد در آوردگاه از دست دلاوران به تو آن رسید که رسید. حق خدا را با یاری دادن خود به ستمکاری که معروف به ستمگری است، تباه کردی. به راستی پیش از او (پدرش) ابوسفیان نیز هرگز همچون گروه پیوسته مسلمانان پا کدل نبود، ولی از بیم کشته شدن و به ناخواستی دل خود، منافقانه تظاهر به دین کرد. صخر را با پیروانش در آتشگاه دوزخ آتشی دراز آهنگ و خاموش نشدنی نصیب آمد.

بیرون آمدن
دسته‌های کوچک
به جنگ

پس بر همین روال ماندند تا ماه ذی‌الحجه در رسید، و علی‌گانه فلان مرد شریف را مأمور می‌کرد و او با گروهی (اندک) بیرون می‌آمد و پیکار می‌کرد، و از یاران معاویه نیز مردی با گروهی به میدان می‌آمد و سواره و پیاده با یکدیگر درگیر می‌شدند و باز می‌گشتند، ولی خوش نداشتند که تمام لشکر عراق و شام با یکدیگر در آویزند و همگی ریشه کن شوند و یکسره نابود گردند. علی علیه‌السلام یک بار آشتر را با سوارانش می‌فرستاد و باری حجر بن عدی و باری شَبَث بن ربعی تمیمی و باری خالد بن معمر سدوسی و یک بار زیاد بن نَضْر حارثی و باری زیاد بن جعفر کندی و مرتبه‌ای سعد بن قیس همدانی و نوبتی معقل بن قیس ریاحی و باری دیگر قیس بن سعد بن عباده را گسیل می‌داشت، و در این میان آشتر بیش از دیگران جنگید.

معاویه نیز یک بار عبدالرحمن بن خالد بن ولید مخزومی و دیگر بار اباعور سلمی و باری حبیب بن مسلمه فهری و نوبتی ذی‌الکلاع و مرتبه‌ای عبیدالله بن عمر بن خطاب و باری شُرَحْبیل بن سمط و باری دیگر حمزة بن مالک همدانی را به مقابله آنان می‌فرستاد. پس در سراسر ماه ذی‌الحجه جنگیدند و بسا که در یک روز دوبار می‌جنگیدند، یک بار در آغاز روز و باری دیگر در پایان آن.

تصر بن مزاحم، از عمر بن سعد، از عبدالله بن غاصم که گفت: مردی از قوم من مرا حکایت کرد که:

روزی اشتر با گروهی از قاریان و جمعی از زبده
سواران عرب در صفین به پیکار بیرون شد و جنگ
سختی در پیوستند، در این میان مردی غول پیکر به
جنگ ما آمد که به خدا سوگند هرگز مردی به تناوری
و بلند قامتی او ندیده‌ام. وی به مبارز طلبی پرداخت، ولی هیچکس به مقابله او
بیرون نیامد. اشتر برابر او رفت و یکی دو ضربه زد و بدل کردند و اشتر ضربتی
بدو زد و او را بکشت. خداگواه است که ما را دل بر اشتر می‌سوخت و از او
خواهش می‌کردیم که به جنگ وی نرود. پس چون (اشتر) او را کشت یکی از
یاران وی ندا در داد:

یا سَهْم، سَهْم بن ابی العیزار یا خَیْرَ مَنْ نَعْلَمُه مِنْ «زَارِ».
الا ای «سَهْم» ای سَهْم بن ابی عیزار، ای بهترین کسی که از تیره «زاره»
می‌شناسیمت.

و مردی از «آزدیان» از صف به درآمد و گفت: به خدا سوگند که قاتل تو
را می‌کشم. پس به اشتر حمله آورد [و اشتر نیز رو بدو آورد^۱] و در حالی که وی
در برابر اسبش قرار گرفته (و راه بر او بسته بود) ضربتی بر وی زد که مجروح
شد و یارانش وی را بردند و جاننش را نجات دادند. پس ابو رقیقه سهمی^۲ گفت:
«او آتشی بود، اما با گردبادی روبرو گشت و خاموش شد».

خودداری از پس مردم تمام ماه ذی‌الحجه جنگیدند و چون ذوالحجه
جنگ در محرم سپری شد از یکدیگر خواستند که دست از خونریزی
بدارند تا محرم بگذرد، شاید در این فرصت خداوند

۱- متن از روی طبری (۲۴۳:۵) «زار» مرخم زاره - الاشتقاق ۲۸۸، و طبری که این
رجز را آورده به دنبال آن گوید: «و «زاره» تیره‌ای از «زاده» باشد». در اصل به تحریف [مَنْ
نعلم مِنْ زَارِ]. ۲- تکمله از طبری (۲۴۳:۵) است.
۳- در طبری، [ابو رقیقه الفهمی].

همبستگی و صلحی در میانشان پدید آرد. پس کسان دست از یکدیگر برداشتنند.

نصر: عمر بن سعد، از ابی المجاهد، از محل بن خلیفه گفت:

چون علی علیه السلام و معاویه در صفین دست از جنگ برداشتنند سفیران به امید برقراری صلح میان آنها رفت و آمد سفیران برای صلح به رفت و آمد پرداختند. علی بن ابی طالب، عدی بن حاتم، و شَبَث بن ربیع، و یزید بن قیس، و زیاد بن خَصَفَه را فرستاد که نزد معاویه آمدند.

سخن عدی پس عدی بن حاتم خدای را سپاس و ستایش کرد و گفت: اما بعد، ما از آن رو نزدت آمدیم که تو را به امری که خداوند بدان وحدت کلمه و همبستگی امت ما را فراهم می آورد و خون مسلمانان را حفظ می کند^۱، فرا خوانیم. ما تو را به (پیروی) از کسی که صاحب برترین و بهترین پیشگامیها و آثار در اسلام است^۲ فرا می خوانیم، اینک تمام مردم بر او اتفاق نظر دارند^۳ و اکنون خداوند ایشان را به کسی رهنمون شده است که وی را به خردمندی تشخیص داده و به آستان او روی آورده اند، و کسی جز تو و همراهانت باقی نمانده است، پس ای معاویه، پیش از آنکه خداوند تو و یارانت را به سرزوشتی چون سرانجام اصحاب جنگ جمل دچار کند (به نافرمانی خود) پایان ده.

پاسخ معاویه معاویه به وی گفت: گویا تو برای تهدید آمده ای نه برای صلح. ای عدی، از من بعید است، به خدا هرگز

۱- در طبری (۶ : ۲) به اضافه دارد [و یأمن به السبل و یصلح به البین = بدان وسیله راهها امن شود و صلح و سازش در میانه پدید آید].
 ۲- متن «ندعوك الی «افضلها» - یعنی افضل الناس» و در تاریخ طبری [ان ابن عمك سید المسلمین، افضلها سابقه و احسنها = همانا پس عم تو خواجه و سرور مسلمانان و برترین و خوش سابقه ترین اشخاص...].
 ۳- متن «و قد اجتمع له الناس» و در شنهج [... الیه الناس] و در طبری [استجمع له الناس].

چنان نکنم که من پسر حرب^۱ هستم و (آوای) مَشْکِ پوسیده خشکیده بی تابم نکند^۲. به خدا سوگند که تو خود از کسانی هستی که علی را به حمله بر پسر عقیان و ا داشتی و خود از قاتلان اوئی و من به طور قطع امیدوارم خود از کسانی باشی که خداوند آنان را (در این جنگ) می کشد^۳. ای عدی، از من بعید است، من بازوی توانا را به کار برده‌ام^۴. (و با خشونت بهتر به مراد خود می رسم.)

سخن شَبَث بن رَبِیع و شَبَث بن رَبِیع و زیاد بن خَصَفه - که هر دو یک سخن زیاد بن خَصَفه داشتند^۵ - گفتند: ما برای آن نزدت آمده‌ایم تا در باره

امری که صلح را میان ما و تو برقرار می کند سخن گوییم، و تو به آوردن ضرب المثل برای ما پرداخته‌ای، گفتار و کرداری را که سودی ندارد به کناری نه و پاسخی به ما ده که ما و تو را سودمند افتد و فایده اش همه ما را دربرگیرد^۶.

سخن یزید بن قیس سپس یزید بن قیس ارحبی به سخن در آمد و گفت: ما نزدت نیامده‌ایم جز برای آنکه آنچه را رسالت

۱- «حَرْب» نام پدر ابوسفیان و نیای معاویه و نیز به معنای «جنگ» است. در اینجا معاویه علاوه بر آنکه به نسبت خود، معاویه بن صخر بن حرب بن امیه، اشاره می کند تعریضی دارد و می خواهد بگوید من زاده جنگ و اهل نبردم. - م.

۲- متن «ما یقعق لسی بالثنان» = با صدای خشاخش مَشْکِ کهنه خشکیده‌ای مرا به تکیه و اضطراب نیفکنند و این مثل است، چون خواهند شتر را به شتاب افکنند مَشْکِ خشکیده‌ای را بر ایرش بچینانند و به صدا درآرند و او را برانگیزند ← المیدانی (۱۹۱:۲).

۳- متن «ممن یقتله الله» و در طبری [فمن تقیل الله عزوجل به].

۴- متن از روی طبری (۳۰۶) «قدحلیت بالمساعدا لاشد» = با دست سخت تر و خشن تر شیر دوشیدم و این ضرب المثل است برای آن که چون کاری به رفق و نرمی پیش نرود، درشتی و خشونت به کار برند. در اصل به خطا [قد جئت] و در شنهج، این عبارت نیامده است.

۵- متن «... کلاماً واحداً» و در طبری [... جواباً واحداً = یک پاسخ].

۶- متن از روی شنهج و طبری «یهْمنا» و در اصل [یصیبنا] آمده و بالای آن نوشته [خ: یعمنا].

داریم به تو ابلاغ کنیم و آنچه از تو می‌شنویم به درستی باز گوئیم، ما را رخصت نیست که تو را نصیحت کنیم و آنچه را می‌پنداریم حجت ما بر ضد توست، عنوان و یادآوری کنیم. یار و سالار ما به راستی کسی است که تو و تمام مسلمانان به فضل و برتری او اعتراف دارید، و گمان نمی‌کنم بر تو پوشیده باشد که به راستی اهل فضل و دیانت تو را با علی همسنگ نمی‌دانند و بین تو و او (حتی) مقایسه‌ای را که منجر به ترجیح شود^۱ لازم نمی‌شمارند. پس ای معاویه، از خدای پرهیز و با علی مخالفت مکن که به خدا سوگند ما هرگز مردی را ندیده‌ایم که بیش از او در پرهیزگاری کوشا و در دنیا پارسا و بیش از او جامع تمام خصال نیک باشد.

پاسخ معاویه به او پس معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: اما بعد، شما مرا بسه فرمانبرداری و همبستگی دعوت می‌کنید. من با (اصل) وحدت و همبستگی که شما مرا بدان می‌خوانید موافقم، بسیار خوب، اما (در مورد) فرمانبرداریم از یار و مولای شما، با آن موافق نیستم؛ همانا یارِ شما خلیفهٔ ما را کشت و جماعت ما را پراکنده ساخت و خونیان و قاتلان او را پناه داد. یارِ شما مدعی است که (خود دست به خون او نیالوده و شخصاً) وی را نکشته، ما در برابر این ادعا پاسخی نمی‌دهیم. اما شما خود که قاتلانِ یارِ ما را دیده‌اید؟ آیا نمی‌دانید که اینک هم آنان یاوران مولای شمایند؟ پس آنان را به ما واگذار تا ایشان را به قصاص خون او بکشیم و آنگاه ما به دعوت شما دایر بر فرمانبرداری و همبستگی پاسخ می‌دهیم.

سخن شَبَث و معاویه پس شَبَث بن ربیع گفت: ای معاویه تو را به خدا، آیا راضی و شاد می‌شوی که دست تو را بر عمار بن یاسر بکشایند^۲ و او را بکشی؟ گفت: چه چیزی مرا از آن باز دارد^۳؟ به خدا سوگند

۱- متن «لَنْ يَمِيلُوا - و تمییل = ترجیح بین دو چیز یا دو کس باشد» و در اصل به تحریف [...] یمثلوا] و در شنهج [لایمیلون] آمده است. ۲- متن از روی شنهج «أَنْ أَمْكِنْت» و در اصل [انك ان أمكنت] و در طبری [انك امكنت]. ۳- به تعبیری دیگر، چه ما نمی‌دارد؟. - م.

اگر رفیقِ شما پسرِ سُمیّه^۱ را به من واگذارَد او را نه به خاطر قتل عثمان بلکه به قصاص قتل نائل^۲، غلام عثمان بن عفّان می‌کشم. شَبّث به او گفت: و به‌خداى آسمان سوگند که کاری از سرِ عدالت و انصاف نمی‌کنی، نه، سوگند به‌خداوندی که جز او خدایی نیست هر گز دستت به پسرِ یاسر نخواهد رسید مگر آنکه سرها از پیکر مردان فروافتد و پهنهٔ زمین باهمهٔ فراخی (در جنگی مهلک) بر تو تنگ آید. معاویه به او گفت: اگر چنان شود زمین بر تو تنگتر آید. آن گروه از نزد معاویه باز گشتند، و چون ایشان روانه شدند کس به دنبال زیاد بن خصفه تمیمی فرستاد و او (تنها) بیامد. پس معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

اما بعد، ای برادرِ ربیعی، علی با ما قطع رَحِم کرد، و پیشوای ما را کشت و قاتلان رفیق ما را پناه داد و من از تو می‌خواهم که با دودمان و عشیرهٔ خود در برابر او مرا یاری دهی، و من را با تو عهد و پیمانی الاهی باشد که اگر از من پشتیبانی کنی ولایت و حکومت هر یک از دو شهری را که خوش داری به تو واگذارم.^۳

ابوالمجاهد^۴ گفت: از زیاد بن خصفه شنیدم که گفت:

سخن زیاد بن خصفه چون معاویه سخنش را تمام کرد خدا را سپاس و ستایش کردم و سپس به او گفتم: «اما بعد، مرا از پروردگارم عهد و پیمانی، و به نعمتی که بر من رانده برهانی آشکار است، و هر گز

۱- سُمیّه بنت خباط، مادر عمار بن یاسر که کنیز ابی حذیفه بن مغیره مغزومی بود و او وی را به همسری یاسر درآورد و عمار از این وصلت زاده شد. وی نخستین زن شهید در اسلام است که ابوجهل او را با حربه‌ای بزد و وی بر اثر آن بمرد. ← المعارف، ۱۱۱-۱۱۲ و الاصابه، ۵۸۲ ۲- در طبری [ناتل].

۳- نام دو شهر مورد نظر تصریح نشده است. - م.

۴- ابوالمجاهد، سعد طائی کوفی و از موفقان «وکیع» و ابن حبان است. ابن حجر گویند: در روایتش مانعی ندارد، و از طبقهٔ شیع (روایت) است - ← التقریب و حواشی آن.

پشتیبان جنایتکاران نخواهم شد».

(خصفه) گفت:

سپس برخاستم، و معاویه به عمرو بن عاص - که در کنار وی نشسته بود - گفت: هرگز نشد که مردی از ما با یکی از اینان کلمه‌ای سخن گوید و پاسخی خوب بشود، اینان را چه می‌شود؟ خدا دست و پایشان را از هم بگسلد^۲ که دلهاشان جز به دل يك تن نمی‌ماند^۳.

نص: سلیمان بن ابی راشد^۴، از عبدالرحمن بن عبید ابی الکتود:

معاویه حبیب بن مسلمه فهری، و شرحبیل بن سمط، و معن بن یزید بن اخنس سلمی را به سفارت گسیل داشت. پس حضور علی آمدند، و من نزد او بودم.

سفیران معاویه
نزد علی

حبیب بن مسلمه خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت:

اما بعد، همانا عثمان بن عفان خلیفه‌ای هدایت شده بود، به فرمان قرآن عمل می‌کرد و در امر خدا نیابت می‌نمود. ولی زندقه‌گانی او بر شما گران، و مهلت عمرش به ذیده شما طولانی آمد، از این رو بر سرش ریختید و او را کشتید، پس قاتلان عثمان را به ما بسپار تا ایشان را به قصاص او بکشیم. اگر می‌گویید تو او را نکشته‌ای از فرمانروایی بر مردم کناره گیر تا کار ایشان به شورایی بین خودشان واگذار شود و هر کس همگان بر او اتفاق کردند عهده‌دار فرمانروایی مردم شود. علی علیه السلام به او گفت: ای بی‌مادر، تو کیستی که دم از فرمانروایی و

۱- متن از روی طبری «لیس یکلم رجل ینارجلاً منهم بکلمة...» و در اصل با کاستی و تحریف [لیس یتکلم رجل منهم بکلمة]. این عبارت در شنهج نیامده است.

۲- متن از روی شنهج و طبری «عصیهم الله و العضب، به معنی قطع است و در اصل به تحریف [عصیهم]؛ تقریبی است که به فارسی در تداول عامه گویند: خدا تکه تکه‌اش کند. - م.

۳- یعنی همه چنان همدل و هم‌بازند که گویی يك تن بیش نیستند. - م.

۴- چنین است در اصل و در شنهج و در طبری [سلیمان بن راشد الازدی].

(ازوم) کناره گیری (من) می زنی و در این امور مداخله می کنی. خاموش شو که در چنان مقامی نیستی و شایستگی مداخله نداری.

پس حبیب بن مسلمه برخاست و گفت: هان (به تو باید بگویم) به خدا سوگند، از آن جایی که خوش نداری (و انتظار نمی بری) بلایی گران بینی. علی به او گفت: تو که باشی؟ و تمام سواران و پیادگان را چه ارزشی باشد؟ برو و هرچه توانی به آب و آتش بزن و زیر و زبر برچه که هرچند خواهی بر جای مانی خدایت امان ندهد. آنگاه شرحبیل بن سمط گفت: اگر من هم با تو سخنی گویم چیزی جز مضمونی نزدیک به همان که رفیقم پیش از من گفت نگویم، آیا تو پاسخی جز آن که بدو دادی داری؟ علی علیه السلام گفت: من برای تو و مولایت پاسخی غیر از آن که به او دادم دارم. پس خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

اما بعد، همانا خداوند پیامبر صلی الله علیه و سلم را
بفرستاد و مردم را از گمراهی برهاند و از هلاکت
نجات بخشد، و ایشان را پس از پراکندگی
همبستگی داد، سپس خداوند او را به درگاه خود برد،

خطبه علی در
میان سفیران
معاویه

و وی آنچه بر او واجب بود به درستی ادا کرده بود، آنگاه مردم ابوبکر را به خلافت گرفتند، و ابوبکر عمر را خلیفه ساخت، و آن هر دو رفتاری نیکو داشتند و با امت داد ورزیدند، (البته) ما دیدیم امری را که از آن ماست آن دو به عهده گرفته اند درحالی که ما خاندان پیامبر و سزاوارتر بدانیم، ولی با اینهمه این را بر آنان بخشودیم، سپس عثمان عهده دار کار مردم شد ولی دست به کارهایی زد که مردم بر او عیب شمردند و بر او تاختند و سپس وی را کشتند، آنگاه مردم نزد من

۱- در شنهج به جای این عبارت فقط آمده است [قال: نعم = گفت: آری] و در طبری (۴:۶) [نعم لك و لصاحبك جواب غیرالذی احبته به].
۲- متن از روی شنهج «و نَعَش به من الهلكة» و در اصل [و آتَش] و در طبری [و انتاش به] و انتیاش = «کس را در یافتن و نجات دادن» باشد.
۳- متن «ثم استخلف الناس» و در شنهج (۳۴۵:۱) [فاستخلف الناس].

آمدند، در حالی که من خود را از کارشان کنار کشیده بودم و به من گفتند: از ما بیعت گیر. من خودداری کردم. دیگر بار گفتند: بیعت گیر، زیرا این امت به کسی غیر از تو راضی نمی‌شود و ما بیم آن داریم که اگر تو بیعت نگیری مردم دچار پراکندگی شوند. بنابراین بیعت ایشان را پذیرفتم و (معارضی نداشتم) و پروایم نبود جز جدا شدن آن دو مرد^۱ که با من بیعت کرده بودند^۲، و مخالفت معاویه که خداوند نه سابقه‌ای در دین بسود داده و نه سلف راستینی^۳ در اسلام دارد، اسیر جنگی آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بود، و در شمار حزبی از احزاب (مخالف اسلام قرار داشت)، او و پدرش همواره دشمن خدا و پیامبر او و مسلمانان بودند، تا آنکه با همان کینه درونی و به ناخواه دل خود به آیین اسلام درآمدند. از این رو ما از شما در شگفتیم^۴ و از این که به سوی او کشانده شدید و به وی سر سپردید و خاندان پیامبر خود صلی الله علیه و آله وسلم را رها کردید (تعجب داریم، یعنی از این که) از کسانی گسستید که شما را حق جدایی از ایشان و مخالفت با آنان نیست و نباید هیچیک از دیگر مردم را با ایشان برابر نهد. من شما را به کتاب خدای عز و جل و سنت پیامبرمان صلی الله علیه و سلم و به از بین بردن باطل و زنده داشتن نشانه‌های دین فرا می‌خوانم. من این سخن (گفتم) خود را گفتم و از خداوند برای خودمان و هر مرد و زن مؤمن و مسلمان آمرزش می‌طلبم.

سخن شرحبیل و
معن بن یزید
آنگاه شرحبیل و معن بن یزید به او گفتند: آیا گواهی
می‌دهی که عثمان مظلومانه کشته شد؟ وی به آن دو
گفت: من چنین نمی‌گویم. گفتند: بنابراین ما از کسی

۱- مراد از دو مرد، طلحه و زبیرند که بیعت شکنی کردند. - م.

۲- متن «قدبا یعنی» و در شنهج، فقط [قدبا یعنی].

۳- مراد از این که «سلف صدقی در اسلام ندارد» یادآوری مخالفتها و عداوتهای پیشین ابوسفیان، پدر معاویه با اسلام و مسلمین است. - م.

۴- متن «فتّحینا لکم» و در شنهج [فیا عجا لکم] و در طبری [فلاغرو لإخلافکم معه].

که گواهی ندهد که عثمان مظلومانه کشته شده بیزاریم. آنگاه برخاستند و رفتند.
علی علیه السلام گفت:

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَ لَوْ أُمْدَبِرِينَ. وَمَا أَنْتَ
بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

همانا تو نتوانی که مردگان را سخن بشنوی و یا کران را که از گفتارت روی
می گردانند به حقیقت شنوا کنی. و تو هرگز نتوانی که این کورباطنان را از گمراهی
هدایت کنی، تنها آنان که به آیات ما ایمان می آورند، ایشانند که تسلیم امر خدایند^۱.

سپس رو به یاران خویش کرد و گفت: مبدا اینان با پافشاری در طریق
گمراهی خود از شما در رهسپاری طریق حق و فرمانبرداری از امامتان^۲ کوشاتر
باشند.

آنگاه مردم همچنان درنگ کردند تا ماه محرم به پایان خود نزدیک شد.

نصر: عمرو بن شعر، از جابر، از ابی طفیل (که گفت):

حابس بن سعد آطائی که پرچمدار قبیله طیبی در سپاه معاویه بود (به شعر) گفت:

أما بين المنایا غیر سبع بقیمن من المحرم عثمان؟...

آیا نه اینکه بین ما و رسیدن به مرادهایمان (و به پیروزی نهایی) بیش از هفت
یا هشت روز از محرم نمانده است؟

آیا در شگفت نمی شوی که ما از کشتار و دچار ساختن اهل کوفه به مرگی عیان
دست باز داشته ایم؟

آیا کتاب خدا ما را از (ریختن خون آنان) باز می دارد ولی (همان کتاب) هفت
سوره بزرگ^۳ ایشان را از (کشتن) ما باز نمی دارد؟

۱- المنیل، ۸۵ و ۸۱ ۲- در متن «فی حَقِّکُمْ و طاعة امامکم» و در طبری فقط [و طاعة

ربکم = و فرمانبرداری از پروردگسارتان]. ۳- شرح حالش پیشتر در ص ۹۷ گذشت

و در اصل به تحریف [...] بن سعید آمده. ۴- متن «سبع مثنائی»، سوره های مطول قرآن

از سوره بقره تا سوره توبه را گویند با این حساب که سوره های توبه و انفال را یک سوره گیرند

و از این رو در قرآنها بین آن دو سوره (یعنی بر سر سوره توبه) «بسم الله الرحمن الرحیم»

نمی آید؛ پاره ای گویند مراد از «سبع مثنائی» سوره فاتحه است که هفت آیه دارد و از حیث

وی با معاویه بود و بعد از آن کشته شد.

اعلان جنگ

چون محرم سپری شد و ماه صفر فرا رسید، و این به سال سی و هفتم بود، علی چند تن از یاران خود را فرستاد تا نزدیک لشکر گاه معاویه، بدانجا که صدایشان شنیده شود بروند. چون بدانجا رسیدند مرثد بن حارث چشمی هنگام غروب آفتاب به بالایی ایستاد و ندا در داد: ای مردم شام، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به شما می گویند: ما نه از آن روکه در کار شما شك و تردیدی کردیم و نه به خاطر ارفاق به شما، دست از جنگ کشیده بودیم، بلکه بدان سبب از جنگ خودداری کردیم که ماه محرم بگذرد، و اینک سپری شد، و اکنون ما همچنان گناه پیمان شکنی و نافرمانی را بر گردن شما می دانیم، و به راستی خداوند خائنان را دوست نمی دارد.

راوی گفت:

ولوله ای در مردم افتاد و جلوی یکدیگر را می گرفتند و بر فرماندهان خود شوریدند.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی زبیر که گفت:

پیکار (اصلی) صفین در ماه صفر بود.

عظمت و اعتبار نایب منابع کل قرآن است و برخی گویند «سبع مثانی» کنایه از تمام قرآن است. در این شعر به همین تعبیر اخیر آمده است و مراد آنکه آیا رواست به حکم قرآن ما آنها را نکشیم و لسی آنها به عنوان همان قرآن خون ما را بریزند. — م.

۱. متن «نبذنا الکیم» ← آنچه پیشتر در ص ۴۸ گذشت.

نسرگفت: در حدیث عمر - یعنی ابن سعد - آمده است که:

چون ماه محرم سپری شد علی علیه السلام به مرثد بن حارث جشمی فرمود تا هنگام غروب آفتاب ندا در دهد: ای مردم شام، هان (گوش فرا دهید) که امیر مؤمنان به شما می گوید: من با شما مدارا کردم و به شما مهلت دادم^۲ تا به راه حق باز آید و به درگاه خدا توبه آرید، و به کتاب خدا با شما استدلال کردم و حجّت آوردم و شما را بدان فرا خواندم ولی شما دست از سرکشی بر نداشتید و به حق پاسخ مثبت ندادید. پس من گناه پیمان شکنی را بر عهده شما می نهم، همانا خداوند خائنان را دوست نمی دارد.

(به دنبال این ندا،) مردم پیرامون فرماندهان خود غوغایی به پا کردند.

راوی گفت:

معاویه و عمرو بن عاص (از قرارگاههای خود) به در آمدند و به فوج بندی و آماده سازی لشکریان پرداختند و آتشها برافروختند و شمعها آوردند^۳، و علی علیه السلام نیز تمام شب به آماده ساختن مردم و فوج بندی پرداخت و خود به نگهبانی مردم گشت می زد.

نسر: از عمر بن سعد، و نیز از مردی، از عبدالله بن جناب، از پدرش که به من گفت:

خطبه علی هنگام هر دیدار با دشمن

علی علیه السلام به ما می فرمود که هر جا در رکاب او با دشمن برخورد کنیم، دستور چنین است: تا آنان آغاز به جنگ نکرده اند شما به جنگ با ایشان نپردازید، چه شما به حمد خدا خود حجّتی تمام

۱- ابن ابی الحدید بین اسناد این خبر و خبر پیش از این خلط کرده و هر دو را به عمرو بن شمر اسناد داده است.

۲- متن از روی شهبج «قد استدمتکم و استأنیت بکم» و در اصل [قد استنبذکم و استأنانکم] و در طبری (۵:۶) فقط [قد استدمتکم].

۳- عبارت «جاءوا بالشموع» در طبری نیامده است.

دارید و چون ایشان را واگذارید تا آغاز به جنگ کنند این (خویشتن داری) حجتی دیگر به سود شما و برضد آنان است، و اگر جنگیدید و دشمن را شکست دادید، گریزنده‌ای را نکشید و مجروحی را تمام کُش نکنید و عورتی را برهنه نسازید و کشته‌ای را مُثله نکنید. و اگر به قرار گناه قوم دشمن در آمدید، پرده‌ای را مدیریت و جز به فرمان من به خانه‌ای وارد نشوید و چیزی از اموال ایشان را جز آنچه در لشکر گاه باشد برنگیرید و به هیچ زنی آزار و گزند نرسانید^۱ گرچه به ناموس شما دشنام دهند و فرماندهان و نیکان شما را نیز مشمول دشنام خود سازند، زیرا آن زنان از نظر نفساتیات و خِرد ضعیف و ناتوانند، و ما مأمور بودیم (در عهد رسول اکرم یعنی) آن زمان که آنان زنان مشرکی بودند نیز از آزار رساندن به ایشان خودداری کنیم و به روزگار جاهلی هم اگر مردی زنی را با چماقی یا پاره آهنی می کوفت که بر او دست یابد پس از وی (حتی) بازماندگان آن مرد به سبب چنان رفتار (ناهنجاری که از او سر زده بود) سرزنش می شدند^۲.

نصر، از عمر بن سعد، از اسماعیل بن یزید یعنی ابی خالد ۳ از ابی صادق از حسرمی که گفت:

شنیدم علی در سه جا مردم را (به پیکار) تشویق کرد:
در روز جمل، و روز صفین و روز نهروان. پس گفت:
بندگان خدا، خدای عزّ و جلّ را پرهیز گار باشید و

خطبه علی در
تشویق به پیکار

۱- متن از روی طبری (۶:۶) «ولا تهيجوا امرأةً بساذئ» و در اصل و شنهج (۳۴۶، ۱) [لا تهيجوا امرأةً إلا باذنی] = جز به فرمان من زنی را میازارید [آمده؛ که ابدأ وجهی ندارد و بیگمان تحریف است. - م. ۲- متن «فیعیربها عقبة من بعده» و در نهج البلاغه [فیعیربها و عقبة من بعده] = خود و (حتی) بازماندگانش پس از او، به سبب آن کردار سرزنش می- شدند] (که شاید درست تر از ضبط متن باشد. - م.)

۳- اسماعیل بن ابی خالد، ابو عبدالله، یکی از تابعان یعنی کسانی که آنان را که شرف دیدار پیامبر اکرم را درک کرده بودند، دیده بودند، و انس بن مالک از جمله ایشان بود. وی در سال ۱۴۶ در کوفه درگذشت. ← المعارف، ۲۱۱ و تهذیب التهذیب.

دیدگان را (از حرام) فرو پوشید (و بانگ نکند) و صداها را فرود آرید و از سخن گفتن بکاهید، و خویشان را به زدو خورد و تکاپو و هماوردی و درگیری تن به تن و زدن و کوفته شدن به آهن^۱ عادت دهید و گام استوار دارید.

«وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ

و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید.^۲»

«وَلَا تَنَازَعُوْا فَتَفْشَلُوْا وَ تَذَهَبَ رِيْحُكُمْ وَ اصْبِرُوْا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ

و راه اختلاف مپوید که در اثر تفرقه شکست بخورید و (هیبت و آبرو) و قدرت شما از بین برود، بلکه همه یکدل، پایدار و صبور باشید که خدا با صابران است.^۳»

بار الها صبر و تحمل را به دلشان الهام فرما و پیروزی را نصیبشان گردان و اجرشان را بزرگ دار.

نصر، از عمرو بن شهر، از جابر، از محمد بن علی و زید بن حسن، و محمد بن مطلب^۴

بستن پرچمها و گماشتن فرماندهان
 علی علیه السلام و معاویه پرچمها را بستند (و فوجها را معین کردند) و فرماندهان را گماشتند و سپاه را آرایش جنگی دادند.

علی، عمار بن یاسر را به فرماندهی (کل) سواران گماشت،
 و عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را به فرماندهی (کل) پیادگان،
 و هاشم بن عتبة بن ابی وقاص زُهری را به پرچمداری (کل) سپاه،
 و اشعث بن قیس را به سپهسالاری جناح راست سواره نظام سپاه،

۱- متن از روی طبری (۶:۶) «مکامته» باب مفاعلة از کدم، به معنی گزش و تأثیر ضربت آهن، و در اصل [مکامة] که وجهی ندارد.

۲- الانفال، ۴۵ - ۳- الانفال، ۴۶

۴- در لسان المیزان (۳۸۳:۵) از وی یاد شده و گوید: «روی عن ابان بن بشیر، و عنه وهب بن کعب. مجعول» در شنهج [محمد بن عبدالمطلب] آمده که تحریف است.

و عبدالله بن عباس را به سپهسالاری جناح چپ سواره نظام سپاه،
و سلیمان بن صرد خزاعی را به سپهسالاری جناح راست پیاده نظام سپاه،
و حارث بن مرثه عبدی را به سپهسالاری جناح چپ پیاده نظام گماشت،
و مُضَریان کوفه و بصره را در میانه و قلب سپاه،
و یمانیان را در جناح راست،
و بنی ربیعہ را در جناح چپ سپاه قرار داد، و پرچمهای قبایل را بست و
آنها را به سالاران و نامدارانشان سپرد، و ایشان را (بدین شرح) به سرداری و
فرماندهی آنان گماشت:

عبدالله بن عباس را: به سرداری قریش، و بنی اسد، و کنانه،
و حُجَیر بن عدیّ را: به سرداری کنده،
و حُضَین بن منذر را: به سرداری بکریان بصره،
و اَحَنف بن قیس را: به سرداری تمیمیان بصره،
و عمرو بن حَمِیق را: به سرداری خزاعیان،
و نُعِیم بن هُبَیره را: به سرداری بکریان کوفه
و جاریة بن قدامه سعدی را: به سرداری (بنی) سعد و (بنی)
رباب بصره،

و رفاعة بن شَدّاد را: به سرداری بجیله،
و یزید بن رُویم شیبانی^۱ را: به سرداری ذُهل کوفه،
و اَعین بن صُبَیعه را: به سرداری (بنی) عمرو و (بنی) حنظله بصره^۲،
و عدیّ بن حاتم را: به سرداری قضاچه و طیّ،
و عبدالله بن حَجَل عجلی را: به سرداری لهازم کوفه،

۱- در شنهج (۳۴۶، ۱) [رویما الشیبانی، یا یزید بن رویم].

۲- متن «و علی عمرو و حنظلة البصرة، أعین بن صُبَیعه» و در شنهج [و علی عمرو البصرة و حنظلتها...].

و عُمیر بن عَطارد را: به سرداری تمیمیان کوفه،
 و جندب بن زهیر را: به سرداری ازد و یمن،
 و خالد بن معمر سدوسی را: به سرداری ذهل بصره،
 و سَبَّث بن رَبِیعِی را: به سرداری (بنی) عمرو و (بنی) حنظله کوفه،
 و سعید بن قیس را: به سرداری همدان،
 و حُرَیث بن جابر حنفی را: به سرداری لهازم بصره،
 و ابو صریمة الطُّفَیل را: به سرداری (بنی) سعد و (بنی) رباب کوفه،
 و اَشْرَب بن حارث نخعی را: به سرداری مذحج،
 و صعصعة بن صوحان را: به سرداری (بنی) عبد قیس کوفه،
 و عبدالله بن طفیل بکائی را: به سرداری (بنی) قیس کوفه،
 و عمرو بن حنظله را: به سرداری (بنی) عبد قیس بصره،
 و حارث بن نوفل هاشمی را: به سرداری قریش بصره،
 و قیصه بن شداد هلالی را: به سرداری (بنی) قیس بصره،
 و قاسم بن حنظله جهنی را: به سرداری گروهی از قبایل (باقیمانده) گماشت.

و معاویه نیز سردارانش را این گونه گماشت:

عبدالله بن عمر را: به فرماندهی (کل) سواره نظام،

۱- متن «و علی عمرو و حنظلة الکوفة...» و در شنهج [علی عمرو الکوفة و حنظلهتا...].

۲- متن «جابر الحنفی» و در شنهج [...] الجعفی].

۳- عبدالله بن طفیل بن ثور بن معاویه بن عبادة بن البکاء، عامری و سپس بکائی، زمان پیامبر (ص) را درک کرد و با علی در جنگهای او شرکت جست. به سبب نسبتش به عامر بن صعصعه او را «عامری» گفته اند و به سبب انتسابش به بنی البکاء که از تیره‌های قبیله ربیعة بن عامر بن صعصعه هستند «بکائی» خوانده می‌شود. ← الاشتقاق، ۱۷۹. در اصل [الکنانی] آمده که تحریف است و درستش از شنهج و الاصابه، ۶۳۲۸ گرفته شد. ۴- بعد از کلمه «بکائی» تا بدینجا از نسخه شنهج افتاده است.

و مسلم بن عقبه المُرّی را: به فرماندهی (کل) پیاده نظام،
 و عبدالله بن عمرو بن عاص را: به سپهسالاری جناح راست سپاه،
 و حبیب بن مسلمه فهّری را: به سپهسالاری جناح چپ سپاه،
 و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را: به پرچمداری (کل) سپاه،
 و ضحاک بن قیس فهّری را: به سرداری دمشقیان که در قلب لشکر بودند؛
 و ذاکلّاع حمیری را: به سرداری حمصیان که در جناح راست
 لشکر بودند،

و زفر بن حارث را: به سرداری اهل قنسرین که نیز در جناح راست
 لشکر بودند،

و سفیان بن عمرو، اعور سلمی را: به سرداری اردنیان که در جناح چپ لشکر
 بودند،

و مسلمة بن فحلّد را: به سرداری فلسطینیان که نیز در جناح چپ
 لشکر بودند،

و حوشب ذو ظلمیم را: به سرداری پیاده نظام خمص،
 و طریف بن حابس الالهانی را: به سرداری پیادگان (بنی) قیس،
 و عبدالرحمن بن قیس قینی را: به سرداری پیادگان اردن،
 و حارث بن خالد اّزدی را: به سرداری پیادگان فلسطین،
 و همّام بن قبیصه را: به سرداری پیادگان (بنی) قیس دمشق،

۱- «المری» منسوب به مّرة بن عوف. ابن درید در الاشتقاق، ۱۷۴ گوید: «فمن قبایل مّرة بن عوف، مسلم بن عقبه الذی اعترض اهل المدينة فقتلهم يوم المّرة فی طاعة یزید بن معاویة» -
 ← المعارف، ۱۵۳. در شهبج [المزنی] که تحریف است.
 ۲- شرح حالش بیشتر در صفحه ۹۳ گذشت. ۳- «الالهانی» منسوب به «الهان» که برادران همّدان بن مالک بن زید بن کهلان هستند ← الاشتقاق، ۲۵۰

و بلال بن ابی هبیره آزدی^۱،
 و حاتم بن معتمر باهلی را^۲؛ به سرداری (بنی) قیس و (بنی) ایادِ حُمص^۳،
 و حابس بن سعد طائی را به سرداری پیادگان جناح راست سپاه،
 و حسان بن بَحدل کلبی^۴ را: به سرداری قضاة دمشق،
 و حُبَیش بن دُلجَة قَینی^۵ را: به سرداری قضاة اردن،
 و شَرِیک کَنانی^۶ را: به سرداری کنانة فلسطین،
 و مخارق بن حارث زبیدی را: به سرداری مذحج اردن،
 و ناتل^۷ بن قیس جُذامی را: به سرداری (بنی) لَخم و (بنی) جُذام فلسطین^۸،
 و حمزة بن مالک هَمَدانی را: به سرداری (بنی) هَمَدان اردن،
 و حَمَل بن عبدالله خُثعمی^۹ را: به سرداری (بنی) خُثعم یمن،
 و یزید بن حارث را: به سرداری غَسّانیان اردن،
 و قَعقاع بن ابرهه کَلاعی^{۱۰} را: به سرداری تمام قبایل باقی مانده دیگر - که

- ۱- (ابی هبیره الازدی) در شنهج پس از کلمه «ازدی» تا آخر این عبارت افتادگی دارد.
- ۲- متن «علی قیس و ایاد حمص» و در شنهج [علی قیس حُمص و ایادها].
- ۳- «بَحدل - باحاء» بر وزن جعفر، که در اصل به تحریف [بجدل - باجیم] آمده. وی حسان بن مالک بن بحدل، ابوسلیمان کلبی پیشوا و سردار بنی کلب است و گویند (معاویه) چهل شب خلافت را به او واگذاشت ← تاریخ ابن عساکر (۳۴۲:۹)، نسخه خطی تیموریه و نیز الاغانی (۱۱۴:۱۱). ۴- [دُلجَة القَینی]. ۵- متن از روی شنهج (۳۴۶:۱)
- ۶- «شَرِیکاً الکنانی» و در اصل [شَرِیک البکانی]. ۷- ناتل، (باتای منقول) ابن قیس بن زید شامی فلسطینی از پست‌ترین فرماندهان معاویه، در سال شصت و شش کشته شد. در اصل [ناتل] و در شنهج [نابل] آمده و درستش از التهذیب والاشقاق، ۲۲۵ و المشته، ذهبی، ۵۱۴ گرفته شد. ۷- متن «و علی لخم و جذام فلسطین» و در شنهج [و علی جذام فلسطین ولخمها...].
- ۸- ابن عساکر در تاریخ دمشق در ردیف حرف حاء، شرح حال وی را آورده گوید: «حمل بن عبدالله خُثعمی درصفین با معاویه شرکت جست و آن روز فرمانده خُثعم بوده». در شنهج به تحریف [حَمَل] آمده و درستش از ابن عساکر (۵۵۱:۱۱) نسخه خطی تیموریه گرفته شد.
- ۹- شرح حال وی را ابن عساکر در تاریخ دمشق (۳۶۹:۳۵) آورده و در شنهج به تحریف [الکلابی] آمده است.

در اولین نبردئی که نخستین روز میان دو سپاه رخ داد از پا درآمد.

نسر: اسماعیل بن ابی عمیره،^۱ از شیعی که گفت:

علی علیه السلام عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را بر جناح راست سپاه خود و عبدالله بن عباس را بر جناح چپ آن گماشت.

و از فضیل بن خدیج^۲ آورده است که:

به تحقیق، علی علیه السلام اشعث را به سرداری سواره نظام کوفه و سهل بن حنیف را به فرماندهی پیاده نظام بصره و عمار بن یاسر را به فرماندهی پیادگان کوفه و قیس بن سعد را - که از مصر به صفین آمده بود - به فرماندهی پیادگان بصره گماشت، و هاشم بن عتبّه و پسرش را همراه او فرماندهی داد و مسعود بن فدکی تمیمی را فرمانده قاریان اهل بصره [قرار داد] و قاریان اهل کوفه نیز زیر فرماندهی ابن بدیل و عمار بن یاسر قرار گرفتند.

پایان بخش سوم از بخشهای ابن طیبوری

و سپاس خدای را و درود و سلام او بر خواجه ما محمد پیامبر و خاندان او باد. پس از این بخش، جزء چهارم بیاید [و اول آن چنین است]:

«نسر، از عمر، عبدالرحمن بن یزید بن جابر، از قاسم غلام یزید بن معاویه که گفت:»...

در بخش پنجم نسخه عبدالوهاب به خط خود وی، چنین دیدم:

«این روایت به تمامی از شیخ ابی الحسین مبارک بن عبدالجبّار، از سید بزرگوار یگانه، قاضی القضاة، ابوالحسن علی بن محمد دامغانی و پسرانش، قاضی

۱- متن از روی شهبه (۳۴۷:۱) چنان که بیشتر در صفحه ۱۹ گذشت «ابی عمیره» و در اصل [... ابی عمیره].

۲- ذهبی در المشته، ۱۵۱ از او یاد کرده گوید: «و فضیل بن خدیج، شیخ ابی محنف لوط، اخباری است» و ابن حجر شرح حال وی را در لسان المیزان آورده است. در اصل [فضل بن خدیج] ولی درستش همان است که در آن مرجع آمده.

ابو عبدالله محمد^۱ و قاضی ابوالحسین احمد، و ابو عبدالله محمد بن قاضی ابی
الفتح بن بیضاوی و سید شریف ابوالفضل، محمد بن علی بن ابی یعلیٰ حسنی،
و ابو منصور محمد بن محمد بن قرمی، از طریق خواندن عبدالوهاب بن مبارک بن
احمد بن حسن انماطی در سال چهارصد و نود و چهار، شنیده شد.»

۱- سمانی در ورقه ۲۱۹ (نسخه خطی) و یاقوت در معجم البلدان شرح حال وی را آورده‌اند.
وی مدتی عهده‌دار منصب قضاوت بغداد بود، به سال ۴۰۰ در دامغان متولد شد و در ۴۹۸
درگذشت.

بخش چهارم

کتاب صفین

(بیکار اصلی و دلاوریها)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزّاز
- روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
- روایت ابی یعلی، احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسین، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

شنود، مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش بیامرزد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ موثق، شیخ الاسلام ابوالبرکت عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را گفت: ابوالحسین مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او گفت: ابویعلی، احمد ابن عبدالواحد بن محمد بن جعفر ما را خیر داد که ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن عقبه گفت: ابومحمد سلیمان بن ربیع بن هشام تهذیبی خیز از گفت که ابوالفضل نصر بن مزاحم گفت: از عمر، که از عبدالرحمن بن یزید بن جابر، از قاسم، مولای یزید بن معاویه نقل کرد شنیدم که گفت:

فرماندهان معاویه معاویه ذوالکلاع را به فرماندهی جناح راست سپاه
خودگماشت و حیب بن مسلمة فهری را بر جناح
چپگماشت و از همان روز که از دمشق روانه (صقین) شد جلوداری سپاه را به
ابی اعور سلمی که فرمانده سواران اهل دمشق بود سپرد، و عمرو بن عاص را
بر تمامی سواره نظام شامگماشت^۱ و مسلم بن عقبه مری را به فرماندهی پیادگان

۱- همچنین است در طبری (۶:۶) ولی در شنهج (۱:۳۴۷) به تحریف آمده است [جلوداری سپاه را به ابی اعور سلمی داد و فرماندهی تمام سواران دمشق با عمرو بن عاص بود که تمام سواره نظام شام را نیز در اختیار داشت].

اهل دمشق منصوب کرد و ضحاک بن قیس را بر تمامی پیاده نظام فرماندهی داد^۱، و مردان شامی تا پای جان با او بیعت کردند، و خویشان را با دستارهایی چون عقاب بهم بستند^۲ و

فدایان

پنج ردیف بند بسته بودند^۳ و چون به میدان در آمدند یازده صف بستند^۴، و عراقیان نیز یازده صف آراستند. اینان روز چهارشنبه، نخستین روز ماه صفر (سال سی و هفتم) به میدان آمدند و به بیکار پرداختند. سرداری کوفیانی که آن روز به میدان آمدند با اشتر، و فرماندهی شامیان با حبیب بن مسلمه بود و سراسر روز را سخت جنگیدند، سپس دست از جنگ کشیدند و در حالی که هر یک از طرفین داد رزم آوری داده بودند به اردوگاه خود باز گشتند. سپس (روز دوم) هاشم بن عتبّه با سواران و پیادگانی که به شماره و سازوبرگ بیشتر از روز پیش بودند به میدان آمد و از شامیان نیز ابو اعمور سلمی به مقابله او آمد و آن روز جنگیدند. سوار بر سوار و پیاده بر پیاده حمله می برد، سپس در حالی از یکدیگر جدا شدند که طرفین به خوبی پایداری کرده بودند. روز سوم، عمار بن یاسر به جنگ آمد و عمرو بن عاص نیز از آن سو به مقابله وی شتافت، و مردم جنگی بسیار سخت کردند و عمار می گفت: «ای اهل اسلام^۵، آیا می خواهید کسی را که با خدا و پیامبرش دشمنی می ورزد و می جنگد و بر مسلمانان ستم رانده و مشرکان را تقویت کرده است بنگرید؟ (کسی را که) چون خداوند اراده کرد از دین خود

۱- متن «علی رجالة الناس کلهم» و در طبری نیز چنین است اما در شنهج [علی سائر الرجاله بعد= بر دیگر پیادگان بعدی]. ۲- متن از روی شنهج و طبری «فعلقوا انفسهم بالعمائم» یعنی عمامه‌های خود را بر سر عقاب قرار دادند و در اصل به تحریف [فعلقوا].

۳- متن از روی شنهج و طبری «مُتعلین» و در اصل [معلّین].

۴- متن «کانوا یخرجون فیصطفون احد عشر صفاً» و در طبری [...] و یصفون عشرة صفوف = و ده صف بستند]. ۵- در شنهج [یا اهل الشام] که شاید برای تشویق شامیان به گسستن از معاویه و برانگیختن ایشان بر ضد او آنان را چنین مخاطب ساخته است، و در طبری [یا اهل العراق] آمده که به این ضبط عمار یاران خود را مخاطب ساخته است.

حمایت کند و رسولش را نصرت دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله ییامد، او هم چنان که هویداست^۱ از روی ترس، نه به خواست قلبی و طیب خاطر خویش اسلام آورد؛ و هنگامی که خداوند جان پاك پیامبرش صلی الله علیه را باز گرفت، به خدا سوگند، ما از دشمنی او نسبت به هر مسلمان و دوستی او با هر مجرم و جنایتکاری نیک آگاه بودیم. (خواهید چنین کسی را بنگرید؟) هلا (بدانید) که او معاویه است، او را لعنت کنید که خدایش لعنت کند، و با او بیجنگید زیرا او از همان کسان است که نور خدا را خاموش می کنند و به دشمنان خدا یاری می دهند».

زیاد بن نضر با سوارانش همراه عمار بود، پس به او فرمان داد که با سواران حمله آرد و او حمله کرد و مردانش پایمردی کردند، و عمار نیز خود با نیروی پیاده نظام حمله کرد و عمرو بن عاصی را از قرارگاه خود براند. آن روز زیاد بن نضر با برادر [مادری]^۲ خود که از بنی عامر بود و معاویه بن عمر عقیلی^۳ نامیده می شد - و مادرشان هند، زنی از بنی زبید بود - به هم آوردی بیرون آمدند و چون به هم رسیدند یکدیگر را شناختند^۴ و درنگ کردند، سپس هر یک از دیگری جدا شدند، آن روز مردم نیز از میدان باز گشتند.

نصر: ابو عبد الرحمن مسعودی (گفت) یونس بن ارقم بن عوف از مردی کهنسال از قبیله بکر بن وائل مرا حدیث کرد که:

داستان پرچم عمرو در صقین با علی بودیم و عمرو بن عاصی تکه پارچه سیاهی چهارگوش را بر سر نیزه بسته بود. برخی می گفتند: این پرچمی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای او بسته، و این سخن همچنان دهان به دهان گذشت تا به علی رسید، پس گفت: آیسایا می دانید

۱- متن «فیما یری» و در طبری [...] نری = می بینیم].

۲- تکمله از طبری است. ۳- طبری [او را عمرو بن معاویه بن منتفق بن عامر بن

عقیل می خواندند]. ۴- در متن «تساءلا» و در اصل [تسایلا]، در شنهج نیست، و در

طبری [تبارفا] آمده است.

ماجرای این پرچم چیست؟ همانا پیامبر خدا این پارچه را به دشمن خدا عمرو بن عاص نمود و فرمود: «کیست که این را با شرطی که متضمن آن است بگیرد؟» عمرو عرض کرد: ای پیامبر خدا، شرطش چیست؟ فرمود: «شرطش این که با آن با مسلمانی نجنگی و کافری را آسوده نگذاری»^۱ پس بدین شرط آن را گرفت، و به خدا سوگند که همان وقت مشرکان را آسوده گذاشت و امروز هم با مسلمانان به جنگ پرداخته است.^۲ سوگند به آنکو دانه را شکافت و انسان را بیافرید که اینان به دلخواه خود اسلام نیاوردند بلکه به پذیرفتن آن مجبور شدند، و در نهان کافر ماندند و چون یاران و همدستانی یافتند به دشمنی خویش با ما باز گشتند^۳، جز اینکه (به ظاهر) نماز را ترک نکرده‌اند.

نص: عبدالعزیز بن پیام مرا از حبیب بن ابی ثابت خیر داد که گفت:

گفتار پیرامون ایمان چون جنگ صفین رخ داد مردی به عمار گفت: ای
 اهل شام ابا یقظان، آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم نفرموده
 است: «با مردم (مشرک) بجنگید تا اسلام آرند، پس
 چون اسلام آوردند خون و مالشان از جانب ما در امان است»؟ گفت: چرا، ولی
 (اینان) اسلام نیاوردند بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر را در دل خود نهان داشتند
 تا یاورانی^۴ بر آن یافتند.

۱- متن «فیها آن لاتقابل به مسلماً، و لاتقرّ به...» و ضمیر عاؤه به «لواء» است و در شنهج در هر دو جا [...] بها... آمده، یعنی «شُقّة» = قطعه پارچه.

۲- متن «قرّ به...» و «قاتل به...» (به ضمیر مذکر) و در شنهج به ضمیر مؤنث [قرّ بها... و قاتل بها...].

۳- متن «فلما وجدوا اعدواناً رجعوا الی عداوتهم مینا» و در شنهج [فلما وجدوا علیه اعدواناً اظهروه] = چون یاورانی بر آن یافتند آشکارش کردند] و بقیه این بند را روایت نکرده است. ۴- متن از روی شنهج «اعدوانا» و در اصل به تجریف [اهوانا].

نصر: عبدالعزیز گفت: حبیب بن ابی ثابت گفت: منذر بن ثوری^۱ مرا حکایت کرد و گفت: محمد بن حنفیه گفت: چون [پیامبر] خدا از فرا دست و فرو دست آن سرزمین (از هر سو) بر سر ایشان درآمد و سراسر سرزمینها را با فوجهای (اسلام) انباشت^۲، آنگاه تسلیم شدند تا وقتی که یاورانی بیابند (وسر بلند کنند).

نصر: از فیلز بن خلیفه^۳، از منذر ثوری: عمار بن یاسر گفت: به خدا، این گروه اسلام نیاوردند بلکه تسلیم شدند و در نهان کفر ورزیدند تا بر آن (کفر) یاورانی بیابند.

نصر، از حکم بن ظهیر، از اسماعیل، از حسن، [و همچنین گفت: حکم] برای ما [از عاصم بن ابی النجود^۴، از زر بن حبیش^۵، از عبدالله بن مسعود] روایت کرد که (این هردو) گفتند:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «هر گاه معاویه حدیثهایی که در باره معاویه رسیده است
ابن ابی سفیان را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند
گردنش را بزنید». حسن (بصری) گفت: (مسلمانان)
چنان (که او فرموده بود) نکردند، و ازین رو رستگار نشدند.

- ۱- منذر بن یعلای ثوری، ابو یعلای کوفی، شرح حال وی در تهذیب التهذیب آمده است. در اصل [منذر العلوی] آمده و شاید [کوفی] باشد. متن مطابق شنهج تصحیح شد.
- ۲- متن «و ملاء الاودية کتاب» و در اصل [و ملؤوا] = پر کردند و اشغال نمودند] و در شنهج [و ملاء الاودية کتاب] = یعنی یوم فتح مکه] آمده است.
- ۳- فیلز (به کسر فاء) بن خلیفه، ابوبکر حناط از موالی بنی مخزوم ← تهذیب التهذیب و المعارف، و مشارق الانوار (۱۶۸:۲) و در اصل به تحریف [قطرب].
- ۴- عاصم بن بیدلة الاسدی، از موالی کوفی بنی اسد و از قاریانی که در قرائت قرآن حجت بود، وی بر عبدالرحمن سلمی، و زر بن حبیش قرائت کرد. معروف به ابی النجود (به فتح نون) بود و مادرش چنان که در قاهوس آمده «هدلة» نام داشت. در سال ۱۲۸ درگذشت ← تهذیب التهذیب و المعارف، ۲۳۱
- ۵- زر بن حبیش بن حباشة، به رموز زبان عربی بیش از هر کس آگاه بود و عبدالله بن مسعود مشکلات این زبان را از او می پرسید. در سال هشتادویک یا هشتادودو یا هشتادوسه در سن صد و بیست سالگی درگذشت ← تهذیب التهذیب و المعارف، ۱۸۸ و الاصابة، ۲۹۶۵

نصر: عمرو بن ثابت، از اسماعیل، از حمن، گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «چون معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می‌راند او را بکشید».

(راوی) گوید: کسی به من گفت که ابو سعید خدری گفت:

ما چنان نکرديم و رستگار نشديم.

نصر: از یحیی بن یملی، از آعمش، از خبثمه که گفت: عبدالله بن عمر^۱ گفت:

همانا معاویه در تابوتی در جایگاه زیرین دوزخ باشد، و اگر فرعون

نگفته بود:

«أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»

من پروردگار والای شمایم^۲».

مرتبۀ هیچکس در دوزخ فرودتر از جایگاه معاویه نمی‌بود.

نصر: از یحیی بن سلمه بن کُهیّل، از پدرش، از سالم بن ابی جعد^۳، از ابی حرب بن ابی الاسود^۴، از مردی شامی، از پدرش که گفت:

همانا من از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم می‌گفت: «بدترین مردم پنج کسند: ابلیس، و آن پسر آدم که برادرش را بکشت، و فرعون ذوالاوتاد، و مردی از بنی اسرائیل که آنان را از دینشان بگرداند، و مردی از این امت که در «باب لُدّ»^۵ بر کُفرش (از مردم) بیعت می‌گیرد».

۱- در اصل به تحریف [عبدالله بن عمرو].

۲- النازعات، ۷۹ (فرعون به سبب این گزافه‌گویی در اسفل السافلین دوزخ جای دارد. - م.)

۳- سالم بن ابی جعد، رافع غطفانی اشجعی، غلام آزاد شده بنی غطفان. اشجع در سال نود و هفت یا نود و هشت، و گویند سال صدم هجرت در گذشت ← تهذیب التهذیب.

۴- ابو حرب بن ابی الاسود الدبلی بصری، راوی موثق، گویند نامش محجن یا عطاء بود. در سال صد و هشت در گذشت. ← تهذیب التهذیب.

۵- باب لُدّ، روستایی نزدیک بیت المقدس در سرزمین فلسطین.

آن مرد (راوی شامی) گفت:

چون دیدم معاویه در باب لُد بیعت گرفت، سخن پیامبر خدا را به یاد آوردم
از این رو به علی پیوستم و همراه او بودم.

نصر، از جعفر احمر، از لیث، از مجاهد، از عبدالله بن عمر که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «معاویه نامسلمان خواهد مرد.»

و از جعفر احمر، از لیث، از محارب بن زیاد، از جابر بن عبدالله که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «معاویه بر آیینی جز دین من خواهد مرد.»

نصر، از عبدالغفار بن قاسم، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت:

(روزی) ابوسفیان و در پی او معاویه در آمدند، پس پیامبر خدا
صلی الله علیه و سلم گفت: «بارالها، آن دنبال آینده و آن دنبال شونده را لعنت فرما.
بارالها آن کج اندامک^۱ را مکافات ده.» ابن براء از پدرش پرسید: «کج اندامک»
کیست؟ گفت: معاویه.

نصر، از قیس بن ربیع و سلیمان بن قَوم^۲ از اعمش، از ابراهیم قیمی، از حارت بن سعید از علی
(علیه السلام) که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را به خواب دیدم و از رنجهها و ناگواریهایی
که از امت او دیده بودم به وی شکایت کردم، گفت: «بنگرا!» در آن حال عمرو بن
عاص و معاویه را دیدم که نگو نسا رشان آویخته اند و سرشان را به سنگ می شکنند.

۱- متن «أَقْبَعَسَ» مصعّر «أَقْعَسَ»، کسی که سرش تقریباً بدون واسطه کردن به سینه ای برجسته
دیوسته و پشتش تهی و کاو باشد. برعکس کوزیشت. - م.

۲- سلیمان بن قَوم بن معاذ، ابو داود بصری نحوی. ابن حجر گوید: «حفظش (در حدیث) بد
بود، شیعی مذهب و از طبقه ششم راویان است» ← تقریب التهذیب. در اصل به تحریف
[ابن قوم].

نصر، عمر: یحیی بن یعلی بن عبدالجبار بن عباس، از عمار دُهنی^۱، از ابی المثنی، از عبدالله بن عمر که گفت: میان تابوت^۲ معاویه و تابوت فرعون جز یک درجه تفاوت نیست. و (فرعون فقط) بدان سبب پایین تر قرار گرفته است که گفت:

«أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»

من پروردگار والای شمایم^۳.

(و بدان دعوی بالایی چنین پایینی سزایش آمد. - م.)

نصر، از ابی عبدالرحمن که گفت: علاء بن یزید قرشی، از جعفر بن محمد (ع) مرا روایت کرد که گفت: زید بن ارقم نزد معاویه آمد و دید عمرو بن عاص در کنار او بر فراز تخت نشسته است. چون چنین دید بیدرنگک بیامد و خود را در میان آن دو جای داد، عمرو بن عاص به او گفت: آیا جایی دیگر برای خود نیافتی که میان من و امیر مؤمنان در آمدی و ما را از یکدیگر جدا کردی؟ زید گفت: پیامبر خدا جنگی می کرد و شما هردو با او بودید، شما را با یکدیگر بدید و به سختی بر شما نگریست. سپس روز بعد و روزی دیگر همچنان شما را باهم بدید و هر بار به تندی در شما نظر می کرد، به روز سوم گفت: «هر گاه معاویه و عمرو بن عاص را دیدید که با یکدیگر جایی گرد آمده اند میانشان جدایی افکنید، چه این دو هرگز برای کاری خیر با یکدیگر گرد نیایند^۴».

نصر، از محمد بن فضیل^۵، از یزید بن ابی زیاد، از سلیمان بن عمرو بن احوص آزدی که گفت: ابوهلال مرا خبر داد که شنید ابوبرزه اسلمی می گوید که:

ایشان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودند و صدای آوازی شنیدند و

۱- ابو معاویه، عمار بن معاویه الدهنی بجللی کوفی؛ راوی صدوقی است شیعی و از طبقه پنجم است. ← تقریب التهذیب. ۲- مراد کالبد است. - م.

۳- المنازعات، ۷۹. ۴- در نسخه چاپ بیروت از اینجا به بعد (پنج روایت دیگر) تا کلمه «او را بکشید» که قریب به دو صفحه است نیامده.

۵- محمد بن فضیل بن غزوان ضبی، غلام آزاد شده بنی ضبی، ابوعبدالرحمن کوفی، راوی ←

در صدد دانستن مصدر آن آواز بر آمدند، مردی برفت و آن را (از نزدیک) بشنید
 - و این واقعه پیش از تحریم شراب بود - آن مرد باز آمد و گفت: این معاویه است
 که با عمرو بن عاص هم آوازی می کند و می گوید:

يزال حواری تلوح عظامه زوی الحرب عنه أن یحس فیقبرا

هنوز استخوانهای حواری سپیدجامه آشکار است و او را از اینکه در فتنه
 جنگ به سختی کشته و به گور سپرده شود باز می دارد.

پس پیامبر خدا دستهایش را بر آورد و گفت: «بارالها آنها را در فتنه به سختی
 گرفتار کن و در دوزخ به بدترین وضعی نگو نثار فرما.»

نصر: از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی^۱، از سالم بن ابی الجعد، از عبدالله بن عمرو گفت:

تابوت^۲ معاویه در دوزخ بر فراز تابوت فرعون است و این (تنها) از آن

روست که فرعون گفت:

«أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»

من پروردگار والای شمایم^۳.

نصر: شریک، از لبت، از طاووس، از عبدالله بن عمر که گفت:

نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم در آمدم و شنیدم می گفت: «از این گدار مردی

بر شما در آید که هنگام مردنش بر آیینی جز آن که سنت من است خواهد مرد.»

→

صدوق شیعی مذهب. در سال صدونودو پنج درگذشت ← تهذیب التهذیب.

۱- ثابت بن ابی صفیة الثمالی، ابوحمزه کوفی. اسم پدرش دینار (یا سعید) بود. (صاحب
 تقریب التهذیب با لحنی دور از تهذیب. - م.) روایتش را ضعیف و خودش را «رافضی»، و از
 طبقه پنجم خوانده است. در خلافت ابی جعفر درگذشت. ← تقریب التهذیب.

۲- مراد از تابوت، اینجا مقام و جایگاه یا کالبد است. - م.

۳- المنازعات، ۷۹؛ مراد از حدیث چنان که پیشتر گذشت این است که معاویه و فرعون هر دو
 در یک مرتبه دوزخ که درك اسفل است قرار دارند فقط کالبد فرعون به سبب ادعای غرور آمیزش
 که به گزافه خود را «خدای والا» خوانده اندکی فرودتر از کالبد معاویه است. - م.

این سخن بر من دشوار آمد، چه پدرم را (در خانه) وا نهاده بودم که جامه خود را بپوشد و بیاید^۱ در این هنگام معاویه سر از گدار بر آورد.

نصر، از بلید^۲ بن سلیمان، اعمش از علی بن اقرم^۳ مرا روایت کرد که گفت:

گروهی به نمایندگی نزد معاویه رفته بودیم و کار خود را انجام دادیم و سپس با خود گفتیم: کاش به مردی بر می خوردیم که پیامبر خدا را دیده و فیض صحبتش را درک کرده باشد. پس عبدالله بن عمر نزد ما آمد، بسه او گفتیم ای همصحبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از آنچه (از پیامبر) دیده و شنیده‌ای ما را حدیث گوی. گفت: این - یعنی معاویه - برایم پیام فرستاد و گفت: اگر به من گزارش دهند که تو حدیث می‌گویی بیگمان گردنت را بزนม. من به پای خود نزد او رفتم و سپس گفتم: آیا خوش داری تیزترین تیغی را که در سپاهت داری^۴ برگردن من نهی؟ گفت: به خدا من سر آن نداشتم که با تو بکنم یا تو را بکشم. (باری به هر حال) به خدا سوگند که هیچ چیز مانع آن نیست که من آنچه را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او (معاویه) شنیده‌ام به شما باز گویم. دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم کسی به دنبالش فرستاد و او را که - به نویسندگی

۱ - یعنی چون قرار بود پدرم عمر بن خطاب جامه خود را بپوشد و به دنبال من به حضور پیامبر (ص) بیاید مردم انتظار داشتم که پدرم از راه برسد و تکران بودم او مشمول این بیان پیامبر خدا (ص) باشد، ولی خوشبختانه پیش از او معاویه سر از گدار در آورد و همو مصداق گفته پیامبر بود. - م. ۲ - نامش با تالی دو نقطه است، تلید بن سلیمان محاربی، ابوسلیمان، یا ابوادریس کوفی اعرج، رافضی و روایتش ضعیف است. صالح جزره گوید: او را بلید، (با باء يك نقطه) می‌نامیدند. سال صدونود در گذشت. ← تقریب التهذیب. چون نام وی در اصل «بلید» آمده در متن نیز به همان صورت ثبت کردیم.

۳ - علی بن اقرم بن عمرو همدانی و ادعی، کوفی و موثق است ← تقریب التهذیب.

۴ - متن به تصحیح قیاسی «فی جندک» و در اصل به تحریف [فی جسدک = در پیکرت] مراد اینکه که آیا می‌خواهی به خاطر روایت حدیث و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله مرا گردن زنی؟. - م.

در محضر پیامبر مفتخر بود - به حضور خواند. فرستاده باز آمد و گفت: او غذا می خورد. (پیامبر) گفت: خدا هیچگاه سیرش نکند، آیا هرگز او را سیر می بینید؟ (عبدالله بن عمر افزود و) گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روزی از گذاری بر آمد ابوسفیان را دید که سوار است و معاویه و برادرش یکی جلودار است و آن دیگری در پی او روان. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بدیشان نگرست گفت: «بارالها، آن جلودار و دنباله رو و سوار را لعنت فرما». ما به وی گفتیم: آیا تو خود از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم چنین شنیدی؟ گفت: آری، و اگر خلاف گویم گوشهایم کر و چشمانم کور باد.

نصر، از عبدالعزیز بن خطاب، از صالح بن ابی آسود، از اسماعیل، از حسن که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «هرگاه معاویه را دیدید که بر فراز منبر من خطبه می خواند او را بکشید!».

نصر، دیگر بار بر سر حدیث عمرو بن شمر (پیرامون جنگ صفین) باز آمد که گفت:

چون دیگر روز فرا رسید محمد بن علی بن ابی طالب از سوی و عبیدالله عمر بن خطاب از دیگر سوی با دو گروه انبوه به جنگ یکدیگر آمدند و دو گروه نبردی سخت بسان سخت ترین و پرتکاپو ترین نبردها در پیوستند. آنگاه عبیدالله بن عمر به محمد بن حنفیه^۲ پیام فرستاد: خود به نزد من بیا تا تن بتن با تو هموردی کنم.

نبرد ابن حنفیه
و ابن عمر

۱- این حدیث پیشتر در ص ۲۹۴ به دو عبارت طی سلسله ای دیگر، منتهی به حسن بصری نیز آمده است...م.
۲- وی محمد بن علی بن ابی طالب، برادر (امام) حسن و (امام) حسین پسران علی (علیهم السلام) است. جز اینکه مادر آن دو (امام) فاطمه زهرا (علیها السلام)، و مادر این يك خولة الحنفیة، دختر جعفر بود و برای تمیز از ایشان (که ذریه رسول اکرم بودند) وی را به مادرش نسبت داده محمد بن «حنفیه» خوانده اند. ابن حنفیه یکی از قهرمانان دلاور صدر اسلام و مردی پارسا بود و دانشی بیکران داشت، به سال هشتاد و یکم درگذشت ← و فیات الاعیان (۴۴۹:۱) و طبقات، ابن سعد (۶۶:۵).

(محمد بن حنفیه در پاسخ پیام) به او گفت: بسیار نیک است. سپس پیاده به سوی او روان شد، در این میان علی صحنه را بدید و گفت: این دو همآورد، کیستند؟ به وی گفتند: ابن حنفیه و ابن عمر هستند. علی مرکب خود را به تاخت در آورد و محمد را فرا خواند و به او فرمود: مرکب مرا نگهدار. و وی مرکب را برایش نگهداشت، سپس (علی) خود به سوی او (ابن عمر) رفت و گفت: من بسا تو همآوردی می‌کنم، بیا با من بگرد. گفت: من سر همآوردی با تو ندارم.

راوی گفت:

پس ابن عمر از میدان بازگشت و ابن حنفیه به پدر خود می‌گفت: مرا از همآوردی با او باز داشتی، اگر با او همآورد می‌شدم امیدوار بودم که او را بکشم. گفت: پسر، اگر من با او بر می‌آمدم بیگمان وی را می‌کشتم، ولی اگر تو با او بر می‌آمدی (فقط) امید داشتی که او را بکشی، و من ایمن نبودم که او تو را نکشد. سپس (ابن حنفیه) گفت: پدرجان آیا تو خود به همآوردی بسا این تبه‌کار فرومایه و دشمن خدا حاضر شدی؟ به خدا سوگند اگر پدرش تو را به همآوردی می‌خواند من (تن دادن تو را به همآوردی بسا او) از تو شایسته نمی‌دانستم. پس گفت: پسر، [پدرش را یاد مکن] و جز نیکی در باره او مگوی. خدا پدرش را بیامرزد.

سپس مردان جنگی از یکدیگر جدا شدند و به لشکر گاههای خود باز گشتند.

نبرد عبدالله بن عباس	چون روز پنجم فرا رسید عبدالله بن عباس و ولید بن
و ولید بن عقبه ^۲	عقبه از دو جانب به میدان آمدند و نبردی سخت
	کردند، (نخست) ابن عباس به ولید بن عقبه نزدیک

۱- متن «لَاتَقُلْ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا» و در شنهج (۱: ۴۸۵) [...] لِأَبِيهِ إِلَّا خَيْرًا[.]

۲- ظاهراً با توجه به عبارات متن، مراد نبردهای جداگانهٔ هر یک از این دو تن با دیگر رزمندگان است نه همآوردی آن دو با یکدیگر. - م.

شد، ولید به دشنامگویی به خاندان عبدالمطلب^۱ پرداخته بود و می گفت: ای ابن عباس شما قطع رحم کردید و خویشاوندی را نادیده گرفتید و پیشوای خود را کشتید، رفتار خداوند را با خود چگونه دیدید؟ آنچه خواستید به شما نداده‌اند و بدانچه آرزو داشتید نیز دست نیافته‌اید، ان شاء الله خداوند شما را هلاک می کند^۲ و ما را بر شما پیروزی می دهد. ابن عباس به او پیام داد: به هماوردی من بیا. ولی او خودداری کرد، و ابن عباس آن روز سخت جنگید. سپس نیمروز بی آنکه هیچیک از جنگاوران غالب شده باشند از یکدیگر جدا شدند. و آن روز یکشنبه بود^۳.

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابویحیی از زُهری نقل کرد:

پیوستن شمر (بن ابرهه) آن روز شمر بن ابرهه بن صباح حَمِیری با گروهی از
به علی قساریان اهل شام بیرون آمد و به علی علیه السلام
پیوست، و این امر مایهٔ تضعیف قوای معاویه و عمرو
ابن عاص شد، عمرو گفت: ای معاویه، تو می خواهی مردم شام را با مردی هموارد
کنی که به محمد صلی الله علیه و سلم بسیار نزدیک است و خویشاوندی استوار با
او دارد و در اسلام دارای چنان سابقه و تقدیمی است که هیچکس مقدم بر او نیست
و در غزوات به محمد صلی الله علیه و آله چنان کمکهایی کرده است که هیچیک از
دیگر اصحاب نکرده‌اند، و اینک او با شماری از اصحاب محمد صلی الله علیه و

۱- متن «اخذ یسبُ بنی عبدالمطلب» و در شنهج [فاکثر من سب بنی عبدالمطلب = در دشنامگویی به خاندان عبدالمطلب زیاده روی کرد...].

۲- متن «و الله ان شاء الله - مُهلِكُکم و ناصِرنا علیکم» و در شنهج [و الله ان شاء أمهکم و ناصرعلیکم = و خداوند اگر بخواهد شما را واگذارد و ما را بر شما پیروز کند] آنچه در اصل آمده مطابق با طبری (۷:۶) است. ۳- در اصل، بعد از این کلمه عبارتی ناقص آمده که در شنهج نیست: [و خرج شمر بن ابرهه بن صباح الحمیری فلاحق بعلی فی ناس من قراء اهل الشام، فلما رأى ذلك معاوية و عمرو و ما خرج إلی علی من قبائل اهل الشام و اشرافهم] که ظاهراً تکراری ناتمام از عبارات چند سطر بعد تا کلمه «شریفان» است. - م.

سواران و قاریان و شریفان و پیشینه‌داران آنها در اسلام به بسیج آمده، و هراسی در دلها افکنده‌اند. پس هرچه زودتر با مردم شام به آورد گاههای خشن و ناهموار و تنگناهای اندک مقدار فرود آی^۱ و ایشان را به کوشایی و ادار، و پیش از آن که تن آسان شوند و از درنگت بسیار خسته و دلسرد گردند و آثار شکست و ناکامی (ضعف روحیه رزمی) در میانشان پیدا شود از در برانگیختن حس آزمندی ایشان در آی و آنان را به طمع انداز، و هرچه را از یاد می‌بری این حقیقت را از یاد مبر که تو بیگمان بر باطلی.

چون عمرو به معاویه چنین گفت معاویه در صدد ایراد خطبه معاویه در حضور سپاهیان شام برآمد و دستور داد منبری نهادند و سپس سپاهیان شام را فرا خواند. چون گرد آمدند خدا را سپاس و ستایش کرد و آنگاه گفت:

ای مردم، جانها و کاسه سرهای خود را به ما عاریه دهید. احساس شکست و خواری به دل راه ندهید^۲ که امروز روز فداکاری و روز ابراز حقیقت و پایداری است، پس به راستی شما بر حقیقت و برهان و حجّت به دست دارید^۳، و به راستی با کسی پیکار می‌کنید که بیعت خود را گسیخت و آن خون حرام را بریخت^۴ و او را در آسمان عذرپذیری نباشد.

۱- متن «مخاشن الوعر، و مضایق الغیض» و در شنهج (۴۸۱:۱) [مخاشن الاوعار و مضایق الغیاض]؛ مراد از تنگناهای اندک مقدار ظاهراً گذارهای تنگ است که سنگرهای طبیعی محسوب می‌شدند. - ۲- متن «لاتفشلوا و لاتخاذلوا» و در شنهج [لاتقتلوا و لاتتجادلوا] = با یکدیگر نجهنگید و باهم ستیزه نکنید].
 ۳- متن از روی شنهج «و بایدیکم حجة» و در اصل [و لکم حجة].
 ۴- مرادش علی علیه السلام است که به گفته وی بیعت خود را با عثمان گسیخته و به زعم او خون وی را ریخته. - ۴.

خطبه عمرو سپس عمرو بن عاص بر دو پله منبر برآمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت^۱:
ای مردم، شایستگان گام مردی فرا نهادند و زیان دیدگان وا پس ماندند، ساعتی کاسه سرهایتان را به عاریت دهید، اینک حق به نقطه عطف خود رسیده و حدیث ستمکار و ستمدیده در میان است^۲.

نصر: عمر بن سعد، از ابی‌یحیی، از محمد بن طلحه، از ابی‌سنان اسلمی که گفت:

چون علی از خطبه معاویه و عمرو آگاه شد و خبر یافت که آن دو چگونه مردم را بر ضد او تحریک کرده‌اند مردم را بخواند، و گرد آمدند.

راوی گوید:

گویا هم‌اکنون علی را می‌بینم که بر کمان خویش تکیه داده و اصحاب پیامبر خدا صلی‌الله علیه که در سپاه او بودند اطرافش را گرفته‌اند. و [گویی] او می‌خواست مردم بدانند که اصحاب پیامبر خدا در پیرامون او بسیارند^۳.

پس خدا را ستایش کرد و گفت:

خطبه علی پیرامون تحریکی که معاویه و عمرو کرده بودند
ای مردم، سختم را بشنوید و گفته‌ام را به دل سپارید، که گردنکشی از زور گویی است، و خودپسندی و غرور از تکبر است، و به راستی شیطان دشمنی است
هماره حاضر و آماده که باطل را به شما وعده می‌دهد. هان، به راستی که مسلمان برادر مسلمان است، پس به یکدیگر به دادن نام زشت توهین روا مدارید و احساس

۱- از آغاز این جمله تا بدینجا در شنهج نیامده و ابن ابی‌الحدید گفته عمرو را دنباله خطبه معاویه قرار داده، ولی در واقع چنان که از عبارت بعدی پیداست دو خطبه جداگانه است.
← البیان و التبیان (۲: ۲۸۵). ۲- مرادش از ستمکار و ستمدیده اشاره به آیه ۳۳ سوره اسراء است که می‌فرماید: مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا. - م.
۳- متن «متوافرون علیه» و در شنهج [متوافرون معه] = به انبوه همراه اویند].

خواری نکنید، شاهراههای دین یکی است و جاذبه‌هایش همه به مقصد می‌رساند. هر که آنها را در پیش گیرد به (جمع نیکان و صالحان) پیوندد و هر که آن را وانهد از دین برگردد و هر که از آنها جدا شود نابود گردد. مسلمان، چون امانتیش سپارند (در آن) خیانت نوزد و چون وعده‌ای دهد خلاف نکند و چون سخنی گوید دروغزن نباشد. ما خاندان رحمتیم و سخن ما، راست و کردارمان به اعتدال و با هدفی درست^۱ باشد، خاتم پیامبران از ماست و رهبران اسلام در میان ما و قاریان درست‌خوان قرآن از مایند^۲. شما را به خدا و پیامبرش فرا می‌خوانیم، و به جهاد با دشمن او و سخت‌کوشی در کار او و کسب خرسندی او و برپاداشتن نماز و پرداختن زکوة و حجّ خانه‌وی و روزه ماه رمضان و پرداختن حقوق و غنایم به شایستگان آن^۳ دعوت می‌کنیم.

هلا، از شگفت‌ترین شگفتیها این که معاویه پسر ابی سفیان، و عمرو پسر عاص سهمی اینک به ادعای خود به تشویق مردم به دینخواهی پرداخته‌اند. شما به یقین دانسته‌اید که من هرگز با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم مخالفت نوززیده‌ام و هرگز از فرمان او سر نتافته‌ام، بدان جایها که از هیبتش قهرمانان دلاور درمی‌ماندند و از مخالفتش لرزه به اندامها می‌افتاد، با جان خود از او نگهبانی کردم، یاوری و کمکی^۴ که خداوند مرا به ادای آن گرامی فرمود؛ پس سپاس ویژه مراوراست. چون جان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پرواز درآمد، سر مبارکش در دامن من بود و من به تنهایی به دست خود پیکر مطهرش را غسل دادم. و فرشتگان مقرب، همراه من پیکرش را از این پهلو به آن پهلو می‌گرداندند. به خدا سوگند هرگز هیچ امتی پس از پیامبر خود دچار اختلاف و پریشانی نشده‌اند جز آنکه در

۱- متن «و من فإلنا القصد» و در شنهج [و فعلنا الفضل = و کار ما فضیلت است].

۲- متن «و منّا قراء الكتاب» و در شنهج [و فینا حملة الكتاب = و حاملان واقعی و دانایان راستین دانش قرآن در میان ما هستند].

۳- متن «... لاهله...» و در شنهج [... علی

اهله = بر اهلس]. ۴- متن «... نجدة...» و در شنهج [بنجدة = به کمکی].

میانۀ آنها اهل باطل بر [طرفداران] حق چیره آمده‌اند، مگر آن که خدا (چیزی دیگر) خواهد.

(راوی) گفت: ابوسنان اسلمی^۱ گفت:

پیامد گویی عمار شنیدم (به دنبال خطبۀ امیر مؤمنان) عمار بن یاسر می‌گوید: اما امیر مؤمنان اینک شما را نیک آگاه کرد که کار ائمت [نه از آغاز] با اختلاف به سامان رسیده [و نه در پایان به سامان خواهد رسید]^۲. سپس مردم پراکنده شدند و در پیکار با دشمن به خوبی دل آگاه شده بودند، [پس به ترتیب کار پرداختند و آماده شدند].

نصر: عمرو بن شعراء^۳، از مالک بن اعین، از زید بن وهب:

شبانگاه آن روز علی گفت: «تا کی به جملگی (به جنگ خطبۀ علی گسترده‌ای) با آن قوم برنخیزیم؟»

راوی گوید:

شامگاه سه‌شنبه، شب چهارشنبه، پس از نماز پسین (علی) در میان مردم بایستاد و گفت:

سپاس خدایی را که آنچه را او شکسته خواهد کس استوار نکند و آنچه را او استوار داشته کس نتواند شکست. و اگر می‌خواست، هر گز دو تن از این ائمت یا از تمامی آفریدگان با یکدیگر اختلافی نمی‌یافتند و ائمت در هیچ امری از او امر او با یکدیگر ستیزه نمی‌کردند و هیچ فضیلت دیده‌ای منکر فضل و رجحان

۱- متن طبق آنچه در صفحه ۳۰۳ آمده از روی شنهج (۴۸۱:۱) به «اسلمی» تصحیح شد، و در اصل [الاسدی] آمده. ۲- ظاهراً اشاره عمار به پاره‌ای گفتگوها و زمزمه‌های مخالف است که از همان آغاز در سپاه عراق بروز کرده بود و مخصوصاً رقابت‌های قبیله‌ای و بعضی خودنماییها و اختلاف میان اشعث کندی با اشتر نخعی که سبب تفرقه در بین سپاهیان امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌شد. ۳- شنهج [عمر بن سعد]. ۴- در متن همه‌جا زید است بجز این مورد که یزید آمده، تصحیح قیاسی است. م.

هیچ فضیلت یافته‌ای نمی‌شد. (دست) تقدیر، ما و آن قوم را بدینجا کشانید (و روبروی هم قرار داد) و با هم در پیچاند^۱ و ما در معرض دید و شنود پروردگار خود هستیم^۲، اگر می‌خواست در کار انتقام‌گیری شتاب می‌کرد و از جانب او تغییری پدید می‌آمد^۳ تا ستمگر، دروغزن و رسوا گردد، و سرنوشت حق^۴ آشکارا معلوم شود؛ ولی او دنیا را کارگاه کردار، و آخرت را سرای پاداش و قرار ساخته.

﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ﴾

تا آنان که بدی کردند به کردارشان جزا ببینند و آنان که نیکی نمودند بدان نیکی پاداش یابند^۵.

هلا، به راستی، به خواست خدا، فردا با دشمن رویاروی می‌شوید. پس امشب نماز بسیار گزارید و به تلاوت قرآن بیفزایید و از خداوند صبر و پیروزی خواهید و به کوشایی و دقت با آنان روبرو شوید و پاکدل و رستگار باشید. سپس برفت و مردم به سوی سلاحهای خود، از شمشیر و تیر و نیزه، شتافتند و آنها را درست می‌کردند. در این میان کعب بن جُعیل تغلبی بر ایشان بگذشت و می‌گفت:

اصبحت الأمة في امرٍ عَجَبٍ و المَلِكُ مجموعٌ غداً لِمَن غَلَبَ...

امت دستخوش کاری بس شگفت شده، و فردا حکومت به تمامی از آن کسی باشد که غالب شود.

سخنی راستین گفتم که در آن دروغ را راه نیست چه فردا برجستگان عرب هلاک می‌شوند.

۱- متن از روی شنهج «لَفَت» و در اصل [الْفَت] و در طبری (۸:۶) [قَلَفَتْ].

۲- یعنی خداوند کردار ما را می‌بیند و گفتار ما را می‌شنود که سمیع و بصیر است. - م.

۳- اشاره به فرموده‌ی خدای تعالی «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» [رعد، ۱۱]؛ در اصل، و متن «لَكَانَ مِنْهُ التَّنْفِيرُ» که مطابق است با آنچه در طبری آمده، و در شنهج [... مِنْهُ

النَّصْرُ = پیروزی از جانب او...]. ۴- در شنهج [المُحِيقُ = حقدار].

۵- النجم، ۳۱

فردا پروردگاران را خواهیم دید و حساب پس می‌دهیم، پروردگارا ما را توبیخ مکن و خشمت را بر ما فرو نبار. ای آن که تمام همگنان و توانمندان را برافکنی و فردا توده‌ای خاکستر شوند، از پس آن زیبایی و طراوت زندگی و نژاد والایی که داشتند.

چون شب شد علی بیرون آمد و تمام شب به آماده بستن پرچمها و تعیین فرماندهان ساختن مردم پرداخت تا صبح شد، وی پرچمها را بست و سپاهیان را فوج بندی کرد و فرماندهان را یکایک تعیین فرمود. آنگاه منادیی فرستاد تا ندا در دهد: ای اهل شام، صبحگاهان به پیکار آید. پس شامیان در لشکرگاه خود به هم بر آمدند و ولوله کردند و گرد معاویه جمع شدند، او نیز سواران خود را آماده کرد و پرچمها را بیست و فوج بندی کرد و فرماندهان را تعیین نمود. معاویه پس از آن ندا داد: سپاه جلوداران کجایند؟ حمصیان با پرچمهای خود^۳ به فرماندهی ذوالکلاع حمیری^۴ بیرون آمدند. آنگاه ندا داده شد: اهل اردن کجایند؟ ایشان نیز با پرچمها (و فوجهای) خود به فرماندهی [ابو عور]، سفیان بن عمر سلمی بیرون آمدند. سپس ندا داده شد: سپاه (ویژه) فرمانده کسل کجایند؟ پس اهل دمشق با پرچمهای خود که قلب سپاه را تشکیل

۱- متن از روی شنهج (۴۸۲:۱) «لاتصب» و در اصل [لاتعب].

۲- متن از روی شنهج (۴۸۱:۱) «فَصَّحَّ» و در اصل به تحریف [قَصَّبَح].

۳- رایات - جمع رایت، به معنی پرچم است و مراد تشکیل واحدهایی از سپاه به زیر پرچمی ویژه همان واحد است. در آن ایام هر عسکر مرکب از چندین رایت و هر رایت مرکب از چند لواء و هر لواء مرکب از چند کتیبه = هنگ یا فوج بوده است که شاید به تعبیر امروز نظامی به ترتیب، معادل سپاه و لشکر و تیپ و هنگ - شامل گردان و گروهان و دسته، بوده است. اندازه ظاهری و طول و عرض رایت یسا پرچم بزرگتر از لواء = علم، یا درفش بوده و تعداد افراد زیر یک پرچم نیز بیش از افراد زیر یک درفش بوده است. - م.

۴- در اصل به خطا [ابو عور سلمی] آمده ولی ابو عور سلمی همان سفیان بن عمر سلمی است که شرحش در عبارت بعدی متن آمده است. فرماندهی حمصیان چنان که در صفحه ۲۸۳ گذشت با ذوالکلاع حمیری بوده است.

می‌دادند به سرداری ضحاک بن قیس فهری آمدند و گردا گرد معاویه را گرفتند. ابوعور و عمرو بن عاص با تمام لشکریان خود رهسپار خط مقدم جبهه شدند تا نزدیک اردوی عراقیان ایستادند. عمرو نظری به صفوف سپاه افکند و آنها را ارزیابی کرد و انبوه ایشان وی را بسیار امیدوار ساخت، چه شمار شامیان دو برابر عراقیان بود.

توصیة عمرو به معاویه سپس عمرو بن عاص نزد معاویه باز گشت و گفت: اینک تو عهد و پیمانی را که در میانة ماست نیک می‌دانی و از آن به خوبی آگاهی، این کار را به من واگذار و به ابی‌اعور بفرمای [که من و این لشکر را به حال خود گذارد (و در فرماندهی من مداخله‌ای نکند). پس معاویه به ابی‌اعور] دستوری فرستاد که ابو عبدالله نظری صائب و تجربه‌ای در این امر دارد که من و تو چنان تجربه‌ای نداریم، من تو را به جلوداری سواره نظام گماشته‌ام، تو پیش بتاز تا با سوارانت برفلان تپه قرارگیری، و همانجا بمان [و او را با دیگر کسان به حال خود بگذار. پس ابوعور رهسپار شد]، آنگاه عمرو بن عاص برابر لشکر آمد و هردو پسر خود را به نام بخواند و گفت: ای عبدالله بن عمرو! گفت: آری. و گفت: ای محمد بن عمرو! گفت: آری. گفت: شما هردو، زره‌پوشان را پیش آرید و سپاهیان بی زره را پس از آنها قرار دهید و صفی منتسم به دو دسته بیارایید؛ زیرا دشمنان ما با نشه و طرحی (بلند پروازانه) آمده‌اند که سر به افلاک می‌زند. پس آن دو با پرچمهای خود رفتند و سان دیدند و صفوف را منظم کردند و عمرو خود در میان آنان می‌گشت تا صفها درست شد و پس از تصحیح، صفی از نو آراسته شد. سپس (بنی) قیس و (بنی) کلب و (بنی) کنانه را به عنوان نیروی سوار قرار داد و از دیگر مردم نیروی پیاده را سامان داد و خود بر منبری که جایگاه فرماندهی (ستاد) او بود قرار گرفت و یمانیان

پیرامونش را گرفتند و گفت: هیچ کس به این جایگاه نزدیک نشود و هر کس را نزدیک آمد، هر که باشد، بکشید.

نمر: از عمر، از حارث بن حصیر و جز او، گفت:

چون شامیان و عراقیان در برابر یکدیگر ایستادند و
برابر نهادن فوجها
جایگاه خود را برای پیکار معین کردند، معاویه گفت:
اینان که در جناح چپ، یعنی جناح چپ عراق، قرار دارند کیستند؟ گفتند: (بنی) ربیعہ هستند. ولی از (بنی) ربیعہ کسی در میان شامیان نبود. پس جمیران را آورد و آنان را از طریق قرعه کشی میان ایشان و (بنی) عک برگزید و در برابر (بنی) ربیعہ قرار داد. ذوالکلاع گفت: «تیر قرعه‌ای که چنین ناهنجار درآمد ارزانی اسافل تو!» گویی بر او گران آمده بود که جمیر در برابر ربیعہ قرار گیرد، این سخن به گوش خندف حنفی^۲ رسید و سوگند به خدا خورد که اگر او را ببیند بیگمان یا وی را بکشد یا خود کشته شود. پس جمیران آمدند و در برابر ربیعہ قرار گرفتند، و سکون و سکاسک را در برابر کِنْدَه که اشعث فرمانده ایشان بود قرار داد، و در برابر همدانیان اهل عراق، آزد و بجیله را گماشت، و در برابر مذحج عراق، عک را گماشت.

رجزخوانی شامی و پس یکی از رجزخوانان شامی این رجز را گفت:
عمر و بن عاص
ویرل لأم مذحج من عک
و ائهم قائمة تبکی...

وای بر حال مادر مذحج از گزند عک که مادرشان بر مرگشان بایستد و زار بگرید.

۱- متن «یاستک من سهم لم تبغ الیتراب، مثلی رکیک است و آن را وقتی گویند که تیر قرعه کشی برخلاف انتظار و مراد بر آید. ۲- در شنهج (۴۸۲:۱) [جحد الحنفی] وی که از بنی ربیعہ بود گفته ذی الکلاع را توهینی به قبیله خود تلقی کرد. - م.

شمشیر را جانانه بر ایشان فرود می‌آوریم، زیرا مردانی به دلاوری مسا مردان
عکّ نباشند.

وی در برابر تیمّ^۱ اهل عراق، هوازن و غطفان و سلیم را قرار داد، و پیادگان
عکّ که با دستار پای خود را به هم بسته بودند سنگی کلان در میان خود نهادند و
گفتند: تا این سنگ نگریزد ما نیز نگریزیم (قبیله عکّ که حرف جیم را با صدای
کاف تلفظ می‌کنند - سنگ را که به عربی - حجر است حکر می‌گفتند). در قلب
سپاه نیز پنج صف ترتیب داد و عراقیان نیز چنین^۲ کردند.

راوی گفت:

سپس عمرو بن عاص گفت:

يا أَيُّهَا الْجُنْدُ الصَّلِيبُ الْإِيمَانُ قَوْمُوا قِيَامًا وَاسْتَعِينُوا الرَّحْمَنُ...

ای رزمجویان استوار ایمان مردانه پیاخیزید و از خدای رحمان کمک خواهید.
خبری بس ناگوار به من رسید و مرا اندوهگین^۳ کرد که همانا علی پسر عقیل را
کشته است.

شیخ ما را چنان که بود به ما بازگردانید.

[عراقیان] به او پاسخ دادند [و گفتند]^۴:

أَبْتُ سَيُوفُ مَذْحِجٍ وَ هَمْدَانُ بَأْنُ نَرْدِ نَعْلًا كَمَا كَانُ...

از شمشیرهای مذحج و همدان بر نیاید که ریش دراز^۵ را چنان که بود باز
گردانیم،

و همچون آفرینش خدای رحمان او را باز آفرینیم، [آن واقعه قضایی بود که

۱- در اصل [تیمم]. ۲- در اصل [کاک] = به نشانه اختصاری «كذلك» [و در شنهج [مثل

ذلك = همانند آن]. ۳- متن «فأشجان - یعنی: فأشجانی» و در شنهج [... ذوالوان =

خبرهایی گوناگون بود]. ۴- افزودگیهای میان قلاب از روی نسخه شنهج (۱: ۴۸۲) است.

۵- نَعْل نام مردی مصری بود که ریشی به غایت دراز و به کودنی شهرت داشت، چون پاره‌ای
کسان خواستند عثمان را نکوهش کنند وی را بدان مرد مصری تشبیه کردند و به کنایه او را
نعثل خواندند.

بروت و این وضع امری است که تحقق یافته^۱].

مردی از شامیان بانگت بر آورد^۲:

رُدّوا علينا شيخنا ثمَّ يَجَلُّ^۳ أولا، تكونوا جزراً^۴ من الأسل...
 شیخ ما را به ما برگردانید، و همین! و گرنه، به ضرب نیزه گوشستان تکه تکه شود^۴.

آنگاه یکی از عراقیان گفت:

كيف نردّ نَعْمَلًا وَ قَدْ قَحَلَّ^۵ نحن ضربنا رأسه حتّى انجفل...
 چگونه ریش دراز را برگردانیم که بمرد و پوستش بخشکید، ما چندان بر سرش
 کوفتیم که از پا درآمد،
 زیرا مانند طاغوتان زمانِ باستان حکم می‌راند و در حکمرانی^۵ و در کار خویش
 ستم می‌کرد.
 خداوند او را با بهترین جانشینی تعویض کرد که به پیکار پایدارتر و به دلوری
 و قهرمانی چیره‌تر^۶ از هر کسی است.

و ابراهیم بن اوس بن عبیده، از مردم شام چنین گفت:

لله دُرُّ كَتَائِبٍ جِءَاءَ تَكْمِ^۷ تبکی فوارسها علی عثمان...
 خدا خیر دهد، افواجی به مقابله شما در آمدند که شهسوارانشان بر حال عثمان
 می‌گریند،
 هفتاد هزار رزمنده‌ای که در میانشان يك پیمان شکن نیست و تمامی آیات و

۱- متن «ذلك شأن قدمضى و ذاشأن» به تعبیر رودکی؛

«رفت آن که رفت و آمد آن که آمد بود آنچه بود خیره چه غم داری». - م.

۲- در شنهج [سپس عمرو بن عاص دیگر بار بانگ برداشت:]. ۳- در شنهج به تحریف

[حرزاً]. ۴- چنان که در اللسان (۷۵:۱۴) آمده پیش از این بیت، بیتی دیگر است.

نحن بنى ضبة ارباب الجمل الموت احلى عندنا من العسل

ما بنى ضبة، خداوند بختیانییم که مرگ در نظر ما شیرینتر از عسل است.

۵- متن «و جار فى الحكم...» و در اصل [...] لَمَّا حَكَمَ]. این بیت و بیت پیش از آن در شنهج

نیامده است. ۶- متن «أُنْكِي لِلْبَطْلِ» اسم تفضیل از «نكابة» به معنی هزیمت دادن و

غلبه، در أصل [ألظى] آمده که وجهی ندارد مگر آن که مقلوب از «ألظ» باشد که سماعی است.

سوره‌های قرآن را تلاوت می‌کنند،
 (قصاص) و حق الهی را می‌خواهند و از آن در نمی‌گذرند، در صورتی که تاخت
 و تاز شما برای حکومت و سلطنت است.
 پس بر تاختن خود دلیلی روشن بیاورید و گرنه شما را همین بس که تجاوز کنید،
 و دستاویزی بیاورید که قصاص خون خلیفه راستین و امین خدا را نادیده انگارد.

(همان راوی) گفت:

علی تمام شب را به آماده سازی کسان گذراند و چون
 آماده سازی مردم
 صبح در آمد با مردم به پیشروی پرداخت و معاویه نیز
 با اهل شام به میدان آمد. علی به پرسش نام قبایل شام پرداخت و می‌گفت: این
 کدام قبیله و آن يك کدام است؟ و نام قبایل را به وی می‌گفتند، چون آنها را
 بشناخت و جایگاه هر يك را (در میدان) بدانست به (بنی) اَزْد گفت: ای اَزْد، در
 جبهه من اَزْدِ شام را کفایت کنید (و برابر آنها باشید) و به (بنی) خَنْعَم گفت: خَنْعَم
 شام را کفایت کنید. و به هر يك از قبایل عراقی فرمود که با قبیله همتای خود از اهل
 شام روبرویی کند، مگر قبیله‌ای که از افراد آن کسی در میان اهل شام یافت
 نمی‌شد، چون (قبیله) بُجَیْلَه که جز چند تنی از افراد آن در میان شامیان نبودند که
 ایشان را مأمور مقابله با (قبیله) لَحْم^۲ فرمود.

پیکار چهارشنبه سپس روز چهارشنبه همه به جنبش درآمدند و تمام
 روز پیکاری سخت کردند و شامگاه بی آنکه هیچ کدام

۱- متن «إِلَّا قَبِيلَةَ لَيْسِ مِنْهُمْ بِالشَّامِ أَحَدٌ» و در شنهج (۲۸۳:۱) [إِلَّا قَبِيلَةَ لَيْسِ مِنْهُمْ بِالْعِرَاقِ إِلَّا قَلِيلٌ = مگر قبیله‌ای که از افراد ایشان جز اندکی در عراق نبودند] اما درست همان «بِالشَّامِ» است.
 ۲- متن «... مِثْلَ بَجِيلَةَ لَمْ يَكُنْ بِالشَّامِ مِنْهُمْ إِلَّا عِدَّةٌ يَسِيرٌ، فَصَرَفَهُمُ الِى لَحْمٍ» و در شنهج فقط [«... مِثْلَ بَجِيلَةَ فَاِنْ لَحْمًا كَانَتْ بِأَزَائِهِمْ = چون بَجِيلَه که لَحْم در برابر آن بود] و در طبری (۸:۶) [«... إِلَّا أَنْ تَكُونَ قَبِيلَةَ لَيْسِ مِنْهَا بِالشَّامِ أَحَدٌ، فَيَصْرِفُهَا إِلَى قَبِيلَةَ أُخْرَى تَكُونَ بِالشَّامِ لَيْسِ مِنْهُمْ بِالْعِرَاقِ وَاحِدٌ، مِثْلَ بَجِيلَةَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ بِالشَّامِ إِلَّا عِدَّةٌ قَلِيلٌ، فَصَرَفَهُمُ إِلَى لَحْمٍ] و در اصل [فَقَرَّبَهُمُ إِلَى لَحْمٍ = آنها را به سوی لَحْم پراکند] که درست آن از طبری گرفته شد.

غالب آمده باشند باز گشتند. علی (در ایام عادی) همواره بر استری (رھوار) که آن را خوش داشت^۱ سوار می شد، ولی چون جنگ در گرفت گفت: اسبی بر ایم بیاورید.

اسب علی [پس اسبی] سیاه و سپید، دم بلند که (از فرط نیرومندی) به دو ریسمان استوار بسته بود^۲ و پیوسته زمین را به هر دو دست می پالید^۳ (و سم بر زمین می کوفت) و می خروشید و شیهه های بلند می کشید برای وی آوردند که بر آن سوار شد و گفت:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ
 پاك و منزّه است خدایی که او این (مركب) را مسخّر ما گردانید و گرنه ما هرگز قادر بر (رام کردن) آن نبودیم»^۴.

و لا حولَ و لا قوّةَ إلاّ باللّهِ العليّ العظيم
 و جنبش و نیروی جز به خدای والای بزرگ نیست.

نصر: عمرو بن شعراء از جابر، از تمیم گفت:

چگونگی
 سوار شدن علی
 چون علی رهسپار میدان نبرد می شد، هنگام سوار شدن نام خدا را بر زبان می آورد و سپس می گفت: سپاس خدای را به سبب نعمتهایی که به ما داده و فضل بزرگی

که بر ما نهاده است.

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ
 پاك و منزّه است خدایی که او این (مركب) را مسخّر ما گردانید و گرنه، ما هرگز

۱- متن «بَغْلًا لَهُ يَسْتَلْذِمُهُ» و در شنهج (۴۷۹:۱) [بغلة له يستلذمها].

۲- متن «يُقَاد بِسَعْلَتَيْنِ» و در شنهج به تحریف [نفار شطين].

۳- متن از روی شنهج «يَبْحَثُ الْأَرْضَ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا» و در اصل [...] بیدیه الارض...]

۴- المز خرف، ۱۳

قادر بر (رام کردن) آن نبودیم. و بازگشت ما البته به سوی پروردگاران خواهد بود^۱.

سپس روی به قبله می‌نهاد و دستهایش را بر می‌آورد و می‌گفت: بارالها، این گامها به سوی تو نهاده شده و پیکرها برای تو رنجه‌گشته و دلها برای تو گشوده شده و دستها به درگاه تو برآمده است و دیده‌ها متوجه توست.

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ^۲»

پروردگارا، تو در نزاع میان ما و امت ما به حق داور کن که تو بهترین داورانی^۳.

پیش! به برکت خدا. سپس می‌گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُ أَكْبَرُ. يَا اللَّهُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدٌ، يَا رَبِّ مُحَمَّدٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. إِنَّكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

خدا بزرگتر است، خدا بزرگتر است (از هر چیز که به وهم گنجد)، خدایی جز خداوند نباشد و خدا بزرگتر است.

ای خداوند، ای یگانه، ای بی‌همتا، ای پروردگار محمد. به نام خداوند بخشنانده مهربان، جنبش و نیرویی نیست مگر به خدای والای بزرگ (ستایش خدای راست که پروردگار جهانیان است. خداوند بخشنانده مهربان. دارا و اختیار دار روز پاداشی بندگان است تو را پرستش کنیم و از تو یاری می‌جوییم^۴).

بارالها! شدت گزندِ ستمگران را از ما باز دار و این عبارات، شعار او در صفین بود.

۱- الزخرف، ۱۳ و ۱۴ - ۲- «الفتاح» به معنی قاضی و داور نیز آمده است. در اللسان آمده: «از آن رو به قاضی، «فتاح» گویند که مواضع حق را می‌گشاید، و گفته خدای تعالی: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا» یعنی پروردگارا میان ما داور کن.

۳- الاعراف، ۱۹ - ۴- الفاتحة، ۱ تا ۵

نمر: ابیض بن اغترأ، از سعد بن طریف^۲، از اصعب گفت:

علی در نبرد هرگز جز بدین ندا بانگی نمی کرد: کهیعیص^۳.

نمر: قیس بن ربیع، از عبدالواحد بن حسان عجلوی، از کسی که برایش حدیث کرد، از علی:

دعای ایشان شنیدند علی روز صمّین می گوید: بارالها، دیدگان به
در روز صفین تو دوخته شده، و دستها به درگاه تو برآمده [و گامها

به سوی تو نهاده شده]، و زبانها وقف یاد تو گشته،
و دلها به سوی تو کشانده شده و داوری کارها به تو واگذار شده است. پس
میان ما و آنان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی. بارالها ما از فقدان پیامبر
و کمی شماره یاران خویش و فزونی شمار دشمنانمان و پراکندگی آرمانهایمان و
سختی این روزگار و ظهور فتنهها به تو شکایت آوریم. با پیروزی بخشیدن فوری
ما بر آنان و نصرتی که سلطنت و حکومت حق را چیره و آشکار سازی به ما
مدد فرمای.

نمر: عمرو بن شعر، از عمران، از سلام بن سوید گفت:

دعای علی هنگام رفتن چون علی می خواست به بیکار رود بر مرکب خود
به بیکار می نشست و می گفت: «سپاس پروردگار جهانیان را
(به روایتی دیگر)، بر نعمتهایی که به ما ارزانی داشته و فضل بزرگی که
بر ما نهاده.

۱- ابیض بن اغترأ بن صباح کوفی. ابن حبان او را در شمار ثقات راویان یاد کرده. (او خود)
از صالح بن حیان، و مجالد، و عبیده الضبی روایت کرده، و مروان بن معاویه و یحیی بن
حسان تمیمی نیز از او روایت کرده اند ← لسان المیزان.

۲- سعد بن طریف اسکافی حنظلی کوفی، [شیمی] بود و در تهذیب التهذیب شرح حالش آمده
است. در اصل [بن سعد بن طریف] که گویی دنباله نام شخصی است که پیش از آن نام برده
شده. همین صورتی که در متن آوردیم درست است. (اینجا، در پاراگراف متن، که نقل گونه ای از
تهذیب التهذیب است، صفت دور از تهذیب [رافضی] در مورد سعد بن طریف نیز به کار رفته
است. م.) ۳- از مفاتیح سوره های قرآن کریم، سر آغاز سوره مریم است. م.

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ
 پاك و منزّه است خدایی که این (مرکب) را مسخّر ما گردانید و گرنه ما هرگز
 قادر بر (رام کردن) آن نبودیم. و بازگشت ما البته به سوی پروردگاران
 خواهد بود».

آنگاه مرکب خود را رو به قبله^۲ می‌داشت و دستهای خود را به آسمان
 برمی‌داشت و می‌گفت: «بارالها گامها به سوی تو نهاده شده، و دلها به روی تو
 گشاده گشته و دستها به درگاه تو برآمده و دیدگان به تو دوخته شده است. ما از
 فقدان پیامبر خویش و فزونی دشمنانمان و پراکندگی آرمانهایمان به درگاه تو
 شکایت آریم.

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ
 پروردگارا، میان ما و امت ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی^۳».

پیش! به برکت خدا. آنگاه [هجوم می‌کرد] و از پی او، به خدا سوگند،
 هر که پیرو او بود [و هر که هم سر ناسازگاری داشت] [خواه و ناخواه هر يك]
 خود را به هنگامه نبرد و گرداب مرگ می‌افکند.

نصر، از عمر بن سعد، از عبدالرحمن بن جندب، از پدرش گفت:

نمازگزاری وی در چون پنجشنبه [هفتم صفر سال سی و هفتم] سپیده دم در
 تاریک روشن شب رسید، علی در تاریک روشن پایان شب نماز کرد، و
 هرگز علی را ندیده بودم که مانند آن روز در تاریک
 روشنی بدان زودی نماز گزارده باشد. سپس با سپاه خود بیرون آمد و به پیشروی
 به سوی شامیان پرداخت، و او خود آغاز به یورش کرد و فرماندهی پیشروی را

۱- الزخرف، ۱۳ و ۱۴ ۲- متن [القبيلة] که تحریف است و وجهی ندارد و درست

آن چنان که در صفحه ۳۱۴ آمده «القبيلة» است. - م.

۳- الاعراف، ۱۹

به عهده داشت، و چون (شامیان) می‌دیدند که او به پیش می‌تازد ایشان نیز با یورش نیروهای خود به مقابله او می‌پرداختند.

نسر گفت: [عمر بن سعد، از] مالک بن آئین، از زید بن وهب مرا حکایت کرد که:

بخشی از دعای علی علی به سوی آنان تاخت و آنها به مقابله‌اش درآمدند، پس گفت: «بارالها، پروردگار [این] بر آورده سقف [بلند درهم پیچیده] که آن را گستره شب و روز کردی^۱، و گذرگاه آفتاب و ماه، و منز لگاه ستارگان ثابت و سیار ساختی و ساکنان آن را گروهی^۲ از فرشتگان گماشتی که از عبادت نمی‌فرسایند، و پروردگار این زمین که آن را قرارگاه مردم وحشرات و چارپایان و (جانداران) بی‌شمار مرئی و نامرئی از آفرینش بزرگ خویش قرار دادی، و پروردگار کشتی که به سود مردم در دریا روان است، و پروردگار ابر که میان آسمان و زمین مسخر و برگماشته است، و پروردگار دریای انباشته از آب که بر جهان [احاطه دارد]، و پروردگار کوههای استوار که آنها را میخها (و لنگرهای باز) دارنده جنبش زمین و منبع درآمد آفریدگان ساختی؛ اگر ما را بر دشمنانمان پیروزی می‌دهی، ما را از تعدی به دور، و گامهایمان را بر حق استوار دار، و اگر آنان را بر ما پیروز می‌کنی فیض شهادت را نصیب ما فرمای و بازمانده یارانم را از فتنه نگهدار.»

۱- متن از روی طبری (۸:۶) «مَفِیضاً لِلَّیْلِ وَ النَّهَارِ» = ریزشگه شب و روز» یعنی شب و روز مظروف آن است و در آن گسترده می‌شود، و در اصل [مَفِیضاً لِلَّیْلِ] و در شنهج [مَحِیطاً بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ].
 ۲- متن «سِبْطاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ» و در شنهج کلمه «سبَط» افتاده است.

(همان راوی) گفت:

بیرون آمدن او با سپاه خود
چون (شامیان) دیدند او بیرون تاخته است به مقابله‌اش
در آمدند^۱. آن روز عبدالله بن بُدیل بن ورقاء خزاعی
در جناح راست، و عبدالله بن عباس در جناح چپ
سپاهش بودند و قاریان عراق در سه گروه: همراه عمار بن یاسر، و همراه قیس
ابن سعد، و همراه عبدالله بن بُدیل بودند، و همه کسان در فوجها و جایگاههای
خود قرار داشتند و علی در قلب سپاه با اهل مدینه و کوفیان و بصریان قرار گرفته
بود، و بیشتر اهل مدینه که او را همراهی می کردند از انصار بودند، و از خزاعه
شماری نیکو و از کنانه و جز ایشان نیز افرادی گزیده و اهل مدینه بودند.

وصف شمایلی علی
علی کوتاه قامت و فربه^۲ بود، با چشمانی درشت و سیاه^۳،
گویی چهره‌اش به ماه تمام می مانست، بزرگ شکم^۴،
با مویی گسترده پهن برسینه‌ای فراخ^۵، درشت مشتم^۶، سببر اندام^۷، گویی گردنش
همچون ابریقی سیمین بود^۸، موی پیش سرش ریخته بود و جز اندکی موی در
پشت سر نداشت. سرشانه‌هایش بسان مفاصل شیری ژبان برجسته بود^۹، چون راه

۱- متن «خرجوا الیه بزحوفهم» و در شنهج [تقدّموا الیه بزحوفهم = با یورشهای خود به پیش او تاختند].

۲- الدحداح: کوتاه و فربه، و در شنهج [ربعة = چهارشانه].

۳- أدعج العینین = با دو چشم درشت سیاه. ۴- ضخم البطن = بزرگ شکم.

۵- عریض المسرّبة = موی گسترده میان سینه تا روی ناف.

۶- شثن الکفّین = دو کف دست درشت. ۷- ضخم الکسور = درشت اندام.

۸- متن «کأنّ عُنُقَهُ ابریق فضة» این تعبیر عیناً در توصیف شمایل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز آمده است = گویی گردنش به ابریقی سیمین می مانست که شاید مراد خوش تراشی و سپیدی آن باشد. برای اطلاع بیشتر ← بحار الأنوار، ج ۱۶ ص ۱۸۶، مؤسسة الوفاء، بیروت، که به نقل از کارزونی در روایتی از علی علیه السلام که شمایل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را برای عربی توصیف فرموده است همین تشبیه به کار رفته. - م.

۹- متن «لمنکبیه مُشاش السَّبُع الضّاری» = دو سرشانه‌اش را نوعی برجستگی غضروفی چون مفاصل درنده‌ای شکاری بود.

می‌رفت حر کتس لنگری داشت و تمام وزن پیکر خود را بر زانویی که گام نهاده بود می‌افکند^۱، گُزِمِ گردنش^۲ برسان کوپال گاونر^۳، ساق دست و بازویش ستبر و همسان^۴ و عضلاتش سخت پیچیده و محکم؛ هرگز نشده بود مچ دست مردی را بگیرد (و علی‌رغم تمام نیرو و مقاومت او) وی را به سوی خود نکشد و چندان نگاه ندارد و نفشارد که تاب دم بر آوردن نیارد. رنگش به گندمگونی می‌زد، بینی او کوتاه و خُرد بود^۵، چون به نبرد می‌رفت به پویه می‌شتافت^۶، و خداوند به پیروزی و غلبه تأییدش کرده بود.

سپس علی با کسان خود به ایشان هجوم برد و معاویه یورش عبدالله بن بُدیل
سراپرده بزرگی افراشته بود که بر آن (سایبانی از) کرباس افکنده بودند و خود در زیر آن نشسته بود، و عبدالله بن بُدیل که در جناح راست بود به سوی حبیب بن مسلمه [که در جناح چپ سپاه شام قرار داشت] هجوم آورد و همواره او را عقب می‌راند، و سوارانش از سوی چپ حمله می‌کردند تا آنانرا ناگزیر ساختند مقارن ظهر به سراپرده موصوف معاویه روی آرند.

- ۱- متن «اذا مشی تکفأ به و مار به جسده» تکفأ جسته یعنی؛ پیکرش می‌گرایید و نوسانی داشت. «مار» از مصدر «المور» یعنی؛ جنبش و رفت و آمدی مانند نخلی که بر ساقه خود لنگر می‌افکند. - م. ۲- متن «له سُنام» و سُنام هر چین، قلّه و بالاترین جای آن باشد و اینجا مراد برآمدگی فراز شانه در پشت گردن است. (سُنام، در لغت به معنی کوهان و کوپال آمده که در مورد آدمی در تداول عامه فارسی از آن به «گُزِمِ گردن» تعبیر می‌کنند و این برجستگی عضلانی به پهلوئان و زورآوران اختصاص دارد. - م.)
- ۳- متن «كُشْنَامِ التُّور» و در اصل [كُشْنَامِ البَعِير= چون کوهان شتر] آمده که وجه صحیح آن از شنهج (۴۸، ۱) گرفته شد. ۴- متن «لَاتَبِين عَضُدَهُ مِنْ سَاعِدِهِ» بازویش با ساق دستش تفاوتی نداشت. ۵- متن «اذلف الالف - و الذلف، کوتاهی و خردی بینی باشد».
- ۶- متن «اذا مشی الی الحرب هَرَوَلَ» چون به نبرد می‌رفت هَرَوَلَ می‌کرد، و هَرَوَلَ همان گام سپردن حاجیان در سعی بین صفا و مروه باشد که از راه رفتن عادی یا مَشی، تندتر و از حالت دویدن یاز کُض، کندتر است و در تعبیر فارسی آن را «لِی لَی» گویند. - م.

نصر، از عمر، از مالک بن اَیْن، از زید بن وهب:

خطبهٔ بدیل برای
یاران خود

عبدالله بن بدیل در میان یاران خود بایستاد و گفت:
معاویه مدعی امری شده که از آن او نیست و در کار
حکومت با کسی به ستیزه برخاسته که شایستهٔ حکومت

است و چنوبی نباشد، (معاویه) به باطل می‌ستیزد تا حق را از میان ببرد، و اینک
پاره‌ای از اعراب (بیخبر) و گروه‌های مخالف (اسلام) را بر ضد شما برانگیخته و
گمراهی^۱ را به دیدهٔ ایشان آراسته نموده و بذر فتنه را در دل‌هایشان کاشته و امر را
بر آنها مشتبه ساخته و پلیدی بر پلیدی ایشان فزوده، در حالی که شما نوری تابان
و پرتوی راهنما و دلیلی آشکار از جانب پروردگار خود دارید. با این ستمگران
جفا پیشه بجنگید و از ایشان نهراسید، و چه جای ترس باشد که در دست شما
کتابی روشن و درخشان و آشکار و روشنگر^۲، از پروردگارتان قرار دارد؟

«اتَّخَشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ
بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ
آیا از آنها بیم و اندیشه دارید؟ و حال آنکه سزوارتر آن است که از خدا بترسید
(و بس) اگر اهل ایمانید.

شما با آنان بیکار کنید تا خدا آنها را به دست شما عذاب کند و خوارگرداند و
شما را بر آنها منصور و غالب نماید.
و دل‌های اهل ایمان را (به فتح و ظفر) شفا بخشد^۳».

من در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان بیکار کرده‌ام^۴ و به خدا سوگند که

۱- متن از روی شنهج و طبری «الفلالة» و در اصل [الضلال].
۲- متن «ظاهر مبروز» و در طبری [طاهراً مبروراً] و در شنهج [ظاهر مبین]، پس از این کلمه
در نسخهٔ اصل و شنهج قبل از آیه کریمه لفظ [قوله] آمده که در طبری نیست.
۳- التوبه، ۱۳ و ۱۴ ۴- متن «و قد قاتلتهم مع النبي صلى الله عليه...» و در طبری
[و قد قاتلناهم مع النبي صلى الله عليه مرة و هذه ثانیة] = همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم
یک بار با ایشان بیکار کرده‌ایم و این بار دوم است...].

اینان از آنان پاکتر و پرهیز گارتر و نکو کارتر نیستند. به جنگ با دشمن خدا و دشمن خویش بپاخیزید^۱.

نسرگفت: عمر بن سعد، از عبدالرحیم بن عبدالرحمن^۲، از پدرش^۳، گفت:

امیر مؤمنان علی مردم را به بیگار تشویق کرد و گفت: خطبه علی در تشویق
به بیگار
همانا خدای عزوجل شما را به تجارتی ره نموده است که از عذاب نجات یابید و با ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه وی به خیر و سعادت نایل شوید، و پاداش آن (کوشش) را آموزش گناهان و جایگاههای پاکیزه‌ای در باغهای بهشت و خرسندی خدای بزرگ قرار داده است، و شما را آگاه ساخته که چه کس را دوست می‌دارد و گفته است:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيَانٌ مَرصُوضٌ

خدا آن مؤمنان را که در راه او و در صف جهاد کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند دوست می‌دارد^۴».

پس صفوف خود را چون سدی آهنین بیارایید، زره پوشان را پیش گمارید و سپرداران را در پشت قرار دهید، و دندانها را بر هم بفشارید؛ که این (تدبیر) سرها را از بر باد رفتن به دم شمشیر بیشتر محفوظ می‌دارد، و دلها را استوارتر می‌کند، و آرامشی بیشتر می‌بخشد. و صداها را پایین آرید که این، شکست را دور می‌راند، و به وقار زیننده‌تر است. در اطراف نیزه‌ها و نیزه داران گرد آید که این،

۱- متن (قوموا الی عدو الله و عدوكم) و در طبری [قوموا الی عدوكم بارک الله علیکم = بپاخیزید به جنگ با دشمنان، آفرین خدا بر شما].

۲- عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن محمد محاربی، ابوزیاد کوفی که در سال ۱۱۱ درگذشت. — تهذیب التهذیب.

۳- مراد از «پدرش» عبدالرحمن بن محمد بن زیاد محاربی، ابو محمد کوفی است که در سال ۹۵ درگذشت. در شنهج [عن ابی عمرو، عن ابیه] آمده است.

۴- الصف، ۴

برای پراکندن سنانها^۱ بهتر است. و پرچمهای خود را به خم نیارید و از معرکه بیرون نبرید و آنها را جز به دلاورانِ نگهبان شرف مسپارید که به گاه نزولِ مصیبت‌های واقعی بردبار و پایدار و خویشتندارند، کسانی که پرچمهای شما را محکم دربر می‌گیرند و آنها را به خود می‌فشارند و از پس و پیش شمشیر می‌زنند و آنها را از دست نمی‌دهند^۲. من به هر یک از شما پاداش می‌دهم - خدا (آن رزمنده را) رحمت کند - که بر هم‌آورد خود ضربتی شدید زند و به جان خویش جان برادرش را نجات دهد و نبرد تن‌به‌تن با هم‌آورد خود را به برادرش وا نهد که هم‌آورد او با هم‌آورد برادرش هر دو بر سر آن برادر ریزند و این یک بدین کردار در خور سرزنش و نکوهش واقع شود و خود به پستی گراید، و چه جای چنین ناجوانمردی است؟ و این چگونه صورت بندد؟ که این با دو تن بجنگد و آن دیگری دست از جنگ بدارد، هم‌آورد خویش را به برادرش وا گذارد و خود از (میدان نبرد تن‌به‌تن با) او بگریزد، و بایستد و بدو بنگرد؟ هر کس چنین کند خدایش دشمن دارد، پس خود را عرضه دشمنی خدا نکنید که بازگشت شما به سوی خداوند است. خداوند به گروهی گفت:

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»

(ای رسول) به آنها بگو اگر از مرگ یا قتل فرار می‌کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست چه آنکه اندک زمانی بیش از زندگی کامیاب نخواهید شد^۳.

به خدا سوگند که اگر از دم شمشیری در این دنیا بگریزد از دم شمشیر

۱- متن «أَمْوَرٌ لِلْأَيْتَةِ» یعنی چک‌چک و رفت و آمد سنانها را پراکنده‌تر می‌سازد و در طبری [أَصَوْنٌ لِلْأَيْتَةِ] سنانها را محفوظ‌تر می‌دارد.

۲- در متن و اصل «و لا تضیعوها» پرچمها را تباہ نکنید و از کف ندهید و در طبری [ولا یضعونها] آنها را از دست نمی‌دهند] که به همین وجه ترجمه شد. - م. و در شنهج به تحریف [ولا یضیعوها]. ۳- الاحزاب، ۱۶.

آخرت در آن جهان در سلامت و امان نیستید. از راستی و صبر مددگیرید که «بر اثر صبر نوبت ظفر آید»^۱.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از مالک بن قدامة ارحبی، گفت:

سعید بن قیس در قنصرین^۲ میان یاران خود به خطبه برخاست و گفت: «سپاس خدای را که ما را به دین خویش ره نمود، و ما را میراثدار کتاب خود قرار داد و با فرستادن پیامبر خویش صلی الله علیه بر ما منت نهاد و او را رحمتی بر جهانیان، و سروری برای مسلمانان، و رهبری برای مؤمنان و سرآمد پیامبران و حجت بزرگ خدا بر گذشتگان و رفتگان و آیندگان، قرار داد. و درود و رحمت و برکتهای خدا بر او باد. سپس این، از قضای الاهی و تقدیری است که او رانده است که ما و دشمن ما را در قنصرین گرد آورد، و ما به هر حال - چه پسندمان باشد چه ناگوارمان آید - بر آن سپاسگزاریم. پس امروز گریختن، از ما ستوده نباشد^۳. و اینک زمان روی تافتن و باز گشت و هنگام فرار نیست. خداوند به ویژه، نعمتی به ما ارزانی داشته که هرگز از عهده شکرش بر نیاییم و قدر آن را در نیاییم؛ و آن نعمت این که بهترین اصحاب و یاران برگزیده محمد با ما هستند و در زمره مایند. به خدایی که خود به حال بندگان، نیک آگاهست سوگند که اگر فرمانده ما سیاه حبشی دست و پا بریده ای می بود^۴، با آن که هفتاد تن از بدریان^۵

۱- متن «فاته بعد الصبر ينزل النصر». ۲- در قاموس آمده است: «قنصرین، به ضم، جایی است در شام». ۳- متن «فلا يُخمد بنا» و در شنهج (۴۸۳:۱) [فلا یجمل بنا = از ما نزیبد و نشاید...]. ۴- متن «حبشیاً مجدعاً» و در شنهج [رجلاً مخدوعاً = مردی فریب خورده] که بیگمان تحریف است و وجهی ندارد. اشاره به حدیث ابوذر که گفت: «دوست محبوبم (رسول اکرم) به من سفارش فرمود که (در جهاد به امر فرمانده خود) گوش کنم و از او فرمان برم هر چند او بنده سیاهی حبشی و دست و پای بریده باشد» ← صحیح مسلم (۲: ۸۵). ۵- متن از روی شنهج «البدریین» کسانی که در غزوه بدر شرکت کرده بودند، در اصل به تحریف [البدوین].

(رزمنده) با مایند از ما می‌سزید کسه دیده دل خود را بگشاییم و ضمیر خویش را پاک داریم و از همو اطاعت کنیم. چه رسد به اینکه اینک سرپرست ما پسر عم پیامبر ماست، (این رزمجوی) بدری راستین، کسه در خردسالی نماز گزارد (و نماز و بیعتش در همان خردی پذیرفته آمد) و همراه پیامبر خود در بزرگی جهاد کرد. در حالی که معاویه (همان) اسیری است که از قید اسارت جنگی آزاد شد، و زاده اسیر آزاد شده است. هان، که او گمراهترین جفاکاران است که پیش از جمله آنان به دوزخ در آید و ننگی فزونتر به میراث برد، و خداوند همه ایشان را به ذلت و حقارت دچار کند. هان، که شما فردا با دشمنان روبرو خواهید شد، بر شماست که خدا را پرهیزگار باشید و کوشش و احتیاط را به کار برید و بر اخلاص و صبر پایید، زیرا خدا با صابران است. هان، که شما با کشتن ایشان، (به آخرت) کامیاب و رستگار می‌شوید و آنان با کشتن شما، (به آخرت) بدبخت و تیره‌روز می‌گردند. به خدا سوگند که یکی از شما تنی از آنان را نمی‌کشد مگر آنکه خداوند کُشنده را به باغهای بهشت در آرد و کُشته را به لهیب آتش در افکند که:

«لَا يُقْتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ

هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاصی ندارند!».

خداوند ما و شما را از آنچه دوستان خود را از آن بر کنار داشت، بر کنار دارد و ما و شما را در شمار کسانی قرار دهد که از او فرمان بردند و به پرهیزگاری او کوشیدند، و از خداوند برای خود و شما و دیگر مؤمنان آمرزش می‌طلبیم.

سپس شعی (که از ناقلان این خطبه است، پس از نقل روایت) گفت:

به جان خودم، او در کردار خویش راستی ورزید و بدانچه در این خطبه گفت به درستی عمل کرد.^۲

۱- الزخرف، ۷۵ ۲- متن «لقد صدق بفعله، و بما قال فی خطبته» و در شنهج [صدق فمله ما قال فی خطبته = کردارش آنچه را در خطبه خویش گفت به تصدیق رساند].

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر و زید بن حسن که گفتند:

آنچه میان معاویه و معاویه از عمرو بن عاص خواست که صفوف شامیان
 عمر و گذشت را بیاراید، عمرو به او گفت: بدین شرط چنین کاری
 می‌کنم که اگر خداوند پسر ابی طالب را (در این
 جنگ که من صفوف آن را آرایش داده‌ام) کشت و مملکت سراسر به طاعت تو
 در آمد^۱ فرمان مرا باشد (که هر چه بخواهم مراد می‌شود). گفت: آیا فرمانروایی مصر
 (که آن را پیشتر به تو وعده داده‌ام) تو را بس نیست؟ گفت: آیا مصر در عوض
 بهشت تواند بود؟ و کشتن پسر ابی طالب به بهای تحمل آتشی می‌ارزد (که وصفش
 در قرآن چنین آمده):

«لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ

هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاصی ندارند؟».

پس معاویه (ناگزیر) گفت: ای اباعبدالله^۲ اگر پسر ابی طالب (در این جنگ)
 کشته شود فرمان تو راست^۳ است. اما اینک آهسته گوی که مردم سخت را نشوند.
 پس عمرو (به سپاهیان شام) گفت: «ای گروه شامیان، صفوف خود را منظم بیارید
 و کاسه‌های سرتان را به پروردگارتان عاریت دهید، و از خداوند، خدای خود
 مدد بگیرید و با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید و به پیکارشان درآید که
 خدایشان بکشد و نابود کند.

«وَ اصْبِرْ وَاِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

و صبر کنید که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش خواهد به
 میراث دهد و سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است».

۱- متن «وَأَسْتَوْسَقَتْ» و در شنهج به تحریف [وَأَسْتَوْسَقَتْ].

۲- الزخرف، ۷۵ — ۳- ابوعبدالله، کنیه عمرو بن عاص است. — م.

۴- مراد اینکه افزون بر حکومت مصر هر چیز دیگر که تو خواهی و فرمایی به تو دهم. — م.

۵- الاعراف، ۱۲۸

نصر: از عمرو بن شمر، از جابر، از فضل بن ادهم که گفت: پدرم به من گفت:

خطبة اشتر در قنصرین اشتر در قنصرین به خطبه رانی برای مردم برخاست،
و او آن روز بر اسبی سیاه نشسته بود که رنگش از
فرط سیاهی به زاغ^۱ می مانست و گفت:

سپاس خدای را که آسمانهای برافراشته را آفرید.

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى

آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود به علم و قدرت محیط است. هر چه
در آسمانها و زمین و بین آنها و زیر کره خاک موجود است همه ملک اوست.^۲»

او را بر نیک آزمایی و آشکار ساختن این همه نعمتها سپاس می گزارم، سپاسی
بسیار به هر صبح و شام. هر که را او ره نمود، ره یافت؛ و هر که را او ره نمود،
گمراه شد. گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و شریکی
ندارد. و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وی را برای استقرارِ درستی
و رهنمایی فرستاد و بر تمام ادیان پیروزش ساخت گرچه مشرکان را خوش نیامد.
خداوند بر او درود و سلام فرستند. سپس، قضای الهی و مشیت او آن بود که
دست تقدیرها ما را به این سرزمین بکشاند^۳ و میان ما و دشمن برخوردی پدید آرد
و ما را در گیر یکدیگر کند. ما به شکر خدا و به نعمت و فضل منت او دیدگانی
آرام گرفته و بی نگرانی، و دلی پاک داریم و در پیکار با ایشان به امید پاداش نیکو
و ایمنی از بازخواستِ آخرت چشم دوخته ایم، همراه ما پسر عم پیامبر است،
شمشیری از شمشیرهای الهی، علی بن ابی طالب که با پیامبر خدا صلی الله علیه

۱- متن «حَلَّكَ الثَّرَابَ» = شدت سیاهی رنگ زاغ؛ این کلمه در شنهج (۴۸۴:۱) به تحریف
[حثل] آمده اما درست آن همین است که در متن آمده است ← آنچه در صفحه ۲۳۷ گذشت.
۲- طه، ۵ و ۶ -۳ در حاشیه نسخه اصل آمده: «خ، البقعة، یعنی در نسخه ای دیگر (به
رمز: خ) به جای «هذه البلدة من الارض» [هذه البقعة...]. آمده است.

نماز کرد، پیش از او هیچ کس از جنس ذکور نماز نکرده بود، و تا آنگاه که بزرگسال شد هرگز عملی کودکانه و کوتاهی و لغزشی از او سر نزد. نیک آگاه به دین خدا و دانا به حدود الهی، صاحب اندیشه‌ای بنیادی و صبری زیبا و پاکدامنی دیرینه. پس نسبت به خدا پرهیز گار باشید و به دقت و جدیت بکوشید، و بدانید که شما بر حقیقت و آن گروه که همراه معاویه می‌جنگند بر باطلند. شما اینک با نزدیک به یکصد تن از بدریان همراهید و جز ایشان نیز دیگر کسانی (که پیرامون شمایند) از اصحاب محمد صلی الله علیه هستند، بیشتر پرچمهایی که با شماست همان پرچمهایی است که با پیامبر خدا صلی الله علیه بوده است و پرچمهایی که با معاویه است همانهاست که در دست مشرکان و بر ضد پیامبر خدا بوده است. پس در (لزوم) پیکار با آن گروه کسی جز مرده دل تردید نمی‌کند. همانا، شما یکی از این دو بهره نیک را نصیب می‌برید: یا پیروزی و یا شهادت. خداوند ما و شما را چنان که فرمانبرداران و پرهیز گاران خود را پاک و محفوظ می‌دارد از خطا باز دارد و به دل ما و شما طاعت و پرهیز گاری خود را الهام فرماید. من برای خود و شما از خداوند آموزش می‌طلبم.

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعة بن موحان عبدي، گفت: شنیدم زامل بن عمرو جذامی می‌گوید:

خطبة ذی الکلاع در
قناصرین
معاویه از ذی الکلاع - که بیباکترین یاران وی بود -
خواست که بر مردم خطبه‌ای بخواند و ایشان را به
پیکار با علی و عراقیانی که با او بودند برانگیزد، پس

وی اسب خود را آماده کرد (و بر آن نشست) و گفت:

سپاس خدای را، سپاسی بسیار، فزاینده زیبا، درخشنده آشکار، به هر صبح و شام. او را سپاس گوئیم و از او مدد جوئیم، به او ایمان دارم و هم بر او توکل

کنم، و پشتیبانی خداوند مرا بس. سپس گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و شریکی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. وی را با قرآن، هنگامی فرستاد که نافرمانیها آشکار و گسترده شده و فرمانبرداری از یاد رفته و بر باد رفته بود، و زمین از ظلم و گمراهی انباشته شده بود و سراسر جهان در شعله‌های سرکش آتش و شورش می‌سوخت؛ دشمن خدا، شیطان در ایستاده بود تا در اطراف و اکناف عالم مردم او را بندگی کنند و او بر تمام ساکنان زمین چیره شده بود، و آن کس که خداوند به دست او آتش زمین را فرو نشاند و میخهای (استوار شده و اساس ظلم) را بر کند و نیروهای ابلیس را درهم شکست و امید او را به ادامه چیرگی خویش بر مردم، که بدان کامیاب شده بود به نومیدی بدل کرد، پیامبر خدا، محمد بن عبدالله صلی الله علیه بود، پس (خداوند) او را بر تمام ادیان پیروز ساخت هر چند مشرکان خوش نداشتند. سپس قضای الهی چنان رفت که میان ما و هم کیشانمان در صفین برخوردی روی دهد، و به راستی ما می‌دانیم که در میان ایشان گروهی هستند که با پیامبر خدا همراه بوده‌اند و در اسلام سابقه‌ای با ارج و اهمیت دارند، ولی اینک امور دگرگونه شده و من روا نمی‌دانم که خون عثمان، داماد رسول خدا صلی الله علیه، پیامبر ما؛ به هدر رود، کسی که آذوقه و سازوبرگ سپاه اسلام را به هنگام سختی و تنگدستی تأمین کرد، و به مسجد پیامبر خدا خانه‌ای در پیوست و سقاخانه‌ای بنا کرد، و پیامبر خدا صلی الله علیه با نهادن دست راست خود [بر دست چپ] او بیعت وی را پذیرفت، و پیامبر خدا او را به همسری دو دختر بزرگوار خویش: ام کلثوم و رقیه، دو نوباوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (یکی پس از دیگری) ویزگی داد و شرف

۱- این قضیه مربوط به غزوه تبوک است که مسلمانان از لحاظ سازوبرگ، و آذوقه و آب در تنگنا قرار گرفتند و هر ده نفر از يك شتر استفاده می‌کردند و هر چند تن فقط به دانه‌ای خرما رفع گرسنگی می‌کردند و چون مردی شتر خود را می‌کشت حتی فضولات امعاء او را می‌فشرد و شیرهاش را می‌نوشید. عثمان در چنان تنگنایی هزار دینار صرف سپاه اسلام کرد.

افزود. پس اگر او مرتکب خطایی شده باشد (منحصر به او نبوده و) کسی که از او نیز بهتر بوده مرتکب خطا شده است. و خداوند عزوجل به پیامبر خود صلی الله علیه فرموده است:

«لِيَنْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ

تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد».

و موسی تنی را بکشت و سپس از خدا آمرزش طلبید و آمرزیده شد؛^۳ و هیچکس عاری (و معصوم) از گناه نیست. ما به راستی می دانیم که پسر ابی طالب را با پیامبر خدا سابقه ای بس نیکو بوده است، ولی اگر او خود مشوق اصلی قتل عثمان نبوده دست کم او را بی یاور گذاشته (و از کمک به او دریغ ورزیده است) در حالی که وی برادر دینی و عموزاده^۴ و باجناب^۵ و پسر عمه^۶ او بود. آنگاه (اینان) از عراق خود بیرون تاختند تا به شام^۷ و شهرهای شما در آمدند، و به راستی که بیشتر آنان (در ماجرای عثمان) یا خود قاتلند و یا از یآوری به او خودداری کرده اند. پس از خدا مدد جوید و راه شکیبایی پوید که به خدا سوگند، ای امت؛ شما در معرض آزمون و بلایی بزرگ قرار گرفته اید. همین دیشب به

۱- برخی از محققان موضوع همسری عثمان با دو دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها را به دلائل تاریخی چندان درست نمی دانند و به ویژه در مورد رقیه احتمال می دهند که وی فقط ربیبه (پرورش یافته) رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد نه دختر آن حضرت صلوات الله علیه و آله. برای آگاهی بیشتر و ملاحظه استدلالات تاریخی مربوط به این موضوع ← الصحيح من سيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضی عاملی، الجزء الاول، ص ۱۲۴، قم ۱۴۰۰ هـ. ق. م. ۲- الفتح، ۲

۳- اشاره به داستان قتل جوانی قبطی در مصر به ضرب مشت موسی علیه السلام. - م.

۴- مراد عموزادگی بعید است نه قریب؛ زیرا عبدشمس نیای بزرگ عثمان، و هاشم نیای بزرگ علی و هاشمیان هر دو پسران عبدمناف بن قصی بن کلاب بودند.

۵- سیاقان = دو مرد که دو خواهر را به همسری گیرند (و به فارسی آن دو را هم زلف و هم ریش و به عربی عدیل نیز گویند. - م.) ۶- مادر عثمان «أروى» دختر کسریز (بن ربیعه بن حبیب بن عبدشمس) و مادر مادرش، بیضاء دختر عبدالمطلب بود.

خواب چنان دیدم که گویی ما و عراقیان قرآنی را در میانه نهاده‌ایم تا شمشیرهای خود را بر آن فرود آریم و ما در تمام آن احوال بانگ می‌زدیم: «وای بر شما، از عذاب خدا». اینک به خدا سو گند، ما میدان نبرد را ترک نکنیم تا بمیریم^۱. پس بر پرهیزگاری خدا پایدار بمانید و باید نیت‌هایتان تمامی برای خدا باشد^۲، و همانا من شنیدم عمر بن خطاب می‌گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه می‌گوید: «رزمندگان به روز حشر بنا بر نیت‌هایشان^۳ برانگیخته می‌شوند». خداوند ما و شما را سرشار از صبر و شکیبایی فرماید و ما را چیره و شما را پیروز سازد و در هر کار به سود ما و شما باشد. و از خداوند برای خود و شما آموزش می‌طلبیم.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از عامر^۴، از صعصعة العبدي^۵ [از ابرهة بن صباح] گفت:

یزید بن اسد بجلی در صفین سه خطبه سرایی [برای شامیان] برخاست، و او آن روز قبای خز پوشیده و دستاری سیاه بر سر نهاده و قبضة شمشیرش را به دست گرفته و کفشک^۶ آن را بر زمین گذاشته بدان تکیه کرده بود. — صعصعه گفت: ابرهه^۷ به من باز گفت که در آن روزگار او (یعنی یزید بن اسد) زیباترین و

خطبه یزید بن اسد بجلی
برای شامیان

۱- متن «ما نحن لنفارق العرصة» و در شنهج (۴۸۵:۱) [لأنفارق العرصة].

۲- متن «و لتكن النيات» و در شنهج به تحریف [و لیکن الثبات].

۳- متن «إِنَّمَا يُبْعَثُ الْمُقْتَلُونَ عَلَى النِّيَّاتِ» و در شنهج [... على الثبات] که تحریف است. ← لسان المیزان (۳۶۷:۴). سیوطی این حدیث را در الجامع الصغیر (۳۵۱:۱) از روایت ابن عساکر نقل کرده و خود نیز این حدیث را به این صورت: «إِنَّمَا يُبْعَثُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» به نقل ابن ماجه از ابی هریره آورده است. ۴- عامر بن سراحیل شعبی که شرح حالش در صفحه ۲۵ آمده است. ۵- صعصعة بن صوحان عبدي، از تابعان بزرگ، محضرمی، که مردی فصیح و موثق بود. در خلافت معاویه درگذشت. در اصل [... بن عامر بن صعصعة العبدي] و درست آن «عن عامر بن...» همین گونه است که در متن آوردیم.

۶- «تعل السیف» قطعه فلزی که بر پایین نیام شمشیر می‌نهند، پاشنه غلاف. در شنهج به تحریف [نصل السیف]. ۷- ابرهه بن صباح حبشی، یا حمیری. ابن حجر در الاصابه از او یاد کرده. در اصل [ابن ابرهه] که درست آن از شنهج گرفته شد.

گرامی‌ترین و سخنورترین مرد عرب بود^۱ - پس گفت:

«سپاس خدای یکتای توانمند را، خداوند فرادست شکوهمند، آن چیره‌دست قدرتمند، آن شکیبای آمرزنده، آن بزرگ فرازمند، خداوند بخشش و کردار، و گشاده دستی و نعمت‌باری، و رونق و زیبایی و فضل‌بخشی و سپاس‌افزایی. خداوند آن روز که کس را هیچ سوداگری و دوستی سودی ندهد^۲. او را در هر حال، از سختی و آسایش، بر نیک‌آزمایی و آشکاردهی این همه نعمتها می‌ستایم. او را شبانه روز بر نعمتهای بزرگ^۳ و نواخته‌های سترگ خود که روز را فروزان و شب را تابان داشت، به ستایشی شایان می‌ستایم. راستی را گواهی ده‌م که خدایی جز خداوند نیست که او را شریکی نباشد؛ و این است کلمه نجات‌بخش، در زندگی و به گناه مردن و هم بدین کلمه^۴ است رهایی و خلاص به روز حساب و قصاص. و گواهی ده‌م که محمد بنده و فرستاده او، پیامبر برگزیده و پیشوای هدایت است، خدا بر او درود و سلام بسیار فرستد. سپس، قضای الهی بر آن رفت که ما و همکیشان ما را در این پاره از زمین به هم برآرد، و خدا می‌داند که به راستی من چنین خوش نداشتم، ولی ایشان نگذاشتند آبی خوش از گلوی ما فرورود، و ما را و انهادند که به خویشتن نظر اندازیم و به معار خود بپردازیم تا بدانجا که به میان ما تاختند و در جریم و کانون خانه‌های ما جا ساختند. و ما دانسته‌ایم که این گروه را آرزوها و آزه‌است و خوابهایی در سر دارند و ما از آزمندیهای آنان بر زنان و فرزندان خویش ایمن نیستیم. ما خوش نداشتم که با همکیشان خود بجنگیم، ولی آنان ما

۱- متن «من اجمل العرب و اکرمه و ابلغه» یعنی از زیباترین کسانی که در میان عرب بودند و ضمیر مفرد از آن روآمده که ناظر به معنی فرد است ← اللسان (۲۲۱، ۱۸ س ۲۱ تا ۲۵) و در اصل [و اکرمها و ابلغها].

۲- متن از روی شهبج «مالک الیوم الذی لاینفع» و در اصل [یملك یوم ینفع...].

۳- متن «نعمه التوأم، بر وزن غراب» جمع توأم و در شهبج [التوام] جمع تامه.

۴- مراد کلمه توحید است. - م.

را بیرون کشاندند و کار بدانجا انجامید که ما به ناخواست خود با آنان بجنگیم.

«فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس ما همانا از خداییم و به نزد او بازگردندگانیم^۲

و، سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است^۳»

سو گند به خدا که محمد را به رسالت برانگیخت خوشتر آن داشتم که سالی
زین پیش مرده بودم، ولی چون خداوند کاری را بخواهد بندگان آن را دگرگون
نتوانند کرد (که تدبیر کس تقدیر او را برنتابد). پس از خدای بزرگ یاری جوییم،
و من از خدا برای خود و شما آمرزش می‌طلبم. و سپس از سخن دست برداشت.

نصر: در حدیث عمر، از مالک بن آعین، از زید بن وهب گفت:

رجز خوانی عمرو بن عاص عمرو بن عاص بدان روز گفت:

و شاعری از عراقیان لا تَأْمَنَّا بَعْدَهَا اَبَا حَسَنٍ

إِنَّا نُيْمِرُ الْحَرْبَ اِمْرَارَ الرَّسَنِ...

ای ابا حسن، زین پس از گزند ایمن و آسوده مباش، همانا جنگ را به سان
درهم تافتن ریسمان سخت درهم پیچیم.
بدان پایه که این همه اشتران و سواران چون مثنی آرد به زیر آسیا سنگ جنگ
خرد و خمیر شوند.

پس شاعری از شاعران عراق پاسخش داد:

أَلَا احذُرُوا فِي حَرْبِكُمْ اَبَا الْحَسَنِ لَيْثًا اَبَا شَيْبَانَ مَحذُورًا فَطِينٌ...

هلا به هوش، در جنگ خود از ابی الحسن بپرهیزید. او شیری است، پدر دو
شیر بچه که همه از او بپرهیزند و سخت زیرک است.
شما را آن گونه که آسیا سنگ گندم را آرد کند، درهم کوبد. ای نادان تو بیگمان

۱- متن «قاتلناهم كراهية» و در اصل و شنهج [غداحمية] و درست آن همین وجهی است که در

متن آوردیم. ۲- البقرة، ۱۵۶ ۳- الفاتحة، ۲

فریب خورده‌ای، و چه سخت فریبت داده‌اند؟!
چندان که از سر پشیمانی دستت را بگری یا دندان به هم کوبی که راه راست را
از کف داده‌ای.^۲

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی؛

مبارزهٔ حُجْر نیک و
حُجْر بد

نخستین دو سواری که آن روز - که روز هفتم صفر و
از روزهای بزرگ و پرمخاطرهٔ صَفین بود - بایکدیگر
به نبرد تن به تن پرداختند حُجْر نیک و حُجْر بد بودند.
حُجْر نیک، حُجْر بن عدی یار امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، و حُجْر بد پسر عموی
او بود. و این چنان شد که حُجْر بد، حُجْر بن عدی را - که هردو از قبیلهٔ کِنده
بودند - به هم‌آوردی خواند. او نیز جوابش داد و با نیزه به جان یکدیگر افتادند،
سپس مردی از بنی اسد که با معاویه بود^۳ میانهٔ آن دو درآمد و با نیزهٔ^۴ خود حُجْر
(نیک) را بزد. یاران علی هجوم آوردند و آن مرد آسَدی را کشتند. و حُجْر بن
یزید^۵، [حُجْر] بد، از چنگشان بگریخت، و نام آن مرد آسَدی، خزیمه بن
ثابت بود.

- ۱- متن از روی شنهج (۴۸۵:۱) «لَتَعْبَتَنَّ يَا جَاهِلًا» و در اصل [لتعبتن را کبأ].
- ۲- متن «آن فاتکم» به سیاق خطاب جمع در مصراع اول بیت اول و در اصل [إن فاته] و در
شنهج این بیت نیامده است. (شاید به سیاق مصراع اول همین بیت که خطاب مفرد است «آن
فاتک» باشد و بر این احتمال، مفرد ترجمه شد. - م.)
- ۳- متن «وکان مع معاویة» و در شنهج (۴۸۶:۱) [من عسکر معاویة] = از لشکریان معاویه بود.
- ۴- متن از روی شنهج «رمحه» و در اصل [رمحه].
- ۵- حُجْر بن یزید بن سلمة بن مرّة بن حُجْر بن عدی بن ربیعة بن معاویة الاکرمین کِندی، به
نماینده‌گی نزد پیامبر آمد و اسلام آورد، و از اشراف بود. در جنگ جمل همراه علی بود ولی
بعد به معاویه پیوست و او وی را به ولایت ارمنستان گماشت ← الاصابة ۱۶۲۶، در حواشی
الاشتقاق ص ۲۱۲ از او به نام «حُجْر بن زید» یاد شده که درستش همان «بن یزید» است.
- ۶- افزودگی به اقتضای سیاق عبارت و قیاسی است.

نسر: عمرو بن شمر، از عطاء بن سائب که گفت: مروان بن حکم مرا خبر داد که:

رجز خوانی حُجْر بَد آن روز که حُجْر حَکَم بن ازهر را بکشت رجز
می خواند و می گفت:

انا الغلام الیَمَنیُّ الِکِنْدی قد لیس الدیبا جَ وَ الِافرنندی^۱ ...
منم نوجوان یمنی کندی که دیبا و پرند پوشیده (یا تیغی چون پرند در آویخته).
منم شریف «أَرِیحی» هدایت یافته. ای حَکَم بن ازهر بن فهْد،
تو گرفتار هجوم و دم تیغ تیز و حمله و شدت نبرد و سخت کوشی من شده‌ای.
صبحگاه ثابت می کنم که یک تنه خواهمت کشت.

حملة رفاعه حَمیری به چون حَکَم بن ازهر به خاک افتاد، رفاعه بن ظالم
حجر بد حمیری به سوی حُجْر تاخت و می گفت:

انا ابنُ عمِّ الحکم بن ازهر الماجد القمقام حین یذکر ...
منم پسر عموی حکم بن ازهر، آن بزرگزاده‌ای که چون نامش را برند تحسینش کنند،
در میان هر دو دودمان و الانزاد شهریاران حَمیر، ای حُجْر شَر، بیا و بنگر.
منم نو باوۀ آن شهریار نامدار، آن رخشنده روی گرانمایه نژاد.
خواهی هم اکنون (به هم‌وردی من) آی و خواهی درنگ کن، به خدا که (از
میدان رزم با من سالم) باز نخواهی گشت و کامیاب نخواهی شد،
در پهن دشت صفین، در گداری غبار آلوده.

سپس رفاعه به حُجْر بد حمله برد و او را بکشت، پس علی گفت: سپاس خدای
را که حُجْر بد را به خوبیهای حَکَم بن ازهر بکشت.

۱- «الافرنندی» در لسان و قاهوس آمده است «فرند»، نوعی پارچه باشد؛ این لغت در عربی
دخیل است و در المعرب ۱۳۵ و ۲۴۳ آمده؛ فرند، حریر است. اما «الافرنندی» را در کتب لغت
جز منسوب به «الافرنند» که لغتی است از «فرند» به معنی شمشیر آبدار، نیافتم (این کلمه به هر
دو تعبیر مناسب مقام است و مراد آن که «جامه دیبا و پرند پوشیده» یا «شمشیری آبدار و صیقلی
که از فرط نرمی و جلا به پرند می ماند، حمایت کرده است. - م.)

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم:

علی گفت: کیست که این قرآن را نزد آنان برد و ایشان را بدانچه در آن است فراخواند؟ جوانی به نام سعید پیش آمد^۱ و گفت: من از عهده آن بر آیم. سپس گفته خود را باز گفت و دیگر مردم همه خاموش ماندند. جوان دگر بار پیش آمد و گفت: من از عهده آن بر آیم. آنگاه علی گفت: بگیر، و قرآن را به [دست] وی سپرد. سپس وی نزد معاویه (و سپاه او) آمد و آن را برایشان فرو می خواند و آنان را بدانچه در آن بود فرا می خواند، پس وی را بکشتند. تمیم^۲ آورده است که وی سعید بن قیس بوده است.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر^۳ که گفت: شنیدم شعبی می گوید:

حملة عبدالله بن بديل آن روز عبدالله بن بديل خزاعی همراه علی بود و به شامیان دوزره پوشیده و دو شمشیر آویخته بود و دلیرانه به آن کسان (دشمن) هجوم می آورد و آنان را به تیغ می زد و می گفت:

لَمْ يَبَقَ إِلَّا الصَّبْرُ وَ التَّوَكُّلُ وَ اخَذَكَ التَّرْسَ وَ سِيفًا مَقْصَلًا^۴...

جز تحمل (دشواری جنگ) و توکل (به خداوند) و بر گرفتن سپر و شمشیر بران

۱- متن «و اقبل الفتى» و در شنهج [و تقدم الفتى].

۲- تمیم بن جذلم ضبی، ابو سلمه کوفی، از ثقات، در سال ۱۵۵ بمرد. در نام پدر او اختلاف است و گفته اند «خزیم» یا «حذیم» ولی درست همان «جذلم» است ← تقریب التهذیب و منتهی المقال. ۳- جابر بن یزید جعفی که خود از ثقات است ولی بسیاری از کسانی که وی از ایشان روایت کرده (در حدیث) ضعیف بوده اند. ضعیفان در حدیث که وی بیشتر از آنان نقل کرده است، عمرو بن شمر جعفی، و مفضل بن صالح سکونی هستند. در المیزان آمده که او از ابی طفیل صحابی روایت کرده است. سال ۱۲۷ یا ۱۳۲ درگذشت ← تهذیب التهذیب و میزان الاعتدال و منتهی المقال.

۴- شنهج (۱: ۴۸۶) [و الترس و الرمح] و در اصل و شنهج [و سیف مصل] که تحریف است و «مصل» = بران، درست است. در باره این رجز ← الاصابة ۴۵۵، شرح حال عبدالله بن بديل آنجا که این خبر را از کتاب حاضر «وقعة صفین» نقل کرده است.

چاره‌ای نمانده است،

وزان پس، در آمدن و خرامیدن^۱ در صفوف اول، به همان آسانی که اشران بر حوضچه‌های آبشخور^۲ در آیند، بخرامند.
و خداوند آنچه خواهد به قضای خویش براند و بکند.

پس همچنان حمله می‌برد تا به معاویه [و کسانی که تا پای جان با او بیعت کرده بودند برسید، و معاویه بدیشان امر کرد که به سختی در برابر عبدالله بن بُدیل پایداری کنند، و به حبیب بن مسلمة فهری که در جناح چپ لشکر او بود پیام فرستاد که با تمام کسان خود در آید، و مردم به هم برآمدند و دو گروه با یکدیگر در افتادند: جناح راست لشکر عراقیان و جناح چپ سپاه شامیان. عبدالله بن بُدیل روی بدانها نهاده بود و کسان (دشمن) را دلاورانه به شمشیر خویش می‌زد. تا معاویه را از قرارگاه خود براند^۳، و ندا می‌کرد: ای انتقامگیرهای عثمان! (چه خوش است گرفتن انتقام خون عثمان) - مرادش از عثمان، (عثمان بن بُدیل) برادرِ خود بود که کشته شده بود - ولی معاویه و یارانش پنداشتند که مرادش از عثمان، عثمان بن عفّان است^۴. [و معاویه از آنجا که بسیار عقب نشسته بود باز آمد، و بر خود نگران شد و دوباره و سه‌باره به حبیب بن مسلمة پیام فرستاد و از او کمک می‌طلبید و وی را به دادِ خود می‌خواند.

از پای در آمدن عبدالله
حبیب با جناح چپ سپاه شام حمله سختی به جناح
ابن بُدیل
راست سپاه عراق آورد و آن را از هم بشکافت و تا
بدانجا نزدیک شد که با ابن بُدیل جز به اندازه تنی صد از قاریان فاصله نداشت و
آنان پشت به پشت یکدیگر داده بودند و از خود دفاع می‌کردند، و ابن بُدیل

۱ - متن از روی شنهج «التَّمَشِي» و در اصل به تحریر [التمسني].

۲ - متن از روی شنهج «فی حياض المنهل» و در اصل به خطا [فی الحياض المنهل].

۳ - در اصل [فازاله عن موقفه] و در متن طبق شنهج «حتى ازال معاوية عن موقفه» آمده که با تکملة پیش از این عبارت مناسب آید.

۴ - در اصل پس از این عبارت آمده [حتى اذا ازال معاوية عن موقفه] که عبارتی نابجا و اضافی است.

خود را به میان افکنده و دل بر قتل معاویه استوار کرده بود و همچنان قرارگاه او را می‌جست و پای مردانگی می‌فشرد تا نزدیک او رسید [و] عبدالله بن عامر (به نگهبانی او) ایستاده بود، [پس معاویه کسان را ندا داد: وای بر شما، اگر در به کار بردن سلاح ناتوانید سنگ و پاره سنگ در دهیدش] پس یاران معاویه روی به عبدالله بن بُدیل نهادند و به زیر باران سنگش گرفتند^۱ تا به زیرش افکندند و مرد کشته شد، آنگاه معاویه و عبدالله بن عامر به سوی وی آمدند [تا بر سر او ایستادند]. عبدالله بن عامر دستار خود را بر چهره او گسترد و بر او دلسوزی کرد که [زان پیش] او را با وی دوستی و برادری بود، معاویه گفت: رویش را بگشای. [گفت: نه، به خدا تا جان در بدن دارم چنین نکنم که از آن (بر بی‌حیثیتی من) داستان زنند. معاویه گفت: رویش را بگشای! که ما بدین داستان نزیم] و اینک من او را به تو پیشکش کردم^۲. پس [ابن عامر] چهره وی را بگشود و آنگاه معاویه گفت: سو گند به پروردگار کعبه که این سالار و پشاهنگ آن قوم بود. بارالها مرا بر اشتر نخعی و اشعث کندی (نیز) پیروز گردان. به خدا سوگند این (مرد) را همانندی نبود چنان که شاعر گفته است^۳:

اخو الحرب ان عَصَّتْ به الحربُ عَصَّها

و ان شمرت عن ساقها الحرب شَمَّرا...

جنگاوری که چون جنگ به وی دندان نماید وی جنگ را بگزرد و چون جنگ دامن بر کمر زند او (پیشتر به جانبازی) دامن همت بر کمر زند. و چون دیدارش با مرگ به اندازه بدستی می‌رسید^۴ و بسی نزدیک می‌شد وی

۱- متن «یرضخونه بالصخر» و در شنهج [فرضخه الناس بالصخر و الحجارة= پس مردم به پرتاب سنگ و پاره سنگ گرفتند].

۲- متن «فقد وهبته لك» و در شنهج [قد وهبناه لك= او را به تو پیشکش کردیم].

۳- سراینده این شعر حاتم طایی است و این ابیات از قصیده‌ایست که در دیوان او آمده ← خمسة دواوين العرب - ۱۲۲، ۱۲۱

۴- متن «قَدَى السَّيْرِ = به اندازه يك وجب» و در اصل [لدى السَّرِّ = به هنگام شر] و در شنهج [قَدَى السَّيْرِ = به اندازه يك تاخت آمده و درست همان است که در متن آوردیم.

از تأخیر مرگ رنجیده خاطر می‌شدا.
چنان شَرزه شیرینی که از شرف خود دفاع می‌کرد و آماج تیرهای مرگ شد و
زود به خاك افتاد.^۲

گذشته از این (وی از قبیلۀ خزاعه بود) و اگر علاوه بر مردان خزاعه، زنان
آن قبیلۀ نیز می‌توانستند با من بجنگند، بیگمان (از فرط دلیری) چنان می‌کردند.

نصر: عمرو، از ابی روق همدانی که گفت:

یزید بن قیس از حبی مردم را به پیکار صفین تشویق
کرد و گفت:

خطبه یزید بن قیس در
تشویق مردم بر پیکار
صفین

«همانا مسلمان درست و راستین^۳ کسی است که دین
و خردش سالم و درست باشد، به خدا سوگند این
قوم نه از آن‌رو با ما می‌جنگند^۴ که بخواهند دینی را که پندارند ما تباهش کرده‌ایم،
برپا دارند و نه برای آن که عدلی را که دیده باشند ما کشته‌ایم و منسوخ ساخته‌ایم،
زنده کنند، اینان جز برای جهاننداری با ما نمی‌جنگند^۵ تا خود زورگویان و
شهریاران آن باشند، اگر بر شما پیروز آیند - که خداوند روی پیروز و دلشادی را
بدیشان ننماید - کسانی چون سعید^۶ و ولید^۷ و عبدالله بن عامر^۸ بیخرد را بر شما

۱- متن، و یحیی، إذا ما الموت کان لقاءه قَدَى الشَّيْبِ، یحیی الانف أن تأخرا
و در اللسان (۳۲:۲۵) این بیت که ازحاتم است به هدبة بن حشرم نسبت داده شد و چنین آمده:

و ابی اذا ما الموت لم یك دونه قَدَى الشَّيْبِ احمی الانف أن تأخرا

که درست همان «یتأخرا» است. ۲- این بیت در دیوان نیامده است.

۳- متن «المسلم السليم»، این کلمه در شنهج نیامده است.

۴- متن از روی شنهج (۴۸۵:۱) «ما ان یقاتلونا» و در اصل [یقاتلوا].

۵- متن از روی شنهج «و لا یقاتلونا» و در اصل [لن یقاتلونا].

۶- یعنی سعید بن العاص، وی پس از ولید بن عقبه والی عثمان بر کوفه بود، و معاویه او را
به ولایت بر مدینه گماشت و سال ۵۳ درگذشت.

۷- یعنی ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود و وی او را به ولایت کوفه
گماشت و سپس عزلش کرد و به سبب میگساری تازیانه‌اش زد. وی از کسانی بود که معاویه را

بگمارند^۱ (که) یکی از آنان در مجلس خویش چنین و چنان گوید^۲ و مال خدا را بستاند و بگوید: این از آن من است و در برداشت آن مرا گناهی نباشد، گویی ارث پدرش را می‌بخشد، در حالی که آن مال از خداست و خداوند آن را در برابر شمشیرزنی و نیزه افکنی به غنیمت جنگی به ما داده است. ای بندگان خدا، با این گروه ستمکار که برخلاف آنچه خداوند (در قرآن) فرو فرستاده حکم می‌رانند، پیکار کنید و در جهاد با آنان از سرزنش هیچ ملامت‌گیری پروا مدارید؛ به راستی اگر آنان بر شما پیروز شوند دین و دنیاان را تباه کنند، و اینان همان کسانی هستند که شما آنان را نیک آزموده و شناخته‌اید. به خدا سوگند که از این اقدام جز شر نخواهند^۳. [و از خدای بزرگ برای خود و شما آمرزش می‌طلبیم].»

حملة عبدالله بن بُدیل^۴ عبدالله بن بُدیل در جناح راست می‌جنگید تا به معاویه و کسانی که تا پای جان با او بیعت کرده بودند برسید. آنان به سوی معاویه شتافتند و او به ایشان فرمان داد در جانب راست برابر عبدالله ابن بُدیل سخت در ایستند، و از سوی دیگر معاویه به حبیب بن مسلمه که در جناح چپ بود فرمان مقابله داد، وی با تمام کسان خود به جناح راست سپاه عراق حمله

→

به جنگ با علی تشویق می‌کرد ← به آنچه در صص ۸۲-۸۴ به شعر، گذشت.

۸- عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعۃ بن حبیب بن عبدشمس، پسر دانی عثمان بن عفان که عثمان وی را به ولایت بصره گماشت و سپس معاویه او را ولایت داد. وی در زمان عثمان خراسان را بگشود و چون به نیشابور رسید احرام بست و بدان سرزمین پا نهاد، عثمان وی را به سبب آن حرکت نکوهش کرد و گفت: «به پارسانمایی خود غرّه شدی!» ← الاصابه ۶۱۷۵ و

المعارف ۱۳۹-۱۴۰

- ۱- متن «إذاً أَلزموكم» و در شنهج (۴۸۵:۱) [إذاً لولیکم] آمده که هر دو عبارت در معنی نزدیکند.
- ۲- متن «بِحیث احدهم» و در اصل [الذی یحدث] که ظاهر آکلمه [الذی] زیاده است.
- ۳- متن «ما ارادوا الی هذا لِأَشْرَأ» و در شنهج (۴۸۵:۱) [ما ارادوا باجماعهم علیکم لِأَشْرَأ] از این که بر سر شما در آمده‌اند جز قصد شر ندارند.
- ۴- بازگویی همان روایت پیشین به عبارت دیگر و با توضیح جزئیات همان پیکار است. - م.

آورد و آنان را عقب راند و صفوف سپاه عراق از جناح راست به اندازه یک میل گشوده شد چنان که همراه ابن بُدیل جز نزدیک به یکصد تن از قاریان نماندند که پشتهایشان را به یکدیگر داده بودند و دفاع می کردند و (شامیان) شتابان بر آنان تاختند^۱، پس علی به سهل بن حنیف فرمان داد و او با تمام کسانی که از اهل مدینه همراه داشت پیش تاخت و گروهی بسیار از سواران سپاه شام رویاروی او قرار گرفتند و بدیشان حمله آوردند و آنها را نیز به جناح راست ملحق کردند، جناح راست به قرار گاه علی، در قلب سپاه پیوسته بود که یمنیان آن را دربر گرفته بودند، و چون اینان میدان تهی کردند دامنه عقب نشینی به قرار گاه علی رسید، پس علی پیاده روانه جناح چپ شد، ولی در جناح چپ نیز «مضریان» از او روی تافتند و دور شدند. اما (قبیله) ربیعہ پایدار بماندند و پایمردی کردند.

نصر: از عمر بن سعد، از مالک بن آیین، از زید بن وهب گفت:

آن روز علی با پسران خود به جناح چپ روی نهاد
[و تنها قوم ربیعہ با او مانده بودند] گویی هم اینک
(آن منظره را عیان) می بینم که تیر از پشت سر و فراز

حمایت حسین و محمد
از پدر خود

شانه های او می گذشت و پسرانش خود را سپر جان او می ساختند و به تن خود از او حمایت می کردند و علی خوش نداشت که پسرش به پیشمرگی^۲ میان او و شامیان حایل شود. از این رو چون یکی (از پسران وی) چنین می کرد وی دست او را می گرفت و پیش رو یا پشت سر خویش می افکندش. در این میان احمر - غلام ابوسفیان یا عثمان، یا دیگری از بنی امیه - او را در نظر آورد و (خطاب به علی) گفت: به پروردگار کعبه سوگند که خدایم بکشد اگر من تو را نکشم یا تو مرا نکشی و به سوی او تاخت، پس «کیسان» غلام علی برابری در آمد و دو

۱- متن «انجفل الناس علیهم» و در اصل به تحریف [انحفل...].

۲- متن از روی شنهج (۴۸۶، ۱) «قیتقدم علیه» و در اصل [فیقدم].

ضربت مبادله کردند و غلام بنی امیه او را بکشت و علی خود با شمشیر شتابان به میانه آمد و چنگک به گریبان زره او در زد^۱ و وی را به سوی خود کشید و بر شانه خویش برداشت، گویی به عیان دو پای او را می بینم که برگردن علی آویخته است. سپس وی را بر زمین کوفت و شانه‌ها و بازوانش را بشکست، و دو پسر علی، حسین و محمد بر سر او تاختند و باشمشیر خود وی را زدند [تا (بمرد و) برجای سرد شد].

موضع حسن بن علی گویی هم اینک علی را می بینم که ایستاده است و دو پسر شیردلش آن مرد را فرو می کوبند، تا کارش را بساختند^۲ و سوی پدر باز آمدند در حالی که حسن همچنان در کنار پدر ایستاده بود، (علی) گفت: ای پسر جان، چه چیز تو را از این که چون برادرانت عمل کنی باز داشت؟ گفت: ای امیر مؤمنان آن دو مرا بسنده داشتند (و خود کافی بودند). سپس شامیان به ایشان نزدیک شدند - و به خدا سوگند که نزدیک شدن ایشان به او [و کمی فاصله آنان با او] بر شتاب گامهای او نیفزود^۳ - پس حسن به وی گفت: چه زیانت کند که (گام تند کنی و) بدوی و خود را بدان گروه از یارانت که به پایمردی در برابر دشمنت در ایستاده اند رسانی؟ - [راوی گفت: یعنی به قوم ربیعه که در جناح چپ بودند] - گفت: ای پسر جان [به راستی] پدرت را روزی (اجلی) مقدر است که از آن در نگذرد، دویدن آن را به تأخیر نیندازد و کند رفتن آن را تسریع نکند^۴. به خدا سوگند که پدرت هیچ پروایی ندارد که خود به سوی مرگ آید یا مرگ بر او در آید.

۱ - متن از روی شنهج «فتقع یده» یعنی دست علی به گریبان او بند شد، و در اصل [تَوَقَّع یده].

۲ - متن از روی شنهج «حتی اذا أتباعلیه» و در اصل [حتی قتلاه].

۳ - متن از روی شنهج «سرعة فی مشیه» و در اصل [إلا سرعة فی مشیه] که مخالف اقتضای سیاق عبارت، و تحریف است. ۴ - تعبیری ازین بیان مولای متقیان علیه السلام به شعر فارسی

چنین آمده است:

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی اسحاق، گفت:

به رور صفین علی به میدان آمد و در دست خود فقط
 علی و سعید بن قیس و
 سنانی کوتاه داشت، پس بر سعید بن قیس همدانی
 گذر کرد، سعید به او گفت: ای امیر مؤمنان آیا بیم
 آن نباشد که در این حال که نزدیک دشمنی کسی به تو سوء قصد کند؟ علی به
 وی گفت: «هیچ کس نیست مگر آنکه از جانب خدا بر او گماشتگانی باشند که او
 را از این کسه به چاهی در افتد، یا دیواری بر او فرو ریزد یا گزندى به وی رسد
 نگهبانی کنند، ولى چون تقدیر در رسد (این نگهبانان) میان او و تقدیر وی را
 وا نهند.»

نصر، از عمر، از فضیل بن خدیج، از غلام اشتر، گفت:

چون جناح راست سپاه عراق رو به گریز نهادند علی به سوی چپ سپاه
 خویش رو به دویدن نهاد و مردم را باز می گرداند و به ایشان می فرمود به
 قرار گاه باز آید، تا آنکه بر اشتر گذشت و به او گفت: ای مالک. گفت: آری،
 ای امیر مؤمنان، گفت: [آن] قوم را پیش بخوان و به ایشان بگو: از کام مرگی
 که هرگز نتوانید بر آن چیره آید و ناتوانش کنید، به سوی زندگانی بیدوامی که
 برای شما نباید، به کجا می گریزید؟

خطبة اشتر پس اشتر بیامد و در برابر گریختگان ایستاد و همان
 کلمات را که علی فرموده بود به ایشان باز گفت^۱ و خود
 افزود: ای مردم، من مالک بن حارثم - [و این نام را تکرار کرد ولى يك تن به او

→ از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
 روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست. - م.
 ۱ - متن «فقال لهم هؤلاء الكلمات» و در شنهج [فقال لهم الكلمات = آن کلمات را به ایشان
 گفت] و در طبری (۱۱:۶) [هذه الكلمات التي قالها له علي = این کلمات را که علی به او
 گفته بود].

توجهی نداشت] سپس به ذهنش گذشت که وی در میان مردم به نام «آشتر» معروفتر است، از این رو گفت: ای مردم، من آشترم، ای مردم، روی به من آرید، پس گروهی روی بدو آوردند و پاره‌ای از نزدش دور گشتند، پس گفت: (شما با این گریزِ فضااحت‌آمیز) عورت پدرتان را به دندان گزیدید^۱ (و آبروی پدری بر باد دادید) به خدا که امروز چه زشت و ناهنجار جنگیدید^۲. ای مردم، چشمها را برهم نهد (و ملاحظهٔ چیزی نکنید) و دندانها را به هم فشارید و سر به جنگ سپارید و برابر دشمن درآید، آنگاه چونان رادمردانی که به خونخواهی پدران و پسران و برادران خویش برخاسته‌اند و بر دشمن خود آتش خشم می‌بارند و دل به مرگ سپرده‌اند تا کس در خونخواهی برایشان پیشدستی نکند، پای مردانگی بفشارید و سخت بکوشید. به خدا، به راستی که آن قوم (دشمن) شما را جز به خاطر دینتان نکوبند تا پرتو سنت را خاموش و شرارهٔ بدعت را زنده و فروزنده کنند و شما را به (کوره) راهی درآرند که خداوند به مدد نیک اندیشی و بینادلی (که خود یافتید) از آن بیرون‌تان آورده است^۳. پس ای بندگان خدا، به طیب خاطر، خونهای خود را فدای دینتان کنید؛ زیرا فرار از این میدان، (متضمن) برباد دادن عزت شما و چیرگی آنان بر غنیمت و (موجب) خواری (شما) در مرگ و زندگی و ننگ دنیا و آخرت و خشم خدا و عذاب دردناک اوست.

سپس گفت: ای مردم، مذحجیان را پیرامون من آرید. پس مذحجیان گرد او آمدند. آنگاه خطاب به آنان گفت: شما سنگ سخت را به دندان گزیدید!^۴ (و آبروی خویش را بردید) به خدا سوگند که امروز پروردگار خود را ناخرسند

۱- متن «عَضُّتُمْ بِهِنَّ اَبْيَكُمْ» تعبیری درشت و سخت عتاب‌آمیز نسبت به کسی است که حق ناشناسی کند و موجب آبروریزی خود و پدر گردد. - م.

۲- در متن «ما قاتلتم الیوم». در صفحات آینده گفتهٔ اشتر چنین خواهد آمد: «و الله ما احسنتم الیوم القراع» = به خدا امروز خوب نکوفتید (و مردانه نکوشیدید) و در شهنج [ما فعلتم...].

۳- مراد رجوع به روزگار جاهلی است. - م. ۴- متن «عضفتم بغم الجندل» وجهی مؤدبانه از همان تعبیر عتاب‌آمیز که بالاتر گذشت. - م.

کردید و در کارِ (بیکار با) دشمنِ او فرمانش را نبردید، از چهره و چنین شد؟ در حالی که شما زادگان جنگ، و خداوندان هجوم، و زبده جوانانِ تاخت و تاز، و شهبسواران پیگرد، و مرگ آفرینِ قویدستان، و مدحجیانِ نیزه افکن هستید که انتقامگیریشان لحظه‌ای به تأخیر نمی‌افتاد و خوانخواهیشان به دراز نمی‌کشید و دست بر روی دست نمی‌نهادند، در هیچ معرکه از هنگامه‌های نبرد در نمی‌ماندند و به شکست خوردن انگشت‌نما نبودند، شما تیزچنگ‌ترین مردم دیار خود^۱ و آماده‌ترین تیره^۲ پر شمارِ قبیله^۳ خویشید^۴، و همگان بدانچه امروز کنید ازین پس داستان زنند و سینه به سینه و زبان به زبان بگذرانند، از سخنانی که فردا (در باره شما) گویند پرهیزید^۵. با اراده‌ای راستین و خالصانه به مقابله^۶ دشمنانتان روید که همانا خدا با شکیبایان و پایداران است. سوگند به آن که جان مالک به دست اوست، يك تن از اینان - اشاره به شامیان - در برابر دین خدا، به دیده من چون بال پشه‌ای نباشد. به خدا که امروز خوب بر خوردی نکریدی. سیه‌روی مرا جبران کنید و روسفیدم سازید تا خون به چهره‌ام باز آید. بدین لشکر گران حمله برید، که اگر خداوند بزرگ در هم شکندشان، هر دو جناح سپاه از پی آن روند چنان که [دنباله^۷] سیل از پی مقدمه^۸ آن در رسد.

از پا در آمدن پیاپی (مدحجیان) گفتند: ما را به هر جا خواهی ببر. پس
همدانیان
آشتر با دلی استوار با ایشان به سوی گروه مجاور جناح
راست سپاه رفت و بدیشان حمله می‌کرد و آنان را
عقب می‌نشانند و گروهی از جوانان (قبیله) همدان که آن روز هشتصد تن بودند

۱- متن «انتم اهل مصر کم» و در شنهج [و انتم ساده مصر کم = شما سروران و بزرگان دیار خویشید].
۲- اصل و متن مطابق طبری «و اعدت حتی فی قومکم» و در شنهج [و اعز حتی = چیره‌ترین قبیله].
۳- متن از روی شنهج و طبری فائقوا مأثور الحدیث فی غد، و در اصل [و ابقوا مأثر الحدیث فی الیوم] = نیکو داستانهائی به فردا از خود بجای گذارید.
۴- افزودگی از روی طبری است.

(پیشاپیش) همراهیش می کردند^۱ و حمله می بردند و دنباله (سپاه دشمن) را متواری کردند، و در جناح راست سپاه علی علیه السلام چندان پایداری کردند که یکصد و هشتاد مرد از ایشان کشته شدند که در آن میان یازده تن از سران قبیله بودند و چون یکی از پای در می آمد دیگری پرچم را به دست می گرفت. نخستین کس کُریب بن شریح بود و (سپس) شُرَحْبیل بن شُریح و مَرثَد بن شریح و هبیره بن شریح و آنگاه یریم^۲ بن شریح، [و سپس شمر^۳ بن شریح]، این شش برادر همه کشته شدند، سپس سفیان بن زید پرچم را گرفت و پس از او عبد بن زید و سپس کرب بن زید^۴، و این سه برادر نیز کشته شدند. آنگاه عمیر بن بشر^۵ پرچم را گرفت و سپس حارث بن بشر که این دو نیز کشته شدند. سپس ابوالقوص، وهب^۶ ابن کُریب پرچم را گرفت و خواست پیش تازد که یکی از مردان قومش بدو گفت: [خدایت رحمت کند] با این پرچم که خدایش اندوه زده دارد^۷، بازگرد چه بزرگان قوم تو پیرامونش کشته شدند، خود و دیگر کسان را که هنوز با تو مانده اند به کشتن مده. آنان ناگزیر باز گشتند و با خود می گفتند: کاش به شمار ما مردانی، با حَمِیتِ عربی، می بودند که با هم پیمان می بستیم و همراه یکدیگر پیش می رفتیم و باز نمی گشتیم تا کشته شویم یا پیروز گردیم^۸. پس در حالی که چنین می گفتند بر آستر گذاشتند.

- ۱- متن از روی طبری «و یستقبله شباب من همدان» و در اصل [و استقباله سنأ من همدان] = گردنفرزانی از همدان یش او آمدند] و در شنهج (۱: ۴۸۷) [و استقباله اشباههم من همدان] = همکنا نشان از همدان به استقبال او آمدند].
- ۲- متن از روی طبری و دراصل [یریم] و در شنهج [هریم].
- ۳- افزودگی از طبری است ولی در طبری به تحریف [سمیر] آمده است.
- ۴- در طبری [کریب بن زید] و در شنهج [سفیان بن زید، ثم کرب بن زید، ثم عبدالله بن زید].
- ۵- متن از روی شنهج، و در اصل [عمیره بن بشر] و در طبری [عمیر بن بشر].
- ۶- متن از روی شنهج و طبری، و در اصل [وهیب...].
- ۷- متن «تَرَحَّها الله» و در شنهج به تحریف [نزحها الله]. این کلمه در طبری نیامده. (مراد اینکه با چنین پرچم بد شکونی که اندوه فزای و غمبار است دیگر به میدان مرو... م.)
- ۸- متن «نُقُتِلْ او تَنْظُهرْ» و در شنهج [حتی نطفر او نقتل] و در طبری [حتی نقتل او نطفر].

پایداری دادن آشتر
یاران خود را
آشتر بدیشان گفت: سوی من بیایید، من با شما پیمان
می‌بندم و عهد می‌کنم که باز نگردیم تا پیروز شویم یا
نابود گردیم^۱. ایشان [بدین نیت و قصد] با وی به
پایداری ایستادند. و کعب بن جَعیل (شاعر معاویه) در بارهٔ این سخن چنین گفت^۲:
* وَ هَمْدَانُ زُرُقٌ تَبْتَغِي مَن تَحَالِفُ *
همدانیان کیود چشم همپیمان می‌جستند.

باز آمدن مردم به سوی
آشتر
آشتر خود را به جناح راست سپاه کشاند و مردمی که
بینادلی و آزرَم و وفا داشتند^۳ و دست از فرار کشیده
و باز گشته بودند گرد او پیوستند، و وی با هر فوجی
(از دشمن) روبرو می‌شد آن را عقب می‌راند و با هیچ فوجی بر نخورد مگر آنکه
بر آنان چیره آمده^۴ و به عقب‌نشینی وادارشان کرد.

از پا درآمدن زیاد بن
نضر و یزید بن قیس
در این میان بر (جنازه) زیاد بن نضر گذشت که آن را
به لشکرگاه می‌بردند، پرسید: این کیست؟ گفتند: «زیاد
ابن نضر است، که آنگاه که [عبداللّه بن بُدیل]^۵ و
یارانش در جناح راست سرگرم بیکار بودند، این زیاد پیش آمد و پرچم خود را
بر جناح راست سپاه بر افراشت و چندان جنگید تا جان سپرد.» سپس چیزی

۱- متن «حَتَّى نَظْهَرَ أَوْ تَهَلَّكَ» و در طبری [حتی نظفر او نهلک].

۲- متن از روی طبری «فَفِي هَذَا الْقَوْلِ قَالَ كَعْبُ بْنُ جَعِيلٍ» و در اصل [فِي هَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ كَعْبٌ...]. و در شنهج [فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ كَعْبِ بْنِ جَعِيلٍ = پس این است معنی سخن کعب بن جَعیل که گوید]. ۳- مراد از «زُرُق» کیودی چشم است که عرب آن را نشانهٔ پستی می‌دانسته‌اند

← الحیوان (۳: ۱۷۵ و ۳۳۰: ۵-۳۳۱).

۴- متن «مَنْ أَهْلُ الْبَصِيرَةِ وَالْحَيَاءِ وَالْوَفَاءِ» و در شنهج [اهل الصبر و الوفاء و الحياء = اهل پایداری و وفا و آزرَم]. ۵- متن از روی طبری «حَازَهُ» و در اصل و شنهج... [جازه].

۶- افزودگی از طبری (۱۲: ۶) است. این کلام در شنهج به صورت محرف و ناقص آمده است.

نگذشت که به (جنازه) یزید بن قیس بر خوردند که آن را به لشکرگاه می بردند. اشتر پرسید: این کیست؟ گفتند: «یزید بن قیس است که چون زیاد بن نضر از پای درآمد پرچم خود را بر جناح راست برافراشت و نبرد کرد تا به خاک افتاد.» اشتر گفت: «به خدا سوگند این است پایداری زیبای دلیرانه و کردار بزرگوارانه، آیا مرد از آن شرم ندارد که (از میدان) باز گردد و کسی را نکشد و کشته نشود و خود را به دم کشتن ندهد؟».

نصر، از عمر، از حر بن صیاح^۱ [نخعی]^۲؛

آن روز اشتر بر اسب خویش نشسته و شمشیر یمانی
 [خود را] به کف گرفته بود و چون آن را به جنبش
 لباس رزم
 درمی آورد پنداشتی آب از آن فرو می ریخت و چون
 بالا می برد درخشنده گیش چشم را خیره می کرد، وی دلیرانه شمشیر می زد و
 می گفت:

﴿الْغَمْرَاتُ نَمَّ يَنْجَلِينَا﴾

موج خیز گردابهاست، سپس از ما بگذرد^۳.

۱- حر بن صیاح نخعی کوفی، از ثقات طبقه سوم، از عمر و انس و عبدالرحمن بن احنس روایت کرده و شعبه و ثوری و ابوخیثمه و عمرو بن قیس الملائی نیز از او روایت کرده اند ← تهذیب التهذیب و المشبه، ۳۱۰ در اصل [الحر بن الصباح]، متن از روی التهذیب و طبری تصحیح شد، و در شنهج [الحارث بن الصباح] که یکی دیگر از رجال حدیث شیعه است و ابن حجر در لسان المیزان (۶: ۱۵۲) از او یاد کرده گوید: وی از تابعان بود و از علی روایت کرده است.

۲- افزودگی از طبری است و معلوم می دارد که حر بن صیاح «نخعی» بوده.

۳- چنان که در مجمع الامثال میدانی آمده این شعرا از «اغلب عجلی» است. در اصل [غمرات...]
 و در امثال میدانی [غمرات نم ینجلین] و [الغمرات نم...]
 نیز روایت شده و در جمهره عسکری، ۱۵۰ بیان این مثل، که به رجز خوانده شده آمده است: الغمرات نم ینجلین عتًا و ینزلن
 بآخرین شدائذ یقبهین لین. (این موج گردابهاست، سپس از ما بگذرد و بر دیگران
 در آید. سختی ها بیست که از پی آنها آرامش و آسایش در رسد.)

(همین راوی) گفت:

أشتر و ابن جهمان حارث بن جُمهان (در چنین و ضعی اشتر) را بدید
 اما وی را که چهره‌اش آهن پوش بود شناخت، به
 وی نزدیک شد (و به عنوان یکی از شهسواران دلیر) بدو گفت: از این دم خدایت
 از جانب امیر مؤمنان علیه السلام و انبوه مسلمانان پاداش نیک دهد. اما اشتر او را
 شناخت و گفت: ای ابن جُمهان، آیا کسی همانند تو بدین روز و از این آوردگاهی
 که من در میان آن قرار گرفته‌ام خود را عقب نگه می‌دارد؟ ابن جُمهان بدو نیک
 نگریست و وی را شناخت - اشتر از تنومندترین و بلندترین مردان بود^۱ ولی (در
 ایام این جنگ) اندکی گوشه‌ریخته و اندامش لاغر شده بود - گفت: فدایت
 شوم، به خدا نه، من تا این ساعت جای تو را نمی‌دانستم، ولی اینک دیگر از تو
 جدا نخواهم شد تا جان بازم.

راوی گفت:

أشتر و منقذ و جمیر منقذ و جمیر، پسران قیس ناعطی^۲ (اشتر را در آن
 حال) دیدند^۳. منقذ به جمیر گفت: اگر آنچه (از
 دلاوریهای او) می‌بینم به انگیزهٔ پیکارجویی (و محض
 رزماوری) است چنو مردی در عرب نباشد. جمیر به او گفت: آیا انگیزه جز این
 است که به عیان بینی؟ گفت: من بیم آن دارم که (مبادا) او جهاننداری بخواهد. (و
 این هنرنماییها فقط برای تسلط طلبی باشد.)

۱- متن از روی طبری «اعظم الرجال و اطوله، و دراصل [و اطولهم...]

۲- بنو ناعط: قبیله‌ای در یمن. ← الاشتقاق، ۲۵۱. در اصل [البعطبان] و در شهبج (۴۸۸:۱) [الیقظان] و متن «لناعطیان» = دو ناعطی از طبری که صحیح‌تر به نظر می‌رسد گرفته شد.

۳- متن از روی طبری «ورآه منقذ و جمیر ابناقیس الناعطیان» و در اصل [رای الاشتر یسومئذ منقذاً و حمیراً ابناقیس... = اشتر آن روز منقذ و جمیر پسران قیس را دید] که تحریف است.

نصر، از عمر^۱، از فضیل بن خدیج، از غلام اشتر، گفت:

تشویق اشتر یارانش را چون بیشتر گریختگان جناح راست پیرامون اشتر گرد آمدند وی ایشان را تشویق کرد و به آنها گفت:

«دندانها را سخت بر هم بفشارید و امروز با سر به مقابله آن قوم دوید، زیرا اگر بختن از پیشروی موجب سلب عزت (و چیرگی) و مانع دستیابی به غنیمت و مایه خوار زیستن و ذلیل مردن و ننگ دنیا و آخرت است^۲. آنگاه بر دشمنان حمله برد. تا همه را عقب نشانند و میان نماز عصر و مغرب آنان را به صفوف معاویه راند^۳.»

نصر، از عمر، از محمد بن اسحاق:

عمرو بن حمیه کلبی روز صقین به میدان آمد، وی همراه معاویه بود و هموار می طلبید.

نصر، از عمر^۴، از مالک بن اعین، از زید بن وهب:

چون علی دید که جناح راست سپاه او به محل آورد گاه
خود باز آمده و دشمنانی را که در قرارگاهها و جایهای
خطبه علی
خویش برابرشان بودند زده و رانده اند، پیش آمد تا به ایشان رسید و گفت: من انصراف و عقب نشینی شما را از (مواضع و) صفوفتان مشاهده کردم و دیدم که جفاکاران ستمگر و اعراب بیابانگرد شام شما را عقب می رانند^۵ در حالی که شما سران بزرگ عرب و برجستگان سترگ، و شب زنده داران به تلاوت قرآنید و آنگاه که خطا کاران گمراه شوند^۶، شما فراخواننده به حقیقت. اگر روی آوردن شما،

۱- در شنهج به جای «عمر»، که مراد عمر بن سعد است، [عمر و] آمده.

۲- این خطبه به طور کامل در تاریخ طبری (۱۲۰۶) آمده است.

۳- متن «بصفوف معاویه» و در شنهج [بمضارب معاویه = به خرگاههای معاویه].

۴- در شنهج (۴۸۸:۱) [عمر و]. ۵- متن از روی شنهج و طبری (۱۴:۶) «یحوزکم» و در اصل [تحزکم].

۶- متن از روی شنهج و طبری «اذ ضل» و در اصل [اذا ضل = آنگاه که گمراه شود].

پس از آن پشت کردن و حمله شما، پس از آن گریزتان نمی بود؛ گناه (و مجازات) فراری جنگی که روز حمله پشت می کند و می گریزد بر شما واجب می آمد، و به نظر من همگی دستخوش هلاک شده بودید. ولی وقتی شما را دیدم که سرانجام آنها را - چنان که آنان شما را عقب رانده بودند - پس راندید، لختی شادمانیم باز آمد و اندکی آسوده شدم، و چون دیدم آنان را همان گونه که شما را از آوردگاه (و مواضعتان) دور کرده بودند از جایشان تاراندید، و با شمشیر چنان بر آنان تاختید که صف پیشینشان بر واپسینشان می جهید^۱ و آنها را چون اُشتران تشنه افسار گسیخته درهم ریختید^۲، پاره ای از سوز دل و داغ اندوهم بکاست^۳. پس اینک پایداری کنید، که آرام گرفتید و خداوند به پرتو یقین، گامتان را استوار داشت تا هر گریزنده از جنگ (و سر باز فراری) بدانند که خداوند را به خشم می آورد و خویشتن را به (مغاک) گناه و ننگ فرار سرنگون می کند، و فرار موجب آزرده گی خداوند از او و خواری پیوسته [وی، و ننگ جاودانه، و از کف دادن غنیمت]^۴ و سبب تباهی (باقیمانده) زندگی است. و به راستی که فرار به عمر وی نیزاید و پروردگارش را نیز خرسند نکند. پس مرگت مرد، به حقیقت پیش از درآمدن بدین صفتها (و آلودگی بدین رذایل) بهتر از رضا دادن او به در پوشیدن این^۵ (چرکین جامه های ننگ و رسوایی) و پذیرفتن آنهاست.

۱- یعنی صفوف پیشین که زمان حمله جلو بودند اینک به هنگام فرار برگشته و بر سر صفوف پسین که در جهت خلاف مقدم شده بودند پا می نهادند. - م.

۲- متن از روی طبری «کَالْإِبِلِ الْمُطْرَدَةِ إِلَيْهِمْ...» و در اصل و شنهج [المطرودة = رانده شد].

۳- متن از روی طبری «أحاج» و در اصل [حاج] و در شنهج [لاعج].

۴- کلمه «وی» و بقیه افزودگی میان دو قلاب از طبری است.

۵- متن «من الرضا بالتلبس بها» و در طبری [بالتأنیس لها] = به خو گرفتن بدینها].

نصر، از عمر [گفت]: ابو علقمة خثعمی [ما را حدیث کرد] که:

سردار خثعم شام و عبدالله بن حنّس خثعمی سردار خثعمیانی که با معاویه
سردار خثعم عراق بودند به ابی کعب سردار خثعمیانی که با علی بودند
پیام فرستاد: اگر خواهی دست نگاهداریم، ما پیکار
نمی‌کنیم. اگر رفیق تو پیروز شد ما نیز با شما خواهیم بود و اگر رفیق ما پیروز
آمد، شما با ما باشید و ما (خثعمیان بدین ترتیب و قرار) یکدیگر را نمی‌کشیم.
اما ابو کعب از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز زد. چون دو گروه خثعمی به یکدیگر
برخورددند و کسان به هم حمله بردند، سردار خثعمیان شام به یاران خود گفت: ای
گروه خثعمی، ما به سبب پیوند خویشاوندی و به ملاحظه نگاهداشت حقّ
(وابستگی قبیله‌ای) به (آن بخش از) قوم خود که اهل عراقند پیشنهاد ترك مخاصمه
کردیم^۱ ولی آنان جز پیکار با ما نخواستند و خود به قطع رجم با ما آغاز کردند.
(با وجود این) اینک تا هنگامی که آنان دست به روی شما بلند نکرده‌اند شما برای
حفظ حقّ خویشاوندی، هرگز دست به روی ایشان بلند نکنید و لسی اگر با شما
پیکار کردند شما هم در مقابل، با ایشان پیکار کنید. پس مردی از یاران او پیش آمد
و گفت: [تردید نیست که ایشان] عملاً نظر تو را رد کرده (و چنان که می‌بینی)
به پیکارت آمده‌اند. سپس به هم‌اورد خواهی پرداخت و بانگ برداشت: ای اهل
عراق! مردی به مردی. سردار خثعمیان شام (از این گستاخی و نافرمانی او)
خشمگین شد و گفت: بارالها، وهب بن مسعود را به جانش انداز - وهب یکی
از خثعمیان کوفه بود که از روزگار جاهلی به دلاوری شهرت داشت، و با هر مردی
جنگ تن به تن کرده بود او را کشته بود - پس وهب بن مسعود به میدان آمد و بدان
شامی حمله کرد و او را کشت. سپس ساعتی به زدو خورد پرداختند و سخت‌ترین
پیکار را به منصّه ظهور رساندند، و ابو کعب به یارانش می‌گفت: به پایشان

۱ - متین از روی شهبج «عَرَضْنَا» و در اصل [عَرَضْتُ = پیشنهاد کردم].

شمشیر زنید^۱، و سردار شامیان می گفت: ای ابا کعب [اینان همه] قوم تو هستند، انصاف داشته باش! ولی جنگ میان آنان شدت یافت و شمر بن عبدالله خثعمی، از مردم شام، به ابی کعب سردار خثعمیان کوفه حمله کرد و او را با نیزه زد و کشت، سپس در حالی که می گریست از میدان باز گشت و می گفت: خدایت رحمت کناد، ای ابا کعب، من تو را به پیروی از آرمان قومی کشتم که تو، از نظر خویشاوندی، از آنان به من نزدیکتر بودی و تو را به دل بیش از آنان دوست می داشتم. ولی به خدا سوگند نمی دانم چه بگویم و جز اینم به نظر نمی رسد^۲ که شیطان ما را فریفته است و جز این نمی بینم که قریش جان ما را به بازی گرفته است^۳. آنگاه کعب بن ابی کعب به سوی پرچم پدر شتافت و آن را برداشت (و به میدان رفت) پس چشمش شکافته شد و به زمین افتاد، سپس شریح بن مالک پرچم را برداشت و قوم وی زیر آن پرچم پیکار کردند تا از ایشان هشتاد مرد پیرامون پرچم خویش برخاک افتادند، و از خثعمیان شام نیز (مردانی) نزدیک به همین شمار از پا درآمدند. سپس شریح بن مالک دیگر بار پرچم را به کعب بن ابی کعب باز داد.

نصر، از عمر^۴، از عبدالسلام بن عبدالله بن جابر^۵:

پرچم بَجِیْلَه در صفین به دست ابوشداد، از تیره اَحْمَس
پیکار بَجِیْلَه
— یعنی (بنی) قیس بن مکشوح بن هلال بن حارث

۱— متن «خَیْمَوا» ابن ابی الحدید (۱: ۴۸۹) چنین تفسیر کرده: «یعنی به جایگاه خدمت که خلخال باشد شمشیر زنید و به عبارت دیگر، به میج پایشان بنزیده» (مرادش این بوده که نوعی آنان را بنزید که از پا بیفتند ولی زنده بمانند. — م.)

۲— متن از روی شنهج «ولائِی» و در اصل [ادری].

۳— یعنی قبیلۀ قریش به خاطر جنگ قدرت خود ما را به برادرکشی واداشته است. — م.

۴— متن از روی شنهج و دراصل [عمر]. ۵— چنان که در طبری آمده: او عبدالسلام بن عبدالله بن جابر احمسی است، درلسان المیزان (۴: ۱۳) از او یاد شده و آمده است که «او از پدرش روایت می کرده، و در شرح حال پدرش (۳: ۲۶۵) آمده که «کسی جز پدرش از او روایت نکرده است» در اصل [...] عبدالله عن جابر] آمده که کلمه «عن» تحریف است.

ابن عمرو بن عامر بن علی بن اسلم بن احمس بن غوث بن انمار - بود. بُجَیْلِیَان به او گفتند: پرچم ما را برگیر! وی گفت: دیگری برای پرچمداری شما بهتر و شایسته‌تر از من است. گفتند: ما پرچمداری جز تو نخواهیم. گفت: به خدا سوگند اگر پرچم خود را به من سپارید من شما را به راهی جز آن که بدان صاحب سپر زرّین منتهی شود نکشانم^۲ - (راوی) گوید، مردی بر فراز سرمعاویه به نگهبانی ایستاده بود که سپری زرین داشت و آن را سایبان وی کرده بود - گفتند: هرچه خواهی کن. پس پرچم را گرفت و پیش تاخت و می گفت:

إِنَّ عَلِيًّا ذُو أُنْسَاءٍ صَارُمٌ جَلَدٌ إِذَا مَا حَضَرَ الْعِزَائِمُ...

همانا علی، آن صاحب وقار و صبری قاطع، آنگاه که کارهای دشوار فراز آید سخت چابک است، چون بدکرداری تبهکاران شوم را بدید سران و آزادگان کریم به پایمردی با او برخاستند،

دو سرافراز مرد سترگ: مالک^۳ و هاشم^۴.

سپس با آن پرچم هجوم آورد تا به صاحب سپر زرّین که با انبوهی دیگر از سواران، نگهبان معاویه بود رسید. - گفته‌اند که آن (زرّین سپر) عبدالرحمن بن خالد بن ولید بود - (راوی) گفت: آنسان بدانجا پیکاری بی‌امان کردند. (و) گفت: ابوشداد با شمشیر خود به سوی صاحب سپر حمله برد، و یک رومی که از افراد معاویه بود راه بر او بست و ضربتی بر پای ابوشداد زد و پای وی را جدا کرد، و ابوشداد نیز با ضربتی او را کشت (سپس) نیزه‌ها به جانب وی روان شد (تا او نیز) کشته شد، آنگاه عبدالله بن قلع احمسی پرچم را گرفت و می گفت:

- ۱- در اصل و متن مطابق الاصابه، ۷۳۵۷ (حارث بن عمرو بن عامر) و در شنهج [... بن عمرو بن عوف بن عامر] و در تاریخ طبری [... بن عمرو بن جابر] آمده است.
- ۲- متن از روی شنهج «لانتهی» و در اصل [لانتهی].
- ۳- مراد مالک معروف به اشتر است. - م.
- ۴- مراد هاشم بن عتبّه معروف به هاشم مرقال است. - م.

لا يُبْعِدُ اللَّهُ ابَا شَدَادٍ حَيْثُ آجَابَ دَعْوَةَ الْمُتَادِي...
 خدا ابوشداد را (از رحمت خود) دور ندارد که بانگ منادی را پذیرفت،
 با شمشیر بر دشمنان هجوم آورد، به هنگامه نبرد چه جوانمرد دلیری بود!
 و در بیکار با انبوه سواران و شمشیرزنان نخل پیکرا

سپس چندان بیکار کرد که کشته شد، آنگاه برادرش، عبدالرحمن بن قلع
 پرچم را گرفت و جنگید و کشته شد، و پس از او غفیف بن ایاس [احمسی] پرچم
 را گرفت و تا آنگاه که رزمندگان از یکدیگر جدا شدند پرچم همچنان به دست
 او بود.

[نسرگفت]: و [عمر و ما را حدیث کرد، گفت: عبدالسلام برای ما روایت کرد، گفت]:

کشتگان بجیله حازم بن ابی حازم، برادر قیس بن ابی حازم بدان
 روز کشته شد و نُعیم بن صهیب بن علیة [البجلی] نیز
 همان روز کشته شد، پس پسر عمو و همنام وی، نُعیم بن حارث العلیة^۲ - که از
 همراهان معاویه بود - نزد معاویه آمد و گفت: این کشته، پسر عموی من است مرا
 رخصت ده که وی را به خاک سپارم. گفت: اینان را به خاک سپارید که شایستگی
 تدفین ندارند، به خدا سوگند ما جز به گونه‌ای نمانیم اینان نتوانستیم عثمان
 را به خاک سپاریم. گفت: تو را به خدا به من اجازه ده که دفنش کنم و گرنه تو را
 رها می‌کنم و به ایشان می‌پیوندم. معاویه به او گفت: [وای بر تو] می‌بینی که ما
 حتی مشایخ و بزرگان عرب را دفن نمی‌کنیم^۳ و با این حال از من درخواست

۱- متن با این افزودگی از روی طبری است و در اصل [نعم بن سهیل بن الشعلة] و در شنهج
 (۴۸۹:۱) [نعم بن شهید بن التعلبية] آمده است.

۲- متن از روی طبری و در اصل [الشعلة] و در شنهج [التعلبية].

۳- متن «تری اشیاخ العرب لا تُواریه» و در شنهج [تری اشیاخ العرب قدا جالتهم امورهم... =
 می‌بینی کارهای (کفن و دفن) مشایخ عرب به عقب افتاده است.] (و ما فرصت انجام چنین تشریفاتی
 را نداریم. - م.)

دفن پسرعمویت را داری؟ سپس به او گفت: اگر خواهی به خاکش سپار و اگر خواهی واگذار^۱. پس وی آمد و او را به خاک سپرد.

نسر، از عمر^۲، از زهیر عبسی، از نسر بن صالح:

پرچمداری غطفان عراق با عیاش بن شریک بن حارثة
 ابین جنذب^۳ بن زید بن خلف رواحه بود. (راوی) گفت:
 مردی از خاندان ذی الکلاع به هماورد خواهی به
 میدان آمد پس قائد بن بکیر عبسی به هموردی او رفت و آن رزمجوی، کلاعی
 بدو حمله کرد و چنان به خاکش افکند که دیگر برنخاست. آنگاه ابوسلیم، عیاش
 ابن شریک به میدان آمد و به قوم خود گفت: من با این مرد هموردی می‌کنم، اگر
 از پا درآمدم سردار شما آسود بن حبیب بن جمانه^۴ بن قیس بن زهر است، و اگر
 او کشته شد سردار شما هرم بن شتیر^۵ بن عمرو بن جنذب باشد و اگر او نیز کشته شد
 سردار شما عبدالله بن ضرار، از تیره بنی حنظله بن رواحه خواهد بود. سپس به
 جانب آن کلاعی تنومند رفت، در این میان هرم بن شتیر^۶ خود را بدو رساند و از
 پشت وی را بگرفت و باز داشت تا حق خویشاوندی بدارد^۷، و گفت: با این تنومند
 بلند بالا هموردی مکن! گفت: ای بی‌فرزند، مادرت به سوگت نشیند^۸، آیا
 (هموردی با او) جز مرگ خطری دیگر دارد؟ گفت: و مگر مردم جز از مرگ
 از دگر چیزی گریزند؟ (راوی) گفت، وی گفت: و آیا چاره‌ای بر مرگ باشد؟ و

۱- متن از روی طبری «أودع» و در اصل [أودعه].

۲- در شنهج [عمر]. ۳- متن از روی شنهج و در اصل [بن جاریة بن جنذب...].

۴- متن از روی شنهج و در اصل [الاسعد بن حبیب بن حمامة...].

۵ و ۶- متن از روی شنهج و در اصل [شیر] آمده.

۷- متن «لیمسک رجم» و در شنهج [لتمسک].

۸- متن «هبلتک الهیول» که نفرینی است، و در حدیثی از علی علیه السلام آمده، «هبلتکم الهیول = مادرشان به عزایشان نشیند» و هیول، زنی است که فرزندی برایش نماند.

افزود: به خدا سوگند، یا من او را می کشم و یا او مرا به قائد بن بگیر ملحق می کند^۱. پس به هماوردی او رفت و خود سپری از چند لایه چرم شتر داشت، پس چون عیاش بن شریک به او نزدیک شد دید که وی خفتانی آهنین، تمام پوشیده و هیچ اندام پوشاندنش^۲، جز حلقه‌ای نعل گونه میان خفتان و سپیدی گردنش، برهنه نیست. کلاعی ضربتی زد و سپر چرمین او را شکافت که جز به اندازه یک وجب از آن سالم نماند، عیاش نیز بر همان نقطه^۳ ضربتی زد و نخاعش را قطع کرد، و پسر آن کلاعی به خونخواهی پدر به میدان آمد که بگیر بن و ائل او را بکشت.

نصر: عمرگفت: ا بولصت تبعی مرا حدیث کرد که:

زیاد بن خَصَفَه به هماوردی او (یعنی پسر کلاعی) آمد و او را بکشت.

نصر: عمر، از صلت بن زهیر نهی:

پرچم قوم بشی نهد بن زید نخست به دست مسروق	بیکار بنی
بن هیثم بن سلمه بود که کشته شد و سپس صخر بن سُمَیّ	نهد بن زید
پرچم را گرفت که کالبند نیمه جانش را به لشکرگاه باز	
کشاندند ^۴ و بمرد، سپس علی بن عُمَیر پرچم را گرفت و چندان نبرد کرد که کالبند	
نیمه جان او را هم کشاندند و بمرد، آنگاه عبدالله بن کعب پرچم را به دست گرفت	
و او نیز کشته شد، سپس سلمه بن خُدَیم ^۵ بن جرثومه روی بدیشان کرد و کسان را	

- ۱- متن از روی شنهج (۴۸۹:۱) «لَأَقْتَلَنَّه أَوْ لِيَلْمَنِّي بِقَائِد...» و در اصل [لِيَقْتَلَنِي أَوْ لِيَلْمَحَن...].
- ۲- متن «لَا يُرَى مِنْهُ عَوْدَةٌ...» و در شنهج [لَا يَبِينُ مِنْ نَحْرِهِ] = از کلو کاهش چیزی پیدا نبود.
- ۳- متن «يَضْرِبُهُ عِيَاشُ عَلِيِّ ذَلِكِ الْمَوْضِعِ» (مصحح متن در پارگ آورده «یعنی عمانجایی که در آن بودند... م.م.)) و در اصل [و ضربه عیاش علی ذلک المکان] آمده (ضمیمه متن ظاهراً ناظر بر همان جای برهنه از گردن حریف است که نقطه ضعف او، و فاقد پوشش آهنین بوده است. م.م.)
- ۴- متن «فَارْتُتَّ» یعنی در جنگ زخم خورد و به خالک افتاد و در حالی که اندک رمقی داشت وی را به گوشه‌ای کشاندند و پس از لختی بمرد.
- ۵- متن از روی شنهج و در اصل به تحریف [خدیم].

تشویق می نمود، چون دید عبدالله بن کعب کشته شده است خود پرچم را به دست گرفت و او نیز به زمین در غلتید و کالبد نیمه جاننش را به کناری کشاندند و بمرد، آنگاه عبدالله بن عمرو بن کبشه^۱ پرچم را برداشت و پیکر نیمه جان او را هم به لشکرگاه کشاندند و بمرد، سپس ابو مُسَبِّح^۲ بن عمر جهنی پرچم را گرفت و کشته شد، آنگاه عبدالله بن نزال آن را برداشت و کشته شد. [سپس برادرش عبدالرحمن ابن زُهَیر پرچم را بگرفت و کشته شد، و پس از او غلامش، مخارق آن را برداشت و کشته شد... تا پرچمداری به عبدالرحمن بن مخنف اُزدی رسید.]^۳

[نصر گفت: عمر ما را حدیث کرد و گفت: سئلت بن زهیر ما را حدیث کرد گفت: عبدالرحمن بن مخنف مرا حدیث کرد،] گفت:

یزید بن مُغَلّ در کنار من به خاک افتاد، من هم او را (و قاتل) او را کشتم و بر سر جنازه او (یزید) ایستادم.^۴ ابو زبیب بن عروه هم کشته شد، من هم او را نیز کشتم. آنگاه سفیان بن عوف بر من گذر کرد و گفت: ای گروه ازدی، آیا یزید بن مُغَلّ را کشتید؟ من به او گفتم: [آری، به خدا (اُزدیان او را کشتند) و از همین روست که می بینی من بر سر جنازه اش (به پاسداری) ایستاده ام. گفت: خدا زنده ات دارد، تو خود کیستی؟ گفتم: من عبدالرحمن مخنفم. گفت: ای آزاد مرد شریف و کریم خدا عمرت دهد، زهی درود بر تو ای عموزاده، آیا پیکر او را به من که عموی وی، سفیان بن عوف بن مُغَلّ هستم نمی دهی؟ گفتم] درود بر تو، اما

۱- در شنهج به تحریف [...] بن کنیسه آمده.

۲- صورت درست کلمه «مُسَبِّح» در متن تصحیح قیاسی است و در اصل [ابومسیح] و در شنهج [ابوسنخ] آمده.

۳- متن «ثم اخذها مولاہ مخارق فقتل حتی صارت الی عبدالرحمن بن مخنف...» و در اصل [ثم اخذها مخارق فقتل، ثم اخذها ابن اخیه عبدالرحمن بن... = سپس مخارق آن را گرفت و کشته شد، سپس پسر برادرش، عبدالرحمن بن مخنف ازدی آن را برداشت...].

۴- عبارات تکمیلی میان دو قلاب در متن از روی شنهج آمده.

۵- کلام واقع پس از «ایستادم» تا «... نیز کشتم» از شنهج افتاده است.

۶- متن از روی شنهج «أَقْتَلْتُم» و در اصل [أَفَيْكُم؟ = آیا در میانه شماست؟].

اینک ما بر (کفن و دفن) او از تو سزاوارتریم (و این وظیفهٔ ماست)، اما گذشته از این (که تکلیف ماست) به جان خودم، البته تو عمو و وارث اویی^۱.

نصر گفت: عمر، از حارث بن حصیره، از گفتهٔ پیرانی از تیرهٔ نمر از د^۲ گفت:

چون قبیلهٔ اَزْدِ عراق را به رویارویی با اَزْدیان شام فرستادند، مخنف بن (سلیم در خطبه‌ای) خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «به راستی که گامی است سخت دشوار و آزمونی بس بزرگ که ما را به رویارویی با قوم خود، و آنان را به رویارویی ما واداشته‌اند، به خدا سوگند این جز دستهای ما نیست [که به دستهای خود جدایشان می‌کنیم]^۳ و جز بالهای ما نیست که به تیغهای خود بر می‌کنیم، اگر چنین نکنیم (و دست و بال خود را به دست و تیغ خویش قطع نکنیم) خیراندیش مولا و یار خود نبوده‌ایم و با گروه (همکیش) خود همدلی و هماهنگی نکرده‌ایم، و از دگرسو اگر چنین کنیم چیرگی و عزت قبیلهٔ خود را ریشه کن کرده^۴ و آتش‌کانون قبیلهٔ خود را خاموش کرده‌ایم]. آنگاه جندب بن زهیر گفت: «به خدا، اگر ما پدران ایشان بودیم و آنان فرزندانمان بودند، یا ما فرزندان آنان بودیم و ایشان پدران ما بودند و سپس از زمرهٔ ما بیرون می‌رفتند و بر امام ما عیب می‌نهادند و با ستمکاران و حکمرانان به ناحق، برضد همهٔ فکران مذهبی و هم‌پیمانان ما همکاری می‌کردند، اینک که با هم گردآمده و روبرو شده‌ایم^۵، دست از ایشان

۱- متن از روی شنهج (۴۹۵:۱) «و أمّا ما عدا ذلك، فلمری انت عمه و وارهه» و در اصل [و اما بعد ذلك فانت عمه و آحق به = اما صرف نظر از این (تکلیف که ماراست) تو عموی اویی و بدو سزاوارتری].
 ۲- ایشان، بنو النمر بن عثمان بن نصر بن زهران بن كعب بن حارث بن كعب بن عبدالله بن مالك بن الأزد بودند. «مختلف القبائل ومؤتلفها»، ص ۱۹. متن از روی طبری (۱۵:۶) «اشیخ من النمر» و در اصل [اشیخ النمر] و در شنهج [اشیخ الازد].
 ۳- افزودگی از طبری است. ۴- متن «فیرنا أبخنا» و در شنهج [...] آلمنا = به درد آورده‌ایم].
 ۵- متن «اهل ملتنا و ذمتنا» و در شنهج [...] و دیننا = و کیش ما].
 ۶- متن از روی شنهج «بعد أن اجتمعنا...» و در اصل [إذا اجتمعنا...].

بر نمی‌داشتیم و از آنان جدا نمی‌شدیم تا یا از بیراهه‌ای که رفته‌اند باز گردند و به راهی که ما بدان می‌خوانیمشان در آیند و یا شمار کشتگان ما و ایشان بسی فزون شود.^۱»

پس مخفف گفت: «خدا در پهنه‌گمراهی ناپدیدت کند^۲، به خدا سوگند که ما تو را در خردسالی و بزرگسالی جز (موجودی) ناشگون نشناخته و ندیده‌ایم، به خدا که هرگز ما، چه در جاهلیت و چه پس از آن که اسلام آوردیم، میان دو امر^۳ گرفتار نیامده‌ایم که ضرور افتاده باشد ترجیح دهیم کدام را اختیار کنیم و کدام را و نهیم مگر آنکه آنکه را که دشوارتر و اندوهبارتر بوده است برگزیده‌ایم. بارالها اگر ما را عافیت نصیب آید از آن خوشتر داریم که گرفتار آزمون و بلایمان کنند^۴. تو به هر یک از ما آنچه خود از تو خواهد عطا فرما.»

پس ابو بردة بن عوف گفت: «بارالها خود بدانچه مورد رضا و خرسندی توست میان ما داوری فرما. ای قوم، به زودی می‌بینید که این مردم، (همقبله‌های ما) چه می‌کنند (و کدام راه را برمی‌گزینند). به راستی، ما را نمونه و سرمشقی است^۵ که اگر ما بر سبیل حق باشیم و جماعت ما از راستروان [باشند^۶] بر آن اتفاق دارند؛ و به راستی نمونه و مظهر شری نیز وجود دارد^۷ که به خدا سوگند

۱- مراد اینکه چندان بیکار می‌کردیم که طرفین از پا در آییم و از رزمندگان ما کسی باقی نماند. - م. ۲- این جمله از شنهج افتاده است و در اصل [أَعَزَّ اللَّهُ بِكَ فِي النَّيَّةِ] و در

طبری [أَعَزَّ اللَّهُ بِكَ النَّيَّةِ] آمده. متن به تصحیح قیاسی «أَعَزَّ بِكَ اللَّهُ فِي النَّيَّةِ» است.

۳- متن از روی شنهج «بین امرین قله» و در اصل [فی امرین قله] و در شنهج [والله ما دفعنا فی الرأی] که تحریف است.

۴- متن «فإن نكأني أحب إلينا من أن نبتلي» و در شنهج [أن تعافينا أحب من تبلينا] = اگر عافیتمان دهی خوشتر از آن داریم که به بلا گرفتارمان سازی.

۵- اشاره به وجود امام، امیر مؤمنان علی علیه السلام و رهبری آن حضرت. - م.

۶- افزودگی بین دو قلاب از طبری است. ۷- متن از روی طبری «و إن لنا أسوة فی

الشر» (که اشاره به معاویه است. - م.) و در اصل [و إن لنا الأسوة]. این گفته ابی برده در شنهج، در گمانگاه خود نیامده است.

تا آنجا که ما می‌دانیم، (الگو ساختن آن) در زندگی و مرگ مایهٔ زیان است.»
 آنگاه جندب بن زهیر به میدان آمد و با سردارِ آزدیان شام هم‌اورد شد و شامی
 او را بکشت، و از طایفهٔ او: عبدالله بن ناجد، (و نیز) عجل و سعید، پسران عبدالله
 کشته شدند، و همراه مخنف از طایفهٔ خودش: عبدالله بن ناجد [و] خالد بن ناجد،
 و عمرو و عامر، پسران عریف، و عبدالله بن حجّاج، و جندب بن زهیر، و ابو زینب
 ابن عوف کشته شدند. و عبدالله بن ابی الحُصین [آزدی] در زمرهٔ قاریانی که همراه
 عمار بن یاسر بودند به میدان رفت و با او کشته شد. مخنف بیشتر از عزیمت او به
 میدان به وی گفته بود: ما بیش از عمار، به تو نیاز داریم ولی او از همراهی با آنان
 خودداری کرد و با عمار کشته شد.

نصر: عمر، از حارت بن حصیره، از مشایخ تمرّ۳،

عتبة بن جُویریته^۴ به روز^۵ صفین (در خطبه‌ای) گفت:
 «هلا، بدانید، که مرتع دنیا خشکیده^۶ و کشتزار آن
 درویده شده و تازه‌اش کهنه و شیرینش تلخ گشته است.

خطبة عتبه بن
جُویریته

۱- متن «و قُتِل من رهط عبدالله بن ناجد عجلًا و سعیداً ابنی عبدالله، و در طبری [و قُتِل من
 رهطه عجل و سعید ابنا عبدالله من بنی ثعلبة = از طایفهٔ او، عجل و سعید دو پسر عبدالله از
 بنی ثعلبه کشته شدند]. ۲- متن با توجه به نوشتهٔ طبری چنین تصحیح شده «... من رهطه
 عبدالله بن ناجد [و] خالد بن ناجد، با این تفاوت که در طبری [...] عبدالله و خالد ابنا ناجد
 آمده است. ۳- که پیشتر در ص ۳۵۸ گذشت.

۴- شنوچ (۱: ۴۹۰) [عتبة بن خوبه] و در طبری [عتبة بن حنید التمری].

۵- چنان که روشن است جنگ صفین چند ماه شامل ۱۱۰ روز دوام داشت و منحصر به يك روز
 نبود. مراد از روز صفین تمام ایام آن جنگ است نه روزی واحد. در بیشتر موارد در این
 کتاب اگر مراد از روز صفین، مجموعهٔ ایام صفین نباشد، مقصود روز واقعهٔ خاصّی چون به
 میدان آمدن یا غلبه یا مغلوب شدن هر صاحب واقعه‌ای است که راوی شرح می‌دهد، و مفهوم
 عبارتی از این دست چنین تأویل می‌شود که مثلاً: عتبه به روز (نبرد تن‌به‌تن خود در) صفین
 چنین گفت، یا چنین رجزی خواند. - م.

۶- متن از روی شنوچ و طبری «ان مرعی الدنيا قد اصبح هشيمًا و در اصل [اصبح شجرها
 هشيمًا = درختش خشک شده]، و صورت درست آن به حذف «شجرها» است.

هلا، من به راستی، از کار (و حال) خود شما را آگاه کنم، من از زیستن در دنیا به ستوه آمده و خویشتن را از آن باز داشته‌ام، همراه آرزوخواه شهادت بودم و هر دم خود را به معرض آن می‌افکندم^۱ ولی خداوند-نخواست تا مرا به امروز رسانید. هلا، من این دم به شهادتگاه می‌روم و امیدوارم که از آن بی‌نصیب نمانم. پس شما، ای بندگان خدا، چرا در پیکار با دشمنان خدا منتظر مانده‌اید؟ آیا از ترس مرگی است که به هر حال بر شما درآید و ناگزیر جانتان را بر باید؟ یا از بیم ضربه شمشیر بر کف دست یا پیشانی خود فرو ایستاده‌اید؟ آیا تمامی دنیا را (که دار فناست) با دیدار رویاروی باخدای عز و جل، (لقاءالله) و همنشینی با پیامبران و راستان و شهیدان و نکوکاران، در سرای درنگ، برابر می‌نهیید و این یک را بر می‌گزینید؟ رأی درست و نیک‌دینانه این است.» سپس گفت: «ای برادران، من این سرای را بدان سرای که فراز این (خاکدان تیره) است بفروختم. و اینک روی من به جانب آن سرای است، خدا رویتان را آزرده و دژم نکند و پیوندتان را نگسلد.» برادران او، عیدالله و عوف و مالک از پی او آمدند و گفتند: «ما پس از تو روزی (و زندگی) دنیا را نخواهیم. خداوند پس از تو زندگانی را بر ما زشت و تباه دارد. بارالها ما جانهای خود را به حساب تو می‌نهیم (و با تو به جان سودا می‌کنیم)» و [هر چهار تن] همه باهم پیش تاختند و جنگیدند تا کشته شدند.

سر: عمر، مردی از آل صلت بن خارجه مرزا چنین حدیث گفت:

ندای مالک بن حری [آن روز] در آن لحظاتی که قبیله تمیم در شرف گریز
 نهشلی بود، مالک بن حری نهشلی^۲ بر ایشان بانگ زد: «ای
 بنی تمیم، سوگند بدان کس که من از آن اویم و دیگر

۱- متن و شنهج «اتعرض لها فی کل حین» ولی در طبری [...] فی کل جیش و غارة = در هر سپاه و هجومی (خود را به کامش می‌افکندم. - م.).

۲- متن از روی شنهج (۴۹۰: ۱) و در اصل [مالک بن مَرّ النهشلی]، ابن حجر ضمن شرح حال برادر او، نهشل بن حرّی، ۸۸۷۸ از وی نام برده است.

افراد این قوم بندگان اویند، بیکار امروز بیمراد و تباه شد (و ناکامانه صورت گرفت)». گفتند: نبینی که مردم گریخته‌اند؟ به ایشان گفت: فرار و عذر آوردن؟! (عذر بدتر از گناه) [سپس یکایک را به نام دودمان و تبارشان ندا می‌کرد و مکرر بانگ می‌زد پس] بنو تمیم بدو گفتند: آیا بسان روزگار جاهلی به نام دودمانها ندا می‌دهی (و کسان را به چنان عناوینی می‌خوانی)؟ چنین ندادادنی حلال نباشد. گفت: پس وای بر شما که فرار از این نیز زشت‌تر و نارواتر است. اگر بر سر دین و ایمان نمی‌جنگید دست کم بر سر آبرو و شرف دودمانی (و غیرت قبیله‌ای) بجنگید! آنگاه رو به میدان نهاد و به رجز می‌گفت:

إِنَّ تَمِيمًا أَحْلَقْتَ عَنْكَ ابْنَ مُرٍّ^۱ وَ قَدَّارُهُمْ وَ هُمْ الْحَيُّ الصُّبْرُ...
 همانا تیره «تمیم بن مرّ» از تو عقب ماندند (و تو را وا نهادند) و اینک درحالی
 که ایشان زنده و برپایند به آنان نشان داده شود،
 که اگر آنها از ترس فرو مانند یا بگریزند، ما اهل گریز نیستیم.

سوگوارِ نَهشل بن برادر او، نَهشل بن حَرّی تمیمی^۲ در سوگش چنین
 حَرّی بر برادر خود سرود:
 مالک

تطاول هذا الليل ما كادينجلي

كليل التمام ما يريد انصرا ما...

این تیره شب که سپری نمی‌شود به درازا کشید، بسان شب یلدا که نمی‌خواهد
 ظلمتش بگسلد و به سپیده گراید.

به سوگت مالک سراسر شب اندوه‌گساری کردم و از پس شامگاهان به بیدار-
 خوابی نشستم،

۱- خطاب به خود می‌گوید: (ای مالک) «همانا تمیم بن مرّ از همراهی به تو باز ماندند» و مرادش تیره تمیم بن مرّ بن اُذبن طابخة بن الیاس بن مضر است (و «ابن مرّ» عطف به «تمیم» است. - م.)
 ۲- متن از روی شهبج تصحیح شد و او، نَهشل بن حَرّی بن ضمره بن جابن ابن قطن بن نَهشل بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم از شاعران مُحَضَرَم است ← الاصابة و الخزانة (۱: ۱۵۱). حَرّی به فتح حاء و تشدید راء مکسور، مانند اسم منسوب به «حَرّ و حَرّة» است. در اصل به خطا [نَهشل بن مرّ] آمده است.

بیتابی من بر سوگن مالک از آنم باز می‌دارد که جز بدو بیندیشم، پس اگر بر او
 بیتابی می‌کنم، ای زن مرا سرزنش مکن.
 من بر برادرم خواهم گریست چندان که به شب بیداری بانگ مرغ شب^۱، از
 دژۀ یطاح به درد، بر آید (و همدردیم کند).
 من سحر گاهان^۲ زنان نوحه‌سرا را به سوگش فرستم و خود از دیدگان خویش
 اشکی خونین فرو بارم،
 بزرگان قبیله را فرا خوانم تا بر مالک به زاری بگریند و زنان نوحه‌سرا را
 بفرستم که به سوگش بایستند و بر سر و سینه خویش زنند،
 و گویند: دریغا بر آن خداوند بزرگواری و بخشندگی و صاحب عزتی که عزت
 از رفتن به زیر بار ستم بازش می‌داشت،
 و شهسواری که آنگاه که دشمن آتش جنگ را سخت بر می‌افروخت در تکاوری
 کسی به گردش نمی‌رسید.
 به شدت، از کارهای ناشایست پرهیز داشت، چنان که صالحان از ارتکاب هر کار
 حرامی می‌هراسند.
 دلیرتر از شَرزه شیر بیشه‌زار که چون پیاده‌ای را هدف می‌گرفت از پایش در
 می‌افکند و کارش را تمام می‌کرد.
 پس از مالک، نه از هیچ صاحب نعمت و نه از هیچ گشن‌آوری امید مدارید^۳
 که دیگر چنو نوجوانی بر آرد^۴.
 به ایشان بگو که پس از وی دیگر بر اُستران سپید جهاز نهند و دیگر لگام به
 سوی اسبان رهوار بر نیارند.

و نیز در این باره گفت:

أبکی الفتی الایض البهلؤلُ سنَّه عند اللداء، فلانکسا و لاورعا...

- ۱- متن «... مادام صوت حمامة یؤرق» و در شنهج [تورق] (به صیغه مؤنث که راجع است به «حمامة» = کبوتر شیخوان).
- ۲- متن از روی شنهج «بشجرة» که گفته‌اند مراد يك سوم پایانی شب تا دمیدن سحر است و در اصل [بشجوة] = به اندوه گساری.
- ۳- متن «لا ترجون» و در اصل [فلا یرجون].
- ۴- متن «ولا جازرا للمنشات، غلاما». این بیت و بیت پس از آن در شنهج نیامده است و در اصل [و لا جمار إلا المنشات غلاما] که تحریف است.

باید بر آن جوانمرد سپید چهره^۱ بزرگوار بگریم^۲، بدانگاه که بانگ برداشته بود و پیمان شکنی و پرهیزی از نبرد نداشت.

برمالک باید بگریم که چون میهمانان، در زمستان خشکسال، بر او وارد می‌شدند گرامیشان می‌داشت.

و در حالی که در تمام آبادیشان جز ناقدای بهار دزای که ده ماهه کسرهٔ بهاره‌اش را به زیر خود راه می‌برد^۳ یافت نمی‌شد.

او همان يك ناقه را که چرا می‌کرد به شمشیر بیفکند^۴ و استخوانهای ساقش را چابک و سبک به شمشیر بر شکست.

و بهترین بخش آن را، حتی برای خفتگان قبیله^۵ نیز بیاورد، به اندازه‌ای که غایبان^۶ و اماندگان را نیز کفایت کرد.

ای شهسوار بیباک که به روز نبرد شناختند، ای سرشار از عزم استوار که کم‌کوشی و فرومایگی نمی‌شناختی،

ای آن که به خونخواهی، به میانهٔ دشمنان در آمدی^۷ و آنگاه که در صدد انتقامگیری بر آمدی مردانه در ایستادی،

مرا گفتند: برادرت پیشاپیش بر از پا در آمدن خویش نوحه سرا آورده است، باری دلم از صبحگاه جدایی به هراس افتاد و از هم بشکافت.

(اما) دل پس از طپش و پرواز بیتابانهٔ خود لختی بیاساید، و جان چون دردی گران در رسد و پایدار ماند، ناچار بدان خو گیرد.

۱- متن از روی شنهج (۴۹۱:۱) ... سَنَّتَهُ... و در اصل [... شبیه...].

۲- متن «ابکی» و در شنهج [بکی] کلمهٔ «أبکی» در این بیت و بیت بعدی به تعبیر وجه‌امری آمده است (یعنی لأبکی).
۳- متن از روی شنهج «تَزَجَّی تحتها رُبَعَا» و در اصل به تحریف [... یرجی...].
۴- متن: «أهوی لها السیف تَرَأ» و در شنهج [... السیف صلتاً...].

۵- متن «رَفَدَ الحَی» و در شنهج [رفدالناس = صله و بخشش به مردم].

۶- در اصل [من غار = هر کس که هجوم آورد] و در متن به قیاس تصحیح شد: «من غاب»، و در شنهج [اشبعت منهم من نام = و خفتگان هم سیر شدند]. به گمان مصحح متن این روایت جعل شده است. (نظیر این روایت از حاتم طائی نیز شهرت دارد که اسب مشهور و تیز گام خود را به ضرورت برای پذیرایی از فرستادهٔ امپراتور روم که برای امتحان سخاوت حاتم به درخواست گرفتن همان اسب آمده بود، ذبح کرد. بعید نیست اقدام مشابهی از مالک بن نهشل که به کرم مشهور بوده نیز دیده شده باشد. - م.)
۷- متن از روی شنهج «و مُدْرِكُ التَّبَلِ فی الاعداء» و در اصل [و مدرک التبل] و در نسخه‌ای [... نبیل] آمده است.

پاره‌ای از کسان که در صفین از پا درآمدند در صفین محیا بن سلامه بن دِجاجة از تیرهٔ تیم رباب کشته شد، و مستیب بن خدش، از تیم رباب و غلام او دینار عقیصا^۱ نیز کشته شدند.

نصر: عمر بن سعد، یونس بن ابی اسحاق مرا حدیث کرد که:

ادهم بن محرز و شمر بن ذی الجوشن (چندی بعد از پیکار صفین) بدانگاه که ما در «أذرح»^۲ با ادهم بن محرز [باهلی] بودیم، وی [به ما] گفت: آیا کسی از شما شمر بن ذی الجوشن را دیده است؟ عبدالله بن کبار نهدی و سعید بن خازم سلولسی^۳ گفتند: ما او را دیده‌ایم. گفت: آیا اثر ضربه‌ای را در چهره‌اش نیز دیدید؟ گفتند: آری. گفت: به خدا سوگند که من در صفین آن ضربه را به او زده‌ام.

نصر: عمر، از صلت بن زهیر^۴ نهدی، از مسلم، گفت:

ادهم بن محرز در صفین هنگام نبرد با یاران معاویه به هماوردی شمر بن ذی الجوشن در آمد و دو ضربت شمشیر ردّ و بدل کردند، ادهم با شمشیر چنان بر پیشانی شمر زد که تا استخوانش فرو نشست^۵ و شمر نیز او را با شمشیر بزد ولی ضربتش کاری نیفتاد. سپس (شمر) به لشکرگاه خود باز گشت و اندکی آب نوشید و نیزه‌ای برگرفت و به میدان باز آمد و چنین رجز می‌خواند:

اتّی زعیماً لآخی باهله بطعنة إن لم أمّت عاجله...

منم حریف آن باهلی، به ضرب نیزه‌ای که اگر خود (بر اثر ضربتی که بیشتر

۱- شرح‌حالش پیشتر در صفحهٔ ۲۰۱ گذشت. «عقیصا» لقب دینار بود.

۲- «أذرح» نام شهری است در اطراف شام و در اصل [باددخ] و در شنهج [بادرج] آمده، ولی وجه درست آن همان است که در متن آوردیم.

۳- در شنهج [سعید بن خازم البیلوی]. ۴- در اصل [عمر بن الصلت بن زهیر] (که در متن به قیاس «عمر، عن الصلت...» تصحیح شده است. - م.)

خورده‌ام) در این دم نمیرم.^۱

در هنگامه نبرد ضربتی شکافنده زخم^۲ که چون مرگ جانشکار و مرگبار، و سرانجام کشنده اوست.

سپس به ادهم که چهره‌اش را به خاطر داشت حمله برد و ادهم در برابر او استوار ایستاد و روی نگرداند، شمر وی را به نیزه بزد که از اسب خود به زیر افتاد و یارانش در میانه حایل شدند و او را بردند. [شمر] گفت: این در برابر آن.

هماوردی سوید بن قیس سوید [بن قیس] بن یزید ارحیبی، از لشکر معاویه به
و ابی العَمَرَطَه هماورد خواهی بیرون آمد و از لشکر عراق ابو العَمَرَطَه،

قیس [بن عمرو بن عمیر] بن یزید که پسر عموی او بود به مقابله‌اش آمد و هیچیک دیگری را نمی‌شناخت، چون به نزدیک هم رسیدند یکدیگر را شناختند و درنگ کردند و از یکدیگر احوال پرسیدند، و هر یک رفیقش را به راهی که خود در پیش گرفته بود^۳ بخواند. ابو العَمَرَطَه گفت: همانا، سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست (آرزوی من این است) که کاش بتوانم شمشیر خود را بر آن سرابرده سپید - یعنی خرگاهی که معاویه در آن بود - فرود آورم. سپس هر یک به جانب یاران خویش بازگشتند. و همام در این باره گفت:

أَلَوْمَ بَن لَوِّمَ مَا غَدَابَكَ حَاسِرًا إِلَى بَطَلٍ ذِي جِرَاءَةٍ وَ شَكِيمٍ^۴ ...
ای دون فرومایه زاد، چه حسرتی بر دلت در آمد که به سوی دلاوری بیابک و پایدار شتافتی؟

کسی که به گاه بیکار، ضربت زره پوشان را به کوفتن شمشیر خود بر فرق آنان، بدیشان بر می‌گرداند و فرومایگی نمی‌شناسد.

۱- متن «إِنْ لَمْ أَمُتْ» و در طبری (۱۶۰۶) [ان لم اصب = اگر مورد اصابت قرار نگیرم].
۲- متن «و ضربت تحت الوغى فاصله» و در طبری [أو ضربت تحت القنا والوغى = یا ضربتی، زیر باران نیزه و هنگامه نبرد].
۳- متن «الی ما هو علیه» و در شنهج [الی دینه = به آیین خود].
۴- این ابیات در شنهج نیامده و در اصل [ذی جرة] است که در متن به قیاس تصحیح شد.

به سوی شهسوار (رزمجویان^۱) تاختی؟ آنگاه که در صفین با یکدیگر رویاروی شدید، و به (نبرد) بزرگوار مردی که فرزند بهترین بزرگمرد است آمدی؟.

راوی گفت:

هماوردی بشر بن عصمه بشر بن عصمه مزنی^۲ - از مردم کوفه که به معاویه
با ابن عَقْدِيَّة پیوسته بود - به میدان آمده بود و هماورد می طلبید.
مالك بن جُلّاح^۳ که او را ابن عَقْدِيَّة^۴ می خواندند و
مردی پارسا بود برابر وی در آمد و در زمرهٔ انبوه سواران، مقابل یکدیگر رسیدند؛
بشر بن عصمه او را غافگیر کرد و با نیزه ضربتی بر او زد که ابن عَقْدِيَّة به خاک
افتاد. آنگاه بشر بن عصمه^۵ گفت:

إِنِّي لَأَرْجُو مِنْ مَلِكِي وَ خَالِقِي^۶

و مِنْ فَارِسِ الْمَوْسُومِ فِي الصُّدْرِهَا جِسٌّ...

من از خداوندگار و آفریدگار خویش (به سبب نگرانی از آنچه بر سر) «مَوْسُومِ»
سوار^۷ آوردم امید (گذشت) دارم،

۱- در متن «الی فارس الغاوين» آمده (ولی «غاوين» به معنی گمراهان است و تعبیر «شهسوار گمراهان» مناسبتی با فحوای شعر ندارد، شاید این کلمه، تحریف «الغازين» = رزمجویان» یا کلمه‌ای همگون آن بوده باشد. از این رو به «رزمجویان» ترجمه شد. - م.)

۲- متن از روی طبری و مراجع شرح حال، «مزنی» و در اصل [مزنی]. بشر بن عصمة المزنی، یکی از اصحاب پیامبر (ص) است، شرح حالش در الاستیعاب و الاصابة و لسان المیزان آمده. این روایت در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

۳- مالك بن جُلّاح بن صامت بن سدوس بن انسان بن عتوّارة، احد بن چشم بن معاوية بن بكر ابن هوازن. مرزبانی در هجج خود، ۳۶۳ از او نام برده است. در اصل [مالك بن اللجلّاح]، متن از روی طبری و مرزبانسی تصحیح شد. ۴- «العَقْدِيَّة» نسبت مادرش بود و او بیشتر

به نام مسادری خود شهرت داشت و «عَقْد» نام قبیله‌ای از بجیله، یا یمن است - طبری و قاموس، (عَقْد). ۵- که ظاهراً چنان که از فحوای شعرش مستفاد می شود از کردهٔ خود پشیمان شده بود و بنا به روایت طبری به درگاه خدا اظهار ندامت می کرد. - م.)

۶- به روایت طبری [... من مَلِكِي تحاوزاً = از خداوند امیدگذشت دارم.]

۷- در قاموس آمده است، «مَوْسُوم»، نام اسب مالك بن الجُلّاح بود. (نظیر دلیل سوار. - م.)

در میان گردوغبار آورد گاه، در آن دم که ضرباتی از دو طرف ردوبدل می‌شدا
ضربتی بر او فرود آوردم.

ابن عَقْدِيَّةٌ^۲ در پاسخش سرود:

أَلَا أَيْلَغَا بِبَشْرَ بْنِ عِصْمَةَ ائْتِي شُغِلْتُ وَأَلْهَانِي الَّذِيْنَ اِمَارَسُ...

هلا، به بشر بن عصمه بگوئید: من به اندیشه خود مشغول بودم و آن اندیشه‌ها
که بدانها پرداخته بودم سرم را گرم کرده بود،
که تو غافلگیرم کردی و بدان ضربتم بزدی، باری چنین است که دلاوران
گذرند و بمانند.^۳

راوی گفت:

ذونواس بن هذیم بن قیس عبدی - که از پیوستگان

برخی از هماردیها

به معاویه بود - به‌هم‌آورد خواهی به میدان آمد، از این

سو پسرعمویش، حارث بن منصور به مقابله او رفت و شمشیرهایشان را به گردش
در آوردند و از عشیره خود سخن گفتند و به نسب خود بالیدند^۴، از این رو یکدیگر
را شناختند و دست از نبرد کشیدند^۵. آنگاه مالک بن یسار حضرمی به هم‌آورد-
خواهی به میدان آمد، و چون بن مالک حضرمی، از مردم شام برابرش آمد و این
شامی آن کوفی را بکشت. و زیاد بن نضر حارثی از صف بیرون آمد و هم‌آورد
می‌خواست که مردی از اهل شام، از تیره بنی‌عقیل به پیکارش آمد و چون وی را

۱- متن «الطمان يُخالس» و در طبری [الطمان تخالس].

۲- که ظاهراً هنوز جان در بدن داشت، یا بنا به نقل طبری پس از آن ضربت زنده ماند و از شعر
بشر بن عصمه آگاه شد. - م. ۳- متن «كذا كانت الابطال ماض و حابش» و در طبری

[كذلك والابطال ماض و خالس=دلبران چنین می‌زنند و می‌خورند] و در معجم مرزبانی
[كذلك و الابطال ماض و جالس=دلبران چنین روند یا بر جای نشینند].

۴- در متن «فانتَميًا» یعنی در ذکر نسب خود تا جامع نسبشان بسالارفتند» و در اصل به
تحریر [فانتهمیا= به پایان رسانند]. این روایت در گمانگاه خود در شهبج نیامده.

۵- متن به تصحیح قیاسی «فتتاركا» هر يك دیگری را رها کرد» و در اصل به تحریف [تشاركا
= آن دو با یکدیگر شرکت کردند].

بشناخت از نبرد تن به تن با او منصرف شد، سپس مردی از آزدیان شنوءه به مبارز-
 طلبی آمد و مردی از عراق به مقابله اش رفت و او این يك را بکشت، آنگاه آشتر
 به میدان رفت و چیزی نگذشت که وی آن يك را بکشت، کسی گفت: «او آتشی
 بود که به تندبادی دچار آمد (و خاموش شد)». مردم آن روز که چهارشنبه بود
 جنگ سختی کردند،

هجوم یکی از یاران (و در هنگامه نبرد) مردی از یاران علی گفت: به خدا
 علی بر معاویه و سو گند من به جانب معاویه می تازم تا او را بکشم،
 گریختن وی پس اسبی گرفت و بر آن نشست و چنانش (به تازیانه)
 بزد که اسب بر سر دست ایستاد و به تك درآمد و به
 شتاب بتاخت و هیچ مانعی جلودارش نبود تا بر سر معاویه درآمد، معاویه به درون
 نهانگاهی رفت^۱. آن مرد از اسب به زیر آمد و به پناهگاه او وارد شد ولی معاویه
 از [سوی دیگر] نهانگاه بیرون آمد، و مرد سر در پی او نهاده بود، معاویه درحالی
 که (از نهانگاه) بیرون می آمد (و دل از زندگی شسته بود این شعر را) بر زبان
 می راند^۲:

اقول لها و قد طارت شعاعاً من الأبطال إنك لن تُراعى...

بدان زن که به پرتو حمایت دلیران دل بسته، گویم که کسی تو را تیمار ندارد،
 اگر تو حتی يك روز از اجل مهلت طلبی درخواست اجابت نشود و
 فرمانت نبرند.

پس کسان گردش را گرفتند و وی گفت: وای از شما، در این معرکه از
 شمشیرها کاری بر نیاید، و گرنه او نمی توانست چنین به میان شما نفوذ کند، سنگ

۱- متن «و دخل معاوية خباء» و در شنهج [فهرج معاوية و دخل خباء] = پس معاویه بگریخت
 و به پناهگاهی درآمد].
 ۲- معروف است که دو بیت بعدی از سروده های قطری بن
 الفجاء، در گذشته سال ۷۸ یا ۷۹ است ← الحماسة (۲۴، ۱) و ابن خلکان (۴۳۰، ۱). مرگ
 معاویه به سال ۶۰ هجری رخ داده است.

در اندازید، پس آن مهاجم را به سنگسار گرفتند تا از پای در آمد، سپس معاویه به جایگاه خود باز گشت و چنان که دیگری^۱ گفته است (این بیت را) باز می گفت:

اخوا الحرب إن عَصَّتْ به الحرب. عَصَّها

و إن شَمَّرت عن ساقها الحربُ شَمَّرا

جنگاور رزم آزموده، چون جنگ بر او دندان زند، جنگ را به دندان گزد و چون جنگ دامن به کمر زند او پیشتر دامن همت به کمر زده باشد.

نصر، از عمر، از این روح، از پدرش، از عموی خویش که ابو ایوب نامیده می شد، گفت:

حمله! ابو ایوب به آن روز ابو ایوب به صف شامیان حمله کرد و سپس

شامیان باز آمد و از اتفاق مردی [از شامیان] که پیش تاخته و

به صف عراقیان حمله کرده بود نیز باز می گشت و به

یکدیگر برخوردند و دو ضربه ردوبدل کردند، ابو ایوب چنانش به شمشیر زد که

گردنش گردا گرد برید ولی سرش همچنان که بود بر پیکرش باقی ماند، مردم باور

نداشتند که او را چنان زده باشد و در شك بودند، تا به میان شامیان رسید^۲ و مرده

به خاک افتاد و سرش از پیکر جدا شد، پس علی گفت: به خدا سوگند که شگفتی

من از باقی ماندن سر آن مرد بر پیکرش بیش از شگفتی من از ضرب دست این

يك است، گرچه این هنر نمایی خود غایت توصیف شمشیر زن است^۳.

ابو ایوب پگاه، دیگر بار به میدان رفت و علی به او گفت: به خدا، تو چنانی

۱- چنان که در پا برگ ص ۳۳۷ گذشت شعر از حاتم طائی است. (مقصود از شعر این

است که مرد جنگ آزموده هر وضعی در جنگ پیش آید، تدبیر آن را پیشاپیش کرده است و یا

در هر مورد با چاره جویی و به اصطلاح امروز با تاکتیک های مناسب جنگ را اداره می کند،

و غرض معاویه اشاره به روش سنگباران به جای استعمال شمشیر در این مورد خاص بوده

است. - م.) ۲- متن «حتی اذا كَتَل فی اهل شام» و در شنهج (۴۹۱:۱) [حتی اذا

أدخلته فرسه فی صف اهل الشام = تا اسبش وی را به صف شامیان در آورد] (که تعبیری

منطقی تر است. - م.) ۳- متن «وصف الضارب»، به همین صورت و در شنهج (۴۹۱:۱)

[... وصف الواصفین = غایت توصیف وصف کنندگان بدینجا منتهی می شود].

که گوینده این شعر گوید:

وَعَلَّمَنَا الضَّرْبَ آبَاءُ نَا فَسَوْفَ نَعْلِمُ اَيْضًا بِنِينَا...

این گونه شمشیرزنی را پدرانمان به ما آموخته‌اند و زودا که ما نیز همچنان به
پسرانمان بیاموزیم.

نصر: عمر گفت:

عماوردی مردی با مردی از شامیان به هماوردخواهی بیرون آمد و در میان
برادر خویش دو صف ایستاد و بانگ بر آورد: کیست که با من
بر آید؟ یکی از عراقیان به میدان او رفت و در میان دو
صف نبردی سخت کردند، سپس عراقی به گردن وی آویخت و فرو کشیدش و
هر دو به زیر پای اسبان خود افتادند، آنگاه عراقی بر سینه او نشست و قصد جدا
کردن سر او را داشت، چون چهره‌اش را دید او را که برادر تنی خود وی بود
شناخت. یاران علی بانگ می‌زدند: آن مرد را تمام کُش کن! گفت: او برادر من
است. گفتند: پس رهاش کن. گفت: نه، مگر آنکه امیر مؤمنانم اجازه فرماید.
ماجرای او را به علی گفتند، بدو دستور فرستاد: واگذارش. پس او را رها کرد [و او
بپا ایستاد و سپس به صف معاویه باز گشت].

نصر، از محمد بن عبدالله^۱، از جرجانی، گفت:

حُرَیثُ غَلامِ مَعَاوِیَهِ یَکَهِ سَوارِ مَعَاوِیَهِ، کَهِ مَعَاوِیَهِ او را بَهِ نَبَرِ دَهِ هَماوَرِدِ
تَوانا و هَر دِلاورِ سَترگی می‌فَرستاد، غَلامِ او حُرَیثِ
بود. وی سلاح و لباس رزمی چون معاویه می‌پوشید و خود را شبیه او می‌نمود،
چون به نبرد می‌آمد مردم می‌گفتند: این معاویه است. معاویه او را بخواند و
گفت: ای حُرَیث، از علی بپرهیز و نیزه‌ات را هر جای دیگر خواهی بیفکن!

۱- در اصل به تحریف [محمد بن عبدالله].

۲- متن از روی شنهج «فاذا قاتل» و در اصل به تحریف [...] قابل.

(و با هر کسی دیگر خواهی در آویز). اما عمرو بن عاص نزد او آمد و گفت: ای حُرَیث، به خدا اگر تو قُرَشی^۱ می بودی معاویه خوشتر آن داشت که تو علی را بکشی ولی وی روا نمی شمارد که بهره این نام آوری نصیب چون تویی شود، اگر فرصتی به چنگ آوردی بر علی بتاز. علی [علیه السلام آن روز] پیشاپیش سواران به میدان آمد و حُرَیث بدو حمله کرد.

نصر گفت: عمرو بن عَمرُ، از جابر، از تمیم ما را حدیث کرد و گفت:

ضربت علی بر حُرَیث [آن روز] حُرَیث غلام معاویه که مردی پرمهابت و رزم آور بود بانگ برداشت و گفت: ای علی، آیا سر هموردی داری؟ ای ابا حسن، اگر خواهی پیش آی، علی به سوی او روی نهاد و می گفت:

انا علی و ابن عبدالمطلب نحنُ لعمرا لله اولی بالکتب...
منم علی و فرزند عبدالمطلب به خدا سوگند ما شایسته تر به کتابها (ی آسمانی) هستیم.
پیامبر برگزیده راستین از ماست که صاحبان پرچم و مقام و پرده های عزتیم.
ما اورا بز بیشتر اعراب^۲ به پیروزی یاری دادیم، ای بنده آن فریب خورده ای^۳ که به میدان فرستاده،
ای سگ هار، در برابر ما پافشاری کن.

سپس با او درگیر شد و لحظه ای مهلتش نداد و چنان ضربتی بر او زد که به دونیمش کرد^۴.

۱- متن از روی شنهج «لو کُنت قُرَشیاً» و در اصل [...] قریشیاً].
۲- متن «جَلَّ العرب» و در شنهج (۴۹۲:۱) [كَلَّ العرب = تمام اعراب].
۳- متن به تصحیح قیاسی «العبد الغریب» و در اصل [العزیز] این بیت و بیت پس از آن در شنهج نیامده است.
۴- در متن از روی شنهج «أَنْ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَقَطَعَهُ نَصْفَيْنِ» آمده و در اصل [ثم ضرب به علی فقتله = سپس علی او را بزد و بکشت].

نسر گفت: محمد بن عبیدالله [از] جرجانی^۱ روایت کرد که:

معاویه بسر او سخت بیتابی نمود و عمرو را به سرزنش گرفت. معاویه می گفت:

حُرَيْثُ أَلَمْ تَعْلَمْ وَ جَهْلُكَ ضَائِرٌ بِأَنَّ عَلِيًّا لِلْفُؤَارِسِ قَاهِرٌ...؟

ای حُرَیث آیا نادانیت به چنین ستم مبتلا کرد که ندانستی علی به قهر، فروکوبنده زبده سواران است.

و همانا هرگز یگه سواری از سواران به هموردی علی نرفته مگر آن که چنگال قضا آهنگ ر بودن او کرده باشد.

من از سر احتیاط دستوری به تو فرمودم و تو فرمانم نبردی، و با اصرار گفتمت که اگر نصیحت نپذیری در خواهی لغزید.

اما عمرو تو را به ناروا رهنمود، و حوادث انبوه دردناک بر اثر غرور تو رخ داد و چنان شوم تقدیری بر تو رفت.

حُرَیث پنداشت که عمرو خیرخواه اوست، باری آدمی از ناحیه کسی که از او نمی پرهیزد به دام هلاک می افتد.

آیا رواست که عمرو سر خود را از بیم شمشیر او (علی) حفظ کند و حُرَیث را از بیخردی و مخاطره جوئی^۲ به چاه هلاک افکند؟

نسر: عمرو بن نسر، از جابر، از تمیم، گفت:

از پا در آمدن عمرو بن چون علی حُرَیث را بکشت عمرو بن حُصَین سکسکی
حُصَین سکسکی به میدان مبارزه آمد و بانگ کرد: ای ابا حسن به

هموردی من پیش آی. پس علی چنین سرود و گفت:

مَا عَلَتِي وَ أَنَا جَلِدٌ حَازِمٌ وَ عَنِ يَمِينِي مَذْحِجُ الْقِمَاقِمِ...؟

پروایی نباشدم، که من خود چابک و هشیارم و در جناح راست (لشکر) من بزرگمردان مذجند،

۱- متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [محمد بن عبدالله الجرجانی].

۲- متن به تصحیح قیاسی «لَفْرَاقِي» آمده و «لَفْرَاقِي» = احمق بیباک و حادثه جو باشد. در اصل [لِقْرَاقِي]. این بیت در شنهج نیامده است.

و در جناح چپ (لشکر) واثلیان خضرمی و در میانه لشکر و پیرامون مَضْرَبان
سر سپرده باشند.
همدانیان همراه خضرمیان روی به میدان نهاده‌اند و چنان بُختیانِ نه سالهٔ رهوار
گام می‌سپارند.
به‌خدای والای دانا سوگند خورده‌ام که هیچ‌کس، هر چند سخت بکوشد، پشتم را
به خم نیارد.

عمرو بن حُصین به او حمله برد تا ضربتی فرود آورد، ولی سعید بن قیس
پیشدستی کرد و چنان ضربتی به وی زد که پشتش را بشکافت.

نصر، از عمرو بن شعر، گفت: سدی از این اراکه مرا روایت کرد:

شعری از علی علی بدان روز سرود:

دَعَوْتُ قَلْبَانِي مِنَ الْقَوْمِ عَصَبَةً فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ غَيْرَ لئَامٍ...
من این قوم را فرا خواندم و گروهی زبده، از شهسواران همدان که دور از
فروما یکی هستند، دعوتم را لیبک گفتند،
شهسوارانی همدانی، از بنی‌شاکر و بنی‌شِیام^۱ که بگناه پیکار گوشه‌گیر و تن‌آسان
نیستند.
چون آتش جنگ بین اقوام برافروزد با هر آن^۲ نیزهٔ خدنگی «ردینی» و تیغ
آبدادهٔ برّان به پیکار آیند.
بنی‌همدان را اخلاقی والا و دینی است که بدان آراسته‌اند، و چون به نبرد آیند
تند و با مهابت و دشمن شکارند.

نصر، در حدیث عمر بن سعد، گفت:

(و) گفت^۳:

وَجِدُّ وَصِدْقٌ فِي الْحُرُوبِ وَ نَجْدَةٌ وَ قَوْلٌ إِذَا قَالُوا بَغِيرَ أُنَامٍ...

۱- بنوشاکر و بنوشیام، دو تیره از قبیلهٔ همدان بودند ← الاشتقاق ۲۵۷ و ۲۵۰

۲- متن از روی شنهج (۴۹۲:۱) «بکلّ ردینی» و در اصل [وکل...].

۳- مراد حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام، و چهار بیت بعدی دنبالهٔ همان ابیات پیشین است. - م.

و به جنگها، مردِ سخت‌کوشی و راستی و کمک‌رسانی هستند و چون قولی دهند بر آن بی تردید پایند.
 هرگاه به خانه‌آنان در آیی و مهمان ایشان شوی، همواره در نعمت به‌سربری و از حسن خدمت و خوراک بهره‌مند باشی،
 خدا بهشت را به بنی‌همدان به پاداش دهد زیرا این قبیله به روزهای سختی،
 خوان‌گستردهٔ غریبان و آوارگانند.
 اگر من بر در بهشت به درباری گماشته باشم، به بنی‌همدان گویم: به سلامت و آسایش به فردوس در آید.

نسر: عمرو بن شمر در حدیث خود گفت:

 آنگاه علی میان دو صف بایستاد و سپس ندا در داد:
 ای معاویه! - و تکرار کرد - معاویه گفت: از وی
 بپرسید چه می‌خواهد؟ گفت: می‌خواهم روبروی من
 آید تا کلمه‌ای با او سخن گویم. پس معاویه همراه عمرو بن عاص بیرون آمد،
 و چون آن دو به نزدیک (علی) رسیدند وی به عمرو توجهی نکرد و به معاویه
 گفت: و ای بر تو، بر چه اساسی مردم میان من و تو به پیکار پردازند و یکدیگر را
 بزنند و فرو کوبند؟ تو خود به هم‌وردی من بیا، و هر یک از ما دیگری را کشت
 فرمان او را باشد. معاویه رو به جانب عمرو کرد و گفت: ای اباعبدالله، نظر تو
 در این بارد چیست؟ آیا با او هم‌وردی کنم؟ عمرو گفت: این مرد با تو به انصاف
 سخن گفت، و بدان که اگر پیشنهادش را نپذیری تا یک فرد عرب باقی است
 همواره بر تو و فرزندان نکوهش باشد. معاویه گفت: ای عمرو بن عاص!
 چون منی خود را نفریدی، به خدا سوگند هرگز مردی به هم‌وردی پسر ابی‌طالب
 نیامده مگر آنکه زمین از خونش سیراب گشته است. سپس در حالی که عمرو

۱- متن از روی شنهج «کلّ یوم زحام» و در اصل [...] یوم سام].

۲- متن «لم نزل» و در شنهج [لم یزل].

همراهش بود از میدان باز گشت تا به پشت صفوف لشکر خود رسید. [چون علی علیه السلام چنان دید بخندید و به فرار گاه خود باز گشت].

و در حدیث عمر، گفت:

سر تافتن معاویه از
هماوردی با علی و
پرخاش او با عمرو بن عاص
... معاویه گفت: وای بر تو ای عمرو، چه قدر نادانی!
آیا به نظر تو در حالی که بنی عک و آشعرون و جذام
در اختیار و فرمان منند، من باید خود با وی هموردی
کنم؟

همان (راوی) گفت:

معاویه [در باطن] از عمرو کینه‌ای به دل گرفته بود (چه عمرو خواسته بود با چنان رایزنی وی را به کام شیر سپارد) ولی [در ظاهر] به او گفت: ای عمرو! پندارم [آنچه گفتی] جز شوخی نبوده است. پس چون معاویه در مجلس خود با یارانش بنشست عمرو نیز در آمد و پیش رفت تا به جای خود نشست، آنگاه معاویه (به شعر) چنین گفت:

یا عمرو إنك قد قشرت لي العصا
ای عمرو، تو باخرسند شدنت به هموردی من (با علی) در میان گردوغبار آورد گاه
چهره واقعی و ضمیر بدخواه خود را به من نمودی.
ای عمرو، تو بر این گمان چنان رایزنی کردی که من آن همورد تو انمند را چون
بُرکی ظریف پندارم.
شهر یاران را چه نسبت با مخاطره هموردی؟ که به راستی مرگ، چون باز شکاری
تیز چنگال، همورد را بر باید.^۲
اینک از سخن مغرضانه خود باز گشته و گویی شوخی کرده‌ای، ولی هر سخن

۱- در شنهج [یا ابا عبدالله]. ۲- متن از روی حاشیه نسخه اصل «حَتِّفُ الْمُبَارِزِ حَظْفَةَ لِلْبَازِي» و در اصل [حسب المبارز حفظه من بازی] در شنهج، از پایان این بیت و آغاز بیت پیشین بیتی پرداخته و آغاز این بیت و پایان بیت پیشین را از قلم انداخته است.

مزاحی پیامی از حقیقتِ ضمیرِ گوینده در بر داد. پس همان کس که خیال کشتن مرا بر دلت گذراند تو را به سبب آن نیتِ سوئی که در سر پرورده بودی جزا دهد. تو از چهرهٔ نفس ناستوده ات نقاب بر گرفتی و بدین گونه لباس ننگ و رسوایی در پوشیدی.^۱

عمرو به وی گفت: ای مرد، بس کن و خاموش شو! تو خود از دشمن خویش می ترسی و آنگاه نصیحت گوی خیر اندیشت را به غرض ورزی متهم می کنی؟! و در پاسخ وی چنین سرود:

مُعَاوِيَ اِنْ نَكَلَّتْ عَنِ الْبِرَازِ اِلَيْكَ الْوَيْلَاتُ فَاَنْظُرْ فِي الْمَخَازِي...^۲

ای معاویه، چون از هم‌آوردی سرتافتی و ای و حسرت بر تو باد، اینک بدین رسواییها (که به جان خریدی) بنگر.

ای معاویه، من نسبت به تو مرتکب گناهی نشدم و در آن رویداد (و سخنی که به مشورتت گفتم) شرمسار نیستم.^۳

گناه من چیست که علی تو را به هم‌آوردی خواند؟ البته پیشاهنگ و سردار قوم را به هم‌آوردی خوانند.

اگر به هم‌آوردی او می رفتی با شیری آهنین دندان که هر باز شکاری را می رباید،^۴ نبرد کرده (و افتخارافزوده) بودی.

(معاویه) پندارد من نیت نادرستی در سر پرورانده بودم، جزا دهندهٔ راستینم جزا دهد اگر چنان اندیشه ای به ذهنم گذشته باشد.

ای پسر هند، آیا در میان گوردوغبار (و در عالم ادعا)، گفتاری نمایی و هنگام امتحان و فرونشستن غبار (از فرط بزدلی) چون بُری حجازی باشی؟

۱- متن از روی شنهج (۴۹۳:۱) «... لبست یها...» و در اصل به خطا [... لست بنا...].

۲- در شنهج، [و خِفْتُ، فَاَنْظُرْ اُمَّ الْمَخَازِي = و ترسیدی، که به راستی آن، سرآمد تمام رسواییهاست.].
۳- متن به تصحیح قیاسی «و ما انا فی الَّتِي حَدَّثْتُ بِخَازِي» و در اصل به تحریف [بخازی، با ذال] و در شنهج [حدثت خازی].

۴- متن از روی شنهج «يَخْطَفُ كُلَّ بَازِي» (و این تکرار تعبیر شعری معاویه است. م.م.)، در اصل [ینفدکل بازی] = هر بازی را از بین می برد.

نصر، از عمر، گفت؛ فضیل بن خدیج گفت:

پاره‌ای از هماوردها
مردی از شامیان به هم‌آورد خواهی به میدان آمد، پس
عبدالرحمن بن محرز^۱ کِنْدی (و سپس طَمَحِی)^۲
برابرش رفت و ساعتی درگیر جنگ تن‌به‌تن شدند، سپس عبدالرحمن بدان
شامی حمله کرد و نیزه‌ای برگودی دَلویش^۳ بزد و او را به خاک افکند و آنگاه
بر سرش فرود آمد و زره و رزم‌افزارش را بگشود و دید که وی برده‌ای سیاه بوده
است^۴، پس گفت: خدایا جان خود را برای برده‌ای سیاه به خطر افکندم!
(همان راوی) گفت:

و (نیز) مردی از «عَکَّ» به هم‌آورد خواهی آمد، و قیس بن فهْدان کنانِی
بَدَنی^۵ به میدانش رفت و لختی نگذشت که آن عَکّی را با نیزه بزد و بکشت، و
قیس چنین سرود:

لقد علمت عكَّ بصقین انا اذا ما نلقى الخيلَ نَطْعُهَا شُرّاً...
بنوعك در صفین در یافتند که چون ما با انبوهی سواران روبرو شویم سخت به
نیزه جان شکارشان بزنیم.
ما پرچمهای بیکار را به شایستگی برگرفته‌ایم، سپیدش (به میدان) بریم و
سرخش باز آریم^۶.

و عبدالله بن طفیل بکائی^۷ (نیز) به صفوف شامیان حمله کرد، و چون بازگشت

۱- متن از روی شنهج و طبری (۱۶۰۶) و در اصل [...] بن نجم].
۲- این کلمه از شنهج افتاده و در طبری به تحریف [الطحمی، به تقدیم حاء] آمده. طَمَحِی،
(نسبت دوم او) منسوب به طَمَح تیره‌ای از کنده است. ۳- متن مطابق با شنهج «فی تقره
نحره» و در طبری [ثمره نحره]. ۴- متن «فاذا هو عبْدُ اسود» و در طبری [فاذا هو حبشی =
او یکی زنگی بود]. ۵- متن از روی طبری، و در اصل [...] بن فهْد بن الکندی] و در
شنهج [قیس بن فهْران]. ۶- متن از روی شنهج و طبری «فَنورُها بیضاً و تُصدِرُها حُمْراً»
و در اصل [...] و نوردها حمرأ]. ۷- شرح حالش بیشتر در ص ۲۸۲ گذشت. در
شنهج به تحریف [البکالی].

مردی از بنی تمیم که او را قیس بن نهد^۱ حنظلی، سپس ربوعی^۲ می خواندند - و از عراقیانی بود که به معاویه پیوسته بود - به او حمله کرد و نیزه اش را میان دوشانه عبدالله نهاد، آنگاه یزید بن معاویه بکائی، پسر عموی عبدالله بن طفیل بر او تاخت و نیزه خود را بر شانه آن تمیمی نهاد و گفت: به خدا اگر تو نیزهات را فروبری من نیز بدین نیزهات بکشم. گفت: پیمانی خدایی بر تو، که اگر من سر این نیزه را از شانه یارت برگیرم تو نیز سر نیزهات را از من برگیری. گفت: (قبول کردم) تو را بر من چنین عهد و پیمان باشد. آنگاه وی نوک نیزه اش را از شانه عبدالله بن طفیل کنار برد و یزید نیز نوک نیزه از شانه آن تمیمی برداشت. تمیمی ایستاد و [به یزید] گفت: تو کیستی؟ گفت: یکی از بنی عامرم. گفت: خدا مرا فدای شما کند، که هر جا با شما برخوردم شما را جوانمرد و کریم یافتم، به خدا سوگند که من آخرین کس از یازده تن مرد تمیمی هستم که شما امروز آنان را کشته اید^۳. (چندی بعد) چون مردم از معرکه صفین بازگشتند، یزید - همان گونه که کسی گاه بر سر پاره ای چیزها با پسر عموی خود درستی می کند - با عبدالله بن طفیل (در شعر) عتابی کرد و چنین گفت:

أَلَمْ تَرَنِي حَامِيْتُ عَنْكَ مَنَاصِحًا بِصَفِينٍ إِذْ خَلَاكَ كُلُّ حَمِيمٍ...

آیا ندیدی که من در صفین، هنگامی که تمام دوستان صمیمی نهایت گذاشته بودند، از تو حمایت کردم؟
و آن حنظلی مسرد را از کشتن تو باز داشتم و او بر اسب تیز گامش نشست و بگریخت؟

هماوردی ابن مقیده سپس ابن مقیده الحمار اسدی [که مردی با صلابت
و دلیر] و همراه شامیان بود، و در میانه مردم همردیف
الحمار با مقتطع عامری بشر بن عصمه، و نفر دوم شمرده می شد، به میدان آمد

۱- در شنهج [... بن فهر] و در طبری (۱۶۰۶) [... بن قرة]. ۲- یسربوعی نسبت دوم اوست. ۳- متن از روی شنهج و طبری «قتلتموهم» و در اصل [قتلتموه] = او را کشتید.

و بانگ بر آورد: آیا هموردی نیست؟ و مردم از نبرد تن به تن با او پرهیز داشتند. پس مقطّع عامری که مردی کهنسال بود قد بر افراشت، علی به وی گفت: بنشین که تو مردی کهنسالی و او دلیری است که در قبیله خویش همتایی ندارد و من نمی‌خواهم که تو را به نبرد او فرستم. پس بنشست. آنگاه ابن مقیده الحمار بار دوم بانگ بر آورد: آیا هموردی با من نیست؟ دیگر بار مقطّع برخاست و علی همچنان او را بنشانند. سپس بار سوم بانگ کرد: آیا هموردیم نیست؟ این بار نیز مقطّع برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، تو را به خدا مرا باز مدار، چه (از دو حال خارج نیست) یا او مرا بکشد، که شتابان به بهشت روم و از زندگانی در این جهان با کهنسالی و فرتوتی بی‌سایم یا من او را بکشم و تو را از شر او آسوده دارم. علی به وی گفت: نامت چیست؟ گفت: من مُقَطَّع نام دارم (گسیخته اندام)، پیشتر «هشیم» خوانده می‌شدم ولی جراحی برداشتم و از آن روز باز مرا مقطّع نامیدند. علی بدو گفت: برو [(اما) به تاخت به میدان او روی آور] و افزود: بارالها وی را یاری ده! پس مقطّع به تاخت بر او حمله کرد و ابن مقیده الحمار (از هیبت و سرعت حمله او) بهراسید و از آنجا که زیرک و آزموده بود راهی به‌تر از فرار ندید و شتابان بگریخت تا بر سر پرده معاویه بگذشت و مقطّع نیز به دنبال او، تازان از قرارگاه معاویه فراتر رفت. معاویه بر ابن مقیده بانگ زد: این عراقی تو را از میدان در کرد و به این سرعت تاراند؟ گفت: آری، اینک که چنین کرده است! سپس مقطّع باز گشت تا به قرارگاه خود رسید. (چندی بعد) چون «سال جماعت» در آمد [و] مردم همگان با معاویه بیعت کردند، معاویه در جستجوی مقطّع عامری بود تا به کوی او رسید، چون معاویه بر او در آمد و وی را که پیری بسیار فرتوت شده بود بدید گفت: آوخ که اگر تو چنین فرتوت نبودی^۲ اینک از چنگ انتقام جان

۱- متن از روی شنهج «لقد شمس» و در اصل [شخص].

۲- متن از روی شنهج «لولا انک فی هذا الحال» و در اصل [لو علمت...].

سالم بدر نمی بردی. گفت: من از خدا جز این نخواهم که تو مرا بکشی و از رنج زندگی دیرپای آسوده ام کنی^۱ و مرا به شرف دیدار خداوند نزدیک سازی. معاویه گفت: من تو را نمی کشم و از تو درخواستی دارم. پیر گفت: درخواست چیست؟ گفت: من از آن رو نزد تو آمده ام که تو را به برادری گیرم. گفت: پیمودن راه خدا ما را از شما جدا کرده و من بر همین اعتقاد که مراست پایدار می مانم تا خدا در آخرت ما را (برای حساب) باهم گسرد آورد. گفت: پس دخترت را به همسری به من ده. گفت: من چیزی را که از این نیز بر من آسانتر باشد از تو دریغ دارم، گفت: پس جایزه ای از من بپذیر. گفت: مرا به چیزی از جانب تو نیازی نیست. معاویه وی را که حاضر نبود چیزی از او بپذیرد به حال خود گذاشت.

(راوی پس از نقل این روایت) گفت:

فخر عبدالله بن خلیفه
طائی به قبیله خود
(آن روز) مردم جنگی سخت کردند، و گروه بسیاری
از شامیان به مقابله با قبیله طئی آمدند، پس حمزه بن
مالك [همدانی]^۲ برابر طائیان آمد و گفت: شما را به
خدا، به جان پدرتان، بگویند شما کیستید؟ عبدالله بن خلیفه طائی^۳ گفت: «ما
طائیان دشت و طائیان کوهساریم، طائیان کوهساران سر به فلک کشیده^۴ و نگهبانان
دوکوهستانیم، در میان عذیب و عین، ما طائیان نیزه گذار و طائیان جنگجو و
سواران مهاجمیم». وی بدو گفت: به به آفرین، چه خوب قوم خود را می ستایی!
و او (این بیت را) بگفت:

إِنْ كُنْتَ لَمْ تَشْعُرْ بِنَجْدَةِ مَعْشِرٍ فاقدم علينا وويل غيرك تشعُر...^۵

- ۱- متن از روی شنهج «الآ قتلتنی و ارحتنی» و در اصل [إلّا قُلت وأرحت].
- ۲- افزودگی از طبری (۱۷:۶) است. ۳- در طبری [البولانی] و بولان یکی از تیره های قبایل طئی باشد. ۴- در متن چنین آمده «طئی، الجبل الممنوع بالنخل» و در طبری [... الممنوع ذی النخل = دارای نخلها].
- ۵- این بیت در شنهج نیامده و در طبری بجای «وويل غيرك» [و یب غيرك] آمده است.

اگر هرگز پایمردی و مدد‌رسانی گروهی را احساس نکرده‌ای، مصیبت و درد دیگران را به ما بازگو تا امداد بزرگوارانه ما را ببینی.

سپس به نبرد پرداختند و او طائیان را تشویق می‌کرد و می‌گفت: ای طائیان، هرچه دارم از کهنه و نو فدای شما باد، برای دین و شرفِ دودمان و تبار خود بجنگیده. سپس این ابیات را سرود و می‌گفت:

يا طيِّ الجبالِ والسَّهْلِ معا انا اذا دَعَا دَعَا مضطجعا...

ای زمره طائیان کوه و دشت همه باهم، ما ئیم که چون در بستر آرام هم غنوده باشیم و کسی ما را به یاری خواند،
با شمشیر بران خود ضربات هولناک می‌زنیم و متجاوز خواری طلب نقابدار را از اسب به زیر می‌کشیم^۱.

و چون رزمجوی مدافع شرف خویش، پیکار می‌کنیم.

و بشر بن عشوش طائی، [سپس ملقطی]^۲ گفت:

يا طيِّ السَّهولِ والجبالِ ألا انهضوا بالبيضِ والعوالى...

ای طائیان دشتها و کوهساران، هان، با شمشیرهای آبدار و ناوک نیزه‌ها برخیزید، مسلح و جوشن‌پوش بتازید که شما قهرمانانی دلاورید و پیشوایان گمراهی را سر بکوبید،

که آنان راه نادانان بیخرد را می‌پیمایند.

راوی گفت:

(درگیرودار) يك چشم وى شكافت، پس گفت:

ألا ياليتَ عيني هذه مثلُ هذه و لم أمشِ بين الناسِ إلا بقائِدٍ...

۱- متن به تصحیح قیاسی «فَنُنزِلُ الْمَسْتَلِمَ الْمُقْتَمَا» و در اصل [...] فَنَتْرِكُ... = رها می‌کنیم] (که مناسبتی ندارد. - م.) این رجز در طبری چنین آمده:

انا الذى كنت اذا الداعي دعا مصمما باليف ندبا اروعا
فأنزل المستلم المقتما و أقتل المبالط السميدعا

۲- افزودگی از طبری است و در آن کتاب نام وی [...] بن عسوس، با دو سین] آمده است. (ملقطی نسبت دوم اوست. - م.)

ای کاش آن دیده دیگرم چون این يك می شکافت و من کور می شدم و بی عصا کاش در میان مردم راه نمی رفتم.
و ای کاش پایم قلم می شد و دو نیمه می گشت^۱، و ای کاش پنجه و مجم نیز می شکست،
و ای کاش از پس قتل مطرف و سعد، و پس از مستبیر بن خالد، زنده نمی ماندم، شهسواری که دیگر هرگز مادری نظیرشان را نپرورد^۲ که چون جنگ روی نماید^۳ چنان مردانه بکوشند.

پایان بخش چهارم از بخشهای ابن الطیوری که به دنبال آن بخش پنجم چنین بیاید: «نصر بن مزاحم، از عمر، از فضیل بن خدیج (گفت): قیس بن فهدان یارانش را تشویق می کرد و می گفت: چون حمله آرید، همه باهم هجوم کنید و سخت بکوشید...» و صلی الله علی سیدنا محمد النبی وآله و سلم تسلیماً کثیراً.

در بخش ششم از بخشهای عبدالوهاب به خط خود وی دیدم: «تمام آن را بر شیخ ابی الحسین بن عبدالجبار باز خواند، سید بزرگوار یگانه، امام، قاضی القضاة ابوالحسن علی بن محمد دامغانی، و دو پسرش قاضی ابوعبدالله محمد و قاضی ابوالحسین احمد، و ابوعبدالله محمد ابن قاضی ابی الفتح بن بیضاوی، و شریف ابوالفضل محمد بن علی ابن ابی یعلی الحسین، و ابومنصور محمد بن محمد بن قرمی، به قرائت عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی، در شعبان سال چهارصد و نود چهار.

- ۱- متن از روی طبری «... طنت بنصفها» و در اصل «... طلت...».
- ۲- متن از روی طبری «لم تغذ الحواضن مثلهم» و در اصل «لم تعیر الحواضر...».
- ۳- متن «إذ هی آبدت عن خدام الخرائد» و در طبری «إذا لحرب آبدت...».

بخش پنجم

کتاب صفین

(شدت بیکار و لحظات خطرناک)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزازی
- روایت ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
- روایت ابی یعلیٰ احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسین، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبدالوہاب بن مبارک بن احمد بن حسن انعامی

شنودِ مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم — خدایش بیامرزد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ حافظ، شیخ الاسلام، ابوالبرکات، عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خیر داد و گفت: ابوالحسن، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من براو، گفت: ابویعلی، احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری گفت: ابوالحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقیبة بن ولید بن همام شیبانی گفت: ابو محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزّاز گفت: نصر بن زاحم، از عمر، از فضیل بن خدیج گفت که:

خطبه قیس بن فهدان
قیس بن فهدان یارانش را بر می‌انگیخت و می‌گفت:
«چون حمله آرید همه باهم هجوم کنید و چشم از هر چیز
بپوشید، سخن و هیاهو را کم کنید و با همگنان خود
به هم‌وردی بر آید^۱ (اما مبادا) از جانب شما به عرب^۲ آسیبی رسد.»

- ۱- متن از روی طبری (۱۷۰۶) «و اغتوروا الأقران» و دراصل [و اغنوا الاقران]. این عبارت در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.
- ۲- مراد از عرب، اعراب بیطرف ساکن آن صفحاتند و مقصود این که با هم‌وردانی بجنگید که هم‌شان شمایند و به اعراب ساده که با شما سرچنگ ندارند کاری نداشته باشید. - م.

کشته شدن
پاره‌ای مردان
نُهیک بن عزیز، از بنی حارث بن عدی و عمرو بن
یزید، از بنی ذهل و سعد بن عمرا، از بنی بدا کشته
شدند. و قیس بن یزید^۲ کندی - یکی از کسانی که از
علی گریخته و به معاویه پیوسته بود - به میدان آمد، و ابو العَمرَطَه [قیس بن عمرو
بن عمیر بن^۳] یزید، از یاران علی به رزمش رفت و چون بدو نزدیک شد او را
بشناخت و از هم‌وردی با یکدیگر منصرف شدند.

نصر، از عمر که گفت: مردی از ابی صلت قیمی مرا
خبر داد و گفت: از بيران قبیله محسار بن شنیدم:

ندا در دادن
عنتر بن عبید
یکی از ایشان (از افراد بنی قیس) که وی را عنتر^۴
ابن عبید بن خالد می خواندند و در بیکار صفین در شمار
دلیرترین مردان بود، چون دید یاران وی از میدان
می‌گریزند بانگ بر آورد: ای گروه قیس، آیا فرمانبرداری از شیطان به گمان شما
از فرمانبرداری خدا خوشتر است؟ [هلا، که] فرار، نافرمانی از خدا و موجب خشم
اوست، و پایداری، فرمانبرداری از خدا و مایه خرسندی اوست. [آیا خشم
خدا و نافرمانی از او را بر خرسندی وی و فرمانبرداری از او رجحان می‌دهید؟]
همانا، آسایش پس از مرگ از آن کسی است که دست از جان بشوید و حساب
کار (قیامت) خود را برسد. و (به شعر) چنین گفت:^۵

۱- در طبری، بدون انتساب وی به قبیله بنی بدا، [... و سعید بن عمرو] آمده است.

۲- متن از روی طبری و در اصل [... قیس بن زید...].

۳- عبارت با این افزودگی درست می‌شود. - آنچه در صفحه ۳۶۶ گذشت، در طبری

[ابو العمرطه بن یزید] آمده است. ۴- در طبری [خنس بن عبیده بن خالد].

۵- این کلمه در نسخه اصل پس از بیت اول رجز آمده ولی جای درست آن ههینجاست که در
متن آوردیم.

لَا وَ أَلْتِ نَفْسٍ أَمْرِي وَ لَتَ دُبُرٍ أَنَا الَّذِي لَا أَثْنِي وَلَا أَفْتِرٌ...

مردی که پشت به میدان کرد و گریخت نجات نیابد، من آنم که نه کمر خم کنم و نه بگریزم.

و کس نبیند که با مردم بی سلاح نیرنگم بازم

کشته شدن نخعیان پس چندان جنگید تا پیکر نیمه‌جان او را به لشکرگاه بردند، سپس دیگر بار با پانصد تن^۲ که همراه فروة^۳ بن نوفل اشجعی خود را به کناری کشانده بودند، به میدان درآمد و در دسکره و بَنَدَ نِجِین^۴ فرود آمدند. آنگاه نخعیان پیکاری سخت کردند و آن روز از ایشان: بکر بن هوذه، و حنان^۵ بن هوذه، و شعیب بن نعیم؛ از نخعیان بنی بکر، و ربیعة بن مالک بن وهیل^۶، و اُبَی بن قیس، برادر علقمة [بن قیس فقیه]^۷ کشته شدند، و پای علقمه نیز قطع شد که می گفت: خوش نداشتم پایم همچنان که زان پیش بود سالم می ماند زیرا من اینک بدین فقدان پا از پروردگارم بیشتر امید پاداش نیک دارم، و نیز خوش داشتم برادرم یا یکی از یارانم را (که شهید شده بودند) به خواب بینم. پس برادرم را به رؤیا دیدم و به وی گفتم: شما به کجا گام نهادید و چه بر سرتان آمد؟ گفت: ما با آن قوم در برابر خدای عزّ و جلّ به حجّت برآمدیم و در حجّت بر آنان فایق گشتیم. از آنگاه باز که به عقل آمده (و خود را شناخته) ام

۱- متن از روی طبری و شنهج و در اصل [لا و اُبت...].

۲- متن از روی طبری «... الخمسائة و در اصل [خمسائة - بدون الف و لام].

۳- فروة بن نوفل اشجعی، در این که وی از اصحاب بوده است یا نه، اختلاف است و درست این است که پدرش از اصحاب (پیامبر صلی الله علیه و آله) بوده است ← الاصابة، ۷۵۳۳. با آن که در الاصابة آمده: «مرزبانی در معجم خود از او یاد کرده است» در نسخه‌های چاپی معجم المرزبانی نام او دیده نمی‌شود. متن از روی طبری «فروة» تصحیح شده و در اصل [فرقة...] آمده است.

۴- بَنَدَ نِجِین: شهرکی در کنار نهروان از ناحیه جبل و از توابع بغداد.

۵- در طبری [حیان بن هوذه]. ۶- متن از روی طبری (۱۸۱۶) و در اصل [وسعیر بن نعیم، من بکر بن ربیعة و مالک بن نهشل].

۷- این افزودگی از طبری است.

از چیزی به اندازه آن رؤیا مسرور و شادمان نگشته‌ام.

نصر، از عمر، از سوید بن حبة النخری^۱ از حُصَین^۲ بن منذر [رقاشی] گفت:

تبرئه خواهی
خالد بن معمر

آن روز پیش از گیرودار معرکه نبرد، پاره‌ای مردم نزد
علی آمده و گفته بودند: خالد بن معمر سدوسی با
معاویه مکاتبه دارد و می‌ترسیم از او پیروی کند. علی
به دنبال او و تنی چند از شریف زادگان ایشان کس فرستاد (و چون آمدند) نخست
به سپاس و ستایش پروردگار خویش، خداوند متعال پرداخت و سپس گفت:

«اما بعد، ای گروه ربیعه، شما یاوران من و پذیرندگان دعوت من هستید و
به دیده من مطمئنترین قبیله عربید. اینک به من گزارش داده‌اند که معاویه با خالد
بن معمر، رفیق شما مکاتبه دارد و اکنون من او را بدینجا خواسته^۳ و شما را نیز
گردآورده‌ام تا شمارا بر او گواه گیرم که سخن من و او را بشنوید». آنگاه رو به
وی کرد و گفت: «ای خالد بن معمر، اگر آنچه به من گزارش داده‌اند درست باشد،
من خدا و این گروه مسلمان را که به دعوت من اینجا گرد آمده‌اند گواه می‌گیرم
که تو از هر گزندی ایمن باشی تا به عراق یا حجاز یا هر سرزمینی که زیر سلطه
معاویه نباشد بروی. و اگر دروغی بر تو بسته‌اند، به سوگندی خود دلهای ما را بر
خویش خوش گمان کن که (بیش از پیش به تو) مطمئن شویم.»

پس وی سوگند به خدا خورد که چنان نکرده (و مکاتبه‌ای با معاویه نداشته)
است، و بسیاری از مردان ما گفتند: به خدا اگر بدانیم چنان کرده باشد او را
خواهیم کشت.

۱- در شنهج [... بن حبة البصری] و در طبری [... بن حبة الاسدی].

۲- حُصَین بن منذر بن حارث بن وعله الرقاشی، شاعرو شهسوار و از بزرگان تابعان بود که در
سی صد هجرت درگذشت. - المؤتلف، ۸۷ و تهذیب التهذیب و الخزائن (۸۹، ۲-۹۰). متن
از روی طبری تصحیح شد و در اصل و شنهج [الحصین، به صاد] آمده است.

۳- متن از روی شنهج و طبری «وَ قَدْ آتَيْتُ بِهِ» و در اصل [... اوتیتُ به].

شقیق بن ثور [سدوسی]^۱ گفت: خدا خالد بن معمر را موقف نگرداند که به معاویه و شامیان بر ضد علی و ربیعه یاری دهد. و زیاد بن خصفه گفت: از ابن معمر به گرفتن سوگند اطمینان خواه تا خیانت نورزد، سپس ما (همه) از آن مجلس (که بدین قصد فراهم آمده بود) رفتیم.

گفتار علی دربارهٔ
پرچمهای ربیعه
چون روز پنجمشنبه در رسید سپاهیان جناح راست
رو به گریز نهادند، پس علی با دو پسر خود بیامد تا
نزدیک ما رسید و به صدایی رسا، بی توجه به وضع
(فرار) دیگر مردم بانگ برداشت و گفت: «این پرچمها از کدام قبیله است؟» گفتیم:
پرچمهای ربیعه است. گفت: «نه، بلکه این پرچمهای خداوند است. خدا صاحبان
شایسته آنها را محفوظ دارد و شکیب و پایداری دهد» سپس به من - [که آن روز
پرچمدار ربیعه بودم] - گفت: ای جوان آیا پرچمت را یک ذراع بیشتر نمی بری؟
به او گفتم: آری، به خدا سوگند که ده ذراع^۲ نیز پیش می برم، سپس سر پرچم
خود را فرود آوردم^۳ (و) [این چنین] پیش بردمش تا به من فرمود: «بس است،
به جای خود باش!»

نصر، از ابی عبدالرحمن که گفت: مُثَنَّى بن صالح - از افراد بنی قیس بن نعلبه -
از ابی الاثنت، یحیی بن مطرف عجلوی که با علی در صقین حضور داشت، گفت:

چون پرچمها را برافراشتند، علی از برابر پرچمها گذشت تا به پرچمهای
ربیعه رسید و گفت: این پرچمها از آن کیست؟ من گفتم: پرچمهای ربیعه است.
گفت: نه، بلکه پرچمهای خداست.

۱ - افزودگی از طبری است.

۲ - در اصل و شنهج «و عشرة اذرع» آمده و درست است و در طبری به اعتبار آن که «ذراع» مذکر
نیز می آید [عشر اذرع] آمده است. ۳ - متن از روی شنهج (۴۹۵:۱) «ثُمَّ مَلَأْتُ بِهَا» و
در اصل [فَقَلْبْتُ بِهَا] = آن را گرداندم].

نصر، از عمرو بن شمر، گفت:

پَرچَمِ حُضَیْنِ بْنِ مُنْذَرٍ حُضَیْنِ ابْنِ مُنْذَرٍ - که آن روز نوجوانی بود - با پرچم

خود پیشروی می کرد. سدی گفت، پرچمش به رنگ سرخ بود.

علی را پیشروی و پایداری دلیرانه او خوش آمد و (به شعر) گفت:

لِمَنْ رَايَةُ حَمْرَاءُ يَخْفِقُ ظِلَّهَا إِذَا قِيلَ قَدِمَهَا حُضَيْنٌ^۲ تَقَدَّمَا...

پرچم سرخی که سایه اش به اهتزاز در آمده از آن کیست؟ -

که چون گویی آن را پیش بر، حُضَیْنِ پیش می بردش.

آن را در میانه صفوف پیش می برد، بدانجا که گودالهای پر خطر است، -

و مرگ می بارد و خون می فشانند.

چون بزرگ روز نبرد در رسد او را بینی که دلیرانه از عزت و شرف دفاع

می کند.

خداوند گروهی را که در برخورد خویش، به سخت کوشی و آزادگی^۳ -

پایداری کردند پاداش نیک دهد که چه پاکدامن و بزرگوارند.

آنان که چون به جنگ خوانده شدند و شیبه اسبان از هر سو برخاست، به

خردمندی و پایداری در ایستادند،

یعنی: ربیعه، که اهل یاوری و امدادگری هستند، و چون انبوه سپاه دشمن را بینند

به سخت کوشی در ایستند،

(قبایلی) «عَلَّكَ» و «لَحْمٌ» و «جَمِيرٌ» گرفتار مَدَجِج^۴ آمدند که چندان پای فشرد

که خون از خون نمی گسست،

و تیره «جُدَام» بر تیره «یال»^۵ مَدَجِج بانگ زدند:

وای بر شما، خدایتان کیفر بد دهد، کدامین يك از ما جفا کرده است؟

۱- در اصل [حضین، باصاد] آمده و درستش باصاد است ← آنچه در صفحه ۳۹۰ گذشت.

۲- در اصل و شنهج [حضین]، متن از روی طبری (۲۰۰۶) «حضین».

۳- متن «لدى البأس حراً...» و در روایت طبری [لدى الموت قوماً... = در برابر مرگ، قومی

هستند...]. ۴- عَلَّكَ و لَحْمٌ و جَمِيرٌ نام قبایلی است که در سپاه شام در قبیله مَدَجِج از سپاه

عراق قرار داشتند. - م.

۵- تیره جُدَام و یال هر دو از تیره های قبیله مَدَجِج هستند که در جنگ صفین تیره نخست

پایداری کرد و تیره دوم گریخت. - م.

آیا در حرامکاریهای خود از خدا نمی‌پرهیزید؟ کدامین ما به خدای رحمان نزدیکتر است و او را بیشتر بزرگ می‌دارد؟
 ضربه‌های نیزه و شمشیرمان را بد پسر حرب^۱ چشاندیم، چندان که پشت کرد و بگریخت،
 و در حال فرار زبرقان و ظالم^۲ و کلاع را به بانگ بلند به یاری می‌خواند،
 و عمرو و سفیان و جهم و مالک و حوشب و شریح گمراه و اظلم،
 و کرز بن نیهان^۳ و عمرو بن جحدر و صباح قینی^۴ و اسلم را آوامی داد.^۵

نصر: از عمر، گفت: صلت بن یزید بن ابی صلت تمیمی گفت:
 از پیران قبیلهٔ بنی تمیم الله بن ثعلبه^۶ شنیدم که می‌گویند:

پرچم
 ربیعه
 پرچمداری کوفیان و بصریان^۷ ربیعه را خالد بن معمر
 داشت [که از مردم بصره بود. و گفت: شنیدم پیران
 می‌گفتند: پرچمداری با خالد بن معمر]^۸ و سعید بن
 ثور^۹ سدوسی بود، و هردو گروه موافقت کردند که پرچم (طایفه) بکر بن وائل را

۱- مراد معاویه است. - م. ۲- زبرقان و ظالم و کلاع و کریب و عمرو (بن عاص) و سفیان و جهم... و دیگر نامها تا... اسلم، نام سرداران و باران مشهور معاویه در جنگ صفین است. - م. متن از روی شنهج (۱: ۴۹۶) «و قرینادی الزبرقان و ظالم» و در اصل [و حتی ینادی زبرقان بن اظلم]. ۳- در شنهج [کرز بن نیهان]. ۴- (متن دو صباحاً القینی = صباح منسوب به قین) و در شنهج [صباحاً اللیثی]. ۵- ابن ابی الحدید پس از نقل این ابیات آورده است: «گویم: نصر بن مزاحم چنین روایت کرده و دیگر راویان شش بیت نخست را از آن حضرت علیه السلام و بقیهٔ ابیات را از نصر روایت کرده‌اند. تیرهٔ عتک به پرچمداری حسین ابن منذر سخت پایداری کردند». ۶- متن از روی طبری و در اصل [... تمیم بن ثعلبه] آمده، ایشان بنو تمیم الله بن ثعلبه بن عکابه بن صعرب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بودند ← المعارف ص ۴۴ و پیش از آن در خور یسار آوری است که در میان اعراب دودمانی نیز به نام «تمیم بن ثعلبه» وجود داشتند که در قحطان بسر می‌بردند و از فرزندان طیبی بن ادد بودند و همچنین در میان اعراب جز دو قبیله به نام «تمیم» نبود: تمیم بن مُر، که قبیلهٔ معروفی است و دیگری قبیلهٔ تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر ← المعارف ص ۳۵

۷- متن «رایهٔ ربیعه، کوفیتها و بصریتها» و در طبری (۱۸۱۶) [...] اهل کوفتها و بصرتها].

۸- افزودگی از طبری است. ۹- در طبری [سفیان بن ثور] بدون نسبت سدوسی بعد از آن.

که از مردم بصره بودند به حُضین^۱ بن منذر بسیارند. ولی بر سر پرچمداری رقابتی داشتند و گفتند: این جوانی است که دودمانی شریف دارد، اینک این پرچم را به وی می سپاریم و بنگریم تا بعد رأی ما بر که قرار گیرد. پس از آن علی پرچم تمام (قبیله) ربیعه را به خالد بن معمر سپرد.

راوی گفت:

قرعه‌کشی	معاویه برای (رویاری) قبیله حَمیر با سه قبیله که آن روز پر شمارتر از آنان در عراق قبیله‌ای نبود، یعنی: ربیعه و هَمَدان و مَدحِج با تیر به قرعه‌کشی پرداخت.
معاویه برای قبیله حَمیر	تیر حَمیر به نام ربیعه درآمد، از این رو ذوالکلاع گفت: خدا، روسیاهت کند ای قرعه زشت و ناهنجار که چهره هم‌وردی را کریه کردی! پس ذوالکلاع با قبیله حَمیر و وابستگان بدان پیش آمد، و عبیدالله بن عمر بن خطاب نیز با چهار هزارتن از قاریان شامی که تا پای جان سوگند وفاداری خورده بودند و در جناح راست سپاه شام قرار داشتند همراه آنها بود و سپهسالاری تمام جناح را ذوالکلاع به عهده داشت.

جا بجا شدن و اضطراب پرچمهای ربیعه	آنگاه (قبیله) ربیعه - که جناح چپ سپاه عراق را تشکیل می‌داد - و عبیدالله بن عباس که فرماندهی همان جناح چپ را به عهده داشت حمله کردند. از این سو ذوالکلاع و عبیدالله بن عمر به مقابله آنان هجوم آوردند و پیاده و سواره حمله سختی به ربیعه کردند تا بدانجا که اضطرابی در پرچمهای ربیعه پدید آمد ولی جز تنی چند از دنباله‌روان و دونان، دیگران ایستادگی کردند ^۲ . سپس شامیان باز گشتند و پس از لختی هجومی [دیگر] آوردند
-----------------------------------	--

۱- در اصل به تحریف [الحصین - باصاد] ← آنچه در ص ۳۹۵ پیشتر گذشت.

۲- متن «فتضعضت رایات ربیعة، فتثبتوا إلا قليلاً من الاحشام والانذال...» و در طبری ←

و عبیدالله بن عمر [بیشاپیش آنان بود] و می گفت: «ای مردم شام، این همان قبیله عراقی است که افرادش قاتلان عثمان بن عفان، و یاوران علی بن ابی طالبند و اگر این قبیله را شکست دهید به انتقام خون عثمان و بر نابودی علی و عراقیان دست یافته اید.»

پایداری ربیعه
پس از گریز
آنگاه حمله ای سخت به شدتی هرچه بیشتر بر آنان کردند و ربیعه، جز پاره ای از سست دلان، به مردانگی و شکیمیایی هرچه نکوتر، پایداری کردند؛ و پرچمداران و پیشتازان پرشکیب و غیرتمند به پایمردی در ایستادند و جنگی سخت کردند. چون خالد بن معمر دید پاره ای از افراد قومش عقب نشینی کرده اند او نیز روی از میدان بگرداند، و به محض آنکه دید پرچمداران پایداری کردند و قومش نیز چنان پایمردی را از آنان دیدند، باز گشت و به گریختگان بانگ زد که برگردند. وی (در پاسخ سرزنی که بر او رفت) گفت: کسانی [از قومش] که می خواستند او را بد نام و متهم کنند آهنگ گریز از میدان کردند و آنگاه که دیدند ما پایداری کردیم به سوی ما باز گشتند. و همو گفت: چون دیدم برخی از مردان ما می گریزند خواستم بدیشان رستم و سپس آنها را به میدان باز گردانم و اینک آنان را که سخن مرا شنودند و فرمانم را پذیرفتند به نزد شما باز آوردم. ولی وی (به هر تقدیر) فرمانهای مبهم و خطا می داد.^۲

→ [فتضععت رایسات ربیعة إلا قلیلاً من الاخیار و الابدال = پرچمهای ربیعه از جای بشد جز اندکی از نیکان و دلیران] که حاصل معنی هر دو عبارت نزدیک است. این خیر از آغازش در شنهج به اختصار آمده و در این مورد مواضعی را که به مقابلۀ نسخه اصل با نسخه شنهج اشاره کردم در طبری نیافتم. ۱- متن از روی شنهج (۴۹۶:۱) و طبری «و قال هو» و در اصل [قال لهم]. ۲- متن «فجاء یأمر مشته» و در طبری [فجاء بامر مشته = کارهای مبهم و مشکوک می کرد]. ابن ابی الحدید نویسد: «گویم، علمای سیر و تاریخ تردید ندارند که خالد بن معمر در باطن تباه خود دل با معاویه داشت و آن روز از آن رو عقب نشینی کرد که جناح چپ سپاه علی درهم شکند. این نکته را «کلی» و واقدی و جز این دو یادآوری کرده اند. دلیل این ←

در بیکار صفین چهار هزار تن چرمینه سپر^۱ از (قبیله) عنزه^۲ شرکت داشتند.

نصر، از عمر که گفت؛ مردی از قبیله بکر بن دائل، از محرز بن عبدالرحمن [عجلی]^۳ مرا خبر داد که خالد بن معمر (در خطبه چنین) گفت:

خطبه خالد بن
معمر

«ای گروه ربیعه، همانا خدای عز و جل هر يك از شما مردان را از خاستگاه و زادبوم خویش آورده و در این نقطه، در اجتماعی بی نظیر گرد کرده است که از آن روز که در زمین پراکنده شده اید^۴ چنین اجتماعی با هم و به یک جا نداشته اید. به راستی، اگر اینک شما دست نگاهدارید و از نبرد با دشمنان سر باز زنید و از صف بیکار روی گردانید^۵، خدا از کرده شما خرسند نباشد و از طعن هیچ حقیقت سنجی در امان نیستید که گوید: ربیعه آبروی خویش بر باد داد و از بیکار روی تافت^۶ و عرب از کرده او آسیب دید^۷. مبادا امروز مسلمانان شومتان دارند. راستی را که باید گام (همت) فرا نهید و بیش روید و به جانبازی پایداری کنید؛ چه پیش روی عادت شما، و پایداری خوی شماست. پس بدین تبت راستین شکیبایی و پایداری کنید که پاداش برید زیرا پاداش آن کس که بدانچه نزد خداست بیندیشد شرف دنیا و بزرگواری آخرت است و خداوند پاداش کسی را که کردار نیک کند تباه نسازد.»

→

امر آن که چون روز بعد ربیعه بر معاویه و سپاه شام پیروز آمد، معاویه به خالد بن معمر پیام فرستاد: «دست از جنگ بدار و در عوض تا پایان عمرت حکومت خراسان از آن تو باشد». وی مطلب را با (قبیله) ربیعه در میان گذاشت و قوم او دریافتند که معاویه رگ خواب او را یافته است.

۱- (متن: مُحَجَّف = سپری که از چند لایه چرم شتر سازند. - م.)

۲- متن «وكان بصقین اربعة آلاف محجف من عنزة» و در شنهج [و كان في حجلة ربیعة من عنزة وحدها اربعة آلاف محجف = و در زمره قبیله ربیعه، تنها از بنی عنزه چهار هزار «خفتان پوش» بودند.]

۳- افزودگی از طبری است. ۴- متن از روی طبری «منذ نرکم فی الارض» و در اصل [هذا فرشکم الارض].

۵- متن «و تحولوا عن مصافکم» و در طبری [ونزلوا عن مصافکم].

۶- متن به تصحیح قیاسی «خامت عن القتال» و در اصل به تحریف [خامت...]

۷- متن از روی طبری و شنهج «و اتيه من قیلها» و در اصل [و اوتیت].

پاسخ یکی از
ریعیان به وی

آنگاه مردی از ربیعہ برخاست و گفت: «به خدا وقتی
امر ربیعہ به دست تو افتاد کارشان زار شد. به ما فرمان
می‌دهی عقب ننشینیم و روی نگردانیم تا خود را به
کشتن دهیم و خون خویش را هدر کنیم؟ مگر به کسان نمی‌نگری و نمی‌بینی که
بیشتر آنان گریخته‌اند؟» پس تنی چند از مردان قوم برضد او برخاستند و سرزندهای
سخت بدو کردند^۱ و به مشت‌های خود کوفتندش. خالد بن معمر گفت: «این را از
میان خود برانید که این اگر بماند شما را زیان رساند و اگر برود از شما چیزی
نکاهد، این کسی است که نه رفتنش شما را بکاهد و نه وجودش در میان شما خلائی
را پر کند. خدایت عذاب دهد^۲، ای سخنگوی قوم! چگونه از خیر دوری
گزیدی؟^۳»

نبرد ربیعہ و جمیر
نبرد (قبیلہ) ربیعہ با جمیریان و عبیدالله بن عمر شدت
گرفت و شمار کشتگان هر دو جانب بسیار شد، و
عبیدالله بن عمر حمله آورد و گفت: منم پاک‌زاده. گفتند: تویی، نا پاک‌مردی که
زادهٔ پاک‌مردی هستی. پس شمر بن ربیعان بن حارث^۴ که از دلیرترین مردم بود کشته
شد. سپس نزدیک به پانصد سوار یا بیشتر، از یاران علی، غرق در آهن، که سر و
روی را به دستاری سپید پیچیده بودند و جز دیدگان‌شان پیدا نبود به میدان آمدند
و از شامیان نیز شماری برابر آنها در آمدند و در دو صف به نبرد پرداختند و دیگر
مردم زیر پرچم‌های خود بر جای ماندند. در این پیکار، از اینان و آنان، حتی یک تن

۱- متن از روی شنهج (۴۹۶:۱) «فتناولوه بقسیتهم» و در اصل [...] بقیهم = به زبان پرخاش
خود گرفتندش] و در طبری [و تناولوه بألسنتهم].

۲- متن از روی طبری «بَرَحَكَّ اللَّهُ» و در اصل [یرحمك الله] (که مناسب مقال وحان نیست. - م.)
و در شنهج [ترحك الله = خدایت غمنده دارد].

۳- متن «كيف جتبتك الخیر» و در شنهج [لقد جتبتك الخیر] و در طبری [كيف جتبتك السداد =
چگونه از استوارگامی دوری گزیدی].

۴- در طبری [سمیر بن الربیعان بن الحارث المعلی].

عراقی یا شامی که گزارشگر (واقعه) باشد باز نگشت، چه تمامی ایشان در بین دو صف سپاه کشته شدند.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم که گفت:

افتخار دو طرف	منادی شامیان بانگ بر آورد: هلا، (بدانید) که همانا
به عبیدالله بن	این پاکمرد پاکزاده، عبیدالله پسر عمر با ماست. عمار
عمر و محمد	بن یاسر گفت: نه، بلکه او نا پاکمرد [پاکزاده] است.
بن ابی بکر	و منادی عراقیان بانگ در داد: هان، (بدانید) که همانا
	این پاکمرد پاکزاده، محمد پسر ابوبکر با ماست. و
	منادی شامیان بانگ کرد: نه، بلکه او نا پاکمرد پاکزاده است.

در خبری آمده است: عقبه بن سلمه منسوب به بنی رقاش^۱ از شامیان، گفت:

در صفین پشته‌ای بود که سر مردان را بر آن می‌افکندند [و تلّ الجماجیم خوانده می‌شد].

و (همو) گفت:

پاره‌ای اشعار پیرامون صفین لَمْ أَرْسَانَا أَشَدَّ بَدِيهَةً
وَا مَنَعَ مِنْهُمْ يَوْمَ تَلَّ الْجَمَاجِمِ...

هرگز سوارانی تکاورتر و رزمنده‌تر از آنان به روز تبرد «کله منار» ندیدم. صبحگاه نبرد، عراقیان به میدان آمدند چنان که گفتی شترمرغانی از گردنه‌های کوهسار سرازیر شده‌اند، آنگاه گفتم: اینک فوجی دستار سپید بسته، به هم پیوسته و انبوهی گامزن ثابت قدم فراز آمدند.

۱- متن «عقبه بن سلمه اخو بنی رقاش = برادر خوانده و وابسته به بنی رقاش» و در شنهج [عقبه بن مسلم الرقاشی].

۲- (تلی از کاسه‌های سر آدمیان، تعبیر مشابه آن کله منارهایی است که منول و تیمور لنگ در شهرهای ایران بر هم می‌انباشتند. - م.)

۳- شنهج (۱: ۴۹۷) [اشد حفیظة].

به ما گفتند: این علی است، با او بیعت کنید و ما گفتیم: هان، نه به ضرب شمشیرهای بران^۱.
و با شمشیرها و نیزه‌های خود در برابرشان ایستادیم و انبوه سواران ما آنها را عقب راندند.

از آنجا که معاویه عهد کرده بود زنان ربیعه را به اسارت گیرد و رزم آورانشان را بکشد خالد بن معمر در این باره سرود:

تَمَنَّى ابْنُ حَرْبٍ نَذْرَةً فِي نِسَائِنَا وَ دُونَ الَّذِي يَنْوِي سَيْوْفُ قَوَاضِبٍ...
پسر حرب درباره زنان ما عهدی بر دل گذرانده، و کسی را که چنان نیت پلیدی کند تیغهای بران نصیب آید.
(ای معاویه) ما حکومتی را که توخواستی از بنی‌هاشم بر بایی بدیشان می‌بخشیم، و این سخن راستین مردی است که هرگز دروغ نگوید.

و نیز گفت:

وَ فِتْنَةٌ مِثْلَ ظَهْرِ اللَّيْلِ مُظْلَمَةٌ لَا يَسْتَبِينُ لَهَا أَنْفٌ وَ لَا ذَنْبٌ...
و فتنه‌ای ظلمانی همچون تیرگی دل شب، قیرگون و ناپیدا کرانه که آغاز و انجامش شناخته نمی‌شد (به راه انداختی).
من دل آن تیره شب را به نور کتاب خدا گشودم و ظلمت از هم بشکافت، درحالی که سروران عرب در آن سرگردان بودند.

و شَبَثُ بْنُ رَبِيعِي كَفَّتْ:

وَ قَفْنَا لَدَيْهِمْ يَوْمَ صَفِينٍ بِالْقَنَا لَدُنْ غُدُوَّةٍ حَتَّى هَوَتْ لَغُروبٍ...
به پیکار صفین با نیزه‌های بلند از صبحگاه تا شامگاهان برابرشان در ایستادیم، و پسر حرب از میدان بگریخت و نیزه‌ها از هر سو به جانبش روان بود و شمشیر جنگاوران خشمناک به رویش کشیده می‌شد^۲.

۱- متن «فقلنا ألا، لا بالسيوف الصوارم» و در شنهج [فقلنا صه، بل بالسيوف الصوارم = پس گفتیم: خاموش شوید، بلکه با شمشیرهای بران].

۲- متن از روی شنهج «و قد ارضت الاسياف كل غضوب» و در اصل [و قد غضت الاحلاس...].

گاه به شمشیر می زدیمشان و گاه می راندمشان^۱ و بر سر هر یک از آنان که به
 همپشتی یکدیگر ایستاده بودند^۲ شهبواری قویدست می تاخت،
 ما با شمشیرهای آبدار شراره گون که در میان خیل سواران به درخشندگی به جنبش
 و بازی در می آمد،
 به شمشیر، غسانیان را می زدیم و در پیکار ما قبیله جدام تیره بخت شد که گوشمالی
 بنده بس آسان باشد.
 هرگز سوارانی تکاورتر از ایشان ندیده ام. بدان نگاه که سراسر آفاق را باد جنوب
 در می نوردد -
 جوانان برومند با نیزه ها و شمشیرهای آبدار دو دم هجوم کردند و از شرف
 خویش دفاع نمودند.

و این کواء گفت:

أَلَا مَنْ مُبْلِغُ كَلْبًا وَلِخِمًّا نَصِيحَةَ نَاصِحٍ فَوْقَ الشَّقِيْقِ...^۳

هلا، پیام رسانی این اندرز را از خیرخواهی که برتر از برادر است به قبایل
 کلب و لخم برساند:

همانا شما و یارانتان جملگی چون شاهینی گم کرده راهید که از راه راست و روشن
 منحرف شدید،

و دین خود را برای خرسندی بنده ای حقیر که گمراهتان کرده است، بفروختید.
 و در برابر ما سوار بر اسبان سرکش^۳ همچون هیون گشن آور^۴، شمشیر به کف
 در ایستادید،

و با فوجهای خود به سوی ماه تمامی تاختید که پرتو وجودش در میان گرد و
 ظلمت آورد گاه می درخشد.

و مراد شاعر از بَدْر = ماه تمام، حلی است.

۱- متن «نجا لدهم طوراً و طوراً نصدهم» و در شنهج [... و طوراً نشلهم = و گاه از کارشان می انداختیم] .

۲- متن از روی شنهج «محبوك = به هم آمیخته» و در اصل [محنوك = آزموده] .

۳- متن ... «بِكَلِّ مُصَانِعٍ و مُصَانِعٍ اسبی را گویند که تمام فیروی تاخت خود را بکار نبرد و
 سوارش را به بازی گیرد و چون تمام تازد گویی با سوار خود احسانی کرده باشد. در اصل [مُصَانِعٍ
 = پهلوی زنده] آمده که وجهی ندارد.

۴- متن «... مثل الفنیق = اسب نرگشن آور» .

خطبه‌ای از معاویه چون روز پنجشنبه نهم صفر رسید، معاویه برای مردم خطبه‌ای خواند و ایشان را برانگیخت و چنین گفت:

«اینک کاری بزرگ، چنین که به عیان می‌بینید رخ داده و اکنون آنچه به شما رسید، رسیده است. به‌خواست خدا چون آهنگک تاختن بر آنان کردید، زره‌پوشان را جلو دارید و بی زرهان را در عقب گمارید و سواران را پهلو به پهلو هم نظام دهید و چون قیچی باشید، و ساعتی سرهای خود را به ما عاریه دهید (و سر بپازید) که به راستی، خواه او (علی) ظالم باشد یا مظلوم، بهر تقدیر حق به نقطه عطف خود رسیده و مردم در صدد آماده‌باشی دیگرند».

نسر، از عمر که گفت: مردی از جابر، از گفته شعیبی مرا حدیث کرده‌که گفت:

خطبه‌ای دیگر معاویه پیش از پیکار اصلی و بزرگ در صفین به ایراد از معاویه خطبه پرداخت و گفت:

«سپاس خدایی را که در کمال نزدیکی و پابینی برفراز است و در کمال برفرازی نزدیک و پایین (و دمساز)، و برون است و درون است و مقامش از هر دیدگاهی فزون، از آغاز و پایان و به آشکار و نهان قضا می‌راند و می‌بُرد و تقدیر می‌نهد و می‌آمرزد و آنچه خواهد می‌کند، چون اراده‌ی کاری کند آن را بگذراند و اگر همت بر کاری بندد همچنان که مشیت اوست قضا راند، هیچکس را در پادشاهی او فرمانی نباشد و بدانچه کند به پرسش نگیرندش، اما دیگران همه به پرسش گرفته شوند. و سپاس از آن خدایی که پروردگار جهانیان است بدانچه خوش داریم یا ناخوشایند شماریم. سپس، قضای الهی چنان رفت که دست تقدیر ما را بدین پاره زمین کشاند^۱ و ما را در اینجا با مردم عراق رویاروی داشت، و ما

۱- متن «کَفَّي الْقَارِبِ = چون قیچی شارب زن» و مراد این است که از تیزی و برندگی و صف شکافی چنان قیچی باشید، یا چون قیچی از دو جانب به هم برآید. و به اصطلاح نظامی امروز حمله‌ی گازانبری کنید. - .

۲- متن از روی شنهج (۴۹۷:۱) «قضى الله أن ساقتنا المقادير» و در اصل [...] و ساقتنا].

همه در دیدگاه خدائیم. و خدای سبحان گفته است:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلْنَا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

اگر خدا میخواست شما با یکدیگر بیکار نمی کردید لیکن خدا آنچه خواهد کند»^۱.

ای گروه شامیان، نیک بنگرید، شما فردا با عراقیان رویاروی خواهید شد، پس بر یکی از این سه حال باشید:

یا گروهی باشید که در بیکار خویش با قومی که بر شما ستم رانده و از شهرهای خود به دیار شما هجوم آورده و در سرایتان فرود آمده‌اند، پاداش الاهی رامی جوید (و طالب ثواب آخرتید).

— یا گروهی باشید که به خونخواهی خلیفه خویش و داماد پیامبر خود صلی الله علیه بر خاسته‌اید.

و یا گروهی باشید که از زنان و فرزندان خویش حمایت می کنید.

پس بر شماست که بر پرهیزگاری خدا و شکیبایی نیکو پایدار بمانید. از خداوند برای خود و شما مسئله دارم پیروزی نصیبمان دارد و «میانۀ ما و قوممان را به حق بگشاید که او بهترین گشایندهگان (و پیروزی دهندگان) است»^۲

پاسخ ذی الکلاع بر خاست و گفت: ای معاویه،

إِنَّا لَنَحْنُ الصُّبْرُ الْكِرَامُ^۳ لَأَنْتَنِي عِنْدَ الْخِصَامِ...

ما به راستی شکیبایانی ارجمندیم که به گاه نبرد پشتمان به خم نیاید،

شهریارزادگان بزرگیم، صاحبان خرد و آرمانها

که به خطاهما نزدیک نشوند

و چون خاموش شد معاویه گفت: راست گفتی.

۱- البقرة، ۲۵۳ — ۲- بخش اخیر جمله قسمتی از آیه ۷ سوره اعراف است. — م.

۳- این اشعار به همین صورت با پریشانی وزن آمده که بیشتر به نثری مسجع می ماند. در شنهج [نحن الصبر...].

نسر گفت: عمر بن سعد مرا خبر داد وگفت: مردی از قول جیفر بن ابی القاسم^۱ [المبدی]^۲، از یزید بن علقمه، از زید بن بدر مرا خبر داد که:

تسویق زیاد بن
خصفه قبیله
عبد قیس را

زیاد بن خصفه به روز صفین برابر قبیله عبد قیس آمد
و قبایل جمیر نیز با ذی الکلاع آماده شده بودند که در
زمره آنان عبیدالله بن عمر بن خطاب، با (تیره) بکر بن
وائل آمده بود، آنگاه (بکریان وائل) نبردی سخت
کردند که [در آن]^۳ بیم نابودی تمام ایشان می‌رفت. پس زیاد به عبد قیسان گفت:
«از امروز دیگر (بنی) بکری بر جای نماند، و ذوالکلاع و عبیدالله ربیع را عقب
رانندند، پس به کمک ایشان شتابید و گرنه همه نابود می‌شوند» از این رو عبد قیسان
با در رکاب نهادند و مهمیز کش چون ابری سیاه تاختند و به جناح چپ حمله‌ای
پرتوان کردند و دامنه بیکار بسی بگسترده و ذوالکلاع جمیری کشته شد، - قاتل او
مردی از تیره بکر بن وائل به نام خندف بود - و ارکان سپاه جمیریان به لرزه
در آمد ولی پس از قتل ذی الکلاع از نو آرایشی به خود دادند و ایستادگی کردند و
همراه عبیدالله بن عمر به ادامه نبرد پرداختند.

عبیدالله بن عمر و
حسن بن علی

عبیدالله بن عمر به حسن بن علی پیام فرستاد و گفت:
مرا با تو کاری است، با من دیداری ترتیب ده. پس
حسن با او دیدار کرد و عبیدالله به وی گفت: پدرت
قریش را از سر تا بن گوشمال داده و آزرده است، و از این رو آنان وی را دشمن
می‌دارند. آیا تو مایلی که به جای او به خلافت نشینی و ما امر ولایت را به تو
سپاریم^۴؟ حسن گفت: هرگز، به خدا سوگند که چنین کاری ناشدنی است، و سپس

۱- متن از روی طبری و در اصل [... جیفر، عن القاسم...].

۲- المبدی؛ منسوب به عبد قیس است (عبد قیس را «عَبْقَسِي» نیز نسبت دهند. - م.

۳- افزودگی از روی طبری است. ۴- متن «و نُؤَلِّكَ هذا الامر» و در اصل [و نُلِّيك]

در شنهج (۴۹۸:۱) [وَأَنْ تَتَوَلَّى اَنْتَ = و اینک تو ولایت یابی].

به او گفت: من تو را چنین بینم که گویی امروز یا فردا کشته شوی، آیا شیطان این ماجرا را برای تو نیاراسته و چنانست نفریفته که این گونه با خوی و نیرنگی که به خوی و رفتار زنان شامی ماند در آمده‌ای؟! خداوند به زودی تو را از پای در آورد و بکشد و رخسارت را بر خاک هلاک افکند.

راوی گوید:

به خدا سوگند که کار به امروز و فردا نکشید و چیزی نگذشت که عبیدالله به سرداری فوجی آراسته و دلفریب - از سبزپوشان - که شامل چهار هزار تن با جامه‌های سبز بود به میدان آمد و بیکار در گرفت. در آن میان حسن که به میدان می‌نگریست مردی را مشاهده کرد که بر سر کشته‌ای که نیزه در چشمش جاگرفته ایستاده و اسبش را به پای او بسته است. حسن به یکی از همراهان خود گفت: بنگرید این کیست؟ وی مردی از همدانیان بود و آن کشته نیز همان عبیدالله بن عمر ابن خطاب بود که وی او را کشته و تا صبح بر سرش ایستاده و سپس لباس و جنگ افزار وی را به غنیمت گرفته بود. (امام حسن علیه السلام) از آن مرد پرسید که خود کیست؟ گفت: 'مردی از قبیله همدان است و او را نیز خود، وی کشته است. پس (حسن) خدا را سپاس کرد. و ما آن قوم (دشمن) را پیش کردیم تا ناچار به گریز به سوی اردوگاه خود شدند.

از پا در آمدن پیرامه ن شخصیت قاتل عبیدالله به اختلاف سخن

عبیدالله بن عمر گفته‌اند. همدانیان گفتند: هانی بن خطاب او را کشت،

و حَضْرَموتیان گفتند: مالک بن عمرو سیبعی قاتل

اوست و (طائمه) بکر بن وائل گفتند: مردی از ماکه اهل بصره است، به نام مُحَرَز

ابن صَحْصَح، از تیره بنی [عائش بن مالک بن] ۲ تیم اللات بن ثعلبه او را کشت و

و شمشیرش «ذوالوشاح» را برگرفت.

۱- متن «فقال» و در اصل [فقالوا] = پس گفتند]. ۲- افزودگی از روی ظبری است.

شمشیر عبیدالله
ابن عمر

معاویه (بعد) هنگام بیعت‌گیری در کوفه از طائفه بکر بن
وائل بازخواستی کرد و ایشان گفتند: 'قاتل او (یعنی
عبیدالله بن عمر) یکی از مردان ما از اهالی بصره
است که وی را مُحْرز بن صَحْصَح خوانند. معاویه کس به نزد وی به بصره فرستاد
و آن شمشیر را از او بگرفت'.^۱

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی که گفت:

سوگسرای
کعب بن جُعیل
بر او

آنگاه کعب بن جُعیل بر اثر کشته شدن عبیدالله بن عمر
چنین سوگی سرود:

أَلَا إِنَّمَا تَبْكِي الْعَيُونَ لِفَارِسٍ
بِصَفِينٍ أَجَلَّتْ خَيْلُهُ وَ هُوَ أَقْبُ...^۲

هلا، که دیدگان بر شهسواری می‌گرید که در صفین سوارانش جمله برفتند و او
همچنان ایستاده بود.
به جای آغوش محبت اسماء شمشیرهای وائلیان را در بر گرفت، وه چه جوانی
بود، اگر تیر هلاک تقدیر خطا می‌کرد و او زنده می‌ماند!^۳
عبیدالله را در پهنه میدان، از پای افتاده، وانهادند^۴ که خون از رگهایش روان
شود و به خاک بیامیزد،
به دشواری می‌جنیید و جویبارهای خون بسان طراز جامه که بر گریبان پیراهن
نمودار شود بر پیکرش جاری بود.
زنان آوازش دادند تا آوازش را از کدام سمت بشنوند، و پریشان‌وار با چشمان

۱- متن «فقالوا» و در اصل [فقال]. ۲- متن «فأخذ السيف منه» و مراد از «آن شمشیر»
ذوالوشاح شمشیر مشهور عمر بن خطاب است که به میراث به عبیدالله بن عمر رسیده بود.
۳- (متن «وَأَيُّ فِتْنٍ لِمَا خَلَّاهُ الْمَتَالِفُ» و در طبری [وكان فتى...]. م.)
۴- متن از روی شنهج «... مُسَلَّمًا» و در اصل [مُسَلَّبًا] = برهنه شده].
۵- متن «يَمَجُّ دِمَاءٌ...» و در شنهج [يَمَجُّ دِمَاءٌ...].

اشکیار به سویش رفتند.^۱
 و هنگام مرگ او فوجی آهن پوش که سرشانه‌هایشان برجسته بود پیرامون پسرعم
 محمد صورانه ایستادند،
 و از پیرامونش نرفتند تا خداوند شکیبایی آنها را ببیند و تا آنکه فرصت طلبان
 قرآنها را برآورند.
 به سرزمینی که در آن پرچمها را چنان در اهتزاز بینی که گویی عقابانِ بندی از
 فراز به نشیب بال گشوده‌اند^۲
 خداوند به کشتگان ما در صفین بهترین پاداشی را که به بندگان ثابت قدم خود
 در مخاطرات می‌دهد، ارزانی دارد.

و در خبر عمرآمده است که:

کعب بن جُعیل در سوگ قتل عبیدالله بن عمر گفت:
 يَقُولُ عَبِيدُ اللَّهِ لَمَّا بَدَتْ لَهُ سَحَابَةٌ مَوْتٍ تَقَطَّرُ الْحَتَفَ وَالْدَّمَ...
 عبیدالله می‌گفت: چون ابر اجل بر سرش بال گسترد باران مرگ و خون فرو
 می‌بارد،
 هان ای قوم من بشکبید که شکیبایی ما بزرگترین و پاکدامنانه‌ترین خویشتن‌داری
 و گرامیداشت است.
 چون وی با قوم دشمن هم‌وردی کرد از پای در غلتید و بر خاک افتاد و دست و
 دهانش خاک آلوده شد.
 و فرزندانِ یتیم، خوار و زار باز نهاد؛ و عروسی شوی مرده بر جای گذاشت
 که هم‌اره اشک می‌بارد.
 و همسری که دیگر سایه‌ حمایت‌زاده‌ خطاب بر سرشان نیست، در حالی که تا
 جان داشت از غیرتمندی اجازه نمی‌داد کس درباره‌ آنان سخنی گوید.

۱- متن «دَعَاهُنَّ فَاسْتَمَعْنَ مِنْ أَيْنِ صَوْتِهِ وَاقْبَلْنَ...» ابن ابی الحدید (۴۹۹، ۱) گوید، ضمائر جمع مؤنث در این بیت راجع است به همسران عبیدالله. وی اسما، دختر عطار بن حاجب بن زراره تمیمی، و بحریه، دختر هانی بن قبیصه شیبانی را در همسری خود داشت و آن روز هر دو را به میدان جنگ آورده بود تا نبرد وی را بشگرند.

۲- متن «اجتنتحت» و در شئوخ [جنحت] که هر دو به معنی بال‌گشودن از فراز به نشیب است.

عَبْدَاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو
حُرَيْثُ بْنُ جَابِرٍ حَنْفِيٌّ
عَبْدَاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو
أَنَا عُبَيْدَاللَّهِ يَنْمِينِي عُمَرُ
خَيْرُ قَرِيْشٍ مِّنْ مَّضَىٰ وَمَنْ غَبَّرَ...

منم عبیدالله، پرورده و برکشیده عمر، آن‌کس در میان قریش از جمله گذشتگان و روی در نقاب خاک کشیدگان بهتر بود، مگر از پیامبر خدا و آن پیرارجمند^۱ باری «مُضْرِيَان» دریاوری به عثمان تأخیر کردند و ربیعیان آب را بر او دریغ داشتند و طایفه یمانیان سرکش به آزارش شتافتند، و در کشتن بهترین فرد نسل کهن بر یکدیگر پیشی گرفتند.

در این هنگام حُرَیث بن جَابِر حَنْفِيٌّ بر او حمله برد و می گفت:

قَدْ سَارَعَتْ فِي نَصْرِهَا رَبِيعَةٌ فِي الْحَقِّ وَالْحَقُّ لَهُمْ شَرِيعَةٌ

ربیعیان به یاری دین حق شتافتند و حق آیین ایشان است
بس کن که تو هرگز نتوانی قبیله غیرتمندگوش به فرمان (خدا) و فرمانبردار حق را بدنام کنی،

تا جام زشتنامیش را^۲ بنوشی.

پس ضربتی بر او زد و وی را از پای در آورد و ابن جُون سُكُونِيٌّ پرچمش را برداشت.

در حدیث محمد بن عبیدالله، از جرجانی آمده است که:

صَلَاتَانِ عَبْدِی^۳ [از کشته شدن عبیدالله و ابن که قاتل او
حُرَیثُ بْنُ جَابِرٍ حَنْفِيٌّ بوده یاد می کند] و گوید:
أَلَا يَا عُبَيْدَاللَّهِ مَا زَلَّتْ مَوْلَعًا
بِبِكْرِ لَهَا تُهْدَى اللَّغَا وَالتَّهْدَادُ...^۴

گفته صلواتان
در کشته شدن
عبیدالله

۱- مرادش ابوبکر است. - م. ۲- متن از روی شنهج (۴۹۸۰۱) «حتی تذوق كأسها الفظیعة» و در اصل به خطا [...] الفظیعة] (و مراد آن که آن قبیله غیرتمند را بدنام کنی و از این بدنام کردن چون نوشیدن جام گوارایی لذتبری. - م.) ۳- منسوب به قبیله عبد قیس. - م. ۴- متن به تصحیح قیاسی و در اصل به تحریف [اللغا] و در شنهج [القری].

ای عیدالله که هماره بر پیروزی بر بکریان که باطل را می‌زدایند و بیم به دلها می‌افکنند، حریص بودی.
 گویی پاسداران قبیلهٔ بکر بن وائل چون شیران بیشهٔ شجاع‌تند و در نیزارکارزار جای گرفته‌اند.
 تو سخت بیخرد بودی که بدین خیال و سودای واهی خو گرفته بودی، و هر کسی بر همان عادت رَوَد که بدان خو گرفته است.
 پُس به بدترین حالتی برهنه‌گشتی و به ضرب نیزه، تنها و بی‌کس در میان میدان بر خاک افتادی.
 دخر هانی بر سوگت تو گریبان چاک زند و سیه پوش و سرگردان بر تو نوحه و زاری کند.
 او این سرنوشت را پیش از وقوع می‌دید و لسی به فرمان خدا (حتم بود که) چنین خواری و زاری بر سرت در آمد.
 او تو را گفت: ای عیدالله بروائلیان مناز، و تو او را گفتی: شتاب مکن و فردا بنگر (چه به روزشان بیاورم)
 پس آنچه بر دلش می‌گذشت بیامد، و او بر سوگت تو سیه‌پوش شد و گریبان در غمت چاک زد.
 آن رزماور، حُریت بن جابر ضرب نیزه‌ای به تو ارزانی داشت که خونت را بیفشانند و آه از نهادت بر آورد^۱.

نصر، از عمر، از زبیر بن مسلم که گفت: شنیدم:

حُضین بن منذر می‌گفت: علی پرچم را به من سپرد و	پرچم حُضین
سپس گفت: ای حُضین ^۲ ، به نام خدا پیش رو، و بدان	بن منذر

که هر گز پرچمی چنین (گرانقدر) بر سر تو در اهتزاز نبوده است. زیرا این همان پرچم پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم است.

۱- متن به تصحیح قیاسی «بِحَيَاةِ تحكى الهدیر المتددا» و در اصل به تحریف [...] [المبدا] و در شنهج [بحاسمة تحكى بها النهر من بدا].

۲- در اصل [حصین] و درست چنان که در ص ۳۹۰ گذشت باضاد است.

راوی گفت:

کشاده دستی
 حُرَیث بن جابر
 در جنگ

حُرَیث بن جابر در میان دو لشکر در سراپرده سرخی
 فرود آمده بود و چون کسانی که به پیکار می رفتند بر او
 می گذشتند نوشابه ای آمیخته از شیر و آرد و آب
 تقدیمشان می داشت [و گوشت و ثرید] به آنان تعارف
 می کرد و هر کس می خواست آن را می خورد یا می نوشید، و شاعر در این باره
 می گوید:

لوکان باللّهنا حُرَیثُ بن جابِرٍ لَأَصْبَحَ بَحْرًا بِالْمَفَازَةِ جَارِيًا
 اگر حُرَیث بن جابر در فلاتی بلند قرار یابد، دریایی از جود و کرم بر آن فلات
 جاری شود^۲.

نعم، از عمرو بن شعبر، از جابر که گفت: شنیدم شعبی یاد می کرد [که] صمصمه گفت:

جنگ مَدَجِجِیان ذوالکلاع و عبیدالله خود را برای پیکار با (قبایل)
 مَدَجِج و بکر بن وائل آماده کردند و (با نیروهای خود)
 بر ایشان تاختند، اما ذوالکلاع و عبیدالله خود بزودی از پا درآمدند و دیگران به
 جنگی سخت ادامه دادند.

راوی گفت:

(قبایل) عَکَّ و لَحْم و جُدَام، از مردم شام، حملات سختی به (دو قبیله)

۱- متن «فَمَنْ شَاءَ أَكَلْ أَوْ شَرِبَ» و در شنیج (۱: ۵۵۵) [فَمَنْ شَاءَ أَكَلْ وَ مَنْ شَاءَ شَرِبَ] = هر کس می خواست (آن خوراک را) می خورد و هر کس می خواست (آن نوشابه را) می آشامید.
 ۲- ابن ابی الحدید نوشته است: «گویم: این حُرَیث کسی است که معاویه پس از سال جماعت (بیعتگیری عمومی) درباره اشغال او به زیاد نامه نوشت - و حُرَیث کارگزار زیاد بر همدان بود - و گرچه بعد حُرَیث بن جابر از کار خود برکنار شد اما من هنگامی که شرح کارهای او را در جنگ صفین می نگاهتم به دل خلجانی داشتم. زیاد درباره او به معاویه نوشته است: ای امیر مؤمنان، دل آسوده دار زیرا حُرَیث از حیث شرف و بزرگواری بدان پایه برآمده که حکمرانی بر مقامش نیفزاید و برکناری از شأنش نگاهد». ۳- متن [أَنَّ] که در اصل، نیست.

مَدِحِج و بکر بن وائل آوردند و یکی از عکبان در این باره گفت:

وَيْلٌ لِّأُمَّ مَدِحِجٍ مِّنْ عَاكِ لَنَّتْ كَسَنَ أُمَّهُم بُبْكَى...^۱

وای بر حال زار مادر مَدِحِجیان از ضرب شست عَاكِ که ما مادرشان را به عزایشان نشانیم و بگریانیم

ایشان را پس از در پیچاندنِ پایشان به نیزه می‌کشیم چه رزماورانی چون مردان عَاكِ نباشند

هر آن رزماور دلیری را پای در پیچد.

راوی گفت:

ندای عکبان و اشعریان
منادی مَدِحِج بانگ بر آورد: ای مَدِحِجیان، پاهایشان را پی کنید. پس مَدِحِجیان بدان قوم هجوم آوردند و ایشان را تاراندند چه روز تیره بختی همگانی آن قوم رسیده بود. و این از آن رو بود که سخن (و رجز) آن عاکی حمیت قبیله مَدِحِج را برانگیخته بود. (همان راوی) گفت: هنگامی که سنگ آسیای جنگ قوم عَاكِ را در هم می‌نوردید و مرد و مرکب را به خون در می‌غلطانند منادی عَاکی ندا در داد: «ای مَدِحِجیان، خدا را، خدا را، در حق عَاكِ و جُذام! آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی‌آرید؟ لَحْمِ ارجمند و اشعریان و دودمان ذی حُمَام^۱ همه را نابود کردید، کجاست خرد و آرمانها، اینک این زنانند که بر مرگ نامداران می‌گریند.»
و همان عاکی^۲ گفت:

«ای عَاكِ اینک چه جای فرار است؟ ذانی امروز خبر چیست (و چه چیزت در انتظار است)، شما قومی شکمیا و پایدارید، گرد هم آید و به پیوندی چون ساروج^۳ استوار مانید تا مُضَر لطمه‌ای بر شما نیارد که صخره^۴ پایداریتان را نگوئسار سازد

۱- در قاموس [و ذوالحُمَام بن مالک حمیری].
۲- متن «و قال العاکی» و در شنهج
۳- متن از روی شنهج (۵۰۰:۱) «که جمتمع المقتر = مثل فشر دگی شفته» و در اصل [کمفترقا المدر].
۴- متن «حتى يحول الحکر» و حکر در لهجه عکبان حَجَر باشد ← آنچه در ص ۳۱۰ گذشت. در شنهج به تحریف [حتى يحول الخبر].

و دشمن حالتان را دگر گونه و زار ببیند»^۱.
و اشعری^۲ گفت: «ای مذحجیان، اگر رذالت و بی همتی شما را چنین نابود کند، فردا سرنوشت این زنان چه خواهد شد؟ خدا را، خدا را، حرمت پاره‌ای چیزها را نگاهدارید، و زنان و دختران خویش را به یاد آرید، آیا مردم (خارج از دین) فارس و روم و ترک را که خداوند رخصت هلاکت آنان را به شما داده است از یاد برده (و به پیکار با مسلمانان برخاسته) اید؟»
(با این همه) جنگاوران گلوی یکدیگر را می شکافتند و شاهرگ یکدیگر را به دندان می گسستند.

راوی گفت:

ابو شجاع حِمیری که از سرداران پیشاهنگک همراه علی بود گفت: ای گروه حِمیریان [دستهایتان بشکنند] آیا معاویه را از علی بهتر می دانید؟ خدایتان از این پویندگی باطل به گمراهی کامل کشاند. وانگهی تو، ای ذی الکِلاع، به خدا سوگند نمی پندارم سودای دین به دل داشته باشی. آنگاه ذوالکِلاع گفت: ای ابا شجاع، این سخن فرو گذار، به خدا سوگند من نیک می دانم که معاویه از علی بهتر نیست ولی من برای خونخواهی عثمان پیکار می کنم. (راوی) گفت، پس از آن^۳ (گفتگو) ذوالکِلاع از پای درآمد، (بدین ترتیب) که خِندَف [بن بکر] بگری^۴ او را در آورد گاه بکشت.

۱- در متن تمام این عبارات که حالت ندا دارد به صورت مسجع و شعرگونه آمده است. - م.

۲- متن «و قال الأشعری» و در اصل [...] الأشعرون] و در شنهج [و نادی منادی الأشعریین = منادی اشعریان ندا کرد] (که شاید مناسبتر از ضبط متن باشد. - م.)

۳- متن «بعده» و در شنهج [حینئذ = در این هنگام].

۴- منسوب به قبیله بکر بن وائل. - م.

نصر، عمر، از حارث بن حصیره^۱

خواستن پسر ذی الکِلاع پسر ذی الکِلاع فرستاده‌ای نزد اشعث بن قیس روانه
پیکر پدر خود را کرد و به وی پیام داد: «عموزاده‌ات، پسر ذی الکِلاع
به تو سلام و رحمت حق می‌فرستد و می‌گوید: اینک

ذو الکِلاع از با در آمده و در جانب چپ لشکر به خاک افتاده است، به ما رخصت
ده پیکرش را برداریم.» اشعث به آن فرستاده گفت: به رفیقت سلام و رحمت
خواهی مرا از خدای برسان و به او بگو: من بیم آن دارم که علی مرا (به مراعات
خویشاوندی) متهم کند، از این رو پیکر او را از سعید بن قیس که در جناح راست
لشکر است بخواه^۲. وی نزد معاویه رفت و به او گزارش داد - و معاویه کسان را
از چنین کارها منع کرده بود - آن روز و دیگر روزها چند بار کسانی فرستادند.
پس معاویه به وی (پسر ذی الکِلاع) گفت: چه توانم کرد؟ و این از آن رو بود که
کسی از شامیان را به اردو گاه علی راه نمی‌دادند زیرا پروای آن بود که لشکریان را
از راه بدر برند^۳. معاویه (به یاران نزدیک خود) گفت^۴: «من از کشته شدن
ذی الکِلاع بیش از آن شادمانم که اگر مصر را می‌گشودم شادمان می‌شدم» زیرا
ذو الکِلاع در برابر پاره‌ای از فرمانهای معاویه مقاومت می‌کرد و مانع انجام آنها
می‌شد. باری، پسر ذی الکِلاع خود نزد سعید بن قیس رفت و رخصت (حمل
جنازه را) خواست و او به وی اجازه داد.

(عمر) گفت: سعد اسکاف^۴ و حارث بن حصیره گفتند:

سعید بن قیس (پس از آگاهی از دروغی که معاویه گفته بود) به پسر

۱- متن از روی شنهج «فاطلبه» و در اصل [فاطلبوا].

۲- در شنهج [...] به او گفت که علی علیه السلام منع کرده است که یکی از ما وارد لشکرگاه او
شود، چه می‌تواند سپاهیان را بر او بشورانند.

۳- متن «و قال» و در اصل [فقال = پس گفت].

۴- سعد بن طریف الاسکاف کوفی، غلام آزاد شده حنظلیان، که او را سعد الحقاف نیز گفته‌اند،

ذی الکلاع گفت: به تو دروغ گفته‌اند که ما از ورود تو ممانعت می‌کنیم، زیرا امیر مؤمنان را از کسانی که بدین کار به لشکر گاه ما در آیند هیچ پروایی نیست و هیچکس را از این کار باز نداشته‌اند، در آی. پس وی از جناح راست در آمد و گرد لشکر گاه گردید و پیکر (پدرش) را نیافت، سپس به جناح چپ رفت و گردشی در لشکر گاه کرد و پیکر را، بسته به بندی از چادرهای لشکریان یافت. بر در آن چادر ایستاد و گفت: ای خیمگیان سلام بر شما. به او پاسخ دادند: و سلام بر تو. وی که جز غلام سیاه خود کسی همراه نداشت گفت: آیا به ما اجازه می‌دهید که بندی از بندهای چادر شما را برگیریم؟ (و مرادش جنازه پدر بود) گفتند: به شما اجازه داده‌ایم، و سپس افزودند: پروردگزار عَزَّوَجَلَّ عذر ما را به درگاه خود و برابر شما بپذیرد، که اگر گردنکشی و گمراهی خود این مرد نمی‌بود، ما با وی چنین که می‌بینید نمی‌کردیم. پس پسر بر سر جنازه پدر آمد - وی پیکری بسیار تنومند داشت که اینک قدری متورم نیز شده بود - و آن دو نتوانستند جنازه را بردارند. از این رو پسرش گفت: آیا جوانمردی هست که ما را کمکی دهد؟ خندف بگری از چادر بیرون آمد و گفت: [از نزدیک او] کنار روید. پسر ذی الکلاع به وی گفت: اگر ما به کناری رویم چه کسی پیکر را بر خواهد گرفت؟ گفت: آن کس که او را کشته خود برمی‌داردش، آنگاه پیکر را برگرفت و بر پشت استر افکند و باریسمانش بیست، و ایشان آن را بردند.

گرمگاه پیکار و کشتار سپس مردم به پیکار ادامه دادند و با شمشیر به جان یکدیگر افتادند تا به آنجا که شمشیرهایشان چون داس کج^۱ می‌شد و چندان با نیزه یکدیگر را می‌زدند که نیزه‌ها می‌شکست [و

→ از اصبح بن نباته و ابی جعفر و ابی عبدالله روایت کرده. این حجر گوید: روایتش متروک است و ابن حبان او را به وضع حدیث متهم کرده است. ← تهذیب التهذیب و منتهی المقال، ۱۴۴

۱- متن به تصحیح قیاسی «تعطفت» و در اصل و شنهج [تقطعت = تکه تکه می‌شد].

سر نیزه‌هاشان خرد می‌شد]. سپس به زانو در می‌آمدند و خاك و كلوخ بر هم می‌افکندند و روی یکدیگر را به خاك می‌آلودند، سپس گریبان یکدیگر را به چنگ می‌کشیدند و [با دهانها] یکدیگر را دندان می‌گرفتند، و سنگ و كلوخ پرتاب می‌کردند. سپس دو لشکر از یکدیگر جدا شدند. و (طُرْفَه ابن که پس از جدایی دو لشکر) اتفاق می‌افتاد که یکی از عراقیان بر شامیان می‌گذشت و می‌پرسید: کدام راه را برای رسیدن به پرچمهای فلان قبیله در پیش گیرم؟ و آنها می‌گفتند: از این سو برو، خدایت رهنمایی نکند! و یا مردی شامی بر عراقیان می‌گذشت و می‌پرسید: به پرچمهای فلان قبیله چگونه برسم؟ می‌گفتند: از این سو، خدایت حفظ نکند و عافیت نبخشد!.

یکی از فرماندهان (طایفه) نمر بن قاسط، از تیره‌های بنی‌تمیم، عبدالله بن عمرو^۲ بود. هم در آن روز فلان، پسر مَرّة بن شُرْحَبیل^۳، و حارث بن عمرو بن شُرْحَبیل کشته شدند.

نصر، از عمر بن سعد، از براء بن حیّان ذهلی

عاریه‌گیری پرچم حُضین ابو عَرَفاء، جبلة بن عطیه ذهلی در جنگ صفین به
به وسیله ابی‌عرفاء حُضین^۴ گفت: آیا پرچم خود را به من می‌دهی که

آن را برگیرم تا خاطره نیکش برای تو و پاداشش از

آن من باشد؟ حُضین^۵ به او گفت: [ای عمو] مرا به خاطره‌ای بدون پاداش و ثواب چه نیازی باشد؟ به وی گفت: تو از این نیز بی‌نیاز نیستی، آن را ساعتی به عمویت وام ده^۶، دیری نگذرد که به دستت باز آید. (حُضین) دانست که او آهنگ بیکاری

۱- متن «من این‌آخذ» و در شنهج (۵۰۱:۱) [کیف‌آخذ= چگونه بروم].

۲- مراد عبدالله، پسر عمرو بن عاص است. - م. ۳- چنین است در متن «فلان بن مرة...».

۴- در اصل [حُضین] ← آنچه در ص ۳۹۵ گذشت.

۵- در اصل به تجریف [حُضین، با صاد]. ۶- متن از روی شنهج (۵۰۰:۱) «أعزها عمك

ساعة، و در اصل [أعزها عنك ساعة= ساعتی آن را از تو به عاریه‌گیرم].

بزرگ دارد، از این رو گفت: هر چه تو خواهی. آنگاه ابو عَرَفَا پرچم را برگرفت و گفت: ای وابستگان بدین پرچم، راستی را که کردار برای نیل به بهشت یکسره [سنگین] و بر نفس ناگوار است و کردار برای سقوط به دوزخ یکسره سبک و (بر نفس) [گوارا] است. جز شکیبایان به بهشت در نیایند، آنان کسه خود را بر فرمان خدا و آنچه بر آنان واجب ساخته پایدار داشتند. و از واجبات الهی بر بندگانش هیچ چیز مهمتر از جهاد نباشد که نیک پاداش‌ترین کارهاست. پس چون دیدید من (به دشمن) هجوم کردم شما نیز هجوم کنید و سخت بکوشید. و ای بر شما، مگر آرزو مند بهشت نیستید؟ آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیمارزد؟ از این رو جملگی پایبای او هجوم کردند و درگیر نبردی سخت شدند و حُصین^۲ می گفت:

شَدُوا إِذَا مَا شُدَّ بِاللَّوَاءِ ذَاكَ الرَّقَاشِيُّ أَبُو عَرَفَاءٍ...

چون آن دلاور رقاشی، ابو عَرَفَا با آن پرچم پای‌مردی فشارد و هجوم کند، شما نیز هجومی دلیرانه کنید.

کشته شدن ابی عَرَفَا ابو عَرَفَا چندان جنگید تا کشته شد [و پس از آن ربیعہ بنه صفوف شامیان هجوم کردند و آنان را درهم

شکستند] و مجزأة بن ثور^۳ در این باره سرود:

أَضْرِبُهُمْ وَ لَا أَرَى مَعَاوِيَةَ الْأَبْرَجَ الْعَيْنِ الْعَظِيمِ الْحَاوِيَةَ...

۱- متن «و حبیب = محبوب و خوشایند» این افزودگی که مناسب اقتضای مقال است از شنهج گرفته شده و در اصل به تحریف [و خبیث = پلید و ناگوار] آمده.

۲- در اصل به تحریف [حصین]. ۳- مجزأة بن ثور بن عفیر بن زهیر بن عمرو بن کمب این سدوس سدوسی، یکی از صحابه، که سرداری و ریاست داشت. ← الاصابة ۷۷۲۴، و در شنهج به تحریف [محرز بن ثور] آمده. این رجز چنان که در مروج الذهب (۲۵:۲) آمده از بُدیل بن ورقاء روایت شده و چنان که در اللسان (۱۸:۲۲۹) و نیز مروج الذهب (جایی دیگر) آمده منسوب به علی (علیه السلام) است. و چنان که در الاشتقاق، ۱۴۸ آمده از آخْتَس دانسته شده است.

آنان را فرو می‌کوبیم ولی معاویه، آن فراخ چشم شکم‌گنده را در میانه نمی‌بینم. آتش قعر دوزخ او را در برگیرد و سگهای زوزه‌کش را پیرامونش گسرد آورد. (که) او مشتی گمراه را چنان فریفتد است که هیچ رهنمایی هدایتشان نتواند کرد.

راوی گفت:

معاویه و عمرو بن عاص (در این هنگامه) معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبدالله، آیا نمی‌بینی کارمان به کجا کشیده است؟ می‌بینی عراقیان چه می‌کنند؟ بیگمان من در معرض خطری بزرگ قرار گرفته‌ام. عمرو به او گفت: اگر ریبعیان چنان ناقه‌ای که به گشای خود گسراید پیرامون علی گرد آیند، ضربه‌ای واقعی و هجومی سخت از جانب آنان خواهی دید [چنان ضربتی که تا کنون هیچ زنی بر (سوگ کشتگان) آن ننشسته است]. معاویه به وی گفت: ای ابا عبدالله، به گمان خود مرا با این سخنان می‌ترسانی؟ گفت: تو پرسشی کردی و من هم پاسخت دادم (قصداً ارباب تو را ندارم ولی حقیقت را گفتم). چون صبح روز دهم در آمد ربهعه پیرامون علی چون سپیدی چشم بر گرد سیاهی آن حلقه زده بودند، و خالد بن معمر برخاست و ندا در داد: کیست که تن خویش را به مرگ فروشد و روان خود را از خداوند باز خرد؟ پس هفت هزار تن با او پیمان کردند که هیچیک به پشت خود ننگرد و نیام تیغهای خود را شکستند (و شمشیرکش تاختند) تا به سراپرده معاویه رسیدند و جنگی بس دلیرانه کردند.

نصر، عمر گفت: پس برادر عتاب بن لقیط بگری از (تیره) بنی قیس بن ثعلبه برای من چنین داستان زد که:

برانگیختن ربهعه از
جانب عتاب بن لقیط
چون علی به (فوجها) و پرچمهای ربهعه رسید ابن
لقیط گفت: اگر علی در میان شما آسیبی بیند و يك
تن از شما زنده بماند شما را در پیشگاه اعراب

- ۱- شکستن نیام تیغها بدان نشان بود که تا پیروز نشوند، یا همگی به شهادت نرسند، تیغهای خود را همچنان برهنه و برکشیده نگاهدارند. - م.
- ۲- متن «إن أصیب علی» و در شنهج (۵۰۱:۱) [ان وصل الی علی= اگر به علی برسد].

عذری نباشد، اما اگر از او مردانه‌حمایت و دفاع کردید چنان زندگی آبرومندانه و افتخار آمیزی را که بدان پایمردی به دست آورده باشید نعمتی بزرگ دانید و بر آن سپاس دارید. از این رو هنگامی که علی نزد ایشان آمد نبردی جانانه کردند که بیشتر از آن [چنان نبردی، دلیرانه] نکرده بودند. و در هنگامه نبرد پیمان بستند و با خود قرار گذاشتند که هیچیک از مردانشان واپست خود ننگرد و بتازد تا به سراپرده‌های معاویه برسد (و همچنان کردند) چون معاویه به آنان نگریست و دید چنان پیش می‌تازند گفت:

إِذَا قُلْتُ قَدْ وَلَّتْ رِبِيعَةُ أَقْبَلْتُ كِتَابُ مِنْهُمْ كَالْجِبَالِ تُجَالِدُ...

آن دم گفتم: ربيعة با فوجهایش بسان کوههایی که از جای بجنبند رو به میدان نهاده‌اند.

معاویه و عمرو سپس معاویه به عمرو گفت: چه صلاح بینی؟ گفت:
چنان بینم که تو امروز از سپاهیانم پیمان نگسلی (و میدان
تهی نکنی). (اما) معاویه ایشان و سراپرده خود را رها کرد و گریزان به یکی از
پناهگاههای لشکر پناه جست و به درون آن رفت. معاویه (از همان پناهگاه) به
خالد بن معمر پیام داد:

معاویه و خالد بن معمر به راستی تو امروز (برما) پیروز شدی ولی اگر این
پیروزی را ناتمام‌گذاری فرمانروایی خراسان از آن تو
باشد. خالد بدین وعده طمع بست و کار جنگ را (که در شرف پیروزی بود)
ناتمام گذاشت^۱، و در عوض معاویه پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند او را به
فرمانروایی خراسان گماشت، ولی او پیش از رسیدن به آن سامان در گذشت.

۱- متن «فطمع خالید فی ذلک و لم یتیم» و در شهبج [فقطع خالد القتال و لم یتمه = خالد جنگ را متوقف ساخت و آن را به پایان نرساند].

شعر نجاشی و نجاشی در این باره سرود:

لَوْ شَهِدْتُ هِنْدَ لِعَمْرَى مَقَامَنَا
بِصَفِينٍ فَدَّ تَنَا بَكْعَبِ بْنِ عَامِرٍ...
اگر هند پایگاه و پایداری ما را در صفین می‌دید کعب بن عامر را فدای ما می‌کرد.
ای کاش این اخبار در سراسر زمین منتشر شود و خبرگزاران شرح اخبار ما را
به مردم باز گویند.
در صفین چنان به نبرد تاختیم که گویی ابری انبوه به شتاب تمام به يك سو روی
نهاده است.
سوگند می‌خورم که اگر با عمرو بن وائل در صفین برخورد می‌کردم، از برابرم
فرار را بر قرار ترجیح می‌داد.
آنان شتابان و پریشان گریختند، گویی شترمرغانی هستند که دنبالشان کرده‌اند.
پسر حرب بگریخت که خدا خاک بر چهره‌اش باشد و بی‌آبرویش کند، و به راستی
پروردگارم تواناست.
ای معاویه اگر تو را در میان سپاهت گم نکرده بودیم تو نیز با دیگر افراد آن
گروه به خاک سیاه افتاده بودی،
گروه و امانده‌ای که خداوند تقلایشان را به گمراهی انجام‌اند و پروردگارم همان
گونه که ساحران را (در برابر معجزه موسی) رسوا کرد رسوایشان کند.

داوی گفت:

شعر مرّة بن جناده مرّة بن جناده عُلیمی از (تیره) بنی‌علیم از (طایفه)
کلب^۱ گفت:

أَلَسَأَلْتُ بِنَا غَدَاةَ تَبَعْتَرْتُ
بِكُرِّ الْعِرَاقِ بِكَلِّ عَضْبٍ مِفْصَلٍ...^۲
آیا از ما نپرسی که صبحگاه پیکار چگونه بکریان عراق با شمشیرهای برّان به
هر سو تاختند؟
با نیزه پیچان در میان خندقها و سنگرها، که آنها را چون شمشیر به جولان در
آورده بودند بر ما هویدا شدند،

۱- (قبیله) بنو عُلیم بن جناب بن هبل، یکی از قبایل کلب بن ویره از طایفه قضاعه ←
الاشنقاق ۳۱۶ و ۳۱۴ ۲- در اصل [مِفْصَل].

و سواران آهن پوش مسلح، در وزش بادِ نمور شمالی، بسان شیران شربه پایداری کردند^۱.

و در حدیث عمر بن سعد گوید:

علی و عبدالعزیز بن حارث
آنگاه علی نماز صبحگاهی به جای آورد و سپس به سوی دشمن پیشروی کرد و چون آنان او را دیدند با پیشروی متقابل خود به رویارویی او شتافتند و جنگی سخت در گرفت. سواران شامی به سواران عراقی حمله کردند و راه را بر هزار تن یا شماری بیشتر از یاران علی بستند و آنان را محاصره کردند و رابطه ایشان را از دیگر یاران نشان گسستند و مانع رسیدن آب به آنها شدند. در آن دم علی ندا بر آورد: آیا مردی نیست که خویشتن را از خدا باز خرد و دنیايش را به آخرتش بفروشد؟ مردی جُعتی که او را عبدالعزیز بن حارث می خواندند، سوار بر اسبی سیاه که رنگش به پر زاغ می مانست، از سر تا پای آهن پوش بداندان که جز دید گانش پیدا نبود پیش آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، هر آن فرمان که باشد بفرمای، به خدا سوگند هیچ فرمانی نباشد که تو بدانم فرمایی و من به انجام نرسانم. پس علی گفت:

سَمَحَتْ بِأَمْرِ لَا يُطَاقُ حَفِيظَةً وَ صِدْقًا، وَ إِخْوَانُ الْحِفَاظِ قَلِيلٌ...^۲
از سر ثبات قدمی و دینداری فرمان دشواری را پذیرفتی، و برادران ثابت قدم بسی اندکند.

پروردگار جهانیان پاداش خیرت دهد که از دست تو کاری بسیار نیکو بر آید^۳.

ای اباالحارث، خداوند گامت را استوار دارد. بر شامیان بتاز تا به یارانت

۱- متن «تَضَيَّرَ» به معنی تَشَبَّه و در اصل به تحریف [تصبر].

۲- در شنهج (۵۰:۱۱) [...] و إِخْوَانُ الصِّفَا = برادران پاکدل].

۳- متن «جَزَاكَ إِلَهُ النَّاسِ خَيْرًا فَقَدْ وَفَّتَ بِدَاكَ بِفَضْلِ مَا هُنَاكَ جَزِيلٌ» و بیت به این صورت اقواء دارد و در شنهج [...] خیراً قَاتَهُ ۵ لِعَمْرِكَ فَضْلًا...].

برسی و به ایشان بگو: امیر مؤمنان به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: از همانجا که هستید تهلیل و تکبیر گوید و ما نیز از این سو تهلیل و تکبیر می‌گوییم، شما از جانب خود بر شامیان هجوم آرید و ما نیز از جانب خویش هجوم می‌آوریم.

آنچه عبدالعزیز بن حارث جُعی کرد. آن جُعی دلیر چنان بر اسبش نواخت که بر سر سُم ایستاد (و به تك در آمد) و بر شامیانی که یاران علی

را در محاصره گرفته بودند حمله برد و ساعتی آنان را به زیر ضربات نیزه گرفت و از چپ و راستشان بزد تا راه بر او گشودند و وی به یاران خود رسید، چون او را دیدند مژده یافتند و شادمان شدند و پرسیدند: امیر مؤمنان در چه حال است؟ گفت: خوب است، به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: تهلیل و تکبیر گوید و چون تنی یگانه از سوی خود حمله کنید. ایشان از آن سو بر شامیان حمله کردند و علی و یارانش نیز از این سو هجوم بردند، شامیان دست از محاصره کشیدند و ایشان بی آنکه يك تن آسیب بیند از محاصره درآمدند. آن روز از سواران شامی نزدیک به هفتصد تن کشته شدند. (راوی) گفت: علی (از یارانش) پرسید: بزرگترین شیردلِ مردمان کیست؟ گفتند: تویی، ای امیر مؤمنان. گفت: هرگز! بلکه آن یگانه‌تازِ جُعی است.

رقابت ربیعه و مُضَر آوردند که علی هیچیک از دیگر مردم (و قبایل) را همتای ربیعه نمی‌دانست و این بر مُضَریان گران آمد و به خویشان نمایی پرداختند، و حُضین بن مُنذر [رقاشی] شعری سرود که ایشان را به خشم آورد. در آن شعر آمده است:

رأت مُضَر صارت ربیعه دونهم شِعَار امیر المؤمنین، و ذا الفضل...
مُضَر دیدند که ربیعه فرادستِ ایشان محبوب امیر مؤمنان شده، و این فضیلت و ویژگی است.

پس خشم و کینه‌ای را که در دل کین‌توز خود دارند بر ما عیان کردند، و این را ریشه‌ایست کهن^۱.
 بدیشان گفتم: از چیست که مردانشان را چنین بینم که به کندی و سنگینی گام برمی‌دارند گویی سنگی گران بر پای دارند.
 ای که پدرانتان را پدری نام آور نبوده، حدّ خود را بدانید و دور شوید که شما از طرازی هستید و ما از طرازی دیگریم،
 ما مردمی هستیم که خدایمان چنین ویژگی بخشیده که خود را شایسته آن بینیم و شما نیز سزاوار همانید که هستید.
 یا آزمایشی چون آزمون ما دهید و یا به برتری ما اقرار کنید، البته هرگز، چندان که شتر (به صحرا) پوید،
 پوینده‌ای (در جهان) به گرد ما نرسد.

مُضَرِّیَان از شعر حُضَیْن به خشم آمدند، از این رو ابوظفیل، عامر بن وائله کنانی^۲ و عُمَیْر بن عطار بن حاجب بن زرارة تمیمی و نسامداران بنی تمیم، و قبیصة بن جابر اسدی با نامداران بنی اسد، و عبدالله بن طفیل عامری^۳ با نامداران هوازن نزد علی آمدند، و ابوظفیل گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا ما از این که قومی که خداوند آنان را به نظر محبت تو ویژگی داده است، خدا را بر این نعمت ستایش کنند و سپاس گزارند رشکی نمی‌بریم، ولی این دسته ربیعیان می‌پندارند که بیش از ما دوستدار و سزاوار جوار تو هستند و دوستی تو با ایشان سوای

۱- متن «فأبدوا الینا ما تجنّ صدورهم» علینا من البغضاء و ذاک له أصل، در شنهج [فأبدوا لنا ممّا تجنّ صدورهم» هو السوء و البغضاء و الحقد و الغل = آنچه از بدی و کین‌توزی و رشک و نابکاری در سینه‌هایشان دارند بر ما آشکار کردند].

۲- عامر بن وائله بن عبدالله بن عمرو بن جحش لیشی. به سال جنگ احد زاده شد و پیامبر خدا (ص) را بدید، از ابوبکر و راویسان بعد از او، و نیز از عمر روایت کرده و در سال یکصدوده هجری در گذشته و از تمام دیگر اصحاب پیامبر (ص) بیشتر زیسته است ← الاصابه، ۶۷۵ (باب الکئی) و تهذیب التهذیب. در شنهج به تحریف [عامر بن وائله].

۳- در اصل [عبیدالله بن عامر] که اینجا در متن از روی شنهج تصحیح شد و در صفحات آینده متن نیز طبق نسخه اصل به همین صورت صحیح آمده است.

دوستی با ماست. چند روزی آنها را از نبرد معاف دار و برای هر يك از مردان ما روزی را اختصاص ده که به جنگ بیرون رود، زیرا اگر هر دو قبیله یکجا به جنگ رویم جنگ آزمایی ما بر تو مُشْتَبَه خواهد شد. علی گفت: آنچه درخواست کردید به شما داده شد، روز چهارشنبه^۱ از آن شما (و هنرنمایی شما)، و به ربیع که در برابر یمنیان از صفوف شام بودند فرمود آن روز دست از نبرد بدارند.

نبرد کِنانه
[ابو طفیل] عامر بن وائله با قوم خود از مردان کِنانه
که گروهی انبوه بودند صبحگاه دیگر روز به میدان
آمد و پیشاپیش سواران حرکت می کرد و می گفت: نیزه زنی و شمشیر برکشید!
سپس حمله کرد و این رجز را می خواند:

قد صابرت^۲ فی حربها کِنانه و الله یجزیها بها جنانه...

کِنانه در جنگ خود پایداری کرد، خداوند در برابر این پایمردی بهشت خود را پاداشش دهد.
هر که به بیکار پایداری کند به مردانگی آراسته شود و هر که دستخوش ترس آید زشتنامی بَرَد.
یا هر که به خدا کافر شود در کار جنگ سستی کند. نافرمان فردا انگشت ندامتش را به دندان گزد.

و جملگی سخت جنگیدند، سپس ابو طفیل نزد علی بازگشت و گفت: «ای امیر مؤمنان، تو ما را خبر دادی که بهترین نوع کشته شدن شهادت است و پر بهره‌ترین کار پایداری است. به خدا سوگند که ما چندان پایداری کردیم تا به هدف رسیدیم، پس کشته ما شهید، و زنده ما انتقام‌جوست^۳، اینک از اینان که باقی مانده‌اند بخواه که به خونخواهی از دست رفتگان برخیزند، به راستی هر چند

۱- در شنهج «یوم الاربعاء» = روز چهارشنبه، نیامده است.

۲- شنهج [ضاربت].

۳- متن «... و حینا نائز» و در شنهج [و حینا سعید = ... نیکبخت].

نیکان ما چون آب زلال جاری رفته‌اند^۱ و رسوبات و گل و لایمان برجای مانده‌اند ولی ما را دینی است که دستخوش هوی نگردد و ایمانی به یقین که شگی را در آن راه نباشد.»

نبرد عمیر بن عطار
همراه گروهی از
بنی تمیم

پس علی وی را به نیکی ستود، سپس صبحگاه آدینه
عمیر بن عطار با گروهی از بنی تمیم به میدان رفت،
و او که در آن روزها سالار و خواجهٔ مَضَرِیَانِ کسوفه
بود گفت: ای قوم، من گام از پی گام ابو طَفَیل می‌نهم
و شما نیز گام به جای گامهای کنانه می‌نهدید. پس با پرچم خویش به پیشروی
پرداخت و می‌گفت:

قد ضاربت فی حربها تمیمُ إِنَّ تَمِیمًا حَظَبُهَا عَظِیمٌ...

تمیم در جنگ خویش ضربه‌های جانانه زدند که دلوری و هنرناپی تمیم بس
عظیم و سرگت است.
تمیم را نورسیدگان و کهنسالان نیکنام است چه گرانمایه تبار را نسلی ارجمند
باشد.
اگر من پرچم خود را بر سرشان نیفرزم^۲ مرا سرزنش کنید. (به پیش!) که ما
را دینی است استوار و آرمانی درست و راستین.

پس با پرچم خود چندان ضرباتی زد که آن را گلگون ساخت، و یارانش
تا شامگاه نیک جنگیدند. آنگاه عمیر همچنان سلاحپوش نزد علی باز گشت و
گفت: ای امیر مؤمنان، من از آغاز بر این مردم خوش گمان بودم ولی اینک در
عمل چیزی بیش از حد انتظار خود از آنان دیدم، از هر جهت نیک جنگیدند و به
آسانی دشمن خود را سخت به تکه‌ها افکندند و به خواست خدا از عهدهٔ دشمن
بخوبی برآیند. (و بزودی کارش را بسازند.)

۱- متن از روی شنهج «قد ذهب صَفُونَا و بقی کَتَرْنَا» و در اصل به تحریف [... ذهب عفونا ...].
۲- متن به تصحیح قیاسی «ان لم تُرهم رایتی...» و در اصل به تحریف [ان لم تزدهم] و در
شنهج [ان لم تردهم].

نبرد قبیصة بن جابر سپس صبحگاه روز شنبه قبیصة بن جابر اسدی با بنی
همراه بنی اسد اسد که طایفه‌ای در کوفه بودند و پس از همدانیان
قرار داشتند، به میدان آمد و گفت: ای گروه بنی اسد،
بدانید که من کمتر از یارم به جانبازی نمی‌کوشم، اما کوشش شما بسته به همت
خودتان است. سپس با پرچم خویش به پیشروی پرداخت و می‌گفت:

قد حافظت فی حربها بنو أسد ما مثلها تحت العجاج من أحد...
بنی اسد در نبرد خویش دلیرانه پایداری کردند چنان که نظیرشان زیر گردوغبار
آوردگاه کس نباشد،
با فرخندگی قرین و از شومی به دور، چنان که گویی بُنیانِ استوارِ ما کوه بُبیر^۱
یا کوه اُحد است.
ما مردمانی فرومایه چون تخم مرغهای گندیده و وانهاده نیستیم^۲ بلکه بر گزیدگانی
از فرزندان مَعَد هستیم^۳.
ما را در میان خاك و خون آوردگاه چون شرزه شیران می‌دیدی. ای کاش روح
از کالبدم پَر بَر کشد.

گروه بنی اسد جنگیدند ولی چنان که وی می‌خواست^۴ نکوشیدند، از
این رو به نحوی که می‌سزید (و موجب تشویق می‌شد) آنان را نکوهش کرد تا
سرانجام پیروز شد، و سپس نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (ننگی) سست-
کوشیِ مردمان بدیشان بماند^۵، و نفوسِ سست کوش را کشته شدن «آخرت بهتر».

۱- متن از روی شهبج «كَأَنَّنا رُكنا بُبیرِ أُو اُحُد» و در اصل [...] ركن بُبیر...].

۲- متن «بِیضِ البَلَد» که مَثَل است برای خواری و فرومایگی و «بیضة البلد» تخم شترمرغ
است که ره‌ایش کرده باشند. (تعبیر مشابه آن در تداول عامه به فارسی «بی‌بُته» است. - م.)

۳- متن از روی شهبج (۵۰۲۰۱) «مِن وُلْدِ مَعَد» و در اصل «مِن وُلْدِ سَعَد». گویا نظر به گفتهٔ
عبدالله بن زبیری دارد که گوید:

كانت قریش بیضة فتفلقت فالمح خالصة لعبد مناف.

۴- متن به تصحیح قیاسی «علی ما یزید» و در اصل [علی ما یزید].

۵- نظر به گفتهٔ خنساء دارد که گوید:

نهین النفوس و هون النفوس س یوم الکریهة أبقى لها.

نبرد عبدالله بن طفیل
همراه گروه هَوازِن
سپس چون فردا؛ روز یکشنبه رسید، عبدالله بن طفیل
عامری، که خواجه بنی عامر بود، صبحگاه با گروه
هَوازِن به میدان آمد و می گفت:

قد ضاربتَ فی حربها هَوازِنُ أولاکَ قومٌ لَهُمُ محاسِنُ...

هَوازِن در پیکارِ خویش ضربت کاری زدند، ایشان قومی هستند که آنان را بسی
محاسن است.

دوستی من نسبت بدیشان خردمندانه و دلم بدانان وابسته است که زخم نیزه‌های
مَدَارِپَک و ضربتهای از پای درآورنده زند.

هر روز چنین است و چنین بوده است، (مردم) از ما خبر و سخن باز نرسیدند
بلکه کردارِ مردانه ما را به عیان دیدند.

پس تا شب هنگام جنگی سخت در پیوستند و سپس عبدالله بن طفیل از
میدان باز آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، تو را مژده باد که کسان ما سخت انتقامجوی
و خروشنده‌اند، من با گروه خود بر سرِ شمار بسیاری از دشمنان در آمدم و افرادم
عنان بر نتافتند تا دشمن را به زیر ضربات نیزه فرو کوفتند، سپس نزد من باز گشتند
و به اصرار از من می‌خواستند که دیگر بار به میدان باز گردیم و من از آنان به اصرار
خواستم که نزد تو آیم و آنان سخت امتناع کردند و به میدان باز گشتند و نیک
جنگیدند. علی‌ایشان را نیکوستود و مُضَریان از این هنر که نموده بودند بر رَبَعیان
تفاخر کردند و دادِ خود را از ربَعیان (که پیشتر بر آنان طعنه می‌زدند) گرفتند.
عامر بن وائله سرود:

شعر عامر بن وائله
حَامَتُ کِنَانَةَ فِی حَرِبِهَا
و حَامَتُ تَمِیمٍ و حَامَتُ أَسَدٍ...

کِنانه در پیکار خویش مردانگی نمود و تمیم پای‌مردی فشرود و اسد دلیرانه
پایداری کرد.
و هَوازِن به روز بر خورد دلیرها نمود، و هیچیک از ما و آنان سستی نوزیدیم.

قبایلی در آوردگاه دیدیم که نسبهایشان به حَضْرَموت و مردمِ جَنْدِا می‌رسید.
 آن سوارانِ (دشمن) را به روز پنجشنبه و عید^۲ و شنبه و سپس یکشنبه (در میدان)
 دیدیم،
 که نیروهای امدادگرشان پشت گوششان^۳ بود ولی ما را جز خود و همتِ خویش
 مددکاری نبود.
 چون آنان از پدران خویش بدآوای بلند نام بردند ما نام مَعْد را آوردیم و چه
 نیک و بزرگوار مَعْدی!
 سرهایشان را یکسره به ضرب تیغ می‌شکافتیم و خود در آوردگاه چون تخمهای
 وانهادۀ شتر مرغ^۴ (مفلوک و بی سرپرست) نبودیم.
 ما چه نیکو شهسوارانی به روز بیکار بودیم، خواه از دیدگاه شمار و نفر و
 خواه از نظر سازوبرگ و سلاح،
 و خواه در نیزه زنی، که بسان آب ریختن از دَلْوَه به آسانی و چابکی نیزه
 می‌زدیم یا ضربت شمشیر، که چون آتشی برافروخته فرو می‌بارید.
 چون توفنده گردبادی بر آسان تاختیم، و البته در جنگ فرخندگیها و شومیها
 (و لحظاتی زشت و زیبا) باشد.
 ما آن سواران را در میان گردوغبار آوردگاه خرد و خمیر کردیم و آن فرومایگان
 دون را گوسفندوار برانندیم.
 و گفتیم علی ما را بجای پدر است و ماهم او را چون فرزندی فرمانبرداریم.

راوی گفت،

شعر ابی طُفیل در بارۀ
 مروان و عمرو بن عاص
 ابو طُفیل کِنانی آگاه شد که مروان و عمرو بن عاص
 وی را دشنام می‌گویند، از این رو (در برابر آن دشنامها)

این شعر را سرود:

۱- متن از روی شنهج (۵۰۳:۱) «الجند»، بخشی از بخشهای یمن و قسمتی از سرزمین سلسک
 است که فاصله آن تا صنعاء پنجاه و هشت فرسنگ است. در اصل [جند] (بدون الف و لام) آمده
 است. ۲- مرادش از «عید» روزجمعه است. ۳- متن از روی شنهج «خلف آذانهم» =
 یعنی بسیار نزدیک و در دسترس نیروی اصلی مهاجم یا مدافع و در اصل [خلف آذانهم] = پشت
 دمهایشان]. ۴- (بَيْضُ الْبَلَد) تعبیری است برای بیان بیحاصلی و اماندگی و بی‌سرپرستی
 کسی. ← آنچه در ص ۴۲۴ گذشت. ۵- به تعبیر متداول عامه: مِثْلِ آبِ خوردن. - م.

أَيْشْتَمِنِي عَمْرُو وَ مَرْوَانُ ضَلَّةً بِحُكْمِ ابْنِ هَنْدٍ وَ الشَّقِيُّ سَعِيدٌ...
 آیا عمرو و مروان گمراه به فرمان پسر هند مرا دشنام می‌گویند، و تبهکار
 تیره بخت نیکبخت شده است؟
 پیرامون پسر هند گرد آمده‌اند چنان‌که گویی نقش بوزینگان را که در حدیث
 آمده مصداقی تمامند.^۱
 از فرط کینه دستهای خود را به دندان می‌گزند و این سخت اندوهی است که
 هرگز از دلشان بیرون نرود.
 کس جز پسر هند مرا دشنام نمی‌گوید و من در انتظار آن لحظه‌ام که بر مرگ
 او شیون بر آید.
 روزهای پیکار صفین هنوز بدانجا نکشیده که کار خود او را زار کند و آن
 دشنام‌گویان شاهد سرنگونی وی باشند.
 اما در آوردگاهی که پاره‌ای از پیکر عمرو کنده شد (و آسیب دید) آیا مروان
 از ضرب نیزه جان بدر می‌برد؟

نصر، از عمر، از ائمت بن سوید، از کردیس که گفت:

نامه عقبه به سلیمان بن عقبه - یعنی ابن مسعود، کار گزار علی بر کوفه - به
 سرد سلیمان بن سرد [خزاعی] که همراه علی در صفین
 بود، نامه‌ای بدین شرح نوشت: «اما بعد، همانا ایشان
 (یعنی دشمنان).

«إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا
 إِذَا أَبَدُوا

۱ - مراد از هند، مادر معاویه معروف به آكلة الاكباد، هند جگرخواره است. - م.
 ۲ - اشاره به رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آرِيْنَاكَ إِلَّا وَتَنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْمُوءَةَ فِي الْقُرْآنِ - الاسراء، ۶۰». در مجمع البیان آمده، در حدیث است که پیامبر
 فرمود در آن خواب چنان دید که بوزینگان از منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند و آن حضرت
 دستخوش اندوه شد و از امام صادق علیه السلام مروی است که فرموده‌اند: مراد از، درختی که
 به لعن در قرآن یاد شده، و مراد از بوزینگان در این حدیث، همان دودمان بنی امیه‌اند
 ← تفسیر المیزان ج ۲۵، ص ۲۵۵ - ۴.

اگر بر شما پیروز شوند شما را سنگسار خواهند کرد یا به آیین خودشان بر می گردانند و هرگز دیگر روی رستگاری نخواهید دید،

پس بر تو واجب است که به جهاد کوشی و با امیر مؤمنان پایداری کنی. و درود بر تو.»

نصره، از عمر [بن سعد] و عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر که گفت:

خطبه ای از علی
در صفین
علی آن روز در صفین به خطبه برای مردم برخاست و
چنین گفت:

«سپاس خدای را بر نعمتهای بیکران او به تمامی مردم، از نیک و بد و بر حجتهای رسای او در برابر آفریدگانش، چه آنان که سر به فرمان او سپردند و چه آنان که از فرمان او سرتافتند. اگر رحمت آرد، از سرفضل و منت- فزایی اوست و اگر شکنجه و عذاب روا دارد دستاورد خود گناهکاران است، زیرا خداوند بر بندگان خویش ستمکاره نیست. او را بر نیک آزمایی و آشکار ساختن این همه نعمتهای بیکران سپاس دارم و در آنچه از امور دنیا یا آخرت نصیب ما فرموده، هم از او یاری جویم و بدو ایمان دارم و بر او توکل کنم که خدایم پشتیبان بس. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و انبازی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وی را به رهنمایی و با دین حق بفرستاد و به گزاردن این مهمش بپسندید و وی نیز خود شایسته آن بود، [و] وی را از میان تمام بندگانش به پیامرسانی خویش برگزید و او را رحمتی بر آفریدگان خویش قرار داد، و همچنان که خدا خود از فطرت او آگاهی داشت نرمخوی و مهربان بود، گرامی ترین آفریدگان خدا، به شرف و دودمان^۲ و نکوچهره ترین و گشاده دست ترین کس^۳ که به والدین نکوکارتر، و بر نگهداشت پیوند

(۱- الکهف، ۲۰، ۲- متن از روی شنهج «اکرم خلق الله حَمِيماً» و در اصل [... حَسَناً] = به

نیکی]. ۳- متن «اجمله منظرأ و أسخاه...» و در شنهج [اجملهم... و أسخاهم... = زیباترین

خویشاوندی (وصلهٔ رحم) نگهبان تر، و به دانش برتر، و به بردباری سنگین تر و شکیبایتر و به پیماننداری وفادارتر و به عقد و عهد امین تر از هر کس بود، هرگز مسلمان و کافری ستمی از او ندید بلکه وی خود ستم می‌دید و می‌بخشود و (بر انتقام) توانا بود^۱ و در می‌گذشت و عفو می‌فرمود، تا آنکه حضرتش صلی الله علیه، سر به فرمان سپرده، و شکیبا بر آنچه بدو رسیده، سخت کوش در پیکار در راه خدا، چنان که جهاد الهی را در خور است، عمر خویش را سپری کرد و مهلت بیگمانش در رسید، درود بر او [و خاندان او]. رفتن او (از این سرای خاکی) برای تمام مردم زمین، از نیک و بد، بزرگترین مصیبت بود. آنگاه کتاب خدا را در میان شما بر جای گذاشت که شما را به فرمانبرداری از خدا امر می‌دهد و از نافرمانی از او باز می‌دارد. همانا پیامبر خدا صلی الله علیه با من عهدی بسته است که از آن سرپیچی نتوانم. اینک شما با (نیروهای) دشمنان رویاروی شده‌اید و می‌دانید فرمانده آنان کیست، منافقی است منافق زاده که ایشان را به دوزخ می‌خواند، و (از این سوی) پسر عمّ پیامبرتان با شما و در میان شماست که شما را به [بهشت و به] فرمانبرداری پروردگارتان می‌خواند، و خود به روش پیامبرتان صلی الله علیه عمل می‌کند. کس با آنکو پیش از هر نرینه‌ای (با رسول خدا) نماز گزارده برابر نیاید، هیچکس در نماز گزارِ من با پیامبر خدا صلی الله علیه بر من پیشی نگرفته است، من از بندِ یانم، و معاویه اسیر آزاد شدهٔ جنگی و فرزند اسیری آزاد شده باشد. به خدا سو گند که شما به یقین، بر حقیقت و آنان بیگمان، بر باطلند، و مبادا آن گروه بر باطلِ خویش همدست و همداستان شوند و شما بر حقِ خویش به پراکندگی گرایید تا باطلِ آنان بر حقِ شما چیره آید.

→

و گشاده دست‌ترین مردمان] و تمام ضمائر دیگر این عبارت تا [و آمنهم علی عقد]، به صیغهٔ جمع آمده است.

۱- متن از روی شنهج «و یَقْدِرُ» و در اصل [و یَقْدِرُ].

«قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ»

با آنان بیکار کنید تا خدا به دست شما عذابشان کند ...

و اگر شما چنان نکنید به دست دیگران عذابشان خواهد کرد.»

پس یارانِ وی به پاسخ گفتند: ای امیر مؤمنان هر گاه و به هر گونه خواهی ما را بر دشمنان و دشمن خود بشوران و بتازان که به خدا سوگند، ما جز نو کس را به فرماندهی نخواهیم، باتو می‌میریم، و هم با تو زنده شویم. علی در پاسخ آنان گفت: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، وقتی دید من در برابر وی بدین شمشیر خود ضربه‌هایی کاری می‌زنم، گفت: «شمشیری جز ذوالفقار^۲ و جسونمردی جز علی نباشد»^۳ و گفت: «ای علی تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد، و مرگ و زندگي تو، ای علی، با من است»^۴. به خدا سوگند، دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و گمراه نشدم و کس به وسیله من به بیراه کشانده نشد، و آنچه را (پیامبر) با من پیمان بست از یاد نبردم، به راستی مرا دلیلی آشکار از پروردگار به دست است و من بیگمان در راه روشن او رهسپارم، و سخن پیامبر را حرف به حرف باز گفتم.»

سپس مردم را یکسره از جای جنباند و از آنگاه که آفتاب دمید تا آن دم که سرخی شامگاهی نهان شد بیکار کردند و نمازشان (به ضرورت) جز تکبیری نبود.

۱- التوبة، ۱۴ — ۲- ذوالفقار، نام شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه است که به سبب شیار ظریفی که بر آن داده بودند بدین نام خوانده شده. این شمشیر نخست از آن عاص بن منه بود و سپس از آن پیامبر (ص) شد و بعد به علی رسید — اللسان، (در باب وجه تسمیه ذوالفقار).
 ۳- عین حدیث شریف چنین است: «لَاسِيفٍ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ، وَ لَا فِئَةٍ إِلَّا تَلِيٌّ». — م.
 ۴- عین حدیث شریف چنین است: «يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِثِّي يَمْنَزِلُهُ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ مَوْتِكَ وَ حَيَاتِكَ يَا عَلِيُّ مَعِي». — م.

نسر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعة بن صوحان که گفت:

هماوردیهای کُریب بن علی بن ابی طالب به مصاف شامیان رفت، تا مردی
صبح حَمِیری از خاندان ذی یَزَن، به نام کُریب بن صباح به
هماوردی به میدان آمد، و در آن روز گار مردی
قویدست تر از او در میان تمام شامیان نبود، سپس بانگ برداشت: کیست که به
هماوردی من آید؟ مرتفع بن وُضاح زبیدی به هماوردی او رفت و کشته شد. دیگر بار
بانگ بر آورد: کیست همورد من؟ این بار حارث بن جُلاح^۱ به میدان رفت و او
هم کشته شد. بار دیگر بانگ کرد: کیست همورد من؟ پس عائد^۲ بن مسروق
همدانی به نبردش رفت و وی عائد را نیز بکشت و پیکرهایشان را بر روی یکدیگر
افکند و سپس از فرط گردنکشی و افزون طلبی بر فراز آن پیکرها پای نهاد و بالا
شد. آنگاه بانگ بر آورد: آیا هموردی بجای مانده است؟ پس علی خود به
هماوردی او آمد و به وی ندا در داد: وای بر تو ای کُریب، من تو را [از خدا و
قویدستی و انتقامش] بر حذر می دارم، و تو را به آیین خدا و سنت پیامبرش فرا
می خوانم. وای بر تو، مبادا «پسر جگر خواره» به دوزخ در آرد. پاسخ او این
بود که گفت: وه، چه بسیار این گفته را از تو شنیده ایم، ما را بسدین سخنان نیاز
نباشد. اگر خواهی پیش آی. کیست که شمشیر مرا که اثری چنین دارد به جان
خود بخرد؟ سپس (علی) به سوی او رفت و لختی مهلتش نداد و چنان ضربتی بر او
زد که بر اثر آن به خاک در غلتید و کشته و غرقه به خون یافتاد.

آنگاه (علی) ندا در داد: کدام کس هموردی می کند؟
هماوردیهای علی
پس حارث بن وداعة حَمِیری به میدان آمد و او حارث
را بکشت. دیگر بار بانگ برداشت: چه کس به هموردی آید؟ این بار مطاع بن

۱- در شنهج [حارث بن اللجلاج]. ۲- در شنهج [عابد - با باء و دال].

مُطَلَّبُ الْقَيْنِي^۱ به رزمش رفت، و او مطاع را نیز بکشت، و آنگاه ندا در داد: چه کس به میدان آید؟ هیچکس به هم‌آوردی او نیامد.

هماوردی خواستن علی آنگاه علی ندا در داد: ای گروه مسلمانان.

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصُ فَمَنْ
از معاویه

اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ

اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

ماههای حرام را برابر ماههای حرام دارید که اگر حرمت آن نگاه ندارند و با شما بیکار کنند شما نیز قصاص کنید، پس هر که به جور و ستمکاری بر شما دست درازی کند او را به مقاومت از پای در آرید، به قدر ستمی که به شما رسیده، و از خدا بترسید که خدا با پرهیزگاران است.^۲»

وای بر تو، ای معاویه، پیش آی و با من تن به تن نبرد کن که در میانه ما دیگر مردم کشته نشوند. عمرو (به معاویه) گفت: این فرصت را غنیمت شمار، وی تاکنون سه تن از دلاوران عرب را (در این میدان) کشته است و من امیدوارم (به سبب خستگی او که حاصل این هم‌آوردیهای پیاپی اوست) خدا تو را بر او پیروز گرداند. معاویه گفت: بدا به حال تو، به خدا تو جز این نخواهی که من کشته شوم و خلافت پس از من به تو رسد، دست از نیرنگت بدار و سر خود پیش گیر که چون منی را کس نفریبد.

مُخَارِقُ وَ مُعَاوِيَةُ مُخَارِقُ بْنُ صَبَّاحِ حِمَيْرِيٍّ كَمَا سَهَّ بَرَادِرُ وَ وَدَّرَ أَنَّ

نامداران عرب بود، کشته شده بودند در حالی که

بر حال اعراب می گریست در این باره دَافَعَتْ:

اعوذُ بِاللَّهِ الَّذِي قَدِ احْتَجَبَ بِالتَّوْرِ وَ السَّبْعِ الطَّبَاقِ وَ الْحُجُبِ...

۲- البقرة، ۱۹۴، در اصل به تحریف

۱- شنهج (۵۰۴:۱) [... العیسی].

[... مع الصابرين.] آمده.

پناه برم به خداوندی که در پرده‌های نور در شده و هفت آسمان و دیگر پرده‌ها را به نور خویش در پوشانده.
آیا چشمی از آن دینداران و نژادگان ما باشد که بر سوگ آنان که از دست شدند زار نگرید؟
پروا داشتن از هیچ چیزی همچون پروا داشتن از خدا نباشد، بار پروردگارا، هیچگاه نامداران عرب را هلاک مکن.^۱
آنان را که به روز سختی وعده‌ای دادند و بدان وفا کردند، و صالحانی که به روزگرستی به دیگران طعام دادند،
آن جانگزای روز دشوار پنجشنبه^۲ همه را نابود کرد.

معاویه هزار درهم برایش صله فرستاد.

نسر، عمر گفت: خالد بن عبدالواحد جزری^۳ مرا حدیث کرد و گفت: کسی که خود از زبان عمرو بن عاص شنیده بود مرا خبر داد که:

عمر و بن عاص پیش از رویداد روز بزرگ صفین
در حالی که یارانش را به نبرد صفین تشویق می‌کرد
خطبه عمرو
به پاخاست و بر کمان خویش تکیه نمود و گفت:

ستایش خدای را که [در] پایگاه خویش بس والاست و در چیرگی خود بس توانمند، و در جایگاه خود بس بالا و [در] برهان خویش بسی روشن. او را بر نیک آزمایی و نعمت‌نمایی‌های گوناگون، و در هر بلای سخت^۴ و آزمون یا به هر آرامش و آسایش و سکون سپاس دارم. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و او را انبازی نباشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. سپس، ما به سبب افروختگی این آتش که شعله‌هایش در میان امت محمد

۱- متن «يَا رَبِّ لَا تُهْلِكْ...» و مراد «لَا تُهْلِكُنَّ» است که نون تأکید خفیف آن حذف شده و فتحة پیش از آن به نشان نون تأکید محذوف برجا مانده ← آنچه در پارک ص ۲۴۱ آمده است.
۲- متن «الخميس المعتصب» و در اصل [...] المفتصب = پنجشنبه جان ربا] (که شاید تحریف نیز باشد. - م.)
۳- متن «الجزري» و در شنهج [الحريري].
۴- متن «لَرْبَةٍ مِنْ بَلَاءٍ» و در شنهج [رَرْبَةٍ مِنْ...].

صلی الله علیه زبانه کشیده و دودش پیرامون ما را تیره و تار کرده، و پیوند استوار دین را گسسته و رنجش به جان ما افتاده، در درگاه پروردگار جهانیان بازخواست خواهیم شد، پس ما از آن خداییم و هم به سوی او بازگردیم. و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. آیا نمی‌دانید که نماز ما و نماز ایشان، و روزه ما و روزه ایشان، و حج ما و حج آنان، و دین ما و دین ایشان یکی است؛ اما بویه‌ها و آرزوهای ما پراکنده و متفاوت است^۱؟ بارالها کار این امت را همچنان که ازین پیش نیز به سامان رساندی به اصلاح باز آر و شالوده (و انسجام) آن را در درونش نگهدار^۲. از آنجا که آن گروه بر سرزمینهای شما تاختند و به شما تجاوز کردند، شما در پیکار بادشمن مهاجم خود سخت بکوشید و از خداوند، پروردگار خویش یاری جوید و نوامیس خود را پاس دارید.

خطبه عبدالله بن عباس آنگاه او بنشست، و سپس عبدالله بن عباس به خطبه برخاست^۳ و گفت: «ستایش خدای را، پروردگار جهانیان را که هفت طبقه (زمین) را در زیر ما بگسترده و هفت طبقه (آسمان) را بر فراز ما بیافراشت، سپس در میان این طبقات آفریدگان را بیافرید، و هم از این طبقات روزی ما را (فراهم ساخت و)، فرو فرستاد^۴. سپس همه چیز را دستخوش بوسیدگی و نابسودی قرار داد، جز ذات بی‌همتای خود را که جاودانه و زنده پایدار است، هماره زید و دیر بماند. آنگاه پیامبران و رسولان را بفرستاد و ایشان را حجت‌هایی بر بندگان فرمود تا بهانه‌ای نیارند و از او بیم و پروا دارند، کس جز

۱- متن «مُتَشَتِّتَةً» و در شنهج [مُخْتَلَفَةً = گوناگون].

۲- متن «و احفظ فیها بینها» و در شنهج [واحفظ فیما بیننا = میانه ما را استواردار].

۳- از سیاق عبارت چنین برمی آید که خطبه عبدالله بن عباس بلافاصله در همان مجلس پس از خطبه عمرو بن عاص ایراد شده ولی مصنف تصریحی بر این امر ندارد. شاید هر یک از دو طرف برای افراد خود خطبه‌ای جداگانه خوانده باشد. - م.

۴- متن از روی شنهج «و أنزل لنا منهن رزقاً» و در اصل [و انزل لهم فیها رزقاً] = و برای ایشان در آن روزی فرستاد].

به آگاهی و اذن خود او، وی را فرمان نبرد، بر هر يك از بندگان خویش که خواهد به ارزانی داشتنِ سعادتِ فرمانبرداری بدو منت گذارد و بدان طاعتش پاداش دهد، و نافرمانی از او، [هم به آگاهی خود وی باشد] که (اگر خواهد از گناهان) درگذرد و به بردباری خویش بیامرزد، (هستی مطلق او) به اندازه در نگنجد و چیزی پایگاهش را در نیابد، شماره هر چیز را به شمار در آرد و دانشش همه چیز را در بر گیرد. سپس، به راستی، من گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و انبازی ندارد. و گواهی دهم که محمد صلی الله علیه و آله پيشوای هدایت و پیامبر برگزیده، بنده و فرستاده اوست. تقدیر الهی کار ما را بدینجا کشانده است که اینک می بینید، چنان که رشته ارتباط این امت از هم گسسته و کارش بی سامان و آشفته شده است. همانا، پسر جگر خواره مشتی گردنکشان شام را همدست خود ساخته و بر ضد علی ابن ابی طالب برخاسته است، بر ضد عموزاده و داماد پیامبر خدا، و نخستین مردی که با وی نماز کرد، مرد میدان (غزوة) بدر که در تمام نبردهای دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرده و بر همگان برتری داشته است، در حالی که بدان روزها، معاویه و ابوسفیان هر دو مشرک بودند و بتها را می پرستیدند. و بدانید! به خدایی که بر سراسر ملک هستی حکومت راند و خود به یکتایی خویش آن را پدید آورده و خداوندی مطلق او را شاید، سوگند که علی بن ابی طالب دوش به دوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگیده است، (بدان روزها) علی می گفت: خدا و پیامبرش راست می گویند، و معاویه و ابوسفیان می گفتند: خدا و رسولش دروغ می گویند. بنابراین، معاویه در این پیکار (وداعیه داری حکومت) نیکتر و پرهیزگارتر و ردیافته تر و راستروتر از وی نیست. بر شماست که از خدا پرهیزید و سخت کوش و هشیار و پایدار باشید، چه به راستی شما بر حقیق و بیگمان آن گروه (مخالف شما) بر باطلند، پس مباد آنان در باطل خود سخت کوش تر و پوینده تر از شما در راه حقتان باشد. به خدا سوگند ما به یقین می دانیم که خداوند ایشان را به دست شما یا به دست دیگران شکنجه و عذاب خواهد کرد. بارالها، بر ما نظر عنایت افکن

و ما را خوار مدار، و بر دشمنان پیروزی ده و دست حمایت از ما باز مدار، و «میانه ما و قوممان ما را پیروز فرما که تو بهترین گشایندگانی»^۲. درود بر شما، و رحمت خدا و بر کتھای او نصیبتان باد. من سخنم را گفتم و از خداوند برای خود و شما آمرزش می طلبم.»

نصر، از عمر که گفت: عبدالرحمن بن جنبد از جنبد بن عبدالله مرا روایت کرد که:

عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فِي صِفِّينَ بَاسْتَادٌ وَ كَفْتُ: «أَيُّ بَنَدِ كَانِ
خدا [با من] بر سرگروهی که (به بیهوده) انتقامی
می جویند و قصاصی می طلبند، پی سپار شوید»^۳. آنان

خطبة عَمَّار
بن یاسر

چنان که خود ادعا می کنند به خونخواهی کسی برخاسته اند که خود بر خویشتن ستم کرده و بر بندگان خدا، بر خلاف آنچه در کتاب خدا آمده، حکومت رانده است؛ او را نیکمردانی کشته اند که درازدستی را زشت می شمردند و خود به احسان و نکوکاری فرمان می دادند. اما اینان، که در صورت آسایش و به سامان بودن کار دنیاشان باکی ندارند که این دین (الاهی) متروک بماند و از میان برود، (به ما) گویند: چرا وی را کشتید؟ گوئیم: برای نو آوریها و بدعتهای بد او. گویند: او هرگز امر نوپدید بی بدعت نیاورد. این را از آن رو گویند که او دست اینان را به دنیاگشاده داشت و مال و منالشان داد چندان که در جهان می خوردند و می چرند و اگر کوهها بر سر ایشان فرو ریزد پروایی ندارند. به خدا سوگند، نپندارم که ایشان به خونخواهی او^۴ برخاسته باشند زیرا خود نیک می دانند که او به راستی ستمگر بود، ولی این گروه طعم دنیاخوارگی را چشیده اند و آن را خوش داشته و گوارا یافته اند و دانسته و دریافته اند که اگر [صاحب راستین] حق آنان را به فرمانبرداری

۱- متن «وَلَا تَحَلَّ عَنَّا» و در شنهج [وَلَا تَحَلَّ عَنَّا].

۲- قسمت اخیری عبارت، بخشی از آیه ۷ سوره اعراف است. - م.

۳- متن «امضوا [معی]» و در شنهج [انهمضوا = بپا خیزید].

۴- متن «يَطْلُبُونَ كَعْمَةً» و در شنهج (۵۰۵۰۱) [بدم].

وا دارد، میان ایشان و سفره گسترده شادخواری دنیا که [از آن می خورند] و مرتع جهان که در آن می چرند مانعی ایجاد خواهد کرد. چون این گروه را پیش از این سابقه ای در اسلام نبوده است که به سبب آن (تقدم) شایسته فرمانروایی و سزاوار حکمرانی باشند. پیروان خود را بدین سخن فریفتند که گفتند: «پیشوای ما مظلومانه کشته شد» تا خود بدین دستاویز، حاکم زورگوی و شهریار مردم شوند. این نیز ننگ آنان را بدینجا کشانده که می بینید، و اگر نه این می بود^۱ (و چنین نیرنگی نمی پرداختند و این دستاویز را نمی ساختند) حتی دو تن^۲ نیز با ایشان بیعت و همدستی نمی کردند. بارالها، اگر ما را پیروزی و یاوری دهی تو همواره پیروزی بخش و یاور ما بوده ای و اگر کار (دنیا) را بدیشان سپاری، به خاطر حوادث رنجباری که آنان برای بندگان آفریده اند، شکنجه دردناکی (در دنیا و آخرت) برای ایشان بیندوز.»

 نگاه خود روانه شد و یارانش نیز همراه او به میدان
 حمله عمار
 رفتند، چون نزدیک عمرو بن عاص رسید گفت: ای
 عمرو، دینت را به (حکومت بر) مصر فروختی! نکبت و نابودی نصیبت باد که

۱- (نکته ای از نحوه عبارت متن چنین است: «وَأُولَٰئِكَ مَا بَأْيَهُمْ مِنَ النَّاسِ رَجُلَانِ». - م.)؛ مصحح متن گوید؛ این ترکیب (از کلمه «أُولَٰئِكَ» و ضمیر) در نظایر چنین تعبیری معتمد علیه کاتبان است، چنان که در طبری (۲۲، ۶) نیز آمده، ولی «هبود» بر آن است که از مضمورات، جز ضمیر منفصل مرفوع پس از «لَوْلَا» نمی آید و استدلال می کند که در قرآن کریم جز بدین گونه نیامده است: «لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» ← الخزانة (۴۳۰، ۲-۴۳۳) و شرح المرضی للكافية (۱۸: ۲-۱۹) در شهنج آمده است [لَوْلَاها، که ضمیر متصل و مشترك بین حالت نصب و جر است] و در جواز این وجه خلاف است. مورد دیگری که چنین ترکیبی از عرب شنیده شده این گفته است: «لَوْلَاكَ فِي ذَا الْعَامِ لَمْ أَحْبَبْ» = اگر تو نبودی امسال حج نمی کردم. (معروفتر از این، حدیث قدسی مشهور است که مصحح متن بدان اشاره نکرده است. عبارت حدیث این است: «لَوْلَاكَ لَمَا حَلَقْتُ الْأَوْلَاكَ» = اگر تو نمی بودی کیهانها را نمی آفریدم. اما یاره ای که بر مسلک نحوی مجرد هستند آن را به سبب همان اشکال نحوی مزعوم محلی اختلاف، عبارتی غیر عربی می پندارند. - م.)

۲- متن و طبری «رَجُلَانِ» و در شهنج [رَجُلٌ = يك تن].

همواره در اسلام انحرافی می‌خواستهای سپس عمّار حمله کرد و می‌گفت:

صَدَقَ اللهُ وَ هُوَ لِلصِّدْقِ اَهْلٌ وَ تَعَالَى رَبِّي وَ كَانَ جَلِيلاً...

راست گفت خداوند که خود شایسته راستی است و پروردگaram بس والا و شکوهمند است.

پروردگارا شهادت را، از طریق کشته شدن در کنار کسانی که شیفته مرگی زیبا هستند، هرچه زودتر نصیب ساز.

روی به میدان کارزار، نه پشت کرده به آن؛ چه کشته شدن بر هر گونه مرگ دیگر رجحان دارد.

همراه آنان که نزد پروردگار خویش در فردوس برین نوشابه گوارای بهشتی و زلال سلسبیل می‌نوشند.

* از نوشابه مُشک آمیز نیکان به جامی که آمیزه‌اش زنجبیل است.

عمّار و عبیدالله آنگاه عمّار عبیدالله بن عمر را مخاطب ساخت - و
ابن عمر این (اندکسی) پیش از کشته شدن عبیدالله بود - و گفت:

ای پسر عمر خدا بر خاکِ هلاکت اندازد! تو دینت را

در برابر دنیا به دشمن خدا و خصم اسلام فروختی. گفت: هر گز، لیکن من به

خونخواهی عثمان شهید مظلوم برخاسته‌ام. گفت: هر گز چنین نیست زیرا من، با

شناختی که از تو دارم، به‌عیان می‌بینم چنان شده‌ای که هیچ‌کارت برای رضای خدا

نیست، و اگر امروز کشته نشوی فردا بیگمان خواهی مرد. بنگر آنگاه که خداوند

مردم را به نیاتشان پاداش و جزا دهد، تو را چه نیت در دل است؟

دعای عمّار سپس عمّار گفت: بارالها، تو خود دانی که اگر بدانم

رضای تو در آن باشد که من خویشتن را بدین شطّ ژرف

درافکنم، چنان کنم. بارالها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن باشد که

سر شمشیرم را بر شکم خویش نهم و بر آن خم شوم تا از پشتم در آید، چنان کنم.

بارالها، من از آنچه خود به من آموختی نیک می‌دانم که امروز هیچ کاری که (باید)

آن را به انجام رسانم^۱ بیش از جهاد با این فاسقان مورد رضایت تو نباشد، و اگر می‌دانستم امروز کاری دیگر بیش از این تو را خرسند می‌سازد چنان می‌کردم.

نسر، از یحیی بن یعلی، از صباح مزنی^۲، از حارث بن حصیره، از زید بن ابی رجاء، از اسماء بن حکم فزاری که گفت:

عمّار و مرد با بینش در صیفین مسا به زیر پرچم عمّار بن یاسر در اردوی علی بن ابی طالب بودیم، نيمروز بود و ما جاجیمی سرخ را سایبان کرده بودیم. در آن میان مردی از برابر صفوف گذشت تا به ما رسید و گفت: کدامیک از شما عمّار بن یاسر است؟ عمّار بن یاسر گفت: عمّار منم. گفت: ای ابویقظان، گفت: آری. گفت: مرا با تو حاجتی است، آشکارا گویم یا در نهان؟ گفت: هر گونه خود خواهی بگو. گفت: آشکارا گویم. گفت: آغاز کن. گفت: من با بینش (و اعتقاد استوار) از خانه و خاندان خود در راه حقی که در آن گامسپاریم بیرون آمدم و در گمراهی آن گروه (دشمن) و اینکه آنان بیگمان بر باطلند شکی نداشتم، و تا شب دوشین که امروزمان در پی آمد، همچنان بر آن بینش و اعتقاد بودم، چون مؤذّن ما بانگ نماز برداشت و گواهی در داد که خدایی جز خداوند نیست و محمد فرستاده خداست، دیدم مؤذّن آنان نیز چنان ندایی در داد، آنگاه اقامه نماز شد و نمازی یکسان گزاردیم و دیدم دعایی یکسان می‌کنیم و یک کتاب را تلاوت می‌کنیم و پیامبرمان یکی است، از دیشب شکی به دلم راه یافت و تمام شب را بدان گونه که جز خدا کس نداند (نا آرام) به صبح رساندم، و صبحگاه نزد امیر مؤمنان رفتم و ماجرای دل خود را به وی باز گفتم. او به من فرمود: آیا عمّار بن یاسر را دیده‌ای؟ گفتم: نه. گفت: نزد او برو و بنگر هر چه به تو گوید چنان کن.

۱- متن از روی شنهج (۵۵:۱) «اتی لاعمل الیوم عملاً» و در اصل «لا اعلم الیوم عملاً» = امروز کاری را نشانم که... [۲- صباح بن یحیی، ابو محمد مزنی، وی از حارث بن حصیره روایت کرده است. ابن عدی گوید: «از جمله شیعیان است» ← لسان المیزان و منتهی

از این رو اینک نزد تو آمدم. عمار به وی گفت: آیا صاحب آن پرچم سیاه را که برابر من است^۱ می‌شناسی؟ آن پرچم (اکنون) از آن عمرو بن عاص است (ولی پیشتر) من سه بار همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم زیر همان پرچم جنگیده‌ام و این چهارمین جنگ من است که (انگیزه جنگ افروزانس) از آنها بهتر و نکوتر نیست بلکه این جنگی است که انگیزه شر و فجورش بیش از آن جنگهاست. آیا تو درغزوات بدر و احد و حنین خود شاهد بوده‌ای یا پدرت حضور داشته که از آنها خبرت داده باشد؟ گفت: نه. گفت: مواضع ما اینک همان مواضعی است که به روزهای بدر و احد و حنین در زیر پرچمهای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم داشتیم، و آنان در مواضع احزاب مشرک (آن روزها) قرار دارند، آیا آن لشکر و یکایک افرادش را می‌بینی؟ به خدا سوگند چنان می‌خواستم که تمام کسانی که همراه معاویه آهنگ بیکار با ما کرده و از آیینی که ما بر آنیم جدا شده‌اند پیکری واحد می‌بودند و من آن پیکر را به شمشیر می‌زدم و تکه‌تکه می‌کردم. به خدا سوگند که خون تمام آنان از ریختن خون گنجشکی حلالتر است. آیا تو خون گنجشک را حرام می‌دانی؟ گفت: نه، بلکه حلال می‌دانم. گفت: خون آنان نیز همچنان حلال است، آیا من به دیده تو اینک روشنگری کردم؟ گفت: نیک بر دلم روشن کردی. گفت: پس هر کدام را خواهی اختیار کن.

راوی گفت:

آن مرد روانه شد، سپس عمار بن یاسر وی را بساز خواند و گفت: راست

۱- متن به تصحیح قیاسی «الرأية السوداء المقابلية» و در اصل به تحریف [المقابلية] = برای رویارویی با من [و در شنهج (۵۵۶، ۱) (المقابلية لی = که برابر من است) (مراد همان پارچه سیاهی است که پیامبر اکرم (ص) به شرطی خاص به عنوان پرچم به عمرو بن عاص داده بود و شرحش در صفحه ۲۹۱ گذشت. - م.)

خواهی آنان از آن رو بر ما شمشیر می‌زنند^۱ که باطل‌گرایان را به شك اندازند تا با خود گویند: اگر آنان برحق نبودند بر ما دست نمی‌یافتند. به خدا که آنان به قدر خاشاکی که چشم مگسی را بیالاید برحق نیستند، به خدا سوگند اگر ما را به شمشیر بزنند و به نخلستانهای (دور دست) هَجْر^۲ برانند (بازهم) من یقین دارم که ما بر حقیق و ایشان بر باطلند، و به خدا سوگند که هرگز صلحی شایسته برقرار نخواهد شد مگر آنکه یکی از دو طرف اعتراف کند که خودکافر و برخطا بوده و گواهی دهد که افراد طرف دیگر برحق بوده‌اند و مردگان و کشتگانشان در بهشت و دیری از روزهای دنیا نگذرد که (اهل حق) بینند مردگان و کشتگانشان در بهشت جای دارند و دشمنانسان، از مرده و کشته، همگی در دوزخند و زندگانشان نیز بر باطل بوده‌اند.

نصر، از یحیی^۳، از علی بن حَزْرَوْر^۴، از اصبع بن نباهه که گفت:

مردی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، این گروه که با آنها می‌جنگیم، دعوتشان (به توحید، با ما) یکی است و پیامبر یکی و نماز یکی و حج یکی، پس آنها را به چه نام بنامیم؟ گفت: آنها را به همان نامی می‌خوانی که خداوند در کتاب خود ایشان را نامیده است. گفت: من تمام مطالبی را که در قرآن آمده نمی‌دانم. گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند فرمود:

پاسخ علی به کسی که
در باره شامیان
از او پرسید

۱- متن «سیض بوننا بأسیافهم = ما را با شمشیرهای خود خواهند زد» در شنهج [سیض بونکم = شما را خواهند زد].
۲- این روایت در اللسان (۵۲:۱۱) آمده و گوید: «از لحاظ دوری مسافت و یا کثرت نخلستانها به هَجْر مثل زده‌اند». (هَجْر، نام سرزمینی است در بحرین که خرمایی مشهور داشته و رُطَب به هَجْر بردن» همچون «زیره به کرمان بردن» مثل شده است. - م.)
۳- یحیی بن یعلی، چنان که در شنهج نیز چنین آمده است - ص ۲۹۶ متن حاضر سطر اول.
۴- حَزْرَوْر (به فتح سه حرف اول و تشدید واو) که او را علی بن ابی فاطمه نیز خوانند. روایات وی (به تعبیر مصحح متن. - م.) به سبب شدت وابستگی به تشیع (نزد دیگر فرقه‌ها. - م.) متروک است. پس از سال ۱۳۰ بمرد. هتتهی المقال، ۲۱۰

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...»

این پیامبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم...^۱.

تا آنجا که فرماید:

«... وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ بِد.»

و اگر خدا می‌خواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات آشکار، مردم با یکدیگر در مقام خصومت و قتال بر نمی‌آمدند. لیکن با یکدیگر به اختلاف و دشمنی برخاستند و برخی ایمان آورده و برخی کافر شدند...^۲.

پس چون اختلاف در میانه ما افتاد ما به سبب (قربت) به خداوند و معرفت قرآن و پیامبر و وابستگی به حق شایسته‌تر بودیم. پس «آنان که ایمان آورده‌اند» ما ایم و «آنان که کافر شدند» ایشانند، و خداوند پیکار با ایشان را اراده کرده و ما از سر هدایت، به خواست خداوند^۳، پروردگار خویش و به اراده او به پیکار با آنان پرداختیم.

نسر، از سفیان ثوری و قیس بن ربیع^۴، از ابو اسحاق، از هانی بن هانی از علی (ع) که گفت:

روزی عمار بن یاسر بر در آستان پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. فرمود: «او را رخصت دهید، خوش آمدی، ای پاك پاكزاد».

احادیثی که درباره
عمار رسیده است

۱- صدر آیه ۲۵۳، البقرة. ۲- البقرة، میانه آیه ۲۵۳

۳- متن از روی شنهج (۵۰۶، ۱) «بمشیة الله» و در اصل [بِسْمَةِ الله = به آئین خدا].

۴- قیس بن ربیع اسدی، ابو محمد کوفی. ابن حجر گوید: «او را در شمار تابعان شمرده‌اند» ← لسان المیزان و منتهی المقال، ۲۴۷. در اصل به تحریف [... بن الربیع] آمده ← آنچه درص ۲۹۵ و ۳۱۵ گذشت.

نصر، از سفیان بن سعید^۱، از سلمه بن کهیل، از مجاهد، از پیامبر صلی الله علیه، که:

هنگامی که (مشاهده فرمود) کسان برای بنای مسجد، سنگها را يك به يك می آورند (و عمار دو به دو)^۲ فرمود: «آنان (کافران) را چه به عمار، وی آنها را به بهشت می خواند و آنان او را به دوزخ. آنان گروهی گردنکش تبهارند».

نصر، از سفیان، از اعمش، از ابی عمار، از عمرو بن شرحبیل، از مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه، که حضرتش فرمود:

«عمار تا نرمة استخوانهایش^۳ از ایمان انباشته و سرشار است».

نصر، از حسن بن صالح، از ابی ربیعة الإیادی، از حسن، از پیامبر صلی الله علیه، که فرمود:

«همانا به راستی بهشت شیفته سه کس است: علی و عمار و سلمان»^۴.

نصر، از عبدالعزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت که گفت:

هنگامی که مسجد (پیامبر) را می ساختند عمار سنگها را دوه دو می آورد، پس پیامبر خدا صلی الله علیه فرمود: «ای ابا یقظان خود را رنجه مدار» گفت: ای پیامبر خدا، من دوست دارم که در ساختمان این مسجد به کوشندگی کار کنم. (راوی) گفت: سپس (پیامبر) دستی به پشت او کشید و آنگاه گفت: «تو از ثواب جویان

۱- سفیان بن سعید بن مسروق، ابو عبدالله ثوری کوفی، مؤثق، حافظ، فقیه که شایدگاه تدلیسی بر زبانش رفته باشد. در سال ۱۶۱ در شصت و چهار سالگی بمرد. وی یکی از اصحاب رأی (رأی کرایان، در برابر حدیث کرایان. - م.) بود. ← تهذیب التهذیب و المعارف، ۲۷۱. در اصل به تحریف [سفیان عن سعید] آمده است.

۲- به استنباط از روایت حبیب بن ابی ثابت که اندکی بعد آمده است. - م.

۳- متن «المشاش» به ضم میم؛ سر استخوانهای نرم، غضروف. ← اللسان (۲۳۹، ۸) س ۱۵ (مراد اینکه سراسر وجود عمار سرشار از ایمان است. - م.)

۴- سلمان فارسی، صحابی معروف، نخستین بار در غزوه خندق حضور یافت و سپس در تمام غزوات پیامبر و فتوح عراق شرکت جست و والی مدائن شد. وی یکی از کسانی بود که عمر دراز یافت. آورده اند سید و پنجاه سال بزیست (که بیگمان کنایه از کهنسالی اوست نه بیان دقیق سنین عمر وی. چنان که در دعا مثلاً گویند: امیدوارم هزار سال عمر کنی، یا در فراق گویند: هزار سال است تو را ندیده ام، که کنایه از طول مدت است. - م.) ← الاصابه، ۳۳۵

نرمدلی که آن گروه گردنکشِ ستمکار تو را می کشند».

نصر، از حفص بن عمران ازرق بُرجمی^۱ که گفت: نافع بن جُمحی، از ابن ابی مُلَیکه^۲ مرا حدیث کرد و گفت:

عبدالله بن عمر و بن عاص (به پدرش گفت): اگر نه آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه دستور به فرمانبرداری خواه و ناخواه را (به اعتبار پدر بودن) از تو داده است، من هرگز این راه را با تو نمی پیهمودم. آیا نشنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه به عمار می فرماید: «آن گروه گردنکشِ ستمکار تو را می کشند»؟

نصر، از حفص بن عمران بُرجمی، از عطاء بن سائب، از ابی البختری که گفت:

اویس قرنی^۳ که در صقیین از همراهان علی بود زخم برداشت.

نصر، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس که:

(وی) درباره فرموده خدای عزّ و جلّ:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»

پاره‌ای از مردانند که در راه رضای خدا از جان خویش می گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است^۴.

گفتار درباره
«آن کس که از
جان خود
می گذرد»

گفت: (این آیه) در شأن این مردان نازل شده است: صُهب بن سنان، برده

آزاد شده عبدالله بن جُدعان^۵ که مشرکان وی را با شماری از مسلمانان بازداشت

۱- حفص بن عمر، (یا ابن عمران) ازرق بُرجمی کوفی، از مستوران بود ← تقریب التهذیب.

۲- عبدالله بن عبیدالله بن عبدالله بن ابی مُلَیکه - به تصغیر - ابن عبدالله بن جسدعان تیمی مدنی، سی تن از اصحاب پیامبر (ص) را درک کرد و در سال ۱۱۷ بمرد ← تقریب التهذیب.

۳- (این روایت جمله مترضه است و ربطی به عنوان مطلب ندارد. - م.) اویس بن عامر قرنی، خواجه تابمان، مسلم برای او روایت کرده. قرنی به فتح قاف و راء منسوب به قرن است که تیره‌ای از تیره‌های عشیره جُمحی بن سعدند. ← تقریب التهذیب والاشتقاق، ۲۴۵

۴- البقره، ۲۰۷ - ۵- جُدعان، به ضم جیم ← الاشتقاق، ۸۸ و الاصابه، ۴۵۷۸ - عبدالله جُدعان در روزگار جاهلی خواجه قریش بود. در اصل به تحریف [...] بن جُدعان آمده است.

کرده بودند؛ و نیز خَیْر، برده آزاد شده بنی حَضْرَمِیَان؛ و حَبَّاب بن الأَرْت، برده آزاد شده ثابت بن اُمّ انمار^۲؛ و بلال برده آزاد شده ابوبکر، و عابس^۳ برده آزاد شده حَوِیْطِب بن عبدالعُزْی؛ و عَمَّار بن یاسر، و پدرش (ابو) عَمَّار^۴، و سُمَیّه مادر عَمَّار. پدر و مادر عَمَّار کشته شدند، و آن دو نخستین کشتگانی بودند که از مسلمانان به قتل رسیدند، و پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه از مکه به مدینه هجرت فرمود (کَفَّار قریش) آنان را شکنجه داده و از ایشان خواسته بودند که به کفر برگردند. (اما) صُهیب (که) مردی کهنسال و دارا بود، به مشرکان گفت: آیا خیری از من انتظار دارید؟ گفتند: چه خیری؟ گفت: من پیری کهنسال و ناتوانم و اگر با شما یا بر ضد شما باشم این شما را زیانی نرساند، سخنی گفته‌ام که خوش ندارم از آن برگردم. آیا ممکن است مالی از من بستانید و مرا با دین خود گذارید؟ پس چنان کردند و این آیه نازل شد. هنگامی که وی به مدینه آمد ابوبکر او را دید و به او گفت: ای صُهیب تجارت پرسودی کردی، و نیز گفت: سودای توزیان نمی‌دهد، و این آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی...^۱) را بر او بخواند و وی از آن سخت شادمان

۱- نام وی خَیْر، و گویند جبر بوده است، برده آزاد شده عامر بن حضرمی، برادر علاء بن حضرمی صحابی مشهور، و این فرموده خدا درباره خیر آمده است: «إِلَّا مَن أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» مگر آن کس که به ناخواست و ادار شد و دلش به ایمان مطمئن و استوار بوده (النحل، ۱۰۶) عامر وی را به کفر گویی وا داشت. سپس عامر خود به اسلام گروید و در شمار صحابه درآمد ← الاصابة و السیرة، ۲۶۰، چاپ گوتنگن.

۲- در اصل چنین است، و در الاصابة: [مولى اُمّ انمار الخزاعیة، و قيل غیر ذلك = برده آزاد شده اُمّ انمار خزاعی، و جز این نیز گفته‌اند].

۳- متن، «عابس» بآباء به تصحیح قیاسی، چنان که در قاموس در ماده «عبس» آمده است. در الاصابة، ۴۳۳۱ آمده که گفته‌اند: این آیه در حق او و صُهیب (هر دو) نازل شده که فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللّٰهِ = پاره‌ای از مردمند که از جان خود در راه خدا درگذرند». (به عقیده مفسران امامیه این آیه در حق مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام است که به جای یمنمیر (ص) خوابید و جان خود را پیشمرگ آن حضرت ساخت. - م). در اصل در دو جا به تحریف [عایش] آمده است.

۴- متن «ابو عَمَّار» و در اصل به تحریف [ابی عمار].

شد. اما بلال و حَبَاب و عابس و عَمَّار و یارانشان همچنان آن قدر شکنجه شدند تا پاره‌ای از سخنانی را که مشرکان می‌خواستند (زیر شکنجه) بر زبان آوردند، آنگاه راهی (مدینه) شدند، و این آیه در حق ایشان نازل شد:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبَوِّئَهُمْ فِي السُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَاجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

آنان را که در راه خدا مهاجرت کردند پس از آنکه ستمها در وطن خود (از کافران) کشیدند، در دنیا جایگاه نیکو می‌دهیم در صورتی که اگر بدانند، اجری که در آخرت به آنها عطا خواهیم کرد بسیار بزرگتر و نیکوتر است.»^۲

نصر، از ایوب بن حَوط^۳، از حسن که گفت:

چون پیامبر خدا صلی الله علیه به ساختن مسجد آغاز کرد فرمود: «برای من سایبانی چون سایبان موسی بنا کنید» و ظرفی شیر می‌نوشید و می‌گفت: «بارالها خیری جز خیر آخرت نباشد، پس انصار و مهاجران را (به آخرت) بیامرز»، و در حالی که از همان شیر به عَمَّار بن یاسر می‌نوشاند فرمود: «دریغا بر تو، ای پسر سُمیّه که آن گروه ستمکارت بکشند».

نصر، از عمر که گفت: مالک بن اعین از زید بن وهب جهنی مرا حدیث کرد که:

ندای عمار بن یاسر آن روز^۴ عمار بن یاسر بانگ برداشت: کیست که خواستار خرسندی پروردگار خویش است و به

دارایی و فرزند اعتنایی ندارد؟

۱- در اصل به تحریف [... فتنوا] آمده و این آیه جهل و یکم از سوره النحل است اما آنجا که لفظ قرآنی «فتنوا» آمده آیه صدودهم از همان سوره است که فرماید: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ الَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فتنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ».

۲- النحل، ۴۱ ۳- حَوط، به فتح خاء و سکون واو، شرح حال ایوب در تقریب التهذیب و لسان المیزان آمده. در اصل به تحریف [بن حنوط].

۴- متن «نادی یومئذ» و در شنهج (۲، ۲۶۹) [نادى فی صفین یوماً قبل مقتلہ بیوم اویومین = یکی دو روز پیش از کشته شدن خود در صفین ندا در داد].

راوی گفت:

پس دسته‌ای از مردم نزدش آمدند و او گفت: «همراه ما آهننگ پیکار با آن گروهی کنید که به خونخواهی عثمان برخاسته‌اند و ادعا می‌کنند که وی مظلومانه کشته شده است. به خدا سوگند که او خود به خویشتن ستم ورزید که به جز آنچه خداوند فرو فرستاده حکمرانی کرد».

علی و هاشم بن عتبہ علی پرچم را به هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص سپرد و او [آن روز] دوزره در پوشیده بود، پس علی به مزاح به وی گفت: ای هاشم، آیا بر خود پروا نداری که بزدلی ترسو شمرده شوی؟ گفت: ای امیر مؤمنان به زودی خواهی دانست. به خدا سوگند بسان مردی که همه آهننگ آخرت دارد (وازجان خود گذشته است) در میان سرهای آن قوم سرکش در پیچم و به جولان در آیم. پس نیزه‌ای گرفت و چنان آن را جنباند که بشکست، آنگاه نیزه‌ای دیگر گرفت و آن را بی‌انعطاف و بد دست دید و کنار افکند، سپس نیزه‌ای خوشدست و هموار خواست و پرچمش را بر آن بست. چون علی پرچم را به هاشم داد، مردی از (قبیله) بکر بن وائل که از سپاهیان هاشم بود (به طنز) گفت: هاشم به میدان گام نهاد - و این سخن را به تکرار باز می‌گفت - سپس گفت: هاشم تو را چه شده؟ از مخافت معرکه چنین باد به گلو افکنده‌ای یا از ترس و بزدلی خویش؟! گفت: این کیست؟ گفتند: فلانی است. گفت: حق داری که تو به پرچمداری شایسته‌تر از منی (اما اینک که اراده امیر مؤمنان بر من قرار گرفته) چون دیدی من به خاک افتادم تو پرچم را برگیر. آنگاه به یارانش گفت: بند پای موزه‌های خود را محکم ببندید و بندهای کمرتان را محکم بکشید، و چون دیدید سه بار پرچم را به اهتزاز در آوردم بدانید که (آماده هجوم ولی) نباید هیچیک از شما پیشتر از من به حمله در آید. سپس هاشم به لشکر معاویه نگر بست و گروه عظیمی

۱ - متن «لایسبقتنی الیهاء» و در شنهج [لایسبقتنی الی الحمله] (مراد اینکه چون پرچم را سه بار به اهتزاز در آوردم خود یک تنه به پیش می‌تازم و شما به دنبال من هجوم آورید ولی از من پیش

را دید، گفت: اینان کیستند؟ [گفتند: یاران ذی الکلاعند. به سویی دیگر نگریست و سپاهی را دید، گفت: اینان کیستند؟] گفتند: سپاه اهل مدینه و قریشند. گفت: اینان قوم خود منند، مرا نیازی به بیکار با ایشان نیست. سپس گفت: پیرامون آن خرگاه سپید کیانند؟ گفتند: آنان معاویه و سپاه محافظ اویند. گفت: آن فوج مشخصی که در میان آنها می بینم کیستند؟ گفتند: آن دسته عمرو بن عاص و پسران و [غلامانش] هستند. پس پرچم را برگرفت و به اهتزاز در آورد، یکی از یارانش گفت: لختی دست نگهدار و شتاب مکن. هاشم گفت:

قَدْ أَكثَرُوا لَوْمِي^۱ وَ مَا أَقْلًا إِنِّي شَرَيْتُ النَّفْسَ، لَنْ أَعْتَلَا...

به من بسی طعنه زدند (ویک چشم ترسیده چشم خواندند) و کم نگفتند. ولی من آنم که جان (به خدا) فروخته‌ام و سستی نمی‌ورزم.
یک چشمی، که برای خود اعتباری می‌جوید ناگزیر است یا دشمن را شکست دهد و یا خود از پای درآید.^۲
او چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده، اینک با نیزه بر آنان بتازم و سخت پراشانم.^۳

نصر گفت: عمرو بن شمر (مصراع اخیر را) چنین نقل کرده:

* آنان را به نیزه از میدان سخت برانم^۴*

همراه با پسرعم احمد بزرگوار، آن که پیامبر او را سرآغاز هدایت قرار داد. نخستین کسی که بدو ایمان آورد و نماز کرد و با کافران چندان رزمید که نابودشان کرد.

نیفتید یا بیش از آن که با پرچم خود سه بار علامت دهم هجوم نکنید. (م.)

۱- در شنهج [قد اکثرا لومی = آن دو تن مرا بسی طعنه زدند] و در مروج الذهب (۲۲،۲) [قداکثر القوم لومی = این قوم بسیار سرزنشم کردند].

۲- متن از روی شنهج و مروج الذهب و طبری (۲۲،۶) «أَنْ يَقُلَّ أَوْ يَمَلَّ» و در اصل [ینغل أو ینل].

۳- متن «أَشَدُّهُمْ بَدَى الْكَعُوبِ سَلَا» و «ذی الکعوب» نیزه باشد. در روایت طبری (۲۴،۶) * یتلهم بدی الکعوب تلا * با نیزه به سختی از پا درآریشان.

۴- متن، * أشلهم بدی الکعوب سلا *

راوی گفت،

علی دمی پیشتر (به تشویق و مزاح) به او گفته بود: ای هاشم مِرقال^۱ (برق آسا) آیا می ترسی که جبون و ترسو باشی؟^۲ و او گفته بود: ای امیر مؤمنان، نه به خدا، بزودی انشاءالله مرا خواهی شناخت^۳، اینک در میان سرهای آن قوم به جولان در آییم. از این رو آن روز به چابکدستی و شتاب هرچه تمامتر حمله می کرد.

نصر، از عبدالعزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت که گفت:

عمار بن یاسر
و هاشم بن عتبه
چون روز پیکار صفین در رسید و پرچمداری با هاشم
ابن عتبه بود، عمار بن یاسر با جنبانیدن نیزه خود او
را تشجیع می کرد و می گفت: ای یك چشم، پا در

رکاب کن.

* از یك چشمی که هراس بر نیانگیزد هنری بر نیاید^۴.*

راوی گفت:

وی از (گفته) عمار دستخوش آزرَم و انفعال می شد، و به فنون جنگ آگاه بود، پس پرچم را بر افراشت و چون سپاه به تمامی بر او گرد آمدند^۵ و آرایش جنگی گرفتند عمار به او گفت: ای یك چشم پا در رکاب کن.

* از یك چشمی که هراس بر نیانگیزد هنری بر نیاید *.

۱- مِرقال: کسی که در جنگ چابک و برق آسا باشد. - م. - ص ۴۵۰
۲- (أتخاف أن تكون جباناً = آیا می ترسی که ترسو باشی؟ پاسخ این گونه سؤال را که منحرف کننده ذهن است معمولاً به نفی می دهند در صورتی که باید به اثبات باشد. چنان که پرسند: آیا از مرگ من بیزاری؟ و ذهن متوجه لفظ اخیر یعنی بیزاری شود و مخاطب بیدرتک گوید: «نه!» در حالی که باید بگوید: «آری، از مرگ تو بیزارم». - م.)
۳- متن «لتعلمنی» و در اصل [لتعلمن]. ۴- متن مصرعی است، «لاخیر فی اعور لایاتی الفزع» که در روایت بعدی نیز عیناً تکرار شده.
۵- متن به تصحیح قیاسی «تمامت» و در اصل [شامت].

عمرو بن عاص نیز می گفت: می بینم آن که پرچم سیاه برافراشته آهنگ کاری گران دارد، اگر همین باید امروز تمامی عرب به نابودی گراید. پس نبردی سخت کردند و عمار می گفت: «ای بندگان خدا پایداری کنید که بهشت زیر سایه شمشیر است». پرچمداری شام نیز با ابوعور سلمی بود.

شدت نبرد عمار همچنان هاشم را بر می انگیزخت تا نبرد شدت
یافت^۱ و هاشم با پرچم پیش تاخت و به چابکی
حملاه ای برق آسا کرد، و او را (بدین سبب) ورقال (یعنی چابکدست برق آسا)
می نامیدند.

راوی گفت:

افراد به یکدیگر تاختند و دو صف به هم بر آمدند و سپاهیان چنان نبرد سختی کردند که کس مانندش را نشنیده بود و کشتگان از حد شمار در گذشتند.

(نصر) گفت: و عمرو [و بن شعر]، از ابی اسحاق، از ابی السمر^۲ نقل کرد که:

پیوستگان به دستار چون آن روز بدان گروه بر خوردیم دیدیم پنج صف از
آنان خویشتن را با رشته دستار به یکدیگر پیوسته اند.^۳
پس صف به صف جنگیدیم تا سه صف از آنها را کشتیم و به چهارمین صف
رسیدیم و در میدان از شامیان و عراقیان هیچکس از معرکه نگریخت. و ابوعور
می گفت:

إذا مافرّنا كان أسوأ فرارنا صدود الخدود و ازوراز المناكب^۴...

۱- متن از روی شنهج (۲۷۰، ۲) «حتی اشتد القتال» و در اصل [...] شبت القتال].

۲- ابوالسفر، سعید بن یحیی (به ضم یا وسکون جا و کسر میم) همدانی ثوری کوفی، از ثقات سومین طبقه روایت که به سال ۱۱۲ در گذشت.

۳- ← بدانچه پیشتر در صفحه ۳۱۰ گذشت.

۴- این شعر از خود ابو عور نیست بلکه از قصیده قیس بن حطیم است و در دیوان او ص ۱۰-۱۵، چاپ لایپزیک نیز آمده است.

اگر بگریزیم، فرار ما برابر روی بر تافتن و پشت کردن (و تن به خواری سپردن) ماست.

روی بر تافتن از میدان با نیزه به دست گرفتن ناسازگار است، گامهای استوار به هنگام گیرودار از جای نجنبید.

آنگاه (قبایل) آزد و بُجیلَه بر هَمْدان حمله بردند و آنان به تپه‌ای پناه جستند و بر فراز آن رفتند و لسی آزد و بُجیلَه به شدت به حمله خود ادامه دادند تا آنان را از (آن سوی) تپه فرود آوردند. دیگر بار هَمْدان به سوی آنان پیچیدند و بدیشان تاختند تا صحنهٔ بیکار را ترک کردند. آن روز در يك نوبت سه هزار تن از آزد و بُجیلَه کشته شدند. آنگاه (قبیله) هَمْدان برای جنگ با (تیره) عك آماده شدند، و (این بیت) گفته شد:

هَمْدَانُ هَمْدَانُ وَعَكُّ عَكُّ
سَتَعْلَمُ الْيَوْمَ مِنَ الْأَرْكُۙ

«هَمْدان» هَمْدان است و «عك» عك است (هر يك با ویژگیهای خود)، امروز خواهی دانست که کدامین ناتوانتر است.

عَكْیان زره پوشیده بودند و لسی ساق پوش^۲ بر پَسای نداشتند و از این رو هَمْدانیان (به افراد خود) گفتند: آنان را پی کنید - یعنی شمشیر بر ساق پایشان زدید^۳ - و عَكْیان (به یاران خود) گفتند: چون اُشترانی^۴ که زانو بر زمین زنند بر سر زانو در آید (و پایداری کنید). از این رو چون اُشترانی که به زانو در آیند زانوان بر زمین استوار کردند^۵ و آنگاه سنگی کلان در میان نهادند و (هم پیمان)

۱- متن از روی شنهج «أرك» و در اصل [ادك = کوبنده تر].

۲- متن «رانات» جمع «الران». در قاهوس آمده: «پا پوشی است مانند پوتین که کف ندارد و ساق آن بلندتر از پوتین باشد» (در واقع نوعی چکمه بدون کف یا «گتِر ساقه بلند» که برای حفاظت ساق و روی پا بکار می‌رفته است. - م.)

۳- ← آنچه پیشتر در ص ۳۵۲ گذشت. ۴- متن از روی شنهج (۲: ۲۷۰) «الکمل»

یعنی الجمل و در اصل [الجمل]. عکیمان جیم را به صدای کاف تلفظ می‌کردند ← ص ۳۱۰

۵- متن «کما بَرَک الجَمَل» و در شنهج [کما یرک الجمل] (= استوار بر زانو نشستن و پا ←

گفتند: تا این سنگ^۱ نگریزد ما نیز نگریریم.

و در حدیثی دیگر به ما رسیده است که:

عبیدالله بن عمر با فوج معاویه، عبیدالله بن عمر را با یکهزار و سیصد تن،
نگارین پوش فوجی سبز پوش نگارین جامه^۲ که به نام «سبز
پوشان» خوانده می‌شدند بفرستاد تا از پشت به گروه
علی حمله کند.

ابوصادق گفت:

به علی خبر رسیده بود که عبیدالله بن عمر آهنگ آن دارد که از پشت به او
حمله کند، و او نیز افرادی به همان شمار که همه تمیمی بودند به مقابله‌اش فرستاد.
آنان از برآمدن آفتاب تا نماز مغرب جنگیدند. و نمازشان جز تکبیری به اوقات
نماز نبود. سپس جناح چپ عراق به جناح چپ شام حمله برد و آن را از هم
شکافت و آنان در تیرگی شب گریختند. اما عبیدالله باز گشت و به کرب - مردی
از طایفه عکله - برخورد و وی را با تمام کسانی که همراه او بودند بکشت.
درهم آمیختن جنگاوران بر اثر درگیری با کرب، مردم به یکدیگر تساختند و
شامیان بر عراقیان هجوم آوردند و در تیرگی شب دو
سپاه به هم آمیختند و پرچمها جابه‌جا شد، چون صبح در آمد شامیان پرچم خود
را درحالی باز یافتند که زیر آن جز هزار تن نمانده بودند. آن را برگرفتند و در
پشت جای نخستین افراشتند و پیرامون آن را گرفتند. عراقیان نیز پرچم خویش را

→

فشردن. کنایه از پایداری است و نیز در مورد تیراندازان، حالت آماده‌باش برای تیراندازی
نشسته است. - م.

۱- متن «الحکر» یعنی الحجر = سنگ؛ و مراد این که همانگونه که این سنگ گران از جای
نمی‌جنبید ما نیز از میدان بدر نمی‌رویم. - م.

۲- متن «کتیبه الخضریة الرقطاء».

به جای خود در حالی یافتند که پیرامونش جز ربیعیان کس دیده نمی‌شد و علی علیه السلام نیز در میان ایشان بود و آنان پیرامون وی را گرفته بودند و او خود نمی‌دانست که آنان کیستند و گمان می‌برد گروهی دیگرند. پس چون اذنگوی علی در سپیده دم بانگ اذان برداشت علی گفت:

یا مرحباً بالقاتلین عدلاً و بالصلاة مرحباً و أهلاً...

ای آفرین بر معتقدان به عدل، و به نماز آفرین و خوشامد باد.

چون علی نماز صبح بگزارد چهره‌هایی دید که به نظرش غیر از چهره‌های آشنای دیروز آمد و با قیافهٔ کسانی که دیروز هنگامی که وی میان جناح چپ و قلب سپاه قرار گرفته بودند تفاوت داشت. پس گفت: اینان کدام قومند؟ گفتند: قبیلهٔ ربیعه هستند، و تو شب دوشین را در میان ایشان^۱ به صبح رساندی. گفت: ای ربیعه افتخاری بزرگ از آن شما باد. سپس به هاشم گفت: پرچم را بگیر، به خدا سوگند که مانند چنین شبی ندیده‌ام. سپس به سوی قلب سپاه رفت و پرچم را در آنجا برافراشت.

[نصر: عمرو بن شمر، از شعی برای ما روایت کرد که گفت:

آن شب معاویه چهار هزار سوار و پیادهٔ سبز جامه آماده کرد و به ایشان فرمان داد که از پشت به علی علیه السلام هجوم کنند، ولی همدانیان دریافتند و با آنان روبرو شدند و در برابر آنها استوار ایستادند، و آن شب تا صبحدم به پاسداری و نگهبانی در ایستادند، و علی علیه السلام ضمن رفت و آمدهایی که در میان سپاه خود می‌کرد، گذارش به منطقهٔ اردوگاه ربیعه افتاد و در میان آن قبیله ماند و نمی‌دانست کجاست و می‌پنداشت در اردوگاه اشعث است. چون صبح شد اشعث و یارانش راندید] و به جای او ناگهان سعید بن قیس [همدانی] را در قرارگاه

۱- متن «وقد بتَّ فیهم تلك اللیلة» و در شنهج [و انک یا امیر المؤمنین لعندنا منذ اللیلة] ای امیر مؤمنان به راستی تو از شب دوشین نزد ما هستی.

خویش دید، پس مردی از ربیعیان که او را نَصْر^۱ می خواندند به وی گفت: آیا تو نبودی که می پنداشتی ربیعه را هنری نباشد و کاری را نیکو نگزارد چه ربیعه، ربیعه است و هَمْدان، هَمْدان^۲ (و این با آن متفاوت) است؟ پس شب دوشین چه کسی تو را از پایمردی هَمْدان بی نیاز داشت (واز تو پاسداری کرد)؟ علی نگاهی تند بر او افکند، [و منادی علی علیه السلام ندا در داد: آمادهٔ پیکار باشید و بامدادان گرم کارزار شوید و بر دشمنان بتازید].

علی و ربیعیان چون روز بر آمد همه برای پیکار از جای جنبیدند جز ربیعه که همچنان بی حرکت بر جای ماندند. علی به ایشان پیام فرستاد: بر دشمنان بتازید، اما آنان خودداری کردند. پس ابو ثروان را نزد ایشان فرستاد و گفت (به آنان بگو) امیر مؤمنان سلامتان می رساند و می گوید: اینک که همهٔ کسان پیش می تازند چه چیز شما را از تاختن باز داشته است؟ گفتند: چگونه در حالی که این انبوه سوار ما را از پشت محاصره کرده اند بتازیم؟ به امیر مؤمنان بگو به (قبیله) هَمْدان یا دیگران فرمان دهد بر اینان بتازند تا ما به پیش هجوم آوریم. ابو ثروان نزد علی علیه السلام باز آمد و او را از ماجرا آگاه کرد، آنگاه (علی) اشتر را نزد ایشان گسیل داشت - و او که بانگی رسا داشت - گفت: ای گروه ربیعه چه چیز مانع هجوم شماست [در حالی که دیگر کسان هجوم کرده اند] و شما مرد چنان و چنان (دلاوریها) بودید؟ و شروع به بر شمردن هنر نمایها و جنگاوریهای ایشان کرد. گفتند: ما تا ندانیم که این گروه چهارهزار نفری سوار که پشت ما قرار گرفته اند چه می کنند دست به هجوم نخواهیم زد، به امیر مؤمنان بگو کسی را اعزام فرماید که از عهدهٔ آنان بر آید و کارشان را یکسره کند - آن روز پرچمداری ربیعه با حَضِین بن منذر بود - پس اشتر بدیشان گفت: همانا امیر مؤمنان علیه السلام به شما می گوید: شما خود به تنها شتر آسان را از من

۱- در شنوج [زفر]. ۲- متن از روی شنهج «و هَمْدَانُ هَمْدَانُ» و در اصل [و مَضْرُ مَضْرُ].

بگردانید. به راستی اگر شما زبده‌ای از افراد خود را بر سرشان بتازانید (دشمنان) در این فلات گسترده شما را وا نهند و خود چون آهوان^۱ بگریزند. آنگاه ربیعیان (طوایف) تیم الله و نمر بن قاسط و عنتره را بر سر آنان فرستادند. (این مهاجمان) گفتند: ما پیاده و آهن پوش به سمت آنان شتابیم که اینک هنگام پیکار ما در صفین باشد. چون ما (بدین عزم) به میدان رزم با آنان در آمدیم ایشان چون ملخ گریختند. راوی گفت:

من سخن اشتر را به یاد آوردم که گفته بود: «چون آهوان^۲ خواهند گریخت» آنگاه ما به دیگر یاران خود پیوستیم که جنگ سخت میان ایشان با شامیان در گرفته بود و شامیان جمعی از عراقیان را که پاره‌ای از ربیعیان نیز در میان آنها قرار داشتند محاصره کرده بودند و ما بدانها دسترس نداشتیم، تا آنکه به شامیان حمله کردیم و شمشیر کش بر آنان تاختمیم تا راهی گشودند و ما به یاران خویش رسیدیم [و آنان را نجات دادیم] و در زیر گردوغبار آوردگاه آنان را از چهره‌ها و نشانه‌هایشان باز شناختیم.^۳

نشانه شامیان و عراقیان نشانه عراقیان در صفین پارچه پشمین سپیدی بود که بر سر و شانه‌های خود افکنده بودند و شعارشان این بود: «یا الله، یا احد، یا صمد، یا رب محمد، یا رحمن، یا رحیم - ای خدا، ای یکتا، ای بی نیاز، ای پروردگار محمد، ای بخشنده، ای مهربان»، و نشانه شامیان پارچه‌هایی زرد^۴ بود که بر سر و شانه‌های خود افکنده بودند و شعارشان این بود: «ما بندگان شایسته و به حق خداوندیم، ای خوانخواهان عثمان». پرچمهای عراقیان

۱- متن «الیعافیر» جمع یعفرور، نوعی آهو که اندامش به گوزن می‌ماند و ساقهایش به ظرافت ساق آهو نیست. م. ۲- متن از روی شنهج (۲۷۱:۲) «کالیعافیر» و در اصل [کانهم الیعافیر]. ۳- متن از روی شنهج «و عرفناهم تحت النقع» و در اصل [و عرفنا علامة الصوف] = نشانه پشمین را بشناختیم. ۴- متن از روی شنهج «صُفْرًا» و در اصل [بیضا = سپید].

به رنگهای سیاه و سرخ و دودی تیره و سپید و کافشه رنگ^۱ و گلگون، و علمهایشان بیشتر سیاه و تیره فام بود.

راوی گفت:

با شمشیرها و گرزهای آهنین (از چپ و راست) ضربه می‌زدند. و گفت: تا آنگاه که تیرگی شب پرده‌ای میان ما فرو افکند، دو سپاه از یکدیگر دست نکشیدند. و گفت: هیچ یک از مردان خود یا تنی از آنان را ندیدیم که پشت به میدان کرده باشد.

نصر: عمر گفت که دوست پدرم این سخن افریقی بن آنتم را برای من نقل کرد:

آسان‌گیریهای دو طرف
 هنگام ترك پیکار
 این جنگاوران اعرابی بودند که از روزگار جاهلیت
 یکدیگر را می‌شناختند و از آن دوران دیری نگذشته
 بود و با آنکه اسلام آورده بودند هنوز بقایای غیرت
 قبیله‌ای و (تعصب) عربی را در دل داشتند، و پاره‌ای نیز با شناخت دین و روشندلی
 اسلام آورده بودند، از این‌رو (هر دو طرف یا به دلیل حمیت عربی یا به انگیزه
 اعتقاد راستین اسلام) پایداری می‌کردند^۲ و شرم داشتند که بگریزند و تنها این
 جنگ بود که آنان را از یکدیگر دور نگاه می‌داشت ولی چون دست از جنگ
 می‌کشیدند، هم آنان و هم اینان به لشکر گاه یکدیگر می‌رفتند و کشتگان خود را
 بیرون می‌بردند و به خاک می‌سپردند. چون صبح شد - و آن روز سه‌شنبه بود -
 مردم به میدان رو نهادند.

و ابونوح گفت:

در نبرد صفین من در زمره سوار، با گروه سواران علی علیه السلام بودم و

۱- متن «مَعَصَر» = به رنگ گل عسفر، که آن را به فارسی کافشه گویند و به رنگ سرخ شرابی است. م. ۲- متن «فتصار بوا» و در شنهج [فتصار بوا] = یکدیگر را می‌کوفتند[.]

او میان گروهی از (قبیله) هَمْدان و حِمیر و دیگر کسان از تیره‌های گوناگون قحطانیان ایستاده بود. ناگهان (از دور) مردی شامی را دیدم که می‌آمد و می‌گفت: کیست که ابو نوح حِمیری را به من نشان دهد؟ گفتیم: ما همه حِمیری هستیم، کدام ابو نوح را می‌خواهی؟ گفت: ابو نوح کِیلاعی را می‌خواهیم.

(ابو نوح) گفت،

به وی گفتم: اینک او را یافتی اما تو خود کیستی؟ گفت: من ذوالکِیلاعم، گامی چند فرا نه. به او گفتم: معاذالله که جز با فوج خویش گامی به سوی تو بردارم. ذوالکِیلاع گفت: [بل برخلاف این] فراز آی، که عهد و امان خدا و پیامبر او و نیز امان ذوالکِیلاع از آن توست که به سلامت نزد سواران خویش بازگردی. به راستی من می‌خواهم پیرامون کاری که بدان درگیر شده‌ایم از تو پرسشی کنم، پس بی همراهی سواران پیش آی تا من نیز به سوی تو پیشتر آیم.

(نصر گوید:)

حدیث عمرو بن عاص آنگاه ابو نوح و ذوالکِیلاع (که هر دو حِمیری بودند) از دو جانب پیش رفتند تا به یکدیگر رسیدند. سپس ذوالکِیلاع گفت: من تو را برای آن خواندم تا حدیثی را که عمرو بن عاص [پیشتر] به روزگار فرمانروایی عمر بن خطاب برای ما روایت کرده است به تو بازگویم. ابونوح گفت: آن حدیث کدامست؟ ذوالکِیلاع گفت: عمرو بن عاص برای ما حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه نقل کرده است که فرمود: «مردم شام و عراق با یکدیگر برخورد خواهند کرد و در یکی از آن دو گروه که بر حق است امام راستین قرار دارد، و عمار بن یاسر او را همراه.» ابو نوح گفت: به خدا سوگند که او اینک در میانه ماست. گفت: آیا به جد می‌گویی؟ او در حال پیکار با ماست؟ ابو نوح گفت: به پروردگسار کعبه سوگند، آری، او در پیکار با شما از من نیز سخت‌کوش‌تر است و من نیز خوشتر آن داشتم که شما همه یک تن واحد می‌بودید

و من آن پیکرِ یکتا را سر می‌بریدم، و با آنکه تو عموزاده منی پیش از همه از تو آغاز می‌کردم.

ابونوح و ذوالکلاع
ذوالکلاع گفت: «وای بر تو، چرا چنین آرزوی بدی برای ما به دل داری؟ به خدا، من پیوند خود را با تو نگسسته‌ام و تو با من خویشاوندی نزدیک داری و من هرگز از کشتن تو شادمان نشوم. ابونوح گفت: خداوند با اسلام پیوندهای خویشاوندیِ نزدیک (با کافران) را گسست و خویشانِ دور را (هم به نعمت اسلام) به یکدیگر نزدیک کرد، و من بیگمان کُشنده تو^۱ و یارانت هستم» و ما بر حقیق و شما بر باطلید و در کنار پیشوایان کفر و سران احزابِ مخالف (اسلام) ایستاده‌اید. ذوالکلاع به وی گفت:

آیا می‌توانی با من به صفوف شامیان بیایی؟ و من از تو پاسداری کنم تا تو را نگشند و خلع سلاح نکنند و به زور از تو بیعت نگیرند و از سپاه خویشت باز ندارند؟ آن سخنی که گفتم بیانی بود که عمر و بن عاص گفته است و شاید خداوند بدین وسیله میان دو سپاه را سازش دهد و جنگ و جنگ افزار را به کناری نهند.^۲
ابونوح گفت: من از نیرنگهای تو و حیل‌های یارانت بیم دارم. ذوالکلاع به وی

۱- متن از روی شنهج «واتی لقاتلك» و در اصل [واتی منّا انت = و تو را به ما چه نسبت؟].
۲- ابن ابی الحدید گوید، «شگفتا از قومی که به سبب پایگاه عمار، از درستی کردار خود به شک می‌افتند ولی با وجود مقام والای علی علیه السلام تردیدی در پیراه روی خود به دل نمی‌گذرانند، و استدلال می‌کنند که عراقیان فقط از آن رو برحقند که عمار همراه و همگام با ایشان است ولی شأن علی را به خاطر نمی‌آورند؛ خود را از شمول اطلاق تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله که (به عمار) فرمود: «آن گروه ستم‌پیشه تو را می‌کشند» بر حذر می‌دارند و از این سخن می‌ترسند (که مبدا ستم‌پیشه باشند) ولی از گفته (پیامبر) صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام پروایی ندارند که فرمود: «بارالها هر که را به او یاری دهد یاری ده و هر که را با او دشمنی ورزد دشمن دار.» و نیز بدین سخن او توجیهی ندارند که (به علی) فرمود: «جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق بدخواه تو نباشد.» و این همه نشانه آن است که قریش از آغاز کار (به عمد) برای محو نام و آوازه علی و پوشاندن فضایل او سخت کوشیده است.»

گفت: من بر آنچه به تو گفتم ضمانت می‌دهم. ابونوح گفت: بارالها، ضمانتی را که ذوالکلاع در عیان به من داد خود شامدی، و تو خود از آنچه در دلها می‌گذرد آگاهی، پس مرا حفظ فرما و خود بهترین راه را برایم اختیار کن و مرا یاری ده و هرگز ندی را از من دور ساز.

ذوالکلاع و ابونوح سپس همراه ذوالکلاع روانه شد تا به عمرو بن عاص که نزد معاویه بود رسید و دیگر کسان و نیز عبدالله بن عمر پیرامونش بودند و او مردم را به جنگ تشویق می‌کرد، چون آن دو نزدیک جمع ایستادند ذوالکلاع گفت: ای ابا عبدالله، آیا می‌خواهی که مردی خیراندیش و خردمند و دلسوز گزارشی راستین از عمار بن یاسر به تو دهد؟ عمرو گفت: و او کیست؟ گفت: او، این عموزاده من باشد که از مردم کوفه است. عمرو گفت: من در چهره او سیمای ابو تراب را می‌بینم. ابونوح گفت: از چهره من (لمعان) سیمای محمد صلی الله علیه و اصحابش می‌تابد و بر رخسار تو (کدورت) چهره ابوجهل و نقش فرعون نشسته. بیدرنگ ابواعور بر خاست و شمشیرش را از نیام کشید و گفت: نبینم که این دروغزن فرومایه با چهره‌ای که نشان از سیمای ابو تراب دارد در میان ما در ایستد و به گستاخی، رویاروی دشنامان دهد. ذوالکلاع گفت: به خدا سوگند می‌خورم که اگر دستت را بر او بگشایی بینی تو را با شمشیر بگیرم. این عموزاده من و در حمایت من است و من با او پیمانی بر گرفته و او را نزد شما آورده‌ام تا شما را از آنچه درگیر آن هستید آگاه سازد. عمرو بن عاص به وی گفت: ای ابانوح خدا را به یاد آر که با ما جز راست نگویی و دروغی برای مانبردازی، آیا عمار این یاسر در میان شماست؟ ابونوح به وی گفت: من در این باره خبری به تو ندهم

۱- متن از روی شنهج (۲: ۲۷۲) «إلا ما صدقتنا و لم تكذبنا» و در اصل «إلا ما صدقت و لا تكذبنا».

مگر آنکه آگاهم کنی چرا از من چنین می‌پرسی؟ شماری از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه، غیر از او، با ما ایند که همگی در بیکار با شما جدی و سخت کوشند. عمر و گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می‌گفت: «همانا عمار را آن گروه ستم‌پیشه می‌کشند، و از عمار نیاید که هرگز از حق جدا شود و آتش دوزخ را نیاید که پاره‌ای از وی را بسوزانند.» پس ابونوح گفت: «لا اله الا الله، و الله اکبر، به خدا سوگند که او در میانه ماست و در جهاد بر ضد شما بسیار سخت کوش است. آنگاه عمر و گفت: تو را به خدا، آیا او در بیکار با ما کوشاست؟ گفت: آری، سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، [و] در جنگ جمل با من سخن گفت و همو به من خبر داد که ما بر آنان، (اصحاب جمل) پیروز می‌شویم و همین دیروز نیز با من سخن گفت که اگر ما را چنان زنند که به نخلستانهای هجر رانند، ما را یقین حاصل است که ما بر حقیق و ایشان بر باطلند و [بیگمان] سرانجام بیکار ما به بهشت می‌کشد و عاقبت بیکار آنان ره به دوزخ می‌برد.» آنگاه عمر و به او گفت: آیا می‌توانی دیداری میان من و او پردازی؟ گفت: آری. عمر و بن عاص که می‌خواست یارانش را نیز آگاه کند همراه با دو پسر خویش و عتبه بن ابی سفیان، و ذوالکلاع و ابوعور سلمی، و حوشب، و ولید بن [عقبه بن] ابی معیط بر نشستند و روانه شدند تا به دیگر سواران خود رسیدند.

ابونوح و شرحبیل	ابونوح و همراه او شرحبیل بن ذی الکلاع روانه شدند تا ابونوح (به سلامت) به یاران خویش رسید و نزد عمار رفت و او را دید که با یاران خود از جمله دو پسر بدیل و هاشم، و اشتر، و جاریه بن مثنی، و خالد بن معمر، و عبدالله بن حجل، و عبدالله بن عباس نشسته است. ابونوح گفت: ذوالکلاع که خویشاوند من است مرا بخواند و گفت: از عمار بن یاسر
-----------------	---

مرا خبری گوی، آیا او در میان شماست؟ گفتم: چرا می‌پرسی؟ گفت: عمرو بن عاص در روزگار فرمانروایی عمر مرا خبر داد که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود: «مردم شام و عراق با یکدیگر برخورد خواهند کرد، و عمار در شمار اهل حقیق باشد و آن گروهی که ستم‌پیشه است وی را می‌کشد.» من گفتم: همانا عمار در میان ماست. آنگاه از من پرسید: آیا در پیکار بر ضد ما سخت کوش است؟ گفتم: آری به خدا، و از من سخت کوش‌تر، و من نیز دوست داشتم که شما همگی یک تن واحد می‌بودید و من سرتان را یکجا می‌بریدم، و ای ذوالکلاع از تو آغاز می‌کردم. عمار خندید و گفت: آیا این تو را دلشاد می‌کند؟ گفت: آری. ابونوح افزود: [هم‌اکنون] عمرو بن عاص به خود من نیز خبر داد که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است می‌فرماید: «عمار را آن گروه ستم‌پیشه می‌کشند.» عمار گفت: آیا از او چنین اقراری گرفتی؟ گفت: آری گرفتم و او خود چنین اقرار داد. آنگاه عمار گفت: راست گفت، (اما) آنچه شنیده است او را سودی ندهد (بلکه) زیانش رساند.

آنگاه ابونوح به عمار گفت: به راستی، وی می‌خواهد	بر نشستن عمار
با تو دیدار کند، از این رو عمار به یارانش - که دوازده	ابن یاسر به آهننگ
تن بودیم - گفت: سوار شوید، پس برنشتند و روانه	دیدار عمرو بن عاص
شدند، آنگاه ما سواری را از عبد قیس که عوف بن	
بشر نام داشت پیشاپیش نزد آنان فرستادیم، وی برفت تا نزدیک آن قوم رسید و	
و بانگ بر آورد: عمرو بن عاص کجاست؟ گفتند: اینک آنجاست. پس (عوف)	
او را از درنگ گاه عمار و سوارانش آگاه کرد، عمرو گفت: به او بگو نزد ما بیاید.	
عوف گفت: او (عمار) از نیرنگ‌های تو پروا می‌کند. عمرو به وی گفت: پس با	

۱- متن از روی شنهج (۲۷۲،۲) «فسألنی» و در اصل [قیل لی = به من گفته شد].

۲- متن از روی شنهج «قالوا» و در اصل [قال = گفت].

این وصف چه چیز تو را دلیر کرد که چنین کنی و نزد ما بیایی در صورتی که تو نیز در همان حال (و در معرض همان خطری)!. عوف به وی گفت: شناخت من از تو و یارانت مرا بر این کار دلیر کرد، اگر خواهی [هم اکنون] برابرانه با تو مبارزه کنم، و اگر خواهی تو و آن حریفان بایکدی بگردیدار کنید و بهر حال خیانتکار و نیرنگ زنده تو بوده باشی^۱. پس عمرو به او گفت: آیا (خواهی در بازگشت تو نزد عمار) سواری همراهت کنم؟ عوف به وی گفت: من بیمی ندارم (اما اگر تو می خواهی) تیره بخت ترین یارانت را بفرست، عمرو (به یارانش) گفت: کدامیک همراه او می روید. پس ابو اعور به جانب او رفت، و چون روبرو ایستادند و یکدیگر را شناختند عوف به ابو اعور گفت: من پیکر ظاهر تو را درست و به اندام، ولی دلت را زشت و نابکار می شناسم، من تو را مؤمن نمی دانم و بیگمان تو از شمار دوزخیانی. ابو اعور گفت: زبان (گزنده ای) به تو داده اند، خدایت به رخساره در آتش دوزخ افکند. عوف گفت: هرگز (نه چنین شود) که به خدا سو گند، من سخن به حق گویم و تو به باطل سخن گویی. من به راستی تو را به راه هدایت و رستگاری می خوانم، و با گمراهان پیکار می کنم^۲ و از دوزخ می گریزم، در حالی که تو با نعمت خدا گم گشته ای و سخن به دروغ می گویی و بر پایه گمراهی پیکار می کنی؛ و باز خواست و عقاب را به جای آمرزش، و گمراهی را به جای رهایی به خود خریداری. به چهره های ما و چهره های خود، و به سیمای ما و سیمای خویش بنگرید؛ و به دعوت های ما و دعوت های خودتان گوش دهید، يك تن از ما نیست مگر آنکه به ولای محمد صلی الله علیه شایسته تر و پیونددش با او نزدیکتر از شماست. ابو اعور به وی گفت: [راستی را] که پرگفتی و روز بشد. [وای بر تو

۱- بخشی از این عبارت از کلمه «برابرانه» تا اینجا در شنهج نیامده است.

۲- متن «و اقاتل اهل الضلالة» و در شنهج [و اقاتلک علی الضلال] = با تو بر سرگمراهیت پیکار می کنم].

(بجنب) [یارانت را بخوان و من یارانم را می خوانم، من همراهت می آیم تا بدان نقطه که ساعتی پیش از آنجا آمده بودی برسی، و من آغاز به خیانت و نیرنگ با تو نکنم و خود نیز نیرنگ نخورم تا تو با یارانت باز آیی و بدینجا برسید و بایستید. آنگاه چون دانستم یارانت چند تنند من نیز یاران خود را به همان شمار بیاورم. اگر یاران تو خواستند شماری کم، و اگر خواستند بیش، آیند.

پس ابو اعور همراه یکصد سوار روانه شد تا به جایی که بار نخست بودیم رسید^۱ و ایستادند، و عمرو با ده تن فراتر رفت، (از آن سو) عمار با دوازده سوار روان شد و پیش آمد تا اسبان دو طرف، یعنی سواران عمرو و سواران عمار گردن به گردن شدند، و عوف بن بشر با سواران خود که اشعث بن قیس نیز با ایشان بود، باز گشت، و عمار و همراهانش از اسب به زیر آمدند و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند، پس عمرو بن عاص تشهد گفت. عمار بن یاسر گفت: خاموش!^۲ تو این (معنای کلمه تشهد) را در زندگانی محمد صلی الله علیه و نیز پس از رحلت او دیری است به ترک گفته ای، و ما به (حقیقت معنای) آن از تو شایسته تریم. اگر آهنگ دشمنی داری حقی ما باطل تو را براند و اگر^۳ خواهی سخنوری کنی ما از تو به شایسته گویی و مناسب سرایی آگاهتریم و اگر خواهی از سخنی آگاهت می کنم که میانه ما و شما را به تمیز جدا کند و پیش از آنکه بجنبی، به کفر متهم و منسوبت دارد چنان که خود برضد خویش گواهی دهی و نتوانی مرا [در آن گفتارها] دروغزن شماری^۴.

۱- متن «حتی اذاکان حیث کتابا بالمرّة الاولى» و این سخنان از گفته ابونوح است. در شنهج [حتی اذاکانوا بالمتصف = تا به میانه (میدان) رسیدند].

۲- در متن میان دو کمان آمده: «پس از این کلمه تا جایی که علامت گذاشته ایم، در روایت ابن عقبه نیامده است». (ابن عقبه یکی از راویان این کتاب است و مراد از «جای علامت» عبارت «آیا در میان قاتلان بودی» است که در صفحه ۴۶۵ خواهد آمد. در متن اشاره شده است: «از اینجا به بعد در روایت ابن عقبه نیز آمده است». - م.)

۳- در اصل پیش از این عبارت جمله «و ان شئت کانت خصومة فیدفع حقنا باطلا» تکرار شده که تحریف است و در شنهج نیز نیامده. - م.

۴- مراد عمار نقل اقوال رسول اکرم (ص) در حقانیت و فضایل علی علیه السلام و یاران اوست. - م.

عمر و گفت: ای ابایقظان، من برای این نیامده‌ام، من از آن رو آمده‌ام که می‌دانم آن سپاه از تو بیش از هر کس دیگر حرف شنوایی دارند و فرمان می‌پذیرند. خدا را فرا یادت آرم که جنگگ افزارهای آنان را از کشتار بازداری و از ریختن خونشان جلوگیری و بر این تشویقشان کنی^۱. ما بر سر چه با یکدیگر می‌جنگیم؟ آیا ما يك خدا را نمی‌پرستیم، و [به] قبله شما نماز نمی‌گزاریم و به همان دعوت شما دعوت نمی‌کنیم و کتاب شما را نمی‌خوانیم و به پیامبر شما ایمان نداریم؟ عمار گفت: سپاس خدایی را که این سخنان را از دهان خود تو بیرون آورد که اعتراف کردی آن همه، بدون مشارکت تو و یارانانت؛ آن قبله، و آن دین، و ستایش خدای رحمن، و پیامبر صلی الله علیه و قرآن، از آن من و یاران من است^۲. سپاس خدای را که تو را وا داشت، بدون مشارکت خود و یارانانت در این ویژگی، به سود ما چنین اقرار دهی و تو را گمراه و گمراه ساز فرمود که خود ندانی به راه یا بیراه روی و چنین کوردلت ساخت. هم اکنون آگاهت کنم که من بر چه اساس با تو و یارانانت می‌جنگم. پیامبر خدا صلی الله علیه به من امر فرمود که با پیمان شکنان^۳ بجنگم، و مرا فرمود که با کجروان^۴ بجنگم که همین خود، شماید. اما با از دین برگشتگان^۵، ... ندانم که آنان را دریا بم یا نه (و عمرم کفاف دهد یا نه). ای ناتمام مرد^۶، آیا ندانی که پیامبر خدا صلی الله علیه در حق علی گفت: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. بارالها کسی را که دوستدار اوست دوست بدار و کسی را که با او دشمنی ورزد، دشمن دار»؟. من دوستدار خدا و پیامبرش و پس از او دوستدار علی هستم، ولی تو را مولایی راستین نیست. عمر و به او

۱- متن «و حَرَّضْتُ عَلَى ذَٰلِكَ» و در شنهج [حرصت علی ذلک] که هر دو به يك مفهوم است.
 ۲- زیرا عمرو بن عاص بجای آنکه بگوید، «قبله و دعوت و کتاب و پیامبر مشترک» به اضافه تخصیصی گفته بود؛ «قبله شما، و دعوت شما، و کتاب شما، و پیامبر شما». - م.
 ۳- «النَّاكثِينَ». ۴- «القَاسِطِينَ». ۵- «المَارِقِينَ» در اصل و در متن از روی شنهج (۲۷۳:۲) «المَارِقُونَ». ۶- متن «ایها الابتر» و ابتر کسی را گویند که نسلی از او نماند و بی فرزند و بی دنبال باشد و نیز مرد ناقص عقل، و هر چیز ناتمام را گویند. - م.

گفت: ای ابایقظان چرا دشنامم می دهی؟ در حالی که من تو را دشنام نداده‌ام. عمار گفت: به چه چیزم دشنام دهی؟ آیا توانی گفت که من هرگز روزی از خدا و پیامبرش نافرمانی کرده‌ام؟ عمرو به او گفت: اما جز این، بیگمان بدیها و ناشایستیهای^۱ دیگری باشد. عمار گفت: گرانمایه کسی است که خدایش گرامی داشته^۲، من پست بودم، و خدایم بر آورد و برده بودم، و خدایم آزاد و آزاده کرد، و ناتوان بودم، و خدایم توانمند ساخت و درویش بودم، و خدایم توانگر فرمود.

عمرو به او گفت: نظرت در باره قتل عثمان چیست؟ گفت: او دروازه تمام بدیها را بر شما گشود. عمرو گفت: و بنابراین علی او را کشت؟ عمار گفت: نه، بلکه خداوند، پروردگار علی او را کشت و علی با او بود. عمرو گفت: آیا تو هم در میان قاتلان وی بودی؟^۳ گفت: من با آنان که او را کشتند بودم و امروز نیز هم‌کاب آنان پیکار می‌کنم. عمرو گفت: شما از چه رو وی را کشتید؟ عمار گفت: او خواست دین ما را بگرداند و از این رو وی را کشتیم. عمرو (خطاب به یاران خود) گفت: «ألا تسمعون» آیا نمی‌شنوید؟! وی به قتل عثمان اعتراف کرد. عمار گفت: پیش از تو نیز فرعون به قوم خود گفته است: «ألا تستمعون» آیا نمی‌شنوید؟^۴ پس شامیان همه‌کنان برخاستند و بر اسبان خود نشستند و باز گشتند، [و عمار و یارانش نیز بر اسبان خود نشستند و باز گشتند]. چون گزارش گفتگویی که میان ایشان گذشته بود به معاویه رسید گفت: اگر نژاد عرب گرفتار^۵ سبکسری برده‌ای سیاه گردد نابود شود، و مرادش عمار بن یاسر بود.

۱- (در متن «لمسبات» صفاتی ناشایسته که درخور دشنام شنیدن باشد» و در شنهج [لمساب] مراد عمرو، غلامی و غلامزدگی و درویشی عمار بن یاسر پیش از اسلام بوده است. - م.)
 ۲- متن «ان الکریم من اکره الله» اشاره به آیه، ان اکر مکم عندالله اتقیکم (حجرات ۱۳)، - م.
 ۳- در متن بعد از این عبارت بین دو کمان افزوده، «از اینجا در روایت عقبه نیز آمده است» - پابریگ صفحه ۴۶۳ - ۴- از آیه ۲۵ سوره الشعراء - در اصل و شنهج [الاتسمعون] آمده که صورت صحیح آن را در متن آوردیم.
 ۵- متن، «ان اخذتهم» اگر گریبان نشان را بگیرد» و در شنهج [... حرکتهم].

[نصر گفت: عمرو بن شمر ما را حدیث کرد و گفت:]

(عمّار) به پیکار بیرون شد^۱ و صفوف سواران با یکدیگر نظام گرفتند و کسان به پیشروی پرداختند، و عمّار زرهبی [سپید] پوشیده بود و می گفت: ای مردم، به بهشت خوش درآید و یقین دارید. پس مردم پیکاری سخت کردند که کس ماندش نشنیده بود، و شمار کشتگان فزون شد و کار بدانجا کشید که هر رزمنده دست یا پای مردی را به بند چادر خود بسته بود. اشعث (در این باره) گفت: پناهگاهها و سراپرده‌های فلسطینیان را دیدم اما پناهگاه و سراپرده و پایه و چادری نمانده بود مگر آنکه دست یا پای مردی را به ریسمانی بدان بسته بودند. ابو سماک اسدی مشککی آب و تیغهای^۲ آهنین برداشته بود و چون مجروحی را می دید که هنوز رمقی داشت نزدش می نشست و می پرسید: امیر مؤمنان کیست؟ اگر مجروح می گفت: علی، خونش را می شست و آب به وی می نوشاند و اگر خاموش می ماند بدان تیغ^۳ او را می زد تا بمیرد [و آبش نمی داد] (راوی) گفت: از این رو وی را «آبرسان» نامیده بودند.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم شعبی می گوید: احنف بن قیس گفت:

به خدا، من نزدیک عمّار بن یاسر بودم و میان من و
 عمّار بن یاسر و هاشم
 او مردی از بنی شعیراء^۴ قرار داشت، با هم پیش
 ابن عتبه
 رفتیم تا به هاشم بن عتبه رسیدیم، عمّار به او گفت:
 پدر و مادرم فدایت، (به آن سوی) حمله کن، و به گوشه‌ای از جناح راست سپاه

۱- متن «و خرج الی القتال»، یعنی عمار به پیکار بیرون آمد، و در شنهج (۲۷۳، ۲) [فخر جت النخیول الی القتال = فوجهای سوار به پیکار بیرون آمدند].

۲- متن «شغرة» استره = تیغ سلمانی. ۳- متن از روی شنهج «بالسکین = با آن کارد» و دراصل [یسکین] (و مراد همان تیغ سلمانی است. - م.)

۴- بنو الشعیراء، طایفه بنوبکر بن ادبن طابخه هستند. و در اصل [بنی السفیر] آمده که چنین نامی را در میان قبایل عرب نیافته‌ام. ← القاموس و اللسان مادة «شمر» و المعارف، ۳۴

(دشمن) نگریست، هاشم به وی گفت: ای عمار خدایت رحمت کناد، تو مردی هستی که جنگ را سبک گرفته‌ای، ولی من باید با این پرچم (و این فوج) پیش تازم و امیدوارم که با این حمله به مراد خود برسم (و پیروز شوم) و اگر اندکی سبک بگیرم (و بی ملاحظه هجوم آرم) از هلاکت ایمن نباشم. (همان روز) معاویه به عمرو گفته بود: وای بر تو، که امروز هاشم بن عتبه پرچمدار است - و او پیش از آن به چابکدستی حمله‌ای برق آسا به وی کرده بود - اگر امروز هم همان گونه برق آسا بتازد روزی سخت درازتر و دشوارتر بر شامیان بگذرد، و اگر با گروهی از یارانش پیشروی کند در این صورت امیدوارم که تو بتوانی آنان را در محاصره خود گیری. عمار همچنان وی را تشویق می کرد تا به هجوم پرداخت، و معاویه که پیشروی او را دید، یاران غیرتمند خود و کسانی را که گمان سختکوشی و شدت عمل و سرعت امداد رسانی بر آنان می رفت از جانب خود گسیل داشت، و در میان این گروه عبدالله بن عمرو بن عاص بود که [آن روز] دو شمشیر برداشته، یکی را حمایل کرده بود و با دیگری ضربت می زد، و سواران علی او را محاصره کردند، پس عمرو گفت: ای خدا، ای رحمن، پسر من، پسر من، معاویه می گفت: شکیباباش، شکیباباش! که پروایی بر او نیست. عمرو گفت: اگر به جای او یزید بن معاویه می بود تو خود شکیبای می ماندی؟ پاسداران شامی همچنان حملات را از او دفع می کردند تا فرصتی یافت و سواره بیا همراهان خود از حلقه محاصره گریخت، و هاشم در آن معرکه مجروح شد.

[نصر: گفت؛ عمر بن سعد ما را حدیث کرد و گفت:

عمار بن یاسر رضی الله عنه آن روز در معرکه زخم خورده و کشته شد]. عمار هنگامی که به پرچم عمرو بن کشته شدن عمار بن یاسر

عاص نگریسته بود گفته [بود]: به خدا سو گند این همان پرچم است که من در سه
 معرکه در برابر (و بر ضد) آن جنگیده‌ام و هدف این (فته) از آن معرکه‌ها
 درست‌تر نباشد. سپس عمار گفت:

نَحْنُ ضَرَّ بِنَاكُم عَلٰی تَنْزِيلِهِ^۱ فَاَلْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلٰی تَاْوِيلِهِ^۲...

ما (بیشتر) شما را بر سر تنزیل و فرو آمدن آن (قرآن) زدیم و امروز نیز بر سر
 تأویل و مفهوم آن می‌زنیم.
 چنان ضربه‌ای زنیم که سرها را از پیکرها بر اندازد و دوست از دوست خود
 باز ماند.

یا اینکه حق به راه راستین خود باز آید.

سپس چون بسیار تشنه شده بود آب خواست و زنی نزدیکش آمد و به
 دستهای خویش، ندانم: قدحی یا مشک‌کی که در آن آمیزه آب و شیر بود به سوی
 وی دراز کرد، و عمار هنگامی که آن را می‌نوشید گفت: «بهشت زیر نیزه‌هاست.

اليوم ألقى الأحمه محمداً و جزبه.

امروز یارانم، محمد و گروه او را دیدار خواهم کرد.

به خدا سو گند اگر ما را به نخلستانهای دور دست هجر برانند یقین ما این
 است که ما بر حقیق و آنان بر باطلند.» سپس حمله کرد و ابن جونی سکونی^۳ و ابو
 عادیه الفزاری نیز بدو حمله کردند، ابو العاده با نیزه‌اش بزد و ابن جونی^۴ سرش
 را از پیکر جدا کرد.

۱- مراد غزوات با کفار قریش بر سر قرآن است که کافران به تنزیل وحی اعتقاد نداشتند. - م.
 ۲- (مراد تأویل و نادرست فهمی قرآن است که اطرافیان معاویه، به ویژه در امر جان‌نشینی
 پیامبر تعابیر نادرستی از آن به سود خود می‌کردند. - م.) در شنهج [کما ضربناکم علی
 تأویله - به صیغه ماضی است] ولی روایت متن مطابق است با مروج الذهب (۲۱:۲).
 ۳- در شنهج (۲۷۴:۲) [ابن حوی السکسکی] و در مروج الذهب (۲۱:۲) [ابو حواء
 السکسکی].
 ۴- در شنهج [ابن حوی].

کشته شدن ذوالکلاع ذوالکلاع بیشتر شنیده بود که عمرو بن عاص می گوید:
 پیامبر خدا صلی الله علیه به عمار بن یاسر فرمود: «تو
 را آن گروه ستم پیشه می کشند و آخرین نوشابه ای که خواهی نوشید آمیزه شیر و
 آب است». از این رو ذوالکلاع از آن پیش که عمار از پا در آید، به عمرو گفت:
 وای بر تو، پس این چه رفتاری است که با او می کنیدی؟ و عمرو گفت: او (به این
 وسیله) [از ابو تراب جدا می شود] و نزد ما باز خواهد گشت. پس (چون) عمار
 در همراهی علی از پای در آمد، و ذوالکلاع در همراهی معاویه، عمرو گفت: ای
 معاویه به خدا، نمی دانم از کشته شدن کدامیک از آن دو شادمان ترم. به خدا، اگر
 ذوالکلاع زنده می ماند و تنها عمار کشته می شد (ذوالکلاع) تمام قوم خود را
 متمایل به علی می کرد و سپاه ما را بر ما می شوراند و تباه می کرد.

راوی گفت:

مردی پیوسته می آمد و به معاویه و عمرو می گفت: من عمار را کشتم، و
 عمرو به او می گفت: هنگام مرگش از او چه شنیدی که بگویدی؟ ولی وی پاسخ
 آشفته می داد. تا [ابن] جون بیامد و گفت: من عمار را کشتم. پس عمرو به وی
 گفت: آخرین سخن او چه بود؟ گفت: شنیدم می گوید:

«امروز یارانم، محمد و گروه او را دیدار خواهم کرد.»

پس عمرو به وی گفت: راست می گویی، تو خونس را ریخته ای ولی به خدا
 سوگند که بهره ای به دست نیاوردی و پروردگارت را خشمگین کردی.

نصر، از عمرو بن شعراء گفت: اسماعیل التدی، از عبد خیر همدانی گفت:

در یکی از روزهای نبرد صفین دیدم تیری به عمار بن
 یاسر افکندند و او بیهوش شد و نماز ظهر و [نه] مغرب
 و [نه] عشاء و نه بامداد را به جا نیاورد، سپس چون به

آنچه پیرامون کشته شدن
 عمار بن یاسر آمده است

۱- متن «و لأفسد علینا جُنْدنا» و در شنهج [... امرنا = کار ما را بر ما تباه می کرد].

هوش آمد قضای تمام آن نمازها را گزارد، نخست از اولین نمازی که از او فوت شده بود آغاز کرد تا یکایک به نمازهای بعد رسید.

نصر، از عمرو بن شمر، از سدی، از ابن حریت^۱ که گفت:

غلام عمار بن یاسر، به نام راشد، نوشابه‌ای از شیر برای عمار آورد. عمار به او گفت: من از دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم [می فرمود]: «آخرین ره توشه تو از دنیا جرعه‌ای نوشابه شیر است».

نصر، از عمرو بن شمر، از سدی از یعقوب بن اوسط که گفت:

حدیثی در باره عمار در صفین دو مرد بر سر غنیمت بردن جامه و جنگ افزار عمار بن یاسر، و این که کدامشان او را کشته‌اند مشاجره داشتند. پس عبدالله بن عمرو بن عاص بیامد و به آن دو گفت: وای بر شما از برابرم دور شوید که پیامبر خدا صلی الله علیه - آنگاه که قریش به آزار عمار سخت حریص بودند^۲ - گفت: «آنان را با عمار چه نسبت؟ وی آنها را به بهشت می خواند و آنها او را به دوزخ می خوانند، قاتل و جامه ربای^۳ او دوزخی است».

سدی گفت: به من خبر رسید که:

معاویه (چون این خبر را شنید) گفت: «به راستی، وی را آن کس کشت که به جنگش کشانید». وی (معاویه) بدین سخن توده مردم شام را می فریفت.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی ذبیر که گفت:

تیره‌ای از (قبیله) جُهینه نزد حذیفه بن یمان آمدند و گفتند: ای اباعبدالله، پیامبر خدا صلی الله علیه برای جلوگیری از ریشه کن شدن اُمت خود (از حق پرستان) درخواست حمایت فرموده و از اینکه پاره‌ای از اُمت او طعم خشونت رابه

۱ - شنیع (۲۸۴۰۲) [ابی حریت]. ۲ - این جمله معترضه در شنیع نیامده است.

۳ - مراد کسی است که لباس و سلاح مقتول در جنگ را به غنیمت ببرد. - م.

پاره‌ای دیگر چشانند منع فرموده است و در صورت بروز چنان وضعی وی انتظار حمایت از مظلوم را دارد، (اینک چه باید کرد؟). حذیفه گفت: من شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه می‌فرمود: «هرگز پسر سُمیّه - یعنی عمّار - در انتخاب دو امر مُخیر نیاید مگر آنکه درست‌ترین راه را زان میان برگزیند، پس بر جانب او بپایید.»

در حدیث عمرو بن شعراء آمده است که گفت:

[بدان روز] عمّار بن یاسر حمله کرد و می‌گفت:

حمله عمّار کَلَّا وَ رَبِّ الْبَيْتِ لَا أَبْرَحُ أُجِی
حتّی أموتَ أو أری ما أشتَی...^۱

سوگند به پروردگار کعبه که هرگز از معرکه دور نشوم تا بمیرم یا آنچه را آرزو دارم به عیان بینم.

من با حقّ و از علی، داماد پیامبر و امانت پردازِ وفادار حمایت می‌کنم.^۱
ما دشمنان او را می‌کشیم و خدای والایمان یاری دهد^۲ و با دم تیغ تیز مشرفی سرها را از پیکرها بر می‌گیریم.
و خداوند ما را بر آنان که ستم را پیش گرفته^۳ و در آرزودن ما سخت کوشند پیروز می‌کند.

راوی گفت:

پس شامیان را چندان کوفتند که ناگزیر به فرارشان^۴ کردند.

۱- متن «أنا مع الحقّ أحمی عن علیّ» و در شنهج [لا افترا لدهر أحمی...].

۲- متن «... و ینصرتنا العلیّ» و در شنهج [ینصرتنا رب السموات].

۳- متن «والله ینصرتنا» و در شنهج [یمنحنا النصر]. قوافی این رجز در نسخه اصل آشفته است.

۴- متن از روی شنهج (۲۷۴، ۲) «اضطروهم الی الفرار» و در اصل [الی الفرات...].

راوی گفت:

آنچه درباره دیدار
میان عمرو و
عمّار گفته اند

عبدالله بن سُوید [جَمیرِی] خواجه (طایفه) جُرش نزد
ذی الکِلاع رفت و به او گفت: از چه آن دو مرد
(عمّار و عمرو بن عاص) را یکجا گرد آوردی؟ (و
ترتیب دیدار آنان را با یکدیگر دادی؟). گفت: برای
حدیثی که از عمرو شنیده بودم، و او خود یاد کرد که از پیامبر خدا صلی الله علیه
شنیده است که به عمّار بن یاسر می فرماید: «آن گروه ستم پیشه تو را می کشند».
پس عبدالله بن عمر عنسی که از پارسایان روزگار خود بود، شبانه به لشکرگاه علی
آمد و تا بامداد بماند و از حدیث منقول عمرو درباره عمّار با مردم سخن گفت. و
آن جُرشِی (عبدالله بن سُوید به شعر) گفت:

ما زلتَ یا عمرو قبلَ الیومِ مبتدئاً تبغی المخصومَ چهاراً غیرِ اسراری...
ای عمرو، ازین پیش همواره، آشکارا و نه پنهانی، آغازگر دشمنیها و کین توزیها
بوده ای و هستی.
تا آنکه ابایقظان را با قامت افراشته اش ملاقات کردی، خدا ابایقظان، عمّار را
پاداش نیک دهد.
(خواهم که) مردی کم گوی کار آمد، استخوانهایت را چنان درهم کوبد که از مغز
استخوانت گردد بر آرد.
تا به دریایی موج خیزت در افکند که موج خروشان بیکرت را به بازی گیرد.
اینک به دوزخ روانه شو!

و آن عنسی، (عبدالله بن عمر عنسی به شعر) گفت:

والرّا قصاتِ برکبِ عامدینَ لَهُ إنّ الذی جاء من عمروٍ لمأثور...
سو گند به اُشترانی که در رسیدن به خانه خدا به رقص آمده اند کسی حدیثی از
گفته عمرو به روایت باز آورد.
من آن را شنیده بودم و آن حدیث زبان به زبان می گشت اما من می گفتم این
حدیث دروغین و ساختگی است.
تا آن را از موثقان و نزدیکان او شنیدم، و امروز از گفته پیشین خویش برمی گردم

که مغرور، فریب خورده است.
 امروز از عمرو، و از یاران او و از معاویه که تنگش باد، بیزاری می‌جویم.
 هرگز، هرگز من تا دمیدنِ صور، پس از شنیدن این حدیث به هیچ بویه و مرادی
 با عمار نمی‌جنگم.
 ای دوست، من عمرو و یارانش را پریشان روزگار رها کردم و درگسیختن از
 گروه آنان مرا عذری موجه است.
 ای ذی‌الکِلاع، تو هم چون من گروهی کافر را وانه و گرنه دین خود تو ناسره و
 ربایی باشد.
 در صحت گفتهٔ پیامبر خدا دربارهٔ چنین مردی شکی نباشد و در گفتار پیامبران
 ستایش بیجا از کس نیامده است.

پرخاش معاویه به عمرو
 به سبب انتشار
 حدیث عمار

معاویه چون این گفته را شنید عمرو را بخواست و
 گفت: اهل شام را بر من شوراندی، آیا هر سخنی که
 از پیامبر خدا شنیده‌ای باز گو می‌کنی؟ عمرو گفت:
 به خدا، من آن سخن را وقتی و در حالی گفتم که
 نمی‌دانستم صَفینی پیش می‌آید و علم غیب نداشتم. آن روز که آن حدیث را گفته‌ام
 عمار هم با تو و من بود و تو خود نیز دربارهٔ او همان را که من روایت کرده‌ام
 باز گفته و روایت کرده‌ای، از شامیان پرس. معاویه به خشم درآمد و از عمرو
 روی بتافت و به او بیمهری کرد، و عمرو که بسیار آزرده خاطر شده بود گفت:
 اگر این جنگ هم از ما دور شود دیگر مرا در کنار معاویه خیری نباشد و در این
 باره گفت:

تَعَاتِبُنِي أَنْ قُلْتُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ
 وَ قَدْ قُلْتُ لَوْ اِنْصَفْتَنِي مِثْلَهُ قَبْلِي...

پاسخ عمرو

به من پرخاش می‌کنی که چیزی را که شنیده‌ام باز گفته‌ام، در حالی که اگر انصاف
 دهی تو خود مانند من پیشتر همان را باز گفته‌ای.
 آیا در آنچه من گفتم تو خود ثابت قدم بوده‌ای و گامت چون گام من نلغزیده است؟

من نمی‌دانستم که صفینی رخ خواهد داد و عقار به خونریزی من برانگیخته می‌شود.
 اگر علم غیب می‌داشتم البته آن را پنهان می‌کردم و نمی‌گذاشتم مردم دیگرهای انتقام و بدگویی بر ما را به جوش آرند.
 پناه بر خدا که بی‌آنکه گناه و جنایتی از من سرزده و موجب انتقامی باشد، دلت بر من ملامت کینه شده است.
 جز این که، سوگند به رقصنده اختران شامگاه، من آرزومند و شیفته خردباخته پروزی تو هستم.
 پارسا زنی نزد نقاب از چهره خود برنگرفته و برجسته‌گونه زنی از من باردار نشده. (و دامانم چون تو آلوده نیست).
 همچنان مرا در دودمان لوی بن غالب می‌شناسند که اندک مایه مالی دارم، نه تلخکام و نه شیرین‌کام.
 خداوند این تنگنا را که تو برایم پرداخته‌ای و به آرزویت رسیده‌ای که من خانواده خود را نبینم، یکبارہ بزداید.
 من شام را که پهنه‌اش بر تو تنگ آمده به تو ارزانی داشتم و رها کردم تا به سبب من زندگی در آن بر تو ناگوار نباشد.

پاسخ معاویه در پاسخش گفت:
 أَلَا نَ لِمَا أَلَقْتَ الْحَرْبُ بِرَكْعَاهَا
 وَقَامَ بِنَا الْأَمْرُ الْجَلِيلِ عَلِيٍّ رَجُلٍ؟ ...

آیا اینک جنگت سرگردن نیافراشته و این ماجرای مهم و دشوار در برابر ما قد علم نکرده است؟
 پس از شصت سال بازنیزه‌ام را به دندان آزمودی؟، بدین پندار که اگر مرا تلخی یا شیرینی چشانند تمیز ندهم.
 وضعی را (با نقل آن حدیث) پیش آوردی که برای شام فتنه‌ایست و در آن راه که

- ۱- در متن «بعد ستین حجّه» و در اصل [سبعین... = هفتاد] آمده. اما درست همان شصت سال به ضبط نسخه شنهج است، چه معاویه هنگام پیکار صفین تقریباً ۵۷ ساله بود و صفین در سالهای ۳۶ و ۳۷ رخ داد و معاویه به سال ۶۵ هجری در هشتاد سالگی بمرد.
- ۲- (مراد اینکه خواستی مرا بیازمایی و آزارم دهی؟) - م.

تو خواهی پیمود گامها بلغزد.
من سخنیت گفتم و ملامتی کردم که چندان زیانی نداشت، و اگر زیانبار هم می بود
از تحمّل بار ملامت من تو را زیانی نرسد.
تو هر روز و شب به من پرخاش کردی^۱، چنان که گویا آن را که از تو بدو
خبری رسیده نشاید که حقیقت را باز پرسد،
خداوند پرخاش و پرخاشگر را زشت دارد، آیا به نظر تو در آنچه گفتم مصلحتی
در کار نبود؟
این همه را فروگذار، آیا امروز چاره ای به نظرت می رسد که آتش دیگهای جوشان
کینه مردم را خاموش کند؟
علی آنها را فرا خواند و آنان پاسخش گفتند و این پیکار برای ایشان خوشتر از
ثروتی سرشار و خانواده و تبار باشد.
هر گاه گویمشان از بهنۀ مرگ بترسید، آنان برعکس چون شتران گشن که به گشن
گیری چابکی کنند شتابان به میدان آیند.

چون شعر معاویه به عمر و رسید نزد معاویه آمد و گله اش را پذیرفت و اختلافشان
سربسر شد.

برانگیختن علی
هاشم بن عتبّه را
در همین روز علی هاشم بن عتبّه را که پرچمدار و
مردی يك چشم (و واهمه دار)^۲ بود بخواند و به او
گفت: ای هاشم، تا کسی خواهی نان خوری و آب
نوشی؟ هاشم گفت: همانا اينك سخت بکوشم که چنان به میدان روم که دیگر

۱- متن «فعا تبتنی» و در شنهج [تعابتنی].

۲- در متن «اعور» آمده که علاوه بر يك چشم به معنی ترسو نیز بکار رفته و در مورد هاشم بن
عتبّه که در هجوم ملاحظاتی داشت و به سبب آشنایی با فنون جنگ، به اصطلاح بیگدار به آب
نمی زد، گاه دوستانش از جمله عمّار بن یاسر «اعور» را به مفهوم دو گانه آن یعنی «يك چشم ترسو»
به کار می بردند و حتی مولای متقیان علیه السلام چنان که پیشتر گذشت يك بار به مزاح به او گفت:
«آیا می ترسی که يك چشم ترسویت خوانند؟»^۱ با اینهمه، هاشم چون پس از تأمل و سنجیدن
جوانب امر که لازمه کارشناسی جنگی او بود، تصمیم به نبرد می گرفت بسیار چابکدست و برق آسا
بود و به این سبب او را مرقال، یعنی تیز تک و برق آسا نیز می خواندند. - م.

نزدت باز نگردم. علی گفت: در برابر تو ذوالکلاع قرار دارد و آن مرگِ سرخ (یعنی شهادت) نزد اوست. پس هاشم گام به میدان نهاد، و چون معاویه دید که پیش می‌آید پرسید: این کیست که پیش می‌تازد؟ گفتند: هاشم مرقال (برق آسا) است. آنگاه معاویه گفت: همان يك چشم بنی زهره، خدایش بکشد و گفت: پاسداران آن پرچم نیز ربیعانند. پس شما قرعه زنید و قرعه به نام هر کس برآمد همو را برابر مهاجمان آماده داشته‌ام.

قرعه ذی‌الکلاع پس قرعه ذی‌الکلاع به نام (قبیله) بکر بن وائل^۱
درآمد، و (ذوالکلاع) گفت: خدا نابودت کند ای
قرعه شوم که چنین ناهنجار در آمدی^۱. و از آنجا که بیشتر یاران علی در پیرامون
پرچم، از ربیعه بودند به پاسداران بنی ربیعه فرموده بود از پرچم نیز حمایت کنند.
پس هاشم پیش تاخت و می‌گفت:

اعورٌ یبغی نفسه خلاصاً مثل الفنیقِ لابساً دِلَاصاً...

يك چشم ترسو برای خود جویای راه رهایی (از این تهمت) است و همچون
هیون گشن‌آوری زره در پوشیده است.
وی جنگ را آزموده و هرگز نگریزد، و نه از دینه پروا کند و نه از قیصاص بیم دارد.
هر مردی هر چند به رو درافتد (و سر به سوراخی نهد) و از میدان بگریزد^۲ از
چنگِ مرگ گریزگاهی ندارد^۴.

پرچمدارِ ذی‌الکلاع - که مردی از (قبیله) عذره بود - به جانب هاشم حمله
کرد و می‌گفت:

- ۱ - در متن به تصحیح قیاسی «لبکر بن وائل» و در اصل «... بکر بن...»، قبیله بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه، که همان ربیعان باشند.
- ۲ - آنچه پیشتر در ص ۳۵۹ آمد. ۳ - متن «کل امرئ و ان کبا و حاصا» و در شنهج [...] و ان بئی ... = بنائی بسازد (و در آن نپان شود).
- ۴ - متن از روی شنهج (۲۷۵:۲) «لیس یسری من موته مناصا» و در اصل «لیس له...» ولی در شنهج به جای «من موته» [من یومه] آمده است.

یا عورَ العین و ما بی من عورَ اثبُتْ فاتی لستُ من فزَعنی مُصْر...
 ای آن که یک چشمی، و مرا آفت یک چشمی نیست بر جا بمان که من از آن دو
 تیره (قبیله جبون) مُصْر نیستم.

مایمانیان هستیم و درمیانه ما کم‌دلی نباشد، ضربت نوجوانی از عذرده را چون بینی؟
 خبر از سوگت پسر عَفان^۲ می‌رسد و خائن به او را زشتام می‌کند، مرا چه تفاوت
 کدام کس دستور (قتلش را) داد و کدامین کس به انجام رسانید.

آنگاه دو ضربه رد و بدل کردند و هاشم او را به ضرب نیزه کشت؛ و دیگر
 کشتگان نیز بی شمار شدند و ذوالکِلاع هجوم آورد و کسان به جان یکدیگر
 افتادند و در آن هنگامه هر دو (هاشم و ذوالکِلاع) نیز کشته شدند.^۳ پسر هاشم
 پرچم را برداشت و می‌گفت:

أ هاشم بن عتبة بن مالک أعزُّ بَشِیح من قُریشِ هالِک...
 ایا هاشم بن عتبه پسر مالک، گرامی باش که چون خواجه‌ای قریشی جان سپردی.

و پیکرش^۴ به زیر شمشیر ستوران درخاک تیره با تلاق گونه فرو کوفته شد.
 اینک مژده باد تو را به حورعین در خیمه‌های بهشتی و آسایش دلپذیر و گیاهان
 فردوس.

نمر: عمرو بن شمر برای ما حدیث کرد و گفت:

عبدالله بن هاشم (چندی بعد) که ماجرای صَفین پایان یافته و حسن
 در مجلس معاویه علیه السلام کار را به معاویه وا نهاده بود و هیئتهای

نمایندگی نزد معاویه می‌رفتند، عبدالله بن هاشم را به
 عنوان اسیری (جنگی) نزد او گسیل داشتند. هنگامی که بدانجا رسید و او را برابر
 معاویه آوردند عمرو بن عاص که حاضر بود گفت: «ای امیر مؤمنان، این خودپسند^۵

۱- متن «عذر» که مرخم عذرة و نام قبیله‌ای از بنی قضاعه است.

۲- مراد عثمان بن عفان است. - م. ۳- متن «فَقْتِلَا جمیعاً» و در شنهج [فَقْتِلَ هاشم و

ذوالکِلاع جمیعاً]. ۴- به صنعت شعری التفتات: - م. ۵- متن از روی شنهج

(۲۷۶،۲) «المختال» و در اصل [المحتال = حیلہ‌گر].

پسر آن میرقال (برق آسا) است و فطرتش از او جدا نباشد و مغرور^۱ خود فریفته ایست، (بدان) که چو بدستِ ستبر از شاخِ نوِ کوچکی بر آید و مار از مار بزاید و پاداش بدی همچنان بدی باشد». پسر هاشم (به عمرو بن عاص که هر دو قریشی بودند) گفت: من نخستین مردی نیستم که قومش وی را و نهاده‌اند و روز گارش به سر آمده و اجلش رسیده است.^۲ آنگاه معاویه گفت: این کینه‌های بازمانده از صفین است و پدرت بر تو جر می نرانده است. عمرو گفت: او را به من سپار که شاهر گهایش را به سبب یاوه گوییهایش بیرون کشم. پسر هاشم به وی گفت: هی، پسر عاص این دلیری تو در روزهای صفین که تو را به هم‌آوردی می خواندیم، آنگاه که پای مردان در باتلاق خون خیس می شد و راهها بر تو بسته شده بود و مُشرف به هلاک بودی، کجا بودی؟! به خدا سوگند اگر (اینک نیز) به معاویه چنین نزدیک ننشسته بودی پیکان تیزبری به سویت می افکندم که زخمش از زخم درفشهای تیز^۳ دلدوزتر می بود، زیرا تو همواره بر هوس خود بیفزایی و در عالم سرگشتگی خویش حیرانی و به ریسمان پوسیده سوداهاایت چسبیده و همچون لوكِ گم کرده راه در کویر تیره شبی ظلمانی، سرگردانی.

راوی گفت:

معاویه از سخنانی که از پسر هاشم شنید در شگفت ماند و امر کرد او را زندانی کنند، اما از کشتن وی خودداری کرد. از این رو عمرو ابیاتی برای معاویه فرستاد که چنین می گفت:

۱- متن از روی شنهج «المُتَر» و در اصل [المعن].

۲- متن «و آذَرَ که یومه» و در شنهج [و اسلمه یومه...].

۳- متن از روی شنهج (۲۷۶،۲) «أشافی» جمع اِشفی = درفش کفش دوزی، و در اصل [الانافی].

سرزنش عمرو به معاویه
در باره ابن هاشم
أَمَرْتُكَ امراً حازماً فعصيتني
وكان من التوفيق قتلُ ابن هاشم...

از سر دوران‌دیشی امری به تو کردم و تو از گفته‌ام سر تافتی در حالی که کشتن ابن هاشم توفیقی بزرگ بود. ای معاویه پدر او همان کس بود که تو را به کوشایی آماج تیرهای جان‌شکار گلو شکاف ساخته بود. دست از جنگ نکشیدند چندان که در صَفین خون‌نهای ما چون رودهای خروشان براه افتاد. و این پسر همان پدر است، و آدمی به اصل خود ماند، اگر او را زنده‌گذاری دندان پشیمانی برهم خواهی فشرد.

این ابیات در زندان به آگاهی ابن هاشم نیز رسید، از این رو به معاویه نوشت:

نامه شعری
ابن هاشم به معاویه
مُعَاوَى إِنَّ الْمَرْءَ عَمْرًا أَتَبَ لَهُ
ضغينة صدرٍ وُدُّها غير سالمٍ...

ای معاویه آن مرد، عمرو را کینه‌ای در دل جا گرفته و دوستیش ناسالم است. ای پسر حرب او به تو نظر می‌دهد که مرا بکشی، می‌بینی که نظر عمرو با آنچه شاهان عجم می‌کردند چه تفاوتی دارد. آنان اسیر خود را، که از جانب او گزندی متوجه ایشان نبود هرگز نمی‌کشتند. به روز صَفین در گسروه ما دو کس نیز (چون دیگر رزمندگان) برضد تو بودند: هاشم و پسر هاشم. خداوند آنچه قضا کرده بود براند و آن ایام سپری شد و چون رؤیای خواب بیننده‌ای گذشت آنچه گذشت. آن نبرد، پیکاری عظیم بود که همه آن را آزمودید و شناختید و هیچکس بر آنچه گذشته، پشیمان نباشد. اینک اگر از (خون) من چشم‌پوشی، از یک خودی‌شانوند در گذشته‌ای و اگر کشتنم را خواهی ریختن خونم را که حرام است حلال شمرده‌ای.

پایان بخش پنجم که پس از آن بخش ششم، چنین بیاید: «نصر: عمر بن شمر، از سدّی، از عبد خیر هَمْدانی» و درود خدا بر خواجّه ما محمد، پیامبر و خاندانش و سپاس خدای راکه پروردگار جهانیان است و پناه بر خدا از فزونی و کاستی (در عبارات نقل شده در این بخش).

در بخش هشتم نسخهٔ عبدالوهاب به خط وی چنین خواندم: «عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی تمام این را به طریقهٔ بازخوانی از شیخ ابی الحسین المبارک بن عبدالجبارسید بزرگوار، یگانه‌امام، قاضی التضاة ابوالحسن علی بن محمد دامغانی و دو پسرش: قاضی ابوعبدالله محمد و ابوالحسین احمد، و ابوعبدالله محمد بن قاضی ابی‌الفتح بن بیضاوی، و شریف ابوالفضل محمد بن علی بن ابی‌علی‌الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد قرمی، بشنید. و این در شعبان سال چهارصد و نود و چهار بود.»

بخش ششم

کتاب صفین

(درگیرا گیر نبرد)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزّاز
- روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
- روایت ابی یعلی، احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسین، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

شود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش پیامرزد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ موثق، شیخ الاسلام ابوالبركات عبدالوهاب بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی برای ما روایت کرد و گفت: شیخ ابوالحسین، مبارك بن عبدالجبار ابن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او، گفت که ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر گفت: ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابومحمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خز از گفت: ابوالفضل نصر بن مزاحم گفت:

عمر بن شمر، از سدی، از عبدالخیر همدانی گفت:

از پا درآمدن هاشم بن هاشم بن عتبه و پیام او به علی از پای درآمدن شما نه‌راسید و دیری بیش از زمانی که برای نحر کردن شتری کافی است تا نحر کننده کار خود را بردارد، کارم به درازا نخواهد کشید. آنگاه حمله کرد و به خاک افتاد، و در آن حال که در میان کشته‌گان بر خاک افتاده بود (و هنوز رمقی داشت) مردی بر او بگذشت، وی بدان مرد گفت: از جانب من به امیر مؤمنان [علی] سلام و رحمت خدا را برسان و به او بگو: تو را به خدا سوگند می‌دهم که شبانه پیکر کشته‌گان را

گردآوری، به گونه‌ای که پیشاپیش، پای کشتگان را به دوال اسبانت بسته و تاصبحگاه میدان را از اجساد تهی کرده باشی زیرا فردا ابتکار عمل و تعیین سرنوشت جنگگ^۱ با کسی است که کشتگان را زودتر جمع‌آوری کرده باشد^۲. آن مرد آن پیام را به علی بازگفت و علی با جمعی برفت و دست به کار شد چنان که پاره‌ای از شب، خود کشتگان را بر پشت می‌نهاد (و به لشکرگاه خویش می‌آورد) و در نتیجه دیگر روز ابتکار عمل با وی بود و کار به سود اینان و زیان دشمن انجامید^۳.

نصر، از عمرو بن شمر، از مردی^۴، از ابی سلمه:

برانگیختن کسان از سوی هاشم بن عتبه هنگام غروب کسان را فرا خواند و هاشم بن عتبه گفت: «هلا، هر کس خدا و سرای آخرت را خواهد

گام فرا نهد» پس گروهی به سویش رفتند، و وی باز بده

یاران خویش چند نوبت حملات سختی به شامیان کرد ولی از هر سو حمله می‌برد آنان مقاومت می‌کردند، و از این رو جنگی سخت در گرفت. وی به یارانش می‌گفت: «از این پایداری و مقاومتی که از آنان می‌بینید نهراسید، به خدا آنچه از ایشان می‌بینید جز تعصب عربی نیست که وادارشان کرده زیر پرچم حمیت عربی و به نمودار چنان موضعی ایستادگی کنند در حالی که آنان بیگمان همه گمراهند و شما به یقین بر حقیقت. ای قوم شکیبیا باشید و باهم پایمردی کنید و گرد هم آید که آرام

- ۱- متن از روی شنهج (۲۷۸:۲) «الدَّيْبَةُ تصبغ غدأ» و در اصل [... تصبغ غدك...].
- ۲- (از آنجا که هاشم چنان که در ص ۴۶۷ و پا برگ ص ۴۵۷ آمد به فنون جنگه آشنا بود این توصیه تاکتیکی را که علاوه بر تأمین تحرك روز بعد، فواید روانی نیز برای قوای خودی داشت به عنوان آخرین سفارش خود به فرماندهی کل تقدیم داشت و فرمانده بزرگوار که ارزش این توصیه را می‌دانست بیدرنکته آن را به مرحله اجرا درآورد و خود شخصاً مباشر عملیات نقل اجساد شد، - م.)
- ۳- (به پیام مشابهی که عبدالرحمن بن کلهه ص ۵۳۹ و عبدالله بن کعب ص ۶۲۶ داده‌اند، نیز توجه فرمایید. - م.)
- ۴- شنهج [نصر، و حدیثنا عمر بن سعد، عن الشعبي].

و همگام به سوی دشمن رویم، سپس آنجا پای مردی استوار دارید و به یکدیگر مدد کنید و خدا را بیاد آرید، و کسی از برادرش چیزی نپرسد^۱ و بدین سوی و آن سوی بسیار ننگرید، و همچون آنان پایداری کنید و برای خدا و ثواب آخرت بر آنان شمشیر زنید تا خداوند که بهترین داوران است میان ما و آنان داوری کند».

ابوسلمه گفت:

وی با گروهی از قاریان پیش رفت و خود و یارانش جنگی سخت کردند تا به اندازه‌ای که خوشدل شوند (و از کوشش خود راضی باشند) پیروزی یافتند. در این هنگام نوجوانی به سوی آنان آمد و می‌گفت:

انا ابنُ اربابِ الملوكِ عَسَانُ والدائِنُ الیومَ بدینِ [عثمان]...

منم فرزند شهریار شاهان عَسَان و امروز گرویده به دین (و خواهان انتقام) عثمانم. اقوام ما^۳ آنچه رخ داد به ما خبر دادند که همانا علی پسر عَفَان را کشته است.

آنگاه حمله کرد و روی از میدان نمی‌تافت و پیاپی شمشیر می‌زد، سپس [آغاز] لعن [به علی] کرد و به او دشنام می‌داد و در نکوهش وی سخن بسیار می‌گفت^۴. هاشم بن عتبّه به او گفت: «در پی این سخن دادرسی و از پس این جنگ حسابرسی (الهی) باشد. از خدا بپرهیز، چه تو نزد پروردگارت بازگردی و از

۱- متن [و لا یسألُ رجلُ اخاه] و در طبری (۳۳۲۲:۶)، چاپ لیدن «ولایسئل رجلُ اخاه» که به همین صورت ترجمه شد. این دستورها نشان از کارشناسی جنگی هاشم بن عتبّه دارد و مربوط به تاکتیک مخصوص اوست که آرام و سنجیده پیشروی می‌کرد و در موقع مناسب بدون آنکه کسان خود را خسته کرده باشد حمله‌ای برق‌آسا می‌نمود. - م.

۲- متن به خطا [...] بدین عَسَان] و در طبری (۳۳۲۲:۶)، چاپ لیدن «... بدین عثمان» که به همین صورت ترجمه شد. - م. ۳- متن «انباُنا اقوامنا» و در شنهج (۲۷۸۱۲) «انباُنا قُرأنا» = قرآن خوانان و قرآن دانان ما به ما خبر دادند.

۴- متن از روی شنهج «و یستمه و یسهب فی ذمه» و در اصل [و یستم و یکتش الکلام] = دشنام می‌داد و پر می‌گفت].

این موضع و آنچه در سر داشته‌ای از تو باز پرسد»^۱. گفت: من با شما از آن رو پیکار می‌کنم که چنان که به من گفته‌اند مولای شما نماز نمی‌گزارد و شما نیز نماز نمی‌گزارید، و بدان سبب با شما چنین می‌جنگم که یار شما خلیفه ما را کشته و شما در کشتن او به وی کمک کرده‌اید. هاشم گفت: «تو را با پسر عقیل چه کار؟ او را یاران محمدر مردم آگاه به قرآن، از پس آن که بدعتها نهاده و با فرمان قرآن مخالفت ورزیده بود، کشتند و یاران محمد، همان اهل دینند که در اندیشیدن به کار مسلمانان شایسته‌ترند، و نپندارم که (با وجود چنان شایستگی) کار این اامت و امر این دین، هرگز حتی لحظه‌ای، به تو مانده باشد. جوان گفت: آری، آری، به خدا من دروغ نمی‌گویم، چه دروغ (آدمی را) زیان رساند و سودی ندهد، و زشتی آرد و زیبایی نبخشد. هاشم به وی گفت: «این امری است که تو را از آن آگاهی درست نباشد پس آن را به دانایان و آگاهانش واگذار.» گفت: به خدا (از لحن صادقانه‌ات) یقین کردم که تو از سر خیر اندیشی اندرزم می‌دهی. هاشم به او گفت: اما این که گفتی یار ما نماز نمی‌خواند، به راستی او نخستین کسی است که با پیامبر خدا نماز کرد و وی او را به دین خدا آگاه و خبیر ساخت و از همگان بدو نزدیکتر و سزاوارتر است. و اما این کسان را که همراه او بینی همه از خوانندگان قرآن و آگاهان به آنند، شبها به سبب عبادت خواب بر چشمشان نگذرد. پس مبادا آن تیره‌بختان فریب خورده تو را در دینت بفریبند و به گمراهی کشانند.» جوان گفت: ای بنده خدا تو را به یقین صالحی نیک فرما می‌بینم، [و خود را خطاکاری گنهگار]، به من بگو آیا راه توبه را بر من گشاده می‌بینی؟ گفت: «آری، به درگاه خدا توبه کن که توبه‌ات را بپذیرد، زیرا وی توبه‌بانان خویش را قبول می‌کند و از بدیها درمی‌گذرد و توبه‌کاران را دوست دارد و پاکیزگی طلبان را می‌پسندد».

۱- متن «فائلک عن هذا الموقف، و در شهج [...] و عن هذا المقال»= از این گفتار[.

روای گفت،

جوان در بازگشت به میان کسان رفت، مردی از شامیان به وی گفت: آن عراقی فریبت داد! گفت: نه، بلکه آن عراقی خیر مرا خواست و اندرزم داد. هاشم و یارانش پیکاری سخت کردند تا فوجی از (قبیله) تنوخ (به مقابله آنها) آمدند و حمله سختی کردند و هاشم با آنان نیز جنگید و می گفت:

اعور یبغی اهلّه محلاً لا بدّ ان یقلّ أو یفلاً...

یک چشم که در صدد افتخار آفرینی برای کسان خویش است، ناگزیر است یا شکست دهد یا خود از پای در آید.

وی چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده است.

تا نه یا ده نفر را بکشت، و حارث بن منذر تنوخی بدو حمله کرد و با نیزه ایش بزد و وی فرو افتاد، علی همان دم کس پیش او فرستاده پیام داده بود که پرچم را فراتر بر. وی به فرستاده گفت: به شکمم بنگر. چون نگریست شکمش دریده بود. پس مردی از (قبیله) بکر بن وائل پرچم را برگرفت^۱، و هاشم سر خود را بلند کرد و دید عبیدالله بن عمر بن خطاب در کنارش کشته شده، پس بر سینه خزید^۲ تا به نزدیک او رسید و چندان دندان بر برآمدگی سینه او فشرده که دندانهایش در پیکر او فرو رفت^۳. پس از لختی هاشم در حالی که روی سینه عبیدالله بن عمر قرار گرفته بود جان سپرد. آن مرد بکری (هم که وصف پرچمداری او گذشت) ضربت خورد و بر زمین افتاد، او نیز سر برداشت و چون عبیدالله بن عمر را در نزدیکی خود افتاده دید به سویش خزید^۴ تا جانب دیگر برجستگی

۱- ص ۴۴۸ به همین رجز که با اندک تفاوتی در مصراع اول، آمده است.

۲- ظاهراً همان بکری که بر سر شایستگی پرچمداری با هاشم گفتگو کرده بود - ص ۴۴۷ و هاشم به او گفته بود، اگر من به خاک افتادم تو پرچم را بگیر. - م.

۳- متن به تصحیح قیاسی «فَجَبّاً» و در اصل [فَجَبّاً].

۴- متن به تصحیح قیاسی «تَبَّیَّتْ فِیهِ اِنْبِیَّه» و در اصل [تَبَّیَّتْ] آمده که معنی نمی دهد.

۵- متن به تصحیح قیاسی «فَجَبّاً اِلَیْهِ» و در اصل [فَجَبّاً اِلَیْهِ]. این خبر را در شنهج نیافتیم.

سینه‌اش را به دندان گرفت و چندان فشرد که دندانش در پیکر او فرو رفت^۱ و خود نیز جان سپرد، پس آن هردو، هاشم و بکری را بر روی سینهٔ عبیدالله بن عمر مرده یافتند.

سوگوارى بر قتل هاشم چون هاشم کشته شد مردم بر فقدانش سخت بیتابی کردند، و گروهی از قاریانِ آسَم نیز با او از پا در آمدند، پس علی بر آن کشتگان، یعنی او و یارانش که پیرامون او کشته شده و به خاک افتاده بودند بگذشت و گفت:

جَزَى اللهُ خَيْراً عَصْبَةً أَسَلِمِيَّةً صَبَاحَ الْوَجُوهِ صَبَّرِعُوا حَوْلَ هَاشِمٍ...
خداوند گروه آسَمیان را جزای خیر دهد که با چهره‌های تابناک پیرامون هاشم به خاک افکنده شده‌اند،

یزید و عبدالله، بشر و معبد و سفیان و دو پسر صاحب فضیلت هاشم^۲، و گروه هماهنگ بهم تافته‌ای که اگر روزی تیغهای بران هم در نیام رود، ستایش^۳ و یاد ایشان از خاطره‌ها نرود.

خطبهٔ عبدالله بن هاشم سپس عبدالله بن هاشم در حالی که پرچم او را بر هنگامی که پرچم پدر را گرفته بود، خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای مردم، همانا هاشم بنده‌ای از بندگان خدا بود که روزیهایشان مقدر شده و آثارشان در نامهٔ اعمال نوشته و کردارشان به حساب آمده و زندگیشان به وقت مقرر خود سپری شده است. پس پروردگارش، که از فرمان او کس سر نمیچد، وی را بخواند و او دعوت حق را لبیک گفت و کار را به خدا و نهاد و در راه فرمانبرداری از کسی به جان کوشید

۱- متن به تصحیح قیاسی «تَبَّت» و در اصل چنان که در پابره گه ۴ ص ۴۸۷ گذشت [تَبَّتت].

۲- متن «یزید و عبدالله، بشر و معبد و سفیان و ابنا هاشم ذی المکارم» و در شنهج [یزید و سعدان و بشر و معبد و سفیان و ابنا معبد ذی المکارم].

۳- در اصل و متن «لایبعد ثناء» ولی مناسبتر آن که «ثناء» به تقدیم نون بر ثاء باشد و ثناء، یادکرد نیک یا بدی است که به تاریخها بازگویند.

که پسر عثم پیامبر خدا و نخستین کسی است که به او ایمان آورد، و داناترین مردم به دین خداست. (هاشم) در راه کسی جهاد کرد که با دشمنان خدا، یعنی با آنان که حرام خدا را حلال می‌شمارند و در ملک جهان به ظلم و فساد پرداخته‌اند و شیطان بر ایشان دست یافته و گناه و تجاوز را در نظرشان آراسته است، سخت مخالفت می‌ورزد. جهاد با هر کس که با سنت پیامبر خدا مخالفت کرده و حدود الهی را وا نهاده و با دوستداران خدا مبارزه کرده بر شما حق و واجب است. پس در خویشتن گماری به فرمانبرداری از خدا در این دنیا بیدریغ بکشید تا از آخرت نصیب برید و بدان پایگاه والا و (سریر) دولت بی‌زوال برآید. و اگر (به فرض محال) پاداش و بازخواست و بهشت و دوزخی نیز در کار نباشد، بیگمان نبرد همراه علی از پیکار همپای پسر (هندی) جگرخواره بس برتر و فضیلت‌بخش‌تر است. پس در حالی که شما به آرزویی چنان بزرگ امید بسته‌اید، چرا چنین نکنید؟

پاره‌ای اشعار مربوط زنی از اهل شام گفت:

به صفین
لا تعدموا قوماً اذا قوا ابنَ یاسرٍ
شعوباً و لم یعطوكم بالخزائم...

قومی را که به پسر یاسر شرننگ مرگ چشانند تا بود نکنید که بدین کار رشته‌های مرواریدتان نبخشند.
ما بیم که آن یربی، پسر می‌خسن سخنور شما، و پسر بدیل و پسر هاشم را کشتیم.

و مردی از طایفه بنی عدره گفت:

لقد رأيتُ اموراً كَلَّها عجبٌ و ما رأيتُ كالأيامِ بصقينا...
من امور شگفت آور بسیار دیده‌ام و لسی به شگفتی روزهای جنگ صفین چیزی ندیده باشم.

۱- خطاب به نیروهای عراق است و غرض شاعر اینکه آنها را از جنگ با شامیان که قاتلان عمّار بن یاسرند متصرف کند. - م.

چون صبحگاهان، ما و ایشان بر خاستیم چنان که هیونهای ستبر سرخ موی را دیده‌ای، همگی خشمناک بودیم.
 فوجی از سواران به جولان در می‌آمدند و فوجی زسامها را می‌کشیدند و دیگران خشم آلوده یکدیگر را به زیر تیر می‌گرفتند.
 آنگاه شمشیرها را بر کاسه سرها فرود آوردیم و آنچه به آنان نوشاندیم به ما نیز نوشاندند.
 گویی آن تیغهای درخشان در کف مردان زنجیرهای آذرخش است که پیکر بزرگان قوم را از هم می‌گسلد.
 سپس چون اندامهای گسیخته از یکدیگر جدا شدیم و هر گروه بر کشتگان خود نماز گزارند.

عبدالله بن ابی مقل بن نهیک بن یساف انصاری گفت، و در حدیث عمرو بن شمر نیز آمده است که نجاشی گفت:

سوگواری ابی عمرة بن عمرو بن میحصن
 شد می‌گریست و می‌گفت:
 لِنِعْمَ فَتَى الْحَيِّينِ عَمْرُو بْنُ مِخْصَنِ
 إِذَا صَائِحَ الْحَيِّ ۲ الْمُصْبِحَ ۳ نَوَّابًا...

چه نیکمردی بود عمرو بن میحصن، آن جوانمرد هر دو قبیله که چون بانگ دادخواهی غارت شده‌ای به صبحگاه بر می‌خاست به یاری می‌شتافت.
 چون فوج سوار به جولان در آمد، در آن میان که پاره‌های نیزه به هر سو پرتاب می‌شد و گرد و غبار آوردگاه خیمه برافراشته بود.
 ناگهان با از پا در آمدن خواجه‌ای بزرگوار و مردی موق که در میان صالحان آزموده بود فاجعه‌ای بر تمامی انصار رخ نمود.

- ۱- بشیر بن عمرو بن میحصن انصاری که شرح حالش در صفحه ۲۵۲ آمده است. (در نام او دو قول است. - م.)
- ۲- چنان که ملاحظه می‌شود مصراع اول این بیت گواه آن است که نام وی «عمرو» بوده و این یکی از اقوالی است که در باره او گفته‌اند. در الاصابه آمده است: «ابن الکلی گوید: نامش عمرو بن میحصن بود».
- ۳- شنهج [و اذا ما صارخ الحي = هنگامی که قبیله بانگ بر می‌آورد].
- ۴- متن از روی شنهج (۲: ۲۷۸) و در اصل [المُصْبِح = فریاد کنندگان].

چه بسا خیری که از تو بر آمد و چه رخنه‌ها را که انباشتی و چه گنداورانی را که نومید و ناکام کردی^۱.

و چه بسا دشمن را که با همهٔ خشمش را بندی و پس از آن که خشمگین تاخته بود به خواری تمام باز گشت.

و چه بسا پرچم افتخاری که برافراشتی و در چه غزوه‌ها حضور یافتی که ترسو از بیم آنها خود را واپس می کشید.

بر تمام عشیره چیره^۲ بودی و به بزگواری فرماندهی داشتی و در میانهٔ انصار اثری از گریختن و واپس کشیدن نبود^۳.

ستون افتخار و بزرگی را بلند افراشته و بدانگاه که پیشگامان قبایل دچار قحطی و بینوایی می شدند، آستان درویش نوازی را به خوشرویی و فراوانی گشوده بودی^۴.

سترگی (بودی) که خود متجاوز به حق دیگران نبود و به روز پیکار نیز هیچ چیره دستی تو را شکست نمی داد.

و نو بهاری بودی که باران رحمت بیدریغش به مردم سود رساند، و شمشیر برآنی بودی که لبه اش از دم قلمتراش جانکاه تیزتر بود.

هر آن کس که از کشته شدن ابن میحصن شادمان شود تیره بخت زید و سپس به رنج و عذاب بمیرد.

ناجوانمردانه، او را که نیزهٔ سنان دار و ناووک دلدوز را به خاطر کسرم و آبرومندیش به کار می برد، به خاک افکندند.

اگر شما آن آزاد مرد، ابن میحصن را کشتید ما نیز ذوالکلاع و حوشب شما را کشتیم.

ما «حیمیر» را در میان صفوف شما، به گناه مرگت، چون نخل برومند ریشه کن شده ای به خاک افکندیم.

«مرئد» که از دیرگاه در فرار آزموده بود، زیر ضربات نیزه های ما کماکان از میدان گریخت.

ما به گناه نیزه گذاری جنگاوران، یار شما عیدالله را چون گوشت پاره پاره ای

۱- متن «مخیباً» و در شنهج [مسلباً=جامه و سلاح به غنیمت گرفته شده].

۲- متن، «حووطاً» و در شنهج [حویطاً]. ۳- متن از روی شنهج «نکسأ مؤنبا» و در اصل

[عضباً مشیباً]. ۴- متن از روی شنهج «رحباً فناءه خصیباً» و در اصل [...] حصینا].

در میدان افکندیم در صفین، آنگاه که صفوف شما از او روی تافته و می‌گریختند^۱. و نیز چهره ابن عتاب را به خاک سیاه و تباه کردیم. و طلحه را از پس زبیر خوار کردیم و به روز جنگ «نایب^۲ و معین نایبی^۳» به جا نهادیم که پیش خزند. ما بودیم که (به جنگ جتل) آن شتر و پیرامونباش^۴ را محاصره کردیم و ما بودیم که زهری آمیخته (از مرگ و شکست) به شما چشانیدیم.

نصر گوید:

نالۃ علی بر قتل او و ابن محصن از یاران نامدار علی بود (و چون) در
سوگواری ابی طفیل
بر هاشم
معرکه کشته شد علی علیه السلام بر قتل او نالید.

راوی گفت:

ابو طفیل، عامر بن وائله - که از اصحاب بود، و گفته اند آخرین بازمانده اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه که با علی علیه السلام در صفین شرکت جست و از شیعیان پاکدل بود^۵ - در باره قتل هاشم بن عتبه می گوید:

یا هاشمَ الخیرِ جُزیتَ الجَنَّةَ قاتلتَ فی اللّهِ عدوَّ السُّنَّةِ...
ای هاشم نیکمرد بهشت را به پاداشت دادند، در راه خدا با دشمن سنت (رسول) پیکار کردی.
و با دست شستگان از حق و اهل تردید جنگیدی، بدانچه به لطف خدا بدان نایل شدی فخری عظیم کن.
روزگار مرا چنان کرد چنان که گویی من چوبی خشک و پوسیده شده‌ام، ای

۱- متن «ارفض عنه صفوفکم» و در شنهج [...] عنه رجالکم = مردانتان از او روی تافته می‌گریختند].
۲- متن «عریفاً و منکیباً» و عریف، در سلسله مراتب نظامی یک درجه پایین‌تر از «رئیس» است (که در اصطلاح نظامی امروز گروهیان است و به اعتبار نیابت از فرمانده نایب ترجمه شد. - م.)
۳- منکیب، بر وزن مجلس، دستیار عریف باشد. لیث گوید: منکیب سرکرده عریفان است (در اصطلاح نظامی امروز، استوار. - م.)
۴- متن «أحطنا بالبعیر و اهله» و مراد شتری است که عایشه بر آن سوار شد و آن جنگ را بدین مناسبت جنگ جمل نامیدند.
۵- شرح حالش پیشتر در صفحه ۴۲۱ گذشت.

کاش خانوادام بر مرگم شیون بر آرند،
از «حَوْبَه» ۲ = مادر، و عمه و عروسم ۳ (جملگی بر سوگم نشینند).

نصر: «حَوْبَه» قرابت نزدیک باشد. چون مرا گویند: فلان کس «حَوْبَه» است، یعنی خویشاوند نزدیک است.

نصر، از عمرو بن شمر به اسنادش گفت:

گفتگوی عدی بن حاتم آن روز مردی به عدی بن حاتم که از یاران برجسته
علی علیه السلام بود گفت: ای اباطریف آیا از تو
نشیدم که در «یوم الدار»^۴ می گفتمی: «به خدا، در این ماجرا بزغاله ماده یکساله ای
هم تیزی نیفکند!»^۵ و اینک عواقبی را که در آن ماجرا^۶ نهفته بود دیدی؟ - چشم
عدی در جنگ شکافته شده بود و پسرانش نیز کشته شده بودند^۷ - گفت: آری،
به خدا سوگند که هم ماده بزغاله در آن ماجرا تیز افکند^۸ و هم بُز نرِ کلان
پیشاهنگ.

۱ - متن «یالیت اهلی قد علونی رنه» و در شنهج (۲: ۲۷۹) [و سوف تملو حول قبری رنه] =
به زودی پیرامون گورم شیون بر خواهد خاست.

۲ - متن «هن حَوْبَه و عمه و کنه» در تفسیر کلمه «حَوْبَه» از ابی عبید آمده است: «پاره ای اهل
علم آن را به ویژه بر «مادر» تأویل می کنند و گویند به نظر من هر یک از بانوان خویشاوند
باشند که چون سرپرستان آنان را ترک کند روزگارش سیاه و زار شود، چون مادر یا خواهر یا
دختر یا جز آنان». ۳ - متن «کنه» که بر زن پسر و زن برادر اطلاق می شود.

۴ - روزی که عثمان در خانه اش کشته شد. - م.

۵ - متن از روی شنهج «لاتحبق» و در اصل [لاتحنق]. لاتحبق فیها عناق حَوْلِیَّة یا ... لاتحبق
فی هذا الامر... ضرب المثل است. میدانی گویند: «این ضرب المثل در موردی بکار می رود که کاری
یا قتلی انجام شود که رنجی برای آن نبرند و کسی را بر سر غیرت نیارد و پیامدی هم نداشته
باشد و بر اثر آن کسی به خونخواهی برنخیزد. نخستین کسی که این مثال را به زبان آورد عدی
بود که در قتل عثمان آن را به کار برد. ۶ - متن «هاکان فیها» (و شاید فیها باشد. - م.)
مراد دو جنگ جمل و صفین است که به بهانه خوانخواهی عثمان بر پا شد.

۷ - متن «و قد کانت فقت عین عدی وقتل بنوه» و در میدانی آمده است: «فلما کان یوم الجمل
فقت عین عدی و قتل ابنه بصفین = چشم عدی در جنگ جمل شکافته شده بود و پسرش در جنگ
صفین کشته شد». ۸ - متن از روی شنهج و امثال میدانی «لقد حبقت» و در اصل [خنقت].

فرار ضحاک و عتبه بن
ابی سفیان
علی گروهی را فرستاد تا از رسیدن نیروی پشتیبانی به
معاویه جلو گیری کنند، و معاویه نیز ضحاک بن قیس
قهری را با گروهی به مقابله آنان فرستاد که ایشان را
از میان برداشتند و جاسوسان علی آنچه را گذشت گزارش دادند. علی به یاران
خویش گفت: در این مورد چه صلاح می‌دانید؟ پاره‌ای گفتند به نظر ما باید چنین
کنیم و پاره‌ای گفتند چنان کنیم. چون آراء مختلف را سنجید فرمود: صبحگاه باید
بر آنان تاخت. سپیده‌دم روز بعد هجوم اصلی بیکار صفین صورت پذیرفت و
در حالی که عراقیان بر کشتگان حمصیان، و شامیان بر کشتگان مردم عالیه دست
یافته بودند، شامیان شکست خوردند و عتبه بن ابی سفیان بیست فرسنگ از میدان
نبرد گریخت تا به شام رسید.

شعر نجاشی در باره
فرار عتبه
نجاشی در این باره قصیده‌ای که چنین آغاز می‌شود
سرود:

لقد أمعنّت يا عتّب الفِرارِ
وَ أورتك الوغى خِزياً و عاراً...
ای عتبه در گرداب فرار کاملاً فرورفتی و این جنگ تنگ و رسوایی برای تو به
میراث نهاد.
این نامردی تو را کس نستاید، جز تردامنی ناشناس که چون او را به آوردگاه
کشاندی از ترس پیشابش روان شده بود.

شعر کعب بن جعیل در باره
روزهای صفین
کعب بن جعیل [که شاعر اهل شام بود، پس از
بر آوردن قرآن‌ها، روزهای صفین را به یاد می‌آورد و
معاویه را (چنین) برمی‌انگیزد]:

مُعَاوِي لَا تَنْهَضْ بغير وثيقَةٍ
فانك بعدَ اليوم بالذَّلِّ عارفٌ...
ای معاویه بی‌پشتوانه از جای برمی‌خیز زیرا تو پس از آن روز (صفین) خواری
را شناخته‌ای.

عیدالله را در میدان تنها، تکیه داده بر پشته‌ای و نهادید که خون از دهانش
روان و رگهایش خون‌نشان بود.

هلا، به راستی دیده‌ها بر آن سوار که در صَفین تنها ایستاده بود و فوجش از اطرافش گریخته بودند زار می‌گرید.
 خود فرو افتاد و جویبارهای خون از پیکرش سرگشوده و چون پاره گوشت‌هایی که از چاک‌گریبان عیان شود بیرون زد.
 زنان او دگمه‌های زره جانپناهِش را گشودند و از پس او بر مرگ وی سرهای خود را برهنه کردند.^۱
 به جای (همسرش) «اسماء» شمشیرهای وائلیان را در آغوش کشید، و اگر دست قاتل وی خطا می‌کرد آن جوانمرد برومند همچنان زنده می‌ماند.
 هلا، که شروترین کسان در میان تمامی مردمان، بنی‌اسد باشند و من بدانچه گفتم نیک آگاهم (و از سر یقین گویم).
 تمیمیان، از سعد تا ربایشان (از بزرگ و کوچک) گریختند^۲ و «بنی‌جعراء»^۳ از پیکار عقب کشیدند.

پاسخ ابی جهمة و ابوجهمة اسدی چنین پاسخش گفت:
 تَعَرَّفَتِ وَالْعَرَّافُ تَمِجُّ أُمَّه^۴
 فَإِنْ كُنْتَ عَرَّافًا فَلَسْتَ تَقَائِفٌ...^۵

به فالگیری و پیشگویی پرداختی، تُفِ مادر بروی فالگیر، اگر هم پیشگو بودی
 ردشناس نبودی.
 بر ما غارت آوردید که دخترانمان را بر بایید در حالی که در صَحْنَه صَفین ما
 ردشناسی نداشتیم.

- ۱- متن «و يُبَدِّئُونَ عَنْهُ بَعْدَهُنَّ مَعَارِفَ» و در شنهج (۴۹۸:۱) [وانکر منه بعد ذاك معارف].
- ۲- اسماء دختر عطار د بن حاجب زراره، همسر عبیدالله بن عمر که عبیدالله او را با زن دیگرش، بحریه دختر هانی بن قصبیه الشیبانی، چنان که در شنهج (۴۹۹:۱) آمده است، به میدان آورده بود تا ناظر پیکار او باشند.
- ۳- متن از روی شنهج «و فَرَّتْ تَمِيمٌ» و در اصل [و جالت تمیم = تمیم به جولان درآمدند].
- ۴- متن از روی شنهج جعراء، لقب بنی‌العنبر بن عمرو بن تمیم، و در اصل به خطا [جعراء]. پاره‌ای از ابیات این قصیده پیشتر در صص ۴۰۵-۴۰۶ آمده است. ابن ابی‌الحدید (۴۹۸:۱) گوید: «گویم، این شعر را کعب بن جُعیل، پس از بر آوردن قرآن‌ها و موضوع داوری دو حکم سروده و در آن چنان که عادت عرب است، حوادث جنگی گذشته را که بر آنان گذشته یاد کرده است.»
- ۵- چنین است در متن.

(ما) مردان بلند بالایی (داشتیم) که سلاح بر شانه‌ها بر آورده بودند و به خاطر پسرعمّم محمد شمشیر می‌زدند. و چندان پایمردی کردند که خداوند پایداری ایشان را بدید، تا آن زمان که فرصت طلبان قرآنها را بر آوردند.

و نیز ابو جهّمه اسدی گفت:

انا ابو جهّمه فی جلد الأسد عَلَيَّ مِنْهُ لِبُدِّ فَوْقَ لِبَدِّ...

منم ابو جهّمه، با هیبت شیر، و یال و کوپالی چون شیر زیب پیکر خود دارم. بنی تغلب را هجو می‌کنم که از گوسپند کوه پای زشت‌گونه خوار ترند، به هر که خواهی لجام زخم و بس نادر است که کس فرمانم نبرده باشد.

هجو گویی عتبه بر کعب
عتبه در پاسخ کعب بن جعیل وی را چنین هجو کرد.^۲
ابن جعیل
سُمِّيتَ كَعْبًا بِبَشْرِ الْعِظَامِ
و كان ابوك سَمِيَّ الْجُعَلِ...^۳

تو را کعب (یعنی پاشنه پا) نامیدند که پایین‌ترین استخوانهاست و پدرت نیز همنام و مانند سرگین غلطانک بود. شأن تو^۴ در میان و ائلیان به جایگاه گنه‌ها بر سرین شتر ماند.

و کعب در پاسخ او گفت:

- ۱- این بیت و بیت پیش از آن در شعر کعب بن جعیل چنان که در صفحه ۴۰۶ گذشت روایت شده و این بیت اخیر نیز چنان که در اللسان (۶۹:۶) آمده از حصین بن حمام مرّی هم روایت شده است. ۲- متن «و قال عتبه يهجو كعب بن جعیل مَجِيْباً له» و در شنهج (۲۸۵:۲) [و هجا كعب بن جعیل عتبه بن ابی سفیان و غیره بالفرا، و كان كعب من شيعه معاوية لكنه هجا عتبه تحريضاً له = كعب بن جعیل عتبه بن ابی سفیان را هجو کرد و گریختن او را ننگ آور شمرد، کعب از یاران معاویه بود ولی عتبه برای آن که وی را تحریض کند به هجو او پرداخت.] این دو بیت را از اخطل روایت کرده‌اند ← دیوان اخطل ص ۳۳۵ و شرح السحیوان (۴۴۱:۵). ۳- شنهج [سَمِيَّ الْجُعَلِ = سرگین غلطانک خوانده می‌شد].
- ۴- متن «و كان مكانك...» و در شنهج [و اِنَّ مكانك...] و در السحیوان [و انت مكانك] و [و اِنَّ مَحَلَّك...]. نیز روایت شده.

* سَمِيَتْ عَتَابًا و لَسْتُ بِمُعْتَبٍ *

تو را نکوهشگر نامیده‌اند و هرگز عذرت پذیرفته نیست.

رویارویی ابوالاعور و سپس علی به منادی خویش فرمود مردم را ندا دهد
عبدالرحمن بن خالد که به جانب آوردگاه روی آرند، مردم به آوردگاه روی
نهادند و سرگرم پیکار شدند. در این میان ابوالاعور

سلمی پیش تاخت و می گفت:

اضر بهم ولا اری عَلِيًّا كَفِيْ بِهَذَا حَسْرًا عَلِيًّا.

به شمشیر می‌زنمشان ولی علی را در میانه نمی‌بینم (که او را نیز فرو گویم) این
اندوه بر من کافی است.

و از آن سوی عبدالرحمن بن خالد روی به میدان نهاد و می گفت:

انا عبدالرحمن و ابنُ خالدٍ اضرِبْ كُلَّ قَدَمٍ و سَاعِدٍ.

منم عبدالرحمن و پسر خالد که هر پا و بازویی را به شمشیر درو می‌کنم.

نصر:

پیکار خمیس آنگاه برخورد و نبرد شدیدی که به «پیکار خمیس»
معروف است میان دو طرف رخ داد.

عمر بن سعد، از سلیمان اَعْمَش، از ابراهیم هجری^۱ ما را از آن ماجرا آگاه کرد و گفت:
قنقاع بن ابرد طُهَوّی به ما چنین گفت:

به خدا من روز پیکار خمیس (پنجشنبه خونبار) به صفین در کنار علی ایستاده
بودم [و] مذحجیان - که در جناح راست سپاه علی بودند - با عك و جذام و لخم
و اشعریان که جملگی بر سر پیکار بر ضد علی هماهنگ و پشتاز بودند برخوردند،

۱- ابراهیم بن مسلم عبیدی، ابواسحاق هجری. ابن حجر در تقریب التهذیب گوید: «حدیثش
ملازم است و احادیث موقوف را رفع کرده و خود از طبقه پنجم محدثین است.» در شنهج به
تحریف [ابراهیم النخعی] آمده است.

و به خدا سوگند آن روز چنان بیکاری دیدم (که هرگز نظیر آن را ندیده بودم) و از صدای چکاچک شمشیرها و فرود آمدن آنها بر فرق سرها و بانگ وحشت افزای برخوردارم. سواران بر زمین سخت و لگد کوب بیکر کشتگان غریبی می‌شنیدم که آوایش از فروریختن کوهها و بانگ رعد، در سینه‌ها هولناکتر و گرانتر بود. به علی نگریستم که در ایستاده بود و بدو نزدیک شدم، دیدم می‌گوید:

«لا حولَ و لا قوَّةَ الا بالله، والمستعان الله»

هیچ نیرو و جنبشی جز به نیروی خداوند نیست و یاری از خدا خواهند.

سپس، افراشته قامت به جنبش و پویه در آمد و می‌گفت:

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»

پروردگارا در بیکار بین ما و قوم ما به حق ما را فاتح گردان که تو بهترین فیروزی دهنده‌ای.^۲

و خود شمشیر آخته‌اش را به دست گرفته بود، يك تنه به مردان حمله می‌کرد و به خدا سوگند که نزدیک به يك سوم شب در میان ما فاصله‌ای جز ذات خداوند، پروردگزار جهانیان نبود. آن روز نامداران عرب کشته شدند و بر تارك علی سه ضربت، و بر رخسارش دو ضربت تیغ نشسته بود.

نصر:

و نیز گفته‌اند: علی هیچ زخمی برنداشت.

آن روز خزیمة بن ثابت، ذوالشهادتین ^۳ از پای در آمد	به خاک افتادگان
و از شامیان عبدالله بن ذی الکلاع حمیری کشته شد،	روز خمیس
و معقل بن نهیک بن یساف انصاری چنین سرود:	

— در شهبج پس از این عبارت آمده: [اللهم اليك الشكوى و انت المستعان = بارالها شکایت به درگاه تو آرند و یاوری از تو خواهند]. ۲- الاعراف، ۸۹

۳- خزیمة بن ثابت بن فاکیه انصاری، در جنگ بدر و دیگر غزوات حضور داشته و او را از

يا لَهْفِ نَفْسِي و مَنْ يَشْفِي حَزَاذَتَهَا اِذَا اُفْلَتَ الْفَاسِقُ الصَّالِبُ مِنْطَلِقًا...
وای بر من، چه کسی سوز دل را فرو می‌نشانند، هنگامی که آن تبهکار گمراه لگام
گسیخته رها شد.

و عمرو، سواران را که رنگ از رخسارشان پریده بود رها ساخت و بالِ مرگ
تیره به گریختنِ شتابان وادارشان می‌کرد.^۱
چون سواران باریک میان، که به هر که رسند نابودش کنند، به عبدالله دست یافتند
اجلش فرا رسید.
و دودمان مروان در پوشش تیرگی، زیر سایه شب به پستی گراییدند و نابود شدند.

راوی گوید،

و مالك اشتر گفت:

نحن قتلنا حوشباً لما غدا قد أعلماً...

ما حوشب را کشتیم و چون فردا آفتاب بر آید همگان بدانند.
و پیش از او ذوالکلاع و معبد را که به میدان آمده بودند بکشیم.
اگر آنها از سپاه ما، ابویقظان (عمار بن یاسر)، آن مسلمان کهنسال را کشتند، ما
در عوض هفتاد تن گنهکار را از آنان کشتیم.
در صقین جان باختند، و بیگمان هم اینک به سبب گناهان خود غذایی سخت بینند.

از اشعار صفین و عامر بن امین سلمی گفت:

كيف الحياة ولا اراك حزيناً و غَبِرْتَ في فِتْنٍ كَذَاكَ سَنِينًا...

→ آن جهت «صاحب دو شهادت» خوانده اند که در برابر مردی یهودی که مدعی طلب پرداخت
شده‌ای از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، به سود پیامبر شهادت داد و چون پیامبر به او
گفت، «تو در حالی که هنگام پرداخت دین من حاضر نبوده‌ای و از قضیه علم یقین نداری
چگونه شهادت می‌دهی؟» گفت، ای پیامبر خدا، ما سخن تو را بر وحی آسمانی باور داریم، چگونه
باور نکنیم که وامت را چنان که می‌گویی باز پرداخته‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه شهادت او را
نافذ دانست و وی را صاحب دو شهادت نامید زیرا شهادتش برابر شهادت دو مرد به‌شمار آمد.

← الاصابة ۲۲۴۷ و جنی الجتین، ۱۶۰

۱- متن «جُنِحَ الظَّلامُ يَحْتِ السَّرْكَضُ و العنقا» و در شنهج [تحت المعاج تحت... = در زیر
گردوغبار آوردگاه می‌تازاند...].

این زندگی چگونه است و چرا من تو را اندوهگین نمی بینم؟ در حالی که سالیانی در فتنه انگیزی به سر برده ای.
 لذت واقعی زندگی و زندگانیِ صالحانه را از یاد برده و مرتکب انواع گوناگونِ دغلی و نیرنگ شده ای.
 من چون در کار خود نگرستم از راه خطا بازگشتم و دین راستین خود را به یقین درست شناختم.
 به معاویه بیخورد بگو که من با گروهی هستم که دمی نزد تو اقامت نمی گزینند.
 جز به خاطر پسرخوانده و دست پروردهٔ پیامبر خود خشمگین نمی شوند و چون با تو پیکار کنند امید ثوابی پر بها دارند.

پاره‌ای از سوغنامه‌ها عبدالله بن یزید بن عاصم انصاری در سوگِ یارانِ
 مقتول خود گفت:

يا عينُ جودی عَلَی قَتْلِی بِصَفِّینَا أَضْحَوْا رُفَاتًا و قد کانوا عَرَانِینَا...
 ای دیده بر کشتگانِ صفین خون بیار که سردارانی نامدار بودند و چنان جانبازی کردند تا پیکرهای پاره پارهٔ آنها بر خاک افتاد.
 زمانشان به سر آمد، گردش زمانه چه آسیب عظیمی به ما رساند، مرگ بر قاتل این رادمردان که امروز دفشان می کنند.
 گرامیان قوم من بودند و من آنان را پناه دهندهٔ ناتوانان می دانستم که همواره خوان گرم گسترده داشتند.
 نزد پیامبر بر شهادت ایشان افتخار کن، مرگ بر قاتلشان، و خوشا بر آسیب دیدگان ما.

و نصر بن عجلان انصاری گفت:

قد کُنْتُ عن صَفِّینَ فیما قد خِلا و جنودِ صَفِّینَ لَعَمْرِی غافِلًا...
 به جان خودم، من از ماجرای صفین و پیشامدها و لشکریان صفین بیخبر بودم.
 به راستی، من کسی نبودم که از فتنه‌ای بهراسم و بپرهیزم، ولی در این مورد به واقع ناآگاه بودم.

۱- متن به تصحیح قیاسی «أنتی لهم...» از آنی - یأنی، و در اصل به تحریف [أنا لهم...].

امری گرانبار را در میان توده دیدم و رویدادهای شگفتی را ملاحظه کردم. چرا در حالی که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست در میان ما پراکندگی حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست که این جز سرگردانی و خواری نباشد. خیزدهای خود را هرگز بکار نمی‌اندازید، به راستی از کسی که بگاہ آزمونها و دشواریها خردمند نباشد خیری بر نیاید. معاویه گمراه را فروگذارید و هرچه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.

و امینه، زنی از انصار بر سوگ مالک^۱ چنین گفت:

منع الیوم أن أدوق رقاداً مالک اذ مضی و کان عماداً...

از امروز که مالک، آن پشتوانه دلیر کشته شد دیگر طعم خواب و آسودگی را نچشم. ای ابوالهیثم بن تیهان اینک وجود انباشته از غم و اندوه شده است. هنگامی که آن فاسق حق ناشناس بر ایشان تاخت، و چنین شیخون ناجوانمردانه عادت او بود.

مانند کسانی گشتند که به روز اُحد شهید شدند، خداوند شما را با این پیکرهای آغشته به خون غریق رحمت کناد.

وضیبعه دختر خزیمه بن ثابت بر سوگ پدر خود^۲، ذو شهادتین چنین گفت:

عین جودی علی خزیمه بالدمع قتیل الاحزاب یوم الفرات...

ای دیده بر خزیمه که به روز جنگ فرات به دست احزاب مخالف (اسلام) کشته شد، اشک بیار.

ذو شهادتین را ستمگرانه کشتند، خداوند آنان را عذاب دهد.

او را بازبده جوانمردان کار آمد که به هنگام دعوت و حق طلبی شتابان پا در رکاب می‌کردند، کشتند.

به سرور (عالمیان) و خواجه^۳ کامگار دادگستر یاری دادند و در این راه تا پای مرگ پیش رفتند و جان باختند.

۱- مالک بن تیهان، ابوالهیثم. - م. ۲- متن از روی شنهج (۲۸۵:۲) وضیبعه، ابنة خزیمه بن ثابت ترمی اباه، و در اصل [... فی خزیمه اباه].

۳- متن از روی شنهج «نصروا السید الموفق...» و در اصل [نصروا احمد = به احمد یاری دادند].

نفرین خدا بر گروهی باد که ایشان را کشتند و رسوایی و گزندهای بسیار
نصیبشان باد.

نصر: عمر بن سعد، از اَعْمَشِ به ما چنین باز گفت که:

نامهٔ معاویه به ابی ایوب معاویه به ابی ایوب، خالد بن زید انصاری^۱ که
و زیاد بن سمیه صاحبخانه و مهماندار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله،
و خواججه‌ای بزرگوار از سروران انصار، و از
هوخواهان علی علیه السلام بود نامه‌ای نوشت و نیز به زیاد بن سمیه^۲ - که کارگزار
علی علیه السلام بر بخشی از فارس بود - نامه‌ای نگاشت. نامهٔ وی به ابی ایوب
یک سطر بیش نبود: «زنی که زفاف را پشت سر نهاده، برگیرندهٔ مهر دوشیزگی
خویش و نیز قاتل نخستین فرزند خود را از یاد نبرد^۳». ابویوب مقصود وی را
از این عبارت دریافت و نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، پسر (هند)
جگرخوار و پناهگاه منافقان نامه‌ای به من نوشته است که مضمون آن را در نمی‌یابم.
علی به وی گفت: آن نامه کجاست؟ نامه را به وی تقدیم کرد و (امام علیه السلام)
آن را خواند و گفت: آری، این مثلی است که برای تو آورده، می‌گوید: من آن

۱ - متن از روی شهبج و الاصابه تصحیح شده و وی خالد بن زید بن کلیب انصاری است که
چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) به مدینه گام نهاد در منزل او اقامت گزید تا اتاقها و
مسجد خود را بساخت. خالد به سال ۵۲ در نبرد قسطنطنیه درگذشت. الاصابه ۲۱۵۹. در اصل
به خطا [خالد بن ایوب...]. ۲ - زیاد پسر سمیه، که چون پدرش شناخته نبود وی را به
نام مادر می‌خواندند و معاویه طی مراسم ننگ آوری با ارائهٔ شهادتی که داستانش مشهور است
برای جلب او به دستکاه حکومت خویش وی را با انتساب زنا به پدر خویش، پسر طبیعی
ابوسفیان و برادر خود معرفی کرد. وی را زیاد بن عبید و زیاد بن ابی سفیان نیز خوانده‌اند.
این زیاد نخست از یاران علی علیه السلام بود ولی بعد بر اثر حیل‌های معاویه به دام نیرنگ
او در افتاد. - م. ۳ - عبارت متن که اصل مَثَل است، «لاتنسی شَبَاءَ أبا عُذْرَتها، ولا قاتِلَ
يَكْرِها» گویند یاء «شبیاء» بدل از واو است و در اصل «شَوْبَاء» باشد، به این اعتبار که «ماءُ
الرَّجُلِ شَابَ ماءَ الجِرَاءِ» اما صورت اصل شوباء، سماعاً نیامده و همین وجه با یاء بدل لازم شده
است مانند: عید و اعیاد، از عود.

رویداد را که شیباء (زین زفاف کرده) از یاد نمی‌برد، یعنی هرگز گوهر رُبایِ خویش را فراموش نمی‌کند، از یاد نمی‌برم.

نصر: ثیباء: زن دوشیزه به شب زفاف را گویند که شوهر خویش را که حُتّه سر به مهر او را برکشوده است هرگز فراموش نمی‌کند و نیز (مادر) هرگز قاتل نخستین فرزندش را از یاد نمی‌برد. من نیز همان گونه قتل عثمان را فراموش نمی‌کنم.

پاسخ زیاد اما نامه‌ای که به زیاد نوشته بود متضمن بیم و تهدید بود، و زیاد گفت: «وای بر معاویه پسر جگر خواره و پناهگاه منافقان و ته بساط احزاب (مخالف اسلام)، مرا تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، در حالی که میان من و او پسر عمّ محمد قرار دارد و هفتاد هزار تن از پیروان گوش به فرمان همراه اویند. شمشیرهای خود را آخته و برابر چانه‌هایشان بر آورده‌اند، و هیچیک از آنان از آوردگاه روی نتابد تا مرگ را بچشد و جان بازدهد. سوگند به خدا اگر نوبت جنگ به من رسد به یقین بینند که من «أَحْمَر»، غلامی بس شمشیرزن هستم.»

نصر: و مرادش از «أَحْمَر» یعنی من غلامی هستم. ولی چون معاویه مدعی برادری او با خود شد عربی (نژاده و) [مَنافی^۲] گشت.

[نصر گفت: و [عمر و بن شعر روایت کرد که:

آنچه معاویه زیر نامه
ابوایوب نوشت
معاویه] زیر نامه ابوایوب نوشت:
أَبْلِغْ لَدَيْكَ ابَا أَيُّوبَ مَأْلُكَةً
أَنَا وَقَوْمِكَ مِثْلُ الذِّئْبِ وَالتَّقَدِ...

ای ابوایوب، پیامی از من به نزدیکانت برسان و (بگو) مَثَلِ ما با قوم و همدستان تو مَثَلِ گرگ و بَرّه است.

۱- متن «و معه سبعون ألفاً طوائع» و در شنهج (۲: ۲۸۱) [سبعون ألفاً سیوفهم علی عواتقهم، یطیعونه فی جمیع ما یأمرهم = هفتاد هزار تن با اویند که شمشیرهایشان را حمایل گردن کرده‌اند و هرچه فرماید از او فرمان برند].
۲- مَنافی، یعنی منسوب به عبد مَنافی ← پابرج

چون شما امیر مؤمنان (عثمان) را کشتید دیگر هرگز تا ابد از من^۱ امید مدارا نداشته باشید.

داغ آن کس که ظالمانه بر وی دست یافتید همواره جگر مرا می‌سوزاند. من سوگندی راستین می‌خورم که شما پیشوایی بیگناه و مظلوم را کشته‌اید. مپندارید، تا وقتی که یکی از شما انصار در قید حیات باشد، من این مصیبت جانکاه^۲ او^۳ را فراموش کنم.

علی را چندان که خواهی ناکامانه بستای و بر ضدّ ما بکوش ولی ما نیز همچون تخم گندیده شتر مرغی رها شده در ریگزار، خوار و بیمقدار نیستیم.^۴ خداوند به جای بهترین فرد^۵ ما، ذی‌الکلاع و یحصیین^۶ که در سرزمین جَنده مردان حق بودند، دیگران را از شما گرفت.

به راستی عراق در دیده ما سرزمین پستِ هموار یا علفزار و چراگاه بی‌ارزشی است.

اما در شام نیکان منزل گرفته‌اند و سرزمین امن و آسایش و اطراف آن بیشه زار شیران است.^۷

علی و ابویوب چون آن نامه را برای علی باز خواند (امام) گفت: ای

گروه انصار، معاویه شما را سخت برانگیخت^۸ پس

به او پاسخ دهید. ابویوب گفت: ای امیر مؤمنان نمی‌خواهم جز آن شعری که سروده‌ام و دیگران از نظیره گویی آن ناتوانند چیزی بگویم. گفت: پس خود دانی (هر چه خواهی در پاسخش بگو).

۱- متن «... عندی آخر الأبد» و در شنهج [... منا آخر الأبد].

۲- متن از روی شنهج «مصیبة» و در اصل [مصابته] که خلاف سماع است زیرا از ریشه مصیبة جز به صیغه مذکر «المصاب» نگویند. ۳- ص ۴۲۴ ۴- بنویحصب؛ تیره‌ای از حِمیر؛ حاء یحصب به فتح و کسر و ضمّ نیز خوانده می‌شود. ۵- جَنده، به فتح اول و دوم، شهری در یمن که تا صنعا ۵۸ فرسخ فاصله دارد- متن «اهل الحق فی الجنید» و در شنهج [اهل الخوف و الجند] (که تعبیری معارض مفهوم بیت است مگر آنکه «اهل خوف» به معنای «هراس‌انگیز» گرفته شود که خالی از تکلف نیست. - م.) ۶- متن «... و حومتها عریسة الأسد» و در شنهج [... و بیضتها...]. ۷- متن از روی شنهج (۲۸۱، ۲) «لشدّ ما شدکم = شما را سخت تند و تیز کرد» و در اصل [لأشدّ ما...].

پاسخ ابی ایوب ابوایوب به معاویه نوشت: «[اما بعد، تو به من نوشته‌ای] که «دوشیزه^۱ به شب زفاف گوهررُبابی خویش، و نیز مرگ فرزندی را از یاد نمی‌برد^۲». و آن را برای خاطرۀ قتل عثمان مَثَل آوردی. ما را چه^۳ به قتل عثمان؟ به راستی کسی که در یاری به عثمان دست بدست کرد و یزید بن اسد^۴ و شامیان را از کمک به او باز داشت تو خود بودی و آنان که او را کشتند بیگمان غیر از انصارند.» و در پایان نامه خویش نوشت:

لا تو عِدَّتَا ابْنَ حَرْبٍ اِنَّا بَشْرٌ لا نبتغى وُدَّ ذِي الْبَغْضَاءِ مِنْ اَحِدٍ...
ای پسر حرب ما را مترسان که ما مردمی هستیم که با هیچک از کینه‌توزان (نسبت به آل محمد) دوستی نمی‌وندیم.

هر چند شما، تمام وابستگان به احزاب مخالف سخت بکوشید ما هرگز دوستداری^۵ شما را نخواهیم.

ما همانانیم که تمام مردمی را که گمراه و دستخوش انحراف شده بودند به ضرب شمشیر چندان زدیم تا به راه راست آمدند.

اینک تو در صدد آنی که ضرب دستی به ما نشان دهی تا میان روح و پیکر (و پیروان و امام) را جدا کنی، ولی به مرادت نخواهی رسید.

ما چندان که کَمَعانِ سراب در فلات بایر می‌درخشد، از علی جدا نخواهیم شد.

۱- متن «کتبتَ الیّ، لاتنسی الشّیبا» - و قال فی هذا الحدیث: الشّیبا: الشّمطاء - مُكَلَّ ولیدها و لا أبا عُذرَتها» و در اصل [انت لاتنسی الشّیبا...]] که کلمه «انت» تحریف «کتبت» است.

۲- (عین مَثَل چنان که در صفحه ۵۰۲ آمده، «لاتنسی شیبا» ابا عُذرَتها و لا قاتلَ بکرها» است و در نقل ابوایوب تقدم و تأخر و اختلافی در تعبیر وجود دارد که با توجه به توضیح نصر در متن چنین می‌شود: لاتنسی الشّمطاء مُكَلَّ ولیدها و لا الشّیبا ابا عُذرَتها = زنِ دوموی (یا کامل‌زن) مرگِ نخستین فرزندش را، و دوشیزه زفاف کرده گوهررُبابی خویش را فراموش نمی‌کند. - م.)

۳- متن از روی شنهج «و ما نحن و قتل عثمان» و در اصل [و ما انا و قتل عثمان = من را با قتل عثمان چه کار؟].

۴- یزید بن اسد، نیای خالد بن عبدالله قسری. در یمن بسیار گرانقدر بود و یمانیان از او فرمان می‌بردند. معاویه وی را با چهار هزار تن برای یاری به عثمان فرستاد ولی وقتی وی به مدینه رسید عثمان را کشته یافت و اتفاقی رخ نداد. ← الاصابة

۵- متن «... وَلَا كُمْ...» و در شنهج [رضاکم...].

خواهی ما را از پس آن یاورِ بیا که به پیامبر داده‌ایم به ساکنان سنگلاخ جَنَد
تبدیل کنی؟

ای گوسفند چران (که بر مثنی بی اراده حکومت می‌رانی) خداوند تکاپوی آنان
(اتباع تو) را به گمراهی بینجاماند که جز پیروی از شما چیزی نمی‌دانند و راه
به جایی نبرده‌اند.

بدترین مرد، ذو کلاع، و جملهٔ یحصییان که همگی چون تخم مرغهای فاسد رها
شده‌اند، به نابودی حق کوشیدند.

آیا ما از دستی که صاحب آن ریشهٔ کفر را بر کند و به مادر و فرزند (کفار)
اعتنایی نکرد، دفاع نکنیم؟^۲

چون نوشتهٔ ابی ایوب به معاویه رسید سخت درهم شکست.

نصر گوید: عمر از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن عبدالرحمن، از پدرش، از ابی سلیمان حضرمی که
در بیکار صفین همراه علی بود نقل کرد:

توصیف بیکار صفین دو لشکر در صفین به هم بر آمدند و (چون جز شمشیر
دیگر سلاحی نمانده بود) تا نیمه شب بسا شمشیر به

یکدیگر تاختند.

نصر: عمر گفت: مجاله، از شعی، از زیاد بن نصر حارثی که در مقدمهٔ سیاه علی بود نقل کرد که گفت:

با علی در صفین بودم که سه روز و سه شب پیایی جنگیدیم تا نیزه‌ها تمام
بشکست و تیرها به پایان آمد، آنگاه شمشیر کشیدیم^۳ و تا نیمه شب به یکدیگر
شمشیر زدیم تا بدانجا که روز سوم بیکار، ما و شامیان به جنگ تن به تن پرداختیم
و گردن یکدیگر را می‌تافتیم، من آن روز با تمام سلاحها جنگیدم و استفاده از هیچ
سلاحی را و نگذاشتم تا آنجا که (چون) دیگر سلاحی سالم نمانده بود، به چهرهٔ
هم‌خاک می‌پاشیدیم و بر تن یکدیگر دندان فرو می‌بردیم تا خسته و فرسوده شدیم،

۱- ص ۴۲۴ ۲- این بیت در متن چنین آمده «ألا نُدَافِعُ كَفَّاءَ دُونَ صَاحِبِهَا

حَدَّ الشَّقَاقِ وَلَا آمَ وَلَا وَلَدَهُ؟ (که ترجمه به مفهوم شد. م. -)

۳- متن از روی شنهج (۲۸۱:۲) «ثم صرنا الى المُسَافِقَةِ و در اصل [صارت الى المُسَافِقَةِ...].

چنان که رویاروی هم ایستاده بودیم و به یکدیگر می‌نگریستیم^۱ ولی دیگر هیچیک از دو طرف تاب و توان حرکت و ادامه پیکار با حریف را نداشت. چون شب سوم به نیمه رسید معاویه و سپاهش از آورد گاه باز گشتند، و علی علیه السلام در همان شب بر کشتگان می‌گذشت و به جانب اصحاب محمد صلی الله علیه، که بسیاری از ایشان کشته شده بودند، و یاران (مقتول) خویش می‌رفت و به خاکشان می‌سپرد. ولی کشتگان یاران معاویه بیشتر بودند. در آن شب، از ایشان، شمر بن ابرهه کشته شد و گروهی از یاران علی نیز در همان روز شهید شدند.

عَمَّارَه چَینِ سرود:

از اشعار

قَالَتْ أَمَامَةً: مَا لِي لَوْ نِكَ شَاحِبًا

صَقِين

و الْحَرْبُ تَشْحَبُ ذَا الْحَدِيدِ الْبَاسِلِ...

«امامه» به من گفت: چرا رنگ رخسارت پریده است؟ (گویم) جنگ رنگ از چهره هردلور شمشیرزن نیز می‌برد. کجا پدرت (با همه دلوریهایش) با چهره‌ای ناپریده رنگ میان انبوه لشکریان سوار بر مرکب ایستاده است؟ درحالی که فوجها پیرامونش را گرفته باشند و وی ایشان را پیش راند؟ چون شیران شرزه با نیزه‌های خوشدست جانسکار. و درحالی که پلک دیدگان گروهها از برق شمشیرهای درخشان که چون شراره می‌جهند به هم بر آید و تنگ شود؟ گفتند (خلقی) بسا معاویه بن حرب بیعت کردند و جنگ، چون شتر جوان مستی، به تک درآمده است. من زره پوشیده، صف همگنان را شکافتم^۲ و به میدان درآمدم و درگیر پیکار شدم و دست به کشتار (دشمن) زدم^۳.

۱- در نسخه اصل بعد از این جمله آمده است [حتی صرنا قیاما] که عبارت مکرری است.

۲- متن «مخترماً...» و در اصل به تحریف [محترماً...].

۳- در اصل پس از این بیت آمده است [و یقر قعونه کقرن الحائل] که شاید روایت تحریف شده یکی از مصراعهای دوم ابیات پیشین باشد.

و عمرو بن عاص گفت:

اِذَا تَخَاذَرْتُ وَ مَا بِي خَزَزٌ ثُمَّ خَبَأَتِ الْعَيْنَ مِنْ غَيْرِ عَوَزٍ...
 اگر تو (از برقی تیغ) دیدگان را تنگ کردی و بدون نقص چشم، پلکهایت را
 به هم بر آوردی، من چنان نکردم.
 در دلم بذر انتقامجویی و دشمنی ژرفی کاشتی که از خشم رنگهای گردنم را بر
 آورده است.
 من بار تکلیفی را که بر عهده‌ام نهاده‌اند، هرچند نیک، یا همچون ماری گرزه
 نهفته به زیر تخته سنگی، بد باشد تا پایان حمل می‌کنم.

و محمد بن عمرو بن عاص گفت:

لَوْ شَهِدْتُ جُمْلَ مَقَامِي وَ مَوْعِي بِصَقِّينِ يَوْمًا شَابَ مِنْهَا الدَّوَابُّ...
 اگر روزی سیه موئی شاهد موقعیت من در صقین می‌بودی سوانش (از بیم)
 سپید می‌شد.
 در آن صبحدم که عراقیان هجوم آوردند چنان که گویی امواج دریا به خروش
 آمده و بر یکدیگر سوار می‌شود.
 ما نیز همچون ابرهای فشرده پاییزی که به هم بر آیند در صفوف منظم به مقابله
 آنان شتافتیم.
 آنان با نیزه‌های جانسکار خویش بر ما تاختند و ما با شمشیرهای بران خود بر
 آنان هجوم آوردیم.
 آسیاب جنگ از هردوسوی در سرتاسر روز به گردش درآمده بود و شانه‌های
 مردان گردونه نبرد را می‌کشید.
 آنگاه که گفتمی دیگر از پا درآمده‌اند^۱، ناگهان فوجهای آهنپوش^۲ آنان به عرض
 اندام پرداختند،
 گفتند: بدرای ما، شما باید با علی بیعت کنید، و ما گفتیم: نه، بلکه با او خواهیم جنگید.

۱- متن «ثم خبأت العين» و در شنهج (۲: ۲۸۱) [ثم كسرت العين...] (و تعبیر «چشم شکستن»
 معادل چشم بستن باشد. - م.) ۲- متن از روی شنهج «اذا قلت يوماً قد و نوا، بَرَزَتْ لَنَا»
 و در اصل [اذا قلت قد استهز مرأ]. ۳- متن «كتائب حمر...» (بدین اعتبار که بازتاب
 پرتو آفتاب بر زره و سلاح آهنین آنان رنگ به سرخی می‌زد) و در شنهج [كتائب منهم...].

ما از بیعت سرتافتیم و آنان بر مردان ما دست گشادند، و بر آنچه کردند جز خداوند حسا بررسی نباشد.

روزی اندوهبارتر و اشک آورتر از آن روز، و هجومی خونبارتر از یورش آنان ندیده‌ام.

گویی درخششِ برقی شمشیر در میان ما و آنان همچون درخششِ شهابِ ثاقب است.

و محمد بن علی بن ابی طالب به وی پاسخ گفت:

لَوْ شَهِدْتُ جُمْلَ مَقَامِكَ أَبْصَرْتُ مَقَامَ لَثِيمٍ وَ سَطَطْتُ تِلْكَ الْكُتَائِبِ...
اگر سیه‌گیسویی شاهد موقعیت تو می بود تو را در وضع فرومایه‌ای میان فوجها می‌دید.

آیا آن روز را که برای تو افتخار آفرین نیست به یاد می‌آوری که بردگانی که به میدان کشانده شده بودند بر ابرت درآمدند؟

شما بی‌پروای از خدا و برخلاف دین واجب الهی که طاعتش همواره واجب است، آتش کین خود را بر ما فرو باریدید.

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم که گفت:

گفتند علی در باره بانگی خدا گواه است هنگامی که علقمه بن زهیر انصاری
که عمرو بن عاص سر نزد علی آمد من در کنار آن حضرت بودم، (وی به
داده بود امام) گفت: ای امیر مؤمنان، عمرو بن عاص چنین
بانگ می‌زند:

أَنَا الْغَلَامُ الْقُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ الْمَاجِدُ الْإِبْلُجُ لَيْثٌ كَالشَّطَنِ...
(ای رهبران فتنه‌انگیز کوفه!) من آن قرشی زاده‌امین بزرگوارِ درخشان آثار،
شرزه شیر میدان پیکار.

که از مُلکِ شام تا سرزمین عدن همه از او خرسندند.
ای اشرافِ یمن! اینک من به پیکارتان آمده شما را درهم می‌کوبم ولی ابا الحسن
را نمی‌بینم.

۱- در متن «علی غیر تقوی الله و الدین و اصب» و پس از این مصراع به خطی ریز اضافه دارد: «و رُوِيَ، «خوفِ العواقب» = ترس از سرانجامها» نیز روایت شده است.»

مرادم علی و پسرعمّ امین است که او را در میانند شما نمی بینم و این (روی نهفتن او از بیکار با من) بس اندوهبار است.

علی خندید و گفت: به خدا سو گند که این دشمنِ حقیرِ خدا در مورد جای من در جبهه تجاهل می کند، درحالی که از جایگاه من نیک آگاہ است، و این مصداقِ آن مثلِ عربی است که گوید: «ای زن با آنکه دو دیدهٔ بینا داری بر جامهٔ ناشکافهٔ^۱ وصله می زنی!». شما را به خدا، به جانِ پدرتان، جای مرا به او نشان دهید که دیگر ملامت و عتابی (از او) بر شما نرود!.

شعر نجاشی در و نجاشی در ستایش علی گفت:

انسی إخالٌ علیاً غیر مرتدع^۲
حتی یودی کتابُ الله و الذمُّ...
ستایش علی

من علی را در مد نظر آرام که (با گامهای استوار و) بی لغزش و لرزش می کوشد حق کتاب خدا و حقوق مردم گزارده آید.
تا بدانجا^۳ که از خشم همچون شترِ فحلِ مست چنان دندان به هم می ساید^۴ که صدای دندان سایدنش را می شنوی،
تا پسر حرب را چنان درختچهٔ سلم^۵ آفت زده ای از اریکهٔ فرمانروایی براندازد. و یا او را چون شاهین بال گشوده ای بینی که عقابها و لاشخورها از پیرامونش می گریزند.

۱- متن از روی شنهج (۲۸۲،۲) «غیر الوهّی» و در اصل [عین الوهّی] (مراد اینکه همان گونه که وصله زدن برجامهٔ ناشکافه امری زائد است جستجوی تو از من، که جایم در جبهه معلوم است، تحصیل حاصل و زائد باشد. - م.) ۲- در اصل [...] غیر منتهی] است ولی درحاشیه نوشته شده «ن؛ مرتدع» یعنی در نسخه ای دیگر چنین آمده. روایت شنهج نیز همین گونه است، (و از این رو به صورت اخیر ترجمه شد. - م.)

۳- متن «حتی تری النقع» و در شنهج [اما تری...].

۴- متن از روی شنهج «المصعبُ القطم» و در اصل [المغضب القطم].

۵- متن به تصحیح قیاسی «كما تنكب قیس الحبله الخلم» و در اصل به جای «الحبله» خاربن یا درختچهٔ سلم که میوه ای چون عدس دارد، [الجلّة] و در شنهج [الخلّة] آمده که هیچیک از این دو لفظ وجه درستی ندارند.

شعر نجاشی در ستایش
 علی و نکوهش معاویه
 افزون بر این نجاشی، که به وی گفته بودند معاویه
 او را تهدید کرده است، در ستایش علی و نکوهش
 معاویه گفت^۱:

يا ايها الرجل المُبْدِي عداوته رَوِّ لِنَفْسِكَ اَيَّ الْأَمْرِ تَأْتَمُرُ...
 ای مرد که دشمنی خود را آغاز کرده‌ای هر کار که خواهی و از دست بر آید بکن.
 مرا چنان مردمانی میندار که زمام اختیار خود را به هر کس بسپارند.
 من از آنچه تو در دل داشتی آگاه نبودم تا آنکه سواران آمدند و تهدیدها پیت را
 نسبت به من باز گفتند.
 اگر سر آن داری که با کریمان بزگوار به رقابت پردازی پس دست گشاده دار
 که خیر باید به فراوانی نثار شود.
 و بدان که علی از هر انسان دیگری والاتر است و همچون ماه تابان بر فراز
 آسمان است که دست هیچ بشری را به مقام او دسترس نیست.
 حسود کین توز، تا وقتی که از رشک و اندوه سنگی گران بر پای دارد، هرگز به
 پایگاه والای ایشان نمی‌رسد.
 تو مردی نکوهیده هستی و تفاوت میان شما دو تن چون تفاوت پرتو آفتاب تابان
 و نور پریده رنگ ماه است.
 من سرانجام تو را جز این نمی‌دانم که به سر پنجه پیروزمند او گرفتار آیی.
 هیچکس را تا نیاز موده‌ای ستایش مکن و نیز کسی را که آزمایش‌گانش
 نیاز موده‌اند نکوهش مکن.
 من کسی هستم که کمتر از کسی ستایش می‌کنم مگر آنکه کردار و دستاوردهای او
 را نیک بینم و بسنجم.
 هر گاه گروهی به دشمنی با ما پردازند و سینه‌هایشان پر کینه و چشم‌هایشان
 شرر بار گردد.

۱- در شنهج [قال نصر] «وحد ثنا عمر بن سعد عن الشعبي قال: بلغ النجاشي أن معاوية تهدوه فقال: نصر گفت: عمر بن سعد از شعبي ما را روايت کرد و گفت: به نجاشي خبر رسيد که معاويه او را تهديد کرده است پس گفت: ...» [۲- متن «لا يرتقي الحاسد الفضبان مجدهم» (و مراد از «هم» = ایشان، خاندان عبرت و طهارت هستند. - م.) و در شنهج [لا يصجد الحاسد الفضبان فضلهم] = حسود کين توز مراتب فضل ایشان را انکار نتواند کرد.]

من با حوصله تمام شعری در هجوشان پردازم که تا روزگار باقی است اثرش جاوید بماند.

چون این شعر به معاویه رسید گفت: «(جز این استنباط) نمی‌کنم که او خود را به ما نزدیک می‌کند».

نصر از عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از عبدالملک بن عبدالله، از ابن شقیق که گفت:

واقعه‌بینی ذوالجناحین عبدالله بن جعفر ذوالجناحین گله‌ای اسب را در صفین
می‌راند، مردی از قبیله خزیمه به او برخورد و گفت:
آیا اسبی هست؟ گفت: آری، هر اسبی خواهی بر گیر. چون آهنگی گزیدن اسبی
کرد ابن جعفر گفت: اگر نیکوترین اسب را بگزیند کشته خواهد شد. (راوی) گوید:
وی بهترین اسب را برگزید و بر آن نشست و سوار بر همان اسب به هم‌وردی با
پراز رفت و پراز شامی او را بکشت.

صحنه‌ای از پیکار صفین دو غلام انصاری که با یکدیگر برادر بودند به سراپرده
معاویه هجوم آوردند و هر دو بر در خیمه گاه او کشته
شدند و فوجهای رزمنده بر یکدیگر تاختند و گیرا گیر پیکار چنان بالا گرفت که جز
چکاچک شمشیرها و برخورد نیزه‌ها و سپرها آوایی به گوش نمی‌رسید.

از اشعار عمرو بن عاص گفت:

صفین أجتُم إِلینَا تَسْفِكُون دِمَانَا
وما رُمْتُم وَ عُرُّ مِنَ الْأَمْرَاعَسْرُ...

آیا نزد ما آمده‌اید که خونمان را بریزید؟ هدفی که برای خود گزیده‌اید کاری
سخت و دشوار است.
به جان خودم اگر درست بیندیشید حجت ما نزد خداوند دادیانه‌تر و روشن‌تر
است.

۱- متن از روی شنهج «جَمَّتْ صَبْرًا جَرَامِيزِي بِقَافِيَةٍ» و در اصل به تحریف [... بما فية].

با شمشیرهای آخته خویش بر ما تاخته‌اید و چون وردان^۱ هجوم آورد قنبر^۲ به
 هماوردیش پیش آید.
 گاه فوجهای شما هجوم آورند و گاه فوجهای ما با نیزه و دیگر سلاحهای
 خویش حمله کنند،
 بدین روز که بر خورد بین دو سپاه واقع شد^۳ ضربات جانسکار مبادله شد و
 معرکه‌های^۴ خونبار به باشد.

و مُرّة بن جُنادة العَلیمی گفت:

لله دُرُ عَصَابَةٍ فِي مَاقِطٍ شَهِدُوا مَجَالَ الْخَيْلِ تَحْتَ قَنَامِهَا...
 خدا حفظ کند گروهی را که در صحنه پیکاری گران شاهد تاخت و تازخیل سواران
 آهن‌پوش هستند.
 شیرانی را دیدند که به هنگام رزم از بیشه زارها^۵ هجوم آوردند که کس به
 گردشان نرسد.
 بروخته چشمانی که چون آهنگت رزم با آنان کنی جملگی سواره به تک به
 استقبال مرگ می‌تازند.
 چون صفشان از هم بگسلد، بر برادران به خاک افتاده خویش بیثابی نمی‌کنند.
 نیزه به کف، بر اسبان بادپای موج سپار سوارند و چهارنعل صحنه نبرد را در
 می‌نوردند.

و نیز عُلیمی گفت:

يَا كَلْبُ ذُبُوا عَنْ حَرِيمِ نِسَائِكُمْ كَمَا ذَبَّ فَحْلُ الشَّوْلِ بَيْنَ عِشَارِهَا...
 ای (قبیله) بنی کلب از حریم زنان خویش دفاع کنید چنان که کژدم نر از ماده
 باردارش دفاع می‌کند.

۱- وردان، غلام عمرو بن عاص. ← ص ۵۷

۲- قنبر، غلام امیر مؤمنان علیه السلام ← پا برگ ص ۶۸

۳- متن از روی شنهج «اذا ما التقوا يوماً» و در اصل [اذا ما التقوا حرباً].

۴- متن از روی شنهج «فی المعارك» و در اصل به تحریف [فی المبارک].

۵- متن به تصحیح قیاسی «تُذَبُّ عَنْ آجَامِهَا» و در اصل به خطا [يَذَبُّ عِنْدَ إِجَامِهَا].

بیتابی نکنید که جنگها جرعه‌های تلخی هستند که هر کس بدانها دچار شود طعم گزنده آنها را بچشد.
 علی با گروه زبده جوانانی بر شما تاخته است که تا بپن دندان مسلح شده‌اند.
 سواران پیکارجوی ایشان چون به جنگ خوانده شوند همچون شیران بیشه به نبرد شتابند.
 بی بیم و هراس در زمره یاران خویش با شمشیرهای آبدار، آسوده به انتظار فرمان نشسته‌اند^۱.

و سماك بن خَرَشَةَ الجُعفی^۲، از سپاهیان علی گفت:

لقد علمتُ غَسَّانُ عندَ اعترامِها بأنَّا لَدَى الهِجاءِ مِثْلُ السَّعائِرِ...
 آنگاه که (قبیله) غسان عزم میدان کردند دانستند که ما به راستی هنگام جنگ چون شراره‌های آتشیم.
 سوارانی که به هر دو دست شمشیر زبیم و سالارانی پیشناز که یال اسبان را گلگونه سازیم.
 جوانمردانی که روز تنگنا، برای آنان وجود و مفهومی ندارد، نیزه زنان دلیر به روز جنگ و کشتار.
 چون جنگ درگیرد و دامنه‌اش گسترده شود، ما را بینی که به میدان رزم چون شیران ژبان^۳ باشیم.
 هیچ قبیله‌ای را ندیدیم که مانند ما، و بدان روز که مکف و ابن عامر را کشتیم، دشمن را بتاراند.
 بر ما هجوم آورد و بدانگاه که زمین زیر سم اسبان می‌لرزید، هنگام شمشیرزدن سختکوشی کرد.
 آن روز که با تیغهای آبدار با یکدیگر برخورد کردیم ایشان در حریم شهرهای خود با ما درگیر شدند.

۱- این قطعه در شنهج نیامده است. ۲- سِماک؛ (بروزن کتاب) چنان که در قاموس و الاصابه آمده است، و خَرَشَةَ، به فتح اول و دوم و سوم. دو تن از اصحاب به نام سِماک بن خَرَشَةَ خوانده می‌شدند و تفاوت آنان در کنیه ایشان بود. کنیه یکی ابودجانه است که در صفین حضور نیافته ولی آن دیگری در صفین حضور داشته است. - الاصابه، ۳۴۵۸
 ۳- متن به تصحیح قیاسی «الضباطر» و در اصل [الصياخر].

و مردی از بنی کلب که با معاویه بود به هجو کردن عراقیان پرداخت و ایشان را چنین نکوهید:

لَقَدْ ضَلَّتْ مَعَايِرُ مِنْ نِزَارٍ إِذَا انْقَادُوا لِمِثْلِ أَبِي تَرَابٍ...

گروهی از بنی نزار که سر به فرمان کسی چون ابوتراب^۱ سپردند گمراه شدند. داستان ایشان و بیعت آنان با علی به داستان زن آرایشگری می ماند که پوست چهره را به غازه تباه کند،

از بیخوردی دستهای خویش را می آراید و هم به دو دست خویش نقاب از چهره کریه بر می گیرد.

از هشیار^۲ زیرکی که در زیر پرچم عقاب نشان^۳ بر شما می تازد بر حذر باشید! چون هجوم آرند^۴ از صدای سُمِ مرکبشان بانگی چون هَرای رعد از برخورد ابرها بشنوی.

چون منادی جنگ ایشان را به پیکار و نیزه زنی با سواران بخواند بیدرنگ پاسخ گویند.

زره های آهنین حلقه در حلقه پوشیده اند و تیغهای بران درخشنده ای چون شهاب به کف دارند.

و احمر که در رکاب علی کشته شد گفت:

قَدْ عَلِمْتُ غَسَّانُ مَعَ جُدَامٍ إِنِّي كَرِيمٌ ثَبَّتَ الْمَقَامَ...

غسان و بنی جذام می دانند که من مردی کریم و ثابت قدم هستم. چون گام دیگران (برخون) بلغزد و زمین گلگون شود من پایداری و پاسداری کنم. سوگند به پروردگار کعبه و احرام که من از ناپارسانان حمایت نمی کنم.

۱- کنیه امیر مؤمنان علیه السلام. - م.

۲- متن از روی شنهج (۲۸۳:۲) «داهیه نودأ» و در اصل [داهیه تروها] آمده است. (مراد از داهیه، معاویه است که به زیرکی شیطنت آمیز موصوف بود. - م.)

۳- علامت پرچم معاویه عقاب بود چنان که در شعر نجاشی آمده است: رَأَيْتُ اللَّوَاءَ لِوَاءِ الْعُقَابِ يُقْحِمُهُ الثَّانِي الْأَخْزَرَ. - م. متن «اذا هشوا» و در شنهج [اذا ساروا].

۴- الثَّبَّتْ، به فتح اول و سکون دوم: استوار و پایدار، به ضرورت وزن شعر بـاء متحرك شده است.

و شیخ بن بشر جذامی گفت:

يا لهفَ نفسي على جذامٍ و قد هزّتْ صُدُورُ الرِّماحِ و الخِرَقِ...

افسوس من بر بنی جذام که اینک نیزه‌ها و رداهای جنگی به جنبش درآمده. هنگام جنگ، آن دم که خونها به راه می‌افتاد، در جایگاههای خود چون شیران شرزهای بودند.

اما امروز دفاعی نمی‌کنند و نفاقه سیاه دیوانه را دور نمی‌رانند. امروز دادِ برادران خویش را در هنگامه بروز بیکار نمی‌دهند.

و اشتر گفت:

و سارابن حربٍ بالغوايَةِ يبتغى قتالَ عليٍّ و الجيوشُ معَ الحَقْلِ...

پسر حرب از سرگمراهی و نادانی با سپاهی انبوه عازم بیکار با علی شد. ما آشکارا به سرزمینشان تاختیم و تیغها و تیرهای خود را بر روی آنان گشادیم. پروردگام ایشان را هلاک کرد و انبوهشان را پراکنده ساخت، او یاور ما بود و طعم شکست را به ایشان چشاند.

عمرو بن عاص و حمزة بن عتبة
آنگاه معاویه عمرو بن عاص را با گسروهی بسیار از سواران به میدان فرستاد، و حمزة بن عتبة بن ابی وقاص به مقابلش شتافت و به بیکار با او پرداخت و در

حال نیزه زدن می گفت:

ما ذا يرجى من رئيسٍ مَلَأُ لستُ بِقَرَارٍ و لا زُمَّيلاً...

چه انتظاری (جز جانبازی) از سردار دست از جان شسته‌ای می‌رود؟ من گریزان و ناتوان نیستم،

سرداری که در میان قوم خود دیگری را به جای خویش گماشته و خود که رهنمای ایشان بوده اینک از طول زندگی به ستوه آمده و دل برگرفته است، و به تمام هدفها و مرادهای خود رسیده است.

۱- متن (شامة العلق) و در اصل [...] العلق].

۲- متن به تصحیح قیاسی «زُمَّيلاً»، و الزُمَّيْل، ضعیف و ترسوی پست باشد. در اصل [...] زمالا].

و این بر خورد مقارن غروب آفتاب بود. (و نیز) حمزه گفت:

دعانی عمروٌ لِلْفَاءِ فَلَمْ أُؤَلِّ
وَأَيْ جَوَادٍ لَا يُقَالُ لَهُ هَنِيٌّ^۱...

عمرو مرا برای دیدار خوانده است و من رد نمی‌کنم، و کیدام کریمی^۲ است که او را فرا نخوانند؟

او سوار بر اسبی نژاده، باریک‌میان، غرق در اسلحه که به جولان درآید^۳ و منحرف نشود، روی آورده است.

اگر نیزه در زیر پرچم وی به او اصابت کند به خاک در می‌غلند^۴ و نیزه‌های جانشکار او را از پا می‌افکند.

به زیر ضربات تیغ درخشانی چون شهاب و تیرهای دلدوز «سباسب» پیکرش غرقه به خون می‌شود.

عمرو نزد معاویه آمد و با او به گفتگو پرداخت و گفت: امروز به مردی بر خوردم که [او را^۵] آن سزد که چون خوشه‌های انگوری که در چَرُخُشت بیفشند، زیر سُم ستوران لگد کوب شود یا به گودالهای پست در افتد، وی ناشکیبا و کم حوصله و تند خشم است و چون زن داغ‌دیده‌ای که زبان گرفته باشد پرگویی می‌کند و کین می‌توزد - عمرو افزود - اینک وی در برابر ماست، به خدا، چون جزا^۶، (قصابی که اشتران را بکشد) با تیغی تیز و برّان و شمشیری پهن ضربت می‌زند، هر اسب رام نشدنی را به گاه حمله بر می‌جهاند و به تک در می‌آورد. سپس (عمرو به میدان باز گشت) و به زیر شکم اسب او در آمد و ضربتی بر او زد که از اسب

۱- هَنِيٌّ، یعنی: یا هنی. ۲- متن به تصحیح قیاسی «أَيُّ جَوَادٍ» و در اصل [و أَيُّ جَوَادٍ]. شبیه به این اسلوب (و نزدیک به این مفهوم) «لَيْلِي أَخِيلِيَه» راست:

تَعِيرُ نَا دَاءَ بِأَمَكِ مِثْلَهُ وَ أَيُّ حِصَانٍ لَا يُقَالُ لَهَا هَلَا

و حِصَانٍ، به فتح، زن یا کدامن باشد. و هَلَا، به معنی: بشتاب.

۳- متن «يَجُولُ» و در اصل [يَجُوبُ]. ۴- متن به تصحیح قیاسی «لَنُودِرُ مَجْدُولًا» و در

اصل [...] مَخْدُولًا...]. ۵- کَلِمَةُ بَيْنَ قَلَابٍ در اصل نیامده و این خبر نیز در گمانگاه

خود در نسخه شنهج روایت نشده است. ۶- متن «الْقَدَارُ» = نحر کننده شتر.

به زیر افتاد، و یارانش آمدند و او را برداشتند و سه روز بزیست تا بمرد^۱.

از پای در آمدن حمزه به روز «تَمَلُّيلٍ مَنْفَرْدًا» کشته شد، و او همان کسی
حمزه بن عتبه است که معاویه (بعداً) پسرش را به سرپرستی دیوان
عطای خود گماشت.

و (این اشعار نیز) از گفته‌های حمزه است:

بَلَّغْنَا عَتِيَّ السَّكُونِ وَ هَلْ لِي مِنْ رَسُولٍ إِلَيْهِمْ غَيْرِ آنِ؟ ...

از من به قبیله سکون پیام رسانید، آیا پیامگزاری از جانب من نزد ایشان خواهد
رفت؟

تیغهای بُزان مانع پیشتازی اسبان نمی‌شود، و من از تیغ تیز نمی‌پرهیزم،
هنگامی که از زخمهای سواران خون به اطراف پاشد و نیزه‌های^۲ نَرَمَدست از
هر سو پیکرها را بشکافد،

و سپاهی با شمشیرهای آخته بر سپاهی دیگر تازد چنان که اشتران به تَك در آیند.

شعری از عمرو بن عاص اُن لَوْ شَهِدْتَ قَوَارِيسًا فِي قَوْمِنَا

يَوْمَ الْقَوَارِعِ مَرَّةً مَرَّ الْأَجْهَلِ ...

اگر سواران قوم ما را به روز در گیریهای سخت بینی که خونسرد و بی‌اعتنا
می‌گذرند،

به راستی شیر گاهی را دیده‌ای که نیزه‌ها در آن چون نی رُسته است و رنگت
شیران از پوشش آهنین به سیاهی می‌زند^۴.

زره بر تن پوشانده‌اند و شهریاران را با تیغهای تیز خویش می‌رانند.

چنان به سوی میدان جنگ پیش می‌روند که گوئی شیران در میان بیشه‌زار به
جولان در آمده‌اند.

چون انبوه شوند گرم پیکار کردند، و این است کردار ایشان در میان گردوغبار
آوردگاه،

۱- در متن، در این عبارات (که خالی از صنایع بدیعی نیست. - م.) تحریفی وجود دارد که

مرجمی برای تحقیق و اصلاح آن نیافتم. ۲- (روزی که کشتگان تل انبار شده بودند. - م.)

۳- متن به تصحیح قیاسی «اللِّدَان» جمع لدن، نیزه نَرمدست. و در اصل [الجبان] آمده که

وجهی ندارد. ۴- متن به تصحیح قیاسی «جُونُ الْجُلُود» و در اصل به تحریف [دون الجلود].

از هر ناشایستی که باید به روز حساب از نتایج زیانبارش هراسید، خودداری می‌کنند.

گروه سواران چشمهای پر شرار خود را خیره کرده‌اند چنان‌که گویی با سنانها، سورمه‌ای سرخ بر دیدگان کشیده‌اند.

چون منادی جنگ ندا در دهد گروه گروه به سویش شتابند.

اسبان پهلو به پهلو بتازند و سنانها^۱ بر فراز پشتشان چون مشعلی تابان بدرخشد.

و احمر گفت:

كُلُّ امْرِئٍ لِأَبَدٍ يَوْمًا مَيِّتٌ و الموتُ حقٌّ فاعْرِفَنَّ وَصِيَّتَهُ.

هر کس ناگزیر باید روزی بمیرد و مرگ حق است پس باید پیام آن را به درستی شناخت.

عدی بن حاتم و علی عدی بن حاتم به جستجوی علی آمد و از بسیاری

کشتگان هنگام عبور از میدان بر پیکر کشتگان و دست

و بازوی مردگان گام می‌نهاد، سرانجام علی را در اردوگاه (قبیله) بکر بن وائل

بیافت و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا از جای خویش نجنبیم تا تمامی کشته شویم؟

علی گفت: نزدیکتر بیا. پس نزدیک آمد چنان‌که گوشش را به دهان او چسباند،

آنگاه علی گفت: دریغ، توده‌ای که با منند از فرمانم سر می‌پیچند ولی همراهان

معاویه از او فرمان می‌برند و در برابرش گردنکشی نمی‌کنند.

از اشعار صفین ابوحبه بن غزیه انصاری، که نامش عمرو^۲ بود، و

همان کس است که شتر (عایشه) را (در جنگ جمل)

پی کرد، در باره صفین گفت:

سَائِلٌ حَلِيلَةَ مَعْبِدٍ عَنِ فَعِيلِنَا وَ حَلِيلَةَ اللَّحْمِيِّ وَ ابْنَ كَلَاعٍ...

از همسر «معبد» و همسر «لحیمی» و «ابن کلاع» در باره کار ما پرسش کن،

۱- متن به تصحیح قیاسی «و أَعْمَلْتَ زُرْقًا...» و در اصل [و أهملت زرقا] (که مُخِلٌ مفهوم

است. - م.) ۲- عمرو بن غزیه بن عمرو بن ثعلبه، از انصار است که ابن حجر شرح

حالش را در الاصابه، ۵۹۲۲ آورده است.

و من خود از عیدالله درباره نیزه‌های جانسکارمان می‌پرسم که چگونه آنان را از اسبان به زیر می‌افکندند،
و نیز از معاویه که پشت به میدان کرده بود و می‌گریخت و سواران شتابان سر در پی او نهاده بودند.^۱
گزارشگر درباره ما و آنها به گاه هر برخورد^۲، چه خبرهایی به تو داده است؟
اگر با تو راست گویند، خبرت دهند که ما از پیش اهل بیکار بوده‌ایم و به دعوت منادی جنگ پاسخ مثبت می‌دهیم^۳،
به تقوی فرا می‌خوانیم و چون از امینی اهل تقوی، نگهبانی می‌کنیم حقوق متقیان را ضایع نمی‌داریم.
اگر با تو راست گویند، خبرت دهند که ما در هر حال از حقیقت دفاع می‌کنیم،
و نیزه‌های جانسکار و تیغهای بران خود را متوجه جان دشمنانمان می‌سازیم.

و عدی بن حاتم در باره صفین گفت:

أقولُ لَمَّا أن رأيتُ المَعْمَعَةَ واجتمع الجُندَانِ وَسَطَ البَلْقَعَةِ...

چون گیراگیر بیکار و برخورد دو سپاه را به هنگامه نبرد، در میانه میدان بینم گویم:

این علی است که به راستی، رستگاری و هدایت با اوست، بارالها وی را حفظ کن و تباهاش مدار.

زیرا، ای پروردگار من، او از تو می‌ترسد پس او را سرافراز کن و هر کس را که بر او عیب^۴ خواهد نگویند، نارسار دار.

و نعمان بن عجلان^۵ انصاری^۶ به روز صفین گفت:

۱- متن «و الخیل تعدو» و در شنهج (۲۸۳:۲) [و الخیل. تمعج].

۲- متن از روی شنهج «عند کل وقاع» و در اصل [دفاع].

۳- متن از روی شنهج «محببوا الدّاعی» و در اصل [مستمعون الداعی].

۴- متن از روی شنهج «و من ارا دعیته» و در اصل [غیته].

۵- در شنهج به تحریف [بن جملان] آمده است.

۶- نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری که سخنگو و شاعر انصار بود. میرد گوید، علی وی را به حکومت بحرین گماشت و هر کس از بنی زریق نزدش می‌آمد صله‌ای به

مَائِلٌ بِصَفِينٍ عِنَّا عِنْدَ وَقَعْتَنَا وَكَيْفَ كُنَّا غِدَاةَ الْمَخَكِ نَبْتَدِرُ...
 از برخورد و هجوم ما به روز صفین پیرس که چگونه به هنگام آزمون به شتاب
 پیش تاختمیم.
 و نیز از آن روز که با ازدیان برخوردیم، یعنی روز بصیرت آنگاه که مضریان
 گردآمده بودند، پیرس.
 اگر بیم از خدا نبود، و آن قوم را که ایشان را می‌شناسی پارسا نبودند، دست
 تقدیر چه سرنوشتی به بار می‌آورد.
 در تمامی سرزمین آنان، برای ایشان جز سگان و گوسپندان و درازگوشان برجای
 نمی‌ماندند.
 چه بسا کشته به خاک و خون درافتاده را و نهادیم که درندگان پیرامونش گرد
 آمدند.
 تا به روز قیامت و تابدانگاه که صور رستاخیز دمیده شود نظیر چنان واقعه
 اندوهباری را نخواهی دید.

و عمرو بن حمق خزاعی گفت:

تَقُولُ عِزْسَى لَمَّا أَنْ رَأَتْ أَرْقَى مَا ذَا يَهِيْجُكَ مِنْ اصْحَابِ صِفِّينَا...
 نگارینم چون ببخوابی مرا دیدگفت: چه چیزی از اصحاب صفین تو را چنین
 هیجانزده کرده است؟
 آیا تو از زمره آن گروه که خدا هدایتشان کرده است نیستی که نه خود ستم کنند
 و نه به دنبال گمراهی روند؟

وی می‌بخشید و ابواسود دثلی این شعر را در باره او گفته است:

اری فتنة قدالته الناس عنكم فندلا زریق المال نبل الثعالب
 فان ابن عجلان الذی قد علمتم یبدد مال الله فعل المناهب ←

الأصابة، ۸۷۴۷

- ۱- در شنهج اضافه دارد [و عفو من ابی حسن^۵ عنهم و ما زال منه العفو ينتظر] = و اگر عفو ابوالحسن (علی) که همواره از او انتظار عفو و گذشت می‌رود، در حق ایشان نبود.
- ۲- متن از روی شنهج «لا یظلمون» و در اصل [هل الکتاب].

بدو گفتم که من از سرانجام آینده‌ای که در پیش داریم حیران^۱ و اندیشناکم، از دگرگونی حال این قوم درکاری که در پیش داریم نگرانم، و تو آزرَم نگهدار و از پرسوجوی بسیار دست بدار.

و حجر بن عدی کندی گفت:

يَا رَبَّنَا سَلِّمْ لَنَا عَلِيًّا سَلِّمْ لَنَا الْمَهْدَبَ النَّقِيًّا...

پروردگارا علی را برای ما سلامت بدار. آن آراسته صفات پاکیزه‌خو را ایمن بدار،

آن مؤمن ره‌یافته ستوده را نگهدار و وی را رهبر و راهنمای امت قرار ده. پروردگارا، او را که از ناهنجاری رأی و بیخردی^۲ به دور است همان‌گونه که پیامبر را حفظ کردی، نگهدار. زیرا او دوستدار و ولی پیامبر بود و پس از او همگان به عنوان وصی پیامبر بدو دل سپردند.

و معقل بن قیس تمیمی گفت:

يَا أَيُّهَا السَّائِلُ عَنْ أَصْحَابِي إِنْ كُنْتَ تَبْغِي خَيْرَ الصَّوَابِ...

ای آن‌که از یاران من خبر پرسی، اگر به راستی خیر درست می‌خواهی، تو را از آنان خبری راستین دهم که ایشان نگهبانان قرآنند. پایداران و بردبارانی^۳ به هنگام پیکار و برخوردند. از تمام گروه‌های آزد و رباب باز پرس، و نیز از جمله احزاب و گروه‌های دیگر باز پرس.

و ابو شریح خزاعی گفت:

يَا رَبِّ قَاتِلْ كُلَّ مَنْ يَرِيدُنَا وَكِدِ الْإِلَهِيَّ كُلَّ مَنْ يَكِيدُنَا...

پروردگارا، هر کس را که قصد سوئی به ما دارد بکش و با هر کس که آهنگ نیرنگی با ما دارد دستان زن.

۱- متن «مِنْ سَدِّ» و در شنهج [من رشد]. ۲- متن «و لاغیباً» و در اصل [بنیاً] آمده که وجهی ندارد. ۳- متن به تصحیح قیاسی «شیر» و در اصل [صبراً]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

تاستون همبستگی ما را استوار بینند که علی به فرماندهی و رهبری ما همت گماشته است،
و او کسی است که با آگاهی خود از دین، ما را از گزند فتنه‌هایی که متوجه ماست برکنار می‌دارد.

و عبدالرحمن بن ذؤیب اسلمی گفت:

أَلَا أُبَلِّغُ مَعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ أَمَّا لَكَ لِأَنْتَيْبِ إِلَى الصَّوَابِ ...

هلا، به معاویه بن حرب پیام رسان و بازگو: تو را چه شده است که به راه راست باز نمی‌آیی؟
آیا در تمامی روزگار، جز نگهبان قرآن کسی دیگر نیست که تو با او به پیکار برخیزی؟
اگر سالم مانی و به روزگار، روزی امان یابی ما با سپاهی گران چون ابرهای انبوه به دیدارت آییم.
سپاهی که وصی پیامبر آنان را فرماندهی می‌کند تا تو را از پارس کردن^۱ و تردید خود باز دارد.
و گرنه تجربه‌ای که از ما خواهی آزمود ضرب شست سخت و هولناکی است که به شما نشان خواهیم داد.

و ابو واقد، حارث بن عوف خشنی گفت:

سَائِلٌ بِنَا يَوْمَ لَقَيْنَا الْأَزْدَ وَالْخَيْلُ تَعْدُو سُقْرًا وَوُزْدًا ...

از آن روز که ما با ازد برخوردیم و سوار بر اسبان نیکوی سرخ موی و گلرنگ^۲ بر ایشان تاختیم باز پرس.
آنگاه که بازوان و دستهای ایشان را از پیکرشان می‌افکندیم چه آنان گمراهی را خریده و رهیایی را فروخته بودند.
بدان آهنک سوئی که بر ضد ما داشتند خود جملگی تباه شدند و سودای سیاهشان پایمال و مطرود شد.

۱- متن به تصحیح قیاسی «عَوَائِك». اسم «معاویه» از «عواء» یعنی بانگ سگ مشتق شده است.
در اصل به تحریف [غواتک] آمده است. ۲- متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [... تندو سقرًا و وردا]. این قطعه در گمانگاه خود در شهبج نیامده است.

و همام بن اغفل ثقفی گفت:

قد قرّت العین من الفساقِ و من رؤس الکفرِ و الذمّاقِ...

دیدگان از شرّ فاسقان و از (خطر ترکتاز) سران کفر و نفاق بیاسود.
 آنگاه که فوجهای عراق پدیدار شدند و ما سرکشان و پیمان شکنان را کشتیم.
 و سردهسته گردنکشان و دو دستگی افکنان، عثمان را به روز (هجوم) و سوزاندن
 خانه او^۱ (بیشتر) کشته بودیم.
 آنگاه که به ضرب نیزه و تیغ، ساقها و بازوان و گردنهایشان را درهم می پیچیدیم
 و برهم می افکندیم.
 از لحظه برخورد ما در صفین باز پرس تا خبری راستین و درست باز گیری.
 آنگاه که تیغهای تیز ما بر میان گردنهایشان فرود می آمد و خون از هر طرف
 قوران می زد.

و محمد بن ابی سبّره بن ابی زهیر قرشی گفت:

نحن قتلنا نَعْمَلًا بالسَّیرةِ اذ صدّ عن اعلامنا المُنیرة...

ما دراز ریش^۲ را آنگاه که از شعارهای درخشان ما روی تافته بود به سیرت
 راستین کشتیم.
 وی بیدادگرانه بر قوم ما حکومت می راند و ما پیش از او «مغیره» (ظالم) را
 نیز کشته بودیم.
 نیزه های خدنگ ما پیکر او را شکافت، ما کسانی هستیم که دلی بینا و آگاه داریم.
 و به راستی علی از سیرت و روش (پیامبر)، نیک آگاه است.

و حویرثة بن سمّیّ عبّدی گفت:

سائلٌ بنا یومَ التَّقینا الفَجْرَةَ و الخیلُ تَغدو فی قنّامِ الغبّرة...

از آن روز که ما با تبهکاران برخوردیم باز پرس که سواران در میان تیرگسی
 گردوغبار آوردگاه به جولان در آمدند.

۱- (متن «... یوم الدار و الاحراق»)، ۲- نعل (= دراز ریش) لقبی است که به طنز بن
 عثمان بن عفّان نهاده بودند. ← آنچه بیشتر در ص ۳۱۰ گذشت.

تو را خبر دهند^۱ که ما اهل حقیق و آن را استوار می‌داریم و تو را نیز آگاه
کنند که چه قدر از کشتگان را ما کشته‌ایم،
و چه قدر از اسیران بودند که به روز لشکر کشی صفین بند از ایشان گشودیم و
نجاتشان دادیم.

و عمر و گفت:

لعمری لقد لاقیت بصقین خیلنا سمیراً فلم یعدان عنه تحوفا...
به جان خودم که سواران ما در صفین به سمیر بر خوردند ولی از مهابت او
نهراسیدند و روی برتافتند.
من همراه واثلیان آهنگ نبرد با او کردم و با شمشیر او را بزدم و شربت مرگ
را به او چشاندم که رنگش کبود شد.
بکریان از ابن معمر^۲ پروایی نداشتند، ولی امیدوار بودند که آنها به جوی آشتی
باز آید و از این رو دست نگهداشتند.
آن کس که پیشتر «هجمی» با او برخورد کرده بود هراسید و یارانش از
پیرامونش پراکنده و رבוته شدند.
و ما «هاشم^۳» و «ابن یاسر^۴» را کشتیم و نیز ما دو پسر «بدیل» را به خشونت
تمام کشتیم.

و مراد از «سمیر»: سمیر بن حارث عجلی است.

و عرفجة بن ابرد خوشنی گفت:

ألا سألت بنا والخیل شاحبة^۵ تحت العجاجة و الفرسان تطرد؟...
آیا خبر ما را باز نپرسیدی که آن فوج (برابر ما) نزار شده بود، و سواران
(خصم) در گردوغبار آوردگاه رانده می‌شدند؟
و سپاهیان کلب و لخم از برخورد با ما آسیب دیدند و تن به مرگ سپردند و

۱- متن به تصحیح قیاسی «تنبأ بنا...» و در اصل به تحریف [نبنا بنا...].

۲- (خالد بن معمر). ۳- هاشم مرقال.

۴- عمار بن یاسر. ۵- متن به تصحیح قیاسی «شاحبة» و در اصل [ساجبة]. این قطعه

در گمانگاه خود در شنهج نیامده است. ۶- متن به تصحیح قیاسی «وقائنا» و در اصل

[فی قاعنا] که وجهی ندارد.

از اسبان به زیر کشانده شدند.
و (فقط) شماری از آنان که شکبیا بودند پایداری کردند (که به نوبه خود) به
ضرب تیرهای ما پیکرشان از خون زعفرانی گونه شد^۱.

و نیز همو گفت:

سَائِلٌ بِنَا عَسَا و سَائِلٌ كَلْبَا و الْجَمِيرِيَيْنِ، و سَائِلٌ شَعْبَا...
خبر ما را از عکبان و کلبیان و جمیریان باز پرس و هم از شعب^۲ خبر پرس،
که چون خواستند ما را فرو کوبند خود از دست ما چه دیدند! مگر نه آنکه ما هنگام
برخورد شیرانی ژبان بودیم؟
آنگاه که از شمار آنان، دلاورشان «عبد» از پا درآمد.

و مغیره بن حارث بن عبدالمطلب گفت:

يَا شُرَطَةَ الْمَوْتِ صَبْرًا لَا يَهُو لَكُمْ دِينُ ابْنِ حَرْبٍ فَإِنَّ الْحَقَّ قَدْ ظَهَرَ...
ای تن به مرگ سپردگان پایداری کنید و آیین پسر حرب شما را نترساند که
اینک حق آشکار شده است.
با تمام گردنکشان پیکار کنید که پیروزی از آن کسی است که در سختی شکیبایی
و پایداری کند.
شمشیرها را برکشید و آنان را از دم تیغ بگذرانید که خیر در این است و من
از خدا امید پیروزی دارم.
و یقین دانید آنکو در مخالفت با شما جان می‌بازد تیره بخت است و جان خود
را در راه خسران از کف می‌دهد.
وصی پیامبر خدا در میان شما، و رهبر شماست و خاندان او که ناشران قرآنند
در میان شما هستند.

۱- متن «... جُئِدُ» جمع چساده = زعفران و در اصل به تحریف [جسدوا].

۲- یعنی اهل شعب که کوهستانی است در یمن و جایگاه حسان بن عمرو، و جمیری است.
افرادی از این بخش را که در کوفه بسر می‌بردند شعبیون می‌گفتند که از آن جمله یکی شعبی،
فقیه معروف است؛ و آنان را که در شام می‌زیستند شعبانئون می‌خواندند و پاره‌ای را که در
یمن مانده بودند «آل ذی شعبین» می‌نامیدند و آنان را که در مصر بودند اشعوب می‌گفتند، و در
شرح این سخن شاعر که گفته است «جاریه من شعب ذی رعین» گویند، مرادش از «شعب» نام
محل نیست بلکه مراد نام قبیله است.

ای بی پدران (سست کوش در میدان) از مثنی گمراه نهر اسید که دین راستین حفظ می‌شود و تقوی از آن کسی است که پایداری کند.

نامه‌ای از علی و علی به معاویه نوشت: اما بعد، اینک تو تلخی جنگ را چشیدی و به دیگران نیز چشاندی، من اکنون همان پیشنهادی را که مخارق^۱ به بنی فالج^۲ کرد، به تو

می‌کنم:

أيا راكباً إنا عرضت فبلعن^۳ بنی فالج^۲ حيث استقر قرارها...
ای پیک سوار چون بر بنی فالج در قرار گاهشان بگذری به ایشان بازگویی:
به سوی ما بشتابید تا چنان نشوید که گویی به سرزمینی در افتاده‌اید که گرد (نیستی) از آن برخاسته است.
قبیله سلیم بن منصور، مردمانی شده‌اند که در تیره سنگلاخ سوخته‌ای^۴ در نشسته‌اند و سرزمینشان شغازاری^۵ ویران شده است.^۶

پاسخ معاویه معاویه در پاسخ وی چنین نوشت: از معاویه به علی.
اما بعد، خداوند ما و تو را عافیت دهد. من برای گرفتن انتقام خون عثمان دست به پیکار زدم و خوش

۱- شعر از مخارق بن شهاب تمیمی است ← الحیوان (۳۶۹،۶).

۲- در اصل [بنی فاتح] که تحریف است ← الحیوان (۳۶۹،۶).

۳- در اصل به تحریف [بنی فاتح]. ۴- متن به تصحیح قیاسی «سلیم بن منصور اناس یحتره» و الحرة، به فتح=زمینی است پوشیده از سنگهای سیاه چنان که گویی به آتش سوخته، و در اصل به تحریف [تجره]. در معجم البلدان آمده است، «حرة سلیم، (قبیله) سلیم بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان است. ابو منصور گوید، حرة النار لبني سلیم، و تسمى أم صيار» ← الحیوان (۷۱،۴) (مراد از شعر اینکه بر خود روا مدارید که چون قبیله سلیم بن منصور دمار از روزگارتان برآید و بر خاک سیاه بنشینید. - م.)

۵- (متن «كثير و بارها» و بر، جانوری است از گر به سانان و خردتر از گر به است که آن را به فارسی دنگ گویند. - م.) ۶- مراد اینکه تا به روز زار قبیله سلیم نیفتاده‌ای و به

خاکستر سیاه نشانده‌ای، دست از لجاج و عناد بردار و تسلیم شو. - م.

ندارم که فتوری^۱ در امر انتقام‌گیری بروز کند و اسلام که این حق را به ما می‌دهد ضعیف شود. اگر به مراد خود رسیدم چه بهتر، وگرنه مردن در راه حق طلبی بهتر از زیستن با تحمّل ظلم و ستم است. به راستی، داستان من و عثمان بدین شعر ماند که مخارق گفته است:

مَتَى تَسْلَىٰ عَن نَّصْرَتِي السَّيِّدُ لَا يَجِدُ
لَكَ السَّيِّدُ بَيْتَ السَّيِّدِ عِنْدِي مُسَلِّمًا...

اگر (قبیله) سَیِّد (بنی ضبّه) را از یآوری به من بازداری مسلم بدان که آن قبیله به گاه ضرورت به یاری تو نیز نخواهد آمد.
اگر خانه من در جوار همسایه‌ام باشد، او (به اطمینان من) از فتنه‌های نیمه شبان نمی‌هراسد.
بدو گفتم شاد و آسوده سفر کن که اگر (دشمنان) آهنگ ویرانی خانه‌ات کنند من نگهدار خانه تو هستم.^۲

نامه‌ای دیگر
از علی به معاویه
پس علی بن ابی طالب به او نوشت: اما بعد، حکایت
تو و دیدگاہت چنان است که اوس بن حَجَر گفته
است:

وَكَأَيُّنْ يُرَىٰ مِنْ عَاجِزٍ مُتَّصِفٍ
جَنَّتِي الْحَرْبُ يَوْمًا لَمْ يُغْنِ مَا يَجْنِي...

بیچاره موجود ناتوان در مانده‌ای که روزی جنگ را به قصد بهره‌ای برانگیزد ولی از آن بری بر نچیند.
آیا آن جنگ افروز تهدید کننده نمی‌داند که من به راستی به جنگ چنان چالاکم که مایه خرسندی حریفم نباشد.^۴

۱- متن به تصحیح قیاسی «كَرِهْتَ التَّوَهُينَ...» و در اصل به تحریف [... التدهين].

۲- السَّيِّد، به کسر، قبیله‌ای از تیره‌های بنی ضبّه.

۳- مراد معاویه این است که من حامی و مدافع عثمان و خواستار انتقام خون‌آزیم و روح عثمان در این انتقامجویی به من اعتماد دارد. - م؛ ۴- و او را از زندگی خود نومید کند. - م.

قرارگاه من برای جویندگان آشکار و معلوم است، هر چند در گذشته‌ای مرتفع یا دژی دشوارراه باشم.

پاسخ معاویه پس معاویه به وی باز نوشت: خداوند ما و تو را عافیت دهد. ما همچنان فرماندهان و فرزندان جنگ و نبردیم و داستان ما و تو نه چنان است که تو مثل زدی، بلکه مثل ما چنان است که اوس گفته است:

اِذَا الْحَرْبُ حَلَّتْ سَاحَةَ الْقَوْمِ اٰخِرَ جَثِّ

عِيُوبَ رَجَالٍ يُعِجِبُونَكَ فِى الْاَمْرِ...

چون جنگ در سرزمین قومی در آید عیبهای مردان را برون آرد و ظاهر کند چنان که در کارشان به شکفت آید.

درخت جنگ را مردانی میوه چین باشند و نیز کسانی هستند که چون نمرآن را چینه سودی نبرند.

سخن احنف احنف بن قیس تمیمی که در صفین همراه علی بود
در باره صفین گفت: عرب هلاک شد! یسارانش به او گفتند: ای ابابحر، اگر ما پیروز شویم نیز چنین است؟ گفت: آری. گفتند: و اگر آنان بر ما پیروز آیند نیز؟ گفت: آری. گفتند: به خدا سوگند که تو هیچ گریزگاهی برای ما باقی ننهادهی. احنف گفت: اگر ما پیروز شویم تمام نامداران ایشان را گردن خواهیم زد، و اگر آنان پیروز آیند [پس از آن] دیگر هرگز نامداری، از معصیت خدا روی نخواهد تافت (و این هردو به معنی هلاکت تبار عربی است. - م.)

نصر: عمر بن سعد، از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

یادآوری از صفین
نزد معاویه
(چندی بعد) معاویه پس از سال جماعت (بیعت عام) و صلح (امام) حسن علیه السلام از صفین یاد آورد و به ولید بن عقبه گفت: ای ولید، به روز صفین آنگاه که آتش جنگ زبانه می کشید و از هر کران شراره می باراند و مردان بر سر شرف تبارخویش بیکار می کردند، کدام يك از عموزاد گانت برتر بودند؟ گفت: «آنگاه که دامنهٔ بیکار گسترده شد همگی مردانه می کوشیدند و مردان تا کمر غرقه به خون بودند و با ناو کهای دلدوز و تیغهای برّان داد مردی و مردانگی می دادند.» سپس عبدالرحمن بن خالد بن ولید گفت: به خدا سو گند، یکی از روزهای عظیم را بر خودمان به عیان دیدم که ازدهایی دمان همچون کوهی استوار که گرد از آورد گاه بر آورده و میانهٔ ما و افق حایل شده بود، بر ما هجوم آورده است. او...، براسبی سیاه که سم بر زمین می کوفت سوار بود و از چپ و راست شمشیر می زد و بسان هیونی مست و جوان در جنبش و در خسروش بود و چون رزماوری توفنده از خشم دندان می نمود. معاویه گفت: به خدا سو گند هم اکنون نیز او (یعنی علی) را در برابر نظر دارم و می بینم که انتقامجویانه می جنگد و شمشیر می زند و مردان را از مرکبها به زیر می افکند.

نصر: و عمر بن سعد از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

علی معاویه را
به هموردی می خواند
علی به معاویه پیام فرستاد: به جنگ تن به تن با من آی و این دو سپاه را از کشتار معاف دار، هر يك از ما دیگری را کشت حکمرانی از آن او باشد. عمرو (به معاویه) گفت: «... مرد سخنی منصفانه با تو گوید.» معاویه گفت: «من خوش ندارم به هموردی این دلاور هیجان زده روم، ای عمرو شاید تو به حکومت (بعد از من)

۱- یعنی علی علیه السلام. - م. ۲- این عبارت در شنهج نیامده است.

لمع بسته‌ای!» [چون معاویه) پاسخ (پیشنهادِ هم‌وردی را) نداد] علی گفت: «دریغا! (مردم) از معاویه (که چنین جبون است) فرمان می‌برند و از من نافرمانی می‌کنند؟ هر گز امتی، با وجود شناختِ پیامبرِ خویش، جز این امت، با خاندان پیامبرش نجنگیده است.»

بیم عمرو بر جان سپس علی مردم را فرمود که به شامیان حمله کنند، و دو پسر خویش سپاه علی بر صفوف شامیان هجوم آورد و صفهاشان را پراکنده ساخت. عمرو در آن هنگامه گفت: لهیب

این فتنه بزرگ اینک بر جان کدام کس شرر خواهد زد؟ بدو گفتند: بر دو پسر ت عبد‌الله و محمد. آنگاه عمرو گفت: ای وردان با پرچم (و فوج خود) پیش‌تاز، و او به تاخت در آمد. در این میان معاویه کس (نزد عمرو) فرستاد و گفت: «خطری متوجه دو پسر تو نیست، از این‌رو صف را برهم مزین و در قرارگاه خود بمان.»

عمر گفت: هیهات، هیهات!

اللَّيْتُ يَحْمِي سِبْلِيَّةً مَا خَيْرَ بَعْدَ ابْنَيْهِ.

شیر از دو شیر بچه خود حمایت می‌کند، زندگی بعد از دو فرزندش چه خیری برای او دارد؟

پس با پرچم خویش به پیش تاخت و حمله کنان به صفوف مردم زد، در این میان فرستاده معاویه بدو رسید و (از قول معاویه) گفت: خطری متوجه پسرانت نیست، (بیهوده) حمله مکن. عمرو گفت: به وی بگو: تو آنان را نزاده‌ای (که دلت بر آنان بسوزد) بلکه من به آنان زندگی بخشیده‌ام، و در این هنگام به پیشاپیش صفها رسیده بود. مردم به وی گفتند: درنگ کن، خطری پسرانت را تهدید نمی‌کند که ایشان در جای امنی هستند. گفت: صدای آن دو را به گوش من برسانید تا بدانم زنده‌اند یا مرده؟ و بانگ زد: ای وردان، پرچم (و جوخه) خود را به اندازه کمانم

۱- متن «قدر قیس قوسی» که نظیر این نوع اضافه است: دارالآخرة، وحق المیقین، وحبیل‌الورید، و حب الحصيد؛ در شنهج [قید قوسی] آمده (و مراد آنکه: اندکی پیش برو. - م.)

پیش ببر تا فلان زن را - که کنیز وی بود - به تو بخشم. پس وردان با پرچم (و جوخه) خود پیش رفت.

روزی از روزهای علی به سپاهیان کوفی خود پیام داد: باید حمله کنید و
صقین به بصریان نیز فرمود: حمله کنید. کسان از هر سو
هجوم کردند و سخت جنگیدند، مردی از شامیان به
میدان آمد و گفت: هم‌اورد من کیست؟ یکی از یاران علی به مقابله او درآمد و
ساعتی نبرد کرد. آنگاه عراقی ضربتی بر پای شامی زد و آن را جدا کرد اما او
بر زمین نیفتاد و همچنان به نبرد ادامه داد، آنگاه دستش را بیفکند و او شمشیرش
را با دست چپ به سوی شامیان انداخت و گفت: ای مردم شام این شمشیر من از
آن شماست، در نبرد با دشمن به کارش گیرید. شامیان آن شمشیر را برداشتند، و
معاویه آن را از بازماندگان مقتول به ده هزار^۱ خرید.

ستایش ابی زبید بر علی ابو زبید طایبی علی را می ستاید و رزم‌آوری او را
(با شعری قریب بدین مضمون) چنین یاد می کند^۲:

ان علیاً ساداً با لثکرم و الحلم عند غایة التحلم...
علی در بزرگواری و بردباری در رفیعترین درجات شکیبایی و پایداری سرآمد
همگان است.

پروردگرم وی را به راست‌ترین راه، که نگهداشت حلال و ترک حرام است،
رهنمون شد.

وی به شیری ماند که شیربجگان خود را^۳ شیر نوشاند و چون آنها دوران شیر-
خوارگی را بگذرانند،

۱- در متن نوع نقدینه که احتمالاً درهم یا دینار بوده تصریح نشده است. - م.

۲- در نسخه اصل تحریفاتی در شعر وجود دارد و مرجعی برای تحقیق و تصحیح این اشعار که بتوان بدان اعتماد کرد نیافتم. (شاعر با توجه به لقب امیر مؤمنان علیه السلام یعنی «اسدالله الغالب» التزام داشته است که عناوین و اسماء و القاب و اوصاف «شیر» را در این شعر به تصریح یا کنایه و استعاره تکرار کند. - م.)

۳- متن به تصحیح قیاسی «کاللیث عند اللبوان» و در اصل [عنده اللیوث].

از آنها به غیر تمندی دفاع کند و با بازوان ستر به حمایتشان پردازد و کام هولناک خود را بگشاید.^۱

(شیری) باریک میان، تراشیده بینی، هیونی درشت اندام چون شرزه شیری ستر و با صلابت.

هرای گنگ و مهیبش که برتر از همه آواهاست از دوردستها شنیده می‌شود. چون به حمله درآید با جرأت و دلیری گام فرانه^۲ و هجومی کوبنده و درهم شکننده کند.^۳

شیر شیران در هنگامه پیکار و برخورد سخت و شیر تیره‌شبان هرسانک که ضرب دستش کوبنده و نابودکننده است.

شیر تنمند بیشه‌زاران^۴، بیباک و دلیر، درشت استخوان و یال از هر سو فروهشته^۵، با پیشانی بلند و بینی خردکه از فرط رزماوری^۶ «نابودگر» لقبش داده‌اند. دلاور بیباک^۷ و گزیده‌ای ممتاز، شیرمرد زورمند روزگار دیرین و شرزه شیر کام گشاده^۸ عرین^۹.

با عضلاتی در پیچیده چون عضلات شیری شکار آوبار فراخ حلقوم که چون نره شیران بینندش از جای نیارند جنیید^۹.

در سرش از مرگک هراسی نیست و از مقابله با هیچ شرزه شیری نمی‌ترسد و پروایی ندارد.

هنده‌ای ویرانگر و نابودکننده، چون هیونی بلند اندام، کیخخت لب و گشاده کام، به آوردگاه^{۱۰}.

۱- متن به تصحیح قیاسی «کریه شدقم» و در اصل به تحریف [کریه الشدقم].

۲- این مصراع در متن بدین صورت آمده «منه اذا حش له ترمم» (کذا).

۳- متن «مندلق الوقع» به تصحیح قیاسی و در اصل به تحریف [مندلف].

۴- متن «عفروس آجام عفار الاقدم» و در اصل به تحریف [...] عفار].

۵- متن به تصحیح قیاسی «کروس الذفری آغم مکیم» و در اصل [کروس الذفرین عم المکرّم].

۶- متن «من البأس» و در اصل [من الناس].

۷- متن «قسورة التطر صیفی متجم» (کذا).

۸- متن «صم صمات صلخد صلیم» و در اصل [...] مصلخد... آمده که با وزن شعر مناسب نیست.

۹- متن «مصمیت الصم صموت یزطم اذا رأته الأسد لم ترمم» و در اصل به تحریف [...] ام ترمم].

۱۰- متن «مجرم من شان یزار سظیم عند المرائک کالقنق الاعلم» و در اصل به تحریف [...] المعلم].

با دندانهای خود اسبی زره‌پوش را از هم می‌درد و دندان تیزش خودگذندی نمی‌بیند.

دندانهای تیزش^۱ استوار و بسیار سخت است، از تبار و ناموس حمایت می‌کند، و تاکنون روی شکست ندیده است.

کناره‌های کام و دهان او را از نوشیدن خرن شکار عناب گون می‌بینی. چه بسیار دلیرانی که بینی ایشان را به خاک مالیده است^۲، و آنگاه که شیران انبوه شوند از پیکارشان باز نمی‌ماند.

چون ضمیرش او را گوید: پای مردی بفشار، هرایی عظیم در دلش به غرش در آید.

شیری است پرتوان و تیزپنجه^۳، یال افشانده و میان باریک و استوار اندام.

(چون) ابو زبید این اشعار را در وصف علی سرود علی (نیز) گفت:

أَنَا الَّذِي سَمَّمْتُ أُمَّي حَيْدَرَةَ رَبِّبَالَ آجَامِ كَرِيهُةِ الْمَنْظَرَةِ...

منم آن‌که مادر مرا نام حیدر نهاد، شیر هراس‌انگیز بی‌شده‌ایم، دلیری هستم که با بازوان نیرومند خود پیمانۀ مرگی بی‌امان را به دشمنان می‌پیمایم.

نصرت‌گفت: مردی از قول مالک جینی، از زبید بن وهب به من گفت:

خطبه‌ای در
برانگیختن یارانش

علی در صفین بر گروهی از شامیان که ولید بن عقبه نیز با آنان بود بگذشت و ایشان (پس از عبور او) بر او

ناسزا راندند و از او عیب‌گویی کردند، چون این خبر را به علی رساندند وی در میان یاران خویش بایستاد و گفت: «بر ایشان بتازید (اما) آرامش خود را به ویژه در مورد نیکوکاران حفظ کنید و وقار اسلامی خود را نگهدارید، به خدا سوگند نزدیکترین قوم به جهل و دور از معرفت خدای عزوجل

۱- متن «رکن مَمَّا ضِيغَ يَلْحِي سَلْجَمٌ» و در اصل به تحریف [...] مَمَّا ضِعْ [...] .

۲- متن و اصل «أَغْلَبَ مَارِضِي (كَذَا) الْأَنْوَفَ الْمُرْتَمِّمِ» .

۳- متن «أَخْضَفَ رَبِّبَالَ حَيْدَرَةَ قَدَعَمِي» و در اصل به تحریف [...] فدعم [...] .

قومی هستند که پیشوا و مرتبی آنان^۱ معاویه و پسر نابغه^۲ و ابوعور سلمی و ابن ابی معیط باده گسار و حد خورده در اسلام باشند و اینانند که اینک در برابر من در ایستاده‌اند و مرا دشنام می‌گویند، پیش از این (به ملاحظاتی) با من نجنگیده و مرا دشنام نگفته بودند، در حالی که من آنان را به اسلام فرا می‌خواندم و آنان مرا به بت پرستی باز می‌خواندند. پس سپاس و ستایش از آن خداوند، خدایی که جز او خداوندی نیست، که دیری است تا تبهاران مرا دشمن می‌دارند. باری این واقعه سخت عظیم است، تبهارانی که از ما ناخرسند بودند و از اسلام و اهل آن می‌هراسیدند (و آن زمان جرئت خودنمایی نداشتند) اینک دست به نیرنگ زده و پاره‌ای افراد این امت را فریفته^۳ و فتنه‌انگیزی را خوشایند دل‌هایشان ساخته و خاطرشان را به تهمت و بهتانی خوش کرده و متمایل نموده^۴ و آنان را به جنگ بر ضد ما گماشته‌اند و برای خاموش ساختن پرتو الهی می‌کوشند. (اما)

«وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

خداوند نور خود را، هر چند کافران خوش ندارند، به تمامی پرتویشان خواهد داشت.^۵

بارالها، آنان حق را مردود شمرده‌اند؛ پس جمعشان را از هم بگسل و اختلاف کلمه در میانشان پدید آر و ایشان را به وسیله خطاهایشان هلاک کن، زیرا هر که دوستدار تو باشد خوار نگردد و هر که با تو دشمنی ورزد روی عزت نبیند.»

۱- متن «لَأَقْرُبُ قَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَوْمٌ قَائِدُهُمْ وَ مُؤَدِّبُهُمْ معاویه...» و در شنهج (۲۸۵:۲) [اقرّب بقوم من الجهل قائدهم و مؤدبهم...].

۲- یعنی عمرو بن عاص که مادرش چنان که در آغاز شرح حال وی در الاصابه، ۵۸۷۷ آمده است، «نابغه» نام داشت و از قبیله بنی عنزه بود، (نزد اعراب نسبت دادن کسی به مادرش نوعی تحقیر نین به سلاله پدری او محسوب می‌شد. - م.)

۳- متن از روی شنهج (۲۸۵:۲) «اصبحوا و قد خدعوا» و در اصل [... حتی خدعوا...].

۴- اشاره به تهمت قتل عثمان. - م. ۵- الصف، ۸.

نمر: از نُمیر بن دعله، از عامر شعبی که گفت:

خطبه دیگری از علی
در تشویق یاران خود

علی بن ابی طالب بر پرچمدارانِ (دشمن) گذشت و
ایشان را در جای خود استوار دید، پس کسان را - که
گویند بنی غسان بودند - به جنگ با ایشان تشویق کرد
و گفت: «اینان گروهی هستند که از موضع دشمنانه خویش واپس نمی‌نشینند مگر
باطعن پبایی جانربای نیزه و ضرب تیغ تارك شكاف و استخوان‌شکن که مچها و
کف دستها از ضرب آنها فرو افتد و پیشانیها شکافته شود و ابروان بر سینه‌ها و
چانه‌ها فروریزد. کجایند شکیبایان و پایداران و خیر جویدان عاقبت؟ کیست که
جان خود را به خدای عزوجل بفروشد؟»

نبرد محمد بن حنفیه
پس گروهی از مسلمانان به سوی او رفتند و او پسر
خویش محمد را بخواند و به وی گفت: «خرامان به
سوی آن فوج و پرچم برو و آنگاه که نیزه را نشانه سینه آنها کردی (و در تیررس
حربه‌ات قرار گرفتند) دست نگاهدار تا رأی^۱ و فرمان من در رسد، و وی چنان
کرد، و علی علیه السلام گروهی به همان شمار را همراه آستر به سوی ایشان
گسیل داشت که چون به نزدیک دشمن رسیدند و نیزه‌ها را به سوی سینه‌هایشان
نشانه گرفتند علی به گسیل شدگان فرمان داد که بر آنان حمله کنند و محمد و زبده
سوارانش بر آنان تاختند و ایشان را از جایگاه خود عقب راندند و بسیاری از
مردان را از پای درآوردند، و کسان پس از مغرب جنگی سخت کردند و بسیاری
از مردم رسم نماز را جز با اشاره به جا نیاوردند.

۱- متن «حتی یأتیک امری و رأیی» و در اصل [...] امری و رأیتی = تا فرمان و پرچم من
در رسد...].

و عُدَيْلُ بنِ نَسَائِلٍ عَجَلِيٌّ سُرُودٌ:
لَسْتُ أَنَسِي مَقَامَ غَسَّانٍ بِأَتَمِّ
و لِسُوعِثُ، مَا أَظَلَّ شَمَامٌ...

شعری
از عدیل

هر چند دیری زیسته‌ام، هرگز پایگاه غسانیان را در آن پشته فراموش نمی‌کنم و همواره به یاد خواهم داشت.
سروران و فرماندهانی که در شدت هنگامهٔ پیکار گردآمدند و همدست و همدستان شدند.
ایشان را، چون کریمان، ابرهای گهر بارِ فضل و کرم است و خود گوهر تابناکِ فراز قله‌های والایند.
صبحگاهان به ما پیوستند و آنگاه به روز نبرد^۲ همراه یکدیگر با نیزه‌های بلند و تیغهای بران بر دشمن تاختیم.
پس روی به میدان نهادند و هنگام فرود آمدن شمشیرها به روز نبرد^۳ گزند و آسیبی ندیدند.
ما به فرماندهی آن کلانسالانِ کریم ثابت‌قدم و فزون از شمار رضا دادیم.

نصر، از مردی، از محمد بن عتبۀ کندی (شنیدم) که گفت: پیری از مردم حضرت‌موت که در صفین همراه علی بود مرا حدیث کرد و گفت:

یکی از یاران ما هانی بن نمر^۴ نام داشت (و در حمیت)

مبارزهٔ هانی با
یعمر بن اُسَید

چون ماده شیرین بچه‌دار بود، مردی از شامیان به سوی او آمد و کسان را به هم‌وردی خواند و چون هیچکس

به هم‌اردی او نرفت (هانی) گفت: سبحان‌الله، چه چیز شما را از این باز می‌دارد که به نبرد با این مرد روید؟ اگر من بیمار و چنین [سخت] ناتوان نبودم بیگمان به جنگ او می‌رفتم. هیچکس از یارانش چیزی به وی نگفتند، آنگاه خود به میدان شتافت^۵. یارانش بدو گفتند: سبحان‌الله تو با این حال، نزار و بیمار، به میدان

۱- شرح حال وی را نیافتم ولی در میان شعرای عرب شاعری به نام عُدیل بن الفرخ عَجَلی وجود دارد. ۲ و ۳- در متن «لیوم القراع عند الکدام» و در اصل [...] الکهام] آمده که وجهی ندارد. ۴- در شنهج (۲۸۵:۲) [...] بن فهد] آمده.
۵- متن «فوقب فقال...» و در شنهج [فقام و شد علیه سلاحه لیخرج = پس برخاست و سلاح بر خود استوار کرد تا به میدان رود].

می‌روی؟! گفت: به خدا سوگند که هر چند کشته شوم به هم‌وردی او می‌روم. چون آن مرد - که از قوم او بود و یعمر بن اُسَیداً حَضْرَمی خوانده می‌شد و از سوی زنان، به وصلت سببی، با او خویشاوندی داشت - او را دید، وی را بشناخت و به او گفت: ای هانی بازگرد که اگر دیگری به نبرد من آید بسی خوشتر دارم و نمی‌خواهم تو را بکشم. هانی به وی گفت: من جز با دل سپردن به مرگ نیامده‌ام [نه، به خدا سوگند، امروز چندان می‌جنگم تا کشته شوم] و پروایی ندارم که به دست تو یا دیگری کشته شوم. سپس به سوی او رفت و گفت: «بارالها در راه تو و پیامبر تو و به یآوری پسر عم پیامبرت می‌جنگم.» آنگاه ضربتی چند ردّ و بدل کردند و هانی حریف را بکشت و یارانش به او هجوم کردند و یاران هانی نیز به سویش شتافتند و به نبرد با یکدیگر پرداختند و فقط وقتی از هم جدا شدند که سی‌ودو تن کشته باز نهاده بودند. سپس علی به کسان پیام فرستاد: «حمله کنید» و مردم از هر دستی با پرچم‌های خود به صف مقابل خویش^۲ تاختند و شمشیرها و گرزهای آهنین را فرو می‌کوفتند چنان که جز صدای چکاچک سلاحها و برخورد آنها با کاسه‌های سر که به کوفتن پتک بر سندان می‌مانست آوایی بر نمی‌خاست^۳. و تمامی اوقات نماز تباه شد و به اوقات نماز جز تکبیر نگفتند، تا شمار رزمندگان کاهش یافت و تعداد کسان اندک شد، پس ناشناسی به میان دو صف آمد و بانگ برداشت: «آیا در میان شما سرتراشیدگان باشند؟» گفتند: نه، گفت: «آنان به زودی خروج خواهند کرد، زبانشان شیرینتر از عسل و دلهاشان تلختر از صبر زرد است ایشان را نیشی چون نیش ماران گزنده باشد. آنگاه از دیده‌ها پنهان شد و کس ندانست که او کیست.»

۱- در شنهج [... بن اُسَد]. ۲- متن «فحمل الناس علی رایاتهم کل قوم بجیالهم» و در

شنهج (۲، ۲۸۶) [کل منهم یحمل علی من بازائه].

۳- متن از روی شنهج «لا یسمع الا صوت ضرب الهمامات کوقع المطارق علی السنادین» و در اصل [لا یسمع الا صوت السنادین].

نسر، از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن ابی یحیی، از عبدالرحمن بن حاطب^۱ که گفت:

پیام عبدالرحمن بن
کلده به علی

در میان کشتگان صفین به جستجوی برادر مقتولم
سوید پرداختم. ناگهان مردی که در میان کشتگان
افتاده بود دامنم را گرفت. چون نیک نگریستم دیدم
وی عبدالرحمن بن کلده است. گفتم: آنالله و آنا الیه راجعون، آیا آب می‌خواهی؟
گفت: مرا نیازی به آب نباشد که سلاح در پیکرم جا گرفته و احشایم را دریده است
و نمی‌توانم آب بنوشم، اما آیا تو پیامی را که خواهم داد به امیر مؤمنان باز
خواهی گفت؟ گفتم: آری. گفت: چون او را دیدی از من سلامش برسان و بگو:
«ای امیر مؤمنان، مجروحان را به لشکر گاهت حمل کن تا آنان را پشت کشتگان
قرار دهی، زیرا پیروزی با کسی است که چنین کند.» سپس چیزی نگذشت که
جان سپرد. من برخاستم و نزد علی آمدم و گفتم عبدالرحمن بن کلده به تو سلام
می‌رساند. گفت: و سلام بر او، اینک وی کجاست؟ گفتم: ای امیر مؤمنان به خدا
سوگند که سلاح در پیکرش نشست و سینه‌اش را شکافت و پس از لختی بمرد.
(امیر مؤمنان) گفت: آنالله و آنا الیه راجعون. آنگاه گفتم: وی پیامی به وسیله من
برایت فرستاده است. گفت: آن پیام چیست؟ گفتم، گفت: «ای امیر مؤمنان،
مجروحان را به لشکر گاهت حمل کن تا آنان را پشت کشتگان قرار دهی که
پیروزی با کسی است که چنین کند.» گفتم: سوگند بدان کس که جانم در قبضه
اختیار اوست راست گفته است. آنگاه منادی لشکر ندا برآورد: مجروحان را
به لشکر گاهتان حمل کنید، و کسان چنان کردند. چون روز شد شامیان از جنگ

۱- عبدالرحمن بن حاطب بن ابی بلتعنه لخمی، از کسانی است که به روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زاده شد و یقه‌ای کم حدیث بود و به سال ۶۸ در گذشت، و گویند به روز «حرّه» که در سال ۶۳ رخ داد در عهد یزید بن معاویه کشته شد - الاصابه، ۶۱۹۶ و معجم البلدان (حرّه واقم).
۲- مراد اینکه میدان از مجروحان تخلیه شود و کشتگان دفن شوند که مانعی برای پیشروی بعدی فراهم نیاید. - به سفارش مشایخی از هاشم بن عتبّه در همین زمینه ص ۴۸۴ و نیز سفارش عبدالله بن کعب ص ۶۲۶ - م.

خسته و دلزده به نظر می آمدند. (اما) علی روز را بی ملال آغاز کرد و کسان را بسیج فرمود که می خواست بر سر شامیان در لشکر گاهشان بتازد.

معاویه گفت: (در آن هنگامه) من یال اسبم را گرفتم و
 پا در رکاب نهادم^۱ ولی ابیات عمرو بن اطنابه را به یاد
 آوردم که گوید:

معاویه و ابیات
 عمرو بن اطنابه

أَبَتْ لِي عِفْتَى وَ أَبِي بِلَائِي وَ أَخَذِي الْحَمْدَ بِالثَّمَنِ الرَّبِيحِ...
 دامن پاک و آزمون بزرگ و دلستگی من به ستودگی و کسب بهائی سودآور
 مانع گریز من شد.
 (و سبب شد) خویشتن را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طلب است و دارم^۲ و
 ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آورم.
 هرچه دلم استوار و استوارتر می شد باخود می گفتم: پایداری کن که (یا به
 مقاومت) ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی) به آسودگیرسی.
 از این رو به قرارگاه خود بازگشتم و خیر دنیا نصیب آمد (و کامروا شدم).

علی چون آهنگ نبرد می کرد تهلیل و تکبیر^۳ بر زبان می راند و می گفت:
 مِنْ أَيِّ يَوْمِي مِنَ الْمَوْتِ أَفْرٌ أَوْ يَوْمَ مَا قُدِرَ أَمْ يَوْمَ قُدِرَ؟
 به کدامین دو روز خویش از مرگ بگریزم؟ آن روز که مرگ مقدر نشده

۱- متن «و وضعتُ رجلی فی الرّکاب» و در امالی، قالی (۲۵۸:۱) [فی الرکاب یوم صفین غیر
 مرّة= به روز صفین چندین بار پا در رکاب نهادم (که بگریزم)]. برای آگاهی از این ماجرا ←
 الکامل، ۷۵۳ و عیون الاخبار (۱: ۱۲۶) و مجالس، ثعلب، ۸۳ و معجم المرزبانی، ۲۵۴ و
 دیوان المعانی (۱: ۱۱۴) و نخستین قطعه حماسه البحتری که ابیات عمرو بن اطنابه را
 آورده و لباب الآداب، ۲۲۳-۲۲۴

۲- متن «و اجشامی علی المکروه نفسی» با توجه به نزدیکترین روایت از مآخذ پیشین که
 روایت میرد است، و در اصل [و اعظامی علی المکروه... و در عیون الاخبار و لباب الآداب
 و اللسان (۳: ۳۳۱)] و در معجم المرزبانی [و اکراهی] و در امالی [و اعطائی
 علی اعدام مالی].

۳- تهلیل: گفتن لا اله الا الله، و تکبیر: گفتن الله اکبر باشد. - م.

یا آن روز که مرگ مقدر گشته است؟

عبدالرحمن بن خالد که پرچم بزرگ معاویه را

می کشید رو به میدان نهاد و می گفت:

انا ابْنُ سَيْفِ اللَّهِ ذَا كَمِّ خَالِدٍ

اضْرِبْ كَسَلَّ قَدَمٍ وَ سَاعِدِي...^۱

عبدالرحمن
ابن خالد و جاریه
ابن قدامه

منم پسر تیغ خدا آن که خالدش می نامیدند، بر هر پای و بازویی شمشیر زدم.
به تیغی بران چون شهاب فروزان، به عموی خویش یاری دهم که این عمو مرا
پدر باشد.

نه تنها به کوشش، بلکه به کوشایی تمام از دل و جان، برتر از هر مجاهد سخت
کوش، من از تقدیری که در انتظار من است وانمی مانم.

پس جاریه بن قدامه سعدی به مقابله او شتافت و می گفت:

اَثْبُتْ لِصَدْرِ الرَّمْحِ يَا ابْنَ خَالِدٍ اَثْبُتْ لِلْيَتِّ ذِي فُلُولٍ حَارِدٍ...^۲

ای پسر خالد برای رسیدن ناولک نیزه بر جای بمان، در برابر شیر مردی دارای
تیغی بران بر جای بمان،

از شیران قوی پنجه که به بهترین نماز گزار که سر به رکوع و سجود می نهد دل
سپرده است.

بزرگداشت حقّ او، یعنی حقّ علی، زداینده تیرگیها، به دیده من از واجبات است.

دیری آن دو یکدیگر را به زیر ضربات نیزه گرفتند و چون هیچ يك کاری
از پیش نبردند از هم روی تافتند، عبدالرحمن به سویی و جاریه به دیگر سوی
رفت در حالی که عبدالرحمن به هیچ کاری دست نمی زد مگر آنکه آن را تمام
می کرد. وی (به رجز) چنین می گفت:

۱- ترجمه شعری این سخن مولای متقیان علیه السلام چنین آمده است،

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش ندهد سود روزی که قضا نیست، در او مرگ روا نیست

اِنِّى اِذَا مَا الْحَرْبُ قُرَّتْ عَنْ كِبَرٍ تَخَالَنِّى اُنْحَزَّرَ مِنْ غَيْرِ نَحْزَرٍ...
 من بدانگاه که دامنه جنگت بالاگیرد بدون آنکه خود حیران شوم دیدگان را
 خیره می‌کنم،
 صفوف را می‌شکافم و میدانداري من به آوردگاه چون یگانه تازی اژدهای دمان بر
 سر صخره است.
 * من مسئولیت آنچه را از نیک و بد به عهده‌ام نهاده شده می‌پذیرم *

این ماجرا علی را غمین کرد و پس از آن که عمرو بن
 حمله اشتر و شعر
 عاص با فوجی پیش آمد (علی به اشتر) گفت: ای
 نجاشی در این باب
 «پسر شمشیر خدا!» پیش‌تاز و صف بشکاف که لحظه
 پیروزی در رسیده است! کسان روی به اشتر (که چنین خطاب و فرمانی از علی
 شنیده بود) آوردند و گفتند: امروز روزی از روزهای (دلاوریهای) پیشین توست
 زیرا پرچم معاویه چندان نزدیک آمده که آن را می‌بینی. اشتر پرچم خود را
 برگرفت و هجوم آورد و می‌گفت:

اِنِّى اَنَا الْاَشْتَرُ مَعْرُوفُ الشَّرِّ اِنِّى اَنَا الْاَفْعَى الْعِرَاقِىُّ الدَّكْرُ...
 منم، منم اشتر نامدار چشم برگشته منم، منم اژدهای عراقی
 من از قبیله ربیع یا مضر نیستم^۲ بلکه از بنی مذحج دلیر سرفرازم،
 و آن قدر دشمنان را بکوفت که به جای خود بازگشتند، و فوج عمرو عقب‌نشینی
 کرد.

نجاشی در این باره سرود:

رَأَيْتُ اللَّوَاءَ لَوَاءَ الْعَقَابِ^۳ يَقْحِمُهُ الشَّانِيُّ الْاِنْحَزْرُ...

۱- متن «یا ابن سیف‌الله». ۲- متن از روی مروج الذهب (۲۱۰۲) «لست من الحی ربیع أو مضر» و در اصل [...] ربیعة و مضر... که مخل وزن شعر است.
 ۳- در شنهج (۲۸۵۰۲) [و لما رأینا اللّواء العقاب] (این جمله بزرگه عمرو بن عاص زیر پرچم عقاب نشان معاویه آغاز شده بود. - م.)

آن فوج و پرچم، پرچم عقاب نشان را دیدم که آن (دلیر) نکوهشگر چشم
 بردوخته (آشتر)، آن را از هم می شکافت.
 وی چنان شیر شرزهای در میان گرد و غبار آوردگاه بود و (خصم) بی فرزندا با
 فوج خود پیش تاخته بود.
 ما سردار پیشاهنگک، پیشگام عراق را به مقابله اش خواندیم و لشکر به لشکر
 پیامیخت.^۲

آشتر آن (فوج و) پرچم را به عقب نشانند و این چنین کامیاب و پیروز شد.
 همان گونه که همواره به گاه بروز حوادثی چنین گرانبار و ناگوار^۳، رفتار می کرد.
 اگر خداوند او را در کف حمایت خود بدارد، عراق از این موهبت الهی بسی
 سعادت مند خواهد بود.
 و اگر وجود سرشار از خیر آشتر از عراق رخت بر بندد دیگر تمیز نیک و بد از
 میانه بر خیزد.
 و این عراق با مردمانش که می بینی، سرزمینی بی حاصل و بی فریاد خواهد شد.

رجز همّام بن
قبیصه

آورده اند که چون پرچم معاویه واپس زده شد و فوج
 عمرو عقب نشست، همّام بن قبیصه که بیش از دیگران
 علی را نکوهش می کرد و پرچمدار هوازن بود، در
 برابر علی سر برافراشت^۴ و آهنگک مذحجیان کرد و بانگک بر آورد و می گفت:
 قَدْ عَلِمْتُ حَوْرَاءَ^۵ كَالْتَمَثَالِ أَنْسَى إِذَا مَا دُعِيْتُ نَزَلِ...
 آن نگار سیه چشم دانسته است که چون حادثه ای ناگوار پیش آید،
 من چون شیر نر نیرومندی پا به میدان می نهم، ای عراقیان به راستی که شما
 چیزی نیستید.

۱- متن «و أقبِل في خيله الأبتَر» شاعر در این دو بیت با توجه به آیه شریفه «انّ شانك
 هو الأبتَر» (کوثر^۳) صفت الشانی^۲ را برای آشتر و صفت الابتر را برای عمرو بن عاص به کار
 برده است. - م. ۲- متن «و قد خالط المسكِرَ العسكِر» و در شنهج [و قد اضمر الغفل
 العسکر] = آن سپاه دچار شکست شد. ۳- متن از روی شنهج «إذا ناب معصوب...» و
 در اصل به تحریف [إذا ثاب...]. ۴- متن به تصحیح قیاسی «إشْرَاب» و در اصل به تحریف
 [أشدب]. ۵- متن به تصحیح قیاسی «حوراء» و در اصل [قد علمت الخود...] آمده که
 خلاف وزن است. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

من فرزندان خود را قربان و بهترین دارایی خود را صرف می‌کنم تا یا بر شما
پیروز آییم،
یا طعم مرگ را بچشم، و این روش من در یآوری و خوانخواهی عثمان است و
هیچ پروایی ندارم.

عدی بن حاتم به پرچمدار خود گفت: پرچم را پیش
من آر، و آن را گرفت و هجوم کرد و می‌گفت:

حملة عدی بن
حاتم

يا صاحب الصوت الرفيع العالی

إن كنت تبغی فی الوغی نزالی...

ای آن که عربده می‌کشی و بانگ برداشته‌ای، اگر در صحنه بیکار هم‌وردی
مرا می‌خواهی،

نزدیک‌آی تا ضرب‌شست خود را نشانت دهم، من جان و مال،

و خاندان و همسر را فدای علی می‌کنم.

پس او را بزد و پرچمش را از کفش بر بود، و ابن حیطان در سرزنش هم‌ام

چنین گفت:

أ همّام لاتذکر مدی الدهر فارساً و عَض علی ما جئته بالأباهم...

ای هم‌ام تا روزگار باقی است از شهبواری یاد مکن که در برابر او بر کرده
خویش انگشت به دندان گزیدی.

بدان روز که در میان گرد و غبار آوردگاه شهبواری میان بر بسته بود که چون
شیران آوایی هراسناک بر می‌کشید.

چون آوای او را شنیدی رو به‌گریز نهادی و او را گفتی: ای عدی بن حاتم
(پرچم را) بگیر.

این رسوایی بزرگ و سرزنش نکوهشگران تو را بس که به لرزه در افتادی و
پرچمت را از کف دادی.

۱- متن «شدید القفیز» و شاید «القصیری» = پایین دنده و میانگاه، باشد. در اللسان آمده
است،

لاتعدلینی یظرب جمعد کز القصیری مقرف المعد

سپس خزیمه بن ثابت حمله کرد و می گفت:

قَد مَرَّ يَوْمَانِ وَ هَذَا الثَّلَاثُ
هَذَا الَّذِي يَلْهُثُ فِيهِ اللَّاهُثُ...

از رجزهای صفین

دو روز بگذشت و این سومین روز نبرد است. این روزی است که زبان از کام تشنگان برون آمده و لَهَّه می زنند. این است آن روز که جویندگان (حق و شهادت) آن را می جویند، آدمی امیدوار است تا چند در این جهان بزید؟ مردمان میراث گذاران و میراث برانند؛ این علی است، و هر که از او نافرمانی کند عهد شکن باشد.

وی کشته شد و آنگاه خالد بن خالد انصاری به میدان آمد و می گفت:

هَذَا عَلِيٌّ وَالْهُدَى أَمَامَهُ
هَذَا لِسُوا نَبِيًّا قُدَامَهُ...

این است علی که راه رستگاری را در پیش دارد و این پرچم پیامبر ماست که پیشاپیش اوست. همان راه او را می نوددد و ما هرگز چنین هراسی نداریم که وی دستخوش ترس یا گناه شود. رزمجویی وی از اوست و راه او را ادامه می دهد.

وی ساعتی با نیزه جنگید و آنگاه باز گشت. سپس جندب بن زهیر حمله

کرد و می گفت:

هَذَا عَلِيٌّ وَالْهُدَى حَقًّا مَعَهُ
يَارِبِّ فَاحْفَظْهُ وَ لَا تُضَيِّعَهُ...

این است علی و به راستی هدایت با اوست، بارالها او را حفظ کن و تباهش مدار. پروردگارا او فقط از تو می ترسد پس مقامش را بلنددار، و ما در پیکاری که او می کند وی را یاری می دهیم. او دادماد پیامبر است که سر به فرمان او نهاد و نخستین کسی است که با او بیعت و از او پیروی کرد.

آشتر نیز شمشیر زنان بر سپاه دشمن تاخت و می گفت:
 اضربُهمْ ولا أرى مُعاویةَ الاخرَزَ العَظیمِ الحاویةَ...
 دشمنان را می زنم ولی معاویه تنگ چشم شکم گنده را در میان نشان نمی بینم.
 به قعر آتش دوزخ رفته و سگان عوعو کننده گردش را گرفته اند.
 گروهی او باش را فرینته و هیچ رهنمایی او را هدایت نکرده است.

بسر گوید: آورده اند:

چون عمرو بن عاص خطر را برابر دید، معاویه به او
 حملهٔ عمرو
 و یمانیان
 گفت: قبیلۀ پدری خویش را احضار کن و به صحنۀ
 بیکار بپر که اگر کاری از دست کسی بر آید فقط از
 دست آنان است. پس گروهی از یمانیان آمدند و وی به ایشان گفت: امروز روز
 هنرنمایی شماست و فردا شما نامدار و صاحب مقام خواهید شد. امروز، روزی
 سرنوشت ساز است. همراه من بر این گروه هجوم آرید. گفتند: بسیار خوب، و
 همراه عمرو حمله کردند و او می گفت:

أكرم بجمع طيب يماناً جدوا تكونوا أولياء عثمان...
 گرامی باد گروه پاکان یمنی، بکوشید که یاران و خونخواهان عثمان باشید.
 خبری سوگبار^۱ به من رسید که علی پسر عقیان را کشته است.^۲
 خلیفۀ با حجت خداوند را (کشت). پیر ما را چنان که بود به ما بازگردانید.^۳

پس به عمرو پاسخ داده شد:

أبت شيوخ مذحج و همدان بأن نرد نعثلاً كما كان...
 بزرگان مذحج و همدان از اینکه دراز ریش را چنان که بود از نو بیافرینند،
 و همان گونه که خدای رحمان او را آفریده بود^۴ بازگردانیمش امتناع دارند.^۵

۱- متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «فأشجان» و در اصل [فجان].

۲- متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «قتل ابن عقیان» و در اصل [نال من عقیان].

۳- متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «كما كان» و در اصل [...] مکانی].

۴- متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «مثل خلق الرحمن» و در اصل [بعد خلق الرحمن].

عمرو بن حَمِقْ گفت: کار این مرد را به من سپارید که
اینان قوم منند. ابن بُدیل گفت: بگذار تمام ما با گروه
آنان در اقتیم، ولی وی نپذیرفت و حمله کرد و می گفت:

حملاً عمرو بن
حَمِقْ

بؤساً لِحُجْنِدٍ ضَائِعِ يَمَانٍ مُسْتَوَسِّقِينَ كَاتَسَاقِ الضَّانِ...^۱

وای بر لشکر تباه شده یمن که چون گله آهو به دنبال هم افتاده اند.
به چوپانی گمراه دل بسته اند و عمرو (بن عاص) آنان را به خواری و ذلت
می افکند.

ای کاش دست من فاقد انگشتان می بودا و شما همچنان در ساحل عمان می ماندید.
آن که شما را به نابودی کشانده مرا بر حال زارتان گریان ساخته است.

سپس نیزه‌ای به سینه او زد و وی را کشت و سواران تاختمند و آن قوم
پایگاههای خود را ترک کردند.

آنگاه حَوْشِبِ ذُو ظَلِيمِ که در آن زمان خواجه یمنیان
و سالار ایشان بود با گروه یارانش روی به میدان نهاد
و پرچمدارش می گفت:

کشته شدن
حَوْشِبِ ذِي ظَلِيمِ

نحن اليمانيون ومنا حَوْشِبُ أذْظَلِيمِ أَيْنَ مِنَّا الْمَهْرَبُ...^۲

ما یمنیان هستیم و حوشب از ماست، ای ذوظلیم^۳ چه کس از چنگ ما تواند
گریخت؟

→ ۵- این پاسخ در ص ۳۱۵ در پنج مصراع و به جای «شیوخ»، «سیوف» آمده که مناسبتر است و اینجا فقط در سه مصراع نقل شده است. مراد این که عثمان کشته شده و بازگرداندن او بدان صورت که خداوند رحمان از آغاز او را آفریده بود، یعنی احیای مرده، برای شیوخ مذحج و همدان ممتنع و امری محال است. - م.

۱- به تعبیر دیگر: «کاش دستم شکسته بود». عمرو بن حَمِقْ در این بیت از نقشی که پیشتر در انتقال این قبیله یمنی به یمن التهرین ایفا کرده بوده است اظهار تأسف می کند. - م.

۲- به نام این هم‌اورد اشاره‌ای نشده است. - م.

۳- متن به تصحیح قیاسی «أذْظَلِيمِ» به استفهام و خطاب و در اصل به تحریف [انظلمیم].

ما صاحبان تیغهای بُزان و نیزه‌های بلندیم و فوج ما چون نیزه‌های باریک به هم
فشردهٔ انبوهست^۱.
ریسمان و رشتهٔ ارتباط شما عراقیان از هم گسیخته زیرا علی را در میان خود
محبوب می‌شمارید،
درحالی‌که او در قتل عثمان دست داشته و تمام جنایتکاران در میان شمایند.

پس سلیمان^۲ بن صُرد خزاعی بدو حمله کرد و می‌گفت:

يا لَكَ يَوْمًا كَاسِفًا^۳ عَصَبِصًا
يا لَكَ يَوْمًا لايُواري كَوَ كَبًا...
ای که تو را روزی دژم و تروشروی در پیش است، ای که در روزت از فرط
تیرگی و گرد و غبارِ معرکه چون شب ستاره آشکار است،
ای قبیلهٔ (یعنانی) که به جنبش در آمده‌اید بدانید که ما از حَوْشَبِ ذُوئَلِيمِ بیعی
نداریم،
زیرا در میان ما قهرمان آزموده‌ای، یعنی ابن بُدیل قرار دارد که چون شیر
خشمگین است.
دوشینه، علی که همه دوستدار اویم در میان ما به سربرد و ما پدر و مادر خود را
نیز فدای او می‌کنیم.

و به ضرب نیزه او را از پا در آورد و کسان به یکدیگر افتادند و حَوْشَبِ و
ابن بُدیل هر دو کشته شدند و برخی در برابر دشمن پایداری کردند، و شامیان از
کشته شدن هاشم (ابن بُدیل) شادمان گشتند و جُریش سکونی که همراه علی بود
گفت:

معاویَ مـــــــــــــــــا اقلتِ اِلاَّ بجرعِ
من الموتِ رُعباً تحسبَ الشَّمْسُ كَوَ كَبًا...
معاویّه جز جرعه‌ای از شرنگ مرگ نوشیدی که از ترس خورشید تابان را
چون ستاره‌ای خرد پنداری.

شعر جُریش سکونی

۱- متن به تصحیح قیاسی «شُزَب» و در اصل به تحریف [شدب]
۲- در اصل به تحریف [سلیم...]. ۳- در اصل به تحریف [کاشفا...].

از مرگ رستی و با تازیانه شکم (مرکب) را مجروح کردی و دهانه اسب بلندبالا^۱ را سخت کشیدی،
 آن را کتمان مکن و یقین بدان که چنان واقعه‌ای هم‌اره در یاد تو خواهد ماند^۲.
 اگر شما افتخار می‌کنید که دوفروزند^۳ بدیل را کشته‌اید ما نیز در مقابل، ذوالکلاع
 و حوشب را کشته‌ایم.
 و آن دو از کسانی هستند که شما آنها را از آن‌رو کشید که در پی هدایت بودند.
 دیگر سخنی نگویید و هر دو اظهار درد خود را فراموش کنیم.
 چون آن کارزار را دیدیم، با چنان کوششی که مردان به کار می‌بردند، چنان بود
 که طفل خردسال از دیدن (و هیبتش) همچون پیر کهنسال می‌شد.
 زیر گرد و غبار، با شمشیرهای خود در برابرشان پایداری کردیم و هر چیز جز
 پایداری، مذلت‌افزا بود.
 ما در آن میدان تن به‌خواری نسپردیم و در آن هنگامه صفوف و ارتباط ما از هم
 نگسیخت.
 نیزه‌های خود را ریزرز کردیم و چون نیزه‌ها نابود شد، پایداری کردیم و
 شمشیرهای آزموده^۴ را بیرون کشیدیم.
 در تمام سپاه يك تن را ندیدم که از پیکار روی گرداند^۵ و از بیم مرگ بگریزد.
 و جز کاسه‌های سر و تارکهای شکافته و ساقهای جدا شده^۵ و بازوهای خضاب
 شده به خون ندیدیم.

سپاه دستخوش آشفستگی شد تا آنجا که پرچمداران
 قرارگاههای خود را رها کردند و شامیان تا پایان روز
 حمله می‌کردند و کسان از اطراف علی پراکنده شدند،
 علی نزد قبیلهٔ ربیعہ آمد [و شب را با آنان گذراند. عدی بن حاتم، که به دنبال علی
 ورود عالی به
 رزمگاه ربیعہ

- ۱- متن به تصحیح قیاسی «أزوماً علی فأس اللجام مُثدِّباً» و در اصل به تحریف [لزوما...].
- ۲- متن به تصحیح قیاسی «مادارك الجری» و در اصل به تحریف [مالابك الجری].
- ۳- متن «مجرّب» و شاید [مجرّب، یعنی شمشیر آبدار و بران] باشد.
- ۴- متن به تصحیح قیاسی «صادقٌ خَدَّه» و در اصل [صارف خَدَّه].
- ۵- متن به تصحیح قیاسی «ساقاً طنوناً = گسیخته» و در اصل [ظنوناً] آمده که وجهی ضعیف است.

در قرار گاه وی گشته و او را در مقر خود ندیده و در جستجوی او به هر سو رفته بود، وی را در قرار گاه ربیعہ یافت و گفت: «ای امیر مؤمنان، اینک که زنده مانده‌ای پیروزی نزدیک است، من که در جستجوی تو از سراسر این میدان عبور می‌کردم همه جا پای بر اجساد کشته‌گان می‌نهادم، این بیکار سرداری برای ما و دشمن باقی نگذاشته، پس به نبرد ادامه ده تا خداوند فتح و پیروزی را نصیب گرداند که در میان سپاه ما هنوز دلاورانی هستند.» اشعث نیز با بیتابی هر چه تمام‌تر بدانجا آمد و چون علی را دید تهلایل و تکبیر کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان با سوارانی چون سواران ما، و مردانی چون مردان ما، تا این لحظه ما بر دشمن برتری داشته‌ایم، پس به مقر فرماندهی (ستاد) خود، همانجا که پیشتر در آن قرار گرفته بودی بازگرد چه کسان، تو را در همان مرکز که رهایت کرده‌اند می‌پندارند و انتظار دارند آنجا تو را بیابند.» سعید بن قیس [همدانی نیز به علی علیه السلام] پیام فرستاد: «ما [با دشمن] درگیریم^۲ و برتری با ماست اگر قصد داری دیگری را نیز یاری دهیم بدو هم کمک می‌رسانیم.»

علی رو به ربیعیان نهاد و گفت: «شما زره و نیزه منید»

— [راوی گوید: ربیعیان تا امروز بدین سخن مباحث می‌کنند] —

آنگاه عدی بن حاتم گفت: «ای امیر مؤمنان این کسان

که [بدیشان] خو گرفته و در این بیکار همراه آنان بوده‌ای بس بزرگ حقی بر ما دارند. به خدا سوگند که ایشان به گاه مرگ شکیبا و به گاه بیکار سخت کوشند.»

ستایش را ندن

علی بر ربیعہ

۱- متن «فالامر أمم» و در شنهج (۲، ۲۸۶) [...] [اهم] آمده که تحریف است.

۲- متن از روی شنهج «انا مشتغلون» و در اصل [مستقبلون].

بر نشستن علی بر شهباء
و خطلبة^۱ و

علی علیه السلام بر اسبی که از آن پیامبر خدا بود و
«مُرْتَجَز» خوانده می شد بر نشست و [به برابر صفوف
پیش تاخت^۱ و سپس گفت: استر، استر، آنگاه] استر
پیامبر خدا صلی الله علیه، «شهباء» را [فراز آوردند] و بر آن سوار شد و سپس
دستار سیاه پیامبر خدا را بر سر پیچید و ندا در داد: «ای مردم هر که (جان)
خویشتن را به خدا بفروشد سود بَرَد، امروز را فردایی در پی باشد، همان گونه که
شما (در این جنگ) آسیب دیده‌اید دشمنان نیز زخم خورده و صدمه دیده است.»

پس بین ده تا دوازده هزار تن^۲ سپاهی نزد علی آمدند
که همگی شمشیرها را بر شانه‌هایشان نهاده بودند و
علی همچنان سوار بر استر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم
ایشان را دسته دسته سان دید و می گفت:

دَبُّوا دَبِيبَ النَّمْلِ لَا تَفُوُّوا و اصْبِحُوا بِحَزْ بِكُمْ^۳ و بَپْتُوا...
چون خیل موران به انبوهی گرد آید و آسوده نمانید و شبانه روز گرم بیکار
خویش باشید،
تا انتقام بگیرید یا کشته شوید، و هرکاری جز این کنید به منزله نافرمانی از
من است.
شما به من گفتید: اگر تو با ما بیایی (می‌جنگیم) و من نیز آمدم، (اما بدانید) کار
به اراده شما و من نیست،
بلکه مشیت آن ذاتی است که زنده می‌کند و می‌میراند.

۱- متن از روی شنهج «ثم تقدم» و در اصل [ثم قدم علی].

۲- متن از روی شنهج «ما بين عشرة آلاف» و در اصل [بين العشرة آلاف].

۳- در شنهج [و اصبحوا حربكم...].

ابن^۱ عدی بن حاتم نیز با پرچم خود به دنبال او رفت

و می گفت:

رجز عدی بن
حاتم و اشتر

أَبَعَدَ عَمَّارٍ وَ بَعَدَ هَاشِمٍ

وَ ابْنِ بُدَيْلِ فَارِسِ الْمَلَّاحِمِ...

آیا بعد از آنکه عمار و سپس هاشم و ابن بدیل، شهسوار میدانهای نبرد (به سرای دیگر رفتند) رواست که،

چون رؤیای خفتگان چشمداشت درنگ داشته باشیم؟ دیروز انگشت حیرت به دندان گزیدیم.

ولی امروز دندان ندامت برهم نخواهیم فشرد که هیچکس از این که روزگارش؟ به سر آید ایمن نیست.

اشتر نیز پیش می تاخت و می گفت:

حَرْبٌ بِأَسْبَابِ الرَّدَى تَأَجَّجُ يَهْلِكُ فِيهَا الْبَطْلُ الْمَدْحَجُ...

آتش جنگی به انگیزه های پست و تباه برافروخت که در آن قهرمانان زره پوش و زور آور نابود شدند.

دلاوری همدان و مدحجیان این جنگ را بس، قومی که چون آنان را فرا خوانند به انبوه فراز آیند.^۲

در راه خدا به پویه بشتابید و لنگان لنگان قدم بر نذارید که دینی پایدار و راهی گشاده در برابر دارید.

آنگاه تمامی کسان هجوم آوردند و جمله صفوف شامیان را درهم شکستند

و هر کس را برابر خود می دیدند می کوفتند^۳ تا به سراپرده معاویه رسیدند و علی با شمشیر خویش دشمنان را می زد و می گفت:

۱- چنین است در اصل و متن ولی ظاهراً چنان که از عنوان این بند بر می آید باید خود عدی بن حاتم باشد نه پسر او. - م. ۲- متن «من یومه...» و در شنهج [من حتفه] = از اینکه اجلس برسد...]. ۳- متن «انضجوا» و در اصل [... انقبجوا...]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است. ۴- متن «وا همد وا ما اتوا علیه» و در شنهج [۲۸۶:۲] [وا همدوا هل العراق ما اتوا علیه].

اضر بؤم ولا أرى معاوية الا خزر العين العظيم الحاوية...
میز نشان ولی معاویه، آن خیره چشم لوچ شکم گنده را در میانه نمی بینم،
* که در قعر آتش دوزخ جای گرفته است *

معاویه اسب خود را طلبید تا بگریزد و چون پا در
تمثل معاویه به ابیات
عمر و بن احنابه
رکاب نهاد بدین ابیات عمرو بن احنابه تمثل جست^۱:
أبت لى عفتى و ابى بلائى
و أخذى الحمد بالثمن الربيح...
دامن پاك و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستودگی و جلب بهایی سود آور
مانع گریز من شد.
(و سبب شد) خویشتن را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طالب است و ادارم^۲ و
ضر به بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم.
هر چه دلم استوار و استوارتر می شد با خود می گفتم: پایداری کن که (یا به
مقاومت)، ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی)، به آسودگی رسی.
باید به دفاع از یادگاران نیک پردازم و زان پس از ناموس راستین حمایت کنم،
با شمشیری آبدار که رنگش به بلور خالص نمک ماند، و ضمیری که هرگز تن به
زشتی در نمی دهد.

و (خطاب به عمرو بن عاص) گفت: «ای پسر عاص،
امروز شکیبایی و فردا افتخار است». درست است،
معاویه و عمرو
به راستی ما، و وضعی که در آن قرار گرفته ایم مصداق
این شعر است که ابن ابی اقلح^۳ گفته است:

۱- پاره ای از این ابیات پیشتر در ص ۵۴۰ آمده است.
۲- متن «و اجشامی علی المکروه نفسی» و در اصل [و اعظامی علی المکروه...]. ص ۵۴۰
۳- در شنهج [کقول القائل] و در اصل به تحریف [ابن الاقلح]. ابن ابی الاقلح چنان که
در الاصابه، ۴۳۴۰ و قاهوس ماده قلع آمده، عاصم بن ثابت بن ابی الاقلح، قیس بن عصمه
الانصاری است. وی صحابی گرانقدری بود که مشرکان در صدد آزارش برآمدند، و خداوند سایه
←

ما عِلَّتِي وَاَنَا رَامُ نَابِلٍ وِ الْقَوْسِ فِيهَا وَ تَرُ عُنَابِلٌ...
 سرا چه کاشی است؟ در حالی که خود تیراندازی چیره دستم و کمانم را زهی
 محکم و تاییده است.
 تناوران و ستیراندامان از برخورد آن به خاك می‌افتند، مرگ حق است و زندگی
 به چیزی نیرزد.

معاویه پای از رکاب برداشت و پایین آمد و به مدد
 خواهی از عکبان و اشعریان بانگ برآورد، و آنان
 عَكَّ و اشعریان
 نیز نزدیکش (آمدند و در) ایستادند^۱ و به عرض اندام
 پرداختند و به روی هم شمشیر کشیدند تا آنجا که هر يك از دو گروه (در ستایش
 خویش) گروه دیگری را نکوهید، و مردم پراکنده شدند، و شنی در این باب
 گفت:

اتاننا امیر المؤمنین فحسبنا
 ابیاتی از شنی
 علی الناس طراً اجمعین بها فضلا...
 امیر مؤمنان نزد ما آمد و همین برتری و افتخار بر تمام مردم ما را بس.
 در آن دم که پایهای ما می‌لغزید، و دژخیم جنگ پهلوان‌گندآوری برای ما باقی
 نگذاشته بود.
 اهریمن جنگ، چنان که آتش چوب خشک را به کام کشد، شهسواران ما و آنان را
 به کام خود کشید،
 ما بدان روز سپر و جانپناه او بودیم و جان خود را در راه او ایثار کردیم.
 پس (امیر مؤمنان) قوم ما را ستود، ستایشی که کس چنان ندیده و نشنیده بود، و
 ما شایسته آن بودیم.

→
 گونه‌ای از پشت‌سر بر او افکند به طوری که او را از دیده‌مشرکان نپان داشت و از او پشتیبانی
 کرد و از این رو «حمی الدبر»= پشتیبانی شده» نامیده شد.
 ۱- متن از روی شهبج (۲۸۷:۷) «فوقفوا دونه» و در اصل [فرفعوا دونه].

عدی بن حاتم که گنثار و کردارش راستین بود، از میان ما، وی را به کاری شایسته (به ادامهٔ پیکار) تشویق کرد.
 اگر شامیان هاشم و عمار را از پای در آوردند و همسران آنها را بیوه و داغدار، برای ما باز نهادند،
 و دو پسر بدیل، دو شهسوار و دو شیر بیشهٔ شجاعت، و غیث خُزاعی را که ما هر خطری را به نیروی او دفع می کردیم کشتند،
 در عوض آن، اینک عبیدالله و آن یک خویش و آن دیگری ذوالکَلَع از سپاه آنان در میدان قتلگاه به خاک افتاده اند.

چون سپاه عراق بر شامیان هجوم آورد معاویه گفت:
 «امروز، روز آزمایش است، آن سپاه اینک همان گونه
 هجوم کرده است که شما نیز پیشتر هجوم کرده بودید.

سخن معاویه و اصبغ و احنف

امروز پایداری کنید تا سرز نشی بر شما نرود.» علی نیز یارانش را تشویق کرد.
 اصبغ بن نباته تمیمی (در محضر علی) برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، تو مرا به دژبانی سپاه گماشته ای و اعتمادی به من کردی که به دیگر کس نکرده ای، من امروز از پایداری و پیروزی آفرینی خودداری نمی کنم. اما در بارهٔ شامیان (باید بگویم) که آنها از ما شکست خورده اند (و سرداران نامدارشان از بین رفته اند) در حالی که در میان ما هنوز دلاورانی باقی مانده اند^۱، اجرای فرمانت را از ما بخواه و اجازه ده ما پیشروی کنیم. علی به او گفت: «به نام خدا پیشروی کن.» احنف بن قیس سعدی نیز برابر صفوف آمد و گفت: «ای مردم عراق، روزی کامیاب کننده تر و رامتر از امروز برایتان پیش نیامده، آن قوم که پردهٔ آزر از چهرهٔ خود برگرفته اند برای دین پیکار نمی کنند بلکه از سر دنیا دوستی^۲ می جنگند، پس به پیش تازید. (سپاهیان به او) گفتند: اگر امروز باید پیش تازیم، دیروز نیز

۱- متن به تصحیح قیاسی «... ففینا» و در اصل به تحریف [...] نفینا].

۲- متن و اصل «و ما یصبرون إلا حياء» و جز از سر رود بایستی پایداری نمی کنند» ولی شاید [إلا حياءً فی الدنيا] باشد (و چون این احتمال مرجح بود به همین صورت ترجمه شد. - م.)

پیش تاخته‌ایم (و در هجوم تردیدی نداریم و امتحانِ هجوم خود را داده‌ایم). ای امیر مؤمنان تو خود چه فرمان می‌دهی؟. گفت: «در جای پیشروی به پیش‌تازید و به‌گاه عقب‌نشینی و اِپس‌نشینید، پیش از آنکه آنان به سوی شما پیشروی کنند شما پیش‌تازید».

سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد و کسان
در گیر بیکار شدند؛ و عمرو بن عاص، پرچم به دست،

حملة عمرو

حملة کرد و می‌گفت:

شدوا عاصی شگنتی لاتنکشف بعد طلیح و الزیر قاتلیف...

زره مرا بر بیکرم محکم کنید که از هم نگسلد، و خود پس از (ماجرای) طلحه و
زبیر اینک متحد باشید.

روزی از آن همدان و روزی از آن صدف^۱ است و تمیمیان را نخوتی است که
سر نمی‌تابند.

(آن قبایل را) به ضرب شمشیر می‌زنم تا بازگردند، من چون به راه اتم بسان
هیونی کهسال و شگنتی آفرین باشم.

جمیریان را نیز همچنان (می‌زنم) مگر آنکه بازگردند، و امروز برای ربیعیان
روز مصیبت‌باری است.

علی به مقابله او تاخت و می‌گفت:

قد علمت ذات القرون اللیل و الخصر و الأنامل الطفول...

تمام گردنکشان و قویدستان و آسودگان از خرد و کلان نیک دانسته‌اند،
که من در شمشیرزنی چابک و نامورم^۲، مردانه می‌کوشم و پیشاهنگان فوج دشمن
را بر خاک می‌افکنم،

با شمشیر آبداری که کندی نمی‌شناسد.

۱- صدف: لقب عمرو بن مالک بن اشرس بن عفر بن عدی بن حارث بن مرّة بن ادد بن زید
ابن یسحب بن عریب بن زید بن کهلان است. ← نهاییة الارب (۲، ۳۰۳ و ۳۰۴).

۲- متن در مصراع اول «انّی بنصل السیف خنشلیل»، در بیت اقوائی است و در اللسان آمده
است: قد علمت جاریة عطبول انّی بنصل السیف خنشلیل

سپس ضربتی بر او زد و وی را بر خاک افکند، عمرو
 ضربت علی
 بر عمرو
 پای خود را فرا داشت و عورتش عیان شد و علی
 روی بگرداند و از کشتن او منصرف شد. کسان
 گفتند: ای امیر مؤمنان آن مرد را آسان از دست هِشتی! گفت: آیا می‌دانید او که
 بود؟ گفتند: نه. گفت: او عمرو بن عاص بود، (چون) عورت خود را به من نمود
 من از او روی برگرداندم.

عمرو نزد معاویه باز گشت و معاویه به او گفت: ای
 گفتگوی معاویه با
 عمرو در این باره
 عمرو چه کردی؟ گفت: علی به مقابله من آمد و مرا
 به خاک افکند. گفت: به سبب عورتت (که تو را از
 مرگ رهانید) خدا را شکر گزار باش، به خدا اگر چنان که باید و شاید او را
 می‌شناختی به نبردش نمی‌رفتی. معاویه (به دنبال این گفتار) در این باره گفت:
 الا لِلّٰهِ مِّنْ هَفْوَاتٍ عَمْرٍو یَعَاتِبُنِیْ عَلِیُّ تَرٰکِیْ بِرَازِیْ...
 پناه بر خدا از لغزشها و خطاهای عمرو، مرا سرزنش می‌کند که چرا خود به
 میدان مبارزه نمی‌روم.
 ابوالحسن علی با او روبرو شد، و وی به سرنوشت ننگباری دچار آمد.
 اگر بر هم‌آوردی که چون شیر شریزه هر مبارزی را می‌افکند، عورتش را آشکار
 نمی‌ساخت (کشته شده بود).
 هم‌آوردش را سر پنجه‌ای قوی بود که چون چنگال شاهین جانها را می‌رباید و
 مرگ می‌آفریند،
 گر چه چون هنوز اجلش نرسیده بود (جان بدر برد، ولی) مردم حجاز بر آن ماجرا
 هجوش گفتند.

عمرو به خشم آمد و گفت: چه قدر بر آنچه علی بر سر من آورده مرا غبطه
 می‌دهی (و سر کسوفت می‌زنی)؟! مگر نه او همان است که با پسر عموی خود

۱- متن لُز روی شهنج «ما اشد تنبیطک عَلِیًّا فِیْ اَمْرِیْ» و در اصل [تَعْظِیْمُکَ عَلِیًّا فِیْ کَسْرِیْ] ←

هماوردی کرد و او را از پای در آورد؟ آیا دیدی که آسمان بر آن حادثه خون بگرید؟ گفت: اما (هر چه بود و باشد) این بر خورد برای تو رسوایی کاملی به بار آورد.^۱

راوی گوید:

آنگاه جندب بن زهیر با پرچم خود که پرچم قبیله او نیز بود به میدان رفت و می گفت: تا این پرچم را گلگون نکنم دست از جنگ نمی کشم، و چندین بار پرچمش غرقه به خون شد تا آنکه مردی شامی برابرش قرار گرفت و با نیزه او را بزد و او با همان حال که نیزه در بدن داشت به سوی دشمن پیش می رفت تا سرانجام حریف با شمشیر او را بزد و بکشت.

سپس معاویه برادرش عتبه بن ابی سفیان را بخواند و گفت: به دیدار اشعث بن قیس برو که اگر او راضی شود همگان نیز راضی شوند. عتبه مردی زبان آور بود و کس به سخنوری با او بر نمی آمد.^۲ پس عتبه

معاویه برادرش عتبه را
نزد اشعث بن قیس
می فرستد

به میدان رفت و اشعث بن قیس را بخواند. مردم (به اشعث) گفتند: «ای ابا محمد این مرد تو را می خواند.» اشعث گفت: «از این مرد پرسید کیست.» گفت: «من عتبه بن ابی سفیانم.» اشعث گفت: «وی جوانی توانگر است و ناگزیر باید با او دیدار کرد.» [پس به سویش رفت] و گفت: «ای عتبه چه سخن داری؟» گفت: «ای مرد، اگر معاویه بخوهد با کسی (در این سپاه) جز علی دیدار کند، بیگمان با تو

—> هذا= در این شکستی که علی به من داده چه قدر او را بزرگ می داری] (که شاید مناسبتر باشد. — م.)

۱- متن از روی شهنج «... و لکنها معقبة لك خزياً» و در اصل [... تعقبك جیناً] = پیامدش شهرت ترسوئی تو بود].
۲- متن «و كان عتبه لا یطاق لسانه» و در شهنج [و كان عتبه فصیحاً] = عتبه مردی فصیح بود].

دیدار می کند که تو سر کرده مردم عراق و خواجه و سالار یمانیان هستی، و تو رابطه دامادی و شغلی با عثمان داشته‌ای و چون دیگر یارانت نیستی؛ چه اشتر کسی است که عثمان را کشته، و عدتی مردم را برضد او شوراند، و سعید کسی است که قبول دینه قتل او را بر عهده علی نهاد، و شریح و زحر بن قیس جز مراد دل خود نخواهند. درحالی که تو از سر بزرگواری از عراقیان پشتیبانی کردی و نیز از سر غیر تمندی با شامیان جنگیدی، به خدا سوگند ما و تو اینک بدانچه از یکدیگر می‌خواهیم رسیده‌ایم (و در انتقامجویی و خونخواهی) سر به سر شده‌ایم. ما اینک تو را به رها کردن علی و یاری دادن به معاویه نمی‌خوانیم ولی از تو می‌خواهیم که ما را بر جای نهی (و به کلی نابودمان نکنی) که صلاح تو و ما در این است.

پس اشعث به سخن درآمد و گفت: ای عقبه: این که

سخن اشعث
در این باره

گفتی معاویه جز با علی با کسی دیدار نمی‌کند (و پس از او جز من کسی را در خور دیدار نمی‌داند)، به

خدا سوگند که اگر او مرا دیدار کند نه عظمتی برای من به بار می‌آورد و نه حقارتی؛ اگر او دوست دارد میان او و علی ترتیب دیداری دهم و مجلسی فراهم آرم چنین خواهم کرد. اما این که گفتی من سر کرده عراقیان و سالار یمانیانم، به راستی رئیس و خواجه‌ای که همگان از او پیروی می‌کنند همانا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. اما آنچه در باره رابطه گذشته من با عثمان گفتی، به خدا سوگند نه دامادی با او بر شرفم افزوده و نه کارمندی برای او عزتی نصیب کرده است. اما این که از یاران من عیبجویی کردی، این سخنان نه تو را به من نزدیک و نه مرا از ایشان دور می‌کند. اما پشتیبانی من از عراقیان از آن روست که هر کس در جایی منزل گزیند (البته) از آن (سرزمین) دفاع می‌کند. اما در باره بر جای نهادن

۱- متن از روی شنهج «و اما سعید، فقلد علیاً دینه» و در اصل [...] دینه].

شما و انصراف من از ریشه کن کردنتان باید بگویم شما بیش از مسا نیازی بدین امر ندارید (و ما نیز می‌خواهیم باقی بمانیم) و به زودی، اگر خدا بخواهد، نتیجه نظرمان را در این باره خواهیم دید^۱.

چون (عتبه) سخن اشعث را به معاویه رساند (معاویه) گفت: «ای عتبه دیگر با او دیدار مکن زیرا گرچه گرایشی به صلح نشان داده ولی آن مرد (علی) در نظر او سخت بزرگ و گرانقدر است.» سخن عتبه به اشعث و پاسخ اشعث به وی در میان عراقیان منتشر شد.

معاویه و
عتبه

و نجاشی در ستایش اشعث گفت:

یسا ابن قیس و حارث و یزید
انت و الله رأس اهل العراق...

ستودن اشعث
از جانب نجاشی

ای پسر قیس و (نواده) حارث و یزید به خدا سوگند که تو سردار مردم عراقی. به خدا سوگند تو آن اژدهای دمانی که تمام (پادزهر دارو گران و) نیروی مارافسایان از عهده شفاى اندک ستمی که او چکاند، بر نیاید. تو چون خورشید تابانی و دیگر مردان همچون ستارگانند که در برابر آفتاب تابان به چشم نیایند. با شمشیر آبدار و نیزه جانسکافت که چون برق رخشنده است از عراقیان حمایت کردی. ای که به سرداری سپاه بسان نخلی برومند سرافرازی، چون ما را به نبرد شام فرا خواندی بیدرنگ ندایت را پاسخ گفتیم. در شام به ضرب تیغ بُزان و نیزه دلدوزت آتش پیکاری خونبار را برافروختی^۲.

۱- در متن «سنری» و مراد این است که در عمل، نتیجه رأی و تصمیم هریک از طرفین را در ریشه کن کردن طرف دیگر بزودی خواهیم دید، و شاید «سنری»= خواهی دیده باشد. — م.
۲- متن از روی شنهج و حاشیه اصل «و سَعَرَتِ الْقِتَالُ فِي السَّامِ بِالْبَيْضِ الْمَوَاصِي وَ بِالرَّمَاحِ الدَّقَاقِ» و در اصل [و ادرنا كأس المنية في الفتنة بالضب و الطمان الذقاق]

چنان که من (در میدان) جز بازوان و سرپنجه‌های جدا شده و سرهای تاه میان شکافته چیزی نمی بینم.
 آنچه گفتم پاره‌ای از وصف میدان نبرد است که شرننگ مرگ را به دشمن چشاند است.^۱
 حقی را که برگردن داشتی به نکوتر صورتی ادا کردی و مرکبِ حقگزاری را به آسمان علیین جهانیدی.
 اینک حق بزرگ متقابل تو برگردن مردم، و حق تو بر شهریار نگهبان عالم هستی باقی است.
 تو، برای آن کس که از در دوستی با تو درآید شیرین، و برای بدخواهانت سخت تلخ و گزنده‌ای.
 افسر بزرگمشتی پدر و جدت را بر سر نهاده‌ای، امید است زمانه امانت دهد و نگهدارت باشد.^۲
 پسر هند که میزان کفایت تو و امثال تو را در تنگناها ندانست سخت خطا کرده و گمان بیجا برده است.

<p>چون معاویه از جانب اشعث ناامید شد (و تیرش به سنگ خورد) به عمرو بن عاص گفت: «بیگمان پس از علی سر آمد و رئیس مردم عبدالله بن عباس است، اگر من نامه‌ای به او بنگارم شاید دلش بدان نرم شود، و اگر او سخنی بگوید علی مخالفتی نمی کند، اینک دیو جنگ ما را بلعیده و جز با نابودی تمام شامیان ما را دسترسی [به] عراق حاصل نیاید. عمرو به وی گفت: «ابن عباس فریب نمی خورد و اگر به فریفتن او طمع کرده‌ای چنان است که به فریفتن شخص علی طمع بسته باشی.» معاویه گفت: «این کار به عهده من، (اما اینک) تو نامه‌ای به او بنویس.»</p>	<p>معاویه و عمرو</p>
---	----------------------

۱- متن از روی شنهج و حاشیه اصل در يك نسخه «كَلِمًا قُلْتُ قَدْ تَصَرَّمْتُ الْهَيْمَةَ جَاءَ سَقِيَّتَهُمْ بِكَأْسٍ دِهَاقٍ» و در اصل [... قَدْ تَصَرَّمْتُ الْحَرَّ بِ سَقَانَا رَدَى الْمَنِيَّةِ سَاقٍ].
 ۲- متن به تصحیح قیاسی «لَوْوَقَاهُ رَدَى الْمَنِيَّةِ وَاقٍ» و در اصل [...] لَدَى الْمَنِيَّةِ...].
 ۳- متن از روی شنهج «تَرْفَقَهُ بِهِ» و در اصل [تَرْفَقَهُ بِهِ = به مداراگراید].

عمر و به وی نوشت: «اما بعد، به راستی وضعی که ما
 و شما دچار آن شده‌ایم نخستین فتنه و بلا^۱ نیست و
 (این نامه‌نگاری من نیز) اولین پیشنهاد صلح و سازش
 نباشد^۲. تو پس از علی سرور و رئیس این گروهی^۳، به آینده بنگر و گذشته را از
 یاد ببر. به خدا سوگند که این جنگ زندگی^۴ و شکستی برای ما و شما باقی
 نگذاشته است. بدانید که شام جز با نابودی عراق، و عراق جز با نابودی شام به
 دست نیاید، و پس از نابودی قوای ما یا نابودی قوای شما خیر و عافیتی برای
 هیچ یک از دو طرف نخواهد بود. ما نگوئیم کاش لهیب جنگ برافروخته‌تر (و
 کار یکسره) شود^۵، بلکه می‌گوئیم کاش اصلاً جنگی رخ نمی‌داد، در میان ما و
 شما کسانی هستند که از جنگ تنفر دارند. ما اگر بخواهیم فرماندهی بجوئیم که
 مردم سخنش را بشنوند و فرمانبرداری بیاوریم که سر به اطاعت (امیر خویش)
 سپرده و مستشاری امین نیز باشد همانا تو هستی. اما آشتر مردی درشتخو و سنگدل
 است و شایستگی ندارد که به شورایی خوانده شود یا در شمار خواص ریزان
 و رازنیوشان قرار گیرد.»

و در زیر نامه (این شعر را) نوشت:

طال البلاء و ما یُرْجى له آسٍ بعد إلا له سوی رفق ابن عباس...
 دامنه فتنه به درازا کشید و پس از (امید به) خداوند، جز به مدارا و نرمش
 ابن عباس امید چاره‌ای نمی‌رود.
 سخن مشفق مهربانی را که از کردار او خرسند است^۶ به وی باز گوید تا نصیب

۱- متن از روی شنهج «لیس باؤل امر» و در اصل [لیس بامر = چیزی نیست].

۲- این جمله در شنهج نیامده است. ۳- متن از روی شنهج «و انت رأس هذا الجمع»
 و در اصل [اهل الجمع...]. ۴- متن به تصحیح قیاسی «حیاء» و در اصل [حیاء = آزر].

۵- متن به تصحیح قیاسی «لیت الحرب غارت» و در اصل و شنهج [عادت = بازگرد] (و شاید
 «غابت» باشد یعنی ما نمی‌گوئیم کاش جنگ سپری شود و به پایان رسد بلکه می‌گوئیم کاش
 از آغاز اصلاً جنگی رخ نمی‌داد. - م.) ۶- متن «قول من یرضی بخطوته» و در شنهج [قول من

یرجو مودته = گفته کسی را که به دوستی او امید دارد] (و شاید این وجه مناسب‌تر باشد. - م.)

خود را (از این اندرز مشفقانه) از یاد نبرد، چه فراموشکار زیان بیند.
 ای پسر آن پدر که آب زمزم به حاجیان می‌نوشانید، بدین افتخار بزرگ بردیگر
 مردم مباحث کن.
 هر کس دوشادوش همطراز خود گام می‌زند و شیر شربه با شیران زورمند بیشه‌ها
 همراهی می‌کند.
 اگر در اصلت عربی میان کسان قیاس شود، ناتوانی (و بی‌تباری) با ناتوانی،
 و خواجهگی با خواجهگی برابر آید.
 جانم به قربانت، پیش از نبردی درهم کوبنده نیکو بنگر که اگر پشت آدمی
 بشکند دیگر هیچ تعویذ و درمانی کارگر نباشد.
 مردم عراق و مردم شام، پس از جنگی ویرانگر، دیگر طعم زندگانی خوش
 نخواهند چشید.
 بُسُر و یارانِ بُسُر و دیگر (جنگ طلبان و) کسانی که هم آواز آنانند، خود سبب
 تباهی عراق و مردمی وسوسه‌گر هستند،
 قومی تهی از خیراتند که همگی بی‌هنزند و با اصحاب راستین پیامبر که جامهٔ
 عزت پوشیده‌اند برابر نیستند.
 من امیدوارم که صلح با شامیان برای شما سرشار از خیر باشد و خدا می‌داند
 که صلح و سازش هیچ‌زیانی در بر ندارد.
 صلح موجب نگهبانی امت و متضمن فوایدی است که جز نادان کسی آنها را
 نادیده نگیرد، و بیخرد چون دانایان و هوشمندان نباشد.

راوی گوید:

چون (عمرو بن عاص) شعرش را به پایان آورد آن را
 ابن عباس نامهٔ عمرو را
 به معاویه نشان داد و معاویه گفت: «نامه‌ات را به ظرافت
 به علی تقدیم می‌کند
 شعرت نمی‌بینم.» چون ابن عباس (به نوبهٔ خود) نامه
 را خواند آن را به علی تقدیم کرد، (علی علیه السلام) شعر وی را خواند و خندید

۱- متن به تصحیح قیاسی «کَلَّ لصاحبه قَرْنٌ یساوره» و در اصل به تحریف [یشاوره]، و این
 بیت در شهبج نیامده است.

و (به ابن عباس) گفت: «خدا پسر عاص را مرگ دهد، چه چیز او را (چنین) شیفته تو کرده است؟ به وی پاسخ ده و باید شعرش را نیز فضل بن عباس که مردی شاعر است پاسخ گوید.» پس ابن عباس به عمرو نوشت:

پاسخ ابن عباس
 «اما بعد، من در میانهٔ عرب کس بی آزرتر از تو ندیدم، معاویه تو را از پی هوس کشانده است و تو دینت را به اندک بهایی به او فروخته‌ای و سپس به طمع حکومت^۱، مردم را به تردید و اشتباه افکنده‌ای و چون دیدهٔ حقیقت بین نداشته‌ای، بدانسان که گنهکاران دنیا را بزرگ می‌شمارند، دنیا را به دل بزرگ شمرده‌ای^۲ ولی به ظاهر پاکدامنی و پاکیزگی پارسایان را از خود نشان داده‌ای^۳. اگر به راستی در پی خرسندی خدا هستی مصر را رها کن^۴ و به خانه‌ات بازگرد. در این جنگ معاویه همانند علی نباشد. علی آن را برای حق آغاز کرد و با حجت به پایان آورد، ولی معاویه با ستمگری و سرکشی آغاز کرد و به اسراف (و افراط در خونریزی) کشاند، و مردم عراق در این بیکار چون شامیان نیستند. مردم عراق با علی بیعت کردند که بهترین و والاترین فرد آنان بود و شامیان به معاویه دست بیعت سپردند در حالی که خود همه از او بهتر بودند. من و تو نیز یکسان نیستیم، من خدا را خواستم و تو مصر را برگزیدی، من چیزی را که موجب دوری تو از من شده شناختم ولی از چیزی که تو را به معاویه نزدیک کرده آگاهی ندارم^۵، اگر در پی شر هستی، در این

۱- متن «... طمعاً فی الملك» و در شنهج (۲۸۸، ۱) «... فی الدنیا = به طمع دنیا».

۲- متن «اعظمت الدنیا اعظام اهل الذنوب» و در شنهج [فاعظمتها اعظام اهل الدنیا = دنیا را چون دنیا پرستان بزرگ انکاشتی].
 ۳- متن «و اظهرت فیها نزاهة اهل الورع» و در شنهج [ثم تزعم انك تنزه عنها تنزه اهل الورع = آنگاه ادعا می‌کنی که چون پارسایان از آن منزّه و وارسته‌ای].
 ۴- مراد وعدهٔ حکومت مصر است که معاویه به عمرو بن عاص داده بود. - م.

۵- متن «... ولا أرى الشیء الذى...» و در شنهج [... ولا اعرف الشیء...].

عرصه بر تو پیشی نمی گیریم و اگر در صدد خیری، تو در آن زمینه از ما پیشی نتوانی گرفت. [و السلام].

آنگاه [برادرش] فضل بن عباس را بخواند و به او

پاسخ فضل بن
عباس

گفت: «برادر به عمرو پاسخ ده» و فضل سرود:

يا عمرو حَسْبُكَ مِنْ تَخَدُّعٍ وَ وَسْوَاسٍ
فَاذْهَبْ فَلَيسَ لِدَاءِ الْجَهْلِ مِنْ آسَى ...

ای عمرو از نیرنگ و وسوسه دست بردار و از صحنه بیرون رو که درد جهل را
علاجی نباشد.

جز ضربات پیاپی نیزه در گلوگاه شما که جانهایتان را بر باید و نخوت سرها را
درمان کند.

این دارویی است که درد گروه شما را درمان می کند تا سر به فرمان علی و ابن
عباس بسپارید.

اما درباره علی (باید گفت) خداوند او را به فضایی برتری بخشیده که در
قله ای رفیع بر فراز همه مردم قرار دارد.

اگر دست از جنگ بردارید ما نیز آن را محدود می کنیم، و اگر آتش جنگ را
برافروزید ما از پیکار باایی نداریم.

در صحنه پیکار و میان گرد و غبار آوردگاه بر ما و شما ماجراهایی جبران ناپذیر
گذشت و همه دستخوش شدت و سختی شدیم.

کشتگان عراق در برابر کشتگان شام شربت شهادت نوشیدند، و ما از این شهادت
که در راه حق بود پروایی نداریم.

خدا مبارك ندارد (حکومت) مصری را که برایت شر به بار آورد و بهره تو از
آن دُرِّ ته مانده در جامی بیش نیست.

ای عمرو تو از عشقبازیها و کامجوییهای آن بی بهره می مانی و سوگند به اشتران
تیزتک، (از عذاب) روز جزا نصیب سرشار خواهی داشت.

سپس نامه و شعر را به علی نشان داد، (علی) گفت: «به نظر من اگر او خردمند

باشد دیگر پاسخی به تو نخواهد داد، اما اگر پاسخی داد تو نیز جوابش ده.»

چون این نامه به عمر و رسید آن را نزد معاویه آورد و نامه معاویه به ابن عباس گفت: «تو مرا بدین کار وا داشتی و این نامه نگاری، من و تو را از فرزندان عبدالمطلب بی نیاز نکرد (و مرادمان از ایشان به حاصل نشد)، و سپس گفت: «دل ابن عباس و علی یکی است، هر دو زاده عبدالمطلب هستند، گرچه او خشن است اما این يك نرمشی نشان داده و نیز گرچه رفیقش در نظرش بزرگ و گرامی است یا در بزرگ‌نمایی او کوشیده ولی اندکی هم به ما نزدیک شده و به صلح گرایشی نشان داده است.» (پوشیده نمائند که) معاویه به ابن عباس نامه می‌نوشت و او نیز بازبانی نرم پاسخش می‌داد و این مکاتبات پیش از آن بود که آتش پیکار بالاگیرد. چون بسیاری از شامیان کشته شدند معاویه گفت: «ابن عباس مردی قریشی است، من پیرامون دشمنی بنی‌هاشم با ما به او نامه‌ای می‌نویسم و وی را از پیامدهای این جنگ می‌ترسانم شاید از ما دست بدارند (و جنگ تمام شود).» از این رو به وی نوشت: «اما بعد، شما ای گروه بنی‌هاشم در آزردن هیچ کس به اندازه آزردن یاران عثمان بن عفان شتاب ندارید تا آنجا که طلحه و زبیر را بدان سبب که ستمی را که بر او رفته بود گران می‌شمردند و به خونخواهی او برخاسته بودند، کشتید. اگر این همه برای (جلوگیری) از حکومت خاندان بنی‌امیه است، پیش از این نیز خاندان عدی و تیمم عهده‌دار حکومت شدند و [شما نه تنها با آنان به مقابله برخاستید] بلکه سر به فرمان آنها سپردید و اظهار اطاعت کردید، و رویدادهایی پیش آمد که آنها را به عیان دیده‌ای، و شد آنچه شد و این جنگها برخی از ما و پاره‌ای از شما را به کام خود کشیده است، چندان که اینک سر بسر شده‌ایم. همان چیزی که شما را به طمع ما انداخته (یعنی حکومت - م.) ما را نیز به طمع در شما وا داشته است و همچنان که (اینک) شما از تصرف داشته‌های ما مأیوس گشته‌اید ما نیز از تصرف داشته‌های شما امید

۱- مراد ابوبکر و عمر هستند. - ۴. ۲- یعنی جنگ میان ما، جنگ بر سر قدرت است. - م.

بریده‌ایم. ما آرزو داشتیم سیر وقایع جز این باشد که هست، و حتی از پیشامدهایی کمتر از این نیز هراس داشتیم. شما امروز، در برخورد ما بدان تندی که دیروز بودید نیستید و فردا نیز این تندی و خشونتِ امروزتان را نخواهید داشت. ما به کشورداریِ شام قناعت کرده‌ایم، پس شما هم بدانچه از ملک عراق در دست دارید قناعت کنید و قریش را نگهدارید که دیگر بیش از شش تن از مردانش نمانده‌اند: دو تن در شامند، دو تن در عراق و دو تن در حجاز. آن دو که در شامند، من و عمرو هستیم و آن دو که در عراقند، تو و علی هستیم و آن دو که در حجازند، سعد و ابن عمر هستند. دو تن از این جمله با تو مخالفند و دو تن با تو موافق، و تو امروز رئیس آن جمع هستی. اگر پس از عثمان مردم با تو بیعت کرده بودند ما تو را بیش از علی سزاوار (خلافت) می‌دانستیم و به سویت می‌شتافتیم.» و بسیاری سخنان دیگر در این نامه نوشت.

چون این نامه به ابن عباس رسید خشمگین شد و گفت: تا چند پسر همد می‌خواهد عقل مرا بدزدد و

پاسخ ابن عباس

تا کی من دندان برجگر نهم و گفتنیهای خود را نگویم؟! پس بدو نوشت: «اما بعد، [نامه‌ات به من رسید و آن را خواندم]، اینکه یاد کرده بودی [به نظر تو] ما در آزردن یاران عثمان شتاب داریم و از حکومت بنی امیه بیزاریم؛ به جان خودم سوگند که تو خود، آنگاه که عثمان به تو نیاز داشت و از تو یاری خواست او را وا گذاشتی و راه خود در پیش گرفتی و کار را بدانجا کشاندی، و پس‌رعمت، ولید بن عقبه، برادر عثمان^۱ در این باره میان من و تو گواه است. اما طلحه و زبیر، نخست ایشان برضد (علی) برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و سپس درحالی که بیعت او را شکستند و حکومت می‌خواستند^۲ دست به شورش زدند.

۱- چنان که در پا برگ ص ۳۳۸ گذشت وی برادر مادری عثمان بود. ۲- متن از روی شنهج «ثم خرجا، ینقضان البیعة و یطلبان الملک» و در اصل [فنقضوا البیعة و طلبوا الملک].

پس ما به سبب پیمان شکنی و جفاکاری با آن دو تن، و با تو نیز جنگیدیم. اما اینکه گفتی از (نامداران) قریش جز شش تن نمانده‌اند (باید بگویم رفتگان) چه نیکمردانی بودند و چه خوشنام بازماندگانی که بهترین افسرادشان برضد تو جنگیدند، و آنان که از یاری ما خودداری کرده‌اند هم آنانند که تورا نیز وا گذاشته (بیطرف مانده) اند.

اما اینکه، در مقام احتجاج، از مُدارای ما با حکومت عدلی و تیم نام بردی (و قیاس مع الفارق کردی، باید بگویم) ابوبکر و عمر از عثمان بهتر بودند، همان گونه که عثمان نیز از تو بهتر بود، و ما جز این راهی نداریم که چنان روزی بر سرت آریم که گذشته را از یادت ببرد^۱ و برآینده‌اش به‌راسی^۲. اما اینکه گفتی اگر مردم با من بیعت می‌کردند حکومت بر من قرار می‌گرفت^۳ (و شما نیز سر به فرمان من می‌سپردید، باید بگویم) مردم با علی که بسی از من بهتر است بیعت کرده‌اند و باوجود این هنوز همگان سر به فرمان او نسپرده‌اند. خلافت بیگمان از آن کسی است که بر سر او مشورت شده باشد، ای معاویه! تو کجا و خلافت؟ که تو اسیری آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بیش نیستی، [و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. و السلام.]»

چون این نامه به معاویه رسید گفت: این کاری بود که خود با خویشتن کردم. نه، تا يك سال [تمام]، دیگر نامه‌ای به او نخواهم نوشت. معاویه در این زمینه

قطع مکاتبه معاویه
با ابن عباس

شعری چنین نیز گفت:

دَعْوَتُ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى حَدِّ حُطَّاءٍ
و كان امرأاً أهدي إليه رسائلي...

۱- متن «بقي لك ميتا يوم ينسبك» و در شنهج (۲۸۹:۲) [...] ما ينسبك].

۲- متن «يُخاف ما بعده» = برآینده‌اش به‌راسند» و در شنهج [و تخاف ما بعده] (که به همین

وجه ترجمه شد. - م.) ۳- متن «لأستقامت لي» و در شنهج [لأستقاموا...].

ابن عباس را به صلح و سازش و وضع طرحی فراخواندم چه او کسی بود که نامه‌هایم به وی می‌رسید.
 ولسی وی، و نیز مجموعهٔ حوادث مرا مایوس کرد؛ و او آنچه در بارهٔ من گفت خالی از حقیقت است.
 او شایستگی نداشت که چنان امیدی بدو بسته شود و جز آن که بر خشمم افزایش کاری نکرد.
 پس به ابن عباس بگو: به نظر می‌رسد که تو با سخنان خود می‌خواهی اطرافیانم را پراکنده کنی و آهنگک جانم کرده‌ای.
 و نیز به ابن عباس بگو: به نظر می‌رسد تو با بیخبری خود از شکیبایی من قصد ترساندن مرا داری ولی من هشیار هستم.
 چندان که توانی بجوش و بخروش که من بدانچه تو را اندوهگین می‌کند دست گشوده‌ام.

چون ابن عباس این شعر را بخواند گفت: «پس از این هرگز با تو درشت (هم) نگویم».

و فضل بن عباس سرود:

أَلَا يَا ابنَ هِنْدٍ إِنِّي غَيْرُ غَافِلٍ
 وَإِنَّكَ مَا تَسْعَى لَهُ غَيْرُ نَائِلٍ...

شعر فضل
 در این باره

ای پسر هند، راستی را که من غافل نیستم و تو نیز بیگمان بدانچه دنبالش می‌دوی دست نخواهی یافت.
 زیرا تو خود کسی هستی که دندانهای تیز جنگک را بر خود گشاده^۱ و با ماجراجوییهای خود آتش آن را برافروخته‌ای،
 و مردم شام در معرض ضربات هولناک آن قرار گرفته و طعمهٔ آن شده‌اند.
 تو یقین داری که ما اهل حق و برحق هستیم و با اینهمه ما را به باطلترین باطلها فراخواندی.

۱- در متن صدر این بیت چنین است «لَا الَّذِي اجْتَبت السى الحرب نابها» و این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

ابن عباس را از سر نیرنگ به سازش فراخواندی ولی نیرنگ و فریب تو را
 اثری چندان نباشد،
 تا آن دم که سواران ما با نیزه‌ها می‌تازند و سرهای نامداران را به خاک
 می‌افکنند، صلحی نباشد.
 تو سوگند خوردی که دیگر بدو نامه‌ای ننگاری تا آنکه او موضع و روش خود
 را تغییر دهد،
 قصدت این بود که او پاسخت ندهد و تو را به رگبار عتاب نگیرد، چه تیرهای
 طعن او خطا نمی‌کند.
 بدو گفتم: اگر مردم با وی بیعت می‌کردند تو نیز از ایشان پیروی می‌کردی،
 اینک این علی است که همه از خرد و کلان با او بیعت کرده‌اند،
 که گذشته از خویشاوندی، وصی پیامبر خداست و (در غزوات) به گاه هم‌اوردطلبی
 دشمن، بهترین شهسوار پیامبر بود.
 پس اگر خواهی از مهاجری پیروی کنی باید بدو سر بسپاری که چون تیغه
 شمشیر جوهر دارد و سالار دلیر و مسندنشین قوم است^۱

چون وی شعر خود را به علی نشان داد علی گفت: «تو
 سرآمد شاعران قریشی» و کسان آنرا به معاویه رساندند.
 آورده‌اند که آن شب عتبه بن ابی سفیان و ولید بن
 عقبه و مروان بن حکم و عبدالله بن عامر و ابن طلحة الطَّلحات نزد معاویه گرد
 آمدند. عتبه گفت: به راستی ماجرای ما با علی بس شگفت است، یکی از ما
 نیست که گزندی از او ندیده باشد. (مثلاً) در مورد من، وی جدم را کشته و در
 ریختن خون عموهایم به روز بذر شرکت کرده، اما درباره تو ای ولید، در جنگ
 جمل پدرت را کشته است و برادرانت را یتیم کرده، و اما در مورد تو ای مروان،
 چنان است که شاعر عهد باستان گفته است^۲:

۱- متن «كَنْصَلِ السَّيْفِ غَيْرَ حَلَّاحِلٍ» و در اصل به تحریف [بِنَعْلِ السَّيْفِ غَيْرَ حَلَّاحِلٍ].

۲- مراد امرؤ القیس، و این بیت از ابیات دیوان اوست، ص ۱۶۵

و افلتهنَّ عِلباءُ جَرِيضاً و لَوْ اُدرَكْنَهُ صَفِرَ الوِطَابُ.

عِلباءُ زن و فرزند وی را داغدار کرد چنان که اگر بیابندش در دم خورش را بریزند.

معاویه گفت: این سخنان تو همه اقرار (و اعتراف به شکستها) است اما غیر تمندیها کجاست؟ مروان گفت: چگونه غیر تمندیهایی می خواهی؟ گفت: مرادم آن است که نیزه ها را در برابرش به جولان در آرید. گفت: به خدا سوگند شوخی می کنی و از (جان) ما سیر شده ای. و ولید بن عقبه در این باره سرود:

يَقُولُ لَنَا مَعَاوِيَةُ بِنُ حَرْبٍ أَمَا فَيَكُمُ لَوَاتِرِكُمْ طَلُوبٌ...

معاویه بن حرب به ما می گوید: آیا در میان شما کسی نیست که به خونخواهی کشتگانِ دودمانِ خود برخیزد؟ ابوالحسن، علی با شمشیر آخته اش که هیچ نیزه و سلاحی در برابر آن کارگر نیست بر ما تاخته است.

تیغ در میان صفوف نهاده و دمار از روزگار جنگجویان بر آورده و جمع ما را تارانده است.

(به معاویه) گفتیم: ای پسر هند چنان مزاح می کنی که گویی تو در میانه ما مردی بیگانه (و از واقعیت بیخبر) هستی.

به ما فرمایی با اژدهای دمانِ دلِ صحرا که برنیشِ جانگزایش هیچ طیب و درمانی نیست در افتیم.

کدامین درنده در دلِ صحرا یارای آن دارد که با شیرزیان هولناک روبرو شود؟ با این ناتوانی و بیچارگی که گریبان ما را گرفته چنان دلاوریها از ما بسی شگفت می نماید.

رزمآوری به گاه نبرد او را به هموردی خوانند، و در دم به مغاک مرگ فرورفت. غیر از عمرو که خصیبه هایش جانپاهش شد و او را زنده نگهداشت و او با دلی هراسان از معرکه جان به در برد.

چون مردم در میان آوردگاه او را چنان دیدند، گویی (از خوف) دلی برایشان نمانده است.

به جان پدرم، بی آنکه قصد عیبجویی داشته باشم^۱، همین معاویه بن حرب را (که چنین انتظاری از ما دارد)،
علی در میدان به هموردی خواند و وی دعوت او را شنید و پاسخش نداد.

خشم عمرو
عمر و از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: اگر
ولید راست می گوید باید خود با علی روبرو شود و
یا آنگاه که صدای مبارزطلبی او را می شنود از جای خویش بجنبد و برابر او
پایداری کند.

و نیز عمرو چنین سرود:

يَذْكُرُنِي الْوَلِيدُ دُعَا عَلِيٍّ وَ بَطْنُ الْمَرْءِ يَمْلُؤُهُ الْوَعِيدُ...

ولید هموردخواهی علی و هراسی را که او بر دل آدمی می نشاند به یاد من
می آورد.

قریشیان هرگاه نبردهای او را به یاد می آورند، هرچند دلیر باشند، از بیم
دلشان از جا کنده می شود.

اما در مورد رویایی با او، معاویه بن حرب و ولید را چه یارای آن باشد که با
او برابر شوند.

ولید رفتار مرا در مقابله با شیرژیانی که چون دیگر شیران بیندش به هراس
افتند، سرزنش می کند.

باری، من با او روبرو شدم و چنان نبود که علی را نشناخته باشم و ندانم که
جگرها از خوف او آب می شود.

با این همه او را به نیزه زدَم و او نیز مرا با نیزه بزد، بعد از زخمی که از او
خوردم دیگر چه می خواستم؟

ای ابن ابی مُعِط، تو که شهسوار قهرمان با حمیت پردلی هستی به پیکارش برو.
سو گند می خورم که اگر بانگ علی را بشنوی دلت از جای کنده شود و رنگ
جانت از هم بگسلد.

۱- در متن «لمرابی معاویه بن حرب و ما ظننی بملقحة الميؤب، كذا» (که به تقریب ترجمه
شده. - م.)

اگر یکدم با او روبرو شوی (به خاک هلاک افتی و بازماندگانت) گریبان بر مرگت چاک زنند و رخساره‌ها خراشند.

پایان بخش ششم که بخش هفتم پس از آن چنین بیاید: «سپس دو طرف در صفین به هم تاختند و به سخت‌ترین پیکار پرداختند چنان‌که نزدیک بود هر دو سپاه بکلی نابود شوند...»
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و آله و سلم
تسلیماً یا اله العالمین، آمین یا رب العالمین.

در بخش دهم نسخه عبدالوهاب به خط وی چنین دیدم: «سمع جمیعہ من الشیخ ابی الحسین المبارک بن عبدالجبار، الاجل السید الاوحد الامام قاضی القضاة ابوالحسن علی بن محمد الدامغانی و ابناه القاضیان [ابوعبدالله محمد] (در نسخه اصل نیامده است و از موارد مشابه در دیگر بخشها افزوده شد) و ابوالحسن احمد، و ابوعبدالله محمد بن القاضی ابی الفتح بن البیضاوی، و الشریف ابوالفضل محمد بن علی بن ابی یعلی الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد [قرمی، بقره] (در اصل جایش تهی مانده که از موارد مشابه در دیگر بخشها افزوده شد) عبدالوهاب بن المبارک بن احمد بن الحسن الانماطی، و ذلك فی شعبان سنة اربع و تسعين و اربعمائة».

بخش هفتم

کتاب صفین

(پیروزی سپاه علی و حیلۀ معاویه)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزّاز
- روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
- روایت ابی یعلی، احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسین، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم – خدایش بیامرزد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ موثق، شیخ الاسلام ابوالبركات عبدالوهاب بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: شیخ ابوالحسین، مبارك بن عبدالجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر وی گفت: ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر ما را خبر داد و گفت: ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزاز گفت: ابوالفضل نصر بن مزاحم گفت:

سپس دو طرف در صفین به هم تاختند و به سخت‌ترین پیکار پرداختند چنان که نزدیک بود هر دو سپاه به کلی نسابود شوند. در این میان عمرو بن عاص بر حارث بن نصر جُشَمی که دشمن وی بود بگذشت، و کمتر مجلسی بود که عمرو در آن بنشیند و در باب (حارث یا) آن جنگ^۱ سخن نگوید، و حارث در این باب سرود:

۱- متن «الحرب» و در اصل [الْحَرِثُ = الحارث] آمده (مصحح متن به اقتضای بیت اول شعر، «حرب» را ترجیح داده است. - م.)

لیس عمرو بتارک ذکره الحرّ
ب مدی الدهر اویلاقی علیاً...

هجو عمرو از طرف
حارث بن نصر جُشمی

تا روز و روزگار باقی است عمرو از یادآوری جنگ یا هیبت دیدار با علی
فرو گذار نمی کند.
(لحظاتی که علی) شمشیر را بر شانه راست خود بر آورده و انبوه سواران
پیرامونش را به چیزی نمی شمرد.
کاش عمرو در آن هنگامه پیکار و در میان گرد و غبار آوردگاه و چکاچک شمشیرها
به او بر می خورد.
آنگاه که آن مبارز میدان مدافعان این گروه را، به شرطی که شایسته هموردی او
باشند، به مبارزه می طلبید،
بر فراز سر انبوه سواران، آنجا که تیرها بسان شهاب از هر سو می جهید، به
هماوردان ندا می داد: به پیکار من آید.
ای عمرو، آسایش طلبانه از این افتخار بزرگ که با جوانمردی هاشمی رویاروی
شوی تن می زنی؟
اگر خواستار نامداری به روزگار یا مرگ مردانه هستی به مقابله علی بیرون شو.

چون عمرو شعر او را شنید گفت: به خدا سو کند اگر
بدانم که هزار بار خواهم مرد در نخستین فرصتی که

ضربت علی
بر عمرو

علی را ببینم به هموردی او خواهم رفت، و چون به
هماوردی با علی رفت علی او را به ضرب نیزه ای بر خاک افکند، و عمرو نمایانند
شرمگاه خود را جانپناه خویش ساخت، و علی روی از او بگرداند و از کشتن او
منصرف شد.

علی، هنگامی که عمرو شرمگاه خود را بدو نمود و وی از او روی بتافت،

گفت:

۱- متن به تصحیح قیاسی «لیت عمراً» و در اصل [لیس عمراً]، این شعر در گمانگاه خود در
شبهج نیامده است.

ضربى تُبى^۱ الابطال فى المَشَاغِبِ ضَرْبُ النُّسْلَامِ البَطْلِ المُلَاعِبِ...
 شمشیر زدن من بر گروه دلاوران و تاراندن ایشان چون ضربات نوجوان قهرمانی
 است که همه را به بازی گیرد.
 آن ضربه‌های کوبنده و مرگبار در انبوه غبارِ آوردگاه، آنگاه که برقه‌های سرخ
 درخشان چون شهاب می‌جهد.
 بدان شمشیر که فوجها را می‌شکافد و در هم می‌ریزد، آری پایداری و استوار-
 گامی سرانجام ستوده‌ای دارد^۲.

_____ آنگاه که معاویه، در نخستین برخوردهای صفین برای
 پرچم بستن معاویه
 اشخاصی از (قبیله) مُضَرُّ از جمله بَسْرَبِنِ اِرطَاة، و
 عبیدالله بن عمر، و عبدالرحمن بن خالد بن ولید، و محمد و عتبه پسران ابوسفیان
 پرچم بست و بدین وسیله قصد بزرگداشت و ارتقای درجات ایشان را نمود،
 پاره‌ای از رجال یمنی از این اقدام اندوهگین شدند و می‌خواستند پرچمدار و
 فرمانده آنان فقط از خودشان باشد.

_____ از این رو مردی کندی که او را عبدالله بن حارث
 سخن عبدالله بن حارث
 سکونی به معاویه
 سکونی می‌نامیدند برخاست و گفت: ای معاویه، من
 چیزی گفته‌ام، گوش دار و آن را همچون اندرزی از
 من بپذیر. گفت: بگو. گفت:

مُعَاوِيَ أَحْيَيْتَ فِينَا الْإِحْسَنُ و اِحْدَثْتَ فِى الشَّامِ مَا لَمْ يَكُنْ...
 ای معاویه تو در میانه ما بذرکین کاشتی و در شام رسم تازه‌ای نهادی که زین

۱- متن به تصحیح قیاسی و در اصل [ضرب ثبا].
 ۲- متن ... فى تهته الكتائب و
 ممکن است [تهته، با دونون=دور راندن] باشد.
 ۳- مراد از این ابیات که پس از آن
 حرکت و قبحانه و زبونانه عمرو عاص سروده شده این است که امیرمؤمنان می‌فرماید من مرد
 بیکار دلاورانه با انبوه دلیران و زورآوران هستم نه اهل ضعیف‌کشی و هماوردی با افرادی
 زبون چون عمرو بن عاص که برای حفظ جان خود به چنین حرکات پستی دست می‌زنند. م.

پیش نبوده.

برای بُسُر و یارانش و دیگر مردمی که پیرامونت بودند پرچم بستی، جز برای
یمانیان.

ما را با دیگران چنان که آب و شیرِ ناب^۱ (یا دوغ و دوشاب) را به هم آمیزند،
در هم میامیز.

ورنه ما را به حال خود گذار که ما در صورتی که از کس توهینی نبینیم، (در راه
او) دلاوریهای ویژه خود را بنمایانیم.

به زودی خواهی دانست، وقتی دریای خشم عراق به خروش آید و از هرسو
گرد فتنه برانگیزد،

و بانگِ هم‌آوردِ طلّیبِ علی و یارانش برخیزد^۲ و در آن دم جانّت به لبّت رسد،
که ما نه چون لباسِ ظاهر، بلکه چون لباسِ زیرینت به تو پیوسته و (در هجوم)

چون نیزه و (در دفاع) سپرِ تو هستیم.

ما تیغهای برّان و مرگهای بی‌امان وزره و خنثان، و هوشربایِ از دشمنان هستیم.

معاویه از او روی بگرداند و به بزرگانِ یمن نگریست و گفت: آیا شما نیز

با سخنانی که او گفت هم آوازید؟ گفتند: گفته او خوشایند ما نیست، فرمان

تو راست؟ هر چه دوست داری بکن^۳. معاویه گفت: من بدین وسیله معتمدان خود را

با معتمدان شما در آمیختم^۴ و هر که از من است از شماست و آن که از شماست از

من است، آنان خرسند شدند و خاموش گشتند.

چون گفته عبدالله بن حارث به معاویه، در آن جلسه که از

سران شام تشکیل داده بود، به گوش مردم کوفه رسید

[اعور] شنتی در حضور علی به پا خاست و گفت: ای

سخن اعور شنتی
به علی

۱- متن «مَحْضُ اللَّيْنِ» و در شنهج (۲: ۲۹۰) [صفو اللین]. ۲- متن «و نادى على و

اصحابه» و در شنهج [و شد علی باصحا به= و علی با یارانش سخت هجوم آرند].

۳- متن از روی شنهج «فاصنع ما احببت» و در اصل [... بما احببت]. ۴- متن به تصحیح

قیاسی «... ثقاتی و ثقاتکم» و در اصل [... اهل ثقاتی و ثقاتکم] که کلمه «اهل» زاید است،

و در شنهج فقط [اهل ثقتی] آمده.

امیر مؤمنان، ما آن‌گونه سخنان که شامیان به معاویه گفتند به تو نمی‌گوییم، بلکه (بر عکسِ آنان) می‌گوییم: خداوند بر رهیابسی و شادکامیت بیفزاید^۱، تو به پرتو نور الهی در نگرستی و پاره‌ای از مردان را مقدم و برخی دیگر را مؤخر داشتی، از تو گفتن و از ما به جان شنودن، تو پیشوایی و اگر کشته شوی، رهبری پس از تو این دو تن - یعنی حسن و حسین - راست. من نیز چیزی سروده‌ام بدان گوش دار. گفت: بخوان. گفت:

ابا حَسَنِ أَنْتَ شَمْسُ النَّهَارِ
وهذان فی الحادثاتِ الْقَمَرِ...

سرودهٔ اعور شنی برای علی

ای ابا حسن تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو، (پسرانت) در میان پدیده‌ها ماه تا باندند.
تو و این دو نوباوه، تا دم واپسین همچون گوش و دیده همراه و از پی یکدیگرید. شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا که دستِ نوع آدمی از دامان عزتِ آن کوتاه است.
مردم از فضل و برتری شما به ما خبر می‌دهند^۲، در حالی که امروز برتری شما بیچون و چرا برتر از هر خبر و سخنی است.
برای گروهی که اهل شرفند و سردارانی با آزر و جانباز هستند پرچم بستی، برای کسانی از ما، و دیگر برادرانمان از (قبیلهٔ) مُضَر که به‌گاه پیکار بیمی از مرگ ندارند،
و نیز برای گروهی از یمنیان که در برابر تندبادِ حوادیصعب پایداری می‌کنند. تمام آن پرچمداران مورد قبولِ قوم خود و پسندِ خاطر تو هستند، و هر کس گوید: نه، سنگت بر دهانش باد.
ماییم شهبانانِ روزِ پیکار با زبیر و طلحه که راه غدر و پیمان شکنی پیمودند. از پیش از نیمروز تا شب هنگام آنها را درهم کوفتیم تا پیروز و کامیاب شدیم.

۱- متن «فی هداک و سرورک» و در شنهج [فی سرورک و هداک].

۲- متن از روی شنهج «يُخَبِّرُ نَالَنَّاسِ» و در اصل [يخبر بالناس].

ضربه‌های شمشیر ما جز بر تارک سرها فرود نمی‌آمد و طعن نیزه‌هایمان جز دل‌های
سخت را نمی‌شکافت.
ما دیروز و در گذشته چنان بودیم و در آینده و به فردا^۱ نیز چنان هستیم،
پس از سرودن این شعر تمام کسانی که توانگری و گشایشی مالی^۲ داشتند
هدیه و تحفه‌ای (به رسم صلّه) به سَنّی تقدیم کردند.

گفت [نصر: عمر بن سعد برای ما روایت کرد و گفت]:

چون کار بر معاویه زار و دشوار شد [پیش از کشته
شدن عبیدالله بن عمر بن خطاب] عمرو بن عاص و
بُسرین اُرطاة و عبیدالله بن عمر بن خطاب و عبدالرحمن
بن خالد بن ولید را بخواند و به ایشان گفت: پاره‌ای از یاران علی مرا اندوهگین و
دل‌نگران کرده‌اند، از جمله سعید بن قیس در (قبیله) هَمْدان، و اَشْرَر در میان قوم
خود، و مِرْقَال، و عدی بن حاتم، و قیس بن سعد در میان انصار (و از سویی دیگر)
[روزهای بسیار] شما در نبرد جِسالَدتی از خود نشان ندادید چنان که من دچار
شرمساری شدم در حالی که شما هم‌اورد آنان از قریش هستید. اینک قصد دارم
(کاری کنم) تا مردم بدانند که شما به راستی توانمندید و از این رو برای پیکار با
هریک از مردانِ آن‌ها مردی از شما را در نظر گرفته‌ام، (و از) شما (می‌خواهم) تدبیر
این کار را بر عهده من نهد، گفتند: تدبیر تو راست است. گفت: من خود فردا به دفع
سعید بن قیس و قوم او خواهم پرداخت و شما را از شر او خلاص خواهم کرد؛
و تو ای عمرو، آن (یک چشم) اَعْوَرِ بنی زُهره، مِرْقَال را از میان بردار؛ و تو ای
بُسر، قیس بن سعد را نابود کن؛ و تو ای عبیدالله به مقابله اَشْرَرِ نخعی برو؛ و تو
ای عبدالرحمن بن خالد در برابر (آن یک چشم)، اَعْوَرِ طَلّی - یعنی عدی بن حاتم طائی -

۱- متن از روی شنهج «فیما غَبَر» = بقی، و در اصل [فیمن غبر]. این لنت از اضداد است که
بر ماضی و باقی و گذشته و آینده اطلاق می‌شود. ۲- متن به تصحیح قیاسی «طِرُق» و در
اصل به تحریف [طرف].

قرار گیر، و سپس هریک از شما را گروهی از سواران پشتیبانی خواهند کرد. وی پنج روز، هر روز برای یکی از ایشان نوبت میداننداری نهاد. معاویه صبحگاه [روز بعد] تمام سواران را بسیج کرد و [خود] آهنگ نبرد با (قبیله) همدان نمود و سواران را پیش می‌راند و می‌گفت:

لَا عَيْشَ إِلَّا فَلَقٌ قِيْحَفِ الْهَامِ مِنْ أَرْحَبٍ وَ شَاكِرٍ وَ شِبَامٍ...

زندگی نشاید مگر آنگاه که تارکهای سپاهیان از خرد و کلان و خرسند و ناخرسند شکافته شود.

از این پس هیچ عامل بازدارنده‌ای مانع من نیست که از میان انبوه کشتگان و مجروحان راه خود را به پیش گشایم.

عراق را به خشونت هر چه تمامتر به تصرف درخواهم آورد و در آن دیار روزگاری مدام مراسم سوگواری ابن عفان (عثمان) را به پا می‌کنم.

آنگاه با انبوه سواران خویش هجوم آورد، (قبیله)

همدان بانگ شعار خود را سر دادند و سعید بن قیس

صفوف را شکافت و با اسب به سوی معاویه تاخت و

دامنه جنگ گسترده شد و تا شب ادامه یافت. چون شب در رسید همدانیان

در یافتند که معاویه از چنگشان گریخته است. سعید بن قیس در این باره سرود:

يَالْهَيْفَ نَفْسِي فَاتَنِي مَعَاوِيَةَ فَوْقَ طَيْمِرٍ كَالْعَقَابِ هَاوِيَةَ...

وای بر من که معاویه سوار براسی سرکش چون شاهین دوزخ از چنگم گریخت.

سوگند به جمازه‌های نر تیزگام^۱ که او دیگر بار جز بر سر ناقه یال تافته

باریک میانی بر نمی‌گردد.

اگر چنان روزی باز آید (بی ملاحظه‌تر) دست (و شمشیرم را) بالا برم.

شکست معاویه در برابر سعید

۱- متن «والمراقصات لايعودُ ثانية» = سوگند به رقصندگان، و مراد از راقصات اُشتران چابک

سَیْرَند که هنگام یوبه به رقص درآیند (و این‌گونه سوگند نزد عرب مرسوم بوده است. - م.)

← ایمان العرب، از نجیرمی، ص ۲۵، و امالی القالی (۵۱:۳).

(آن روز) معاویه از میدان روی تافت و کاری صورت
 نداد. روز دوم عمرو بن عاص با گروه سواران
 پشتیبان خود آهنگ نبرد با مِرْقال کرد، پرچم بزرگ
 علی به دست مِرْقال بود و کسان او را پشتیبانی می‌کسردند، عمرو نیز که از
 شهبسواران قریش بود به پیش می‌تاخت و می‌گفت:

شکست عمرو
 در برابر مِرْقال

لَاعِيشَ إِنْ لَمْ أَلِقْ يَوْمًا هَاشِمًا
 ذَاكَ الَّذِي أَجْشَمَنِي الْمَجَاشِمَا...
 زندگی نسزد، اگر روزی هاشم^۱ را که مرا آزرده و رنج داده به چنگ نیاورم.
 آن کس را که برای من سوگها آفریده، آن کس را که عرض و ناموس مرا
 ظالمانه به باد دشنام گرفته،
 آن کسی را که اگر از چنگم سالم به در جهد تا دم مرگ دچار اندوه و حسرت
 خواهم ماند.

وی همراه زبده سواران خویش، نیزه به دست هجوم کرد، و (از آن سو)
 هاشم به حمله پرداخت و می‌گفت:

لَاعِيشَ إِنْ لَمْ أَلِقْ يَوْمِي عَمْرًا
 ذَاكَ الَّذِي أَحَدَّثَ فِينَا الْغَدْرًا...
 زندگی نسزد، اگر امروز عمرو را که رسم فریبکاری را بنیان گذاشت (و با ما)
 پیمان شکنی کرد) به چنگ نیاورم.
 ای دل، چون خداوند امری را مقدر فرماید بیتابی مکن و شکبیا و بردبار باش.
 این ضربت در برابر آن ضربت^۲ و این زخم خونین در برابر آن يك، ای کاش
 ثمره‌ای که از این بیکار می‌چینی^۳ همان گورث باشد که نصیبت می‌آید.

پس با عمرو به نیزه‌زنی پرداخت و او را هدف ضربات پیاپی نیزه قرار داد^۴
 تا از میدان روی تافت، (و سپس) دامنه جنگگ بالاگرفت و [پس از بیکاری سخت]
 دو طرف از هم جدا شدند، و معاویه از این برخوردار خرسند نشد (و سودی نبرد).

۱- مراد هاشم مِرْقال است. ۲- متن از روی شنهج (۲۹۱:۲) «هَذَا ذَيْكَ» و در اصل [مداریک] که خطاست. ۳- متن از روی شنهج «يَا لَيْتَ مَا تَجْنِي» و در اصل [یا لیت ما تجیی]. ۴- متن از روی شنهج «فَطَاعَنَ عَمْرًا» و در اصل [فطعن عمرًا].

شکستِ بُسر
در برابر قیس

صبحگاه روز سوم بُسر بن اِرطاة همراه با سواران به
میدان رفت و با قیس بن سعد که همراه گسروهی از
سوارانِ انصار بود برخورد، و جنگ میان آنان شدت

یافت و قیس همچون توسنی بی لگام (می خروشید) و مبارز می طلبید و می گفت:

أَنَا ابْنُ سَعْدٍ زَانَهُ عُبَادَةٌ وَالْخَزْرَجِيُّونَ رِجَالٌ سَادَةٌ...

من پسر سعدم که «عباده» مرا زیورِ کرامت در پوشانده و خزرجیان جمله مردانی
بزرگم‌نشدند.

گریز از میدان هرگز عادت من نبوده که گریختن برای جوانمرد تن سپردن به
قلادهٔ ننگ و عار است.

پروردگارا، تو خود شهادت را نصیب فرمای که کشته شدن بهتر از سرسپردن به
اراذل و اوباش است.

تا کی بستر گرم و نرم برایم گسترده شود و در آن بغموم.

و بازیده سوارانِ بُسر به نیزه زنی پرداخت و آنان را هدف ضربات پیاپی

نیزه قرار داد، پس از دیری بُسر (خود) به میدان هموردی او آمد و می گفت:

أَنَا ابْنُ أَرْطَاةٍ عَظِيمِ الْقَدْرِ مُرَدِّدٌ فِي غَالِبِ بْنِ فَهْرٍ...

منم پسر اِرطاةٔ گرانقدر که در میان (تیره) غالب بن فهر نامدار و زبانزد هستم.
گریختن در سرشتِ بُسر نیست و نخواهد که امروز از میدان ناکام و ناپیروزمند
باز گردد.

من، به جان خود عهد کرده‌ام که اگر فقط يك روز از عمرم باقی مانده باشد
دشمنم را از پای در آورم.

بُسر با نیزه ضربه‌ای بر قیس نواخت و قیس با شمشیر او را عقب راند،

سرانجام قیس چیره شد و رزماورانِ جملگی بازگشتند.

۱- متن از روی شنهج «و طاعنَ خیلِ بُسر» و در اصل [فطعن خیلِ بسر].

۲- متن از روی شنهج «مُرَدِّدٌ» و در اصل [مراود].

۳- مراد غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه است. در شنهج [غالب و فهر] آمده.

شکست عبیدالله بن عمر
در برابر اشتر

روز چهارم عبیدالله بن عمر آماده کارزار شد و هیچ
سوار نامداری را در اردوگاه خود باقی نگذاشت و
هر کس دیگر را نیز که توانست گرد آورد. معاویه به
وی گفت: تو با افعیان عراقی روبرو می شوی، پس آرام و شکیبای باش. از آن
سوی اشتر يك تنه در پیشاپیش سوارانی (که از ایشان فاصله گرفته بود) به مقابله
او آمد. و عادت اشتر چنان بود که چون آهنگ نبرد می کرد يك تنه پیش می آمد.
اشتر می تاخت و می گفت:

فی کلّ یوم هامتى مُقَيَّرَةً بِالضَّرْبِ أَبْغَى مِثَّةً مَوْخَرَةً...

هر روز که بر گرداگرد سرم ضربتی فرود می آید آن را متی می شمارم که زودتر
می باید می رسید.

زره رزم از «بُرْدِ حَبْرَه» (و جامه گرم و نرم بزم) بسی خوشتر است، پروردگارا
مرا از پی سپاری در راه کافران بدور نگهدار.
مرگ مرا بر دست تبهکاران مقدر و مقرر فرمای که تمامی دنیا در نظرم سرمویی
ارزش ندارد،

و به قدر بال پشه‌ای با پاداش نیکوکاران (و ثواب آخرت) برابر نیاید.

و سواره بر سپاه شام زد و آنان را عقب نشان داد.^۱ عبیدالله شرمنده شد و از
آنجا که زبده سوار [دلیری] بود خود را به پیشاپیش سپاه رساند و می گفت:
انعی ابنَ عَفَانَ وارجو ربّی ذاك الذى يُخْرِجُنِي من ذَنْبِي...
بر ماتم ابن عَفَان^۲ سوگووارم و از پروردگار خود امید دارم که همین مرا از
گرداب گناهم بیرون آورد.

۱- متن «افاعی اهل العراق» و در شنهج (۲: ۲۹۱) [افعی اهل العراق = با افعی عراقیان].

۲- متن «و الدرعُ خیرٌ من بُرودِ حَبْرَه» = بُردهای بافتِ حبره» و در شنهج [فالقتل خیر من ثياب الحبره = کشته شدن از جامه‌های حبره بهتر است].

۳- متن از روی شنهج «و شدّ علی خیل، خیل الشام فردّها» و در اصل [فردّ الخیل].

۴- یعنی عثمان بن عفان. - م.

همین سوگواری است که اندوه بزرگم را اندکی می‌زداید، به راستی که بر این عغان، بزرگ جنایتی رفت.

دلم، چنان که باید به تمامی بدین سوگواری قانع نیست مگر آنکه در راه خونخواهی او طعن نیزه و ضربت شمشیر را نیز به کار گیرم. همان که هماره دل بدو بسته‌ام مرا نگهبان کافی و بسنده است.

پس آشتّر بدو حمله کرد و به نیزه‌اش بزد و کار بالا گرفت، و برتری با آشتّر بود و سپس دو سپاه به جای خود باز گشتند و معاویه از این ماجرا سخت اندوهگین شد.

شکت عبدالرحمن بن خالد از عدی بن حاتم روز پنجم عبدالرحمن بن خالد آماده کارزار شد، معاویه امیدوار بود که او بیش از دیگران وی را کامروا کند، از این رو با سواران و اسلحه بسیار به او نیرو بخشید که وی را چون پسر خویش می‌شمرد. از آن سو عدی بن حاتم همراه می‌دحجیان و قضاعیان به مقابله‌اش آمد، پس عبدالرحمن به پیشاپیش سواران درآمد و می‌گفت:

قَل لِعَدِيٍّ ذَهَبَ الْوَعِيدُ اِنَابُنُ سَيْفِ اللَّهِ لَا مَزِيدُ...

به عدی برگوی که زمان تهدید (تو سپری شده) که من پسر «شمشیر خدا» هستم و همین بس.

من پسر خالدم که ولید او را شرف پدری فرود، آنکو در میانه شما یگانه دوران بود.^۲

طعم جنگ را چشیدید، پس بیشتر و بیشتر این شرنگک را بچشید که ما و شما را، از امروز تا آنکه که به راه آید، از جنگ گزیری نیست.

سپس هجوم آورد و مردم را به زیر ضربات نیزه گرفت، عدی بن حاتم آهنگ او کرد [و نیزه‌اش را به سوی او نشانه گرفت] و می‌گفت:

۱- متن از روی شنهج «کل قلبی» و دراصل [قلب]. ۲- متن «ذاك الذي هو فيكم الوحيد» و در شنهج (۲: ۲۹۲) [الذي قيل له = آنکه او را یگانه می‌خواندند].

أرجو إلهی و أخافُ ذنبي و لیس شیئٌ مثل عفو ربی ...
 من به پروردگارم امیدوار و از گناه خود هراسانم و هیچ چیزی چون بخشش و
 گذشت پروردگارم نباشد.
 ای پسرِ ولید کینهٔ شما در دل من انباشته شده و بسان کوهی، بلکه برتر از قلهٔ
 کوهساران بلند برآمده است.

در آن دم که چیزی نمانده بود تا نیزهٔ (حواله شده) عدی پیکرِ عبدالرحمن را
 بشکافد، وی در میان گرد و غبارِ آوردگاه گریخت و خود را در پناه انبوه نیزدهای
 یارانش پنهان کرد، و کسان به هم برآمدند، (و سرانجام) عبدالرحمن، شکست
 خورده و ناکام، نزد معاویه بازگشت و معاویه ملول و شرمنده شد و درهم شکست.

چون ایمن بن خُرَیمِ اَسَدی^۲ از آنچه بر سر معاویه و
 یارانش آمده بود آگسّاه شد به سرزنش او پرداخت،
 وی که پارساترین و بزرگترین شاعر اهل شام بود و در

تعزیت گویی شامت آمیز
 ایمن بن خُرَیم به معاویه

جنگک بیطرفی گزیده و کناری نشسته بود^۳، در این باره چنین گفت:

مُعَاوِيَ إِنَّ الْأُمَّرَ لَمَرَّةٍ وَحَدَّةٌ وَإِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ صَرًّا وَلَا نَفْعًا...
 ای معاویه، کار تنها از آن خدا و به دست اوست و تو را توانایی دفع زیان و
 جلب سودی نیست.
 مردانی از قریش را در برابر گروهی از مردان یمنی، که تو را امکان راندن
 آنها نبود، بسیج کردی.

۱- در شنهج [و لست ارجو غیر عفوربّی = جز گذشت پروردگارم را امید ندارم].
 ۲- در اصل و شنهج [بن خزیم] ولی درستش چنان که در شرح حال او در الاصابه، ۲۲۴۲
 آمده «خُرَیم» است؛ ایمن بن خُرَیم بن شداد بن عمرو بن مالک بن علیب بن عمرو بن اسد بن
 خزیمه بن مدرکه الاسدی. میرد در الکامل گوید؛ از اصحاب بود. و ابن عبدالبر گوید؛ در روز
 فتح (مکه) اسلام آورد. وی را «خلیل الخلفاء» = دوست خلیفه‌ها می‌خواندند، چه آنان سخنوری
 و دانش او را بسیار می‌پسندیدند. وی مبتلا به پیسی بود و آن لکه‌ها را با زعفران رنگین
 می‌کرد. ← الاصابه، ۳۹۵ ۳- متن «و کان فی ناحیه معتزله» و در شنهج [و کان معتزلا
 للحرب من ناحیه عنها].

چون دریافتی کارزار نیرو گرفته و کازت زار شده است به چاره‌اندیشی پرداختی
و عقلت فزونی گرفت.
در برابر قیس یا عدی بن حاتم و اشتر، تنی چند ناآزموده را که به پیکار
گماشتی چه ارزشی باشد.
در برابر (شهسواری چون) میزقال، عمرو را علم کردی؛ در حالی که او (در
برابر این) چون شیر بیشه است در برابر کفتار.
و سعید، شهسوارِ هم‌دان که چون نیزه‌اش را بجنباند جانها را بر باید.
چون شَم اسبان در آردگاه گرد برانگیزد، با شمشیر خود بسی زره پوشیدگان
را از پای افکند.
تو ناکام بازگشتی و بدانچه می‌خواستی دست نیافتی مگر اسبی فرسوده که جان
خود را به مدد آن نجات دادی.
دست از آنان بدار! نه، به خدا، تو را یارای رویارویی آشکار با ایشان نیست،
پس برای غلبه بر ایشان به نیرنگ متوسل شو.^۲

راوی گوید:

سوزنش معاویه	معاویه نیز آشکارا عمرو را به باد سوزنش گرفت [و
به عمرو	او را توبیخ و نکوهش کرد] و گفت: من هنگامی که
	بر همان قراری که با شما نهاده بودم، به مصاف سعید
	این قیس و گروه هم‌دانیان رفتم، رفتارم با شما منصفانه بود (و به وظیفه خود
	درست عمل کردم) ولی به راستی که تو مردی جبون و ترسویی. عمرو خشمگین
	شد و گفت: ای معاویه، به خدا سوگند اگر علی خود بر تو تاخته بود هرگز به
	میدانش نمی‌رفتی، اگر چنان که ادعا می‌کنی بویی از شجاعت برده بودی
	می‌بایست هنگامی که علی تو را به مبارزه تن‌به‌تن طلبید به میدانش می‌رفتی. عمرو
	در این باره چنین سرود:

۱- متن به تصحیح قیاسی «أغمارك الجُدعا» و در اصل [...] الخدعا] و در شنهج [...] الجدعا].

۲- متن از روی شنهج «فاعمل لقه‌هم خدعا» و در اصل [فانظر تطیقه‌م خدعا].

تَسِيرُ إِلَى ابْنِ ذِي يَزِينَ سَعِيدٍ وَ تَتْرُكُ فِي الْعَجَاجَةِ مَنْ دَعَاكَ...
 به میدان سعید، پسر ذی یزن می روی اما به جنگ آن دیگری که تو را در آورد گاه
 به مبارزه خواند نمی روی.
 آیا تو خود یارای مقابله با ابی الحسن علی را داری که شاید بعد، خداوند به آن
 کس که به دنبال توست نیز امکان پیروزی دهد؟
 (علی) تو را به مبارزه خواند و تو پاسخش ندادی، چه اگر هم آوردش می شدی
 بیگمان به خاک هلاک می افتادی.
 چون او تو را به هموردی خواند کر و لال شدی و در برابر آن مبارزه طلبی مردانه
 سکوتی مرگبار کردی.
 آن سردار پیشاهنگ، به رادمردی آسیاب خود را گرداند و کارش را گذراند
 (و وظیفه اش را انجام داد ولی تو وظیفه ات را به انجام نرساندی).
 ای پسر هند تو با یارانت منصفانه و مردانه رفتار نکردی، خود، آنها را پراکنده
 کردی و سپس بر کسانی که تو را یاورها داده اند خشم گرفتی.
 نه، به خدا، در ضمیر تو نیت خیری نمی گذرد و جز خودخواهی و هوای نفس
 خویش را بر من نمایان نکردی.

دلداری دادن معاویه
 به قریشیان

قریشیان از کرده خویش (و آن بی هنریها) شرمنده
 شدند و یمانیان (شام) آنان را سرزنش کردند، آنگاه
 معاویه گفت: «ای گروه قریشیان، به خدا امروز چیزی
 به پیروزی شما نمانده بود، ولی در برابر تقدیر الهی تدبیری نباشد، [از چه شرم
 دارید؟] شما با سرداران پیشگام عراق برابر شدید و افرادی از ایشان را کشتید و
 آنها نیز از شما کسانی را کشتند. بسر من نیز سرزنشی ندارید، چه من خود را
 برای پیروزی بر سالار آنان، سعید بن قیس آماده کرده بودم.»
 (با وجود این قریشیان) روزی چند پیوند از معاویه گسیختند و معاویه در این
 باره گفت:

۱- متن از روی شنهج «لَا مَرَدَّ لِأَمْرِ اللَّهِ» و در اصل [الامر لأمر الله = امر، فقط امر خداست].

۲- متن از روی شنهج «لقد عبأت نفسي» و در اصل [... تعبثتی]. -

لَعَمْرِي لَقَدْ أَنْصَفْتُ وَ الْبِصْفُ عَادَةٌ
و عَايِنَ طَعْنًا فِي الْعَجَاجِ الْمُعَايِنُ...

به جان خودم که منصفانه دادِ مردی دادم و انصافِ عادت من است و بینندگان در آوردگاه نیزه‌زنی مرا دیدند.
اگر امیدوار نبودم که (یارانم) فرصت ابراز دلیری را غنیمت شمرند و گردِ ننگ و عار از دست و رخسار خود بشویند،
مردانی غیر از شما را برای پیکار فرا می‌خواندم، اما آیا رسم است که نزدیکان سلطان از او حمایت نکنند؟
آیا می‌دانید، با چه سپاه دلاور انبوهی برابر شدید؟ سپاهی که بیشه شیران را درهم می‌نوردند،
با شهبسواران و ناماوران عراق برابر شدید، سردارانی که چون لهیب جنگ زبانه کشد دلیرانه می‌کوشند.
هیچ یک از شهبسواران شما از زبده سواران آنان کمتر نبودند ولی آنچه خدا تقدیر کرده است، همان شود.

راوی گوید،

چون قریشیان این سخنان را از معاویه شنیدند نزد وی آمدند و از او پوزش خواستند و موجبات خرسندی او را فراهم ساختند.

پوزش خواهی قریشیان
از معاویه

[نصر] گفت: [عمرو بن شمر برای ما روایت کرد:]

چون جنگ شدت یافت [و کار دشوار شد] معاویه به عمرو پیام داد که عك و أشعریان را در برابر همتایان خود قرار دهد. عمرو به معاویه پیام داد: «هَمْدَانِ دَر

پیامهای متبادل
میان معاویه و عمرو

بِرَابِرِ عَكِّ قَرَارَ كَرَفْتَهْ اسْت»، معاویه به او پیام باز پس فرستاد: «عك را بر همدان

۱- متن «أَنْ تَبْعُوا» و در شنهج [أَنْ تُوَدَّبُوا] = که ادب شوند.

بتاز»، از این رو عمرو نزد ایشان آمد و گفت: ای گروه عک! علی می‌داند که شما قبیله‌ای شامی هستید، و بدین سبب قبیلهٔ عراقی همدان را برای نبرد با شما بسیج کرده است، پس پایدار باشید و امروز ساعتی سرهای خود را به من سپارید که حق به نقطه حساس خود رسیده است.

ابن مسروق عکّی (از سپاهیان معاویه به عکّیان) گفت:
 لختی فرصتم دهید^۱ که نزد معاویه بروم، پس نزد او
 آمد و گفت: ای معاویه تکلیف «هزار تن برابر دوهزار
 تن»^۲ را بر ما نه، و هر که کشته شد پسر عمش جای وی را بگیرد؛ تا امروز چشم و
 دلت را آرام بخشیم (و به نگرانی تو پایان دهیم).

ابن مسروق
و معاویه

گفت: این مهم با تو. پس ابن مسروق نزد یاران
 خویش باز آمد و داستان را بازگفت، عکّیان گفتند: ما
 به جنگ همدانیان می‌رویم.

پیکار عکّ
و همدان

راوی گوید:

عکّیان پیش تاختند و از آن سو سعید بن قیس ندا در داد: ای همدانیان پای
 آنان را پی کنید^۳. تیغها، بیدریغ و پیاپی، پای عکّیان را قطع می‌کرد؛ در این
 هنگامه ابو مسروق عکّی (به چاره‌جویی) بانگ کرد: ای عکّیان، آن گونه که
 اُشتران زانو زنند به زانو درآید. همگی به زانو درآمدند و سپرها را برابر
 گرفتند و با نیزه مهاجمان را می‌زدند^۴. (در آن حال) پیری از همدانیان فراز آمد
 و می‌گفت:

۱- متن «امهلونی» و در شهج (۲۹۳:۲) [امهلنی]. ۲- یعنی يك تن از ما دو تن از آنان.

۳- متن «حَیْمُو» ← آنچه بیشتر در صفحات ۳۵۲ و ۴۵۱ آمده است.

۴- متن «و شجروهـم بالرماح» و در اصل [فشجرتهم همدان بالرماح = همدانیان آنان را
 با نیزه می‌زدند].

یا لَبَكِيلَ، لُحْمُهَا وَحَاشِدُهَا^۱ نَفْسِي فِدَاكُمْ طَاعِنُوا وَجَالِدُوا...
 ای نکومردانِ بنی بکیل، از طایفه لُحْم و طایفه حَاشِد، جانم به قربانتان نیزه
 زنید و شمشیر برکشید،
 تا استخوانهای پسین سرهای دشمنان و سپس پاها و بازوان ایشان را بشکنید.
 نیای شما و پدرتان چنین سفارشی به شما کرده‌اند. و من از حمیت قبیله‌ای دفاع
 می‌کنم و اینک من پیر و پیشوای شمایم.

آنکاه مردی از عَکَّیَان فراز آمد و می‌گفت:

يَدْعُونَ هَمْدَانَ وَ نَدْعُو عَكَّا نَفْسِي فِدَاكُمْ يَا لَ عَكِّ بَكَّا...
 آنان هَمْدَانَ را بخوانند و ما عَكَّ را بخوانیم جانم به قربانتان ای عَکَّیَان از
 عار و ملامت پرهیزید.
 اگر آن گروه پای شما را پی می‌کنند شما زانو استوار دارید و شکی بر دلیری
 خویشتن در دلم ایجاد نکنید.^۲
 دشمن می‌ستیزد پس شما بیشتر بستیزید.

راوی گوید:

کسان نیزه‌ها را به سویی افکندند و شمشیرها را برکشیدند و چندان
 شمشیر زدند تا شب در آمد، آنگاه هَمْدَانِیَان گفتند: ای گروه عَكَّ به خدا سوگند ما
 (از میدان) باز نگردیم مگر آنکه شما از میدان باز گردید، عَکَّیَان نیز هم‌چنین گفتند.
 سپس معاویه به عَکَّیَان پیام فرستاد: «سوگند آن گروه را راستین شمارید^۳ و [باز
 گردید].» آنگاه عَکَّیَان میدان را ترک کردند و سپس هَمْدَانِیَان از میدان بازگشتند.
 عمر و گفت: ای معاویه، امروز شیران به شیران در افتادند. هر گز روزی چنین صعب

۱- در الاشتقاق، ۲۵۰ آمده است: «بنو حاشد و بنو بکیل دو تیره که قبیله هَمْدَانَ از آنها
 برخاسته است.»

۲- متن «لَا تَدْخُلُوا نَفْسِي عَلَيكُمْ سَكَا» و در شنهج [لَا تَدْخُلُوا الْيَوْمَ
 عَلَيكُمْ... = امروز بر خود شك و تردید راه ندهید].

۳- متن «أَبْرُوا قَسَمَ الْقَوْمِ» و در شنهج (۲، ۲۹۳) [ان أَبْرُوا قَسَمَ إِخْوَتِكُمْ = سوگند برادران
 را به راست شمارید] (مراد اینکه سوگند ایشان را راست شمارید و میدان را ترک کنید و گرنه
 جنگ چندان ادامه یابد که جملگی نابود شوید و از طرفین کسی زنده نماند - م.)

ندیده بودم، اگر تورا قبيله‌ای دیگر همچون عَکّ می بود یا علی راهمه چون هَمْدانیان (سخت کوش) می بودند، بیگمان این بر خورد به نابودی همگانی می انجامید (ویک تن از دو سپاه زنده نمی مانده)

بیان عمرو دربارهٔ
نبرد عَکّ و هَمْدان
عمرو در این باره سرود:
إِنَّ عَکَّاً وَ حَاشِدًا وَ بَکِیلاً
کَأُ سُوْدِ الضَّرَابِ لَاقَتْ أُسُوْدًا...

به راستی (رزماوران)، عَکّ و حاشید و بکیل چون شیرانی که به شیران دیگر
برخورند یکدیگر را فرو کوفتند.

نیزه‌ها را به جنبش در آوردند و شمشیرها را برکشیدند و از دم شمشیر مرگی
صعب و هولناک آفریدند.

هرگز فرار نمی شناختند گرچه در چنان هنگامه‌ای فرار خردمندانه می نمود.
شانه‌ها به زیر ضربات شمشیر درهم می شکست و دم تیغ تیز رشته جانها را
می گسیخت.

خدا می داند که از این گروه دلاور سستی و تهاونی در پیکار ندیدم.
آنچه دیدم ضربات دمام شمشیر بود که بر سرها و شانه‌ها فرود می آمد و آهن
که بر آهن بلند می شد.

فرمانبرداران بر نافرمانان، که چنان که باید کمال جهد خود را به کار نبرده
بودند، برتر آمدند.

گوینده‌ای بانگ زد: پاهایشان را بی کنید، و در زمان، (سپاه) عَکّ به زانو نشست
و استوار بر زمین چسبید.

چنان محکم که به زانو زدن^۱ و بر سینه نشستن اُشْتُرَانِ سنگین بار می مانست و
گویی به زمین دوخته شده‌اند.

۱- متن از روی شنهج «و إن کان فراراً لکان ذاک سدیداً» و در اصل [کان ذلک شدیداً].

۲- متن به تصحیح قیاسی «کَبْرُوكِ الْجَمَالِ» و در اصل و شنهج [کَبْرُاک...] که وجهی ندارد.

چون عَکَّیَان و اَشْعَرِیَان با معاویه شرط کرده بودند که در صورت ابراز دلیری و پایداری، علاوه بر مقرری پاداش کلانی نیز به آنان تعلق گیرد؛ معاویه چندان مال به ایشان بخشید که از سست دلانی که در سپاه عراق بودند کس نماند مگر آنکه به معاویه گرایشی یابد و بدو چشمداشتی پیدا کند^۱، و این ماجرا در میانه مردم رواج یافت و چون به علی گزارش دادند آن (گرایش و سست‌دلی) را بسی نکوهیده داشت.

گشاده دستی معاویه
در بخشش

مُنْذِر بن ابی حمیصه و ادعی^۲ که شهسوار و شاعر همدانیان بود حضور علی آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان، عَکَّیَان و اَشْعَرِیَان از معاویه مقرری و بخشش^۳ خواستند و وی مطلوبِ آنان را بدیشان بداد، و آنها دین خود را به دنیا فروختند، ولی ما آخرت را بر دنیا ترجیح دادیم و عراق را بر شام فضیلت نهادیم و تو را بر معاویه برگزیدیم، به خدا سوگند که آخرت ما از دنیای آنان بسی نیکوتر و عراق ما از شام آنان بسی خوشتر و امام ما از رهبر آنان بسی ره یافته‌تر است، (دست ما را بر جنگ بگشای) و از ما نصرت خواه و به پیروزی ما اطمینان کن^۴ و ما را به سوی مرگ و جانبازی بپر.» سپس در این باره گفت:

هجو عَکَّ و اَشْعَرِیَان
از سوی مُنْذِر و ادعی

ان عکا سالوا الفرائض و الاش عر سالوا جوائزاً بثنيه...

- ۱- متن «و شَخَّصَ بَصْرَهُ اِلَيْهِ = چشم به او دوخته است» و در شنهج [و شخص بصره الیه] (مراد اینکه سست دلان و دنیاپرستان سپاه عراق نیز به طمع رشوه معاویه افتادند. - م.)
- ۲- متن از روی شنهج و الاصابه، ۸۴۵۹ «الوادعی» منسوب به واده که تیره‌ای از همدان است. الاشتقاق، ۲۵۳ و نیز در متن از روی الاصابه «ابی حمیصه الوادعی» و در اصل به خطا [بن ابی حمیصه الاوزاعی]، و در شنهج [بن ابی حمیصه].
- ۳- متن از روی شنهج «و العطاء» و در اصل [العقار].
- ۴- در شنهج به جای دو جمله اخیر [فا منحنا بالصبر] که ناقص و محرف است.

عَکَّيَانِ دَرخَوَاسْتِ مَقْرُورِي كَرْدَنَدِ وَ اَشْعَرِيَّانِ بَهْتَرِيْنَ جَايِزَه‌هَآيِ «بَنِّي» رَا خَوَاسْتَنَدِ.
 دِينِ رَا بَهْ خَاظِرِ دَر يَافْتِ بَخْشِشِ وَ مَقْرُورِي تَرَكْ كَرْدَنَدِ وَ بَدِيْنِ كَوْنَهْ بَدْتَرِيْنِ مَرْدَمِ
 مَحْسُوبِ مِي شَوَنَدِ.
 وَ لِي مَا پَادَاشِ نِيكُو رَا بَا پَايْدَاَرِي دَر جِهَادِ وَ شَكِيَّايِي، اَز خُدَاوَنَدِ دَرخَوَاسْتِ
 كَرْدِيْمِ.
 هَر كَسِ رَا اَن دَهَنْدَكِهْ دَرخَوَاسْتِ كَرْدِهْ وَ مَرَادَشِ بُوْدِهْ اسْتِ، وَ رَاهِ مَا اَز رَاهِ
 اَنهَآ جَدَا اسْتِ.
 مَرْدَمِ عِرَاقِ بَهْ جَنَكْ اَنگَاهْ كِهْ نِيْزَه‌هَآ بَهْ جَوْلَانِ دَر اَيْدِ سَخْتِ كُوشِ وَ پَايْدَاَرِ وَ
 چَا بَكْ سَوَا رَنَدِ.
 وَ چَوْنِ بَنْدِگَا نِ خُدَا^۱ رَا بَلَا وَ فْتَنَه‌آيِ فَرَا كِيْرِدِ اَيْنَانِ بَارَسَنگِيْنِ (دِفَاعِ) رَا بَهْ
 خَوْبِي بَر دُوشِ مِي كَشَنَدِ.
 اِي صَاحِبِ اَمْرِ وَايْتِ وَ وِصَايْتِ، يَكْ تَنِ اَزِ مَا نِيْسْتِ كِهْ دَر رَاهِ خُدَا دُوسْتَدَا رِ
 پِيْرُو تُو نِيَا شَدِ.

علی گفت: همین تورا بس، خدا رحمت کند، و سپس وی و قبیله‌اش را ستود. چون شعرا و به آگاهی معاویه نیز رسید، معاویه گفت: به خدا سوگند دوست دارم (و روا دانم) چندان ثروت و مکنت به معتمدان (و یاران) علی دهم^۲ و چنان مال و منالی میانشان بخش کنم که (در نظر ایشان) دنیای من بر آخرت او بچربد.

دیگر روز (همدانیان) به آوردگاه تاختند و معاویه در

نبرد همدانیان

میان قبایل یمنی بانگ بر آورد: بشتابید و شهسواران

نامدار خود را به سوی من^۴ فرستید تا در برابر این قبیله همدانی مرا یاری دهند.^۵

۱- متن «بَنِّيَّة» منسوب به روستایی در شام، بین دمشق و اذرعات، که گندم بَنِّي منسوب بدانجاست و بهترین نوع گندم است. در شنهج (۲: ۲۹۴) به تحریف [لبیبه].

۲- متن «اِذَا عَمَّتِ الْعِبَادَ» و در شنهج [اِذَا عَمَّتِ الْبِلَادَ].

۳- متن از روی شنهج «لَا سَمِيْلُنَّ بِالْأَمْوَالِ ثِقَاتِ عَلِيٍّ» و در اصل [اهل ثقات علی].

۴- متن «عَبُّوْا لِي» و در شنهج [عَبُّوْا لِي = برای من بسیج کنید].

۵- متن «لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ هَمْدَانَ» و در شنهج [علی هذا الحي].

پس فوج بزرگی گرد آمد و رهسپار میدان شد، چون علی آنان را دید دانست که ایشان زبدهٔ مردانند، از این رو ندا در داد: «ای هَمْدان». سعید بن قیس پاسخش داد، و علی علیه السلام به او گفت: «حمله کن». وی هجوم آورد چنان که دو سپاه درهم آمیختند و جنگی سخت در گرفت و هَمْدانیان یمانان را درهم کوفتند و بهم تافتند تا آنان را نزد معاویه گریزانند، و معاویه گفت: (وه، که) از دست هَمْدان چه دیدم! و بسیار اندوهگین شد و آه و فغان نمود. کشتاری سریع و بی امان به جان سواران شامی افتاده بود. (از آن سو) علی هَمْدانیان را گرد آورد و گفت: ای گروه هَمْدان، همانا شما زره و نیزهٔ منید، ای هَمْدانیان شما جز برای خدا مرا یاری ندادید و جز ندای خدا را پاسخ نگفتید. سعید بن قیس گفت: «ما به ندای خدا و نیز به دعوت تو پاسخ گفتیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه را در مرقدش یاری دادیم و در رکاب تو با آنکو برخلاف توست جنگیدیم، ما را به هر میدان رزم خواهی گسیل دار.»

نسر گفت:

بدان روز علی علیه السلام فرمود:

وَأَوْكُنْتُ بَوَّابًا عَلَيَّ بَابِ جَنَّةٍ لَّقُلْتُ لَهُمْدَانَ ادْخُلِي بِسَلَامٍ.

اگر من دربان آستانهٔ بهشت باشم بیگمان به (قبیله) هَمْدان گویم خوش (به فردوس) در آید.

پس علی علیه السلام به پرچمدار (قبیله) هَمْدان گفت: مرا در برابر حَمِصِیان (نیز) حمایت کنید و نصرت دهید که من چنان رزم آورایی که از آنان دیدم از دیگران ندیده‌ام.

خوشامد علی از هَمْدان

(علی) خود پیش تاخت و هَمْدانیان نیز پیش تاختند و یکباره حمله‌ای سخت کردند و چندان با ضربات پیاپی شمشیر و گرزهای آهنین دشمن را کوفتند که آنان را

پیکار هَمْدانیان
و حَمِصِیان

به سراپرده معاویه گریز اندند. آنگاه مردی همدانی که به طایفه اَزْحَب [منسوب بود] به رجز خوانی پرداخت و می گفت:

قَدْ قَتَلَ اللَّهُ رِجَالَ حِمَصٍ حِرْصاً عَلَى الْمَالِ وَ آتَى حِرْصٍ ...
 خداوند مردانِ حِمص را به خاطر حرص مال بکشت، و چه حرصی (مرگبار).
 آن گروه (حِمصی) به سخن دروغ و نادرست^۲ فریب خوردند و پیمان خود را
 به چنان صورتی شکستند،
 و سر از فرمان خدا و مضمون نصی (صریح ولایت) بیچیدند.

در پیشتازی فوج حِمص نیز مردی از کِنده پیشاپیش آنان می تاخت و می گفت:

قَدْ قَتَلَ اللَّهُ رِجَالَ الْعَالِيَةِ فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ عَدَّوْا ثَانِيَةً ...
 خداوند مردان عالیّه را امروز به دست ما بکشت و دگر بارشان نابود کرد،
 چنان که (یا بسیاری از آنان) به سنگواره‌های^۳ پوسیده دوران دیرینه عاد و ثمود،
 درسرزمن ویران شده حَجْر^۴، مانند شدند و یا معاویه بر آنان (که زنده ماندند)
 چیره شد.

راوی گوید:

چون معاویه نیروی پشتیبان سواره خود را بر ضد همدان بسیج کرد و این
 نیرو عقب رانده شد و از همدان شکست خورد؛ سخت اندوهگین گشت، آنگاه
 خود شمشیر کشان به میدان تاخت، اما سواران همدان بر او تاختند و وی به تك
 از چنگ ایشان بگریخت^۵ و نیروی پشتیبان سپاه شام نیز شکست خورد و همدان به
 جای خود باز گشتند. و حُجْر بن قَحْطَانَ و ادعی^۶ [خطاب به سعید بن قیس] سرود:

۱- متن «عِدَادُهُ»، و جای این کلمه در نسخه اصل تهی است.

۲- متن «... وَ حِرْصٍ» و در شنهج به تحریف [و حِرْص].

۳- متن به تصحیح قیاسی «کَرِجَام» و در اصل [کَرِجَال].

۴- (حَجْرٌ، سرزمین قوم نابود شده ثمود در عربستان کهن. - م.)

۵- متن به تصحیح قیاسی «فَقَاتَهَا رَكْضًا» و در اصل [فغارقها...].

۶- متن «الوادعی» منسوب به وادعه، تیره‌ای از همدان و در شنهج [الهمدانی] ← ۵۹۵

قصیده حُجْر بن قَحْطَانَ

أَلَا يَا ابْنَ قَيْسٍ قَرَّتِ الْعَيْنُ إِذْ رَأَتْ
فَوَارِسَ هَمْدَانَ بْنِ زَيْدِ بْنِ مَالِكٍ...

هلا ای پسرِ قیس چون دیده (نگران)، شهسوارانِ بنی هَمْدانِ بنِ زیدِ بنِ مالک را
دید، روشن شد و آرام یافت.
سوار بر اسبان نیکوی نژاده با دستهای بلند و کشیده و میسان بساریک، برای
رویاری با دژخویان (می تاختند).
(با) آزموده اسبانی^۱ که در برابر ضربات نیزه مقاومت می کردند و در جَوَلانِ
خود سنگها را به زیر شُم خُرد می نمودند.
نیروی رزماور که علی در برابر پسرِ هند و سپاه او بسیج کرد، و اگر (معاویه)
از چنگشان نگرینخته بود خود نخستین قربانی می بود.
(علی) بدان روز چنان که می خواست کامیاب شد و هر روز دیگر نیز خداوندی
که خورشید را به کسوف می برد، پیروزش می کند.
سپاس خدای را که وی در هر حادثه ناگوار و دشوار برای مردان دلاور خویش
چون دژ و حصاری جانپناه بود.
به امیر مؤمنان برگوی: اگر ما را به هر میدان که خواهی^۲ گسیل فرمایی، ما
جانبازی خواهیم کرد.
ما سُمُر را در قبیله جَمِیر و نیز کُنده و بنی خفاف سَكاسِک^۳ را درهم شکستیم.
و همچنین عَک و لُحَم را که تازیانه بر کشیده بودند به طعن نیزه های بلند خویش
چون کنیزکان حایضی (وامانده) گریزانندیم.

[تسرگفت: د [عمر بن سعد از رجال خویش برای ما روایت کرد که]

معاویه و مروان بن حکم معاویه مروان بن حکم را بخواند و گفت: ای مروان،
و عمرو بن عاص اشتر مرا اندوهگین [و پریشان خاطر (و نگران)]
می دارد. تو با این گروه سوار: «کِلاع» و «یَحْصِب»

۱- متن «موقرة...» = با صلابت و آزموده؛ و در شنهج [معوذة للطعن = عادت کرده به ضربات
نیزه].
۲- متن از روی شنهج «يَجْلَنَ وَيَحِطْمَنَ الحصى» و در اصل به خطا [یزلن و
يلحقن القنا].
۳- متن «اذا شئت» و در شنهج [متى شئت = هر وقت خواستی].

به پیکارش برو و با او نبرد کن. مروان به وی گفت: این مهم را به عمرو که یار نزد یک وصمیم توست و چون جامهٔ زیرین به تو پیوسته است بسپار. گفت: اما تو هم در حکم جان منی و چون رگ گردن به من نزدیک هستی. گفت: اگر چنین است، آیا تو به من و او به یک چشم می‌نگری؟ آیا مرا در برخورداری از سهم جایزه چون او محسوب می‌داری؟ و یا او را در بی نصیبی از بخشش خود چون من محروم می‌سازی؟ نه، چنین نیست، تو آنچه خود در دست داشتی به او بخشیدی و آنچه را در دست دیگران است نیز برای او آرزو داری.^۱ اگر تو پیروز شوی او مقامی نیکو خواهد یافت و اگر مغلوب شوی گریز برای او آسان است. معاویه گفت: خدا از تو (بیزار و) بی‌نیاز است.^۲ گفت: «اما، نه امروز.» آنگاه معاویه عمرو را بخواند و فرمان داد به جنگ آشتَر رود. عمرو گفت: به خدا سوگند من آن گونه که مروان به تو پاسخ داد با تو سخن نمی‌گویم. گفت: چه موجبی دارد که تو سخنانی چون او بگویی^۳؟ درحالی که من تو را مقدم داشتم و او را مؤخر نهادم، تو را درون (جرگهٔ مشورت) آوردم و او را بیرون راندم. عمرو گفت: [اما] (در ضمن باید بدانی) به خدا سوگند اگر هم چنین کرده‌ای، مرا به خاطر کفایت و شایستگیهایم مقدم داشته و برای بهره بردن از خیر خواهیم به درون آورده و به رایزنی خود گزیده‌ای. اینک پاره‌ای کسان (اشاره به مروان) در کار (حکومت موعود من بر) مصر بر تو بسی خرده می‌گیرند و سخنهایی می‌گویند. اگر خرسندی آنها جز با پس گرفتن آن از من حاصل نمی‌شود آن را باز پس گیر.^۴

۱- اشاره به حکومت مصر که معاویه آن را به عمرو بن عاص و عده داده بود. - م.

۲- متن «یعنی الله عنك» (مراد اینکه، من که کاری الهی در پیش گرفته‌ام از تو و یاری تو که چنین شرطهایی می‌کنی بی‌نیازم. - م.) و در شنهج (۲۹۵، ۱) [یعنی الله عنك].

۳- متن «... و لِمَ تقول» و در شنهج [...] و کیف تقول = و چگونه آن را بگویی].

۴- متن «و ان كان لايرضيهما الا اخذها، فخذها» و در شنهج [و ان كان لايرضيهما الا رجوعك

برخورد عمرو
با اشتر
پس عمرو با آن گروه (کِلاعیان و یَحْصِبیان) به میدان
رفت و اشتر پیشاپیش سواران خود به او برخورد
[و می دانست که بزودی بسا او درگیر خواهد شد]،

اشتر [رجز می خواند و] می گفت:

یَـالِیْتَ شِعْرِی کَیْفَ لَیْ یَعْمُرِو ذَاکَ النِّیْ اَوْ جَبَّتْ فِیْهِ نَذْرِی...
به جان خودم، که چه به روز عمرو بیارم! آن کس که باید عهدی را که با خود بسته‌ام
در حقش اجرا کنم.
آن کس که وی را به جدّ و جهد دنبال می کنم، آن کس که (با کشتن او) دل خود
را آرام می بخشم.
آن کس که اگر وی را هر دمی از دمه‌های زندگیم بینم دیگک خشم و انتقام با
دیدنش، به جوش می آید،
یا نه، بارالها (اگر تقدیر چنان رفته که نتوانم به عهد خود وفا کنم) پوزش مرا
پذیر.

عمرو دانست که او اشتر است؛ و نیرویش در جا
بکاست^۱ (و دلش فروریخت) و سخت بهراسید، ولی
شرم داشت که باز گردد، ناگزیر به جانبی که صدای او می آمد روان شد و
می گفت:

یَـالِیْتَ شِعْرِی کَیْفَ لَیْ بِمَالِکِ کَمِ کَـاهِلِ جَبَبْتَهٗ و حَارِکِ...

→
فیما و ثقت لی به منها فارجع فیه = اگر ایشان جز با پس گرفتن قول و قرار موثقی که بر سر
آن با من نهاده‌ای راضی نمی شوند، از قولت برگرد] (پیداست عمرو بن عاص که توانایی پیکار
در برابر سیاه امیر مؤمنان را از دست داده و یک بار خود در نبرد رویاروی با علی علیه السلام
تا دم مرگ رفته و دیگر بار فرزندانش به کلم اجل نزدیک شده اند، در عین تعریض به مروان
حکم، بی میل نیست شانه خود را از زیر تعهدی که به معاویه سپرده است نیز خالی کند و از
معرکه جان سالم به دربرد. — م.)

۱- متن به تصحیح قیاسی «فَقِيلَ حَيْلُهُ» و در اصل به تحریف [خیله]، این کلمه در شنهج نیامده
است. ۲- متن به تصحیح قیاسی و در اصل [کداجل خیبة] و در شنهج [کم جاهل جببته].

به جان خودم، که چه به روز مالک بیارم! چه بسا شانه‌ها و سرشانه‌ها را درهم شکسته‌ام.
و چه بسا شهسواران را که من کشته‌ام و چه بسیار رزماوران و نیزه‌گذاران و شمشیرزنانی را که نابود کرده‌ام.^۱
و چه بسا مردانی را که به میدانم آمده‌اند از پای درآورده‌ام، آری همه این چنین به دام هلاک افتادند.

راوی گوید:

چون اشتر با نیزه بر او تاخت عمرو جا تهی کرد، آنگاه اشتر نیزه‌ای به چهره او زد ولی [نیزه] چندان کارگر نیامد. عمرو (از درد) بیتاب شد و [لگام اسبش را کشید و دست] بر رخسار خود نهاد و گریزان به اردوگاه بازگشت. جوانی از یَحْضَبِیان بانگ بر آورد: ای عمرو تو معاف هستی، که نیروی جوانی نداری، ای جَمِیریان^۲ آن (نیروی جوان که) از شماس است اینک با شما و در میان شماس است، پرچم را به من سپارید^۳. آنگاه - وی که نوجوانی بود^۴ - پرچم را بگرفت و پیش تاخت و می‌گفت:

ان یك عمرو قد علاه الأشرُّ بِأَسْمَرٍ فیه سنانٌ ازهرٌ...

اگر اشتر با نیزه بلند و ناوک دلدوزش بر عمرو چیره آمد.

به خدا، اینک به جان خودم (فرصت پیکار با او) برای من مایه مباحث است، ای عمرو دریغ از آن سرزمین سبز و خرم (که به تو بخشیده‌اند)^۵.
ای عمرو، رزماوری جَمِیری و یَحْضَبی، با زخمهای کاری که می‌زند، تو را از پیکار بی‌نیاز می‌دازد.

پرچم را به من دهید که امروز روز مرگ سرخ است.

۱- این بیت در شنهج نیامده. ۲- متن «یا لَجَمِیر» و در شنهج (۲۹۵،۲) [یا آل حمیر].

۳- متن «ابلقونی اللواء» و در شنهج [هاتوا اللواء] = پرچم را بیاورید].

۴- متن «غلاماً شاباً» و در شنهج [غلاماً حدثاً] = جوانی نو رسیده].

۵- اشاره به سرزمین مصر (که حکمت آن به عمرو بن عاص واگذار شده بود).

پس آشتَر به پسر خود ابراهیم ندا داد: پرچم را بگیر، جوانی در برابر جوانی. آنگاه ابراهیم به پیش تاخت و می گفت:

يَا أَيُّهَا السَّائِلُ عَنِّي لَا تُرْعَ أَقْدِيمَ فَإِنِّي مِنَ عَرَابِنِ النَّخَعِ...

ای آنکه مرا می جویی پروا مکن و فراز آی که من از شیرمردانِ نخعی هستم. ضرب نیزه دلدوز عراقی را چگونه می بینی؟ من به روز نبرد (چون شاهین) بال می گشایم و هرگز فرو نمی افتم. آنچه گزندتان رساند ما را شاد کند و آنچه برزبان شما باشد به سود ماست، من امروز برای هول آفرینی و هراس انگیزی آماده شده ام.

وی بر آن جَمِیرِی بتاخت، و جَمِیرِی پرچم به دست، شکست عمرو
با نیزه با او در گیر شد و هر يك چند ضربت نیزه رد و بدل کردند تا جَمِیرِی از پا درآمد و کشته شد. مروان عمرو را به باد ملامت گرفت، و قحطانیان بر معاویه خشمگین شدند (و شوریدند) و گفتند: تو کسی را به فرماندهی ما گماشته ای که خود همراه ما نمی جنگد؟! یکی از خودمان را به فرماندهی ما بگمار و گرنه ما را به تو نیازی نباشد (و دست از همراهی با تو می کشیم). مزعف یَحْضَبِی - که شاعر بود - گفت: ای امیر، بشنو:

مُعَاوِيَ إِمَّا تَدْعُنَا لِـعَظِيمَةٍ

يُلَيْسُ مِنْ نَكَرَائِهَا الْغَرَضُ^۲ بِالْحَقَبِ^۳...

شعر یَحْضَبِی

ای معاویه اکنون که ما را به کاری سترگ که از هیبتش تسمه با تنگ پوشانده شده فرا خوانده ای.

۱- متن از روی شنهج «ما ساءكم سرّ و ماضّر نفع» = ما ساءكم سرّنا و ماضّر کم نفعنا» و در اصل [و لاضر].
۲- متن از روی شنهج «الغرض» = دوال و تسمه ای که جهاز شتر را بدان به زیر شکمش استوار دارند» و در اصل [العرض].
۳- حقب = تنگ میان بند شتر که زیر تسمه دوال استوار دارند تا حرکت تسمه شکم حیوان را نیازارد مراد از بیت اینکه این جنگ مهیب را با شعار خونخواهی عثمان و وعده هایت برای ما آسان جلوه کرده ای. - م.

پس کسی از حَمِیرِیان را که شهریاران عربند به فرماندهی ما بگمار که همتبار ما باشد.

ما را به قبول فرماندهی کسی که او را نمی‌خواهیم وا مدار و ما را دُم و دنباله‌رو اغراض قرار مده.

ما را خشمناک مکن، که حوادث برضد تو به هم برآمده و اینک در میان یَحْضِیبِیان خشم و طغیان پدید شده.

به راستی، ما را حق بزرگی است همراه با احساس فرمانبرداری و مهر و محبتی که در استخوان و پی^۱ ما ریشه دوانده.

معاویه یارانش را
تشویق می‌کند
معاویه به ایشان گفت: [به خدا] من پس از این موقعیت
و از این لحظه^۲ به بعد، فرماندهی جز از خودتان بر
شما نخواهم گماشت.

[نصرگفت: و [عمر بن سعد برای ما روایت کرد و گفت]:

چون عراقیان کار را بر شامیان زار کردند معاویه گفت: امروز روز آزمایش و پیرایش است [و امروز را فردایی در پیش] همان گونه که آنان بر شما تاخته‌اند شما نیز بر آنان تاخته‌اید، شکیباً باشید و بزرگوار بمانید^۳.

راوی گوید:

علی بن ابی طالب یاران خود را تشویق می‌کرد؛ پس
اصبغ بن نباته در حضورش به پا خاست و گفت: ای
امیر مؤمنان، مرا با دیگر کسان پیش فرست که امروز
پایداری و پیروزمندی خود را از تو دریغ نوزم. ما شامیان را تارومار کرده‌ایم
و (با آنهمه درگیری) خود هنوز نیروی کافی و دلاورانی پابرجا داریم. رخصت

علی و اصبغ بن
نباته

۱- متن «فی المشاشة» سر استخوان و غضروف که مفردش مشاش است، و العصب» و در شنهج
[فی المشاش و فی العصب]. ۲- متن «بعد موقفی هذا» و در شنهج [بعد هذا الیوم] = از
امروز به بعد]. ۳- متن «کونوا کراماً» و در شنهج [و موتوا کراماً] = بزرگوارانه بمیرید؛

فرمای تا پیش تازم. علی گفت: به نام و برکت خداوند، پیش تاز. پس وی پرچمش را برگرفت و به پیشروی پرداخت و می گفت:

حَتَّى مَتَى تَرْجُو الْبَقَا يَا أَصْبَحُ إِنَّ الرَّجَاءَ بِالْقَنُوطِ يَدْمَعُ...

ای آصبغ تا کی امید (زندگی بیهوده) داری؟ که چنین امیدی به نومیدی درهم شکسته شود.

آیا حوادث روزگار را نمی بینی که چگونه در می رسد؟ پس هواهای نفسانی را چون چرمی که دباغی کنند درهم کوب.

همگامی با حوادث، تو را بهتر به مرادی که داری^۱ می رساند، امروز را کاری است و فردا نیز بیکار و بیحاصل (و بی توشه آخرت) مباش.

أَصْبَغُ که پیری پارسا و پرهیزگار بود - و غالباً چون گروهی را گرم بیکار بایکدیگر می دید شمشیرش را در نیام می کرد - اینک درحالی که شمشیر و نیزه اش را غرقه به خون کرده بود باز آمد. وی از ذخایر علی بود که تا پای جان بدو بیعت سپرده بود و از شهبسواران عراق شمرده می شد و علی علیه السلام از گسیل داشتن او به جنگ و کشتار دروغ می ورزید.

وگوید:

چون جنگ دندان مهیب مرگبار خود را بر پیکر
 بانگ مالک اشتر
 کسان فشرده و آتش پیکار زبانه گرفت برخی از سپاهیان
 در هموردی و تکاپو کندی ورزیدند، از این رو اشتر بانگ بر آورد و گفت: هان
 ای مردم عراق، آیا کسی هست که جان خود را [به خدا] فروشد؟ أَنَالِ بْنِ حَجَلِ
 (بیدرننگ) برابر صفوف دو سپاه آمد و ندا در داد:

۱- متن از روی شهبج (۲۹۶،۲) «قد ترید» و در اصل [قد یدین].

پر خورد ناهانی
 اُئال بن حَجَل با
 پدرش

آیا هم‌آورد من کس باشد؟ از آن سو معاویه حَجَل را
 بخواند و بدو گفت: به نبرد این مرد برو. آن هردو
 تن که به کار خود و فنون جنگ آشنا بودند به یکدیگر
 آویختند. نخست پیر بر جوان ضربت نیزه‌ای وارد

آورد و جوان به ضربت متقابلی پاسخ داد و سپس به ذکر نام و نَسَبِ خویش
 پرداخت، و معلوم شد که پسرِ هم‌آوردِ خویش است، پس هردو از اسب به زیر
 آمدند و یکدیگر را در آغوش کشیدند و گریستند، آنگاه پدر به پسر گفت: ای
 اُئال به دنیا گرای، و پسر پاسخ داد: ای پدر تو به آخرت گرای؛ به خدا، ای
 پدر اگر به فرض، در ذهن من خلجانی پیدا می‌شد که به شامیان بگرایم بر تو
 واجب بود که خود به صرافت طبع مرا از (چنان گرایش به باطل و) اجرای آن
 فکر باز می‌داشتی، اما اینک خلاف آن می‌کنی؛ و بد می‌کنی، من به علی و مؤمنان
 صالح چه بگویم؟! تو برگزینش خویش بمان و من نیز بر عقیده خود می‌پایم.
 حَجَل نزد شامیان باز گشت و اُئال به جانب عراقیان باز آمد، و هر یک یاران خویش
 را از ماجرا آگاه کردند. و حَجَل در این باره سرود:

شعر حَجَل در این زمینه
 اَنْ حَجَلِ بْنِ عَامِرٍ و اُئالا
 اَصْبَحَا يُضْرِبَانِ فِي الْاَمْثَالِ...

به راستی، حَجَل بن عامر و اُئال را ماجرای گذشت که باید بدان داستان زندگانه.
 اُئال، شهسوار زره پوش، در میان گرد و غبار آوردگاه خواستار هم‌آوردی شد.
 (او) غیر از دیگر عراقیان بود و به نزه شیری می‌مانست که بر پشت هیون بلند
 دمی برنشسته است.

۱- متن «انتمی...» و در شنهج [و انتسبا= و هردو نام و نسب خود را بازگفتند].

۲- آغاز این ماجرا که جنگ پدر و پسر با یکدیگر است به داستان رستم و سهراب
 می‌ماند. - م.
 ۳- یعنی بین من و پسر ماجرای گذشت که باید آن را به داستانها باز
 گویند. - م.

پسر هند مرا به میدان‌داری فراخواند چه در میان مصاحبان او دلیرمردانی چون من همچنان اندکند.^۱

نخست من به ناوک نیزه ضربتی بر او زدم، و نیزه تیرفام خود را با پیکرش آشنا کردم،

و ضربتهایی با یکدیگر مبادله کردیم و این، رزم جوانی با پیری کهنسال^۲، از بازیهای شگفت روزگار بود.

او با نیزه سینه پدر خود را نشانه گرفت، و به حقیقت ضربت اُتال بر من گران آمد.^۳

من هنگامی که اُتال را هدف نیزه ساختم هیچ پروایی نداشتم و او نیز وقتی مرا هدف می‌ساخت پروایی نداشت.

سپس بی آنکه گزندی به یکدیگر رسانده باشیم از هم جدا شدیم که به تأخیر افکننده مرگها جانمان را حفظ کرده بود. (و اجل ما نرسیده بود)^۴.

او مرا پی سپار راه هدایت نمی‌شمارد و من نیز او را از راهی که خود در پیش گرفته‌ام بیگانه و گمگشته می‌بینم.

چون شعر او به گوش مردم عراق رسید، اُتال که جوانی کوشا و روشندل

بود چنین سرود:

شعر اُتال بن حَجَل
 إِنَّ طَعْنِي وَسَطَ الْعَجَاجَةِ حَجَلًا
 لَمْ يَكُنْ فِي الَّذِي نَوَيْتُ عُقُوقًا...

نیزه زدن من به حَجَل در آوردگاه نزد آن کس که فکر و ذکرم متوجه اوست، پدر آزاری نیست (و موجب عاق والدین محسوب نمی‌شود).

من از خداوند امید پاداش داشتم و می‌خواستم در آخرت، در شمار یاران و مجاوران پیامبر باشم.

۱- متن از روی شنهج «و ما زال قليلاً في صحبه» و در اصل [و ما ذاك قليلا].

۲- متن «لِشَيْخٍ بَجَالٍ» و در شنهج [بشَيْخٍ بَجَالٍ].

۳- یعنی پسر اُتال، سینه مرا که پدر او هستم نشانه گرفت و این ضربت پسر من گران آمد. - م.

۴- مفهوم این دو بیت یعنی ما هر دو به قصد جان، یکدیگر را می‌زدیم ولی چون اجلمان نرسیده بود هیچ يك آسیبی ندیدیم. - م.

من، که همواره عراق را بر شام پیروز می‌خواهم^۱، می‌خواستم با این اقدام بدان امر تحقق بخشم.

مردم عراق گفتند: اینک که جنگ شدت یافته است، مبارزان دستخوش سستی و گندی شده‌اند،

و گفتند: کدام جوانمرد است که راه خدا را در پیش گیرد؟ و آن کس که راه خدا را برگزید، من بودم.

سر در طبق اخلاص نهادم و چیزی جز مرگ نمی‌خواستم و هر آن سرانجامی را که نیکان می‌بینند به خوبی می‌دیدم^۲.

ناگهان شهبواری از میان گرد و غبار میدان، چون نخلی کهنسال، قامت برافراشت. نخست حَجَلْ مرا به زیر ضربت نیزه گرفت و من در حمله به او پیشدستی نکردم. سپس با ناوک نیزه خود^۳ که همچون نیزه او سر به عیوق می‌زند، ضربه او را تلافی کردم^۴.

خداوند شکوهمند توانا را به چنان سپاسی سپاسگزارم که بر توفیقم بیفزاید. ضربت نیزه من موجب قتل او نشد و به قدر چیدن خرمايي^۵ گزندش نرساند. بدان پیرگفتم من در زمانه بر خورش و پرورش نیکو و نعمتهایی که تو به من ارزانی داشته‌ای ناسپاس نبوده‌ام^۶،

و این همه (تلاش من نیز) جز از آن رو نیست که می‌ترسم تو به دوزخ روی، پس با من مخالفت مکن و با من همفکر شو.

او نیز به من همین گفت و در ظلمات جهل نهران شد، و من به سوی موکب نور باز گشتم.

- ۱- متن از روی شنهج «علی الشام» و در اصل [من الشام].
- ۲- متن «اخذت الطريق» و در شنهج، در يك نسخه [يسلك الطريق = آن راه را می‌پیماید] و در نسخه‌ای دیگر [سلكت الطريق = آن راه را پیمودم].
- ۳- متن «اری کَلَّ ما یرون دقیقاً» و در شنهج [اری الاعظم الجلیل دقیقاً = خدای شکوهمند بزرگ را به نیکی می‌دیدم].
- ۴- متن از روی شنهج «عالیه الرمح» و در اصل [ببادرة الرمح].
- ۵- متن «فتلاقیته» و در شنهج [فتلقیته].
- ۶- متن به تصحیح قیاسی «ثقروفا» و در اصل [لم اکن مفروفا] و در شنهج تمام بیت چنین آمده، [اذکفت السنان عنه و لم ادن فتیلا ابی ولا ثقروفا] که درست آن باید [... منه... ولا ثقروفا] باشد.
- ۷- متن «لست اکفرک الذهر» و در شنهج [لست اکفر نعماک].

دعوت معاویه از
 نعمان و مسلمه
 معاویه نعمان‌دین بشیر بن سعد انصاری و مسلمه بن
 مخلد انصاری - تنها دو تن انصاری را که همراه او
 بودند - بخواند و گفت: بنگرید، آنچه از اوس و
 خزرج به روز من آمده مرا اندوهگین ساخته است، آنان با شمشیرهای آخته پیش
 می‌تازند و هم‌اورد می‌طلبند، و به خدا سوگند کار را بدانجا کشانده‌اند که جمله
 یاران مرا، خواه دلیر و خواه جبان، به خوف و هراس افکنده‌اند، و به خدا سوگند
 (اینک) نام هر یک از شهسواران شام را می‌برم، می‌گویند انصار وی را کشته‌اند.
 اکنون به خدا سوگند، بر آنم که با تیغ و آهن، با تمام نیروی خود با ایشان در
 افتم و در برابر هر زبده سوارِ آنان شهسواری شامی بگمارم که گلو گاهش را
 بفشارد، آنگاه به شمار آنان قریشیان را به پیکار آنها که از خوردن خرما و قلیه
 عدس (یا اشکنه^۱) سیری ندارند گسیل دارم، آنان خود را «انصار» می‌خوانند، به
 خدا سوگند (آنان در آغاز) در کنف پیامبر مأوی گزیدند و به او یاری و نصرت
 دادند ولی به آخر حق خود را به باطل آمیختند و فساد کردند.

۱- معاویه این تعبیر را از باب تحقیر به کار برده و انصار رسول اکرم را که همراه علی
 علیه السلام بودند «اشکنه خور» خوانده است. - م. در متن «طَفَيْشَلٌ» بروزن سَمَيْدَعٌ، چنان که
 در قاهوس آمده و آن را «طَفْشِل» نیز گویند که معرب لفظ فارسی «تفشله» یا «تفشيله» (نوعی
 خاگینه یا املت شیرین با گوسشت. - م.) است، و در فرهنگ استیپنگهاس ۳۱۳ آمده است:
 غذایی مرکب از گوشت آمیخته به تخم‌مرغ و زردک و عسل باشد، و در قاهوس به نوعی آش تفسیر
 شده، و بنگدادی در کتاب الطبیخ آن را از غذاهای تنوری شمرده، و در منهاج الدکان، ۲۲۵
 آمده است: «طفشیل، هر غذایی که از حبوبی چون عدس و ماش و نظایر آن بسازند.» - حواشی
 الحیوان (۳: ۵/۲۴: ۲۲۶). (در فرهنگ نفیسی آمده: «قلیه‌ای که از گوشت و تخم‌مرغ و
 زردک و گندنا (تره) و گشنیز و عسل یزند. و عدس سبز نیم پخته را نیز گویند که مردم آن را
 عدسی خوانند.» به تفصیل نخست شاید «طفشیل» نوعی کوکو یا خاگینه شیرین همراه با گوشت
 بوده ولی ظاهراً طفشیلی که معاویه به آن اشاره کرده همین نوع اخیر، یعنی عدسی ساده یا
 اشکنه عدس بوده و بیگمان غذای ممتازی محسوب نمی‌شده است که وی خوردن آن را بر انصار
 عیب شمرده و به طعنه گرفته است. - م.)

پاسخ نعمان
به معاویه

نعمان خشمگین شد و گفت: ای معاویه، انصار را به سبب چالاکی در جنگ سرزنش مکن، که ایشان به روزگار جاهلیت نیز (در رکاب پیامبر) همین گونه بودند، آنان خدا را می‌خواهند و می‌خوانند و من ایشان را با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌همچنین دیده‌ام [که چنین چالاکیها بسیار می‌کردند]. اما اینکه می‌خواهی با تعدادی، برابر آنها، از قریشیان به مقابله آنان روی، تو خود می‌دانی که قریش [در گذشته] از دست ایشان چه دیده و چه کشیده است! اگر خواهی همان معامله را باز بینی چنان کن. اما در باره خوردن خرما و اشکنه عدس، باید گفت که خرما را نیکو از آن ماست و اگر شما هم آن را می‌چشیدید با ما هم سلیقه می‌شدید. اما اشکنه از آن یهود بود و چون ما آن را خوردیم و گوارا یافتیم به خوردن آن از ایشان مشهورتر شدیم چنان که قریش نیز به خوردن کاجی مشهور گشت.

پاسخ مسلمه
به معاویه

پس از او، مسلمة بن مخلد به سخن درآمد و گفت: ای معاویه، پیشینه و تبار و یاورهای انصار (به پیامبر) نکوهش بردار نیست، اما اینکه آنان تو را غمناک کرده‌اند، ما را نیز اندوهگین (و گلایه‌مند) کرده‌اند و اگر ما از ایشان خرسند می‌بودیم از آنان جدا نمی‌شدیم و از گرویشان به در نمی‌آمدیم با آنکه این جدایی منجر به دوری ما از خاندان و عشیره و به غربت افتادن از حجاز و تن دادن به جنگ با عراق شد. ولی ما این همه را به خاطر تو پذیرفتیم و در برابر، از تو چشمداشت عوض داریم. اما اگر قصه خرما و اشکنه خوری را پیش کشی نسب تو نیز به کاجی^۲ خوران و کوز^۳ خوران می‌رسد^۴.

۱- اشاره به فتح مکه و شکست کفار قریش به پایمردی انصار رسول‌الله (ص). - م.

۲- سخینه، غذایی که از آرد و روغن، و گویند از آرد و خرما فراهم کنند - غلیظتر از آش و



افتار قیس بن سعد در این باره
 این سخنان به گوش انصار رسید، پس قیس بن سعد
 انصاری، انصار را گردآورد و سخنگوی ایشان
 برخاست و گفت: معاویه سخنانی گفته که به گوشتان
 رسیده و آن دو یارتان^۱ نیز از طرف شما پاسخ داده اند. به جان خودم، اگر
 امروز شما معاویه را خشمگین کرده‌اید، امری است که تازگی ندارد چه دیروز نیز
 او را خشمگین کرده بودید و اگر اینک در عصر اسلام وی را در فشار گذاشته‌اید،
 به روزگار شُرکش نیز در فشار نهاده بودید، [بزرگترین] گناه شما در نظر او این
 است که شما به این دیانت یاری می‌دهید و از آن جانبداری می‌کنید. پس امروز چنان
 بکوشید که آنچه را دیروز از شما دیده و کشیده از یادش ببرید و فردا چنان بکوشید
 که آنچه را امروز از دست شما کشیده از خاطرش بزیداید، شما زیر این پرچم
 پیکار می‌کنید که جبرائیل و میکائیل در سمت راست و چپش پیکار می‌کردند، و آن
 گروه زیر پرچم ابوجهل و احزاب (مخالف اسلام) قرار گرفته‌اند. اما (داستان)
 خرماخوری؛ ما نخل آن را نکاشته‌ایم، ولی در خوردن (این میوه گوارا) بر آنان
 که در اصل آن را کاشته بودند پیشی گرفتیم. و اما در باره طُفْشِله (= اشکنه
 عدس)، اگر واقعاً این قوت غالب و غذای معتاد ما می‌بود ما نیز همان گونه که

→ -

رقیقتر از حلوا (که ظاهراً همان کاجی است. - م.) قریش آن را بسیار می‌خوردند چنان که
 به «سخینه خوار = کاجی خور» معروف گشتند.
 ۳- متن «خَزَنُوب» (= کَوْر، به فتح اول و دوم) نباتی است صحرايي که دو نوع درختی و
 بوته‌ای دارد و علوفه دام است و در صنایع گوناگون چون شیرسازی و الکل‌سازی و دارویی
 نیز مصرف دارد. ← المعجم لادوس. در لغتنامه دهخدا آمده است: «کَبَر یا کَوْر، نباتی است
 خار دار و پر، شاخ و برگش باریک و میوه‌اش در غلافی چون غلاف لوبیاست و در خرابه‌ها
 می‌روید». - م. ۴- متن از روی شنهج (۲۹۷:۴) «فانهما یجزان» و در اصل [یجبران].
 ۱- متن از روی شنهج «صاحباکم» (یعنی نعمان و مسلمه. - م.) و در اصل [صاحبکم = رفیقان].
 ۲- متن از روی شنهج «نُسُونَه» و در اصل [فتنسونه] (مراد اینکه هر روز جدی‌تر و سخت‌تر
 از روز پیش بجنگید. - م.)

قریش به کاچی خوری شهرت یافته به اشکنه خوری مشهور می شدیم. (در حالی که ما چنین شهرتی نیافته ایم و تنها معاویه از سر طعن این عنوان را بر ما بسته است).

سپس قیس بن سعد در این باب گفت:

يا ابنَ هندٍ دَعِ التَّوْبَةَ فِي الْحَرِّ... بِ إِذَا نَحْنُ فِي الْبِلَادِ نَسْأِنَا...
ای پسر هند دست از تحریک کسان بر جنگ با ما بردار که ما در اقطار عالم نامداریم.

ما همانانیم که تو ما را دیده و ضرب دستان را چشیده ای، اگر خواهی در میدان نبرد به ما نزدیک شو.

اگر خواهی گروهی با تو نبرد کنیم، گروهی می جنگیم و اگر خواهی تن به تن بجنگیم ما آماده و رهسپار میدانیم،

تو با یارانت بیا و ما با خزر جیان با تو روبرو می شویم و در جنگ (به مردانگی) و الدینمان را سرافراز می کنیم.

هریک از این دو گونه جنگ را خواهی انتخاب کن که از جانب ما یا تو دیگر دوستی و موذتی برجا نمانده است.

آنگاه هنوز گرد آوردگاه فرونشسته باشد^۳ که بینی جنگ، خود پیروزی یا شکست ما را آشکار سازد.

کاش آنچه خواهی فردا با ما کنی زودتر برسد که خداوند نعمت شهادت راستین را به ما ارزانی فرماید.

ما همانانیم که در فتح مکه و خیبر و حنین حضور یافته ایم،

پس از غزوه بدر و آن نبرد کمر شکن احد و نیز با بنی نضیر، دلیرها کردیم،

و به روز احزاب^۴ حاضر بودیم و همگان می دانند از شما چه دیدیم و بر سر تان چه آوردیم.

۱- در شنهج [بالجیاد سرینا = با اسبان نژاده بسیج شده ایم].

۲- متن از روی شنهج (۲۹۷:۲) «فأذن» و در اصل «فأذن» = رخصت ده.

۳- متن «لانتزع العجاجة» و در اصل «... ینزع...» و در شنهج [لانتلخ...].

۴- متن «یوم الاحزاب...» که شاید [و بیوم الاحزاب...] باشد.

چون شعر وی به معاویه رسید عمرو بن عاص را بخواند و گفت: در بارهٔ بدگویی ما به انصار چه نظر داری؟ گفت: به نظر من آنان را تهدید کن و لسی از ایشان بدگویی مکن^۱، ما چه بدی از آنان تو انیم گفت؟ وانگهی اگر خواهی ایشان را نکوهش کنی تنها از خودِ آنان مذمت کن و لسی به تبار و نیاکانشان کاری نداشته باش. معاویه (به عمرو) گفت: (می بینی که) سخنور انصار، قیس بن سعد هر روز به سخنرانی میانهٔ انصار بر می خیزد، و به خدا سو کند، اگر خداوندی که از صدمهٔ پیل بر کعبه جلوگیری کرد او را نیز (از هیجان) باز ندارد، وی بر آن است که فردا ما را به کلی درهم کسود و نابود کند. به نظر تو چارهٔ درست چیست؟ (عمرو) گفت: چاره، توکل و شکیبایی است.

معاویه به برخی از انصار، از جمله عقبه بن عمرو، و ابو مسعود، و پراء بن عازب، و عبدالرحمن بن ابی لیلی، و خزیمه بن ثابت، و زید بن ارقم، و عمرو بن عمیر^۲، و حجاج بن غزیه که در آن جنگ صاحب نظر (و مؤثر) بودند پیام فرستاد و از ایشان گلایه (و ضمناً عذر خواهی) کرد و پیغام داد که نزد قیس بن سعد بروند (و به او نیز بازگویند).

انصار و قیس
ابن سعد

آنسان جملگی نزد قیس رفتند و گفتند: معاویه دیگر نمی خواهد به ما بدگویی کند تو نیز از بدگویی نسبت به او دست بردار. گفت: از چون منی بدگویی نزید بلکه از من آن سزد که تا به دیدار خداوند نایل آییم، از پیکار با او دست نکشم.

سپاه سوار (معاویه) صبحگاه به جنبش درآمد. قیس می پنداشت که معاویه

۱- مراد ایراد اتهام و دشنامگویی در جنگ تبلیغاتی است. - م. ۲- عمرو بن عمیر انصاری، یکی از اصحاب رسول اکرم. در نام او اختلاف است و او را عمرو بن عمرو یا عامر ابن عمیر نیز گفته اند. در اصل به تحریف [عمیر بن عمر] آمده ← الاصابه، ۴۴۰۴ و ۵۹۱۴

نیز خود با آنان است، از این رو به مردی که به معاویه می‌مانست حمله کرد و با شمشیر کارش را بساخت، ولی معلوم شد که وی معاویه نبوده است، همچنین [به دیگری] که شبیه وی بود حمله کرد و او را نیز از پا درآورد^۱ و سپس از میدان بازگشت و می‌گفت:

قولوا لهذا الشّاتمی معاویةً ان کلّ ما أوعدت ریحّ هاویةً...
به آن معاویه که از من بدگویی می‌کند بگو بید که گفته‌های تهدیدآمیز تو چون بادی به دوزخ روان است.

ای سگِ پارس‌کنندهٔ دشمن، ما را می‌ترسانی وای پسرِ خطاکاران پیشین، به من پارس می‌کنی؟
چون ماده سگ بی‌ارزشی^۲ که بر جهد، بر می‌جهی و به دنبال ابر تندسیر شبانه پارس می‌کنی^۳.

معاویه (که این شعر را شنیده بود) گفت: ای شامیان پاسخ دادن نعمان
به چشمداشت معاویه
اگر با این مرد روبرو شدید نتیجهٔ این بدگوییها و هرزه‌دراییها را به وی بفهمانید. نعمان و مسلمه خشمگین شدند، (ولسی معاویه) پس از آنکه ایشان آهنگک بازگشت نزد یاران خویش نمودند در صدد دلجویی از آنان برآمد و ایشان را راضی کرد و سپس از نعمان خواست که نزد قیس رود و از او گسلايه کند و وی را به سازش بخواند. نعمان برفت تا به میان میدان رسید و بانگک کرد: ای قیس، من نعمان بن بشیرم. قیس گفت: چیست، ای ابن بشیر، چه کار داری؟ نعمان گفت: ای قیس، آن‌که

۱- معاویه در جنگ صفین برای ایجاد شبهه چند تن را شبیه خود ساخته بود که یکی از آنان که کاملاً به او شباهت داشت پرچمدار و نگهبان ویژه او بود. - م.

۲- متن «العجوز الجاریة» و در اصل [العجوز الحاویة].

۳- متن «فی اثر السّاری لیلالی الشّاتیة» و در عربی مثل است، السّحاب یسری لیلالاً، و الکلاب تنبح السّحاب ← الحیوان (۷۳:۲) (و در تحقیر و تخفیف چیزی یا تهدیدی بی‌ارزش گویند؛ اهنون من النّباح علی السّحاب و معادل این مثل فارسی است که: «مه فشانند نور و سگ عوعو کند». - م.)

شما را به جنگِ خِصَمِ نکرده است. آیا شما گروه انصار نیستید؟ خود می‌دانید که در فروگذاری از یاری به عثمان به روزِ دار (= روز هجوم به خانه عثمان) خطا کردید، و به روزِ جَمَلِ یاران (و خونخواهانش را) کشتید (و اینک) به صفین با سواران خویش بر سر مردم شام تاختید. اگر شما که عثمان را وانهادید (و از یاری به او خودداری کردید) علی را نیز به حال خود وا می‌نهادید کار سر به سر می‌شد، ولی شما حق را وانهادید و به باطل یاری دادید و سپس راضی نشدید که چون دیگر مردم باشید تا آنجا که شما را برای جنگِ بسیج کردند و به میدان مبارزه فرستادند، وانگهی هیچ امری نبود که علی با آن مواجهه شود و شما بسو و وعدۀ پیروزی ندهید. اینک جنگ، بسیاری از ما و شما را از میان برده است و خود به عیان دیده‌اید، پس به خاطر خدا از کشتار بازماندگان پروا کنید.

<p>قیس خندید و سپس گفت: «ای نعمان هرگز نمی‌بنداشتم که به گفتن چنین سخنانی جرأت کنی، آن کس که خود را فریفته نمی‌تواند برادرش را نصیحت کند.</p> <p>به خدا سوگند که اینک تو هم فریفته، و هم فریبکار و گمراه کننده‌ای. در آن مورد که از عثمان یاد کردی، اگر شنیدن (سخن راست برای آنکه تو را متقاعد کند) برایت کافی است و اگر خبر درست می‌خواهی، از من بشنو. آن کس که عثمان را کشت کسی است که تو از او بهتر نیستی و آن کس که از یاری به عثمان خودداری ورزید از تو بسی بهتر است. اما در مورد اصحابِ جَمَل، ما به سبب پیمان شکنی آنها با ایشان جنگیدیم. و اما در مورد معاویه، به خدا سوگند، اگر [تمامی] عرب نیز گرد او جمع شوند، انصار با وی خواهند جنگید. اما این که گفتی ما چون دیگر مردم (بیطرف) نماندیم (و جانب علی را گرفتیم) در این پیکار ما چنانیم که با پیامبر خدا بودیم، رخساره‌های خویش را به دم تیغ خونبار می‌سپاریم</p>	<p>پاسخ قیس به نعمان</p>
--	------------------------------

و گلو گاهمان را آماج نیزه می‌داریم تا آنکه حق در رسد و امر الاهی، که دشمن آن را خوش ندارد، آشکار گردد. ای نعمان بنگر آیا همراه معاویه جز اسیران آزاد شده (غزوات رسول) یا عرب یا یمانی فریب خورده کسی را می‌بینی؟ بنگر مهاجران و انصار و تابعان به احسان، که خداوند از ایشان خرسند است^۱، چه موضعی گرفته و کجایند، سپس بنگر آیا با معاویه (از انصار) جز خود و رفیقت را می‌بینی؟ به خدا سوگند، که شما (گرچه به نام انصار خوانده می‌شوید ولی) از «بَدْرِیَان» و [رجال عقبه] و «أَحْدِیَان» نیستید و سابقه‌ای در اسلام ندارید و (برعکس ما) ذکری از شما در قرآن نرفته است؛ و به جان خودم، این تنها تو نیستی که بر ضد ما به فتنه‌انگیزی برخاسته‌ای بلکه پدرت نیز بر ضد ما فتنه‌انگیخته است.»

قیس (به شعر نیز) در این باره گفت:

و الرَّاقِصَاتِ بِكُلِّ اشْعَثِ اَعْبَرِ
خُوصِ الْعُیُونِ تَحْتَهَا الرَّكْبَانُ...

چون سواران ما توستهای آشفته‌یال تیز گام رنگین‌چشم خود را برانگیزند،
نه ابن مخلد^۲ و نه نعمان، هیچ یک فراموش نکرده‌اند که ما برای چه و در رکاب
چه کس^۳ تیغ برکشیده‌ایم.
آن دو بیان مسموع را رها کردند و اینک اگر عیان مشهود آن دو را سودمند
افتد، حقیقت را به عیان بینند.

۱- اشاره به آیه ۱۰۰ از سوره توبه که فرماید: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ...» = آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند، از مهاجر و انصار و آنان که به طاعت خدا پیروی آنان کردند از سایر امت (تا روز قیامت) خدا از آنها خشنود است و ایشان به رضای او راضینند...» - م.

۲- مراد از ابن مخلد، مسلمة بن مخلد انصاری است (که ماجرایش همراه ابن نعمان با معاویه گذشت. - م.)

۳- متن به تصحیح قیاسی «فی مَنْ نُجَارِبُهُ» و در اصل [عَمَّنْ تَحَارِبُهُ]. این شعر در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[نصر گوید: عمر بن سعد از مالک بن اعین، از زیند بن وهب ما را روایت کرد و گفت:]^۱

شهبسوار بی رقیب کسوفه، عکبر بن جدیر اسدی نام
 داشت، و زبده سوار بی نظیر شام عوف بن مجزئه
 کوفی [مرادی]، مکتبی به ابواحمر بود - و همو بود
 که پسرش حججاج بن یوسف را آن روز که در خانه کعبه بیهوش افتاد نجات داد.
 عکبر که مردی سخت پارسا و زبان آور بود در برابر علی به پناخت و گفت:
 «ای امیر مؤمنان، ما را از خداوند عهدی در دست است که با وجود آن به مردمان
 نیازمان نیست، ما بر شامیان گمان پایداری داشتیم و ایشان نیز از ما انتظار پافشاری
 داشتند، ما پافشاری کردیم و آنان نیز پایداری نمودند. من (لختی پیش با دیدن این
 حقیقت) از پایداری دنیا دوستان در برابر پافشاری آخرت جوینان، و شکیبایی اهل
 حق در برابر اهل باطل، و دلبستگی شیفته وار اهل دنیا در شکفت شدم. سپس نیک
 نگریستم و از نا آگاهی خود نسبت به این آیه از کتاب خدا بیشتر در شکفت شدم که
 می گوید:

«الْم. أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَ أَقَدَّ فِتْنًا
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

الم، آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند: ما ایمان آورده ایم، رهاشان
 کنند و بر این دعوی هیچ امتحان نشان نکنند؟ (هرگز چنین نیست). و ما امتحانی را
 که پیش از اینان بودند به امتحان و آزمایش در آوریم تا خدا دروغگوینان را از
 راستگوینان کاملا معلوم کند. (و مقام منافق و مؤمن پاک را از هم جدا سازد).»

علی او را ستود و گفت: خیرت باد.

هماوردی عوفی بن
 مجزئه با عکبر
 کسان به صفوف خود باز گشتند و [عوف بن مجزئه]
 مرادی، رزماور کم نظیری که بیشتر تنی چند [از
 عراقیان] را کشته بود به میدان مبارزه آمد و بانگ

۱- در اصل قبل از این سند روایت آمده [و ذکرُوا اِنَّه = آورده اند که...].

۲- العنکبوت، ۲ و ۳

برداشت: ای مردم عراق، آیا مردی هست که شمشیرش را به کف گیرد و با من بجنگد؟ من شما را با لاف و گزاف خویش نمی‌فریبم، من شهسوارِ «زَوْف»^۱ هستم. مردم عکبر را آواز دادند. وی از یاران خویش جدا شد و به سوی او رفت و کسان همه بر جای می‌خکوب شدند. (رزماور) مرادی ایستاده بود و می‌گفت:

بِالشَّامِ أَمِنْ لَيْسَ فِيهِ خَوْفٌ بِالشَّامِ عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ حَيْفٌ...
 به شام امن و آسایش است و هراس نباشد، به شام داد است و بیداد و ستم نباشد،
 به شام گشاده دستی است نه (امساک) و امروز و فردا کسردن. من مرادیم و تبارم
 «زَوْف»^۲ است،
 من پسر مجزئه هستم و نامم عَوْف است. آیا هیچ عراقی یارای آن دارد که
 شمشیر برگیرد،
 و به هماوردی من آید تا بیند آنچه بیند.

عکبر به هماوردی او رفت و می‌گفت:

الشَّامُ مَحَلٌّ وَالْعِرَاقُ تَمَطَّرٌ بِهَا الْإِمَامُ وَالْإِمَامُ مُعَدِّرٌ...^۳
 شام سرزمینی خشک است و عراق از باران در نعمت غوطه‌ورست، در آن امام
 جای گزیده، و امام دادگر است.
 ولی به شام اینک مردی زشتخوی (شورشگر) است.^۴ من عراقیم و نامم عکبر
 است.
 پسر جدیرم که پدرش منذر است. پیش‌آی که جنگ من آگاهانه (و از حقیقت
 بهره‌ور است).^۵

۱ و ۲- زَوْف، به فتح‌زاء، نام پدر و سر دودمان قبیله‌ای یعنی زَوْف بن زاهر - یا ازهر - بن عامر بن عویثان است ← الْقَاهِوس (زوف). در اصل به تحریف [دوف].
 ۳- در شنهج [بها امام طاهر مطهر].
 ۴- متن «فِيهَا لِلْإِمَامِ مُعَوَّرٌ» و در شنهج [فِيهَا عَوَّرٌ] و معور = بدانجا آن‌کج چشم طغیانگر است.
 ۵- متن «فَاتِي لِلْكَمِيِّ مُضَجِرٌ» و در شنهج [فَاتِي فِي الْبِرَازِ قَسُورٌ] = که من در هماوردی دلیرم].

عکبر و معاویه پس چند ضربه نیزه با یکدیگر مبادله کردند، و عکبر وی را بکشت. معاویه همراه با افرادی از قریش^۱ و تنی چند از اندک کسان^۲ بر فراز پشته ای بود، عکبر رو بدو نهاد و اسبش را با تازیانه نواخت و شتابان به سوی آن پشته تاخت. معاویه او را نگریست و گفت: به راستی یا این مرد بیخرد است یا به امان خواهی آمده است، از او باز پرسید. مردی برابرش شتافت و درحالی که او همچنان اسب می تاخت به بانگ بلند از وی پرسید (چه می خواهی)، ولی او پاسخش نداد، و [شتابان] پیش تاخت تا به معاویه رسید. سواران نیزه ها را به سویش نشانه رفتند. عکبر که امیدوار بود (در برابر صلابت و سرعت حمله او) پیرامون معاویه را ترك کنند و او را با وی تنها گذارند تنی چند از مردان را بکشت^۳. کسان با شمشیر و نیزه، معاویه را به پناه گرفتند و چون دست او به معاویه نرسید بانگ زد: ای پسر هند، مرگ و شرم تو را شایسته تر، من جوانی اسدی هستم^۴ (سپس) نزد علی^۵ باز گشت. (علی) به او گفت: ای عکبر چه چیز تو را بر آن داشت که چنان کنی؟ [خود را به مهلکه نینداز]. گفت: خواستم پسر هند را به هموردی با خود برانگیزم.

قصیده عکبر
در قتل مرادی

عکبر که خود شاعر بود چنین سرود:

قَتَلْتُ الْمَرَادِيَّ الَّذِي جَاءَ بَاغِيًا
يُنَادِي وَ قَدْ نَارَ الْعَجَاجِ: نَزَالٌ...

آن مرادی را که به گردنکشی برخاسته و در آوردگاه گرد و خاک برانگیخته بود و هموارد می طلبید، من کشتم.

- ۱- متن «فی أناسٍ من قریش» و در شنهج (۲: ۲۹۷) [فی وجوه قریش = با بزرگان قریش].
- ۲- متن «و نَقَرٍ مِنَ النَّاسِ قَلِيلٍ» و در اصل [و اناس من الناس قليل] و در شنهج [و نفر قليل من الناس].
- ۳- در شنهج [فاستقبله رجال قتل منهم قوماً = مردانی به پیش او در آمدند که وی گروهی از ایشان را بکشت].
- ۴- مراد اینکه: شرمت باد، من که جوانی اسدی بیش تیستم دلیرانه خود را بدینجا به هموردی با تو رساندم ولی تو که داعیه سالاری داری در پناه یارانت از میدانم گریختی. - م.
- ۵- در شنهج [و رجع الي صف العراق و لم يكلم = و بیش از این سخنی نگفت و به صف عراق باز گشت].

او لافز نانه می گفت: من عوف بن مجزئه هستم، اما اجل به روز نبرد گریبانش را گرفت.

بدو گفتم: چون مردم آوای جنگ بر آوردند من بر توسن فراخ سینه کشیده دست خود دل بستم،

و آن را در میدانگاه به جولان در آوردم و دل مردان را انباشته از بیم و هراس کردم.

بر سرش تاختم و با هجوم به او که پیایی هم‌آورد می‌طلبید، مجالش ندادم، اسب جوان خود را پیش راندم و سلاح بر کشیدم و او را بزدم و بر دامنه پشته سمت شمال خود به خاک افکندم،

مرادم همان پشته ایست که معاویه، سرآمد جنایتکاران روزگار بر سر آن ایستاده بود. اسبم باشم خارا شکن ره می‌شکافت^۲ و من به سواران او بانگ می‌زدم که هران گمراهیمی که بود آشکار شد.

چون مرا دیدند (و نزدیکشان رسیدم) طعن نیزه‌هایی بر پیکرشان زدیم که ضرب شستم جنگاوری را از یادشان برد.

تنی چند از مردان او برای نجات وی شمشیر بر کشیدند و تنی چند نیزه‌ها بر آوردند.

(به خود می‌گفتم) اگر دستم به او رسد چنانش کنم که زان پس از این ماجرا جز گفت و گویی باقی نماند^۳.

و اگر در راه هدف خود هزار بار بمیرم هرگز بدان نیدیشم و از آن پروانکنم.

مباح شمردن شامیان پس از کشته شدن [عوف] مرادی درهم شکستند

و ملسول شدند و معاویه خون عکبر را مباح شمرد، خون عکبر

عکبر (چون این فتوی را شنید) گفت: دست خدا برتر

۱- متن «فاضربه فی حومه بشمالی» و در شنهج (۲۹۹، ۲) [اصرفه فی جریة بشمالی].

۲- متن به تصحیح قیاسی «یَعْرِفُ الْجَرِيَّ جَامِحًا» و در اصل به تحریف [يعرف الجری]. در قاموس آمده است، و خیل مغارف کأنها تعرف الجری.

۳- متن «بن الامر شیئ غیر قیل و قال» (که به متابعت قافیه به کسر لام تلفظ می‌شود. - م.) و در شنهج [و فزت بذكر صالح و فعال = من به یادی نیک و کرداری نکو نائل آمدم].

از دست معاویه است، (اگر وی را بر من تسلطی باشد) پس دفاع و نگهبانی خدا از مؤمنان کجاست؟^۱

نسر گوید:

هنگامی که مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات و رأی علی پرداختند نجاشی از گستاخی آنها بیتاب شد (و برآشفتم) و گفت:

كَفَى حَزَنًا أَنَا عَصِينَا إِمَامَنَا عَلِيًّا وَ أَنَّ الْقَوْمَ طَاعُوا مَعَاوِيَةَ...
این اندوه و مصیبت عظیم بر ما بس که ما از فرمان امام خود علی سر می‌پیچیم و آن گروه (دشمنان ما) همگی از معاویه فرمان می‌برند.
شامیان را از این بابت بر ما مزیتی است (و چون این ویژگی خود را به رخ ما کشند) جای آن دارد که چشم بگیرید.
باك و منزّه است آنكو تودهٔ خاك را بر جای خود مستقرّ بداشت و هفت آسمان را چنان که هست برافراشت.
آیا رواست ما از امامی که خدا حقّ او را واجب شمرده، نافرمانی کنیم و مردم شام از چنان گردنکشی به جان و دل اطاعت کنند؟

سپس علی علیه السلام قیس بن سعد را بخواند و او را به نیکی ستود و به فرماندهی انصار گماشت. در این میان طلایه‌داران شام و عراق به هم بر می‌خوردند و رجز می‌خواندند و به نیروی خود مباحات می‌کردند و پاره‌ای به مسالمت بایکدیگر سخن می‌گفتند.

مباحات به رجزاچه و خضریه روی داد و وی رجزاچه (سپاه موج‌آسای علی، و خضریه (سپاه سبزینه پوش) معاویه را مقایسه کرد و

۱ - متن به تصحیح قیاسی «دفاع الله عن المؤمنین» و در اصل [... من المؤمنین] و در شنیع [فاین الله جلّ جلاله و دفاعه عن المؤمنین = پس خدای عزّوجلّ و دفاع او از مؤمنان کجاست؟]

هریک از دو طرف به سپاه خود افتخار می نمود. شامیان گفتند: (نیروی) خضریه نیز همچون (نیروی) رَجْرَاجه باشد - علی را چهار هزار سپاهی زره پوشیده از همّدان بود که رَجْرَاجه (یا موج آسا) خوانده می شدند و فرماندهی آنها را که همگی دارای سلاح و شمشیر و زره بودند سعید بن قیس بر عهده داشت، و خضریه (یا سبزینه پوشان) نیز چهار هزار تن به فرماندهی عبیدالله بن عمر بن خطاب بودند که نشانه سبز داشتند - پس جوانی از بنی جذام شام که در طلایه سپاه معاویه بود گفت:

أَلَا قُلْ لِفُجَّارِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ لَيْنُ الْكَلَامِ لَهُمْ سَيِّئًا...

هان به تبهکاران عراقی بر گوی، هر چند سخن ملایم گفتن با آنان نارواست،...
هر گاه شما با رَجْرَاجه موج آسای خود پیش آید^۱ ما با فوج خضریه سبزینه پوش خویش برابرتان می آیم،
که شهبوارانش چون شیرهای ژباند و نیزه های بلند یمانی به کف دارند،
و شمشیرهای کوتاهی به دست دارند که قویدستی و عزم راسخشان آن تیغهای کوتاه را بلند و بلندتر می کند^۲.
چون ما به هماوردی ایشان شتابیم، پسر هند گوید: خدا بنی جذام را خیر و برکت دهد.

کسان به نجاشی گفتند: تو شاعر و شهبوار مردم عراقی، پس بدین مرد پاسخی گوی. وی لختی به کناری رفت و سپس يك تنه برابر صف شامیان رفت و به خواندن این شعر پرداخت:

۱- سَيِّئًا، مخفف سیئه است، چنان که «السَّيِّئ» نیز مخفف «السَّيِّئ» است و نظیر آن در شعر اُفتون تغلبی آمده. ← اللسان ۹۱، ۱ و قصیده ۶۶ از المفضلیات.
۲- متن به تصحیح قیاسی «نجشکم بجأواء خضریه» و در اصل [نجشکم بجا خضریه]. این قطعه و قطعه بعد از آن (که از شاهکارهای شعر است. - م.) در گمانگاه خود در شهنج نیامده است.
۳- ← به گفته اُخنس بن شهاب در مفضلیه، ۴۱ که (نظیر همین مضمون) گوید،
و ان قصرت اسیافنا کان وصلها حُطَّانَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ نَضَارِبُ
اگر چه شمشیرهای ما کوتاه باشد ولی ما با عزم راسخ و گامهای بلند خود که به سوی دشمنان برمی داریم آنها را بلند می کنیم.

مُعَاوِيَةَ اِنْ تَاَيْنَا مُزْبِدًا بِخُضْرِيَّةٍ تَلَقَى رَجْرَا جَهَّ...^۱

معاویه اگر تو سبزینه پوشان را بر ما بتازانی با فوج موج آسای ما روبرو شوی، که ناوکهایشان درگیرودار جنگی سواران، به خون مردان آغشته شده. شهبوارانش چون شیران ژبایند و در راه خدا، دشمن را به خاک هلاک می‌افکنند. چون مرگ در رسد هیچ نیروی باز دارنده‌ای نیست، و در آن لحظه هراسناک بانگ و فریاد بسیار سودی نکند. آنان را برای طویل کردن شمشیرهای خود جز به سخت کوشی در برخورد نیازی نیست،

عزم و گامهای استوار بلندشان پیش از شمشیرهایشان می‌آید و بازوان توانایشان را نقصی نیست. پاره‌ای از آنان که بدیشان برخوردده‌ای گواه راستین این حقیقتند، و تو خود دیروز آن را دریافتی، که با تیغهای تیز بر دشمن تاختند و لاف و گزاف لجوجانه آنها را خاموش کردند.^۲

شامیان (که این قطعه را از او شنیدند) به وی گفتند: ای برادر بنی‌حارثی بار دیگر بخوان تا ما آن را فراگیریم که نیکو شعری است.^۳ وی آن را برای ایشان باز خواند تا فراگرفتند، و این در فرصت (آتش‌بس) بود که طلایه داران هر دو سپاه دیدار می‌کردند و به یکدیگر امان می‌دادند و باهم سخن می‌گفتند.

[نمرگوید: عمر بن سعد، از حارث بن حصیره، از ابی‌المنود] روایت کرد و گفت:

سخن معاویه بن خدیج شامیان بر کشتگان خود بیتابانه شبیون می‌کردند^۴، و معاویه بن خدیج گفت: ای مردم شام، خدا مملکتی را که آدمی پس از حَوْشَب و ذی‌الکِلاع به دست آرد،

۱- متن به تصحیح قیاسی «فجفاجه» و در اصل به تحریف [فجاجه]. ۲- در متن و اصل مصراع اخیر ناقص است و چنین آمده «بها فقع لجاجه». ۳- این از تأثیرات شعر خوب است که حتی دشمن می‌خواهد آن را بشنود و فراگیرد. ۴- متن از روی شنهج تصحیح شده و در اصل پس از تکمله آمده [ثم ذكروا أن أهل الشام جزعوا].

سیه روی و بی بها دارد. [به خدا] اگر ما پس از کشته شدن آن دو، حتی بی رنج و تعبی، بر مردم عراق چیره شویم، پیروزی محسوب نمی‌شود. و یزید بن انس به معاویه گفت: در کاری که آغازش به پایانش نماند^۱ خیری نباشد. تا این فتنه پایان نیابد هیچ مجروحی درمان نشود^۲ و بر هیچ کشته‌ای (به فراغت) سوگواری نکنند، اگر کار به مراد تو برآید آنگاه به معالجه^۳ مجروحان پردازی^۴ و از سر فرصت گریه و سوگواری به راه اندازی و اگر کار به مراد حریف تو برآید، در آن صورت مصیبتی که گریبان‌ت را گیرد سخت عظیم باشد.

معاویه و
ابن خدیج
معاویه گفت: «ای شامیان، شما در گریستن (سوگواری)
بر کشته‌گان خویش سزاوارتر از عراقیان در زاری و
بیتابی بر کشته‌گان خود نیستید (و در مقام مقایسه آنان
بیش از شما باید سوگوار باشند چه شخصیت‌های بزرگتری را از دست داده‌اند).
به خدا، ذوالکِلاع شما از عمار بن یاسر ایشان، و حَوْشِبِ شما از هاشم آنها، و
عبیدالله بن عُمَرِ شما از ابن بُدَیل آنان بسزرگتر نبودند. و این مردان (و کشته‌گان
نامدار) جز همتایان و همگنان یکدیگر نیستند^۴ و این تصفیه (و مرگی که نصیب
آنها آمده) جز از جانب خدا نیست. شما را مژده باد (و خوشدل باشید) که
خداوند سه تن از آنان را کشت: عمار بن یاسر را که جوانمردِ آنان بود، و هاشم
را که همگان بدو چشم امید داشتند، و نیز ابن بُدَیل را که چنان هنر‌نمایانها داشت
بکشت، و اینک اشعث و اشتر و عدی بن حاتم باقی مانده‌اند و بس. اشعث مورد

۱- یعنی کاری که با طرح‌ریزی و تدبیر، به اختیار آغاز کرده‌ای ولی در پایان به نتیجه‌ای بیرون از اختیار تو انجامیده و زمام آن از دست تو خارج شده است. - م.

۲- متن به تصحیح قیاسی «لا یُدَمَلُ جریح» و در اصل [لا یدمن علی جریح] و در شنهج (۲۹۹:۲) [لا یدمی جریح].

۳- متن به تصحیح قیاسی «... دَمَلَتْ» و در اصل [ادمنت]

۴- یعنی فقدان نامداری از ما، برابر قتل نامداری از آنان بوده و

به این ترتیب تلفات ما و آنان سرسرس است. - م.

حمایت مردم شهر و دیار خویش است، اما اشتر وعدیّ به فتنه‌انگیزی خشم آورده‌اند و دیگران را تحریک می‌کنند و جَوَلان می‌دهند که خداوند، ان‌شاءالله، فردا آن دو را نیز خواهد کشت. ابن خدیج گفت: اگر مردان به دیده‌ تو همه یکسانند (و کشتگان ما و آنان سر بسرند) به دیده‌ ما چنان نیستند. معاویه از (گفته) ابن خدیج به خشم آمد. و حضرمی در این باره به شعر گفت^۱:

مُعَاوِيَ قَدْ نَلْنَا وَ نَيْلَتْ سَرَاتِنَا وَ جُدِعَ أَحْيَاءُ الْكِلَاعِ وَيَحْضِبُ...
ای معاویه، ما و بزرگانمان را گزندى سخت رسيد و دست قبایل کلاع و یحصب از پیکرشان جدا شد،

بدانچه بر سر ذی‌کَلَع، که خدا از جوار رحمت خود دورش ندارد، آمد و آنچه از مصیبت قتل حَوْشَب بر همه‌ یمانیان رسید.

ای معاویه، آن دو چنان مدافعان و رزماوران دلیری بودند که خود بهتر می‌دانی و من در این آشکار گویی خود دروغ و گزافی نمی‌گویم.

اگر به جای هلاکت آن دو فدیة و قربانی پذیرفته می‌شد، ما خود و پدر و مادرمان را فدای آن دو می‌کردیم.

نیزه‌های ما نیز جان شهسواران آنها را که می‌خواستند بند از بند ما بگسلند، بگرفت،

اما ابن قیس یا عدیّ بن حاتم و اشتر نه چنانند که شرنکگ جانکاه نیستی را به سادگی بنوشند.

سپس بر سر حدیث عمر بن سعد باز آمد. نصر، از عمر، از عبدالرحمن بن عبدالله^۲ که گفت:

عبدالله بن کعب^۳ به روز صفین از پای در آمد، و اسود
ابن قیس^۴ در واپسین دم زندگی او که هنوز اندک رمقی
داشت بر او بگذشت و گفت: به خدا سو گند که از
پا در آمدن (و احتضار) تو بر من بسی گران و ناگوار

گذر کردن اسود
بر عبدالله بن کعب
در واپسین دم زندگی او

۱- در شنهج [و قال شاعر الیمن یرثی ذالکلاع و حوشب = و شاعر یمن در رثای ذی‌الکلاع و

حو شب گفت.] ۲- در شنهج [عن عبیدالرحمن بن کعب.]

۳- عبدالله بن کعب مرادی که به روز صفین کشته شد و از یاران علی بود ← الاصابة، ۴۹۵۹ ←

است. به خدا اگر پیشتر می‌دیدمت به درمانت می‌پرداختم و از تو به جان دفاع می‌کردم و اگر آن کس را که تو را از پا افکنده و به خاک و خونت آمیخته می‌دیدم^۱ خوش داشتم از او دست بر ندارم تا [یا من او را بکشم] و یا او مرا نیز به تو پیوندد. سپس از اسب به زیر آمد و کنارش نشست و گفت: [خدایت رحمت کناد، ای عبدالله] که پیوسته همسایه از گزندت در امان و همواره نام خدایت جاری بر زبان بود، مرا اندرزی ده، خدایت رحمت کناد. گفت: «تو را به پرهیزگاری خدا می‌خوانم و به اینکه نیکخواه امیر مؤمنان باشی و در کنار او با تبهاران بجنگی تا حق آشکار شود (و تو پیروز آیی) یا به خداوند پیوندی. از من به امیر مؤمنان سلام رسان و به وی بگو: چندان در آوردگاه بجنگ که صحنه نبرد را پشت سر نهی؛ چه هر که در حالی که رزمگاه را پشت سر نهاده است دیگر روز را آغاز کند پیروز باشد^۲.» سپس چیزی نیاید که جان داد. اسود نزد علی آمد و بدو گزارش داد. علی گفت: «خدایت رحمت کناد، در زندگی همراه ما با دشمنان جهاد کرد و به گاه وفات نیز خیرخواهانه ما را اندرز داد.»

سپس علی نماز بامداد را با مردم گزارد و آنگاه کسان	آسود بن قیس
با پرچمها و علمه‌هایشان به پیشروی پرداختند و شامیان	و علی
نیز از آن سو به حرکت درآمدند.	

→ و در شنهج [عبدالله بن بدیل] آمده، عبدالله بن بدیل و برادرش عبدالرحمن بن بدیل نیز هردو در صفین کشته شدند. ۴- در شنهج [آسود بن طهمان خزاعی].

۱- متن از روی شنهج «لو رأیت الذی اشعرك...» در اللسان آمده است: اشعره سنانا = خالطه‌به. در اصل [لو اعرفت = اگر می‌شناختم].

۲- پیام و اندرز خیرخواهانه مشابهی که در حکم استراتژی صحنه جنگ است از هاشم بن عتب، در دم واپسین حیات او به امیر مؤمنان در همین کتاب نقل شده که گفت: «کشتگان را هر چه زودتر به خاک سپارید و میدان را از بیکر مچروحان و جنازه مقتولان تهی کنید که فردای بیکار ابتکار عمل با شما باشد» - ص ۴۸۴ و نیز پیام عبدالرحمن بن کلد - ص ۵۳۹

(نصر) گوید: عمرو بن شیبَر، از جابر، از عامر، از صعصعة بن صوحان و حارت بن ادهم مرا روایت کرد که:

موضع ابرهه بن صباح
 ابرهه بن صباح بن ابرهه حَمِیرِی (در میان اردو) به پا
 ایستاد و گفت: ای یمانیان، وای بر شما، پندارم فرمان
 صباح
 قضا بر نابودی شما رقم خورده است. دریغ از شما!
 میان این دو مرد را آزاد بگذارید تا خود تن به تن بچنگند و هر یک پیروز شد ما
 همگی بدو می‌پیوندیم. [این ابرهه] از سران یاران معاویه بود. چون سخن وی
 به آگاهی علی رسید گفت: ابرهه بن صباح درست گفت. به خدا سو گند از آن
 لحظه که به خطه شام در آمده‌ام هیچ سخنی بیش از این مرا شاد نکرده است. گفته
 ابرهه به اطلاع معاویه نیز رسید، وی خود را به آخر صفوف کشاند و به اطرافیان
 خویش گفت: پندارم در عقل ابرهه خللی پیدا شده است. اما شامیان روی بدو
 نهاده (به وی اشاره می‌کردند) و می‌گفتند: به خدا ابرهه در دین و رأی و
 رزمآوری از تمامی ما برتر و دلیرتر است، ولی معاویه خوش ندارد به چنگ
 تن به تن با علی تن در دهد. ابرهه در این باره (به شعر) گفت:

لقد قال ابنُ ابرههٍ مقالاً
 وخالفهُ معاویةُ بن حربٍ...

پسر ابرهه سخنی گفت و معاویه بن حرب با گفته او مخالفت ورزید،
 زیرا حق، از گمراهی و فریبکاری او که چون تنگ میان بند شتر به زیر دوال
 بسته بسی بارزتر است.

او آشکارا در میان دو گروه جنگ و دشمنی افکنده، در حالی که شما از نژادی
 واحد و همه فرزندان قحطانید.

شما آن دو شیر را به هم وا نهید تا خود با یکدیگر بچنگند، و بیگمان، حق هر

۱- ابرهه بن صباح بن ابرهه، به اعتبار نام جدش در این شعر خود را «ابن ابرهه» خوانده
 است. - م. ۲- در متن این مصراع چنین آمده «ملبسة غرائضه یحقیب» (که جمعی است
 خلاف مشهور زیرا جمع غُرُض یا غُرُضَة = تسمه و دوال زیر سینه و شکم در جهاز شتر، غالباً
 غُرُض و غُرُض آمده است. - م.) ← مطلع شعر یحصیی ص ۶۵۳ (مراد اینکه چون بار باطل
 معاویه ناهنجار است نمودزینی از دروغ و فریب، یعنی خوانخواهی عثمان، بر نهاده تا تحملش
 بر مرکب، که کنایه از فریب خوردگان است، آسان آید. - م.)

دروغ و باطلی را می‌زداید و دور می‌راند.
 هر کس که روزی معتقد به لزوم نگهداشت پیوند خویشاوندی بوده اینک با من
 یار و همفکر است.
 چه قدر میان آن کس که از دور بانگی می‌کند و آن کس که با تمام قوا درگیر
 جنگ شده،
 و آن که دست از هستی شسته و ضربات نیزه‌ها و تیغهای برّان را به گشاده‌روی
 استقبال می‌کند، تفاوت است.
 آیا معاویه بن حرب مرا تبعید می‌کند؟ تحمل چنین تبعیدی پروردگارم را از من
 خرسند خواهد کرد.
 و اگر عمرو بر اثر این سخنانم از من دوری گزیند، باکی نیست که دستهای
 او به نیرنگ و خیانت آلوده است،
 و من اگر از سر دینداری خود از آنان می‌گسلم، در خاور و باختر به آرامش
 وجدان پهنه گسترده‌ای فراروی دارم.

آن روز عُرْوَة بن داود دمشقی^۱ به میدان آمد و گفت:

ای ابا الحسن، اینک که معاویه هم‌وردی با تو را
 خوش ندارد به هم‌وردی من آی. علی گام پیش نهاد
 و یارانش به او گفتند: این سگ را فرو نه که هم‌طر از^۲

هماوردی علی و عُرْوَة
 دمشقی و از با در آمدن
 او

تو نیست. گفت: به خدا سو گند که امروز به دید من کین‌توزی وی نسبت به من
 کمتر از معاویه نیست. من و او را به هم وا گذارید. سپس بدو حمله برد و وی را به
 دو نیم کرد، چنان کسه پیکرش نیمی از راست و نیمی از چپ به خاک افتاد. و هر
 دو سپاه از صلابت این ضربت به لرزه در آمدند، آنگاه (برای عبرت دیگران خطاب
 به آن نعلش دوپاره) گفت: ای عُرْوَة برو و قومت را آگاه کن! سو گند بدان کوم محمد
 را به حق برانگیخت هم اینک دوزخ را می‌بینی و در شمار پشیمانان در آمده‌ای.

۱- در شنهج (۳۵۵، ۲) [ابو داود عروءة بن داود العامری].

۲- متن «فانه لیس لك بخطر» و در اللسان آمده است [و هذا خطیر لهذا و خطر له، یعنی
 این در شأن و مقام برابر اوست].

پسرعموی عروه گفت: چه شوم بامدادی است امروز، خدا چهره زندگی پس از ابی داود را (بر من) زشت گرداند. (و مرا پس از او زندگی مباد). و سپس در این باره سرود:

سوغنامه عروه دمشقی

فَقَدَّتْ عُرْوَةَ الْأَرَامِلُ وَالْأَيْتَامُ يَوْمَ الْكَرْيَةِ الشَّنْعَاءِ...^۱

عروه بیوگان و یتیمان خود را بدان روز مصیبت بار شوم زشت باز نهاد. او به روزهای سخت و نکبت بار هرگز با اطرافیان خویش درشتی نمی کرد، و خود از معرکه هراسی نداشت. به عنایت الهی از گزند عدی و پسرای طالب و دیگر فرادستان احساس ایمنی می کرد.

ای دیده من، آیا بدان دم که گرد آورد گاه برخاست و عروه^۲ به خاک افتاد همگان گریان نشدند؟

جای آن داشت که تمام زنان بنی عامر از یثرب و اهل قُباء بر او زار بگریند. خداوند عروه نیکو خصال مددکار و زاده برجستگان شریف را رحمت کند. در دشت بی فریاد صفین پیکرش غرقه به خون، بر خاک خشک فروافتاد و نهان شد^۳. سواران بَدْر و تابعان و اشراف و نقیبان جملگی او را بدان حال رها کردند.

و عبدالله بن عبدالرحمن انصاری سرود:

عُرْوُ يَا عُرْوُ وَدَ لَقِيتَ جِمَامَا

اِذ تَقَعَّحْتِ فِي جَمِيِّ اللّٰهَوَاتِ...

شعری در

نکوهش او

عروه، ای عروه، چون به دام آتش غرور و سرکشیها در افتادی مرگِ خوبنارت را دیدی.

آیا علی را دست کم گرفتی که شرزه شیرین چنور را به پیکار غزالکی در کام مرگ، فرا خواندی؟

۱- در اصل [الشغباء]. این قطعه در شنهج نیامده است.

۲- متن «يَا لَعَيْمِي الْأَبْكُتِ عُرْوَةَ [الاقوام] يَوْمَ الْعَجَاجِ...» و در اصل کلمه [الاقوام] که با افزودن کلمه ای شبیه آن بیت درست می شود نیامده است.

۳- متن «قَدْ غَابَ فِي الْجُرْبَاءِ» و در اصل [قَدْ عَابِنَ الْحَوْبَاءِ]:

خداوند را شهسواری چنوست^۱ که پدر دو شیربچه^۲ است و از هیچ عامل
 نابودگری نمی‌هراسد.
 به قضای الاهی ایمان دارد و خیرش فزون از شمار است و به پیشگامیهای خود
 در اسلام امید ثواب دارد.
 از رویارویی با هیچ حادثه ناگواری هراس ندارد و هرگز گزندى بدو نرسد.
 اینک تو در دوزخ جزای خود را چشیدی و ضربت کوبنده او نابودت کرد.
 ای پسر داود تو از پسر هند دفاع کسردی و نگذاشتی که او خود به مفاک هلاک
 در افتد.

(همان راوی) گوید:

هلاکت پسر عموی
 ابی داود
 هراس سپاه معاویه
 از علی

پسر عموی ابی داود با نیزه به علی حمله کرد و علی
 ضربتی بر او زد که نیزه را از کفش بیفکند و سپس
 ضربت دیگری به او زد و وی را به ابی داود ملحق کرد.
 معاویه که بر فراز تپه‌ای ایستاده بود و دیدبانی می‌کرد
 و به چشم خویش می‌دید گفت: مرگ و ننگ بر این
 مردان، آیا در میان آنها يك تن نیست که با او هم‌وردی
 کند یا غافلگیرانه و یا درگیر و دار معرکه و آمیختگی دو سپاه و گردد انگیزی در
 آوردگاه وی را بکشد؟. ولید بن عقبه گفت: تو خود به هم‌وردی او برو که به
 جنگ تن‌به‌تن با او سزاوارتر از دیگرانی. گفت: به خدا، او مرا به هم‌وردی
 خواند تا آنجا که در برابر قریش شرمسار شدم (ولی با این همه) به خدا سوگند،
 هرگز خود به هم‌وردی او نخواهم رفت زیرا سپاه را جز برای نگهبانی از پیشوا
 به خدمت او برنگماشته‌اند. عتبه بن ابی سفیان گفت: «از او روی نهان کنید چنان
 که گویی ندای مبارزطلبی او را نشنیده‌اید، شما می‌دانید که او حُرَیْث (دلاور) را

۱- متن به تصحیح قیاسی «إِنَّ اللَّهَ فَارِسًا» و در اصل [لَيْسَ اللَّهُ فَارِسًا] = خدا را شهسواری چنو
 نباشد].
 ۲- ابوالشَّیْلین، مراد از «دو شیربچه» حسنین علیهما السلام هستند. - م.

کشت و عمرو (بن عاص) را (بدان فضیحت) رسوا کرد، و من حتی يك تن را ندیدم که به دم تیغ او رفته و کشته نشده باشد.» آنگاه معاویه به بُسر بن أرطاة گفت: «آیا به هموردی او می‌روی؟» گفت: «هیچکس سزاوارتر از تو به هموردی با او نیست، اما اگر شما همه خودداری کردید، آنگاه من به نبرد تن‌به‌تن با او می‌روم.» معاویه به وی گفت: «بنابراین فردا پیشاپیش سپاه، تو در آوردگاه با او روبرو خواهی شد.» بُسر بن أرطاة عموزاده‌ای داشت که از حجاز به خواستگاری دخترش آمده بود، وی نزد بُسر آمد و به او گفت: «شنیده‌ام که تو هموردی با علی را به عهده گرفته‌ای. آیا نمی‌دانی که فرمانروایی پس از معاویه، عتبه و پس از او برادرش محمد راست و اینان همه همورد علی به شمار می‌آیند؟ چه چیز تو را بر مبادرت بدین خطر که من آن را پیشاپیش به عیان می‌بینم و داشته است؟ گفت: «شرم (و رودربایستی)، سخنی از دهانم پرید^۲ و دیگر شرم دارم که از آن باز گردم.» آن جوان خندید و در این باره گفت:

تَنَازَلُهُ يَا بُسْرُ إِنْ كُنْتَ مِثْلَهُ وَإِلَّا فَإِنَّ اللَّيْثَ لِلضَّبْعِ أَكْلٌ...

ای بُسر اگر همتای او بی به مبارزه‌اش رو، و گرنه بدان که شیر شَرِّه کفتار^۳ را می‌خورد.

چنان می‌نماید که تو، ای بُسر بن أرطاة از هنرنامه‌های او در جنگ بیخبری یا خود را به بیخبری می‌زنی.

معاویه والی است و پس از او دو برادرش هستند، و البته بَدَل با اصل برابر نباشد. آنان همه برای هموردی با او از تو سزاوارترند، او علی است، به دم تیغش مرو که مادرت به عزایت خواهد نشست.

همان دم که با او روبرو شوی مرگت در ناوک نیزه‌اش به انتظارت نشسته و تیغ او را هنری است که به شکار جانانت پردازد.

۱- متن از روی شنهچ «كل هؤلاء قَوْنٌ لِمَلِيٍّ» و در اصل [وكل هؤلاء من قون لملي].

۲- متن از روی شنهچ (۳۵۵،۲) «خرج متي كلام» و در اصل [...] شبي].

۳- متن «... لِلضَّبْعِ أَكْلٌ» و در شنهچ [...] لِلشَّاةِ أَكْلٌ = خورنده گوسفند است].

و زان پس به پایان جنگ، نه (چون تو) تگهبانی برای شکست خوردگان باشد
و نه پیش از آن در طلایه سواران، پرچمداری برای حمله بماند.^۱
بُسر گفت: «آیا این (که گویی) چیزی جز مرگ باشد؟ به خدا سوگند که از
دیدار خدای تعالی گریزی نیست.»

رجز علی علی [علیه السلام] دیگر روز همراه اشتر از سپاه خود
جدا شد و رو بدان تپه نهاد و می گفت:

انّی علیّ فاسألوا لِتُخَبَّرُوا ثمّ ابزّوا الی الوغیّ أو أدبروا...
منم علی، (از جنگ آزمودگان) برسید تا آگاه شوید، آنگاه یا به میدان نبردم
آیید یا پشت کنید و بگریزید.

تیغم برنده و سنانم دلدوز و جانشکار است، پیامبر پاکیزه خصال از ماست.
حمزه نیکرفتار^۲ و جعفر (طیار) که او را در بهشت^۳ شهبالی باشد از ماست.
این شیر خداست با چنین افتخارات درخشان و آن يك پسر هند است،
آن به کنام خزیده مترزل^۴ رانده شده و پس کشیده.

هماوردی علی با بُسر درحالی که نقابی آهنین بر روی نهاده بود و
بُسر و گریزی شناخته نمی شد نزدیک آن تپه به سوی او تاخت و
بانگ زد: ای ابا حسن به میدان من آی، علی شتابان

۱- متن از روی شنهج «عاطف» و در اصل به خطا [خاطف=رباینده].
۲- مراد اینکه تو که در شکست نگهبان و مدافع شکست خوردگان و در حمله پرچمدار طلایه-
دارانی خود را به مهلکه مینداز که با مرگت سپاه از وجود چون تویی محروم ماند. - م.
۳- مراد حمزه بن عبدالمطلب، سیدالشهدا، عموی گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
عموی علی علیه السلام است. - م.
۴- جعفر بن ابی طالب (معروف به طیار) برادر
امیر مؤمنان علی علیه السلام که ده سال از آن حضرت بزرگتر بود و به روز «مؤته» در سال
هشتم هجری شهید شد. پرچمداری مسلمانان در آن روز نخست با زید بن حارثه بود که کشته شد
و جعفر پرچم را به دست راست برداشت و چون دستش را جدا کردند آن را به دست چپ گرفت
و آن را نیز قطع کردند سپس پرچم را میان بازوانش نگاهداشت تا او را کشتند و شهید از پا
درآمد. جعفر را «ذوالجناحین=صاحب دو شهبال» و «ذوالهجرتین = دو بار هجرت کرده»
نامیده‌اند. ← الاصابه و کتاب مغازی و الحيوان (۲۳۳:۳).

به سوی او تاخت تا نزدیک وی رسید و نیزه‌ای به جانب او که سرتاپا زره‌پوش بود رها کرد که از ضرب آن بر زمین افتاد، ولی زره مانع شد که نیزه در پیکرش جای گیرد. بَسْر آهنگی عیان کردن [عورت] خود کرد تا به این حیلۀ از شدت حمله و صلابت او برهد، اما علی علیه السلام از او روی تافت و از کشتنش صرف نظر کرد. آشتَر هنگام فرو افتادن او، وی را بشناخت و گفت: ای امیر مؤمنان، این بَسْر بن اُرطاة، دشمن خدا و خصم توست. علی گفت: او را واگذار که لعنت خدا بر او باد، آیا پس از چنان حرکت (شرم آور زبونانه‌ای) که کرد او را بکشم؟

حمله آشتَر	پسر عموی بَسْر که جوان تازه سالی بود به علی
به پسر عموی	علیه السلام حمله کرد و می گفت:
بسر	أُرْدَيْتَ بَسْرًا وَ الْغُلَامُ ثَائِرُهُ
	أُرْدَيْتَ شَيْخًا غَابَ عَنْهُ نَاصِرُهُ...

بَسْر را خوار و زار افکندی ولی این نوجوان به انتقام او در ایستاده، پیرمردی را که (محافظ و) یاورش از او دور مانده بود خوار و نگونسار کردی. اما ما همه پشتیبان و مدافع بَسْر هستیم.

آشتَر حمله کنان به او گفت:

أَكُلَّ يَوْمَ رَجُلٍ شَيْخٍ شَاغِرَةٍ وَ عَوْرَةَ وَسَطِ الْعَجَاجِ ظَاهِرَةٍ...
آیا به هر روز باید لنگِ سالمندی بر هوا رود و در میان آوردگاه عورتی هویدا شود،

و بدین نمایشِ شرم آور مانع ضربت نیزه قوی پنجه‌ای گردد؟، بدان گونه که عمرو و بَسْر گرفتار چنان رسوایی و ننگِ کمرشکنی شدند. (که هرگز قامت راست نکنند و سر از خجلت بر نیارند).

۱- مراد اینکه همین رسوایی که برای حفظ جان پلید خود به نمایش عورتش متوسل شد - نظیر حرکتی که عمرو بن عاص پیشتر کرده بود - برای او کافی است و این ننگ برای او بدتر از مرگ باشد. - م. ۲- متن «... رُميا بالفاقرة» و در شنهج [... رمینا بالفاقره].

پس اَشتر به ضرب نیزه‌ای کمر او را بشکست و بُسر نیز از جانب دیگر، بر اثر ضربه‌ی علی پا به‌گریز نهاد و به خیل سوارانش پیوست و علی بر او بانگ زد: «ای بُسر، معاویه بیش از تو درخور این بد انجامی و رسوایی است.»^۱ بُسر نزد معاویه باز آمد و معاویه به وی گفت: دیده از شرم به زیر می‌فکن که خداوند عمرو را در این حرکت پیش‌کسوت تو قرار داده است. نصر بن حارث در این باره (به شعر) گفت:

أَفِي كَلِّ يَوْمِ فَارَسٍ تَنْدُ بُوَنَةٌ لَهُ عَوْرَةٌ وَسَطَ الْعَجَاجَةِ بَادِيَةٌ...
آیا به هر روز شهبواری را به میدان می‌فرستید که در میان آوردگاه عورتش را عریان‌کند و نمایش دهد؟

و بدین حیل، علی ضربت سنان خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟

دیروز چنان زشت حرکتی از عمرو پدید آمد و سرش را نجات داد و عورت بُسر نیز همان‌گونه جان‌پناهِش شد.

به عمرو و بُسر اُطاة بگویند: دیدگان خود را بکشایید و از راهی بروید که دگر بار با آن شیرمرد روبرو نشوید.

از چیزی جز حیا (و عفت بزرگوارانه) او و از دوخصیة خود سپاسگزار نباشید که فقط این دو سبب حفظ جانتان شدند.

که اگر این دو نمی‌بودند از زخم سنانش نمی‌رستید، و این تجربه کافی است، که دیگر بار تکرارش نکنید.

هر گاه به لشکر پویایی^۲ که صبحگاه^۳ در رکابش حرکت می‌کند برخوردید و علی را در آن میان دیدید، بیدرنگ میدان را تهی کنید.

و از او دور بمانید، چنان‌که نیزه‌اش به شما نرسد و لهیب جنگش دامن‌تان را نگیرد که این تجربه شما را بس.

۱- متن «... بهذا منك» و در شنهج (۲: ۳۵۱) [بها منك].

۲- متن «خیل المشیحة» و در شنهج [خیل المغترة].

۳- متن از روی شنهج «صُبْحَة» و در اصل [صیحة].

و اگر از جان خود سیر شده‌اید به همان راهی که در پیش گرفته‌اید باز آید و همان را تکرار کنید.

تجاشی بُسر از علی و دوره از آن پس هر گاه بُسر با لشکری که علی در میانشان بود کردن سواران شام علی را روبرو می‌شد خود به گوشه‌ای می‌گریخت و سواران شامی علی را دوره می‌کردند.

[نصر گفت: عمر بن سعد، از اجلح بن عبدالله یَندی، از ابی جحیفه ما را روایت کرد و گفت:]

آنگاه معاویه قریشیان شام را گُرد آورد و گفت: ای گروه قریشی، شگفتا که در این جنگ یک تن از شما قریشیان را جز عمر و هنری نیست که (دست کم بتواند) فردا زبانش بدان دراز باشد. شما را چه شده و غیرت قُرشی کجا رفته است؟ ولید بن عقبه (از این سخن) به خشم آمد و گفت: «چه هنری می‌خواهی؟ به خدا سوگند که در میان قریشیان عراق به دست و زبان (و سخنوری و فرادستی) یک تن را همتای خود نمی‌شناسیم.» معاویه گفت: «ولی دیدید که آنها به جان خود از علی دفاع کردند.» ولید گفت: «نه، بلکه علی از آنها به جان خود دفاع کرد.» (معاویه سپس خطاب به جمع) گفت: «وای بر شما، آیا در میان شما کسی یافت نمی‌شود که با همتای خود (در آن سپاه) به هم‌وردی و جنگ تن به تن پردازد و افتخار فزاید و به خود ببالد؟» مروان (به پاسخش) گفت: «در مورد هم‌وردی (باید بگویم) علی به حسن و حسین و محمد، پسران خویش، و ابن عباس و برادرانش رخصت هم‌وردی نمی‌دهد و خود نیز بی مدد آنان به گرمگاه معرکه جنگ در می‌آید، به این ترتیب ما با کدام یک از آنان (که همتای خویش می‌شناسیم) هم‌ورد شویم؟ اما در مورد کسب افتخار و به خود بالیدن، ما به چه

معاویه قریشیان
شام را برمی‌انگیزد

۱- متن «... فَعَالٍ به یطول = کاری نیکو، یا شاهکار» و در نتیجه [فعال بها یطول] (فعال به کس، جمع فعل است یعنی کارهایی. - م.)

چیز بر آنان ببالیم و مباحات کنیم؟ به اسلام، یا به جاهلیت؟ اگر به اسلام ببالیم، این افتخار از جهت پیمبری با ایشان است و اگر به جاهلیت فخر فروشیم، پادشاهی در آن دوران با یمنیان بوده است و اگر بگوییم ما قریشی هستیم، عرب گویند: آنان سر به فرمان بنی عبدالمطلب سپرده‌اند.

اعتراض قریشیان پس عتبه بن ابی سفیان (برسر غیرت آمد و) خشمگین
به معاویه شد و گفت: «از این سخنان بگذرید که من فردا با
جمعه بن هبیره روبرو خواهم شد» معاویه گفت:

زها زه، قوم وی بنومخزوم، و مادرش ام هانی دختر ابی طالب و پدرش هبیره ابن وهب است و از این رو (تو را) همتا و هم‌آوردی راد باشد. مشاجره بین عتبه و آن کسان بالا گرفت تا بدانجا که به یکدیگر پرخاش کردند و برآشفتمند. آنگاه مروان گفت: به خدا سوگند اگر آنچه را روز هجوم به خانه عثمان دیدم و در بصره به عیان مشاهده کردم ندیده بودم مرا در حق علی رأی و نظری بود که مردی را با تبار و دیانت او سزد، اما «اگر و مگر»ی در کار آمد... (و بر اثر آن مشهودات، نظر من از او برگشت). معاویه بی آنکه با دیگر کسان (قریش) درستی کند، ولید بن عقبه را (شمارت کرد) و از او به زشتی نام برد و ولید با او درستی کرد و معاویه به او گفت: «ای ولید، تو به خاطر (قضیه) عثمان با من گستاخی می‌ورزی، او بود که تو را حد زد و از کوفه تبعید کرد.» اما پیش از آنکه شب به پایان رسد (معاویه و قریشیان) با هم سازش کردند و معاویه آنان را از خود راضی کرد و اموال هنگفتی بدیشان بخشید. معاویه به عتبه پیام فرستاد و از او پرسید: «تو با جمعه چه خواهی کرد؟» پاسخ داد: «امروز با او دیدار و فردا با وی پیکار می‌کنم.» جمعه در میان قریش ارجحی گران و زبانی نیکو بیان داشت و از شیفندگان علی بود که بیش از دیگر مردم بدو دل سپرده بود.

۱- متن «و لکنَّ و لعلَّ = اما و شاید».

۲- متن «تجرتی علی بحق عثمان» و در شنهج (۳۰۱:۲) [...] بنسبک من عثمان].

دیدار عتبه
و جعده

دیگر روز عتبه آهنگ دیدار او کرد و بانگ زد: ای جعده، ای جعده! وی از علی رخصت خواست که نزد او رود و علی به او رخصت داد، و مردم برای شنیدن گفتگوی آن دو گرد آمدند. آنگاه عتبه گفت: «ای جعده، به خدا سوگند (ما می‌دانیم که) چیزی جز دوستی تو نسبت به خالو^۱ و (نیز) عمویت ابن ابی سلمه، کار گزار بحرین^۲ تو را به پیکار ما نکشانده و به خدا سوگند ما ادعا نمی‌کنیم که اگر ماجرای عثمان نمی‌بود معاویه برای خلافت شایسته‌تر از علی بود، ولی می‌گوییم معاویه برای حکومت شام از آنرو شایسته‌تر است که مردم به حکومت او راضی هستند، پس این را بر ما ببخشایید، و به خدا قسم که در شام هر مرد نیرومندی^۳ بیشتر از معاویه به جنگ کوشاست و در عراق کسی نیست که چون علی به جنگ سخت کوش باشد^۴. ما بیش از شما از سرور خود فرمان می‌بریم، و آنچه در علی نکوهیده است این است که خواهد این اعتقاد را در دل مسلمانان بدمد (و به آنها بقبولاند) که به ولایت بر مردم سزاوارتر از خود ایشان است تا بدانجا که اگر قدرتی یابد (به خاطر این تسلط طلبی) عرب را یکسره نابود کند.»

جعده گفت: اما دوستی من نسبت به خالوی خویش (علی)، به خدا سوگند اگر تو را نیز خالویی چون او (گر انقدر) می‌بود پدرت را از یاد می‌بردی. اما (عمویم) ابن ابی سلمه، هنوز کس چنوگرا نماییه مردی ندیده است، و جهاد در نظر من خوشتر (و مهمتر) از شغل و مقام حکومتی است^۵. اما برتری علی بر معاویه، این

۱- مراد علی علیه السلام است، زیرا جعده، پسر ام هانی بنت ابی طالب بود. - م.

۲- متن از روی شنهج «عامل البحرین» و در اصل به خطا [عاملی البحرین] = دو کار گزار بحرین].
۳- متن «... رَجُلٌ يَهْ طَرُقُ» و در اصل به تحریف [طرف].

۴- یعنی در شام دیگران بیش از معاویه طرفدار جنگ هستند و برعکس در عراق علی علیه السلام بیش از همگان خواستار جنگ است و دیگران را تشویق به جنگ می‌کند. - م.

۵- مراد اینکه ضابطه جهاد در نظر من مهمتر از رابطه اداری و خویشاوندی است و علاقه به جهاد در راه خدا مرا بدین پیکار کشانده نه منصب و مقام اداری عمویم. - م.

حقیقتی است که [حتی میان دو کس هم] در آن اختلاف نیست^۱. اما درباره رضایت امروز شما در شام، دیروز هم بر این رضایت داده بودید [و ما آن را نپذیرفتیم]. اما این که گفتی: «در شام هر مرد نیرومندی بیشتر از معاویه به جنگ کوشاست و در عراق کسی نیست که چون علی به جنگ پای فشارد و بکوشد»، البته می باید چنین باشد، چه علی به یقین (راستین و قطعی) خود پیش می رود و معاویه با شک خود در می ماند و عزم اهل حق استوارتر و بهتر از تلاش اهل باطل است. اما اینکه (درباره خودتان) گفتی: «ما نسبت به معاویه مطیعتر از شما نسبت به علی هستیم»، به خدا سوگند اگر علی خود سخن نگوید ما هرگز او را به پرسش نگیریم و چون سخنی گوید و فرمانی دهد هرگز در برابر او سخنی نگوئیم. اما در مورد کشتن عرب، (باید بگوئیم که) خداوند [کشتن و] جنگیدن را رقم زده و هر کس را حق بکشد، برای خداست^۲. عتبه خشمگین شد و جعهده را دشنام گفت، ولی او پاسخ نداد و هر دو خشمناک بازگشتند. چون عتبه باز آمد تمام سپاهش را، بی آنکه تنی را باقی گذارد، گرد آورد و بیشتر یارانش از (قبایل) سکون و آزد و صدیف بودند، جعهده نیز تمام نیرویش را گرد آورد و با یکدیگر درگیر شدند و همگان پایداری کردند. جعهده آن روز خود به بیکار رفت و عتبه در مانده و ناتوان شد و سپاهش را به تسلیم داد و خود شتابان نزد معاویه گریخت. معاویه به او گفت: «امروز جعهده چنان تو را فراری و ریشخند کرد (و گندی بر سرت زد) که هرگز، سرت را از آن^۳ پلیدی نتوانی شست.» عتبه گفت: «به خدا سوگند که دیگر هرگز به جنگ او باز نروم، عذر من پذیرفته است که کوشش خود را کردم، و بریارانم سرزنشی نباشد، ولی خداوند نخواست که ما بر آنان پیروز شویم، چه

۱- به تعبیر دیگر یعنی حقیقتی است که هیچکس مخالف آن نیست. - م.

۲- یعنی چیزی را که تو «عرب کُشی» به دست علی می خوانی فقط اجرای امر الاهی است که فرمان به جهاد داده است. - م.

۳- متن از روی شنهج «... و هزمتك» و در اصل

[... بهزمتك].

کنم؟» جعده به سبب آن پیروزی نزد علی منزلتی فزونتر یافت. نجاشی دربارهٔ ناسزاگویی‌های عتبه نسبت به جعده چنین سرود:

شعر نجاشی دربارهٔ ناسزاگویی عتبه به جعده
 إِنَّ شَتْمَ الْكَرِيمِ يَا عَتَبَ تَحْطُبُ
 فَأَعْلَمَنَّهُ مِنَ الْخَطُوبِ عَظِيمٍ...

ای عتبه ناسزاگویی تو بدان گرانمایه مرد خطا بود و باید بدانی که از خطاهای بس بزرگ بود.

مادرش، ام هانی و پدرش از معد و از قلب دودمان لؤی بن غالب است. او هییره بن ابی وهب است که تمام قبیلهٔ بنی مخزوم به فضل وی معترفند، آنکو که در پیکار با شما، بدانگاه که رزماوری را بارزمنده ای می‌سنجیدند، يك تنه برابر هزار تن بود،

و پسرش جعده جانشین اوست که از درخت گشن چنین شاخساری بر آید، و سخنوری برجسته است که چون زبان فصاحت بر گشاید ستیزه‌جوترین مدعیان را زبان بر بندد،

و بردباری است که بدانگاه که جهالت دامان بر کمر بندد و در ایستد و شکیبایان را به ستوه آورد، او همچنان شکیبایماند، و جنگاوری است که همگان دانند چون گاه رزم در رسد چگونه به پیکار قوی دست است،

و دامنش، بدانگاه که دامان دیگران بسی آلوده است، از هر آلودگی و عیبی پاا است.

آنگاه که فرومایه چیزهای بیمقدار و باطل را بزرگ شمارد، او در راه جلب خرسندی خدای بزرگ به جان بکوشد.

تو را آن توانایی نیست که بر زر سرخ عیب‌گیری که دست آرزویت بدان ستارگان قدر اول نمی‌رسد.

این همه به حمد پروردگارت در او گرد آمده و افزون بر این وی را در سرشت خود سجایای بسیار است.

۱- متن «إذا الحبی حلها الجهل» و در شنهج [إذا الجبال جللها الجهل = بدانگاه که سیلاب جهل کوهها را در هم نوردد].

شعر شنی در هجو
عتمه به سود جمعه

شنی در این باره خطاب به عتمه سرود:
مَا زِلْتَ تَنْظُرِي فِى عِظَمِكَ اِبْهَةً
لَا يَرَقُّ الطَّرْفُ مِنْكَ التَّيْهُ وَالصَّلْفُ...

هماره در برابر دیدگان خود ابّهت و شکوهی را می‌بینی که با وجود گمراهی و خودستایی از آن دیده بر نتوانی گرفت. تو آن گروه را جز بادِ ناهنجارِ گلو یا پاره پیه بی‌ارزشی که میشی گَر و آلوده بر آورده^۲ نمی‌شمردی^۳، تا آن‌که با این مخزوم، آن چنان رادمردی که خجسته یادگارهای پدرانش را زنده کرده است، روبرو شدی. اگر تبار ابی‌وهب در سلاله شرف پیشینیان بود، این يك نیز جانشین و بازمانده همان دودمان است. چون جمعه سواران خویش را بخواند سخت اندوهگین شدی، چه آنان از دین و دنیا حمایت می‌کردند و هیچ فروگذاری نکردند. تا با هجوم سپاه خسوده، تو را به سویی پرتاب کردند که دیگر بازنگشتی هر چند نیزه‌های بلندتان شما را بسنده بود^۴. آنان با خداوند عهد کرده بودند که در جنگ عنان وا پس نکشند، و در قول خود هیچ خلاقی نورزیدند. چون بامدادِ نبرد آنان را دیدی پنداشتی شیران بیشه‌زارند که از نوباوگان خود در پناه انبوه درختان^۵ حمایت می‌کنند، تو نیز سپاهیان را که به تنگنای معرکه افتاده^۶ بودند فسراخواندی و گفتی: سواران من به سویم آید، ولی آنان راه کج نکردند و باز نرفتند.

۱- متن از روی شنهج (۳۵۲:۱) و در اصل [و ظلت تنظر...].

۲- متن از روی شنهج «شحمة بزهاشوا» و در اصل [شحمة یشوها...].

۳- متن از روی شنهج «لا تحسب القوم» و در اصل [لم یصبح القوم].

۴- یعنی اسلحه خوب داشتید ولی ایمان خوب نداشتید. - م.

۵- متن به تصحیح قیاسی «الترف» و در اصل به تحریف [العرف]. این بیت و سه بیت قبل و يك بیت بعد از آن در شنهج نیامده است.

۶- متن «إذا عَصَّ الثَّقَافُ بهم» و در اصل به تحریف [إذا عَصَّ الثَّقَافُ].

آیا برکشتگان به خاک افتاده خود که از (قبایل) سکون و آزد و صدف بودند دلت نسوخت؟

ای عتبه اگر اسیر بیخردی نبودی و آهنک هلاک بی دریغ آنان را نداشتی این سرنوشت شوم را از پیش می‌دیدى و (اندرز) می‌شنیدی.
امروز سرانگشت ندامت به دندان می‌گزی، چه هم‌اورد ناتوان را جز اعتراف منصفانه به شکست چاره‌ای نیست.

نصر، از عمر به اسناد وی گوید:

مردی شامی که وی را اصبغ بن ضرار آزدی

اسارت اصبغ
به دست اشتر

می‌خواندند در صفین طلايه‌دار و دیده‌بان معاویه بود.
علی اشتر را به جنگ او گسیل داشت، و اشتر بی آنکه

کشتاری رخ دهد او را اسیر کرد. علی همواره کشتن اسیرانی را که سلاح بر زمین افکنده و دست از جنگ برداشته بودند، نهی می‌کرد. از این رو اشتر شبانه او را به اردوگاه خود آورد و استوارش بیست و نزد (دیگر) یارانش افکند تا صبح در آید. اصبغ که شاعری سخنور بود در آن حال که یارانش خفته بودند به بانگ بلند چنان که اشتر بشنود به خواندن این اشعار پرداخت:

شعر اصبغ برای اشتر
أَلَا لَيْتَ هَذَا اللَّيْلَ طَبَّقَ سَرْمَدًا
علی الناسِ لا يأتِيهم بِنَهَارٍ...

ای کاش امشب تا ابد چادر تیره خود را از سر مردم برنگیرد و هرگز به روز نرسد،

و همچنان تا قیامت بپاید چه من به دمیدن صبح، نگران برافروختگی لیب جنگ و کشتارم.^۳

ای شب دیر پبای که شب متضمن آسایش است، و به روز هر دو احتمال: کشتن یا آزادی من از اسارت می‌رود.

۱- متن از روی شنهج (۳۵۲:۲) «القاء عند اصحابه» و در اصل [مع اضیافه = با میهمانانش] (به این اعتبار که اسیران جنگی سلاح افکنده و تسلیم شده را چون مهمان تلقی می‌کردند. - م.م.)
۲- در شنهج [اصبغ سَرْمَدًا].
۳- متن «ضرمه ناره» و در شنهج [یوم بوار = روز نابودی].

اگر به اندازه شصت دَرّه ژرف در زیر زمین بودم نمی‌توانستم از آنچه از آن بیم دارم بگریزم.
 ای جان پریشان آرام‌گیر که مرگ را غایتی است، و ای ابنِ ضرار بر آنچه بر سر آمده شکیبیا باش.
 آیا رواست با آنکه مرا بنا این قوم خویشاوندی است بهراسم؟ نه، خدا نمی‌خواهد بترسم، چه آستر در کنار من است.^۱
 اگر او به دیاری دیگر اسیر می‌شد که حکم من در آن روا بود برای آزادیش دامن همت به کمر می‌زدم.
 و اگر من در کنار اشعث نیکو خصال بودم دلم آرام می‌گرفت و نگرانی و گریزم از این امر هراس آور تاهش می‌یافت.
 و اگر در جوار سعید یا عدی بن حاتم، یا همسایه شریح نیکومنش بودم دلم آرام می‌گرفت،
 و یا اگر در همسایگی مُرادِ بزرگوار^۲ و هانی و زحر بن قیس بودم، روزم سیاه نمی‌شد.
 اگر من اسیر دست هریک از ایشان می‌بودم از لغزش خود نزد سرور ایشان پوزش می‌خواستم.
 اینان قوم و خویشان منند و من از زندگی بخشی و گذشت و چشم‌پوشی آنها بر خطای خویش محروم نمانم.

بخشودن
اصبغ
صبحگاه آستر نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان،
 این مرد از دیده بانانی است که دیروز اسیرش کردم،
 به خدا اگر می‌دانستم که قتلش رواست او را کشته
 بودم، دوش نزد ما به سر آورد و [با شعر خود] ما را دستخوش خلجانی در دل
 کرد. اگر سزاوار قتل است، هر چند ما را خوش نیاید، او را بکش و اگر
 بخشودنش بر تو رواست^۳ او را به ما ببخشای. گفت: «ای مالک او را به تو

۱- متن «و الاشعث جاری» و در شنهج (۳۵۳:۲) [و مالک جاری]، مالک، همان آستر است.
 ۲- متن «المراذی العظیم» و در شنهج [المراذی الکریم]. ۳- متن از روی شنهج «و ان ساغ لك العفو عنه» و در اصل [و ان کنت فیه بالخیار] و اگر در مورد او مخیر هستی].

بخشودم، اگر کسی [از آنان] را اسیر کردی مگش، زیرا اسیرِ قبله‌پرستان نه فدیه می‌دهد و نه کشته می‌شود.»^۱ آشتی گفت: فرمان‌تراست که ما (احکام و فقه را) از تو فراگیریم و نظری جز آن نداریم، و با او به قرارگاه خود باز گشت.

آورده‌اند که علی اعلام داشت: فردا پگاه بر معاویه نگرانی معاویه و یارانش از آهنگت پیکارِ صبحگاهی علی خواهد تاخت و کار او را یکسر خواهد کرد، این خبر به معاویه رسید و شامیان نگران شدند و روحیه خود را باختند. معاویه بن ضحاک بن سفیان، پرچمدار بنی

سلیم که در سپاه معاویه بود و لسی [شامیان را دشمن می‌داشت و به عراقیان و علی ابن ابی طالب علیه السلام در نهان مهر می‌ورزید] و گزارشهایی^۱ به وسیله عبدالله ابن طفیل عامری برای علی علیه السلام^۲ می‌فرستاد، به عبدالله بن طفیل پیام داد و گفت: «من شعری بسرایم که بدان وسیله شامیان را نگران و معاویه را پریشان خاطر دارم^۳.» معاویه نمی‌توانست او را به هیچ رو متهم کند که مردی دلیر و با فضل و سخنور بود، وی شبانه چنان که یارانش بشنوند چنین خواند:

شعر معاویه بن ضحاک
که شامیان را نگران کرد
أَلَا لَيْتَ هَذَا اللَّيْلَ أُطْبِقَ سَرْمَدًا
علینا و آنا لانی بَعْدَهُ عَدَا...

هلا کاش این شب تا ابد بر ما پیاید و ما فردایی به دنبال آن نبینیم.
و ای کاش اگر امشب را فردایی در رسد ما را به مدارِ ستارگانِ دوردست راه‌گریزی باشد،
که از بیم علی بگریزیم چه او به روزگار، مادام که لیک گویانِ کعبه لیک گویند،
و عده خلافی نکند.
مرا پس از حمله موعود او، در هیچ سرزمینی قرار و آرامی نباشد هر چند از شهر جابلقا هم فراتر گریزم.

۱- متن «کان یکتب بالاخبار» و در شنهج (۴۲۳:۳) [باخبار معاویه].

۲- متن «و یبعث بها الی علی علیه السلام» و در شنهج [فیخبر بها علیاً علیه السلام].

۳- متن از روی شنهج «و أَرَعَمُ به معاویه» و در اصل [و اذعر به معاویه].

گویا می بینمش که بر پشت مرکب تیز گام بی آرام و بینظیر خود سر برافراشته
است،
و همراه زبده سوارانش گردابه‌های مرگ را در می نوردد و در میان گردآوردگاه
بانگ یا محمد را برداشته اند،
شهبوران غزه‌های بذر و نضیر و خیبر و اُحد که تیغ بران آبدیده را به خون
سیراب می کنند،
و به جنگ حنین گروهی از احزاب مخالف را که پیامبرشان را محاصره کرده
بودند به چابکی کشتند و از پای درآوردند،
آنجا که حتی پیرزالی نمی یارست نعش پسرش را پوشاند. اگر سخن را به
درازا کشاندم، جانم فدایت، معذورم دار.
به پسر حرب بگو: چه کاری خواهی کرد؟ آیا پایداری می کنی؟ یا ما تو را
فرمایه ترسان گریزان از جنگ و نام آوریها بخوانیم؟
یقین دارم این قوم در قرارگاهی که او ایشان را گماشته پایداری نکنند و میدان
را تهی گذارند.
از این رو چاره‌ای نداریم جز آنکه شام را آشکارا به ترک گوییم، هرچند لافزن
جوش و خروش برآرد.

تبعید ابن ضحاک از سوی معاویه	چون شامیان شعر او را شنیدند وی را نزد معاویه آوردند و او کمر قتلش را بست، اما قوم وی او را تحت نظر گرفتند و از شام تبعیدش نمودند و او به مصر رفت، و معاویه از تبعید او پشیمان شد و گفت: «به خدا، شنیدن گفته سلمیٰ بر اهل شام ناگوارتر از دیدار بسا علی است، چه تأثیر کلامی دارد؟ - خدایش بکشد - اگر فراسوی جابلقا هم جایی یابد (به قدرت کلام) بدان نیز رخنه کند.»
---------------------------------	--

۱- مراد همین معاویه بن ضحاک، برچمدار بنی سلیم است. - م.

۲- متن «لواصاب خلف جابلق مصداً نفذه» و در شنهج [لوصار خلف جابلق مصداً لم یأمن علیاً].

جابلقا: شهری است در خاور و جابلصا: شهری است در باختر که فراسوی آن دو چیزی نباشد^۱.

قصیده‌ای از اشتر
آنگاه که علی گفت: «چون صبح در رسد بر آن قوم
خواهم تاخت» اشتر چنین سرود:

قَدْ دَنَا الْفَضْلُ فِي الصَّبَاحِ وَ لِلَّيْلِ لِمِ رِجَالٍ وَ لِلْحَرْبِ رِجَالٌ...
لحظه سرنوشت ساز. با در آمدن سپیده دم نزدیک شد، صلح را مردانی و جنگ را
جنگاورانی است.

مردان رزم، پیکارجویان لشکر شکنی هستند که از هیچ جانبازی هراسی ندارند.
شهبوار زره پوش، چون هنگامه نبرد بالاگیرد، ترسویان فراری را^۲ را در
صفوف پسین، به ضرب شمشیر فروکوبد.

ای پسر هند تن به مرگ سپار و آرزوهای دور و دراز، تو را از عالم واقع بینی
بیرون تبرد.

بیگمان سپیده دم، اگر زنده باشی، رویدادی بینی که قهرمانان از هولش تباه و
هلاک شوند.

بامدادان یا صبح بیروزی عراق است یا شام چیرگی شامیان بر عراقیان و به
هر حال زلزله‌ای در آید.

منتظر نیزه‌ها و تیغهای بران و ضربه‌های گرانی باشید که در داستانها باز گویند.
اگر شما تنی چند از رزمجویان روی سپید ما را به ضرب شمشیرهایتان از پا
در آوردید و پیک اجل آنان را در ربوده است (ما را پروایی نباشد که)،

ما نیز (هنوز) رزمندگانی کم نظیر داریم، که هر چند کاری سترگ باشد^۳،
نامداران شما را از پا در آورند،

۱- یا قوت گوید: جَابَلْقُ در دورترین نقطه مغرب است، و شهری دیگر به رستاق اصفهان نیز
بدین نام در تواریخ یاد شده. اما از جابلص نامی نرفته. در شنهج (۳: ۴۲۳) آمده است
(معاویه به شامیان می گوید): [الّا تعلمون ما جابلق؟ یقول لاهل الشام. قالوا: لا. قال: مدینة
فی اقصى الشرق لیس بعدها شیء: = آیا نمی دانید جابلق چیست؟ گفتند: نه. گفت: شهری به
اقصای مشرق که پس از آن چیزی نباشد.]

۲- متن «اِذَا قُلٌّ» و در شنهج (۳: ۴۲۴) [اِذَا قَوْلًا].

۳- متن «قَلْنَا مِثْلَهُمْ وَ انْ عَظْمَ الْخَطْبُ» و در شنهج [فلنا مثلهم غداة التلاقی].

و بدانگاه که مرگ دامن کشان بگذرد^۱ نیزه جانسکار خود را به خونتان خضاب کنند،
و این همرا برای نیل به ثواب آخرت می کنند و در این راه است که جان و مال خود را ناچیز شمرند^۲.

چون شعر اشتر به معاویه رسید گفت: شعری ناهنجار
از شاعری ناهنجار، او سر کرده مردم عراق و بزرگ
آنان و آتش افروز جنگشان و اولین و آخرین فتنه انگیز
آن سامان است. اینک چنان بینم که نامه ای به علی
بنگسارم و شام را از او درخواست کنم - این نخستین چیزی است که گزند
(قریب الوقوع) او را از من برمی گرداند و در ضمیر او خلجانی از شک و تردید
پدید می آورد. عمرو بن عاص خندید و سپس گفت: ای معاویه کجای کاری که
می پنداری با علی نیرنگ توانی باخت؟! گفت: آیا ما فرزندان عبیدمناف نیستیم؟
گفت: چرا، ولی آنان را دودمان نبوت است و تو را از آن بهره ای نباشد، اما
اگر خواهی نامه نگاری کنی، بنویس. آنگاه معاویه نامه ای به دست مردی از قبیله
سکاسک که عبدالله بن عتبه نام داشت و از بیکهای عراقیان بود برای علی روانه
کرد و نوشت:

«اما بعد، من یقین دارم اگر می دانستی که این جنگ
چنین مصائبی را، که برای ما و تو به بار آورده و هر دو
از آن آگاهیم، دربر خواهد داشت درگیر پیکار با
یکدیگر نمی شدیم. به راستی اگر ما تسلیم عقل خود شویم می بینیم که دستاورد
گذشته ما از این جنگ فقط همان است که بر آن پشیمانی خوریم، ولی می توانیم
پس از این، بدانچه باقی مانده سازش کنیم. من بدین شرط که مُلزم به فرمانبرداری

نامه معاویه
به علی

۱- متن از روی شهنج «جَرَّتْ من الموت» و در اصل [جرت للموت].

۲- پایان جزء یازدهم نسخه عبدالوهاب.

و بیعت با تو نباشم (حکومت) شام را در خواست کرده بودم، و تو از واگذاری آن به من سر باز زدی، اما خداوند آنچه را تو از من دریغ داشتی خود به من عطا کرد. امروز همان چیزی را که دیروز از تو خواسته بودم دیگر بار درخواست می‌کنم. مرا از زندگی جز همان مرادی که تو از آن داری نباشد، و از مرگ هراسی جز همان که تو داری ندارم. به خدا سوگند، سپاهیان کاسته شده‌اند و مردان نامور از میان رفته‌اند، و ما فرزندان عبیدمناف هستیم و ما را بر یکدیگر فضلی نباشد مگر این فضیلت که (بر اثر اقدام ما به صلح) دیگر عزیز خوار و آزاده‌ای بنده نشود. والسلام»

پاسخ علی
چون نامه معاویه به علی رسید، آن را خواند و گفت:
شگفتا از معاویه و نامه‌اش. سپس عبیدالله بن ابی رافع
دبیر خود را بخواند و گفت: به معاویه بنویس: «اما بعد، نامه‌ات به من رسید. نوشته بودی اگر تو و ما می‌دانستیم این جنگ چه بر سرمان خواهد آورد، درگیر پیکار با یکدیگر نمی‌شدیم و از این مصائب که بر ما و تو وارد آمده دور می‌ماندیم. راستی را اگر من به خاطر ذات الاهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم از سخت کوشی برای پروردگار و پیکار با دشمنان خدا دست بر ندارم. اما اینکه گفתי: ما را چندان خرد مانده که برگزیده پشیمان شویم، مرا در خرد کاستی نبوده است و بر کرده خود نیز پشیمان نیستیم. اما اینکه دیگر بار شام را درخواست کردی، من چیزی را که دیروز از تو منع داشتم امروز نیز به تو نخواهم داد. اما یکسان بودن ما در بیم و امید، تو در عالم شگ خود از من در عالم یقین خویش استوارتر نیستی و دل‌بستگی شامیان به دنیا مشتاقانه‌تر از علاقه عراقیان به آخرت نیست. اما این که گفתי: ما فرزندان عبیدمناف هستیم و بر یکدیگر فضلی نداریم، به جان خودم، درست است که ما پسران یک پدریم ولی امیه چون هاشم، و حرب چون عبدالسطلب، و ابو سفیان چون ابو طالب نباشند، و مهاجر به اسیر آزاد شده جنگی نماند و حقدار را به بی حق شباهتی نباشد. و افزون بر این، فضل نبوت

به دست ما و از آن ماست که بدان وسیله چیره دست را خوار و خوار را ارجدار
می‌کنیم. والسلام.»

نصر، از عمر بن سعد، از ثُمیر بن وعله که گفت:

معاویه نامه‌ای را
پوشیده می‌دارد و سپس
منتشر می‌کند
چون نامه‌ای علی به معاویه رسید، روزی چند آن را از
عمر و بن عاص پوشیده نگاهداشت، سپس وی را
بخواست و آن نامه را برایش خواند، عمرو او را
سرزنش کرد. و از آن روز که علی در میدان نبرد از
خون عمرو بن عاص در گذشت هیچیک از قریشیان در بزرگداشت (این
جوانمردی) علی از عمرو بن عاص جدی‌تر نبود.

شعری از عمرو بن عاص پس عمرو بن عاص در شعری اشاره به معاویه چنین

سرود:

أَلَا لِلَّهِ دَرْكٌ يَمَّا ابْنِ هَنْدٍ وَ دَرَّ الْآ مَرِينِ لَكَ الشُّهُودِ...
زهی خدا را، شگفتا از تو ای پسر هند و شگفتا از آنان که تو را چنین دستورها
دهند!
ای پدر ناشناخته، آیا به فریفتن علی طمع بسته‌ای، که این به آهن سرد کوفتن
مانند،
و امیدواری او را به شك و حیرت در افکنی^۱ و انتظار داری (چنوبی) از تهدید
تو بهراسد.
پرده‌ها کنار رفته و جنگ دامان گسترده، چنان که از بیمش موی کودک نوزاد سپید
شده است.
او را سپاهی زره‌پوش است که از انبوهی، دشت را تیره کرده و شهسوارانش چون
شیران شرزه می‌خورشند.
اینک که جنگ گام به گام به سود او شده^۲ و سپاهیان تو از رزم خسته و فرسوده

۱- متن از روی شنهج (۳:۴۲۴) «أَن تَحِيرَهُ بِشَكِّ» و در اصل به خطا [أَن تَحِيرَهُ...].

۲- متن دو ترجمه آن یها بك... و در شنهج [و تأمل...].

۳- متن «إِذَا دَلَّكَ إِلَيْهِ» و در شنهج [إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ...].

شده‌اند، (به عفریت جنگگ) گویی باز گرد؟
چون جنگگ در آمد از همان آغاز به نیرو در رسید و چون به درازا کشید و در
ایستاد دیگر هیچ پایداری در برابرش نشاید.
بزرگواریهای ویژه ابوالحسن (علی) ناشناخته نیست و بدیهای تو نیز از خاطره‌ها
زدوده نشده.

سخنی بیمایه و سست پایه و (کلامی بی معنی و) برگ و زیشه گسیخته بدو گفتمی،
که شام را به خود مختاری تو، پسر هند، با این تبهکاریها و کج اندیشیها، واگذارد!
اگر آن را به تو وا نهد چیرگی و عزتی در نیفزایی^۲ و اگر پاسخت گوید طرفی
فزونتر بر نبندی.

تو بدین رأی سست و ناهنجار نه شاخی، و نه حتی کمتر از شاخی را نشکسته‌ای.

چون گفته‌های عمرو به گوش معاویه رسید وی را بخواند و گفت: ای عمرو،
من می‌دانم که مراد تو از این سخنان چه باشد؟ گفت: مرادم چیست؟ گفت:
خواسته‌ای مرا سست رأی و انمود کنی و علی را با آنکه تو را رسوا و مفتضح
کرده است، بزرگ داری. گفت: اما سست رأی بودن تو، واقعیتی است که
نیازی به وانمود کردن آن از جانب من نیست (چیزی که عیان است چه حاجت به
بیان است)؛ اما اینکه من علی را بزرگ می‌دارم، تو خود بیش از من بزرگی و
بزرگواری او را می‌شناسی و لسی این حقیقت را پوشیده می‌داری و من آشکارا
می‌گویم؛ اما رسوایی من، مردی که (در میدان نبرد) با ابوالحسن دیدار کند رسوا
نمی‌شود.

شعری از عمرو	معاویه پس از آن که عمرو چنان ضرب‌شستی از علی
در سرزنش معاویه	علیه السلام دید، همواره او را سرزنش می‌کرد و عمرو

متقابلاً در سرزنش معاویه سرود:

معاوی لا تَشْمَتْ بِفَارِسِ جُهْمَةَ لَقِيَ فَارِسًا لَا تَعْتَرِيهِ الْقَوَارِسُ...

۱- متن از روی شهبج «و ان صَدَّتْ» و در اصل [و انْ صَدَرَتْ] = اگر برون رود...]

۲- زیرا این حکومت را به خواهش و تمنا گدایی کرده‌ای. - م.

ای معاویه زبده سواری را که با شهبواری که یگه سواران به گردش نرسند، در میدان برخورد کرده سرزنش مکن.

معاویه اگر ابوالحسن را بینی که با سپاهش پیش می‌تازد چنان هوش از سرت بپرد که تمام نیرنگها و وسوسه‌هایت را از یاد ببری، و یقین کنی که مرگ حق است و گرچه از برابری دوان دوان بگریزی گریانت را (به دست او) می‌گیرد.

به راستی اگر تو او را به میدان بینی چون جغد مفلوکی باشی که شاهین تیز چنگالی از آسمان بر او پرگشاده.

فایده زندگی این قوم پس از شکست از او چیست؟ به راستی هر آن دلیر مردی که علی را به میدان بیند از جان خود نومید شود.

او تو را به هموردی خواند و لسی تو نشنیده گرفتگی و گریختگی و خود را به تنگنای رسوایی و فضاحت در افکندی، یقین کردی که مرگ به تو بسیار نزدیک شده و آن دعوت به هموردی که می‌شنوی هراس‌انگیزترین نهیبهاست.

با این همه، مرا که سرنیزه او به پیکرم خلیده و نیش چنگش کالبدم را به دندان گزیده سرزنش می‌کنی؟

نه، به خدا سوگند که او جز شیر بیشه‌زار و پدر شیربچگان نیست که شکارهایش به کامش گسیل می‌شوند.

با وجود آن برخورد مرگبار، من اینک زنده و باقی مانده‌ام و خونم در آن رزمگاه بر مخافت بر زمین نریخت.

اگر در حقیقت عظمت او شک داری، خودگردی برانگیز و به میدانش برو، ورنه گفته‌هایت جز یاوه‌سراییهای پوچ نباشد.

نصر: عمرو بن شمر ما را روایت کرد و گفت: ابو ضرار ما را خبر داد و گفت: عمار بن ربیعہ مرا روایت کرد و گفت:

روز سه‌شنبه دهم ماه ربیع‌الاول سال سی‌وهفتم (و گفته‌اند: دهم ماه صفر آن سال)، علی نماز بامداد را

تاختن علی

۱- متن به تصحیح قیاسی «و عَضَّتْنِی» و در اصل [عضضنی]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

با مردم به‌جا آورد و سپس با سپاه عراق، در حالی که فوجهای انبوه به زیر پرچمهای خود آماده شده بودند، بر شامیان تاخت. شامیان نیز بر ایشان تاختند و لهیب جنگ هر دو سپاه را یکسره به کام کشید ولی گزندى که به شامیان رسید شدیدتر و لطماتی که خوردند بسی بیشتر بود، از این‌رو از جنگ به ستوه آمدند و ادامه کشتار را ناروا شمردند و پای پایداریشان سست و لرزان شد.

راوی گوید:

در این حال مردی از سپاه عراق بیرون آمد، وی بر اسب دراز دومی که مویش به سرخی و سیاهی می‌زد بر نشسته و چنان خود را غرق در سلاح (و خود وزیر) کرده بود که جز دو چشمش پیدا نبود، و به دست نیزه‌ای داشت که با آن صفوف یاران علی را نظام می‌داد و می‌گفت: «صفوف خود را بیار ایید [خدایتان رحمت کناد]»، و چون از کار آرایش صفها و استقرار پرچمها برداخت رو به سوی آنان کرد و شامیان را پس پشت نهاد و آنگاه حمد و سپاس خدای را به جای آورد و گفت:

خطبۀ آشترکه نقابدار سپاس خدای را که پسر عم پیامبر خود را در میان ما
و روی پوشیده بود نهاد، اوست که در هجرت پیشگامترین مردم و در پذیرفتن اسلام نخستین کس است، او تیغی از تیغهای خداست که بر ضد دشمنان او فرود می‌آید. (به من) بنگرید! چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آوردگاه بر آید و نیزه‌ها برهم شکنند و اسبان در زیر ران دلیران به جَولان در آیند و جز شیۀ اسبان و غریو جنگاوران آوایی شنیده نشود [فرمانم را بپذیرید و به دنبال ما باشید]. (راوی) گوید: پس از این سخنان بر شامیان تاخت چندانی که نیزه‌اش را (بر پیکر آنان) خرد کرد و سپس باز گشت، این (نقابدار) آشتر بود.

۱- متن از روی شنهج (۱: ۱۸۳) «جعل فینا ابن عم نبیه» و در اصل [... فیکم ابن عم نبیکم = پس عم پیامبران را در میان شما نهاد].

۲- متن [فانظروا] و در اصل «فانظروا الی». کلمۀ «الی» در شنهج نیامده است.

راوی گوید:

کوشش یکی از شامیان
برای پایان دادن به جنگ
یکی از شامیان به میان دو صف درآمد و بانگ
برداشت: ای ابوالحسن، ای علی، به ماوردی من
آی. (راوی) گوید: علی به سوی او رفت چندان که

اسبانشان در میان میدان گردن به گردن شدند. آنگاه وی گفت: ای علی، تودر اسلام
و هجرت^۱ پیشگامی، آیا مایلی پیشنهادی به تو کنم که از این خونریزیها جلو گیری
کند و این جنگها متوقف شود تا نیک بیندیشی (و جوانب امر را بنگری)؟ علی به
وی گفت: پیشنهادت چیست؟ گفت: «تو به عراق خود باز گرد و ما به شام خود
برمی گردیم و تو دست از شام ما بدار و آن را به ما واگذار.» علی به او گفت:
«می دانم که این پیشنهاد را از سرخیر خواهی و دلسوزی ارائه کردی، ولی من در
این کار که اندیشه ام را به خود داشته بود نیک نگریسته و آن را به دقت زیر و رو
کرده و جوانبش را سنجیده ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آنچه خداوند
بر محمد صلی الله علیه و حی فرموده نیافتم. به راستی خداوند تبارک و تعالی از
دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان
خاموش بمانند و بدان تن در دهند، امر به معروف نکنند و نهی از منکر نمایند،
از این رو دیدم جنگ (با همه دشواریهایش) برایم آسانتر از تحمل غل و زنجیرهای
دوزخ است.» آنگاه شامی باز گشت و او نیز باز آمد.

راوی گوید:

دو سپاه به پیشروی پرداختند و تیر [و سنگ] به
یکدیگر پرتاب کردند تا ذخیره هایشان تمام شد. سپس
با نیزه حمله کردند تا آنکه نیزه ها نیز شکست و از
کار افتاد، آنگاه سپاهیان با شمشیر و گرز به جان یکدیگر افتادند و جز صدای

۱- متن «الاسلام و هجرة» و در شنهج [... والهجرة].

چکاچک شمشیر که در دل مردان هول‌انگیزتر از بانگ رعد و فروریختن هراس آور کوهها بود، صدایی به گوش نمی‌رسید. گوید: خورشید [در پس گردوغبار آوردگاه] تیره شد^۱ و خاک به آسمان برخاست و پرچمها و علمها ناپدید شد. گوید: آشتَر بین جناح راست و جناح چپ لشکر در تکاپو بود و به هر قبیله یا فوجی از قاریان (و پیروان قرآن) می‌رسید ایشان را به پایمردی و پافشاری بر ادامه جنگ تشویق می‌کرد.

همو گوید^۲:

از سپیده دم تا نیمه شب به شمشیر زدن و کوفتنِ گرزهای آهنین پرداختند و نماز نکردند، و آشتَر تا دم صبح همچنان کسان را تشویق می‌کرد تا آوردگاه را پشت سر نهاد (واز نبرد برداخت) ورزم آوران پس از آنکه در آن روز و آن شب، که لیلۃ الہریرش نامند: هفتاد هزار کشته برجا نهادند^۳ پراکنده شدند.

در آن پیکار آشتَر در جناح راست و ابن عباس در جناح چپ و علی در قلب سپاه قرار گرفته بودند و مردم می‌جنگیدند.

آشتَر آتش جنگ را سپس پیکار، از نیمه شب دوم تا بر آمدن آفتاب، ادامه فروزان نگه می‌داشت یافت و آشتَر، درحالی که به سوی شامیان پیشروی می‌کرد، به یارانش می‌گفت: به اندازه این نیزه من پیش روید! و چون پیش می‌رفتند، می‌گفت: اینک به اندازه این کمان پیش روید! و چون پیش می‌رفتند همچنان از ایشان می‌خواست که فراتر روند چندان که بیشتر کسان از پیشروی خسته و درمانده شدند^۴. وی چون چنین دیدگفت: شمارا

۱- در متن «انکشف الشمس [بالتقع]...» آمده ولی باید «انکسفت» باشد. - م.
 ۲- یعنی عمار بن ابی ربیعہ. - م.
 ۳- جمع کل کشتگان تمام ایام پیکار صفین، در ص ۷۷۳ همین کتاب ۷۵ هزار تن، یعنی ۴۵ هزارتن از شامیان و ۲۵ هزار تن از عراقیان ذکر شده است. - م.
 ۴- متن از روی شنیج «حتی مل» و در اصل: [حتی بل].

به خدا پناه دهم اگر بخواهید بقیهٔ روز را به دوشیدن گوسفند (و سستی و تن آسایی) پردازید^۱. آنگاه اسبش را طلبید و پرچمش را بر افراشت و همراه حیّان بن هوذّه نخعی به میان فوجها می‌رفت و می‌گفت: آیا کسی نیست که جان خود را به خدا فروشد و پابه‌پای آشتَر بجنگد تا پیروز شود یا به خدا پیوندد^۲؟ و مردان پیاپی همپای او می‌رفتند و دوشادوش او می‌جنگیدند.

نصر، از عمر بن سعد گفت: ابو ضرار از عمار^۳ بن ربیعہ گفت:

به خدا سوگند، آشتَر در این میان بر من گذشت و من همراه وی رفتم (و جنگیدم) تا به قرارگاه خود باز آمد و به میان یارانش رفت و گفت: پایمردی کنید! عمو و دایی (و خویش و تبار و عزیزانم) فدای شما! چنان هجوم آرید که خدا از شما خرسند شود و با رزماوری خود، دین را چیره سازید. چون من حمله کردم شما نیز هجوم کنید. (راوی) گوید: آنگاه از اسب به زیر آمد و دستی بر پیشانی اسبش نواخت و سپس به پرچمدار خویش گفت: پیش برو، وی پیش رفت، و پس از آن خود به صفوف دشمن حمله برد و یارانش نیز هجوم کردند (و صفوف مقدم) شامیان را در هم کوفتند تا به قلب سپاه شام زدند و پیکاری سخت کردند و پرچمدار آشتَر کشته شد. چون علی دید که پیروزی از جانب او در می‌رسد (و احتمال یکسره شدن جنگ نزدیک است)، مردان را به یاریش گسیل داشت.

راوی گوید:

علی به خطبه ایستاد و خدا را سپاس داشت و ستایش کرد و گفت: «ای مردم، کار بر شما و بر دشمن بدین

خطبه علی

- ۱- به تعبیر دیگر: اگر بخواهید بقیهٔ روز را به شیردوشی (که کار زنان و سهلترین کارهاست) پردازید و چنین سستی و کاهلی کنید، پناه بر خدا.
- ۲- متن از روی شنهج «أولیحق بالله» و در اصل [...] و یلحق].
- ۳- متن از روی شنهج (۱۸۴:۱) و آنچه در صفحهٔ ۶۵۰ آمده «عمار»، و در اصل [عمارَة].

قرار رسیده که بینید و جز واپسین دم دشمن باقی نمانده است، چون امور رخ دهد، از همان آغاز، انجامش شناخته آید. آن قوم به بویه و مرادی، جز دینداری در برابر شما ایستادگی و لجاجت به خرج دادند تا به دست ما بدین وضع دچار آمدند. من فردا صبحگاهان بر آنان می‌تازم و در پیشگاه خدای عزوجل به داوریشان می‌کشانم.»

این سخن به آگاهی معاویه رسید، وی عمرو بن عاص را بخواند و گفت: ما را فقط شبی باقی مانده است که فردا علی به قصد فیصله^۱ کار بر ما بتازد، چه چاره‌بینی؟ گفت: «راست خواهی، مردان تو چون رزماوران علی نیستند و تو خود نیز چون علی نیستی. او بر سر امر (دین) با تو می‌جنگد و تو بر سر دیگر چیز (دنیا) با او می‌ستیزی. تو هستی را طالبی و او خواستار نیستی است. عراقیان از اینکه تو بر آنها دست یابی بیم دارند ولی شامیان از اینکه علی بر آنان چیره باشد باکی ندارند. با اینهمه تو طرحی در افکن و آنان را برابر امری قرار ده که اگر بپذیرند یا نپذیرند به هر حال دچار اختلاف شوند. آنان را به داوری کتاب خدا میان خود و ایشان بخوان که به این وسیله به مرادی که از آنان داری خواهی رسید. من همواره (بیان) این نکته را برای (روز مبادا و) زمانی که تو بدان نیاز داشته باشی^۲ عقب افکنده بودم.» معاویه آن را دریافت و (با توجه به محاسن این پیشنهاد) گفت: «راست گفتی.»

نصر، از عمرو بن شعراء از جابر بن عمیر^۳ انصاری که گفت:

گویا هم‌اکنون آوای علی را به روز هر پُر، آنگاه که بر شامیان می‌تاخت، می‌شنوم و این پس از آن بود که گردونهٔ بیکارمذحجیان با «عَلَّك» و «لُحْم» و «جُذام»

۱- متن «بالفیصل» و در شنهج [بالقصل].

۲- متن از روی شنهج «لوقت حاجتك الیه» و در اصل [لحاجتك الیه].

۳- در اصل به تحریف [نمیر] ← الاصابه، ۱۰۳۰

و اشعریان به گردش در آمد و از سپیده سحر تا نیمروز به شدت تمام و کیفیتی که از فرط دشواری و گستردگی، موی آدمی را سپید می کرد به درازا کشید. آنگاه علی برخاست و گفت: تا کی این دو قبیله را به هم واگذاریم؟ اینان نابود شدند و شما همچنان ایستاده‌اید و به ایشان می‌نگرید! آیا از سرزنش خدا نمی‌هراسید؟

دعای علی
در روز هَربَرُ

سپس رو به جانب قبله کرد و دست دعا به درگاه خدا برداشت و به بانگ رسا گفت: «ای خداوند، ای

مهربان، [ای بخشاینده]، ای یکتا، [ای یگانه]، ای بی‌نیاز، ای خدای محمد، بارالها، گامها به سوی تو پی سپارد و دلها برای تو در سینه‌ها تپد و دستها به درگاه تو بر آید و گردن‌ها به سوی تو کشیده شود و دیدگان به تو دوخته آید و نیار ما همه از تو درخواست شود. [بارالها] ما از فقدان پیامبرمان صلی الله علیه، و فزونی دشمنان و پراکندگی آرزوها و آرمانان به تو شکایت می‌کنیم.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ.

پروردگارا، تو در نزاع بین ما و قوم ما به حق داور کن (و ما را فاتح گردان) که تو بهترین فیروزی دهنده‌ای.

به برکت و فضل خدا پیش روید.» آنگاه ندا در داد: نیست خدایی بجز خداوند، و (نام) خدا بزرگترین سخن است. بر تقوا بپایید.

راوی ۲ افزود و گفت:

نی، سو گند به خداوندی که محمد صلی الله علیه را به حق پیامبر ما داشت؛ نشنیده‌ایم، از آن زمان که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، از دست سردار قومی ظرف یک روز چنان ضرب شستی که علی به دست خود نشان داد، بر آمده

وی، چنان‌که شمارگران یساذ کردند، بیش از پانصد تن از برجستگان عرب را بکشت، با تیغ خمیده‌اش به میدان می‌تاخت و می‌گفت: از خدای عزّوجلّ، و نیز از شما بدین رفتار پوزش می‌خواهم، من (چندی پیش) بر آن بودم که تیغم را صیقل دهم^۱، (تا حفره‌های خُرد آن هموار و صاف شود) ولی (پیامبر) مرا از آن کار باز داشت. به راستی بارها از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌شندم که می‌گفت: «تیغی چون ذوالفقار و جوانمردی چون علی نباشد.» من تاکنون در این پیکار بدون این تیغ می‌جنگیدم. (راوی) گوید، ما آن شمشیر را می‌گرفتیم و می‌سنجیدیم و ارزیابی می‌کردیم و سپس وی آن را از ما باز می‌ستاند و با آن به پهنهٔ صف دشمن حمله می‌برد (و آنها را درو می‌کرد). نه، به خدا سوگند که هرگز صولتِ شیری در دشمن ستیزی بیشتر از سطوت او نبود. رحمة‌الله‌علیه‌رحمةً واسعة = خدایش در کنف رحمت بیکران خود بدارد.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر^۲ که گفت: از تعیم بن خذیم^۳ شنیدم که گفت:

چون شبِ هَریر را گذرانیدیم، سحر گاهان چیزهایی پرچم‌گونه در برابر صفوف شامیان، در میدان به محاذات سرپردهٔ معاویه دیدیم، و چون آفتاب بر آمد مشاهده کردیم که آنها قرآنهايي است که بر سر نیزه‌ها آویخته‌اند و بزرگترین قرآنهايي سپاه است. سه نیزه را به هم آورده و قرآن مسجد اعظم را بر آن آویخته بودند و ده تن آن را نگه داشته بودند. ابو جعفر و ابوطیفیل گفتند: بایکصد قرآن به پیشباز علی آمدند، و در هر کران^۴ لشکر دوست قرآن نهادند، و روی هم پانصد قرآن بر آورده بودند.

۱- امام علیه‌السلام می‌خواسته است «فقار = حفره‌های کوچک» آن شمشیر را (که به همان مناسبت به ذوالفقار موسوم بوده. - م.) صاف و هموار کند. در متن «أَصْلَهُ» و در اصل [أَفْلَقَهُ].

۲- این جابر، جابر بن یزید جعفی است که شرح حالش در صفحهٔ ۳۳۵ آمده است.

۳- شرح حال وی در صفحهٔ ۲۳۱ آمده است. ۴- متن «كُلِّ مَجْتَبِيَّة» که به کسر نون،

در جناح راست و چپ سپاه، و به فتح نون طلایهٔ سپاه است.

ابو جعفر گفت:

طُفیل بن ادهم برابر قرار گاه علی و ابو شُرَیح جُدّامی برابر جناح راست و وَرَقَاء بن معمر پیش جناح چپ سپاه در ایستادند، و سپس ندا در دادند: ای تودهٔ عرب، خدا را، خدارا، به زنان و دختران خویش بیندیشید و مراعاتشان کنید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و پارسیان در ایستد؟ خدارا، خدارا، دینتان را بپایید. این کتاب خدا میان ما و شما داور است. علی گفت: پروردگارا تو می‌دانی که اینان به دل خواستار قرآن نیستند. پس خود میان ما داوری کن که تو به درستی داور بر حق و روشنگری. در میان یاران علی اختلاف نظر پدید آمد. پاره‌ای گفتند: «جنگگ» و پاره‌ای گفتند: «داوری بردن به قرآن» زیرا اینک که آنان ما را به داوری قرآن خوانده‌اند برای ما جنگیدن روا نیست. در این هنگام جنگ فرو نشست و بارهای گرانس را بر زمین نهاد. (و آتش بس شد). محمد بن علی گفت: در آن هنگام داوران منصوب شدند.

نسر: در حدیث از عمرو بن شمر یا سلسلهٔ سند او گوید:

روز هَریرُ چون آن روز دشوار در رسید یاران معاویه گفتند: به خدا سوگند که ما آورد گاه را ترك نمی‌کنیم مگر آنکه یا خدا فتح و فیروزی را به ما ارزانی دارد یا جملگی بمیریم. پس در صبحگاه آن روز که از روزهای بلند و بسیار گرم بود^۱ به نبرد شتافتند. نخست به تیراندازی آغاز کردند تا تیرها تمام شد، آنگاه به نیزه زدن پرداختند تا نیزه‌ها خورد شد، آنگاه پاره‌ای از سپاهیان از اسبهای خود به زیر آمدند و پیاده با (نیام) شمشیر به سر و جان

۱- متن «مِمَّن لِّلرَّومِ وِ الْاَترَاكِ و...» و در شنهج [مِن الرُّومِ وِ الْاَترَاكِ و...] به خاطر خدا، به سرنوشته زنان و دخترانتان بیندیشید که پس از نابودی شما، از دست رومیان و ترکیها و پارسیان چه مصیبتها خواهند کشید. [۲- متن از روی شنهج «فبادروا القتال غدوةً فی یوم من ایام الشَّعْرِ طویلٍ شدید الحَرِّ» و در اصل [فباکروا القتال، غدا یوماً من ایام الشَّعْرِ طویلاً...].

یکدیگر کوفتند تا نیام شمشیرهاشان خرد شد و سواران بر رکابها ایستادند و سپس با تیغهای آخته و گرزهای آهنین به جان هم افتادند و گوشی جز غریو سپاهیان و صدای برخورد آهن با کاسه سرها و برهم کوفتن دندانها نمی شنید. (در آن میان) خورشید نیز گرفت و کسوفی واقع شد و گرد و غبار از آورد گاه بر آمد و پرچمها و علمها^۱ ناپدید شد، و چهار نوبت نماز گذشت و کسی جز با تکبیر گفتن، خدا را نماز نگزارد. پیران در آن گردابهای توفنده بانگ برداشتند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، حرمت زنان و دختران را نگهدارید^۲.

جابر گفت: ابو جعفر با حالتی گریان این روایت را برای ما^۳ نقل کرد و گفت:

أشتر بر اسبی سرخ و سیاه و کوته دم سوار بود و کسلاخود خود را روی بر آمدگی زین نهاده می گفت: «ای مؤمنان پایداری کنید که تنور جنگ تفته است.» (همزمان) خورشید از کسوف بیرون آمد و جنگ شدت یافت و سپاهیان چون درندگان یکدیگر را می دریدند و چنان بودند^۴ که شاعر^۵ گفته است:

مَصَّتْ وَ اسْتَأخَرَ الْقُرْعَاءُ^۶ عَنْهَا وَ خَلَّتْ بَيْنَهُمْ إِلَّا السَّورِيعُ^۷...

۱- متن از روی شنهج (۱۸۵:۱) «و الرايات» و در اصل [فی الرايات].

۲- مراد اینکه زنان و دختران را با کشتار بیدریغ مردانسان بی یاور و سرپرست نگذارید. - م. ۳- متن از روی شنهج «و هویجئنا» و در اصل [و هویجئنی].

۴- متن از روی شنهج «... فهم كما قال الشاعر» و در اصل به خطا [... فانتم كما...].

۵- این بیت از قصیده‌ای سروده عمرو بن معدی کرب است که در خزانه الادب (۳: ۴۶۲-۴۶۳) و الاصحیات، ۴۳-۴۵ آمده و بیت پیش از آن چنین است:

و زحف کتیبه دلفت لأخسری كأن زهاءها رأس صلیع

فوج بتاخت و دشمن را بزدود، چنان که میدان چون سِ طاس برق می زد (یا چون کف دست صاف شده بود).

۶- متن «القرعاء، جمع قریع = منلوب و گریخته» و در اصل و شنهج به تحریف [الفرعاء] و در الاصحیات [الاولغال، جمع وغل = دونان و فرومایگان].

۷- متن «السوریع = آدمی حقیر و مسکین و ناتوان». در اصل و شنهج [الوزیع] آمده که وجهی ندارد. (شاید در این دو نسخه تحریف «الوضیع = پست» باشد. - م.)

(گردونه جنگ) گذشت (و فوج دلیران رفتند) و به شکست اندیشان و هزیمتیان عقب افتادند، (و رزماوران نابود شدند).
و از آن میان جز ناتوانانِ حقیر و مسکین باقی نماندند.

راوی گوید:

در آن حال یکی [به رفیقش] گفت: این (مالکِ آشتر) چه بزرگ مردی می بود اگر به خلوصِ نیت چنین (دلاورها) می کرد! رفیقش گفت: مادرت به عزایت نشیند و بر ماتمت بگرید، چه نیتی (صادقانه تر و) بزرگتر از این؟ می بینی که مرد این گونه در (دریای) خون شناور است و جنگ او را به ستوه نیاورده و با آنکه مغز سواران از فرط گرما به جوش آمده و جانها به گلو رسیده او چنین که خود به عیان می نگری استوار مانده است و (افزون بر دلیری خود) این سخنانِ (دلیرانه و تشویق آمیز را نیز به ما) می گوید. بارالها، ما را پس از او باقی مگذار!

نسر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صمصه که گفت:

اشعث بن قیس کندی شبِ هریر میان یاران کندی خود
به پا ایستاد و گفت: «سپاس خدای را، او را می ستایم
و از او یاری می جویم، و بدو ایمان دارم، و بر او

خطبه اشعث
در شب هریر

۱- (یعنی ما را پیشمرگه چنین دلاوری کن. - م.). ابن ابی الحدید (۱: ۱۸۵) پس از این عبارت نوشته است: [قلت، لله أم قامت عن الأشتر. لو أن انساناً يقسم أن الله تعالى ما خلق في العرب ولا في العجم أشجع منه إلا أستاذة عليه السلام لما خشيت عليه الأثم والله ذر القائل وقد سئل عن الأشتر، ما أقول في رجل هزمت حياته أهل الشام، وهزم موته أهل العراق. و بحق قال فيه أمير المؤمنين عليه السلام: كان الأشتر [لسي] كما كنت لرسول الله صلى الله عليه وآله. = (من نین) گویم، بارالها سزد که دنیا پس از آشتر برپا ماند؛ اگر کسی سوگند بخورد که خداوند، تبارک و تعالی در میان عرب و عجم کس دلیرتر از آشتر، جز استاد و سرورش علی علیه السلام، نیافریده سخنی به گراف نگفته و گناهی مرتکب نشده است. چه نیکو گفت گوینده ای که در باره آشتر از او پرسیدند و گفت: من در باره مردی که زندگیش شامیان را شکست و مرگش عراقیان را از هم گسست چه یارم گفت؟ و امیر مؤمنان به حق در باره او گفته است: آشتر (برای من) چنان بود که من برای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودم.]

تو کل می‌کنم، و از او پیروزی می‌طلبم، و بدو پوزش می‌برم، از او خیر جویم، و از او رهنمایی خواهم، [از او رایزنی خواهم و او را گواه گیرم]؛ زیرا هر که را خدا ره نماید هیچ گمراه کننده‌ای از راه به در نبرد و هر که را او گمراه خواهد هیچ رهنمایش ره نگشاید. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بیگمان بنده و فرستادهٔ اوست، خدا بر او درود فرستد. «سپس گفت: «ای تودهٔ مسلمان، دیدید که دیروز بر شما چه گذشت، و چه اندازه از (دلیران) عرب نابود شدند. به خدا سوگند من بدین عمری که به خواست خدا سپری کرده‌ام هرگز روزی چنین (صعب) ندیده بودم. هان، حاضران به غایبان بازگویند: به راستی اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم نسل عرب یکسره نیست و نابود شود و حرمت‌هایی^۱ که باید نگهداشته آید جمله تباه گردد. به خدا سوگند من این سخنان را از روی هراس از مرگ نمی‌گویم، لیکن من مردی کهنسالم و بر [زنان و] فرزندان پروا دارم که اگر فردا همه نابود شویم چه بر سر آنان خواهد آمد.»

صعصعه گفت:

جاسوسان معاویه خطبهٔ اشعث را به آگاهی وی رساندند، اشارهٔ معاویه به
 وی گفت: سوگند به پروردگار کعبه که اشعث راست بالا بردن قرآنها
 گفت. اگر ما را فردا دگر بار چنان برخورد و پیکاری
 باشد، رومیان بر فرزندان و زنانمان طمع کنند و پارسیان به زنان و فرزندان مردم
 عراق طمع ورزند^۲. راستی را که این مرد آگاه و آزموده این همه را پیشاپیش به
 چشم دل دیده و باز گفته و ما را از مخافت آن باز داشته است. قرآنها را بر سر
 نیزدها بندید و بالا برید.

۱- متن از روی شنهج «و ضیعة الحرمان» و در اصل [...] الحرمان].
 ۲- متن از روی شنهج «لتمیلن» و در اصل، در اینجا و موضع پیشتر از آن، [لتمکن] که وجهی ندارد.

صمصه گفت:

شامیان بر جستند^۱، (و به غلغله در آمدند) و در دل سیاهی شب بانگ برداشتند: ای مردم عراق! اگر شما ما را بکشید چه کس سرپرستی فرزندانمان را به عهده خواهد گرفت؟ و اگر ما شما را بکشیم چه کس فرزندان شما را سرپرستی خواهد کرد؟ خدارا، خدارا، این باقی مانده مردان را نگاهداریم. صبحدم شامیان قرآنها را بر سر نیزه‌ها بر آورده و بر اسبان آویخته بودند. مردم که به تعبیه چنین پرچم-گونه‌هایی خوانده شده بودند شوق وافر نشان دادند. قرآن مسجد بزرگ دمشق را بر نیزه‌هایی که ده تن آنها را می‌کشیدند بالا برده بودند و حاملانش بدین شعار ندا در دادند: «ای مردمان عراق، اینک کتاب خدا، در بین ما و شما.» و ابو اعرور سلمی بر استری سپید نشسته و قرآن بر سر نهاده و پیش آمده بود و بانگ می‌کرد: «ای مردمان عراق، اینک کتاب خدا در بین ما و شما.»

سخن عدی
ابن حاتم
عدی بن حاتم نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان
گرچه باطل گرایان به حق پرستان ابقا نکردند و بسی
را از بین بردند ولی هیچ گروهی از ما نیست که گزندی
از آنان دیده باشد و در مقابل صدمه‌ای همچند آن بدیشان نزده باشد. همه (از هر دو
طرف) زخم خورده‌اند، ولی بازمانده قوای ما از ته بساط نیروی آنان قویتر
است. کسان بیتابیایی کرده‌اند (وضع‌هایی نشان داده و اظهار خستگی کرده‌اند)^۲
ولی از پس بیتابی جز آنچه تو دوست داری^۳ نباشد. پس مردم را به پیکار و ادار
(و نبرد را ادامه ده). آنگاه آستر نخعی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، معاویه
را در میان پیروانش هیچ پشتوانه‌ای نباشد ولی تو به شکر خدا پشتوانه داری،

۱- متن از روی شنهج «فتار اهل الشام» و در اصل [فأمر...].

۲- اشاره به سخنان اشعث دائر بر لزوم آتش بس که پیشتر در صص ۶۶۰، ۶۶۱ گذشت. - م.

۳- متن «إلا ما تحب» و در شنهج (۱: ۱۸۵) [...] «نحب» = ما دوست داریم] (به تعبیر مثل فارسی: از پس هر گریه آخر خنده ایست. - م.)

(گذشته از این به فرض) که وی مردانی چون مردان تو نیز داشته باشد خود از نعمت پایداری و بصیرتی که تو داری بی نصیب است. پس آهن را بر آهن بکوب و از خدای ستوده یاری طلب.

طرفداران
ادامهٔ پیکار

آنگاه عمرو بن حمق برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان،
به خدا سوگند که ما (برخلاف پیروان معاویه) از سرِ
تعصب بر باطل گرایِ دعوت تو را نپذیرفته^۱ و به
یاری تو برنخاسته‌ایم بلکه جز در راه خدا دعوت تو را لبیک نگفته‌ایم و جز طالب
حق نیستیم. اگر دیگری ما را به غیر راهی که تو ما را خوانده‌ای بخواند،
کشمکش و لجاج در افزایش^۲ و سخنانِ درگوشی و بگو مگوها به درازا کشد
درحالی که اینک حق به نقطهٔ حساس خود رسیده (و جای مناقشه نیست) و ما را
در برابر تو رأی و نظری نباشد.

اندرز اشعث
برای پایان دادن
به جنگ

آنگاه اشعث بن قیس، خشمگین، برخاست و گفت:
«ای امیر مؤمنان، ما برای تو همان مردان دیروز
هستیم (ولی) پایان کار ما چون آغاز آن نباشد، در
میان این قوم هیچکس بیش از من بر عراقیان دلسوز
و بر شامیان کین‌توز نیست. (با این همه) داوری کتاب خدا را بپذیر زیرا تو دراستناد
به قرآن سزاوارتر از آنان هستی. مردم (نیز) زندگی را دوست دارند و از جنگ
بیزارند.»

علی علیه السلام گفت: این امری است که باید در آن تأمل شود.
آورده‌اند که شامیان نیز بیتاب و نگران گفتند: ای معاویه، عراقیان هنوز

۱- متن از روی شنهج «ما اجبناک» و در اصل [ما اخترناک = تو را برنگزیده‌ایم].
۲- متن از روی شنهج «لاستشری فیہ اللجاج» و در اصل [لکان فیہ اللجاج = کشمکش و لجاجت درگیرد].

به دعوتی که ما از ایشان کرده‌ایم پاسخی نداده‌اند، دیگر بارش تکرار کن، زیرا فقط با چنین دعوتی است که تو به آنان نزدیک می‌شوی و ایشان را به خود جلب می‌کنی.

معاویه عبدالله، پسر عمرو بن عاص را بخواند و به او دستور داد با عراقیان گفته‌گو کند. وی روانه شد تا میان دو صف رسید و بانگ برداشت: ای مردم عراق، من عبدالله بن عمرو بن عاص هستم، در میانه ما و شما کارهایی رفته است که بویۀ دینی و دنیایی داشته، اگر آنچه گذشته به خاطر دین بوده است، عذر ما و شما هر دو پذیرفته است و اگر فقط به خاطر دنیا بوده، به خدا سوگند که هم ما و هم شما زیاده روی کرده‌ایم. ما شما را به کاری خواندیم (و پیشنهادی کردیم) که اگر شما ما را بدان خوانده بودید، بیگمان پذیرفته بودیم، کاری که اگر ما و شما بر آن رضا دهیم فضلی الاهی است. پس این فرصت را غنیمت شمردید، شاید پیشه‌ور^۲ زندگی یابد (و مردم به زندگانی عادی پردازند) و کشتگان فراموش شوند. (و انتقامجوییها به پایان رسد). البته بقای هلاک‌کننده پس از هلاک شده، اندک باشد. سپس سعید بن قیس پیش آمد و گفت: ای مردم شام، در میانه ما و شما ماجراهایی بر سر دین و دنیا گذشته که شما آن را غدروزیاده‌روی می‌خواندید و اینک شما ما را به چیزی می‌خوانید (داوری قرآن) که ما از دیروز به حکم همان (قرآن) با شما در نبردیم، البته نباید به موجب هیچ حکمی بهتر از حکم قرآن، عراقیان به عراق خویش و شامیان به شام خود باز گردند. ولی تشخیص این امر با ماست نه با شما؛ و گرنه ما، ماییم و شما، شماید. (و توافقی در میان نباشد).

۱- متن «فَاعِدِمَا جَذَعَةً» و در شنهج (۱۸۸۱) به تحریف [فَاعِدُوها خُدَعَةً].

۲- متن «المحترف» و در شنهج [المحترف = آتش گرفته] (و به این تعبیر یعنی، باشد که سوختگان لهیب جنگ زندگی یابند. - م.)

مردم در برابر علی برخاستند و گفتند: به دعوتی که آنان از تو کرده‌اند پاسخ گوی که به راستی ما نابود شده‌ایم. ناشناسی شامی در تیرگی شب شعری به بانگ رسا چنان خواند که همگان شنیدند و آن شعر این بود:

رؤس العراق اجیبوا الدعاء فقد بُلِغَتْ غَايَةُ الشَّدَّةِ...

ای سران عراق به این دعوت پاسخ دهید که سختی به حد نهایت رسید. لیب جنگ تمام مردم و با حفاظان و بزرگواران را در بر گرفته و به کام کشیده است،

در صورتی که نه ما و نه شما، هیچیک از مشرکان و مرتدان نیستیم. ولی مردمانی هستیم که با همگان خود برخوردی کرده‌ایم، ما را نیرویی بود و شما را نیرویی همچند آن، و هر يك از دو طرف به پیکار با دیگری پرداخت و سختکوشی و تندی را به غایت رساند.

اینک اگر آن پیشنهاد را بپذیرید، زندگی و بقا و امنیت هر دو جانب و شهر و دیارشان را در بر دارد،

و اگر رد کنید موجب فنا و نابودی است، هر بلا و آزمونی را مدتی معین باشد. تا کی این مشکِ دوغ را بجنبانیم؟ ناگزیر باید گره‌ای از آن کشیده شود (و نتیجه‌ای حاصل آید).

سه تن هستند که مرد جنگند و اگر خاموش مانند آتش جنگ نیز به خاموشی گراید: سعید بن قیس و سالارِ عراق و آن سیه‌پوش کندی.

نصر گوید^۱،

اختلاف یاران علی از این اشخاص که به صلح و سازش خوانده شدند،
در ادامه پیکار مراد از «سیه‌پوش»، اشعث است که نه تنها راضی به

سکوت نبود بلکه بیش از همه کس سخن از لزوم

خاموش کردن آتش جنگ و گرایش به صلح می‌گفت. اما «سالارِ عراق»، آشتر

۱- به تعبیر دیگر، تا کسی آسیاب جنگ را به خون خویش بگردانیم و هیچ‌کندمی آرد نکنیم و نتیجه‌ای نگیریم؟ - م. ۲- در اصل به خطا [و فمحمد= پس محمد گوید].

بود که نظری جز ادامهٔ جنگ نداشت ولی به دردمندی تمام خاموشی گزیده بود. و اما سعید بن قیس گاه چنین و گاه چنان بود.

راوی گوید:

مردم چون موجی از جا جنبیدند و گفتند: عفریت جنگ ما را به کام کشیده و مردان نامور همه کشته شده‌اند. گروهی گفتند: ما همچنان که دیروز جنگیدیم باز هم با آنان می‌جنگیم. ولی طرفداران و گویندگان این سخن اندک بودند، و سپس با جماعت هم‌آوازی کردند و از گفتهٔ خود برگشتند و آن‌گاه جماعت يك صدا و يك سره بانگ صلح برداشتند.

خطبة علی امیر مؤمنان، علی برخاست و گفت: «من همواره دوست داشتم که کارم با شما بگذرد و خود همراه شما باشم، تا آنکه جنگ مردان شما را در ربود، ولی اگر سخن واقع و خدایی خواهید، در حقیقت برخی از شما را در ربود و پاره‌ای را باقی گذاشت. اما از دشمن، همهٔ مردان نامدارش را در ربود و کس را باقی نگذاشت، و آنان در این میان صدمه و گزند بیشتری دیده‌اند. هان، که من به راستی دیروز فرمانده مؤمنان بودم و امروز فرمانبر شده‌ام، من کسان را نهی می‌کردم و اینک کسان مرا نهی می‌کنند. اینک شما زندگی را خوش دارید و من یارای آن ندارم که شما را به ناخوشایندتان وا دارم.»

سخنان سران . سپس نشست و سران قبایل به سخن درآمدند. گردوس
قبایل ابن هسانی بگری از قبيلة ربیعه که جبههٔ بزرگ را تشکیل می‌داد برخاست و گفت: ای مردم، به خدا سو گند، ما از آن دم که از معاویه بیزاری جستیم هرگز او را به دوستی نگرفته‌ایم و از آن لحظه که علی را به دوستی گزیده‌ایم هرگز از او دلزده نشده‌ایم. کشته‌گان ما همگی «شهید» هستند و زندگان ما همه صالحان نیکوکارند، و بیگمان علی را

از پروردگارِ خوبش برهانی است که جز به داد رفتار نکرده است و هر بر حقی داد گرسنت. هر که به فرمان او سر سپارد نجات یابد و هر که از فرمان او سر بیچند هلاک شود.

سپس شقیق بن ثور بکری برخاست و گفت: ای مردم، ما شامیان را به حکم قرآن خواندیم و آنان نپذیرفتند و ما (بدین سبب) با ایشان جنگیدیم، اینک آنان ما را به داوری قرآن می خوانند و اگر ما آن را نپذیریم بر آنان همان رواست که بر ما روا بود با ایشان کنیم. ما پروایی نداریم که خدا و پیامبرش بر ما دست گشایند (و داوری کنند) و علی نیز بیگمان نه مرد عقب نشینی است و نه اهل گریز و نه در در موضع شک و تردید در ایستاده است، او امروز بر همان قرار است که دیروز بوده است. اما اینک این جنگ ما را به کام کشیده و ما زندگی را جز در پناه صلح نمی بینیم.

آنگاه حُرَیْث بن جابر بکری برخاست و گفت: ای مردم، اگر علی از این ماجرا عقب مانده و به کناری نشسته بود باز هم تنها مرجع و ملجاء ما خود او می بود، چه رسد به اینکه او خود رهبر و گرداننده این کار است. و راستی را، به خدا سوگند که او امروز از آن قوم چیزی را جز آن که دیروز ایشان را بدان خوانده بود؛ نمی پذیرد، و اگر ما بدیشان پاسخ مثبت دهیم با وی ناروا کرده ایم. هیچکس در این امر انکار نمی کند مگر آن کس که (به دین) پشت پا زده و به عقب (به عالم کفر و جاهلیت) باز گشته، یا گام به گام دستخوش غرور تدریجی شده است. پس میان ما و هر که بر ضد ما گردنکشی کرده است (داوری) جز شمشیر نباشد.

سخن خالد بن معمر
و حضین ربعی

سپس خالد بن معمر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان
به خدا سوگند که ما این موضع را نه از آنرو
بر گزیده ایم که دیگری در احراز آن شایسته تر از ما
باشد، ما این موضع را از آنرو انتخاب کردیم که توشه آخرتی اندوخته باشیم و

گفتیم خوشترین چیزها در نظر ما آن است که رنجش گران نباشد و تحملش از ما برآید. اما اگر پیشتر چنان موضعی گزیدیم (و به اختیار خود جنگیدیم) اینک به نظر ما، ادامه زندگی ما جز با پذیرفتن پیشنهادی که آنان به تو کرده‌اند میسر نیست. اگر تو نیز چنان صلاح‌بینی آن را بپذیر و اگر صلاح نمی‌دانی البته رأی و نظر تو برتر است (و امر، امرِ توست).

آنگاه حَضِینِ ربِعی که کم‌سالترین فرد ایشان بود برخاست و گفت: ای مردم، به راستی این دین بر پایهٔ تسلیم^۱ نهاده شده، پس با قیاس آن را پراکنده نکنید و با دلسوزی بیجا نابودش مسازید. به خدا سوگند اگر ما از پذیرفتن هر چیزی جز آنکه خود شناخته‌ایم و می‌دانیم خودداری و رزیم، از حق بهره‌اندکی به دستمان خواهد ماند، و اگر خود را به خواهشها و خواسته‌های خویش واگذاریم به باطل بسیار گراییده‌ایم. ولی ما در میانهٔ خویش دعوت‌کنندهٔ برحقّی داریم که در آمدن او را به هر آبخور و بیرون شدنش را از هر تنگنا ستوده‌ایم^۲، و او در گفتهٔ خویش راستین و بر کردهٔ خود امین است، پس اگر او گوید: نه، ما نیز گوییم: نه، و اگر او گوید: آری، ما نیز گوییم: آری.

این سخنان به اطلاع معاویه رسید و او مصقله بن هبیره
معاویه و مصقله
را بخواند و گفت: ای مصقله، من آنچه از بنی ربیعه
(در جنگ و بیان لزوم ادامهٔ آن) کشیده‌ام از کس نکشیده و ندیده‌ام. گفت:
آنان بیش از دیگران از تو (و طرز فکر تو) دور نیستند، من پیامی برای ایشان
می‌فرستم. و این پیام شعری را برای ربیعیان فرستاد:

لَنْ يُهْلِكَ الْقَوْمَ أَنْ تُبَدِيَ نَصِيحَتَهُمْ إِلَّا شَقِيقُ اخُو ذَهْلٍ وَ كُرْدُوسُ ...
آن قوم که جز به اندرز شقیق ذهلی و کُردوس (طرفداران صلح) گوش ندهند

۱- مراد تسلیم به امر و تقدیر الهی است. - م.

۲- یعنی ورود و خروجش را در هر معرکه و در هر مورد ستوده‌ایم و سرمشق شمرده‌ایم. - م.

هرگز هلاک نمی‌شوند، و نیز ابن معمر، که خطبه‌هایش بیانگر واقعیت است و کارآشفته قومش را سامان می‌دهد. اما حُرَیث به راستی آنگاه که دم از مخالفت با صلح زد خدایش گمراه داشته بود، در حالی که مرد صاحب نفوذ، کُردوس است (که موافق صلح است). در این فتنه عظیم که اگر «ابن وعله (مجرب) در آن می‌بود حیران می‌شد، حضین (بی تجربه) به نحو محسوسی پریشان‌گویی کرده است. (صلح طلبان آنها) بر ما منت نهادند و ما هم بر آنان منت نهادیم، ولی او سخنی به ایشان گفت که (از ناهنجاری) اُشترانِ کلان را می‌رماند. هر قبیله‌ای نصیحت و خیراندیشی خود را بازگفت مگر ربیعه که پنداشت دیگران زندانی (و دستخوش خوف از جنگ) هستند.

و نجاشی گفت:

شعر
نجاشی
إِنَّ الْأَرَاقِمَ^۱ لَا يَغْشَا هُمْ بُسُوسٌ
مَا دَافَعَ اللَّهُ عَنِ حَوْبَاءَ^۲ كُردوس...

بزرگمردان بنی بکر مادام که خداوند از شخص کُردوس حمایت می‌کند به تنگنا نمی‌افتند. این زبده سواران، تبار از تغلب غلبا^۲ دارند که همگی سردار و سرور و فرزندان سروران و سالارانند. فرماندهی را که دینی راستین و نظری دور از خطا و اشتباه است چه پروایی باشد.

۱- اراقم، عبارتند از جنم و مالک و عمرو و ثعلبه و حت و معاویه، پسران بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل بن قاسط (از این رو در ترجمه به بنی بکر تعبیر شد. - م.)
۲- متن به تصحیح قیاسی «عن حوباء» و در اصل [من حوباء].
۳- متن به تصحیح قیاسی الغلبا که لقب تغلب بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعه (نیای بزرگ بنی ربیعه و بنی بکر) بن نزار است. ← القاموس (غلب) و المعارف، ۴۱-۴۲، و در اصل [الغلبا].

(دیگران) نخست مگارانہ دم از دوستی با علی زدند و چون مکرشان فاش شد به لجاجت در ایستادند.^۱
 بهترین یاورانِ اهل حق (بر ضد یاران ابلیس) چنان که پیداست، بزرگان مَعْدُ هستند.
 به آنان که زبانِ بدگویی بر او دراز کرده‌اند بگو: شتر بچگان به سانِ اُشْتُرَانِ هَبِیونِ کُهَن نیستند.
 به روزگاران کس چون کُردوس و خاندان او و دودمان ثعلبة الحادی و بنوعس^۲ نخواهید یافت.

شعر خالد
 ابن معمر
 گفته‌اند خالد بن معمر نیز چنین گفت:
 وَقَّتْ لِعَلَّیِّ مِنْ رِبِیْعَةَ عَصْبَةِ
 بَصْمِ الْعَوَالِیِّ وَ الصَّفِیْحِ الْمُدَّكْرِ...

گروهی از بنی ربیعه به علی وفادار ماندند و با نیزه‌های بلند و تیغهای شهره خود از او دفاع کردند، شقیق و کُردوس، پسر خواجه تغلب، و در آن میان خالد بن معمر^۳ نیز برخاست و سخن گفت.
 و سخنان خُرَیث بن جابر، شورای جنگ را تحت تأثیر قرار داد که اگر حضین ابن منذر^۴ نمی بود وی به (اولویت و) مرادش می رسید.
 زیرا حضین^۵ در میان ما خطبه‌ای رانده که مشوقِ جانبازی و مرگ^۶ در راه خدای با جبروت بود.
 ما مأمور و مجبوریم که تلخی حقیقت را بجشیم چنان که گویی ما^۷ پرنده‌ای کوچک در برابر شاهین صحرا ایم^۸.

- ۱- ظاهراً اشاره به اشعت کندی است که برای ترك جنگ در روی امیر مؤمنان ایستاده بود و پافشاریها می کرد. - م. ۲- ایشان بنو ثعلبة بن بکر بن حبیب بن عمر بن غنم هستند. ← آنچه در پا برگ مر بوط به «اراقم» در صفحه ۶۶۹ گذشت. در اصل [بنی ثعلبه] آمده که مخلف وزن شعر است. ۳- از آنجا که در این بیت از خالد بن معمر به عنوان سوم شخص مفرد سخن رفته احتمال داده‌اند که این اشعار را دیگری غیر از خالد سروده است. - م. ۴- شرح حال حضین پیشتر در صفحه ۳۹۵ گذشت. در اصل به تحریف [حصین] آمده است. ۵- در اصل به تحریف [حصیناً]. ۶- متن «مِیْتَةُ الْمُتَجَبِّرِ» و در اصل [مِیْتَةُ الْمُتَجَبِّرِ]. ۷- متن «حتی کائنا» و در اصل [حتی کائنا]. ۸- مراد اینکه در برابر حقیقت کلام او ←

پدر او بهترین فرد نامدار و برجسته تیره بکرین وائل، و در روزهای هراس انگیز مددکار دیگران بود.
پیوند تباری والا او را بر آورده و برومند کرده و خود نیز مردی است که تن به ذلت و خواری نمی سپرد.

صلتان نیز گفت:

شعر
صلتان
شَقِيقُ بِنِ ثَوْرٍ قَامَ فِينَا بِخُطْبَةٍ
يَحَدِّثُهَا الرَّكْبَانُ أَهْلَ الْمَشَاعِرِ...

شقیق بن ثور در میان ما به ایراد خطبه‌ای پرداخت که شهسواران نامدار هشیار آن را باز می گویند.
تا آن دم، چنان سخنوری در میان ما به پا نایستاده بود. خدا چنین سخنور و مددکاری را جزای خیر دهد.
و نیز خالد بن معمر و کُردوس، مدافعان آبرو و ناموس عشایر ما به سخن در ایستادند،
پا در جای پای او نهادند و همان گفتند که او گفته بود، و حریت بن جابر در شوری درخشید.
پس روزگار، تا آنکه که باد صبا می وزد و ابر گهر بار جهان را آبیاری می کند وجود تو را از ما نگیرد،
در قبیله ربیع هماره نخست در پایان تیره شبها از تو نام می برند و بر تو دعا می کنند.

و حریت بن جابر گفت:

أَتَى تَبَاءً مِنَ الْأَنْبَاءِ يَنْمَسِي
وَقَدْ يُشْفَى مِنَ الْخَبْرِ الْخَبِيرِ.
خبری از اخبار نیک (در ادامه پیکار) رسید که نیرو می بخشد و خبر شناس از شنیدن آن خبر آرام می گیرد.

→
در لزوم اطاعت از ولی الله، امیر مؤمنان ما چون گنجشکی تسلیم باز هستیم. یا اگر تقدیر الهی بر مرگ و جانبازی ما رقم خورده ما را چاره‌ای جز چشیدن جام تقدیر و ادامه جنگ و جانبازی به فرمان علی نیست. - م.

راوی گوید،

چون حَضین در آن دیدار چنان سخنان شورانگیزی اظهار داشت (قبیله) بکر بن وائل (از سرِ رَشک^۱) به دشمنی با او برخاستند ولی علی بعد آنان را سازش داد. سخن رفاعه و رفاعه بن شداد بجلی گفت: «ای مردم، ما چیزی از حق خود را از دست نداده‌ایم. آنان ما را در پایان کارمان به همان چیزی می‌خوانند که ما، از آغاز امر، ایشان را بدان می‌خواندیم (یعنی حکم قرآن)، و اینک ناخود آگاه همان را پذیرفته‌اند. اگر کار چنان که ما می‌خواهیم انجام یابد فتنه و کشتار دور شود و گرنه ما آن را از سر گیریم و همان سختکوشی و جدیت پیشین را به کار بریم. و در این باره سرود:

تَطَاوَلَ لَيْلِي لِلْهُمُومِ الْحَوَاضِرِ وَقَتْلِي أُصِيبَتْ مِنْ رُؤْسِ الْمَعَاشِرِ...
 شب دوشینهم با اندیشه‌های اندوهبار و یادِ سران گروها که به قتل رسیده‌اند
 به درازا کشید.
 آنچه دیروز در صفین گذشت و حوادث پیاپی و انبوه رویدادهای هولناک
 هراس آور رخ داد،
 سواران، بامدادان با یکدیگر برخورد کردند و دلاوران در اطراف پناهندگان^۲
 به جَوَلان در آمدند.
 اگر شامیان تنی چند از سران ما را کشتند در عوض سران آنها نیز، چون شتر
 قربانی، قصابی شدند.
 سیل سرشک از دیده زنان ما و ایشان که بر کشتگان بی‌گور خویش می‌گریستند،
 روان شد.

۱- زیرا چنان که گذشت حَضین کمسالترین فرد قبیله بکر بن وائل در آن مجلس بود ولی بیانش بیش از همه درخشندگی یافته بود. - م.
 ۲- متن به تصحیح قیاسی «المساعر» و در اصل به تحریف [المشاعر]، این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

اگر از جنگ و دشمنی دست بردارد دیگر برای ما و آنان شیهای اندوهار بیشتری^۱ در پیش نخواهد بود.
 چه می‌شود، اگر چندی جانهای ما از تحمل بار شمشیرها^۲ و زره‌هایمان بیاساید، و دیگر در میان‌گرد و غبار آوردگاه نایستیم و از ضرب تیغهای بران‌آبدار چهره درهم نکشیم؟
 و ضربات جانشکار نیزه را بدانگاه که منادی بانگ سوار شدن درمی‌دهد بر سینه‌های خود احساس نکنیم؟
 از بامدادان در صفین گرد از آوردگاه بر آوردیم و آتش جنگ را بی‌امان دمیدیم. اگر دو داور به حق داوری کنند، متضمن سلامت است و رأی آنان ما را از گزند شوم^۳ انتقامجویان مصون خواهد داشت.

در حدیث عمر بن سعد آمده است که گفت:

چون شامیان قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بر آوردند و مردم را به حکم قرآن خواندند علی علیه السلام گفت: «ای بندگان خدا، من از هر کس دیگر به پاسخگویی بدین دعوت و پذیرفتن حکم قرآن شایسته‌ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل دینند و نه مرد قرآن، من بهتر از شما ایشان را می‌شناسم چه از خردی با آنان همدم بوده و در کلان‌سالی با آنها همنشین بوده‌ام و می‌دانم که ایشان بدترین کودکان بودند و اینک بدترین مردانند^۴. این شعار که سر داده‌اند سخن حقی است که از آن اراده‌ای باطل دارند. به خدا سوگند آنها قرآن را از سر شناخت و معرفت و به قصد عمل کردن بدان^۵ بر

خطبه علی
در باره داوری

- ۱- متن به تصحیح قیاسی «آخری اللیالی النوابر» و در اصل به تحریف [إحدى اللیالی].
- ۲- متن به تصحیح قیاسی «من بیئنا» و در اصل [من بیننا].
- ۳- متن به تصحیح قیاسی «من شوم» و در اصل [فی شوم].
- ۴- متن مطابق با طبری (۲۷:۲) «صحبتهم اطفالاً و صحبتهم رجالاً فکانوا شر اطفال و شر رجال» و در شنهج (۱: ۱۸۶) [صحبتهم صناراً و رجالاً فکانوا شر رجال].
- ۵- متن از روی شنهج «و یعملون بها» و در اصل [ولا یعملون بها].

نیاورده‌اند، بلکه قرآن را دستاویز خدعه و نیرنگ ساخته و به آهنگِ خوار داشتن و فرو گذاشتن آن را برافراشته‌اند.^۱ ساعتی (جان و دل به من سپارید) و بازوان و کاسه سرهایتان را به من عاریه دهید که حق به نقطه حساس خود رسیده و چیزی نمانده که ستمکاران درهم شکسته شوند.»

همان دم نزدیک به بیست‌هزار تن مسلح آهنپوش که شمشیرهایشان را برشانه افکنده بودند، و پیشانیهایشان از اثر سجود پینه بسته بود، پیش آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن قذکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان، که از آن پس خوارج نامیده شدند، حرکت می‌کردند. این جماعت وی را فقط به نام، نه به عنوان امیری مؤمنان، آواز دادند و گفتند: ای علی، اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند بدان قوم پاسخ مثبت ده و گرنه ما، همچنان که عثمان را کشتیم، تو را نیز می‌کشیم. به خدا سوگند اگر بدیشان پاسخ مثبت ندهی بی شک چنان خواهیم کرد. (علی) گفت: «وای به حالتان، من نخستین کسی هستم که (همگان را) به قرآن دعوت می‌کنم و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ می‌دهم، و از من و دینداری من نسرزد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، به راستی من از آن‌رو با ایشان می‌جنگم که سر به فرمان قرآن نهند چه آنها از فرمانی که خدا بدیشان داده سر نافته‌اند و پیمان الاهی را شکسته‌اند و کتابش را خوار داشته و رها کرده‌اند. لیکن به شما بگویم که آنان اینک با شما نیرنگ می‌بازند و کسانی نیستند که خواستار واقعی عمل کردن به قرآن باشند.» گفتند: بیدرنگ کس به دنبال آشتی بفرست که نزدت آید. آشتی بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود.

۱- متن از روی شهبج «و لکنها الخدیمة و الوهن و المکیدة» و در اصل [و ما رفوها الا خدیمة و مکیدة].

نصر: فضیل بن خدیج مرا از مردی نخمی روایت کرد که گفت:

دیدم ابراهیم بن اَشتر بر مصعب بن زبیر وارد شد و
(مصعب) احوال و اوضاع را از او پرسید.^۱ وی
گفت من نزد علی بودم که به اَشتر پیام فرستاد نزد او
باز آید. و [اَشتر] بر سپاه معاویه چیره شده بود و نزدیک

داستان مصعب
آنگاه که قرآن‌ها را
بر آوردند

بود کار را فیصله دهد. پس علی یزید بن هسانی را از پی او فرستاد و پیام داد:
«نزدم بیا.» وی نزد اَشتر رفت و فرمان رابه او ابلاغ کرد. اَشتر گفت: نزدش بازگرد
و به وی بگو: اینک وقت آن نیست که بر تو روا باشد مرا از سنگرم باز خوانی و
برداری. من از خداوند امید دارم که پیروزم سازد، در کارم شتاب مفرما. یزید بن
هسانی نزد علی باز آمد و او را آگاه کرد. به محض آنکه وی به نزدیک ما رسید
خروش و غریب سپاه اَشتر بر خاست و دلایل فتح و پیروزی عراقیان و نشانه‌های
شکست و تیره‌بختی شامیان ظاهر شد، اما آن گروه (معترض و مخالفان ادامه جنگ)
گفتند: به خدا سوگند که تو به اَشتر فرمان ادامه جنگ با آنان داده‌ای. گفت: مگر
ندیدید که من فرستاده خود را [نزد او] فرستادم؟ مگر نه این که من فاش در برابر
خود شما با اوسخن گفتم و شما خود شنیدید؟ گفتند: به او فرمان صریح ده که نزدت
باز گردد، و گرنه به خدا سوگند که تو را معزول می‌کنیم. گفت: ای یزید، آوخ^۲
بر تو (بدین پیامگزاری)، به او بگو: «نزد من آی که فتنه در گرفته است.» یزید
(دیگر بار) نزد اَشتر رفت و او را آگاه ساخت. اَشتر گفت: آیا به سبب بر آوردن
قرآن‌ها^۳ گفت: آری. گفت: به خدا سوگند، آن دم که قرآن‌ها را بر آوردند هرگز

۱- سائل مصعب بن زبیر است ولی در شنهج به تحریف آمده: [قال: سألت مُصعب بن ابراهیم
بن الاشر عن الحال کیف کان = گفت: من از مصعب بن ابراهیم بن اَشتر پرسیدم که حال
چگونه بود؟].
۲- متن «و یحک» که در مورد تهدید به معنی «وای بر تو» و در مورد
تجیب به مفهوم «افسوس بر تو» آمده و گاه از سِ دلسوزی و ترحم به معنی آفرین و تحسین
نیز گفته می‌شود و در اینجا مراد مفهوم اخیر آن است. - م.
۳- متن و اصل مطابق طبری (۲۷۰۶) «أَلرَّفِع هذه المصاحف» و در شنهج [أَبْرِفِع...].

نمی‌پنداشتم که بر اثر آن اختلاف نظر و پراکندگی روی دهد، این نتیجهٔ رایزنی پسر نابغه^۱ - یعنی عمرو بن عاص - است. (راوی) گوید: آنگاه به یزید گفت: «[آوخ بر تو]^۲ [با چنین پیام آوری!] آیا می‌بینی که دشمن به چه روزی افتاده است؟ آیا مددی را که خداوند به ما رسانده می‌بینی؟ آیا سزاست که این (پیروزی آماده) را رها کنیم و از آن دست بکشیم؟ یزید به وی گفت: آیا دوست داری که تو اینجا پیروز شوی، و آنجا کسان امیر مؤمنان را در قرارگاهش تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند؟ گفت: سبحان الله [نه]، به خدا چنین نخواهیم. گفت: (پس بدان) که ایشان به وی گفتند: کس به دنبال آشتی فرست که نزدت بیاید و گر نه ما همان گونه که عثمان را کشتیم، تو را نیز [با تیغهایمان] می‌کشیم یا به دشمن تسلیم می‌کنیم. (راوی) گوید: از این رو آشتی سوی آنان باز گشت و چون بدیشان رسید بانگ بر آورد: «ای سست عنصران و خواری پسندان، آیا در این دم که چیرگی شما بر دشمن ظاهر شده و آنان خود یقین دارند که شما برایشان پیروز می‌شوید و فقط بدین سبب است که قرآن‌ها را بر آورده‌اند و شما را بدان می‌خوانند، گامتان سست می‌شود؟! به خدا سوگند که آنان آنچه را خدا در قرآن امر فرموده است و نیز سنت آن کس را که قرآن بر او نازل شده است و نهاده‌اند، پس بدیشان پاسخ ندهید. لختی، به اندازهٔ فاصلهٔ دو نوبت دوشیدن شیرِ ناقه‌ای به من فرصت دهید که من با تمام وجود پیروزی را احساس می‌کنم. گفتند: نه. گفت: پس اندکی، فقط، به اندازهٔ خیزِ اسبی^۳ مهلتم دهید که من به پیروزی دل بسته‌ام. گفتند: در آن صورت ما نیز در خطای تو شریک می‌شویم. گفت: به انصافِ خودتان، با من بگویید - شما که برجستگان و نامدارانتان کشته شده و فرومایگانان برجامانده‌اند - بگویید، کی شما

۱- متن «ابن الثَّابِتَة» و در طبری [ابن العاصرة = روسپی زاده]. - م.

۲- متن «و یحک» که به مفهوم «افسوس بر تو» به کار رفته است. - م.

۳- متن از روی شنهج «عدوة القرس» و در اصل [عدو الفرس].

بر حق بوده‌اید؟ آیا آنگاه^۱ که شامیان را می‌کشید حق داشتید؟ و آیا اکنون که دست از پیکار برداشته‌اید بر باطلید؟ یا اینک [در خودداری از ادامه جنگ] بر حقیقت؟ و بنابراین آیا کشتگان شما، که منکر فضل و برتری ایشان نیستید، و به مراتب از شما بهتر بوده‌اند، اینک تمامی در دوزخند؟» گفتند: ای آستر، دست از ما بدار، ما در راه خدا با آنها جنگیدیم و هم در راه خدا جنگ با ایشان را و ما می‌نهمیم. ما از تو فرمان نمی‌بریم، پس از ما دور شو. گفت: به شما نیرنگ زده‌اند، و به خدا سوگند که شما نیز خوب به دام خدعه در افتاده‌اید، شما را به ترک جنگ خواندند و شما (هم به آسانی) پذیرفتید. ای سیه‌رویان، ما می‌پنداشتیم که نماز شما از سر بی میلی به دنیا و کثرت زهد و شوق به دیدار خداست، ولی اینک به عیان می‌بینیم که فرار شما از مرگ جز به خاطر دنیا دوستی نیست. هان، زشتنامی بر شما، ای گرانمایه نمایان که ازین پس دیگر هرگز روی عزت نبینید، گم شوید! همان‌گونه که ستمکاران گم شدند. کسان او را دشنام دادند و او نیز بدیشان دشنام داد، و ایشان با تازیانه بر چهره اسبش کوفتند و او نیز بر چهره اسبان‌شان تازیانه نواخت. پس علی، نهیب زد: بس کنید! و آنان دست از ستیز برداشتند. آستر گفت: ای امیر مؤمنان، صفوف عراق را بر صفوف آنان بتازان که دشمن به خاک در افتد. کسان، یک صدا، فریاد بر آوردند: امیر مؤمنان، علی داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده است و جز این چاره‌ای ندارد. آستر گفت: اگر امیر مؤمنان پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده است من نیز به رضای امیر مؤمنان راضیم. کسان همگی گفتند: امیر مؤمنان راضی شده، امیر مؤمنان راضی شده است؛ و او، خود خاموش بود و هیچ سخن نمی‌گفت^۲ و دیده بر زمین دوخته بود.

۱- متن از روی شنهج (۱۸۶:۱) «أَحِينَ كُنْتُمْ...» و در اصل [حیث كنتم = آنجا که بودید].

۲- متن از روی شنهج (۱۸۱:۱) «فَتَصْأِيحُوا» و در اصل [فَقَالُوا لَهُ = پس بدو گفتند].

۳- متن از روی شنهج «لَا يَبِضُّ بِكَلِمَةٍ» و در اصل [لَا يَفِيضُ = لب‌تر نمی‌کرد].

شعر ابو محمد اَسیدی ابو محمد، نافع بن اسود تمیمی^۱ سرود:
 دربارۀ صفین أَلَا أُبَلِّغُا عَنِّي عَلِيًّا تَحِيَّةً
 فَقَدْ قَبِلَ الصَّمَاءَ لَمَّا اسْتَقَلَّتِ ...

هلا از من علی را شادباش و درود گوید که تحملِ چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.
 وی بارگاه اسلام را، پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.
 گویا هنگام نابودی آن، و پس از ویرانی، پیامبر با ستنهایی که نهاده است نزد ما باز آمد و به نوسازی پرداخت.^۲

رادی گوید:

و چون علی از صفین به درآمد، وی چنین سرود:

و کم قد تَرَ كُنَّا فِي دِمَشْقٍ وَ اَرْضِهَا مِنْ اَشْمَطٍ^۳ مَوْتُورٍ وَ شَمَطَاءٍ تَاكِلٍ ...
 چه بسیار مردِ دو مویه (کلانسال) به خون خفته را در دمشق و زمینهای آن
 و انهادیم و چه بسا زنِ دو موی که سو گوار شد.
 و چه بسا زن داغداری که نیزه‌ها جان همسرش را شکار کرد و اینک خود در شمار
 بیوگان در آمده است،
 بر داغ مرگ شوهری (بی دفاع) که سپیده دم رهسپار شد و تا روز شمار، دیگر
 باز نمی‌گردد^۴، به زاری می‌گرید.

۱- ابو محمد، نافع بن اسود بن قطبة بن مالك تمیمی اَسیدی (به تشدید یاء) از بنی اَسید بن عمرو بن تمیم. مرزبانی گوید: شاعری مخضرمی است که کنیه ابو محمد داشت. دارقطنی در المؤتلف گوید: ابو محمد، نافع بن اسود در فتوحات عراق حضور داشت. ← الاصابه، ۸۸۴۹. در اصل به تحریف [ابو مجید]. ۲- این قطعه در شنهج نیامده است.
 ۳- اَشْمَطٌ وَ شَمَطَاءٌ = مرد یا زنی که موی سیاه و سپید به هم آمیخته دارد و به اصطلاح مویش «جوگندی» شده است. - م. ۴- متن به تصحیح قیاسی «فلیس الی یوم الحساب بقافل» = راجع» و در اصل به خطا [... بقافل].

و ما کسانی بودیم که چون نیزه می‌زدیم فقط جنگجویان را نشانه می‌گرفتیم و جز با رزمندگان کاری نداشتیم.

راوی گوید:

مردم يك صدا گفتند ما پذیرفته‌ایم که قرآن میان ما و ایشان داور باشد و معاویه ابو اعور سلمی را سوار بر استری سپید (به نشانه صلحخواهی) گسیل داشت، و او درحالی که قرآن بر سر نهاده بود به میان دو صف عراقیان و شامیان آمد و می‌گفت: کتاب خدا در میان ما و شما داور باشد. معاویه به علی پیام فرستاد: «ماجرای میان ما و شما به درازا کشیده و هریک از ما در آنچه از دیگری می‌طلبد خود را بر حق می‌داند، و هیچیک از ما حاضر به فرمانبرداری از دیگری نیست، و در میان ما مردم بسیاری کشته شده‌اند، و من بیم آن دارم که اگر کار بر این منوال بپاید آینده ما از گذشته بسی وخیمتر شود و [به زودی] ما را از این موضعی که در پیش گرفته‌ایم بازخواست خواهند کرد و جز من و تو کسی را به حساب و بازپرسی نکشند، آیا موافق هستی دست به کاری زنیم که متضمن زندگی و برائت و پذیرفته آمدنِ عذرِ ما باشد و موجب صلاح امت و جلوگیری از خونریزی و استقرار الفت و نابودی کینه‌ها و فتنه‌ها شود؟ (اگر موافقی) باید دو داورِ مورد رضایت میان ما داوری کنند: یکی از یاران من و دیگری از یاران تو، تا بر اساس کتاب خدا میان ما به داوری پردازند، چه خیر من و تو در آن است و از این فتنه خلاص شویم. در این دعوت که از تو کردم خدا را پرهیزگار باش، و اگر اهل قرآن هستی به حکم قرآن راضی شو. والسلام.»

علی بن ابی طالب بدو نوشت: «از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، برترین چیزها که آدمی بدان می‌پردازد پیروی از آن چیزها

پاسخ علی
به معاویه

باشد که کردارش نیکو و مستوجب فضل است و از عیب و گزندش ایمنی بود. و به راستی ستمگری و دروغ به دین و دنیای آدمی زیان زند و کاستیهای او را نزد عیبجویان، که به عنایت الاهی از آنان بسی نیاز است، آشکار می کند چنان که از چاره جویی بر آن در می ماند. پس از دنیا بر حذر باش که در هیچ چیزش که بدان دست یابی شادمانی واقعی نباشد. و تو می دانی که هرگز نتوانی چیزی را که رقم تقدیر بر از دست رفتنش خورده است فرا چنگ آری، گروهی آهنگ امر ناحقی کردند و آن را به خدای تعالی منسوب داشتند^۱، پس خداوند دروغ نشان خواند و اندکی مهلتشان داد و سپس آنان را به تحمل شکنجه ای سخت ناگزیر کرد. پس بترس از آن روزی که آن کس که سرانجام کارش ستوده گشته خشنود است و آن کس که لگامش را به شیطان سپرده و با ابلیس نستیزیده، دنیایش فریفته و وی بدان دل بسته، پشیمان است. سپس، تو مرا به داوری قرآن خواندی و خود می دانی که تو اهل قرآن نیستی و مراد از داوری آن نیست. از خداوند یاری خواسته شود که خدا مُستعان است. ما به داوری قرآن پاسخ می دهیم نه به درخواست تو. و هر کس به حکم قرآن رضایت ندهد به گمراهی در بیراهه ای بس ناپیدا کرانه و دور افتاده باشد.»

پایان این بخش، در بخش بعدی داستان داوران بیاید. و الحمد لله و صلواته علی سیدنا محمد النبی وآله الطاهرین. والسلام.

در جزء دوازدهم^۲ از اجزاء نسخه عبدالوهاب به خط وی چنین یافتیم:
«سمع علی الشیخ ابی الحسین المبارک بن عبد الجبار الصیرفی الاجل»

۱- متن «فتاویٰ لوا علی الله تعالی» و در شنهج (۱۸۸:۱) [و تألوا علی الله عزوجل].

۲- متن به تصحیح قیاسی «فی الجزء الثانی عشر» و در اصل [...] الثامن عشر].

السيّد الامام، قاضي القضاة ابوالحسن علي بن محمد الدامغاني و ابناه
القاضيان ابو عبدالله محمد و ابو الحسين احمد، و ابو عبدالله محمد بن
القاضي ابي الفتح اليبضاوي، و الشريف ابوالفضل محمد بن علي بن
ابي يعلى الحسيني، و ابو منصور محمد بن محمد بن قرمي، بقراءة
عبدالوهّاب بن المبارك بن احمد بن حسن الانماطي في شعبان سنة اربع
و تسعين و اربعمائة.»

بخش هشتم

کتاب صفین

(داوری: نیرنگ عمرو بن عاص)

از نصر بن مزاحم

-
- روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزاز
- روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید
- روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد بن ثابت
- روایت ابی یعلی، احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر حریری
- روایت ابی الحسین، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی
- روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

شود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم — خدایش بیامرزد.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ موفّق، شیخ الاسلام ابوالبرکات عبدالوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خیر داد و گفت؛ شیخ ابوالحسن، مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی بر وی گفت؛ ابویعلی احمد بن عبدالواحد بن محمد بن جعفر ما را خیر داد و گفت؛ ابوالحسن محمد بن ثابت بن عبدالله بن [محمد^۱] بن ثابت صیرفی گفت؛ ابوالحسن علی بن محمد بن عقبه گفت؛ ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزّاز گفت؛ ابوالفضل نصر بن مزاحم گفت؛

داستان داوران

نصر: از عمر بن سعد، از مردی، از شقیق بن سلمه گفت؛

دسته‌ای از قاریان که شمشیرهاشان را بر شانه‌ها بر
داستان داوران
آورده بودند آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان به اینان
منگر و بگذار ما با این تیغها بر آن گروه دشمن بتازیم تا خداوند خود به حق

میان ما داوری کند. علی به ایشان گفت: ما قرآن را در میانه خویش داور کرده ایم و دیگر جنگک روا نیست تا بنگریم قرآن بر چه داوری کند.

راوی گوید:

معاویه به علی نوشت: «اما بعد، خداوند به ما و تو عافیت دهد. اینک برای تو فرصتی پیش آمده است که بدانچه موجب صلاح کار امت و الفت بین ماست پاسخ دهی، من حق خود را می شناسم و ای صلاح امت را در چشمپوشی و بخشایش می دانم و به چیزی که همواره آید و رود چندان شوق نورزم. برپا داشتن حق میان ستمگر و ستمدیده و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر مرا بدین کار وا داشت. از این رو دعوت به پذیرفتن داوری کتاب خدا در میان ما و تو نمودم، چه جز آن میانه ما و تو جامعی دیگر نباشد. آنچه را قرآن زنده می دارد، زنده کنیم و آنچه را قرآن می میراند، بمیرانیم. والسلام.»

نامۀ علی	علی به عمرو بن عاص نامه ای نگاشت و [چنین اندرزش
به عمرو	داد و هدایتش نمود]: «اما بعد، به راستی دنیا چنان
	است که آدمی را از هر چیز جز خود باز دارد و دنیادار
	از دنیا بهره ای نبرد مگر آنکه هر نصیبی یابد باب حرص و آزش گشاده تر و میلش
	به دنیا فزونتر شود و هرگز دنیا طلب از آنچه به دست آورده است، به خاطر آنچه
	نصیبش نیامده، بی نیاز نگردد، و در پس این همه باید آنچه را گرد آورده به ترك
	گوید و از آن دل بر کند، و نیکبخت آن که از سر نوشت دیگران عبرت گیرد. ای
	ابا عبدالله ارج و اجر خود را مکاه و خود را با معاویه در باطلگرایی او همداستان
	مخواه.»

نامه تجاری	عمرو بن عاص در پاسخش نوشت: «اما بعد، آنچه
علی و عمرو بن عاص	موجب صلاح کار و الفت بین ماست همانا باز گشت
	به حق است، ما قرآن را در میانه خود داور قراردادیم

و آن را پذیرفته‌ایم و هر يك از ما از آن جهت تن به داوری قرآن سپرده و حُکم آن را بر خود قبول کرده است که پس از این کشمکش عذرش نزد مردم پذیرفته باشد. [والسلام.]»

علی به او نوشت: «اما بعد، آنچه تو را دلبسته دنیا کرده است چنان که از خود بیخود شده و بدان اعتماد کرده‌ای به تو پشت خواهد کرد و از دست خواهد رفت. پس به دنیا تکیه مکن که سخت فریاست. و اگر از گذشته عبرت گیری آینده‌ات را حفظ کرده و از آنچه بدان اندرزت داده‌اند سود جسته باشی. والسلام.» عمرو پاسخ داد: «اما بعد، هر کس قرآن را پیشوای خود قرار داده است و مردم را به پیروی از احکام آن بخواند داد ورزیده است: پس ای ابا الحسن شکیا باش، من تو را به هدفی جز آن که قرآن تو را بدان رسانده است نمی‌رسانم.» اشعث بن قیس نزد علی آمد و گفت: [ای امیر مؤمنان] می‌بینم که مردم از این که ما داوری قرآن را که به ما پیشنهاد شده است پذیرفته‌ایم خرسندند و بدان شادمانی می‌کنند، اگر خواهی من نزد معاویه روم و از او بپرسم چه می‌خواهد؟ و پیشنهادش را بسنجم. گفت: اگر خواهی نزدش برو. پس (اشعث) نزد او آمد و پرسش کرد و گفت: ای معاویه، به چه منظور این قرآن‌ها را بر افراشتید؟ گفت: برای آنکه ما و شما به آنچه خداوند در کتاب خود فرمان داده باز آییم. شما مردی را که بدو رضایت دارید بفرستید و ما نیز مردی را از سوی خود می‌فرستیم، آنگاه با آن دو شرط می‌کنیم که فقط بدانچه قرآن می‌گوید داوری کنند و از این حد در نگذرند، و سپس آنچه را آن دو بر آن اتفاق کردند می‌پذیریم. اشعث گفت: این سخن حق است. و نزد علی بازگشت و گفتار معاویه را به وی گزارش داد.

رضایت قاریان شام و
عراق به داوری
قرآن

مردم گفتند: راضی هستیم و پذیرفتیم. آنگاه علی قاریانی از مردم عراق گسیل داشت و معاویه نیز قاریانی از شامیان فرستاد تا در میانهٔ صفین گرد آمدند و قرآن همراه داشتند، در آن نگریستند و بررسی کردند و بر آن اتفاق کردند که آنچه را قرآن زنده کرده است زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده و نابود کرده است بمیرانند و نابود شمارند، آنگاه هر دو گروه به جای خود باز آمدند و مردم گفتند: ما به حکم قرآن راضی شده ایم. شامیان گفتند: ما راضی شده و عمرو بن عاص را برگزیده ایم. اشعث و قاریانی که بعد، از خوارج شدند، گفتند: ما راضی شده و ابو موسی اشعری را برگزیده ایم. علی به ایشان گفت: من به داوری ابو موسی راضی نیستم و صلاح نمی دانم که او را بدین مهم بگمارم. اشعث و زید بن حصین^۱ و مسعر بن قَدَکَنی با گروهی از قاریان گفتند: ما جز به او رضایت ندهیم، زیرا وی پیشتر ما را از این واقعه که بر سرمان آمد بر حذر داشته بود. علی گفت: او از رضایت عمومی بهره مند نیست، چه از من جدا شد و مردم را از یاری به من بازداشت و سپس خود بگریخت تا آنکه پس از چند ماه به او امان دادم، اما این ابن عباس را برای چنین مهمی شایسته می دانم. گفتند: به خدا سوگند (برای ما فرقی نکنند) و پروایی نداریم که خود تو باشی یا ابن عباس، و جز کسی را نمی خواهیم که نسبت به تو و معاویه یکسان باشد و به هیچیک از شما در نَسَب، نزدیکتر از آن دیگری نباشد. علی گفت: پس من آشتَر را می گمارم.

نسر گوید: عمرو گفت: ابو جناب برایم حدیث کرد و گفت:

اشعث گفت: آیا کسی جز آشتَر بود که زمین را بر ما آتشبار کرد و آیا ما زیر

۱- متن از روی شنهج. وی زید بن حصین طائی است که ابن حجر در الاصابه، ۲۸۸۷ از وی یاد کرده و خطبه اش پیشتر در ص ۱۴۵ آمده است؛ ایضاً - ص ۱۴۱. در اصل به خطا [یزید بن حصین].

حُکَم کسی جز اشتر هستیم؟ علی به او گفت: (مراد از) حُکَم اشتر چیست؟ گفت: حُکَم او این است که ما تیغ بر کشیم و بر یکدیگر بتازیم تا آنچه تو و او می‌خواهید بر آورده شود.

نسر: از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر محمد بن علی که گفت:

چون مردم از علی خواستند که داوران را بگمارد، علی به آنان گفت: معاویه برای این کار کسی را که بیش از عمرو بن عاص به رأی و نظرش اطمینان داشته باشد ندارد، و او را خواهد گماشت و هیچ يك از قریشیان دستگامش را به شایستگی عمرو بن عاص نمی‌داند. پس شما هم عبدالله بن عباس را در برابر او برگزینید، چه هیچ‌گرهی نیست که عمرو ببندد و عبدالله از گشودنش در ماند و هیچ‌گرهی نیست که او بگشاید و این از بستنش فروماند، و هیچ امری نیست که او استوار دارد و این درهم نشکند و هیچ کاری نیست که او درهم شکند و این استوارش ندارد. اشعث گفت: نه، به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید در میانه ما، دو تن از قبیله مَضَر دآوری کنند. اگر او مردی از قبیله مَضَر را گماشته است من مردی از یمانیان را قرار می‌دهم. علی گفت: من یم آن دارم که (این) یمانی (محبوب) شما

۱- عبدالله بن عباس نیز خود در این خصوص قولی دارد که نقل آن خالی از فایده نیست: «عبدالله بن عباس رضوان الله علیه را گفتند: چه امری علی رضی الله عنه را مانع شد که در یوم- الحکمین تو را به نمایندگی خود بفرستد؟» گفت: «به خدا سوگند (دست) ستمگر تقدیر و بلای آزمایش، مانع او شد و به حق سوگند اگر مرا فرستاده بود راه برگزیده نفسهای او (یعنی عمرو بن عاص) می‌بستم، آنچه را می‌بستم می‌پیوستم و آنچه را می‌پیوستم می‌گسستم، چون پرواز می‌کرد فرود می‌آمدم و چون فرود می‌آمدم بال فرا می‌گشادم. ولی سرنوشت دیگر بود فقط اندوه و تأسف به جای مانده است، و مؤمنان را آخرت بهتر است...» به طوری که از روایت متن و حکایت تاریخ بر می‌آید «دست ستمگر تقدیر»ی که عبدالله بن عباس بدان اشاره کرده است از آستین اشعث در آمده و مخالفت و لجاجت او و گروه خوارج مانع انتصاب ابن عباس به داوری شده است. - م. سفیان، ابن الفراء، ترجمه پرویز اتابکی، صص ۳۳-۳۴، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳

فریب بخورد، زیرا عمرو چون امری را به هوای نفس و مراد دل خود بگذرانند (و در آن سودی داشته باشد) به هیچ رو خدا را در نظر نمی‌گیرد (و از فریبکاری پروایی ندارد). اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر پاره‌ای به ناخواست ما داوری کنند ولی یکی از داوران یمانی باشد ما را خوشتر از آن که [پاره‌ای] به‌خوشایند و مراد ما داوری کنند اما هر دو داور از قبیلۀ مَضَر باشند. (این روایت را) شعبی نیز همین‌گونه یاد کرده است.^۲

در حدیث عمر ۳ آمده است که:

علی گفت: از پذیرفتن داوری کسی جز ابو موسی خودداری می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: پس هر چه خود خواهید بکنید. پس به دنبال ابو موسی — که در نقطه‌ای از سرزمین شام که آن را عُرْض^۴ می‌خواندند عزلت‌گزیده و از غوغای جنگ دور مانده بود — فرستادند. غلامش به او خبر داد و گفت: مردم صلح کرده‌اند. گفت: الحمد لله رب العالمین = سپاس پروردگار جهانیان را. گفت: و تو را نیز به داوری گزیده‌اند. گفت: انا لله و انا الیه راجعون = ما از خداوندیم و هم به سوی او باز گشت می‌کنیم. پس ابو موسی بیامد تا به لشکر گساره علی رسید. آشتر نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا در برابر عمرو بن عاص بدار، به خداوندی که جز او خدایی نباشد سوگند، به محض آن که چشمم بر او افتد وی را بکشم.

راوی گوید:

احنف بن قیس تمیمی (نزد علی آمد) و گفت: ای امیر مؤمنان تو با مردی

۱- متن از روی شنهج «لیس من الله فی شیء اذا کان له فی امره هوی»، و در اصل [حتی اذا کان له فی امره هوی].
 ۲- متن «و ذکر الشعبی مثل ذکر الشعبی مثل ذلك» که شاید تکرار «ذکر الشعبی» خطای چاپی باشد. م.
 ۳- مراد عمرو بن سعد، یکی از روایت‌نویسان بن مزاحم است. م.
 ۴- عُرْض به‌ضَمّ اول و سکون ثانی، شهری است میان تدمر و رصافه شام.

هوشمند و زیرکی گرانسنگ روبرو هستی، و او کسی است که پیشتر، در آغاز اسلام، با خدا و پیامبرش جنگیده است، من این مرد - یعنی ابو موسی - را آزموده و شیرش را دوشیده و عصاره عقل و خردش را کشیده‌ام، و او را کند ذهن و بسیار سطحی یافته‌ام. برای رویارویی با آن گروه مردی شایسته است که چنان نزدیکشان شود (و همدلی نشان دهد) که گویی در چنگال (نیرنگ) آنان افتاده است و در عین حال چنان از ایشان دور باشد که گویی به قدر فاصله ستارگان از ایشان فاصله دارد. اگر خواهی مرا به [داوری] بگمار و اگر نخواهی [داور] اولم کنی مرا [در مرحله] دوم یا سوم قرار ده^۱ زیرا آنان گرهی نبندند که من نتوانم گشود و گرهی را که من بندم ایشان نتواند گشود، و من پیشتر، معاهداتی دشوارتر از این را به سود تو منعقد کرده‌ام. (علی) این گونه‌گزینش را به مردم پیشنهاد کرد ولی از قبول آن امتناع کردند و گفتند: ما جز ابو موسی نمی‌خواهیم.

نسر: در حدیث عمر آمده است که گفت:

احنف بن قیس نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، من به روزِ جمل تو را مخیر ساختم که اگر خواهی پیروان خود را خدمت آورم تا از کمک بنی سعد بی‌نیاز شوی و تو گفتی: یارانت را نگهدار و فقط همدستی شخص تو با من مرا مددی کافی است^۲، و من نیز به فرمان تو عمل کردم. این عبدالله بن قیس (ابو موسی)^۳ مردی است که من عصاره عقل و فهمش را دوشیده (و او را سنجیده) و بسیار

۱- متن و تکمله آن از روی طبری «فان تجعلنی حکماً فاجعلنی، و ان ابیت ان تجعلنی حکماً فاجعلنی ثانیاً او ثالثاً» و در اصل [فان شئت ان تجعلنی ثانیاً او ثالثاً]. (ظاهراً پیشنهاد او این بوده است که به جای یک داور هیئتی از داوران بگمارد و مرا در آن هیئت نفر دوم یا سوم قرار ده، و این معنی از روایت بعدی استنباط می‌شود. یا این که اگر دو داور نخستین به توافق مرضی الطرفین نرسیدند در مراحل بعدی مرا قرار ده. - م.)

۲- متن از روی شنهج «نصیراً» و در اصل [نصراً].

۳- عبدالله بن قیس همان ابو موسی اشعری است که به سال ۴۲ یا ۴۳ در شصت‌و‌اند سالگی درگذشت.

سطحی و کند ذهنش یافته‌ام، وی خود از یمن است و قومش با معاویه هستند. و راستی را که تو با مردی تیز هوش و گرانسنگ مواجه هستی، مردی که با خدا و پیامبرش جنگیده است، حریفی که در خور آن قوم باشد کسی است که چنان (از دام نیرنگ آنان) دور بماند که گویی بر ستارگان مأوی گزیده و چنان (به کاردانی و دوستنمایی و دانستن اسرار) نزدیکشان باشد که گویی در کف آنان قرار گرفته است. پس مرا بفرست که به خدا سوگند هیچ عهدی بر من نبندند مگر آن که من عهدی استوارتر از آن به سود تو بر آنان بندم. اگر گویی من از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه نیستم، پس یکی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه، غیر از عبدالله ابن قیس^۱ را بفرست و مرا نیز همراه اوگسیل دار. علی گفت: اینان عبدالله بن قیس را علم کرده و نزد من آورده‌اند و گفته‌اند: این را بفرست که ما بدو رضایت داده‌ایم، و خداوند خود امر خویش را خواهد راند.

و آورده‌اند که:

ابن گواء حضور علی به پا خاست و گفت: این عبدالله بن قیس نماینده اهل یمن به پیشگاه پیامبر خدا صلی الله علیه، و متصدی تقسیم غنایم از جانب ابوبکر، و کارگزار عمر است، و [مردم بسدو رضایت داده‌اند و] ما عبدالله بن عباس را به ایشان پیشنهاد کردیم ولی ادعا کردند که او با تو نسبت خویشاوندی دارد و به طرفداری در کار تو متهم است.

این مراتب به آگاهی شامیان رسید، و ایمن بن خُزَیم اسدی که از معاویه کناره گرفته و آرزومند بود این کار به سود عراقیان تمام شود، ابیات زیر را فرستاد.

لَوْ كَانَ لِلْقَوْمِ رَأْيٌ يُعْصَمُونَ بِهِ^۲ مِنْ الضَّلَالِ^۳ رَمَوْكُمْ بِابْنِ عَبَّاسٍ...

۱- عبارت «غیر از عبدالله بن قیس» در شنهج نیامده است.

۲- متن از روی شنهج «فقالوا» و در اصل [فقال]. ۳- متن از روی شنهج و در اصل

[يعظمون به]. ۴- متن از روی شنهج و در اصل [بعد المخطار].

اگر قوم را رأی خردمندانه‌ای شاید که از گمراهی محفوظ ماند باید این‌عباس را گسیل دارند.
 خدا پدرش را رحمت کند، چه بزرگمردی است که در میانهٔ مردم برای حلّ مشکلات بی‌همتاست.
 ولی اینک کار شما را به سالخورده مردی یمنی وا نهادند که خود حاصل ضرب پنج درشش را نمی‌داند.
 اگر عمرو با او به خلوت نشیند وی را به گردابهای نیرنگ خود در افکند و آن قوچ گم کرده راه را به امید دستیابی بر ستاره نگونسار کند.
 (ای بیک) بدون شماتت^۲ (و علامت)؛ از پیش خود، سخن (و اندرز) مردی را که از گفتن حق پروایی ندارد به علی باز گو:
 ای اباالحسن، این اشعری مورد اطمینان نیست. بدان که (خیر خواهانه) رهنمایی شدی و آگه باش که پای چون سر، و دون چون والا نباشد.
 به یار نزدیکتر خود که پیشوای آن قوم است، یعنی به پسر عمویت ابن عباس توجه کن و او را برگزین که شایسته‌تر است.

داوی گوید:

چون شعرِ اَیْمَن به گوش کسان رسید، دل‌گروهی از دوستانان و شیعیان علی علیه السلام به عبدالله بن عباس گرایید و به سوی او پر گشود^۳ ولی قاریان از پذیرفتن (داوری) هر کس دیگری جز ابو موسی خودداری ورزیدند.

در حدیث عمر بن سعد آمده است که گفت:

بُسر بن أَرطاة گفت: معاویه بدین مدّت (طولِ جنگ) رضایت داده (و خود خواستار ادامهٔ آن) بود، ولی اگر از من شنوایی می‌داشت بیگمان از این مدّت کاسته (و بسی زودتر بدان خاتمه داده) بود.

۱- در فارسی این داستان را در مورد پلنگ گویند که از فرط افزون‌طلبی بر قلّه‌های بلند رَوَد و از روی نادانی چنگ افکند که ستارگان را در رباید و بدان سبب از صخره به زیرافتد و هلاک شود. - م. ۲- متن از روی شنهج (۱۹۵۱) «غیر عاتبه» در اصل [غیر عاتبه] = بدون عیبجویی از او]. ۳- متن از روی شنهج «طارت اهواء قوم» من اولیاء علی... و در اصل [طارت اهوائهم].

شعر ایمن
ابن خُریم

ایمن بن خُریم بن فساتک که از علی و معاویه کناره
گرفته و سپس به شامیان نزدیک شده بود ولی دستی
به سلاح نگشوده (و خاموشی گزیده) بود چنین سرود:

اما و السدی أرسی تَبيراً مَكَانَهُ وَأَنْزَلَ ذَا الْفِرْقَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...
هلا، سوگند بدانکو زمین را در جای خود استوار بداشت و قرآن را به شب
قدر فرو فرستاد،

اگر سپاه عراق بر شما تازد، کس نداند که سرانجام کار چه خواهد شد، خدا داند
و بس.

همان گونه که عدی بن حاتم پیشاپیش سپاه، صفوف را شکافت و اشتر سپیده‌دمان
سواران را رهبری کرد.

در آن میان شریح بن هانی و زحر بن قیس ساوک نیزه‌های بلند خود را بر
سینه‌هایتان دوختند.

آن روز که اشعث دامن رزماوری چنان بر کمر زده بود که (این حالت) او را به
گونه حارث بن ابی شمر ساخته بود^۱.

ای بُسر حتماً آن دشوار روز را به یاد داری و نیک می‌شناسی که زنان در زمان
طهر، از هول آن دچار آلودگی شدند^۲.

نوزادان قبیله پیش از وقت پیر و سپید موی گشتند، آن پاره‌مزدی که پیشت
افکنده‌اند چون بانگ شُتر بچه نمود، شوم است^۳.

ای بُسر بن ارطاة پیمان‌داری و نیزه‌گذاری تو که آهنگ سیراب کردن شامیان
داری (بر عکس) برای آنان تشنگی‌افزا است.

و عمرو بن سفیان به بدترین حالتی^۴ در معرکه‌ای آتشبار، گذاخته‌تر از مجمر
آتش، درافتد.

۱- متن به تصحیح قیاسی «تَشْبَهُهُ بِالْحَارِثِ...» و در اصل [یشبهه].

۲- یعنی زنان، بیوقت از بیم حایض گشتند. - ص ۷۲ س ۱۱ و ۱۰ - م.

۳- مراد از بانگ شوم شُتر بچه، به حکایت قرآن مجید آن است که کُرّه ناقه صالح نبی پس از
آن که قوم نمود مادرش را کشتند بانگ شومی بر آورد و تمامی نمود نابود شدند - ص ۷۲
س ۲۴ تا ۲۸ - م. ۴- متن «عَلَى شَرِّ آلَةٍ» و «آلَة» گویشی از کلمه «حالة» است.

راوی گوید:

تأثیر شعر ایمن چون گروهی که از طول جنگ به ستوه آمده بودند سروده ایمن بن خَریم را شنیدند از جنگ دست کشیدند. این ایمن مردی پارسا و سختکوش بود و معاویه حکومت فلسطین را، به شرطی که از وی پیروی و در جنگ با علی از او دنباله‌روی کند^۱، برای او مقرر داشته بود، ولی ایمن به او نگاشت:

قصیده ایمن
خطاب به معاویه
و لَسْتُ مُقَاتِلًا رَجُلًا يُصَلِّي
عَلَى سُلْطَانِ آخِرٍ مِنْ قُرَيْشٍ...

من با مردی که نماز می‌گزارد^۲ بر (مُرادِ دِل) چیره‌دستی دیگر که او نیز قریشی است، نمی‌جنگم، تا چیرگی و سلطنتی که این يك به دست آرد از آن خود وی باشد و بر من گناه مآتد، پناه بر خدا از بیخردی و تندى و شتابزدگی. آیا مسلمانی را بیگناه بکشم که تا عمر دارم سودی به خود نرسانده و (در آخرت نیز) بی بهره باشم؟

راوی گوید:

نامه بُسر
به شامیان
[بُسر^۳] به مردم شام نوشت: «به خدا سوگند، من بر آنم که اگر شما این قرار سازش را فروگذارید به عراقیان پیوندم و بازوی مددکار آنها بر ضد شما باشم. من جز به خاطر مسالمت‌جویی (و صلح‌طلبی خود را کنار نکشیده) از هر دو گروه (متخاصم) دست برنداشته‌ام.» معاویه (به طعنه) گفت: ای بُسر، آیا می‌خواهی بدین خیر! بر ما منت‌گذاری^۴؟

۱- متن از روی شنهج «ویشایمه علی قتال علی» و در اصل [علی آن یبایمه علی قتال علی] = بدین شرط که در جنگ بر ضد علی، با او بیعت کند]. ۲- اشاره به امیر مؤمنان علی

علیه‌السلام است که نخستین کسی بود که با پیامبر اکرم صلوات الله علیه و سلم نماز گزارد. - م.

۳- تکمله به سیاق عبارت و به تصحیح قیاسی است.

۴- یعنی: «آیا صلح‌طلبی و تن‌آسانی خود را وسیلهٔ منت گذاشتن بر سر ما کرده‌ای» یا «بسا

راوی گوید:

شامیان به اعزام داوران رضایت دادند، و چون مردم شام به داوری عمرو بن عاص و مردم عراق به داوری ابو موسی رضا گشتند به نگارش قرارنامه آتش بس پرداختند و رضایت دادند که هرچه دو داور به حکم قرآن داوری کنند، بپذیرند.

نسر، از عمرو بن شمر، از جابر، از زید بن حسن. (بدین گونه که) عمرو گفت: جاب بر گفت: زید بن حسن که پیمان داوری را نقل می کرد، چیزی افزون بر آنچه محمد بن علی شعیب نقل کرده است — در مورد کثرت شاهدان سنده، با زیاده و نقصانی در پاره ای کلمات — از روی نسخه ای (از پیمان نامه) که نزد وی بود، بر من املاء کرد و گفت:

این (پیمانی) است که عَلِيّ بنِ أَبِي طَالِبٍ و مُعَاوِيَةَ بنِ أَبِي سُفْيَانَ و پیروانِ آن دو خواسته اند و در آن هر دو

پیمان نامه
داوری

طرف به پذیرفتن داوری کتاب خدا و سنت پیامبر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ رَضِيَتْ داده اند. علی آن را بر عراقیان و شیعیان خویش، خواه حاضر و خواه غایب، نافذ و معتبر دانسته [و معاویه بر یاران خود، از حاضر و غایب واجبش شمرده] است.

— ما به داوری قرآن، در آنچه حُکْمُ کند، تن سپرده ایم و برعهده گرفتیم هر فرمان که قرآن دهد بپذیریم چه هیچ چیزی جز این ما را گیرد هم نیاورده است (و به اختلافات ما پایان نمی دهد).

— ما کتاب خدا را از آغاز تا پایانش داور اختلافات خود قرار دادیم، آنچه را زنده داشته است زنده می داریم و آنچه را میرانده (و نابود کرده) می میرانیم (و نابود می کنیم).^۱

— بر این اساس هر دو طرف درخواست کردند و به توافق رضایت دادند:

این کار خیری که انجام می دهی بر سر ما منت گذاری! و تهدید نیز می کنی؟. — م. ۱ — متن «نحیی ما احیا و نمیت ما المات» و در شنهج (۱: ۱۹۱) [نحیی ما احیا القرآن و نمیت ما ا ماته].

علی و شیعیان او رضایت دادند که عبدالله بن قیس را به عنوان ناظر و داور گسیل دارند.

معاویه و یارانش رضایت دادند که عمرو بن عاص را به عنوان ناظر و داور بفرستند.

– به این شرط که آن دو^۱ به استوارترین و بزرگترین وجهی که خداوند از هر يك از آفریدگان خود پیمان گرفته ملتزم به عهد و پیمان الهی باشند که:

– در مأموریتی که بدان گسیل شده‌اند قرآن را فرا روی خود دارند و در داوری خود از آنچه در قرآن نگاشته شده تجاوز نکنند.

– و اگر در قرآن نگاشته‌ای نیافتند کار را به مدار سنت جماع پیامبر خدا صلی الله علیه بر گردانند و به هیچ رو نباید به خلاف تکیه کنند و در این امر به دنبال هوای خویش روند و به شبهه درافتند.

– و عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص از علی و معاویه عهد و پیمانی الهی باز ستانند که آن دو^۲ بدانچه این دو^۳، به موجب کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله داوری می‌کنند رضایت دهند و سر سپارند و حق ندارند که آن داوری را بشکنند و راه مخالفت با آن را در پیش گیرند.

– و هر دو داور در داوری خویش، مادام که از حق تجاوز نکرده‌اند، بر خون و اموال و خانواده خود در امانند؛ خواه داوری آنها خرسند را خوش آید یا ناخرسند را ناخوشایند افتد.

– و امت در داوری عادلانه‌ای که آن دو بگذرانند یاور ایشانند.

– و اگر یکی از داوران پیش از پایان داوری درگذشت فرمانروای

۱- متن از روی شهبج «علی انهما» و در اصل «انهم».

۲- مراد علی علیه السلام و معاویه

است. - م. ۳- مراد عمرو بن عاص و ابو موسی است. - م.

طرفدارانِ او با یارانش بجای وی مردی دیگر را که اهل عدل و انصاف باشد، بر همان عهد و پیمانِ یارِ درگذشته‌اش و با التزام بر داوری به موجب کتاب خدا و سنت پیامبرِ او صلی الله علیه و آله، بر می‌گزینند. و او از همان شرط و امانی که یارش را بوده است برخوردار است.

– و اگر یکی از دو فرمانروا پیش از اتمام داوری درگذشت، پیروانش حق دارند که به جای او مردی را که به دادگری وی رضایت دارند به ولایت (و فرمانروایی) بر خویش بگمارند.

– این قضیه بدین صورت واقع شد (و قطعیت پذیرفت) و همزمان و همراه با آن، امنیت و موجبات مذاکره و تركِ اسلحه و مسالمت و صلح تأمین گشت.

– بر داوران واجب است که عهد و پیمانِ الهی را مرعی دارند و از خود اجتهادی (برابر نصّ قرآن) نیارند و به عمد، دست به جور نگشایند و به شبهه در نیفتند و در داوری خویش از حُکمِ قرآن و سنت پیامبرِ خدا صلی الله علیه و آله در نگذرند.

– و اگر چنین نکنند، امت تن به داوری آنان در نهد و عهد و ذمه‌ای را که آن دو بر گردن گرفته باشند نپذیرد.

– تمام مواردی که در این سند نام برده شده، شامل شرطی که بر هر دو فرمانروا، و هر دو داور، و هر دو گروه نهاده شده است، واجب-الاجراست.

– و خداوند نزدیکترین شاهد و پیوسته‌ترین (مُراقب) و نگهبان باشد. – و مردم جملگی تا پایان این مدت (تا اتمام داوری) بر جان و مال و خاندان خویش ایمنند، و اسلحه بر زمین نهاده می‌شود، و راهها به آزادی گشوده می‌ماند، و غایب و حاضر هر دو گروه در برخورداری از امنیت یکسانند.

– داوران حق دارند که به منزلگه‌ای به فاصله‌ای برابر، میان عراقیان و شامیان در آیند و از مردم، جز کسانی که خود دوست دارند و هر دو بر دیدارشان تراضی کنند، کس نزدشان نرود.

– مسلمانان (آغاز) داوری را به پایان ماه رمضان وا نهاده‌اند؛ اما اگر رأی داوران بر آن قرار گیرد که زودتر به داوری پردازند، چنان کنند، و اگر نخواهند آن را به بعد از رمضان و پس از عید فطر موکول دارند ایشان را چنین حقی باشد. اما اگر آن دو تا پایان موسم، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله داوری نکردند، مسلمانان همچنان که از آغاز بوده‌اند بر حالت جنگ باقی مانند، و شرطی میان هیچ يك از دو گروه نباشد.

– و مراعات این عهد و پیمان الاهی به تمامی، و وفاداری بدانچه در این پیمان نامه آمده بر عهده امت است. و امت بازوی بازدارنده و کوبنده کسی است که در این زمینه راه الحاد و ستم پیش گیرد، یا بخواهد این پیمان را بشکند.

– از یاران علی این کسان بدانچه در این پیمان آمده است شهادت دادند^۱:
عبدالله بن عباس و اشعث بن قیس و مالک بن حارث اشتر و سعید بن قیس همدانی و حصین و طقیل پسران حارث بن مطلب و ابواسید، مالک ابن ربیعہ انصاری^۲ و خباب بن الارت و سهل بن حنیف و ابوالیسر

۱- در شنهج فقط آمده است [و شهد فيه من اصحاب علی عشرة، و من اصحاب معاوية عشرة] = از یاران علی ده تن و از یاران معاویه ده تن بر این پیمان شهادت دادند]. در طبری (۶، ۱۳۵) به تفصیل ده تن از اینان و ده تن از آنان نام برده شده است. اما آنچه در متن و اصل آمده بیش از این شمار است (چنان که ملاحظه می‌شود ۲۷ تن از یاران علی علیه السلام و ۳۲ تن از یاران معاویه نام برده شده‌اند. - م.) ۲- ابواسید (به وجه تصغیر)، مالک بن ربیعة بن بدل بن عامر بن عوف بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعدة بن کعب بن خزرج ←

بن عمرو انصاری^۱ و رفاعه بن رافع بن مالک انصاری و عوف بن حارث بن مطلب قُرشی و بريدة الاسلامی^۲ و عقبه بن عامر جُهَنی و رافع بن خدیج انصاری و عمرو بن حَمِیقِ خُزاعی و حسن و حسین پسران علی و عبدالله بن جعفر هاشمی و نعمان بن عجلان انصاری و حجر بن عدی کندی و ورقاء بن مالک بن کعب همدانی و ربیعة بن شَرَحِبیل و ابو صفرة بن یزید و حارث بن مالک همدانی و حجر بن یزید و عقبه بن حجیه^۴...

— و از یاران معاویه: حبیب بن مُسَلِّمة الفهری و ابو اعور بن سفیان سُلمی^۵ و بُسر بن ارطاة قُرشی و معاویه بن خدیج کندی و مخارق بن حارث حَمیری و رَعْبَل بن عمرو سکسکی و عبدالرحمن بن خالد مخزومی و حمزة بن مالک همدانی و ربیع بن یزید همدانی و یزید بن حر ثقفی و مسروق بن حر ملة العکی^۶ و نمیر بن یزید حمیری و عبدالله بن عمرو بن عاص و علقمة بن یزید کلبی و خالد بن معرض سکسکی و علقمة بن یزید جَرَمی و عبدالله بن عامر قُرشی و مروان بن حَکَم و ولید

→

انصاری ساعدی که به روز فتح (مکه) پسر چمدار بنی ساعده بود. در تاریخ وفات او بین سال سی ام تا هشتادم اختلاف است. ← الاصابه ۷۶۲۲. در اصل به تحریف [ربیعة بن مالک] آمده است. ۱- ابو الیسر (به فتح یا وسین) انصاری، نامش کعب بن عمرو بن عباد است. در غزوه بدر و دیگر مشاهد حضور داشت و هموست که عباس، (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) را که آن روز در شمار دشمنان اسلام بود به اسارت گرفت. وی در سال ۵۵ در مدینه درگذشت. ← الاصابه (۷: ۲۱۸). در اصل به تحریف [ابوالیسر] آمده است.

۲- بريدة بن حصیب بن عبدالله بن حارث بن اعرج اسلمی که منتسب به اسلم بن افضی است. در سال شصت و سوم درگذشت. ← الاصابه ۶۲۹. در اصل به تحریف [سلمی] آمده است.

۳- وی از یاران معاویه بود ← پابرجک ص ۳۳۳-م. ۴- نسخه اصل در اینجا افتادگی دارد. ۵- او اعور، عمرو بن سفیان بن عبد شمس، وی از کسانی است که به سال ۶۵ با

مروان به مصر آمد. ← الاصابه ۵۸۳۶

۶- ابن حجر در الاصابه ۷۹۳۸ از او نام برده ولی اسم پدر وی را نمی دانسته.

بن عقبه القُرشی و عُتبه بن ابی سفیان و محمد بن ابی سفیان و محمد بن عمرو بن عاص و یزید بن عمر جُدّامی و عمّار بن احوص کلبی و معدة بن عمر تُجیبی و حارث بن زیناد القینتی و عاصم بن منتشر جُدّامی و عبدالرحمن بن ذی الکسلاع حِمیری و قبّاح^۱ بن جلهمة الحِمیری و ثمامة بن حَوْشَب و علقمة بن حکیم و حمزة بن مالک.

— بر این اساس که بر آنچه در این نامه آورده ایم عقد و پیمان الاهی میان ما حکمروا باشد.

— این پیمان را عمر^۲ به روز چهارشنبه، سیزده روز مانده از ماه صفر سال سی و هفتم نوشت.

نسر گوید:

اختلافی هنگام
نگارش پیمان

عمر بن سعد چنین نگاشته بود: «این پیمان بنا به درخواست علی، امیر مؤمنان فراهم آمد.» معاویه گفت: اگر من اقرار داشته باشم که او «امیر مؤمنان» بوده و من با وی جنگیده‌ام (بدین معنی است که) خود بد مردی بوده‌ام. عمرو (به عمر بن سعد) گفت: فقط نام و نام پدرش را بنویس، چه وی امیر شماسست و لی امیر ما نیست. چون نامه را (برای اظهار نظر مجدد) به علی نشان دادند فرمود آن (عنوان) را محو کنند. احنف گفت: عنوان «امیر المؤمنین» را از نام خود حذف مکن، چه مرا بیم آن است که اگر آن را از عنوان خود بزدایی دیگر هرگز به تو باز نگردد، هر چند مردم بازم با یکدیگر بجنگند (به هیچ قیمت) آن را مزدای. پس (علی) دیری از روز از زدودن آن عنوان خودداری کرد، تا آنکه اشعث بن قیس بیامد و گفت: این نام را بزدای. علی گفت: لا اله الا الله، و الله اکبر. سستی

۱— شرح حال وی را جایی نیافتم. در میان اعلام عرب نامی نزدیک به لفظ «القباغ» دیده می‌شود. ۲— مراد، عمر بن سعد، کاتب این پیمان نامه است. — م.

از پی‌سنّتی (تاریخ تکرار می‌شود)، به خدا سوگند که این ماجرا به نگارش آن نامه‌ای ماند که من روز (صلح) حدیبیه از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه به خط خود نگاشتم و نوشتم: «این بیمانی است که محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سُهیل این عمرو بر اساس آن صلح می‌کنند» و سُهیل (به رسول الله صلوات الله علیه) گفت: من با نامه‌ای که [در آن] خود را «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله» نامیده‌ای؛ موافق نیستم، چه اگر تو را پیامبر خدا می‌دانستم با تو نمی‌جنگیدم و در حالی که (پذیرم) تو پیامبر خدا بوده‌ای و من تو را از طواف خانه خدا باز داشته‌ام (به موجب این اعتراف کتبی که اینک خواهم داد) باید به تو ستم کرده باشم. اما بنویس «محمد پسر عبدالله» تا موافقت کنم. آنگاه محمد صلی الله علیه فرمود: «ای علی، من (هم) پیامبر خدایم و (هم) محمد پسر عبدالله، و این امر که در نامه خود بنویسم: «از محمد بن عبدالله...» پیامبری مرا از من نمی‌زداید، پس بنویس: محمد بن عبدالله». مشرکان دیری در این باره^۱ با من بگو مگو داشتند. پس امروز به فرزندان همان اشخاص (مشرک) چنان نویسم که پیامبر خدا صلی الله علیه به پدرانشان نوشت و سنّت و نمونه‌یی چنین نهاد. عمرو بن عاص گفت: سبحان الله تو بدین گونه تمثیل ما را در حالی که مؤمن هستیم، به کافران مانده کنی؟ پس علی به وی گفت: «ای پسر نابغه^۲، تو کی یار و دوستدار کافران و دشمن مسلمانان نبوده‌ای، و آیا به دیگری جز مادرت مانی که تو را بزاد^۳؟» عمرو برخاست و گفت: به خدا سوگند از این پس هرگز در مجلسی با تو به یک جا ننشینم. علی گفت: به خدا سوگند،

۱- متن «فی هذا» و در اصل [فی عهد=در مورد پیمان‌نامه]. ۲- نابغه نام مادر عمرو است که به بدنامی شهره بود و در يك طهر پنج هماغوش داشت (ابولهب و ابوسفیان و هشام و امیه و عاص بن وائل) و چون عمرو را پس از آن طهر بزاد بین آن پنج تن در انتساب فرزندان اختلاف افتاد و سرانجام عاص بن وائل که بیشتر از دیگران به نابغه انفاق می‌کرد، علی رغم شباهت زیاد نوزاد به ابوسفیان، او را پسر خود خواند. م.م. ← ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، شرح کلام (۸۳) مجلد ۱ ص ۲۰۱ ۳- این عبارت عیناً در خطبری (۲۹:۶) نیز آمده است.

امیدوارم خداوند (نتیجهٔ این تباهیها را) بر تو و یارانت آشکار کند.

راوی گوید:

گروهی بیامدند که شمشیرهای آختهٔ خود را برشانه نهاده بودند و گفتند: ای امیر مؤمنان هر چه خواهی به ما بفرمای^۱. ابن حنیف^۲ به ایشان گفت: ای مردم کج اندیشی خود را محکوم کنید (و بر ما گمان خطا نبرید)، به خدا سوگند، مابه روز (صلح) حدیبیه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و اگر جای جنگ بود بیگمان می جنگیدیم. این صلح نیز از نوع همان صلحی است که پیامبر صلی الله علیه بدان مصالحه فرمود.

نصر، از عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از بریده الاسلامی^۳ - یعنی ابن ابی سفیان - از محمد بن کعب قرظی، از علقمة بن قیس نخعی که گفت:

علی هنگام نوشتن صلحنامه، بدان روز که با معاویه مصالحه کرد، اَشْتَر را برای نگارش بخواست. کسی گفت: خود صلحنامهٔ میان خویشتن و معاویه را بنویس. (علی) گفت: به خدا سوگند که من خود به دست خویش صلحنامهٔ حدیبیه را نگاشتم و نوشتم «بسم الله الرحمن الرحيم» و سُهَیل گفت: من بدین راضی نیستم، بنویس: «باسمك اللهم = به نام تو، بار پروردگارا». و سپس نوشته شد: «این صلحنامه ایست که محمد، پیامبر خدا و سُهَیل بن عمرو بر آن اتفاق کردند»، (و ابی سُهَیل به پیامبر) گفت: اگر من گواهی می دادم که تسو پیامبر خدایی دیگر با تو نمی جنگیدم. علی (به دنبال این نقل افزود و) گفت: من از این سخن به خشم آمدم و گفتم: آری به خدا سوگند که هر چند تو را ناخوش آید، او به راستی پیامبر خداست. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به من) فرمود: «همان

۱- یعنی اگر بر سر این عنوان باید جنگید به ما بفرمای که جنگ را از سرگیریم. - م.

۲- مراد سهل بن حنیف است. - م. ۳- وی غیر از آن بریده الاسلامی است که شرح حالش

در صفحهٔ ۷۰۰ گذشت. در تهذیب التهذیب شرح حال این بریده بن سفیان آمده است.

را که (او می‌خواهد و) دست‌ورث می‌دهد بنویس، بیگمان تو را نیز چنین وضعی پیش آید و چنین گذشته‌ی خواهی کرد و مظلوم واقع خواهی شد.»

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو اسحق شیبانی به من گفت:

من آن پیمان‌نامهٔ صلح را که بر کاغذی زرد نگاشته شده و دو مهر، یکی بر بالا و دیگری بر پایین آن زده شده بود، نزد سعید بن ابی بَرده دیدم و خواندم. در مهر علی «محمد رسول الله» و در مهر معاویه نیز «محمد رسول الله» نقش بسته بود. هنگامی که علی می‌خواست آن پیمان‌نامه را میان خود و معاویه و شامیان بنگارد به او گفتند: آیا اقرار می‌کنی که آنان مؤمن و مسلمانند؟ علی گفت: من به اینکه معاویه و یارانش مؤمن و مسلمانند اقرار نمی‌کنم ولی معاویه هر چه خواهد بنویسد و به آنچه خود و یارانش بخواهند اقرار کند و خود و یارانش را به هر نام که خواهد بنامد. پس نوشتند:

صورتی دیگر از	«بسم الله الرحمن الرحيم. این (پیمان) به خواست علی
سند پیمان‌نامهٔ	ابن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان فراهم آمد. علی
داوری	ابن ابی طالب بر مردم عراق و مؤمنان و مسلمانانی که
	همراه پیرو اویند حکم رواست، و معاویه بن ابی سفیان
	فرمانروای مردم شام و مؤمنان و مسلمانانی است که پیروان و همراهان اویند.
	— ما سر تعظیم به فرمان خدا و کتاب او فرود می‌آوریم و بدان‌گردن
	می‌نویسیم که هیچ چیزی جز آن میانهٔ ما را گسرد نیاورد، و بر این اتفاق
	داریم که تمامی کتاب خدا از آغاز تا پایانش میانهٔ ما و شما باشد، آنچه
	را قرآن زنده کرده است زنده می‌داریم و آنچه را قرآن میرانده است

۱ — در متن چنین است «و ان کتاب الله بیننا و بینکم من فاتحه الی خاتمه». ظاهراً این ضمیر جمع مخاطب، متوجه تمامی مسلمانان اعم از حاضر و غایب و نیز خطاب هر یک از طرفین به طرف دیگر است. — م.

می‌میرانیم. پس داوران آنچه در کتاب خدا در مورد مناقشه بین ما یافتند از همان پیروی می‌کنند، و اگر در کتاب خدا چیزی ناظر بر این دعوا نیافتند به سنت جامع عادلانه و حدت بخش متوسل می‌شوند.

– و دو داور: عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص هستند.

– ما از آن دو عهد و پیمانی الهی گرفتیم که داوری خود را بر پایه دریافت‌هایی که از کتاب خدا می‌یابند بنا نهند، و اگر هیچ یک در کتاب خدا رهنمودی نیافتند، به سنت جامع و حدت بخش توسل جویند.

– داوران نیز از علی و معاویه و هر دو سپاه – از آن رو که آن دو گماشته بر کار مردمان شده‌اند به گونه‌ای که مردم به داوری آن دو خرسندگشته‌اند و آن دو در عهد و پیمانی که می‌بندند مورد اعتماد مردمند – عهد گرفتند که آن هر دو داور از حیث اموال و خاندانهای خویش در امان باشند.

– و ائت بر آن داوریی که آن دو، بر خویشان بدان حکم کنند آن دو را یاری و یآوری دهند.

– و آنچه در این پیمان نامه آمده است بر مؤمنان و مسلمانان از هر دو گروه فرض و تعهد الهی است و ما باید بر آن عهد استوار و پایدار مانیم و (مُجری و) یار و مددکار آن باشیم.

– این قضیه (و توافق) میان مؤمنان اصلِ امانت و راست‌فشاری و بر زمین گذاشتن اسلحه را ایجاب می‌کند و مقرر می‌دارد، (آحاد ائت) هر جا بروند، از حاضر و غایب، به جانها و اموال و خانواده‌ها و زمینهای خود مشمول این امانند.

– و بر عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص، به تعهد و پیمان الهی فرض است

۱ – متن «یقضیان به علیهما» و در اصل [...] علیه] (متراد اینکه ائت، ضامن اجرای داوری آنهاست. – م.)

که میان امت به حق داوری کنند و آن را به گرایشهای فرقه‌ای نیالایند و به جنگی اتکا نکنند تا داوری خود را به انجام رسانند.
 - مهلت این داوری تا ماه رمضان است. اما اگر آن دو خواستند آن را تسریع کنند آزادند.

- و اگر یکی از دو داور بمیرد، فرمانروای پیروان او مرد دیگری را که از دادگری و انصاف سر نتابد به جای وی برگزیند.

- و جایگاه این داوری که خواهند کرد، محلی است که بین (سرزمین) شامیان و کوفیان در فاصله‌ای مساوی قرار گرفته باشد، و اگر داوران به جایی دیگر، جز آن رضایت دادند همانجا خواهد بود. و هیچکس، جز آن که داوران خود بخواهند، نزد ایشان نخواهد رفت.

- داوران می‌توانند هر چند کس را خواهند به عنوان گواه اختیار کنند. و سپس (گواهان) گواهیهای خویش را بر آنچه در پیمان نامه آمده است بنگارند.

- و ما از هرگونه داوری که غیر از حکم قرآن باشد بیزاریم.
 - بارالها، ما در برابر هر کس که آنچه را در این پیمان آمده ترک گوید و آهنگ الحاد و ستم کند، از تو یاری می‌جوئیم و استمداد می‌کنیم.

- بر آنچه در این پیمان آمده است: عبدالله بن عباس و اشعث بن قیس و سعید بن قیس و ورقاء بن سُمَیّ^۱ و عبدالله بن طفیل و حَجْر بن یزید و عبدالله بن حجل و عقبه بن جاریه و یزید بن حجیه و ابو عور سلمی و حبیب بن مسلمه و مخارق بن حارث و زَمَل بن عمرو^۲ و حمزة بن

۱- در طبری (۶: ۳۵) [و وفاء بن سمی]. ۲- در اصل به تحریف [زامل] و متن از روی الاصابه و طبری «زمل» (به کسر زاء) بن عمرو بن غنر المذری، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش پرچمی بست و وی با همان پرچم همراه معاویه در صفین حاضر شد. در سال ۶۴ در مرج راهط، همراه مروان کشته شد. ← الاصابه ۲۸۱۰

مالك و عبدالرحمن بن خالد و سبيح بن يزيد^۱ و علقمة بن مرثد و عتبة ابن ابی سفیان و يزيد بن حرّ گواهی دادند.
- این پیمان نامه را «عمیره» به روز چهارشنبه سیزده روز مانده از صفر سال ۳۷ نگاشت.

دو داور «أذرح»^۲ را وعده گاه خود تعیین کردند و قرار گذاشتند علی بسا چهارصدتن از اصحاب خویش و معاویه نیز با چهارصدتن از یارانش بدانجا بیایند و شاهد داوری باشند.

نسر، از عمر بن سعد که گفت: ابوجناب از عماره بن ربیعہ جرمی نقل کرده که:

موضع آشتر و
اشعث، در برابر
پیمان نامه

چون پیمان نامه نوشته شد نظر آشتر را نسبت به آن پرسیدند، گفت: از هیچ کران، از راست و چپ، روی خوش نبینم اگر در این پیمان نامه که در باره صلح و سازش است نامی از من برده شده باشد. مگر نه این است که من از پروردگام برهانی آشکار (بر لزوم جنگ) و نیز یقینی قطعی بر گمراهی دشمنم دارم؟! و مگر نه اینکه اگر شما بر سست کوشی و شکست اتفاق نمی کردید، پیروزی (بسیار نزدیک) را به عیان می دیدید؟ یکی از میان مردم به او گفت: به خدا سو گند، حقیقت این است که تو نیز خود نه پیروزی را دیدی و نه شکست را (و رزمیدن نتیجه ای نداشت)؟ پس بیا گواهی ده و بدانچه در این پیمان نامه نگاشته شده است اقرار کن که تنها بدین وسیله است که از دیگر مردم روی نمی گردانی (و تکروی نمی کنی). گفت: برعکس، به خدا سو گند، من در (امور) دنیا به انگیزه دنیا طلبی تو و در (امور) آخرت به خاطر گریز تو از آخرت

۱- متن از روی طبری (۶: ۳۰) و در اصل [سمع بن زید].

۲- أذرح (به ضمّ راء) شهری در نواحی شام مجاور سرزمین حجاز.

۳- متن از روی طبری (۶: ۳۰)، وی ابوجناب کلبی است و در اصل [ابوجناب] آمده است.

از تو رویگردانم. خداوند بدین شمشیر من خونهای مردانی را ریخته است که تو در نظر من از هیچیک از آنان بهتر نیستی و ریختن خونت حرامتر از ریختن خون هیچیک از آنان نیست. (و تو بیش از آنان سزاور کشتنی).

عمار بن ربیعہ گفت:

من بدان مرد نگریستم، گویی بر بینی او گدازه^۱ نهاده بودند، وی اشعث ابن قیس بود. سپس اشتر افزود و گفت: با اینهمه من بدانچه علی، امیر مؤمنان کند رضایت دارم. به هر جا درون شود، درون شوم و از هر جا برون آید، برون آیم زیرا وی جز به راه درستی و هدایت نرود.

نصر، از عمر، از ابی جناب، از اسماعیل بن شعیب^۲، از شقیق بن سلمه^۳ و جز او:

اشعث پیمان نامه را برداشت و به میان مردم رفت تا آن را برای کسان بخواند و به ایشان عرضه دارد. نخست بر صفوف شامیان و از برابر فوجها و پرچمهای ایشان گذشت، و آنان بدان رضایت دادند، سپس بر صفوف و فوجها و پرچمهای عراقیان گذشت و بدیشان عرضه داشت تا آنکه بر فوجها و پرچمهای (قبیله) عنزه گذشت - در صفین چهار هزار خفّتان پوش از عنزه با علی بودند - چون اشعث بدیشان رسید و پیمان نامه را بخواند، دو جوان از آن میان گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ = هیچ حکمی جز خدا را نباشد» آنگاه با شمشیر به صفوف شامیان حمله بردند [و جنگیدند] تا نزدیک سر پرده معاویه کشته شدند، و آن دو نخستین کسانی بودند که این شعار را دادند^۴ و نامشان معدان و جعد بود و هر دو برادر بودند. سپس

اختلاف بر سر داوری

۱- اصل مطابق با طبری «علی انقه البحمم» در شنهج (۱: ۱۹۲) [الحمیم] و حمم خاکستر و زغال و دیگر چیزهایی است که از سوختن حاصل شده باشد و مفرد آن «حممة» است. (در تداول عامه فارسی به آن خلواره گویند. - م.)

۲- در شنهج [شفیع].

۳- در شنهج [سفیان بن سلمه]. ۴- متن «هما اول من حکم»، در اللسان آمده است: «و

(اشعث) بر (بنی) مرادگذشت و (پیمان نامه را) بخواند. صالح بن شقیق که از سران ایشان بود گفت:

مَا لِعَلِيٍّ فِي الدَّمَاءِ قَدْ حَكَمَ
لَوْ قَاتَلَ الْأَحْزَابَ يَوْمًا مَا ظَلَمَ.

علی را نشاید که در ریختن خون تن به داوری دهد، وی اگر روزی با احزاب مخالف بجهنگد ستم نکرده است.

«حکمی جز خدا را نباشد» گرچه مشرکان را خوش نیاید. سپس (اشعث) بر فوجهای بنی راسب گذشت و پیمان را بر آنان بخواند. گفتند: داوری جز خدا را نشاید، ما راضی نیستیم که در کار دین خدا، مردمان را به داوری بگیرند. سپس بر فوجها و پرچمهای بنی تمیم^۱ گذشت و آن را بر ایشان بخواند، مردی از آن میان گفت: «حکمی جز خدا را نشاید»، که داوری به حق کند و او بهترین داوران است. و مردی به دیگری گفت: اما (از حق نگذریم) این (کس که چنین گفت) ضربتی کاری زد. عروة بن اُدیه، برادر مرداس بن اُدیه تمیمی پیش آمد و گفت: آیا مردمان را در کار خدا به داوری گمارند؟ «هیچ حکمی جز خدا را نشاید»، ای اشعث، پس کشتگان ما برای چه شهید شدند؟ سپس شمشیرش را کشید که بر اشعث زند وای خطا کرد و بر پشت اسب او ضربت سبکی وارد کرد که مرکبش بر اثر آن پس زد و مردم بانگ بر آوردند: دست بدار. وی دست از ستیزه کشید و اشعث به سوی قوم خود بازگشت، آنگاه جمع بسیاری از یمنیان به دیدار وی آمدند، و احنف بن قیس و معقل بن قیس و مسعر بن قَدَکِی و مردانی از بنی تمیم نزد او رفتند و دلجویی کردند و پوزش خواستند. اشعث پوزش ایشان را پذیرفت و روانه حضور علی شد و گفت: ای امیر مؤمنان، پیمان داوری

→ الخوارج يسمون المَحَكَمَةَ، لانكارهم امر الحكمين و قولهم «لا حكم الا لله»، خوارج را از آن رو مَحَكَمَةَ خواندند.

۱- متن «رایات بنی تمیم» و در شنهج (۱۹۲:۱) [رایات تمیم].

را بر صفوف شام و عراق عرضه داشتیم و تمامی گفتند: رضایت داریم، تا آنکه بر فوجهای بنی راسب و پاره‌ای از دیگر کسان گذشتم؛ گفتند: «ما رضایت نداریم، و داوری جز خدا را نباید با مردم عراق همراه با شامیان بر سر آنان (که تن به داوری داده‌اند) بتازیم و ایشان را بکشیم.» علی گفت: آیا آنان جز یکی دو فوج و جز اندک کسانی بودند؟ گفت: چرا. گفت: آنان را واگذار. (راوی) گوید: علی علیه السلام پنداشت که شمار آنها اندک است و در خور اعتنا نیستند. دیری نگذشت که بانگ مردم از هر سو و هر کران برخاست که «حُکمی جز خدا را نشاید»، ای علی حُکم، خدا راست نه تو را. ما راضی نیستیم که مردم را در کار دین خدا به داوری گیرند. خداوند حُکم خود را درباره معاویه و یارانش گذرانده که یا کشته شوند یا سر به فرمان ما سپارند. ما آن دم که به داوری تن دادیم، دستخوش لغزش و خطا شدیم، پس باز گشتیم و توبه کردیم؛ ای علی تو نیز چون ما بازگرد و همان گونه که ما در برابر خداوند توبه کردیم، توبه کن. وگرنه ما از تو بیزاری می‌جوئیم. علی گفت: وای بر شما، آری پس از اعلام رضایت [و پیمان] و عهد بازگردیم؟ مگر نه آنکه خدای تعالی فرموده است:

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ =

به قراردادها وفا کنید؟.

و فرمود:

أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

۱- متن «قال، بلی» گفت، آری، و در اصل و شنهج (۱۹۳، ۱) [قال: لا = گفت، نه] [ایجاز] این پاسخ، به هر دو صورت نفی و اثبات، مُوهِم است. چنان‌که می‌توان استنباط کرد: «آری، اندکی بودند» یا «آری، جز اندکی بودند» یعنی: بسیار بودند. و نیز «نه، بیشتر بودند» یا «نه، بیش از اندکی نبودند» و به روایت راوی همین ایجاز در جواب، موجب پنداری شده که در عبارت بعد آمده است. — م. —
۲- جزئی از آیه نخست سوره مائده، و در اصل به تحریف [بالمهود] آمده است.

چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی بستید بدان عهد وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که مؤکد و استوار کردید نشکنید چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است.^۱

به این ترتیب علی از پیمان شکنی خودداری کرد و خوارج نیز پذیرفتن داوری را «گمراهی» خواندند و آن را مورد طعن قرار دادند و از علی علیه السلام بیزاری جستند، و علی نیز از آنان بیزاری جست.

سخنور مردم شام، حمل بن مالک میان دو صف در ایستاد و گفت: ای مردم عراق، شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نمی‌خواهید به ما بگویید که چرا از ما دوری گزیدید؟ گفتند: از آن رو از شما دوری گزیدیم که خداوند عزّ و جلّ بیزاری و دوری از هر کس را که به غیر از آنچه خدا فرستاده حکم کند روا شمرده است، شما جز بدان راه که خداوند فرموده است، حاکمی برای خود برگزیدید و از او پیروی کردید، درحالی که خداوند دشمنی ورزیدن با چنان حاکمی را روا شمرده و ریختنِ خونش را حلال دانسته است، مگر آنکه وی باز گردد و توبه کند و به دین گردن نهد. این پندار (و گزینش) شما برخلاف فرمان خدا بود، با اینهمه شما بر رغم آنچه خدا فرو فرستاده (و برخلاف حکم قرآن) از آن حاکم که خود منصوبش کردید، پیروی و اطاعت نمودید با آنکه خداوند دشمن شمردن او را امر فرموده است، و ریختنِ خونش را حرام شمردید در صورتی که خداوند به ریختنِ خون او فرمان داده است. ما از آن رو با شما بیکار کردیم که شما آنچه را خدا حلال شمرده حرام پنداشتید و آنچه را خدا حرام کرده حلال انگاشتید، و احکام خدا را فرو نهادید و برخلاف هدایت الهی از هوای خویش پیروی کردید. آن شامی، حمل^۲ ابن مالک (در پاسخ) گفت: شما برادران و خلیفه ما را، درحالی که ما از او دور بودیم، کشتید؛ از او خواستید که توبه کند و وی توبه نکرد، با اینهمه شتابان بر او

تاختید و وی را به قتل رساندید. ما خدا را فرا یاد شما می‌آریم که به گونه‌ای رفتار نکردید که آنکو از شما دور و از حضورتان غایب بود، بتواند منصفانه نظر دهد. اگر کشتن (عثمان) در حضور مردم و با مشورت همگان انجام می‌یافت، چنان که فرمانروایی او نیز بدان آیین صورت گرفت، بر ما روا نبود که به خونخواهی او برخیزیم. بیگمان خوشترین توبه و نیک‌انجامی آن است که آن کس که حجتی به سود خویش ندارد حجتی را که به زیان اوست بداند (و به بی حجتی و بی اساس بودن مدعای خود اقرار و توبه کند)، این اقرار است که آن کس را از گردنکشی دورتر کند و به خیر اندیشی و خیر پذیری نزدیکتر سازد. ما بدین رضایت دادیم که (حال نیز) گناهان او (یعنی عثمان) را بر سراسر قرآن از آغاز تا پایان عرضه دارید (و با احکام قرآن بسنجید)، اگر قرآن ریختن خونش را روا شمرد ما از او و یاران و دوستان او و خونخواهانش بیزاری می‌جوئیم و شما را در کار خویش از نخستین روز تا پایان ماجرا (ی قتل عثمان) اجر و ثواب باشد. و اگر کتاب خداوند ریختن خون او را منع کرد و حرام شمرد، آنگاه شما به درگاه پروردگارتان توبه کنید و خود منصفانه حق را ادا کنید و به خاطر ریختن آن خون حرام، با قبول دیه و قصاص، داد دهید، یا از کسی که چنان کرده و ستمگر بوده است بیزاری جوئید. ما قومی هستیم که قرآن می‌خوانیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نیست (و آن را به خوبی می‌فهمیم)، به ما بفهمانید چه چیزی موجب شده که شما ریختن خونهای ما را روا شمردید؟ گفتند: آری ما هم اکنون مردی را از میانه خود می‌فرستیم و شما نیز مردی را بفرستید تا هر دو تمام قرآن را بخوانند و آنچه را در آن است نیک بررسی کنند، و چون حکمی در آن بر ضد ما یا شما یافتند بدان حکم سر سپارند. ما اینک کسی را از میان خود می‌فرستیم که در نظر ما همچون خود ماست و با آن دو قرار می‌گذاریم که به قرآن توجه کنند و کارشان دوستانه و مشفقانه باشد و از آنچه بر آن اتفاق یا اختلاف داشتند پرسش می‌کنیم، ما در

تفسیر قرآن با شما اختلاف داریم نه در صحت و کیفیت تزیل آن، ما و شما گواهییم که قرآن به راستی از سوی خدا آمده است، و فقط نیاز بدان داریم که تفسیر آنچه را نمی‌دانیم^۱ باز پرسیم، در این باره از دانایان خود و عالمان شما^۲ می‌پرسیم. ما در تعیین داوران، بر این اساس، هر چه شما خواستید به شما دادیم. و آن دو از این رو منصوب شده‌اند که بر اساس کتاب خدا داوری کنند، آنچه را قرآن زنده کرده، زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده، بمیرانند. و اما آنجا که چیزی در قرآن (در این باب) نیابند باید به سنت عادلانه مورد قبول همگان استناد کنند. ایشان گسیل نشده‌اند که جز بر اساس کتاب خدا داوری کنند. و اگر بخواهند امت محمد را دستخوش اشتباه سازند، امت در برابر آن دو (داور) تعهدی برگردن ندارد^۳. پس چون مسلمانان گفته آنان را بشنوند و بدانند که هر يك با طرف خود انصاف ورزیده و حق او را پذیرفته است، داوری آنها را می‌پذیرند و اگر حق طرف را نادیده گرفته باشد با او بجنگند. زیرا (مسلمانان) از روز نخست به پیروی حق خوانده شدند و بیگمان از سر یقین بدان عمل کردند و از باطل باز داشته شدند، و (اما در منازعاتی که میانشان واقع شد) کور کورانه یکدیگر را کشتند. امت مسلمان در کار خود نگریستند و با پیشوای خود مشورت کردند و گفتند: ما آنگاه که عثمان بن عفان به پی سپری در راه الاهی و توبه از گردنکشی و ستم خوانده شد، لغزش وی را پذیرفتیم و چون به ما گفت که خود توبه کار است، دست از او برداشتیم تا پس از اعتراف به گناهان خویش، از نو بر ما فرمان راند. ولی چون توبه او کامل نبود و پس از آن با کردار خود برخلاف همان توبه ناقص نیز رفتار کرد، گفتیم: ما از پیروی تو که راهت را از ما جدا کرده ای دست برمی‌داریم و کار مؤمنان را به مردی و ما می‌نهیم که تو را بسنده و ما را شایسته باشد.

۱- متن به تصحیح قیاسی «مما جهلنا» و در اصل [مما جعلنا = آنچه را قرار دادیم].

۲- متن به تصحیح قیاسی «اهل العلم منا و منکم» و در اصل [اهل السلم... = مسالمت جوینان

ما و شما]. ۳- متن به تصحیح قیاسی «فبرئت منهما الذمّة» و در اصل [لبرئت...].

زیرا از ما روا نیست که کار مؤمنان را به مردی بسپاریم که او را در ریختن خون و حیف و میل اموال خودمان متهم می‌شماریم. وی امتناع ورزید و پافشاری کرد، و چون از او چنین استتکافی دیدیم وی را کشتیم و هر کس را هم که پس از او به دوستداری وی برخاست کشتیم^۱ (و می‌کشیم^۲) چه ایشان مخالف استقرار حکم قرآن در میان ما و خویشانشند و از ما در این کار، حجّتمان را (در برابر و) برضد خودشان می‌طلبند. نیت آنهاچه راست و چه دروغ، ما را عذری در انصاف ورزی و انهدان و دست داشتن از ایشان نیست، تا آنکه به راه توبه باز آیند، و پس از آن که ظلم و ستم آنها را گوشزد کردیم و ایشان را بر خطاهایشان آگاه ساختیم اندرز پذیرند، یا همچنان (بر ظلم و گناه خود) اصرار ورزند تا همان اصلی که ما را بر پیشوایشان چیره ساخت، بر آنها نیز غالب گردداند و ایشان را بکشیم. ما پس از آن که هیچ عذری باقی نمانده است حجّت می‌خواهیم، و عذر جز به برهان مقبول نیست، و برهان جز به قرآن یا سنت^۳ متکی نباشد. آنان درحالی که (ظاهراً) به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه اقرار دارند و خود را در دین، همکیش و همنشین مسلمانان می‌شمارند، (طبعاً) به منزله کافرانی که با مسلمانان جنگیده‌اند نیستند، ولی اهل بغی و گردنکشی هستند که خداوند فرموده است با آنان بجنگید تا از گردنکشی خود دست کشند و به فرمان خدا گردن نهند و با ایمان خویش از گردنکشی بیزاری جویند. خداوند عزّ و جلّ بر زبان پیامبر خود داود، گفت:

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ.

بسیاری از همنشینان بر یکدیگر ستم و گردنکشی کنند، مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کردار صالح نمودند که خود بسیار اندکند^۴.

۱- اشاره به طلحه و زبیر است. - م.
 ۲- مراد پیروان معاویه است که به جانبداری و خونخواهی عثمان تظاهر می‌کردند. - م.
 ۳- متن «لقرآن اوستة» در اصل [بقرآن و سنت].

۴- سوره ص، ۲۴

اینان منافقانند، از آن‌رو که به ناشایست امر می‌کنند و از نیکی نهی می‌نمایند و بر این اساس مسی‌جنگند و به دنبال آنچه موجب خشم خداست می‌روند و خرسندی او را خوش ندارند و اعمالشان خوار و تباه است. بدین گونه نیکبهایشان نابود می‌شود و از این‌رو اگر کردارهای نیکی نیز داشته باشند، بر اثر دشمنی (با مسلمانان) آن نیکبها سودیشان ندهد. پس امیر مؤمنان رعایت انصاف در اختلاف موجود را با تعیین داوران پذیرفت تا به موجب کتاب خدا داوری شود و حقدار و بی‌حق به امر قرآن [و آنچه] مورد رضا و قبول است گردن نهند و اگر به مسئله‌ای برخوردند که حکم صریح آن را در قرآن نیافتند به سنت جامع عادلانه مورد قبول همگان تکیه کنند. و هیچ یک از دو طرف نمی‌توانند کتاب خدا و سنت را ترك کنند چه خداوند عزّ و جلّ در توصیف دشمن خویش و کسی که از کتاب او، در عین اقرار به صحت نزول و قبول پیمان آن سر تافته است، فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ لِلَّهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُتَوَلَّوْا قَرِيبًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ.

آیا نگرید بدانان که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند که چون دعوت شوند تا کتاب خدا بر آنها حکم کند، گروهی از آنان از حکم حق روی گردانند؟^۱

خدای تعالی آنان را بدین سبب نکوهش نموده و گفته است:

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ أَرْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ
بَلْ أَوْلِيكُمُ الظَّالِمُونَ؟

آیا در دل‌هایشان مرضی (جهل و نفاق) است، یا شک و ریبی هنوز دارند، یا می‌ترسند که خدا و رسول او (در مقام قضاوت) بر آنها جور و ستمی کنند؟ بلکه آنها خود مردمی ظالم و متعبدینند.^۲

۱- در اصل نیامده و اضافه به تصحیح قیاسی است.

۲- آل عمران، ۲۳ ۳- النور، ۵۰

اینان مؤمن نیستند چه اگر مؤمن بودند به کتاب و پیامبرم رضایت می‌دادند.
سپس (این آیه را) فرستاد:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

به راستی گفته مؤمنان، چون ایشان را به سوی خدا و پیامبرش خوانند که میانشان حکم کنند، این باشد که گویند: شنیدیم و فرمان برداریم، و رستگاران به حقیقت هم اینانند^۱.

یعنی آنان به حقیقت ایمان و صلح راه برده بودند. پس امیر مؤمنان، علی بعد از استوار شدن پیمان و تعیین ضرب الاجل، جز خودداری (از جنگ) و رضایت به داوری دوتن بر اساس کتاب - در اختلاف میان بندگان خدا - بر اساس آنچه خدا فرستاده و پیامبرش سنت نهاده است، چاره‌ای نداشت. البته باید (این تفصیل را) حاضران به غایبان باز گویند و راه حقدار را از راه باطل گسرای باز شناسانند. هلا، که بر مؤمن غایب نشاید (بدون آگاهی از تفصیل واقعه) به رضایی (چون رضای فردی) گمراه^۲ یا کوردلی^۳ هدایت نیافته تن سپارد، پس امیر مؤمنان هر کس را، به اسم، نام برد تا (مطالعه) پیمان‌نامه او را به نوبه خود مطمئن سازد^۴.

داوی گوید،

خوارج نیز از هر کران بانگ بر آوردند: لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ =

ظهور فرقه محکمه

داوری جز خدا را نباشد، ما خرسند نیستیم که مردان در

۱- النور، ۵۱ - ۲- عبارت متن چنین است «ألا یغیر بمؤمن غائب برضا غویي أو عمی؟! (ترجمه قیاسی است، و ظاهراً مراد آن است که مؤمنان غایب نباید کور کوراننه تن به این پیمان‌نامه سپارند بلکه با روشن بینی و آگاهی از حکمت قرآنی آن، که «اوفوا بالعهد» است و التزام داوران به حکم قرآن و دیگر تفصیلاتی که پیمان را ایجاب کرده، آن را بپذیرند. - م.)
۳- متن «او عمی» و در اصل [او عمی].
۴- متن «حتی یقره الكتاب» و در اصل [یفرده الكتاب] (مراد اینکه پیمان‌نامه را ببینند و بخوانند و بخوبی از آن آگاه و مطمئن شود و دلش بدان قرار گیرد. - م.)

دین خدا داوری کنند، خداوند حکمش را درباره معاویه و یارانش رانده است که یا کشته شوند یا به فرمان ما سر سپارند، ما آن دم که به انتصاب داوران رضا دادیم گرفتار خطا و لغزش شدیم، و اینک توبه کرده ایم و از آن رأی برگشته ایم، (و خطاب به علی علیه السلام گفتند:) تو نیز چون ما برگرد، و گرنه ما از تو بیزاریم. علی گفت: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت و عهد و پیمان برگردم؟ آیا نه اینکه خداوند می فرماید:

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی بستید، بدان وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که مؤکد و استوار کردید نشکنید، چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته اید و خدا به هر چه می کنید آگاه است.^۱

پس (به این بهانه) از علی بیزاری جستند، و شهادت بر شُرکِ او دادند، و علی نیز از آنها اظهار بیزاری کرد.

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو عبدالله یزید آودى برايم حکایت کرد که:

عمرو بن اوس و معاویه
مردی از اودیان^۲ که وی را عمرو بن اوس می خواندند، در رکاب علی به روز صفین جنگیده بود، و معاویه او را با بسیاری دیگر کسان به اسارت گرفته بود، عمرو بن عاص (به معاویه) گفت: اینان را بکش. عمرو بن اوس به معاویه گفت: مرا مکش، زیرا تو دایی منی. قبیله بنی اود نیز به حمایت از وی برخاستند و گفتند: این برادر ما را به ما ببخش. معاویه گفت: از حمایت او دست بردارید که به جان خودم اگر راست گفته باشد بیگمان از شفاعت شما بی نیاز است و اگر دروغ گفته باشد، شفاعت شما او را سودی نکند (و نوشداروی بعد از مرگ باشد، چه

۱- النحل، ۹۱ ۲- اود (به فتح همزه)، بنی من بن اعمر بن سعد بن قیس عیلان هستند.

او پیشاپیش محکوم به مرگ شده است). آنگاه معاویه به وی گفت: من از کجا دایی تو شده‌ام؟ در صورتی که میان ما و قبیلهٔ اُود هرگز وصلت و دامادی در کار نبوده است. گفت: آریا اگر من خبرت دهم و تو آن رابطه را بدانی؛ آن بیان، امان‌نامهٔ زندگی من نزد تو باشد؟ گفت: آری. گفت: آیا نمی‌دانی که اُمّ حبیبیه^۱، دختر ابوسفیان، همسر پیامبر صلی الله علیه و اُمّ المؤمنین = مادر مؤمنان است؟ گفت: چرا. گفت: پس (به این اعتبار) من پسر اویم و تو برادر او هستی؛ بنابراین تو دایی منی. معاویه گفت: به خدا، چه بی‌پدر مردی است، در میان این همه اسیر یک تن جز او نبود^۲ که چنین زیرکانه راه خلاصی جوید، و گفت: او را رها کنید.

نصر، از عمر بن سعد، از ثُمَیر بن دعلج، از شعبی که گفت:

علی به روز صفین اسیرانی را گرفتار کرد، ولی همگی

رفتار با اسیران

را آزاد فرمود که نزد معاویه بازگشتند. عمرو بن عاص

پیشتر از آن در بارهٔ اسیرانی که به اسارت معاویه در آمده بودند گفته بود: ایشان را بکش. ولی چون معلوم شد که علی با اسیران ایشان چه رفتاری نموده و آنها را

۱- اُمّ حبیبیه کنیهٔ اوست، نامش رمله دختر ابی سفیان، صخر بن حرب بن امیّه بن عبد شمس است و گفته‌اند نامش «هند» بوده است. مادر وی صفیه دختر ابی العاص بن امیه است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که وی در حبشه بود او را به همسری گرفت، و سعید بن عاص به وکالت، وی را به همسری رسول اکرم در آورد و نجاشی از جانب پیامبر خدا چهارصد دینار صداقتی کرد و ضیافتی نیز بداد. پیامبر اکرم پیش از اسلام آوردن پدر وی (یعنی ابوسفیان) با این بانو زناشوئی کرد. وی در مدینه به سال ۴۴ درگذشت. (وی را مانند دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله «اُمّ المؤمنین = مادر مؤمنان» می‌خواندند و چون خواهر معاویه بود طرفداران معاویه بن ابی سفیان نیز معاویه را «خال المؤمنین = دایی مؤمنان» می‌خواندند و شاید این تسمیه از همین استدلال عمرو بن اوس اُودی سرچشمه گرفته باشد. - م. - الاصابه (بخش، النساء) و روضی الانف (۳۶۸، ۲). متن به تصحیح قیاسی «ان اُمّ حبیبیه» و در اصل به اسقاط «ام» [ان حبیبیه]. ۲- متن «ما کان» و در شنهج (۱: ۱۹۳) [اما کان = آیا کسی جز او نبود؟].

چگونه آزاد کرده است، معاویه گفت: ای عمرو اگر در باره این اسیران گوش به گفته تو دهم به کاری زشت و ناشایست دست آلوده باشم. آیا نبینی که او^۱ اسیران ما را آزاد کرده است؟ از این رو دستور آزادی تمام کسانی را که از سپاه علی به اسارت گرفته بود صادر کرد. علی چون از سپاه شام اسیری می گرفت او را آزاد می کرد، مگر آنکه آن اسیر خود یکی از یاران وی را کشته بود، که در این صورت وی را به (قصاص او) می کشت. اما اسیری را که آزاد کرده بود و او دیگر بار به معاویه پیوسته و از نو به میدان آمده و گرفتار شده بود، آزاد نمی کرد و می کشت. علی زخمیان را تمام کُش^۲ نمی کرد، و کسانی را که در صفین به قرارگاه معاویه گریخته و پشت به میدان کرده بودند نیز نمی کشت.

نسر، از عمر بن سعد، از صعق بن زهیر، از عون بن ابی جحیفه^۳ که گفت:

نظر سلیمان بن صرد پس از نگارش پیمان نامه، سلیمان بن صرد، در حالی
در باره پیمان نامه که بر چهره اش زخم شمشیر داشت، نزد امیر مؤمنان

علی آمد. چون علی به وی نگریست گفت:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

پاره ای از مؤمنان به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند، برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند^۴.

تو از آنانی که در انتظار (شهادت) هستی و عهد خود را تغییر نداده ای. گفت:
ای امیر مؤمنان، اگر من یاورانی می یافتم، هرگز چنین پیمان نامه ای نوشته نمی شد.

۱- متن «الاتراره» و در اصل [الأتري]. ۲- متن «و كان عَلِيٌّ لَا يُجْهَزُ عَلَيَّ جَرِحِي» و در اصل به تحریف [...] لا يجبر...]. ۳- عون بن ابی جحیفه (با تقدیم جیم و بر وجه تصنیف) السوائی (به ضم سین) الکوفی، یکی از ثقات طبقه چهارم است. در سال ۱۱۶ درگذشت. تقریب التهذیب. ۴- الاحزاب، ۲۳.

به خدا سوگند، به میان مردم رفتم تا آنان را به قرار نخستینشان باز آرم ولی کسی را که خیری در او باشد کم یافتیم.

رأی مَحْرَزِ مَحْرَزِ بن جُرَيْشِ^۱ بن صَلَیحِ برابر علی ایستاد و گفت:
ابن جُرَيْشِ ای امیر مؤمنان، آیا راهی هست که این پیمان‌نامه

را ناسدیده گیریم و از آن منصرف شویم؟ به خدا سوگند، من بیم آن دارم که از این کار ذلت و خواری برآید. علی گفت: آیا پس از آنکه پیمان را نگاشته‌ایم آن را بشکنیم؟^۲ چنین کاری بیگمان روا نیست. محرز را «مُخَضَّحِضٌ = تکاننده» می‌خواندند، و این از آن رو بود که وی در صفین ناوکی^۳ به دست گرفته و مشک آبی نیز برداشته بود، وی هر یک از یاران علی را که زخمی می‌یافت آب می‌نوشانید و چون یکی از یاران معاویه را می‌یافت با ناوک کارش را می‌ساخت و به قتلش می‌رساند.

نصر، از عمر بن سعد، از نَمیر بن دحل، از ابی الموداک که گفت:

سعید بن قیس قوم هنگامی که مردم پس از بالا بردن قرآن‌ها به صلح
خود را برای جنگ خوانده شدند علی گفت: من این کار را زمانی کردم
مرد می‌آورد که آثار سستی و شکست را - که هر دو نشان از ناتوانی

می‌دادند - در بین شما دیدم. آنگاه سعید بن قیس قوم خود را گسرد آورد و بسا فوجی انبوه و متلاطم از همدانیان که گویی کوهپایه «حصیر»^۴ - کوهساری است به یمن - به جنبش درآمده بیامد، و عبدالرحمن^۵ نوجوان که کاکل به سرداشت با آنان بود، آنگاه سعید گفت: اینان قوم منند، ما از فرمان

۱- در شنهج (۱۹۳:۱) [محمد بن جریش]. ۲- متن از روی شنهج «أ بعد أن كتبنا...» و در اصل [اما بعد...]. ۳- متن «المنزة» = نیزه کوچک.

۴- حصیر، کهن‌دزی از بناهای شاهان پیشین به یمن است. (نقل از یاقوت) در اصل و شنهج به تحریف [حصین] آمده است.

۵- چنان که در شنهج آمده است، مراد عبدالرحمن بن سعید، پسر قیس است.

تو سر نتابیم و برابرت لب به سخن نگشاییم، هر چه خواهی به ما بفرمای. ردّ پیشنهاد سعید بن قیس (علی) گفت: اگر این آمادگی قبل از برافراشتن از سوی علی قرآنها^۱ می بود، من لشکر دشمن را نیست و نابود می کردم، یا تو خود به تنها (با چنین فوج عظیمی) پیش از این کارشان را می ساختی. اما اینک هشیارانه باز گردید، به جان خودم که نمی خواهم تنها يك قبیله را به پیکار با آن همه مردم بکشانم.

نصر، از عمر بن سعد، از اسحاق بن یزید، از شعی که گفت:

علی به روز صفین، وقتی مردم به صلح اقرار کردند، گفت: این گروه نه چنانند که به حق باز گشته باشند و آن را ایفا کنند^۲، و نه آن گونه اند که به کلمه وحدت-

خطبه علی
پس از صلح

آفرین پاسخ مثبت دهند و به جنبش در آیند، تا آن که لشکرهای انبوه، از پس طلایه داران بر آنان تا زند و با دسته‌هایی روبرو شوند که پیایی در رسند و سپاه^۳ پس از سپاه، به سرزمینشان حمله کنند و اسبان جنگی به اطراف و اکناف مملکتشان در آیند و زمینها و چراگاههای ایشان را به زیر سم بکوبند، و از هر کران مورد تاخت و تاز قرار گیرند. تا گروهی راست اعتقاد و شکیبیا به مقابله آنان بر آید که نابودی و کثرت کشته‌گان و مردگانشان در راه خدا جز کوشایی ایشان را در فرمانبرداری از خدا، و اشتیاق آنها را به دیدار خدا نیفزاید. ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می کشتیم، و این کار جز آنکه بر ایمان و تسلیم (و اسلام) ما بیفزاید، و ما را بر

۱- متن «لَا تُرَدُّ عَلَيْكَ» و در شنهج [لأورد امرک = فرمانت را رد نمی کنیم].

۲- متن «قبل رفع المصاحف» و در شنهج [قبل سطر الصحیفة... = پیش از نوشتن پیمان نامه...].

۳- متن «لِيَفِيضُوا إِلَى الْحَقِّ» و در شنهج [لِيَفِيضُوا إِلَى الْحَقِّ] که به همان معنی است.

۴- متن «الخميس» که سپاهی است کامل مرکب از پنج بخش شامل: طلایه و قلب و میمنه و میسره و پیاده نظام. - م.

تحمل سوز و درد شکیباتر کند، و در جهاد با دشمن کوشا تر سازد، و در هم‌آوردی با همگان نیرومندتر و بیشتر متکی به خود کند، دستاوردی نداشت. اتفاق می‌افتاد که تنی از ما با تنی از دشمنان، چون دوشتر فحل نبرد تن‌به‌تن می‌کردند و هر یک می‌کوشید که جام زندگی دیگری را از شرنگک مرگ لبریز دارد و از جرعه نیستی سیرابش کند. گاه یکی از ما پیروز می‌شد و گاه یکی از دشمنان چیره می‌گشت. چون خدا پایداری و شکیبایی راستین ما را دید، دشمن را نابود کرد و ما را پیروز نمود. به جان خودم اگر ما این چنین که شما به میدان آمده‌اید، به میدان می‌رفتیم اساس دین بر پای نمی‌شد و اسلام عزت و استیلایی نمی‌یافت. به خدا سوگند (که شما) - یعنی خوارج - (از این رفتار) خون خواهید دوشید، (و تلخکامیها خواهید دید). آنچه به شما می‌گویم به خاطر بسپارید.

نصر، از عمر، از فضیل بن خدیج که گفت:

گفته علی در باره
 هنگامی که پیمان‌نامه نگاشته شد به علی گفتند: اشتر
 بدانچه در این پیمان‌نامه آمده راضی نبوده است و
 هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی‌اندیشد. علی گفت:
 بلی، اشتر اگر ببیند من راضیم، راضی شود. اینک من راضی هستم و شما نیز
 رضایت داده‌اید و باز گشت از پیمان، پس از رضایت و تغییر رأی و قول، پس از
 اقرار، نیک نباشد مگر آنکه از خدا نافرمانی شود و بدانچه در قرآن (در لزوم
 وفای به عهد) آمده است تجاوز روا داشته‌آید. اما این که یادآوری کردید او فرمان
 مرا وانهاده است، من بر این عقیده نیستم و او نیز از چنان کسانی نیست (که از
 فرمان من سر بتابد) و از این رو، من در این باب، از او نگران نیستم. ای کاش
 در میان شما، دوتن چون او می‌بودند، بلکه کاش در میان شما، یک تن می‌بود که
 نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می‌بود، در آن صورت بارگران (فرماندهی)

۱- متن «لیس اتخوفه علی ذلک» و در شنهج [لااعرفه علی ذلک = او را چنین نمی‌شناسم].

شما بر من سبک می‌شد و به اصلاح پاردای کژ رفتاریهای شما امیدوار می‌شدم. اما در باره قضیه پیمان (باید بگویم) که آن را به خاطر شما محکم و استوار کرده‌ایم، اینک آروز مندم که اگر خداوند، پروردگسار جهانیان بخواهد، گمراه نشوید.

پیمان‌نامه در ماه صفر نوشته شد و مهلت آن تا هشت ماه بعد یعنی ماه رمضان بود که قرار بود داوران ملاقات کنند.

آنگاه مردم روی به جانب کشتگان بردند و آنها را به خاک می‌سپردند.

راوی گوید:

کشته شدن
حابس بن سعد طائی
(در گذشته) عمر بن خطاب حابس بن سعد طائی را
خوانده و به او گفته بود: می‌خواهم ولایت حمص را
به تو بسپارم، تو چگونه کار خواهی کرد؟ گفت: «من
به رأی خود اجتهاد می‌کنم و با همنشینان خویش نیز به مشورت می‌پردازم.» و
سپس برفت و دیری نگذشت که باز آمد و (به عمر) گفت: «ای امیر مؤمنان، خوابی
دیده‌ام که می‌خواهم برایت باز گویم.» گفت: «بگو.» گفت: «چنان دیدم که گویی
خورشید از خاور برآمده و همراه آن گروهی بسیارند، و گویی ماه از باختر برآمده
و همراه آن نیز گروهی عظیمند.» عمر به او گفت: «تو خود با کدام یک بودی؟»
گفت: «من با مویز کب ماه همراه بودم.» عمر گفت: «تو با نشانه‌ای همراه بوده‌ای
که زوال پذیر است.» [برو] نه، به خدا سوگند که تو کاری برای من نمی‌کنی
(معزولی و دیگر ولایتی از جانب من نداری). پس به این ترتیب وی را رد کرد.
او در صقین همراه معاویه حضور یافت و پرچم قبیله طئی^۱ با او بود و در آن روز
کشته شد.

۱- متن از روی شیخ (۱: ۱۹۴) «کانت رایة طی معه» و در اصل به خطا [رایة علی...].

خونخواهی زید بن
عدی به خاطر حابس
ابن سعد

عدی بن حساتم و پسرش زید بن عدی بر (جنازه) او
گذشتند، زید که او را کشته یافت، گفت: پدر، به
خدا سوگند، این دایی من است. گفت: آری خداوند
دایی تو را لعنت کند، به خدا بد مردنی نصیبش شد
که چنین به خاک افتاد (و در چنان وضعی، به مخالفت علی از پا درآمد). زید
همانجا بایستاد و - چند بار - گفت: چه کسی این مرد را کشته است. مردی بلند
قامت و موحنایی از قبیله بکر بن وائل پیش آمد و گفت: من، به خدا سوگند، من
او را کشته‌ام. گفت با او چه کردی؟ وی از جزئیات چگونگی قتل او خبرش
داد، پس زید بسا نیزه او را بزد و بکشت، و این مساجرا پس از فرونشستن آتش
جنگ بود. عدی به (پسر خویش) زید حمله کرد و او و مادرش را دشنام داد و
گفت: ای پسر زن زشتنام (مادر به خطا)، من اگر تو را به دست آنان نسپارم بر
دین محمد نیستم. پس [زید] ضربتی بر اسب او زد و گریخت و به معاویه پیوست.
معاویه وی را گرامی داشت و بر کشید و دزد نزدیکترین جای مجلس خود نشانید.
از این سو، عدی هر دو دست به آسمان برداشت و او را نفرین کرد و گفت:
«بارالها، زید به راستی، از مسلمانان گسسته و بدانان که حرام را حلال شمارند^۱
پیوسته است، بارالها او را هدف یکی از تیرهای خود که به اندامهای غیر حساس
نشیند^۲ (و ضربتی کاری به او زند) قرار ده - یا گفت: تیری که به خطا نمی‌رود -
که آن کس که به تیر تو گرفتار آید جان سالم به در نبرد^۳، نه، به خدا سوگند، زین
پس هرگز با او کلمه‌ای سخن نگویم و هرگز در زیر يك سقف با او گرد نیایم.»

۱- متن از روی شنهج «کیف صنعت به» و در اصل [صنعت له].

۲- متن «لحق بالمحلین» و در شنهج [...] با لملحدین = به ملحدان پیوست.

۳- متن «سهامك لايشوی». الشوی، اطراف و نقاط غیر حساس بدن است که تیر خوردن بر آنها
معمولاً منجر به مرگ نمی‌شود. ۴- متن به تصحیح قیاسی «فان رمیتك لانمی». انماء، آن
است که شکار تیر خورد و از دیده صیاد پنهان شود و آنگاه بمیرد و در برابر آن اصماء است که
شکارچی تیر افکند، و شکار در همانجا، س تیر بمیرد. در اصل [لانمی آمده] است.

راوی گوید:

زید در باره قتل آن مرد «بگری» (قاتل دایی خویش) گفت:

مَنْ مُبْلِغُ آبْنَاءِ طَيِّبٍ يَا نَنِي ثَأْرَتُ يَخَالِي نُمَّ لَمْ اتَأْتَنَّ...

کیست که از من به بنی طیب باز گوید که من انتقام خون دایی خود را گرفتم و گناهی مرتکب نشده‌ام.

آن مرد بگری را با بیکر خضاب شده به خون، بر خاک افکندم که ناله‌های واپسین را از سینه برکشد.

چون آن روزی را دیدم، خونخواهی فریادم آمد و نیزه خویش را در بیکرش دوختم و او با دهان بر خاک افتاد.

باری نیزه‌های قبیله بگر بن و ائیل زان پیشتر به وضعی هراس‌انگیز و وحشتناک کشته‌ای (از ما) را برجای نهاده بود.

کشته‌ای که پس از قتلش، تمامی قبیله ما گشاده‌دستی و جوانمردی و نعمتهای او را می‌ستایند.

قبیله طیب با کشته شدن آن زاد مرد تکاور مهاجم ویرانگر که غنایم را قسمت می‌کرد، دچار فاجعه‌ای شدند.

وی دایی من بود که هرگز کس چو دایی، مبارز و معارض با ظلم و ستم و مسئولیت‌پذیر و بردباری^۲ نداشته است.

راوی گوید:

چون زید بن عدی به معاویه پیوست، برخی از عراقیان پوزش‌طلبی عدی بن

در بساره عدی بن حاتم سخنهایی گفتند و در کار او حاتم از علی، پس از

زبان به طعنه‌گشودند. عدی در میان همراهان علی از غریختن پسرش زید

جهت خیراندیشی و بذل مال و دارایی خود، سر آمد و

سالار مردمان بود، از این رو وی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا نه این

است که خداوند از طریق وحی پیامبر خود را از گرایش نفس و وسوسه‌ها و

۱- متن «مخضوب الجیوب» و در شهج (۱۹۵۱) [مخضوب الجبین = با چهره به خون خضاب

شده]. ۲- متن از روی شهج «واحتما لا لیمزم» و در اصل به خطا [...] لمعدم].

آرزو جویهای شیطان باز می‌داشت و معصوم نگه می‌داشت؟ چنین ویژگی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصیب هیچکس نشده است. درباره عایشه و اهل «إفك» آیه ای نازل شد^۱. پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از تو بود، و عایشه نیز بدان روز بهتر از من بود. اینک پسرم زید مرا در معرض بدگمانی مردم و مورد اتهام ایشان قرار داده است. البته من چون پایگاه والای تو را نزد خدا در نظر می‌آورم و مرتبه خود را در درگاه تو می‌سنجم (شعلة) مهر و دلبستگی به تو بالا گیرد^۲ و جانم تازه شود. اینک به خدا سوگند اگر زید را ببالم او را بکشم و اگر خود از بین رود و هلاک شود، بر مرگش اندوه نخورم. پس علی وی را به نیکی ستود و دعا کرد. و عدی در این باره گفت:

شعر عدی درباره پسرش یا زید ————— قد عصبتنی بعصابتی
و ما کنت للثوب المدنس لابساً...

ای زید (تو با گریز خود) بر سر من دستاری (ننگبار) بسته‌ای^۳ در حالی که من هرگز جامه آلوده و چرکین نمی‌پوشیدم.
ای کاش تو هرگز زاده نشده و چون رفتگان بودی، و اگر هم با راهیان نرفته بودی دست کم (جنازه) حابس را نمی‌دیدی.
آیا نه اینکه (زید) بر دشمنان فزود و از پدرش، پسر حاتم سرتافت، و در میان هر دو طرف (که پیمان آتش بس بسته بودند) پیمان شکنی کرد؟
مذحجیان از پس مذحجیان، بر او انبوه شدند، و (ای زید، تو اینک) دست افزار و دستیار دشمنان گشتی^۴.

- ۱- مراد آیه ۱۱ از سوره النور، إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ... = همانا آن گروه منافقان که بهتان به شما مسلمین بستند (و به عایشه تهمت کار ناشایست زدند که رسول و مؤمنان را بیازارند) تا پایان آیه، و رفع اتهام از عایشه است. - م.
- ۲- متن به تصحیح قیاسی «ارتفع حنانی» و در اصل به تحریف [ارا نسع حنانی].
- ۳- در تداول عامه فارسی «کلاه بدنامی و بی‌غیرتی بر سر گذاشتن». - م.
- ۴- در این اشعار صنعت التفتات، یعنی انتقال از صیغه مخاطب به غایب و رجوع از غایب به مخاطب به کار رفته است. - م.

ای زید، از موضع راستین حق عقب نشستی و مرتدگشتی و چنان شدی که گویی بینهای ما را بریده (و ما را به زشتامی انگشت نما کرده) ای^۱.
در برابر قتل حابس مردی از قبیله بکر را کشتی و من از تمام امیدهایی که به تو بسته بودم ناامید شدم.

نصر، از عمرو بن شعر، از اسماعیل سدی که گفت نُویره بن خالد حارثی مرا حدیث کرد که پسر عمویش نجاشی دربارهٔ پیکار صفین چنین سرود: (نصر این شعر را روایت کند و گوید: عمر بن سعد نیز با اسناد خود چنین روایت کرده است):

شعر نجاشی دربارهٔ فرار معاویه
وَ نَجَّيْ ابْنَ حَرْبٍ سَابِحٍ ذُو عِلَالَةٍ
أَجْسُ هَزِيمٍ وَالرِّمَاحُ دَوَانِي...
پسر حرب^۲ را، اسبی شناور و پویا و تیزگریز درحالی نجات داد که نیزه‌ها از نزدیکش می‌گذشت،

اسبی که درست ارکان و درشت اندام و رنگ برآمده و باریک میان بود، و بر سرِ دو دست برخاسته بود.

اگر گویم نیزه‌ها او را در میان گرفته^۳ و از ساق و قدم مردان خون جاری کرده بود، گراف نگفته‌ام.
پنداشتید^۴ ضربات نیزه اشعریان و مدحجیان و همدانیان، به خوردنِ کره با خرما مانند.

عَكَّ و لُحْمٍ و جَمِيرٍ و عِيْلَانٍ جز بدان دشوار روز جنگ کشته نشدند.
کشتگان قریش و بنی عامر در صفین (از فرط زیادی)، تا آنگاه که قرار داوریِ داوران گذاشته شد، دفن نشده بودند.

۱- بریدن بینی کنایه از بزرگترین توهین نزد عرب بوده است و اینجا مراد آن‌که، تو لکّه نشکی بر دامان آبروی قبیله ما شدی. - م.

۲- مراد معاویه است. - م. ۳- متن «تَيْلَتُهُ» و در کتاب الخلیل ابی‌عبیده، ص ۱۶۲ [تناله]. پاره‌ای از ابیات این قصیده در آن کتاب به این ترتیب آمده است، ۱، ۳، ۲، ۳۵ و سپس دو بیت دیگر اضافه دارد. ابن شجری نیز در حماسه ص ۳۳ بیش از این ابیات ۴ بیت دیگر اضافه دارد. ۴- متن «حسبتم طعان... أَكَلَّ الرَّبْدُ بِالصَّرْفَانِ» و در اصل [حسبت = پنداشتی] که درست آن از اللسان (ماده صرف) گرفته شد، و صَرْفَان نوعی خرمای سرخ است. در حماسه ابن شجری [اخلمت] آمده است. (به تعبیر دیگر یعنی چنان آسوده نیزه می‌زدند که گویی کره با عسل، یا نقل و نبات می‌خورند. - م.)

روز هَرویر با گروه پیوسته‌ای یمانی، چون سیلی که از عِران^۱ فرو ریزد بر آنان تاختیم و ایشان را فرا گرفتیم.

شامیان صبحگاهان کتاب خدا را که بهترین خواندنیهاست بر سرنیزه‌ها برافراشتند، و به علی ندا در دادند. ای پسر عمِّ محمد، آیا پروای آن نداری که جهانیان نابود شوند؟

آیا پس از قتل آنان چه کس عهده‌دار فرزندان و زنانشان خواهد شد؟ ای جوانمردان چه کس حریم و ناموس ایشان را نگهبان شود؟

بر عبید می‌گرم^۲ که به روز نبرد، آنگاه که دو سپاه چون دو کوه به هم برآمده بودند، به سینه بر خاک هلاک افتاده بود و آه از نهادش بر می‌آمد.

آن شب، ایشان را وانهادیم تا درسوگ^۳ ذی‌الکِلاع و حَوْشَب بگریند، تا آنکه خورشید و ماه برابر آمدند (و صبح شد)^۴.

(و ما نیز بر سوگ^۴ مالک^۴ و لَجَاج و صَخْرَه و مُحَمَّدِ جوانمرد که دشت و دمن را به زیر سُم مرکب گرفته و جولانگاه خود ساخته بود، گریستیم.

پس (از میدان) دور نشوید، که خدایان نعمت و شادی بخشیده^۵ و به یاری خود، مؤدۀ بهشت را به شما داده است.

هنوز گروهی از سواران همدانی هستند که به سختی آنها را لگد کوب کنند، و کار گروهی دیگر (از سواران ما) چندان سخت و دشوار نیست. (و نیروی رزمی کافی دارند).

سه تن را بر چوبه برآوردند چنان‌که پرنندگان گوشتهایشان را خوردند، پیکرهاشان خم شده و سرهایشان پایین افتاده بود.

کنیززادگان و نامردزادگان را چه افتاده؟ و دربارهٔ جوانمردان کسریم و اصیل یمانی چه پندارند؟

هر کسی دو سپاه انبوه ما را به روز بر خورد و پیکار می‌دید می‌گفت گویا دو

۱- عِران (به کسر)، جایی سیل‌خیز، نزدیک یمامه. ۲- متن «ای بکی عبیداً اذینوؤ بصدیره» و در اصل [أبَعَدَ عبیدالله ینوء] که وزن و معنی آن نادرست است.

۳- متن «اذا ما أنى أن...» و در اصل [اذما اشاء...]. ۴- مراد مالک بن کعب عامری، یا دیگری به نام مالک، از سپاهیان عراق است که البته غیر از مالک بن حارث آتش‌نخعی

است. م. ۵- مراد صَخْر بن سُمی است. م. ۶- متن به تصحیح قیاسی «حَبْرَه» و در اصل [خیره].

کوه گیلان^۱ به هم برآمده‌اند.
 گویی دو آتش برافروخته‌اند که بی هیمة و هیزمی، در دژه‌ای به هم برآمده و از
 تَفِ خورشید فروزان شده‌اند.
 و درخشش تیغهای خونفشان چون آذرخشی است که آن را دو سوی و جهت باشد.
 چون می‌تاختند تیغ می‌تاخت و چون روی می‌آوردند تیغها می‌درخشید به نحوی
 که هیچ چیز جلو دارشان نبود^۲.
 بسیاری را کشیم و پاره‌ای را گذاشتیم، و داسِ دروگرِ سر بنجهٔ مرگ هر دو طرف
 را درو کرد.
 گروهی که خداوند جمعشان را پراکنده سازد - به کوه زیتون و کوهسارِ قِطران
 گریختند.
 چنان که می‌دیدم (سلاح و) جامه‌های (رزم) خود را از بیم می‌افکنند، و سواران
 آنها را دور می‌رانند.
 دردا و آندها، کاش آنان را مشاهده نمی‌کردم (که آرزو کنم) تا سان خود را (به
 خونشان بیالایم و) به پیه بندگان چرب کنم^۳.
 اما فراریان قبیلهٔ بنی نصر به صلطان خور و عجلان گریختند.
 و تیره‌های سعد و رباب از بنی تمیم بدانجا گریختند که خار و شوره گیاه بروید و
 بر آید^۴.
 پس (آن اسب که معاویه با آن گریخت) چنان از منطقهٔ ذَوْصَبَاح ۵ دور شد که
 گویی او و درختِ رام^۶ را اضطرابی افتاده است.
 او را چنان غرق عرق گرم دیدم که پنداشتی از زیر رگبار سیل آسایی به درآمده است^۷.

- ۱- متن «جَبَلَا جِبْلَان» و مصحح متن توضیح داده است: «جیلان، روستاهایی فراسوی طبرستان در دشتهایی بین کوهستانها» (مراد همان گیلان و کوههای البرز است. - م.)
- ۲- در اصل و متن این بیت چنین آمده «تَجُودُ إِذَا جَادَتْ وَ تَجَلُّوْا إِذَا اِنْجَلَتْ بِلَيْسٍ وَ لَا يَحْمَلُهَا كِرْبَانٍ» (که مصراع دوم خلل دارد و ترجمه تقریبی است. - م.)
- ۳- متن از روی حماسهٔ ابن شجری «مَنْ شَحِمَ الْعَبِيدَ» و در اصل [مَنْ شَحِمَ الثَّمَارَ] چوب یا نیزه چرب کردن به پیه کسان، کنایه از کشتن ایشان است.
- ۴- متن به تصحیح قیاسی «حَيْثُ يَضْفُو» و در اصل [يَضْفُو].
- ۵- ذَوْصَبَاح (به ضم صاد) نام محلی است. ۶- رام، نوعی درخت است. (به تعبیری دیگر نزدیک به این مثل فارسی است که گویند: چنان بید می‌لرزید، و می‌گریخت. - م.)
- ۷- متن به تصحیح قیاسی «كَقَارْمَةِ الشُّؤْبُوبِ ذِي الثَّفِيَانِ» و در اصل [كَقَارْمَتِي الشُّؤْبُوبِ ذِي نَفِيَانِ].

زین و لگام آن مرکب چنان غرقِ عرق بود که گویی جامه‌ای را در آب فرو برده
و خیسانده باشند.^۱
وی (معاویه) آن اسب را به خاطر چنین خدمتی که به او کرده بود بسی نواخت
و اصطبل‌ی متکلفانه برایش آراست.

پاسخ
ابن مقبل
پس ابن مقبل عامری چنین پاسخش گفت:
تَأْمَلْ خَلِيلِي، هَل تَرَى مِنْ ظِلْغَائِنِ
تَحْمَلَنَّ بِالْجَزْعَاءِ فَوْقَ ظِلْعَانِ...

ای بار من درنگ کن، آیا هودجها را می‌بینی که در ریگزار بر پشت اُشتران
بارکش می‌گذارند؟
بر اُشترانی کلان که زانوانشان پینه بسته و از بُنِ گوش آنها عرق روان است.
صبحگاه از آبشخور و حیدان^۲ آب نوشیدند، به اندازه‌ای که تا کوهسار رَعَم^۳،
آنجا که دو کوه^۴ پدیدار شود، برسند.^۵
تمام شب راه پیمودند و از راهپیمایی شبانه نیاسودند تا ماه در منزل ستارهٔ دَبْران^۶
در آمد.
آنگاه بار بر زمین نهادند که ستارهٔ شعری^۷، چنان که گویی تیرشهایی پرانده شود، فرود شد.
آیا اُشتری نیک و نژاده^۸ و هیونی که^۹ عرق از بُنِ گوشش جاری است^{۱۰} اهل
دهماء^{۱۱} و نیز خود را به مرغزارِ مطلوبش خواهد رساند؟

- ۱- متن از روی کتاب الخلیل، ابی عبیده ص ۱۶۲، «إذا اتبل ثوبا ماتج خضلان» و در اصل
[... ثوبا انجد...] که وجهی ندارد. ۲- وحیدان، دو رود در سرزمین قیس است.
- ۳- رعم (به فتح راء)، چنان که یاقوت در مادهٔ (رعم) آورده است نام کوهی در سرزمین بجیله است.
- ۴- صَدَوَان (به فتح ضاد و دال)، دو کوه. ۵- نام محل‌هایی که در این بیت آمده در متن
با توجه به معجم البلدان چنین تصحیح شده است:
«فَصَبَّحَنَّ مِنْ مَاءِ الْوَحِيدَيْنِ نُفْرَةً بِمِيزَانِ رَعْمٍ إِذْ بَدَا صَدَوَانِ»
- و در اصل به تحریف [فاصبح من ماء الوحیدین فقره بمیزان رعم قد بدا صدوان].
- ۶- نام ستاره‌ای از منازل ماه است. ۷- نام ستاره‌ای است معروف به شعرای یمانی. متن به
تصحیح قیاسی «وعرسن و الشعری» و در اصل [... فی الشعری]. ۸- حَرَّة، شتر اِصیل و نژاده.
- ۹- متن «أَعْيَس = شتر کلان» و در اصل به تحریف [اغبس]. ۱۰- متن به تصحیح قیاسی
«نضاح القفا» و در اصل به تحریف [نضاح القرى] که وجهی ندارد. ۱۱- دهماء، نام جایی
است از سرزمین مزینه از نواحی مدینه که آن را دهماءِ مرضوض خوانند.

بازگشت علی از صفین به کوفه

نصر، از عمر، از عبدالرحمن بن جنبد که گفت:

چون علی از صفین آهنگ بازگشت کرد ما نیز همزمان بسا او، باز گشتیم ولی وی راهی جز راه ما درپیش گرفت. علی (هنگام حرکت) گفت: «ما پناه- جویمان و بازگردندگان، و از پروردگار خود سپاسگزارانیم. پروردگارا، من از رنج سفر، و دشواری بازگشت، و آشفته دیدن (حال) مال و عیالِ خویش به تو پناه می‌برم.»

راوی گوید:

سپس (علی) نیز با ما در راه بیابانی کناره فرات همگام شد تا به هیت رسیدیم و راه صندوداء^۱ را درپیش گرفتیم. آنماریان، از تیره بنی سعید بن خزیم^۲ به استقبال علی آمدند و درخواست کردند که در دیار آنان فرود آید و میهمانان باشد، و اسی وی نپذیرفت. شب را در آن منطقه به روز آورد و سپس بامداد راهی شد و ما همراهش روانه گشتیم تا از نخيله گذشتیم و خانه‌های کوفه را دیدیم. در این هنگام به پیرمردی برخوردیم که در سایه خانه‌ای نشسته و آثار بیماری از چهره‌اش پیدا بود. علی به جانب او رفت و به وی سلام کرد، و ما نیز سلامش گفتیم. جوابی به غایت گرم و نیکو داد چنان که ما پنداشتیم وی علی را شناخته است، آنگاه علی به وی گفت: «از چیست که چهره‌ات را چنین دگرگون^۳ می‌بینم؟ آیا این تغییر چهره از بیماری است؟» گفت: «آری». گفت: «حتماً آن را خوش نداری؟» گفت: «خوش ندارم که دیگری^۴ بدان گرفتار شود.» گفت: «آیا گرفتاری خود را بدین بیماری

۱- صَدْدَوْدَاء، چنان که در معجم یا قوت آمده به فتح صاد و سکون نون و فتح دال با مد، نام شهری در میان راه شام و عراق است. ۲- متن چنین است و در طبری (۳۳، ۶) [الانصاریون، بنو سعد بن حرام] آمده است. ۳- متن «منکفتاً» و در طبری [منکفتاً] که هر دو به يك معنی است. ۴- متن از روی طبری «بغیری» و در اصل [یعتری].

منشاء خیری بر ای خود نمی‌شماری؟» گفت: «چرا». گفت: «تو را به رحمت پروردگارت و بخشودگی گناهانت مرزده باد، ای بنده خدا تو کیستی (و چه نام داری)؟» گفت: «نام صالح بن سلیم است.» گفت: «از کدام خاندانی؟» گفت: «اصل من از سلامان بن طی است، اما در سایه حمایت و در کنار (قبیله) بنی سلیم بن منصور و به پسر خواندگی ایشان پرورده شده‌ام.» گفت: «منزه است خدا، چه نیکوست نامت و نام پدرت و نام حامیان و پدرخواندگانت، آیا تو با ما در این پیکار شرکت کردی؟» گفت: «نه، به خدا، من در آن شرکت نجستم ولی می‌خواستم شرکت کنم، اما این بیماری و نزاری که می‌بینی بر من عارض شد و مرا از پیکار باز داشت.» علی گفت:

لَيْسَ عَلَيَّ الضَّعْفَاءُ وَلَا عَلَيَّ الْمَرْضَى وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ
 حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.
 بر ناتوانان و بیماران و فقیران که خرج سفر و عیال خود را ندارند دشواری و (تکلیف جهاد) نیست، هرگاه آنها هم به راه رضای خدا و رسول، خلق را نصیحت و هدایت کنند که بر نیکوکاران از هیچ راه حرج و زحمتی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است.^۲

اینک به من بگو، مردم درباره ما و آنچه میان ما و شامیان گذشت چه می‌گویند. گفت: پاره‌ای از آنچه میان تو و آنان گذشته شادمانند؛ و اینان مردمانی بدخواهند^۳، و پاره‌ای دیگر از آنچه پیش آمده اندوه‌گینند؛ و اینان مردمی خیرخواه^۴ تو هستند. (علی) چون خواست از او جدا شود گفت: راست گفتمی، خداوند تحمل رنجت را موجب کاستن گناهانت قرار دهد، زیرا بیماری (خود به خود) موجب پاداش و ثوابی نباشد ولی ابتلای به بیماری (و تحمل آن) گناهان

۱- متن از روی طبری «احتساباً بالخیر» و در اصل [احتساب بالخیر].

۲- التوبه، ۹۱ ۳- متن از روی طبری «أَفْشَاءُ النَّاسِ» در مقابل «نُصَحَاءُ النَّاسِ» و در اصل به خطا [اغنیاء الناس].

بنده را بریزاند و گناهی برای او بر جای نگذارد. باری پاداش، درگفتار به زبان و کردار به دست و پا (وارکان) است و خداوند عزوجل [انبوهی از] بندگان خود را به سبب راستی نیت و درستی وجدان نیک به بهشت درآرد.

سپس اندکی راه پیمود تا به عبدالله بن ودیعۀ انصاری رسید، و نزدیک او رفت و پرسید: از مردم چه شنیده‌ای که دربارهٔ این کار ما بگویند؟ گفت: پاره‌ای آن را خوش داشتند و پاره‌ای را ناخوشایند آمده است، مردم چنان که خدای تعالی گفته است:

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ = همواره مختلف باشند.

(علی) گفت: «صاحب‌نظران چه می‌گویند؟» گفت: «می‌گویند: علی را جمعی بزرگ در اختیار بود، ولی او خود، آنان را پراکنده ساخت؛ و او را دژی استوار بود، و خود، آن را ویران نمود تا باز کی چنان دژی را که ویران کرده است از نو بسازد و یکی چنان جمعی را که پراکنده است دیگر بار گردآرد! چه می‌شد اگر او در برابر آن کس که سر از فرمان وی تافته بود، (فقط) با آنان که سر به فرمان وی داشتند (با سپاهی همدل و هم‌زبان) به جنگ می‌رفت و با او نبرد می‌کرد تا خدا پیروزش گرداند یا نابودش کند؟ در آن صورت راهی دوراندیشانه رفته بود.» علی گفت: آیا من ویران کردم یا آنان، آیا من پراکنده کردم یا ایشان پراکنده کردند؟^۳ اما این که گفتند «چه می‌شد اگر (فقط) با گروهی فرمانبردار به پیکار آن کس که از او نافرمانی کرده بود می‌رفت تا بر او پیروز شود یا نابود گردد، و در آن صورت رفتارش دوراندیشانه می‌بود»، به خدا سوگند که این نظر ورآی از دیدهٔ من پنهان نبود،^۴ هر چند من خود در گسیختن از دنیای گوارا و پذیرفتن مرگ بر خویشتن

۱- این تکمله از طبری است [عَالَمًا جَمًّا] (۳۴،۶). ۲- هود، ۱۱۸

۳- متن از روی طبری «ام هم قرقوا» و در اصل [تفرقوا].

۴- متن به تصحیح قیاسی «ما غیبی حتی ذلك الرأی» و در اصل [ما غیبی عن ذلك الرأی] و در طبری [ما غیبی عن رأیی ذلك].

بسیار گشاده دست^۱ و (کاملاً آماده بوده ام و) هستم، وقتی آهنک بیکار [با آن قوم]^۲ کردم، بدین دو نگریستم [یعنی حسن و حسین - که در خواست رفتن به میدان می کردند - و نیز بدین دو، یعنی عبدالله بن جعفر و محمد بن علی نگریستم]^۳ که برای کسب اجازه نزد آمده بودند و دریافتم که اگر این دو (حسنین علیهما السلام) نابود شوند، نسل محمد از این امت گسیخته شود و این را ناروا و ناخوش داشتم، و بر نابودی این دو دیگر - یعنی محمد بن علی و عبدالله بن جعفر^۴ نیز دلم بسوخت و یقین کردم^۵ که اگر توجهشان به موقعیت (حساس و خطرناک) من نبود به چنان درخواستی پیش نمی آمدند. به خدا سوگند که اگر آن روز بدیشان رخصت نبرد می دادم آنها را به کام مرگ افکنده بودم و دیگر ایشان در لشکر و خانه من نمی بودند.

راوی گوید:

سپس به راه افتاد تا از خانه های بنی عوف گذشتیم و در سمت راست خود هفت یا هشت گور را دیدیم، امیر مؤمنان گفت: «این گورها چیست؟» قدامه بن عجلان آزدی گفت: ای امیر مؤمنان، پس از عزیمت تو، خباب بن آرت در گذشت و وصیت کرد وی را در این پشته مرتفع به خاک سپارند، و از آن زمان مردمی که بیشتر در خانه ها و کاشانه های خود به خاک سپرده می شدند در کنار او به خاک سپرده شدند. علی گفت: خدا خباب را بیا مرزد، وی مشتاقانه اسلام آورد و فرمان پذیرانه مهاجرت کرد و مجاهدانه زیست، و به تن بیمار شد و دگر گونه احوال گشت، و خداوند پاداش آن کس را که کردار نیک کرده تباہ نکند. آنگاه پیش رفت تا بر

۱- متن از روی طبری «لَسَجِيًّا بِنَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا» و در اصل [لَسَخِي النَفْسَ بِالدُّنْيَا].

۲- تکمله از طبری است. ۳- تکمله از طبری است (مراد عبدالله بن جعفر طیار و محمد بن علی بن ابی طالب، معروف به (ابن حنفیه) به ترتیب برادرزاده و پسر امام علیه السلام است. - م.)

۴- متن از روی طبری: «یعنی محمد بن علی...» و در اصل [یعنی بذلك بِنَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ].

۵- متن از روی طبری «و قد علمت» و در اصل [ولو علمت].

۶- متن از روی طبری «لَأَلْقِيَنَّهُمْ» و در اصل [لَقِيَتَهُمْ].

سر آن گورها رسید و بسایستاد و سپس گفت: درود بر شما، ای ساکنان خانه‌های وحشتبار و جاگرفتگان در گودالها، از مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان، شما پیشینیان مایید و بر ما پیشی گرفتید و به تک تاختید، ما نیز از پی شما روانیم و به زودی خود را به شما رسانیم. بارالها، ایشان را بیمارز و نیز ما را بیخشیای و از گناهان ایشان و ما چشم ببوش. سپس گفت: سپاس خدایی را که روی زمین را قرارگاه زندگان و زیر آن را بستر مردگان قرار داد^۱. سپاس خدایی را که آفرینش ما را از این خاک مقرر فرمود و ما را به همین خاک باز می‌گرداند و در می‌سپارد و دگر بار از همین خاک بر می‌آرد. خوشا بر آن کس که به یاد معاد است و برای روز حساب به کردار کوشد و به داشته خود قناعت ورزد و بدانچه خدایش بخشیده خرستد است. سپس به راه خود ادامه داد تا به خانه‌های محله ثوریان رسید و گفت: درون این خانه‌ها روید^۲.

نصر، از عمر که گفت: عبدالله بن عاصم فائمی برایم حکایت کرد و گفت:

چون علی بر ثوریان - یعنی ثور همدان - گذشت، بانگ زاری و شیون شنید و گفت: این صداها از چیست؟ گفتند: این شیون بر کشتگان صقین است. گفت: «من گواهی دهم (و تضمین کنم) که هر کس از ایشان کشته شده بردبار و شکیباً بوده است، و شهادتش به حساب آید.» سپس بر فائشیان گذشت و همچنان صدای شیون شنید، و پس از آن بر شبامیان گذشت و شیونی شدیدتر و صدایی بس بلندتر شنید، در این هنگام حرب بن شریبیل شبامی^۳ از خانه به سویش آمد. علی

۱- در قرآن کریم آمده است: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا. أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا» آیا زمین را جایگاه دربرگیرنده (بشر) قرار ندادیم. تا زندگان به روی زمین زندگی کنند و مردگان درونش پنهان شوند. «المرسلات، ۲۵ و ۲۶»
 ۲- متن به تصحیح قیاسی و توجه به طبری «خشوا بین هذه»
 الابیات» و در اصل [خشوا هذه الابیات] و عبارت طبری [خشوا، ادخلوا بین هذه الابیات] است.
 ۳- شبامی، منسوب به شبام که تیره‌ای از قبیلۀ همدان است. در اصل به تحریف [حارب بن شرحبیل الشامی].

به وی گفت: آیا زنانمان (به احساس و عاطفه زنانه) بر شما غالب آمدند؟ نمی توانید آنان را از این زاری و شیون باز دارید؟ گفت: ای امیر مؤمنان، اگر يك يا دو يا سه خانه چنین می بود، چنان می توانستیم کرد، ولی تنها از این کوی یکصد و هشتاد تن کشته شده اند و خانه ای نمانده که در آن زاری و سوگواری نباشد. البته ما مردان زاری نمی کنیم بلکه (از شهادت آنان) شادمانیم. [آیا] بر شهادتشان [شاد نباشیم]؟ علی گفت: خداوند کشتگان و مردگانمان را پیامرزد. وی همچنان که علی سواره می رفت، پیاده در رکابش راه می سپرد. علی به وی گفت: باز گرد، و خود درنگ کرد و سپس به او گفت: باز گرد که چنین راه سپردنی (در رکاب حکمران) برای حکمران فتنه انگیز، و برای مؤمنان خواری آمیز است. سپس برفت تا به ناعطیان^۱ رسید و شنید مردی از ایشان که وی را عبدالرحمن بن مرثد^۲ می نامیدند، گفت: به خدا، علی کاری صورت نداد، رفت و دست تهی باز آمد. چون چشم او به امیر مؤمنان افتاد خاموش گشت^۳. علی گفت: اینان بر جستگان گروهی هستند که (ماجرای) امسال شام رانده اند (وقضاوتی نادانسته می کنند). سپس به یاران خویش گفت: آن گروه (دشمن) که ترکشان کردیم از اینان بهتر بودند. سپس گفت:

أَحْوَكَ الَّذِي إِنْ أَحْرَصْتِكَ مُلِمَّةً مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَبْرَحْ لِبَيْتِكَ وَاجْمَا...
برادرت کسی است که اگر ناگواری از روزگار به تو رسید^۴ همچنان آماده کمک به تو باشد،
برادرت آن کس نیست که چون کارها بر تو دشوار گردیده همواره تو را به باد سرزنش گیرد.

- ۱- متن از روی طبری «ناعطیین» بانون، تیره ای از همدان منسوب به کوهساری که ناعط نامیده می شود. ← الاشتقاق، ۲۵۱ و معجم البلدان. در اصل به تحریف [الباعطیین].
- ۲- در طبری [عبدالرحمن بن یزید، من بشی عبید، من الناعطیین] آمده است.
- ۳- متن «فَلَمَّا نَظَرَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي سَ» و در طبری [فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى عَلِيٍّ أُبْلِسُوا] = چون به علی نگریستند خاموش شدند].
- ۴- در طبری [...] ان اجر ضحك... = اگر به اندوهت آورد].
- ۵- متن «... ان تمعت» و در طبری [...] ان تشعيت...].

سپس برفت و همچنان نام خدا را بر زبان داشت تا وارد کوفه شد.^۱

مرگوید: در حدیث عمرو بن شمر است که گفت:

شعر علی هنگام بازگشت از صفین
چون علی از صفین به در آمد چنین سرود و می گفت^۲:
وَ كَمْ قَدْ تَرَ كُنَافِي دِمَشَقٍ وَ أَرْضِهَا
مِنْ أَشْمَطِ مَوْتُورٍ وَ شَمَطَاءِ تَاكِيلٍ ...

چه بسیار مرد میانسال دو مویه به خون خفته را در دمشق و بر خاک آن سرزمین
وا نهادیم و چه بسا زن دو موی که سوگوار شد.
و چه بسا زن داغداری که نیزه‌ها جان همسرش را شکار کرد و اینک خود در شمار
بیوگان در آمده است.
بر داغ شوهری به زاری می‌گرید که سپیده دم رهسپار شد و تا روز شمار باز
نمی‌گردد.
و ما کسانى بودیم که چون نیزه می‌زدیم فقط جنگجویان را نشانه می‌گرفتیم، و جز
با رزمندگان کاری نداشتیم.

راوی گوید: در حدیث یوسف آمده است که گفت:

شعر
ابی محمد تمیمی
ابو محمد، نافع بن اسود تمیمی^۳ سرود:
أَلَا أَلْبِنَا عَنِّي عَمَلِيًّا تَحِيَّةً
فَقَدْ قَبَلِ الصَّمَاءِ لَمَّا اسْتَقَلَّتِ ...

هلا، از من علی را درود و شاد باش گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت
پذیرفته است.
وی بارگاه اسلام را پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش
برخاستند و سپس آرام شدند.
گویا هنگام نابودی آن، و پس از آن که (بنای اسلام) ویران شد، پیامبر با سستی
که نهاده است نزد ما باز آمد و به نوسازی آن پرداخت.

۱- در طبری [دخل القصر]. ۲- این ابیات بیشتر نیز در صفحه ۶۷۸ و ۶۷۹ آمده است.
۳- شرح حال وی بیشتر در صفحه ۶۷۸ گذشت. در اصل به تحریف [ابو مجید] آمده و ابیات
منقول بیشتر در صفحه ۶۷۸ نیز نقل شده است.

راوی گوید،

این شعر مربوط به هنگامی است که علی ابوموسی^۱ را به داوری فرستاد.

عمر: عمر بن سعد، از مجالد^۲ از شعبی، از زیاد بن نضر که گفت:

فرستادگان علی و معاویه
علی چهارصد تن را بفرستاد و شریح بن هانی حارثی
را به نگهبانی آنها گماشت و عبدالله بن عباس را برای
نمازگزاری بر آنان و تصدی کارهایشان گسیل فرمود که ابوموسی اشعری نیز با
ایشان بود. معاویه نیز عمرو بن عاص را همراه چهارصد تن گسیل داشت.

راوی گوید:

هر گاه علی چیزی (به ابن عباس) می نوشت، کوفیان نزد وی می آمدند و
می گفتند: امیر مؤمنان به تو چه نوشته است؟ و وی ناگزیر مطالب سرتی را کتمان
می کرد و ایشان به وی می گفتند: آیا آنچه را به تو نوشته است از ما پوشیده می-
داری؟ (ما می دانیم که) او چنین و چنان نوشته است. لختی بعد، پیک معاویه نزد
عمرو بن عاص می آمد و کس آگاه نمی شد به چه منظور آمده و با چه پیامی باز گشته
است، و هرگز بگو مگویی پیرامون رئیس خود به راه نمی انداختند و جنبالی
نمی شنیدند. ابن عباس این رفتار کوفیان را به نکوهش گرفت و گفت: چون
فرستاده ای آید، گویید: چه پیامی آورده است؟ و اگر (جزئیات پیام و دستور)
از شما پنهان داشته شود گویید: چرا راز را از ما پوشیده می داری؟ (ما می دانیم)
که پیامی چنین و چنان آورده است، و همچنان می ایستید و نزدیک می شوید تا به
تمامی مطلب دست می یابید (و آن را افشا می کنید)، شما را رازداری نشاید.

۱- متن «قال: لَمَّا بَعَثَ عَلِيُّ ابَا مُوسَى...» و در اصل [و لَمَّا...]. این عبارت چنان که پیداست
دنباله و توضیحی بر همان شعر پیشین است.

۲- مجالد بن سعید همدانی کوفی، در گذشته به سال ۱۴۴. در اصل به تحریف [عمر بن
سعد بن مجالد].

سپس داوران را تنها گذاشتند و اطرافشان را خلوت کردند. عبدالله بن قیس، ابو موسی، به پسرِ عُمَر گرایش داشت و می گفت: به خدا سوگند، اگر توانایی داشتم بیگمان روشِ عُمَر را زنده می کردم.

نسرگوید: در حدیث محمد بن عبیدان، از جرجانی آمده است که گفت:

آنچه هنگام عزیمت چون ابو موسی آهنگک حرکت کرد، شریح برخاست
به ابو موسی گفته شد و دست ابو موسی را گرفت و گفت: ای ابو موسی، تو
را به کاری گران گماشته اند که (اگر کاهلی کنی) دردِ سرش
نخواهد و شکافش به هم بر نیاید، هر چه به سود یا زیان خویش (و فرستنده خویش)
بگویی، هر چند باطل باشد، به عنوان حقی ثابت گردد و درست و معتبر شمرده
شود، بیگمان اگر معاویه بر عراق چیره شود، مردم آن سامان را پایندگی نباشد (و
او تمام ایشان را از بین ببرد)، ولی اگر علی بر شام غالب آید، مردم شام را هیچ
سختی و رنجی نرسد. تو بدان روزها که به کوفه در آمدی گونه ای حیرت و
سرگردانی داشتی، اگر همچنان بر این سرگردانی بپایی (و به ندانسته کاری ادامه
دهی) گمان بدی که بر تو می رود به یتیم تبدیل شود و امیدی که به تو بسته شده
است به نومیدی گراید. شریح (افزون بر این بیان) در این باره چنین سرود:

اباموسی رُمیتَ بِشَرِّ حَاصِمٍ فَلَا تُضِعِ الْعِرَاقَ فَدَتَكَ نَفْسِي...

ای ابو موسی تو را برابر بدترین حریف افکنده اند، جانم به قربانت، عراق را
خوار و تباه مکن.

مبادا حق را به شام دهی و جانب آنها را بگیری، که مهلت امروز به دیروزمانند،
و چون فردا با تمام دستاوردها و پیامدهای خود در رسد، کار به بختیاری یا

۱- متن «ولایستقال فتنه» و در شنهج (۱: ۱۹۵) [ولاستقال فتنه] (ومراد اینکه اگر تو اهمال
و سستی کنی صدمه ای بر اثر بی تدبیری تو به عالم اسلام خواهد خورد که جبران ناپذیر است. - م.)
۲- متن از روی شنهج «و مُبِتَ حَقَّهُ وَ يُنْصِحُهُ وَ إِنْ كَانَ بَاطِلًا» و در اصل [نبت حقه و یزول
باطله].

نگون بختی بگذرد،
 مبادا عمرو تو را بفرید که عمرو به هر بامداد (چون از جا خیزد از صبح تا شام)
 دشمن خدا باشد.
 او را گونه گون نیرنگهاست که عقل در آن حیران ماند و آن همه را زرانود کرده
 است و به صورت نگاری آراسته نماید.
 پس معاویه بن حرب را در این ماجرا چون شیخ و پیشوایی بی رقیب و بی عیب
 قرار مده.
 بخداوند او را به رهبری فردی رهنمون شود که همسر دختر پیامبر است، و چله
 نیک و خجسته دامادی است.

— در جایی دیگر، غیر از نوشته این عقبه آمده است: «هم‌شان دامادی پیامبر. و چه دامادی خجسته‌ای»
 ابوموسی گفت: شایسته نیست گروهی که مرا متهم می‌کنند، مرا به مهمتی
 اعزام دارند تا باطلی را از آنها دور یا حقی را برای آنان تأمین و تثبیت کنم. و
 نجاشی بن حارث بن کعب که دوست ابوموسی بود این شعر را برای او فرستاد:
 قَصِيدَةُ نَجَاشِي يَوْمَلُ اَهْلُ الشَّامِ عَمْرًا وَاَنْتِي
 در باره ابوموسی لَّا مَلُ عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ الْحَقَائِقِ ...

مردم شام به عمرو امیدوارند و من بیگمان به هنگام بُروزِ حقایق به عبد‌الله
 (ابوموسی) امید بسته‌ام.
 بیگمان آنگاه که عمرو، یکی از خدنگهای نیرنگ خود را چون آذرتحشی^۲ در
 افکند، ابوموسی حقی ما را از گزند آن نجات می‌دهد.
 و حقی ما را مادام که رگک جاننش می‌طهد، محقق خواهد داشت، و ما بر این امید
 چشم به راه و منتظریم،
 که عمرو هر چند به نیرنگ کوشد، به گردِ مرکبِ وی که مردی صاحب سابقه در

۱— این دو بیت متضمن دو مفهوم است؛ مراد این‌که ایام گذشته و حال برابرند ولی فردا که روز
 اعلامِ داوریِ شماس است روزی سرنوشت‌ساز است، یا گذشته و حال ایام این جهان که مهلت دنیاست
 یکی است ولی در فردای قیامت نیکبختی و نگون‌بختی افراد معلوم شود. — م.
 ۲— مرجع این ضمیر به اعتبارِ صنعت التفتات در شعر، ابوموسی است. — م.
 ۳— متن «الصواعق» و در شنهج (۱: ۱۹۶) [البوائق].

اسلام است نرسد.

بارالها، اگر وی عراق را دچار گرفتار و مشکلی نکند، هرگز عراق و مردمش را از نعمت وجود وی بی نصیب مگذارد.

از این رو ابو موسی گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که خداوند این مشکل را بگشاید و من در این راه در خور خرسندی خدا باشم.

نصر گوید،

ابو موسی وسایل سفر را آماده می‌کند
شُریح بن هانی زاده راه (و وسایل حرکت) ابو موسی را به نحوی شایسته آماده کرد و جاهش را در میانه مردم بسی بزرگ نمود تا ابو موسی را در میان قوم

خود شرف افزایش دهد، پس شنی در این باره، برای شُریح چنین سرود:

زَفَفَتْ ابْنَ قَيْسٍ زِفَافَ الْعُرُوسِ شُرَيْحُ إِلَى دَوْمَةَ الْجَنْدَلِ...
ای شُریح، در عزیمت ابن قیس^۲ به دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ^۳ ضیافت متکلفانه‌ای چون جشن دامادی برای او ترتیب دادی.

این بزرگداشت دامادگونه تو از اشعری^۴ بلایی بود، چه هر حادثه‌ای که قلم قضا بر آن رفته واقع خواهد شد.

این اشعری نه چندان خردمند و هوشیار، و نه دارای قاطعیت و بُرندگی کلام است.^۵

وی کسی نیست که حق و مصلحت مردم عراق را تأمین کند و حتی اگر به او گویند: «این حق را بگیر»، چنان کند.

عمرو، به حيله نيك می‌کوشد، و او را نیرنگها و خدعه‌های بسیار است که گویی آنها را از آسمان الهام می‌گیرد.

اگر این دو داور به هدایت دآوری کنند از ایشان پیروی خواهد شد، و اگر به

۱- متن «لم یرمه بالبواقق» و در شنهج [بالعواقق].

۲ و ۴- مراد ابو موسی اشعری است. - م. ۳- نام محلی که حکمیت داوران در آنجا

سورت گرفت. - م. ۵- متن «ولا صاحب الخطبة الفیصل» و در شنهج [ولا صاحب الخطبة

= نه صاحب طرح و برنامه].

هوای خود داوری کنند گرایشهای نادرست پدید آید.
این دو، به دو قوچ در میدان شاخ جنگی مانند، و هر دو چون دو لبه دانه حنظل
(زهر آگین و تلخ) باشند.

و شُریح بن هانی (در پاسخ این طعنه‌ها) گفت: به خدا سو گند، مردان ما
در نکوهش ابو موسی شتاب ورزیدند و از سر بدگمانی بر وی طعنه زدند،
ان شاء الله خداوند وی را از لغزش باز دارد.

بَدْرود کردن (از آن سو) شُرْحَبیل بن سِمَطِ کِنْدی با گروهی عظیم
شُرْحَبیل با عمرو همراه عمرو بن عاص راهی شد، تا آنجا که از (گزند

احتمالی بر او از) جاذب سپاه عراقیان آسوده خاطر
گشت، آنگاه با وی بدرود کرد و گفت: ای عمرو، تو بزرگمرد قریشی و معاویه تو
را جز به سبب اعتمادی که به تو داشت بدین مهم نفرستاده است، و تو هرگز به
ناتوانی و ضعف اراده دچار نشوی و به دام نیفتی، و خود می‌دانی که من این کار
را (از روی بصیرت) به تو و رفیقت (ابو موسی) واگذاشتم^۱. پس در خور
گمانی که به تو بسته‌ایم باش (و امید ما را بر آور). سپس جدا شد، و (از این سو)
چون شُریح بن هانی از احتمال گزند شامیان بر ابو موسی آسوده شد، خود با
برجستگان مردم وی را بدرود گفتند.

بَدْرود کردن احنف آخرین کسی که با ابو موسی بدرود کرد احنف بن
و اندرز او به ابو موسی قیس بود که دست وی را گرفت و بسه او گفت: «ای
ابو موسی، اهمیت این کار را دریاب و بدان که آن را
پیامدهاست، و اگر تو عراق را تباه (و بی حق سازی) دیگر عراقی نخواهد بود.
پس از خدای بپرهیز که این تقوی دنیا و آخرت تو را تأمین کند. چون فردا بسا

۱- متن «طَمَعُوا عَلَيْهِ بِسُوءِ الظَّنِّ» و در شنهج [... بِأَسْوَأِ الظُّمَنِ = بدترین طعنه‌ها را به او زدند]

۲- متن «عَرَفَتْ أَنْ وَ طَأَتْ» و در شنهج (۱، ۱۹۶) [أَنْتِ وَ طَأَتْ].

عمرو روبرو شدی، آغاز به سلام مکن چه هر چند تقدّم در سلام سنّت است ولی او شایسته سلام مُتقدّم نیست، و بدو دست مده^۱، زیرا دستِ تو دست امانت است. و مبادا بگذاری او تو را بر بالا دستِ مسند نشانند، چه این نیرنگی است (که خواهد تو را بدین بزرگداشت غرّد و غافل کند)، و او را به تنها دیدار مکن، و پرهیز از اینکه درحانه‌ای سخن گوید که به نیرنگه، مردان و گواهانی در زوایای آن خانه نهان کرده باشد (که به سخنهایت گوش دارند و به زیانت گواهی دهند). سپس خواست آنچه را در ضمیرِ ابو موسی نسبت به علی می‌گذرد بیازماید^۲، از این رو به وی گفت: اگر عمرو در رضا دادن به حکومت علی با تو همراه نشد، وی را چنان مُخیر گردان که مردم عراق هر کس از قریشیانِ شام را خواستند بر گزینند و چون این انتخاب را به ما واگذارند ما هر کس را خواهیم برگزینیم. و اگر امتناع کردند، شامیان یکی از قریشیان عراق را که خواهند برگزینند، و اگر چنین کردند باز کار در میان ما و به دست ما باشد. گفت: «آنچه گفتم شنیدم» و به گفتهٔ احنف اعتراضی نکرد (که با وجود علی این چه سخن است و چه نیازی به انتخاب کسی از قریشیانِ شام یا عراق باشد؟).

راوی گوید،

<p>احنف بازگشت و نزد علی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، به خدا سوگند که ابو موسی نخستین گره خویش را از اولین مشکِ خود بر آورد (و ماهیت خود را آشکار</p>	<p>احنف و علی</p>
--	-----------------------

۱- متن از روی شنهج «وَلَا تُعْطِه يَدُكَ» و در اصل [...] بیدك = به دست خود بدو چیزی مده (مفهوم عبارت متن اینکه، زیرا دست تو نشانه و رموز اعتمادی است که مردم به تو کرده و کار خود را به دست سپرده‌اند. پس این دست اعتماد را به سوی هر کس دراز مکن.
«ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست». - م.)

۲- متن «أَرَادَ أَنْ يَبُورَ» و در شنهج [...] أَنْ يَبْلُوَ که همان معنی را می‌دهد. (یعنی خواست مظنه و پیشداوری ذهنی او را بداند. - م.)

کرد). به نظر من، ما کسی را گسیل داشته‌ایم که با عزل تو مخالفتی ندارد. علی گفت: «ای احنف، خداوند بر کار خود چیره است.» گفت: ای امیر مؤمنان، ما نیز از همین نگرانیم (که این امر مهم به دست بیخردی چون ابو موسی سپرده شده است.) ماجرای گفتگوی احنف و ابو موسی میان مردم پراکنده شد و شنیّ پا در رکاب کرد و این ابیات را برای ابو موسی سرود و فرستاد.

قصیده شنیّ که آن را
ابا موسی جَزَاكَ اللهُ خَيْراً
برای ابو موسی فرستاد
عِرَاؤَكَ إِنَّ حَظَّكَ فِي الْعِرَاقِ...

ای ابو موسی، خدایت جزای خیر دهد، مواظب عراقی خود باش که بهره تو در (حفظ مصلحت) عراق است.

به راستی شامیان پیشوایی از میان احزاب مخالف بر خود گماشته‌اند که به نفاق معروف است.

ای ابو موسی ما همواره تا به روز رستاخیز با آنان دشمنیم.

چندان که گام از گام بر توانی داشت (و جان در بدن داری)، معاویه بن حرب را به پیشوایی مگیر.

ابو موسی، مبادا عمرو تو را بفریبد که عمرو به راستی ماری گزنده است که افسونگرانش فسون نتوانند کرد.

از او بر حذر باش و راه راست خود را پیش گیر که دچار لغزش نشوی.

ای ابو موسی (انبان دروغ) او را انباشته از سخنانی تلخ و ناهنجار خواهی دید که از حقه‌جویی بسی دور است.

داوری بر آن مکن که جز علی دیگری پیشوای ما گردد، چه آن داوری شری پایدار خواهد بود.

راوی گوید:

شعر صلتان
و صلتان عبدی که در کوفه بود ابیات زیر را به دومة
الجندل^۲ فرستاد:

۱- وی قثم بن خبیبه، یکی از افراد تیره محارب بن عمرو بن ودیعه بن لکین بن اقصی بن عبد قیس است. ← خزانه الادب (۱، ۳۰۸)، بولاق.

۲- دیدارگاه ابو موسی با عمرو بن عاص. - م.

لَعَمْرُكَ لَا أَلْمَىٰ مَدَىٰ الدَّهْرِ خَالِيًا عَائِيًّا بِقَوْلِ الْأَشْعَرِيِّ وَلَا عَمْرٍو...
به جان تو که تا زمانه به جاست، به گفته اشعری یا عمرو به خلع علی رضاندیم.
اگر به حق داوری کردند، از آن دو می‌پذیرم و گرنه آن را چون آوای شتر بیچه
نمودا شوم شمارم.

ما سرنوشت روزگار خود را به کف آنان وا نمی‌نهیم، که اگر چنین کنیم و تن
سپاریم پشت خود را شکسته‌ایم.
ولی شرط امر به معروف و نهی از منکر را به تمامی به جای آریم^۲ و بگوییم،
و البته سرانجام کار به دست خداست.
امروز نیز بسان دیروز است و ما یا در تَنُّك آبی سراب گونه^۳ و یا گرفتار گردابی
ژرف به دریا هستیم.

چون مردم شعر صلтан را شنیدند بر ضد ابو موسی انگیزخته شدند و او را
کاهل دانستند و گمانهای بد بر او بردند. (از آن سوی) دو داور در دومة الجندل به
یکدیگر رسیدند و هیچ سخنی نمی‌گفتند.

وضع سعد بن ابی وقاص سعد بن ابی وقاص از علی و معاویه کناره گرفته بود و
و پسرش عمر در آبگیری متعلق به قبیله بنی سلیم، در سرزمین بادیه

منزل گزیده بود و اخبار را پیگیری می‌کرد. وی مردی
رزماور و صاحب‌نظر بود و در میان قریش [شأن و مقامی] داشت و از علی و معاویه،
از هیچکدام طرفداری نمی‌کرد. روزی سواری از راهی دور هویدا شد و چون
نزدیک آمد، پسرش عمر بن سعد بود، [پدر، پسر را گفت: چه خواهی؟] گفت: ای
پدر: مردم به صفین با یکدیگر درگیر شدند و خبر ماجرای که بر آنها گذشت به
تو رسیده است (و می‌دانی) که تا پای نابودی جنگیدند. سپس عبدالله بن قیس و
عمرو بن عاص را به عنوان دو داور به داوری گماشتند و گروهی از قریش با آنان

۱- ← یا برگ ص ۷۲ ۲- متن از روی شنهج (۱، ۱۹۷) «ولكن نقول الامر والنهي
كله» و دراصل [...] الامر بالحق كله]. ۳- متن از روی شنهج «وَسَلَّ الضَّحَضُحُ» و دراصل
[رهق الضحضاح].

رفتند. تو از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و از اعضای شورایی، و کسی هستی که پیامبر خدا درباره‌ات گفت: «از نفرینهای وی پرهیزید»^۱ و هرگز در کاری که این امت را ناخوشایند باشد وارد نشده‌ای^۲. پس به دومة الجندل برو که بیگمان فردا تو صاحب آنی (و ابتکار را به دست داری). گفت: ای عمر دست بدار، چه من از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می گفت: «پس از من فتنه‌ای پدید آید که بهترین مردم در آن هنگامه کسی باشد که از آن پرهیزد و برکنار ماند.» این کاری است که من آغازش را ندیده‌ام و بنا بر این نمی‌خواهم پایانش را ببینم^۳، ولی اگر می‌خواستم دستی در این کار داشته باشم البته همدست علی می‌شدم. دیدم این قوم مرا با تهدید شمشیر، به کاری ناخواه می‌کشند و من مردن را بر آتش دوزخ ترجیح دادم. اینک امشب نزد پدرت بمان. وی (این تکلیف به ماندن را) تکرار کرد تا پسر را پنداری در دل افتاد که پیر مرد سخنش را نخواهد پذیرفت (و با او روانه خواهد شد) چون شب نیک تیره شد، پدر به صدای بلند، چنان که پسرش^۴ بشنود این اشعار را بخواند:

دَعَوْتَ اِبَاكَ الْيَوْمَ وَاللَّهِ لِلَّذِي دَعَانِي اِلَيْهِ الْقَوْمُ وَالْاَمْرُ مُقْبَلٌ...
 امروز پدرت را به کاری خواندی، به خدا سوگند، آن قوم نیز بیشتر مرا به همان کار خواندند.
 بدیشان گفتم: بیگمان مرگ از آتش دوزخ گواراتر است، خواهید برادر خود را زنده گذارید یا او را بکشید.
 پس دست برداشتند و گفتند سعد بن مالک^۵ پوچگرایی نادان و خرف شده‌ای بیخرد است.

۱- متن «اتقوا دعواته» و مراد این است که دعا و نفرینش هر دو مستجاب است. - م.

۲- متن از روی شنهج «مما تکره هذه الامة» و در اصل [مما تکره هذه الامة].

۳- متن از روی شنهج «فلا اشهد آخره» و در اصل [و لن اشهد آخره].

۴- متن «لیسمع ابنه» و در اصل به خطا [یسع ابوه]. ۵- یعنی خود وی، سعد بن مالک

ابی وقاص. - م.

چون دیدم کار به منتهای شدت خود رسیده و روزی سخت دشوار رخ نموده است، در برابر انبوه حوادث ناگوار، دین خود را پیشه کردم و به گوشه‌ای گریختم که در زمین جایهای امن و آرامشی گسترده است. گفتم، پناه بر خدا، از شرّ فتنه‌ای که آن را آغازی دردناک و پایانی بی انتهاست. اگر روزی ناچار به نمایندگی می‌رفتم بیگمان از علی پیروی می‌کردم و دلم در قرارگاه او قرار می‌گرفت. ولی من نفسِ خویشندار خود را به آیینی که دارد به‌کار گرفتیم، و نفسِ بخیلی کرد و بر من خودداری روا داشت. اما در بارهٔ پسر همد، خاک بر رخسار او باد که به راستی آرمان من با آرزوی او بسی تفاوت دارد. ای عُمَرُ، با این اندرزِ خیر اندیشانه بازگرد، من امسال صبر خواهم کرد که صبر زیباترین خصال است.

عمر^۲ که موضع پدرش بر او معلوم شده بود از آنجا روی بتافت و راهی شد. دعوت معاویه از پاره‌ای
 اخبار به‌گندی به معاویه می‌رسید، وی به برخی از مردان قریش که خوش نداشتند در جنگ به وی کمک نکرده بودند
 کنند پیام فرستاد: «گردونهٔ جنگ بار خود را بر زمین نهاده (و از حرکت باز ایستاده و آتش پیکار فرو نشسته) است و آن دو داور در دُومَة الجَندَل با یکدیگر دیدار کرده‌اند، اینک نزد من بیایید.» پس عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و ابوالجهم بن حذیفه و عبدالرحمن بن اسود بن عبد یغوث زُهری و عبدالله بن صفوان جَمحی و مردانی دیگر از قریش نزدش آمدند، همچنین مغیره بن شعبه که در طائف اقامت داشت و در صفین حاضر نشده بود، بیامد. معاویه به او گفت: ای مغیره چه نظر داری؟ گفت: ای معاویه، اگر می‌توانستم تو را یاری دهم بیگمان به تو یاری می‌دادم،

ولی اینک بر من واجب است که آنچه را در ضمیر آن دو مرد، (داوران) می گذرد به تو برسانم.

وی بر نشست تا به دُومَة الجندل رسید و چنان که گویی فقط به قصد دیدار ابو موسی آمده باشد بر او وارد شد و گفت: ای ابو موسی، درباره کسانیکه از این ماجرا کناره گرفته و خونریزی را خوش نداشته اند چه می گویی؟ گفت: آنان بهترین مردمند، پشیمان از کشیدن بار ریختن خون خویش و کسان آسوده است و شکمهایشان از خوردن مال مردم انباشته نیست. آنگاه نزد عمرو آمد و گفت: ای ابو عبدالله، درباره کسانیکه از این ماجرا کناره گزیده و این خونریزیها را نپسندیده اند چه گویی؟ گفت: آنان بدترین مردمند، حقی را معروف نهمرده (و به خاطر آن قیام نکرده) و باطلی را نیز ناروا نینگاشته اند.

مغیره نزد معاویه باز گشت و به او گفت: از هر دو استمزاج کردم و مزه دهانشان را آزمودم، عبدالله بن قیس رفیق خود را خلع می کند و حکومت را از آن کسی می داند که در این ماجرا شرکت نکرده باشد، دل وی به عبدالله بن عمر گرایشی دارد. اما عمرو رفیق توست که تو او را بهتر می شناسی، مردم گمان می کنند که وی برای خود می کوشد ولی او خود نظرش جز این نیست که تو بدین مهم از او شایسته تری.

پایان بخش سیزدهم از بخشهای (کتاب) شیخ ما، عبدالوهاب.

نصر: در حدیث عمرو که گفت:

ابو موسی روی به عمرو کرد و گفت: ای عمرو، آیا می خواهی این ماجرا را به کسی وا گذاری که صلاح امت در انتخاب اوست و مردم صالح نیز بدو

۱- مراد عمرو بن شمر راوی است. - م. ۲- مراد عمرو بن عاص است. - م.

رضایند؟ این کار را به عهدهٔ عبدالله بن عمر بن خطاب بگذار که در هیچیک از جوانب این فتنه و دو دستگی وارد نشده است. عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر که نزدیک ایشان بودند این سخنان را می‌شنیدند - عمرو گفت: تو دربارهٔ معاویه چه نظر داری؟ ابو موسی از دادن پاسخ بدو خودداری کرد.

راوی گوید:

عبدالله بن هشام و عبدالرحمن بن [اسود بن] عبد
غواهان دو داور
یغوث^۱ و ابوالجهم بن حذیفه عدوی و مغیره بن شعبه
گواه داوران بودند، پس عمرو (به ابو موسی) گفت: آیا نمی‌دانی که عثمان مظلوم
کشته شد؟ گفت: چرا. گفت: گواه باشید، ای ابو موسی چه چیزی مانع آن است که
معاویه را ولّی خون عثمان شناسی؟ درحالی که موقعیت خاندان او را در میان قریش
می‌دانی؟ اگر می‌ترسی که مردم بگویند معاویه را که سابقه‌ای در اسلام نداشته است
ولّی (خون عثمان) شمرده‌ای، تو را بر این اختیار حجّتی است، به این ترتیب که
می‌گویی: من او را از آن رو ولّی خون عثمان، خلیفهٔ مظلوم یافتم که به خونخواهی
او برخاسته و صاحب سیاستی نیکو و تدبیری درست است و بر سر اینهمه برادر
أم حبیب^۲ است که مادر مؤمنان و همسر پیامبر صلی الله علیه است و خود در صحبت
او بوده و یکی از اصحاب پیامبر (ص) است. (عمرو) سپس مسئلهٔ توانمندی و
مال و منال و امکانات چیره‌دستی (و رفاه مادی) را بدو پیشنهاد کرد و گفت: اگر
او صاحب اختیار شود تو را چنان گرامی دارد و بنوازد که دیگری هرگز [مانند
آن] با تو نکرده باشد. آنگاه ابو موسی گفت: ای عمرو، از خدا پرهیز، اما اینکه

۱ - عبدالرحمن بن اسود بن عبدیفوت بن وهب بن عبد مناف بن زهرة الزهری، در روزگار
پیامبر خدا (ص) تولد یافت و پدرش در همان عهد بمرد و ازین رو در شمار صحابه آمده است.
عجلی گوید، از بزرگان تابعان است. - الاصابه، ۵۰۷۲ و تهذیب التهذیب. کلمه «الاسود» از
نسخهٔ اصل و شهبج افتاده است. این اسم به صورت کامل در صفحهٔ ۷۴۷ همین کتاب آمده است.
۲ - شرح حال أم حبیب پیشتر در ص ۷۱۸ گذشت.

از شرف معاویه سخن گفتی، به راستی او را در شرف چنین شایستگی نباشد، اگر (معاویه) را از این رهگذر شرفی باشد پس شایسته‌تر از او از دیدگاه شرف برای این کار ابرهه بن صباح باشد چه او اهل دین و صاحب فضل است. گذشته ازین اگر من بخواهم کار را به شریفترین فرد قریش بسپارم بیگمان به علی بن ابی طالب می‌سپارم. اما اینکه گفتی: معاویه به خونخواهی عثمان برخاسته و ازین رو وی را در این خصوص ولایت دهم، من کسی نیستم که به معاویه ولایت دهم و مهاجران پیشگام را فروگذارم. اما اشاره‌ای که به امر حکومت و مکنّت و سلطنت کردی، به خدا سوگند اگر تمام سلطنت خود را نیز به من دهد، من کسی نیستم که در کاری خدایی از کسی رشوه بپذیرم، اما اگر خواهی سُنّتِ عمر بن خطّاب را زنده می‌کنیم^۱.

نصر: از عمر بن سعد، از ابی جنّاب^۲ که گفت:

(ابو موسی) گفت: «به خدا سوگند اگر می‌توانستم،	تبادل آراء
بیگمان سُنّتِ عمر بن خطّاب را زنده می‌کردم.» و	ابو موسی و عمرو
عمرو بن عاص گفت: اگر بر آن سری که از پسرِ عُمَر	
پیروی کنی چه چیز تو را از پیروی از پسرِ من که خود به فضل و صلاح او آگاهی	
باز می‌دارد؟ گفت: پسر ت مردی راستین است ولی تو او را در این فتنه کشانده‌ای.	

نصر: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از نافع، از ابنِ عُمَر که گفت:

ابو موسی به عمرو گفت: اگر خواهی کار را به ولایت پاکمردی پاکزاده،

۱- یعنی به عبدالله بن عمر بن خطّاب رأی می‌دهیم که سُنّت پدرش زنده شود. - م.
 ۲- متن به تصحیح قیاسی، ابو جنّاب، با جیم مفتوح و نون بی تشدید، یحیی بن ابی حنیة الکلبی که به کُنیة خود، ابو جنّاب مشهور است. احادیث وی را به سبب نادرتی در نقل ضعیف شمرده‌اند. به سال ۱۵۰ درگذشت. - تهذیب التهذیب. در اصل [ابی جنّاب] و در شنهج [ابی جنّاب].

عبدالله بن عمرو بسپاریم. و عمرو گفت: برای این مهم جز مردی که دندان‌های بُرنده و خورنده و خورنده داشته (و دارای قاطعیت و گشاده‌دستی) باشد، شایستگی ندارد، و عبدالله به راستی چنین نیست. ابو موسی را (در دل نسبت به عبدالله بن عمرو مهر و) تسامحی بود. پس ابن زبیر به ابن عمرو گفت: نزد عمرو بن عاص برو و به او رشوتی بده. عبدالله بن عمرو گفت: نه، به خدا سوگند که تا زنده‌ام برای رسیدن به حکومت رشوت ندهم. ولی به وی گفت: وای بر تو، ای پسرِ عاص عرب پس از آنکه به جان یکدیگر شمشیر کشیدند و با نیزه به هم تاختند، کار خود را به تو سپردند و به تو اعتماد کردند، آنان را دگر بار به فتنه مکشان و از خدا بپرهیز.

نص: عمر گفت: از ابی زهیر عَدَسِی، به نقل از نصر بن صالح شنیدم که گفت:

من در جنگ سیستان همراه شریح بن هانی بودم و وی برایم روایت کرد که علی سفارشی چند به وسیله او به عمرو بن عاص کرده و به وی فرموده است: چون عمرو را دیدی به او بگو: علی به تو می‌گوید: به راستی، برترین آفریدگان نزد خدا کسی است که کردار به حق را خوشتر دارد، هر چند برای او کاستی آرد. و دورترین بندگان از خدا کسی است که کردار باطل را خوشتر شمارد، هر چند به باطل فزونی یابد. ای عمرو، به خدا سوگند تو به خوبی می‌دانی که جایگاه حق کجاست، پس چرا خود را به نادانی می‌زنی؟ آیا به طمع^۲ اندک مایه‌ای که به تو رسد، دشمن خدا و خصم دوستان خدا شده‌ای؟، به خدا سوگند که هر بهره‌ای به تو رسد بزودی از دستت بیرون می‌رود، پس یاور خائنان و پشتیبان ستمگران مباش. من به یقین می‌دانم آن روز که تو بدان پشیمان شوی همان روز مرگت خواهد بود.

۱- متن از روی شنهج (۱: ۱۹۸) و طبری (۳۹: ۶) «الْأَجَلُ لَهُ ضَرْسٌ يَأْكُلُ وَيُطِيمُ» و در اصل [الاکل رجل ضرس].
 ۲- متن «كان في ابی موسی غفلة» و در طبری فقط [...] و فی ابن عمر غفلة].
 ۳- متن و اصل و شنهج «أوتيت طمعا» ولی (به گمان مصحح‌متن) شاید [...] «طمعا» = طعمه‌ای که در دام نهند] باشد. (و به این تعبیر یعنی: آیا به هوای دانه‌ای که برایت در دام نهادند دشمن خدا و دوستان خدا شده‌ای؟. - ۴.)

و زود باشد که آرزو کنی که ای کاش با مسلمانان دشمنی نمی کردی و برای داوری رشوتی نمی ستاندی.

سُریح گفت: من این سفارشها را به عمرو رساندم،
چهره اش در هم رفت و گفت: من کی از علی مشورتی
پذیرفته یا سر به فرمانش سپرده و از رأی او پیروی
کرده‌ام؟. گفتیم: ای ابن نابغه چه چیزت از آن باز
می دارد که مشورت مولای خود و سرور مسلمانان را پس از پیامبرشان صلی الله
علیه بذیری؟ در حالی که کسانی که از تو بسی بهتر بوده اند: ابوبکر و عمر، از وی
مشورت می خواستند و به رأیش عمل می کردند؟ گفت: چون منی را نشاید که با
چون تویی سخن گوید^۱ گفتیم: به کدام پدر و مادرت! می بالی و از سخن گفتن با
من سر می تابی؟ به پدر بی نژاد و دنباله‌رو و فرومایه ات^۲ یا به مادرت نابغه^۳؟!
وی از جای خود بر خاست.

قصیده معاویه
برای عمرو
تنی چند از مردان قریش نزد معاویه آمدند و گفتند:
عمرو از این رو داوری را به عقب می اندازد و در آن
تأخیر و تعلل می کند که خود سودای حکومت در سر

دارد. پس معاویه این شعر را به او نوشت:

نَفْسِي النَّوْمَ مَا لَا تَبْتَغِيهِ الْأَضَالِعُ^۴ وَكُلُّ أَمْرِي يَوْمًا إِلَى الصِّدْقِ رَاجِعٌ...

آن را که توان و دنده‌های سخت نباشد خواب آرام نباشد، هسر مردی روزی

۱- متن «ان مثلی لایکلم مثلك» و در اصل [لایکلم الامثلك] که کلمه «الا» زیادت و خطاست.
۲- متن از روی شهنج و طبری «الوسیط» به معنی فرومایه و تابع و هم پیمان (حلیف =
فرزند خواننده)، کسی که خود را به قبیله‌ای وابسته است و در آن قوم اصالتی ندارد. در اصل
به تحریف [الوسیط]. ۳- برای آگاهی از شرح حال نابغه، مادر عمرو بن عاص - یا بر مک
ص ۷۵۲. م. ۴- مراد نویسنده از «ضالع» بر طاقت و قوی، از «الضالعة» به معنی قوت
و سختی دنده هاست. این مشتق، بدین صیغه در لغتنامه‌ها نیامده ولی «ضلیع» (بر وزن فعیل و
أضلع که جمع آن ضلع است بدین معنی. م. ۴) آمده است.

سرانجام به راه راستی در خواهد آمد.
 ای عمرو، دیدگان بسیار کس به تو دوخته شده است، جان من بنگرچه می کنی.
 ای عمرو، به جان من، آیا از آن سخن که با من گفתי و عهدی که بر عهده گرفتی
 شانه خالی می کنی؟ تو را چنین توانی نباشد.
 پاره ای مردان مرا گفتند: عمرو حکومت را برای خود می خواهد، و من بدیشان
 گفتم: امروز عمرو تابع و مطیع من است.
 بدان اگر در کار من تأخیر روا داری، انگشتهای اتهام و بدگمانی مردم به سرعت
 متوجه تو خواهد شد.
 سو گند به پروردگارِ اُشتران مست که سواران را بر پشت گرفته شتابان در صحرا
 گرد برانگیخته اند،
 من امروز در عقد خلافت به تو اعتماد دارم، و آنچه (آن قریشیان) در جهت خلاف
 این اعتقاد پنداشتند (و القا کردند) سم جانگزایی است.
 پس در داوری شتاب کن، یا اگر تأخیری در آن می رود بی ریب و فریب باشد،
 و ستم مکن^۱ چه این کار (به سود من) پخته (و آماده) و واقع شده است.

عمر بن سعد گفت: ابو جناب کلبی^۲ برایم روایت کرد که:

تظاهر عمرو به احترام
 با ابوموسی
 هنگامی که عمرو و ابوموسی در دومة الجندل ملاقات
 کردند، عمرو می کوشید عبدالله بن قیس (ابو موسی)
 را در سخن گفتن مقدم دارد و می گفت: تو پیش از
 من با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صحبت داشته ای و به سنّ از من بزرگتری، پس
 نخست تو سخن گوی و من پس از تو سخن گویم^۳. عمرو رفته رفته ابوموسی
 را عادت می داد که در هر چیزی مقدم باشد^۴ و بدین ترتیب فریض داد^۵ تا در خلع

۱- متن به تصحیح قیاسی «ولا تعدّ فالامر الذی حَمَّ واقع» و در اصل [و کم تعدوا الامر الذی...].

۲- متن به تصحیح قیاسی و آنچه در صفحه ۷۵۰ گذشت، «ابو جناب» و در اصل [ابو خباب] و در شنهج (۱: ۱۹۸) [ابو حباب].

۳- متن «فَتَكَلَّمْتُ ثُمَّ أَتَكَلَّمُ» و در شنهج [فَتَكَلَّمْتُ انت و اتكلم اننا] و در طبری (۶: ۳۹) [فَتَكَلَّمْتُ و اتكلم].

۴- متن از روی طبری «و کان عمرو قد عَوَّدَ ابا موسى أن یَقْدِمَهُ فی کل شیء» و در اصل [قد اعد ابا موسى یَقْدِمَهُ...].

۵- متن «و انما اغتَرَّهُ بذلك لِقَدِّمَهُ...» و در طبری [اغتری بذلك کله أن یَقْدِمَهُ...] و در اللسان

علی نیز پیش افتد.

راوی گوید:

آن دو به بررسی پرداختند ولی بر کسی توافق نکردند، عمرو خلافت را برای معاویه می‌خواست و (ابو موسی) مخالفت می‌کرد، سپس برای پسر خود می‌خواست و (ابو موسی) مخالف بود، از این سو ابو موسی خلافت را برای عبدالله بن عمر می‌خواست و عمرو مخالف بود. آنگاه (عمرو) گفت: ای ابو موسی، به من بگو رأی (نهایی) تو چیست؟ گفت: رأی من آن است که این هر دو مرد، علی و معاویه را خلع کنیم و سپس کار تعیین خلیفه را به شورایی از مسلمانان واگذاریم که هر کس را خواهند و خوش دارند برای خود برگزینند. عمرو به او گفت: رأی درست همین است که نظر توست. و سپس گفت: ای ابو موسی، عراقیان بیش از شامیان به تو اعتماد ندارند، زیرا تو در قتل عثمان متأثر و خشمگین شده و با دو دستگی و پراکندگی نیز مخالف و دشمنی، تو حال معاویه را در قریش و شرف او را در دودمان عبدمناف می‌دانی، وی پسر هند و پسر ابی سفیان است، اینک نظرت چیست؟ گفت: خیر است، اما اعتماد شامیان به من چگونه باشد که من همراه علی بر آنان درآمدم؟ اما خشم من بر قتل عثمان، اگر من در آنجا حضور می‌داشتم بیگمان به وی یاری می‌دادم. اما اینکه فتنه‌ها را خوش ندارم از آن روست که خدا فتنه‌ها را زشت شمرده است. اما (درباره) معاویه (باید بگویم) او شریفتر از علی نیست.

ابو موسی عمرو را	ابو موسی با این سخنان او را از خود دور کرد، و عمرو
از خود دور می‌کند	ازدوهمگین بازگشت. عمرو را پسر عموی نوجوانی

همراه بود که چنین سرود:

→ «اغتراه» به معنی «قصده» آهنگ آن داشت «آمده و صحیح است. و در اللسان نیز (۳۵۹:۱۹) آمده که ابن الاعرابی سروده است: * قد یفتزی الهجران بالبحریم *

یا عمرو إِنَّكَ لِالْمُورِ مُجَرَّبٌ فَارْفُقْ وَ لَا تَقْدِفْ بِرَأْيِكَ أَجْمَعِ...
 ای عمرو تو در کارها بس آزموده شده‌ای، نرمش به کار بر و تمام اندیشه و آرائت را یکجا بیرون مریز.
 آن مقدار از نظرت را که توانی پوشیده و مکتوم نگه‌دار زیرا در اعلام نظری که سودی ندهد خیری نباشد.
 معاویة بن حرب را (در خلوت پیش ابو موسی) به دروغ خلع کن، تا در همان حال علی نیز خلع شود، ولی کار را گونه‌ای بساز، که او را (در جمع) پیش از خود به گفتار و اداری و خود پس از وی سخن گویی، آنگاه کار تمام است، برو که آنچه از پسر هندی طمع داری از آن توست.
 اگر قصد نیرنگ زدن داری، سوگند به اَشْران پوینده راه منی که این نیرنگی کار آمدست، خواهی پذیر و خواهی رها کن.

عمرو این (تدبیر) را درست دید و (به ابو موسی) گفت: ای ابو موسی، رأی تو چیست؟ گفت: رأی من این است که ما این هر دو مرد را خلع کنیم، سپس مردم هر که را خوش دارند برای خویش به گزین کنند. پس هر دو (داور) در حالی که انبوه مردم گردآمده بودند به جمع پیوستند. نخست ابو موسی به سخن درآمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: رأی من و عمرو بر يك امر قرار گرفته است که امیدواریم با اجرای آن خداوند کار این امت را به صلاح کشاند. عمرو گفت: راست می گوید! سپس گفت: ای ابو موسی، پس تو سخن گوی. ابو موسی فراز رفت تا سخن گوید، ابن عباس وی را بخواند و گفت: وای بر تو (مواظب باش)، من یقین دارم که او قصد فریب تو را دارد، اگر شما هر دو بر امر واحدی توافق کرده‌اید بگذار او پیش از تو درباره آن سخن گوید و آنگاه تو پس از وی سخن گوی زیرا عمرو مرد حيله‌گری است، و من ایمن نیستم که او بدانچه شما (در خلوت) میان خود توافق کرده و هر دو بدان رضا داده‌اید وفا کنند، و می‌دانم چون تو در میان مردم به پا خیزی و سخن گویی با تو مخالفت خواهد کرد.
 ابو موسی که مردی کبودن بود گفت: [این سخنها را کنار بگذار] ما توافق

کرده ایم. از این رو پیش افتاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: ای مردم، ما در کار این امت نگریم و دیدیم هیچ چیز کارسازتر و التیامبخش تر از آن نیست که کارهای امت به اختلاف نکشد^۱. بنابر این رأی من و هم‌تایم، عمرو بر این قرار گرفت که علی و معاویه را خلع کنیم و تعیین آینده این امر را به شورایی از مسلمانان بسپاریم که هر کس را خوش دارند به ولایت امور خویش گمارند. اینک من علی و معاویه را خلع کردم. شما خود کار خویش را به دست گیرید و هر کس را شایسته می‌دانید به ولایت بر خود گمارید. سپس به کناری رفت و نشست.

اختلاف هنگام
اعلام نتیجه داوری

آنگاه عمرو بن عاص در جای او ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: این مرد

آنچه شنیدید بگفت و مولای خود را خلع کرد، من نیز مولای او را، همچنانکه او وی را خلع کرد، خلع کردم و مولای خود معاویه را [بر خلافت] استوار می‌دارم. وی دست‌نشانده و دوستدار عثمان و خواستار انتقام خون او، و شایسته‌ترین مردم بدین مقام است. ابوموسی به او گفت: خدایت کامروا نکند که به غدر ناپیمانی کردی و فجور ورزیدی، به راستی در مثل به‌سگ مانی که:

إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَتْ أَوْ تَرَوْكَ يَلْهَتْ... = اگر او را تعیب کنی و یا به حال خود گذاری پارس کنی... تا پایان آیه. (راوی) گوید: پس عمرو بدو گفت: راستی را که تو در مثل به درازگوش مانی «الْحِمَارِ يَحْمِلُ الْأَسْفَارَ = درازگوشی که کتابی چند بر پشت کشد... تا پایان آیه.»

شُریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شُریح حمله نمود و با تازیانه او را بزد، و مردم برخاستند و میانه را

۱- متن از روی شنهج «وَالْمُ لَشَعْمِهَا مِنْ أَلَا تَعْبَانِ امورها» و در اصل [الم لشعما الانبتر امورها] (به این تعبیر یعنی هیچ چیز کارسازتر و التیامبخش تر از آن نیست که کار امت را ناقص نداریم و استخوان لای زخم نکذاریم. - م.) ۲- الاعراف، ۱۷۶ ۳- الجمعة، ۵

گرفتند. شُریح چندی بعد می گفت: از هیچ چیز بدین اندازه پشیمان نیستم که کاش به جای تازیانه او را به شمشیر می زدم. یاران علی از ابو موسی خواستند که از آنجا برود و او بر ناقة خود نشست و رهسپار مکه شد. ابن عباس می گفت: خدا ابو موسی را رو سیاه کند، من (پیشاپیش) او را بر حذر داشتم و به رأی خردمندانه رهنمون شدم ولی او خرد نورزید! ابو موسی نیز خود می گفت: ابن عباس مرا از نیرنگ آن تبهکار بر حذر داشته بود ولی من به او اطمینان کردم و می پنداشتم که وی چیزی را بر خیرخواهی برای امت ترجیح نمی دهد.

تن سپردن به	سپس عمرو و شامیان نزد معاویه رفتند و به خلافت
خلافت معاویه	وی تن سپردند، و ابن عباس و شُریح بن هانی نیز
	نزد علی باز گشتند.

شعر شتی شنی چنین سرود:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَقْضِي بِحُكْمِهِ و عمرو و عبدالله يَخْتَلِفَانِ...
 آیا نبینی که خداوند حُکْم خود را می گذراند و عمرو و عبدالله در داوری
 اختلاف می ورزند؟
 آن دو در بیرون شدن امت از کوره راه فتنه دشواری که بدان دچار شده اند،
 رهنمایی نتوانند چه خود هردو کورند؟
 به همدستی یکدیگر، برای مردم از هردو سو سختی و نگرانی و زیانمندیها به بار
 آوردند؟
 از شنیدن بانگ منادی حق کر شده اند، آن دو را می بینی که شتابان به آن خانه
 سپید (میعادگاه داوری) می روند.
 ای پیک سوار به تمیم و عامر و تبس خیر رسان و نیز به اهل عمان باز گوی:
 شما را چه شد، جز آنکه با همه آن نیکیها و سالاریها و کوشاییهای والا ۴ چنین

۱- متن «حذرته و أمرته بسالرأی فمَاعَقَلْ» و در طبری (۴۵:۶) نیز چنین است و در شنهج (۱: ۱۹۹) [و هدیته الی الرأی،...] آمده است. ۲- «بدر ماء سخما فتنه عمیان» چنین است در اصل و متن. ۳- «شدیدان، صراران مؤتلغان» چنین است در اصل و متن. ۴- متن به تصحیح قیاسی «... مسعاة الکرام» و در اصل به تحریف [معصات...].

دچارِ تَرَفُّد شدید؟

دیدگان آنان که بر مرگِ پسرِ عَقان می گریستند اینک بر پراکنده شدن و نابودی
بر گهای قرآن به هر جا می گرید.
هر دو گروه، هم آنان که زنده ماندند و هم آنان که مردند، آرزویشان این بود که
حق مُشْتَبَه نشود و به خطا نیالاید.

نامهٔ عمرو به معاویه چون عمر و کار خود را صورت داد و مردم به هم
و گزارش ماجرا به او ریختند، خود به منزل باز گشت و پیکی سوار نزد
معاویه گسیل داشت که او را از آغاز تا پایان ماجرا

آگاه کند و در نامه‌ای جداگانه این اشعار را نوشت:

أَتَمَّكَ الْخِلَافَةُ مَرْفُوقَةً هَنْبِئًا مَرِيئًا تُقَرَّرُ الْعِيُونَا...

نو عروسیِ خلافت به گونه‌ای گوارا و لذت بخش به سویت آغوش گشود، و
نگرانیها برفت و دیدگان آرام یافت.

چنان به آغوش در آمد که نو عروسی را به زفاف در کنارگیری و این بسی
آسانتر از آن است که مردان زره‌پوش را به نیزه زنی.

البته آن مرد اشعری، چندان رام شدنی، و در میان اشعریان گمنام و بی اعتبار نبود.
ولی من افعی دمنده‌ای در برابرش افکندم (که چون عصای اژدهاوشِ موسی)
مارِ فسردهٔ رأی او را در کام کشیدم.

آنان گفتند، و من گفتم، و من چنان مردی بودم که حریف را آن گونه به بازی
گرفتم که وی را به سوی خود کشیدم.

ای پسر هندی این تحفه را با تمام دشواریهایی که در راه کسبش کشیدم، باز گیر
که به راستی خداوند آنچه را از آن پروا داشتم خود از ما دور کرد.
خداوند دشمنی سختکوش^۱ و جنگی خوار و زارکننده را از شامِ شما دور و
منصرف کرد.

۱- متن «عدوؤا سنیئا»، و در شنهج [عدوؤا مبینا].

سخن سعید
و کردوس

سعید بن قیس همدانی (در جلسه داوری) برخاست و
(خطاب به داوران) گفت: به خدا سوگند اگر بر راه
هدایت نیز اتفاق می‌کردید بر ما چیزی، بیش از آن
که اینک بر آنیم، نمی‌افزودید، از این رو گمراهی شما برای ما الزام‌آور نیست،
شما در پایان کارتان به‌همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید، و من امروز در
هواداری علی چنانم که همگی دیروز چنان بودیم.

دیگر مردم نیز، جز اشعث بن قیس، سخن گفتند. (از جمله) کردوس بن
هانی به سخن درآمد و (خطاب به سعید بن قیس) گفت: ای برادرِ ربیعی، به خدا
سوگند، من یقین دارم که تو اولین کسی باشی که بدین امر (ناهنجار) رضایت
دارد، و آنگاه به خشم درآمد و چنین سرود:

إيَا لَيْتَ مَنْ يَرْضَى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ بَعْمَرٍ وَعَبْدِ اللَّهِ فِي لُجَّةِ الْبَحْرِ...
ای کاش تمام مردمی که به‌داوری عمرو و عبدالله رضایت داده‌اند به ژرف‌گردایی
در دریا فرو روند.

ما فقط به حکم خدا رضا داده‌ایم و جز او را حکمی نباشد، و به خداوند،
پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم.

و بدان رهنمای بلند پیشانی، علی پیشوای خود، بدان پیر راستین، در سختی و
آسایش رضا دادیم.

بدو رضایت دادیم، چه بمیریم و چه بمانیم، و به راستی او در امر و نهی و
حکمرانی ما را امام و پیشوای رهنماست.

هر کس گوید: نه، ما گوییم: آری، زیرا حکم فرمانروایی او بهترین ره‌آوردی
است که به شبِ قَدْر نازل شده است.

پس رهنم را برگردن ما بیعتی نیست و در میان ما جز نیزه و سنان به‌کار نیاید.
و تیغ آبداری که چون به جَولان در آید، سرها را بگیرد. تا پایان روزگار
دوستداری و سرسپردگی به او از ما دور باد.

پیران نامدار و نژادهٔ عرب^۱ مرا از چنین تنگی باز می‌دارند و من تا آن دم که به گور روم نیز امتناع خواهم کرد.

سخن یزید بن اسد قسری^۲ یزید بن اسد که از سرداران معاویه بود به سخن درآمد و گفت: ای مردم عراق، از خدای بپرهیزید که کمترین ره آورد آنچه ما و شما دیروز بدان گرفتار بودیم، یعنی جنگ، نیستی و نسا بودی همگانی است. اینک دیدگان همه به سوی صلح و سازش دوخته شده در حالی که بیشتر ازین نفوس تن به فنا سپرده بودند^۳، و اینک چنان شده که هر کس بر کشته‌ای می‌گریزد، از چیست که شما از آغاز به فرمان مولای خود گردن نهادید ولی به پایان آن فرمانبرداری را خوش نداشتید؟ مسئلهٔ رضایت تنها منحصر به شما نیست (که این قضیه دو طرف دارد).

تکوهش عمرو و ابوموسی بربکدیگر عمرو و ابوموسی آن شب یکدیگر را به تکوهش گرفتند، ابوموسی را پسرعمویی بود که چنین سرود:

ابا موسی خُدِعْتَ^۴ و کنتَ شَيْخاً
قَرِيبَ الْقَعْرِ مَذْهُوَسَ الْجَنَانِ...

ای ابوموسی، فریب خوردی، چه پیر مردی سطحی اندیش و خفته دل و نا آگاه بودی؟
ما از بدگمانی‌هایی که بر تو می‌رفت به نجوا سخن می‌گفتیم ولی تو خود صحت آن بدگمانیها را آشکار ساختی.
پشیمان دست ندامت به دندان گزد، ولی این انگشت به دندان گزیدن تو را چه سودی دهد؟

۱- متن «اشیاخ الأراقم» - آنچه در پا برگ ص ۶۶۹ در شرح «أراقم» آمده است.

۲- متن به تحریف [القصری] و ترجمه تصحیح قیاسی است. - م.

۳- متن از روی شهج «اشرفت النفس علی الفناء» و در اصل [...] علی البقاء = اینک نفوس دل به ماندن و زندگی بسته‌اند].
۴- متن از روی شهج و در اصل [بَلَيْتَ فَكَنتَ شَيْخاً...].

راوی گوید،^۱

شامیان عراقیان را به نکوهش گرفتند. و کعب بن
شعرهایی که پس از
داوری گفته شده است
جَعِيلٌ غَلَّتَبِي^۲ که شاعر معاویه بود سرود:

كَأَنَّ ابْنَ مُوسَى عَشِيَّةَ أَذْرَجِ
يَطُوفُ بِلُقْمَانَ الْحَكِيمِ يُوَارِبُهُ...

گویی ابو موسی شامگهان در آذرج^۳ گرد لقمان حکیم پرسه می‌زند که از او حکمت آموزد.

چون درباره تعیین کسی که شایسته میراث محمد است به گفتگو پرداختند، اصل و تبار^۴ پسر هند در میان قریش چیره آمد.

وی به خونخواهی پسر عقیان برخاست و کوشید، و شایسته‌ترین بندگان خدا به گرفتن انتقام همان خونخواه باشد.

شما در مورد زُبَيْرِ امر را بر ما مشبه نمودید و طَلْحَةَ را که به حق طلبی برخاسته بود ناکام کردید.

پسر هند حکومت و مملکت را به قرار خود باز آورد و کسی را که بر حوادث چیره آید، خدا چیره کرده باشد.

پسر هند را در دودمان لُؤَيِّ بن غالب همتایی نیست هر چند خسانواده‌های (رقیبان) بسیار باشند.

پس این مُلْكَ شام تورا است، زمامش را به دست گیر، و این مُلْكَ آن گروه دیگر نیز تورا است که مدعیش^۵ روی نهفته است.

عبدالله^۶ با عمرو^۷ بسی تاید که او را به دریایی ناپیدا کرانه در افکند.

۱- در اصل [و قال (...)] ابا موسی انما کان غدراً من عمرو] و پس از کلمه «قال» افتادگی دارد.

۲- در اصل [کعب بن جعیل الثعلبی] (که شاید محرف الثعلبی بوده است. - م.) درست آن چنان که در متن آوردیم «کعب بن جعیل الثعلبی» ابن قُمَیر بن عَجْرَةَ بن ثعلبة بن عوف بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمرو بن تغلب بن وائل است. - الخزانة (۱: ۴۵۸-۴۵۹).

۳- آذرج، جایی میان معان و سلع (در اردن) که داوری در آنجا انجام گرفت. - م.

۴- متن «مضاربه» و در شنهج [مناسبه] که به همان معنی است. در معجم البلدان (ماده آذرج) نیز این بیت به همان روایت متن «نَمَّتْ بَابِنِ هِنْدٍ فِي قُرَيْشٍ مَضَارِبُهُ» آمده است.

۵- مراد مُلْكَ عراق و تعریض به علی علیه السلام است. - م.

۶- مراد عبدالله بن قیس، ابوموسی است. - م. ۷- مراد عمرو بن عاص است. - م.

اما در دلش خلجانی پدید آمد و خود او را به پست‌ترین جا که دروغها و بدگمانیها متوجهش بود فرو برد.

پس یکی از یاران علی پاسخش داد و سرود:

عَدْرْتُمْ وَكَانَ الْغَدْرُ مِنْكُمْ سَجِيَّةً فَمَا ضَرَّرْنَا عَدْرَ اللَّثِيمِ وَصَاحِبُهُ...
 با ما غدر کردید، و مکر و ناپیمانی خصلت شما بود، ما را از ترفند آن
 فرومایه مردا^۱ و مولایش^۲ چه زیان باشد؟
 شما بدترین مردم زمانه را مؤمن خواندید، دروغ گفتید و بدترین کس آن است
 که با مردم دروغ گوید.
 شما [خود خوب می‌دانید]^۳ که پسرِ حرب^۴، با آنکه کاتب پیامبر خدا بود، مورد
 لعن آن حضرت قرار گرفت.

عمرو بن عاص هنگامی که با ابو موسی نیرنگ باخت چنین سرود:

خَدَعْتُ اِبَا مُوسَى خَدِيْعَةً شَيْطٰنًا
 يُخَادِعُ سَقْبًا فِي فَلَاحٍ مِنَ الْاَرْضِ...

به ابو موسی نیرنگی کلان زدم (و کلاه گشادی سرش گذاشتم) چنان که شتر بچه‌ای
 نادان در زمینی بر آمده فریب داده شود.
 بدو گفتم: ما هیچیک از آن دو (پیشوا) را خوش نداریم، پس پیش از آن که
 دشواریها و لغزشها بیشتر شود هر دو را خلع می‌کنیم.
 چه آن دو هرگز ذره‌ای با هم توافقی ندارند، و هر یک بر باطل، راهی جدا از
 آن دیگری در پیش گرفته‌اند.
 وی سخن مرا پذیرفت تا آن که رفیق (و مولای) ایشان^۵ را خلع کردم و رفیق ما^۶
 مستقیماً زمامدار شد.
 در حالی که پسرِ حرب^۷ تن به ولایت آنها نمی‌سپرد و هاشمی^۸ نیز هرگز حاضر

۱- مراد عمرو بن عاص است. - م. ۲- مراد معاویه است. - م.

۳- در متن و اصل «ولکم... بن حرب بصیره»، این مصراع همین‌گونه ناقص آمده و تمام شعر
 نیز در شنهج نیامده است. (شاید چیزی قریب بدین عبارت بوده است؛ ولکم فی ابن حرب
 بصیره؟. ترجمه قیاسی است. - م.) ۴- (مراد معاویه است. - م.)

۵- مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م. ۶- مراد معاویه است. - م.

به قبول وی نمی‌شد.

پس ابن عباس در پاسخش سرود:

كذبتَ و لكن مثلك اليوم فاسق
على امرکم یعنی لنا الشرّ و العزلاً...

دروغ گفتی، اما امروز داوری بی ارزش چون تو تبهکاری برای ما شرّ و معزولی (مولایمان) را به بار آورده است.

ادعا می‌کنی که این کار نیرنگی بوده است که تو به او زده‌ای (وکارگر افتاده) و هر سخن دیگری درباره‌ی شما زیادی است.

سوگند به پروردگار کعبه که آئین شما به راهی برخلاف دین پاک و عادلانه مصطفی در افتاد.

با دوستانان پیامبر و آن کس که چون خود اوست^۱ دشمنی ورزیدید، شما را چه شد که سوابق و برتری او را در اسلام نادیده گرفتید؟

سوگند به پروردگار کعبه، شما پلیدترین کسانی که بر روی زمین، پوشیده پا یا برهنه پای، (از توانگر و درویش) گام می‌زنند.

حیله کردید، و حیله‌گری خوی و خصلت شماست چنان (ردیلا نه) که گویی شمارا دودمان و تبار و نسل والایی^۲ نبوده است.

راوی گوید:

طواف ابو موسی پیرامون کعبه پس از داوری
ابو موسی راهی مکه شد و به طواف خانه کعبه پرداخت.

تصریح گوید: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از طاووس برایم روایت کرد که گفت:

هنگامی که ابو موسی گرد کعبه می‌گشت به او گفتم: آیا این همان فتنه‌ایست که خیرش را شنیده بودم؟ گفت: ای برادرزاده من، این فقط يك چشمه از چشمه‌های

۱- مراد علی علیه السلام است. - م. ۲- متن به تصحیح قیاسی «کان لم یکن حرثاً وأن لم یکن نسلاً» و در اصل [فان لم یکن حرثاً].

فتنه است، چه بر سر تان آید آنگاه که گران گردونه آن به تمامی به گردش در آید؟ هر کس را که بر سر راهش قرار گیرد نابود کند و درهم نوردد و چون امواج فتنه به هم بر آید هر کس را که در دریای بلایش بجنبند، به کام هلاک کشد.

شعر هیثم در باره و هیثم بن اسود نخعی سرود:

دآوری
لَمَّا تَدَارَكَتِ الْوُفُودَ بِأَذْرَحٍ
و با شعری لایحلّ له الغدراً...

چون هیتهای نمایندگی را به آذرح و نزد اشعری، آن کس که ناپیمانی را روا نمی‌شمرد، گسیل داشتند، وی امانت خود را به درستی پرداخت و به شرطی که نهاده بود وفا کرد، ولی عمرو منحرف گشت و راه مکر و نیرنگ را پیمود. ای عمرو و اگر وجدان خود را قاضی کنی اعتراف خواهی کرد که تن به ذلت سپرده‌ای و این پیروزی کامیابی واقعی نبوده است. عمرو قرآن را تریک کرد و تأویل خطا کرد^۳ و شک و شبهه در پیوست زیرا حکومت مصر را به وی وعده داده بودند.

نسر گفت: در حدیث عمر بن سعد آمده است:

عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و مغیره بن شعبه
با گروهی از مردم که با علی همراهی نکرده بودند بر
صحابه نزد علی
او وارد شدند و سهم خود را (از بیت المال) مطالبه
کردند - اینان هم در جنگ جمل و هم در پیکار صفین در یاری به علی دست
نگاهداشته و خود را عقب کشیده بودند - علی به ایشان گفت: چه چیز شما را بر آن

۱- این مصراع در اصل همین گونه آمده و در معجم البلدان [و فی اشعری لایحلّ له الغدر = همراه با اشعری...] که مصراع به این روایت در بحر طویل است و دیگر ابیات در بحر کامل.
۲- متن به تصحیح قیاسی «و صبا، فاصیح غادراً عمراً» و در اصل [و سما فاصیح...] و در معجم البلدان به جای آن [عنه واصیح...].
۳- متن از روی معجم البلدان «ترك القرآن» فما تأول آيته» و در اصل [ترك القرآن فاؤل...].

داشت که از یاری به من خودداری کنید و عقب بمانید؟ گفتند: عثمان کشته شد، و ما نمی‌دانستیم آیا (ریختن) خون او حلال بود یا نه؟ البته وی بدعت‌هایی در دین پدید آورده بود، سپس شما از او خواستید که توبه کند و او نیز توبه کرد، آنگاه بدان زمان که (گروهی) وی را می‌کشند شما در قتلش دست داشتید. ای امیر مؤمنان، با آنکه ما به برتری و سابقه تو در اسلام و هجرت آگاهیم، نمی‌دانستیم آیا شما راه درستی رفتید یا خطا کردید. علی گفت: «آیا نمی‌دانستید که خدای عزوجل به شما فرموده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید و فرماید:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَبْغِيَ إِلَىٰ آلِهِ

هر گاه دو گروه از مؤمنان به جنگ با یکدیگر برخاستند میان آنها آشتی دهید و اگر یکی به دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید.^۱»

سعد گفت: ای علی شمشیری به من ده که خود، کافر را از مؤمن باز شناسد (و بر کافر تیز، و بر مؤمن کند باشد)، چه من می‌ترسم که مؤمنی را بکشم و به دوزخ روم. علی به ایشان گفت: آیا نمی‌دانستید که عثمان پیشوایی بود که شما به شرط سخن‌شنوایی و فرمان‌پذیری با او بیعت کردید، اگر نکوکار بود چرا از یاری به او خودداری کردید، و اگر تبه‌کار بود چرا با او نجنگیدید؟! اگر آنچه عثمان کرد درست بود شما که به پیشوای (درستکار) خود یاری ندادید ستم کردید، و اگر بد کردار بود شما ستم کرده‌اید که به آنان که او را به معروف امر و از منکر نهی می‌کردند کمک نکردید. همچنین به سبب آنکه در میان ما و دشمنان، چنان که خدا فرموده است، به وظیفه خود عمل ننمودید، ستم کرده‌اید. زیرا خداوند می‌فرماید:

... قَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِغَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ.

با آن گروه که تجاوز کرده است بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید (و دست از تجاوز بردارد).^۱

پس ایشان را باز گرداند و چیزی به آنان نداد.

چون علی نماز صبح و مغرب را می گزارد و نمازش تمام می شد می گفت ^۲ : «بارالها، معاویه و عمرو و ابو موسی ^۳ و حبیب بن مسلمه و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را لعنت کن.» این خبر به معاویه رسید و او نیز چون دست به دعا بر می داشت ^۴ ، علی و ابن عباس و قیس بن سعد و حسن و حسین را لعنت می کرد.	دعای علی و معاویه
--	-------------------

و راسی که از مردم حَرُوراً بود سرود:

قَصِيدَةٌ رَاسِي
نَدِمْنَا عَلَيَّ مَا كَانَ مِنَّا وَمَنْ يُرِدْ

سَوَى الْحَقِّ لَا يُدْرِكُ هَوَاهُ وَيَنْدَمُ...

بر آنچه کردیم پشیمان شدیم، و هر کس چیزی جز حق خواهد به آرمانش نرسد و پشیمان گردد.

به کاری بیرون شدیم و میان ما و علی جز نيزه‌های استوار، و ضربات شمشیر که سرها را از شانه‌ها برگیرد و جنگی بی امان، با تیغهای آبدار قراری نبود.

علی حجتی آورد که پس از آن هیچ مرد بردبار و خودداری را حجت و گفتاری نماند.

۱- الحجرات، بخشی از آیه نهم که با اسقاط (فای «فقاتلوا») از آغاز آن بدان استشهاد شده و این جائز است. ← حواشی الحيوان (۴، ۵۷).

۲- متن «اذا صلى... و قرع من الصلاة يقول...» و در طبری (۶، ۴۰) [وكان اذا صلى النداء يفتت...= چون نماز صبح می خواند به قنوت دست به دعا بر می داشت].

۳- در متن و شنهج (۱، ۲۰۰) «و ابا موسی» ولی در طبری به جای آن [و ابا الاعور السلمی] آمده است.

۴- در متن و طبری «فكان اذا قنت» چون به قنوت دست به دعا بر می داشت، ولی در شنهج [فكان اذا صلى = چون نماز می کرد].

چون به ما فرمود: «پیری فوت (وکودن) از اشعریان را نزد من آوردید» ما را با حقیقتی تلخ آشنا کرد.
 و مگر ما نگفتیم: ما به ابن قیس^۱ رضا داریم و به دیگری جز چنو پیری خیرخواه و پاکدامن رضا نیستیم؟
 او گفت: ابن عباس به جای آن پیر باشد، ولی به وی گفتند: نه، نه، و او را تهدید کردند.
 گناه او در این میان چیست؟ چون شما خود از سر هوی و به اصرار و پافشاری از علی چنین خواستید.
 اینک عبدالله^۲ به خانه کعبه پناه جسته و قصد زیارت منی بین حطیم و زمزم نموده است.^۳

و نابعه بنی جعده گفت:

قصیده

(نصر) افزایش، [این قصیده] که نزد ماست بیش از یکصد بیت است و من به اندازه نیاز پاره‌ای از آن را

نابعه جعدی

باز نوشتم:

سَأَلْتَنِي جَارَتِي عَنِ أُمَّتِي وَإِذَا مَاعَى ذَوَاللِّبِ سَأَلُ...
 همدم من مرا از حال اُمم پرسید، و پروایی در پرسیدن از خردمند نباشد.

از من درباره مردمی پرسید که هلاک شدند و زمانه پس از آنان به عیش و نوش ادامه داد.

مردمی که به کشورداری دست یافتند ولی چون زیانمندان به بدن رسیدند کارشان به چنان مرگی انجامید.

روزگار گردونه سهمناک سنگین خود را بر آنان برآند و ایشان را نابود کرد، چنان که جز تلی خاک از آنان نمانده است.

دیگران را بینم که از پس آنان چون مادرانی فرزندان مرده^۴ و دلشده دستخوش اندوه و سوگواریند.

۲۱- ابو موسی اشعری، عبدالله بن قیس. - م. ۳- عبارات واقع بعد از این کلمه تا

جایی که در پارگ صفحه ۷۷۱ بدان اشاره شده در نسخه ابن عقبه نیامده است.

۴- متن «الواله» هر مادر یا هر مادینه‌ای که از بچه‌اش جدا و حیران و سرگردان شود و در اصل به تحریف [الوالد= پدر].

بسی مردمان را بجویم و کسی از آنان نشانی ندهد و خود نمی‌بمشان، به راستی که هر کس گمگشته باشد^۱ به رهجویی پردازد. به جان خودم سوگند، اینک کار از کار گذشته و امر خدای شکوهمند رخ نموده است. درباره مردمی که اهل صفین و اصحاب جَمَل را کشتند، چه گمان می‌رود؟ آیا با آن ستمی که کردند، خواب آرامی دارند؟ یا با بیم و هراس شب‌را به روز آرند؟

و طَلَبَةُ بن قیس بن عاصم مَنقَری سرود:

اذا فَاَزَ دُونِي بِالْمُوَدَّةِ مَالِكٌ و صَاحِبُهُ الْاَدْنَى عَدِيُّ بنِ حَاتِمٍ...
چون مالک^۲ و یارِ نَزْدِيكِ او عَدِيُّ بنِ حَاتِمٍ، پیش از من به عالم مَوَدَّتِ ره یافتند،
و شُرِيحِ بنِ هَانِي نیز پیشتر از من بدان پایگاه نائل شده است، چگونه در کارهای
گران ندایی از ما بر خیزد و ادعایی توانیم کرد؟
و اگر مرا گویند: ای طَلَبِ بنِ قَيسِ عاصم، آیا تو در راه فدایانِ علی جان‌بازی
می‌کنی؟^۳
گویم: آری، وجود خویشان را فدای او خواهم، و نیز رواست که تمامی بنی‌سعد
را فدای بنی‌هاشم کنیم.

نمر: عمرو بن شمر، از جابر جَمَعی که گفت: شنیدم تمیم بن خدیج^۴ ناجی می‌گوید:

دیدار معاویه چون کار معاویه استوار شد، هیچ چیز را بیش از دیدار
با عامر بن وائله با عامر بن وائله خوش نداشت و همواره بدو نامه
می‌نوشت و اظهار مهربانی می‌کرد تا نزدش آمد. چون
بیامد او را از داستان اعراب روز گار جاهلی باز پرسید. (راوی) گوید: در این هنگام
عمرو بن عاص و تنی چند همراه وی، وارد شدند. معاویه به ایشان گفت: آیا این را

۱- متن از روی اللسان (۴: ۴۳۳) «من كان اضلّ» و در اصل به خطا [من قال اضلّ].

۲- مراد مالک بن حارث، معروف به اَشْتَرِ نَخَعی است، و در اصل به خطا [هالک] آمده است.

۳- متن به تصحیح قیاسی «ولو قيل من يفدي علياً فديته» و در اصل [ولو قيل يمدى من علي...].

۴- در متن «بن خدیج» آمده ولی چنان‌که در پا بر گ صفحات ۲۳۱ و ۳۳۵ اشاره شد وجه درست آن «بن حذلم» تواند بود.

می‌شناسید؟ این شهسوار و شاعر صفین است، این دوست ابوالحسن^۱ است. (راوی) گوید: سپس گفت: ای ابو طفیل، میزان عشق و علاقه تو به علی چه قدر بود؟ گفت: «به اندازه مهرِ مادرِ موسی به موسی.» گفت: «زاری و سوگوازی تو بر او چه قدر است؟» گفت: «به اندازه سوگِ زالی فرزند مرده^۲ و پیری که فرزندش نمانده. من از تقصیر خود به درگاه خدا به زاری می‌نالم.» گفت: «اگر از این دوستان من راجع به من پرسشی شود، چنان سخنانی که تو در حق دوست و مولای خود گفتی درباره من نمی‌گویند.» گفت: «به خدا سوگند که ما هرگز دروغ نگوئیم.» معاویه (به طعنه) خطاب به یارانش گفت: «نه به خدا، ولی راست هم نگویند!»

راوی گوید:

ابو طفیل، عامر بن
وائله بر قصیده خود
می گوید:

السی رَجَبِ السَّبْعِينَ تَعْتَرِ فَوْنِي
مَعَ السَّيْفِ فِي خَيْلٍ وَأَحْمِي عَدِيدَهَا^۳.

به ماه رجب مرا در هفتادسالگی با شمشیری که از دمَش شراره می‌بارد در میان سپاهیان باز می‌شناسید.

و سپس بدو گفت: دنباله‌اش را بساز. ابو طفیل چنین سرود:

ز حَوْفِ كَرْكَنِ الطَّوْدِ كُلِّ كَتَبِيَّةٍ إِذَا اسْتَمَكَّتْ مِنْهَا يُضَلُّ شَدِيدَهَا...
با سپاهی پیش رونده چون کوهپایه‌ای با صلابت که هر فوجش به جنبش درآید
دژهای محکم را فرو ریزد.
گویی گلهای آفتاب که جا به جا از زیر پرچم بر زمین تافته چون شتر مرغهایی
سرخ و سیاه باشد.

۱- مراد علی بن ابیطالب علیه السلام است که در آن هنگام به شهادت رسیده بود. - م.

۲- متن «اليمقات» و در اصل به تحریف [الملغاة]. ۳- اقتضای استقبال قصیده آن است که «عديدها» (به قیاس ابیات بعد و لزوم مطابقت حرکات قافیه. - م.) مرفوع باشد ولی چون منصوب آمده است به نظر می‌رسد تحریفی در بیت‌رخ داده (و مثلاً: تُحْمِي عَدِيدَهَا. - م.) بوده باشد.

شعارشان علامت پیامبر و پرچمی است که خدای رحمان در برابر کسانی که با او مکر می‌باختند، وی را پیروز کرد.

آن سپاه را مردانی پشتاز و تیز تک^۱ است که گویی ببرهای بیان و شیرهای ژبان به مسابقه درآمده‌اند.^۲

چون دریایی متلاطم از فرط انبوهی و کثرت موج می‌زنند و به شمارش در نمی‌آیند.

چون از جای بجنبند بالهای خود را بر انبوه سواران (شما) که برابر ایشان اندک نمایند، بگسترند.

پیران و جوانانی که ریختن خونهای شما را حلال می‌دانند و به خونخواهی کشتگان خویش برخاسته‌اند.^۳

شما را می‌بینم که چون نیزه‌ها ردّ و بدل شود و به جّولان درآید، مردانتان از پشت مرکبها چون برگ خزان بر زمین فرو ریزند.

ما سپاه خود را بر شما بتازانیم و چنان عقابی که پرندۀ شکارشده خود را به چنگال بر باید، شما را بر باییم،

چون به سوگ نشینید باید بر کشتگان بسیاری از آن خود بگریید، و بسی کارها رَوَد که از دید خرد شما پنهان باشد.

آنجاست که آنکو پیرو هدایت است، راه حق را یافته و آنکه سزاوار دوزخ است آتشی سخت بر او دهان گشوده.

اگر روزگار بختی شما را دولتی داد از خود بیخود نشوید که زمان زاری درازمدت شما نزدیک شده است.

(یاران معاویه) گفتند: آری (اینک) وی را شناختیم، او بد زبانترین شاعر و فرومایه‌ترین ندیم و همنشین است.^۴ معاویه گفت: ای ابا طفیل، آیا تو اینان را می‌شناسی؟ گفت: من اینان را رهروِ خیر نمی‌شناسم و از شرّ به دور نمی‌دانم.

۱- متن به تصحیح قیاسی «سرعان» و دراصل [لها شرعاء]. ۲- متن «دواهی السباع» و در اصل به تحریف [دواهی...]. ۳- متن به تصحیح قیاسی «تستقیدها» قصاص طلبی» و دراصل به تحریف [بستمیدها]. ۴- متن به تصحیح قیاسی «الأم جلیس» و در اصل [والمّ جلیس].

پاسخ خُرَیم
اسدی

پس [ایمن بن^۱] خُرَیم اسدی در پاسخش چنین سرود:
الی رَجَبٍ أَوْ غُرَّةِ الشَّهْرِ بَعْدَهُ
یصبحکم حمر المنايا و سودها...

به ماه رجب یا به غُرَّة ماهی پس از آن، مرگهای سرخ و سیاه بر شما فرود آید.
هشتاد هزار سپاهی هستند که آیین عثمان دین ایشان است و فوجهایی هستند که
جبرئیل بر آنها فرماندهی کند.
هرکس (از شما) سر به بندگی ما نهد در میان ما زید و هرکس بمیرد آتش و
گندابه آتشین دوزخ را بدو نوشاندند.^۲

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم تمیم بن خدیج^۳ ناجی می‌گوید:

<p>از اصحاب علی این افراد در هم‌آوردی از پا در آمدند:^۴ عامر بن حنظلة کندی (به روز جنگ بر سر آب) و بسر بن زهیر آزدی و مالک بن کعب عامری و طالب بن کلثوم همدانی و مرتفع بن وضاح زبیدی که در روز صفین کشته شد، و شَرَحْبِیل بن طارق بکری و اسلم بن یزید حارثی و علقمة بن حُصَین حارثی و حارث بن جُلاح حَکَمی و عائذ بن کُریب هلالی و اصل بن ربیعہ شیبانی و عائذ بن مسروق همدانی و مسلم بن سعید باهلی و قدامه بن مسروق عبدی و مُخارق بن ضرار مرادی و سلمان بن حارث جَعفی و شَرَحْبِیل بن اَبَرْد حضرمی و حُصَین بن سعید جَرَشی و ابو ایوب بن باکر حَکَمی و حنظلة بن سعد تمیمی و رُوَیْم بن شاکر أَحَمَری و کلثوم بن رواحه نَمَری و ابو</p>	<hr/> <p>نام کسانی از اصحاب علی که کشته شدند</p>
---	--

۱- این دو کلمه از اصل افتاده است. ← ص ۴۳۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ .

۲- از اینجا به بعد از نسخه ابن عقبه گرفته شده است.

۳- ← ۲۳۱ و ۳۳۵ و ۷۶۸ ۴- در اصل و متن چنین است ولی ضمن نامهایی که
درج شده نام بسیاری از یاران معاویه نیز آمده است که به سبب فقدان شرح حال روشنی از
تمامی آنها تمیز دقیق دشوار است. گذشته از این نام برخی از اصحاب علی علیه السلام که در
پیکارهای دیگر کشته شده اند جزو مقتولان صفین آمده است. (اگر عنوان این بخش را «کشتگان
نامدار دو طرف» می‌گذاشتند شاید مناسبتر می‌بود. - م.)

شُرَیح بن حارث کِلاعی و شُرَحَبیل بن منصور حَکَمی و یزید بن واصل مَهَری و عبدالرحمن بن خالد قَینِی و صالح بن مغیره لَخمی و کُریب بن صباح حَمیری، از آل ذی یَزَن که علی او را کشت^۱ و حارث بن وداعه حَمیری و روق بن حارث کِلاعی و مطاع بن مُطلب قَینِی و وِضاح بن ادهم سَکَسَکی و جلهمة بن هلال کلبی و ابن سلمان غَسّانی و عبدالله بن جریش عَکی و ابن قیس و مهاجر بن حنظله جَهَنی و ضحاک بن قیس و مالک بن ودیعه قُرشِی و شُریح بن عطاء حنظلی و مُخارق بن علقمة مازَنی و ابو جهل بن ظالم رُعیَنی و عبیده بن رباح رُعیَنی و مالک بن ذات^۲ کلبی و آکیل بن جمعه کِنانی و ربیع بن واصل کِلاعی و مُطَرَف بن حُصَین عَکی و زُتَید بن مالک طائی و جهم بن معلی و حُصَین بن تمیم، که هر دو حمیری بودند، و اَبَرَد بن علقمة حُرَقی، از یاران طلحه و زبیر، و هَدَیل بن اَشَهَل تمیمی و حارث بن حنظله اَزَدی و مالک بن زَهیر رقاشی و عمرو بن یثربِی ضَبَی^۳ و مجاشع بن عبدالرحمن و نعمان بن جَبیر یَشکُری^۴ و نصر بن حارث ضَبَی و رِفاعه بن طالس جُرهمی و اشعث بن جابر و عبدالله بن منهال ساعدی و عبدالله بن حارث مازَنی و حَکَم بن

۱- وی را علی به روز صفین بکشت. ← الاصابة ۷۴۸۳ (بنا بر این نام وی به خطا در این فهرست آمده است. - م.) ۲- چنین است در اصل و متن، شاید «زاره» باشد.

۳- عمرو بن یثرب بی الضبی، از سران بنی ضَبه به روزگار جاهلی بود و سپس اسلام آورد، وی قاتل علباء بن هیثم سدوسی و هند بن عمرو جَمَلی و زید بن صُوحان عیدی بود که ایشان را به روز جنگ جَمَل بکشت. عثم بن یاسر او را اسیر کرد و نزد علی آورد و امام فرمان قتلش را داد، و جز او اسیری دیگر را نکشت. وی پیش از کشته شدن گفت:

ان تقتلوننی فانا ابن یثربی قاتل علباء و هند الجملی ثم ابن صوحان علی دین علی اینک که مرا می کشید بدانید که منم یثربی، کشنده علباء و هند جملی و سپس ابن صوحان که همه بر آیین علی بودند.

← الاصابة ۶۵۱۳ و الاشتقاق ۲۴۶-۲۴۷ (بنا بر این درج نام او نیز در شمار اصحاب مقتول علی علیه السلام خطاست. - م.)

۴- متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [مجاشع بن عبدالرحمن بن جبیر یشکری] که نام دو کس را به هم آمیخته است.

حنظلة کندی و ابرهه بن زهیر مذحجی و هند جملی^۱ و رافع بن زید انصاری و زید بن صوحان عبدی^۲ و مالک بن حذیم همدانی^۳ و شرحبیل بن امرئ القیس کندی و علباء بن هیثم بکری^۴ و زید بن هاشم مری و صالح بن شعیب قینی و بکر بن علقمة بجلی و صامت بن قنسی فوطی^۵ و کلیب بن تمیم هلالی و جهم راسبی و مهاجر بن عتبه اسدی و مستنیر بن معقل حارثی و آبرد بن طهره طهوی و علباء بن مخارق طائی و بواب^۶ بن زاهر و ابو ایوب بن ازهر سلمی، و نزدیک به ده هزار تن دیگر.

به روز پیکار اصلی و بزرگت بیش از این تعداد کشته شدند، تنها بدان روز از اصحاب علی بین هفتصد تا هزار تن از پا درآمدند.
و در صفین از شامیان چهل و پنجهزار تن کشته شدند.
و از عراقیان در آن پیکار بیست و پنجهزار تن کشته شدند.
و در جنگ نهران بر سر بل بردان^۷ پنج هزار تن از (خسوارج) محکمه کشته شدند.

۱- هند بن عمرو جملی، منسوب به عشیره جمل بن سعد، تیره‌ای از مذحج ← المعارف، ۴۸ و الاشتقاق، ۲۴۶ و اللسان (ماده جمل)، که عمرو بن یثربی او را (در جنگ جمل) بکشت ← الاصابة ۹۵۵۶ (که بنا بر این درج نام او در ضمن مقتولان صفین خطاست. - م.) در اصل به تحریف [همد الجملی] آمده است. ۲- این زید را نیز عمرو بن یثربی در جنگ جمل کشته است (نه در پیکار صفین)، در صحابی بودن او اختلاف است ← الاصابة ۲۹۹۱
۳- وی غیر از مالک بن حریم، همدانی شاعر روزگار جاهلی است که مرزبانی در معجم خود ص ۳۵۷ از او نام برده است. ۴- علباء بن هیثم بن جریر سدوسی بکری، منسوب به سدوس بن شیبان بن ثعلبة بن عکابه بن صعرب بن علی بن بکر بن وائل، که چنانکه پیشتر ضمن شرح حال عمرو بن یثربی در ص ۷۷۲ اشاره شد و در جنگ جمل به شهادت رسید.
۵- در اصل این نام به همین صورت آمده است. ۶- در اصل چنین آمده است، ولی این نام در اعلام عرب به «بواب» معروف است و در مثل آمده: «أطوع من بواب» = فرمانبردارتر از بواب. ۷- قنطرة البردان، به فتح باء وراء. بردان نام محله‌ای در بغداد است ← معجم البلدان. در اصل به تحریف [البودان].

و هزار تن دیگر از آنان پس از شهادت علی، در نُخَیله کشته شدند.
و از اصحاب علی به جنگ نهران هزار و سیصد تن کشته شدند.

راوی گوید:

جابر از قول شعبی و ابو طُفَیل نقل کرد که شمار کشتگان صفین و نهران و نُخَیله را نزدیک به همین تعداد که تمیم ناجی آورده است، ذکر کرده‌اند.

پایان کتاب صفین

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی وآله و سلم تسلیماً کثیراً

مراجع تحقیق و تصحیح^۵

- اتحاف فضلاء البشر، دمیاطی، چاپ مصر ۱۳۵۹
- الاستیعاب، ابن عبدالبرّ، چاپ حیدرآباد ۱۳۱۸
- الاشتقاق، ابن درید، چاپ گوتننگن ۱۸۵۳ م.
- الاصابة، ابن حجر عسقلانی، چاپ السعادة ۱۳۲۳
- الاصمعیات، اختیار الاصمعی، چاپ لایبزیك ۱۹۰۲ م.
- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، چاپ الساسی ۱۳۲۳
- الامالی، قالی، چاپ دارالکتب المصریة ۱۳۴۴
- الامامة والسیاسة، ابن قتیبه، چاپ مطبعة-الفتوح ۱۳۳۱
- الانساب، سمعانی، چاپ لیدن ۱۹۱۲ م.
- ایمان العرب، نجیرمی، چاپ السلفیة ۱۳۴۳
- تاریخ الامم و الملوك، ابن جریر طبری، چاپ الحسینیة ۱۳۲۳
- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی چاپ السعادة ۱۳۴۹
- تاریخ دمشق، ابن عساکر (نسخة خطی) کتابخانه تموریة در دارالکتب المصریة
- تذکرة الحفاظ، ذهبی چاپ حیدرآباد ۱۳۳۳
- تقریب التّهذیب، ابن حجر، چاپ هند ۱۲۳۰
- التنبیه و الاشراف، مسعودی چاپ الصّاوی ۱۳۵۷
- تّهذیب التّهذیب، ابن حجر، چاپ حیدرآباد ۱۳۲۵
- الجامع الصّغیر، سیوطی، چاپ مصر ۱۳۵۲
- جمهرة الامثال، عسکری، چاپ بمبئی ۱۳۰۶

* فقط به ذکر آنچه در پارگهای کتاب آورده ام اکتفا می کنم. (ضبط الف و لام و هیئت عربی نام کتابها و چاپخانه ها نشانگر آن است که مراد نسخه عربی کتابی است که مورد استفادۀ مصحح قرار گرفته و ترجمۀ فارسی بعضی از آنها هم منتشر شده است. - م.)

- حجازى ١٣٥٨
شرح شواهد المغنى، سيوطى، چاپ البهية
١٣٢٢
شرح الكافية، رضى، چاپ الآستانه ١٢٧٥
شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، چاپ
الحلبى ١٣٢٩
الشعر والشعراء، ابن قتيبه، چاپ الخانجى
١٣٢٢
شفاء الغليل، خفاجى، چاپ السعادة ١٣٢٥
صفة الصفوة، ابن جوزى، چاپ حيدرآباد
١٣٥٥
صحيح، مسلم، چاپ بولاق ١٢٩٥
الطبقات الكبير، ابن سعد، چاپ ليدن
١٣٢٣
العقد، ابن عبد ربه، چاپ الجمالية ١٣٣١
العمدة، ابن رشيقي، چاپ هندية ١٣٤٤
عيون الاخبار، ابن قتيبه، چاپ دارالكتب
١٣٤٣
الفرق بين الفرق، بغدادى، چاپ مطبعة-
المعارف ١٣٢٨
الفهرست، ابن النديم، چاپ الرحمانية
الكامل، مبرد، چاپ لايزيك ١٨٤٤ م.
الكتاب، سيبويه، چاپ بولاق ١٣١٦
لباب الآداب، اسامة بن منقذ، چاپ
الرحمانية ١٣٥٤
لسان الميزان، ابن حجر، چاپ حيدرآباد
١٣٣٥
مجمع الامثال، ميدانى، چاپ البهية ١٣٤٢
مختلف القبائل ومؤلفها، ابن حبيب،
حنى الجنتين، مولى محبى، چاپ دمشق
١٣٤٨
حماسة البحتري، چاپ الرحمانية
٠م ١٩٢٩
حماسة ابى تمام، چاپ ١٣٣١
حماسة ابن الشجرى، چاپ حيدرآباد
١٣٤٥
الحيوان، جاحظ، چاپ الحلبي از سال
١٣٥٧
خزائن الادب، عبدالقادر بغدادى، چاپ
بولاق ١٢٩٩
الخيل، ابى عبيدة، چاپ حيدرآباد ١٣٥٨
ديوان اخطل، چاپ بيروت ١٨٩١ م.
ديوان امرئ القيس، چاپ امين هندية
١٣٢٤
ديوان حاتم، (از: خمسة دواوين العرب)
چاپ الوهية ١٢٩٣
ديوان حسّان، چاپ الرحمانية ١٣٤٧
ديوان طرفة، چاپ قازان ١٩٥٩ م.
ديوان المعانى، ابى هلال عسكرى، چاپ
١٣٥٢
الروض الالف، سهيلى، چاپ مصر ١٣٣٢
سفر تكوين (تسوداة)، چاپ دانشگاه
كمبريج
السيرة، ابن هشام، چاپ گوتنگن ١٨٥٩ م.
شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى، چاپ
مصر ١٣٥٥
شرح اللفية، اشمونى، چاپ بولاق ١٢٨٧
شرح الشافية، رضى، چاپ چاپخانه

دارالمعارف ١٣٦٢
المنتظم، ابن جوزى، چاپ حيدرآباد
١٣٥٩
منتهى المقال، ابى على محمد بن اسماعيل،
چاپ ايران ١٣٢٥
المؤتلف والمختلف، آمدى، چاپ
القدسى ١٣٥٤
نهاية الأرب، نويسرى، چاپ دارالكتب
١٣٤٢
نهج البلاغة مع شرح ابن ابي الحديد،
چاپ الحلبي ١٣٢٩
وفيات الاعيان، ابن خلكان، چاپ ميمنية
١٣١٥

چاپ گوتنگن ١٨٥٥ م.
مروج الذهب، مسعودى، چاپ البهية ١٣٤٦
مشارك الانوار، قاضى عياض، چاپ
السعادة ١٣٣٢
المشبه، زهبي چاپ ليدن ١٨٨١ م.
المعارف، ابن قتيبة، چاپ مصر ١٣٥٣
معجم الادباء، ياقوت، چاپ مصر ١٣٥٥
معجم البلدان، ياقوت، چاپ السعادة ١٣٢٣
معجم الشعراء مرزبانى، چاپ القدسى
١٣٥٤
المعجم الفارسى الانجليزى، استينگهاس،
چاپ لندن
المفضليات، مفضل الضبى، چاپ

توضیحاتی در باره فهرست راهنما

- ۱- در فهرست راهنمای این چاپ از کتاب پیکار صفین علاوه بر نامهای خاص، کنیه‌ها و القاب و عناوین و کنایات و تعریضات، اعم از مدح یا قدح - که بویژه در اشعار و رجزها آمده- از قبیل: پسر شمشیر خدا، خواجه یمانیان، سردار خثعمیان شام و اقیعس، کج اندامک، نعل، دراز ریش و غیره درج شده است. مثلاً «ابو عبدالله» کنیه اشخاص متعددی است که گاه مراد عمرو بن عاص (ص ۶۰) و گاه اسماعیل بن یزید (ص ۴۷۹) یا سیف بن عمر (ص ۱۸) یا محمد بن ابوانفتح (ص ۲۸۶) و یا اشخاص دیگر است، و نیز «امیرالمؤمنین» که عنوان مشهور حضرت علی بن ابی طالب است، گاه از قول گویندگان مختلف، بر عمر بن خطاب یا عثمان بن عفان یا معاویه اطلاق شده و گاه در يك صفحه در سطرهای متفاوت مراد از امیر مؤمنان دو شخصیت متفاوت است که در فهرست هر يك جدا گانه قید شده است.
- ۲- علامت (ع) پس از هر نام نشانه وجوه مطلق یا مضاف یا کنیه یا تعریض و کنایه همان نام است، مانند: «هاشم، بن عتبه، مرقال» که در موارد مختلف به صورت هاشم و هاشم بن عتبه و هاشم مرقال و مرقال آمده است.
- ۳- وجوه متفاوت يك نام که در متون و مراجع مختلف به درستی یا به تحریف

و خطا آمده در میان دو قلاب [] درج شده است و از این طریق هنگام مقایسه و مراجعه به مآخذ، وجه صحیح يك نام معلوم می‌شود از این قبیل است: [هرم بن شبیر]: ۳۵۵ - هرم بن شتیر و [سمیر بن شریح]: ۳۴۵ - شمر بن شریح و [جهدرالحنفی]: ۳۰۹ - خندف حنفی و بسیاری نامهای دیگر.

- ۴- علامت ستاره * در برابر هر اسم نشانه‌ی راوی بودن صاحب آن است.
- ۵- شماره‌هایی که بین دو کمان () قرار دارد مربوط به صفحه‌ایست که در متن یا پابرگ آن شرح حال یا اشاره یا توضیحی درباره‌ی صاحب نام آمده است.
- ۶- خط فاصله - بین دو شماره نشانه‌ی تکرار ذکر يك نام در صفحات متوالی است.
- ۷- علامت فلش - نشانه‌ی ارجاع است.
- ۸- علامت موج ~ بجای کلمات ابو و ابی و ابا در جزء اول کتبه اشخاص است.

فهرست راهنما

ا برد بن علقمة حرقی، ۷۷۲	الف
ابرهة بن صباح بن ابرهة حمیری، ۳۳۰، (۶۲۷)، ۷۵۰	آبرسان، منخضض، ← ابوسماك اسدی
ابلیس، ۱۴۹، ۱۵۹، ۲۹۴، ۶۸۰، ۷۴۳	آدم (ع)، ۲۹۴
← شیطان	آکلة الاکباد، جگرخواره، ۲۴۴ ← هند
[ابن ابرهه]، ۳۳۰ ← ابرهة بن صباح	بنت عتبه، زن ابوسفیان و مادر معاویه
ابن ابی الاقلح، ۵۵۳ ← [ابن ابی الاقلح]	* ابان بن بشیر، ۲۸۰
ابن ابی الحدید، شش، ۴-۹، ۱۸، ۳۵، ۳۳	ابراهیم، بن اشتر نخعی، ۶۰۳، ۶۷۵
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۰۹، ۹۰، ۶۵، ۶۲، ۶۱	ابراهیم بن اوس بن عبیده سلمی، ۳۱۱
۱۵۰-۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳	* ابراهیم بن مسلم عبیدی هجری، (۴۹۷) ←
۲۱۸، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۵۲، ۳۹۳، ۳۹۵	ابو اسحاق هجری
۴۰۶، ۴۰۹، ۴۵۸، ۴۹۵، ۶۶۰	[ابراهیم النخعی]، ۴۹۷ ← ابراهیم بن مسلم عبیدی
ابن ابی حذیفه، ۵۹ ← محمد بن ابی حذیفه	ابراهیم بن وضاح جمحی، ۲۳۷، ۲۴۰
ابن ابی سرح، ابی سرحه در شعر، ۲۵۴	ابراهیم بن هلال ثقفی، ۵
۶۷۳ ← عبدالله بن سعد بن سرح	ابراهیم تیمی، ۲۹۵
ابن ابی سفیان، ۷۰۳ ← بریده بن ابی سفیان	ا برد بن طهره طهوی، ۷۷۳

○ چون اعلام زیر در سراسر کتاب به تکرار آمده، در این فهرست فقط شماره يك یا چند صفحه که حاوی آن نام بوده ذکر شده است؛ محمد بن عبدالله (س)، علی بن ابی طالب (ع)، عثمان بن عفان، معاویه بن ابی سفیان، مالک اشتر نخعی، عمرو بن عاص، نصر بن مزاحم منقری (مؤلف کتاب و راوی) و عمرو بن سعد (راوی) و عمرو بن شمر (راوی).

○ علامت آن است که صاحب نام از راویان است. () علامت آن است که شرح حال بسا توضیحی درباره صاحب نام در صفحه‌ای که شماره آن بین دو کمان قرار گرفته آمده است.

- ابن حرب = پسر حرب، ۱۶۵ و سراسر کتاب ← معاویة بن ابی سفیان، صخر بن حرب بن امیه، (به لحاظ جدش، حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف) ۴۷۵
ابن حریت، ۴۷۵
ابن حطان، ۵۴۴
- * ابن حماسی، ۱۴ ← مبارک بن عبدالجبار
ابن حنفیه، ۲۹۹، ۳۰۰، (۷۳۴) ← محمد بن علی بن ابی طالب (ع)، محمد بن حنفیه و محمد حنفیه (به لحاظ مادر خود)
ابن حنیف، ۷۰۲ ← سهل بن حنیف [ابن حواء (السکسکی) و [ابن حوی]، ۴۶۸
← ابن جون سکونی
ابن خالد، ۴۹۷، ۵۴۱ ← عبدالرحمن بن خالد بن ولید
ابن خدیج، ۶۲۵ ← معاویة بن خدیج
ابن خلکان، ۲، ۳۶۹
ابن دریده، ۹۷، ۲۳۱، ۲۸۳
ابن ذی یزن، سعید، ۵۹۰
ابن زبیر، ۵۷۱
- * ابن زوج الحرة، ۱۴ ← احمد بن عبدالواحد، ابویعلی
ابن زیاد، ۱۹۶ ← عبدالله بن زیاد
ابن سعد، (صاحب طبقات)، ۲۹۹
ابن سعد، در شعر، ۵۸۵ ← قیس بن سعد
* ابن سعد، ۲۷۸ ← عمر بن ابی الصیداسدی (راوی) ← عمر بن سعد، مکرر آمده است.
ابن سلمان غسانی، ۷۷۲
ابن السمط، در شعر، ۲۴۸، ۷۵ ← شرحبیل بن سمط
ابن سیرین، ۲۰
ابن سیف الله، در شعر، ۵۴۱، ۵۸۷ ←
- ابن ابی سلمه، عموی جعدہ، ۶۳۷
* ابن ابی شقیق، ۵۱۲
ابن ابی غزیه، ۱۰۷
* ابن ابی الکتود، ۶۲۳ = ابی الکتود
ابن ابی معیط، ۵۳۵، ۵۷۲، ۶۷۳ ← ولید بن عقبه بن ابی معیط
* ابن ابی ملیکه، (۴۳۴) ← عبدالله بن عبیدالله بن عبدالله ← ابن عبدالله بن جعدان
ابن اثوب، ۱۲۱ ← ابو مسلم خولانی
ابن اریاب الملوک غسان، در شعر، جوانی غسانی، ۴۸۵
ابن ارطاة، در شعر، ۵۸۵ ← پسر بن ارطاة
ابن ازور قسری، ۳۵
* ابن اسحاق (راوی)، ۱۱۷، ۳۴۹، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۳۹، ۷۰۳، ۷۵۰، ۷۶۳ ← محمد اسحاق (راوی)
ابن بدیل، ۲۸۵، ۳۳۶، ۳۴۰، ۵۵۲، ۶۲۴ ← عبدالله بن بدیل
ابن براء، ۲۹۵ ← براء بن عازب
ابن بشیر، ۶۱۴ ← نعمان بن بشیر
ابن جبلة، ۹۷
ابن جعفر، ۵۱۲ ← عبدالله بن جعفر، ذوالجناحین
ابن جمیل، ۸۹ ← کعب بن جمیل (شاعر معاویة)
* ابن جمهان، ۳۴۸ ← حارث بن جمهان
ابن جوزی، ۱۴
ابن الحارث، در شعر، (۲۳۳) ← مالک بن حارث اشتر
ابن حیان، ۴، ۲۷۲، ۳۱۵، ۴۱۳
ابن حجر، ۳، ۱۹، ۲۱، ۲۳۱، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۳۰، ۳۴۷، ۳۶۱، ۴۱۳، ۴۶۷، ۴۹۷، ۵۱۹، ۶۸۸، ۷۰۰

- عبد الرحمن بن خالد بن ولید
ابن سیف الله، ۵۴۲ ← مالک اشتر
ابن شجری، ۷۲۷، ۷۲۹
ابن صخر = پسر صخر، ۱۶۵ و سراسر
کتاب ← معاویه بن ابی سفیان، صخر
بن حرب بن امیه
ابن ضحاک، ۶۴۴ ← معاویه بن ضحاک
ابن طلحة الطلحات، ۵۷۵
* ابن طیوری، ۲۸۳ ← مبارک بن
عبد الجبار
ابن العاصی، در شعر، ۲۳۳ ← عمرو بن
عاص
ابن عامر، ۳۳۷، در شعر ۵۱۴ ← عبدالله
بن عامر
ابن عباس، ۳۰۰، ۴۴۴... و سراسر کتاب
← عبدالله بن عباس
ابن عبدالبر، ۵۸۸
ابن عبدالله بن جدعان، ابی ملیکه، (۴۳۴)
← ابن ابی ملیکه ← عبدالله بن جدعان
تیمی
ابی عبدالمطلب، در شعر، ۳۷۲ ← علی (ع)
به لحاظ جد خود
ابن عتاب، در شعر، ۴۹۲
ابن عجلان، در شعر، ۵۲۱ ← نعمان بن
عجلان
* ابن عدی (راوی)، ۱۵، ۴۳۹
ابن عساکر، ۱۷۹، ۲۸۴، ۳۳۵
ابن عفسان، در شعر و نثر، ۱۲۵، ۱۲۱،
۵۸۶... و سراسر کتاب ← عثمان بن
عثمان، و مکرر آمده است
ابن عقبه، ۴۶۳، ۷۶۷، ۷۷۱ ← علی بن
محمد بن محمد بن عقبه
ابن عقبه، ۱۱۲ ← مروان بن عقبه
ابن عقیده، (۳۶۷)، ۳۶۸ ← مالک بن
- جلاح
ابن عمر، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۷۵۱ ←
عبدالله بن عمر بن خطاب
ابن عمر، ۱۱۹، ۲۵۴، ۳۰۰ ← عبدالله
بن عمر بن خطاب
* ابن عمر، بن مسلمة ارجی، ۱۲۱، ۷۵۰
ابن عم الحکم بن الازهر، در شعر، ۳۳۴ ←
رفاعة بن ظالم
ابن عوف، ۱۲۱ ← ابو مسلم خولانی
ابن الفراء، ابن فراء، ۲۴۱، ۶۸۹
ابن قتیبه، ۴۳
[ابن قوم]، ۲۹۵ ← سلیمان بن قوم
ابن قیس، ۷۷۲
ابن قیس، ۱۹۴، در شعر ۲۴۸ ← اشعث
بن قیس
ابن قیس، در شعر، ۷۴۱، ۷۶۷ ← عبدالله
بن قیس، ابوموسی اشعری
ابن قیس، ۱۶۱ ← عبیده بن قیس (یا عمرو)
سلمانی
ابن قیس، ۳۷ ← زحر بن قیس
ابن کلاع، در شعر، ۵۱۹
ابن الکلبی، ۲۵۷، ۴۹۵
ابن کواء، ۴۰۵، ۶۲۹
ابن لقیط، ۴۱۶ ← عتاب بن لقیط
ابن ماجد، ۳۳۵
ابن محسن، ۲۵۶، در شعر ۴۹۱، ۴۹۲ ←
ابو عمرة بن عمرو بن محسن و ←
بشیر بن عمرو بن محسن
ابن مخدوج، در شعر، ۱۹۲ ← حسان بن
مخدوج بن ذهل
ابن مخزوم، در شعر، ۶۴۵ ← هبیره بن
ابی وهب مخزومی
ابن مخلد، در شعر، (۶۱۶) ← مسامة بن
مخلد

- ابن مخنف، ۱۸۸ ← محمد بن مخنف
 ابن مر، در شعر، ۳۶ ← قبیله تمیم بن مر
 ابن مزاحم، ۲ ← نصر بن مزاحم منقری
 (مؤلف کتاب)، مکرر آمده
 ابن مسروق عک، ۵۹۲
 ابن مسعود، ۴۲۷ ← عقبه بن مسعود
 (کارگزار علی (ع))
 ابن مسعود، ۱۶۱ ← عبدالله بن مسعود
 ابن مشکم، ۱۲۱ ← ابومسلم خولانی
 ابن مطلب، محمد بن مطلب (راوی)،
 ۲۸۵
 ابن معتم، ۱۳۵ ← عبدالله بن معتم
 ابن معمر، ۳۹۱، در شعر ۵۲۵ ← خالد
 بن معمر سدوسی
 ابن مقبل عامری، ۷۳۰
 ابن مقیده الحمار اسدی، هشم، ۳۸۵، ۳۷۹
 ابن المنجم، ابن منجم، ۱۲، ۱۰۴، ۱۸۲،
 ۲۸۸، ۳۸۶، ۴۸۲، ۵۷۶، ۶۸۴ ←
 مظفر بن علی
 ابن منظور، ۱۵۶
 [ابن الندیم]، الندیم، محمد بن اسحاق،
 مؤلف الفهرست، ۲، ۵
 ابن نمیر، ۱۶۱، ۲۳۰
 ابن وعله، در شعر، ۶۶۹
 ابن هاشم = یسر هاشم، ۴۷۹ ← عبدالله
 بن هاشم بن عتب، هاشم مرقال
 ابن هند = یسر هند، ۵۶ و سراسر کتاب
 ← معاویه بن ابی سفیان (به نام مادرش
 ابن هند خوانده شده است)
 ابن یاسر، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۷، ۵۲۵ ←
 عمار بن یاسر و مکرر آمده است
 ابن یشی، ۴۵
- ابن یعفر تمیمی، ۱۹۸ ← اسود بن یعفر
 ابو یا ابی یا ابا
 ~ احمر، ۴۱۷ ← عوف بن مجزئه
 * ~ اراکه، ۳۷۴
 * ~ اسحاق سیمی، ۱۶۱، ۱۸۷، ۳۴۲،
 ۴۴۴، ۴۵۰
 * ~ اسحاق شیبانی، ۷۰۴
 ~ اسحاق هجری، (۴۹۷) ← ابراهیم بن
 مسلم عبدی
 ~ اسود دثلی، ۱۶۴، ۵۲۱
 ~ اسید، ۶۹۹ ← بکر بن ربیعہ انصاری
 ~ اشعث، ۳۹۱ ← یحیی بن مطرف
 ~ اعور سلمی، سفیان بن عمرو (یا عمرو
 بن سفیان) سلمی، ۲۱۱-۲۱۶، ۲۱۹،
 ۲۲۱، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۷،
 ۳۰۸، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳،
 ۴۹۷، ۵۳۵، ۶۶۲، ۶۷۹، (۷۰۰)،
 ۷۶۶، ۷۰۶
 ~ امامه باهلی، ۲۶۰
 ~ ایوب انصاری، ۱۳۲، (۵۰۲)، ۵۰۳-
 ۵۰۶ ← خالد بن زید
 ~ ایوب بن ازهر سلمی، ۷۷۳
 ~ ایوب بن یاکر حکمی، ۷۷۱
 [~ ایوب بن خنوط]، ۴۴۶ ← ابو ایوب
 بن خوط
 ~ ایوب بن خوط، ۴۴۶
 ~ ایوب همدانی، (عموی پدر ابی روق)،
 ۳۷۰
 * ~ البختری، ۴۴۴
 ~ برده، بن عوف ازدی، ۱۷، ۱۸، ۲۱،
 ۳۵۹

• برای اختلاط ابو یا ابی یا ابا به جای هر سه وجه، علامت موج ~ گذاشته شد.

- ~ البركات، ۱۲، ۱۳ ← عبدالوهاب بن مبارك
 ~ بكر (خليفه)، ۴۹، ۷۲، ۸۶، ۱۲۹، ۱۹۹، ۲۷۳، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۴۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۶۹۲، ۷۵۲
 ~ بكر حناط، ۲۹۳ ← فطر بن خليفه
 ~ تراب، ← علي بن ابي طالب (ع) ← ابوالحسن ← ابوالشباين
 ~ ثروان، دبير على (ع)، (۱۷۵)، ۴۵۴
 ~ جارود، ۳
 ~ جحيفه، ۱۹۷، ۶۳۵
 ~ جعفر، (خليفه)، ۲۹۷
 ~ جعفر، ۲ ← محمد بن جرير طبري
 * جعفر، (راوى) ← محمد بن على شعبى، ۲۲۹، ۳۲۵، ۴۱۳، ۴۲۸، ۶۵۷-
 ۶۸۹، ۶۵۹
 * جناب كلبي ← يحيى بن ابي حية الكلبي، ۶۸۸، (۷۵۰)، (۷۵۳)، ۷۰۸، (۷۰۷)
 ~ جهل، ۲۷۲، ۴۵۹، ۶۱۱
 ~ جهل بن ظالم رعينى، ۷۷۲
 ~ جهم بن خديفة عدوى، ۷۴۷، ۷۴۹
 ~ جهمة اسدى، ۴۹۵، ۴۹۶
 ~ حاتم، ۴، ۱۵
 ~ حارث، ۴۱۹ ← عبدالعزيز بن حارث
 [~ حباب]، ۷۵۰، ۷۵۳ ← ابوجناب كلبي
 ~ حرب بن ابي الاسود دثلى، ۲۹۴ ← عطاء ← محجن
 ~ حرة، ۲۲۲
 ~ حذيفة بن مغيرة مخزومى، ۲۷۲
 ~ حسان بكرى، ۲۵
 ~ الحسن، در شعر و نثر، على (ع)، ۳۶، ۶۶، ۱۱۵، ۱۹۶، ۲۴۲، ۳۳۲، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۰۹، ۵۲۱، ۵۲۱، ۵۵۱، ۵۸۱، ۵۹۰، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۴۹، ۶۸۷، ۶۹۳، ۷۶۹
- ~ الحسن دار قطنى، ۱۴
 ~ الحسن شيبانى ← على بن محمد بن محمد بن عقبه بن ... شيبان
 ~ الحسن عتيقى، ۱۴
 ~ الحسن محمد صيرفى، ۱۳ ← محمد بن ثابت
 ~ الحسن مدائنى، ۲، ... على بن محمد
 * ~ الحسين، احمد بن ابوالحسن، ۴۸۵، ۵۷۳
 ~ الحسين، احمد بن ابوالفتح، ۲۸۶
 ~ الحسين، مبارك ... صيرفى، طيورى، ۱۴
 ← مبارك بن عبدالجبار
 * ~ حشيش، ۱۳۳
 ~ حفص، ۷۲ ← عمر بن خطاب
 ~ حمزة ثمالى، ۲۹۷ ← ثابت بن ابي صفيّة ثمالى
 ~ حنيفه اسكافى، ۶۳
 [~ حواء السكسكى]، ۴۶۸ ← ابن جون سكوتى
 * ~ حيان تميمى، ۱۹۵
 ~ خالد، (۲۷۹) ← يزيد بن اسماعيل
 [~ خباب]، ۷۵۰، ۷۹۳ ← ابوجناب كلبي
 [~ خبات]، ۷۰۷ ← ابوجناب كلبي
 ~ خثيمه، ۳۴۷
 ~ خراش، ۲۴۶ ← عمر عكى
 ~ خزيمه الطفيل، ۲۸۲
 ~ داود بصرى نحوى، (۲۹۵) ← سليمان بن قرم
 ~ داود، عروة بن داود، ۶۲۸-۶۳۰
 ~ دجانه ← سماك بن خرشه، ۵۱۴
 ~ درداء، ۲۶۰
 ~ ذر، (غفارى)، ۳۲۳
 * ~ ربيعة الايادى، ۴۴۳
 [~ ربيعة الفهمى]، ۲۶۸ ← ابو ربيعة سهدى

- * ~ سنان اسلمی، ۳۰۳، ۳۰۵
 ~ الشبلین، (پدر دو شیر بچه)، ۳۳۲،
 ۶۳۰ ← علی (ع)
 ~ شجاع حمیری، ۴۱۱
 ~ شداد، ۳۵۲-۳۵۴
 ~ شرحبیل ← ذوالکلاع
 ~ شرحبیل بن حارث کلاعی، ۷۷۲
 ~ شریح جذامی، ۶۵۸
 ~ شریح خزاعی، ۵۲۲
 * ~ صادق ازدی، ۱۵، ۲۷۹، ۴۵۲
 * ~ صالح، ۴۴۴
 ~ صریمة الطفیل، ۲۸۲
 ~ صفره بن یزید، ۷۰۰
 ~ صلت تیمی، ۳۵۶، ۳۸۸
 ~ صلت هروی، ۳
 * ~ ضار، ۶۵۰، ۶۵۴
 ~ طالب، ۶۲۹، ۶۴۷، ۷۰۲
 ~ طریف، ۴۳۹ ← عدی بن حاتم
 * ~ طفیل کنانی، صحابی، ۳۳۵، ۴۲۱، ۴۲۶،
 ۴۹۲، ۶۵۷، ۷۶۹، ۷۷۴
 * ~ طیبه ← عبدالله بن مسلم سلمی مروزی،
 (۲۳)، ۴۱۳
 ~ عادیة فزاری، ۴۶۸
 * ~ عبدالرحمن، ۲۱۸، ۳۹۱
 ~ عبدالرحمن کوفی، ۲۹۴ ← محمد بن
 فضیل بن غزوان
 * ~ عبدالرحمن مسعودی، ۲۳۱، ۲۹۱
 ~ عبدالله، مکرر، کتبه اشخاص متعددی
 است که از مفاد متن نسام آنان استنباط
 می شود به این شرح:
 ~ عبدالله، ۲۷۹ ← اسماعیل بن یزید
 ~ عبدالله، ۴۷۰ ← حذیفه بن یمان
 * ~ عبدالله ثوری کوفی، (۴۴۳) ← سفیان بن
 سعید
 ~ رقیة سهمی، ۲۶۸
 ~ رمله، ۱۸۸ ← عامر بن مخنف
 * ~ روق، همدانی، ۲۵، ۱۲۱، ۱۴۳،
 ۱۵۶، ۳۳۸، ۳۷۰
 ~ زبیب بن عروه، ۳۷۵
 ~ زبیب بن عوف = ابو زینب بن عوف،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۶۰
 ~ زبید، طائی، ۵۳۲، ۵۳۴
 * ~ زبیر، ۲۷۷، ۴۷۰
 ~ زرقه بن عمرو بن جریر، ۹۲
 ~ زکریای موصلی، ۲۱
 * ~ زهیر عیسی، ۱۳۵، ۲۱۴، ۷۵۱
 * ~ زیاد کوفی، (۳۲۱) ← عبدالرحیم بن
 عبدالرحمن
 [~ زینب]، ۱۴۱ ← ابو زبیب بن عوف
 ~ سعید اشج، ۳
 [~ سعید تیمی]، (۲۰۱) ← ابو سعید
 تیمی
 ~ سعید تیمی، (۲۰۱) ← دینار عقیصا
 ~ سعید خدری، ۲۹۴
 * ~ السفرة، (۴۵۰) ← سعید بن یحمد
 ~ سفیان، ۵۰، ۶۶، ۷۳، ۱۵۴، (آل)،
 ۲۲۳، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۴،
 ۳۴۰، ۴۳۵، ۵۰۲، ۵۷۹، ۶۴۷، ۷۰۲،
 ۷۱۸، ۷۵۴
 ~ سلمان بن یشکر، ۱۶۱
 * ~ سلمه، ۴۸۴، ۴۸۵
 * ~ سلمه کوفی، ۳۳۵ ← تمیم بن حذلم
 ~ سلیم، ۳۵۵ ← عیاش بن شریک
 * ~ سلیمان حضرمی، ۵۰۶
 ~ سلیمان کلبی، ۲۸۴ ← حسان بن مالک
 بن بجدل
 ~ سلیمان کوفی، ۲۹۷ ← تلید بن سلیمان
 ~ سماک اسدی، ۴۶۶

- شعبی
- ~ عبدالله، سیف بن عمرو، ۱۸، ۲۳، ۴۱۳
- ~ عبدالله، کوفی، ۲۵۳ - مسلم بن کیان
- ~ عبدالله، عمرو بن عاص، ۶۵، ۱۵۵، ۳۲۵، ۴۵۹، ۴۸۶، ۷۴۸ و مکرر آمده است.
- * ~ عبدالله، محمد بن ابوالحسن، (قاضی)، ۳۸۸، ۴۸۰
- ~ عبدالله، محمد بن قاضی ابوالفتح، ۲۸۶، ۳۸۳، ۴۸۶
- ~ عبدالله، ۲۳۲ - یزید بن اسد قسری
- ~ عبدالله، یزید اودی، ۷۱۷
- * ~ عبیده، ۴۹۳
- * ~ عبیده، ۱۹۵
- ~ عبیده، صاحب کتاب الخیل، ۷۳۰، ۷۲۷
- ~ عثمان، ۶۲ - جاحظ
- ~ عرفاء، ۴۱۴، ۴۱۵ - جبلة بن عطیة ذهلی
- * ~ علقمة خثعمی، ۳۵۱
- ~ علی، ۵ - محمد بن اسماعیل
- ~ علی بن شاذان، ۱۴
- ~ العمرطه، ۳۶۶، ۳۸۸ - قیس بن عمرو بن عمیر
- [~ العمرطه بن یزید]، ۳۸۸ - ابو العمرطه قیس بن عمرو بن عمیر ... بن یزید
- ~ عمرو، ۳۳ - جریر بن عبدالله
- ~ عمرو، در شعر، ۱۵۹ - سعد بن وقاص
- ~ عمرو، ۱۲۲ (ظاهراً ابو عمرو کوفی) - عامر بن شراحیل شعبی
- ~ عمرو، در شعر، ۱۱۵ - عثمان بن عفان
- ~ عمرو بن سماک، ۱۴
- * ~ عمرو بن شرحبیل، ۴۳۳
- ~ عمرو کوفی، ۲۵ - عامر بن شراحیل
- [~ عمرو، عن ابیه]، ۳۲۱، در شرح نهج- البلاغه ابن ابی الحدید بجای عبدالرحیم بن عبدالرحمن و پدرش، یعنی ابو زیاد کوفی، عبدالرحمن بن محمد محاربی، [ابو عمرو از پدرش] آمده است.
- ~ عمرة، ۲۵۵
- [~ عمرة]، ۲۸۵ - ابو عمیره
- ~ عمرة أنصاری، ۲۵۲ - ابو عمرة بن عمرو بن محسن
- * ~ عمرة، بن سلیمان حضرمی، ۲۵۲
- * ~ عمرة بن عمرو بن محسن، (۲۵۲)، ۲۵۳، ۲۵۵، ۴۹۰ - بشیر بن عمرو بن محسن
- ~ عمیره، ۲۸۵
- ~ الفتح، ۱۴ - عثمان بن جنی
- ~ الفرج طناجیری، ۱۴
- ~ الفضل، محمد بن علی بن ابی یعلی، ۲۸۶، ۴۸۰
- ~ الفضل، نصر بن مزاحم منقری (مؤلف کتاب)، مکرر آمده است.
- ~ القاسم بلخی، ۶۱
- ~ القلوص، ۳۴۵ - وهب بن کریب
- ~ کعب، خثعمی، ۳۵۱، ۳۵۲
- * ~ الکتود، ۶۲۳ - عبدالرحمن بن عبید
- ~ لهب، ۷۵۲
- * ~ المثنی، ۲۹۶
- * ~ المجاهد - سعد طائفی کوفی، ۱۳۹، ۲۶۹، (۲۷۲)
- [~ مجید]، ۶۷۸، ۷۳۷ - ابو محمد تمیمی، نافع بن اسود
- ~ محمد اسیدی، (۶۷۸) - نافع بن اسود تمیمی
- ~ محمد، ۵۵۸ - اشعث بن قیس

- ~ محمد تمیمی، ۷۳۷ ← نافع بن اسود
~ محمد خلال، ۱۴
- ~ محمد، ۱۲ ← سلیمان بن ربیع بن هشام
- * ~ محمد کوفی، (۳۲۱) ← عبدالرحمن بن محمد بن زیاد، (یدر عبدالرحیم)
- * ~ محمد کوفی، (۴۴۲) قیس بن ربیع اسدی
- ~ محمد مزنی، (۴۳۹) ← صباح مزنی
- ~ محمد، ۱۴ ← هارون بن موسی
- * ~ مخنف ← لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی
- ~ مر، ۲۹۴ ← حوشب ذی ظلم
- ~ مسیح بن عمر جهتی، ۳۵۷
- ~ مسعود انصاری، ۶۱۳
- ~ مسلم خولانی، (۱۲۱) - ۱۲۳
- ~ مطرف کوفی، (۱۹) ← سلیمان بن سرد
- ~ معاویه، ۲۹۶ ← عمار بن معاویہ دهنی بجلی کوفی
- ~ منصور محمد بن محمد قرمی، ۲۸۶، ۴۸۰
- ~ موسی اشعری ← عبدالله بن قیس، ۷۰۵، ۷۳۸ - ۷۴۵، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۳ - ۷۵۷، عبدالله، ۷۵۹، ۷۶۰ - ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۲
- ~ نزار بن عدنان، ۳۷
- ~ نعمان کوفی، ۱۵
- ~ نعیم، ۱۵ ← فضل بن دکین
- * ~ نوح حمیری، ۴۵۶ - ۴۶۱، ۴۶۳
- ~ نوح کلاعی، ۴۵۷
- ~ واقده، ۵۲۳ ← حارث بن عوف
- * ~ الوداع، ۲۰۵، ۲۰۷، ۷۲۰ ← جبر بن نوف
- ~ وهب، ۶۴۰ ← (یدر) هبیره بن ابی وهب
- ~ هییره الازدی، ۲۸۴ ← بلال بن ابی هییره
- ~ هریره، ۲۰، ۳۳۰
- * ~ هلال، ۲۹۶
- ~ الهیثم بن تیهان، ۵۰۱ ← مالک بن تیهان
- * ~ یحیی، ۳۰۱، ۳۰۳
- ~ الیسر، (۶۹۹)، ۷۰۰ ← کمب بن عمرو انصاری
- [~ الیسیر]، ۷۰۰ ← منذر بن یعلی ثوری
- * ~ یعلی، (۱۴) ← احمد بن عبدالواحد
- ~ یعلی کوفی، ۲۹۳
- ~ یقظان، ۴۴۳ و مکرر آئمه ← عمار بن یاسر
- * ابیض بن اغر بن صباح کوفی، (۳۱۵)، ۴۱۳
- ابی بن قیس، (برادر علقمه)، ۳۸۹
- اثال، بن حجل، ۶۰۵ - ۶۰۷
- * اجلج بن عبدالله کنندی، ۱۹۷، ۶۳۵
- اجلج بن منصور کنندی، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴
- احمد بن ابوالحسن، قاضی ابوالحسین، ۳۸۳
- * احمد بن عبدالواحد بن محمد ← ابو یعلی، ۱۲، ۱۳، (۱۴)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۸۴، ۶۸۵
- احمد، در شعر، ۴۴۸، ۵۰۱ ← محمد بن عبدالله (ص)
- [احمد]، ۵۰۱ ← سیدالموفق ← محمد بن عبدالله (ص)
- احمر (که در رکاب علی کشته شد)، ۵۱۵، ۵۱۹
- احمر، غلام ابوسفیان (یا غلام عثمان یا بنی

- * اسماعیل بن ابی‌خالد، ۲۷۹ ← اسماعیل بن یزید
 اسماعیل بن ابی عمیره، ۱۹، ۲۸۵
 اسماعیل بن زیاد، ۱۱۶
 * اسماعیل بن سمیع، ۷۰۸
 [اسماعیل بن شفیع]، ۷۰۸ ← اسماعیل بن سمیع
 اسماعیل بن محمد صفار، ۱۴
 * اسماعیل، سدی، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۷۴، ۳۹۲
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۸۰، ۷۲۸
 * اسماعیل بن یزید، ابو عبدالله اسماعیل بن ابی خالد، ۱۳۰، ۲۷۹
 اسود، بن حبیب، ۳۵۵
 [اسود بن طهمان خزاعی]، ۶۲۶ ← اسود بن قیس
 اسود بن قطنه، ۱۴۸
 اسود بن قیس، ۶۲۵، ۶۲۶
 اسود بن یعفر، (۱۹۸)
 اشتر، اشترالنخع، در شعر، ۲۴۹، اشتر نخعی، اشتر بن حارث نخعی، ۲۱۶ ← مالک بن حارث اشتر نخعی، مکرر آمده است.
 اشجع، ۲۹۴ ← سالم بن ابی جعد
 اشعث بن جابر، ۷۷۲
 * اشعث بن سوید، ۴۲۷
 اشعث، بن قیس کنندی، ابو محمد، ۳۷-۴۰، ۴۲، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۹، ۳۳۷، ۳۴۲، ۴۵۳، ۴۶۳، ۴۶۶، ۵۵۰، ۵۵۸-۵۶۱، ۵۶۲، ۶۶۰-۶۶۳، ۶۶۵، ۶۷۰-۶۸۷، ۶۹۰-۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۶
 ۷۵۹-۷۰۹
 اشعری، ۶۹۳، ۷۴۵، ۷۵۸، ۷۶۴ ← ابو امیه، ۳۰۴، ۳۴۱
 احمر، ۵۰۳ (اسم نوعی، برای علامان چون «بشیر» و «زیرک»، در پاسخ زیاد بن سمیه به معاویه)
 احنف، بن قیس سعدی تمیمی، ۴۳-۴۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۸۱، ۴۶۶، ۵۲۹، ۵۵۵، ۶۹۱، ۶۹۰، ۷۰۱، ۷۰۹، ۷۴۲-۷۴۴
 اخطل، ۴۹۶
 اخنس بن شهاب، ۴۱۵، ۶۲۲
 ادهم بن محرز باهلی، ۳۶۵، ۳۶۶
 اراقم، ۶۹۹ ← چشم و مالک و عمرو و ثعلبه و حت، پسران بکر بن حبیب
 اربد فرازی، ۱۳۲، ۱۳۴
 ارطاة، ۵۸۵
 اروی، دختر کرین، (مادر عثمان بن عفان)، ۳۲۹
 ازدی، ۲۸۴ ← ابی هبیره ازدی
 [ازمل]، ۲۴۰ ← زامل بن عتیک
 اسحاق بن یزید، ۷۲۱
 اسدالله الغالب، ۵۳۳ ← علی (ع)
 [اسدی]، ۳۰۵ ← ابوسنان اسلمی
 * اسرائیل بن یونس، ۱۸۷
 [اسعد بن حبیب بن حمامه]، ۳۵۵ ← اسود بن حبیب جمانه
 اسعد بن همام، ۱۳، ۱۴
 اسلم، در شعر، (از سرداران معاویه)، ۳۹۳
 اسلم بن اقصی، ۷۰۰
 اسلم بن یزید حارثی، ۷۷۱
 اسلمی، ۳۰۵ ← ابوسنان اسلمی
 اسماء بن حکم فزاری، ۴۳۹
 اسماء دختر عطار، همسر عبیدالله بن عمر بن خطاب، اسماء، در شعر، ۴۰۵، ۴۰۶
 (۴۹۵)
 * اسماعیل، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹

- امیراتور روم، ۳۶۴
 ام انمار الخزاعیة، ام انمار خزاعی، ۴۴۵
 ام حبیبه، رمله دختر ابوسفیان و همسر
 رسول اکرم (ص)، (۷۱۸)، ۷۴۹
 (ام عبدالله، به تحریف یا به طعنه)، ۲۳۳
 ← معاویه بن ابی سفیان
 ام کلثوم، دختر پیامبر (ص)، ۳۲۸
 ام المؤمنین، ۷۱۸ ← ام حبیبه، همسر رسول
 اکرم (ص)
 ام المؤمنین، ۳۸ ← عایشه، همسر رسول
 اکرم (ص)
 ام هانی، دختر ابی طالب، ۱۸، ۶۳۹، ۶۳۷
 امیر المؤمنین، امیر مؤمنان، ۲۰، ۲۱، ...
 ۵۰۴ سطر ۱۷ و در بیشتر صفحات ←
 مراد علی (ع) است به استثنای موارد زیر
 امیر المؤمنین، امیر مؤمنان، ۳۹، ۵۳، ۸۰،
 ۱۱۴ سطر ۲۱، ۲۳۳، ۵۰۴ سطر اول
 ← مراد عثمان بن عفان است
 امیر مؤمنان، ۵۲، ۱۱۷، ۷۲۳ ← مراد
 عمر بن خطاب است
 امیر مؤمنان، ۲۸، ۱۱۴، ۱۱۹، ۴۰۹ ←
 مراد معاویه است
 امینه (زنی از انصار)، ۵۰۱
 امیه، ۷۰۲
 امیه بن عبد شمس، ۶۴۷، ۷۴۷
 انس، بن مالک، ۲۷۹، ۳۴۷
 انوشیروان، ۲۵
 اوس، بن حجر، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۰۹
 اویس بن عامر قرنی، (۴۴۴) ← خواجه
 تابعان
 ایمن بن خریم اسدی، ۲۸، (۵۸۸)، ۶۹۲
 ۶۹۵، ۷۷۱
 [ایمن بن خزیم]، ۵۸۸ ← ایمن بن خریم
 * ایوب بن خوط، (۴۴۶)
- موسی اشعری
 اشعری، ۴۱۱ (منادی مذحجیان در پیکار با
 عک)
 اصبح بن ضرار ازدی، ۶۴۱، ۶۴۲
 ۵ اصبح، بن نباته، ۱۸، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۱۷،
 ۳۱۵، ۴۱۳، ۴۴۱، ۵۵۵، ۶۰۴، ۶۰۵
 اظلم، در شعر، ۳۹۳
 اعمش، ۱۵، ۲۳۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸،
 ۴۴۳، ۵۰۲ ← سلیمان بن مهران
 اعور (مطلق) = یک چشمی، ۶۶ ← ابوسفیان
 اعور (به تعریض)، ۴۷۵، ۴۷۶ در شعر،
 اعور العین، در شعر، ۴۷۷ ← هاشم بن
 عتبہ، مرقال
 اعور (به طعن) = کج چشم طغیانگر، ۶۱۸
 ← معاویه بن ابی سفیان
 اعور بنی زهره، ۵۸۲ ← هاشم بن عتبہ،
 مرقال
 اعور سلمی، ۲۸۳ ← سفیان بن عمرو سلمی
 و ← ابواعور
 اعورثنی، بشر بن منقذ، (۲۲)، ۵۸۰، ۵۵۴
 ۵۸۲، ۷۴۴، ۷۵۷
 اعور طی، ۵۸۲ ← عدی بن حاتم طائی
 اعین بن ضبیعه، ۴۳، ۲۸۱
 * افریقی بن انعم، ۴۵۶
 افعی عراقی، در شعر، ۵۴۲ ← مالک بن
 حارث اشتر
 اقیس = کج اندامک، ۲۹۵ ← معاویه بن
 ابی سفیان
 اکثم بن صیفی، ۱۳۶
 اکیل بن جمعه کنانی، ۷۷۲
 امام، ۱۸۸، ۱۸۹، ۵۰۹، و در شعر، ۲۲،
 ۹۴، ۲۸ ← علی بن ابی طالب (ع)
 امام دادگر، در شعر، ۶۱۸ ← علی (ع)
 امامه، در شعر، ۵۰۷

بسر بن اوطاة عامری، ۷۰، ۲۱۶، ۵۶۳،

۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۳۱-۶۳۱

۶۳۵، ۶۹۳-۶۹۵، ۷۰۰

بسر بن زهیر ازدی، ۷۷۱

بشر، در شعر، ۴۸۸

[بشر بن عشوش]، ۳۸۲ - بشر بن عشوش

بشر بن عشوش عطائی ملقطی، ۳۸۲

بشر بن عصمه منی، (۳۶۷)، ۳۷۵، ۳۶۸

* بشر (یا بشیر) بن عمرو بن محسن انصاری،

ابو عمرو، (۲۵۲)، (۲۵۳)، (۲۵۵)،

۲۵۶، ۴۹۰

بشر بن منقذ، ۲۲ - اعرور شنی

بندادی، ۶۰۹

بکائی، ۲۸۲ - عبدالله بن طفیل بکائی

[بکالی]، ۳۷۸ - عبدالله بن طفیل بکائی

بکر، در شعر، ۱۳۸ - بکر بن تمیم

بکر بن تغلب سدوسی، ۲۳۳، ۲۳۴

بکر بن تمیم، ۱۳۸

بکر بن حبیب بن عمرو، ۶۶۹ - اراقم بنی

بکر

بکر بن علقمه بجلي، ۷۷۳

بکر بن وائل، ۳۵۶

بکر بن هوزه، ۳۸۹

بکری، مرد بکری، ۷۲۵ - مردی بلند

قامت و موحنائی، (وی قاتل جالس بن

اسد، دائی زید بن عدی بن حاتم طائی

بود)

بکری، همان بکری، ۴۸۷، ۴۸۸، مردی از

قبیله بکر بن وائل، ۴۷۷

بلال بن ابی هبیره ازدی، ۲۸۴

بلال، بن ریاح، برده ابوبکر، ۴۴۵، ۴۶۶

* بلید بن سلیمان، ۲۹۸ - تلید بن سلیمان

بواب بن زاهر، (۷۷۳) - ثواب بن زاهر

بولانی، ۳۸۱ - عبدالله بن خلیفه طائی بولانی

ب

باجناق علی (ع)، ۳۲۹ - عثمان بن عفان

بازقی، (خواهرزاده شرحبیل بن سمط)، ۷۷

باهلی، در شعر، ۳۶۵ - ادهم بن محرز

باهلی

[بجدل]، ۲۸۴ - حسان بن بجدل

بجیلة بن انمار نزار، ۹۲

* بجیلی (مردی، قاتل حبیب بن منصور)،

۲۴۴

[بحر بن تغلب]، ۲۳۴ - بکر بن تغلب

بحریه، دختر هانی بن قیس شیپانی، ۴۰۶،

۴۰۸

بدیل، پسران، پسر - پسران بدیل، هاشم

و عبدالله

بدیل بن ورقاء، ۴۱۵، ۴۶۰

* براء بن حیان ذهلی، ۴۱۴

* براء بن عازب (انصاری)، ۲۹۵، ۶۱۳

برادر اجلح، ۲۴۴ - حبیب بن منصور

برادر دینی علی (ع)، ۳۲۹، مراد عثمان

است

برادر ربیعہ عدی، ۱۷

برادر ربیعہ، ۷۵۹ - سعید بن قیس

برادر رضاعی (همشیر) عثمان، ۲۲۲، عبدالله

بن ابی سرح

برادر زاده عمرو بن عاص، ۶۵

برادر مادری عثمان، (۳۳۸)، ۵۶۷ -

ولید بن عقبه

براز شامی، ۵۱۲

* بریده بن حبیب اسلمی، (۷۰۰)

بریده، بن سفیان، اسلمی، ۷۰۳

[بریم]، ۳۴۵ - بریم بن شریح

بزی حجازی، (به کنایه در شعر)، ۳۷۷ -

معاویة بن ابی سفیان

بهترین عرب قحطانی، در شعر، ۲۳۹ ←
مالک اشتر
بیضاء، دختر عبدالمطلب، ۳۲۹
بی‌فرزند، در شعر، ۵۴۳ ← عمرو بن عاص

پ

پدر امرأ القیس، ۵۷۱
پدر دو شیربچه، ابوالشبلین، ۶۳۵ ← علی
(ع)
پدر عبدالرحیم، ۳۲۱ ← عبدالرحمن بن
محمد محارب
پدر عمار، (یاسر)، ۴۴۵
پدر فضل بن ادهم، ۳۲۶
پدر مؤمنان، پیامبر خدا(ص)، ۳۴
پرچمدار ذی‌الکلاع، ۴۷۶ ← نوجوانی از
عذره، در شعر، ۴۷۷
پروین اتابکی، سه، هفت، ۲۴۱، ۶۸۹
پسر آدم، ۲۹۴
پسر آن مرقال، ۴۸۸ ← عبدالله بن هاشم
مرقال
پسر ابرهه، ۶۲۷ ← ابرهه بن صباح بن
ابرهه
پسر ابو بکر، ۱۶۸ ← محمد بن ابی‌بکر
پسر ابوسرحه، در شعر، ۲۵۴ ← عبدالله بن
سعد بن ابی سرح
پسر ابوسفیان ← معاویه و مکرر آمده است.
پسر ابوطالب، ۳۲۵ ← علی(ع) و مکرر
آمده است.
پسر اراطه، در شعر، ۵۸۵ ← پسر بن اراطه
پسر، پسران بدیل، ۴۶، ۴۸۹، ۵۲۵،
۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۲ ← عبدالله و هاشم
پسران بدیل بن ورقاء خزاعی ← ابن
بدیل

پسر برادر عتاب بن لقیط بکری، ۶۱۶
پسر تیغ‌خدا، در شعر، ۵۴۱ ← عبدالرحمن
بن خالد بن ولید
پسر جدیر، ۶۱۸ ← عکبر بن جدیر
پسر جگرخواره، ۴۳۱ ← معاویه بن ابی
سفیان و هند جگرخواره
پسر حاتم، در شعر، ۷۲۶ ← عدی بن حاتم
پسر حارث، (۲۳۳) ← مالک اشتر
پسر حرب، در شعر، ۱۲۱، ... ۷۶۲ و سراسر
کتاب ← معاویه بن ابی سفیان، به لحاظ
جدش، حرب بن امیه
پسر خالسد، در شعر و نثر، ۱۴۱، ۴۹۷،
۵۸۷ ← عبدالرحمن بن خالد بن ولید
پسر خواجه تغلب، ۶۷۵ ← کردوس بن
هانی
پسر ذوالکلاع، ۴۱۲، ۴۱۳
پسر سمط، ۷۲، ۷۵، ... ← شرحبیل بن
سمط
پسر سمیه، ۲۷۲ ← عمار بن یاسر
پسر شمشیر خدا، ۵۸۷ ← عبدالله بن خالد
بن ولید
پسر شمشیر خدا، ۵۴۲ ← مالک اشتر
پسر صخر ← معاویه بن ابی سفیان، به
لحاظ پدرش صخر، ابوسفیان بن حرب،
مکرر آمده است.
پسر عاص، ۴۷۸، ۷۵۱ ← عمرو بن عاص
پسر عفان ← ۹۶، ...، ۴۸۶، ۷۵۸ ←
عثمان بن عفان، مکرر آمده است
پسر عمر، ۹۶، ۷۳۹ ← عبدالله بن عمر
بن خطاب
پسر عمر، ۴۳۸ ← عبدالله بن عمر بن
خطاب
پسر عم، پسر عموی پیامبر(ص)، ۱۴۵،
۱۶۳، ۶۵۱، ۷۲۸، پسر عم احمد، در

ت

- شعر، ۴۸۸،
 پسر عمش ۱۶۶ ← علی (ع)
 پسر عموی ابی داود، ۶۳۵ ← پسر عموی
 عروه
 پسر عموی حکم بن ازهر، در شعر، ۳۴۴
 ← رفاعه بن ظالم
 پسر عموی ذونواس بن هذیم، ۳۶۸ ←
 حارث بن منصور
 پسر عموی عروه، ۶۲۹ ← عروه بن داود
 پسر عموی عمرو بن عاص، ۶۵
 پسر عمه علی (ع)، ۳۲۹ ← عثمان بن
 عفان
 پسر قیس، ۵۶۵ ← اشعث بن قیس
 پسر کلاعی، هم‌وارد بکیس بن وائل یا
 هم‌وارد زیاد بن حفصه، ۳۵۶
 پسر مجزئه، ۶۱۸ ← عوف بن مجزئه
 پسر محسن (پشربسی)، در شعر، ۴۸۹ ←
 عمرو بن محسن
 پسر مرة بن شرحبیل، ۴۱۴
 پسر مغیره بن اخنس، ۸۵
 پسر نایفه، (۵۳۵)، ۷۰۲، ۶۷۶، عمرو بن
 عاص به لحاظ مادرش نایفه و مکرر آمده
 است
 پسر هاشم، در شعر، ۴۸۹
 پسر هاشم بن عتبّه، ۲۸۵، ۴۷۸
 پسر هند، در شعر و نثر، ۲۲۵، ۴۲۷،
 ۷۵۸، ۷۶۱... و سراسر کتاب ← معاویه
 بن ابی سفیان، به لحاظ مادرش هند
 جگرخوار، مکرر آمده است.
 پسر یاسر، ۲۷۲ ← عمسار بن یاسر، مکرر
 آمده است.
 پیامبر خدا (ص)، ۱۸۶، مکرر آمده است.
- تغلب بن وائل، ۶۶۹
 تغلیبی، ۶۲۲
 تلعمکبری، ۱۴ ← هارون بن موسی
 تلید بن سلیمان، محاربی، ابو سلیمان (یسا
 ابو ادریس) کوفی، ۲۹۸ ← بلید بن
 سلیمان
 * تمیم بن حذالم (یا حذیم)، ضبی، ناسجی،
 ابو سلمه، (۲۳۱)، ۳۱۳، (۳۳۵)،
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۸، ۵۰۹، (۶۷۵)،
 ۷۶۸، ۷۷۱، ۷۷۴
 تمیمی، ۱۳۵ ← حنظلة بن ربیع
 تمیمی، ۳۷۹ ← قیس بن نهد حنظلی
 تیمور لنگک، ۳۹۸
- ث
- ثابت بن ابی صفیه ثمالی، ۲۹۷ ← ابو
 حمزه ثمالی
 ثابت بن ام انمار، ۴۴۵
 ثنلب (صاحب مجالس)، ۲۳۵، ۵۴۰
 ثعلبة الحادی، ۶۷۵
 ثعلبة، (بن بکر بن حبیب)، ۶۶۹ ← اراقم
 بنی بکر
 ثمالی، ۷۱ ← عیاض ثمالی
 ثمامة بن حوشب، ۷۰۱
 ثواب، ۷۷۳ ← بواب بن زاهر
 ثوری، ۲، ۳۴۷ ← سفیان ثوری
 ثویب بن عامر، ۹۲
- ج

* جابر بن عبدالله انصاری، ۲۹۵

- جابر بن عمیر انصاری، ۶۵۵، ۶۵۶
 [جابر بن نعیر] ۶۵۵ ← جابر بن عمیر
 جابر، بن یزید جعفی، ۱۵، ۲۰، ۱۸۸،
 ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۱۳،
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۳،
 (۳۳۵)، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۸،
 ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۲۸، ۴۳۱،
 ۴۶۶، ۴۷۰، ۵۰۹، ۶۲۸، (۶۵۷)،
 * ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۸۹، ۶۹۶، ۷۶۸،
 ۷۷۱-۷۷۴
- [جابر الحنفی] ← جابر بن یزید جعفی
 جاحظ ← ابو عثمان، ۶۲
 [جاریة بن جندب]، ۳۳۵ ← حارثة بن
 جندب
 جاریة بن فدامة سعدی، ۴۳، ۲۸۱، ۵۴۱
 جاریة بن مثنی، ۴۶۰
 جبر، ۴۴۵ ← خیر، برده خضرمیان
 جبرائیل، ۶۱۱
 جبر بن نوف همدانی بکالی ← ابو الوداع،
 ۲۰۵، ۷۲۰
 جبلة بن عطیة ذهلی ← ابو عرفاء، ۴۱۴،
 ۴۱۵
- [جهدر الحنفی]، ۳۰۹ ← خندف حنفی
 جدعان، (۴۴۴) ← عبدالله بن جدعان
 [جدعان]، ۴۴۴ ← جدعان
 جرجانی (عثمان بن عییدالله)، ۳۰، ۳۷،
 ۵۳، ۵۴، ۶۹، ۷۳، ۸۱، ۱۱۶، ۱۱۹،
 ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۵۳، ۳۷۱، ۳۷۳،
 ۴۰۷، ۷۳۹
- جرداء دختر سمیر، ۱۹۶
 جرشی، آن، ۴۷۲ ← عبدالله بن سوید
 حمیری جرشی
 جریر، بن عبدالله بجلی، مالکی، (ابوعمر)،
- ۳۰، ۳۲-۳۵، جریر ۳۳، جریر بجلی
 ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱،
 ۵۴-۵۶، ۷۰، ۷۳-۷۶، ۷۹، ۸۱،
 ۸۴-۸۶، ۹۱-۹۳
 جریش سکونی، ۵۴۸
 چشم، بن بکر، ۶۶۹ ← اراقم
 جمده، ۷۰۸
 جمده بن هیبره مخزومی، یسر خواهر ام
 هانی، (۱۸)، ۶۳۶-۶۴۰
 * جعفر احمر، ۲۹۵
 جعفر بن ابی طالب (طیار)، (۶۹)، ۱۲۷،
 ۲۹۹، (۶۳۲)
 * جعفر بن محمد، ۲۳۱، ۲۹۶
 جعفر مرتضی عاملی، ۳۲۹
 جعفی، ۴۱۹، ۴۲۰، مردی، آن، یکه تاز
 ← عبدالعزیز بن حارث جعفی
 [الجعفی]، ۲۸۲ ← حرث بن جابر حنفی
 جعل، در شعر = سرگین غلطانک، به طعن
 ← کعب بن جمیل
 جگر خوار، ۲۴۴ ← هند بنت عتبه ←
 آکلة الاکباد
 جلهاة بن هلال کلی، ۷۷۲
 جمل (به ضم جیم)، در شعر، ۵۰۸، ۵۰۹
 (سیه مو، سیه گیو)
 [جمل]، ۲۸۴ ← حمل بن عبدالله خثعمی
 جندب، بن زهیر، ۱۷۰، ۲۸۲، ۳۵۸
 ۳۶۰، ۵۴۵، ۵۵۸
 * جندب بن عبدالله، ۴۳۶
 جوالیقی، ۲۹
 جوانی اسدی، ۶۱۹ ← عکبر بن جدیر
 جوالیقی، ۲۹
 جون بن مالک حضرمی، ۳۶۸
 جهم (از سرداران معاویه)، (۳۹۳)
 جهم بن معلی حمیری، ۷۷۲

- جهم راسبی، ۷۷۳
جیفر بن ابی القاسم عبدی، (۴۰۳)
- ح**
حابس، بن سعد طائی، ۷۰، (۹۷)، ۹۸،
۱۰۱، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۷۶، ۲۸۴، ۷۲۳،
۷۲۴، ۷۲۶
[حابس بن سعید]، ۲۷۶ ← حابس بن سعد
طائی
حاتم طائی، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۷۰،
۷۲۶
حاتم بن معتمر باهلی، ۲۸۴
حارث، در شعر، ۵۶۰ ← جد اشعث بن
قیس
حارث اعور، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۹
حارث بن ابی الحارث بن ربیع، ۱۴۷
حارث بن ابی شعر، ۶۹۴
حارث بن ادهم، ۲۳۷، ۲۴۴، ۶۲۷
حارث بن بشر، ۳۴۵
حارث بن جلاح (یا جلاج) حکمی، ۴۳۱،
۷۷۱
حارث بن جمهان جعفی، ابن جمهان،
(۲۱۲)، ۳۴۸
* حارث بن حصیرة ازدی، ۱۳، (۱۵)، ۱۳۰،
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۷۰، ۳۰۹،
۳۵۸، ۳۶۰، ۴۱۲، ۴۳۹، ۶۲۳
[حارث بن حصین]، ۱۴۴ ← حارث بن
حصیرة
حارث بن حنظله ازدی، ۷۷۲
حارث بن خالد ازدی، ۳۸۳
حارث بن زیاد القینی، ۷۰۱
* حارث بن سعید، ۲۹۵
[حارث بن شرحبیل الثامی]، ۷۳۵ ←
- حرب بن شرحبیل شامی
[حارث بن صباح]، (۳۴۷) ← حبر بن
صباح
حارث بن عمرو بن شرحبیل، ۴۱۴
حارث بن عمرو بن عامر، ۳۵۳
[حارث بن عمرو بن عوف بن عامر]، ۳۵۳
← حارث بن عمرو بن عامر
حارث بن عوف خثنی ← ابو واقد، ۵۲۳
حارث بن کعب والبی، ۱۸۳
[حارث بن اللجلاج]، ۴۳۱ ← حارث بن
جلاج
حارث بن مالک همدانی، ۷۰۰
حارث بن مره عبدی، ۲۸۱
حارث بن مطلب قرشی، ۷۰۰
حارث بن منذر تنوخی، ۴۸۷
حارث بن منصور (پسر عموی ذونواس بن
هذیم)، ۳۶۸
حارث، بن نصر جشمی، ۵۷۷، ۵۷۸
حارث بن نوفل هاشمی، ۲۸۲
حارث، بن وداعه حمیری، ۴۳۱، ۷۷۲
حارث، بن همام نخعی صهبانی، ۲۳۶، ۲۳۷
حارث بن یزید، ۵۶
حارثه بن بدر، ۴۳، ۴۴
حازم بن ابی حازم احمسی، ۳۵۴
حافظ، ابو عمرو، ۱۸۸
حباب بن اسمع، ۱۷۹
* حبة بن جویسر عرنی، حبة العرنی ← ابو
قدامه، (۱۹۹)، ۲۰۳
حبله بنت منصور کنندی، (خواهر اجلج)،
۲۴۳
* حبيب بن ابی ثابت، ۲۰۱، ۲۹۲، ۲۹۳،
۴۴۳، ۴۴۹
حبيب بن حسان، ۳
حبيب بن مخنف، ۱۸۸

حریث، ۶۳۵
 حریث، بن جابر حنفی بکری، ۱۹۱-۱۹۳،
 ۲۸۲، ۴۰۷، (۴۰۹)، ۶۶۷، ۶۶۹-
 ۶۷۱
 حریث، غلام معاویه، ۳۷۱-۳۷۳
 [حریری]؛ ۴۳۲ ← خالد بن عبدالواحد
 جزری
 [حریز]؛ ۱۹۸ ← حر بن سهم بن طریف
 * حزوره، (۴۴۱) ← علی بن ابی فاطمه
 حسان بن عمرو، ۵۲۶
 حسان بن مالک بن بجدل کلبی، ۲۸۴ ←
 ابوسلیمان کلبی
 حسان، بن مخدوج بن ذهل، ۱۹۱-۱۹۴
 * حسن، (بصری)، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۴۳،
 ۴۴۶
 * حسن بن صالح، ۴۴۳
 حسن بن علی، شش
 حسن، بن علی بن ابی طالب، امام حسن (ع)،
 ۲۰، ۳۱، ۱۵۹، ۱۷۶، ۲۹۹، ۳۴۱،
 ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۷۷، ۵۳۰، ۵۸۱، ۶۳۰،
 ۶۳۵، ۷۳۳، ۷۶۶
 حسن بن کثیر، ۱۹۷
 حسنین، ۳۷ ← امام حسن و امام حسین
 (علیهما السلام)
 حسین، بن علی بن ابی طالب (ع)، ۵، ۱۹،
 ۱۶۱، ۱۹۶، ۲۹۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۵۸۱،
 ۶۳۵، ۶۳۵، ۷۳۴، ۷۶۶
 حسین بن نصر، ۳
 حسین، سید فرج الله، ۱۹
 [حصین]؛ ۴۰۸، ۶۷۵ ← حنین بن منذر
 حصین بن تمیم حمیری، ۷۷۲
 حصین بن حارث بن مطلب، ۶۹۹
 حصین بن سعید جرشی، ۷۷۱
 حصین بن حمام مری، ۴۹۶

حیب، بن مسلمة فهری، ۲۱۶، ۲۶۷، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۹، ۳۳۶،
 ۳۳۹، ۶۷۳، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۶۶
 حیب بن منصور کندی (برادر اجلج)، ۲۴۴
 [حبیبه]؛ ۷۱۸ ← ام حبیبه
 حبیش بن دلجة قینی، ۲۸۴
 حت (بن بکر بن حبیب)، ۶۶۹ ← اراقم
 * حجاج بن ارطاة، ۲۰۹، ۲۱۵
 حجاج، بن خزیمه بن صمه، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۶
 حجاج بن غزیه انصاری، ۶۱۳
 حجاج (بن یوسف)، ۱۲۱، ۶۱۷
 [حجر بن زید]؛ ۳۳۳ ← حجر بن زید
 حجر، بن عدی کندی ← حجر نیک، ۱۴۴، ۵،
 حجر ۱۴۶، ۱۶۵، ۲۶۷، ۲۸۱، ۳۳۳،
 ۵۲۲، ۷۰۰
 حجر بن قحطان وادعی، (۵۹۸)، ۵۹۹
 حجر بن زید ← حجر بد، حجر شر، در
 شمر، (۳۳۳)، ۳۳۴، ۷۰۰، ۷۰۶
 حجر بن عامر، پدر اثال، ۶۰۶-۶۰۸
 حذلم، ۳۳۵ ← تمیم بن حذلم
 حذیفه، بن یمان (ابوعبدالله)، ۴۷۰، ۴۷۱
 [حذیم]؛ ۳۲۵ ← تمیم بن حذلم
 حر بن سهم بن طریف ربیع، ۱۸۶، ۱۹۸
 [حر بن صیاح]؛ ۳۴۷ ← حر بن صیاح
 * حر بن صیاح نخعی، (۳۴۷)
 حرب، بن امیه (پدر ابی سفیان)، ۶۴۷ -
 نیز به پسر حرب (۲۷۵)
 حرب (پسر) = معاویه بن ابی سفیان، ۶۹،
 ۷۲، ۷۵، ۸۲، ۱۲۱، ۱۹۱، ۲۲۴،
 (۲۷۵)، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۶،
 ۵۲۶، ۶۴۴، ۶۴۷، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۴۴
 ← نیز به پسر حرب، پسر صخر، پسر هند
 حرب بن شرحبیل شامی، (۷۳۵)

حنظلة، بن ربيع تميمي، ١٣٥، ٢١،

(١٣٦) - ١٣٨

حنظلة بن سعد تميمي، ٧٧١

حنظلي، آن، در شعر، ٣٧٩ ← قيس بن نهد
حنظلي

[حنوط، بن...، ٤٤٦ ← ايوب بن حوط

حنوف، ٣١

حوشب، (بن طخمة)، ذي ظليم ← ابومر:

١٩، (٩١)، ٩٢، ٩٣، ٢٤٨، ٢٤٩،

٢٨٣، ٣٩٣، ٤٦٥، ٤٩١، ٤٩٩، ٥٤٧ -

٥٤٩، ٥٥٥، ٦٢٣ - ٦٢٥، ٧٢٨

[الحوالاني]، ١٢٢ ← ابومسلم خولاني

حويرثة بن سمى عدي، ٥٢٤

حويطلب بن عبدالعزيز، ٤٤٥

[الحيان]، ٤٥ ← لحيان

حيدان بن عمران، ١٧٧

حيدر، حيدر، ٥٣٤ ← علي (ع)

حيان بن هوزة، نخعي، ٣٨٩، ٤٥٤ ←

حنان بن هوزة

[حية العرنى]، ١٩٩ ← حبة العرنى

خ

خارجة بن صلت، ٢٣٥

[خالد بن ايوب]، ٥٥٢ ← خالد بن زيد،

ابو ايوب

خالد بن خالد انصاري، ٥٤٥

* خالد خزاعي، ١١٧

خالد بن زيد انصاري ← ابو ايوب، (٥٥٢) -

٥٥٦

خالد بن عبدالله قسري، ٥٥٥

* خالد بن عبدالواحد جززي (يا حريري)،

٤٣٣

* خالد بن قطن، ٢١١

حصين بن عبدالرحمن، ٣٥

حصين بن مخارق، ١٥

[حصين بن منذر]، ٣٩٥ ← حصين بن منذر

حصين بن نمير، ١٧٩، ٧٤

* حضرمي (راوي)، ٢٧٩

حضرمي (شاعر)، ٦٢٥

[حضيرة]، ١٤١ ← (حارث بن) حضيرة

* حضين، بن منذر رقاشي، ٢٨١، (٣٩٥)،

٣٩٢-٣٩٤، ٤٠٨، ٤١٤، ٤١٥، ٤٢٥،

٤٢١، ٤٥٤، ٦٧٥

حضين، ربيعي، ٦٦٧-٦٦٩، ٦٧٢

حفص بن عمر، (٤٤٤) ← حفص بن عمران

حفص بن عمران ازرق برجعي، (٤٤٤)

حكيم بن ازهر بن فهد، ٣٣٤

حكيم بن حنظلة كندى، ٧٧٣

* حكيم، بن ظهير، ٢٥، ٢٩٣

حكيم بن جبلة بن حصن عدي، (٨٤)، ٩٧

حمزة بن عبدالمطلب، سيد الشهداء، (٦٩)،

١٢٧، ٢٤٤، (٦٣٢)

حمزة بن عتبة بن ابي وقاص، ٥١٦-٥١٨

حمزة بن مالك همداني، ٧٥، ٢٦٧، ٢٨٤،

٣٨١، ٧٥٥، ٧٥١، ٧٥٦، ٧٥٧

[حمزة بن مالك]، ٧١١ ← حمل بن مالك

حمزة نيكو رفتار، ٦٣٢ ← حمزة بن

عبدالمطلب

حمل بن عبدالله خثعمي، ٢٨٤

حمل بن مالك، ٧١١

حمي الدبر، ٥٥٤ ← عاصم بن ثنابت،

ابوالاقلح

حمير، بن قيس ناعطي، ٣٤٨

حميري، ٥٢٦

* حنان (يا حيان) بن هوزة، ٣٨٩، ٤٥٤

حنظلة كاتب، ١٣٦-١٣٨ ← حنظلة بن ربيع

حنظلة بن ابي سفيان، ١٤٤

خواجۀ تابمان، (۴۴۴) ← اویس بن عامر

قرنی

خواجۀ تغلب، (هانی پدر کردوس)، ۶۷۰

خواجۀ طایفه جرش، ۴۷ ← عبدالله بن سويد

خواجۀ عك، ۲۳۸ ← صالح بن فیروز

خواجۀ کامکار دادگستر، در شعر، ۵۰۱ ←

علی(ع)

خواجۀ مضریان کوفه، ۴۲۳ ← عمیر بن

عطارد

خواجۀ یمانان، ۲۳۰ ← ذوالکلاع

خواهرزاده جریر، ۳۲

خواهر معاویه، ۷۱۸ ← ام حبیبه

خوط، (۴۴۶) ← ایوب بن خوط

خوله، ۵۶

خولۀ حنفيه، دختر جعفر، ۲۹۹

* خیشمه، ۲۹۴

خیر، غلام بنی حنظلیان، (۴۴۵)

خیر النخع، در شعر، ۲۳۶ ← مالک اشتر

د

دارا، ۲۶

دارقطنی (ابوالحسن)، ۱۴، ۶۷۸

داود، ۷۱۴

دختر ابی سفیان، ← ام حبیبه (۷۱۸)

دختر اشعث بن قیس، ۳۸

دختران خسرو، ۲۶

دختر هانی، در شعر، ۴۰۸ ← بحریه دختر

هانی

دراز ریش، نعلش، (بطلعن، عثمان بن عفان) و

(۳۱۰) ۵۲۴ ← ریش دراز ← نعلش

دلاور بیباک، در شعر، ۵۲۳ ← علی(ع)

دلیر نکوهشگر، در شعر، ۵۴۳ ← مالک اشتر

دو پسر هدیسل، در شعر، ۵۲۵، ۵۵۵ ←

خالد بن معمر سسکسی، ۷۰۰

خالد، بن معمر سدوسی، (۱۶۴)، ۲۶۷،

۳۹۰، ۳۹۱-۳۹۳، ۳۹۷-۳۹۹،

۴۱۶، ۴۱۷، ۴۶۰، ۴۶۵، ۵۲۵، ۶۶۷، ۶۶۹-

۶۷۱

خالد بن ناجده، (۳۶۰)

خالد بن ولید، ۲۴۰، ۵۸۷

خال المؤمنین = دائی مؤمنان، ۷۱۸ ←

معاویه بن ابی سفیان

خالوی جمده، ۶۳۷ ← علی(ع)

خباب، بن ادت، ۴۴۵، ۴۴۶، ۶۹۹، ۷۳۴

خشعمی، ۲۰۶ ← شداد بن ابی ربیع

خثیم، ۱۶۲ ← ربیع بن خثیم

خدیجه کبری، ۳۲۹

[خدیم، ... بن]، ۷۶۸ ← تمیم بن حدلم

خریم، ۵۸۸ ← ایمن بن خریم

[خریم، ... بن]، ۳۳۵ ← تمیم بن حدلم

خریمه بن ثابت اسدی، ۳۳۳

خریمه، بن ثابت انصاری، خریمه در شعر،

ذوالشهادتین، ۱۳۲، ۳۳۳، (۴۹۸)-

(۴۹۹)، ۵۰۱، ۵۴۵، ۶۱۳

خسرو، ۲۴

خسرو پسر هرمز، ۲۹

خسرو، دختران ...، ۲۶

خصفه، ۲۷۳ ← زیاد بن خصفه

خطیب، بغدادی، ۳، ۱۴

خفاف بن عبدالله، ۹۷-۹۹، ۱۰۱

خلید، ۲۶

خلیل الخلفاء، ۵۸۸ ← ایمن بن خریم

[خنتر بن عبیده بن خالد]، ۳۸۸ ← عنتر

بن عبید

خندف بن بکر بکری، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۳

* خندف، حنفي، ۳۰۹

خنساء، ۴۲۴

ر

رأوین فرزند یعقوب، ۱۷۷
 راسبی (شاعر حرورایی)، ۷۶۶
 راشد (غلام عمار یاسر)، ۴۷۵
 رافع بن خدیج انصاری، ۷۷۳
 راهب بلیخ، ۲۵۳، ۲۵۴ ← بلیخ، دین
 ربیع، بن کاس، ۲۶
 ربیعة رسول خدا (ص)، ۳۲۹ ← رقیه دختر
 پیامبر (ص)
 ربیع بن خثیم، ۱۶۲
 ربیع بن واصل کلاعی، ۷۷۲
 ربیع بن یزید همدانی، ۷۵۵
 ربیعة بن ابی نزار، ۳۷
 ربیعة بن شرحبیل، ۷۵۵
 [ربیعة بن مالک]، ۷۵۵ ← ابو اسید، مالک
 بن ربیعة بن بدل انصاری
 ربیعة بن مالک بن زید بن مناة بن تمیم
 عبیدی، ۱۹۸
 ربیعة بن مالک بن وهبیل، ۳۸۹
 [...بن ربیعی]، ۴۴۲ ← قیس بن ربیع اسدی
 ربیعة بن مشروم طایبی، ۲۱۹
 رجراجة (فوج علی (ع))، ۶۲۱
 (رزمجوی) بدوی، ۳۲۴ ← علی بن ابی
 طالب (ع)
 رستم، ۶۵۶
 رضا تجدد، ۲
 رضی، سید، ۱۸۴، ۱۸۵
 رجیل بن عمرو سکسکی، ۷۵۵
 رفاعة بن رافع بن مالک انصاری، ۷۵۵
 رفاعة بن شداد بجلی، ۲۸۱، ۶۷۲
 رفاعة بن طالب جرهمی، ۷۷۲
 رفاعة بن ظالم حمیری، ۳۳۴
 رفیق عمرو، ۲۲۵ ← معاویة بن ابی سفیان

هاشم و عبدالله بن بدیل

دو پسر هاشم، در شعر، ۴۸۸

دو غلام انصاری، ۵۱۲

دو فرزند بدیل، ۵۴۹ ← هاشم و عبدالله بن
بدیل

دهخدا، ۶۱۱

ذ

(ذو و ذی و ذا به صورت واحد ذو آمده
است)

ذات البعیر، ۲۵۵ ← عایشه

ذوالجناحین، ۵۱۲ ← عبدالله بن جعفر
ذوالجناحینذو شبلین، در شعر، (۳۷) ← علی (ع) ←
صاحب دو شیر بجه، و نیز ← عامر بن
عمارذوالشهادتین، ۴۹۸، ۵۰۱ ← خزیمه بن
ثابت

ذو ظلم، ۱۹۳، ۵۴۷ ← حوشب ذو ظلم

ذوالفقار، (شمشیر پیامبر (ص) و سپس علی
(ع))، (۴۳۰)، ۶۵۷

ذوالکلاع، کلاع، در شعر، ۹۱- (۹۳)، ۲۱۶،

۲۳۰، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۹، ۳۰۷،

۳۰۹، ۳۲۷، ۳۵۵، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۳،

۴۰۹، ۴۱۱-۴۱۳، ۴۴۸، ۴۵۷-۴۶۱،

۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۱،

۴۹۹، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۴۹، ۵۵۵، ۶۲۳-

۶۲۵، ۷۲۸

ذونواس بن هذیم بن قیس تپیدی، ۳۶۸

ذوالوشاح (شمشیر عمر بن خطاب و سپس

عبیدالله بن عمر)، ۴۰۴، ۴۰۵

ذوزن، پسر، سعید، ۵۹۰، ۷۷۲

ذهبی، ۲۸۵

۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۷-۱۱۰،

۱۲۱، ۲۲۶، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۹۲، ۴۵۶،

۵۶۶، ۵۶۷، ۵۸۱، ۷۱۴، ۷۶۱، ۷۷۲

زبیر بن مسلم، ۴۰۸

زجاج، ۱۵۶

[زجر]، ۳۰، ۱۹۱ ← زحر بن قیس

زحر بن قیس، (۳۰)-۳۳، ۳۶، ۱۹۱، ۳۷

۵۵۹، ۶۴۲، ۶۹۴

* زر بن حبیش بن حباشه، (۲۹۳)

زفر (از بنی عدی)، ۴۵

زفر بن حارث، ۱۱۴، ۲۸۳

زکریا بن حارث، ۱۳۳

زمل بن عمرو، (۷۰۶)

زن صاحب شتر بی شده، ۲۵۰ ← ذات البهیر

← عایشه

زهر بن زاهر، ۶۱۸

* زهری، ۳۰۱

زهیر عبسی، ۳۵۵

زیاده، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۱-۲۱۳ ← زیاد بن

نضر حارثی

زیاد بن ابی سفیان، ۵۰۲ ← زیاد بن ابیه

← زیاد بن عبید ← زیاد بن سمیه

زیاد بن جعفر کندی، ۲۶۷

زیاد بن خصفہ تیمی، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲،

۳۵۶، ۳۹۱، ۴۰۳

زیاد بن رستم، ۱۰۵

زیاد بن سمیه، (۵۰۲)، ۵۰۳ ← زیاد بن

ابیه که به نام زیاد بن ابی سفیان خوانده

شد

زیاد، بن عبید، ۵۰۲، ۵۰۳ ← زیاد بن ابی

سفیان

زیاد بن مرحب همدانی، ۳۸، زیاد، در شعر

(۴۰)

زیاد بن منذر، ۳

رقاشی، در شعر، ۴۱۵ ← ابو عرفاء جبلة

بن عطیه

رقیه، دختر پیامبر (ص)، ۳۲۸، ۳۲۹

[رماح] (یا ریاح) بن عتیک غسانی، ۲۳۷-

۲۳۹

رمله دختر ابی سفیان، ۷۱۸ ← ام حبیبه

رودکی، ۳۱۱

روق بن حارث کلاعی، ۷۷۲

رویم بن شاکر احمر، ۷۷۱

[رویم شیپانی]، ۲۸۱ ← یزید بن رویم

شیپانی

[ریاح بن عبیده]، ۲۳۹ ← ریاح بن عتیک

[ریاح بن عقیل]، ۲۳۹ ← ریاح عتیک

ریش دراز، ۳۱۰، ۳۱۱ ← نعتل، عثمان

بن عفان

ز

زاده خطاب، در شعر، ۴۰۶ ← عبیدالله بن

عمر بن خطاب

[زاره]، (۷۷۲) ← مالک بن ذات (یا زاره)

کلبی

[زامل]، ۷۰۶ ← زمل بن عمرو

زامل بن طلحة ازدی، ۷۷۲

زامل بن عبید (یا عتیک) حزامی، ۲۳۸،

۲۴۰

زامل بن عقیل، ۲۴۰ ← زامل بن عتیک

زامل بن عمرو جذامی، ۳۲۷

[زبرقان بن اظلم]، ۳۹۳ ← زبرقان و نین

اظلم که دو شخص متفاوتند

زبرقان بن عبدالله سکونی، ۱۱۷، (۳۹۳)

زبید بن مالک طائی، ۷۷۲

زبیر بن عوام، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۳۱، ۳۴،

۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۷۵، ۸۴،

- سخنور، ۶۱۳ ← قیس بن سعد انصاری
 سخنور مردم شام، ۷۱۱ ← حمل بن مالک
 سدوس بن شیبان بن ثعلبه، ۷۷۳
 * سدی، (اسماعیل)، ۳۷۴، ۳۹۲، ۴۷۵، ۴۸۵،
 ۴۸۳
 سرجه در شهر = سرح، ۲۵۴ ← عبدالله بن
 سعد بن سرح
 سردار خشم شام، ۳۵۱ ← عبدالله بن خنش
 خشمی
 سردار خشم عراق، ۳۵۱ ← ابوکعب خشمی
 سردار خشممیان کوفه، ۳۵۲ ← ابوکعب
 خشمی
 سرگین غلطانك = جمیل، ۴۹۶ ← کعب
 بن جمیل
 سرور عالمیان، در شعر، ۵۰۱ ← علی (ع)
 سرور مسلمانان، ۲۶۹ ← علی (ع)
 سعد، در شعر، ۳۸۳
 سعد، بن مالک، ابی وقاص، ابو عمرو، در شعر
 و نثر، ۷۵، ۷۹، ۹۸، (۱۰۶) - ۱۱۰،
 ۵۶۷، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۴، ۷۶۵
 سعد بن خرشه، ۴۴
 سعد بن طریف اسکاف، سعد الحقیاف، ۱۸،
 ۱۳۹، ۱۷۶، ۲۱۷، (۳۱۵)، (۴۱۲)
 [سعد بن طریف]، ۳۱۵ ← سعد بن طریف
 سعد بن عمر، ۳۸۸
 سعد بن قیس همدانی، ۲۶۷، ۷۲۱
 سعد بن همالک بن وهیب (یا اهیب)، ۹۸،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۷۴۶ ← سعد بن ایسی
 وقاص
 سعد بن مسعود ثقفی، ۲۵، ۱۰۶، ۱۶۴
 * سعد، طائی کوفی، ۲۲۹ ← ابوالمجاهد
 سعدی، ۱۴۹، ۲۱۸
 سعید، (به قول تمیم بن حذار)، ۳۳۵ ←
 سعید بن قیس
- زیاد بن نضر حارثی، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۵،
 ۱۷۰ - ۱۷۲، ۲۱۱ - ۲۱۳، ۲۶۷، ۲۹۱،
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۸، ۵۰۶، ۷۳۸
 زیاد بن همدان، ۴۵۹
 زید، در شعر، ۲۱۷
 زید، ۱۴۱ ← زید بن حصین طائی
 زید بن ابی رجاء، ۴۳۹
 * زید بن ارقم انصاری، ۲۹۶، ۶۱۳
 * زید بن پدر، ۴۰۳
 زید بن جبلة، ۴۳
 زید، بن حارثه، ۱۲۷، ۶۳۲
 * زید بن حسن، ۲۱۶، ۲۸۵، ۳۲۵، ۶۹۶
 [زید بن حسن]، ۲۲۹ ← زید بن حسین
 * زید بن حسین، ۲۲۹
 زید بن حصین طائی، ۱۴۵، ۱۴۱، ۶۷۴،
 ۶۸۸
 زید بن صوحان عبیدی، (۷۷۲)، ۷۷۳
 زید بن عتاهیه تمیمی، ۲۳۰
 زید، بن عدی بن حاتم، ۷۲۴ - ۷۲۷، ۷۷۱
 زید بن علی، ابوالحسین، ۱۸۷
 زید بن هاشم مری، ۷۷۳
 * زید بن وهب جهنی، ۱۵، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۰،
 ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۴۴۶، ۶۱۷، ۵۳۴
 زینب دختر خزیمه، ۱۲۷
- س
- سالار تمیم، ۱۳۸ ← بکر بن تمیم
 سالار عراق، ۶۶۵ ← مالک بن حارث اشتر
 * سالم بن ابی جده، رافع غطفانی، ۲۹۴،
 ۲۹۷
 سبیح بن یزید همدانی، (۷۰۷)
 سخنور انصار، ۶۱۳ ← قیس بن سعد
 انصاری

سفيان بن عوف بن مغفل، ۳۵۷
 سکسک بن اشرس بن ثور کندی، ۹۳
 سکونی شاعر (زبرقان بن عبداللہ)، ۳۹،
 ۲۲۲، ۱۱۶، ۹۳، ۴۰
 * سلام بن سويد، ۳۱۵
 سلفی، ۱۴
 [سلم]، ۱۹۵ ← سلام
 سلمان بن حارث جعفی، ۷۷۱
 سلمان فارسی، (۴۴۳)
 سلمان بن يشکر بن فاجية بن مراد، (۱۶۱)،
 (۲۵۸)
 سلمانى، (۲۵۸) ← سلمان بن يشکر
 سلمة بن خذيم بن جرثومه، ۳۵۶
 سلمة بن کهيل، ۲۳۱، ۴۴۳
 سلمی، ۶۴۴ ← معاوية بن ضحاک بن سفيان
 [سلمی]، ۷۰۰ ← بريندة بن حصيب اسلمی
 سليل، بن عمرو سکونی، سليل در شعر، ۲۲۲،
 ۲۲۳
 [سلميم] بن سرد خزاعی، ۵۴۸ ← سليمان
 بن سرد
 سليمان، ۱۹۹ ← سليمان بن ربيع
 سليمان اعشى، ۴۹۷، ۵۰۲ ← سليمان بن
 مهران
 * سليمان بن ابی راشد، ۲۷۳
 سليمان بن حزم بن معاذ ← ابوداود بصری
 نجومی، ۲۹۵
 [سليمان بن راشد ازدي]، ۲۷۳ ← سليمان
 بن ابی راشد
 * سليمان بن ربيع بن هشام نهدي خراز، (ابو
 محمد)، ۱۲، ۱۳، (۱۴-۱۵)، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۷۷، ۶۸۴،
 ۷۱۹، ۶۸۵
 * سليمان بن زياد، حضرمی مصری، ۲۵۲

سعید (یا دینار)، پدر ابو حمزة ثمالی، ۲۹۷
 سعید بن ابی برده، ۷۰۴
 سعید بن ثور سدوسی، ۳۹۳
 [سعید بن حازم البلوی]، ۳۶۵ ← سعید بن
 خازم سلولی
 * سعید بن حکيم عيسى، ۱۹۷
 سعید بن خازم سلولی، ۳۶۵
 سعید بن ذی یزن، ۵۹۰
 سعید بن عاص، (۳۳۸)، ۵۵۹، ۷۱۸
 سعید، بن عبدالله بن ناجد، ۳۶۰
 [سعید بن عمرو]، ۳۸۸ ← سعد بن عمرو
 سعید، بن قيس بن مره همدانی، ۱۶۵، ۲۰،
 ۱۹۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۲، ۳۲۳، ۳۴۲،
 ۳۷۴، ۴۱۲، ۴۵۳، ۵۵۰، ۵۵۹،
 ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۷،
 —۵۹۹، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۴۱، ۶۶۴—
 —۶۶۶، ۶۹۹، ۷۰۶، ۷۲۰، ۷۵۸
 سعید بن وهب، ۱۴۷، ۱۹۷
 سعید بن یحمد همدانی ثوری کوفی ←
 ابوالسفر، (۴۵۰)
 [سعید التیمی]، ۲۰۱ ← ابوسعید نیمی
 [سعید بن نیم]، ۳۸۹ ← شعيب بن نعيم
 سفيان (اسلمی)، در شعر، ۴۸۸
 سفيان، در شعر (سردار معاویة)، ۳۹۳ ←
 سفيان بن عمرو سلمی، ابوعور
 [سفيان بن ثور]، ۳۹۳ ← سعید بن ثور
 سدوسی
 سفيان بن زید، ۳۴۵
 سفيان، بن سعید بن مسروق ثوری، ۳، ۱۵،
 ۴۴۲، (۴۴۳) ← ابو عبدالله ثوری کوفی
 [سفيان بن سلمة]، ۷۰۸ ← شقيق بن سلمه
 سفيان بن عمرو سلمی، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۹۳،
 (در شعر) ← ابوالاعور سلمی و نیز ←
 عمرو بن سفيان سلمی

سويد بن قيس بن يزيد ارحبي، ۳۶۶،
 ۵۳۹
 سهراب، ۶۰۶
 سهل، بن حنيف، ۱۳۲، ۲۸۵، ۳۴۰،
 ۶۹۹، ۷۰۳
 سهم، بن ابی عینار، ۲۶۸
 سهیل، بن عمرو، ۷۰۲، ۷۰۳
 سیاه، ۲۰۱ ← عبدالعزیز بن سیاه
 سیه ووش کندی، ۶۵۵ ← اشعث بن قیس
 سید رضی، ۱۸۴
 سیدالشهداء، ۶۳۲ ← حمزة بن عبدالمطلب
 سید فرج الله حسینی، ۱۹
 سیدالمسلمین، ۲۶۹ ← علی (ع)
 السيد الموفق، در شعر، ۵۰۱ ← خواجه
 کامکار دادگستر ← علی (ع)

ش

شاپور اول ساسانی، ۱۹۹
 شامی، (سردار ازدیان شام)، ۳۶۰
 شیبث، بن ربیع تمیمی، ۱۳۸، ۲۵۵-۲۵۷،
 ۲۶۷، ۲۶۹-۲۷۲، ۲۸۲، ۳۹۹
 [شبیث]، ۳۵۵ ← هرم بن شتیب
 شداد بن ابی ربیع خثعمی، ۲۰۶
 [شرار بن شداد]، ۲۰۶ ← شداد بن ابی ربیع
 شرح، در شعر ← شرحبیل بن سمط کندی
 شرحبیل بن ایرد حضرمی، ۷۷۱
 شرحبیل بن امرؤ القیس کندی، ۷۷۳
 شرحبیل بن ذی الکلاع، ۴۶۰
 شرحبیل، بن سمط کندی، شرح در شعر، ۷۰
 -۷۴، ۷۶-۸۰، ۱۸۰، ۲۴۸، ۲۴۹،
 ۲۶۷، ۲۷۳-۲۷۵، ۷۴۲ ← ابی-
 سمط ← پسر سمط
 شرحبیل بن شریح، ۳۴۵

* سلیمان بن سرد خزاعی، (۱۹)، ۲۰، ۲۸۱،
 ۴۲۷، ۵۴۸
 * سلیمان بن عمرو بن احوص ازدی، ۲۹۶
 * سلیمان بن قرم بن معاذ، ۲۹۵
 سلیمان بن مغیره، ۲۳
 * سلیمان بن مهران، (اعمش)، ۱۵، ۲۰،
 ۲۳۱، ۲۹۵، ۲۹۴ ← اعمش
 سماک بن خرشة، الجعفی، ← ابو دجانة،
 (۵۱۴)
 سماک، بن مخزومه اسدی، ۲۷، ۲۰۳
 سمر، ۵۹۹
 [سمیع بن زید]، ۷۰۷ ← سمیع بن زید
 سمط، (پدر شرحبیل)، ۲۳۸
 سمعانی، ۲۸۶
 سمیدع بن ناکوره، ۹۳ ← ذوالکلاع ←
 سمیع
 [سمیر]، ۳۴۵ ← شعر بن شریح
 سمیر، بن حارث عجلی، ۵۲۵، سمیر، در
 در شعر
 [سمیر بن ریان بن حارث عجلی]، ۳۹۷ ←
 شعر بن ریان
 سمیر بن کعب بن ابی الحمیری، ۱۷۹
 سمیع بن ناکوره، ۹۳ ← ذوالکلاع ←
 سمیدع
 سمیه بنت خیاط، (مادر عمار بن یاسر)،
 (۲۷۲)، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۷۱ پسر سمیه
 سنان، بن مالک نخعی، ۲۱۴، ۲۱۵
 سويد بن حساطب (برادر عبدالرحمن بن
 حساطب)، ۵۳۹
 [سويد بن حبة الاسدی]، ۳۹۰ ← سويد بن
 حبة نضری
 [سويد بن حبة البصری]، ۳۹۰ ← سويد بن
 حبة نضری
 * سويد بن حبة نضری، ۳۹۰

[شلیل بن عمرو] ← شلیل بن عمرو، ۲۲۲

شمر بن ابرهه بن صباح حمیری، ۳۰۱،

۵۰۷

شمر، بن ذی الجوشن، ۳۶۵، ۳۶۶

شمر بن ریان بن حارث، ۳۹۷

شمر بن شریح، ۴۴۵

شمر بن عبدالله خثعمی، ۳۵۲

شنی، بشر بن منقذ، ۵۵۴، ۵۸۲، ۶۴۰،

۷۴۴ ← اعور شنی (شن، از بنی شن بن

افسی بن عبد قیس)

شوذب (غلام زیاد بن نصر)، ۱۷۱

شهباء (نام اسب پیسامبر(ص) و سپس اسب

علی(ع))، ۵۵۱

شہسوار اهل شام، ۲۳۷ ← اجلج بن منصور

کندی

شہسوار جوشن پوش مذحجی، در شعر، ۲۴۲

← مالک اشتر

شہسوار رزمجویان، ۳۶۷ ← ظاہراً قیس بن

عمرو، ابوالمرط

شہسوار زوف، (۶۱۹) ← عوف بن مجزئہ

شہسوار ہمدان، در شعر، ۵۸۹ ← سمید بن

قیس ہمدانی

شیخ بن بشر جذامی، ۵۱۶

شیخ کلج، در شعر، ۲۴۹ ← ذوالکلاع

شیر، شیر شیران، شیر تیرہ شبان ہراسناک،

شیر تنومند بیشہزاران، شیر مرد زورمند،

شرزہ شیرگام گشادہ در شعر، ۵۳۳ ←

علی بن ابی طالب(ع)

شیطان، ۷۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹،

۲۴۳، ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۵۲، ۳۸۸،

۴۰۴، ۶۸۰، ۷۲۶

شیطان ستای، در شعر، ۲۴۳ ← معاویہ (بہ

کنایہ)

شریح، ۱۷۱-۱۷۲ ← شریح بن ہانی

شریح بن عطاء حنظلی، ۷۷۲

شریح بن مالک، ۳۵۲

شریح بن ہانی حارثی، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۹۴،

۲۱۱-۲۱۳، ۵۵۹، ۶۴۲، ۶۹۴،

۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۵۱،

۷۵۲، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۶۸

شریح قاضی، ۱۶۱

شریح (گمراہ)، (سردار معاویہ)، ۳۹۴

شریک، ۲۹۷

[شریک البکائی]، ۲۸۴ ← شریک کنانی

شریک بن اعور حارثی، ۱۶۴

شریک کنانی، ۲۸۴

شعبہ، بن حجاج، ۲۰، ۳، ۳۴۷

شعبی، عامر بن شراحیل، (۲۰)، ۳۰، ۴۷،

۸۰، ۹۱، ۱۱۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۸۵،

۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، (۳۳۰)، ۳۳۳،

۳۳۵، ۳۴۱، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۹،

۴۵۳، ۴۶۶، ۴۸۴، ۵۰۶، ۵۱۱،

۵۳۰، ۵۳۶، ۶۲۷، ۶۶۰، ۶۹۰،

۷۱۸، ۷۲۱، ۷۳۸، ۷۷۴ ← عامر

بن شراحیل شعبی

شعبی، ۶۶۰ ← محمد بن علی، ابو جعفر،

۲۱۶، ۲۲۹، ۲۸۰، ۳۲۵، ۴۱۳،

۴۲۸، ۶۵۷، ۶۵۸-۶۶۰، ۶۸۹،

(۶۹۶)

شعبی ققیہ، ۵۲۶

[الشعبی]، ۴۸۴ ← شعبی، عامر بن شراحیل

شعب بن نعیم، ۳۸۹

شقیق، بن ثور سدوسی بکری، ۳۹۱، ۶۶۷،

۶۷۰، ۶۷۱ ← شقیق ذہلی

شقیق بن سلمہ، ۶۸۵، ۷۰۸

شقیق ذہلی، در شعر، ۶۶۸ ← شقیق بن

ثور

- ص
صهیب بن سنان، ۴۴۴، ۴۴۵
صیدان بن عمران، ۱۷۷
صیفی بن علیة بن شامل، ۱۷۹
[صیفی بن علیة بن سائل]، ۱۷۹ ← صیفی
بن علیة بن شامل
- ض
ضبیعة دختر خزیمة بن ثابت، ۵۰۱
ضحاک بن قیس فهری، ۲۷، ۲۱۶، ۲۸۳،
۲۹۰، ۳۰۸، ۴۹۴، ۷۶۶، ۷۷۲
- ط
طالب بن کلثوم همدانی، ۷۷۱
* طاووس، ۲۹۷، ۷۶۳
طبری (در یا برکها بیگار آمده) ← محمد
بن جریر طبری و تاریخ طبری
طرفة بن عبده، ۲۶۳
طریف بن حابس الهانی، ۲۸۳
طفیل بن ادهم، ۶۵۸
طفیل بن حارث بن مطلب، ۶۹۹
طلبة بن قیس بن عاصم منقری، ۷۶۸
طلحة (بن عبیدالله)، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۳۱،
۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۵،
۷۴، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۹۸،
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱،
۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۷۵، ۴۹۲،
۵۵۶، ۵۶۷، ۵۸۱، ۷۱۴، ۷۶۱،
۷۷۲
طلیح، در شعر، ۵۵۶ ← طلحة بن عبیدالله
طمحی، ۳۷۸ ← عبدالرحمن بن محرز
طوسی، شیخ، ۲۱۲
طی بن ادد، ۳۹۳
- صاحب دو شیربچه، ۳۷ ← دوشبلین
صادق(ع)، حضرت امام، ۴۲۷
* صالح بن ابی اسود، ۲۹۹
صالح جزره، ۲۹۸
صالح بن حیان، ۳۱۵
صالح بن سلیم، ۷۳۲
* صالح بن سنان بن مالک، ۲۱۴
صالح بن شعیب قینی، ۷۷۳
صالح بن شقیق، ۷۰۹
* صالح بن صدقه، ۸۵، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۱۳،
۱۱۶، ۱۱۷
صالح بن فیروز عکی، ۲۳۷، ۲۳۸
صالح بن مغیره لخمی، ۷۷۲
صالح نبی(ع)، ۷۲
صامت بن قنسلی فوطی، ۷۷۳
* صباح بن یحیی مزنی، (۴۳۹) ← ابومحمد
مزنی
صباح قینی، (۳۹۳)
صبرة بن شیمان ازدی، ۱۶۴
صخر ← ابوسفیان، ۱۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
صخر، بن سمی، ۳۵۶، ۷۲۸
صدف، ۵۵۶ ← عمرو بن مالک بن اشرس
* صعصعة بن صوحان عبدی، ۲۱۹، ۲۲۱،
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۸۲، ۳۲۷،
(۳۳۵)، ۴۰۹، ۴۳۱، ۶۲۷، ۶۶۰-
۶۶۲
* صعق بن زهیر، ۲۵، ۱۸۸، ۷۱۹
صفیه دختر ابی العاص، ۷۱۸
* صلت بن زهیر نهدی، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۵
صلت بن خارجه، ۳۶۱
* صلت بن یزید بن ابی صلت تیمی، ۳۹۳
صلتان، عبدی، ۴۰۷، ۶۷۱، (۷۴)، ۷۴۵

[عامر بن وائل]، ۴۲۱ ← عامر بن وائله
 عامر بن وائله ، ابوظفیل کنسانی، ۲۷۶،
 (۴۲۱) - ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۹۲ ،
 ۷۶۸ ، ۷۶۹
 عامری، ۲۸۲ ← عبدالله بن طفیل
 [عایش]، ۴۴۵ ← عایس
 عایشه، ۱۷، ۲۰، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۹۸،
 ۱۰۷، ۱۰۸-۱۱۰، ۲۵۰، ۴۹۲،
 ۵۱۹، ۷۶۸
 عباده، در شعر (جد قیس بن سعد)، ۵۸۵
 عباس (بن عبدالمطلب)، عموی پیامبر (ص)،
 ۷۰۰
 عباس بن مرداس سلمی، ۱۶۰
 عبدزید، ۳۴۵
 عبد خیر بن یزید همدانی، ابو عثمان کوفی،
 (۱۸۹)، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۸۳
 [عبدالرحمن بن ابی الحصین]، ۲۱۰ ←
 عبدالله بن ابی الحصین
 عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری، ۶۱۳
 عبدالرحمن بن احنس، ۳۴۷
 عبدالرحمن بن اسود بن عبدینوث، ۷۴۷،
 (۷۴۹)
 عبدالرحمن بن هدیل، ۶۲۶
 * عبدالرحمن بن جندب، ۳۱۶، ۴۳۶، ۷۳۱
 عبدالرحمن بن حاطب، (۵۳۹)
 عبدالرحمن بن خالد بن ولید مخزومی،
 ۲۷، ۲۱۶، ۲۶۷، ۲۸۳، ۳۵۳، ۴۹۷،
 ۵۳۰، ۵۴۱، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۷،
 ۵۸۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۷، ۷۶۶
 عبدالرحمن بن خالد قینی، ۷۷۲
 عبدالرحمن بن زهیر، برادر مادری عبدالله
 بن نزال، ۳۵۷
 عبدالرحمن بن ذی الکلاع حمیری، ۶۰۱
 عبدالرحمن بن ذویب سلمی، ۵۲۳

ظ

ظالم، (۳۹۳)

ظبیان، بن عماره تمیمی، ۱۲۳، ۲۳۵
 ظلمیم، ۹۱ ← حوشب بن طخمه

ع

عائذ بن کریب هلالی، ۷۷۱

عائذ بن مسروق همدانی، ۴۳۱، ۷۷۱

[عابد]، ۴۳۱ ← عائذ بن مسروق

عابس، (۴۴۵)، ۴۴۶

عاص بن منیه، ۴۳۰

* عاص بن وائل، (۶۸)، ۷۰۲

عاص سهمی، ۳۰۴ ← عاص بن وائل

عاصم بن ابی الجنود، (۲۹۳) ← عاصم بن

بهذله الاسدی

عاصم بن ثابت بن ابی الالفج، (۵۵۳) ←

حمی الدبیر

عاصم بن دلف، ۴۵

عاصم بن منتشر جذامی، ۷۰۱

* عامر، ۲۳۷ ← عامر بن شراحیل شعبی

عامر بن امین سلمی، ۴۹۹

عامر، بن حضرمی، ۴۴۵

عامر بن حنظله شعبی کنندی، ۷۷۱

* عامر، بن شراحیل شعبی، حمیری، ابو عمرو

کوفی، (۲۰)، ۳۰، ۴۷، ۸۰، ۹۱،

۱۱۶، عامر، ۲۳۷، (۳۳۰)، ۵۳۰،

۵۳۶، ۶۲۷ ← شعبی، عامر

عامر بن صعصعه، ۲۸۲

عامر بن عریف، ۳۶۰

عامر بن عماره بن خزیم ← ذوالشبلین،

(۳۷)

[عامر بن عمیر]، ۶۱۳ ← عمرو بن عمیر

- عبدالرحمن، بن سعیده (۷۲۰)
 * عبدالرحمن بن عبدالله، ۶۲۵
 * عبدالرحمن بن عبید، بن ابی الکتود، ۱۳،
 ۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۸۳،
 ۲۷۳، ۶۲۳ ← ابی الکتود
 عبدالرحمن بن غنم ازدی، (۷۰)
 عبدالرحمن بن قلع احمسی، ۳۵۴
 عبدالرحمن بن قیس قینی، ۲۸۳
 عبدالرحمن بن کلده، ۴۸۴، ۵۳۹، ۶۲۶
 عبدالرحمن، بن محرز کندی طمعی، ۳۷۸
 عبدالرحمن بن محمد بن زیاد محاربی (ابو
 محمد کوفی، پدر عبدالرحیم)، (۳۲۱)
 عبدالرحمن بن مخنف ازدی، ۳۵۷
 عبدالرحمن بن مرثد ناعطی، (۷۳۶)
 * عبدالرحمن بن منراء، ۱۸۸
 * عبدالرحمن بن یزید بن جابر، ۱۸۷، ۲۸۵،
 ۲۸۹
 [عبدالرحمن بن یزید/من الناعطیین]، ۷۳۶
 ← عبدالرحمن بن مرثد ناعطی
 عبدالرحمن سلمی، ۲۹۳
 عبدالرحیم بن عبدالرحمن محاربی (ابو
 زیاد کوفی)، ۳۲۱
 عبدالسلام بن حرب، ۱۵
 * عبدالسلام، بن عبدالله بن جابر احمسی،
 (۳۵۲، ۳۵۴)
 عبدالسلام محمد هارون (مصحح متن عربی)،
 سه، چهار، شش، بیست و سه، ۱۰، ۱۷۹،
 ۲۳۱
 عبد شمس بن عبد مناف، ۴۸، ۶۶، ۳۲۹
 عبدالصمد بن علی طسستی، ۱۴
 عبدالعزیز بن حارث جعفی (ابو حارث)،
 ۴۱۹، ۴۲۰
 * عبدالعزیز بن خطاب، ۲۹۹
 [عبدالعزیز بن سباع]، ۲۰۱ ← عبدالعزیز
 بن سیاه
 * عبدالعزیز بن سیاه، ۳، ۲۰۱، ۲۹۲، ۲۹۳،
 ۴۴۳، ۴۴۹
 * عبدالغفار بن (ابی) قاسم، ۲۹۵
 عبدالقادر بن عمر بغدادی، ۶
 عبدالله، در شعر، ۷۴۰، ۷۵۹ ← ابو موسی
 اشعری، عبدالله بن قیس
 عبدالله، ۳۷۹ ← عبدالله بن طفیل بکائی
 عبدالله، ۱۳۶ ← عبدالله بن معتم
 عبدالله (اسلمی)، در شعر، ۴۸۸
 عبدالله بن ابی الحصین، ۲۱۰، ۳۶۰
 عبدالله بن ابی رافع، (۱۴۸)، ۶۴۷
 * عبدالله بن ابی معقل بن نهیک انصاری،
 ۳۴۶، ۴۹۰
 * عبدالله بن ابی یحیی، ۵۳۹
 عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی، ۱۴۳،
 ۱۵۶، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۱۸، ۳۲۰،
 (۳۳۵) - ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۵۲۵
 (پسر)، ۶۲۶
 عبدالله بن ثوب یا (ابن اثوب - ابن عوف -
 ابن مشکم - یعقوب بن عوف)، (۱۲۱) -
 ابو مسلم خولانی
 عبدالله بن جدعان تیمی، ۴۴۴
 عبدالله بن جریش عکی، ۷۷۲
 عبدالله بن جعفر ذوالجناحین، هاشمی، ۵۱۲،
 (۷۳۴)، ۷۰۰
 * عبدالله بن جندب، ۲۷۸
 عبدالله بن حارث، سکونی، ۵۷۹، ۵۸۰
 عبدالله بن حجاج، ۲۱۰، ۳۶۰
 عبدالله بن حجل عجلی، (۲۸۱)، ۴۶۰، ۷۰۶،
 ۷۴۹
 عبدالله بن حنشل خشمی، ۳۵۱
 عبدالله بن خلیفة طائی، ۳۸۱
 عبدالله بن ذی الکلاع حمیری، ۴۹۸، ۴۹۹

- عبدالله بن زبیر، ۷۵۱، ۷۴۷، ۲۸۳، ۴۴۴، ۴۶۷، ۴۷۰،
 عبدالله بن زبیر، ۴۲۴،
 عبدالله بن زید، ۳۴۵،
 عبدالله بن سعد بن ابی سرح، (۲۲۰)، ۲۵۴،
 [عبدالله بن سعید]، ۲۲۰ ← عبدالله بن سعد
 عبدالله بن سوید حمیری جرش، ۴۷۲،
 عبدالله بن شریک، ۱۴۴، ۱۷۰،
 عبدالله بن صفوان جمحی، ۷۴۷،
 عبدالله بن ضرار، ۳۵۵،
 عبدالله بن طفیل بکائی، (۲۸۲)، ۳۷۹، ۳۷۸،
 عبدالله بن طفیل، عامری (یا عبدالله بن عامر،
 عامری)، (۴۲۱)، ۴۲۵، ۶۴۳، ۷۰۶،
 * عبدالله بن عاصم فاشی، ۲۶۸، ۷۳۴،
 عبدالله بن عامر، قرشی، ۱۴۹، ۳۳۷-۳۳۹،
 ۵۱۴، ۵۷۰، ۷۰۰، ۷۳۵،
 عبدالله بن عباس، (ابن عباس)، ۲۰، ۳۱،
 ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۸۱،
 ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۸، ۳۹۴، ۴۳۴،
 ۴۴۴، ۴۶۰، ۴۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹،
 ۶۳۵، ۶۵۳، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۳،
 ۶۹۹، ۷۰۶، ۷۳۸، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۶۳،
 ۷۶۶، ۷۶۷،
 * عبدالله بن عبدالرحمن، ۲۵۲، ۵۰۶، ۶۲۹،
 * عبدالله بن عیدالله بن عبدالله، (۴۴۴) ←
 ابن ابی ملیکه
 عبدالله بن عتبہ، ۲۵۷، ۶۴۶،
 * عبدالله بن عمار بن عبد یغوث، ۲۰۹،
 عبدالله، بن عمر بن خطاب، پسر عمر، ۹۵،
 ۹۶، ۹۸، عبدالله ۱۰۵-۱۰۸، ۲۹۴-
 ۲۹۹، ۴۵۲، ۴۵۹، ۵۶۷، ۷۳۹،
 ۷۴۷-۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۴،
 [عبدالله بن عمرو]، ۳۹۴ ← عبدالله بن عمرو
 عبدالله بن عمر عنسی، ۴۷۲،
 عبدالله، بن عمرو بن عاص، ۵۵-۵۷، ۲۱۶،
- عبدالله بن عمرو بن کبشہ، ۳۵۷،
 عبدالله بن عنتمہ ضبی، ۲۱۷،
 * عبدالله بن عوف بن احمر، ۱۶۳، ۲۱۹،
 ۲۲۱، ۲۳۵،
 عبدالله بن قلع احمسی، ۳۵۳، ۳۵۴،
 عبدالله، بن قیس، (۶۹۱)، ۶۹۷، ۷۴۸،
 ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۱ و سراسر کتاب ←
 ابو موسی اشعری
 عبدالله بن کبار نهدی، ۳۶۵،
 * عبدالله بن کردم بن مرثد، ۲۹،
 عبدالله، بن کعب، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۸۴-۵۳۹،
 (۶۲۵)، ۶۲۶،
 عبدالله بن محمد بن عمر واقدی، ۲،
 عبدالله بن مسعود، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۹۳،
 عبدالله بن مسلم سلمی مروزی، ۲۳ ← ابوطیبہ
 عبدالله بن معتم عیسی، (۲۱)، ۱۳۵-۱۴۷،
 عبدالله بن منذر تنوخی، ۲۱۳،
 عبدالله بن منہال ساعدی، ۷۷۲،
 عبدالله، بن ناجد، ۳۶۰،
 عبدالله بن نزال (برادر مادری عبدالرحمن
 بن زھیر)، ۳۵۷،
 عبدالله بن ودیمہ انصاری، ۷۳۳،
 عبدالله بن ہاشم بن عتبہ، ابن ہاشم، پسر
 ہاشم، ۴۷۷-۴۷۹، ۴۸۸،
 عبدالله بن ہشام، ۷۴۹،
 عبدالله بن زید عاصم انصاری، ۵۰۰،
 عبدالله واسی، ۲۰۶،
 عبدالطلب، ۱۱۳، ۳۰۱، ۳۷۲، ۵۶۶،
 ۶۴۷،
 * عبدالملک بن عبدالله، ۵۱۲،
 عبد مناف بن قسی بن کلاب، ۴۸، ۳۲۹،
 ۴۲۴، ۶۴۶، ۶۴۷، ۷۵۴،

- * عبدالواحد بن حسان عجلی، ۳۱۵
 عبدالواحد بن زیاد، ۱۵
 * عبدالوهاب بن مبارک، ابوالبرکات، ۱۲،
 (۱۳-۱۴)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۸۳،
 ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳،
 ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۸۷، ۶۴۶، ۶۸۰،
 ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۸۵، ۷۴۸
 عبیدنوث بن وقاص، ۱۰۰
 [العیسی]، ۴۳۲ ← مطاع بن مطلب القینی
 عیسی، ۶۲ ← عبد شمس بن عبد مناف
 [عبید الرحمن بن کعب]، ۶۲۵ ← عبد الرحمن
 بن عبدالله
 عبیدالله، ۲۱ ← عبدالله بن معتم
 عبیدالله بن ابی رافع، دبیر علی (ع)، ۶۴۷
 عبیدالله، بن جویریہ، ۳۶۱
 عبیدالله بن زیاد، ۱۹، ۱۹۶
 [عبیدالله بن عامر]، ۴۲۱ ← عبدالله بن طفیل
 عامری
 عبیدالله، بن عمر، بن خطاب، ابن عمر، عبید
 در شعر، زاده خطاب
 در شعر، ۱۱۹-۱۲۱، ۲۱۶، ۲۵۴، ۲۵۵،
 ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۹۴،
 ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳-۴۰۹،
 ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۸۸،
 ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۲۰، ۵۵۱،
 ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۶، ۶۲۴، ۷۲۸
 عبیده، بن حارث بن مطلب بن عبد مناف،
 (۱۲۷)
 عبیده بن ریحاب رعینی، ۷۷۲
 عبیده بن عمرو السلمانی، (۱۶۱)، (۲۵۸)
 ← ابن قیس بن عمرو سلمانی، (۲۵۷)
 عبیده الضبی، ۳۱۵
 عتاب (به طعن در شعر)، ۴۹۷ ← عتبه بن
 ابی سفیان
 عتاب بن لقیط بکری، ۴۱۴
 عتبه (جد مادری معاویه)، ۱۴۴
 عتبه، بن ابی سفیان، عتب در شعر، ۵۴، ۶۲،
 ۶۳، ۶۴، ۶۶۰، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۵۸-
 ۵۶۰، ۵۷۰، ۵۷۹، ۶۳۰، ۶۳۱،
 ۴۳۶-۴۴۱، ۷۰۱، ۷۰۷
 عتبه بن جویریہ، ۳۶۰
 [عتبه بن خویره]، ۳۶۰ ← عتبه بن جویریہ
 عتیک، ۲۳۹ ← ریاح بن عتیک
 عثمان، بن بدیل، ۳۳۶
 عثمان بن جنی، (ابوالفتح)، ۱۴
 عثمان، بن حنیف، (۳۱)
 * عثمان بن عبیدالله جرجانی ← جرجانی
 عثمان، بن عفان، ۳۳ ... و مکرر آمده است
 عجل، بن عبدالله بن ناجد، ۳۶۰
 عجلی، ۷۴۹
 * عدی بن ثابت، ۲۹۵
 عدی، بن حاتم، طائی - عدی طائی، ابو
 طریف، ۱۳۹، ۹۷، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۹۱،
 ۱۹۹، ۲۷۹، ۲۷۰، ۲۸۱، ۴۹۳،
 ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۰،
 ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۸۲، ۵۸۷-
 ۵۸۹، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۴۲،
 ۶۶۲، ۷۲۴-۷۲۶، ۷۶۸
 عدی بن حارث، ۲۵
 عدیل، بن الفرخ عجلی، ۵۳۷
 عدیل بن نائل عجلی، ۵۳۷
 عراقی (آن عراقی)، ۴۸۷، ← هاشم بن عتبه
 عرفجه بن ابرد خشنی، ۵۲۵
 عرو، در شعر، ۶۲۹ ← عروه بن داود
 عروه باریقی، ۱۹۷
 عروه بن ادیه، ۷۰۹
 عروه بن داود دمشقی، ۶۲۸، ۶۲۹

- عریف، ۳۶۵
 عزرائیل، ۲۴۱
 عسکری، ۲۵، ۳۴۷
 عطاء، ۲۹۴ ← محجن ← ابو حرب بن ابی الاسود
 * عطاء بن سائب، ۳۳۴، ۴۴۴
 عطارد بن حاجب، ۴۰۶
 عطیة بن غنی، ۱۰۵
 عقیف بن ایاس احمسی، ۳۵۴
 عقبه، بن ابی معیط ← ابن ابی معیط، ۵۳۵، ۶۷۳
 عقبه بن جاریه، ۷۰۶
 [عقبه بن حدید النمری]، ۳۶۰ ← عقبه بن جویریہ
 عقبه بن حجیہ، ۷۰۰
 عقبه بن سلمه، ۳۹۸
 عقبه بن عامر جهنی، ۷۰۰
 عقبه بن عمرو انصاری، ۱۶۹، ۱۸۴، ۶۱۳
 عقبه، بن مسعود ← ابن مسعود (کار گزار علی (ع)، ۴۲۷
 عقبه بن ولید، ۱۴
 عقدیہ (مادر مالک بن جلاح)، ۳۶۷
 عقیصاء، ۲۰۱، (۳۶۵) ← ابو سعید تیمی (دینار)
 حقیلی، ۴
 عکبر، بن جدید اسدی، ۶۱۷-۶۲۰
 عکی (منادی حکیمان در جنگ بامذحجیان)، ۴۱۰
 علاء بن حضرمی، ۴۴۵
 * علاء بن یزید قرشی، ۲۹۶
 علاقه تیمی، ۱۳۴
 علیاء، بن حارث کاهلی، ۵۷۲
 علیاء، بن مخارق طائی، ۷۷۳
 علیاء بن هشام سدوسی، ۷۷۲، (۷۷۳)
 علقمة بن حصین حارثی، ۷۷۱
 علقمة بن حکیم، ۷۰۱
 علقمة بن زهیر انصاری، ۵۰۹
 علقمة، بن قیس نخعی فقیه، ۲۵۷، ۳۸۹، ۷۰۳
 علقمة بن مرثد، ۷۰۷
 علقمة بن یزید جریمی، ۷۰۰
 علقمة بن یزید کلی، ۷۰۰
 علی بن ابی طالب (ع)، مکرر آمده است
 * علی بن ابی فاطمه ← علی بن حزوه، (۴۴۱)
 * علی بن اقرم وادعی، ۲۹۸
 * علی بن حزوه، (۴۴۱)
 علی بن حسین، ۲۳
 علی بن عبدالعزیز جرجانی، قاضی، ۱۴
 علی بن عمیر، ۳۵۶
 * علی بن محمد امانی، قاضی القضاة ابوالحسن، ۲۸۵، ۳۸۳، ۴۸۰، ۵۷۳، ۶۸۱
 * علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید بن همام شیانی، ابوالحسن، ۱۲، ۱۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۶۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۸۴، ۶۸۵، ۷۴۰
 علی بن محمد مدائنی، ابوالحسن، ۳۰۲
 علی بن منذر طریقی، ۳
 علیمی، ۵۱۳ ← مرة بن جناده
 عمر، ۷۰۱ (دبیر علی (ع) و کاتب یمان نامه) ← عمیره، کاتب علی (ع)
 عمر در شعر و نثر، ۷۴۷ ← عمر بن سعد بن ابی وقاص
 * عمر، ۳۴۹ و همه جا در سلسله راویان ← عمر بن سعد بن ابی السید
 * عمران، ۳۱۵
 * عمر، بن سعد بن ابی السید بسندی، ۱۳

- ۱۸۳ ... (۶۹۰)، ۶۹۱ (راوی) مکرر آمده است.
- عمر بن سعد بن ابی وقاص، ۷۴۵-۷۴۷ [عمر بن سعد]، ۳۵۵ ← عمرو بن شمر [عمر بن شمر]، ۲۳۴ ← عمرو بن شمر عمر بن شبه، ۳ [عمر بن الصلت بن زهیر]، ۳۶۵ ← صلت بن زهیر
- * عمر بن عبدالله بن یعلی بن مره ثقفی، ۱۸۸ عمرو (مطلق) در شعر و نثر، ۵۵ و بیشتر مواضع کتاب ← عمرو بن عاص عمرو، در شعر، ۲۴۷، ۳۹۳ ← عمرو بن سفیان سلمی (ابو اعور)
- * عمرو، (در سلسلهٔ راویان ← عمرو بن شمر (راوی)) عمرو، (۵۱۹) ← ابو حبه، عمرو بن غزیه انصاری
- عمرو بن اطنابه، ۵۴۰، ۵۵۳ عمرو بن اوس، اودی، ۷۱۷، ۷۱۸ عمرو بن بکر بن حبیب، ۶۶۹ * عمرو بن ثابت، ۲۹۴ عمرو بن جحدر، ۳۹۳ عمرو بن حصین سکسکی، ۳۷۳، ۳۷۴ عمرو بن حمق خزاعی، ۹۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۸۱، ۵۲۱، ۵۴۷، ۶۶۳، ۷۰۰ عمرو بن حمیه کلبی، ۳۴۹ عمرو بن حنظله، ۲۸۲ * عمرو بن خالد، ۱۷۸، ۷۴۸ عمرو بن سفیان سلمی (ابو اعور)، ۷۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۶۹۴، ۷۰۰ ← سفیان بن عمرو سلمی ← نیز ابو اعور سلمی
- * عمرو بن شرحبیل، ۴۴۳ * عمرو، بن شمر (راوی)، ۲۱ ... (۲۳۱)،
- (۳۳۵) ... مکرر آمده است عمرو بن عاص، ۵۵ و مکرر آمده است عمرو بن عامر، ۱۹۲ عمرو بن عثمان، ۳۸ عمرو بن عریف، ۳۶۵ عمرو بن عمرو، [۶۱۳] ← عمرو بن عمیر عمرو بن عمیر انصاری، (۶۱۳) عمرو بن غزیه بن عمرو، (۵۱۹) ← ابو حبه عمرو بن قیس ملائی، ۳۴۷ عمرو بن مالک بن اشرس، (۵۵۶) ← صدق عمرو (بن مالک بن حبیب)، ۶۶۹ ← اراقم عمرو بن محسن، ۴۹۰-۴۹۲، پس محسن در شعر، ۴۸۹ ← بشیر بن عمرو بن محسن
- عمرو بن مرجوم عبیدی، (۱۶۴)، ۲۴۶ عمرو بن معاویه بن منتفق بن عامر، ۲۹۱ ← معاویه بن عمر عقیلی عمرو بن معدی کرب، ۶۵۹ عمرو بن وائل، ۴۱۸ عمرو بن یثربی ضبی، (۷۷۲)، ۷۷۳ عمرو بن یزید، ۳۸۸ عمرو عکی (ابو خراش)، ۲۴۶ * عمار بن ابی ربیع، ۶۵۰، ۶۵۳، (۶۵۴) ← عماره بن ربیع عمار بن احوص کلبی، ۷۰۱ عمار بن ربیع، ۶۵۰، ۶۵۴، ۷۰۸ عمار بن سعید، ۱۷۹ * عمار بن معاویه دهنی بجلی کوفی (ابو معاویه)، (۲۹۶)
- عمار، بن یاسر، ابو یقظان، ۳۱، ۸۴، ۹۷، ۱۳۱، ۱۴۲، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۰-۲۹۳، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۶۰، ۳۹۸، ۴۳۶-۴۴۲، ۴۴۰، ۴۵۷، ۴۵۷-۴۷۳، ۴۸۹، ۴۹۹

غ

٥٢٥، ٥٥٢، ٥٥٥، ٦٢٤

[عمارة]، ٦٥٤ ← عمار بن ربيعة

عمارة بن ربيعة جرمي، ٥٥٧، ٧٥٧، ٧٥٨
عموزادة علي (ع)، ٣٢٩ ← مراد عثمان بن
عنان استعموي پدر ابي روق، ٣٧٥ ← ابو ايوب
عموي علسي (ع)، ٦٣٢ ← حمزة بن
عبدالمطلبعموي گرامي پيامبر (ص)، ٦٣٢ ← حمزة
بن عبدالمطلب

عمير بن بشر، ٣٤٥

[عمير بن بشر]، ٣٤٥ ← عمير بن بشر

عمير، بن عطارد تميمي، ٢٨٢، ٤٢١، ٤٢٣
[عمير بن عمر]، ٦١٣ ← عمرو بن عمير
انصاريعميره، ٧٥٧ (کاتب علي (ع) و نسکارنده
پيمان نامه) ← عمر، کاتب علي (ع)

[عميرة بن بشر]، ٣٤٥ ← عمير بن بشر

عنتر بن عبد بن خالد، ٣٨٨

عنتر بن عبید، ٣٨٨

عنسي، (آن عنسي)، ٤٧٥ ← عبدالله بن عمر
عنسي

عوف (از ياران معاويه)، ٢٦٥، ٢٦٦

عوف، بن بشر، ٤٦١-٤٦٣

عوف، بن جویری، ٣٦١

عوف بن حارث بن مطلب قرشي، ٧٥٥

عوف، بن جزوه مرادي ← ابو احمر، ٦١٧،
(٦١٨)، ٦٢٥

* عون بن ابي جحيفه، (٧١٩)

* عون بن عبدالله بن عتبة، ١٨

عياش بن ربيعة، ١٣٦

عياش بن شريك بن حارث، ٣٥٥، ٣٥٦

عياض ثمالي، ٧١

عيلان هوازي، ٢٣٥

غالب بن فهر بن مالك، ٥٨٥

غريب بن شرحبيل همداني، ٢١

غلام اشتر نخعي، ٣٤٢، ٣٤٩

غلام بنی امیه، ٣٤١ ← احمر غلام ابوسفیان

غيث خزاعي، ٥٥٥

ف

فارس، شهسوار اهل اردن، ٢٣٤

فارس، شهسوار زوف ← عوف بن هجرأة،

٦١٨

فارس [الغواين] الغازين، ٣٦٧ ← ظاهرأ

قيس بن عمرو، ابوالمعربة

فارس الموسوم، در شهر، ٣٦٧ ← مالك بن
جلاح

فاروق، (١٦٨) ← عمر بن خطاب

فاطمة دختر اسد بن هاشم، ١١٩

فاطمة (س) دختر پیامبر (ص)، ١٤٥، ٢٢٣،

٢٩٩

فراقسه، ١١٥

فرج الله حسيني (سيد)، ١٩

فردوسي، ٢٤٧

فرزند عبدالمطلب در شهر، ٣٧٢ ← علي (ع)

فرزند شهر يار شاهان غسان، ٤٨٥ (جواد
غساني)

فرعون، ذوالاوتاد، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧،

٤٥٩، ٤٦٥

فروة بن نوفل اشجعي، (٣٨٩)

* فضل بن ادهم، ٣٢٦

[فضل بن خديج]، ٢٨٥ ← فضيل بن خديج

فضل بن دكين، ابو نعيم، ١٥

فضل، بن عباس، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٩

قعتاق بن ابرد طهوی، ۴۹۷
 قعتاق بن ابرهه کلاعی، ۲۸۴
 قنبر، غلام علی (ع)، (۶۸)، ۵۱۳
 قیس، در شعر، ۴۰، پدر اشعث بن قیس
 قیس، ۱۷۷ ← متین بن سعد
 قیس، در شعر، ۲۰۹، ۲۶۳
 قیس (کارگزار علی (ع) در مصر)، ۱۷۹ =
 قیس بن سعد
 قیس بن ابی حازم، ۳۵۴
 قیس بن حطیم، ۴۵۰
 * قیس بن ربیع اسدی (ابو محمد کوفی)،
 (۴۴۲)، ۳۱۵، ۲۹۵
 [قیس بن زید]، ۳۸۸ ← قیس بن یزید کندی
 قیس، بن سعد بن عباده انصاری، ۱۳۱، ۱۳۱،
 ۲۸۵، ۲۶۷، ۲۳۰، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۳۲
 ۳۱۸، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۱۱، ۶۱۷،
 ۶۲۱، ۷۶۶
 قیس بن عقبه انصاری، ۵۵۳
 قیس بن عمرو بن عمیر ← ابو العمرطه،
 ۳۸۸، ۳۶۶
 * قیس بن عمرو بن مالک، ۷۹ ← نجاشی
 حارثی
 قیس بن فهدان کنانی بدنی، ۳۷۸، ۳۸۳،
 ۳۸۷
 [قیس بن فهد بن کندی]، ۳۷۸ ← قیس بن
 فهدان
 [قیس بن فهران]، ۳۷۸ ← قیس بن فهدان
 [قیس بن فهد حنظلی]، ۳۷۹ ← قیس بن فهد
 [قیس بن قره حنظلی]، ۳۷۹ ← قیس بن
 فهد حنظلی
 قیس بن فهد حنظلی یربوعی، ۳۷۹
 قیس بن یزید کندی، ۳۸۸
 قیس ناعطی، ۳۴۸
 قیصر، ۵۹، ۶۹

* فضیل بن خدیج، ۳۷۸، ۳۴۹، ۳۴۲، ۲۸۵،
 ۷۲۲، ۶۷۵، ۳۸۷، ۳۸۳
 * فطر بن خلیفه ← ابوبکر حناط، ۲۹۳
 فلان پسر مره بن شرحبیل، ۴۱۴
 فهری، ← یزید بن اسدی فهری
 فیروز، ۲۵
 فیض الاسلام، ۱۵۱، ۱۸۳، ۷۰۲
 * فیض بن محمد، ۱۸

ق

قائد بن بکیر عسی، ۱۳۶، ۳۵۵، ۳۵۶
 قابض ارواح، ۲۴۱ ← عزرائیل
 القادر بالله، ۱۴
 قاسم بن حنظله جهنی، ۲۸۲
 قاسم، غلام یزید بن معاویه، ۲۸۵، ۲۸۹
 قاسم بن منصور ضبی، ۷۷۲
 قالی، القالی (صاحب مالی)، ۵۴۰، ۵۸۳
 قباح بن جلهم حمیری، (۷۰۱)
 قباد پسر فیروز، ۲۵
 القباع، ۷۰۱ ← قباح بن جلهم
 قبیصة بن جابر اسدی، ۴۲۱، ۴۲۴
 قبیضة بن شداد هلالی، ۲۸۲
 قثم بن خبیبه، (۷۴۴) ← صلطان عبدی
 * قحطان بن عامر، ۷۳
 قدار، ۷۲
 قدامة بن عجلان ازدی، ۷۳۴
 قدامة بن مسروق عبدی، ۷۷۱
 قدامة بن مظعون ازدی، ۲۵
 قرشی زاده امین، در شعر، ۵۰۹ ← عمرو
 بن عاص
 قرظة بن کعب، ۲۵
 قرنی، (۴۴۴) ← اویس بن عامر قرنی
 [القصری]، ۷۶۰ ← یزید بن اسد قسری

ک

(۷۰۰)

کعب، بن مره سلمی، ۱۱۸
 [الکلابی]، ۲۸۴ ← قعقاع بن ابرهه کلاعی
 کلاع (سردار معاویه، در شعر)، (۳۹۳) ←
 ذوالکلاع
 کلاع، ابن (در شعر، ابن کلاع)، ۵۱۹ ←
 یسر ذوالکلاع
 کلاعی، (هماورد عیاش بن شریک)، ۳۵۶
 * کللی (راوی)، ۲۰۲، ۳۹۵، ۴۴۴
 کلثوم بن رواحه نمری، ۷۷۱
 کلیب بن تمیم هلالی، ۷۷۳
 کمیل بن زیاد، ۲۳۶
 کیسان، غلام علی (ع)، ۳۴۰

گ

گردنکش شام، ۱۰۰ ← معاویه بن ابوسفیان
 گوردیانوس، ۱۹۹

ل

لاحق، (نام اسب اجلح بن منصور کندی)،
 ۲۴۱
 لجلج، ۷۲۸
 لحيان، ۴۵
 لخمی، در شعر، ۵۱۹
 لعنت شده پسر لعنت شده، (ملعون بن ملعون)،
 ۱۶۶ ← معاویه بن ابوسفیان
 لقمان حکیم، ۷۶۱
 * لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف - ابومخنف
 ۲۸۵، ۲۵۰، ۲۰۵، (۱۸۸)، ۱۳۳، ۳۰۲
 لوی بن غالب، (۷۳)، ۱۲۰، ۴۷۳، ۶۳۹،
 ۷۶۱
 * لیث، بن سلیم، ۱۶۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۴۹۲

کازرونی، ۳۱۸
 کاس، مادر ربیع، ۲۶
 کیش کنده، ۴۰ ← اشعث بن قیس
 کج اندامک = اقیس، ۲۹۵ ← معاویه بن
 ابی سفیان
 [کج چشم طغیانکر]، به طعن، ۶۱۸ = اعور
 ← معاویه بن ابی سفیان
 کرب عکلی، ۴۵۲
 کرب بن زید، ۳۴۵
 * کردوسی، ۴۲۷
 کردوس، بن هانی، ۶۶۶، ۶۶۸-۶۷۱،
 ۷۵۹
 [کرز بن تیهان]، ۳۹۳ ← کرز بن تیهان
 کرز بن عطیه ضبی، ۷۷۲
 کرز بن تیهان، ۳۹۳
 [کریب بن زید]، ۳۴۵ ← کرب بن زید
 کریب بن شریح، ۳۴۵، ۳۹۳
 کریب، بن صباح، ۳۴۱، ۷۲۲
 کریز بن ربیعۃ بن حبیب بن عبد شمس، ۳۲۹
 کریم زمانی، پنج
 کسری، ۲۶، ۱۹۸
 کعب (به طعن) = پاشنه پا، ۴۹۶ ← کعب
 بن جمیل
 کعب بن ابی کعب، ۳۵۲
 کعب، بن جمیل غلتبی (تغلبی)، شاعر معاویه
 ابن جمیل، وائلی (در شعر)، ۸۶، ۸۷،
 ۹۰، ۹۸، ۳۰۶، ۳۴۶، ۴۰۵، ۴۰۶،
 ۴۹۶-۴۹۶، (۷۶۱)
 [کعب بن جمیل الثعلبی]، ۷۶۱ ← کعب بن
 جمیل غلتبی
 کعب بن عامر، ۴۱۸
 کعب بن عمرو بن عباد انصاری ← ابوالیسر،

مالك بن حری نهشلی، مالك در شعر، ۳۶۱-۳۶۴

۳۶۴

مالك بن حريم همدانی (شاعر جاهلیت)،

(۷۷۳)

مالك بن ذات کلیبی، (۷۷۲)

مالك بن ربیعۃ انصاری، ابواسید، ۶۹۹

مالك بن زهیر رقاشی، ۷۷۲

مالك بن عمرو سبیبی، ۴۰۴

مالك بن قدامۃ ارحیبی، ۳۲۳

مالك، بن کعب عامری، ۷۷۱، ۷۲۸

[مالك بن الملجاج]، ۳۶۷ - مالك بن جلاح

[مالك بن نهشلی]، ۳۶۱ - مالك بن

حری نهشلی

مالك بن مغول، ۱۵

[مالك بن نهشل]، ۳۸۹ - ربیعۃ بن مالك

بن جمیل

مالك بن ودیعۃ قرشی، ۷۷۲

مالك بن هبیره کندی، ۶۹، ۱۱۶، مالك

در شعر، ۱۱۷، ۱۹۳

مالك بن یسار حضرمی، ۳۶۸

المالکی، در شعر، ۷۹ - جریب بن عبدالله

* مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی

(ابوالحسین)، ابن طیوری، محمد، ۱۲،

۱۳، (۱۴)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۸۳،

۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷،

۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷،

۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۵

میرده، ۶۴، ۸۶-۸۹، ۴۳۷، ۵۲۰، ۵۸۸،

* مثنی بن صالح، ۳۹۱

* مجاشع بن عبدالرحمن، ۷۷۱

* مجالد، ۱۸۸، ۳۱۵، ۵۰۶، (۷۳۸)

* مجاهد، ۲۹۵، ۴۴۳

مجزأة بن ثور سدوسی، (۴۱۵)، ۶۱۸

* محارب بن زیاد، ۲۹۵

لیثه مادر رأوبین و همسر یعقوب، ۱۷۷

م

مادر عمرو، ۷۰۲ - نابغه مادر عمرو بن عاص

مادر عمار بن یاسر، (۲۷۲)، ۴۴۵ - سمیه

بنت خبیط

مادر معاویه، ۲۴۴ - هند بنت عتبه

مادر مؤمنان، (۷۱۸)، ۷۴۹ - ام حبیبه

دختر ابوسفیان

مادر مؤمنان، ۳۴، ۱۰۷ - عایشه

مادر موسی، ۷۶۹

مالك، در شعر، ۳۹۳ (یکی از سپاهیان

معاویه)

مالك، ۲۱۳ و دیگر صفحات - مالك اشتر،

مكرر آمده است

مالكاً، در شعر عربی سطر ۲۰ ص ۲۳۸ -

مالك اشتر

مالك، در ترجمه شعر سطر ۱ و ۱۴ و ۱۶

ص ۲۳۹، ۳۵۳، ۷۶۸ - مالك اشتر

مالك بن ادهم سلمانی، ۲۳۷، ۲۳۸

مالك بن اعین، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۳۲،

۳۴۰، ۳۴۹، ۴۴۶، ۶۱۷

مالك (بن بكر بن حبيب)، ۶۶۹ - اراقم

مالك، بن تيهان، در شعر، ۵۰۱ - ابوالهيثم

مالك بن جلاح - ابن عقديه، (۳۶۷)،

۳۶۸

* مالك جهني، ۵۳۴

مالك، بن جویری، ۳۶۱

مالك، بن حارث - مالك اشتر نخعی،

(۸۴) و مكرر آمده است

مالك، بن حبيب يربوعی، ۱۶، ۱۷، ۱۳۶،

۱۶۹، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۵

مالك بن حذیم همدانی، (۷۷۳)

- محمد بن روضة الجمعی، ۲۳۸، ۲۴۲
 محمد بن سیرین، ۱۶۱
 * محمد بن طلحه، ۳۰۳
 محمد، بن عبدالله (ص)، ۲۴، ۱۹۶ مکرر
 آمده است
 [محمد بن عبدالله الجرجانی (راوی)] در
 یا پرگهای ۱۸۳، ۳۷۲ ← محمد بن
 عیدالله قرشی
 * محمد بن عیدالله قرشی، ۲۵، ۳۰، ۳۱،
 ۵۳، ۵۴-۵۵، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۱، ۸۵،
 ۱۱۹، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۵۳، ۳۷۱،
 ۳۷۳، ۴۰۷، ۷۳۹
 [محمد بن عبدالمطلب]، ۲۸۰ ← محمد
 بن مطلب
 * محمد بن عتیبه کندی، ۵۳۷
 محمد بن علی بن ابی طالب، ۲۹۹، ۵۰۹،
 (۷۳۴) ← محمد بن حنفیه
 * محمد بن علی بن ابی یعلی حسینی ←
 ابوالفضل، ۲۸۶، ۳۸۳، ۴۸۰، ۵۷۳،
 ۶۸۱
 * محمد بن علی بن محمد دامغانی ← ابوعبدالله،
 ۲۸۶، ۳۸۳، ۵۷۳، ۶۸۱
 * محمد بن علی شعبی، ابوجعفر، ۲۱۶، ۲۲۹،
 ۲۴۴، ۲۸۰، ۳۲۵، ۴۲۸، ۴۵۷-۴۵۹،
 ۶۶۰، ۶۸۹، (۶۹۶)
 محمد بن عمر واقدی، عبدالله، ۲ ← واقدی
 محمد، بن عمرو بن اء، ۵۵-۵۷، ۳۰۸،
 ۵۰۸، ۵۳۱، ۷۰۱
 محمد، بن فضیل بن غزوان ضبی، (۲۹۶)،
 ۲۹۷
 محمد بن قاضی ابوالفتح، ابو عبدالله، ۳۸۳،
 ۴۸۰، ۶۸۱
 محمد بن کعب قرظی، ۷۰۳
 * محمد بن محمد بن قرمی، ابو منصور، ۲۸۶،
- محمد بن ۲۹۴ ← ابو حرب بن ابی الاسود
 محدث بغدادی، ۱۳، ۱۴ ← مبارک بن
 عبدالجبار
 [محرز بن ثور]، ۴۱۵ ← مجزأة بن ثور
 محرز بن جریش بن ضلیع، ۷۲۰ ← مخضض
 محرز بن صعصع، ۴۰۴، ۴۰۵
 محرز بن عبدالرحمن عجلی، ۳۹۶
 * محل بن خلیفه، ۱۳۹، ۲۶۹
 محمد، ۱۰۶ در شعر (سطر ۱۱)، ۱۰۸ در
 شعر (سطر ۳) ← محمد بن عبدالله (ص)
 محمد، بن ابی بکر، ۸۴، (محمد سطر ۹)
 ۹۷، ۱۰۶، (محمد سطر ۳) ۱۰۸،
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۳۹۸
 محمد بن ابوالحسن قاضی ابوعبدالله، ۳۸۲،
 ۶۸۱
 محمد بن ابی حذیفه، ۵۹، ۶۹
 محمد بن ابی سبره قرشی، ۵۲۴
 محمد، بن ابی سفیان، ۵۷۹، ۶۳۱، ۷۰۱
 * محمد بن ابی الفتح بن بیضاوی ←
 (ابوعبدالله)، ۲۸۶، ۳۸۳، ۴۸۰، ۵۷۳،
 ۶۸۱
 * محمد بن اسحاق (التدیم)، (۲)، ۱۱۷،
 ۳۴۹، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۳۹، ۷۵۰، ۷۰۳،
 ۷۶۳ ← ابن اسحاق
 محمد بن اسماعیل، ابوعلی، ۵
 * محمد بن ثابت بن عبدالله بن محمد صیرفی
 ← ابوالحسن، ۱۲، ۱۳، (۱۴)، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۸۴، ۶۸۵
 محمد بن جریر طبری، ۲، ۳، ۱۵
 محمد بن حبیب، ۱۶۱، ۲۵۸
 محمد، بن حنفیه، ۲۹۳، (۲۹۹)، ۳۰۰،
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۵۰۹، ۵۳۶، ۶۳۵، ۶۵۸،
 ۷۳۴ ← محمد بن علی بن ابی طالب (ع)

- مرثد بن حارث جشمی، ۲۷۷، ۲۷۸
 مرثد بن شریح، ۳۴۵
 مرداس بن ادیه، ۷۰۹
 مرد اسدی، ۳۳۳ ← خزیمه بن ثابت
 مرد بجیلی، ۹۱ ← جریر بن عبدالله بجلی
 مرد بکری، مردی از قبیله بکر بن وائل،
 ۴۴۷، ۴۸۷
 مرد خشمی، ۲۰۷ ← شداد بن ابی ربیع
 مرد خولانی، ۱۲۵ ← ابو مسلم خولانی
 مرد فزاری، ۱۳۳ ← اربد فراری
 * مردی از آل صلت بن خارجه، ۳۶۱
 مردی از بنی شیراء، (۴۶۶)
 مردی از بنی عذرة، ۴۸۹
 مردی جعفی، ۴۱۹ ← عبدالعزیز بن حارث
 مردی حمیری، ۴۳۱ ← کریب بن صباح
 مرة بن جنادة علیمی، ۴۱۸، ۵۱۳
 مرة بن شرحبیل، ۴۱۴
 مرزبان، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۹، ۵۴۰، ۶۷۸،
 ۷۷۳
 مرقال، ۴۴۹، ۴۷۵، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۸
 ← هاشم بن عقبه، مرقال
 [مرنی]، ۳۶۷ ← مزنی، بشر بن عصمة
 مروان، انصاری (ابن عقبه)، ۱۱۲
 مروان، بن حکم، ۱۹، ۵۵، ۶۷، ۳۳۴،
 ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۹۹، ۵۷۰، ۵۷۱،
 ۵۹۹-۶۰۱، ۶۰۳، ۶۳۵، ۶۳۶،
 ۷۰۰، ۷۰۶
 * مروان بن معاویه، ۳۱۵
 المری، ۲۸۳ ← مرة بن عوف (بنی)
 مزعف، یحصبی، ۶۰۳، ۶۲۷
 [المزنی]، ۲۸۳ ← المری
 مزنی، ۳۶۷ ← بشر بن عصمة مزنی
 مستنیر بن خالد، ۳۸۳
 مستنیر بن معقل حارثی، ۷۷۳
- ۳۸۳، ۴۸۰، ۵۷۳، ۶۸۱
 محمد بن مخلد عطار، ۱۵
 محمد بن مخنف، ۲۰۱، ۱۸۸، ۲۵۰
 * محمد بن مروان، ۲۰۶، ۴۴۴
 محمد، بن مسلم، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲
 * محمد بن مطلب، ۲۱۶، (۲۸۰)
 محمد جوانمزد، در شعر (از سپاهیان علی
 (ع))، ۷۲۸
 محمد مهدی مسجد شاهی (شیخ)، پنج
 محمود عادل، هفت
 محول بن عمرو بن داعیه، ۱۷۹
 محیا بن سلامة بن دجاجه، ۳۶۵
 مختارق بن حارث حمیری زبیدی، ۷۰
 ۲۸۴، ۷۰۰، ۷۰۶
 مختارق، بن ظهاب تمیمی، (۵۲۷)، ۵۲۸
 مختارق، غلام عبدالرحمن بن زهیر یا غلام
 برادر مادری او عبدالله بن نزال، ۳۵۷
 مختارق، بن صباح حمیری، ۴۳۲
 مختارق بن ضرار مرادی، ۷۷۱
 مختارق بن علقمة مازنی، ۷۷۲
 مختار بن ابی عبید ثقفی، (۵)
 مختضض، ۷۲۰ لقب ابی سماک اسدی ونین
 محرز بن جریش
 مخنف، بن سلیم، ۲۱، ۲۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۶۴، (۱۸۸)، ۱۸۹، ۱۹۷، ۳۵۸،
 ۳۶۰
 * مدائنی، ۱۸۸
 مذحجی، در شعر، ۲۴۲ ← مالک اشتر
 مرادی، ۶۱۹ ← عوف بن مجزئه، مرادی،
 المرادی
 مرتجز (نام اسب پیامبر(ص) و سپس اشتر
 علی(ع))، ۵۵۱
 مرتفع بن وضاح زبیدی، ۴۳۱، ۷۷۱
 مرثد، در شعر، ۴۹۱

مسروق بن حرمله عکلی، ۷۰۰
 مسروق بن هيثم بن سلمه، ۳۵۶
 مسعدة بن عمرو تجيبي، ۷۰۰
 مسعر بن فدکي، ۶۷۳، ۶۸۸، ۷۰۹
 مسعود بن فدکي تميمي، ۲۸۵
 مسعودی، ۲۹
 مسلم بن سعيد باهلي، ۷۷۱
 * مسلم اعور (راوی)، ۱۹۹، ۳۶۵، (۴۴۴)
 مسلم بن عقبه المري، ۲۸۳، ۲۸۹
 * مسلم ملائي (مسلم بن کيان نسي ملائي)،
 ۲۰۳
 مسلمة بن مخلد انصاري، ۲۱۶، ۲۸۳،
 ۶۰۹-۶۱۱، ۶۱۴، (۶۱۶)
 مسور بن مخزومه، ۹۵
 مسيب بن خدائش، ۳۶۵
 مسيب بن عباس، ۱۶۴
 مسيب بن نجبه، ۱۹
 [مصعب بن ابراهيم بن اشتر]، ۶۷۵-
 مصعب بن زبير
 مصعب بن زبير، ۶۷۵
 * مصعب بن سلام، (۱۹۵)، ۱۹۷
 مصقلة، بن هبيرة، ۶۶۸
 مضر بن ابي نزار بن عدنان، ۳۷
 مطاع، بن مطلب قبيني، ۴۳۱، ۴۳۲، ۷۷۲
 مطر (از بنی عدی)، ۴۵
 مطرف در شعر، ۳۸۳
 مطرف بن حصين عکلي، ۷۷۲
 مظفر بن علی (ابن منجم)، ۱۲، ۱۰۴، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۳۸۶، ۴۸۲
 معاذ بن جبل، ۷۱
 معاوی، در شعر، - معاویة بن ابي سفیان
 معاویة بن ابي سفیان (... ابن حرب ۲۲،
 ۸۳، ۴۸ و... - ابن صخر، ۸۶، ۸۸ و...
 مکرر آمده است
 معاویة (بن بکر بن حبيب)، ۶۶۹ - اراقم
 معاویة بن حارث، ۲۴۵
 معاویة، بن حرب، ۲۲، ۴۸، ۸۳ و... -
 معاویة بن ابي سفیان، مکرر آمده است
 معاویة بن خديج کندی، ۱۷۹، ۶۲۳ -
 ۶۲۵، ۷۰۰
 معاویة، بن صخر (بن حرب بن امیه)،
 ۸۶، ۸۸ و... - معاویة بن ابي سفیان،
 مکرر آمده است.
 معاویة بن صعصعه - برادرزاده اخنفت،
 ۴۵، ۴۷
 معاویة بن ضحاک بن سفیان سلمی، ۶۴۳
 معاویة بن عمرو عقيلي (برادر مادری زیاد
 بن نضر)، ۲۹۱
 * معبد، ۱۳۳
 معبد (اسلمی) در شعر، ۴۸۸، ۴۹۹ (در
 الاصابه، ۶۳۵، منقذ)
 معد، ۳۷
 معدان، ۷۰۸
 معدة بن عمر تجيبي، ۷۰۱
 معروف کرخي، ۱۴
 معری بن اقبال همدانی، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
 معقل، بن قيس يروعي رياحي تميمي، ۱۳۶،
 ۱۸۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۷، ۵۲۲، ۷۰۹
 معقل بن نهيك بن يساف انصاري، ۴۹۸
 معن بن يزيد بن اخنس سلمی، ۲۷۳، ۲۷۵
 مغيرة، در شعر، ۸۴، ۵۲۴ - مغيرة بن
 اخنس
 مغيرة، بن اخنس بن شريق (ک، به نوشته
 الاصابه، ۸۱۷۱، با عثمان کشته شد) -
 يسر مغيرة، ۸۴، ۸۵، ۵۲۴
 مغيرة بن حارث بن عبدالمطلب، ۵۲۶
 مغيرة، بن شعبه، ۸۱، ۷۴۷، ۷۶۴
 مفضل بن صالح سکونی، (۳۳۵)

مسروق بن حرمله عکلي، ۷۰۰
 مسروق بن هيثم بن سلمه، ۳۵۶
 مسعدة بن عمرو تجيبي، ۷۰۰
 مسعر بن فدکي، ۶۷۳، ۶۸۸، ۷۰۹
 مسعود بن فدکي تميمي، ۲۸۵
 مسعودی، ۲۹
 مسلم بن سعيد باهلي، ۷۷۱
 * مسلم اعور (راوی)، ۱۹۹، ۳۶۵، (۴۴۴)
 مسلم بن عقبه المري، ۲۸۳، ۲۸۹
 * مسلم ملائي (مسلم بن کيان نسي ملائي)،
 ۲۰۳
 مسلمة بن مخلد انصاري، ۲۱۶، ۲۸۳،
 ۶۰۹-۶۱۱، ۶۱۴، (۶۱۶)
 مسور بن مخزومه، ۹۵
 مسيب بن خدائش، ۳۶۵
 مسيب بن عباس، ۱۶۴
 مسيب بن نجبه، ۱۹
 [مصعب بن ابراهيم بن اشتر]، ۶۷۵-
 مصعب بن زبير
 مصعب بن زبير، ۶۷۵
 * مصعب بن سلام، (۱۹۵)، ۱۹۷
 مصقلة، بن هبيرة، ۶۶۸
 مضر بن ابي نزار بن عدنان، ۳۷
 مطاع، بن مطلب قبيني، ۴۳۱، ۴۳۲، ۷۷۲
 مطر (از بنی عدی)، ۴۵
 مطرف در شعر، ۳۸۳
 مطرف بن حصين عکلي، ۷۷۲
 مظفر بن علی (ابن منجم)، ۱۲، ۱۰۴، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۳۸۶، ۴۸۲
 معاذ بن جبل، ۷۱
 معاوی، در شعر، - معاویة بن ابي سفیان
 معاویة بن ابي سفیان (... ابن حرب ۲۲،
 ۸۳، ۴۸ و... - ابن صخر، ۸۶، ۸۸ و...
 مکرر آمده است

- مقطع عامر = هشیم، ۳۷۹، ۳۸۰
 مقوم بن عبدالمطلب، ۲۵۲
 مکشوح بن عدیس مرادی، (۸۴)، ۹۷
 مکنف، در شعر، ۵۱۴
 ملائی ← مسلم ملائی
 ملتقطی، ۳۸۲ ← بشر بن عشوش
 منافی، ۵۰۳ ← عبد مناف
 منذر، بن ابی حمیصه، وادعی، (۵۹۵)
 [منذر بن ابی حمیصه الازراعی]، ۵۹۵ ←
 منذر بن ابی حمیصه
 * منذر بن یعلای ثوری، ابویعلای کوفی،
 (۲۹۳)
 [منذر العلوی]، ۲۹۳ ← منذر بن یعلی
 منقذ، یسر قیس ناعطی، ۳۴۸
 موسوم، در شعر، ۳۶۷ ← اسب مالک بن
 جلاح
 موسوم سوار، در شعر، ۳۶۷ ← مالک بن
 جلاح
 موسی (نبی-ع)، ۳۲۹، ۳۱۸، ۴۳۰، ۴۴۶،
 ۷۶۹
 موسی بن احمد شیانی، ۱۳
 موسی بن جعفر (ع)، ۱۴
 مولای متقیان، ۵۴۱ ← علی (ع)
 میدانی، ۳۴۷، ۴۹۳
 میکائیل، ۶۱۱
- ن
- [نائیل]، ۲۸۴ ← نائل، بن قیس
 نائله، دختر فرافصه، همسر عثمان، (۱۱۵)
 نابغه (مادر عمرو بن عاص)، (۵۳۵)،
 (۷۰۲)، (۷۵۲)
 نابغه جمعدی، نابغه بنی جمعه، ۷۶۷
 [نابل]، ۲۸۴ ← نائل بن قیس
- ناپودگر، در شعر، ۵۳۳ ← علی بن ابی
 طالب (ع)
 [نائیل]، ۲۷۲ ← نائل غلام عثمان بن عفان،
 ۲۷۲
 نائل، بن قیس جذامی شامی، فلسطینی، ۲۸۴
 ناصر خسرو، ۷۷
 نافع بن اسود تمیمی (ابو محمد)، (۶۷۸)،
 ۷۳۷، ۷۵۰
 * نافع بن جمحی، ۴۳۴
 * نافع (راجح، غلام ابن عمر)، ۷۵۰
 نجاشی (سلطان حبشه)، ۷۱۸
 نجاشی بن حارث بن کعب حارثی (شاعر)
 علی (ع)، (۷۹)، (۸۹)، (۱۹۱)، ۲۴۶،
 ۴۱۸، ۴۹۰، ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵،
 ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۶۰، ۶۲۱، ۶۳۹،
 ۶۶۹، ۷۲۷، ۷۴۰
 نجیرمی، ۵۸۳
 ندیم ← محمد بن اسحاق
 نرسان، ۲۶، ۲۹، ۳۰
 نرسی یسر بهرامی، ۱۸۸
 * نصر بن مزاحم بن سیار منقری، ابوالفضل
 (مؤلف کتاب)، یک (۳-۵) و مکرر
 آمده است
 نصر بن حارث ضبی، ۶۳۴، ۷۷۲
 * نصر بن صالح، ۱۳۵، ۳۵۵، ۷۵۱
 نصر بن عجلان انصاری، ۵۰۰
 نصر ربیع، ۴۵۴، مردی از ربیعیان، ۵۴۶
 نعتل (عثمان بن عفان)، ۳۱۰، ۳۱۱ ←
 دراز ریش
 نعمان، بن بشیر بن سعد انصاری، ۶۰۹،
 ۶۱۰، ۶۱۴-۶۱۶
 نعمان بن جبیر یشکری، (۷۷۲)
 [نعمان بن جملان]، ۵۲۰ ← نعمان بن
 عجلان

وردان (غلام عمرو بن عاص)، ۵۷، ۵۸،

۵۱۳، ۵۳۱

ورقاء بن سمی، ۷۰۶

ورقاء بن مالک بن کعب همدانی، ۷۰۰

ورقاء بن معمر، ۶۵۸

وضاح بن ادهم سکسکی، ۷۷۲

[ورقاء بن سمی]، ۷۰۶ ← ورقاء بن سمی

وکیع، ۲۷۲

ولید، در شعر (جد پسر خالد بن ولید)، ۵۸۷،

ولید (دائی معاویه)، ۱۴۴

* ولید بن عبدالله، ۲۳

ولید، بن ثقیب بن ابی معیط، ۸۲، ۸۳،

۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۰، ۳۰۱، (۳۳۸)،

۴۶۰، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۶۷، ۵۷۰،

۵۷۱، ۵۷۲، ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۳۶،

۷۰۰، ۷۰۱، ۷۶۶

ولید، پسر ولید، ۵۸۸

وهب بن کریب، ← ابوالقلوص، ۳۵۴

وهب بن کعب، ۲۸۰

وهب، بن مسعود خثعمی، ۳۵۱

[وهیب]، ۳۵۴ ← وهب بن کریب

وهیب بن عبد مناف، ۱۰۶

ه

هارون، برادر موسی (ع)، ۴۳۰

* هارون بن موسی بن احمد... شیبانی (ابو

محمد) تلمکبری، ۱۴

هاشم بن بدیل، ۵۴۸

هاشم بن عبد مناف، ۴۸، ۳۲۹، ۶۴۷

هاشم، در شعر، ۳۵۳، ۵۸۴، هاشم بن عتبۀ

مرقال

هاشم، پسر، در شعر، ۴۶۰

هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص، مرقال، ۱۳۰،

نعمان بن عجلان انصاری، (۵۲۰)، ۷۰۰

نعمان بن منذر، ۱۹۸

نعم بن حارث علیه، ۳۵۴

[نعم بن سهل بن الثعلبی]، ۳۵۴ ← نعم

بن صهیب بن علیه

[نعم بن شهید بن الثعلبی]، ۳۵۴ ← نعم

بن صهیب بن علیه

نعم بن صهیب بن علیۀ بجلی، ۳۵۴

نعم بن هبیره، ۲۸۱

نکوترین نخعی، در شعر، ۲۳۶ ← مالک

اشتر

نکوهشکر = عتاب، به طعن، در شعر، ۴۹۷

← عتبۀ بن ابی سفیان

* نمیر بن وعله، ۲۰، ۴۷، ۸۰، ۹۱، ۲۰۵،

۵۳۶، ۶۴۸، ۷۱۸، ۷۲۰

نمیر بن یزید حمیری، ۷۰۰

ننه عبدالله (به تحریف یا به طعن)، ۲۳۳

← معاویۀ بن ابی سفیان

نوجوانی از عنده (پرچمدار ذی الکلاع)،

۴۷۷

نواجوان یمنی کندی، در شعر، ۳۳۴ ←

حجر بن زید

نوح بن حبیب قوسی، ۳

نویرة بن خالد حارثی، ۷۲۷

نهدی شاعر، ۳۶

نهل بن حری تمیمی، ۳۶۱، ۳۶۲

[نهل بن مر]، ۳۶۲ ← نهل بن حری

نهیك بن عزیز، ۳۸۸

نیای معاویه، ۲۷۰ ← حرب بن امیه

و

واصل بن ربیعۀ شیبانی، ۷۷۱

واقدی، ۲، ۳۹۵

- همام بن مسلم بن زاهد، ۱۵
 همدان بن مالك بن زيد بن كهلان، ۲۸۳
 همدانی، ۲۲۴، ۲۲۵ ← معری بن اقبل
 همدانی، مسردی (قاتل حبيب بن منصور)،
 ۲۴۴
 [همدا الحملی]، ۷۷۳ ← هند حملی
 همسر دختر عموی پیامبر (ص)، ۲۵۲ ←
 مقوم بن عبدالمطلب
 همسر سرور بانوان امت، ۱۴۵ ← علی (ع)
 همسر نخعی، در شعر، ۵۱۹
 همسر معبد، در شعر، ۵۱۹
 هند بنت عتبة بن ربیعہ، ۵۶، ۶۹، ۷۶، ۷۷،
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۵، ۲۲۵، (۲۴۴)،
 ۴۱۸، (۴۲۷)، هند چکر خوارہ، مادر
 معاویہ، آكلة الاكباد، (۲۴۴)
 هند بن عمرو حملی، ۷۷۲، (۷۷۳)
 هند، ۷۱۸ ← رمله (پاهند) دختر ابوسفیان
 ام حبیبہ
 هند، خواهر بنی زیاد، ۶۶
 هند، زنی از بنی زبید، ۲۹۱
 هود (ع)، ۱۷۷
 هیثم، بن اسود نخعی، ۷۶۴
- س
- یاسر، ۲۷۲
 یاقوت، ۵، ۲۵، ۲۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۶،
 ۲۱۶، ۲۸۶، ۷۲۰، ۷۳۰
 یحیی، ۶۰۳، ۶۲۷ ← مرعف یحصبی
 یحیی بن ابی حنیفه ← ابو جناب کلبی
 یحیی بن حسان تمیمی، ۳۱۵
 * یحیی بن سعید، ۲۱، ۲۵، ۲۹
 * یحیی بن سلمه بن کهیل، ۲۳۱، ۲۹۴
 یحیی بن صاعد، ۱۵
- (۱۵۷)، ۲۱۳، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۵،
 ۲۹۰، ۳۵۳، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰،
 ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۷۶،
 ۴۷۹، ۴۸۳-۴۸۹، ۴۹۲، ۵۲۵،
 ۵۳۹، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۸۲، ۵۸۴،
 ۵۸۹، ۶۲۴، ۶۲۶
 هاشم مرقال، ۳۵۳، ۸۴۵ ← هاشم بن عتبة
 مرقال
 هاشمی، در شعر، ۷۶۲ ← علی (ع)
 هانی بن خطاب، ۴۰۴
 هانی بن عروه، ۱۹۱
 [هانی بن فهد]، ۵۳۷ ← هانی بن نمر
 هانی بن قبیصة شیبانی، ۴۰۸، ۴۰۶
 هانی بن نمر (یا فهد)، ۵۳۷، ۵۳۸
 هانی، بن هانی، ۴۴۲، ۶۴۲
 هبیره، بن ابی وهب مخزومی، ۱۸، ۶۳۶،
 ۶۳۹
 هبیره بن شریح، ۳۴۵
 هجیمی، در شعر، ۵۲۵
 هدبة بن حشرم، ۳۳۸
 هدلة، مادر ابی النجود، ۲۹۳
 هذیل بن اشهل تمیمی، ۷۷۲
 هراء بن حیان ذهلی، ۴۱۴
 * هرثمة بن سلیم، ۱۹۵، ۱۹۶
 هرم بن شتیر بن عمرو بن جندب، ۳۵۵
 هرمزان، ۱۲۰، ۲۵۴
 [هریم]، ۳۴۵ ← یریم بن شریح
 هشام، ۷۰۲
 هشیم = مقطع عامری، ۳۸۰
 هلیلة بن سلمه، ۱۷۹
 همام (شاعر)، ۳۶۶ ← محتملا همام
 بن اغفل
 همام بن اغفل ثقفی، ۵۲۴
 همام، بن قبیصة، ۲۸۳، ۵۴۳، ۵۴۴

یزید بن معاویة بن ابی سفیان، ۱۲۲، ۲۸۳،

۲۸۵، ۴۶۷، ۵۳۹

یزید بن معاویة، بکائی، ۲۸۵، ۳۷۹

یزید بن مغفل، ۳۵۷

یزید بن واصل مهری، ۷۷۲

* [یزید بن وهب]، ۳۰۵ ← زید بن وهب

جهتی

یزید، بن هانی سبیمی، ۲۵۲، ۶۷۵، ۶۷۶

یعقوب (بن اسحق بن ابراهیم (ع))، ۱۷۷

* یعقوب بن اوسط، ۴۷۰

یعقوب بن عوف، ۱۲۱ ← ابو مسلم خولانی

[یعقوب تمیمی]، ۱۹۸ ← اسود بن یعفر تمیمی

[یعمربن اسد]، ۵۳۸ ← یعمربن اسید

یعمربن اسید حضرمی، ۵۳۷، ۵۳۸

یک چشم بنی زهره، ۴۷۶ ← هاشم بن عتبه،

مرقال

یک چشم ترسو، در شعر، ۴۷۶ - هاشم بن

عتبه

یک چشمی، یک چشم، در شعر، ۴۷۷، ۴۸۸،

هاشم بن عتبه

یمانی ضعیف عقل، در شعر، ۷۷ ← شرحبیل

بن سمط

* یوسف، بن یزید، ۵، ۱۶۳، ۲۱۹، ۲۲۱،

۷۳۷

یونس بن ارقم، ۲۹۱

یونس بن [ابی] اسحاق سبیمی، ۲۵۲، ۳۶۵،

یهودا (بن یعقوب) پسر یعقوب (ع)، ۱۷۶،

۱۷۷

یهودا پسر یعقوب (ع)، ۱۷۷

یحیی بن مطرف عجلی، ابی الاشعث، ۳۹۱

* یحیی، بن یعلی، ۲۹۴، ۲۹۶، ۴۳۹، ۴۴۱،

یربوعی، ۳۷۹ ← قیس بن نهد حنظلی یربوعی

یریم بن شریح، ۳۴۵

یزدگرد، ۲۶

* یزید، ۳۷۹ ← یزید بن معاویة بکائی (عامری)

یزید، در شعر، ۵۶۰، جسد اشعث بن قیس

کندی

یزید (اسلمی)، در شعر، ۴۸۸

* یزید اودی، ابوعبدالله، ۷۱۷

یزید بن ابراهیم تستری، ۳

* یزید بن ابی زیاد، ۲۹۶

یزید، بن اسد بن کرز قسری، ابوعبدالله،

بجلی (فهری)، ۷۲، ۷۰، ۱۱۴، ۲۱۶،

۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، (۵۰۵)،

۷۶۰

یزید بن انس، ۶۲۴

یزید بن حارث، ۲۸۴

یزید بن حجیه، ۷۰۶

یزید بن حر ثقفی، ۷۰۰، ۷۰۷

[یزید بن حصن]، ۶۸۸ ← زید بن حصین

یزید بن خالد بن قطن، ۱۷۰

یزید بن رویم شیبانی، ۲۸۱

یزید بن عدی بن حاتم، ۱۹۹

یزید بن حلقمه، ۴۰۳

یزید بن عمر جذامی، ۶۰۱

یزید بن قیس ارحبی، ۲۵، ۱۴۳، ۱۷۰،

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۳۸،

۳۴۶، ۳۴۷

فهرست جایها و مؤسسات

ب

آ

<p>باب الدیر، ۱۴</p> <p>پاپل، دو (در نقشه)، ۱۸۹</p> <p>باب لد، ۲۹۴، ۲۹۵</p> <p>[با درج] ۳۶۵ به تحریف ← اذرح</p> <p>[با درخ] ۳۶۵ به تحریف → اذرح</p> <p>پادرویا، ۲۵</p> <p>پادیه، ۷۴۵</p> <p>پاروق، ۷۷</p> <p>باروی روم، ۲۱۲</p> <p>بازار مالفروشان (کوفه)، ۱۳۳، ۱۳۴</p> <p>بشنیه (۵۹۶)</p> <p>بحرین، ۴۸، ۴۴۱، ۵۲۰، ۶۳۷</p> <p>بدره، ۶۹، ۲۵۹، ۲۶۶</p> <p>بردان، پل، ۷۷۳ (قنطرة بردان)</p> <p>بصره، دو (در نقشه) ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۷</p> <p>۴۸، ۵۱، ۵۵، ۸۷-۸۹، ۱۱۶، ۱۳۳</p> <p>۱۳۹، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۶۱-۱۶۴، ۲۳۰</p> <p>۲۸۱، ۲۸۵، ۳۳۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۴</p> <p>۴۰۵، ۶۳۶</p> <p>بطاح، دره، ۳۶۳</p>	<p>آذربایجان، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱</p> <p>آمد، ۲۶، ۵۹۶</p> <p style="text-align: center;">الف</p> <p>احد، ۳۱، ۴۲۴، ۵۰۱، ۶۱۲، ۶۱۶</p> <p>احقاف، (ریگزاری در عمان)، ۱۰۰</p> <p>اذرح، ۳۶۵، (۷۰۷)، ۷۶۱، ۷۶۴</p> <p>اردن، ۲۳۴، ۲۸۳، ۳۰۷، ۷۶۱</p> <p>ارمنستان، ۳۳۳</p> <p>اریج، اریجی، ۳۳۴</p> <p>استان بهرسیر، ۲۵</p> <p>استان زوایی، ۲۶</p> <p>استان عالی، ۲۵</p> <p>اسکندریه، شش، ۱۰</p> <p>اصفهان، پنج، ۲۵، ۱۴۷، ۶۴۵</p> <p>افریقا، ۲۲۰</p> <p>البرز، کوههای، ۷۲۹</p> <p>انبار، دو (در نقشه)، ۲۵ ← پیروز شاپوره</p> <p>۲۵، ۱۹۹</p> <p>ایران، ۵، ۹، ۳۹۸</p>
--	--

- بطحاء، ۳۳
 همداد، دو (در نقشه) ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۸،
 ۲۵، ۱۹۹، ۲۸۶، ۳۸۹، ۷۷۳
 بلیخ، ۲۰۳، ۲۰۴
 بند نیجین، (۳۸۹)
 [بودان]، ۷۷۳ ← بردان پل
 بولاق، ۱۹۰، ۲۶۳، ۷۴۴
 بهرسیر، ۱۹۷، ۲۵
 بهقبادات، ۲۵
 [بهقیادات]، ۲۵ ← بهقبادات
 بیت المقدس، ۲۹۴
 بیداء وادی، ۲۲
 بیروت، ۶، ۲۰۳، ۲۹۶، ۳۱۸
 بیع، ۵۵
 بین النهرین علیا، ۵، ۲۶، ۵۴۷
- پ
 پل رقه، ۲۰۹
 پل صراة، (نام محلی است به همین املاء)
 ← صراة، ۱۸۹
 پل منبج، ۲۰۹
 فیروز شاپور = فیروز شاپور ← انبار، ۲۵،
 ۱۹۹
- ت
 تاشکند، ۲۴۷
 تدمر، ۶۹۰
 تل الجماجم، ۳۹۸
 تهران، چهار
 تیموریه، کتا پختانه، ۱۷۹
- ث
 ثبیر، کوه، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۴۲۴
- ج
 جابلص، جابلصا، ۶۴۵
 جابلق، جابلقا، ۶۴۳، ۶۴۵
 جبل احمر، (کوه سرخ)، ۱۷۷
 جبل (ناحیه‌ای از توابع همداد)، ۳۸۹
 جدیره، ۶۱۸
 جرش، ۴۷۲
 جزیره، دو (در نقشه)، ۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،
 ۱۳۷، ۲۱۱
 جسره، ۱۸۷
 جلولا، دو (در نقشه)
 چند، ۴۲۶، ۵۰۴
 جوخا، ۲۵
 جیلان، (۷۲۹) ← گیلان
- ح
 چاچ (جائی در ماوراءالنهر)، ۲۴۷ ←
 تاشکند
- ح
 حبره، ۵۸۶
 حیشه، ۷۱۸
 حجاز، ۴۸، ۸۷، ۹۰، ۲۲۳، ۲۲۶،
 ۳۷۷، ۳۹۰، ۵۷۷، ۵۶۷، ۶۱۰
 ۶۳۱، ۷۰۷
 حجر، (۵۹۸)
 حدیبیه، ۷۰۲، ۷۰۳

دو کوه، ۷۳۵ ← ضدوان
 دو مة الجنادل، (۷۴۱)، (۷۴۴)، (۷۴۵)،
 ۷۴۶-۷۴۸، ۷۵۳
 دهماء، دهماء مرضوض، (۷۳۵)
 دیر ابوموسی، ۱۸۷
 دیر کعب، ۱۹۵
 دیلم، ۱۶۲
 ذ
 ذوصباح، (۷۳۵)

ر

رأس عين، ۵ ← عين الورد
 ربع مسكون، ۱۲۶
 رحبه، ۱۵
 ردین، رودینه، ۲۶۶، ۲۷۴
 رستاق اصفهان، ۶۴۵
 رصافه شام، ۶۹۵
 رعم (کوهسار)، (۷۳۵)
 رقه، دو (در نقشه)، ۲۶، ۲۷، ۲۰۳، ۲۰۵،
 ۲۰۶، ۲۰۹
 رکن یمامه، ۲۶۲
 روایی، ۲۶
 روایی بنی تمیم، ۲۶
 روم، ۴۱۱
 رها، دو (در نقشه)، ۲۷، ۱۳۷
 ری، ۱۶۲

ز

زایی، ۲۶
 زندان مصر، ۵۹

حدیثه، دو (در نقشه)، ۲۰۶
 حران، دو (در نقشه)، ۲۷
 حروراء، ۲۰۶، ۷۶۶
 حصیر، کوه، (۷۲۵)
 حضرموت، ۱۰۵، ۱۶۵، ۴۲۶، ۵۳۷
 حطیم، ۷۶۷
 حمام ایی برده، ۱۸۸
 حمام عمر، ۱۸۸
 حمص، دو (در نقشه)، ۷۵ و ۷۸، ۱۷۹،
 ۲۱۶، ۵۹۸، ۷۲۳
 حنین، ۶۱۲، ۶۴۴
 حیره، ۲۹

خ

خراسان، ۲۶، ۳۳۹، ۳۹۶، ۴۱۷
 خفان (بیشه زاری است)، ۲۴۷، ۳۶۳
 خیبر، ۶۹، ۶۱۲، ۶۴۴

د

دارا، دو (در نقشه)، ۲۶
 داراحیاء کتب الحلبي، ۳۵
 دارالکتب المصريه، ۵
 دارالکتب والوثائق القوميه، قاهره، ۵
 دامغان، ۲۸۶
 دبران، ستاره، ۸۳۵
 دجله، دو (در نقشه)، ۵، ۲۶، ۲۸، ۱۸۴
 درب المجوس، ۱۴
 دسکریه، ۳۸۹
 دمشق، دو (در نقشه)، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۱،
 ۲۱۶، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۷،
 ۶۶۲، ۶۷۸، ۷۳۷
 دمشق، مسجد، ۱۷۸

۱۸۹
[صراط، به تحریف]، ۱۸۹ ← صراط
صفا، ۳۱۹
صفین، ۱، دو (در نقشه)، ... مکرر آمده
است.

صلتان (یا صلیبان)، خور، ۷۲۹
صندودا، (۷۴۶)
صنماء، ۴۲۶، ۵۰۴

ض

خدوان، دو کوه، (۷۳۰)

ط

طائف، ۷۴۷
طبرستان، ۷۲۹
طی، کوهسار، ۹۸

ع

عالیه، ۱۶۴
عانات، ۲۶، ۲۸، ۲۱۱
عجلان، ۷۲۹
عدن، ۵۰۹
عذیب، ۳۱، ۲۷۹، ۳۸۱
عراق، ۵۴ ... و مکرر آمده است.

عران، (۷۲۸)
عر بستان کهن، ۵۹۸
عرض، ۶۹۰
عروض، ۴۸
عکا، ۳۰۹

عمان، ۳۸، ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۴۰، ۷۲۹
عواء، ۲۳

زمن، ۷۶۷

زوابی، ۲۶

زیتون، کوه، ۷۲۹

زیداد، ۲۸

س

ساباط، ۱۹۷، ۱۹۰

ساحل عمان، ۵۴۷

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

چهار

سرزمین بخیله، ۷۳۰

سرزمین سکسک، ۴۲۶

سرزمین قیس، ۷۳۰

سرزمین مقدس (فلسطین)، ۵۲

سماک رامع (ستاره)، ۲۳

سنجاره دو (در نقشه)، ۲۶

سند، ۸۴

سواد غرب بغداد، ۲۵

سوق البراذین، ۱۳۴

سهیل (ستاره)، ۶۷

سیستان، ۲۶، ۷۵۱

ش

شاش، ۲۴۷ ← چاچ ← تاشکند

شام، ۲۲ ... و مکرر آمده است

شعب، (۵۲۶)

شمال عراق، ۲۸

شمام، ۲۶۲

ص

صراط (به همین املاء، پلی است در زمین)،

- عین، ۳۸۱
عین التمر، دو (در نقشه)، ۱۸
عین الوردیه، ۵
عیوق (ستاره)، ۲۳
- ف
- فارس، ۲۹، ۴۱۱
فرات، دو (در نقشه)، ۵، ۲۶، ۲۸، ۱۸۴،
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶ - ۲۳۲،
۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۳
[فرات، به تحریف]، ۱۸۹ - صراط
فلسطین، ۵۲، ۵۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۶،
۲۸۳، ۲۹۴، ۴۶۶
فلوجه، فلوجتان، فلوجه کبری و صغری و
علیا و سفلی، ۱۸
- ق
- قباء، ۶۲۹
قبین، قبه قبین، ۱۸۸
قبرهود، ۱۷۶، ۱۷۷
قبر یهودا، ۱۷۶، ۱۷۷
قبط، قبطی، ۳۲۹
قبله، ۳۱۴، ۳۱۶
قرقیسیا، دو (در نقشه)، ۲۷، ۹۲، ۲۱۱
قسطنطنیه، ۵۰۲
قصر الخیال، ۱۸، ۱۹ - کاخ خیال
قطران، کوهسار، ۷۲۹
قطر بل، ۲۵
قناصرین، ۲۱۶، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷
قنسرین، دو (در نقشه)، ۱۷۹، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۸۳
- قنطره، ۱۸۷
قیس، (سرزمین)، ۷۳۰
- ک
- کابن، ۲۶
کاخ دارالاماره، ۱۹ - کاخ خیال (ینا
جبال)، کاخ بومان
کتابخانه ملی مصر، ۵
کرانه نرس، ۱۸۸
کربلا، دو (در نقشه)، ۱۹۵-۱۹۷
کرمان، ۱۲۵، ۴۴۱
کسکر، ۲۵
کشور عرب، ۶۴
کعبه، ۳۲، ۷۲، ۳۳۷، ۳۴۰، ۴۵۷، ۴۷۰،
۵۱۵، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۴۳، ۶۶۱،
۷۶۳، ۷۶۶
کوفه، دو (در نقشه)، ۱۴، و... مکرر آمده
است.
کوه ثبیر، - ثبیر
کوهسار طی، ۹۸
- ک
- کنبد قبین، ۱۸۴
کوتنکن، ۲۳۱، ۲۵۸، ۴۴۵
کیلان، کوه، (۷۲۹)
- ل
- لاپزیک، ۶۴، ۶۵۰
لد، دو (در نقشه) - باب لد
لیدن، ۴۸۵

م

موته: ۱۲۷، ۶۳۲
موصول، دو (در نقشه)، ۲۱، ۲۶، ۱۳۷،
۲۰۵، ۲۰۶

ن

ناعط، کوهسار، (۷۳۶)
نخیله، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳،
۷۳۱، ۷۳۴، ۷۷۴
نرس، کرانه، ۱۸۸
نصبین، دو (در نقشه)، ۲۶، ۲۰۵
نهر طایق، ۱۴، ۷۷۲
نهران، دو (در نقشه)، ۱۸۴، ۳۸۹، ۷۷۴
نیشابور، ۲۶، ۳۳۹

و

وادی بطاح، ۳۶۳
وادی بیداء، ۲۲
وادی مکه، ۳۳
وحیدان، (۷۳۰)

ه

هجر، ۱۲۵، ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۶۸
حمدان، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۷، ۹۱،
۱۴۷، ۴۰۹
هود، قبر، ۱۸۷
هیت، دو (در نقشه)، ۲۶، ۲۱۱

ی

یمامه، ۴۸

ماوراءالنهر، ۲۴۷

مدائن، دو (در نقشه)، ۲۵، ۳۰، ۱۹۰،
۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۴۴۳
مدینه، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۴۸، ۸۱، ۹۴، ۹۷،
۹۹، ۱۰۵، ۱۱۵، ۲۵۲، ۲۵۹، ۳۱۸،
۳۳۸، ۳۴۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸،
۵۰۵، ۷۰۰
مرج راهط، ۷۰۶
مرج، مرینا، ۲۷-۲۹
مرینا، در شهر، ۲۸
مرو، ۲۳
مزینه، ۷۳۰
مسجد اعظم دمشق، ۱۷۸، ۶۶۲
مسجد اعظم کوفه، ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۱۲۳
مسکن، ۲۵
مشارف (مشرقی)، ۱۴۲
مصر، ۲، ۵، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲-۶۶، ۶۸،
۶۹، ۸۱، ۸۲، ۹۷، ۱۷۷-۱۷۹، ۱۸۴،
۲۲۰، ۲۴۸، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۲۹،
۴۱۲، ۴۳۷، ۵۲۶، ۵۶۴، ۶۰۰،
۶۰۲، ۷۰۰، ۷۶۴
مصر جدید، بیست و سه
مظلم ساباط، ۱۹۰
معارف، چاپخانه، ۱۹۸، ۲۴۲، ۲۱۷
میان، ۷۶۱
مکه، ۲۲، ۳۳، ۴۸، ۵۰، ۶۶، ۷۷، ۹۴،
۹۵، ۵۸۸، ۷۰۰
ملطاط، ۱۸۴
منبج، دو (در نقشه)، ۲۰۹
منطقه شمالی بین النهرین، ۲۶
منطقه شمالی عراق، ۲۸
منی، ۷۵۵، ۷۶۷

فهرست جا يها و مؤسسات ۸۲۹

۶۹۳ يمن، ۰۱۷۷، ۰۱۲۲، ۰۹۳، ۰۹۲، ۰۴۸، ۰۳۷، ۰۳۶
يهودا، قبر، ۱۷۷ ۰۴۲۶، ۰۳۶۷، ۰۳۴۷، ۰۲۲۷، ۰۱۹۴، ۰۱۹۱
۰۶۹۲، ۰۶۲۵، ۰۵۲۶، ۰۵۰۹، ۰۵۰۵، ۰۵۰۴

رویدادها و مواسم

۵۱۹،۴۹۳،۴۹۲،۴۶۰،۳۳۳،۲۷۹	الف
۷۷۳،۷۷۲،۷۶۴،۶۱۵،۵۷۰	
جنک، غزوه حنین، ۶۴۰، ۶۱۲	ایام العرب، ۵
جنک، غزوه خندق، ۴۴۳	ایام حج، ۱۲۷
جنک، غزوه فتح خیبر، ۶۱۲، ۶۴۴	
جنک سیستان، ۷۵۴	پ
جنک صفین، ۱ و ... مکرر آمده است	
جنک طائف، ۶۶	بیکار خمیس، ۴۹۷، ۴۹۸
جنک مؤتة، ۱۲۷، ۶۳۲	بیکار صفین، یک و ... مکرر آمده است
	ج
روز احزاب، ۶۱۲	جماعت، سال (بیعت عام)، ۵۳۰
روز بصیرت، ۵۲۱	جنک، غزوه، روز، احد، ۳۱، ۱۲۷، ۲۴۴
روز تللیل منفرد، (۵۱۸)	۴۲۱، ۴۴۰، ۵۰۱، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۴۴
روز خمیس، ۴۹۸، ۴۹۷	جنک، غزوه، روز، بدر، ۱۲۷، ۲۵۹، ۲۶۶
روز صفین، روزهای صفین، ۲۷۹ و ... مکرر	۳۲۳، ۳۲۷، ۴۳۵، ۴۴۰، ۵۷۰، ۶۱۲
آمده است	۶۴۴، ۷۰۰
روز فتح مکه، ۴۹، ۹۴، ۹۵، ۲۹۳، ۵۸۸	جنک، غزوه بنی نضیر، ۶۴۴
روز، بیکار، جنک، یوم، فرات، ۲۳۳، ۲۲۲	جنک، غزوه تبوک، ۳۲۸
۵۰۱، ۲۵۰، ۲۳۵، ۲۳۴	جنک، بیکار، روز جمل، (یوم الجمل)، ۱
روز مؤتة، ۶۳۲	۱۰، ۲۱، ۲۲، ۴۳، ۸۴، ۹۶، ۱۳۶
روز نهران، ۲۷۹	۱۳۹، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۹

و روز (یا شب، لیلۃ) الہریر، ہریر، ۶۵۲،
۷۲۸، ۶۷۴، ۶۶۰، ۶۵۸-۶۵۵، ۶۵۳

واقعة صفین، پنج
وقعة صفین، پنج، شش، بیست و سه

ش

ی شب غوغائی، شب ہریر، ← روز ہریر

یوم الحکمین، ۶۸۹
یوم الدار (روزدار)، (روزی کہ بہ خانہ عثمان
ریختند)، ۸۵، ۴۹۳، ۵۲۴

ص

صلح حدیبیہ، ۷۰۲، ۷۰۳

ع

عید فطر، ۶۵۹

فهرست تیره‌ها، طوایف، قبایل، گروهها و صاحبان مشاغل

ازد، ازدیان شنوئه، ۲۳۰، ۳۶۹	آ
ازد عراق، ۳۵۸	
ازد عمان، ۲۳۰	آل ابوسفیان، ۱۵۴
ازد یمن، ۲۳۰	آل ذی شعبین، ۵۲۶ ← شعبیون
اسد (بنی)، ۱۶۴، ۲۰۳، ۲۸۱، ۳۳۳	آل ذی یزن، ۷۷۲
۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۹۵، ۶۱۹	آل صلت بن خارجه، ۳۶۱
اسرائیل، بنی، ۲۹۴	آل محمد، ۱۹۷
اسلم، قاریان اسلم، اسلامیان، اسلمیه درشعه	
۴۸۸	الف
اسید بن عمرو بن تمیم (بنی)، ۶۷۸	
اشراف کوفه، ۲۱	احدیان، ۶۱۶
اشراف یمن، ۵۰۹	الاحزاب، احزاب (مخالف اسلام)، ۹۵
اشعریان، ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۳۰، ۳۷۶، ۴۱۰	۶۱۱، ۵۰۱، ۲۷۵، ۱۶۶، ۱۴۲، ۱۳۲
۴۱۱، ۴۹۷، ۵۵۴، ۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۶	احمس (از قبیلۀ بجیله)، ۳۵۲، ۹۲
۶۵۶، ۷۲۷، ۷۵۷، ۷۶۷	اراقم، (۶۶۹)، (۷۶۰)
اشعوب، ۵۲۶ ← شعبیون ← آل ذی شعب	ارحب همدان، طایفه، ۵۹۸
اشکنه خور، (به طعن)، (۶۰۹) ← انصار	اردنیان، ۲۸۳
اصحاب البرانس (ردا پوشان پارسا)، ۱۴۰	ازد، (بنی)، ازدیسان، گروه ازدی، ۱۶۴
اصحاب پیامبر (ص)، ۴۷، ۹۹، ۱۳۶، ۲۷۷	۱۶۵، ۲۳۰، ۲۶۸، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۱۲
اصحاب جمل، ۱۳۹، ۴۶۰، ۶۱۵، ۷۶۸	۳۵۷، ۴۵۱، ۵۲۱-۵۲۳، ۶۳۸، ۶۴۱
اصحاب الخراج، ۱۵۱	ازدشام، ازدیان شام، ۳۶۰، ۳۵۸

- ب
- اصحاب محمد (ص)، ۱۳۲
 اعراب قحطانی، ۷۳
 الهان، ۲۸۳
 امراء الخراج، ۱۵۱ ← عاملان مالیات
 امیه، بنی، ۵۶، ۸۹، ۱۸۶، ۳۴۰
 انصار، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۷۱، ۷۴، ۸۶، ۸۹،
 ۹۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۵۹، ۳۱۸، ۴۴۶، ۴۹۰،
 ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۱۹،
 ۵۲۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۰۹-۶۱۱، ۶۱۳،
 ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۱
 [الانصاریون]، ۷۳۱ ← اناریان
 اناریان، ۷۳۱، ۷۳۸
 اود، بنی، اودیسان، (۷۱۷)، ۷۱۸ ← بنی
 معن بن اعصر
 اوس، ۶۰۹
 اولاد عبدالمطلب، ۱۱۳
 اهالی بارق، ۷۷
 اهل اردن، ۳۰۷
 اهل البصره، اهل بصره، ۱۴۸، ۱۶۲، ۴۰۴
 اهل بیت (ع)، ۱۵، ۱۶
 اهل حجاز، ۸۸
 اهل حمص، ۲۱۶، ۲۸۳
 اهل دمشق، ۳۰۷
 اهل زمه، ۱۷۴
 اهل شام، ۷۸ و ... مکرر آمده است
 اهل العراق، اهل عراق، ۸۷ و ... مکرر
 آمده است.
 اهل فلسطین، ۲۱۶
 اهل قنسرين، ۲۸۴
 اهل مدینه، ۳۱۸، ۳۴۰، ۴۴۸
 اهل همدان، ۲۲۴
 اهل یمن، ۱۹۱
- بازمانده احزاب (مخالف اسلام)، ۱۳۳
 [الباعظوه]، ۷۳۵ ← ناعطیان
 باهلان، ۱۶۲ ← گروه باهله
 بجیله، بجیلیان، ۷۹، ۱۹۲، ۱۶۵، ۲۸۱،
 ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۵۲-۳۵۴، ۳۶۷، ۴۵۱،
 ۷۳۰
 بجیله بن انمار بن نزار، ۹۲
 بدا (بنی)، ۳۸۸
 بدری، بدریان، بدریین، ۲۵۹، ۳۲۳،
 ۳۲۷، ۶۱۶
 [بدوین]، ۳۲۳ ← بدرین
 بصریان، ۸۷ و ... مکرر آمده است.
 بکاء، ۲۸۲
 بکر بن ادین طانجه، ۴۶۶ ← شعیراء
 [بکر بن ربیعہ] ← بکر
 بکر، ۳۸۹
 بکر بن نزار، ۶۶۹
 بکر بن وائل، بنی بکر، ۱۶۳، ۲۹۱، ۳۹۳،
 ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۰۵-۴۰۸، ۴۱۱-۴۴۷،
 (۴۷۶)، ۴۸۷، ۵۱۹، ۵۲۵، ۶۲۸،
 ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۲، ۷۲۴، ۷۲۵
 بکریان بصره، ۲۸۱
 بکریان عراق، بکرالعراق، در شعر، ۴۱۸
 بکریان کوفه، ۲۸۱
 بکیل، (۵۹۳)، ۵۹۴
 بولان، بولانی، (تیره ای از قبیلۀ طی)، ۳۸۱
- پ
- پارسیان حمص، ۷۹
 پارسیان، ۶۵۸، ۶۶۱

ثور، ثوریان، ۷۳۵
ثور همدان، ۷۳۵

پیران انصار، ۱۳۲
پیروان علی، ۱۴۲

ج

جذام، ۳۷۶، (۳۹۲)، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۰،
۴۹۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۲۲، ۶۵۵
جذام فلسطین، ۲۸۴
جذام مذحج، ۳۹۲
جرش، ۴۷۲
جرعاه، (بنی عنبر بن تمیم)، (۴۹۵)
جعفی (جعفی)، ۳۶
جعفی بن سعد، عشیره، ۳۶، ۴۴۴ ← بنی
سعدالمشیره
جمل بن سعد، ۷۷۳
جهنیه، ۴۷۰

ح

حارث بن عدی، ۳۸۸
حارث، بن کعب، ۷۹، ۹۸، ۶۲۳
حاشد، (۵۹۳)، ۵۹۴
حروریه، ۲۰۶
حضر موت، حضرموتیان، ۱۶۵، ۴۰۴، ۴۲۶،
۵۳۷
حضر میان، ۴۴۵
حفاظ حنبلیان، ۱۳
حلال شماران حرام (المحلین)، ۱۶۴
حمص، فوج، مردان، حمصیان، ۴۹۴، ۵۹۷،
۵۹۸
حمیر، حمیری، حمیریان، قبایل حمیر، ۶۸،
۹۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۶۵، ۳۳۴، ۳۰۹
(۳۹۲)، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۱۱،
۴۵۷، ۵۰۴، ۵۲۶، ۵۹۹، ۵۹۹

ت

تابمان، ۳۲، ۱۴۰، ۲۷۹، ۶۲۹، ۷۴۹
تبايعه، ۷۳
ترکان، ۱۳۱، ۴۱۱
تغلب، ۲۰۲، ۲۰۳، ۴۹۶، ۶۶۹
تمیم، ۲۶، ۱۶۴ ... و مکرر آمده است
[تمیم]، ۳۱۰ ← تیم
[تمیم بن ثعلبه]، ۳۹۳ ← تیم الله بن ثعلبه، بنی
تمیم بن سعد بن هذیل، (۳۹۳)
تمیم بن مره، ۴۳-۴۶، ۱۶۴، ۳۱۰، ۳۶۱،
(۳۶۲)، ۳۷۹، (۳۹۳)، ۴۱۴، ۴۲۱،
۴۲۳، ۴۲۵، ۴۵۲، ۴۹۵، ۵۵۶، ۷۰۹،
۷۵۷، ۷۲۹
تمیم، تمیمیان بصره، ۲۸۱
تمیم، تمیمیان کوفه، ۴۳، ۲۸۲
تناوران (عمالیق)، ۲۶۸
تنوخ، ۴۸۷
تیر اندازان (فوج)، ۱۷۳
تیم، خاندان، ۳۱۰، ۵۶۶، ۵۶۸
تیم رباب، ۳۶۵
[تیم اللات بن ثعلبه]، ۱۳۴ ← تیم الله بن ثعلبه
تیم الله بن ثعلبه، ۱۳۴، (۳۹۳)، ۴۰۴، ۴۵۵
تیم بن ثعلبه، از قحطانیان، ۳۹۳
ث
ثعلبه بن بکر بن حبیب، ۳۶۰، ۶۷۰ ←
اراقم
ثقیف، ۸۵، ۵۲۵
ثمود، ۷۲، ۵۹۸، ۷۴۵

د

دژبانی، ۱۶۹
دسته‌ها (در سپاه)، ۱۷۳
دمشقیان، ۲۸۳
دودمان حنظله، ۴۵
دودمان لوی بن غالب، ۱۲۰، ۴۷۴
دودمان مهره، ۱۷۳
دوس، ۲۴۸
دیده بانان (سپاه)، ۱۷۲، ۱۷۳

ذ

[ذوف]، ۶۱۸ ← ذوف
ذوالحمام بن مالک، دودمان ذو حمام، ۴۱۰
ذو کلاع، ۵۰۴، ۵۰۶
ذهل، بنی، ۳۸۸
ذهل بصره، ۲۸۲
ذهل کوفه، ۲۸۱
ذی لقوه، آل، ۲۳۴
ذی یزن، آل، خاندان، ۲۳۴، ۴۳۱، ۷۷۱

ر

راسب، ۷۰۹، ۷۱۰
رافضه بصره (مخالفتان علی (ع) به گفته
مماویه)، ۵۵
رافضی (عنوانی که مخالفتان علی (ع) بعداً
بر یاران و شیعیان وی نهادند)، ۵۵
۲۹۷
رباب، ۱۶۴، ۴۹۵، ۵۲۲، ۷۲۹
رباب بصره، ۲۸۱
رباب کوفه، ۲۸۲
ربعیان، ۴۲۵، ۴۷۶ ← ربیع، ربیعیه،

۶۰۲-۶۰۴، ۷۲۷

حنبلیان، ۱۳۰

حنظله، دودمان، حنظلیان، ۴۵، ۴۱۲

حنظله بصره، ۲۸۱

حنظله کوفه، ۲۸۲

حنظله بن روا، ۳۵۵

حواریون (عیسی)، ۲۰۴

خ

خاج پرستان، ۲۶۶

خارجه بن صلت، آل، ۲۳۵

خاندان ابوسفیان، ۵۰

خاندان ذی الکلاع، ۳۵۵

خاندان عبدالمطلب، ۳۰۱

خاندان نبوت (ص)، ۳۵

خثعم، خثعمیان، ۱۶۵، ۲۸۴، ۳۱۲، ۵۳۱

خثعم، خثعمیان شام، ۳۵۱، ۳۵۲

خثعم عراق، ۳۵۱

خثعم یمن، ۲۸۴

خزاعه، خزاعیان، ۱۶۵، ۲۸۱، ۳۱۸، ۳۳۸

خزرج، خزرگیان، خزرگیون، ۵۸۵، ۶۰۹

۶۱۲

خزیمه، ۵۱۲

خضرمیان، ۳۷۴

خضریه (سپاه سبزینه پوش مماویه)، ۶۲۱

۶۲۲

خوشنوشک، ۱۹۹

خفاف، ۱۱۷

خفاف سگسک، ۵۹۹

خوارج، الخوارج، ۱۸۴، ۲۰۶، ۶۷۴

۶۸۸، ۶۸۹، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۶، ۷۲۲

۷۷۳

خولان، ۱۲۲

سخینه‌خوار، به‌طعن، ۶۱۱ ← کاچی‌خور
 سران عرب، ۱۶۴
 سران قحطان ویمان، ۷۵
 سران یمن، ۷۵
 سرتافتگان از حق، ۱۶۴ ← القاسطین
 سعه، ۳۶، ۴۳، ۴۷، ۲۶۳، ۲۸۱، ۴۹۵،
 ۶۹۱، ۷۲۹، ۷۶۸
 سعد بصره، ۲۸۱
 [سعد بن حرام]، ۷۳۱ ← سعید بن خزیم، بنی
 سعد بن خرشه (تیره)، ۴۴، ۵۵
 سعدالمشیره بن مذحج (بنی)، ۳۶ ← جعفی
 بن سعد
 سعدکوفه
 [السفیر، بنی]، ۴۶۶ ← شعیراء، بنی
 سکاسک، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۳۰۹، ۴۲۶،
 ۵۹۹، ۶۴۶
 سلامان بن طی، ۷۳۲
 سلیم، بنی، سلیم بن منصور، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۳۱۵، (۵۲۷)، ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۳۲، ۷۴۵
 سمیر (تیره‌ای از حمیر)، ۵۹۹
 سهم اریب (بنی)، ۶۵
 سید (از قبیلۀ بنی ضبه)، ۵۲۸
 ش
 شاکره، ۳۷۴
 شامیان، ۲۱۹... و مکرر آمده است
 شبام، ۳۷۴، (۷۳۵)
 شرطه، ۱۶۹
 شعبانیون، ۵۲۶
 شعب ذی‌رحین، ۵۲۶
 شعبیون، اهل شعب، (۵۲۶)
 شعیراء، (۴۶۶)
 شن بن عبد قیس، ۲۲

ربیعیان

ربیعہ، ۴۷، ۱۴۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴،
 ۲۸۱، ۳۰۹، ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۹۹، ۴۰۳،
 ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۷-۴۲۰، ۴۲۲-۴۲۵،
 ۴۵۳-۴۵۵، ۴۷۶، ۵۴۲، ۵۴۹، ۵۵۰،
 ۵۵۶-۶۶۶، ۶۶۸-۶۷۱
 ربیعۀ تمیم، ۱۸۶، ۱۹۸
 ربیعۀ بن عامر بن صعصعه، ۲۸۲
 ربیعۀ بن مالک، ۱۹۸
 رجال عقبه، ۶۱۶
 رجراجہ (فوج موج‌آسای علی (ع))، ۶۲۱،
 ۶۲۲
 رداپوشان یارسا، ۱۴۵ ← اصحاب البرانس
 رقاش، ۳۹۸
 روحانیون ارتدکس مسیحی، ۱۴۵
 روم، رومیان، ۱۳۱، ۴۱۱، ۶۵۷، ۶۶۱

ز

زار، در شعر، ۲۶۸ ← زاره
 زاره (تیره‌ای از بنی‌ازد)، ۲۶۸
 زبیده، ۲۹۱
 زریق، ۵۲۵
 زوف، بن زاهر (یا قبیلۀ زوف بن زاهر)،
 (۶۱۸)، ۶۱۹
 زهره، ۴۷۶، ۵۸۲
 زیاده، ۶۶
 زید، ۲۱۷
 س
 ساسانیان، ۲۹
 ساعده، ۷۵۵
 سبزینه پوشان، ۶۲۳ ← خضریه

عاملان خراج، ۱۵۱
 عاملان مالیات، ۱۵۱
 عانات، اهل، ۲۸
 عبد قیس، عبد قیسیان، ۱۶۴، ۴۰۳، ۴۰۷
 ۴۶۱، ۴۹۲
 عبد قیس بصره، ۲۸۲
 عبد قیس کوفه، ۲۸۲
 عبدالمطلب (بنی)، ۳۰۱، ۶۳۶
 عبس، ۱۳۶، ۶۷۰، ۷۵۷
 عثمان دوستان، ۲۰۳
 عثمانیان (طرفداران عثمان)، ۲۷
 عدی، خاندان، تیره، ۴۵، ۵۶۶، ۵۶۸
 عذره، قبیله طایفه، بنی، ۴۷۶، (۴۷۷)
 ۴۸۹
 عراقیان، مکرر آمده است
 عرب (مطلق)، قوم عرب، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۵۸
 عروض، اهل، ۴۸
 عربینه، ۱۹۹
 عقبه، اصحاب، ۱۶۹
 عقد، (از بچیلہ یا یمن)، ۳۶۷
 عقیل، ۳۶۸
 عک، عکیان، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۰۹، ۳۱۰
 ۳۷۶، ۳۷۸، (۳۹۲)، ۳۹۳، ۴۰۹
 ۴۱۰، ۴۵۱، ۴۹۷، ۵۲۶، ۵۵۴، ۵۹۱-
 ۵۹۶، ۶۵۵، ۷۲۷
 عکل، ۴۵۲
 علیم، (از طایفه کلب)، (۴۱۸)
 عمالیق، (تناوران)، ۲۶۸
 عمان، اهل، ۴۸، ۷۵۷
 عمرو بصره، ۲۸۱
 عمرو بن تمیم، بنی، ۴۵، ۱۳۷، ۱۳۸
 عمرو کوفه، ۲۸۲
 عنبر بن عمرو بن تمیم، ۴۹۵
 عنقره، بنی، ۴۵۵

شهربانی، ۱۶۹
 شهرباران حمیر، ۳۳۴
 شیعہ، ۱۲۳
 شیعه معاویہ، ۴۹۶ ← یاران معاویہ
 شیعیان (پیروان علی (ع))، ۱۷ ... و
 مکرر آمده است
 شیعیان سلاحپوش، ۱۲۳
 ص
 صحابہ، ۱۲۸
 صدف، (۵۵۶)، ۶۳۷، ۶۴۱
 صہبان، ۲۳۶
 ض
 ضبہ، ۱۶۴، ۲۹۶، ۳۱۱، ۵۲۸، ۷۷۲
 ضبی، ۲۹۶
 ط
 طائیان، ۲۳۰، ۳۸۱، ۳۸۲
 طرفداران عثمان، ۱۸ ... و مکرر آمده است
 طمیح، طمیحی، ۳۷۸
 طسی، قبیله، بنی، ۳۲، ۹۷، ۱۴۰، ۱۶۵
 ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۷۲۳، ۷۲۵
 ع
 عائش بن مالک بن تیم اللات، ۴۰۴
 عاد، ۶۶، ۹۶، ۱۰۰، ۵۹۸
 عاجہ، اهل، مردم، مردان، ۴۹۴، ۵۹۸
 هامر، ۲۵۷، ۲۹۱، ۳۷۹، ۶۲۹، ۷۲۷
 ۷۵۷

- ۴۸۸ ... و مکرر آمده است
 القاسطین، ۱۶۳
 قباء، اهل، ۶۲۹
 قبايل يمنی، ۶۹
 قبطیان، ۲۴۸
 قحطان، بنی، قحطانیان، قحطانی، ۷۳، ۷۵
 ۱۹۴، ۲۲۸، ۲۳۹، ۳۹۳، ۴۵۷
 ۶۲۷، ۶۰۳
 قر قیسیا، اهل، ۲۸
 قرن، طایفه، ۴۴۴
 قریش، قریشیان، ۵۹، ۷۳، ۴۴۸ ... و
 مکرر آمده است
 قریش عراق، ۶۳۵، ۷۴۳
 قریشیان بطحا، ۳۳
 قریشیان حجاز، ۸۹
 قریشیان شام، ۸۸، ۶۳۵، ۷۴۳
 قس (تیره‌ای از بجیله)، ۹۲
 قضاعه، قضاعیان، ۱۶۵، ۲۸۱، ۴۱۸
 ۵۸۷، ۴۷۷
 قضاعه اردن، ۲۸۴
 قضاعه دمشق، ۲۸۴
 قنسرین، اهل، ۲۸۳
 قواهی، ۲۸۳، ۲۸۴
 قیس، ۱۶۴، ۲۶۳، ۲۸۳، ۳۰۸، ۳۸۸، ۷۰۳
 [قیس]، ۹۲ ← قس
 قیس بصره، ۲۸۲
 قیس بن ثعلبه، ۳۹۱، ۴۱۶
 قیس حمص، ۲۸۴
 قیس دمشق، ۲۸۳
 قیس کوفه، ۲۸۲، ۴۱۶
 قیس بن مکشوح، بنی، ۳۵۲
- عنزہ، ۳۹۶، ۵۳۵، ۷۰۷
 عوام شام، ۸۱
 هوف، ۷۳۴
 عیلان، ۷۲۷
- غ
- غالب بن فهر، تیره، (۵۸۵)
 غسان، غسانیان، ۷۳، ۴۰۰، ۴۸۵، ۵۱۴
 ۵۳۶، ۵۳۷
 غسان اردن، ۲۸۴
 غطفان، بنی، ۱۳۵، ۲۹۴، ۳۱۰
 غطفان عراق، ۳۵۵
- ف
- فائشیان، ۷۳۵
 [فاتح، بنی]، ۵۲۷، ← فالج، بنی
 فارس، ۲۹، ۱۵۸، ۴۱۱
 فارسیان، ۱۵۹
 فدائیان، ۲۹
 فرقه‌های شیعه، ۵
 فرماندهان سپاه، ۱۵۰
 فزاره، ۱۳۳
 فلسطینیان، ۲۸۳، ۲۸۴، ۴۶۶
 فوج موج آسای علی (ع)، ۶۲۳ ← رجراجہ
 فهر، ۷۲
- ق
- قاتلان عثمان، ۹۴، ۱۱۴، ۱۲۴ و... مکرر
 آمده است
 قاتلان مهاجران و انصار، ۱۳۳
 قاریان، قاریان شام، قاریان عراق، ۲۵۷

ک

کاجی خوران، به طعن، (۶۱۰) ← قریش
کعب، ۲۴۶

کعب بن عامر، بنی، ۴۱۸

کفار قریش، ۶۹

کلاع، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۲۵

کلب، بنی، ۲۸۴، ۳۰۸، ۴۰۰، (۴۱۸)،

۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۵، کلبا ۵۲۶

کنانه، ۱۶۴، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۱۸، ۴۲۲،

۴۲۵

کنانه فلسطین، ۲۸۴

کنده، بنی، کندیان، ۴۰، ۴۱، ۱۶۵، ۱۹۱،

۱۹۳، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۲،

۲۸۱، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۷۸، ۵۹۸، ۵۹۹

کورخوران، به طعن، (۶۰۱) ← قریش

کوز، بنی، ۲۱۷

کوفیان، ۳، ۲۳ ... و مکرر آمده است

کهلان، ۷۳

کیسانیه، ۵

گ

گروه اکتشافی (سپاه)، ۱۷۳

گروه باهله، ۱۶۲

گروههای دشمن پیامبر (ص)، ۱۴۲ ←

الاحزاب

گشتیان نوبتی (نوبتیان سپاه)، ۱۷۳

ل

لخم، ۳۱۲، (۳۹۲)، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۰،

۴۹۷، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۵۵،

۷۲۷

لخم فلسطین، ۲۸۴

لوی بن غالب، دودمان، ۶۳۹

لهازم بصره، ۲۸۲

لهازم کوفه، ۲۸۱

م

ماجوج، ۱۹۴

مأموران مالیات، ۱۵۱

محارب، ۳۸۸

محارب بن عمرو، بنی، ۷۴۴

محکمه، ۷۰۹، ۷۱۶، ۷۷۳ ← خوارج

محلین، المحلین، ۱۶۳

مختاریه، ۵

مخزوم، ۲۹۳، ۳۳۹

مدنیان، ۲۳ ... و مکرر آمده است

مذحج، ۲۹، ۱۶۵، ۱۷۰، ۲۲۶، ۲۳۸،

۲۴۲، ۲۶۵، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۳،

۳۴۴، ۳۷۳، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۹، ۴۱۱،

۴۹۷، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۸۷،

۶۵۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۷۳

مراد، ۷۰۹

مرار، آل، ۴۰

مردان بنی تمیم، ۴۳

مردم اردن، ۲۳۴

مردم بصره، ۸۷ ... و مکرر آمده است.

مردم حجاز، ۸۷، ۵۵۷

مردم حمص، ۷۸، ۱۷۹

مردم رقه، ۲۷، ۲۰۹

مردم شام، ۳۹ ... و مکرر آمده است

مردم عالیله، ۱۶۴

مردم عانات، ۲۱۱

مردم عراق، ۹ ... و مکرر آمده است

مردم کوفه، ۱۵ ... و مکرر آمده است

نخع، النخع، نخعی، نخعیان، ۲۳۶، ۲۴۵،
 ۶۰۳، ۳۸۹
 نزار، بنی، ۵۱۵
 [نزار]، ۲۶۸ ← زاره
 نساك (پارسایان) اهل حمص، ۷۹
 نساك صدر اسلام، ۱۴۰
 نصر، بنی، ۷۲۹، ۷۳۰
 نصرانی، ۲۰۳
 نصیر، بنی، ۶۱۲، ۶۴۴
 نقیضه، ۱۷۳ ← دیده بانان
 نمر (تیره‌ای از) ازد، بنی نمر بن عثمان
 بن ... ازد، (۳۵۸)، ۳۶۰
 نمر بن قاسط، (۲۰۲)، ۴۱۴، ۴۵۵
 نهد بن زید، ۳۵۶
 نیشابوریان، ۲۶
 نیکان بنی عمرو بن تمیم، ۱۳۷

و

وائلی، وائلیان، ۹۰، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۹۵،
 ۴۹۶، ۵۲۵ ← بکر بن وائل، بنی
 وائلیان خضرمی، ۳۷۴
 وداعه همدان، ۵۹۸

ه

هاشمیان، بنی‌هاشم، ۷۲، ۳۲۹، ۵۶۶، ۷۶۸،
 هجیم، ۱۳۷
 همدان، همدانیان، بنی همدان بن زید بن
 مالک، ۶۸، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۶۵، ۲۲۴،
 ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۴، ۳۴۶-۳۷۴،
 ۳۷۵، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۵۱، ۴۵۳،
 ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۴۶، ۵۴۷، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۶،
 ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۹، ۶۲۲

مردم مدائن، ۱۹۹
 مردم مصر، ۱۷۸ ... و مکرر آمده است
 مردم یمامه، ۴۸
 مردم یمن، ۱۹۴ ... و مکرر آمده است
 مرة بن عوف، آل، ۲۸۳
 مرهوب، ۲۱۷
 مرینا، بنی (در شعر)، ۲۹
 مسجد دمشق، ۱۷۸
 مسلمانیان، مسلمین، مکرر آمده است
 مسیحیان، ۱۳۶
 مشاهیر شام، ۱۱۶
 مشایخ نمر، ۳۶ ← نمر ازد
 مصریان، ۱۷۸ ... و مکرر آمده است
 مضر، مضریان، ۳۷، ۱۹۳، ۳۴۰، ۳۷۴،
 ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۵۴،
 ۴۷۷، ۵۲۱، ۵۴۲، ۵۷۹، ۵۸۱، ۶۸۹،
 ۶۹۰
 مضر، مضریان بصره، ۲۸۱
 مضر، مضریان کوفه، ۲۸۱، ۴۲۳
 مضریه شام، ۳۷
 معد، فرزندان، ۳۷، ۴۲۴، ۴۲۶، ۶۳۹
 معن بن اعصر، بنی، ۷۱۷ ← اود
 مغول، ۳۹۸
 منقر بن عبید حارث، بنی، ۳
 مهاجران، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۵۰، ۷۱، ۷۴،
 ۸۶، ۸۸، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱،
 ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰،
 ۱۴۵، ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۵۹، ۴۴۶، ۵۶۸،
 ۶۱۶، ۶۴۷
 مهره، ۱۶۵، ۱۷۷

ن
 ناعط، ناعطیان، ۳۴۸، (۷۳۶)

یحصب، بنو، یحصبیان، ۵۹۹، ۵۰۶، ۵۰۴
 ۶۲۵، ۶۰۴، ۶۰۲، ۶۰۱
 یمامه، ۲۶۲، ۴۸
 [یمانی]، ۷۱ ← یمامه
 یمانی، ۶۱۶، ۵۴۸، ۸۳
 یمانیان، یمتیان، ۷۰، ۲۸۱، ۴۰۷، ۳۰۸
 ۵۸۰، ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۰۵، ۴۷۷، ۴۲۲
 ۶۲۷، ۶۲۵
 یمانیان شام، ۵۹۰
 یمسن، یمنی، ۱۲۲، ۱۹۴، ۲۸۲، ۵۴۶
 ۶۳۶، ۵۹۶، ۵۸۸، ۵۸۰، ۵۷۹
 یهود، یهودیان، ۱۳۶، ۱۷۶، ۶۱۰

۷۳۵، ۷۲۷
 همدان اردن، ۲۸۴
 هواخواه، هواداران عثمان، ۹۴، ۱۲۴... و
 مکرر آمده است
 هوازن، ۵۴۳، ۴۲۵، ۴۲۱، ۳۱۰، ۲۳۰
 ی
 یاجوج، ۱۹۴
 یاران محمد (ص)، ۴۸۶ ← اصحاب محمد (ص)
 یاران معاویه، ۴۹۷ ← شیعة معاویه
 یال، تیره، (۳۹۲)

All Rights Reserved

Printed in the Islamic Republic of Iran

PEYKĀR-E SEFFIN

وَقَعَةُ صَفِينُ

Written by

Nasr.ebn-e Mozahem-e Menqari

Annotated by

Abdossalām Mohammad Hārūn

translated into Persian by

Parviz Atābaki



Scientific & Cultural
Publications Co
Third Print, Tehran 1996

IN THE NAME OF GOD
THE MERCIFUL
THE COMPASSIONATE

